اصول کافی

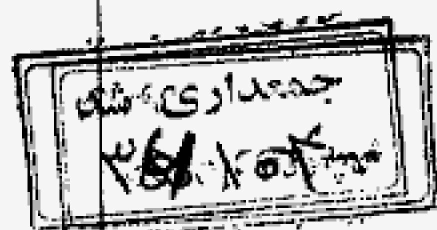
تألیف

مرحوم ثقة الاسلام کلینی (ره)

با ترجمه و شرح فارسی

جلد دوم

اصول کافی



تألیف

مرحوم ثقة الاسلام کلینی (ره)

با ترجمه و شرح فارسی

آیة الله شیخ محمد باقر کمره‌ای

جلد دوم

کتاب حجت (۱)



نام کتاب : اصول کافی (ج ۲)

مؤلف : ثقة الاسلام کلینی رحمه الله

مترجم : آیة الله محمدباقر کمره‌ای

ناشر : انتشارات اسوه (وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه)

لیتوگرافی : تیزهوش

چاپ : اسوه

نوبت چاپ : سوم

سال نشر : ۱۳۷۵ هـ.ش

تیراژ : ۵۰۰۰ دوره

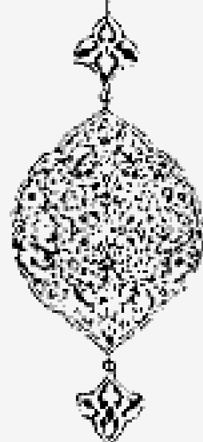
بهای دوره : ۶۵۰۰ تومان

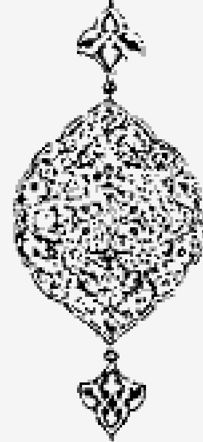
تهران ، ص . پ ۶۸۴ـ۱۳۱۴۵ ، تلفن ۶۴۱۸۲۹۹ و ۶۴۱۸۰۹۹ ، فاکس ۶۴۱۸۰۲۲

قم ، ص . پ ۳۹۹۹ـ۳۷۱۸۵ ، تلفن ۵۲۲۱۲ و ۵۵۰۸۰ ، فاکس ۶۱۷۷۵۷

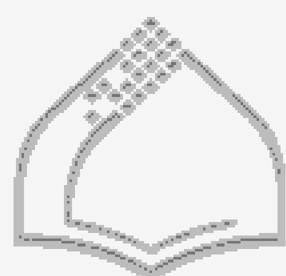

بسم الله الرحمن الرحیم







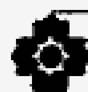




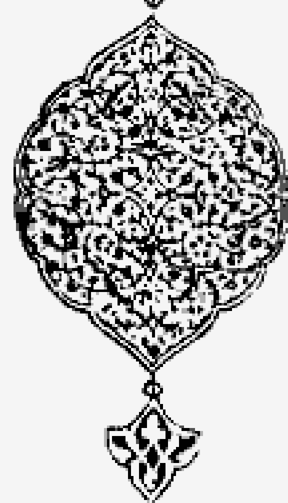
اصول کافی


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست مطالب

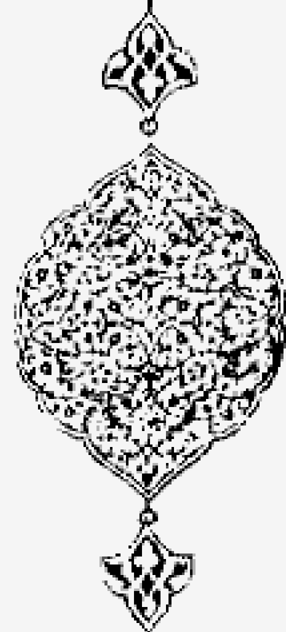


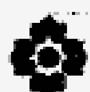

اصول کافی



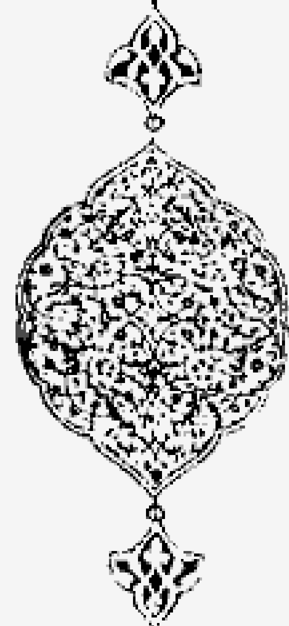



اصول کافی

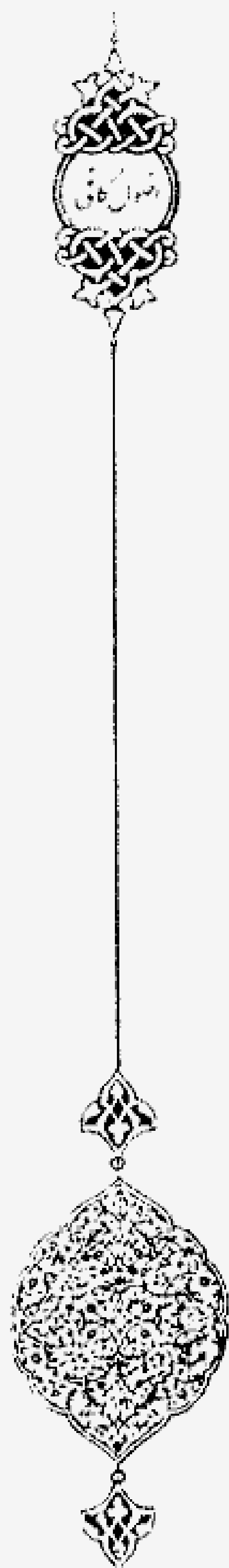


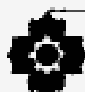



اصول کافی

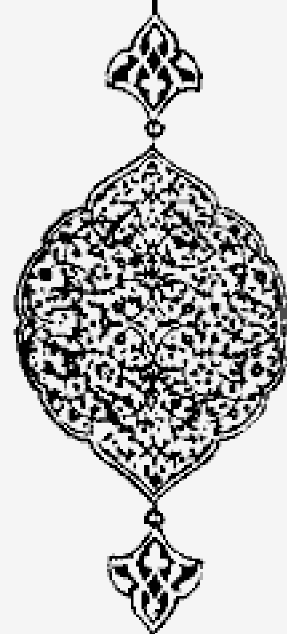


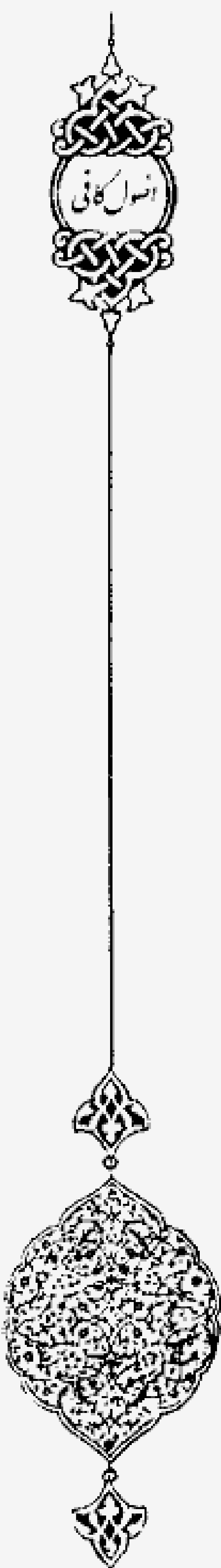



اصول کافی




اصول کافی





كِتَابُ الحُجَّةِ

کتاب حجت



بابُ الإضطِرارِ إلَى الحُجَّةِ

[قالَ أبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بنُ يَعْقُوبَ الكُلَيْنِيّ مُصَنِّفُ هٰذا الكِتابِ رَحِمَهُ اللّٰهُ: حَدَّثَنا]

١ ـ عَلِيُّ بنُ إبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ العَبّاسِ بن عُمَرَ الفُقَيمِيِّ، عَنْ هِشامِ بنِ الحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السّلامُ أَنَّهُ قالَ لِلزِّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَهُ:

مِنْ أَيْنَ أَثْبَتَّ الأَنْبِياءَ وَالرُّسُلَ ؟ قالَ: إنّا لَمّا أَثْبَتْنا أَنَّ لَنا خالِقاً صانِعاً مُتَعالِياً عَنّا و عَنْ جَمِيعِ ما خَلَقَ وَكانَ ذٰلِكَ الصّانِعُ حَكِيماً مُتَعالِياً لَمْ يَجُزْ أَنْ يُشاهِدَهُ خَلْقُهُ وَلا يُلامِسُوهُ فَيُباشِرَهُمْ وَيُباشِرُوهُ وَيُحاجَّهُمْ وَيُحاجُّوهُ، ثَبَتَ أَنَّ لَهُ سُفَراءَ في خَلْقِهِ، يُعَبِّرُونَ عَنْهُ إلَى خَلْقِهِ وَعِبادِهِ وَيَدُلُّونَهُمْ عَلَىٰ مَصالِحِهِمْ وَمَنافِعِهِمْ وَما بِهِ بَقاؤُهُمْ وَفي تَرْكِهِ فَناؤُهُمْ، فَثَبَتَ الآمِرُونَ



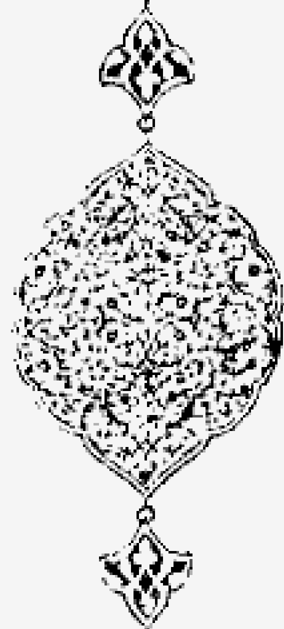


باب ناچاری و نیازمندی به امام و حجت

[ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی مصنف این کتاب رحمه الله گوید که: برای ما باز گفت:]

۱ ـ هشام بن حکم از امام صادق (ع) گزارش دهد که در پاسخ زندیق فرموده است (سؤال زندیق این بود که: از کجا پیغمبران و رسولان را ثابت می کنی؟)، فرمود:

چون ما ثابت کردیم که آفریننده و سازنده‌ای داریم، برتر از ما و از همه آفریده‌ها و این صانع حکمت مدار و بلند مقام است و روا نبود احدی از خلقش او را ببیند و بساید، تا به همدیگر بمالند و بچسبند و خدا باآنان احتجاج کند و آنها با خدا احتجاج کند و بایکدیگر یک و دو نمایند، ثابت شد که این خدا در خلق خود نمایندگان و واسطه‌هائی دارد که از طرف او برای مخلوق و بنده‌ها پیام آورند وبیان مقاصد او کنند و مردم را به مصالح و منافع و وسائل بقای آنان و موجبات فنایشان آگاهی دهند، و ثابت شد که در میان خلق از طرف خدای علیم و حکیم امر و نهی کن و مفسر





وَالنّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ في خَلْقِهِ وَالْمُعَبِّرُونَ عَنْهُ جَلَّ وَعَزَّ وَهُمُ الأَنْبِياءُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَصَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، حُكَماءَ مُؤَدَّبِينَ بِالْحِكْمَةِ، مَبْعُوثِينَ بِها، غَيْرَ مُشارِكِينَ لِلنّاسِ عَلىٰ مُشارَكَتِهِمْ لَهُمْ في الْخَلْقِ وَالتَّرْكِيبِ في شَيْءٍ مِنْ أَحْوالِهِمْ، مُؤَيَّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ، ثُمَّ ثَبَتَ ذٰلِكَ في كُلِّ دَهْرٍ وَزَمانٍ مِمّا أَتَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَالأَنْبِياءُ مِنَ الدَّلائِلِ وَالْبَراهِينِ، لِكَيْلا تَخْلُو أَرْضُ اللّٰهِ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلىٰ صِدْقِ مَقالَتِهِ وَجَوازِ عَدالَتِهِ.

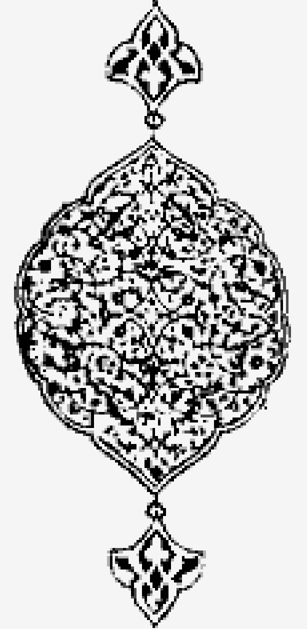
٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْماعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذانَ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حازِمٍ قالَ:

قُلْتُ لأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ:

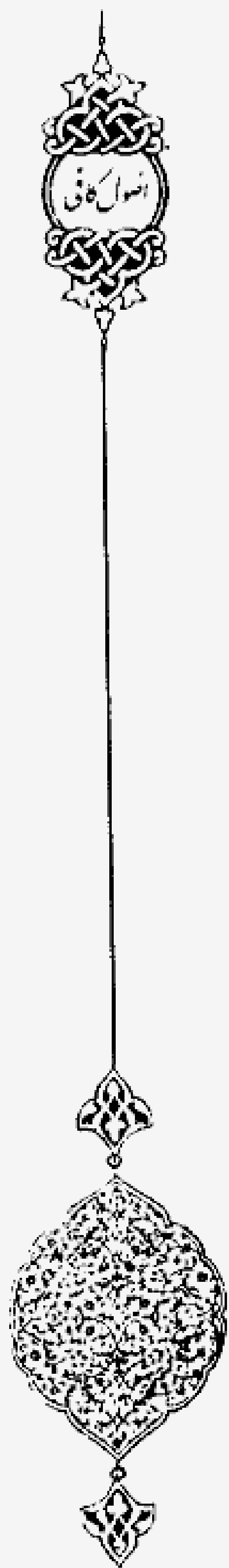
إِنَّ اللّٰهَ أَجَلُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ، بَلِ الْخَلْقُ يُعْرَفُونَ بِاللّٰهِ.

قالَ: صَدَقْتَ.

قُلْتُ: إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبّاً، فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِذٰلِكَ الرَّبِّ رِضىً وَسَخَطاً وَأَنَّهُ لا يُعْرَفُ رِضاهُ وَسَخَطُهُ إِلاّ بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ.



فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُلَ فَإِذا لَقِيَهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّةُ وَأَنَّ لَهُمُ الطّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ وَقُلْتُ لِلنّاسِ:



باید باشد و آنان همان پیغمبران (ع) و برگزیده‌های او هستند از خلقش، حکیمانی که حکمت آموخته و بدان مبعوثند، با مردم در خلقت و جسم شریکند ولی باآنها در احوال و اخلاق شریک نیستند و از طرف خدای حکیم و علیم به حکمت و متانت تأیید شدند و بعلاوه در هر دوره و زمانی این موضوع به وسیلهٔ دلائل و براهین و معجزاتی که پیغمبران و رسولان آورده‌اند ثابت و محقق گردیده تا آنکه زمین تهی از حجتی نباشد که همراهش نشانه و دلیلی باشد که دلالت بر صدق گفتار و روش عدالت او کند.

۲ ـ منصور بن حازم گوید: به امام صادق (ع) گفتم: به راستی خدا اجل و اکرم است از اینکه به وسیلهٔ خلقش شناخته شود بلکه خلق به وسیلهٔ خدا شناخته شوند، فرمود: درست گفتی، گفتم: کسی که می داند برایش پروردگاری است، باید بداند که این پروردگار خشنودی و خشمی دارد و خشنودی و خشم او فهمیده نشود جز به وحی یا بوسیلهٔ رسول، هرکه را وحی نرسد باید جویای رُسُل گردد و چون به آنها برخورد کند و آنها را بشناسد، می فهمد که آنها حجت هستند و طاعت آنها بر دیگران فرض و لازم است. من به مردم گفتم: شما می دانید که رسول خدا از طرف خدا بر خلق او حجت بود، گفتند: آری، گفتم: بسیار خوب وقتی رسول خدا(ص) درگذشت بعد از او چه کسی حجت بر خلق خدا بود؟ گفتند: قرآن، من در قرآن نظر کردم و دیدم که همهٔ طوائف از قرآن برای خودشان دلیل در می آورند چون طائفهٔ مُرْجِئَه (در نهایه گوید: یک دسته از مسلمانهایند که عقیده دارند باوجودِ ایمان هیچ گناهی زیان ندارد چنانچه با وجود کفر، هیچ طاعتی سود ندهد، آنها را مرجئه نامیدند برای اینکه خدا عذاب و کیفر معاصی آنها را



تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم كانَ هُوَ الْحُجَّةَ مِنَ اللّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ؟

قالُوا: بَلىٰ.

قُلْتُ:

فَحِينَ مَضىٰ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم مَنْ كانَ الْحُجَّةَ عَلىٰ خَلْقِهِ؟

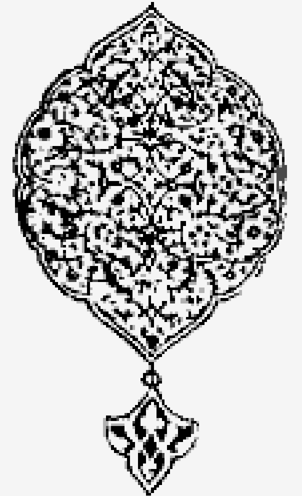
فَقالُوا: الْقُرْآنُ، فَنَظَرْتُ فِي الْقُرْآنِ فَإِذا هُوَ يُخاصِمُ بِهِ الْمُرْجِيءُ وَالْقَدَرِيُّ وَالزِّنْدِيقُ الَّذِي لا يُؤْمِنُ بِهِ حَتّىٰ يَغْلِبَ الرِّجالَ بِخُصُومَتِهِ فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقَيِّمٍ، فَما قالَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ كانَ حَقّاً.

فَقُلْتُ لَهُمْ: مَنْ قَيِّمُ الْقُرْآنِ؟

فَقالُوا: ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كانَ يَعْلَمُ وَعُمَرُ يَعْلَمُ وَحُذَيْفَةُ يَعْلَمُ.

قُلْتُ: كُلَّهُ؟

قالُوا: لا، فَلَمْ أَجِدْ أَحَداً يُقالُ إِنَّهُ يَعْرِفُ ذٰلِكَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ وَإِذا كانَ الشَّيْءُ بَيْنَ الْقَوْمِ فَقالَ هٰذا: لا أَدْرِي، وَقالَ هٰذا: لا أَدْرِي وَقالَ هٰذا: لا أَدْرِي وَقالَ هٰذا: أَنا أَدْرِي.



فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ كانَ قَيِّمَ الْقُرْآنِ وَكانَتْ طاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً وَكانَ الْحُجَّةَ عَلَى النّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم

به تأخیر انداخته است. کلمهٔ مرجئه با همزه و با «ی» به جای همزه (مُرْجیَه) استعمال می شود و هر دو به معنی تأخیر است، و بسا مرجئه به همهٔ کسانی گویند که امیر المؤمنین را از درجه خودش که خلافت پس از پیغمبر است عقب انداخته اند... نقل از مجلسی ره).

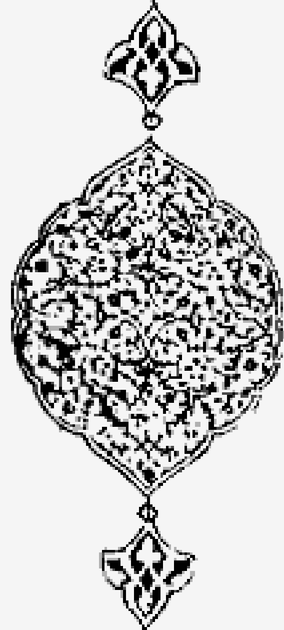
و باز قَدْري‌ها (سابقاً گفتیم که این کلمه در معتقدین به جبر و تفویض هر دو استعمال شده است و شاید در برابر مرجئه همان قائلین به تفویض مقصود باشند) هم برای مذهب خود به قرآن استدلال کرده‌اند، تا کار به جائی رسیده که ثنویه (منکر خدا یا معتقد به دو خدا و دو مبدأ برای خیر و شر) هم به قرآن استدلال کرده‌اند و آنرا مدرک گفتار خود دانسته‌اند و آیات قرآن مجید را بر مقاصد مختلفه خود تطبیق کرده‌اند و توجیه نموده‌اند تا به جائی که به مردان دانش در مقام بحث و مناظره چیره می شوند، از اینجا دانستم که قرآن بی مفسری که حقیقت آنرا بداند و نگهداری نماید حجت قاطع عذر نمی باشد، آری آن مفسر قرآن دان هرچه گوید درست است، به آنها گفتم: این قیّم و دانای به قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود بسا که قرآن می دانست و نگهداری می کند، عُمَر هم می دانست و حذیفه هم می دانست، گفتم: همهٔ قرآن را؟ گفتند: نه، من هرچه کاوش کردم در نیافتم کسی که در باره او بگویند همه قرآن را می داند، جز علی (ع) و چون مسئله‌ای میان این مردم طرح می شود این می گوید: نمی دانم و این هم می گوید: نمی دانم و این هم می گوید: نمی دانم، تنها این یکی می گوید: می دانم (و آن علی (ع) است) و من گواهم که علی (ع) مفسر و حافظ و نگهدار قرآن بوده است و فرمان بردن از او واجب است و پس از رسول خدا (ص) حجت بر مردم است و گواهم هرچه در تفسیر قرآن



وَأَنَّ ما قالَ في الْقُرآنِ فَهُوَ حَقٌّ.

فَقالَ: رَحِمَكَ اللّٰهُ.

٣ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بنِ إِبْراهِيمَ، عَنْ يُونُسَ بنِ يَعْقُوبَ قالَ: كانَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ جَماعَةٌ مِنْ أَصْحابِهِ مِنْهُمْ حُمْرانُ بنُ أَعْيَنَ وَمُحَمَّدُ بنُ النُّعْمانِ وَهِشامُ بنُ سالِمٍ وَالطَّيّارُ وَجَماعَةٌ فِيهِمْ هِشامُ بنُ الْحَكَمِ وَهُوَ شابٌّ فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا هِشامُ، أَلا تُخْبِرُنِي كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرِو بنِ عُبَيْدٍ؟ وَكَيْفَ سَأَلْتَهُ؟ فَقالَ هِشامُ: يا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، إِنِّي أُجِلُّكَ وَأَسْتَحْيِيكَ وَلا يَعْمَلُ لِسانِي بَيْنَ يَدَيْكَ، فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِذا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَافْعَلُوا، قالَ هِشامُ: بَلَغَنِي ما كانَ فِيهِ عَمْرُو بنُ عُبَيْدٍ وَجُلُوسُهُ فِي مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ فَعَظُمَ ذٰلِكَ عَلَيَّ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَدَخَلْتُ الْبَصْرَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَأَتَيْتُ مَسْجِدَ الْبَصْرَةِ فَإِذا أَنا بِحَلْقَةٍ كَبِيرَةٍ فِيها عَمْرُو بنُ عُبَيْدٍ وَعَلَيْهِ شَمْلَةٌ سَوْداءُ مُتَّزِراً بِها مِنْ صُوفٍ، وَشَمْلَةٌ مُرْتَدِياً بِها وَالنّاسُ يَسْأَلُونَهُ، فَاسْتَفْرَجْتُ النّاسَ فَأَفْرَجُوا لِي، ثُمَّ قَعَدْتُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ عَلىٰ رُكْبَتَيَّ، ثُمَّ قُلْتُ: أَيُّها الْعالِمُ، إِنِّي رَجُلٌ غَرِيبٌ، تَأْذَنُ لِي فِي مَسْأَلَةٍ؟ فَقالَ لِي: نَعَمْ، فَقُلْتُ لَهُ: أَلَكَ عَيْنٌ؟ فَقالَ: يا بُنَيَّ أَيُّ شَيْءٍ هٰذا مِنَ السُّؤالِ وَشَيْءٌ تَراهُ كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ؟ فَقُلْتُ: هٰكَذا مَسْأَلَتِي، فَقالَ: يا بُنَيَّ سَلْ وَإِنْ كانَتْ مَسْأَلَتُكَ حَمْقاءَ، قُلْتُ: أَجِبْنِي فِيها.



گفته است درست است. امام صادق (ع) فرمود: خدایت رحمت کند.

۳ ـ جمعی از اصحاب امام صادق (ع) خدمت او بودند و در میان آنها حمران بن اعین و محمد بن نعمان وهشام بن سالم و طیار حضور داشتند با جمع دیگر در اطراف هشام بن حکم که هنوز جوان نورسی بود. امام صادق (ع) فرمود: ای هشام، گزارش نمی دهی که به عمرو بن عبید چه کردی و چطور با او سؤال و جواب کردی؟ عرض کرد: یابن رسول اللّٰه، من شمارا محترم تر از آن می دانم و شرم دارم و زبانم در برابر شما بند است و کار نمی کند، امام فرمود: چون به شما دستوری دادم به کار بندید، هشام گفت: به من خبر رسید موقعیتی را که عمرو بن عبید پیدا کرده و مجلس بحثی که در مسجد بصره برپا کرده، بر من گران آمد و برای ملاقات او به بصره رفتم و روز جمعه به مسجد وارد شدم و انجمن بزرگی تشکیل شده بود و عمرو بن عبید در آن جمع حاضر بود، جامهٔ سیاه پشمینی به کمر بسته بود و جامهٔ دیگری به دوش انداخته بود و مردم از او پرسش می کردند، من از مردم راه خواستم و به من راه دادند و رفتم در حلقهٔ عمرو بن عبید و در دنبال مردم بر دو زانو نشستم و سپس گفتم: ای مرد دانشمند، من مرد غریبم اجازه می فرمائید از شما پرسشی کنم؟

ـ آری بپرس.

س ـ بفرمائید به من که شما چشم دارید؟

ج ـ پسر جان، این چه پرسشی است؟ چیزی که به چشم خود می بینی پرسش ندارد.

س ـ پرسش من همین است .



قالَ لي: سَلْ.

قُلْتُ: أَلَكَ عَيْنٌ؟

قالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَما تَصْنَعُ بِها؟ قالَ: أَرىٰ بِها الأَلْوانَ وَالأَشْخاصَ.

قُلْتُ: فَلَكَ أَنْفٌ؟

قالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَما تَصْنَعُ بِهِ؟

قالَ: أَشَمُّ بِهِ الرّائِحَةَ.

قُلْتُ: أَلَكَ فَمٌ؟

قالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَما تَصْنَعُ بِهِ؟

قالَ: أَذُوقُ بِهِ الطَّعْمَ.

قُلْتُ: فَلَكَ أُذُنٌ؟

قالَ: نَعَمْ.

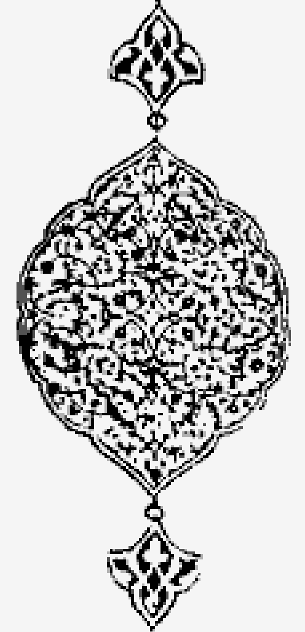
قُلْتُ: فَما تَصْنَعُ بِها؟

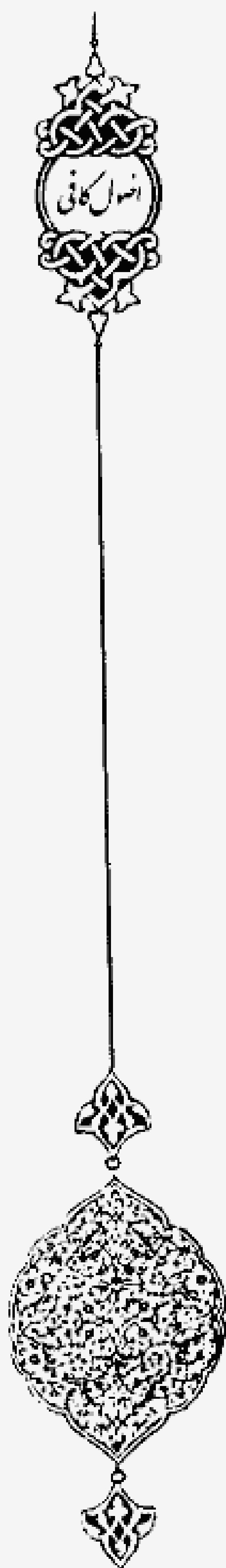
قالَ: أَسْمَعُ بِها الصَّوْتَ.

قُلْتُ: أَلَكَ قَلْبٌ؟

قالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَما تَصْنَعُ بِهِ؟





ج - پسر جانم، بپرس و اگرچه پرسش تو احمقانه است.

س - پس لطف بفرمائید جواب همان پرسش مرا بدهید.

ج - بپرس تا جوابت را بدهم.

س - شما چشم دارید؟

ج - آری، من چشم دارم.

س - باچشم خود چه می کنید؟

ج - با آن رنگها و اشخاص در خارج را می بینیم.

س - بینی هم داری ؟

ج - آری.

س - با آن چه می کنی ؟



ج - با آن بو استشمام می کنم.

س - شما دهان داری ؟

ج - آری.

س - با آن چه می کنی ؟

ج - مزه ها را با آن می چشم.

س - شما گوش دارید؟

ج - آری.

س - با آن چه می کنید؟

ج - آواز را باآن می شنوم.

س - شما دل هم دارید؟

ج - آری.

س - با آن چه می کنید؟

ج - هرآنچه با این اعضاء و حواسم بدان وارد می شود امتیاز می دهم.



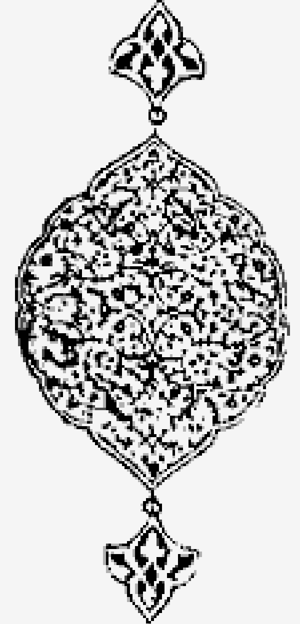
قالَ: أُمَيِّزُ بِهِ كُلَّما وَرَدَ عَلىٰ هٰذِهِ الْجَوارِحِ وَالْحَواسِّ.

قُلْتُ: أَوَلَيْسَ في هٰذِهِ الْجَوارِحِ غِنىً عَنِ الْقَلْبِ؟

فَقالَ: لا، قُلْتُ: وَكَيْفَ ذٰلِكَ وَهِيَ صَحيحَةٌ سَليمَةٌ؟ قالَ: يابُنَيَّ، إِنَّ الْجَوارِحَ إِذا شَكَّتْ في شَيءٍ شَمَّتْهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذاقَتْهُ أَوْ سَمِعَتْهُ رَدَّتْهُ إِلىٰ الْقَلْبِ فَيَسْتَيْقِنُ الْيَقينَ وَيُبْطِلُ الشَّكَّ.

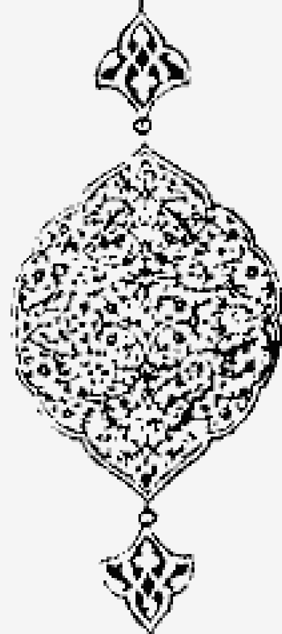
قالَ هِشامٌ: فَقُلْتُ لَهُ: فَإِنَّما أَقامَ اللّٰهُ الْقَلْبَ لِشَكِّ الْجَوارِحِ؟ قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: لابُدَّ مِنَ الْقَلْبِ وَإِلّا لَمْ تَسْتَيْقِنُ الْجَوارِحُ؟ قالَ: نَعَمْ، فَقُلْتُ لَهُ: يا أَبا مَرْوانَ فَاللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ لَمْ يَتْرُكْ جَوارِحَكَ حَتّىٰ جَعَلَ لَها إِماماً يُصَحِّحُ لَها الصَّحيحَ وَيَتَيَقَّنُ بِهِ ماشُكَّ فيهِ وَيَتْرُكُ هٰذا الْخَلْقَ كُلَّهُمْ في حَيْرَتِهِمْ وَشَكِّهِمْ وَاخْتِلافِهِمْ، لا يُقيمُ لَهُمْ إِماماً يَرُدُّونَ إِلَيْهِ شَكَّهُمْ وَحَيْرَتَهُمْ وَيُقيمُ لَكَ إِماماً لِجَوارِحِكَ تَرُدُّ إِلَيْهِ حَيْرَتَكَ وَشَكَّكَ؟!.

قالَ: فَسَكَتَ وَلَمْ يَقُلْ لي شَيْئاً، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقالَ لي: أَنْتَ هِشامُ بْنُ الْحَكَمِ؟ فَقُلْتُ: لا، قالَ: أَمِنْ جُلَسائِهِ؟ قُلْتُ: لا، قالَ: فَمِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟ قالَ: قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، قالَ: فَأَنْتَ إِذاً هُوَ، ثُمَّ ضَمَّني إِلَيْهِ وَأَقْعَدَني في مَجْلِسِهِ وَزالَ عَنْ مَجْلِسِهِ وَما نَطَقَ حَتّىٰ قُمْتُ.



قالَ: فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام وَقالَ: ياهِشامُ، مَنْ عَلَّمَكَ هٰذا؟ قُلْتُ: شَيءٌ أَخَذْتُهُ مِنْكَ وَأَلَّفْتُهُ، فَقالَ: هٰذا وَاللّٰهِ مَكْتُوبٌ في





س - مگر این اعضاء دراکه تو را از دل بی نیاز نمی کنند؟

ج - نه.

س - چطور بی نیاز نمی کنند با اینکه همه درست و بی عیبند.

ج - پسر جان، وقتی این اعضاء در چیزی که بویند یا بینند یا چشند یا شنوند تردید کنند در تشخیص آن به دل مراجعه کنند تا یقین پابرجا شود و شک برود.

هشام گفت: من به او گفتم: پس همانا خدا دل را برای رفع شک و تردید حواس برجا داشته؟ گفت: آری، گفتم: باید دل باشد و گرنه برای حواس یقینی نباشد؟ گفت: آری، به او گفتم: ای ابا مروان (کنیهٔ عمرو بن عبید است) خدا تبارک و تعالی حواس تو را بی امام رها نکرده و برای آنها امامی گماشته که ادراک او را تصحیح کند و در مورد شک یقین به دست آورد و همهٔ این خلق را در شک و سرگردانی و اختلاف بگذارد و امامی برای آنها معین نکند تا آنها را از شک و حیرت برگرداند و برای اعضای تن تو امامی معین کند تا حیرت و شک او را علاج کند؟! گفت: در اینجا خاموش ماند و به من پاسخی نداد و به من رو کرد و گفت: تو هشام بن حکمی؟ گفتم:نه، گفت: از همنشین های او هستی؟ گفتم: نه، گفت: پس اهل کجا هستی؟ گفتم: از اهل کوفه، گفت: پس تو خود او هستی، سپس مرا در آغوش کشید و به جای خود نشانید و از جای خود کنار رفت و چیزی نگفت تا من برخواستم.

گوید: امام صادق (ع) خنده‌ای کرد و گفت: ای هشام، کی این را به تو آموخت؟ گفتم: اینها مطالبی بود که از شما یاد گرفتم و تنظیم کردم، فرمود: به خدا این حقیقتی است که در صحف ابراهیم

صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَمُوسىٰ.

٤ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ يُونُسَ بنِ يَعقُوبَ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عليه‌السلام فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشّام.

فَقالَ: إِنّي رَجُلٌ صاحِبُ كَلامٍ وَفِقْهٍ وَفَرائِضَ وَقَدْ جِئْتُ لِمُناظَرَةِ أَصْحابِكَ، فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عليه‌السلام: كَلامُكَ مِنْ كَلامِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم أَوْ مِنْ عِنْدِكَ؟ فَقالَ: مِنْ كَلامِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وَمِنْ عِنْدِي، فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عليه‌السلام: فَأَنْتَ إِذاً شَرِيكُ رَسُولِ اللّٰهِ؟

قالَ: لا.

قالَ: فَسَمِعْتَ الْوَحْيَ عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ يُخْبِرُكَ؟

قالَ: لا.

قالَ: فَتَجِبُ طاعَتُكَ كَما تَجِبُ طاعَةُ رَسُولِ اللّٰهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم؟

قالَ: لا.

فَالْتَفَتَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عليه‌السلام إِلَيَّ فَقالَ: يا يُونُسَ ابْنَ يَعْقُوبَ، هٰذا قَدْ خَصَمَ نَفْسَهُ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ، ثُمَّ قالَ: يا يُونُسَ، لَوْ كُنْتَ تُحْسِنُ الْكَلامَ كَلَّمْتَهُ، قالَ يُونُسُ: ـ فَيا لَها مِنْ حَسْرَةٍ ـ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ إِنّي سَمِعْتُكَ تَنْهىٰ عَنِ الْكَلامِ وَتَقُولُ: وَيْلٌ لأَصْحابِ الْكَلامِ

و موسی نوشته است.

٤ ـ یونس بن یعقوب گوید: من خدمت امام صادق (ع) نشسته بودم که مردی از اهل شام بر آن حضرت وارد شد و گفت: من مردی هستم که در کلام و فقه و فرائض استادم و آمدم با شاگردان شما مناظره کنم، امام صادق (ع) فرمود: سخن تو از رسول خدا است یا از پیش خودت؟ گفت: از گفتار رسول خدا و از پیش خودم، امام صادق (ع) فرمود: پس تو در این صورت شریک رسول خدائی؟ گفت: نه، گفت: از خدای عز وجل به گوش خود وحی شنفتی؟ گفت: نه.

امام ـ طاعتت چون طاعت رسول خدا (ص) واجب است؟

شامی ـ نه.

امام رو به من کرد و فرمود: ای یونس بن یعقوب، این مرد به زبان خودش خود را محکوم کرد پیش از آنکه وارد بحثی شود، سپس فرمود: ای یونس، اگر تو خوب علم کلام می دانستی با او گفتگو می کردی. یونس گفت: چه بسیار افسوس می خورم و گفتم: قربانت، من خود از شما شنیدم که از علم کلام نهی می فرمودی و می گفتی: وای بر صاحبان علم کلام می گویند: این پذیرفتنی است و این پذیرفتنی نیست، این روا است و این روا نیست، این را تعقل می کنیم و این را تعقل نمی کنیم. امام صادق (ع) فرمود:همانا من گفتم: وای بر آنها اگر گفتار مرا واگذارند و دنبال آنچه خواهند بروند، سپس به من فرمود: برو بیرون هر کدام از متکلمان شیعه را دیدی نزد من آور، گوید: من حمران بن اعین را آوردم که خوب علم کلام می دانست و احول را آوردم که خوب سخن می توانست و هشام بن سالم را هم که خوب کلام می دانست



يَقُولُونَ: هٰذا يُنْقادُ وَهٰذا لايُنْقادُ وَهٰذا يُنْساقُ وَهٰذا لايُنْساقُ وَهٰذا نَعْقِلُهُ وَهٰذا لانَعْقِلُهُ، فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ: إِنَّما قُلْتُ، فَوَيْلٌ لَهُمْ إِنْ تَرَكُوا ما أَقُولُ وَذَهَبُوا إِلىٰ مايُرِيدُونَ، ثُمَّ قالَ لِي: أُخْرُجْ إِلىٰ الْبابِ فَانْظُرْ مَنْ تَرىٰ مِنَ الْمُتَكَلِّمينَ فَأَدْخِلْهُ، قالَ: فَأَدْخَلْتُ حُمْرانَ بنَ أَعْيَنَ وَكانَ يُحْسِنُ الْكَلامَ وَأَدْخَلْتُ الأَحْوَلَ وَكانَ يُحْسِنُ الْكَلامَ وَأَدْخَلْتُ هِشامَ بنَ سالِمٍ وَكانَ يُحْسِنُ الْكَلامَ وَأَدْخَلْتُ قَيْسَ بنَ الماصِرِ وَكانَ عِنْدِي أَحْسَنُهُمْ كَلاماً، وَكانَ قَدْ تَعَلَّمَ الْكَلامَ مِنْ عَلِيِّ بنِ الْحُسَيْنِ عليهما السّلام، فَلَمّا اسْتَقَرَّ بِنا الْمَجْلِسُ ـ وَكانَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عليه السّلام قَبْلَ الْحَجِّ يَسْتَقِرُّ أَيّاماً في جَبَلٍ في طَرَفِ الْحَرَمِ في فازَةٍ لَهُ مَضْرُوبَةٍ ـ قالَ: فَأَخْرَجَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عليه السّلام رَأْسَهُ مِنْ فازَتِهِ فَإِذا هُوَ بِبَعِيرٍ يَخُبُّ فَقالَ: هِشامٌ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، قالَ: فَظَنَنّا أَنَّ هِشاماً رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ عَقيلٍ كانَ شَديدَ الْمَحَبَّةِ لَهُ قالَ: فَوَرَدَ هِشامُ بنُ الْحَكَمِ وَهُوَ أَوَّلُ ما اخْتَطَّتْ لِحْيَتُهُ وَلَيْسَ فينا إِلّا مَنْ هُوَ أَكْبَرُ سِنّاً مِنْهُ،

قالَ: فَوَسَّعَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عليه السّلام وَقالَ:

ناصِرُنا بِقَلْبِهِ وَلِسانِهِ وَيَدِهِ.

ثُمَّ قالَ:

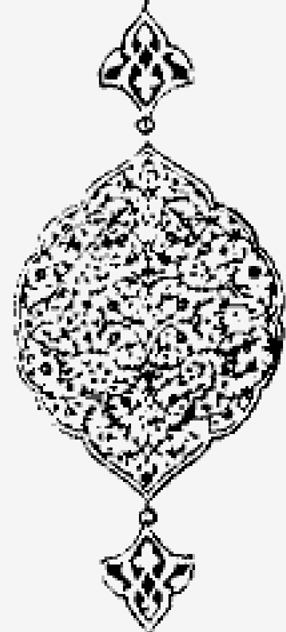
ياحُمْرانُ كَلِّمِ الرَّجُلَ، فَكَلَّمَهُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ حُمْرانُ.

ثُمَّ قالَ:



آوردم و قیس بن ماصر که به عقیده من بهتر از همه وارد علم کلام بود و شاگرد علی بن الحسین (ع) بود در این فن حاضر کردم، امام صادق (ع) را رسم این بود که پیش از موسم حج در یک چادر کوچکی که در کوه کنار حرم برپا می کردند چند روزی اقامت می کرد، چون همه در مجلس جا گرفتیم امام سر از چادر خود بیرون کرد و چشمش به شترانی افتاد که دو می زدند، فرمود: به پروردگار کعبه این هشام است، گوید: به گمان ما هشام نامی از خاندان عقیل را که بسیار دوست می داشت نامبرد، گوید: هشام بن حکم رسید و او در سنی بود که تازه خط عذارش روئیده بود و همه ماها از او سالخورده‌تر بودیم، امام صادق (ع) او را نزد خود جا داد و فرمود: او به دل و زبان و دستش یاور ما است، سپس فرمود: ای حمران، با این مرد شامی سخن بگو، با او بحث کرد و حمران بر او غلبه کرد، سپس رو به احول کرد و فرمود: ای طاقی، تو هم با او بحث کن او هم با وی سخن کرد و به او غالب شد، سپس به هشام بن سالم فرمود: تو هم با او سخن کن، هشام با او گفتگو کرد و مساوی درآمدند (هر دو در دنباله سخن توقف کردند) سپس امام رو به قیس ماصر کرد و فرمود: بااو سخن کن، بااو مشغول گفتگو شد، امام(ع) از صحبت آنها می خندید زیرا مرد شامی در تنگنا افتاده بود، و به شامی رو کرد و گفت: با این جوان نورس یعنی هشام بن حکم گفتگو کن، گفت: به چشم.

شامی رو به هشام کرد و گفت: ای هشام، از من در بارهٔ امامت این مرد پرسش کن، هشام خشمگین شد تا آنجا که برخود لرزید و به شامی گفت: ای شامی، پروردگار تو برای خلق خود مصلحت بین تر است یا خلق برای خود مصلحت بین ترند.





يا طاقِيُّ كَلِّمْهُ، فكَلَّمَهُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ الأَحْوَلُ. ثُمَّ قالَ: ياهِشامَ بنِ سالِمٍ كَلِّمْهُ، فَتَعارَفا ثُمَّ قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ لِقَيْسٍ الْماصِرِ: كَلِّمْهُ، فكَلَّمَهُ فَأَقْبَلَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَضْحَكُ مِنْ كَلامِهِما مِمّا قَدْ أَصابَ الشامِيَّ.

فَقالَ لِلشّامِيِّ:

كَلِّمْ هٰذا الْغُلامَ يَعْنِي هِشامَ بنَ الْحَكَمِ.

فَقالَ: نَعَمْ، فَقالَ لِهِشامٍ: ياغُلامُ! سَلْنِي في إِمامَةِ هٰذا، فَغَضِبَ هِشامٌ حَتّى ارْتَعَدَ، ثُمَّ قالَ لِلشّامِيِّ: يا هٰذا أَرَبُّكَ أَنْظَرُ لِخَلْقِهِ أَمْ خَلْقُهُ لأَنْفُسِهِمْ؟ فَقالَ الشّامِيُّ: بَلْ رَبِّي أَنْظَرُ لِخَلْقِهِ، قالَ: فَفَعَلَ بِنَظَرِهِ لَهُمْ ماذا؟ قالَ: أَقامَ لَهُمْ حُجَّةً وَدَلِيلاً كَيْ لا يَتَشَتَّتُوا أَوْ يَخْتَلِفُوا، وَيَتأَلَّفُهُمْ وَيُقِيمَ أَوَدَهُمْ وَيُخْبِرَهُمْ بِفَرْضِ رَبِّهِمْ،

قالَ: فَمَنْ هُوَ؟

قالَ: رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

قالَ هِشامٌ: فَبَعْدَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ قالَ: الْكِتابُ وَالسُّنَّةُ، قالَ هِشامُ: فَهَلْ نَفَعَنا الْيَوْمَ الْكِتابُ وَالسُّنَّةُ في رَفْعِ الإِخْتِلافِ عَنّا؟ قالَ الشّامِيُّ: نَعَمْ، قالَ: فَلِمَ اخْتَلَفْتُ أَنا وَأَنْتَ وَصِرْتَ إِلَيْنا مِنَ الشّامِ في مُخالَفَتِنا إِيّاكَ؟

قالَ: فَسَكَتَ الشّامِيُّ.

فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ لِلشّامِيِّ:



شامی - پروردگارم برای خلق مصلحت بین تر است .

هشام - در مقام مصلحت بینی برای بندگانش چه کار کرده است؟

شامی - برای آنها حجت ودلیلی برپا داشته تا از هم پراکنده نشوند و باهم اختلاف نکنند و آنها را با هم الفت داده ومتحد ساخته و کجی آنها را به راستی و درستی باز آورده و قانون و مقررات پروردگارشان را به آنها گزارش دهد.

هشام - او کیست ؟

شامی - رسول خدا (ص) است .

هشام - بعد از رسول خدا (ص) کیست ؟

شامی - کتاب و سنت است.

هشام - امروزه کتاب و سنت در رفع اختلاف ما مسلمانان سودمند وقاطع است؟

شامی - آری.

هشام - پس چرا من و تو باهم اختلاف داریم و تو روی این اختلاف از شام بر سر ما آمدی؟!

شامی در اینجا خاموش ماند، امام صادق (ع) به شامی گفت: چرا سخن نمی گوئی؟ شامی گفت: اگر بگویم اختلاف نداریم دروغ گفته‌ام و اگر بگویم کتاب و سنت رفع اختلاف می کنند و ما را متحد می سازند بیهوده و باطل گفتم، زیرا آن دو از نظر مدلول و مفهوم توجیهات مختلفی دارند و اگر بگویم ما اختلاف داریم و هر کدام مدعی هستیم که حق با ما است، در این صورت کتاب و سنت به ما برای رفع اختلاف سودی ندهند جز اینکه برای من هم این دلیل و حجت باقی است.

مالَكَ لاتَتَكَلَّمُ؟

قالَ الشّامِيُّ:

إنْ قُلْتُ: لَمْ نَخْتَلِفْ كَذِبْتُ، وَ إنْ قُلْتُ: إنَّ الْكِتابَ وَالسُّنَّةَ يَرْفَعانِ عَنّا الإخْتِلافَ أبْطَلْتُ لأنَّهُما يَحْتَمِلانِ الْوُجُوهَ، وَإنْ قُلْتُ: قَدِ اخْتَلَفْنا وَكُلُّ واحِدٍ مِنّا يَدَّعِي الْحَقَّ فَلَمْ يَنْفَعْنا إذَنِ الْكِتابُ وَالسُّنَّةُ، إلاّ أنَّ لِي عَلَيْهِ هٰذِهِ الْحُجَّةَ. فَقالَ أبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ:

سَلْهُ تَجِدْهُ مَلِيّاً، فَقالَ الشّامِيُّ: ياهٰذا! مَنْ أنْظَرُ لِلْخَلْقِ، أرَبُّهُمْ أوْ أنْفُسُهُمْ؟ فَقالَ هِشامٌ: رَبُّهُمْ أنْظَرُ لَهُمْ مِنْهُمْ لأنْفُسِهِمْ، فَقالَ الشّامِيُّ:

فَهَلْ أقامَ لَهُمْ مَنْ يَجْمَعُ لَهُمْ كَلِمَتَهُمْ وَيُقِيمُ أوَدَهُمْ وَيُخْبِرُهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ باطِلِهِمْ؟ قالَ هِشامٌ: في وَقْتِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أوِ السّاعَةِ؟ قالَ الشّامِيُّ: في وَقْتِ رَسُولِ اللّٰهِ رَسُولُ اللّٰهِ، وَالسّاعَةِ مَنْ؟ فَقالَ هِشامٌ: هٰذَا الْقاعِدُ الَّذِي تُشَدُّ إلَيْهِ الرِّحالُ وَيُخْبِرُنا بِأخْبارِ السَّماءِ [وَالأرْضِ]، وِراثَةً عَنْ أبٍ عَنْ جَدٍّ. قالَ الشّامِيُّ:

فَكَيْفَ لِي أنْ أعْلَمَ ذٰلِكَ؟ قالَ هِشامٌ: سَلْهُ عَمّا بَدا لَكَ، قالَ الشّامِيُّ: قَطَعْتَ عُذْرِي فَعَلَيَّ السُّؤالُ، فَقالَ أبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ:

امام صادق (ع) فرمود: اکنون تو از او بپرس تا بفهمی که سرشار است.

شامی - ای فلانی، کیست که بر خلق مصلحت بین تر است؟ پروردگارشان یاخودشان؟

هشام - پروردگارشان برای آنها از خودشان مصلحت بین تر است.

شامی - آیا برای آنها کسی را معین کرده که آنها را متحد کند و کجی آنها را راست نماید و گفتار حق آنها را از گفتار باطلشان برای آنها مشخص کند.

هشام - در دوران حیات رسول خدا (ص) یا امروزه.

شامی - در دوران رسول خدا(ص) خود رسول خدا(ص) بود، امروزه کیست؟

هشام - همین بزرگواری که در اینجا نشسته و مردم از هر سوی به وی روی آورند و برای ادراک محضرش بار بندند وبه ما از زمین و آسمان خبر دهد به دانشی که به او ارث رسیده است از پدرش از جدش.

شامی - چطور برای من میسر است که این حقیقت را بدانم؟

هشام - هرچه خواهی از او بپرس.

شامی - اکنون عذر مرا قطع کردی و بر من حجت آوردی و بر عهده من است که بپرسم.

امام صادق (ع) فرمود: ای شامی، به تو خبر دهم که سفرت چطور بوده است و راهت چطور بوده: چنین بوده و چنان بوده.

شامی - راست فرمودی، من هم اکنون به خدا اسلام آوردم.

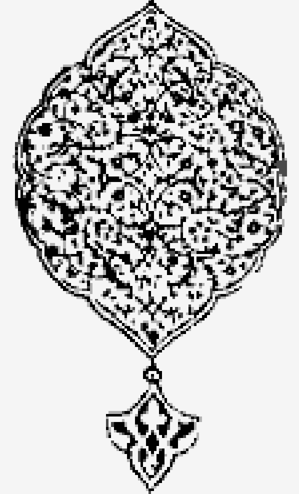
امام - بلکه، اکنون به خدا ایمان آوردی، زیرا مسلمانی رتبه



يا شامِيُّ، أُخْبِرُكَ كَيْفَ كانَ سَفَرُكَ وَكَيْفَ كانَ طَرِيقُكَ؟ كانَ كَذا وَكَذا، فَأَقْبَلَ الشّامِيُّ يَقُولُ: صَدَقْتَ، أَسْلَمْتُ لِلّٰهِ السّاعَةَ، فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ‌السَّلامُ: بَلْ آمَنْتَ بِاللّٰهِ السّاعَةَ، إِنَّ الإِسْلامَ قَبْلَ الإِيمانِ وَعَلَيْهِ يَتَوارَثُونَ وَيَتَناكَحُونَ وَالإِيمانُ عَلَيْهِ يُثابُونَ، فَقالَ الشّامِيُّ: صَدَقْتَ فَأَنَا السّاعَةَ أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَنَّكَ وَصِيُّ الأَوْصِياءِ.

ثُمَّ الْتَفَتَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ‌السَّلامُ إِلىٰ حُمْرانَ، فَقالَ: تُجْرِي الْكَلامَ عَلَى الأَثَرِ فَتُصِيبُ، وَالْتَفَتَ إِلىٰ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، فَقالَ: تُرِيدُ الأَثَرَ وَلا تَعْرِفُهُ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى الأَحْوَلِ فَقالَ: قَيّاسٌ رَوّاغٌ تَكْسِرُ باطِلاً بِباطِلٍ إِلَّا أَنَّ باطِلَكَ أَظْهَرُ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلىٰ قَيْسٍ الْماصِرِ فَقالَ: تَتَكَلَّمُ وَأَقْرَبُ ما تَكُونُ مِنَ الْخَبَرِ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَبْعَدُ ما تَكُونُ مِنْهُ، تَمْزُجُ الْحَقَّ مَعَ الْباطِلِ وَقَلِيلُ الْحَقِّ يَكْفِي عَنْ كَثِيرِ الْباطِلِ، أَنْتَ وَالأَحْوَلُ قَفّازانِ حاذِقانِ.

قالَ يُونُسُ: فَظَنَنْتُ وَاللّٰهِ أَنَّهُ يَقُولُ لِهِشامٍ قَرِيباً مِمّا قالَ لَهُما، ثُمَّ قالَ: يا هِشامُ، لا تَكادُ تَقَعُ تَلْوِي رِجْلَيْكَ إِذا هَمَمْتَ بِالأَرْضِ طِرْتَ، مِثْلُكَ فَلْيُكَلِّمِ النّاسَ، فَاتَّقِ الزَّلَّةَ وَالشَّفاعَةُ مِنْ وَرائِها إِنْ شاءَ اللّٰهُ.



٥ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبانٍ قالَ: أَخْبَرَنِي الأَحْوَلُ أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ

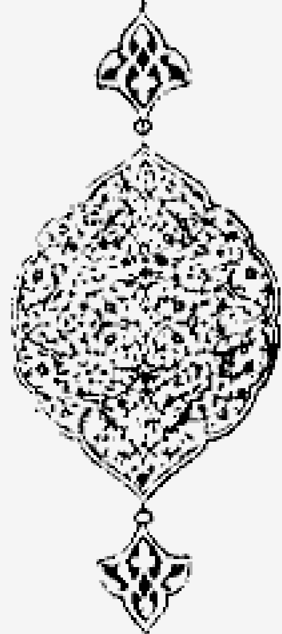


پیش از ایمان است، به رابطهٔ اسلام از یکدیگر ارث برند و باهم زناشوئی کنند و به وسیلهٔ ایمان، ثواب برند.

شامی ـ راست گفتی، من هم اکنون گواهم که نیست شایستهٔ پرستشی جز خدا و به راستی محمد رسول خدا است و تو وصی اوصیاء هستی.

سپس امام صادق (ع) رو به حمران کرد و فرمود: تو طبق آنچه رسیده سخن گوئی و درست گوئی، و رو به هشام بن سالم کرد و فرمود: تو دنبال اخبار وارده می گردی ولی به خوبی آنها را نمی شناسی، سپس رو به احول کرد و فرمود: تو بسیار در کلام خود قیاس به کار می بری و از شاخه‌ای به شاخه‌ای می پری و سخن باطل را به باطل در هم می شکنی و باطلی که تو می آوری روشن تر است، و به قیس ماصر رو کرد و فرمود: تو سخن را چنان ادا می‌کنی که هرچه به خبر وارد از رسول خدا نزدیکتر باشد از آن دورتر گردد حق را با باطل درهم می کنی با آنکه اندکی از حق از انبوهی ناحق کافی است، تو با احول پر جست و خیز هستید و بامهارتید، یونس گوید: گمان بردم که نسبت به هشام هم وصفی در حدود آن دو خواهد فرمود، سپس به هشام فرمود:

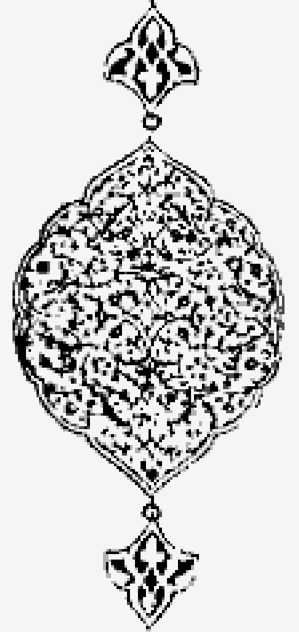
ای هشام، تو به هر دو پا روی زمین نمی‌افتی، چون خواهی به زمین خوری پرواز کنی، چون توئی باید بامردم سخن گوید ومذهب را تبلیغ کند، تو از لغزش خود را نگهدار که شفاعت دنبال آن است انشاء الله.



۵ ـ احول گزارش داده است که زید بن علی بن الحسین (ع) در وقتی که در پنهانی دعوت می کرده او را خواسته، گوید: نزد او



الْحُسَيْنِ عَلَيهِما السّلامُ بَعَثَ إِلَيْهِ وَهُوَ مُسْتَخْفٍ، قالَ: فَأَتَيْتُهُ فَقالَ لِي: يا أَبا جَعْفَرٍ، ماتَقُولُ إِنْ طَرَقَكَ طارِقٌ مِنّا أَتَخْرُجُ مَعَهُ؟ قالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنْ كانَ أَباكَ أَوْ أَخاكَ، خَرَجْتُ مَعَهُ. قالَ: فَقالَ لِي: فَأَنا أُرِيدُ أَنْ أَخْرُجَ أُجاهِدُ هٰؤُلاءِ الْقَوْمَ فَاخْرُجْ مَعِي، قالَ: قُلْتُ: لا، ما أَفْعَلُ جُعِلْتُ فِداكَ. قالَ: فَقالَ لِي: أَتَرْغَبُ بِنَفْسِكَ عَنّي؟ قالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّما هِيَ نَفْسٌ واحِدَةٌ فَإِنْ كانَ لِلّٰهِ فِي الأَرْضِ حُجَّةٌ فَالْمُتَخَلِّفُ عَنْكَ ناجٍ وَالْخارِجُ مَعَكَ هالِكٌ وَإِنْ لا تَكُنْ لِلّٰهِ حُجَّةٌ في الأَرْضِ فَالْمُتَخَلِّفُ عَنْكَ وَالْخارِجُ مَعَكَ سَواءٌ. قالَ: فَقالَ لِي: يا أَبا جَعْفَرٍ، كُنْتُ أَجْلِسُ مَعَ أَبِي عَلَى الْخِوانِ فَيُلْقِمُنِي الْبَضْعَةَ السَّمِينَةَ وَيُبَرِّدُ لِيَ اللُّقْمَةَ الْحارَّةَ حَتّىٰ تَبْرُدَ شَفَقَةً عَلَيَّ وَلَمْ يُشْفِقْ عَلَيَّ مِنْ حَرِّ النّارِ، إِذاً أَخْبَرَكَ بِالدِّينِ وَلَمْ يُخْبِرْنِي بِهِ؟ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ، مِنْ شَفَقَتِهِ عَلَيْكَ مِنْ حَرِّ النّارِ لَمْ يُخْبِرْكَ، خافَ عَلَيْكَ أَنْ لاتَقْبَلَهُ فَتَدْخُلَ النّارَ، وَأَخْبَرَنِي أَنا فَإِنْ قَبِلْتُ نَجَوْتُ وَإِنْ لَمْ أَقْبَلْ لَمْ يُبالِ أَنْ أَدْخُلَ النّارَ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ أَنْتُمْ أَفْضَلُ أَمِ الأَنْبِياءُ؟ قالَ: بَلِ الأَنْبِياءُ، قُلْتُ: يَقُولُ يَعْقُوبُ لِيُوسُفَ عَلَيهِما السّلامُ: ((يابُنَيَّ لا تَقْصُصْ رُؤْياكَ عَلىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيداً)) لِمَ لَمْ يُخْبِرْهُمْ حَتّىٰ كانُوا لا يَكِيدُونَهُ وَلٰكِنْ كَتَمَهُمْ ذٰلِكَ فَكَذا أَبُوكَ كَتَمَكَ لأَنَّهُ خافَ عَلَيْكَ. قالَ: فَقالَ: أَما وَاللّٰهِ لَئِنْ قُلْتَ ذٰلِكَ لَقَدْ حَدَّثَنِي صاحِبُكَ بِالْمَدِينَةِ أَنِّي أُقْتَلُ وَأُصْلَبُ بِالْكُناسَةِ وَأَنَّ عِنْدَهُ لَصَحِيفَةً فيها قَتْلِي



رفتم و به من گفت: ای ابو جعفر، اگر شبانه از طرف ما کسی به دنبال تو آید و تو را به یاری ما بخواند در پاسخ چه گوئی؟ با او به جبهۀ مبارزه بیرون شوی؟ گفتم: قربانت نه، من این کار را نمی کنم، فرمود: تو جان خود را از من دریغ می کنی و از من رو گردانی؟ گفتم: یک جان در تن است، اگر در زمین برای خدا حجتی باشد، آنکه از تو تخلف کند و آنکه با تو شورش کند هلاک است واگر خدا در زمین حجتی نداشته باشد آنکه از تو تخلف کند وآنکه با تو بشورد برابرند، گوید: به من فرمود: ای ابو جعفر، من باپدرم سر یک سفره می نشستیم پاره گوشت چرب را برای من لقمه می کرد و لقمۀ داغ را برایم خنک می کرد، برای دلسوزی به من و در این صورت از سوختن در دوزخ برای من دلسوزی نمی کرد؟ و تو را از دین و امام خبر می داد و مرا خبر نمی داد؟ به او عرض کردم:

قربانت، از اینکه نسبت به دوزخ برای تو دلسوزی کرده به تو خبر نداده، ترسیده نپذیری وبه دوزخ روی، به من خبر داده تا اگر بپذیرم ناجی باشم واگر نپذیرم او را از دوزخ رفتن من باکی نباشد، سپس به او عرض کردم: قربانت، شما بهترید یا پیغمبران، فرمود:

بلکه پیغمبران، گفتم: یعقوب به یوسف می فرماید: ای پسر جانم خوابت را به برادرانت مگو، مبادا برایت نیرنگی بریزند چرا به آنها خبر نداد؟ تا کیدی در بارۀ او نکنند و بلکه آنرا پنهان داشت از آنها، همچنین پدرت امر امامت را از تو پنهان داشت، چون بر تو می‌ترسید، گوید: فرمود: هلا به خدا اگر تو چنین گوئی سرور تو در مدینه به من باز گفته است که من کشته شوم و به دار روم در کناسه

وَصَلْبِي.

فَحَجَجْتُ فَحَدَّثْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ بِمَقالَةِ زَيْدٍ وَما قُلْتُ لَهُ، فَقالَ لِي: أَخَذْتَهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمالِهِ وَمِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَمِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ وَلَمْ تَتْرُكْ لَهُ مَسْلَكاً يَسْلُكُهُ.

بابُ طَبَقاتِ الأَنْبِياءِ وَالرُّسُلِ وَالأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ

١ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبي يَحْيىٰ الْواسِطِيِّ، عَنْ هِشامِ بنِ سالِمٍ. وَدُرُسْتَ بنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْهُ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ:

الأَنْبِياءُ وَالْمُرْسَلُونَ عَلىٰ أَرْبَعِ طَبَقاتٍ: فَنَبِيٌّ مُنَبَّأٌ فِي نَفْسِهِ، لا يَعْدُو غَيْرَها وَنَبِيٌّ يَرىٰ فِي النَّوْمِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلا يُعايِنُهُ فِي الْيَقَظَةِ وَلَمْ يُبْعَثْ إِلىٰ أَحَدٍ وَعَلَيْهِ إِمامٌ مِثْلُ ما كانَ إِبْراهِيمُ عَلىٰ لُوطٍ عَلَيْهِما السَّلامُ وَنَبِيٌّ يَرىٰ فِي مَنامِهِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيُعايِنُ الْمَلَكَ وَقَدْ أُرْسِلَ إِلىٰ طائِفَةٍ قَلُّوا أَوْ كَثُرُوا، كَيُونُسَ.

قالَ اللّٰهُ لِيُونُسَ: ((وَأَرْسَلْناهُ إِلىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ)) قالَ:



و گفته نزد او دفتری است که کشته شدن و به دار رفتن من در آن درج است، من به حج رفتم و گفتار زید را به امام صادق بازگفتم با آنچه در پاسخش گفته بودم، به من فرمود: راه را از پیش و پس و راست و چپ و بالای سر و زیر پا بر او بستی و برای برای او رخنه‌ای نگذاشتی که از آن به در برود. [1]



باب طبقات انبياء و رسل

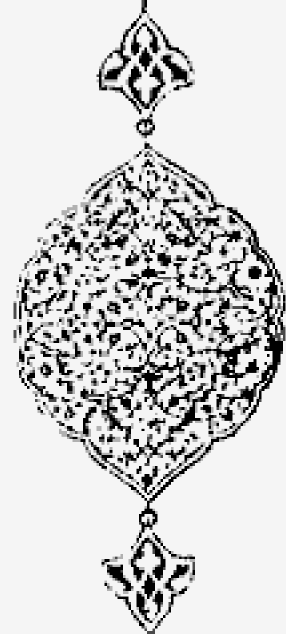


۱ ـ امام صادق (ع) فرمود: پیغمبران و رسولان خدا چهار طبقه اند:

۱ ـ پیغمبری که تنها برای خود پیغمبری دارد و وظائف شخص خود را از خدا دریافت می کند و به دیگری تجاوز ندارد و تکلیف دیگری را معین نمی کند.

۲ ـ پیغمبری که در خواب می بیند و آواز را می شنود و او را (فرشته) به چشم نمی بیند و به احدی مبعوث نیست و خود رهبر و امامی دارد چنانچه حضرت ابراهیم امام بود نسبت به لوط (ع).

۳ ـ پیغمبری که در خواب بیند و آواز شنود و فرشته را به چشم بیند و معاینه کند و به یک گروه کم یا بیش مبعوث است چون یونس (ع)، خدا در بارهٔ یونس (ع) فرمود (۱۴۷ سوره صافات): «ما او را برای صد هزار بلکه بیشتر فرستادیم» فرماید: سی هزار بیشتر بودند و بر او امامی بود.





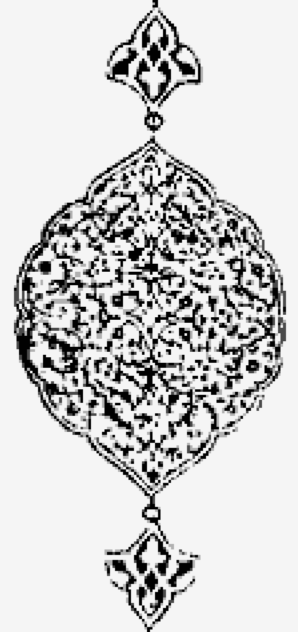
يَزيدُونَ ثَلاثينَ أَلْفاً وَعَلَيْهِ إمامٌ وَالَّذي يَرىٰ في نَوْمِهِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيُعايِنُ فِي الْيَقَظَةِ وَهُوَ إمامٌ مِثْلُ أُولِي الْعَزْمِ، وَقَدْ كانَ إبْراهيمُ عَلَيْهِ السَّلامُ نَبِيّاً وَلَيْسَ بِإمامٍ حَتّىٰ قالَ اللّٰهُ: ((إنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إماماً)) قالَ: وَمِنْ ذُرِّيَّتي، فَقالَ اللّٰهُ: ((لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمينَ)) مَنْ عَبَدَ صَنَماً أَوْ وَثَناً لا يَكُونُ إماماً.

۲ ـ مُحَمَّدُ بنُ الْحَسَنِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ خالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بن سِنانٍ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحّامِ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ:

إنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ اتَّخَذَ إبْراهيمَ عَبْداً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيّاً وَإنَّ اللّٰهَ اتَّخَذَهُ نَبِيّاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَليلاً وَإنَّ اللّٰهَ اتَّخَذَهُ خَليلاً قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إماماً فَلَمّا جَمَعَ لَهُ الأَشْياءَ قالَ: ((إنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إماماً)).

قالَ: فَمِنْ عِظَمِها في عَيْنِ إبْراهيمَ قالَ: ((وَمِنْ ذُرِّيَّتي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمينَ)) قالَ: لا يَكُونُ السَّفيهُ إمامَ التَّقِيِّ.

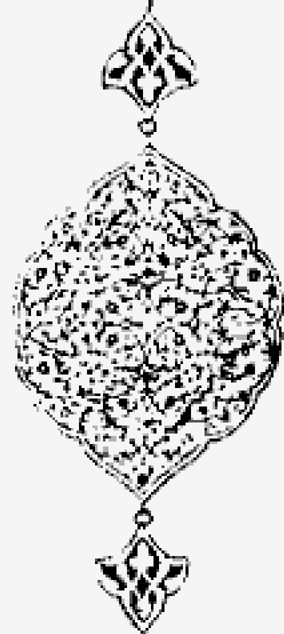
۳ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ يَحْيىٰ الْخَثْعَمِيِّ، عَنْ هِشامٍ، عَنِ ابنِ أَبي يَعْفُورٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: سادَةُ النَّبِيّينَ وَالْمُرْسَلينَ خَمْسَةٌ وَهُمْ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَعَلَيْهِمْ دارَتِ الرَّحىٰ: نُوحٌ وَإبْراهيمُ وَمُوسىٰ وَعيسىٰ وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلىٰ جَميعِ الأَنْبِياءِ.





٤ ـ آن پیغمبری که هم در خواب بیند و هم آواز شنود و هم در بیداری به چشم بیند و خودش امام است مانند اولو العزم، ابراهیم مدتی پیغمبر بود و امام نبود تا خدا فرمود (١٢٤ سوره بقره): «به راستی من تو را امام ساختم، عرض کرد : و از نژاد من هم؟ خدا فرمود: فرمان نبوت من به ستمکار نرسد» یعنی هر که صنمی یا بتی پرستیده امام نباشد. [٢]

٢ ـ زید شحام گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: به راستی خدای تبارک و تعالی ابراهیم را بندهٔ خود گرفت پیش از آنکه به مقام نبوتش مفتخر سازد و او را به پیغمبری گرفت پیش از آنکه مقام رسالتش بخشد و او را رسول خود ساخت پیش از آنکه خلیل خودش بگیرد و او را خلیل خود گرفت پیش از آنکه او را به مقام امامت برگزیند و چون همهٔ مقامات را برایش فراهم کرد، فرمود (١٢٤ سوره بقره): «به راستی من تو را برای مردم امام مقرر کردم» فرمود: از بس عنایات خدا در نظر ابراهیم بزرگ آمد «عرض کرد: و از نژاد من؟ خدا در پاسخ فرمود: عهد و فرمان من به ستمکاران نمی‌رسد» فرمود: شخص سفیه امام شخص پرهیزکار و متقی نمی شود.



٣ ـ ابن ابی یعفور گفت: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

سادات پیغمبران و رسولان پنج باشند و آنان اولو العزم رسولانند و قطب نبوت و رسالت بر آنها می چرخد، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص).



٤ ـ عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهلِ بنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ إِسْحاقَ بنِ عَبْدِالعَزِيزِ أَبِي السَّفاتِجِ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ اللّهَ اتَّخَذَ ابْراهيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَبْداً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيّاً وَاتَّخَذَهُ نَبِيّاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولاً وَاتَّخَذَهُ رَسُولاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَليلاً وَاتَّخَذَهُ خَليلاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِماماً فَلَمّا جَمَعَ لَهُ هٰذِهِ الأَشْياءَ ـ وَقَبَضَ يَدَهُ ـ قالَ لَهُ: يا إِبْراهيمُ ((إِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً)) فَمِنْ عِظَمِها في عَيْنِ إِبْراهيمَ قالَ: يا رَبِّ ((وَمِنْ ذُرِّيَّتِي)) قالَ: ((لا يَنالُ عَهْدِى الظّالِمينَ)).

بابُ الفَرْقِ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالنَّبِيِّ وَالْمُحَدَّثِ

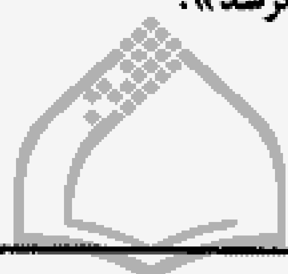
١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بنِ مَيْمُونٍ، عَنْ زُرارَةَ قالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ:

((وَكانَ رَسُولاً نَبِيّاً)).

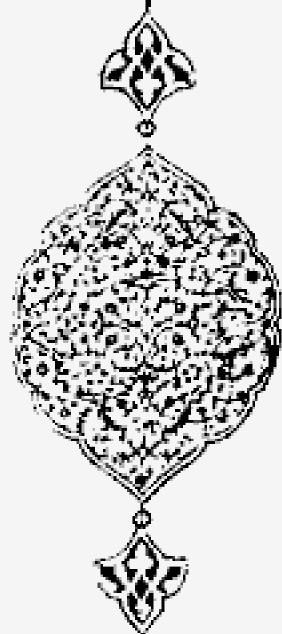
ما الرَّسُولُ وَما النَّبِيُّ؟ قالَ: النَّبِيُّ الَّذي يَرىٰ في مَنامِهِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلا يُعايِنُ الْمَلَكَ، وَالرَّسُولُ الَّذي يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيَرىٰ في الْمَنامِ وَيُعايِنُ الْمَلَكَ.



۴ ـ جابر گوید: از امام باقر(ع) شنیدم که می فرمود: به راستی خدا ابراهیم را به بندگی خود پذیرفت پیش از آنکه او را پیغمبر خود نماید و پیغمبرش گرفت پیش از آنکه رسولش سازد و به رسالتش برگزید پیش از آنکه خلیل خودش گیرد و خلیل خودش نمود پیش از آنکه امام گیردش و چون همه این مقامات را برای او فراهم نمود(و کف خودرا برای نمودن جمیع مقامات به هم بست) به او فرمود: ای ابراهیم «به راستی من تو را برای مردم امام ساختم» از بس این مقام به نظر ابراهیم بزرگ آمد «عرض کرد: پروردگارا و از نژاد من هم؟ خدا فرمود: عهد من به ستمکاران نرسد».



باب فرق میان رسول و نبی و محدَّث



۱ ـ زراره گوید: از امام باقر(ع) پرسیدم از قول خدای عز وجل (۵۴ سوره مریم): «و بود رسول پیغمبر» رسول چیست و پیغمبر چیست؟ فرمود: پیغمبر کسی است که در خواب می بیند و آواز را می شنود و فرشته را به چشم نبیند و رسول کسی است که آواز فرشته را بشنود و در خواب ببیند و فرشته را هم به چشم بنگرد، گفتم: امام چه مقامی دارد؟ گفت: آواز فرشته را می شنود و رؤیا و معاینهٔ فرشته ندارد. سپس این آیه را خواند (۵۲ سوره حج): «و نفرستادیم پیش از تو هیچ رسولی و هیچ پیغمبری و هیچ محدثی» ـ دنبال آیه این است ـ «جز اینکه اگر خود را به دست آرزو سپرد شیطان در



قُلْتُ: الإمامُ ما مَنزِلَتُهُ؟

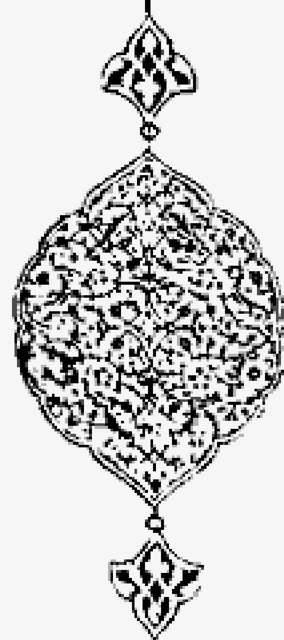
قالَ: يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلا يَرىٰ وَلا يُعايِنُ الْمَلَكَ.

ثُمَّ تَلا هٰذِهِ الآيَةَ:

((وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلا نَبِيٍّ وَلا مُحَدَّثٍ)).

٢ ـ عَلِيُّ بنُ إبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَنِ اسْماعيلَ بنِ مَرّارٍ قالَ: كَتَبَ الْحَسَنُ بنُ الْعَبّاسِ الْمَعْرُوفِيُّ إلَى الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ: جُعِلْتُ فِداكَ أَخْبِرْني مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالنَّبِيِّ وَالإمامِ؟ قالَ: فَكَتَبَ أَوْ قالَ: الْفَرْقُ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالنَّبِيِّ وَالإمامِ أَنَّ الرَّسُولَ الَّذي يُنْزَلُ عَلَيْهِ جَبْرَئيلُ فَيَراهُ وَيَسْمَعُ كَلامَهُ وَيُنْزَلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ وَرُبَّما رَأىٰ في مَنامِهِ نَحْوَ رُؤْيا إبْراهيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَالنَّبِيُّ رُبَّما سَمِعَ الْكَلامَ وَرُبَّما رَأىٰ الشَّخْصَ وَلَمْ يَسْمَعْ وَالإمامُ هُوَ الَّذي يَسْمَعُ الْكَلامَ وَلا يَرىٰ الشَّخْصَ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الأَحْوَلِ قالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ، عَنِ الرَّسُولِ وَالنَّبِيِّ وَالْمُحَدَّثِ، قالَ: الرَّسُولُ الَّذي يَأْتِيهِ جَبْرَئيلُ قُبُلاً فَيَراهُ وَيُكَلِّمُهُ فَهٰذا الرَّسُولُ وَأَمّا النَّبِيُّ فَهُوَ الَّذي يَرىٰ في مَنامِهِ نَحْوَ رُؤْيا إبْراهيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَنَحْوَ ما كانَ رَأىٰ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَسْبابِ النُّبُوَّةِ قَبْلَ الْوَحْيِ حَتّىٰ أَتاهُ جَبْرَئيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنْ عِنْدِ اللهِ بِالرِّسالَةِ وَكانَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حينَ جُمِعَ لَهُ



آرزویش مداخله کرد».

تنبیه: کلمهٔ محدث در قرآن نیست، بعضی گفته اند که در قرائت اهل بیت وارد است، و ممکن است در اینجا بعنوان تفسیر و تأویل آنرا اضافه کرده باشد.

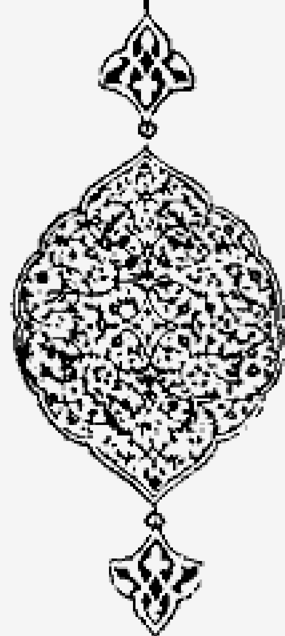
۲ ـ حسن بن عباس معروفی به امام رضا (ع) نوشت: قربانت، بفرمائید که فرق میان رسول و نبی و امام چیست؟، گوید: در پاسخ نوشت یا فرمود: فرق میان رسول و نبی و امام این است که رسول کسی است که جبرئیل بر او نازل شود و او را ببیند و سخنش را هم بشنود و بدو وحی فرود آورد و بسا باشد که در خواب بیند، چون خواب ابراهیم (ع) نبی بسا همان کلام بشنود و چیزی نبیند و بسا شخص را بیند و چیزی نشنود، امام کسی باشد که کلام فرشته را بشنود و شخص او را نبیند.

۳ ـ احول گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از رسول و نبی و محدث، فرمود: رسول آن کس باشد که جبرئیل برابرش آید و او را بیند و با او سخن کند، این شخص رسول است، پیغمبر آن کس است که در خواب بیند چون رؤیای ابراهیم و چون خوابی که رسول خدا(ص) پیش از دریافت وحی نسبت به وسائل و اسباب نبوت می دید، تاوقتی جبرئیل از نرد خدا پیش او به رسالت آمد و پیغمبر پس از اینکه نبوت برای او فراهم شد و رسالت از طرف خدا دریافت، به این مقام رسید که جبرئیل برابر او می آمد و روبرو با او



النُّبُوَّةُ وَجاءَتْهُ الرِّسالَةُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ يَجيئُهُ بِها جَبْرَئيلُ وَيُكَلِّمُهُ بِها قُبُلاً وَمِنَ الأَنْبِياءِ مَنْ جُمِعَ لَهُ النُّبُوَّةُ وَيَرىٰ في مَنامِهِ وَيَأْتيهِ الرُّوحُ وَيُكَلِّمُهُ وَيُحَدِّثُهُ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يَرىٰ في الْيَقَظَةِ وَأَمّا الْمُحَدَّثُ فَهُوَ الَّذِى يُحَدَّثُ فَيَسْمَعُ وَلا يُعايِنُ وَلا يَرىٰ في مَنامِهِ.

٤ ـ أَحْمَدُ بنُ مُحَمَّدٍ، وَمُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بنِ حَسّانٍ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ، عَنْ عَلِيِّ بنِ يَعْقُوبَ الْهاشِمِيِّ، عَنْ مَرْوانَ بنِ مُسْلِمٍ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِما السَّلامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلا نَبِيٍّ وَلا مُحَدَّثٍ)) قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ لَيْسَتْ هٰذِهِ قِراءَتَنا فَما الرَّسُولُ وَالنَّبِيُّ وَالْمُحَدَّثُ؟ قالَ: الرَّسُولُ الَّذِي يَظْهَرُ لَهُ الْمَلَكُ فَيُكَلِّمُهُ، وَالنَّبِيُّ هُوَ الَّذِي يَرىٰ فِي مَنامِهِ وَرُبَّما اجْتَمَعَتِ النُّبُوَّةُ وَالرِّسالَةُ لِواحِدٍ، وَالْمُحَدَّثُ الَّذِى يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلا يَرىٰ الصُّورَةَ. قالَ: قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي رَأىٰ فِي النَّوْمِ حَقٌّ وَأَنَّهُ مِنَ الْمَلَكِ؟ قالَ: يُوَفَّقُ لِذٰلِكَ حَتّىٰ يَعْرِفَهُ، لَقَدْ خَتَمَ اللّٰهُ بِكِتابِكُمُ الْكُتُبَ وَخَتَمَ بِنَبِيِّكُمُ الأَنْبِياءَ.



سخن می گفت، بعضی از پیغمبرانند که نبوت برای آنها فراهم شود، در خواب بیند و روح نزد او آید و با او سخن کند و به او بازگو کند بی آنکه در بیداری فرشته را بیند، ولی محدث کسی است که به او حدیث گویند و شنود ولی معاینه و روبرو با فرشته نشود و در خواب نبیند.

۴ ـ بُرَیْد، از امام باقر و امام صادق (ع) در تفسیر قول خدای عز وجل (۵۲ سوره حج): «نفرستادیم پیش از تو رسولی و نه پیغمبری و نه محدثی» عرض کردم: قربانت، قرائت ما این نیست بفرمائید رسول و نبی و محدث چیستند؟ فرمود: رسول کسی است که فرشته به او عیان شود و با او سخن گوید، پیغمبر آن کسی است که در خواب بیند و بسا که نبوت و رسالت برای یک نفر فراهم شوند و محدث آن کسی باشد که صوت را بشنود ولی صورت خود فرشته را نبیند، گوید: گفتم: اصلحک الله، چگونه بداند آنچه در خواب دیده حق است و از فرشته است، فرمود: توفیق باید تا آنرا بفهمد، محققاً خدا با کتاب شما که قرآن است به کتب آسمانی پایان بخشیده و پیغمبر شما خاتم پیغمبران است.



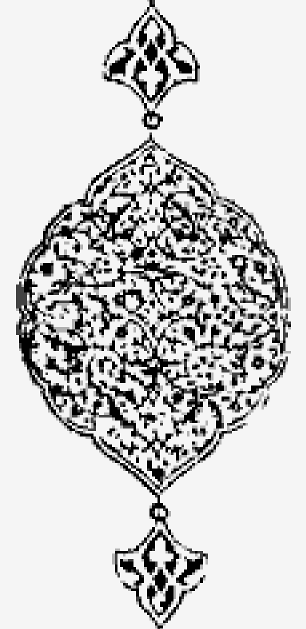
بابُ أنَّ الْحُجَّةَ لاتَقُومُ لِلّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ اِلّا بِإمامٍ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ الْعَطّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ داوُدَ الرَّقِّيِّ، عَنِ الْعَبْدِ الصّالِحِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إنَّ الْحُجَّةَ لا تَقُومُ لِلّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ اِلّا بِإمامٍ حَتّىٰ يُعْرَفَ.

٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّىٰ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشّاءِ قالَ: سَمِعْتُ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إنَّ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إنَّ الْحُجَّةَ لا تَقُومُ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلىٰ خَلْقِهِ اِلّا بِإمامٍ حَتّىٰ يُعْرَفَ.

٣ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَبّادِ بْنِ سُلَيْمانَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمارَةَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إنَّ الْحُجَّةَ لاتَقُومُ لِلّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ اِلّا بِإمامٍ حَتّىٰ يُعْرَفَ.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمّادٍ، عَنْ أَبانِ بْنِ تَغْلِبَ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَمَعَ الْخَلْقِ وَبَعْدَ الْخَلْقِ.





باب در اینکه اتمام حجت از طرف خدا بر خلقش میسر نباشد جز به وجود امام

۱ ـ عبد صالح (امام کاظم ع)فرمود:راستی که از طرف خدا بر خلق او اتمام حجت نشود جز به وجود امام تا شناخته شود(زندهٔ شناخته شده خ ل).

۲ ـ امام رضا(ع) از امام صادق (ع) همین مضمون را باز گفته است.

۳ ـ امام رضا (ع) همین مضمون را فرموده است.

٤ ـ امام صادق (ع) فرمود: حجت (رهبر از طرف خدا) پیش از مردم دیگر بوده و به همراه مردم هم هست و پس از مردم هم خواهد بود. [۳]

بابُ أَنَّ الأَرْضَ لاتَخلُو مِنْ حُجَّةٍ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بن عيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بن أَبي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ أَبِي الْعَلاءِ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: تَكُونُ الأَرْضُ لَيْسَ فيها إِمامٌ؟ قالَ: لا، قُلْتُ: يَكُونُ إِمامانِ؟ قالَ: لا إِلّا وَأَحَدُهُما صامِتٌ.

٢ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بنِ يُونُسَ وَسَعْدانَ بنِ مُسْلِمٍ، عَنْ إِسْحاقَ بنِ عَمّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الأَرْضَ لاتَخْلُو إِلّا وَفِيها إِمامٌ، كَيْما إِنْ زادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئاً رَدَّهُمْ وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئاً أَتَمَّهُ لَهُمْ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بنِ الْحَكَمِ، عَنْ رَبيعِ بنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِيِّ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ سُلَيْمانَ الْعامِرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: مازالَتِ الأَرْضُ إِلّا وَلِلّٰهِ فِيها الْحُجَّةُ، يُعَرِّفُ الْحَلالَ وَالْحَرامَ وَيَدْعُو النّاسَ إِلىٰ سَبِيلِ اللّٰهِ.

٤ ـ أَحْمَدُ بنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ أَبِي الْعَلاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لَهُ: تَبْقَى الأَرْضُ بِغَيْرِ

باب در اینکه زمین بی حجت نماند

۱ ـ حسین بن ابی العلاء گوید: به امام صادق (ع) گفتم: زمین تواند باشد و امام در آن نباشد؟ فرمود: نه، گفتم: دو امام در یک زمان باشند؟ فرمود: نه، جز آنکه یکی از آنها خاموش باشد و به کاری دست نزند.

۲ ـ اسحاق بن عمار گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: به راستی زمین تهی نماند، جز اینکه باید در او امامی باشد، برای آنکه اگر مؤمنان چیزی افزودند (به احکام خدا) آنها را به حق برگرداند واگر چیزی کاستند برای آنها تکمیل کند و رفع نقصان نماید.

۳ ـ عبد اللّٰه بن سلیمان عامری از امام صادق (ع) فرمود: زمین همیشه نپاید جز آنکه برای خدا در آن حجتی باید که حلال و حرام را به مردم بفهماند و مردم را به راه خدا بخواند.

۴ ـ حسین بن ابی العلاء گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم که:



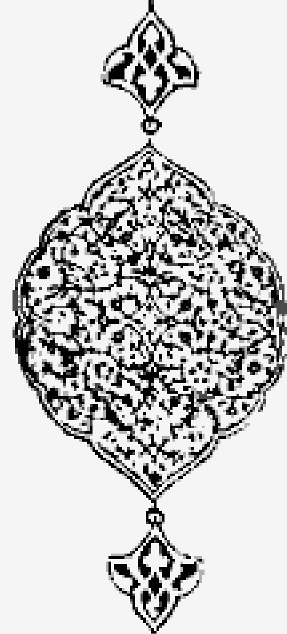
إمامٍ؟ قالَ: لا.

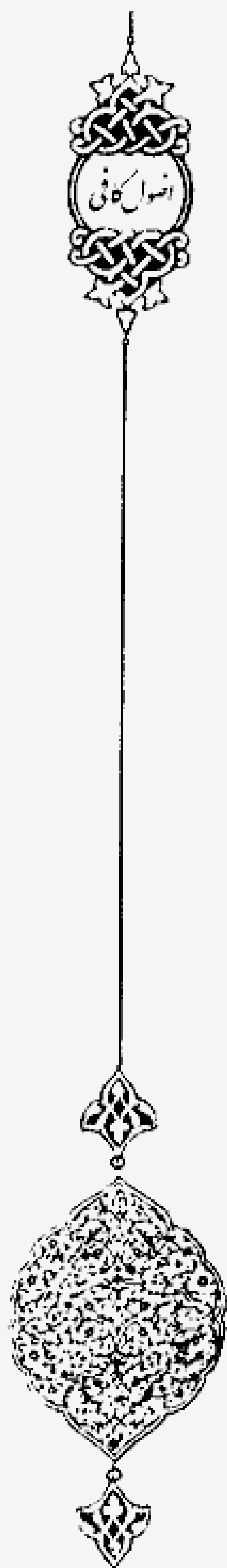
٥ ـ عَلِيُّ بنُ إبْراهيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَحَدِهِما عَلَيهِما السَّلامُ قالَ: قالَ: إنَّ اللّٰهَ لَمْ يَدَعِ الأَرْضَ بِغَيْرِ عالِمٍ وَلَوْلا ذٰلِكَ لَمْ يُعْرَفُ الْحَقُّ مِنَ الْباطِلِ.

٦ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقاسِمِ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: إنَّ اللّٰهَ أَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الأَرْضَ بِغَيْرِ إمامٍ عادِلٍ.

٧ ـ عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بنِ زِيادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أُسامَةَ. وَعَلِيُّ بنُ إبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أُسامَةَ. وَهِشامُ بنُ سالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي إسْحاقَ، عَمَّنْ يَثِقُ بِهِ مِنْ أَصْحابِ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلامُ أَنَّ أَميرَ الْمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: اللّٰهُمَّ إنَّكَ لا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلىٰ خَلْقِكَ.

٨ ـ عَلِيُّ بنُ إبْراهيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: قالَ: وَاللّٰهِ ما تَرَكَ اللّٰهُ أَرْضاً مُنْذُ قَبَضَ آدَمَ عَلَيهِ السَّلامُ إلّا وَفيها إمامٌ يُهْتَدىٰ بِهِ إلَى اللّٰهِ وَهُوَ حُجَّتُهُ عَلىٰ عِبادِهِ وَلا تَبْقَى الأَرْضُ بِغَيْرِ إمامٍ حُجَّةٍ لِلّٰهِ





زمین بی امام می ماند؟ فرمود: نه.

۵ ـ یکی از دو امام (باقر یا صادق ع) فرمود: به راستی خدا زمین را بی عالِم (امام) نگذارد و اگر جز این باشد حق از باطل شناخته نشود.

۶ ـ امام صادق (ع) فرمود: خدا بزرگوارتر و والاتر است از اینکه زمین را بی امام عادلی وانهد.

۷ ـ امیر المؤمنین (ع) فرمود: بارخدایا به راستی تو زمین را از حجت خود بر خلقت تهی وانگذاری.

۸ ـ امام باقر (ع) فرمود: به خدا از روزی که آدم (ع) قبض روح شده، خدا زمینی را وانگذارده جز آنکه در آن امام و پیشوای دادگستری بوده است که بوسیلهٔ آن به سوی خدا رهبری می شدند و او حجت خدا بوده است بر بندگانش و زمین بی حجت خدا بر



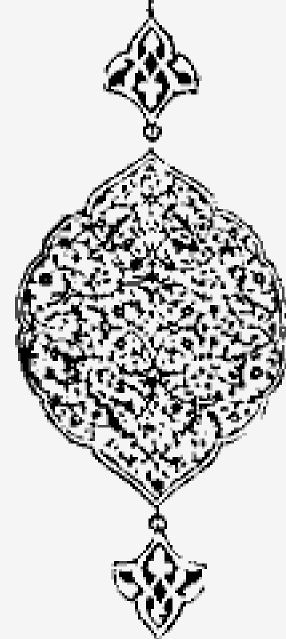
عَلىٰ عِبادِهِ.

٩ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنْ أَبِي عَلِيِّ بنِ راشِدٍ قالَ: قالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ الأَرْضَ لاتَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ وَأَنا وَاللّٰهِ ذٰلِكَ الْحُجَّةُ.

١٠ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَتَبْقىٰ الأَرْضُ بِغَيْرِ إِمامٍ؟ قالَ: لَوْ بَقِيَتِ الأَرْضُ بِغَيْرِ إِمامٍ لَساخَتْ.

١١ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لَهُ: أَتَبْقىٰ الأَرْضُ بِغَيْرِ إِمامٍ؟ قالَ: لا، قُلْتُ: فَإِنّا نَرْوِي عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّها لا تَبْقىٰ بِغَيْرِ إِمامٍ إِلاّ أَنْ يَسْخَطَ اللّٰهُ تَعالىٰ عَلىٰ أَهْلِ الأَرْضِ أَوْ عَلىٰ الْعِبادِ، فَقالَ: لا، لا تَبْقىٰ إِذاً لَساخَتْ.

١٢ ـ عَلِيٌّ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ الْمُؤْمِنِ، عَنْ أَبِي هَراسَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَوْ إِنَّ الإِمامَ رُفِعَ مِنَ الأَرْضِ ساعَةً لَماجَتْ بِأَهْلِها كَما يَمُوجُ الْبَحْرِ بِأَهْلِهِ.



١٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ قالَ: سَأَلْتُ أَبا الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ: هَلْ تَبْقىٰ الأَرْضُ بِغَيْرِ إِمامٍ؟ قالَ: لا، قُلْتُ: إِنّا نَرْوِي أَنَّها لا تَبْقىٰ إِلاّ أَنْ يَسْخَطَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلىٰ الْعِبادِ؟ قالَ: لا تَبْقىٰ إِذاً لَساخَتْ.



بندگانش نمی ماند.

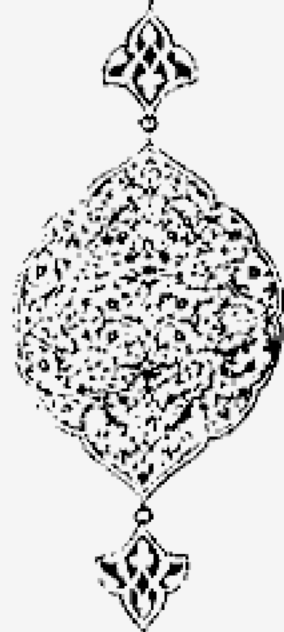
۹ ـ ابو الحسن (مقصود امام دهم است ـ از مجلسی ره) فرمود: به راستی زمین تهی از حجت نباشد و به خدا منم آن حجت.

۱۰ ـ ابی حمزه گوید: به امام صادق (ع) گفتم: زمین بی امام می ماند؟ فرمود: اگر زمین بی امام شود، فرو رود، (اهل خود را در خود کشد و هلاک کند).

۱۱ ـ محمد بن فضیل گوید: به امام رضا (ع) عرض کردم: زمین بی امام بجا می ماند؟ فرمود: نه، گفتم: از امام صادق (ع) به ما روایتی رسیده است که زمین بی امام نماند مگر آنکه خدا بر مردم زمین یا بر بندگان خود خشم گیرد، فرمود: نه، در این صورت بجا نماند و فرو ریزد.

۱۲ ـ امام باقر (ع) فرمود: اگر به فرض محال امام یک ساعت از زمین برداشته شود، بل اهل خود موج بردارد (بالا و پائین شود) چنانچه دریا با اهل خود موج بردارد.

۱۳ ـ وشاء گوید: از امام رضا (ع) پرسیدم: زمین بی امام بجا می ماند؟ فرمود: نه، گفتم: به ما روایت رسیده که زمین بی امام بجا نماند مگر اینکه خدای عز وجل بر بندگان خشم کند، فرمود: بجا نماند، در این صورت فرو ریزد. [٤]





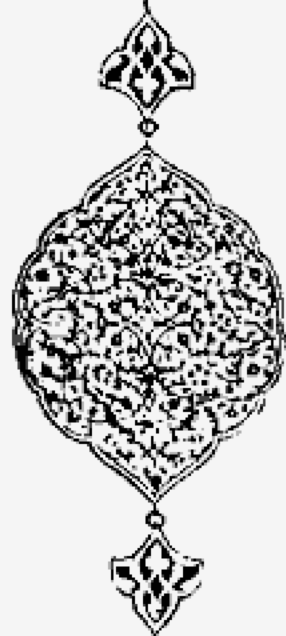
بابُ أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا رَجُلانِ لَكانَ أَحَدُهُما الْحُجَّةَ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنِ ابْنِ الطَّيّارِ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنانِ لَكانَ أَحَدُهُما الْحُجَّةَ.

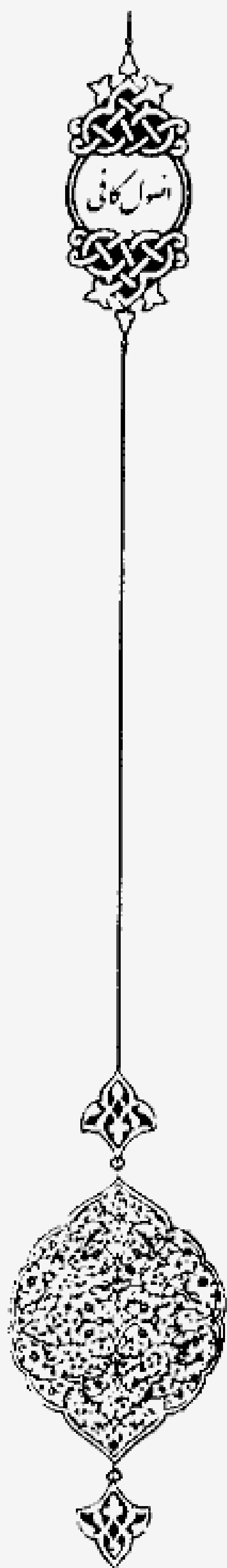
٢ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَىٰ بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيّارِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَوْ بَقِيَ اثْنانِ لَكانَ أَحَدُهُما الْحُجَّةَ عَلىٰ صاحِبِهِ.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَىٰ مِثْلَهُ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشّابِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ كَرّامٍ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: لَوْ كانَ النّاسُ رَجُلَيْنِ لَكانَ أَحَدُهُما الْإِمامَ وَقالَ: إِنَّ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ الْإِمامُ لِئَلّا يَحْتَجَّ أَحَدٌ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ تَرَكَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلّٰهِ عَلَيْهِ.



٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَلِيِّ



باب در اینکه اگر روی زمین جز دو مرد نباشند باید یکی از آنها امام باشد

۱ ـ ابن طیار گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: اگر در زمین نماند جز دو کس باید یکی از آنها حجت و امام باشد.

۲ ـ امام صادق (ع) فرمود: اگر دو کس بمانند محققاً یکی از آنها حجت باشد.



۳ ـ امام صادق (ع) فرمود: اگر تنها دو مرد در زمین باشند، باید یکی از آن دو امام باشد و فرمود: به درستی که آخر کسی که بمیرد امام است تا کسی نماند که بر خدای عز وجل حجت گیرد که او را بی حجت واگذاشته.

۴ ـ امام صادق (ع) فرمود: اگر نماند در زمین جز دو کس

بنِ إسماعيلَ، عَنِ ابْنِ سِنانٍ، عَنْ حَمْزَةَ بنِ الطَّيّارِ، قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الأَرْضِ إلاّ اثْنانِ لَكانَ أَحَدُهُما الْحُجَّةَ ـ أَوِ الثّاني الْحُجَّةَ ـ الشَّكُّ مِنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ.

٥ ـ أَحْمَدُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحَسَنِ، عَنِ النَّهْدِيِّ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ يُونُسَ بنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الأَرْضِ إلاّ اثْنانِ لَكانَ الإمامُ أَحَدَهُما.

بابُ مَعْرِفَةِ الإمامِ وَالرَّدِّ إلَيْهِ

١ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ الْوَشّاءِ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قالَ: قالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: إنَّما يَعْبُدُ اللّٰهَ مَنْ يَعْرِفُ اللّٰهَ، فَأَمّا مَنْ لايَعْرِفُ اللّٰهَ فَإنَّما يَعْبُدُهُ هٰكَذا ضَلالاً، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، فَما مَعْرِفَةُ اللّٰهِ؟ قالَ: تَصْدِيقُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَصْدِيقُ رَسُولِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمُوالاةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ وَالإئْتِمامُ بِهِ وَبِأَئِمَّةِ الْهُدىٰ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَالْبَراءَةُ إلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ، هٰكَذا يُعْرَفُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ.

٢ ـ الْحُسَيْنُ، عَنْ مُعَلّىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ عائِذٍ، عَنْ أَبيهِ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ قالَ: حَدَّثَنا غَيْرُ واحِدٍ، عَنْ أَحَدِهِما

باید یکی از آنها حجت باشد یا باید دومی حجت باشد - تردید از احمد بن محمد راوی حدیث است. [۵]

۵ - یونس بن یعقوب گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: اگر در زمین جز دو کس نمانند یکی از آنها امام باشد.

باب شناسائی امام و مراجعه به امام

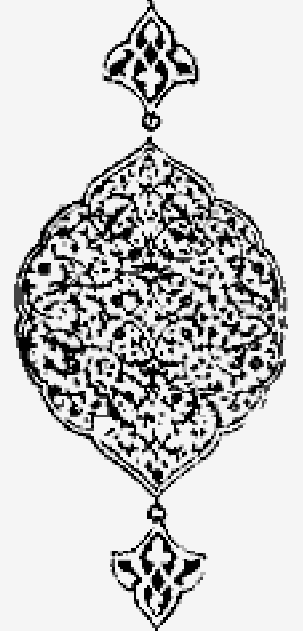
۱ - ابی حمزه گوید: امام باقر(ع) به من فرمود: همانا کسی خدا را می پرستد که خدا را بشناسد ولی کسی که خدا را نمی شناسد او را همین طور که ملاحظه می کنی به گمراهی می پرستد، عرض کردم: قربانت، معرفت خدا چیست؟ فرمود: تصدیق خدای عز وجل و تصدیق رسول خدا(ص) و دوستداری علی(ع) و پیروی از او و از امامان بر حق و بیزاری جستن به خدا از دشمن آنها، همچنین شناخته می شود خدای عز وجل.

۲ - یکی از دو امام (باقر یا صادق ع) فرمود: بنده مؤمن نباشد تا خدا و رسولش و همه امامها را و امام زمانش را بشناسد و در



عَلَيهِما السَّلامُ أنَّهُ قالَ: لا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤمِناً حَتّىٰ يَعْرِفَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَالأئِمَّةَ كُلَّهُمْ وَإمامَ زَمانِهِ وَيَرُدَّ إلَيْهِ وَيُسَلِّمَ لَهُ، ثُمَّ قالَ: كَيْفَ يَعْرِفُ الآخِرَ وَهُوَ يَجْهَلُ الأوَّلَ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشامِ بنِ سالِمٍ، عَنْ زُرارَةَ قالَ: قُلْتُ لأبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: أخْبِرْني عَنْ مَعْرِفَةِ الإمامِ مِنْكُمْ واجِبَةٌ عَلىٰ جَميعِ الْخَلْقِ؟ فَقالَ: إنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إلَى النّاسِ أجْمَعِينَ رَسُولاً وَحُجَّةً لِلّٰهِ عَلىٰ جَميعِ خَلْقِهِ في أرْضِهِ، فَمَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَاتَّبَعَهُ وَصَدَّقَهُ فَإنَّ مَعْرِفَةَ الإمامِ مِنّا واجِبَةٌ عَلَيْهِ وَمَنْ لَمْ يُؤمِنْ بِاللّٰهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَمْ يَتَّبِعْهُ وَلَمْ يُصَدِّقْهُ وَيَعْرِفْ حَقَّهُما فَكَيْفَ يَجِبُ عَلَيْهِ مَعْرِفَةُ الإمامِ وَهُوَ لا يُؤمِنُ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَيَعْرِفُ حَقَّهُما؟! قالَ: قُلْتُ: فَما تَقُولُ فيمَنْ يُؤمِنُ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَيُصَدِّقُ رَسُولَهُ في جَميعِ ما أنْزَلَ اللّٰهُ، يَجِبُ عَلىٰ أُولٰئِكَ حَقُّ مَعْرِفَتِكُمْ؟ قالَ: نَعَمْ، ألَيْسَ هٰؤُلاءِ يَعْرِفُونَ فُلاناً وَفُلاناً؟ قُلْتُ: بَلىٰ، قالَ: أتَرىٰ أنَّ اللّٰهَ هُوَ الَّذي أوْقَعَ في قُلُوبِهِمْ مَعْرِفَةَ هٰؤُلاءِ؟ وَاللّٰهِ ما أوْقَعَ ذٰلِكَ في قُلُوبِهِمْ إلّا الشَّيْطانُ، لا وَاللّٰهِ ما ألْهَمَ الْمُؤمِنينَ حَقَّنا إلّا اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ.



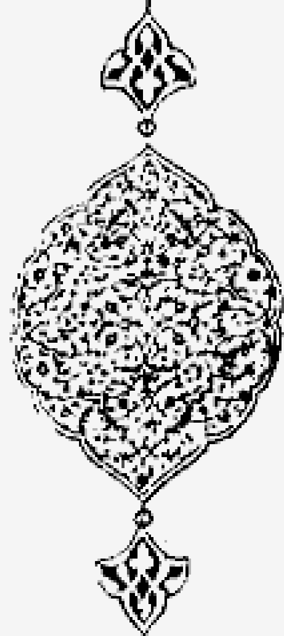
٤ ـ عَنْهُ، عَنْ أحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَمْرِو بنِ أبي الْمِقْدامِ، عَنْ جابِرٍ قالَ: سَمِعْتُ أبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ



کارهایش به امام زمانش مراجعه کند و تسلیم او باشد، و سپس فرمود: چگونه آخری را بشناسد و او نسبت به اولی جاهل باشد.

۳ ـ زرارة گوید: به امام باقر(ع) گفتم: به من خبر بده که آیا شناختن امام از شما بر همه خلق واجب است؟ فرمود: به راستی خدای عز وجل محمد(ص) را به همهٔ مردم رسول فرستاد و او حجت خدا است بر همهٔ خلق روی زمین، هرکه ایمان به خدا دارد و به محمد رسول خدا(ص)، و پیروی از او کند و او را تصدیق نماید معرفت امام از ما هم بر او واجب است، وهرکه ایمان به خدا و رسولش ندارد و پیرو او نیست و او را باور ندارد و حق خدا و پیغمبر را نشناسد چطور معرفت امام بر او واجب باشد با اینکه او ایمان به خدا و رسول او ندارد، و حق آنها را نمی شناسد.

گوید: گفتم: پس چه می فرمائید در بارهٔ کسی که ایمان به خدا و رسولش دارد و رسول خدا(ص) را در همهٔ آنچه خدا بدو فرستاده تصدیق کند، بر اینان حق شما واجب است؟ فرمود: آری، مگر اینان نیستند که فلان و فلان را می شناسند؟ گفتم: چرا، فرمود: نظرت این است که خدا همان کسی است که معرفت اینان را در دلشان انداخته به خدا معرفت آنها را در دلشان نیانداخته مگر شیطان، نه بخدا حق ما را خدای عز وجل به مؤمنان الهام کرده است. [٦]



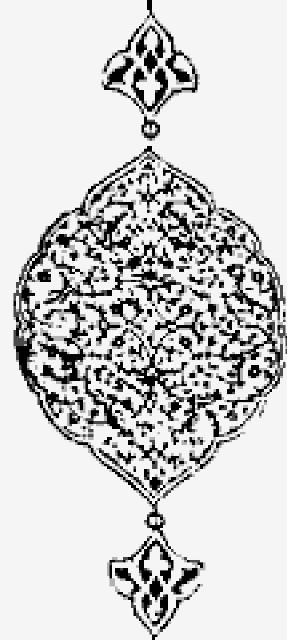
٤ ـ جابر گوید: از امام باقر(ع) شنیدم می فرمود: همانا کسی خدای عز وجل را می شناسد و می پرستد که خدا را شناسد و



يَقُولُ: إِنَّما يَعْرِفُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَيَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللّٰهَ وَعَرَفَ إِمامَهُ مِنّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَمَنْ لايَعْرِفُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ[لا] يَعْرِفُ الإِمامَ مِنّا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّما يَعْرِفُ وَيَعْبُدُ غَيْرَ اللّٰهِ هٰكَذا وَاللّٰهِ ضَلالاً.

٥ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ جُمْهُورٍ، عَنْ فَضالَةِ بنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُعاوِيَةَ بنِ وَهْبٍ، عَنْ ذَرِيحٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنِ الأَئِمَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم فَقالَ: كانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ إِماماً ثُمَّ كانَ الْحَسَنُ إِماماً، ثُمَّ كانَ الْحُسَيْنُ إِماماً، ثُمَّ كانَ عَلِيُّ بنُ الْحُسَيْنِ إِماماً، ثُمَّ كانَ مُحَمَّدُ بنُ عَلِيٍّ إِماماً، مَنْ أَنْكَرَ ذٰلِكَ كانَ كَمَنْ أَنْكَرَ مَعْرِفَةَ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ وَمَعْرِفَةَ رَسُولِهِ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم، ثُمَّ قالَ: قُلْتُ: ثُمَّ أَنْتَ جُعِلْتُ فِداكَ؟ فَأَعَدْتُها عَلَيْهِ ثَلاثَ مَرّاتٍ، فَقالَ لِي: إِنِّي إِنَّما حَدَّثْتُكَ لِتَكُونَ مِنْ شُهَداءِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ فِي أَرْضِهِ.

٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ خالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بنِ أَبِي لَيْلىٰ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّكُمْ لاتَكُونُونَ صالِحِينَ حَتّىٰ تَعْرِفُوا وَلا تَعْرِفُونَ حَتّىٰ تُصَدِّقُوا وَلا تُصَدِّقُونَ حَتّىٰ تُسَلِّمُوا أَبْواباً أَرْبَعَةً لا يَصْلَحُ أَوَّلُها إِلاّ بِآخِرِها، ضَلَّ أَصْحابُ الثَّلاثَةِ وَتاهُوا تَيْهاً بَعِيداً إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ لا يَقْبَلُ إِلاّ الْعَمَلَ الصّالِحَ وَلا يَقْبَلُ اللّٰهُ إِلاّ الْوَفاءَ بِالشُّرُوطِ وَالْعُهُودِ، فَمَنْ وَفىٰ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ بِشَرْطِهِ وَاسْتَعْمَلَ



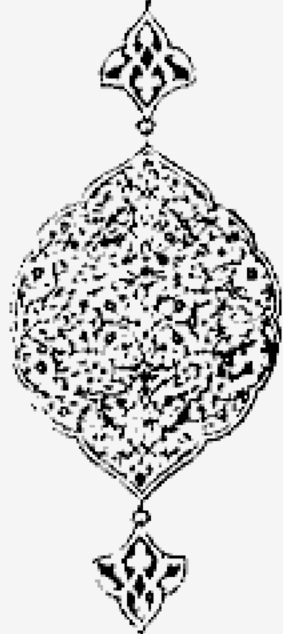


امامش را شناسد که از ما خاندان است و هر که خدا را بحق بشناسد و امام از ما خاندان را نشناسد، همانا آنچه شناسد و بپرستد جز خدا است این طور که ملاحظه می کنید به خدا از گمراهی است.

۵ ـ ذریح گوید: از امام صادق (ع) از امامان بعد از پیغمبر (ص) پرسیدم، فرمود: امیر المؤمنین (ع) امام است و سپس امام حسن (ع) امام است، پس از او حسین (ع) امام است و بعد از او علی بن الحسین (ع) امام است، سپس محمد بن علی (ع) امام است، هر که منکر این حقیقت باشد چون کسی است که منکر معرفت خدا تبارک وتعالی و معرفت رسول او است (ص).

بعد از این ذریح گوید: عرض کردم: پس از آنها توئی، قربانت، سه بار این گفته را باز گفتم، به من فرمود: همانا من این حدیث را به تو گفتم، تا تو از گواهان خدا تبارک و تعالی باشی در زمین او.

۶ ـ عبدالرحمن بن ابی لیلی از پدرش از امام صادق (ع) که فرمود: به راستی شما مردمی صالح و شایسته نباشید، تا معرفت پیدا کنید و معرفت پیدا نکنید تا باور کنید و باور نکنید تا تسلیم شوید، چهار در است که نخستین آنها شایسته نباشد جز به همراهی آخرشان آنها که از سه در وارد شوند گمراه گردند و در سرگردانی و گمگاه دوری افتند. [۷]



به راستی خدای تبارک و تعالی جز کار شایسته نپذیرد، و جز وفاء به شرط و پیمان نپذیرد، هرکه برای خدا به قرار او بپاید و پیمانی که وصف نمود بکار بندد بدانچه نزد خدا است برسد و آنچه

ما وَصَفَ في عَهْدِهِ نالَ ما عِنْدَهُ وَاسْتَكْمَلَ [ما] وَعَدَهُ، إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ أَخْبَرَ الْعِبادَ بِطُرُقِ الْهُدىٰ وَشَرَعَ لَهُمْ فيها الْمَنارَ وَأَخْبَرَهُمْ كَيْفَ يَسْلُكُونَ.

فَقالَ:

((وَإِنِّي لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدىٰ)).

وَقالَ:

((إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)).

فَمَنِ اتَّقَى اللّٰهَ فيما أَمَرَهُ لَقِيَ اللّٰهَ مُؤْمِناً بِما جاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

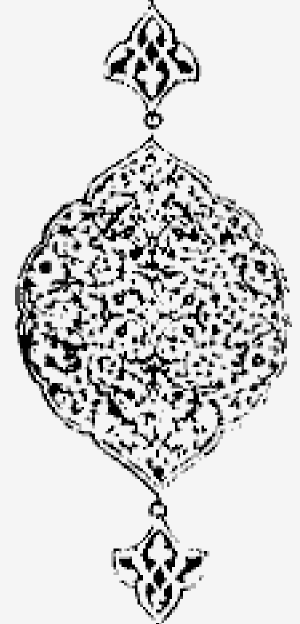
هَيْهاتَ هَيْهاتَ فاتَ قَوْمٌ وَماتُوا قَبْلَ أَنْ يَهْتَدُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ آمَنُوا وَأَشْرَكُوا مِنْ حَيْثُ لايَعْلَمُونَ، إِنَّهُ مَنْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها اهْتَدىٰ وَمَنْ أَخَذَ في غَيْرِها سَلَكَ طَرِيقَ الرَّدىٰ، وَصَلَ اللّٰهُ طاعَةَ وَلِيِّ أَمْرِهِ بِطاعَةِ رَسُولِهِ وَطاعَةَ رَسُولِهِ بِطاعَتِهِ فَمَنْ تَرَكَ طاعَةَ وُلاةِ الأَمْرِ لَمْ يُطِعِ اللّٰهَ وَلا رَسُولَهُ وَهُوَ الإِقْرارُ بِما أُنْزِلَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَالْتَمِسُوا الْبُيُوتَ الَّتِي أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرُ فيها اسْمُهُ، فَإِنَّهُ أَخْبَرَكُمْ أَنَّهُمْ رِجالٌ لاتُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَلا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَإِقامِ الصَّلاةِ وَإِيتاءِ الزَّكاةِ يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فيهِ الْقُلُوبُ وَالأَبْصارُ، إِنَّ اللّٰهَ قَدِ اسْتَخْلَصَ الرُّسُلَ لأَمْرِهِ، ثُمَّ اسْتَخْلَصَهُمْ مُصَدِّقِينَ بِذٰلِكَ في نُذُرِهِ فَقالَ: ((وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ

را وعده داده است کاملا دریابد، به راستی خدا تبارک و تعالی بندگان را به راههای هدایت مطلع ساخته و چراغ روشن برای آنها در آن راهها برافروخته و به آنها خبر داده که چگونه آنرا پیمایند و فرموده است(۸۳ سوره طه): «به راستی من بسیار آمرزنده‌ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند و سپس به راه حق رهبری شود» و فرموده است(۳۱ سوره مائده): «همانا خدا از پرهیزکاران بپذیرد» هر که بپرهیزد از خدا نسبت به آنچه به او دستور داده، خدا را ملاقات کند در حالی که مؤمن است بدانچه محمد (ص) آورده است. وای،وای، مردمی از دست رفتند و پیش از آنکه رهبری شوند مردند، معتقد بودند که مؤمنند ولی از آنجا که نمی دانستند مشرک بودند، به راستی مطلب این است که هر که از در به خانه درآید رهبری شود وهر که از در به سوی دیگر گراید، به راه نیستی رود، خدا طاعت ولی امرش را به طاعت رسولش پیوسته و طاعت رسولش را به طاعت خودش، هر که سر از طاعت والیان امر بپیچد، نه خدا را اطاعت کرده و نه رسولش را و همان است اعتراف بدانچه خدا عز وجل فرو فرستاده که فرموده است(۳۱ سوره اعراف): «برگیرید زیور خودرا در هر مسجدی» (۳۶ سوره نور): «و خواهش کنید خانه هائی که خدا اجازه داده است و اعلام فرموده که برفراز باشند و نامش در آنها برده شود، زیرا که خدا گزارش داده است به شما» (دنبال همین آیه) «راد مردانی که بازرگانی و داد وستد آنها را از ذکر خدا باز ندارد و از بپا داشتن نماز و دادن زکاة، می ترسند از روزی که دلها و دیده ها در آن زیر و رو می شوند». خدا رسولان خود را ویژه کار خویش برگزید و تصدیق دهندگان به آژیرهای خود ساخت و فرمود(۲۴ سوره فاطر): «هیچ امتی نیست جز آنکه در میان آن بیم دهنده‌ای گذشته است» گم باد هر که



إلاّ خَلا فيها نَذِيرٌ)) تاهَ مَنْ جَهِلَ وَاهْتَدىٰ مَنْ أَبْصَرَ وَعَقَلَ، إنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ((فَإِنَّها لاتَعْمَىٰ الأَبْصارُ وَلٰكِنْ تَعْمَىٰ القُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ)) وَكَيْفَ يَهْتَدِي مَنْ لَمْ يُبْصِرْ؟ وَكَيْفَ يُبْصِرُ مَنْ لَمْ يَتَدَبَّرْ؟ إتَّبِعُوا رَسُولَ اللّٰهِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَأَقِرُّوا بِما نَزَلَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَاتَّبِعُوا آثارَ الْهُدىٰ، فَإِنَّهُمْ عَلاماتُ الأَمانَةِ وَالتُّقىٰ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَوْ أَنْكَرَ رَجُلٌ عيسىٰ ابنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَأَقَرَّ بِمَنْ سِواهُ مِنَ الرُّسُلِ لَمْ يُؤْمِنْ، إقْتَصُّوا الطَّرِيقَ بِالْتِماسِ الْمَنارِ وَالْتَمِسُوا مِنْ وَراءِ الْحُجُبِ الآثارَ تَسْتَكْمِلُوا أَمْرَ دِينِكُمْ وَتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ.

٧ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحُسَيْنِ بنِ صَغِيرٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ رِبْعِيِّ بنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّهُ قالَ: أَبىٰ اللّٰهُ أَنْ يُجْرِيَ الأَشْياءَ إلاّ بِأَسْبابٍ، فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَباً وَجَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحاً وَجَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْماً وَجَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ باباً ناطِقاً، عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَجَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ، ذاكَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ.



٨ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوانَ بنِ يَحْيىٰ، عَنِ الْعَلاءِ بنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ مُسْلِمٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: كُلُّ مَنْ دانَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ بِعِبادَةٍ يُجْهِدُ فيها نَفْسَهُ وَلا إمامَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ، فَسَعْيُهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَهُوَ ضالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَاللّٰهُ شانِيءٌ لأَعْمالِهِ وَمَثَلُهُ كَمَثَلِ شاةٍ ضَلَّتْ عَنْ راعِيها وَقَطِيعِها

نادان است و رهجو باد هر که بینا و خردمند است، به راستی خدا عز وجل می فرماید (٤٦ سوره حج): «به راستی دیدهٔ آنها کور نیست ولی دلی که در درون دارند کور است» چطور نابینا ره جوید و چگونه بینا شود کسی که نیاندیشد. پیروی کنید از رسول خدا(ص) و خاندانش و اعتراف کنید بدانچه از نزد خدا نازل شده و پیرو آثار هدایت شوید، زیرا که آنان علامات امانت و تقوایند، و بدانید که اگر کسی عیسی بن مریم را انکار کند و به دیگر رسل اقرار کند مؤمن نباشد، راه را در پرتو چراغگاه پیمائید و آثار پشت پرده را بجوئید تا دین خود را کامل سازید و به خدا پروردهٔ خود ایمان بیاورید.

۷ ـ امام صادق (ع) فرمود: خدا خود فرازی کرده است از اینکه هر چیزی را مجری کند جز بوسیله اسباب، و برای هر چیز سببی ساخته و برای هر سببی گشایشی و برای هر گشایشی دانشی و برای هر دانشی باب گویائی، هرکس آنرا شناخت چه خوش شناخت و هر که آنرا ندانست چه بد که ندانست، آن رسول خدا است(ص) و ماها.

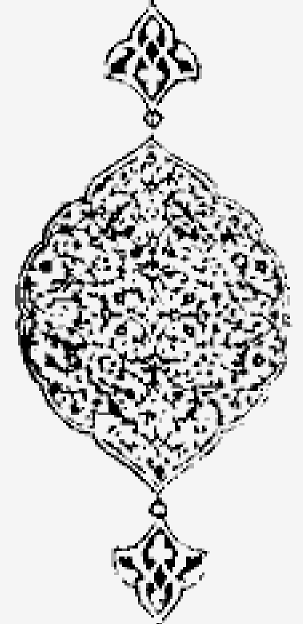
(برای هر سببی شرحی پرداخته و برای هر شرحی نشانه‌ای نهاده خ ل). [۸]

۸ ـ محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود: هرکه با پرستش برای خدای عز وجل دینداری کند و گرچه خودرا در آن به سختی و کوشش وادارد ولی رهبری از طرف خدای برای او نباشد، کوشش او پذیرفته نیست، او گمراه و سرگردان است و خدا کردار او را بد شمارد، او به مانند گوسفندی است که از چوپان و گلهٔ خود گمشده و تمام روز را می دود و می رود و می آید و



فَهجَمَتْ ذاهِبَةً وَجائِيَةً يَوْمَها، فَلَمّا جَنَّها اللَّيْلُ بَصُرَتْ بِقَطِيعِ غَنَمٍ مَعَ راعِيها، فَحَنَّتْ اِلَيْها وَاغْتَرَّتْ بِها، فَباتَتْ مَعَها في مَرْبَضِها فَلَمّا أَنْ ساقَ الرّاعي قَطيعَهُ أَنْكَرَتْ راعِيَها وَقَطيعَها، فَهجَمَتْ مُتَحَيِّرَةً تَطْلُبُ راعِيَها وَقَطيعَها فَبَصُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ راعِيَها فَحَنَّتْ اِلَيْها وَاغْتَرَّتْ بِها، فَصاحَ بِها الرّاعِي: اِلْحَقِي بِراعِيكِ وَقَطيعِكِ فَأَنْتِ تائِهَةٌ مُتَحَيِّرَةٌ عَنْ راعيكِ وَقَطيعِكِ فَهجَمَتْ ذعِرَةً مُتَحَيِّرَةً، تائِهَةً، لا راعِيَ لَها يُرْشِدُها اِلىٰ مَرْعاها أَوْ يَرُدُّها، فَبَيْنا هِيَ كَذٰلِكَ اِذاً اغْتَنَمَ الذِّئْبُ ضَيْعَتَها، فَأَكَلَها، وَكَذٰلِكَ وَاللّٰهِ يامُحَمَّدُ، مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هٰذِهِ الأُمَّةِ لا اِمامَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ ظاهِرٌ عادِلٌ أَصْبَحَ ضالاًّ تائِهاً، وَاِنْ ماتَ عَلىٰ هٰذِهِ الْحالَةِ ماتَ مِيتَةَ كُفْرٍ وَنِفاقٍ.

وَاعْلَمْ يامُحَمَّدُ أَنَّ أَئِمَّةَ الْجَوْرِ وَأَتْباعَهُمْ لَمَعْزُولُونَ عَنْ دِينِ اللّٰهِ، قَدْ ضَلُّوا وَأَضَلُّوا فَأَعْمالُهُمْ الَّتِي يَعْمَلُونَها كَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ في يَوْمٍ عاصِفٍ لا يَقْدِرُونَ مِمّا كَسَبُوا عَلىٰ شَيْءٍ، ذٰلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ.



٩ ــ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنِ الْهَيْثَمِ بنِ واقِدٍ، عَنْ مُقَرِّنٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: جاءَ ابْنُ الْكَوّاءِ اِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ((وَعَلىٰ الأَعْرافِ

شب هنگام گله‌ای را می بیند با چوپانش بدان دل می دهد و فریب می خورد و شب را در خوابگاه آن بسر می برد و چون بامداد چوپان گلهٔ خود را می راند، آن گوسفند گمشده نه چوپان را می شناسد و نه گله را و سرگردان می دود به دنبال چوپان و گلهٔ خودش، باز گلهٔ گوسفندی را با چوپانش می بیند و بدان دل می دهد و فریب می خورد ولی چوپان بر وی فریاد می کند که: به دنبال چوپان و گله خود برو، تو از چوپان و گله‌ات گم شدی و سرگردانی، و او هراسان، سرگردان،گم، می دود و چوپانی ندارد که او را به چراگاه خود رهنمائی کند و برگرداند، در این میان که سرگردان است گرگ از گم شدنش فرصت را غنیمت می شمارد و او را می خورد.

به خدا ای محمد، هرکه صبح کند از این امت و امامی از طرف خدا عز وجل که هم امامت او روشن و عادل باشد نداشته باشد چنین است که صبح کرده گمراه، و گم شده و اگر بر این حالت بمیرد در حال کفر و نفاق مرده است.

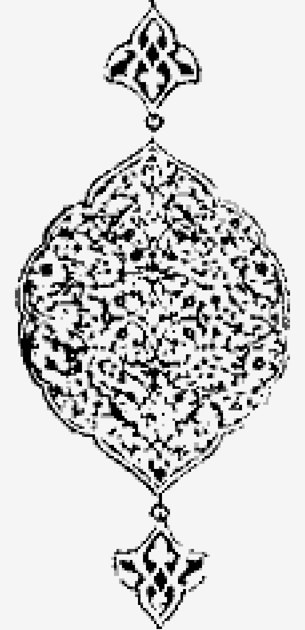
ای محمد، بدان که پیشوایان جور و پیروانشان از دین خدا برکنارند، گمراهند و گمراه کننده، و هر کرداری کنند چون خاکستری است که باد سخت در روز طوفانی به آن تاخته و از آنچه کردند نیروی سود بردن ندارند، این است آن گمراهی هویدا.

۹ ـ مقرن گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: ابن کوا حضور امیر المؤمنین (ع) آمد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین (٤٦ سوره اعراف): «بر اعراف مردانی باشند که هرکس را از رخساره بشناسند» فرمود: ما هستیم اعراف و یاوران خود را از رخسارهٔ آنها بشناسیم، ما هستیم اعراف همان که خدا عز وجل شناخته نشود جز



رِجالٌ يَعرِفُونَ كُلاًّ بِسِيماهُمْ)) فَقالَ: نَحْنُ عَلَى الأَعْرافِ، نَعْرِفُ أَنْصارَنا بِسِيماهُمْ وَنَحْنُ الأَعْرافُ الَّذِي لا يُعْرَفُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلاّ بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنا وَنَحْنُ الأَعْرافُ يُعَرِّفُنا اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلَى الصِّراطِ، فَلا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلاّ مَنْ عَرَفَنا وَعَرَفْناهُ وَلا يَدْخُلُ النّارَ إِلاّ مَنْ أَنْكَرَنا وَأَنْكَرْناهُ، إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالَى لَوْ شاءَ لَعَرَّفَ الْعِبادَ نَفْسَهُ وَلٰكِنْ جَعَلَنا أَبْوابَهُ وَصِراطَهُ وَسَبِيلَهُ وَالْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ، فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلايَتِنا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنا غَيْرَنا، فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ فَلا سَواءٌ مَنِ اعْتَصَمَ النّاسُ بِهِ وَلا سَواءٌ حَيْثُ ذَهَبَ النّاسُ إِلَى عُيُونٍ كَدِرَةٍ يَفْرَغُ بَعْضُها فِي بَعْضٍ، وَذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنا إِلَى عُيُونٍ صافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّها، لا نَفادَ لَها وَلا انْقِطاعَ.

١٠ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صالِحٍ، عَنِ الرَّيّانِ بْنِ شَبِيبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزّازِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا أَبا حَمْزَةَ، يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَراسِخَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلاً وَأَنْتَ بِطُرُقِ السَّماءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الأَرْضِ، فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلاً.



١١ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً)) فَقالَ: طاعَةُ

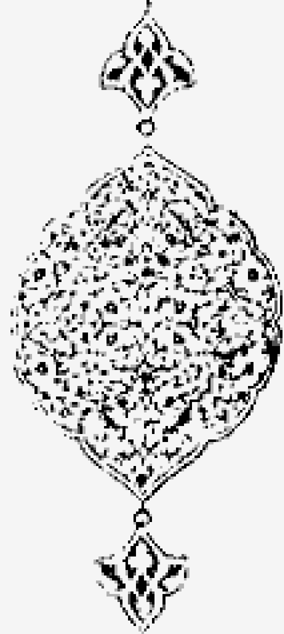


از راه شناختن ما. ما هستیم اعراف، روز قیامت بر صراط خدای عز وجل ما را معرف مقرر سازد، به بهشت نرود مگر کسی که مارا بشناسد و ما او را بشناسیم و به دوزخ نرود مگر کسی که ما او را نشناسیم و او هم ما را نشناسد، به راستی خدا تبارک و تعالی اگر می خواست بی واسطه خود را به بندگان می شناسانید ولی مارا باب و صراط و راه خود مقرر کرده و آن سوئی که از آن باید روی به وی داشت، هرکه از ولایت ما رو برتابد یا دیگری را بر ما برتری دهد محققاً آنها از صراط به سر در افتند، کسانی که مردم خود را بدانها وابسته و به آنها پناهنده شوند برابر نیستند، این دو وضعیت برابر نیست که:

۱ ـ مردم به چشمه‌های تیره روند که از یکدیگر باز گرفته شده و در هم ریخته شده‌اند.

۲ ـ کسانی که به ما روی کنند به چشمه های زلالی رسند که به امر پروردگارشان روانند و تمامی و انقطاع ندارند. [۹]

۱۰ ـ ابی حمزه گوید: امام باقر (ع) فرمود: ای ابا حمزه، یکی از شماها برای مسافرت چند فرسخ راه روی زمین راه نما می طلبد، تو به راههای آسمان نادانتری از راههای زمین، برای خویش راه نمائی بجوی.



۱۱ ـ ابو بصیر گوید: امام صادق (ع) در تفسیر قول خدای عز وجل (۲۷۳ سوره بقره): «به هرکه حکمت داده شد محققاً خیر فراوانی داده شده» فرمود:

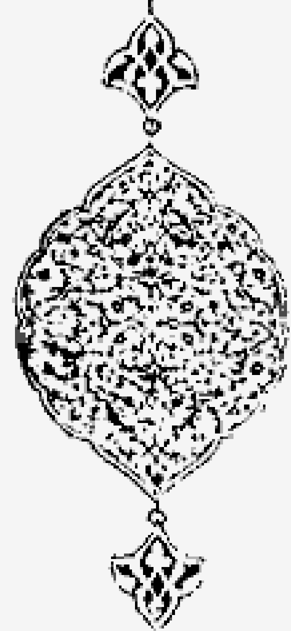


اللّٰهِ وَمَعْرِفَةُ الإمامِ.

١٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بنِ الْحَكَمِ، عَنْ أبانٍ، عَنْ أبِي بَصِيرٍ قالَ: قالَ لِي أبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: هَلْ عَرَفْتَ إمامَكَ؟ قالَ: قُلْتُ: إي وَاللّٰهِ، قَبْلَ أنْ أخْرُجَ مِنَ الْكُوفَةِ، فَقالَ: حَسْبُكَ إذاً.

١٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ إسْماعيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بنِ يُونُسَ، عَنْ بُرَيْدٍ قالَ: سَمِعْتُ أبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ في قَوْلِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((أوَمَنْ كانَ مَيْتاً فَأحْيَيْناهُ وَجَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النّاسِ)) فَقالَ: مَيْتٌ لا يَعْرِفُ شَيْئاً وَ ((نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النّاسِ)) إماماً يُؤْتَمُّ بِهِ، ((كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنها)) قالَ: الَّذِي لا يَعْرِفُ الإمامَ.

١٤ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ أُورَمَةَ وَمُحَمَّدِ بنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ عَلِيِّ بنِ حَسّانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بنِ كَثيرٍ، عَنْ أبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ أبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: دَخَلَ أبُو عَبْدِاللّٰهِ الْجَدَلِيُّ عَلىٰ أميرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: يا أبا عَبْدِاللّٰهِ! ألا أُخْبِرُكَ بِقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنها وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَمَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إلّا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)) قالَ: بَلىٰ يا أميرَ الْمُؤْمِنِينَ جُعِلْتُ فِداكَ، فَقالَ: الْحَسَنَةُ مَعْرِفَةُ الْوَلايَةِ وَحُبُّنا أهْلَ الْبَيْتِ وَالسَّيِّئَةُ



طاعت خدا و معرفت امام مقصود است.

۱۲ ـ ابو بصیر گوید: امام باقر(ع) به من فرمود: آیا امام خود را شناختی؟، گوید: گفتم: آری به خدا پیش از آنکه از کوفه بیرون آیم،

فرمود: در این صورت تو را بس است.

۱۳ ـ بُرَیْد گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود در تفسیر قول خدا تبارک و تعالی(۱۲۳ سوره انعام): «آیا کسی که مرده بوده و ما زنده‌اش کردیم و برای او پرتوی نهادیم که با آن میان مردم راه می رود» (دنبال آیه) «مانند کسی است که در ظلمات باشد و نتواند از آن به در آید» مقصود از مرده نادانی است که چیزی نمی فهمد و مقصود از نوری که با آن میان مردم راه می رود همان امام است که از او پیروی می کند و مقصود از کسی که در ظلمات گرفتار است و نتواند از آن به در آید، آن کسی است که امام را نشناسد.

۱۴ ـ امام باقر(ع) فرمود: ابو عبدالله جدلی بر امیر المؤمنین(ع) وارد شد، امیر المؤمنین(ع) فرمود: ای ابو عبدالله، تو را از تفسیر قول خدای عز وجل (۹۱ سوره نمل): «هرکه حسنه‌ای آورد، بهتر از آن را پاداش برد وهم آنها از هراس روز کذائی در آسایشند و هرکه گناهی ورزد به رو در دوزخ افتد، مگر می شود جز طبق آنچه شما بکنید پاداش یابید؟» آگاه سازم؟ گفت: آری یا امیر المؤمنین، قربانت گردم. فرمود: این حسنه معرفت ولایت و دوستی ما خانواده است وگناهی چنین انکار ولایت و بغض ما خانواده است. و سپس این

إنكارُ الوَلايةِ وَبُغْضُنا أَهْلَ البَيْتِ، ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ هٰذِهِ الآيَةَ.

بابُ فَرْضِ طاعَةِ الأَئِمَّةِ

١ ـ عَلِيُّ بنُ إبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمّادِ بنِ عِيسىٰ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: ذُرْوَةُ الأَمْرِ وَسَنامُهُ وَمِفْتاحُهُ وَبابُ الأَشْياءِ وَرِضا الرَّحْمٰنِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ الطّاعَةُ لِلإمامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ، ثُمَّ قالَ: إنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ يَقُولُ: ((مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّٰهَ وَمَنْ تَوَلّىٰ فَما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً)).

٢ ـ الحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ الأَشْعَرِيّ، عَنْ مُعَلّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الحَسَنِ بنِ عَلِيِّ الوَشّاءِ، عَنْ أَبانِ بنِ عُثْمانَ، عَنْ أَبِي الصَّبّاحِ قالَ: أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً إمامٌ فَرَضَ اللّٰهُ طاعَتَهُ وَأَنَّ الحَسَنَ إمامٌ فَرَضَ اللّٰهُ طاعَتَهُ وَأَنَّ الحُسَيْنَ إمامٌ فَرَضَ اللّٰهُ طاعَتَهُ وَأَنَّ عَلِيَّ بنَ الحُسَيْنِ إمامٌ فَرَضَ اللّٰهُ طاعَتَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدَ بنَ عَلِيٍّ إمامٌ فَرَضَ اللّٰهُ طاعَتَهُ.

٣ ـ وَبِهٰذا الإسْنادِ، عَنْ مُعَلّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ قالَ: حَدَّثَنا حَمّادُ بنُ عُثْمانَ، عَنْ بَشِيرِ العَطّارِ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللّٰهُ طاعَتَنا وَأَنْتُمْ تَأْتَمُّونَ

آیه را بر او خواند.

باب لزوم طاعت ائمه (ع)

۱ ـ امام باقر(ع) فرمود: کنگره و قله و کلید هر کار و راه ورود در هر چیزی و خشنودی خدای بخشاینده تبارک و تعالی طاعت امام است از روی معرفت، سپس فرمود: به راستی خدا تبارک وتعالی می فرماید (۸۳ سوره نساء): «هر که اطاعت رسول کند، خدا را اطاعت کرده و هر که پشت دهد، ما تو را نگهبان وی نفرستاده‌ایم».

۲ ـ ابی الصباح گوید: من گواهم که شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: من گواهم که علی(ع) امامی است که خدا طاعتش را واجب کرده و حسن(ع) امام است و خدا طاعتش را واجب کرده، و حسین(ع) امام است و خدا طاعتش را واجب کرده و علی بن الحسین(ع) امام است و خدا طاعتش را واجب کرده و محمد بن علی(ع) امام است و خدا طاعتش را واجب کرده.

۳ ـ بشیر عطار گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: ما مردمی هستیم که خدا طاعت مارا واجب کرده است و شما پیروی می کنید از کسی که مردم به نادانی او معذور نیستند. [۱۰]



بِمَنْ لا يُعْذَرُ النّاسُ بِجَهالَتِهِ.

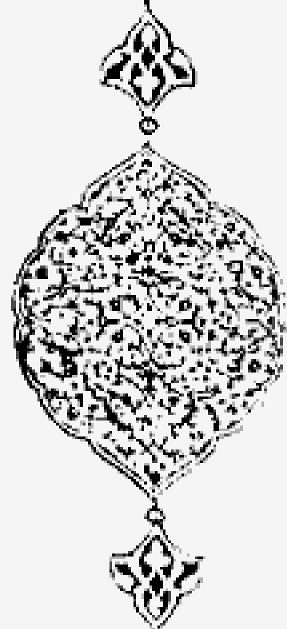
٤ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ الْمُخْتارِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ في قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَآتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً)) قالَ: الطّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ.

٥ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ سِنانٍ، عَنْ أَبي خالِدٍ الْقَمّاطِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَطّارِ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدَاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: أَشْرِكَ بَيْنَ الأَوْصِياءِ وَالرُّسُلِ في الطّاعَةِ.

٦ ـ أَحْمَدُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَيْفِ بنِ عُمَيْرَةَ، عَنْ أَبِي الصَّباحِ الْكِنانِيِّ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ طاعَتَنا، لَنا الأَنْفالُ وَلَنا صَفْوُ الْمالِ وَنَحْنُ الرّاسِخُونَ في الْعِلْمِ وَنَحْنُ الْمَحْسُودُونَ الَّذِينَ قالَ اللهُ: ((أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلىٰ ما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ)).

٧ ـ أَحْمَدُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ أَبي الْعَلاءِ قالَ: ذَكَرْتُ لأَبِي عَبْدِاللهِ قَوْلَنا فِي الأَوْصِياءِ أَنَّ طاعَتَهُمْ مُفْتَرَضَةٌ

قالَ: فَقالَ: نَعَمْ هُمُ الَّذِينَ قالَ اللهُ تَعالىٰ: ((أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ)) وَهُمُ الَّذِينَ قالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا)).



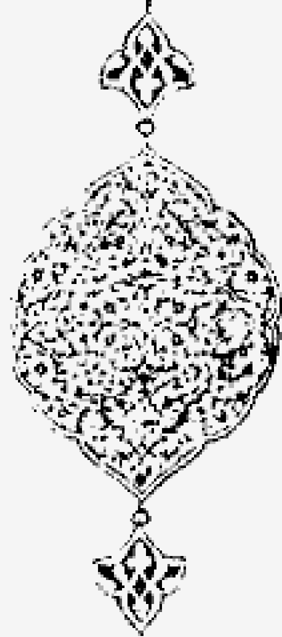


٤ ـ امام باقر(ع) در تفسیر قول خدا عز وجل (٥٤سوره نساء): «و به آنها مُلک بزرگی دادیم» فرمود: مقصود از مُلک بزرگ، طاعت آنها است که واجب است.

۵ ـ امام صادق (ع) فرمود: میان رسل و اوصیاء وجوب طاعت مشترک است.

٦ ـ فرمود: ما جمعی هستیم که خدا طاعت ما را فرض کرده است، انفال (غنیمت جنگ، ملکی که کفار به مسلمانان واگذارند، سرکوهها، کف رودخانه‌ها، نیزارها و آنچه مانند آنها است) از آن ما است و برگزیده از مال هم (مقصود نخبه غنیمت است که تقریباً اختصاص به سران کفر داشته و پیغمبر و امام آن را برای خود انتخاب می کرده) از آن ماست، ما هستیم راسخون در علم و ما هستیم که محسود شدیم و خدا در باره ما فرموده (۵۸ سوره نساء): «آیا به مردم حسد برند بواسطه آنچه خدا از فضل خود به آنها داده است».

۷ ـ حسین بن ابی العلاء گوید: برای امام صادق (ع) یادآور شدم که عقیدهٔ ما نسبت به اوصیاء این است که طاعت آنها فرض شده است، گوید: فرمود: آری، ایشان همان کسانی هستند که خدا تعالی در بارهٔ آنان فرموده است(۵۹ سوره نساء): «اطاعت کنید خدا را واطاعت کنید رسول خدا را و اولو الامر از خودتان را» و باز فرموده است(٦١ سورهٔ مائده): «همانا ولی شما خدا است و رسولش و کسانی که گرویدند».[۱۱]

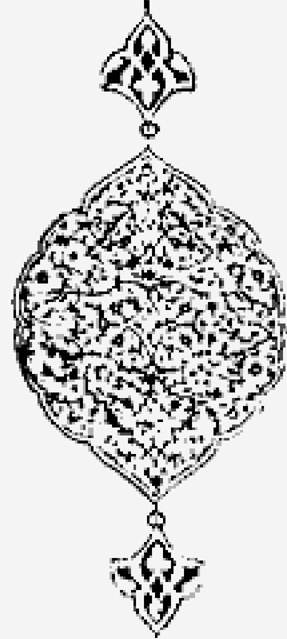




٨ ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَمَّرِ بنِ خَلّادٍ قالَ: سَأَلَ رَجُلٌ فارِسِيٌّ أَبا الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: طاعَتُكَ مُفْتَرَضَةٌ؟ فَقالَ: نَعَمْ، قالَ: مِثْلُ طاعَةِ عَلِيِّ بنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ؟ فَقالَ: نَعَمْ.

٩ ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بنِ أَبي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الأَئِمَّةِ هَلْ يَجْرُونَ فِي الأَمْرِ وَالطّاعَةِ مَجْرىً واحِداً؟ قالَ: نَعَمْ.

١٠ ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ مَرْوَكِ بنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ زَيْدٍ الطَّبَرِيِّ قالَ: كُنْتُ قائِماً عَلىٰ رَأْسِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ بِخُراسانَ وَعِنْدَهُ عِدَّةٌ مِنْ بَنِي هاشِمٍ وَفِيهِمْ إِسْحاقُ بنُ مُوسىٰ بنِ عِيسَى الْعَبّاسِيُّ فَقالَ: يا إِسْحاقُ، بَلَغَنِي أَنَّ النّاسَ يَقُولُونَ: إِنّا نَزْعَمُ أَنَّ النّاسَ عَبِيدٌ لَنا، لا وَقَرابَتِي مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ما قُلْتُهُ قَطُّ وَلا سَمِعْتُهُ مِنْ آبائِي قالَهُ وَلا بَلَغَنِي عَنْ أَحَدٍ مِنْ آبائِي قالَهُ، وَلٰكِنِّي أَقُولُ: النّاسُ عَبِيدٌ لَنا فِي الطّاعَةِ، مُوالٍ لَنا فِي الدِّينِ، فَلْيُبَلِّغِ الشّاهِدُ الْغائِبَ.



١١ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ صالِحِ بنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: نَحْنُ الَّذِينَ فَرَضَ اللّٰهُ طاعَتَنا، لا يَسَعُ النّاسُ إِلّا مَعْرِفَتَنا وَلا يُعْذَرُ



۸ ـ معمر بن خلاد گوید: مردی پارسی از ابو الحسن (امام کاظم ع) پرسید که: اطاعت شما واجب است؟ فرمود: آری، گفت: چون اطاعت علی بن ابی طالب(ع)؟ فرمود: آری.

۹ ـ ابو بصیر گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از ائمه(ع) که در فرمان و وجوب اطاعت، همه یکسانند؟
فرمود: آری.

۱۰ ـ محمد بن زید طبری گوید: من در خراسان بالای سر امام رضا(ع) ایستاده به خدمت بودم و جمعی از بنی هاشم که اسحاق بن موسی بن عیسی عباسی همراه آنها بود، شرفیاب حضور او بودند. آن حضرت فرمود: ای اسحاق به من خبر رسیده که مردم می گویند: ما عقیده داریم که همهٔ مردم بنده‌های ما هستند، نه، سوگند بدان خویشی و قرابتی که با رسول خدا(ص) دارم، من هرگز چنین چیزی نگفتم، و از پدران خود هم نشنیدم و به من نرسیده است که یکی از نیاکان من چنین گفته باشد، ولی من می گویم که مردم بندگان ما هستند در اینکه اطاعت ما بر آنها واجب است و در دیانت به ما وابسته اند، باید حاضران به غائبان برسانند.

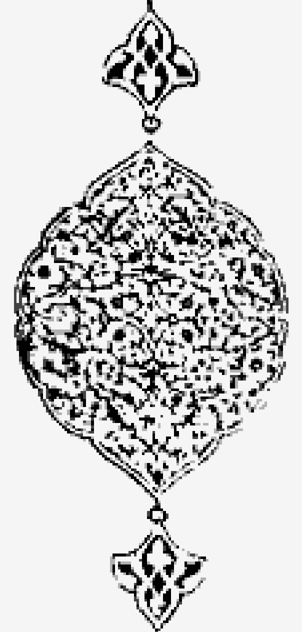
۱۱ ـ ابی سلمه گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: ما هستیم که خدا طاعت ما را فرض کرده است، به مردم روا نیست جز اینکه ما را بشناسند، در نادانی به مقام ما معذور نیستند، هرکه ما را بشناسد مؤمن است و هرکه عمداً منکر مقام ما باشد کافر است،



النّاسُ بِجَهالَتِنا، مَنْ عَرَفَنا كانَ مُؤْمِناً وَمَنْ أَنْكَرَنا كانَ كافِراً وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنا وَلَمْ يُنْكِرْنا كانَ ضالاًّ حَتّىٰ يَرْجِعَ إِلَى الْهُدَى الَّذِي افْتَرَضَ اللّٰهُ عَلَيْهِ مِنْ طاعَتِنا الْواجِبَةِ فَإِنْ يَمُتْ عَلىٰ ضَلالَتِهِ يَفْعَلُ اللّٰهُ بِهِ ما يَشاءُ.

١٢ ـ عَلِيٌّ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْفُضَيْلِ قالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَفْضَلِ ما يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبادُ إِلى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، قالَ: أَفْضَلُ ما يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبادُ إِلىٰ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ طاعَةُ اللّٰهِ وَطاعَةُ رَسُولِهِ وَطاعَةُ أُولِي الأَمْرِ. قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: حُبُّنا إِيمانٌ وَبُغْضُنا كُفْرٌ.

١٣ ـ مُحَمَّدُ بنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عِيسىٰ، عَنْ فَضالَةَ بنِ أَيُّوبَ، عَنْ أَبانٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بنِ سِنانٍ، عَنْ إِسْماعِيلَ بنِ جابِرٍ قالَ: قُلْتُ لأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَعْرِضُ عَلَيْكَ دِينِي الَّذِي أَدِينُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ؟ قالَ: فَقالَ: هاتِ، قالَ: فَقُلْتُ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَالإِقْرارَ بِما جاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَأَنَّ عَلِيّاً كانَ إِماماً فَرَضَ اللّٰهُ طاعَتَهُ، ثُمَّ كانَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ إِماماً فَرَضَ اللّٰهُ طاعَتَهُ، ثُمَّ كانَ بَعْدَهُ الْحُسَيْنُ إِماماً فَرَضَ اللّٰهُ طاعَتَهُ، ثُمَّ كانَ بَعْدَهُ عَلِيُّ بنُ الْحُسَيْنِ إِماماً فَرَضَ اللّٰهُ طاعَتَهُ ـ حَتّىٰ انْتَهىٰ الأَمْرُ إِلَيْهِ ـ ثُمَّ قُلْتُ: أَنْتَ يَرْحَمُكَ اللّٰهُ.



هر که نسبت به ما بیطرف باشد، نه ما را به امامت بشناسد و نه مقام ما را انکار کند، گمراه است تا به راه حق برگردد و آنچه را خدا از حق طاعت ما واجب کرده است بفهمد و اگر در همان حال گمراهی خود بمیرد، خدا با او هرچه خواهد عمل کند. [۱۲]

۱۲ ـ محمد بن فضیل گوید: از او (امام ع) پرسیدم از بهترین چیزی که بوسیلهٔ آن بنده‌ها به خدای عز وجل تقرب جویند؟ فرمود: بهترین چیزی که بنده‌ها بوسیله آن به خدا عز وجل تقرب جویند، طاعت رسول و طاعت اولو الامر است،امام باقر(ع) فرمود: دوستی ما ایمان است و بغض ما کفر است.

۱۳ ـ اسماعیل بن جابر گوید: به امام باقر(ع) گفتم: می خواهم به شما عرضه کنم آن دینی را که با آن نسبت به خدا عز وجل دینداری کنم، گوید: فرمود: بیاور آنچه داری، گوید: گفتم: من گواهم که نیست شایستهٔ پرستشی جز خدا، یگانه است، شریک ندارد، و گواهم که محمد بنده و رسول او است و اعتراف دارم بدانچه از طرف خدا آورده و گواهم که علی(ع) امام است وطاعت او از طرف خدا فرض است و سپس حسن(ع) امام است که خدا طاعتش را واجب کرده است و سپس حسین(ع) امام است و خدا طاعتش را واجب کرده و پس از او علی بن الحسین(ع) امام است و خدا طاعت او را واجب کرده، تا کار امامت به او رسید. سپس گفتم: خود شما خدایت رحمت کناد. امام فرمود: این دین خدا است

قالَ: فَقالَ: هٰذا دِينُ اللّٰهِ وَدِينُ مَلائِكَتِهِ.

١٤ـ عَلِيُّ بنُ إبْراهيمَ، عَنْ أبيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشامِ بنِ سالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي إسْحاقَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: اعْلَمُوا أَنَّ صُحْبَةَ الْعالِمِ وَاتِّباعَهُ دِينٌ يُدانُ اللّٰهُ بِهِ وَطاعَتَهُ مَكْسَبَةٌ لِلْحَسَناتِ مَمْحاةٌ لِلسَّيِّئاتِ وَذَخيرَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ وَرِفْعَةٌ فيهِمْ في حَياتِهِمْ وَجَميلٌ بَعْدَ مَماتِهِمْ.

١٥ـ مُحَمَّدُ بنُ إسْماعيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بنِ شاذانَ، عَنْ صَفْوانَ بنِ يَحْيىٰ، عَنْ مَنْصُورِ بنِ حازِمٍ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إنَّ اللّٰهَ أَجَلُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ، بَلِ الْخَلْقُ يُعْرَفُونَ بِاللّٰهِ. قالَ: صَدَقْتَ، قُلْتُ: إنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبّاً فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِذٰلِكَ الرَّبِّ رِضىً وَسَخَطاً، وَأَنَّهُ لايُعْرَفُ رِضاهُ وَسَخَطُهُ إلاّ بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ، فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُلَ فَإذا لَقِيَهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّةُ وَأَنَّ لَهُمُ الطّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ، فَقُلْتُ لِلنّاسِ:

أَلَيْسَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم كانَ هُوَ الْحُجَّةَ مِنَ اللّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ؟ قالُوا: بَلىٰ، قُلْتُ: فَحينَ مَضىٰ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم مَنْ كانَ الْحُجَّةَ؟ قالُوا: الْقُرْآنُ، فَنَظَرْتُ فِي الْقُرْآنِ فَإذا هُوَ يُخاصِمُ بِهِ الْمُرْجِيُّ وَالْقَدَرِيُّ وَالزِّنْديقُ الَّذي

و دین فرشته هایش.

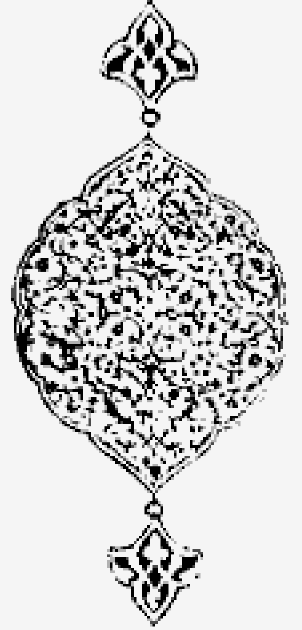
۱۴ ـ امیر مؤمنان(ع) فرمود: بدانید که هم نشینی با عالِم (امام معصوم یا هر دانشمند دینی و بر حقی) و پیروی از او دینی است که با آن برای خدا دینداری کنند، طاعتش مایه کسب خوش کرداری و محو بدکرداری و ذخیرهٔ مؤمنان است و تا زنده‌اند وسیلهٔ ترفیع مقام آنها است، و یاد به خیر است برای آنها پس از مرگشان.

۱۵ ـ منصور بن حازم گوید: به امام صادق (ع) گفتم: به راستی خدا والاتر و گرامی تر است از اینکه به خلق خود شناخته شود(یعنی وجود خلق نمونهٔ وجود اوباشد ـ چنانچه مشبهه گویند) فرمود: درست گفتی، گفتم: محققاً هرکس بداند پروردگاری دارد، برای او سزد که بداند آن پروردگار خشنودی و خشمی دارد و بفهمد که خشنودی و خشمش را نتوان شناخت جز بوسیلهٔ وحی یا رسول، هرکه به خودش وحی نشود، باید رسولان خدا را بجوید و چون آنها را شناخت بداند که حجت خدایند و طاعتشان واجب است، من به مردم گفتم: شما نمی دانید که رسول خدا(ص) از طرف خدا حجت بر خلق او بود؟ گفتند: چرا؟ گفتم: چون درگذشت چه کسی حجت بود؟ گفتند: قرآن، من در قرآن تأمل کردم و دیدم همهٔ فرقه‌های مختلفه، از مرجئه و قدریه تابرسد به زنادقه که اصلاً بدان عقیده ندارند، از آن در برابر طرف خود دلیل بر قول خود می آورند و مردان بزرگ را مغلوب می کنند، از اینجا دانستم که قرآن حجت نباشد جز با قیّم و نگهداری که آنرا درست



لا يُؤْمِنُ بِهِ حَتّىٰ يَغْلِبَ الرِّجالَ بِخُصُومَتِهِ، فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لا يَكُونُ حُجَّةً إلّا بِقَيِّم، فَما قالَ فيهِ مِنْ شَيْءٍ كانَ حَقّاً، فَقُلْتُ لَهُمْ: مَنْ قَيِّمُ الْقُرْآنِ؟ قالُوا: ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كانَ يَعْلَمُ وَعُمَرُ يَعْلَمُ وَحُذَيْفَةُ يَعْلَمُ، قُلْتُ: كُلَّهُ، قالُوا: لا، فَلَمْ أَجِدْ أَحَداً يُقالُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْقُرْآنَ كُلَّهُ إلّا عَلِيّاً صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَإذا كانَ الشَّيْءُ بَيْنَ الْقَوْمِ فَقالَ هٰذا: لا أَدْري وَقالَ هٰذا: لاأَدْري و قالَ هٰذا: لاأَدْري، وَقالَ هٰذا:

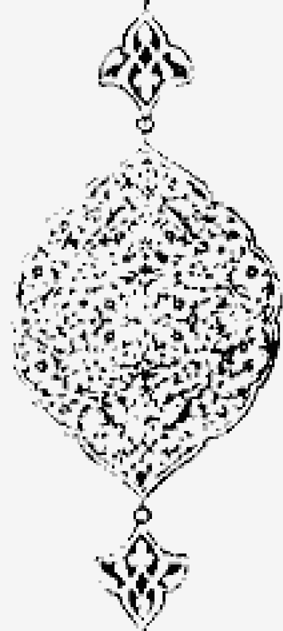
أَنا أَدْري، فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام كانَ قَيِّمَ الْقُرْآنِ وَكانَتْ طاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً وَكانَ الْحُجَّةَ عَلَى النّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَأَنَّ ما قالَ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ، فَقالَ: رَحِمَكَ اللّٰهُ، فَقُلْتُ: إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام لَمْ يَذْهَبْ حَتّىٰ تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ كَما تَرَكَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وسلم، وَأَنَّ الْحُجَّةَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَأَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ عليه السلام أَنَّهُ لَمْ يَذْهَبْ حَتّىٰ تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ كَما تَرَكَ أَبُوهُ وَجَدُّهُ وَأَنَّ الْحُجَّةَ بَعْدَ الْحَسَنِ الْحُسَيْنُ وَكانَتْ طاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً، فَقالَ: رَحِمَكَ اللّٰهُ، فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَقُلْتُ: وَأَشْهَدُ عَلَى الْحُسَيْنِ أَنَّهُ لَمْ يَذْهَبْ حَتّىٰ تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَكانَتْ طاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً فَقالَ: رَحِمَكَ اللّٰهُ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَقُلْتُ: وَأَشْهَدُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ لَمْ يَذْهَبْ حَتّىٰ تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ أَبا جَعْفَرٍ وَكانَتْ طاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً.





بداند و هرچه در تفسیر آیات آن بگوید حق باشد، من به مردم گفتم: قیّم و نگهدار قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود بسا می دانست و عُمَر هم بسا می دانست و حذیفه هم می دانست، گفتم: اینها همهٔ قرآن را می دانستند؟ گفتند: نه، من هرچه بررسی کردم درک نکردم که در بارهٔ احدی بگویند همهٔ قرآن را می دانست جز در بارهٔ علی(ع) چون مسئله‌ای میان آن قوم (اصحاب پیغمبر ص) مطرح می شد، این می گفت: نمی دانم، و آن می گفت: نمی دانم، و دیگری هم می گفت: نمی دانم، و همان علی(ع) بود که می گفت: من می دانم. من گواهم که علی(ع) قیّم و نگهدار قرآن بود و طاعتش واجب بود و پس از رسول خدا(ص) حجت بر مردم بود و هرچه در تفسیر قرآن گفته است درست است.

امام(ع) فرمود: خدایت رحمت کناد، من گفتم: علی(ع) از دنیا نرفت تا حجتی در جای خود گذاشت، چنانچه رسول خدا(ص) حجتی در جای خود گذاشت و حجت بعد از علی (ع) حسن بن علی(ع) بود و گواهم که حسن بن علی(ع) هم درنگذشت تا حجتی پس از خود بجا گذاشت چنانچه پدر و جدش بجا گذاشتند و حجت پس از حسن، حسین(ع) است و طاعتش واجب بود، فرمود: خدایت رحمت کناد، من سر مبارک آن حضرت را بوسه زدم و گفتم: من گواهی می دهم که حسین(ع) از دنیا نرفت تا علی بن الحسین (ع) را پس از خود حجت گذاشت و طاعت او هم واجب بود. فرمود: خدایت رحمت کناد، باز من بوسه‌ای به سر آن حضرت زدم و گفتم: من برای علی بن الحسین(ع) هم گواهی می دهم که از دنیا نرفت تا محمد بن علی ابو جعفر را پس از خود حجت و امام معین کرد و طاعت او هم واجب بود، فرمود: خدایت رحمت کناد، عرض کردم:





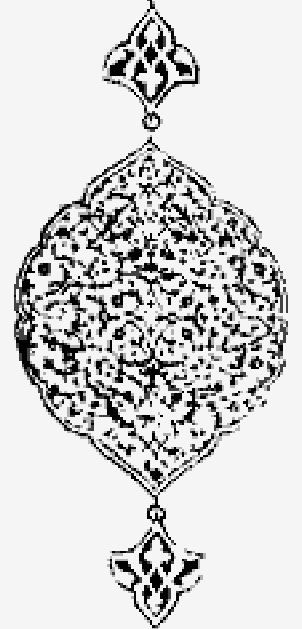
فَقالَ: رَحِمَكَ اللّٰهُ.

قُلْتُ: أَعْطِنِي رَأْسَكَ حَتّىٰ أُقَبِّلَهُ، فَضَحِكَ، قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَباكَ لَمْ يَذْهَبْ حَتّىٰ تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ كَما تَرَكَ أَبُوهُ وَأَشْهَدُ بِاللّٰهِ أَنَّكَ أَنْتَ الْحُجَّةُ وأَنَّ طاعَتَكَ مُفْتَرَضَةٌ.

فَقالَ: كُفَّ رَحِمَكَ اللّٰهُ.

قُلْتُ: أَعْطِنِي رَأْسَكَ أُقَبِّلُهُ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ فَضَحِكَ وَقالَ: سَلْنِي عَمّا شِئْتَ، فَلا أُنْكِرُكَ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَداً.

١٦ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ خالِدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنِ الْقاسِمِ بنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ أَبِي الْعَلاءِ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: الأَوْصِياءُ طاعَتُهُمْ مُفْتَرَضَةٌ؟ قالَ: نَعَمْ هُمُ الَّذِينَ قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنكُمْ)) وَهُمُ الَّذِينَ قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ)).

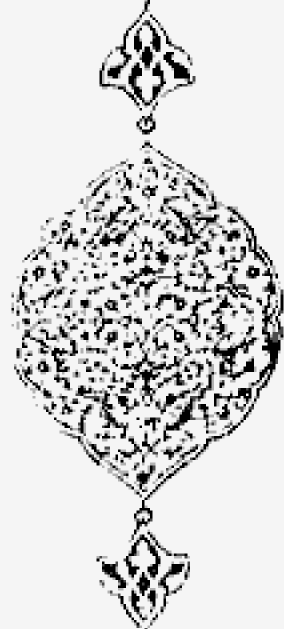


١٧ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ حَمّادٍ، عَنْ عَبْدِ الأَعْلىٰ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: السَّمْعُ وَالطّاعَةُ أَبْوابُ الْخَيْرِ، السّامِعُ الْمُطِيعُ لا حُجَّةَ عَلَيْهِ وَالسّامِعُ الْعاصِي لا حُجَّةَ لَهُ وَإِمامُ الْمُسْلِمِينَ تَمَّتْ حُجَّتُهُ وَاحْتِجاجُهُ يَوْمَ يَلْقَى اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ قالَ: يَقُولُ اللّٰهُ تَبارَكَ



سر خودرا در اختیار من بگذارید تا ببوسم، خندید، عرض کردم: اصلحک الله، من به خوبی می دانم که پدرت از دنیا نرفته است تا پس از خود حجت و امامی معین کرده چنانچه پدرش کرد و خدا را گواه می گیرم که تو همان حجت و امامی، طاعت تو واجب است، فرمود: خدایت رحمت کناد بس کن و دست باز دار، گفتم: اجازه بفرمائید سر شمارا ببوسم، سر او را بوسیدم و خنده‌ای زد و فرمود: هرچه خواهی از من بپرس، از امروز هرگز به بعد تو را ناشناس و بیگانه ندانم. [۱۳]

۱۶ ـ حسین بن ابو العلاء گوید: به امام صادق (ع) گفتم: اطاعت از اوصیاء واجب است؟ گفت: آری همانهایند که خدا عز وجل در بارهٔ آنها گفته (۶۳ سوره نساء): «اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید از رسول و اولو الامر خودتان» وهمانهایند که خدا عز وجل در باره‌شان فرموده‌است(۹۱ سوره مائده): «همانا ولی و سرپرست شما خدا است و رسولش و آن کسانی که گرویدند: همان کسانی که نماز را برپا دارند و زکاة را بدهند در حالی رکوع می کنند». [۱٤]



۱۷ ـ عبدالاعلی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: سمع و طاعت(یعنی) شنیدن و فرمان بردن درهای خیر و خوشی باشند آنکه بشنود و فرمان برد حجت و مسئولیتی بر او نیست و آنکه بشنود ونافرمانی کند حجت و دفاعی از خود ندارد، امام مسلمانان در روز قیامت که خدای عز وجل را ملاقات کند حجت او تمام است و از خود دفاع کند، سپس فرمود: خدا تبارک و تعالی

وَتعالىٰ:

((يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُناسٍ بِإمامِهِمْ)).

باب في أَنَّ الأَئِمَّةَ شُهَداءُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلىٰ خَلْقِهِ

١ ـ عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بنِ زِيادٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بنِ يَزِيدَ، عَنْ زِيادٍ القَنْدِيِّ، عَنْ سَماعَةَ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ في قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((فَكَيْفَ إذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنا بِكَ عَلىٰ هٰؤُلاءِ شَهِيداً)) قالَ: نَزَلَتْ في أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم خاصَّةً، في كُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إمامٌ مِنّا شاهِدٌ عَلَيْهِمْ وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم شاهِدٌ عَلَيْنا.

٢ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بنِ عَلِيِّ الْوَشّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ عائِذٍ، عَنْ عُمَرَ بنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَكَذٰلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ)) قالَ: نَحْنُ الأُمَّةُ الْوُسْطىٰ وَنَحْنُ شُهَداءُ اللّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ وَحُجَجِهِ في أَرْضِهِ، قُلْتُ: قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((مِلَّةَ أَبِيكُمْ إبْراهِيمَ)) قالَ: إيّانا عَنىٰ خاصَّةً، ((هُوَ سَمّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ)) فِي الْكُتُبِ الَّتِي مَضَتْ

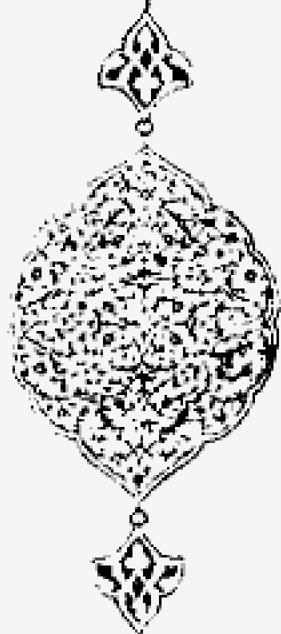


می فرماید: «روزی که هر مردمی را با امام خود می خوانیم» (۷۴ سوره اسراء).

باب در بارهٔ اینکه امامان گواهان خدای عز وجل هستند بر خلق او

۱ ـ سماعه گوید: امام صادق (ع) در تفسیر قول خدای عز وجل (۴۵ سوره نساء): «پس چطور است گاهی که بیاوریم از هر امتی گواهی (برای آن امت) و تو را به گواهی بر اینان احضار کنیم» فرمود: در بارهٔ امت محمد (ص) بخصوص نازل شده، در هر قرنی از ایشان امامی باشد از ما که گواه است بر ایشان و محمد (ص) گواه است بر خود ماها.

۲ ـ بُرَید عجلی گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدای عز وجل (۱۳۸ سوره بقره): «وهمچنین شما را امت وسط ساختیم تا بر مردم گواه باشید» فرمود: ما هستیم آن امت وسط و مائیم شهداء بر خلقش و حجتهای او در زمینش، گفتم: تفسیر قول خدا عز وجل را بفرمائید (۷۸ سوره حج): «ملت و کیش پدر شما ابراهیم است» فرمود: ما بخصوص مقصود هستیم «او است که شما را پیش از این مسلمان نام نهاده است» در همهٔ کتبی که گذشته است «و در این» قرآن «تاآنکه رسول الله بر شما گواه باشد» پس رسول خدا بر ما گواه

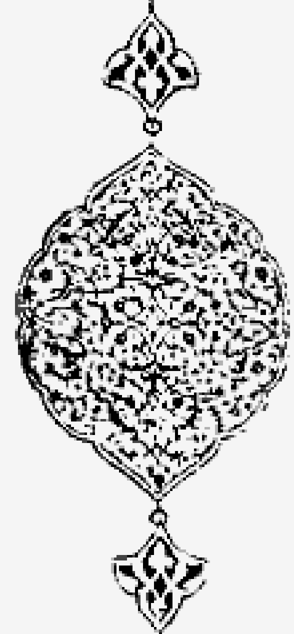




((وَفي هٰذا)) القُرْآنِ، ((لِيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً)) فَرَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم الشَّهِيدُ عَلَيْنا بِما بَلَّغَنا عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَحْنُ الشُّهَداءُ عَلَى النّاسِ فَمَنْ صَدَّقَ صَدَّقْناهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ، وَمَنْ كَذَّبَ كَذَّبْناهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

٣ - وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ مُعَلَّى بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ عُمَرَ الْحَلّالِ قالَ: سَأَلْتُ أَبا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((أَفَمَنْ كانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ)) فَقالَ: أَميرُ الْمُؤْمِنينَ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ الشّاهِدُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَرَسُولُ اللّٰهِ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ.

٤ - عَلِيُّ بنُ إِبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ قالَ: قُلْتُ لأَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: قَوْلُ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((وَكَذٰلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهيداً)) قالَ: نَحْنُ الأُمَّةُ الْوَسَطُ وَنَحْنُ شُهَداءُ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ عَلىٰ خَلْقِهِ وَحُجَجُهُ في أَرْضِهِ، قُلْتُ: قَوْلُهُ تَعالىٰ: ((يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ)) قالَ: إِيّانا عَنىٰ وَنَحْنُ الْمُجْتَبَوْنَ وَلَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ فِي الدّينِ مِنْ ضيقٍ فَالْحَرَجُ أَشَدُّ مِنَ الضّيقِ ((مِلَّةَ أَبيكُمْ إِبْراهيمَ)) إِيّانا عَنىٰ خاصَّةً ((وَسَمّاكُمُ الْمُسْلِمينَ)) اللّٰهُ سَمّانا الْمُسْلِمينَ ((مِنْ قَبْلُ)) في

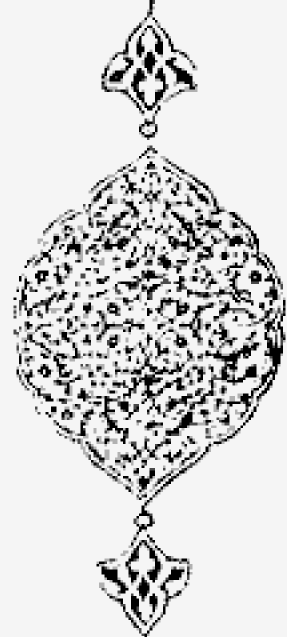




است بواسطهٔ آنچه از طرف خدای عز وجل به ما تبلیغ کرده است و ما هستیم گواهان بر مردم دیگر، هرکه به راستی باور کند ما او را در قیامت تصدیق کنیم و مؤمن معرفی کنیم وهرکه تکذیب کند و امامت ما را دروغ شمارد او را در قیامت تکذیب کنیم.

۳ ـ احمد بن عمر حلال گوید: از ابو الحسن(ع) از تفسیر قول خدا عز وجل (۲۱ سوره هود): «آیا پس کسی که بیّنه از پروردگار خود دارد و گواهی از وی در دنبال او است» پرسیدم، فرمود: مقصود از گواه امیر المؤمنین(ع) است که گواه و مصدق رسول خدا بود و رسول خدا(ص) بود که بیّنه و معجزه از پروردگارش داشت.

٤ ـ بُرَیْد عجلی گوید: به امام باقر(ع) گفتم: تفسیر قول خدا تبارک و تعالی را بفرمائید (۱۳۸ سوره بقره): «و همچنین شما را امت وسط ساختیم تا گواه بر همه مردم باشید و گواه بر شما هم رسول خدا است» فرمود: ما هستیم امّت وسط و ما هستیم گواهان خدا تبارک و تعالی بر خلقش و حجتهای او در زمینش. گفتم: تفسیر گفتهٔ خدای تعالی (۷۷ و ۷۸ سوره حج): «اَیا آن کسانی که گرویدند، رکوع کنید و سجده کنید و بپرستید پروردگار خودرا و کار نیک کنید تا شاید رستگار شوید و در راه خدا به راستی جهاد کنید، او است که شما را برگزیده است» فرمود: ما را قصد کرده، ما هستیم برگزیده‌ها،خدا تبارک و تعالی در دین حرجی ننهاده و حرج از تنگ گرفتن سخت تر است «کیش پدر شما ابراهیم است» ما را بخصوص قصد کرده‌است





الْكُتُبِ الَّتِي مَضَتْ ((وَفي هٰذا)) الْقُرْآنِ ((لِيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً وَتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ)) فَرَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَسَلَّم الشَّهِيدُ عَلَيْنا بِما بَلَّغَنا عَنِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ وَنَحْنُ الشُّهَداءُ عَلَى النّاسِ، فَمَنْ صَدَّقَ يَوْمَ الْقِيامَةِ صَدَّقْناهُ وَمَنْ كَذَّبَ كَذَّبْناهُ.

۵ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمّادِ بنِ عيسىٰ، عَنْ إِبْراهِيمَ بنِ عُمَرَ الْيَمانِيِّ، عَنْ سُلَيْمِ بنِ قَيْسٍ الْهِلالِيِّ، عَنْ أَميرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ طَهَّرَنا وَعَصَمَنا وَجَعَلَنا شُهَداءَ عَلىٰ خَلْقِهِ وَحُجَّتَهُ في أَرْضِهِ وَجَعَلَنا مَعَ الْقُرْآنِ وَجَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنا لا نُفارِقُهُ وَلا يُفارِقُنا.

بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ عَلَيْهِمِ السَّلامُ هُمُ الْهُداةُ

۱ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بنِ سُوَيْدٍ، وَفَضالَةَ بنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُوسىٰ بنِ بَكْرٍ، عَنِ الْفُضَيْلِ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ)) فَقالَ: كُلُّ إِمامٍ هادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فيهِمْ.

۲ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ



«و شمارا مسلمان نام نهاده» خدا مارا مسلمان نامیده است «از پیش» در کتب گذشته «و در این» قرآن «تا آن رسول بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید» رسول خدا(ص) بدانچه به ما رسانیده است از خدا تبارک و تعالی به ماگواه است و ما بر مردم دیگر شاهدیم، هرکه ما را تصدیق کند روز قیامت او را تصدیق کنیم و هرکه تکذیب کند او را تکذیب کنیم.

۵ ـ امیر المؤمنین(ع) فرمود: به راستی خدا تبارک و تعالی مارا پاک کرده و مقام عصمت داده و مارا گواهان خلقش ساخته و حجت در زمینش، ما را همراه قرآن مقرر کرده و قرآن را به همراه ما نموده، نه از او جدا شویم و نه از ما جدا شود. [۱۵]

باب در اینکه ائمه(ع) همان رهبرانند

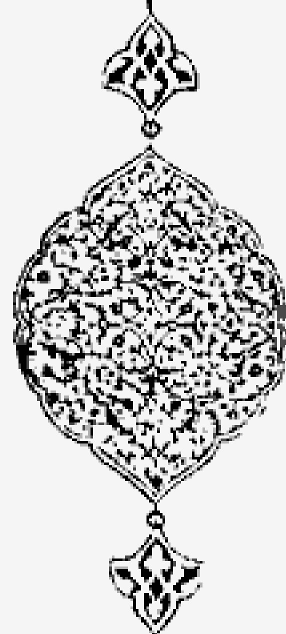
۱ ـ فضیل گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم از قول خدای عز وجل (۷ سوره رعد): «برای هر قومی رهبری است» فرمود:هر امامی رهبر دورانی است که در میان مردم آن است.

۲ ـ امام باقر(ع) در تفسیر قول خدای عز وجل (۷ سوره



ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ في قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِنَّما أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ)) فَقالَ: رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم الْمُنْذِرُ وَلِكُلِّ زَمانٍ مِنّا هادٍ يَهْديهِمْ إِلىٰ ما جاءَ بِهِ نَبِيُّ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم، ثُمَّ الْهُداةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيٌّ ثُمَّ الأَوْصِياءُ واحِداً بَعْدَ واحِدٍ.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُعَلَّى بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ جُمْهورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ إِسْماعيلَ، عَنْ سَعْدانَ، عَنْ أَبِي بَصيرٍ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: ((إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ)) فَقالَ: رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم الْمُنْذِرُ وَعَلِيٌّ الْهادِيُّ يا أَبا مُحَمَّدٍ، هَلْ مِنْ هادٍ الْيَوْمَ؟ قُلْتُ: بَلىٰ جُعِلْتُ فِداكَ مازالَ مِنْكُمْ هادٍ بَعْدَ هادٍ حَتّىٰ دُفِعَتْ إِلَيْكَ، فَقالَ: رَحِمَكَ اللّٰهُ يا أَبا مُحَمَّدٍ، لَوْ كانَتْ إِذا نَزَلَتْ آيَةٌ عَلىٰ رَجُلٍ ثُمَّ ماتَ ذٰلِكَ الرَّجُلُ ماتَتِ الآيَةُ ماتَ الْكِتابُ وَلٰكِنَّهُ حَيٌّ يَجْري فيمَنْ بَقِيَ كَما جَرىٰ فيمَنْ مَضىٰ.



٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعيدٍ، عَنْ صَفْوانَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحيمِ الْقَصيرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ في قَوْلِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ)) فَقالَ: رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم الْمُنْذِرُ وَعَلِيٌّ الْهادِيُّ، أَما وَاللّٰهِ ماذَهَبَتْ مِنّا وَما زالَتْ فينا إِلىٰ السّاعَةِ.

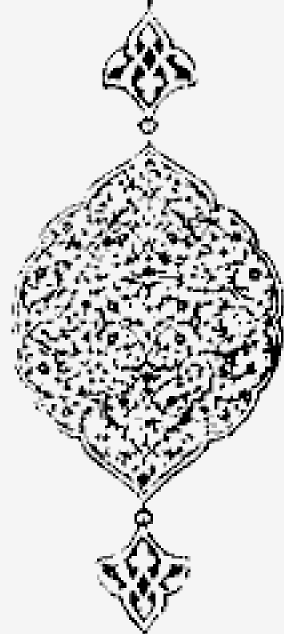


رعد):

«همانا تو بیم دهنده‌ای و برای هر مردمی رهبری است» فرمود: رسول خدا(ص) بیم دهنده است و در هر دورانی از ما رهبری است که آنها را بدانچه پیغمبر خدا(ص) آورده رهبری کند، سپس رهبران پس از وی علی(ع) است و اوصیاء بعد از او یکی پس از دیگری.

۳ ـ ابو بصیر گوید: به امام صادق (ع) گفتم: «اِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ» یعنی چه؟ فرمود: ای ابا محمد، رسول خدا(ص) بیم دهنده است و علی(ع) رهبر بود، بگو بدانم امروز هم رهبری هست؟ گفتم: آری قربانت، همیشه از شما خانواده رهبری پس از رهبری بوده تا نوبت به شما رسیده، فرمود: ای ابا محمد، خدایت رحمت کناد، اگر چنان بود که آیه‌ای در بارهٔ مردی نازل می شد و چون آن مرد می میرد آن آیه هم می مُرد و تمام می شد که قرآن مرده بود و تمام شده بود ولی باید قرآن در آنچه می ماند و می پاید زنده و مجری باشد، چنانچه در آنچه گذشته زنده و مجری بوده است.

۴ ـ امام باقر(ع) در تفسیر قول خدای تبارک وتعالی: «انما انت منذر و لکل قوم هاد» فرمود: رسول خدا(ص) منذر و بیم‌ده بود و علی(ع) رهبر بود، هلا به خدا این مقام رهبری از ما خاندان نرفته است و همیشه تاکنون در ما هست. [۱۶]





بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وُلاةُ أَمْرِ اللّٰهِ وَخَزَنَةُ عِلْمِهِ

١ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ الْعَطّارِ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ أَبِي زاهِرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بنِ مُوسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بنِ حَسّانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بنِ كثير قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: نَحْنُ وُلاةُ أَمْرِ اللّٰهِ وَخَزَنَةُ عِلْمِ اللّٰهِ وَعَيْبَةُ وَحْيِ اللّٰهِ.

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَلِيِّ بنِ أَسْباطٍ، عَنْ أَبِيهِ أَسْباطٍ، عَنْ سَوْرَةَ بنِ كُلَيْبٍ قالَ: قالَ لي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: وَاللّٰهِ إِنّا لَخُزّانُ اللّٰهِ في سَمائِهِ وَأَرْضِهِ، لا عَلىٰ ذَهَبٍ وَلا عَلىٰ فِضَّةٍ إِلّا عَلىٰ عِلْمِهِ.

٣ ـ عَلِيُّ بنُ مُوسىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعِيدٍ. وَ مُحَمَّدُ بنُ خالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنِ النَّضْرِ بنِ سُوَيْدٍ رَفَعَهُ، عَنْ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ ما أَنْتُمْ؟ قالَ: نَحْنُ خُزّانُ عِلْمِ اللّٰهِ وَنَحْنُ تَراجِمَةُ وَحْيِ اللّٰهِ وَنَحْنُ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ عَلىٰ مَنْ دونَ السَّماءِ وَمَنْ فَوْقَ الأَرْضِ.

٤ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ النَّضْرِ بنِ شُعَيْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: قالَ اللّٰهُ



باب در اینکه ائمه(ع) از طرف خدا ولی امر وخزانه دار علم او هستند

۱ ـ عبد الرحمن بن کثیر گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

ما ولیّ امر خدا و گنجینهٔ علم خدا و رازدار وحیِ خدائیم.

۲ ـ سورة بن کلیب گوید: امام باقر (ع) به من فرمود: به خدا ما خزانه داران علم خدائیم در آسمان و زمین او، نه بر اندوخته طلا و نه بر نقره، تنها نسبت به دانش حضرت او.

۳ ـ سدیر گوید: به امام باقر (ع) گفتم: قربانت، شما چه باشید؟

فرمود: ما خزانه دار علم خدائیم، ما ترجمان وحی خدائیم، ما حجت رسائیم، بر هرکس که زیر آسمان و بر هرکس که روی زمین است.

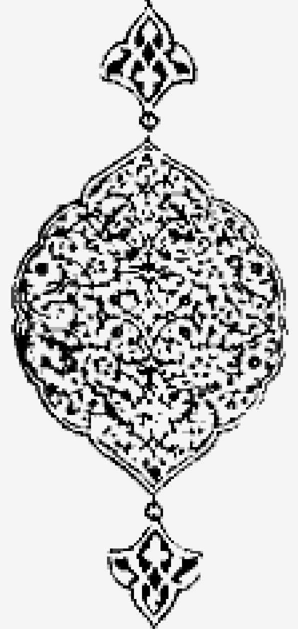
٤ ـ ابی حمزه گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود: رسول خدا(ص) فرمود: خدای تبارک وتعالی فرماید: حجت من بر اشقیاء امت تو تمام است، آن کسانی که ولایت علی و اوصیاء بعد از تو را



تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((اسْتِكْمالُ حُجَّتِي عَلىٰ الأَشْقِياءِ مِنْ أُمَّتِكَ مِنْ تَرْكِ وَلايَةِ عَلِيّ وَالأَوْصِياءِ مِنْ بَعْدِكَ، فَإِنَّ فِيهِمْ سُنَّتَكَ وَسُنَّةَ الأَنْبِياءِ مِنْ قَبْلِكَ وَهُمْ خُزّانِي عَلىٰ عِلْمِي مِنْ بَعْدِكَ)) ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم: لَقَدْ أَنْبَأَنِي جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ بِأَسْمائِهِمْ وَأَسْماءِ آبائِهِم.

٥ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عَبْدِ الْجَبّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ خالِدٍ، عَنْ فَضالَةَ بنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بن أَبِي يَعْفُورٍ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ، إِنَّ اللّٰهَ واحِدٌ مُتَوَحِّدٌ بِالْوَحْدانِيَّةِ، مُتَفَرِّدٌ بِأَمْرِهِ، فَخَلَقَ خَلْقاً فَقَدَّرَهُمْ لِذٰلِكَ الأَمْرِ، فَنَحْنُ هُمْ يا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ، فَنَحْنُ حُجَجُ اللّٰهِ فِي عِبادِهِ وَخُزّانُهُ عَلىٰ عِلْمِهِ وَالْقائِمُونَ بِذٰلِكَ.

٦ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بنِ زِيادٍ، عَنْ مُوسىٰ بنِ الْقاسِمِ بنِ مُعاوِيَةَ. وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بنِ عَلِيِّ جَمِيعاً، عَنْ عَلِيِّ بنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنا فَأَحْسَنَ خَلْقَنا وَصَوَّرَنا فَأَحْسَنَ صُوَرَنا وَجَعَلَنا خُزّانَهُ فِي سَمائِهِ وَأَرْضِهِ وَلَنا نَطَقَتِ الشَّجَرَةُ وَبِعِبادَتِنا عُبِدَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْلانا ماعُبِدَ اللّٰهُ.

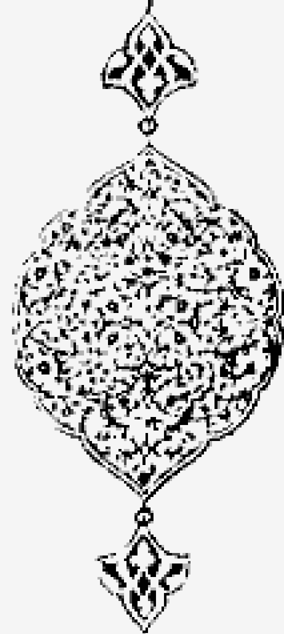




وانهند، زیرا در علی و اوصیاء، روش تو و روش پیغمبران پیش از تو موجود است و هم آنان خزانه دار بر علم منند بعد از تو، سپس رسول خدا (ص) فرمود: هرآینه جبرئیل نام آنان و نام پدرانشان را به من گزارش داد.

۵ ـ امام صادق (ع) فرمود: ای پسر ابی یعفور، به راستی خدا یگانه است، یگانگی پیرایه او است، در کار خود یکتا است، آفریدگانی را آفرید و آنها را برای این کار سنجید و اندازه گرفت، ای پسر ابی یعفور ما هم آنان هستیم، ما حجتهای خدائیم در میان بندگانش و خزانه دار علم او هستیم و قائم بر این کاریم.

۶ ـ امام صادق (ع) فرمود: به راستی خدا عز وجل مارا آفرید و خوب آفرید و صورتگری کرد و خوب تصویر نمود و مارا خزانه داران خود ساخت در آسمان و زمینش، درخت برای ما سخن گفت و بوسیلهٔ عبادت ما خدای عز وجل پرستش شد و اگر ما نبودیم خدا پرستیده نمی شد. [۱۷]





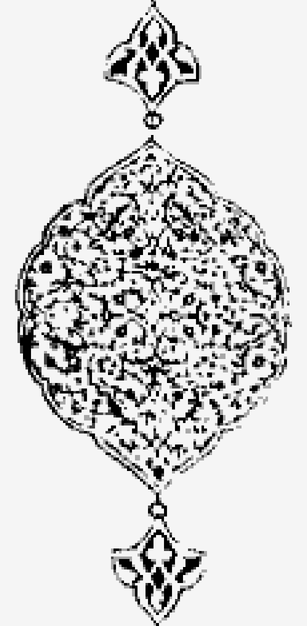
بابُ أنّ الأئِمّةَ عَلَيهِمُ السّلامُ خُلَفاءُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ في أرْضِهِ وَأبْوابُهُ الّتي مِنها يُؤْتىٰ

١ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ الأشْعَرِيِّ، عَنْ مُعَلّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أبي مَسْعُودٍ، عَنِ الْجَعْفَرِيِّ قالَ: سَمِعْتُ أبا الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيهِ السّلامُ يَقُولُ: الأئِمَّةُ خُلَفاءُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ في أرْضِهِ.

٢ ـ عَنْهُ، عَنْ مُعَلّىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ جُمْهُورٍ، عَنْ سُلَيْمانَ بنِ سَماعَةَ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ الْقاسِمِ، عَنْ أبي بَصيرٍ قالَ: قالَ أبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السّلامُ: الأوْصِياءُ هُمْ أبْوابُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ الّتي يُؤْتىٰ مِنْها وَلَوْلاهُمْ ما عُرِفَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَبِهِمُ احْتَجَّ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ عَلىٰ خَلْقِهِ.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ سِنانٍ قالَ: سَألْتُ أبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيهِ السّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ جَلَّ جَلالُهُ:

((وَعَدَ اللّٰهُ الّذينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ في الأرْضِ كَما اسْتَخْلَفَ الّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ)) قالَ: هُمُ الأئِمَّةُ.



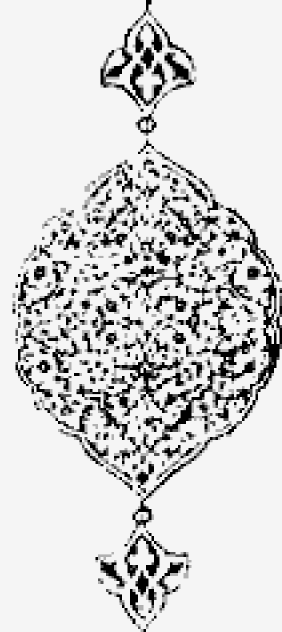


باب در اینکه ائمه(ع) خلفاء خدایند در زمین و باب توجه به حضرت اویند

۱ ـ امام رضا (ع) می فرمود: ائمه خلفاء خدایند در زمین او.

۲ ـ امام صادق (ع) می فرمود: اوصیاء همان ابواب خدا عز وجل باشند که از آنها به حضرت او توجه شود، اگر آنها نبودند، خدا عز وجل شناخته نمی شد، خدا بوسیله آنها بر خلق خود اتمام حجت کرده است.

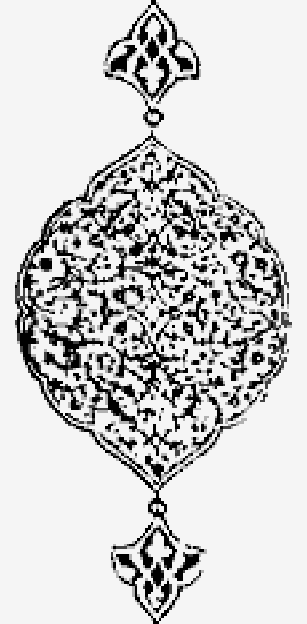
۳ ـ عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق (ع) تفسیر قول خدا جل جلاله را پرسیدم (۵۵ سوره نور): «خدا به کسانی که از شما گرویدند و کارهای شایسته کردند وعده داده است که در زمین آنها را به خلافت گمارد، چنانچه به خلافت گماشت آن کسانی که پیش از آنها بودند» فرمود: ایشان ائمه هستند. [۱۸]





بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ عَلَيهِمُ السَّلامُ نُورُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ

١ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بنِ مِرْداس قالَ: حَدَّثَنا صَفْوانُ بنُ يَحْيىٰ وَالْحَسَنُ بنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي خالِدٍ الكابُلِيِّ قالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِى أَنْزَلنا)) فَقالَ: يا أَبا خالِدٍ، النُّورُ وَاللّٰهِ الأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ وَهُمْ وَاللّٰهِ نُورُ اللّٰهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَهُمْ وَاللّٰهِ نُورُ اللّٰهُ في السَّماواتِ وَفِي الأَرْضِ. وَاللّٰهِ يا أَبا خالِدٍ، لَنُورُ الإِمامِ في قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهارِ، وَهُمْ وَاللّٰهِ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَحْجُبُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشاءُ فَتُظْلَمُ قُلُوبُهُمْ، وَاللّٰهِ يا أَبا خالِدٍ لا يُحِبُّنا عَبْدٌ وَيَتَوَلّانا حَتّىٰ يُطَهِّرَ اللّٰهُ قَلْبَهُ وَلا يُطَهِّرُ اللّٰهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتّىٰ يُسَلِّمَ لَنا وَيَكُونَ سِلْماً لَنا، فَإِذا كانَ سِلْماً لَنا سَلَّمَهُ اللّٰهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسابِ وَآمَنَهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيامَةِ الأَكْبَرِ.



٢ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهِيمَ بِإِسْنادِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ في قَوْلِ اللّٰهِ تَعالىٰ: ((الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَالإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ



باب در اینکه ائمه(ع) نور خدا عز و جل هستند

۱ ـ ابی خالد کابلی گوید: از امام باقر(ع) از تفسیر قول خدای عز وجل (۸ سوره تغابن): **«بگروید به خدا و رسولش و نوری که ما فرو فرستادیم»** پرسیدم، فرمود: ای ابو خالد، مقصود از نور ـ بخدا ـ نور ائمه از خاندان محمد است(ع) تا روز قیامت، هم ایشانند به خدا نور خدا که فرو فرستاده و هم آنانند به خدا نور خدا در آسمان و زمین، به خدا ای ابا خالد نور امام در دل مؤمنان از پرتو خورشید تابان در روز روشن تر است، به خدا آنها دل مؤمنان را نورانی کنند و خدا عز وجل نورشان را از هر که خواهد محجوب دارد تا دلشان تاریک گردد، به خدا ای ابا خالد بنده‌ای ما را دوست ندارد و پیروی نکند تا خدا دلش را پاک کند و خدا دل بنده‌ای را پاک نکند تا تسلیم ما شود و با ما در سازش و صفا باشد و چون نسبت به ما در صلح و صفا باشد، خدا او را در سختی حساب سالم دارد و از فزع بزرگ روز قیامت آسوده‌اش کند.

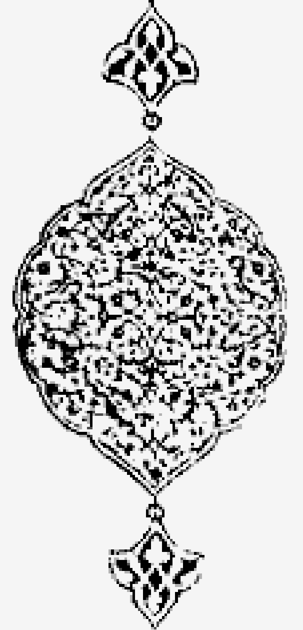
۲ ـ امام صادق(ع) در تفسیر قول خدای تعالی: **«آنان که پیروی می کنند از این پیغام بر و خبرگزار درس ناخوانده ما که اوصاف او را در تورات و انجیل نبشته می یابند که آنها را امر به معروف و نهی از منکر**



لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ ـ إلى قَوْلِهِ ـ وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)) قالَ: النُّورُ فِي هٰذا الْمَوْضِعِ [عَلِيٌّ] أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ.

٣ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عَبْدِ الْجَبّارِ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بنِ مَيْمُونٍ، عَنْ أَبِي الْجارُودِ قالَ: قُلْتُ لأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: لَقَدْ آتَى اللّٰهُ أَهْلَ الْكِتابِ خَيْراً كَثِيراً، قالَ: وَماذاكَ؟ قُلْتُ: قَوْلَ اللّٰهِ تَعالىٰ: ((الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ـ إلىٰ قَوْلِهِ ـ أُولٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا)) قالَ: فَقالَ: قَدْ آتاكُمُ اللّٰهُ كَما آتاهُمْ، ثُمَّ تَلا: ((يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ)) يَعْنِي إِماماً تَأْتَمُّونَ بِهِ.

٤ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بنِ أَسْباطٍ وَالْحَسَنِ بنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي خالِدٍ الْكابُلِيِّ قالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعالىٰ: ((فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنا)) فَقالَ: يا أَبا خالِدٍ، النُّورُ وَاللّٰهِ الأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، يا أَبا خالِدٍ لَنُورُ الإِمامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهارِ وَهُمُ الَّذِينَ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَحْجُبُ اللّٰهُ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشاءُ فَتَظْلَمُ قُلُوبُهُمْ وَيَغْشاهُمْ بِها.



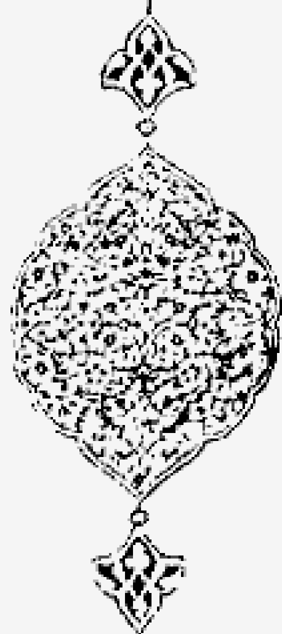


می نماید و طیبات را بر آنان حلال و پلیدی ها را بر آنان حرام می کند» تا آنجا که می فرماید: «و پیروی کردند نوری را که با او فرود آمده است همانهارستگارانند» فرمود: نور در اینجا علی امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند.

۳ ـ ابی الجارود گوید: به امام باقر(ع) گفتم: محققاً خدا به اهل کتاب خیر فراوانی داده، فرمود: آن خیر فراوان چیست؟ گفتم: همین که خدا خودش فرموده(٥٤ و ٥٥ سوره قصص): «آن کسانی که پیش از آن به آنها کتاب عطا کردیم هم ایشان بدان کتاب مـی گروند» تا اینکـه فرمایـد: «بـه آنان دوبار اجر داده شود بواسطه صبری کـه کردند» گوید: فرمود: خدا به شما هم داده چنانکه به آنها عطا کرده، سپس تلاوت فرمود(۲۹ سوره حدید): «ایا آنچنان کسانی که گرویدید، از خدا بپرهیزید و به رسولش بگروید تا دو بهره از رحمت خود به شما عطا کند و برای شما نوری بگمارد که در پرتو آن راه بروید، یعنی امامی که بدو اقتداء کنید». [۱۹]

٤ ـ ابی خالد کابلی گوید: از امام باقر(ع) پرسیدم از قول خدای تعالی(۸ سوره تغابن): «بگروید به خدا و رسولش و نوری که فرو فرستادیم».

فرمود: ای ابا خالد، به خدا آن نور ائمه(ع) هستند، ای ابا خالد به خدا نور امام در دل مؤمنان تابنده‌تر است از پرتو خورشید در روز تابان و هم ائمه‌اند که دل مؤمنان را نورانی کنند و خدا نور آنان را از هر دلی خواهد محجوب سازد و دل آنها تاریک بماند و ظلمت آن را فرو گیرد. [۲۰]





٥ ـ عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحَسَنِ بنِ شَمُّونَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الأَصَمِّ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ القاسِمِ، عَنْ صالِحِ بنِ سَهْلِ الْهَمدانِيِّ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ في قَوْلِ اللّٰهِ تَعالىٰ: ((اللّٰهُ نُورُ السَّماواتِ وَالأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكٰوةٍ)) فاطِمَةُ عَلَيْها السَّلامُ ((فيها مِصْباحٌ)) الْحَسَنُ ((الْمِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ)) الْحُسَيْنُ ((الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ)) فاطِمَةُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ بَيْنَ نِساءِ أَهْلِ الدُّنْيا ((يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ)) إِبْراهيمُ عَلَيْهِ السَّلامُ ((زَيْتُونَةٍ لاشَرْقِيَّةٍ وَلا غَرْبِيَّةٍ)) لايَهُودِيَّةٍ وَلانَصْرانِيَّةٍ ((يَكادُ زَيْتُها يُضِيُّ)) يَكادُ الْعِلْمُ يَتَفَجَّرُ بِها ((وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلىٰ نُورٍ)) إِمامٌ مِنْها بَعْدَ إِمامٍ ((يَهْدِى اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ)) يَهْدِي اللّٰهُ لِلأَئِمَّةِ مَنْ يَشاءُ ((وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الأَمْثالَ لِلنّاسِ))، قُلْتُ: ((أَوْ كَظُلُماتٍ)) قالَ: الأَوَّلُ وَصاحِبُهُ ((يَغْشاهُ مَوْجٌ)) الثّالِثُ ((مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ ظُلُماتٌ)) الثّاني ((بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ)): مُعاوِيَةُ لَعَنَهُ اللّٰهُ وَفِتَنُ بَنِي أُمَيَّةَ ((إِذا أَخْرَجَ يَدَهُ)) الْمُؤْمِنُ فِي ظُلْمَةِ فِتَنِهِمْ ((لَمْ يَكَدْ يَراها وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً)) إِماماً مِنْ وُلْدِ فاطِمَةَ عَلَيْها السَّلامُ ((فَمالَهُ مِنْ نُورٍ)) إِمامٌ يَوْمَ الْقِيامَةِ. وَقالَ في قَوْلِهِ: ((يَسْعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمانِهِمْ)): أَئِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيامَةِ تَسْعىٰ بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِأَيْمانِهِمْ حَتّىٰ يُنْزِلُوهُمْ مَنازِلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

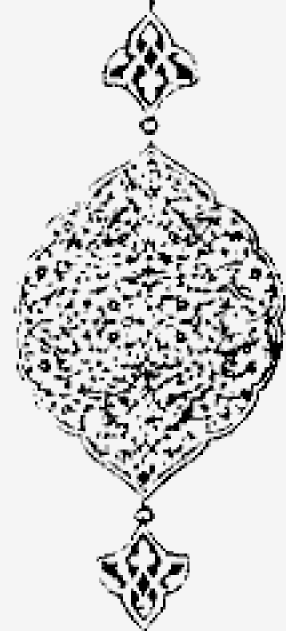
عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بنِ زِيادٍ، عَنْ



۵ ـ صالح بن سهل همدانی گوید: امام ششم(ع) در تفسیر قول خدای تعالی(۸۰ سوره نور): «خدا نور آسمانها و زمین است، مثل نورش بمانند مشکاة است (فانوس)» فرمود که: فاطمه(ع) است، «در آن چراغی است» حسن(ع)، «چراغ در آبگینه» حسین(ع)، «آبگینه بمانند اختر درخشانی است» فاطمه(ع) اختر درخشانی است میان زنان جهان، «از درخت بابرکتی برافروزد» که ابراهیم(ع) است، «زیتونه‌ای است نه شرقی و نه غربی» نه یهودی نه ترسا، «نزدیک است روغنش تابان شود» دانش از آن بجوشد، «گرچه آتش در آن نگیرد نوری بر نوری فرازد» امامی پس از امامی آید، «خدا هرکه را خواهد به نورش رهنماید» هرکه را خدا خواهد به امامان رهنمائی کند، «و خدا برای مردم مثلها بزند».

گوید: گفتم: «یامانند امواج تاریکی ها» (در دریای ژرف)، فرمود:

اولی و رفیق او است «که موج» سومی «آنرا فرا گرفت و بر زبرش موج تاریکیهای» دومی «بود»، «برخی بر زبر برخی بودند» - معاویه و آشوبهای بنی امیه (لع) «چون دستش را برآرد» شخص مؤمن در تاریکی فتنه و آشوب آنها، «نزدیک باشد که آنرا نتواند دید، هرکه خدا برایش نوری مقرر نساخته» یعنی امامی از فرزندان فاطمه(ع) «نوری برایش نباشد» امامی در روز قیامت، و فرمود: در تفسیر قول خدا(۱۲ سوره حدید): «می شتابد نورشان از جلوی رو و دست راست آنها» ائمهٔ مؤمنان در روز قیامت می شتابند از جلوی مؤمنان و در

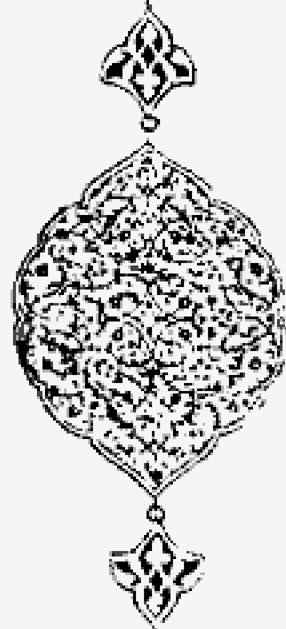




مُوسىٰ بنِ الْقاسِمِ الْبَجَلِيِّ. وَمُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بنِ عَلِيّ، جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ، عَنْ أَخِيهِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ مِثْلَهُ.

٦ ـ أَحْمَدُ بنُ إِدْرِيسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحَسَنِ وَمُوسىٰ بنِ عُمَرَ، عَنِ الْحَسَنِ بنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْواهِهِمْ)) قالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ بِأَفْواهِهِمْ، قُلْتُ: قَوْلُهُ تَعالىٰ: ((وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ)) قالَ: يَقُولُ: وَاللّٰهُ مُتِمُّ الإِمامَةِ وَالإِمامَةُ هِيَ النُّورُ وَذٰلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((آمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنا)) قالَ: النُّورُ هُوَ الإِمامُ.

بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ هُمْ أَرْكانُ الأَرْضِ



١ ـ أَحْمَدُ بنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيّ. وَمُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بنِ سِنانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: ما جاءَ بِهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ آخُذُ بِهِ وَما نَهىٰ عَنْهُ أَنْتَهِي عَنْهُ، جَرىٰ لَهُ مِنَ الْفَضْلِ مِثْلُ ما جَرىٰ

سمت راست آنان تا آنها را در منزلگاه بهشتی خودشان فرود آرند و جای دهند. [۲۱]

۶ ـ محمد بن فضیل از ابو الحسن (امام هفتم ع) گوید: تفسیر قول خدا تبارک و تعالی را (۸ سوره صف): «می خواهند نور خدا را به پف خود خاموش کنند» پرسیدم، فرمود: مقصود این است که می خواهند ولایت امیر المؤمنین (ع) را باپف خود خاموش کنند، گفتم: قول خدای تعالی (دنبال جمله پیش): «و خدا تمام کنندهٔ نور خویش است» فرمود: می فرماید: خدا کامل کننده امامت است و امامت همان نور است، این گفتهٔ خدای عز وجل است که: «بگروید به خدا و رسولش و نوری که فرو فرستادیم» فرمود: نور همان امام است.

باب در اینکه ائمه (ع) هم ایشان ارکان زمینند

۱ ـ مفضل بن عمر از امام صادق (ع) که فرمود: هرچه را علی (ع) آورده آنرا بگیرم و هرچه را از آن غدقن کرده وانهم، برای علی (ع) همان فضیلت برآورد شده است که برای محمد (ص) برآورد شده و محمد (ص) بر همه خلق خدای عز وجل برتری دارد،



لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم الْفَضْلُ عَلىٰ جَمِيعِ مَنْ خَلَقَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمُتَعَقِّبُ عَلَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْكَامِهِ كَالْمُتَعَقِّبِ عَلَى اللّٰهِ وَعَلىٰ رَسُولِهِ وَالرَّادُّ عَلَيْهِ فِي صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ عَلىٰ حَدِّ الشِّرْكِ بِاللّٰهِ، كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ بَابَ اللّٰهِ الَّذِي لايُؤْتىٰ إِلاّ مِنْهُ وَسَبِيلَهُ الَّذِي مَنْ سَلَكَ بِغَيْرِهِ هَلَكَ وَكَذٰلِكَ يَجْرِي الأَئِمَّةُ الْهُدىٰ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ، جَعَلَهُمُ اللّٰهُ أَرْكَانَ الأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَحُجَّتَهُ الْبَالِغَةَ عَلىٰ مَنْ فَوْقَ الأَرْضِ وَمَنْ تَحْتَ الثَّرىٰ وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ كَثِيراً مَا يَقُولُ: أَنَا قَسِيمُ اللّٰهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَأَنَا الْفَارُوقُ الأَكْبَرُ وَأَنَا صَاحِبُ الْعَصَا وَالْمِيسَمِ، لَقَدْ أَقَرَّتْ لِي جَمِيعُ الْمَلائِكَةِ وَالرُّوحُ وَالرُّسُلُ بِمِثْلِ مَا أَقَرُّوا بِهِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَلَقَدْ حُمِلْتُ عَلىٰ مِثْلِ حُمُولَتِهِ وَهِيَ حُمُولَةُ الرَّبِّ وَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم يُدْعىٰ فَيُكْسىٰ وَأُدْعىٰ فَأُكْسىٰ وَيُسْتَنْطَقُ وَأُسْتَنْطَقُ فَأَنْطِقُ عَلىٰ حَدِّ مَنْطِقِهِ وَلَقَدْ أُعْطِيتُ خِصَالاً مَا سَبَقَنِي إِلَيْهَا أَحَدٌ قَبْلِي، عُلِّمْتُ الْمَنَايَا وَالْبَلايَا وَالأَنْسَابَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ فَلَمْ يَفُتْنِي مَا سَبَقَنِي وَلَمْ يَعْزُبْ عَنِّي مَا غَابَ عَنِّي، أُبَشِّرُ بِإِذْنِ اللّٰهِ وَأُؤَدِّي عَنْهُ، كُلُّ ذٰلِكَ مِنَ اللّٰهِ مَكَّنَنِي فِيهِ بِعِلْمِهِ.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ الْعَمِّيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ قَالَ:

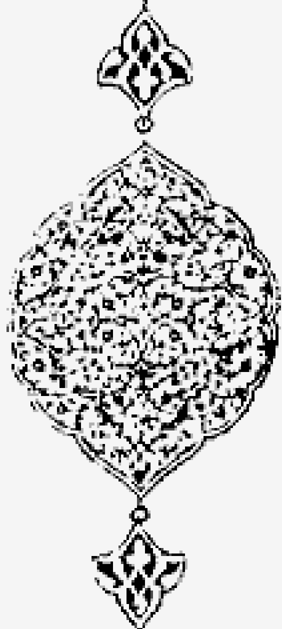


آنکه علی(ع) را در یکی از احکامی که بیان کرده و صادر فرموده پیگردی و تعقیب کند و در بارهٔ آن چون و چرا کند، چون کسی باشد که در حکم خدا و رسولش چنین کاری کند، آنکه در خرد و درشت بر او رد کند در حد شرک به خدا است، امیر المؤمنین(ع) همان باب ورود بر خدا است که جز از سوی وی روی بدو نتوان کرد، همان راه منحصری است که هرکه جز آن راه برود هلاک است و همچنین برای امامان بر حق یکی پس از دیگری این حکم جاری است، خدا آنها را ستونهای زمین ساخته تا مبادا بر اهل خود بلرزد، او است حجت رسا بر هرکه روی زمین یا زیر آن است، خود علی(ع) بسیار می فرمود: من از طرف خدا بهشت و دوزخ را قسمت می کنم، من فاروق اکبرم، من صاحب عصا و میسم هستم، همهٔ فرشته ها با روح وهمهٔ رسولان به ولایت من اعتراف کردند بمانند اعتراف به نبوت محمد(ص)، بر من همان مسئولیت متوجه است که به او متوجه است و آن مسئولیت در برابر پروردگار است، رسول خدا(ص) را بخوانند و جامه در بر کنند و مرا هم بخوانند و جامه در بر کنند، از او باز پرسی کنند و از من بازپرسی کنند، و به اندازه‌ای که پاسخ گوید پاسخ گویم، به من فضائلی عطا شد که احدی در آنها بر من سبقت نجسته:

۱ ـ مرگ و میرها و بلاها و گرفتاریها را می دانم.

۲ ـ نژادها واحکام واقعی ودرست را می‌دانم، آنچه پیش از من بوده از دستم نرفته وآنچه از دیده‌ام نهان است در علمم عیان است.

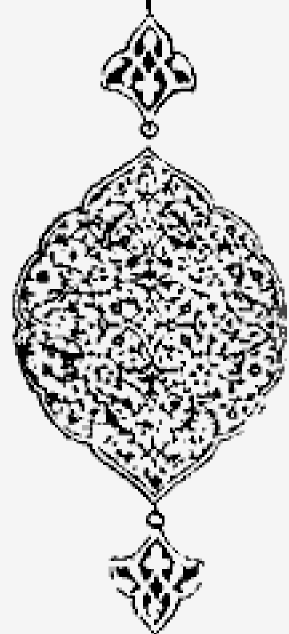
۳ ـ به اذن خدا مژده دهم و از طرف او ادای وظیفه کنم و به مردم ابلاغ کنم، همهٔ اینها از عنایت خدا است و او است که به علم





سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ ـ ثُمَّ ذَكَرَ الْحَدِيثَ الأَوَّلَ ـ .

٢ ـ عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْوَلِيدِ شَبابٍ الصَّيْرَفِيِّ قالَ: حَدَّثَنا سَعِيد الأَعْرَجُ قالَ: دَخَلْتُ أَنا وَسُلَيْمانُ بنُ خالِدٍ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَابْتَدَأَنا فَقالَ: يا سُلَيْمانُ، ماجاءَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ يُؤْخَذُ بِهِ وَمانَهىٰ عَنْهُ يُنْتَهىٰ عَنْهُ، جَرىٰ لَهُ مِنَ الْفَضْلِ ماجَرىٰ لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْفَضْلُ عَلىٰ جَمِيعِ مَنْ خَلَقَ اللّٰهُ، الْمُعَيِّبُ عَلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ في شَيْءٍ مِنْ أَحْكامِهِ كَالْمُعَيِّبِ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَلىٰ رَسُولِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالرّادُّ عَلَيْهِ فِي صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ عَلىٰ حَدِّ الشِّرْكِ بِاللّٰهِ، كانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ بابَ اللّٰهِ الَّذِي لايُؤْتىٰ إِلّا مِنْهُ وَسَبِيلَهُ الَّذِي مَنْ سَلَكَ بِغَيْرِهِ هَلَكَ وَبِذٰلِكَ جَرَتِ الأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ واحِداً بَعْدَ واحِدٍ، جَعَلَهُمُ اللّٰهُ أَرْكانَ الأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَالْحُجَّةَ الْبالِغَةَ عَلىٰ مَنْ فَوْقَ الأَرْضِ وَمَنْ تَحْتَ الثَّرىٰ وَقالَ: قالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَنا قَسِيمُ اللّٰهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنّارِ وَأَنا الْفارُوقُ الأَكْبَرُ وَأَنا صاحِبُ الْعَصا وَالْمِيسَمِ وَلَقَدْ أَقَرَّتْ لِي جَمِيعُ الْمَلائِكَةِ وَالرُّوحُ بِمِثْلِ ما أَقَرَّتْ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلَقَدْ حُمِلْتُ عَلىٰ مِثْلِ حُمُولَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهِيَ حُمُولَةُ الرَّبِّ وَإِنَّ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُدْعىٰ فَيُكْسىٰ وَيُسْتَنْطَقُ



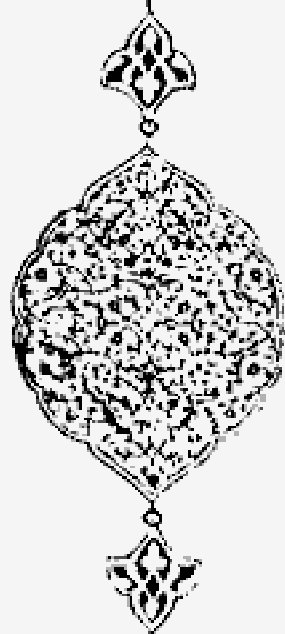
خود مرا بدان قدرت داده.

۲ ـ سعید اعرج گوید: من همراه سلیمان بن خالد شرفیاب حضور امام صادق (ع) شدیم، آن حضرت با ما آغاز سخن کرد و فرمود: ای سلیمان، هرچه از امیر المؤمنین رسیده بدان عمل شود و از هرچه نهی کرده باید دوری شود، برای او همان فضل برآورد شده است که برای رسول خدا (ص) و رسول خدا(ص) از همهٔ خلق خدا برتر است تا آنکه هر کس در حکمی از احکام علی نکوهش کند، نکوهش بر خدا و رسولش کرده است، هرکه در خُرد و درشت بر او رد کند و از او نپذیرد در حد شرک به خدا است، امیر المؤمنین(ع) همان باب توجه به خدا بود که جز از سوی وی رو بدو نشود و همان راه خدا است که هر که جز آن پیماید نابود گردد، امامان هم یکی پس از دیگری بر این روش بودند، خدا آنها را ستونهای زمین ساخت تا مبادا به خلق خود بلرزد و او است حجت رسا بر هرکه بر زیر زمین یا زیر توده کره خاک است، فرمود که: امیر المؤمنین(ع) فرموده: من از طرف خدا بهشت و دوزخ را تقسیم کنم، من فاروق اکبرم، من صاحب عصا و میسم هستم، همهٔ فرشته ها با روح به ولایت من اعتراف کردند چنانچه به نبوت محمد اعتراف کردند، من همان مسئولیت محمد(ص) را دارم که مسئولیت در برابر پروردگار است، محمد را بخوانند و جامه پوشند و باز پرسند و مرا هم بخوانند و جامه پوشند و باز پرسند و چون وی پاسخ گویم، به من فضائلی دادند که به احدی پیش از من ندادند:



وَأُدْعىٰ فَأُكْسىٰ وَأُسْتَنْطَقُ فَأَنْطِقُ عَلىٰ حَدِّ مَنْطِقِهِ وَلَقَدْ أُعْطِيتُ خِصالاً لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي، عُلِّمْتُ عِلْمَ الْمَنايا وَالْبَلايا وَالأَنْسابَ وَفَصْلَ الْخِطابِ، فَلَمْ يَفُتْنِي ماسَبَقَنِي وَلَمْ يَعْزُبْ عَنِّي ماغابَ عَنِّي، أُبَشِّرُ بِإِذْنِ اللّٰهِ وَأُؤَدِّي عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، كُلُّ ذٰلِكَ مَكَّنَنِي اللّٰهُ فيهِ بِإِذْنِهِ.

٣ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَأَحْمَدُ بْنِ مُحَمَّدٍ، جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّانٍ قالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِاللّٰهِ الرِّياحِيُّ، عَنْ أَبِي الصّامِتِ الْحَلْوانِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: فَضْلُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ماجاءَ بِهِ آخُذُ بِهِ وَمانَهىٰ عَنْهُ أَنْتَهِي عَنْهُ، جَرىٰ لَهُ مِنَ الطّاعَةِ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم ما لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَالْفَضْلُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم الْمُتَقَدِّمُ بَيْنَ يَدَيْهِ كَالْمُتَقَدِّمِ بَيْنَ يَدَي اللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالْمُتَفَضِّلُ عَلَيْهِ كَالْمُتَفَضِّلِ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَالرّادُّ عَلَيْهِ في صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ عَلىٰ حَدِّ الشِّرْكِ بِاللّٰهِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم بابُ اللّٰهِ الَّذِي لايُؤْتىٰ إِلّا مِنْهُ وَسَبِيلُهُ الَّذِي مَنْ سَلَكَهُ وَصَلَ إِلىٰ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَذٰلِكَ كانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنْ بَعْدِهِ وَجَرىٰ لِلأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ واحِداً بَعْدَ واحِدٍ، جَعَلَهُمُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ أَرْكانَ الأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِها وَعُمُدَ الإِسْلامِ وَرابِطَةً عَلىٰ سَبِيلِ هُداهُ، لا يَهْتَدِي هادٍ إِلّا بِهُداهُمْ وَلا يَضِلُّ خارِجٌ مِنَ الْهُدىٰ إِلّا بِتَقْصِيرٍ عَنْ حَقِّهِمْ،





۱ ـ من مرگ و میر و بلاها و گرفتاریها را می دانم.

۲ ـ انساب و فصل خطاب را می دانم، آنچه پیش از من بوده از دستم نرفته و آنچه از دیده‌ام نهان است در علمم عیان است.

۳ ـ به اذن خدا مژده دهم واز طرف خدا عز وجل ابلاغ کنم، خدا مرا در همهٔ اینها مقتدر ساخته است.

۳ ـ ابی صامت حلوانی از قول امام باقر(ع) که فرمود: امیر المؤمنین(ع) را این فضیلت است که هرچه را آورده باید عمل کرد و از هرچه غدقن کرده باز ایستاد، پس از رسول خدا(ص) همان حق طاعتی را دارد که رسول خدا(ص) داشت و محمد را برتری بود، هرکه از او پیش افتد چون کسی است که از رسول خدا(ص) پیش افتد، هرکه خود را از او برتر داند چون کسی است که بر رسول خدا برتری جوید، هرکه در خُرد یا درشت بر او رد کند در حد شرک به خدا است، زیرا رسول خدا (ص) همان باب ورود بر خدا است که جز از او رو به وی نتوان داشت و همان راهی است که هرکه آنرا پیمود به خدا عز وجل رسید، امیر المؤمنین(ع) هم پس از وی چنین بود و این حکم در بارهٔ همهٔ ائمه یکی پس از دیگری جاری است خدا عز وجل آنها را ستونهای زمین ساخته تامبادا به اهل خود بلرزد، آنها دیرکهای اسلام و راهدار سبیل اویند، کسی به حق نرسد جز به رهنمائی آنها و کسی از راه گمراه نشود و بیراهه نیفتد جز بواسطه تقصیر در حق آنها، اُمین خدایند بر هرچه از علم خود نازل کرده و در آنچه عذر دانسته و در آنچه بیم داده، حجت رسای خدایند بر هرکه در زمین است از طرف خدا، در بارهٔ آخر آنها همان حکم جاری است که در بارهٔ اول آنها جاری بود، کسی بدان مقام نرسد

أُمَناءُ اللّٰهِ عَلىٰ ما أَهْبَطَ مِنْ عِلْمٍ أَوْ عُذْرٍ أَوْ نُذْرٍ وَالْحُجَّةُ الْبالِغَةُ عَلىٰ مَنْ فِي الأَرْضِ، يَجْري لآخِرِهِمْ مِنَ اللّٰهِ مِثْلُ الَّذي جَرىٰ لأَوَّلِهِمْ وَلا يَصِلُ أَحَدٌ إِلىٰ ذٰلِكَ إِلَّا بِعَوْنِ اللّٰهِ وَقالَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَنا قَسيمُ اللّٰهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنّارِ، لايَدْخُلُها داخِلٌ إِلَّا عَلىٰ حَدِّ قِسْمي وَأَنا الإِمامُ لِمَنْ بَعْدي وَالْمُؤَدّي عَمَّنْ كانَ قَبْلي، لا يَتَقَدَّمُني أَحَدٌ إِلَّا أَحْمَد صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِنّي وَإِيّاهُ لَعَلىٰ سَبيلٍ واحِدٍ، إِلَّا أَنَّهُ هُوَ الْمَدْعُوُّ بِاسْمِهِ وَلَقَدْ أُعْطيتُ السِّتَّ: عِلْمَ الْمَنايا وَالْبَلايا وَالْوَصايا وَفَصْلَ الْخِطابِ وَإِنّي لَصاحِبُ الْكَرّاتِ وَدَوْلَةُ الدُّوَلِ وَإِنّي لَصاحِبُ الْعَصا وَالْمِيسَمِ وَالدّابَّةِ الَّتي تُكَلِّمُ النّاسَ.

بابٌ نادِرٌ جامِعٌ في فَضْلِ الإِمامِ وَصِفاتِهِ

١ ـ أَبُو مُحَمَّدٍ الْقاسِمُ بنُ الْعَلاءِ رَحِمَهُ اللّٰهُ، رَفَعَهُ، عَنْ عَبْدِالْعَزيزِ بنِ مُسْلِمٍ قالَ: كُنّا مَعَ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ بِمَرْوٍ فَاجْتَمَعْنا فِي الجامِعِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ في بَدْءِ مَقْدَمِنا فَأَداروا أَمْرَ الإِمامَةِ وَذَكَروا كَثْرَةَ اخْتِلافِ النّاسِ فيها فَدَخَلْتُ عَلىٰ سَيِّدي عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَعْلَمْتُهُ خَوْضَ النّاسِ فيهِ، فَتَبَسَّمَ عَلَيْهِ السَّلامُ ثُمَّ قالَ: يا عَبْدَ الْعَزيزِ [بنَ مُسْلِمٍ]، جَهِلَ الْقَوْمُ وَخُدِعوا عَنْ آرائِهِمْ، إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ

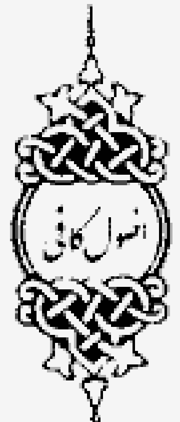
مگر به یاری خدا، امیر المؤمنین(ع) فرمود: منم قسیم خدا میان بهشت و دوزخ، کس بدانها نرود جز طبق قسمتی که من کنم منم فاروق اکبر، منم امام برای هر که پس از من است و ابلاغ کننده نسبت به هر که پیش از من بوده است، کسی جز احمد بر من پیشی نتواند گرفت، من و او در یک روش باشیم، جز اینکه نبوت به نام او است، به من شش فضیلت عطا شده:

۱ ـ علم مرگ و میر ۲ ـ علم بلاها ۳ ـ علم وصایا

۴ ـ فصل الخطاب ۵ ـ منم صاحب کرات، منم صاحب دولت حاکم بر همه دولتها ۶ ـ به راستی منم صاحب عصا و میسم و دابه‌ای که با مردم سخن گوید. [۲۲]

باب نادر جامع در فضل امامت و صفات آن

۱ ـ عبد العزیز بن مسلم گوید: ما در ایام علی بن موسی الرضا(ع) در مرو بودیم، در آغاز ورود خود، روز جمعه در مسجد جامع گرد آمدیم و در موضوع امر امامت که مورد اختلاف فراوان مردم بود گفتگو کردیم و من شرفیاب حضور سید خود امام رضا(ع) شدم و بررسیهای مردم را در امر امامت به عرض او رسانیدم، تبسمی کرد و فرمود: ای عبد العزیز، این مردم نادانند و از رأی و دین خود فریب خورده اند، به راستی خدا عز وجل جان

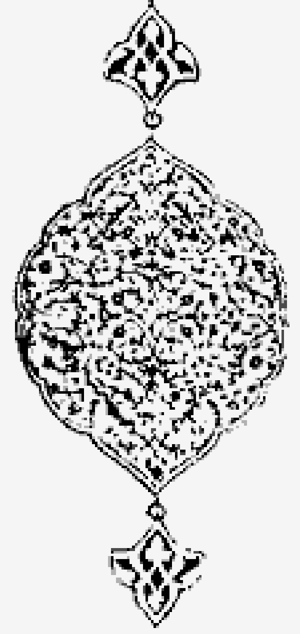


صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم حَتّىٰ أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فيهِ تِبْيانُ كُلِّ شَيْءٍ، بَيَّنَ فيهِ الْحَلالَ وَالْحَرامَ وَالْحُدُودَ وَالأَحْكامَ وَجَميعَ مايَحْتاجُ اِلَيْهِ النّاسُ كَمُلاً، فَقالَ عَزَّ وَجَلَّ: ((مافَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ)).

وَأَنْزَلَ في حَجَّةِ الْوَداعِ وَهِيَ آخِرُ عُمْرِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم: ((الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِيناً)).

وَأَمْرُ الإِمامَةِ مِنْ تَمامِ الدِّينِ وَلَمْ يَمْضِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم حَتّىٰ بَيَّنَ لأُمَّتِهِ مَعالِمَ دِينِهِمْ وَأَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ وَتَرَكَهُمْ عَلىٰ قَصْدِ سَبِيلِ الْحَقِّ وَأَقامَ لَهُمْ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ عَلَماً وَإِماماً وَما تَرَكَ [لَهُمْ] شَيْئاً يَحْتاجُ إِلَيْهِ الأُمَّةُ إِلّا بَيَّنَهُ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُكْمِلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتابَ اللهِ وَمَنْ رَدَّ كِتابَ اللهِ فَهُوَ كافِرٌ بِهِ.

هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الإِمامَةِ وَمَحَلَّها مِنَ الأُمَّةِ فَيَجُوزَ فيها اخْتِيارُهُمْ ؟! إِنَّ الإِمامَةَ أَجَلُّ قَدْراً وَأَعْظَمُ شَأْناً وَأَعْلىٰ مَكاناً وَأَمْنَعُ جانِباً وَأَبْعَدُ غَوْراً مِنْ أَنْ يَبْلُغَها النّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنالُوها بِآرائِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِماماً بِاخْتِيارِهِمْ، إِنَّ الإِمامَةَ خَصَّ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِها إِبْراهيمَ الْخَلِيلَ بَعْدَ النُّبُوَّةِ وَالْخُلَّةِ مَرْتَبَةً ثالِثَةً وَفَضِيلَةً شَرَّفَهُ بِها وَأَشادَ بِها ذِكْرَهُ فَقالَ: ((إِنِّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً)) فَقالَ الْخَلِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ سُرُوراً بِها: ((وَمِنْ ذُرِّيَّتِي)) قالَ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((لا



پیغمبر خود را نگرفت تا دین را برای او کامل کرد و قرآنی به او فرستاد که شرح هر چیز در آن است، حلال و حرام و حدود و احکام و آنچه مردم بدان نیاز دارند همه را در آن بیان کرده و فرموده (۳۸ سوره انعام): **«ما در این کتاب چیزی را فروگذار نکردیم»** در سفر حجة الوداع که آخر عمر پیغمبر بود نازل فرمود (۳ سوره مائده): **«امروز دین را برای شما کامل کردم و نعمت خودرا بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما پسندیدم، تا دین شما باشد»** امر امامت از (کمال دین خ ل) تمام نعمت است.

پیغمبر از دنیا نرفت تا برای مردم همهٔ معالم دین آنها را بیان کرد و راه آنان را برایشان روشن ساخت و آنها را بر جادهٔ حق واداشت و علی (ع) را برای آنها رهبر و پیشوا ساخت و از چیزی که مورد نیاز امت باشد صرف نظر نکرد تا آنرا بیان نمود، هرکه گمان برد که خدا دینش را کامل نکرده کتاب خدا را رد کرده است و هرکه کتاب خدا را رد کند کافر است بدان، آیا می دانند قدر و موقعیت امامت را در میان امت تا اختیار و انتخاب آنان در آن روا باشد، به راستي امامت اندازه‌ای فراتر و مقامي والاتر و موقعي بالاتر و آستاني منيع تر و عمقی فروتر از آن دارد که مردم با عقل خود بدان رسند یا بارأی و نظر خود آنرا درک کنند یا به انتخاب خود امامی بگمارند.

امامت مقامی است که حضرت ابراهیم (ع) پس از آنکه مقام نبوت و خلت را پابرجا کرد بدان رسید، این امامت سومین درجه و فضیلتی بود که خدایش بدان مشرف کرد و نامش را بوسیلهٔ آن بلند نمود و فرمود (۱۲۴ سوره بقره): **«بدرستی که من تو را برای مردم امام نمودم»** خلیل از شادمانی بدان عرض کرد: **«واز ذریه و نژاد من هم»؟**



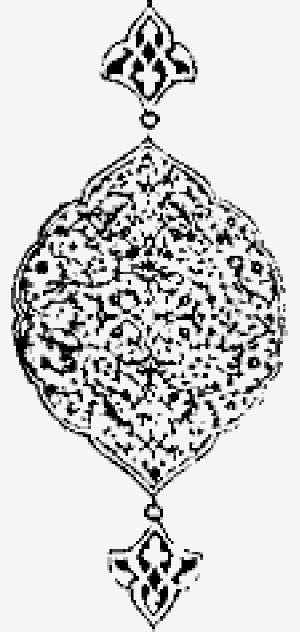
يَنالُ عَهْدِي الظّالِمِينَ)) فَأَبْطَلَتْ هٰذِهِ الآيَةُ إمامَةَ كُلِّ ظالِمٍ إلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ وَصارَتْ فِي الصَّفْوَةِ، ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللّٰهُ تَعالىٰ بِأَنْ جَعَلَها في ذُرِّيَّتِهِ أَهْلَ الصَّفْوَةِ وَالطَّهارَةِ فَقالَ: ((وَوَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَيَعْقُوبَ نافِلَةً وَكُلّاً جَعَلْنا صالِحِينَ * وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَأَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَإِقامَ الصَّلاةِ وَإِيتاءِ الزَّكاةِ وَكانُوا لَنا عابِدِينَ)) فَلَمْ تَزَلْ في ذُرِّيَّتِهِ يَرِثُها بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْناً فَقَرْناً حَتّىٰ وَرَّثَها اللّٰهُ تَعالىٰ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقالَ جَلَّ وَتَعالىٰ: ((إِنَّ أَوْلَى النّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ)) فَكانَتْ لَهُ خاصَّةً فَقَلَّدَها صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ بِأَمْرِ اللّٰهِ تَعالىٰ عَلىٰ رَسْمِ مافَرَضَ اللّٰهُ، فَصارَتْ في ذُرِّيَّتِهِ الأَصْفِياءِ الَّذِينَ آتاهُمُ اللّٰهُ الْعِلْمَ وَالإِيمانَ، بِقَوْلِهِ تَعالىٰ:

((وَقالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالإِيمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتابِ اللّٰهِ إِلىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ)).

فَهِيَ في وُلْدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ خاصَّةً إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ، إِذْ لانَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَمِنْ أَيْنَ يَخْتارُ هٰؤُلاءِ الْجُهّالُ ؟!

إِنَّ الإِمامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الأَنْبِياءِ وَإِرْثُ الأَوْصِياءِ، إِنَّ الإِمامَةَ خِلافَةُ اللّٰهِ وَخِلافَةُ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَقامُ أَميرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَمِيراثُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ.

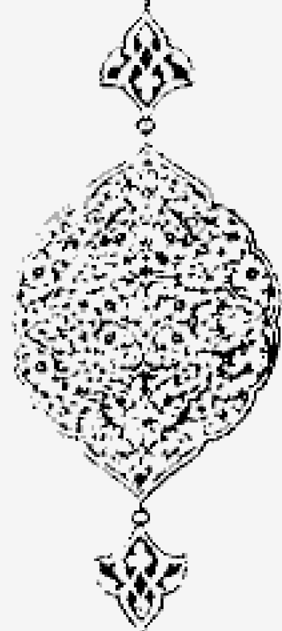
إِنَّ الإِمامَةَ زِمامُ الدِّينِ، وَنِظامُ الْمُسْلِمِينَ، وَصَلاحُ الدُّنْيا وَعِزُّ





خدا تبارک و تعالی فرمود: «عهد و فرمان من بدست ظالمان نخواهد رسید» این آیه امامتِ هر ظالمی راتا روز قیامت باطل کرد و آنرا مخصوص برگزیدگان پاک ساخت.

سپس خدای عز وجل او را گرامی داشت و امامت را در ذریه و نژاد برگزیده او نهاد و فرمود (۷۲ سوره انبیاء): «اسحق و یعقوب را به او غنیمت بخشیدیم و همه را شایسته نمودیم و آنها را رهبرانی ساختیم که به دستور ما هدایت می کردند و کارهای خیر را به آنها وحی کردیم و بر پا داشتن نماز و پرداخت زکاة را و برای ما عابدان بودند» این امامت همیشه در ذریهٔ او بود و از هم ارث می بردند قرن به قرن تا پیغمبر (ص) رسید و خدا فرمود (۶۸ سوره آل عمران): «به راستی سزاوارتر مردم به ابراهیم پیروان اویند و همین پیغمبر و کسانی که گرویدند و خدا ولی مؤمنان است» این مقام امامت به آن حضرت اختصاص داشت و به دستور خدا آنرا به علی (ع) واگذارد آنچنان که خدای تعالی آنرا واجب کرده بود سپس به ذریهٔ برگزیدهٔ او منتقل گردید که خدا به آنها علم و ایمان داده طبق گفتهٔ خدای عز وجل (۵۶ سوره روم): «گفتند آن کسانی که به آنها علم و ایمان داده شد هر آینه در کتاب خدا ماندید تا روز قیامت و این روز قیامت است ولی شما ندانید» آنها فرزندان علی (ع) هستند تا قیامت زیرا پس از محمد (ص) پیغمبری نیست، این نفهمها چطور برای خود امام می تراشند باآنکه امامت مقام انبیاء و ارث اوصیاء است، امامت خلافت از طرف خدا و رسول خدا و مقام امیر المؤمنین است و میراث حسن و حسین است.



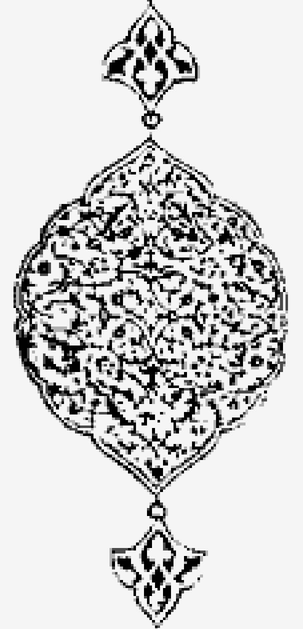
به راستی امامت زمام دین و نظام مسلمین و عزت مؤمنین است امامت بنیاد پاک اسلام و شاخه بابرکت آن است، بوسیلهٔ امامت نماز وروزه وزکاة وحج وجهاد درست می شوند، غنیمت و



الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ الإِمامَةَ أُسُّ الإِسْلامِ النّامِي وَفَرْعُهُ السّامِي، بِالإِمامِ تَمامُ الصَّلاةِ وَالزَّكاةِ وَالصِّيامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهادِ وَتَوْفِيرِ الْفَيْءِ وَالصَّدَقاتِ وَإِمْضاءُ الْحُدُودِ وَالأَحْكامِ وَمَنْعُ الثُّغُورِ وَالأَطْرافِ، الإِمامُ يُحِلُّ حَلالَ اللّٰهِ وَيُحَرِّمُ حَرامَ اللّٰهِ وَيُقِيمُ حُدُودَ اللّٰهِ وَيَذُبُّ عَنْ دِينِ اللّٰهِ وَيَدْعُو إِلىٰ سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَالْحُجَّةِ الْبالِغَةِ.

الإِمامُ كَالشَّمْسِ الطّالِعَةِ الْمُجَلِّلَةِ بِنُورِها لِلْعالَمِ وَهِيَ فِي الأُفُقِ بِحَيْثُ لاتَنالُها الأَيْدِي وَالأَبْصارُ، الإِمامُ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ وَالسِّراجُ الزّاهِرُ وَالنُّورُ السّاطِعُ، وَالنَّجْمُ الْهادِي فِي غَياهِبِ الدُّجىٰ وَأَجْوازُ الْبُلْدانِ وَالْقِفارِ وَلُجَجِ الْبِحارِ، الإِمامُ الْماءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَاءِ وَالدّالُّ عَلَى الْهُدىٰ وَالْمُنْجِي مِنَ الرَّدىٰ، الإِمامُ النّارُ عَلَى الْيَفاعِ، الْحارُّ لِمَنِ اصْطَلىٰ بِهِ وَالدَّلِيلُ فِي الْمَهالِكِ، مَنْ فارَقَهُ فَهالِكٌ.

الإِمامُ السَّحابُ الْماطِرُ وَالْغَيْثُ الْهاطِلُ وَالشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ وَالسَّماءُ الظَّلِيلَةُ وَالأَرْضُ الْبَسِيطَةُ وَالْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ وَالْغَدِيرُ وَالرَّوْضَةُ، الإِمامُ الأَنِيسُ الرَّفِيقُ وَالْوالِدُ الشَّفِيقُ وَالأَخُ الشَّقِيقُ وَالأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ وَمَفْزَعُ الْعِبادِ فِي الدّاهِيَةِ النَّآدِ.



الإِمامُ أَمِينُ اللّٰهِ فِي خَلْقِهِ وَحُجَّتُهُ عَلىٰ عِبادِهِ وَخَلِيفَتُهُ فِي بِلادِهِ وَالدّاعِي إِلَى اللّٰهِ وَالذّابُّ عَنْ حُرَمِ اللّٰهِ، الإِمامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ

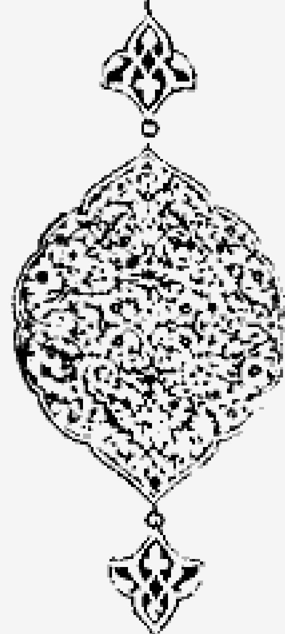
صدقات بسیار می گردند، حدود و احکام اجرا می‌شوند، مرزها و نواحی کشور مصون می شوند، امام حلال وحرام خدا را بیان می‌کند وحدودِ خدا را برپا می دارد و از دین خدا دفاع می کند و باحکمت و پند نیک و دلیل رسا به راه خدا دعوت می نماید، امام مانند آفتاب در عالم طلوع کند و بر افق قرار گیرد که دست ودیدهٔ مردم بدان نرسد، امام ماه تابنده، چراغ فروزنده، نور برافروخته و ستارهٔ رهنما در تاریکی شبها و بیابانهای تنها و گرداب دریاها است، امام آب گوارائی است برای تشنگی و رهبر بحق و نجات بخش از نابودی است، امام چون آتشی است بر تپه برای سرما زدگان و دلیلی است در تاریکی‌ها که هر که از آن جدا شود هلاک است.

امام ابری است بارنده، بارانی است سیل آسا، آفتابی است فروزان و آسمانی است سایه بخش و زمینی است گسترده و چشمه‌ای است جوشنده و غدیر و باغی است، امام امینی است یار و پدری است مهربان و برادری است دلسوز و پناه بندگان خدا است در موقع ترس و پیشآمدهای بد، امام امین خدای عز وجل است در میان خلقش و حجت او است بر بندگانش و خلیفه او است در بلادش و دعوت کننده به سوی خدای عز وجل است و دفاع کننده از حقوق خدای جل جلاله است.

امام کسی است که از گناهان پاک است و از عیوب برکنار است، به دانش مخصوص است و به حلم و بردباری موسوم، نظام دین است و عزت مسلمین و خشم منافقین و هلاک کفار، امام یگانه روزگار خود است، کسی با او برابر نیست و دانشمندی با او همسر نیست، جایگزین ندارد، مانند و نظیر ندارد، بدون تحصیل مخصوص به فضل و از طرف مفضل منان بدان اختصاص یافته، کیست که



الذُّنُوبِ وَالْمُبَرَّأُ عَنِ الْعُيُوبِ، الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ، الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ، نِظامُ الدِّينِ وَعِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَغَيْظُ الْمُنافِقِينَ وَبَوارُ الْكافِرِينَ، الإمامُ واحِدُ دَهْرِهِ، لايُدانِيهِ أَحَدٌ وَلايُعادِلُهُ عالِمٌ وَلايُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَلا لَهُ مِثْلٌ وَلا نَظِيرٌ، مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَلا اكْتِسابٍ، بَلْ اخْتِصاصٌ مِنَ الْمُفَضِّلِ الْوَهّابِ فَمَنْ ذا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الإمامِ أَوْ يُمْكِنُهُ اخْتِيارُهُ، هَيْهاتَ هَيْهاتَ، ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَتاهَتِ الْحُلُومُ وَحارَتِ الأَلْبابُ وَخَسَئَتِ الْعُيُونُ وَتَصاغَرَتِ الْعُظَماءُ وَتَحَيَّرَتِ الْحُكَماءُ وَتَقاصَرَتِ الْحُلَماءُ وَحَصِرَتُ الْخُطَباءُ وَجَهِلَتِ الأَلِبّاءُ وَكَلَّتِ الشُّعَراءُ وَعَجَزَتِ الأُدَباءُ وَعَيِيَتِ الْبُلَغاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضائِلِهِ وَأَقَرَّتْ بِالْعَجْزِ وَالتَّقْصِيرِ وَكَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّهِ أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقامَهُ وَيُغْنِي غناهُ، لا، كَيْفَ وَأَنّىٰ ؟ وَهُوَ بِحَيْثُ النَّجْمِ مِنْ يَدِ الْمُتَناوِلِينَ وَوَصْفِ الْواصِفِينَ فَأَيْنَ الاخْتِيارُ مِنْ هٰذا وَأَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هٰذا وَأَيْنَ يُوجَدُ مِثْلُ هٰذا ؟!



أَتَظُنُّونَ أَنَّ ذٰلِكَ يُوجَدُ في غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم كَذَبَتْهُمْ وَاللّٰهِ أَنْفُسُهُمْ وَمَنَّتْهُمُ الأَباطِيلُ فَارْتَقَوْا مُرْتَقىً صَعْباً دَحْضاً تَزِلُّ عَنْهُ إِلَى الْحَضِيضِ أَقْدامُهُمْ، رامُوا إِقامَةَ الإمامِ بِعُقُولٍ حائِرَةٍ بائِرَةٍ ناقِصَةٍ وَآراءٍ مُضِلَّةٍ، فَلَمْ يَزْدادُوا مِنْهُ إِلّا بُعْداً،

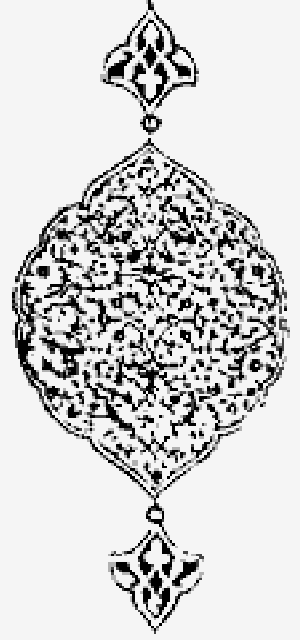
بحق شناسائی امام برسد یا تواند او را انتخاب کند؟ هیهات هیهات، خردها در باره‌اش گمراهند و خاطرها در گمگاه، عقلها سرگردان و چشمها بی دید، بزرگان در اینجا کوچکند و حکیمان در حیرت و بردباران کوته نظر و هوشمندان گیج و نادان و شعراء لال و گنگ و ادباء درمانده و سخندانان بی زبان، شرح یک مقامش نتوانند و وصف یکی از فضائلش ندانند، همه به عجز معترفند، چگونه توان کنهش را وصف کرد و اسرارش فهمید؟ چطور کسی به جای او ایستد و حاجت مربوط به او برآورد؟ نه، چطور؟ از کجا؟ او در مقام خود اختری است که برافروزد و از دسترس دست یازان و وصف واصفان فراتر است، انتخاب بشر کجا به این پایه رسد، عقل کجا و مقام امام کجا؟ کجا چنین شخصیتی یافت شود گمان برند که در غیر خاندان رسول (ص) امامی یافت شود؟ خودشان تکذیب خود کنند، بیهوده آرزو برند و به گردنهٔ بلند لغزاننده‌ای گام نهند که آنها را به نشیب پرتاب کند، خواهند به عقل نارسای خود امامی سازند و به رأی گمراه کنندهٔ خود پیشوائی پردازند، جز دوری از مقصد حق بهره نبرند، خدا آنها را بکشد تاکی دروغ گویند به پرتگاه در آمدند و دروغ بافتند و سخت به گمراهی افتادند و به سرگردانی گرفتار شدند، دانسته و فهمیده امام خودرا گذاشتند و پرچم باطل افراشتند (۲۸ سوره عنکبوت):

«شیطان کارشان را برابرشان آرایش داد و آنها را از راه بگردانید با آنکه حق جلوی چشم آنها بود» از انتخاب خدای جل جلاله و رسول خدا (ص) روی برتافتند و به انتخاب باطل خویش گرائیدند با اینکه قرآن بدانها می گوید: «پروردگار تو بیافریند آنچه خواهد و انتخاب کند آنها اختیاری در کار خود ندارند منزه است خدا و برتر است از آنچه شریک



[قاتَلَهُمُ اللهُ أَنّىٰ يُؤفَكُونَ] وَلَقَدْ رامُوا صَعْباً وَقالُوا إفْكاً وَضَلُّوا ضَلالاً بَعِيداً وَوَقَعُوا فِي الْحِيرَةِ إذْ تَرَكُوا الإمامَ عَنْ بَصِيرَةٍ ((وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكانُوا مُسْتَبْصِرِينَ)) رَغِبُوا عَنْ اخْتِيارِ اللهِ وَاخْتِيارِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَأَهْلِ بَيْتِهِ إلىٰ اخْتِيارِهِمْ وَالْقُرْآنُ يُنادِيهِمْ: ((وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مايَشاءُ وَيَخْتارُ ماكانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ اللهِ وَتَعالىٰ عَمّا يُشْرِكُونَ)) وَقالَ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَماكانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إذا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ- الآية)) وَقالَ: ((مالَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَمْ لَكُمْ كِتابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * إنَّ لَكُمْ فِيهِ لَما تَخَيَّرُونَ * أَمْ لَكُمْ أَيْمانٌ عَلَيْنا بالِغَةٌ إلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ إنَّ لَكُمْ لَما تَحْكُمُونَ * سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذٰلِكَ زَعِيمٌ * أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكائِهِمْ إنْ كانُوا صادِقِينَ)) وَقالَ عَزَّ وَجَلَّ: ((أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ أَقْفالُها)) أَمْ ((طَبَعَ اللهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لايَفْقَهُونَ)) أَمْ ((قالُوا سَمِعْنا وَهُمْ لايَسْمَعُونَ إنَّ شَرَّ الدَّوابِ عِنْدَ اللهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لايَعْقِلُونَ * وَلَوْ عَلِمَ اللهُ فِيهِمْ خَيْراً لأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ)) أَمْ ((قالُوا سَمِعْنا وَعَصَيْنا)) بَلْ هُوَ ((فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)).

فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيارِ الإمامِ؟! وَالإمامُ عالِمٌ لايَجْهَلُ وَراعٍ لايَنْكُلُ، مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَالطَّهارَةِ وَالنُّسُكِ وَالزَّهادَةِ وَالْعِلْمِ وَالْعِبادَةِ، مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَنَسْلُ





او شمارند» خدا فرموده است(۳۶ سوره احزاب): «برای هیچ مرد و زن با ایمان اختیاری در برابر حکم خدا و رسولش در امری از امورش نیست» و فرموده است(۳۶ سوره قلم): «چیست برای شما، چگونه قضاوت می کنید (۳۷)یا بلکه کتابی دارید که از آن درس می‌خوانید (۳۸) که حق دارید چه اختیار کنید (۳۹) یابر ما قسمی دارید که امضاء شده و تا قیامت حق قضاوت دارید (۴۰)بپرس کدامشان در این موضوع پیشوا است (۴۱) یا برای آنها شریکانی است بیاورند شرکای خودرا اگر راست گویند».

و خدای عز وجل فرموده است(۲۴ سوره محمد): «آیا در قرآن تدبر نکنند یا قفل بر دل دارند یا خدا دلشان را مهر کرده و نمی فهمند» یا(۲۰-۲۳ سوره انفال): «گویند می شنویم و شنوائی ندارند * به راستی بدتر جانوران نزد خدا کَر ها و گنگهانی‌اند که عقل ندارند *اگر خدا در آنها خیری می دانست به آنها شنوائی می داد و اگر هم می‌شنیدند پشت می کردند و رو بر می گردانیدند یا گویند شنیدیم و عمداً مخالفت کردیم بلکه آن فضلی است که خدا به هر که خواهد دهد خدا صاحب فضل بزرگ است» چگونه می توانند امام اختیار کنند با آنکه باید امام شخصیتی باشد که:

۱ ـ دانا باشد و نادانی نداشته باشد.

۲ ـ راعی و سرپرستی باشد که شانه خالی نکند و نکول ننماید.

۳ ـ معدن قدس و طهارت و نور و زهد و علم و عبادت باشد.

۴ ـ مخصوص باشد به دعوت از طرف رسول خدا و از جانب او معین شود.

۵ ـ از نژاد فاطمهٔ زهراء مطهرهٔ بتول باشد.



الْمُطَهَّرَةِ الْبَتُولِ، لا مَغْمَزَ فيهِ فِي نَسَبٍ وَلايُدانيهِ ذُو حَسَبٍ فِي الْبَيْتِ مِنْ قُرَيْشٍ وَالذِّرْوَةُ مِنْ هاشِمٍ وَالْعِتْرَةِ مِنَ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالرِّضا مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، شَرَفُ الأَشْرافِ وَالْفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنافٍ، نامِي الْعِلْمِ كامِلُ الْحِلْمِ، مُضْطَلِعٌ بِالإمامَةِ عالِمٌ بِالسِّياسَةِ، مَفْرُوضُ الطّاعَةِ، قائِمٌ بِأَمْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، ناصِحٌ لِعِبادِ اللهِ، حافِظٌ لِدِينِ اللهِ، إِنَّ الأَنْبِياءَ وَالأَئِمَّةَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِم يُوَفِّقُهُمُ اللهُ وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَحِكَمِهِ مالا يُؤْتِيهِ غَيْرَهُمْ، فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ الزَّمانِ في قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لايَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدىٰ فَمالَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)).

وَقَوْلُهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ:

((وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً)).

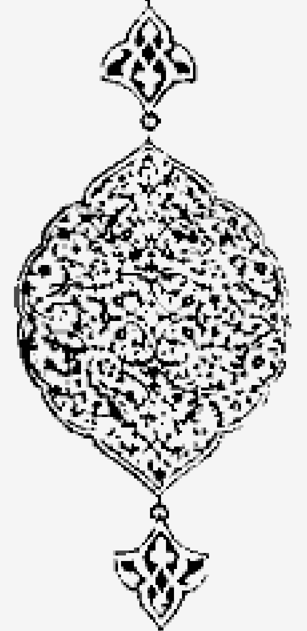
وَقَوْلُهُ في طالُوتَ:

((إِنَّ اللهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَزادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَاللهُ واسِعٌ عَلِيمٌ)).

وَقالَ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

((أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مالَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكانَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكَ عَظِيماً)).

وَقالَ فِي الأَئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَعِتْرَتِهِ وَذُرِّيَّتِهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ:





۶ ـ در نسب او تیرگی و گفتگو نباشد و از بالاترین خاندان در قبیلهٔ قریش و کنگرهٔ رفیع بنی هاشم و عترت رسول اکرم وپسند خدای عز وجل باشد.

۷ ـ شرف اشراف و زادهٔ عبد مناف باشد.

۸ ـ شکافندهٔ حقائق علم و دارای مقام کامل بردباری و حلم باشد.

۹ ـ مملو از معنویات امامت و دانای به تدبیر و سیاست باشد.

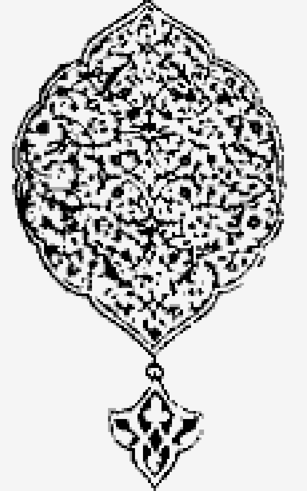
۱۰ ـ واجب الاطاعه باشد و به امر خدا قیام کند.

۱۱ ـ ناصح بندگان خدا و حافظ دین خدای عز وجل باشد.

به راستی پیغمبران و امامان (ع) را خدا توفیق دهد و از مخزون علم و حکمت خود به آنها چیزها عطا کند که به دیگران ندهد و دانش آنها برتر از دانش همهٔ اهل زمانهای آنها است چنانچه خدای عز وجل فرماید (۳۵ سوره یونس): «آیا کسی که رهبری کند شایسته پیروی است یا کسی که نیازمند هدایت است، چه شده؟ شما چگونه قضاوت می کنید» و (۲۶۹ سوره بقره): «به هر که حکمت داده شد خیر بسیار داده شده و جز خردمندان یادآور آن نباشند» و (۲۴۷ سوره بقره) در بارهٔ طالوت فرماید: «براستی خدا او را برشما برگزید و افزونی در علم و جسم داد، خدا به هر که خواهد ملکش را بدهد، خدا واسع و دانا است» و در بارهٔ پیغمبر خود فرموده (۱۱۳ سوره نساء): «کتاب و حکمت را بر تو فرو فرستاد و آنچه نمی دانستی تعلیمت داد و فضل خدا بر تو بزرگ است» و در باره خاندانش که از آل ابراهیم هستند فرمود (۵۴ سوره نساء): «آیا حسد برند به مردم در آنچه خدا از فضل خود به آنها داده محققاً عطا کردیم به آل ابراهیم کتاب و حکمت را و به آنها بزرگی دادیم (۵۵) برخی بدان ایمان داشته و برخی نداشته، دوزخ آتشی افروخته به قدر



((أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلىٰ ما آتاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ، فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً)) وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذا اخْتارَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأُمُورِ عِبادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذٰلِكَ وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنابِيعَ الْحِكْمَةِ وَأَلْهَمَهُ الْعِلْمَ إِلْهاماً فَلَمْ يَعْيَ بَعْدَهُ بِجَوابٍ وَلايَحِيرُ فِيهِ عَنِ الصَّوابِ، فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ، قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطايا وَالزَّلَلِ وَالْعِثارِ، يَخُصُّهُ اللّٰهُ بِذٰلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ [الْبالِغَةَ] عَلىٰ عِبادِهِ وَشاهِدَهُ عَلىٰ خَلْقِهِ وَذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلىٰ مِثْلِ هٰذا فَيَخْتارُونَهُ؟ أَوْ يَكُونُ مُخْتارُهُمْ بِهٰذِهِ الصِّفَةِ فَيُقَدِّمُونَهُ؟ تَعَدَّوْا ـ وَبَيْتِ اللّٰهِ ـ الْحَقَّ وَنَبَذُوا كِتابَ اللّٰهِ وَراءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لايَعْلَمُونَ، وَفِي كِتابِ اللّٰهِ الْهُدىٰ وَالشِّفاءُ، فَنَبَذُوهُ وَاتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ، فَذَمَّهُمُ اللّٰهُ وَمَقَّتَهُمْ وَأَتْعَسَهُمْ فَقالَ جَلَّ وَتَعالىٰ: ((وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ لايَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ)) وَقالَ: ((فَتَعْساً لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمالَهُمْ)) وَقالَ: ((كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّٰهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبّارٍ)) وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيماً كَثِيراً.



٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ غالِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي خُطْبَةٍ لَهُ يَذْكُرُ فِيها حالَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَصِفاتِهِمْ: إِنَّ

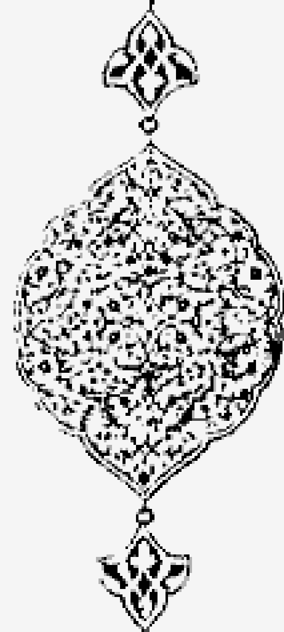


کفایت دارد».

به راستی چون خدا بنده ای را برای اصلاح کار بندگان خود انتخاب کند به او شرح صدر عطا کند و در دلش چشمه های حکمت و فرزانگی بجوشاند و دانش خود را ازراه الهام به او آموزد که در پاسخ هیچ سئوال و پرسشی در نماند و از حق و حقیقت سرگردان نشود، زیرا از طرف خداوند معصوم است و مشمول کمک و تأیید او است از خطا و لغزش و برخورد ناصواب در امان است، خدا او را بدین صفات اختصاص داده تا حجت بالغه بر هرکدام از خلقش باشد که او را درک کند، این فضل الهی است که به هرکه خواهد عطا کند، و خدا صاحب فضل بزرگی است، آیا بشر قادر است که چنین امامی انتخاب کند یا منتخب آنها دارای چنین صفاتی بوده که آنرا پیش انداخته‌اند بحق خانهٔ خدا که تعدی کردند و قرآن را پشت سر انداختند، مثل اینکه مطلب را نمی دانند، هدایت و شفا در کتاب خدا است که پشت بدان دادند و پیرو هوای خود شدند و خدا آنها را نکوهید و دشمن داشت و بدبخت ساخت و فرمود(۵۰ سوره قصص): «کیست گمراه تر از آنکه پیرو هوس خویش است، بی رهبری از جانب خدا، به راستی خدا مردم ستمکار را هدایت نمی کند» فرمود(۳۵ سوره غافر): «بزرگ است در دشمنی نزد خدا و آنها که گرویدند، همچنان خدا بر دل هر متکبر جباری مهر زند» وصلی الله علی محمد وآله وسلم تسلیما کثیراً.

۲ ـ امام صادق (ع) در یکی از خطبه‌های خود حال وصفات را یادآور شده و فرموده:

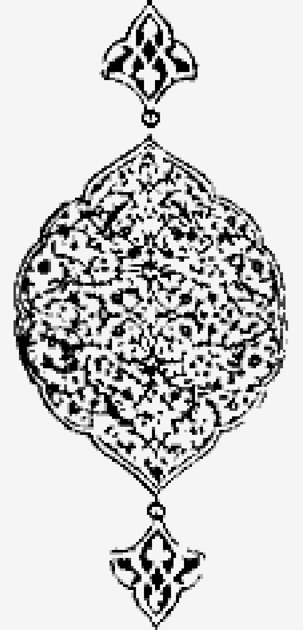
به راستی خدا عز وجل بوسیلهٔ امامان برحق از خاندان پیغمبر(ص)، دین خود را روشن کرده و بدانها راه و روش خودرا





اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْضَحَ بِأَئِمَّةِ الْهُدىٰ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنا عَنْ دِينِهِ وَأَبْلَجَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مِنْهاجِهِ وَفَتَحَ بِهِمْ عَنْ باطِنِ يَنابِيعِ عِلْمِهِ، فَمَنْ عَرَفَ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم واجِبَ حَقِّ إِمامِهِ وَجَدَ طَعْمَ حَلاوَةِ إِيمانِهِ وَعَلِمَ فَضْلَ طَلاوَةِ إِسْلامِهِ، لأَنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ نَصَبَ الإِمامَ عَلَماً لِخَلْقِهِ وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلىٰ أَهْلِ مَوادِّهِ وَعالَمِهِ وَأَلْبَسَهُ اللّٰهُ تاجَ الْوَقارِ وَغَشّاهُ مِنْ نُورِ الْجَبّارِ، يَمُدُّ بِسَبَبٍ إِلَى السَّماءِ، لايَنْقَطِعُ عَنْهُ مَوادُّهُ وَلايُنالُ ماعِنْدَ اللّٰهِ إِلّا بِجِهَةِ أَسْبابِهِ وَلا يَقْبَلُ اللّٰهُ أَعْمالَ الْعِبادِ إِلّا بِمَعْرِفَتِهِ، فَهُوَ عالِمٌ بِما يَرِدُ عَلَيْهِ مِنْ مُلْتَبِساتِ الدُّجىٰ وَمُعَمِّياتِ السُّنَنِ وَمُشَبِّهاتِ الْفِتَنِ.

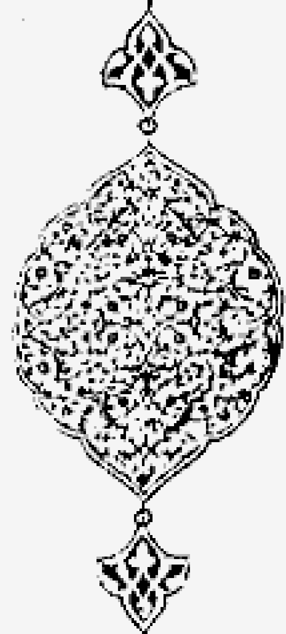
فَلَمْ يَزَلِ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ يَخْتارُهُمْ لِخَلْقِهِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنْ عَقِبِ كُلِّ إِمامٍ يَصْطَفِيهِمْ لِذٰلِكَ وَيَجْتَبِيهِمْ، وَيَرْضىٰ بِهِمْ لِخَلْقِهِ وَيَرْتَضِيهِمْ، كُلَّما مَضىٰ مِنْهُمْ إِمامٌ نَصَبَ لِخَلْقِهِ مِنْ عَقِبِهِ إِماماً عَلَماً بَيِّناً وَهادِياً نَيِّراً وَإِماماً قَيِّماً وَحُجَّةً عالِماً، أَئِمَّةً مِنَ اللّٰهِ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ، حُجَجُ اللّٰهِ وَدُعاتُهُ وَرُعاتُهُ عَلىٰ خَلْقِهِ يَدِينُ بِهَدْيِهِمُ الْعِبادُ وَتَسْتَهِلُّ بِنُورِهِمُ الْبِلادُ وَيَنْمُو بِبَرَكَتِهِمُ التِّلادُ، جَعَلَهُمُ اللّٰهُ حَياةً لِلأَنامِ وَمَصابِيحَ لِلظَّلامِ وَمَفاتِيحَ لِلْكَلامِ وَدَعائِمَ لِلإِسْلامِ، جَرَتْ بِذٰلِكَ فِيهِمْ مَقادِيرُ اللّٰهِ عَلىٰ مَحْتُومِها، فَالإِمامُ هُوَ الْمُنْتَجَبُ الْمُرْتَضىٰ وَالْهادِي الْمُنْتَجىٰ وَالْقائِمُ الْمُرْتَجىٰ، اصْطَفاهُ اللّٰهُ بِذٰلِكَ وَاصْطَنَعَهُ عَلىٰ عَيْنِهِ فِي الذَّرِّ حِينَ





آشکار ساخته و درون چشمه دانش خود را بوسیله آنها شکافته، هر که از امت محمد حق واجب امامش را بفهمد مزهٔ شیرین ایمان را بیابد و فضل خرمی اسلام را بداند، زیرا خدا تبارک و تعالی امام را رهبر خلق خود برپا داشته و او را حجت بر اهل مواد و جهان خود ساخته تاج وقار بر سر او نهاده و نور جبروت، او را فرا گرفته، با رشته‌ای نامرئی تا آسمان پیوسته و فیوضاتش از او قطع نشود و آنچه پیش خدا است جز به وسائل او درک نگردد خدا کردار بندگان را نپذیرد جز به معرفت او.

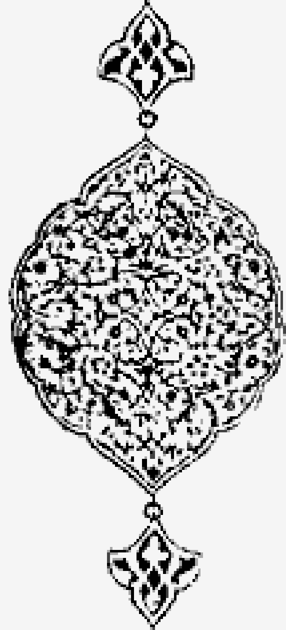
او هر آنچه از امور مشتبه و تیره و سنت های پیچیده و فتنه‌های درهم بر وی عرضه شود دانا است، همیشه خدا تبارک آنان را برای خلق خود برگزیند از فرزندان حسین(ع) و از نسل هر امامی، برای همین امر امامت آنان را برگزیند و پاک سازد و برای خلق خود بپسندد و مورد پسند سازد هرگاه یک امامی از آنها درگذرد برای خلق خود از نسل او امامی آورد که رهبر و مبین و هادی و درخشان و سرپرست و حجت و عالم است، امامانی از طرف خدا که به حق رهبری کنند و بدان دادگستری نمایند، حجتهای خدا و داعیان و راعیان خلق او که به رهبری آنها بندگان هدایت شوند و به نورشان کشورها آباد شود و به برکتشان ثروتهای کهن افزوده گردد، خدا آنها را وسیلهٔ زندگی مردم نموده و چراغهای تاریکی بر افروخته و کلید سخن و ستونهای اسلام ساخته، تقدیر حتمی خدا بر این جاری است، امام همان شخصی است که منتخب است و پسندیده و رهبر و محرم اسرار، خدایش او را برگزید برای آن و در عالم ذر او را دیده و شناخته، برای همین ساخته و در میان آفریده‌ها چنینش پرداخته، پیش از آفرینش بشر شبحی بوده





ذَرَأَهُ وَفِي الْبَرِيَّةِ حينَ بَرَأَهُ ظِلّاً قَبلَ خَلْقِ نَسَمَةٍ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ مَحْبُوّاً بِالْحِكْمَةِ في عِلمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ اخْتارَهُ بِعِلْمِهِ وَانْتَجَبَهُ لِطُهْرِهِ، بَقِيَّةً مِنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَخِيَرَةً مِنْ ذُرِّيَّةِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَمُصْطَفىً مِنْ آلِ إبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَسُلالَةً مِنْ إسْماعِيلَ وَصَفْوَةً مِنْ عِتْرَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم لَمْ يَزَلْ مَرْعِيّاً بِعَيْنِ اللّٰهِ يَحْفَظُهُ وَيَكْلَؤُهُ بِسِتْرِهِ، مَطْرُوداً عَنْهُ حَبائِلُ إبْلِيسَ وَجُنُودِهِ، مَدْفُوعاً عَنْهُ وُقُوبُ الْغَواسِقِ وَنُفُوثُ كُلِّ فاسِقٍ، مَصْرُوفاً عَنْهُ قَوارِفُ السُّوءِ، مُبَرَّءاً مِنَ الْعاهاتِ، مَحْجُوباً عَنِ الآفاتِ، مَعْصُوماً مِنَ الزَّلّاتِ، مَصُوناً عَنِ الْفَواحِشِ كُلِّها، مَعْرُوفاً بِالْحِلْمِ وَالْبِرِّ في يَفاعِهِ، مَنْسُوباً إلَى الْعَفافِ وَالْعِلْمِ وَالْفَضْلِ عِنْدَ انْتِهائِهِ، مُسْنَداً إلَيْهِ أمْرُ والِدِهِ، صامِتاً عَنِ الْمَنْطِقِ في حَياتِهِ.

فَإذا انْقَضَتْ مُدَّةُ والِدِهِ إلىٰ أنِ انْتَهَتْ بِهِ مَقادِيرُ اللّٰهِ إلىٰ مَشِيئَتِهِ وَجاءَتِ الإرادَةُ مِنَ اللّٰهِ فيهِ إلىٰ مَحَبَّتِهِ وَبَلَغَ مُنْتَهىٰ مُدَّةِ والِدِهِ فَمَضىٰ وَصارَ أمْرُ اللّٰهِ إلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ وَقَلَّدَهُ دِينَهُ وَجَعَلَهُ الْحُجَّةَ عَلىٰ عِبادِهِ وَقَيِّمَهُ في بِلادِهِ وَأيَّدَهُ بِرُوحِهِ وَآتاهُ عِلْمَهُ وَأنْبَأهُ فَصْلَ بَيانِهِ وَاسْتَوْدَعَهُ سِرَّهُ، وَانْتَدَبَهُ لِعَظِيمِ أمْرِهِ، وَأنْبَأهُ فَضْلَ بَيانِ عِلْمِهِ وَنَصَبَهُ عَلَماً لِخَلْقِهِ وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلىٰ أهْلِ عالَمِهِ وَضِياءً لأهْلِ دِينِهِ وَالْقَيِّمَ عَلىٰ عِبادِهِ، رَضِيَ اللّٰهُ بِهِ إماماً لَهُمْ، اسْتَوْدَعَهُ سِرَّهُ وَاسْتَحْفَظَهُ عِلْمَهُ وَاسْتَخْبَأهُ حِكْمَتَهُ وَاسْتَرْعاهُ لِدِينِهِ وَانْتَدَبَهُ لِعَظِيمِ



است در سمت عرش او که در علم غیب حکمت آموخته بوده است خدایش به دانش خویش برگزید و برای پاکی او انتخابش کرد.

امام یادگاری است از آدم (ع) و بهترین نژاد نوح است، برگزیدهٔ خاندان ابراهیم و سلالهٔ اسمٰعیل و زبده از عترت محمد (ص) است، همیشه منظور خدا است و او را نگه می دارد و به حمایت خود دارد، دامهای شیطان و لشکرش را از او دور می کند و حوادث شب هنگام و افسون جادوگران را از او دفع می نماید، چنگال بدی را از او می گرداند و او را از عاهات برکنار می دارد و از آفات برحذر می دارد، از گناه معصوم است و از هرگونه هرزگی مصون، هرجا باشد به بردباری و نیکوکاری معروف است و به عفاف و علم و فضل بی نهایت موصوف، مسند نشین پدر باشد و تا پدرش هست دم به گفتار نزند، چون دورهٔ پدرش گذشت و تقدیر و خواست حق در بارهٔ او به پایان رسید و ارادهٔ خدا او را به سوی دار محبت خود کشید و نهایت عمر پدر خود را دریافت و پدر او درگذشت، او پس از وی بر مسند امر خدا نشست و خداوند دین خودرا به عهدهٔ او سپرد و او را حجت بر بندگان خویش ساخت و سرپرست بلادش نمود و به فرشتهٔ روحش تأیید کرد و علم خود را به وی بخشید و به حق گوئی خود آگاهش نمود و راز خود را به وی سپرد و برای کارهای بزرگش او را نماینده ساخت و فضیلت بیان دانش خود را به او پرداخت، رهبر خلقش نمود و حجت اهل عالمش گردانید و چراغ فروزان اهل دینش کرد و والی بر بندگانش، او را امام آنان پسندید که راز خود را به او سپرد و او را نگهبان دانش خویش ساخت و حکمتش را در وجود او نهفت و دینش را به رعایت او سپرد و او را برای انجام کار بزرگی نمایندهٔ خود نمود و روشهای دین و فرائض و

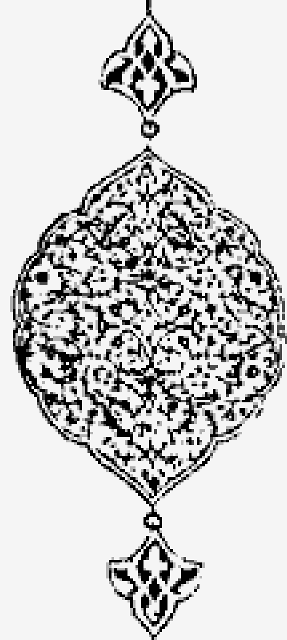


أَمْرِهِ وَأَحْيىٰ بِهِ مَناهِجَ سَبِيلِهِ وَفَرائِضِهِ وَحُدُودِهِ، فَقامَ بِالْعَدْلِ عِنْدَ تَحَيُّرِ أَهْلِ الْجَهْلِ وَتَحْيِيرِ أَهْلِ الْجَدَلِ بِالنُّورِ السّاطِعِ وَالشِّفاءِ النّافِعِ بِالْحَقِّ الْأَبْلَجِ وَالْبَيانِ اللّائِحِ مِنْ كُلِّ مَخْرَجٍ، عَلىٰ طَرِيقِ الْمَنْهَجِ الَّذِي مَضىٰ عَلَيْهِ الصّادِقُونَ مِنْ آبائِهِ عَلَيهِمُ السَّلامُ، فَلَيْسَ يَجْهَلُ حَقَّ هٰذا الْعالِمِ إِلّا شَقِيٌّ وَلا يَجْحَدُهُ إِلّا غَوِيٌّ وَلا يَصُدُّ عَنْهُ إِلّا جَرِيٌّ عَلىٰ اللّٰهِ جَلَّ وَعَلا.

باب أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيهِمُ السَّلامُ وُلاةُ الْأَمْرِ وَهُمُ النّاسُ الْمَحْسُودُونَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ

١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عامِرٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَشّاءُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عائِذٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ قالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)) فَكانَ جَوابُهُ:

((أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هٰؤُلاءِ أَهْدىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً)) يَقُولُونَ لِأَئِمَّةِ الضَّلالَةِ وَالدُّعاةِ إِلَى النّارِ: هٰؤُلاءِ أَهْدىٰ مِنْ آلِ



حدود خود را به او زنده داشت، آن امام بحق هم هنگام سرگردانی نادانها و به گمگاه کشیدن جدالچیان عدل و راستی را با نور درخشان و درمان سودمند برپا داشت بوسیلهٔ نسخه‌های موثر و پیروزمند و بیان روشن از هر سو به همان روشی که پدران راستگوی وی (ع) رفته بودند کسی حق چنین عالمی را نادیده نگیرد جز بدبخت و منکر او نشود جز گمراه سرسخت و به روی کارشکنی نکند جز دلیر بر خدا جل وعلا.

باب در اینکه ائمه (ع) همان مردم مورد حسدند که خدا عز وجل در کتاب خود یاد کرده است

۱ ـ برید عجلی گوید: از امام باقر (ع) تفسیر قول خدای عـز وجـل را (۶۱ سوره نساء): «اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید رسول و صاحب الأمرهای از خودرا ـ بر خودرا ـ» پرسیدم، جوابش این بـود کـه (۵۵ سوره نساء): «آیا نگاه نکنی به آن کسانی که بهره‌ای از کتاب به آنها داده شد و (متأسفانه) به جبت وطاغوت می گروند و می گویند در بارهٔ آن کسانی که کافرند، اینان راهبرترند از مسلمانان که ایمان آورند» این مردم در بارهٔ پیشوایان ضلالت و دلالان دوزخ می گویند که راهبترند از خاندان محمد (ص)، «آنهایند کسانی که خداوند لعنتشان کرده و هرکه را خدا لعنت کرد دیگر یاری برایش نیابی، یا بلکه آنها بهره‌ای از ملک ندارند» ـ مقصود امامت و خلافت است ـ «در این گاه نقیری به



مُحَمَّدٍ سَبِيلاً ((أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيراً أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ)) يَعْنِي الإِمامَةَ وَالْخِلافَةَ ((فَإِذاً لايُؤْتُونَ النّاسَ نَقِيراً)) نَحْنُ النّاسُ الَّذِينَ عَنىٰ اللّٰهُ وَالنَّقِيرُ النُّقْطَةُ الَّتِي في وَسَطِ النَّواةِ ((أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلىٰ ما آتاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ)) نَحْنُ النّاسُ الْمَحْسُودُونَ عَلىٰ ما آتانا اللّٰهُ مِنَ الإِمامَةِ دُونَ خَلْقِ اللّٰهِ أَجْمَعِينَ ((فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً)) يَقُولُ: جَعَلْنا مِنْهُمُ الرُّسُلَ وَالأَنْبِياءَ وَالأَئِمَّةَ فَكَيْفَ يُقِرُّونَ بِهِ في آلِ إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَيُنْكِرُونَهُ في آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ((فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ ناراً كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ، إِنَّ اللّٰهَ كانَ عَزِيزاً حَكِيماً)).

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ في قَوْلِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلىٰ ما آتاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ)) قالَ: نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيىٰ الْحَلَبِيِّ، عَنْ مُحَمَّدٍ الأَحْوَلِ، عَنْ حُمْرانَ بْنِ أَعْيَنَ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ)) فَقالَ: النُّبُوَّةُ، قُلْتُ:



مردم ندهند» ما هستیم مردمی که خداوند محبوب دانسته و نقیر نقطه‌ای است که میان هستهٔ خرما است «یا بلکه به مردم حسد برند نسبت بدانچه خدا از فضل خود به آنها داده» ما هستیم مردمی که به ما حسد بردند نسبت به آن مقام امامتی که خدا به ما داده و به همهٔ مردم دیگر نداده، (۵۷ سوره نساء): «محققاً به خاندان ابراهیم (ع) کتاب و حکمت دادیم و به آنها ملک بزرگی ارزانی داشتیم» می فرماید: از این خاندان رسولان و پیمبران و امامان مقرر نمودیم، چطور از خاندان ابراهیم به این حقیقت اعتراف دارند و در خاندان محمد (ص) منکر آنند؟ «برخی بدان ایمان آرد و برخی دیگر از آن رو برگرداند، دوزخ برای آتش گرفتن آنها بس است (۵۸) به راستی آن کسانی که به آیات ما کافر شدند در آینده آنها را در آتشی اندازیم که هر آن گاه پوستشان سخت و آخته شد پوست دیگر به آنها بدهیم تا خوب مزهٔ عذاب را بچشند، برای آنکه خداوند عزیز و حکیم است». [۲۳]

۲ ـ محمد بن فضیل از ابو الحسن(ع) در تفسیر قول خدای تبارک و تعالی (۵٤ سوره نساء): «بلکه حسد برند به مردم بدانچه خدا از فضل خود به آنها داده است».

فرمود: ما هستیم حسد برده شده‌ها.

۳ ـ حمران بن اعین گوید: به امام صادق (ع) گفتم: مقصود از قول خدای عز وجل (۵٤ سوره نساء): «به آل ابراهیم کتاب دادیم» چیست؟

فرمود: نبوت است، گفتم: حکمت چیست؟ فرمود:

((الْحِكْمَةَ)) ؟ قالَ: الْفَهْمَ وَالْقَضاءَ، قُلْتُ: ((وَآتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً)) فَقالَ: الطّاعَةَ.

٤ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ حَمّادِ بنِ عُثْمانَ، عَنْ أَبِي الصَّبّاحِ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلىٰ ما آتاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ)) فَقالَ: يا أَبا الصَّبّاحِ نَحْنُ وَاللّٰهِ النّاسُ الْمَحْسُودُونَ.

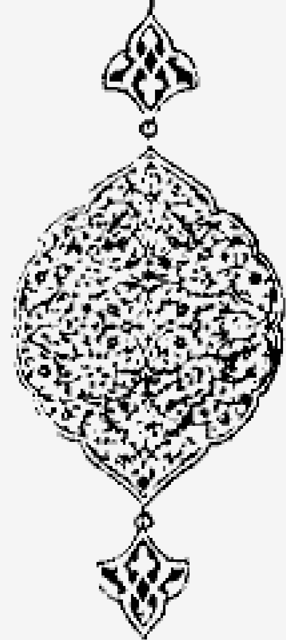
٥ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ في قَوْلِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً)) قالَ: جَعَلَ مِنْهُمُ الرُّسُلَ وَالأَنْبِياءَ وَالأَئِمَّةَ، فَكَيْفَ يُقِرُّونَ في آلِ إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَيُنْكِرُونَهُ في آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم ؟! قالَ: قُلْتُ: ((وَآتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً)) ؟ قالَ: الْمُلْكُ الْعَظِيمُ أَنْ جَعَلَ فيهِمْ أَئِمَّةً مَنْ أَطاعَهُمْ أَطاعَ اللّٰهَ وَمَنْ عَصاهُمْ عَصَى اللّٰهَ، فَهُوَ الْمُلْكُ الْعَظِيمُ.



فهم و قضاوت، گفتم: ملک عظیم که به آنها داده شده؟ فرمود: حق طاعت.

٤ ـ ابی الصباح گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدای عز وجل: «بلکه حسد برند به مردم بر آنچه خدا از فضل خود به آنها داده» فرمود: ای أبا الصباح، مائیم به خدا مردمی که به ما حسد بردند.

۵ ـ بُرَیدِ عجلی از امام پنجم در تفسیر قول خدای عز وجل (٥٤ سوره نساء): «محققاً به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و ملک عظیم به آنها عطا کردیم» فرمود که: خدا رسل و انبیاء و ائمه را از آنها مقرر کرد، چطور در بارهٔ آل ابراهیم بدین حقیقت اعتراف دارند و در بارهٔ محمد (ص) منکر آنند، برید گوید: گفتم: ملک عظیم چیست که به آنها داده است؟ فرمود: ملک عظیم این است که در آنها امامانی مقرر کرده است و هر که آنان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که آنها را نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده، این است ملک عظیم.



بابُ أنَّ الأئِمَّةَ عَلَيهِمُ السَّلامُ هُمُ العَلاماتُ الَّتي ذَكَرَها اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ في كِتابِهِ

١ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بن مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي داوُدَ الْمُسْتَرِقِّ قالَ: حَدَّثَنا داوُدُ الجَصّاصُ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ يَقُولُ: ((وَعَلاماتٍ وَبِالنَّجمِ هُمْ يَهْتَدُونَ)) قالَ: النَّجْمُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْعَلاماتُ هُمُ الأَئِمَّةُ عَلَيهِمُ السَّلامُ.

٢ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ أَسْباطِ بنِ سالِمٍ قالَ: سَأَلَ الْهَيْثَمُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ وَأَنا عِنْدَهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَعَلاماتٍ وَبِالنَّجمِ هُمْ يَهْتَدُونَ)) فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: النَّجْمُ وَالْعَلاماتُ[هُمُ] الأَئِمَّةُ عَلَيهِمُ السَّلامُ.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ قالَ: سَأَلْتُ الرِّضا عَلَيهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعالىٰ: ((وَعَلاماتٍ وَبِالنَّجمِ هُمْ يَهْتَدُونَ)) قالَ: نَحْنُ الْعَلاماتُ وَالنَّجْمُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

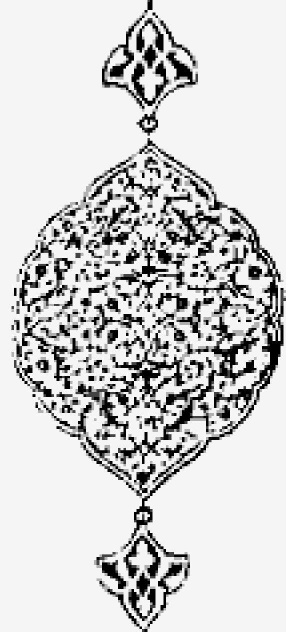


باب در اینکه ائمه همان علاماتی هستند که خدای عز وجل در قرآن ذکر کرده است

۱ ـ داود جصاص گفت: از امام صادق (ع) شنیدم در تفسیر قول خدا (۱٦ سوره نحل): «علاماتی است و هم ایشان بوسیلهٔ ستاره رهبری شوند» فرمود: ستاره، رسول خدا است و علامات همان ائمه‌اند (ع). [۲٤]

۲ ـ اسباط بن سالم گفت: من حضور داشتم که هیثم از امام صادق (ع) از تفسیر قول خدای عز وجل (۱٦ سوره نحل): «و علاماتی و به ستاره ایشان رهبری می شوند» پرسید، در جواب فرمود: رسول خدا (ص) ستاره است و ائمه (ع) همان علامات هستند.

۳ ـ وشاء گوید: پرسیدم از امام رضا (ع) از قول خدای تعالی: «وَ عَلاماتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ» فرمود: ما علامات هستیم و نجم رسول خدا است (ص).



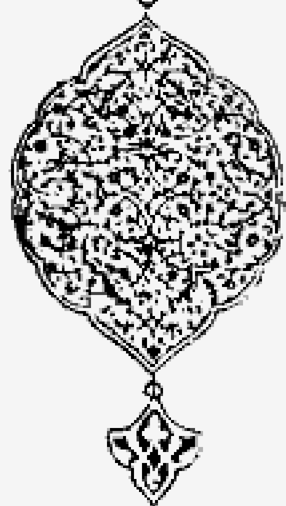


بابُ أَنَّ الآياتِ الَّتي ذَكَرَها اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ في كِتابِهِ هُمُ الأَئِمَّةُ (ع)

١ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّىٰ بن مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ هِلالٍ، عَنْ أُمَيَّةَ بنِ عَلِيّ، عَنْ داوُدَ الرَّقِّيِّ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((وَما تُغْنِي الاياتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لايُؤْمِنُونَ)) قالَ: الآياتُ هُمُ الأَئِمَّةُ وَالنُّذُرُ هُمُ الأَنْبِياءُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ.

٢ ـ أَحْمَدُ بنُ مِهْرانَ، عَنْ عَبْدِالْعَظيمِ بنِ عَبْدِاللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مُوسىٰ بنِ مُحَمَّدٍ الْعِجْلِيِّ، عَنْ يُونُسَ بنِ يَعْقُوبَ، رَفَعَهُ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ في قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((كَذَّبُوا بِآياتِنا كُلِّها)) يَعْنِي الأَوْصِياءَ كُلَّهُمْ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ أَبي عُمَيْرٍ أَوْ غَيْرِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ إِنَّ الشِّيعَةَ يَسْأَلُونَكَ عَنْ تَفْسِيرِ هٰذِهِ الآيَةِ: ((عَمَّ يَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ)) قالَ: ذٰلِكَ إِلَيَّ إِنْ شِئْتُ أَخْبَرْتُهُمْ وَإِنْ شِئْتُ لَمْ أُخْبِرْهُمْ ثُمَّ قالَ: لٰكِنِّي أُخْبِرُكَ بِتَفْسِيرِها، قُلْتُ: ((عَمَّ يَتَساءَلُونَ)) ؟ قالَ: فَقالَ: هِيَ في أَميرِ





باب در اینکه مقصود از آیاتی که خدا در قرآن ذکر کرده ائمه(ع) هستند

۱ ـ داود رقی گوید: از امام صادق (ع) تفسیر قول خدای تبارک و تعالی(۱۰۱ سوره یونس): «بی نیاز نکنند آیات و نذر قومی را که ایمان ندارند» پرسیدم، فرمود: آیات ائمه اند و نذر همان پیغمبراند (ع).

۲ ـ امام باقر(ع) در تفسیر قول خدای عز وجل (۴۲ سوره قمر):

« به همهٔ آیات ما تکذیب کردند» فرمود: مقصود از آیات، اوصیاء است.

۳ ـ ابی حمزه گوید: به امام باقر(ع) عرض کردم: قربانت، شیعه از شما تفسیر این آیه را می خواهند (۱ سوره نبأ): « عَمَّ يَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ: از چه از هم می پرسند از خبری بزرگ» فرمود:

اختیار با من است، اگر بخواهم به آنها خبر می دهم و اگر بخواهم خبر نمی دهم، سپس فرمود: ولی من به تو از تفسیرش خبر می دهم، گفتم: «عَمَّ يَتَساءَلُونَ» گوید: فرمود: این در بارهٔ امیر

الْمُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ، كانَ أَميرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ يَقُولُ:

ما لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي وَلا لِلّٰهِ مِنْ نَبَإٍ أَعْظَمُ مِنِّي.

بابُ مافَرَضَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْكَوْنِ مَعَ الأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ

١ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ عائِذٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدِ بنِ مُعاوِيَةَ الْعِجْلِيِّ قالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِتَّقُوا اللّٰهَ وَكُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ)) قالَ: إِيّانا عَنىٰ.

٢ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((يا أَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَكُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ)) قالَ: الصّادِقُونَ هُمُ الأَئِمَّةُ وَالصِّدِّيقُونَ بِطاعَتِهِمْ.

٣ـ أَحْمَدُ بنُ مُحَمَّدٍ، وَمُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عَبْدِالْحَمِيدِ، عَنْ مَنْصُورِ بنِ يُونُسَ، عَنْ سَعْدِ بنِ طَرِيفٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

المؤمنین است، امیر المؤمنین (ع) می فرمود: برای خدا عز وجل آیه‌ای از من بزرگتر نیست و برای خدا نبأی نیست که از من اعظم باشد.

باب در آنچه خدای عز وجل و رسولش نسبت به همراهی با ائمه واجب دانسته‌اند

۱ ـ بُرَیْدِ بن معاویهٔ عجلی گوید: از امام باقر (ع) تفسیر قول خدای عز وجل (۱۲۰ سوره توبه) را پرسیدم: «از خدا بپرهیزید و باصادقان باشید».

فرمود: مقصود، ما هستیم.

۲ ـ ابن أبی نصر از امام رضا (ع) تفسیر همین آیه را پرسید، فرمود:

صادقان همان ائمه‌اند و آنها که طاعت آنها را بی تردید باور دارند و تصدیق کنند.

۳ ـ رسول خدا (ص) فرمود: هرکه دوست دارد مانند پیغمبران زنده ماند و چون شهداء بمیرد و در بوستانی که خدا کاشته جا کند، باید پیرو علی باشد و با دوستدار او دوستی کند و به امامان



عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَحْيىٰ حَياةً تُشْبِهُ حَياةَ الأَنْبِياءِ وَيَمُوتَ مِيتَةً تُشْبِهُ مِيتَةَ الشُّهَداءِ وَيَسْكُنَ الْجِنانَ الَّتِي غَرَسَها الرَّحْمٰنُ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيّاً وَلْيُوالِ عَلِيّاً وَلْيُوالِ وَلِيَّهُ وَلْيَقْتَدِ بِالأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ عِتْرَتِي خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي، اللّٰهُمَّ ارْزُقْهُمْ فَهْمِي وَعِلْمِي وَ وَيْلٌ لِلْمُخالِفِينَ لَهُمْ مِنْ أُمَّتِي، اللّٰهُمَّ لا تُنِلْهُمْ شَفاعَتِي.

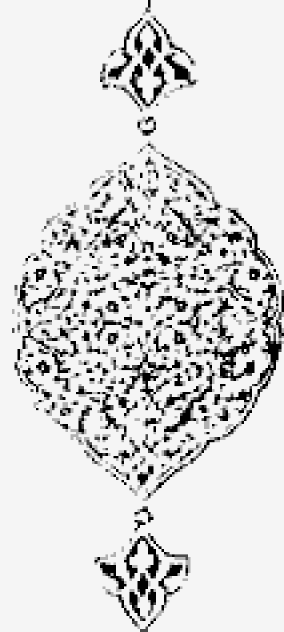
٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ النَّضْرِ بنِ شُعَيْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ يَقُولُ: اسْتِكْمالُ حُجَّتِي عَلَى الأَشْقِياءِ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ تَرَكَ وَلايَةَ عَلِيٍّ وَوالَى أَعْداءَهُ وَأَنْكَرَ فَضْلَهُ وَفَضْلَ الأَوْصِياءِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِنَّ فَضْلَكَ فَضْلُهُمْ وَطاعَتَكَ طاعَتُهُمْ وَحَقَّكَ حَقُّهُمْ وَمَعْصِيَتَكَ مَعْصِيَتُهُمْ وَهُمُ الأَئِمَّةُ الْهُداةُ مِنْ بَعْدِكَ جَرىٰ فِيهِمْ رُوحُكَ وَ رُوحُكَ [ما] جَرىٰ فِيكَ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ عِتْرَتُكَ مِنْ طِينَتِكَ وَلَحْمِكَ وَدَمِكَ وَقَدْ أَجْرَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِمْ سُنَّتَكَ وَسُنَّةَ الأَنْبِياءِ قَبْلَكَ وَهُمْ خُزّانِي عَلىٰ عِلْمِي مِنْ بَعْدِكَ حَقٌّ عَلَيَّ لَقَدِ اصْطَفَيْتُهُمْ وَانْتَجَبْتُهُمْ وَأَخْلَصْتُهُمْ وَارْتَضَيْتُهُمْ وَنَجىٰ مَنْ أَحَبَّهُمْ وَوالاهُمْ وَسَلَّمَ لِفَضْلِهِمْ، وَلَقَدْ آتانِي جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ بِأَسْمائِهِمْ وَأَسْماءِ آبائِهِمْ وَأَحِبّائِهِمْ وَالْمُسَلِّمِينَ لِفَضْلِهِمْ.

٥ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بنِ عِيسىٰ، عَنِ



پس از وی اقتداء کند زیرا آنها عترت منند که از گِل من آفریده شدند، بار خدایا فهم و دانشم را به آنها روزی کن، وای بر آن کسانی که از امتم مخالف آنها باشند، خدایا شفاعت مرا به آنها مرسان.

۴ ـ ابی حمزه ثمالی گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود که: رسول خدا (ص) فرمود: به راستی خدای تبارک وتعالی می فرماید: حجت من تمام است بر بدبختان از امت تو، آن کسانی که ولایت و پیروی از علی (ع) را ترک کردند و به دشمنانش پیوستند و فضل او را منکر شدند و فضل اوصیاء پس از او را زیرا فضیلت تو فضیلت آنها است و طاعت تو طاعت آنها است، حقی که تو داری حق آنها است و نافرمانی تو چون نافرمانی آنها است و هم آنها ائمه رهبرند پس از تو، روح تو است که در کالبد آنها است و روح تو همان است که از طرف پروردگارت در کالبد تو است و هم ایشان خاندان تو اند که از گِل تو سرشته شده و از گوشت و خونت باز گرفته شدند، محققاً خدا روش تو و روش پیمبران پیش از تو را در وجود آنان مجری ساخته و هم ایشان پس از تو خزانه داران علم منند، بر من بایست است، من آنها را زبده کردم و برگزیدم و پاک ساختم و پسندیدم، هرکه دوستشان دارد و از آنها پیروی کند و فضیلت آنها را بپذیرد ناجی است، محققاً جبرئیل نام آنها و نام پدران آنها و دوستان آنها و پذیرنده‌های فضیلت آنها را برای من آورده است.

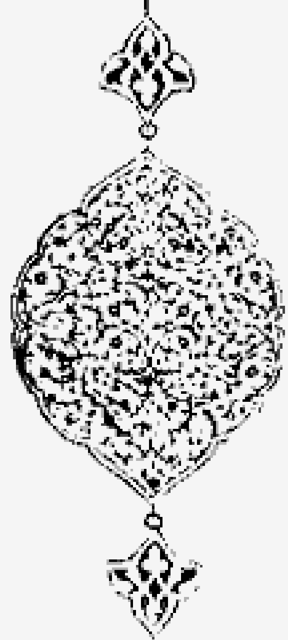


۵ ـ ابان بن تغلب گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:



الْحُسَيْنِ بنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضالَةَ بنِ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي الْمَغْرا، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ سالِمٍ، عَنْ أَبانِ بنِ تَغْلِبَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أَرادَ أَنْ يَحْيىٰ حَياتِي وَيَمُوتَ مِيتَتِي وَيَدْخُلَ جَنَّةَ عَدْنٍ الَّتِي غَرَسَها اللّٰهُ رَبِّي بِيَدِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بنَ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَلْيَتَوَلَّ وَلِيَّهُ وَلْيُعادِ عَدُوَّهُ وَلْيُسَلِّمْ لِلأَوْصِياءِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِنَّهُمْ عِتْرَتِي مِنْ لَحْمِي و دَمِي، أَعْطاهُمُ اللّٰهُ فَهْمِي وَعِلْمِي، إِلَى اللّٰهِ أَشْكُو أَمْرَ أُمَّتِي، الْمُنْكِرِينَ لِفَضْلِهِمْ، القاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَتِي، وَأَيْمُ اللّٰهِ لَيَقْتُلُنَّ ابْنِي لا أَنالَهُمُ اللّٰهُ شَفاعَتِي.

٦ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُوسَى بنِ سَعْدانَ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ الْقاسِمِ، عَنْ عَبْدِ الْقَهّارِ، عَنْ جابِرٍ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيىٰ حَياتِي وَيَمُوتَ مِيتَتِي وَيَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَنِيها رَبِّي وَيَتَمَسَّكَ بِقَضِيبٍ غَرَسَهُ رَبِّي بِيَدِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بنَ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَأَوْصِياءَهُ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِنَّهُمْ لا يُدْخِلُونَكُمْ فِي بابِ ضَلالٍ وَلا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بابِ هُدىً، فَلا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ لا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْكِتابِ حَتّىٰ يَرِدا عَلَيَّ الْحَوْضَ هٰكَذا ـ وَضَمَّ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ ـ وَعَرْضُهُ ما بَيْنَ صَنْعاءَ إِلَىٰ أَيْلَةَ، فِيهِ قِدْحانُ فِضَّةٍ وَ ذَهَبٍ عَدَدَ النُّجُومِ.



٧ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ

رسول خدا (ص) فرمود: هرکه خواهد چون من زنده باشد و چون من بمیرد و به بهشت عدنی که پروردگارم به دست قدرت خود کاشته برود، باید علی بن ابی طالب را دوست دارد و پیروی کند و با دوست او دوستدار باشد و با دشمن او دشمنی ورزد و باید تسلیم اوصیاء پس از وی باشد، زیرا آنها خاندان منند و از گوشت و خون منند، خداوند فهم و علم مرا به آنها داده، من به خدا از کار امت خود شکایت برم یعنی از آنها که منکر فضل آنان گردند و پیوست خود را از آنان ببُرند، به خدا که فرزندم(دو فرزندم خ ل) کشته شود، خدا شفاعت مرا از آن قاتلان دریغ دارد.

٦ ـ امام باقر(ع) فرمود: رسول خدا(ص) می فرمود: هرکه را خوش آید که چون من زنده باشد و به مرگ من بمیرد و به بهشتی رود که پروردگارم آنرا به من وعده کرده و به شاخه‌ای که پروردگارم کاشته بچسبد، باید علی بن ابی طالب و اوصیاء پس از او را دوست و پیرو باشد زیرا آنها شما را در باب گمراهی در نیاورند و از باب هدایت بدر نبرند، به آنها چیزی نیاموزید که از شماها داناترند و به راستی من از پروردگار خود خواستم که میان آنها و قرآن جدائی نیاندازد تا سر حوض بر من درآیند هم چنین (آن حضرت دو انگشت خود را به هم چسبانید) پهنای آن حوض از صنعاء است تا ایله، در آن به شمارهٔ اختران قدحهای نقره و طلا است.

٧ ـ امام باقر(ع) فرمود: و به راستی نشاط و آسایش و

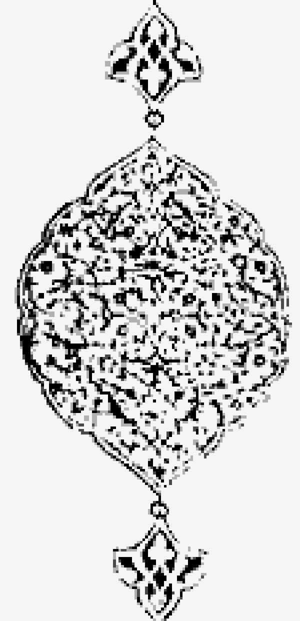


جُمْهُورٍ، عَنْ فَضالَةَ بنِ أَيُّوبَ، عَنِ الْحَسَنِ بنِ زِيادٍ، عَنِ الْفُضَيْلِ بنِ يَسارٍ قالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: وَإِنَّ الرُّوحَ وَالرّاحَةَ وَالْفَلَجَ وَالْعَوْنَ وَالنَّجاحَ وَالْبَرَكَةَ وَالْكَرامَةَ وَالْمَغْفِرَةَ وَالْمُعافاةَ وَالْيُسْرَ وَالْبُشْرىٰ وَالرِّضْوانَ وَالْقُرْبَ وَالنَّصْرَ وَالتَّمَكُّنَ وَالرَّجاءَ وَالْمَحَبَّةَ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ لِمَنْ تَوَلّىٰ عَلِيّاً وَائْتَمَّ بِهِ وَبَرِىءَ مِنْ عَدُوِّهِ وَسَلَّمَ لِفَضْلِهِ وَلِلْأَوْصِياءِ مِنْ بَعْدِهِ، حَقّاً عَلَيَّ أَنْ أُدْخِلَهُمْ في شَفاعَتِي وَحَقٌّ عَلىٰ رَبِّي تَبارَكَ وَتَعالىٰ أَنْ يَسْتَجِيبَ لِي فِيهِمْ، فَإِنَّهُمْ أَتْباعِي وَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي.

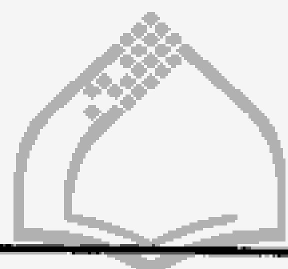


بابُ أَنَّ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللّٰهُ الْخَلْقَ بِسُؤالِهِمْ هُمُ الأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ

١ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ عَجْلانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ)) [قالَ] قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم: (الذِّكْرُ أَنَا وَالأَئِمَّةُ أَهْلُ الذِّكْرِ) وَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ)) قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: نَحْنُ قَوْمُهُ وَنَحْنُ الْمَسْؤُولُونَ.



پیروزی و کمک و کامیابی و برکت و کرامت و آمرزش و خوشی و توانگری و مژده و رضوان و تقرب و یاری و تمکن و امیدواری و دوستی از طرف خدای عز وجل از آن کسی است که پیرو و دوست علی باشد و بدو اقتداء کند و از دشمنش بیزار باشد و فضل او را بپذیرد و هم فضل اوصیاء پس از او را، بر من لازم است که آنها را در شفاعت خود درآورم و بر پروردگارم تبارک و تعالی سزاوار است که شفاعت مرا در بارهٔ آنها بپذیرد، زیرا آنان پیروان منند و هر که پیرو من باشد، به راستی که او از من است. [۲۵]



باب مقصود از اهل ذکر در قرآن که خدا مردم را به پرسش از آنها فرمان داده، ائمه (ع) هستند

۱ ـ امام باقر (ع) در تفسیر قول خدای عز وجل (۴۳ سوره نحل): «اگر تا حال نمی دانستید از اهل ذکر بپرسید» فرمود که: رسول خدا (ص) فرمود: ذکر منم و ائمه اهل ذکرند. و در تفسیر قول خدای عز وجل (۴۴ سوره زخرف): «و به راستی آن ذکر است برای تو و تبار تو و آنها در آینده مسئولند» امام باقر (ع) فرمود: ما تبار اوئیم و ما مسئولیم. [۲۶]

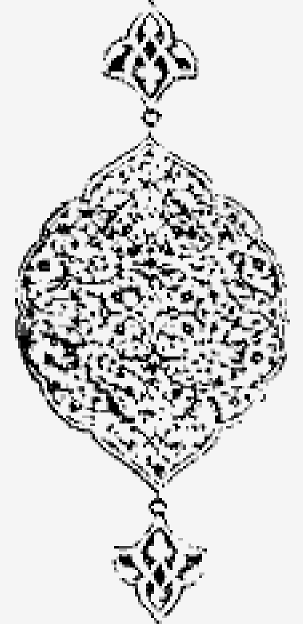


٢ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بنِ حَسّانَ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بنِ كَثيرٍ قالَ: قُلْتُ لأَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: ((فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ)) قالَ: الذِّكْرُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ أَهْلُهُ الْمَسْؤُولُونَ، قالَ: قُلْتُ: قَوْلُهُ: ((وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ)) قالَ: إِيّانا عَنىٰ وَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْؤُولُونَ.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ قالَ: سَأَلْتُ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ ((فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ))؟ فَقالَ: نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْؤُولُونَ، قُلْتُ: فَأَنْتُمُ الْمَسْؤُولُونَ وَنَحْنُ السّائِلُونَ؟ قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: حَقّاً عَلَيْنا أَنْ نَسْأَلَكُمْ؟

قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: حَقّاً عَلَيْكُمْ أَنْ تُجيبُونا؟ قالَ: لا، ذاكَ إِلَيْنا، إِنْ شِئْنا فَعَلْنا وَإِنْ شِئْنا لَمْ نَفْعَلْ، أَما تَسْمَعُ قَوْلَ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ:

((هٰذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ)).



٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عاصِمِ بنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبي بَصيرٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ في قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ)) فَرَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الذِّكْرُ وَأَهْلُ

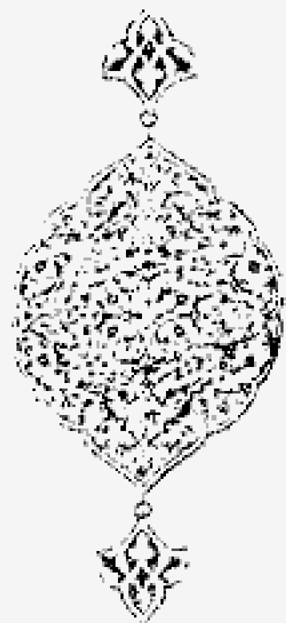


۲ ـ عبدالرحمن بن کثیر گوید: به امام صادق (ع) گفتم: «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ» (چه معنی دارد؟) فرمود: ذکر، محمد (ص) است و ما خاندان او هم مسئول‌ها هستیم، گوید: گفتم: قول خدا: «وَاِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ» (یعنی چه؟)

فرمود:

مقصود، ما هستیم، ما هستیم اهل ذکر و ما هستیم مسئول.

۳ ـ وشاء گوید: از امام رضا (ع) پرسیدم، به او گفتم: قربانت، «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ» (یعنی چه؟) فرمود: یعنی ما اهل ذکریم و ما مسئولیم، عرض کردم: شما مسئول هستید و ما سائل؟ فرمود: آری، عرض کردم: بر عهدهٔ ما است که از شما بپرسیم؟ فرمود: آری، عرض کردم: بر عهدهٔ شما است که پاسخ ما را بدهید؟ فرمود: نه، این با ما است، اگر خواستیم می کنیم و اگر نخواستیم نمی کنیم، مگر نشنیدی گفتهٔ خدای تبارک و تعالی را (۳۹ سوره ص): «این است عطای ما ببخش یا دریغ کن (اختیار باتو است، حساب و مسئولیتی در میان نیست) یااینکه ببخش بی حساب، دریغ کن بی حساب» (نه در اندازهٔ بخشش محدودی و نه در اندازهٔ دریغ). [۲۷]



۴ ـ امام صادق (ع) در تفسیر قول خدای عز وجل: «و به راستی آن یادآوری برای تو وتبار تو است و در آینده پرسش خواهید شد» فرمود:

رسول خدا (ص) ذکر است و خاندانش مسئولند و هم آنها

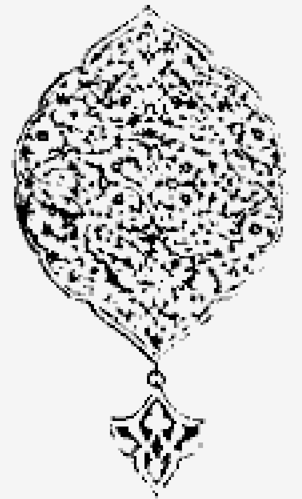


بَيْتِهِ عَلَيهِمُ السَّلامُ الْمَسْؤُولُونَ وَهُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ.

٥ ـ أَحْمَدُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمّادٍ، عَنْ رِبْعِيَ، عَنْ فُضَيْلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلامُ في قَوْلِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ)) قالَ: الذِّكْرُ الْقُرْآنُ وَنَحْنُ قَوْمُهُ وَنَحْنُ الْمَسْؤُولُونَ.

٦ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ إِسْماعِيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ وَدَخَلَ عَلَيْهِ الْوَرْدُ أَخُو الْكُمَيْتِ فَقالَ: جَعَلَنِي اللّٰهُ فِداكَ، اخْتَرْتُ لَكَ سَبْعِينَ مَسْأَلَةً ماتَحْضُرُنِي مِنها مَسْأَلَةٌ واحِدَةٌ، قالَ: وَلا واحِدَةٌ يا وَرْدُ؟ قالَ: بَلىٰ، قَدْ حَضَرَنِي مِنها واحِدَةٌ، قالَ: وَماهِيَ؟ قالَ: قَوْلُ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ)) مَنْ هُمْ؟ قالَ: نَحْنُ، قالَ: قُلْتُ: عَلَيْنا أَنْ نَسْأَلَكُمْ؟ قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: عَلَيْكُمْ أَنْ تُجِيبُونا؟ قالَ: ذاكَ إِلَيْنا.

٧ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوانَ بنِ يَحْيىٰ، عَنِ الْعَلاءِ بنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ مَنْ عِنْدَنا يَزْعُمُونَ أَنَّ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ)) أَنَّهُمُ الْيَهُودُ وَالنَّصارىٰ، قالَ: إِذاً يَدْعُونَكُمْ إِلىٰ دِينِهِمْ، قالَ: قالَ بِيَدِهِ إِلىٰ صَدْرِهِ: نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ



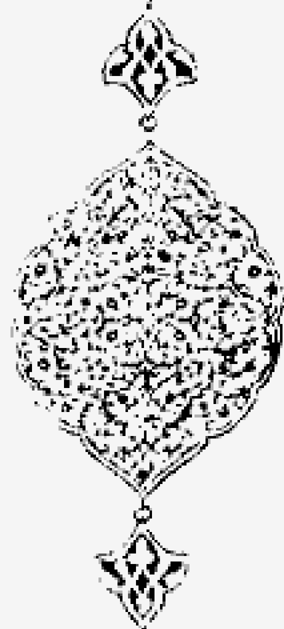


اهل ذکرند.

۵ ـ در تفسیر همین آیه فرموده است: ذکر قرآن است و ما قوم آنیم و ما مسئولیم. [۲۸]

۶ ـ ابی بکر حضرمی گوید: حضور امام باقر (ع) شرفیاب بودم که «ورد» برادر کمیت درآمد و عرض کرد: خدا مرا قربانت کند، هفتاد مسئله آماده کرده بودم که از شما بپرسم و اکنون یکی هم در یاد نمانده است. [۲۹]

امام (ع) فرمود: ای ورد، یکی هم در یادت نمانده؟ عرض کرد: چرا، یکی از آنها به یادم آمد، فرمود: آن چیست؟ عرض کرد: قول خدای تبارک و تعالی: «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ» اهل ذکر کیانند؟ فرمود: ما هستیم، من گفتم: به عهدهٔ ما است که از شما بپرسیم؟ فرمود: آری، گفتم: بر عهدهٔ شما است که به ما پاسخ دهید؟ فرمود: اختیار پاسخ با ما است.



۷ ـ محمد بن مسلم گوید: امام باقر (ع) فرمود: کسانی نزد ما هستند (از ملاّ نماهای مسلمان) که گمان برند قول خدای عز وجل: «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ» مقصود، یهود و نصاری است، فرمود: در این صورت شما را به دین خود دعوت کنند. راوی گوید: امام (بادست به سینهٔ خود اشاره کرد) و فرمود: ما هستیم

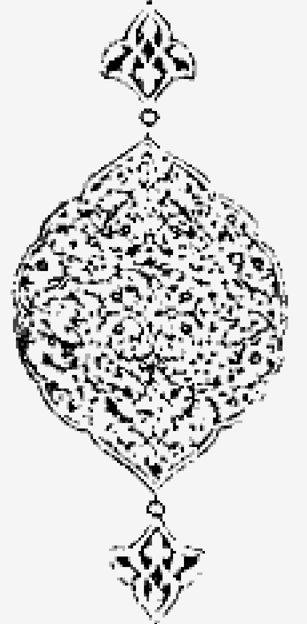


وَنَحْنُ الْمَسْؤُولُونَ.

٨ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: قالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: عَلَى الأَئِمَّةِ مِنَ الْفَرْضِ ما لَيْسَ عَلىٰ شِيعَتِهِمْ وَعَلىٰ شِيعَتِنا ما لَيْسَ عَلَيْنا، أَمَرَهُمُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَسْأَلُونا، قالَ: ((فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ)) فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَسْأَلُونا، قالَ: ((فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ)) فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَسْأَلُونا وَلَيْسَ عَلَيْنا الْجَوابُ، إِنْ شِئْنا أَجَبْنا وَإِنْ شِئْنا أَمْسَكْنا.

٩ ـ أَحْمَدُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ أَبِي نَصْرٍ قالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ كِتاباً فَكانَ فِي بَعْضِ ما كَتَبْتُ: قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ)) وَقالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ:

((وَما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كافَّةً، فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ)) فَقَدْ فُرِضَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْأَلَةُ، وَلَمْ يُفْرَضْ عَلَيْكُمُ الْجَوابُ؟ قالَ: قالَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّما يَتَّبِعُونَ أَهْواءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ)).

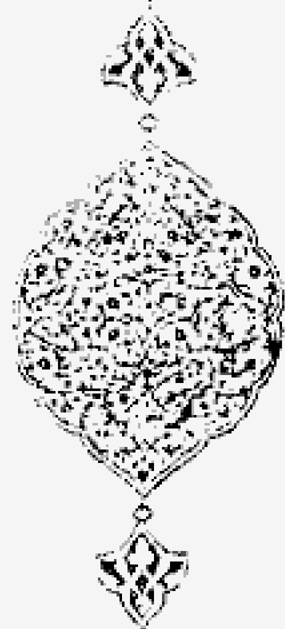




اهل ذکر و ما هستیم مسئولها. [۳۰]

۸ ـ وشاء گوید: از امام رضا (ع) شنیدم می فرمود: علی بن الحسین(ع) فرموده است که بر ائمه یک وظیفهٔ لازمی است که بر شیعهٔ آنها نیست و بر شیعه هم یک وظیفهٔ لازمی است که بر عهدهٔ ما نیست، خدای عز وجل به آنها فرمان داده که از ما بپرسند، خدا فرموده است: «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ» به آنها دستور داده که از ما بپرسند ولی پاسخ بر ما واجب نیست، اگر خواهیم پاسخ دهیم و اگر خواهیم دم بندیم. [۳۱]

۹ ـ احمد بن محمد بن ابی‌نصر گوید: من نامه‌ای به امام رضا(ع) نوشتم ودر ضمن نوشتم: خدا عزوجل فرموده(۴۳ سوره نحل): «از اهل ذکر بپرسید اگر تاکنون ندانسته‌اید» وخدای عزوجل فرموده(۱۲۲ سوره توبه): «شیوهٔ مؤمنان نیست که همه وهمه بسیج کنند وبکوچند ولی باید از هر تیره‌ای یک دسته بکوچند تادر دین بینا شوند وچون به تیرهٔ خود برگردند آنهارا بیم دهند تاشاید بفهمند ودر حذر شوند» (به حکم این دو آیه) بر مردم پرسش واجب شده ولی بر شما پاسخ واجب نشده؟ در پاسخ فرمود: خدای تبارک و تعالی فرماید(۵۰ سوره قصص): «اگر "ای پیغمبر" از تو نپذیرفتند بدان که همانا پیرو هوس خویشند و چه کس گمراه تر است از آنکه پیرو هوس خود باشد»؟ [۳۲]

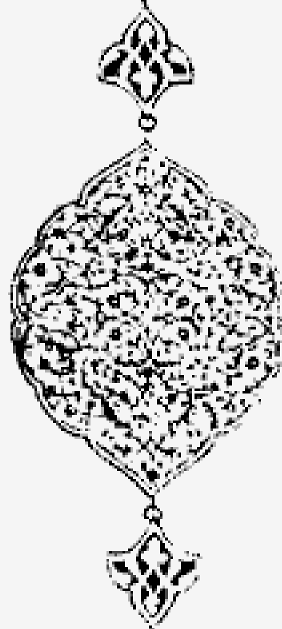




بابُ أَنَّ مَنْ وَصَفَهُ اللّٰهُ تَعالىٰ في كِتابِهِ بِالْعِلْمِ هُمُ الأَئِمَّةُ عَلَيهِمُ السَّلامُ

۱ـ عَلِيُّ بنُ إبراهيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ بنِ الْقاسِمِ الأَنْصارِيِّ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ في قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لايَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُو الأَلْبابِ)) قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّما نَحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ، وَالَّذِينَ لايَعْلَمُونَ: عَدُوُّنا، وَشِيعَتُنا أُولُوا الأَلْبابِ.

۲ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بنِ سُوَيْدٍ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ في قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لايَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُو الأَلْبابِ)) قالَ: نَحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَعَدُوُّنا الَّذِينَ لايَعْلَمُونَ وَشِيعَتُنا أُولُو الأَلْبابِ.

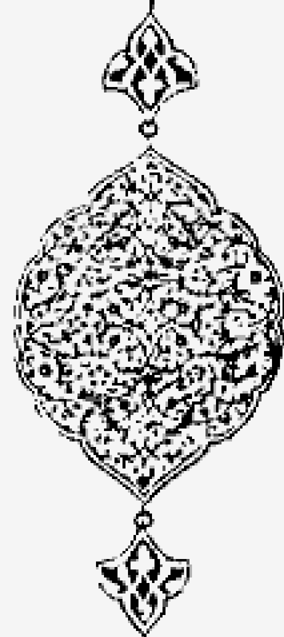




باب در اینکه مقصود از عالِم و دانا در قرآن همان ائمه(ع) هستند

۱ ـ جابر گوید: امام باقر(ع) در تفسیر قول خدای عز وجل (۹ سوره زمر): «آیا برابرند کسانی که می‌دانند وآن کسانی که نمی‌دانند همانا صاحبدلان یادآور می شوند» فرمود: همانا ما آن کسانی هستیم که می دانیم و آن کسانی که نمی دانند دشمنان ما هستند و صاحبدلان شیعیان ما هستند.

۲ ـ جابر در سند دیگر هم از امام باقر(ع) با اندکی اختلاف در تعبیر، همین روایت را نقل کرده است. [۳۳]



بابُ أَنَّ الرّاسِخينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الأَئِمَّةُ عَلَيهِمُ السَّلامُ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بنِ سُوَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ بنِ الْحُرِّ وَعِمْرانَ بنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: نَحْنُ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَنَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ.

٢ ـ عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ عَلِيٍّ، عَنْ إبْراهِيمَ بنِ إسْحاقَ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ حَمّادٍ، عَنْ بُرَيْدِ بنِ مُعاوِيَةَ، عَنْ أَحَدِهِما عَلَيْهِما السَّلامُ في قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إلاَّ اللّٰهُ وَالرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ)) فَرَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ الرّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ، قَدْ عَلَّمَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعَ ما أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ وَالتَّأْوِيلِ وَما كانَ اللّٰهُ لِيُنْزِلَ عَلَيْهِ شَيْئاً لَمْ يُعَلِّمْهُ تَأْوِيلَهُ وَأَوْصِياؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ، وَالَّذِينَ لايَعْلَمُونَ تَأْوِيلَهُ إذا قالَ الْعالِمُ فِيهِمْ بِعِلْمٍ، فَأَجابَهُمُ اللّٰهُ بِقَوْلِهِ: ((يَقُولُونَ آمَنّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا)) وَالْقُرْآنُ خاصٌّ وَعامٌّ وَمُحْكَمٌ وَ مُتَشابِهٌ وَناسِخٌ وَمَنْسُوخٌ، فَالرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَعْلَمُونَهُ.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بنِ مُحَمَّدٍ بنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بنِ حَسّانَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ



باب در اینکه راسخین در علم، ائمه (ع) هستند

۱ ـ امام صادق (ع) فرمود: ما هستیم راسخون در علم وما تأویل آنرا (متشابهات آنرا) می دانیم.

۲ ـ برید بن معاویه از یکی از دو امام (باقر یا صادق ع) روایت کرده در تفسیر قول خدای عز وجل (۶ سوره آل عمران): «و نمی داند تأویل آنرا جز خدا و راسخون در علم» که فرمود: رسول الله افضل راسخون در علم است، خدای عز وجل به او آموخته است هرچه را بدو فرو فرستاده از تنزیل و تأویل، خدا چیزی را که تأویل آنرا نمی دانست به وی نازل نمی کرد و اوصیاء پس از وی هم همه آنرا می دانند و آن کسانی که تأویل آنرا نمی دانند چون عالم راسخ در علم که میان آنها است از روی علم به آنها بگوید خدا پذیرش آنها را اعلام کرده به قول خود که: «می گویند ما بدان ایمان داریم همه آن از نزد پروردگار ما است» قرآن خاص دارد و عام، محکم دارد و متشابه، ناسخ دارد و منسوخ، و راسخون در علم همه را می دانند.

۳ ـ امام صادق (ع) فرمود: راسخون در علم، امیر المؤمنین و ائمهٔ بعد از اویند. [۳۴]

قالَ: الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيهِمُ السَّلامُ.

بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ قَدْ أُوتُوا الْعِلْمَ وَأُثْبِتَ فِي صُدُورِهِمْ

١ ـ أَحْمَدُ بنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ، عَنْ حَمّادِ بنِ عيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ الْمُخْتارِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ فِي هٰذِهِ الآيَةِ: ((بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ)) فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ صَدْرِهِ.

٢ ـ عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ)) قالَ: هُمُ الأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ.

٣ ـ وَعَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ، عَنْ عُثْمانَ بنِ عِيسىٰ، عَنْ سَماعَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي هٰذِهِ الآيَةِ: ((بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ)) .... ثُمَّ قالَ: أَما وَاللّٰهِ يا أَبا مُحَمَّدٍ ما قالَ: بَيْنَ دَفَّتَيِ الْمُصْحَفِ، قُلْتُ: مَنْ هُمْ جُعِلْتُ فِداكَ؟ قالَ: مَنْ عَسىٰ أَنْ يَكُونَ غَيْرَنا؟

٤ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ يَزِيدَ شَعَرٍ، عَنْ هارُونَ بنِ حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:



باب در اینکه علم به ائمه داده شده و در سینهٔ آنها ثبت است

۱ ـ ابو بصیر گوید: از امام باقر (ع) شنیدم می فرمود در تفسیر این آیه (۴۸ سوره عنکبوت): «بلکه آن آیاتی است روشن در سینهٔ کسانی که علم به آنها داده شده» اشاره به سینهٔ خودش نمود.

۲ ـ عبد العزیز عبدی از امام صادق (ع) که در تفسیر قول خدای عز وجل: «بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» فرمود: آنها ائمه (ع) هستند.

۳ ـ ابو بصیر از امام باقر (ع) در این آیه: «بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» فرمود: ای ابو محمد، به خدا مقصود آن نیست که میان دو جلد مصحف قرار دارد، گفتم: قربانت چه کسانند (که آنرا در سینه دارند؟) فرمود: جز ما امید می رود که کی باشد؟

۴ ـ هارون بن حمزه گوید: شنیدم امام صادق (ع) در تفسیر: «بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» فرمود: آنها بخصوص

((بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ)) قالَ: هُمُ الأَئِمَّةُ خاصَّةً.

٥ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ فُضَيْلٍ قالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ)) قالَ: هُمُ الأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ خاصَّةً.

بابٌ في أَنَّ مَنِ اصْطَفاهُ اللّٰهُ مِنْ عِبادِهِ وَأَوْرَثَهُمْ كِتابَهُ هُمُ الأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ

١ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ جُمْهُورٍ، عَنْ حَمّادِ بنِ عيسىٰ، عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ عَنْ سالِمٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((ثُمَّ أَوْرَثْنا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا، فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللّٰهِ)) قالَ: السّابِقُ بِالْخَيْراتِ: الإِمامُ، وَالْمُقْتَصِدُ: العارِفُ لِلإِمامِ، وَالظّالِمُ لِنَفْسِهِ: الَّذِي لايَعْرِفُ الإِمامَ.

٢ ـ الْحُسَيْنُ، عَنِ الْمُعَلَّىٰ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ، عَنْ سُلَيْمانَ بنِ خالِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((ثُمَّ أَوْرَثْنا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا)) فَقالَ: أَيُّ شَيْءٍ

ائمه (ع) هستند.

۵ ـ محمد بن فضیل گوید: از آن حضرت پرسیدم تفسیر قول خدای عز وجل را: «بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» فرمود:

آنان ائمه علیهم السلام هستند بالخصوص. [۳۵]

باب در اینکه برگزیده‌های خدا که قرآن را ارث به آنها داده، ائمه (ع) اند

۱ ـ سالم گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از قول خدای عز وجل (۲۹ سوره فاطر): «سپس ارث دادیم کتاب را به کسانی که برگزیدیم از بندگان خود، برخی به خود ستم کردند و برخی میانه روند و برخی پیش رو برای هر کار خیری به اذن خدا» فرمود: پیشرو در خیرات امام است و میانه رو عارف به امام و ستمکار به خود آنکه امام را نشناسد.

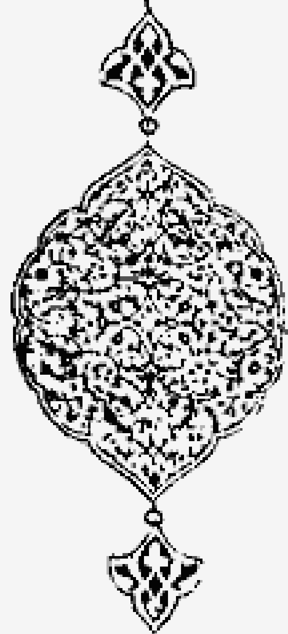
۲ ـ سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدای تعالی: «سپس ارث دادیم کتاب را به کسانی که برگزیدیم از بندگان خود» فرمود: شما چه می گوئید؟ گفتم: می گوئیم در بارهٔ



تَقُولُونَ أَنْتُمْ؟ قُلْتُ: نَقُولُ: إِنَّها فِي الْفاطِمِيِّينَ. قالَ: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ، لَيْسَ يَدْخُلُ في هٰذا مَنْ أشارَ بِسَيْفِهِ وَدَعا النّاسَ إِلىٰ خِلافٍ، فَقُلْتُ: فَأَيُّ شَيءٍ الظّالِمُ لِنَفْسِهِ؟ قالَ: الْجالِسُ في بَيْتِهِ لايَعْرِفُ حَقَّ الإمامِ، وَالْمُقْتَصِدُ: الْعارِفُ بِحَقِّ الإمامِ، وَالسّابِقُ بِالْخَيْراتِ: الإمامُ.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ عُمَرَ قالَ: سَأَلْتُ أَبا الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((ثُمَّ أَوْرَثْنا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا)) الآيَة، قالَ: وُلْدُ فاطِمَةَ عَلَيها السَّلامُ وَالسّابِقُ بِالْخَيْراتِ: الإمامُ، وَالْمُقْتَصِدُ: الْعارِفُ بِالإمامِ، وَالظّالِمُ لِنَفْسِهِ: الَّذِي لا يَعْرِفُ الإمامَ.

٤ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي وَلّادٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ أُولٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ)) قالَ: هُمُ الأَئِمَّةُ عَلَيهِمُ السَّلامُ.

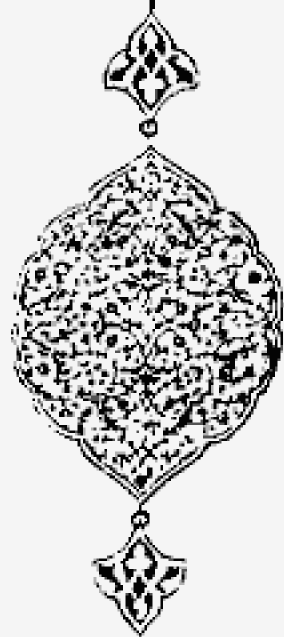




اولاد فاطمه است، فرمود: چنین نیست که تو معتقدی، این آیه شامل کسی نیست که شمشیر کشد و مردم را به شورش دعوت کند، گفتم: پس ستمکار به خود چه باشد؟ فرمود: آنکه در خانه نشسته و حق امام وقت را نشناخته، و مقتصد: عارف به حق امام است، و سابق بالخیرات: شخص امام است.

۳ ـ احمد بن عمر گوید: از امام رضا(ع) تفسیر آیهٔ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا» را پرسیدم، فرمود: مقصود اولاد فاطمه‌اند، سابق بالخیرات: امام است، ومقتصد امام‌شناس است، و ظالم به‌نفس: آنکه امام را نشناسد. [۳۶].

۴ ـ ابی ولاد گوید: از امام صادق (ع) از قول خدای عز وجل پرسیدم (۱۱۵ سوره بقره): «آن کسانی که به آنها کتاب را دادیم آنرا چنانچه شایسته است می خوانند، آنان بدان ایمان دارند» فرمود: ایشان ائمه(ع) هستند. [۳۷]



بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ في كِتابِ اللّٰهِ إِمامانِ: إِمامٌ يَدْعُو إِلَى اللّٰهِ وَإِمامٌ يَدْعُو إِلَى النّارِ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ غالِبٍ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ: لَمّا نَزَلَتْ هٰذِهِ الآيَةُ: ((يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ)) قالَ الْمُسْلِمُونَ: يا رَسُولَ اللّٰهِ، أَلَسْتَ إِمامَ النّاسِ كُلِّهِمْ أَجْمَعِينَ؟ قالَ: فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَنا رَسُولُ اللّٰهِ إِلَى النّاسِ أَجْمَعِينَ وَلٰكِنْ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أَئِمَّةٌ عَلَى النّاسِ مِنَ اللّٰهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، يَقُومُونَ فِي النّاسِ فَيُكَذَّبُونَ وَيَظْلِمُهُمْ أَئِمَّةُ الْكُفْرِ وَالضَّلالِ وَأَشْياعُهُمْ، فَمَنْ والاهُمْ وَاتَّبَعَهُمْ وَصَدَّقَهُمْ فَهُوَ مِنِّي وَمَعِي وَسَيَلْقانِي، أَلا وَمَنْ ظَلَمَهُمْ وَكَذَّبَهُمْ فَلَيْسَ مِنِّي وَلا مَعِي وَأَنا مِنْهُ بَرِيءٌ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ: إِنَّ الأَئِمَّةَ فِي كِتابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ إِمامانِ، قالَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا)) لا بِأَمْرِ النّاسِ يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللّٰهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَحُكْمَ اللّٰهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ قالَ:



باب در اینکه قرآن دو امام معرفی کرده: امامی که به خدا می خواند و امامی که به دوزخ می‌راند

۱ ـ امام باقر(ع) فرمود: چون این آیه نازل شد(۷۱ سوره اسراء): «روزی که بخوانیم هر مردمی را به امام آنها» مسلمانان گفتند: یارسول اللّٰه مگر شما امام همهٔ مردم نیستید؟ گوید: رسول خدا(ص) فرمود: من از طرف خدا بر همهٔ مردم رسولم وبعد از من محققاً امامانی از خاندانم از طرف خدا به مردم گماشته می‌شوند، آنها در میان مردم قیام می‌کنند ومردم آنهارا تکذیب می‌نمایند وائمهٔ کفر وضلالت وپیروانشان به آنها ستم می کنند، هرکه بدانها گرود وپیروی آنها کند وآنهارا تصدیق نماید او از من است وهمراه من است و محققاً مرا ملاقات خواهد کرد، هلا هرکه بر آنان ستم کند وآنها را تکذیب کند از من نیست وهمراه من نیست ومن از او بیزارم.

[۳۸]

۲ ـ فرموده است(٤۱ سوره قصص): «و آنها را امامانی مقرر ساختیم که مردم را به جانب آتش بخوانند» فرمان خودرا بر فرمان خدا پیش دارند و حکم خودرا بر حکم خدا مقدم شمارند و پیرو هوسهای خود باشند برخلاف آنچه در کتاب خدا است. [۳۹]

((وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النّارِ)) يُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللّٰهِ وَحُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللّٰهِ وَيَأْخُذُونَ بِأَهْوائِهِمْ خِلافَ ما فِي كِتابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ.

بابُ أَنَّ الْقُرآنَ يَهْدِي لِلإِمامِ

١ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ:

((وَلِكُلٍّ جَعَلْنا مَوالِيَ مِمّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمانُكُمْ)).

قالَ:

إِنَّما عَنىٰ بِذٰلِكَ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ بِهِمْ عَقَدَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ أَيْمانَكُمْ.

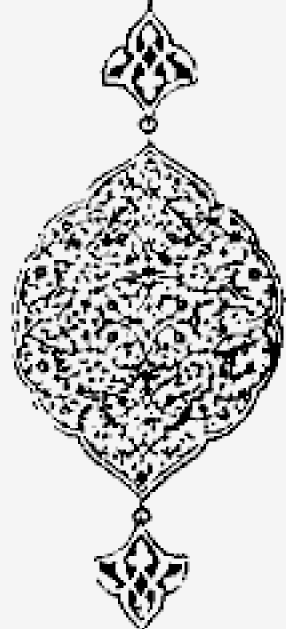
٢ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ مُوسىٰ بْنِ أُكَيْلٍ النُّمَيْرِيِّ، عَنِ الْعَلاءِ بْنِ سَيابَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ في قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ)) قالَ: يَهْدِي إِلَى الْإِمامِ.



باب در اینکه قرآن به امام رهنمائی می کند

۱ ـ حسن بن محبوب گوید: از امام رضا (ع) تفسیر قول خدای عز وجل را پرسیدم (۳۳ سوره نساء): «برای هر کدام موالی مقرر ساختیم نسبت بدانچه پدر و مادر و خویشان بجا گذارند و آن کسانی که پیمان شما با آنها بسته است» (و آن کسانی که دست بیعت به آنها دادید خ) (بهره شان را به آنان بدهید، به راستی خدا بر هر چیز گواه است ـ دنبالهٔ آیه) امام فرمود: همانا مقصود ائمه (ع) هستند که خدا عهد شما را بدانها بسته است. [٤٠]

۲ ـ امام صادق (ع) در تفسیر قول خدای تعالیٰ (۹ سوره اسراء): «به راستی این قرآن رهنمائی کند بدانچه راست و درست تر است» فرمود: رهنمائی می کند به وجود امام (ع). [٤١]



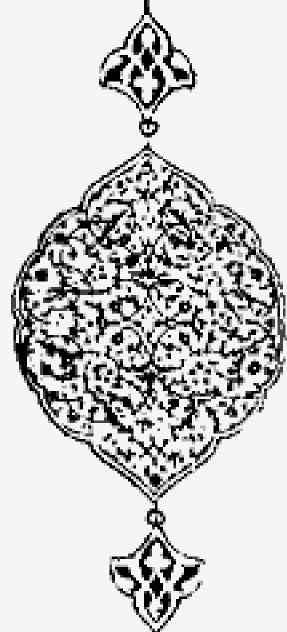


بابُ أنَّ النِّعْمَةَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتابِهِ الأئِمَّةُ عَلَيهِمُ السَّلامُ

١ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بِسْطامِ بنِ مُرَّةَ، عَنْ إسْحاقَ بنِ حَسّانٍ، عَنِ الْهَيْثَمِ بنِ واقِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بنِ الْحُسَيْنِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ سَعْدٍ الإسْكافِ، عَنِ الأصْبَغِ بنِ نُباتَةَ قالَ: قالَ أميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلامُ: ما بالُ أقْوامٍ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَدَلُوا عَنْ وَصِيِّهِ لايَتَخَوَّفُونَ أنْ يَنْزِلَ بِهِمُ الْعَذابُ، ثُمَّ تَلا هٰذِهِ الآيَةَ: ((ألَمْ تَرَ إلَى الَّذينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ كُفْراً وَأحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ * جَهَنَّمَ)) ثُمَّ قالَ: نَحْنُ النِّعْمَةُ الَّتي أنْعَمَ اللّٰهُ بِها عَلىٰ عِبادِهِ وَبِنا يَفُوزُ مَنْ فازَ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

٢ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بنِ مُحَمَّدٍ، رَفَعَهُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((فَبِأيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ)) أبِالنَّبِيِّ أمْ بِالْوَصِيِّ تُكَذِّبانِ؟

نَزَلَتْ فِي «الرَّحْمٰنِ».



٣ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنِ الْهَيْثَمِ بنِ واقِدٍ، عَنْ أبي يُوسُفَ الْبَزّازِ قالَ: تَلا أبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ هٰذِهِ الآيَةَ:



باب در اینکه نعمتی را که خدا در قرآن یاد کرده است ائمه (ع) هستند

۱ ـ اصبغ بن نباته گوید: امیر المؤمنین (ع) فرمود: چه خیال می کنند مردمی که سنت رسول خدا (ص) را دیگرگون کردند و وصی او (از وصیت او خ) سر برتافتند و نمی ترسند که عذاب خدا بر آنها نازل شود، سپس این آیه را تلاوت کرد (۲۹ سوره ابراهیم): «آیا نگاه نکنی به آن کسانی که به جای نعمت خدا کفر ورزیدند و تبار خودرا به خانمان نابودی کشیدند که دوزخ است» سپس فرمود: ما هستیم آن نعمتی که خدا به بندگانش انعام کرده و بوسیلهٔ ما کامیاب شود هر که کامیاب باشد در روز قیامت. [۴۲]

۲ ـ معلی بن محمد در حدیثی که به معصوم رسانیده است در تفسیر قول خدای عز وجل (۱۲ سوره الرحمن): «پس آیا به کدام نعمت پروردگار خودتان شما دوتن تکذیب کنید»؟ گفته است: مقصود این است که پیغمبر را تکذیب کنید یا وصی اورا؟ در سورهٔ الرحمن نازل شده. [۴۳]

۳ ـ ابو یوسف بزاز گوید: امام صادق (ع) این آیه را خواند (۶۹ سوره اعراف): «یاد کنید نعمتهای خدا را » ـ شاید راستگو شوید ـ فرمود: می دانی نعمتهای خدا چیست؟ گفتم: نه، فرمود:

((وَاذكُرُوا آلاءَ اللّٰهِ)) قالَ: أَتَدرِي ما آلاءُ اللّٰهِ؟ قُلْتُ: لا، قالَ: هِيَ أَعظَمُ نِعَمِ اللّٰهِ عَلىٰ خَلقِهِ وَهِيَ وَلايَتُنا.

٤ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بنِ حَسّانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بنِ كَثِيرٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ كُفراً ـ الآية)) قالَ: عَنىٰ بِها قُرَيْشاً قاطِبَةً الَّذِينَ عادَوا رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَنَصَبُوا لَهُ الْحَرْبَ وَجَحَدُوا وَصِيَّةَ وَصِيِّهِ.

بابُ أَنَّ الْمُتَوَسِّمِينَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللّٰهُ تَعالىٰ فِي كِتابِهِ هُمُ الأَئِمَّةُ عَلَيهِمُ السَّلامُ وَالسَّبِيلُ فِيهِمْ مُقِيمٌ

١ـ أَحْمَدُ بنُ مِهْرانَ، عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ بنِ عَبْدِاللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ قالَ: أَخبَرَنِي أَسْباطٌ بَيّاعُ الزُّطِّيِّ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ * وَإِنَّها لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ)) قالَ: فَقالَ: نَحْنُ الْمُتَوَسِّمُونَ وَالسَّبِيلُ فِينا مُقِيمٌ.

٢ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بنِ الْخَطّابِ، عَنْ يَحْيىٰ بنِ

مقصود، بزرگترین نعمت خدا بر خلق او است و آن ولایت ما است.

[٤٤]

٤ ـ عبد الرحمن بن کثیر گوید: از امام صادق (ع) تفسیر قول خدا عز وجل را پرسیدم (٢٩ سوره ابراهیم): «آیا نگاه نکنی به کسانی که بدل کردند نعمت خدا را به کفر» فرمود: مقصود، همه و همه قریش است که با رسول خدا (ص) دشمنی کردند و به جنگ او برخاستند و وصیت او را در بارهٔ جانشین او منکر شدند.

باب در اینکه مقصود از متوسمین که خدا در قرآن فرموده است ائمه (ع) هستند و راه حق در آنها پابرجا است

١ ـ اسباط ـ فروشندهٔ غلامان هندی ـ گفت: من نزد امام صادق (ع) بودم که مردی تفسیر قول خدای عز وجل (٧٥ و ٧٦ سوره حجر): «به راستی در این آیاتی است برای اندیشه کنندگان بافراست و به راستی که برای آن قریه راه پابرجائی بود» گوید که: فرمود: ما هستیم متوسمان و راه حق در ما پابرجا است.

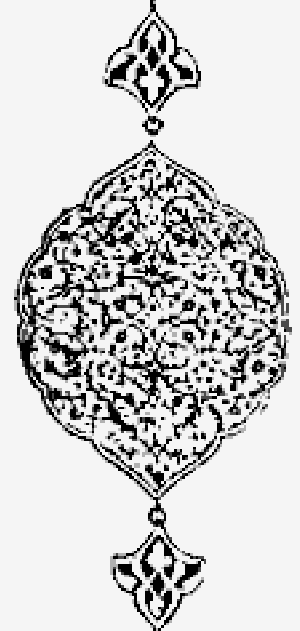
٢ ـ اسباط بن سالم گوید: من نزد امام صادق (ع) بودم که



إبراهيمَ قالَ: حَدَّثَنِي أَسباطُ بنُ سالِمٍ قالَ: كُنتُ عِندَ أَبِي عَبدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ فَدَخَلَ عَلَيهِ رَجُلٌ مِن أَهلِ هِيتٍ فَقالَ لَهُ: أَصلَحَكَ اللّٰهُ ما تَقُولُ فِي قَولِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِلمُتَوَسِّمِينَ))؟ قالَ: نَحنُ المُتَوَسِّمُونَ وَالسَّبِيلُ فِينا مُقِيمٌ.

۳ ـ مُحَمَّدُ بنُ إِسماعِيلَ، عَنِ الفَضلِ بنِ شاذانَ، عَن حَمّادِ بنِ عِيسىٰ، عَن رِبعِيِّ بنِ عَبدِاللّٰهِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ، عَن أَبِي جَعفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ فِي قَولِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِلمُتَوَسِّمِينَ)) قالَ: هُمُ الأَئِمَّةُ عَلَيهِمُ السَّلامُ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِتَّقُوا فِراسَةَ المُؤمِنِ فَإِنَّهُ يَنظُرُ بِنُورِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ في قَولِ اللّٰهِ تَعالىٰ: ((إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِلمُتَوَسِّمِينَ)).

٤ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحيىٰ، عَنِ الحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ الكُوفِيِّ، عَن عُبَيسِ بنِ هِشامٍ، عَن عَبدِاللّٰهِ بنِ سُلَيمانَ، عَن أَبِي عَبدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ فِي قَولِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِلمُتَوَسِّمِينَ)) فَقالَ: هُمُ الأَئِمَّةُ ((وَإِنَّها لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ)) قالَ: لا يَخرُجُ مِنّا أَبَداً.



٥ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحيىٰ، عَن مُحَمَّدِ بنِ الحُسَينِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ أَسلَمَ، عَن إِبراهِيمَ بنِ أَيُّوبَ، عَن عَمرِو بنِ شِمرٍ، عَن جابِرٍ، عَن أَبِي جَعفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: قالَ أَمِيرُ المُؤمِنِينَ عَلَيهِ السَّلامُ فِي قَولِهِ تَعالىٰ: ((إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِلمُتَوَسِّمِينَ)) قالَ: كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ المُتَوَسِّمُ وَأَنا مِن بَعدِهِ وَالأَئِمَّةُ مِن ذُرِّيَّتِي: المُتَوَسِّمُونَ.



مردی از اهل هیت بر او درآمد و عرض کرد: اصلحک الله چه می فرمائی در تفسیر قول خدای عز وجل : «إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ»

فرمود: مائیم متوسمین و راه حق در ما پابرجا است.

۳ ـ محمد بن مسلم از امام باقر (ع) در تفسیر قول خدای عز وجل (۷۵ سوره حجر): «به راستي در اين آياتي است براي باهوشان» فرمود:

آنها ائمه هستند، رسول خدا(ص) فرمود: از فراست و هوش مؤمن بپرهیزید که در پرتو نور خدا نگاه می کند، در ضمن تفسیر قول خدای تعالی «إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ» فرمود.

۴ ـ امام صادق (ع) در تفسیر قول خدای عز وجل: «إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ» فرمود: ایشان ائمه هستند و در «إِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ».

فرمود: هرگز از میان ما بیرون نرود.

۵ ـ امام باقر (ع) فرمود که: امیر المؤمنین(ع) در تفسیر قول خدا: «إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ» فرمود: رسول خدا متوسم بود من هم پس از وی، و امامان از نژاد من متوسم هستند و در نسخه دیگر عین این حدیث از احمد بن مهران روایت شده است. [۴۵]



وَفي نُسْخَةٍ أُخْرىٰ: عَنْ أَحْمَدَ بن مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بن عَلِيّ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ أَسْلَمَ، عَنْ إبْراهِيمَ بنِ أَيُّوبَ بِإسْنادِهِ مِثْلَهُ.

بابُ عَرْضِ الأَعْمالِ عَلىٰ النَّبِيِّ (ص) وَالأَئِمَّةِ عَلَيهِمُ السَّلامُ

١ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدِ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعيدٍ، عَنِ الْقاسِمِ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بنِ أَبي حَمْزَةَ، عَنْ أَبي بَصيرٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: تُعْرَضُ الأَعْمالُ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَعْمالُ الْعِبادِ كُلَّ صَباحٍ أَبْرارُها وَفُجّارُها فَاحْذَرُوها، وَهُوَ قَوْلُ اللهِ تَعالىٰ: ((إِعْمَلُوا فَسَيَرىٰ اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ)) وَسَكَتَ.

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيىٰ الْحَلَبِيِّ، عَنْ عَبْدِالْحَميدِ الطّائِيِّ، عَنْ يَعْقُوبَ بنِ شُعَيْبٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((اعْمَلُوا فَسَيَرىٰ اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ)) قالَ: هُمُ الأَئِمَّةُ.

٣ ـ عَلِيُّ بنُ إبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُثْمانَ بنِ عيسىٰ، عَنْ



باب عرض اعمال بر پیغمبر (ص) وائمه (ع)

۱ ـ امام صادق (ع) فرمود: عرضه می شود همه اعمال بر رسول خدا (ص) یعنی اعمال بندگان خدا در هر بامدادی چه بر باشند و چه فاجر از کردارها برحذر باشید و آن معنی قول خدای تعالی است (۱۰۵ سوره توبه): «بکار باشید که محققاً می بیند خدا کردار شما را و هم رسولش » و امام در این جا دم بست و دنبال آیه را نخواند (یعنی کلمهٔ « وَالْمُؤْمِنُونَ » که مقصود ائمه است بر زبان نیاورد از راه تقیه یا از بابت اینکه مطلب نیاز به تصریح ندارد).

۲ ـ یعقوب بن شعیب گفت: از امام صادق (ع) تفسیر قول خدای عز وجل را پرسیدم (۱۰۵ سوره توبه): «در کار باشید که محققاً کردار شما را خدا و رسولش و مؤمنان خواهند دید» فرمود: مؤمنان، ائمه هستند.

۳ ـ سماعه گفت: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: شما

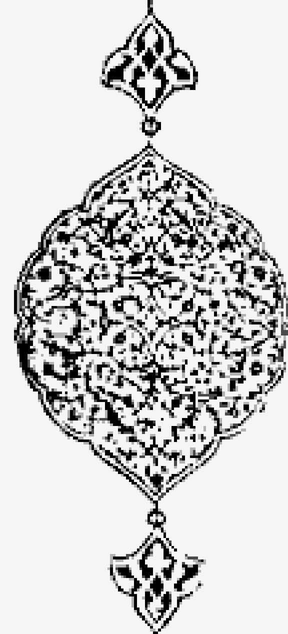


سَماعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مالَكُمْ تَسُوؤُنَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ فَقالَ رَجُلٌ: كَيْفَ نَسُوؤُهُ؟ فَقالَ: أَما تَعْلَمُونَ أَنَّ أَعْمالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيْهِ فَإِذا رَأَىٰ فِيها مَعْصِيَةً ساءَهُ ذٰلِكَ فَلا تَسُوؤُا رَسُولَ اللّٰهِ وَسُرُّوهُ.

٤ ـ عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقاسِمِ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الزَّيّاتِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ أَبانَ الزَّيّاتِ وَكانَ مَكِيناً عِنْدَ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لِلرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ: ادْعُ اللّٰهَ لِي وَلأَهْلِ بَيْتِي فَقالَ: أَوَلَسْتُ أَفْعَلُ وَاللّٰهِ إِنَّ أَعْمالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ قالَ: فَاسْتَعْظَمْتُ ذٰلِكَ، فَقالَ لِي: أَما تَقْرَأُ كِتابَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ))؟ قالَ: هُوَ وَاللّٰهِ عَلِيُّ بنُ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ.

٥ ـ أَحْمَدُ بنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ الصّامِتِ، عَنْ يَحْيَىٰ بنِ مُساوِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّهُ ذَكَرَ هٰذِهِ الآيَةَ: ((فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ)) قالَ: هُوَ وَاللّٰهِ عَلِيُّ بنُ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ.

٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ قالَ: سَمِعْتُ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ الأَعْمالَ تُعْرَضُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَبْرارُها وَفُجّارُها.



را چه شده که با رسول خدا (ص) بد می کنید؟ مردی گفت: چطور با او بد می کنیم؟ فرمود: کردار شما بر او عرضه می شود و چون گناهی در آن بیند بدش می آید پس به رسول خدا (ص) بدی نکنید و او را شاد کنید.

۴ ـ عبدالله بن ابان زیات که خدمت امام رضا (ع) مقامی داشت گوید: به آن حضرت عرض کردم: برای من و خاندانم به درگاه خدا دعا کن، فرمود: مگر دعا نمی کنم، به خدا کردار شما هر روز و هر شب به من عرضه می شود، گوید: من این سخن را بسیار بزرگ شمردم، فرمود: قرآن خدا را نمی خوانی؟ او فرماید: «بگو ای محمد، در کار باشید که محققاً می بیند کردار شما را خدا و رسولش و مؤمنان» فرمود: آن مؤمن بخدا علی بن ابی طالب بود.

۵ ـ امام باقر (ع) این آیه: «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» را یاد کرد و فرمود: آن مؤمن سوگند بخدا که علی بن ابی طالب بود.

۶ ـ وشّاء گفت: از امام رضا (ع) شنیدم می فرمود: به راستی همهٔ کارها بر رسول خدا (ص) عرضه شود، از نیکان و بدان(و بر هر امامی در زمان خود).

بابُ أَنَّ الطَّرِيقَةَ الَّتِي حُثَّ عَلىٰ الإِسْتِقامَةِ عَلَيها وَلايَةُ عَلِيٍّ عَلَيهِ السَّلامُ

١ ـ أَحْمَدُ بنُ مِهْرانَ، عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ بنِ عَبْدِاللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مُوسىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ يُونُسَ بنِ يَعْقُوبَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ في قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((وَأَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلىٰ الطَّرِيقَةِ لأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً)) قالَ: يَعْنِي لَوِ اسْتَقامُوا عَلىٰ وَلايَةِ عَلِيِّ بنِ أَبِي طالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالأَوْصِياءِ مِنْ وُلْدِهِ عَلَيهِمُ السَّلامُ وَقَبِلُوا طاعَتَهُمْ في أَمْرِهِمْ وَنَهْيِهِمْ ((لأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً)) يَقُولُ: لأَشْرَبْنا قُلُوبَهُمُ الإِيمانَ، وَالطَّرِيقَةُ هِيَ الإِيمانُ بِوَلايَةِ عَلِيٍّ وَالأَوْصِياءِ.

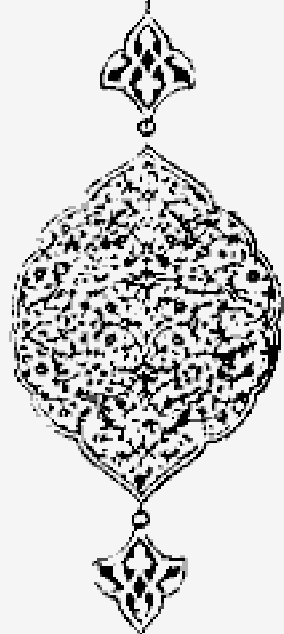
٢ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ جُمْهُورٍ، عَنْ فَضالَةَ بنِ أَيُّوبَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ عُثْمانَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ مُسْلِمٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((الَّذِينَ قالُوا رَبُّنا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا)) فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ: اسْتَقامُوا عَلىٰ الأَئِمَّةِ واحِداً بَعْدَ واحِدٍ ((تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَنْ لاتَخافُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ)).



باب در اینکه روشی که ترغیب شده است بر آن پایدار ماند ولایت علی بن أبی طالب (ع) است

۱ ـ امام باقر (ع) در تفسیر قول خدای تعالی (۱۶ سوره جن): «اگر پابرجا بمانند بر روش حق آب بسیاری به آنها بنوشانیم» فرمود: یعنی اگر پابرجا بمانند به ولایت و پیروی علی بن أبی طالب(ع) امیر مؤمنان و پیروی اوصیاء از فرزندانش (ع) و بپذیرند طاعت آنها را در هرچه فرمان دهند و غدقن کنند، به آنها آب فراوان بنوشانیم، یعنی دل آنها را از ایمان لبریز کنیم، طریقت حق ایمان به ولایت علی واوصیاء است.

۲ ـ محمد بن مسلم گوید: از امام ششم (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدای عز وجل (۳۰ سوره فصلت): «آن کسانی که گفتند پروردگار ما خدا است و در آن پابرجا ماندند و استقامت کردند» امام صادق فرمود: بر ائمه یکی پس از دیگری استقامت کردند، فرشتگان بر آنها نازل شوند با این پیام که نترسید و غم مخورید و مژده باد شما را به بهشتی که وعده دارید. [٤٦]



بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَشَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلائِكَةِ

١ ـ أَحْمَدُ بنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ، عَنْ غَيْرِ واحِدٍ، عَنْ حَمّادِ بنِ عيسىٰ، عَنْ رِبْعِيِّ بنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ أَبِي الجارُودِ قالَ: قالَ عَلِيُّ بنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: ما يَنْقِمُ النّاسُ مِنّا فَنَحْنُ وَاللّٰهِ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَبَيْتُ الرَّحْمَةِ وَمَعْدِنُ الْعِلْمِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلائِكَةِ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ الْمُغيرَةِ، عَنْ إِسْماعيلَ بنِ أَبي زِيادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ قالَ: قالَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنّا أَهْلُ الْبَيْتِ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَمَوْضِعُ الرِّسالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلائِكَةِ وَبَيْتُ الرَّحْمَةِ وَمَعْدِنُ الْعِلْمِ.

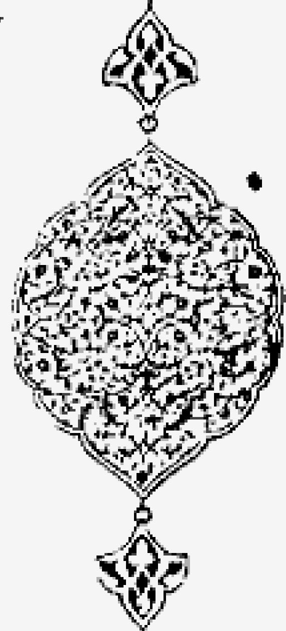
٣ ـ أَحْمَدُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْخَشّابِ قالَ: حَدَّثَنا بَعْضُ أَصْحابِنا عَنْ خَيْثَمَةَ قالَ: قالَ لي أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا خَيْثَمَةُ، نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَبَيْتُ الرَّحْمَةِ وَمَفاتيحُ الْحِكْمَةِ وَمَعْدِنُ الْعِلْمِ وَمَوْضِعُ الرِّسالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلائِكَةِ وَمَوْضِعُ سِرِّ اللّٰهِ، وَنَحْنُ وَديعَةُ اللّٰهِ في عِبادِهِ وَنَحْنُ حَرَمُ اللّٰهِ الأَكْبَرُ، وَنَحْنُ ذِمَّةُ اللّٰهِ وَنَحْنُ عَهْدُ اللّٰهِ، فَمَنْ وَفىٰ بِعَهْدِنا فَقَدْ



باب در اینکه ائمه (ع) معدن علم و شجرهٔ نبوت و مختلف ملائکه اند

۱ ـ علی بن الحسین (ع) فرمود: مردم چه خرده‌ای از ما می گیرند، ما به خدا شجرهٔ نبوت، خاندان رحمت، معدن علم و محل رفت و آمد فرشته ها هستیم.

۲ ـ امیر المؤمنین(ع) فرمود: به راستی ما خانواده شجرهٔ نبوت، موضع رسالت، مختلف فرشته ها، خانهٔ رحمت و معدن دانشیم.



۳ ـ خَیْثَمَه گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: ای خیثمه، ما شجرهٔ نبوتّ و خانهٔ رحمت و کلیدهای حکمت و معدن علم و موضع رسالت و مختلف ملائکه و محل سِرّ خدائیم، ما سپردهٔ خدائیم در میان بندگانش ، ما حرم اکبر خدائیم، ما پناه خدا و پیمان خدائیم، هرکه به عهد ما بپاید به عهد خدا پائیده است و هرکه آنرا بشکند، پناه و عهد خدا را شکسته.

وَفىٰ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَمَنْ خَفَرَها فَقَدْ خَفَرَ ذِمَّةَ اللّٰهِ وَعَهْدَهُ.

بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ عَلَيهِمُ السَّلامُ وَرَثَةُ العِلمِ، يَرِثُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً الْعِلْمَ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعيدٍ، عَنِ النَّضرِ بنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيىٰ الْحَلَبِيِّ، عَنْ بُرَيْدِ بنِ مُعاوِيَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: إنَّ عَلِيّاً عَلَيهِ السَّلامُ كانَ عالِماً وَالْعِلْمُ يُتَوارَثُ وَلَنْ يَهْلِكَ عالِمٌ إلّا بَقِيَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ عِلْمَهُ أَوْ ماشاءَ اللّٰهُ.

٢ ـ عَلِيُّ بنُ إبْراهيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمّادِ بنِ عيسىٰ، عَنْ حَريزٍ، عَنْ زُرارَةَ وَفُضَيْلٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: إنَّ الْعِلْمَ الَّذى نَزَلَ مَعَ آدَمَ عَلَيهِ السَّلامُ لَمْ يُرْفَعْ وَالْعِلْمُ يُتَوارَثُ وَكانَ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلامُ عالِمَ هٰذِهِ الأُمَّةِ وَإنَّهُ لَمْ يَهْلِكْ مِنّا عالِمٌ قَطُّ إلّا خَلَفَهُ مِنْ أَهْلِهِ مَنْ عَلِمَ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ ماشاءَ اللّٰهُ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنِ النَّضْرِ بنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيىٰ الْحَلَبِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْحَميدِ الطّائِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ مُسْلِمٍ قالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ: إنَّ الْعِلْمَ يُتَوارَثُ وَلا يَمُوتُ عالِمٌ إلّا وَتَرَكَ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ ماشاءَ اللّٰهُ.



باب در اینکه ائمه (ع) وارثان علم هستند یکی به دیگری علم را به ارث دهد

۱ ـ امام صادق (ع) فرمود که: علی(ع) عالِم بود و علم به ارث می رود، هرگز عالمی نمیرد تا به جای او بماند کسی که علم او را بداند یا آنچه را خدا بخواهد بداند (یعنی بیش از علم امام سابق).

۲ ـ امام باقر(ع) فرمود: عِلمی که با آدم (ع) نازل شد برداشته نشد، علم به ارث می رود، علی (ع) عالم این امت بود و حق این است که نمیرد از ما خانواده، عالمی هرگز تا بجای او نشیند از اهل او کسی که مثل علم او را بداند یا آنچه را خدا خواهد.

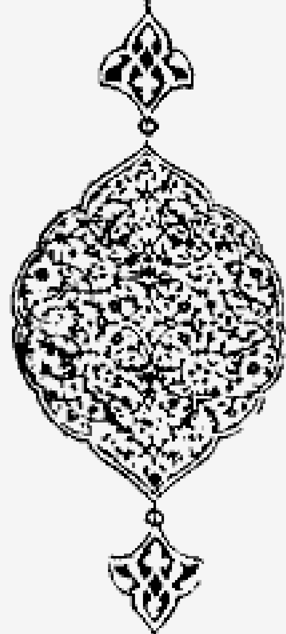
۳ ـ فرمود: محققاً علم به ارث می رود، عالمی نمیرد جز آنکه بجا گزارد کسی که مثل او بداند یا هرچه خدا خواهد.



٤ ـ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبّارِ، عَنْ صَفْوانَ، عَنْ مُوسىٰ بْنِ بَكْرٍ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسارٍ قالَ: سَمِعْتُ أَباعَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ في عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ سُنَّةَ أَلْفِ نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِياءِ وَإِنَّ الْعِلْمَ الَّذي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ لَمْ يُرْفَعْ وَما ماتَ عالِمٌ فَذَهَبَ عِلْمُهُ وَالْعِلْمُ يُتَوارَثُ.

٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعيدٍ، عَنْ فَضالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبانٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ الْعِلْمَ الَّذي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ لَمْ يُرْفَعْ وَما ماتَ عالِمٌ فَذَهَبَ عِلْمُهُ.

٦ ـ مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمانِ رَفَعَهُ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: يَمُصُّونَ الثِّمادَ وَيَدَعُونَ النَّهَرَ الْعَظيمَ، قيلَ لَهُ: وَمَا النَّهَرُ الْعَظيمُ؟ قالَ: رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْعِلْمُ الَّذي أَعْطاهُ اللّٰهُ، إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سُنَنَ النَّبِيّينَ مِنْ آدَمَ وَهَلُمَّ جَرّاً إِلىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قيلَ لَهُ: وَما تِلْكَ السُّنَنُ؟ قالَ: عِلْمُ النَّبِيّينَ بِأَسْرِهِ وَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَيَّرَ ذٰلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَقالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، فَأَميرُ الْمُؤْمِنينَ أَعْلَمُ أَمْ بَعْضُ النَّبِيّينَ؟ فَقالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: اسْمَعُوا ما يَقُولُ!! إِنَّ اللّٰهَ يَفْتَحُ مَسامِعَ مَنْ يَشاءُ، إِنّي حَدَّثْتُهُ: أَنَّ اللّٰهَ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ



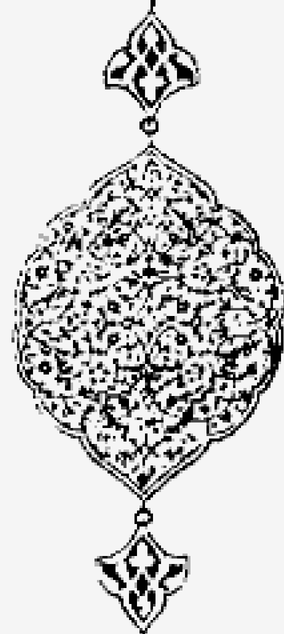


۴ ـ فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: در علی (ع) روش هزار تن از پیغمبران بود، به راستی علمی که با آدم (ع) فرود آمد برداشته نشد، عالمی نمیرد که علمش از دست برود، علم ارث برده شود.

۵ ـ عمر بن ابان گوید: از امام باقر(ع) شنیدم می فرمود: به راستی علمی که با آدم نازل شد بر داشته نشد، عالمی نمیرد که علمش از دست برود.

۶ ـ امام باقر (ع) می فرمود: (این مردم) نم را می مکند و نهر بزرگ را از دست می نهند، به او عرض شد: نهر بزرگ کدام است؟ فرمود: رسول خدا(ص) و علمی که خدا به او داده است، خدای عز وجل سنت پیغمبران را از آدم (ع) تا محمد(ص) برای آن حضرت گردآورد، به او عرض شد: این سنت ها چه بود؟ فرمود:

علم و دانش همهٔ پیغمبران یکجا، و رسول خدا(ص) آنرا به علی (ع) منتقل کرد، مردی به او گفت: یابن رسول اللّٰه، امیر المؤمنین (ع) داناتر بود یا یکی از پیغمبران؟ امام باقر(ع) فرمود: بشنوید این مرد چه می گوید، خدا گوش هرکه را خواهد باز کند، من به او گفتم که: خدا علم همهٔ پیغمبران را برای محمد(ص) جمع



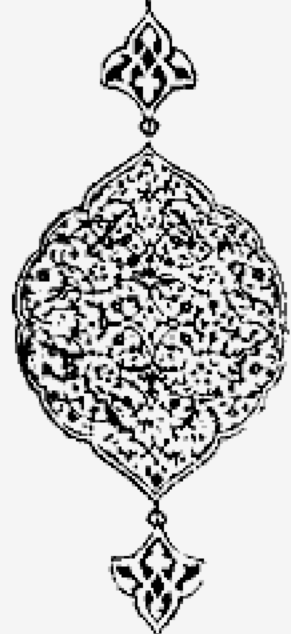


وَآلِهِ وَسَلَّم عِلْمَ النَّبِيِّينَ وَأَنَّهُ جَمَعَ ذٰلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ يَسْأَلُني أَهُوَ أَعْلَمُ أَمْ بَعْضُ النَّبِيِّينَ.

٧ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنِ النَّضرِ بنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيىٰ الْحَلَبِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْحَميدِ الطَّائِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ مُسْلِمٍ قالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ الْعِلْمَ يُتَوارَثُ فَلا يَمُوتُ عالِمٌ إِلَّا تَرَكَ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ ماشاءَ اللّٰهُ.

٨ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الْحارِثِ بنِ الْمُغيرَةِ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ الْعِلْمَ الَّذي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ لَمْ يُرْفَعْ وَما ماتَ عالِمٌ إِلَّا وَقَدْ وَرَّثَ عِلْمَهُ، إِنَّ الْأَرْضَ لاتَبْقىٰ بِغَيْرِ عالِمٍ.

بابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَرِثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ وَجَميعِ الْأَنْبِياءِ وَالْأَوْصِياءِ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ



١ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ عَبْدِالْعَزيزِ بنِ الْمُهْتَدي، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ جُنْدَبٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ: أَمّا بَعْدُ، فَإِنَّ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم كانَ أَمينَ اللّٰهِ في خَلْقِهِ فَلَمّا قُبِضَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم كُنّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَتَهُ، فَنَحْنُ أُمَناءُ اللّٰهِ في أَرْضِهِ، عِنْدَنا



کرد و او هم همه را نزد علی(ع) جمع کرد و به او تحویل داد و او باز هم از من می پرسد، علی داناتر است یا یکی از پیغمبران؟!.

۷ ـ امام باقر(ع) فرمود: علم پشت به پشت ارث می رود، عالمی نمیرد جز اینکه به جای خود گذارد کسی که مانند او بداند یا هرچه خدا خواهد بداند.

۸ ـ حارث بن مغیره گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: به راستی علمی که با آدم (ع) نازل شد برداشته نشد، عالمی نمرده جز اینکه علم خود را به دیگری ارث داده، به راستی زمین بی عالم نماند.

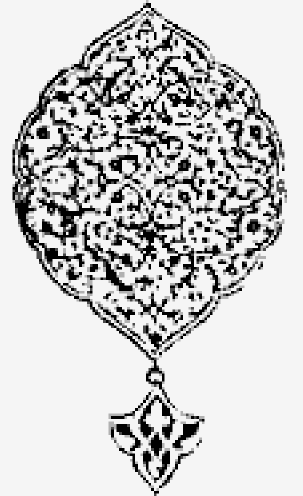
باب در اینکه ائمه وارث پیغمبر وهمهٔ انبیاء واوصیاءِ پیشین باشند

۱ ـ عبدالله بن جندب گوید: امام رضا(ع) به او نوشت: اما بعد به راستی محمد(ص) امین خدا بود در خلقش و چون وفات کرد ما خانواده وارثانش بودیم و ما امناء خدائیم در زمین خدا، نزد ما است علم بلاها و مرگ و میرها و انساب عرب و علم پیدایش اسلام (و زایش بر اسلام خ ل) و به راستی ما هر مردی را ببینیم می شناسیم



الرَّجُلَ إذا رَأَيْناهُ بِحَقِيقَةِ الإِيمانِ وَحَقِيقَةِ النِّفاقِ وَإِنَّ شيعَتَنا لَمَكْتُوبُونَ بِأَسْمائِهِمْ وَأَسْماءِ آبائِهِمْ، أَخَذَ اللّٰهُ عَلَيْنا وَعَلَيْهِمُ الْمِيثاقَ، يَرِدُونَ مَوْرِدَنا وَيَدْخُلُونَ مَدْخَلَنا، لَيْسَ عَلىٰ مِلَّةِ الإِسْلامِ غَيْرُنا وَغَيْرُهُمْ، نَحْنُ النُّجَباءُ النُّجاةُ وَنَحْنُ أَفْراطُ الأَنْبِياءِ وَنَحْنُ أَبْناءُ الأَوْصِياءِ وَنَحْنُ الْمَخْصُوصُونَ فِي كِتابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَحْنُ أَوْلىٰ النّاسِ بِكِتابِ اللّٰهِ وَنَحْنُ أَوْلىٰ النّاسِ بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ الَّذِينَ شَرَعَ اللّٰهُ لَنا دِينَهُ فَقالَ فِي كِتابِهِ: ((شَرَعَ لَكُمْ (يا آلَ مُحَمَّدٍ) مِنَ الدِّينِ ما وَصّىٰ بِهِ نُوحاً (قَدْ وَصّانا بِما وَصّىٰ نُوحاً) وَالَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ (يا مُحَمَّدُ) وَما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَمُوسىٰ وَعِيسىٰ (فَقَدْ عَلَّمَنا وَبَلَّغَنا عِلْمَ ما عَلَّمَنا وَاسْتَوْدَعَنا عِلْمَهُمْ، نَحْنُ وَرَثَةُ أُولِي الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ (يا آلَ مُحَمَّدٍ) وَلا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ (وَكُونُوا عَلىٰ جَماعَةٍ) كَبُرَ عَلىٰ الْمُشْرِكِينَ (مَنْ أَشْرَكَ بِوَلايَةِ عَلِيٍّ) ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ (مِنْ وَلايَةِ عَلِيٍّ) إِنَّ اللّٰهَ (يا مُحَمَّدُ) يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ)) مَنْ يُجِيبُكَ إِلىٰ وَلايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ.

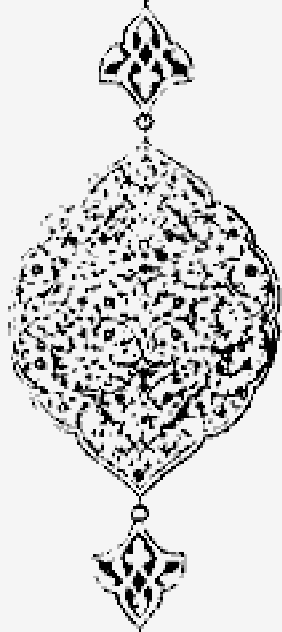
٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ أَوَّلَ وَصِيٍّ كانَ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ هِبَةُ اللّٰهِ بْنُ آدَمَ وَما مِنْ نَبِيٍّ مَضىٰ إِلّا وَلَهُ وَصِيٌّ وَكانَ جَمِيعُ الأَنْبِياءِ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَعِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ مِنْهُمْ خَمْسَةٌ أُولُو الْعَزْمِ:





که از روی حقیقت مؤمن است یا منافق است، شیعیان ما به نام خودشان و پدرشان ثبت دفترند، خدا از ما و آنها تعهد گرفته، شیعیان ما از سرچشمهٔ ما آب نوشند و به راه ما می روند جز ما و آنها کسی در کیش اسلام نیست، ما نجیب و ناجی هستیم و ما بازماندگان پیغمبرانیم و ما زاده گان اوصیائیم و ما صاحبان امتیاز در کتاب خدای عز وجل هستیم، ما از همهٔ مردم به کتاب خدا شایسته‌تریم و ما از همهٔ مردم به رسول خدا نزدیک تریم، ما هستیم که خدا دین خود را به حساب ما تشریع کرده و در قرآن فرموده (۱۳ سوره شوری): «مقرر کرد برای شما ای آل محمد از دین، آنچه وصیت کرد بدان نوح (را به ما سفارش داده همان را که به نوح (ع) سفارش داده) وآنچه را به تو وحی کردیم (ای محمد) وآنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش دادیم (خدا به ما آموخته و رسانیده آنچه را باید بدانیم و به ما سپرده علم آنان را، ما وارثان رسولان اولو العزمیم) برای آنکه دین را برپا دارید (ای آل محمد) و در آن تفرقه نشوید و جدائی نیاندازید (و متحد باشید) بر مشرکان بسیار سخت ناگوار است (هرکه در ولایت علی مشرک است) آنچه را بدان دعوتشان کنید (از ولایت بلا فصل علی (ع) به راستی خدا (ای محمد) هدایت کند هرکه به جانب او برگردد» (یعنی ولایت علی (ع) را از تو نپذیرد).

۲ ـ امام باقر (ع) فرمود که: رسول خدا(ص) فرموده: به راستی نخست وصی که در روی زمین بوده است، هبة الله پسر آدم(ع) بود و پیغمبری درنگذشت جز اینکه وصی داشت و همهٔ پیغمبران یکصد هزار بودند و بیست هزار از آنها همه پنج تن اولو العزم بودند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص) و به راستی علی بن ابی طالب(ع) هبة الله محمد بود و علم همهٔ اوصیاء و علم

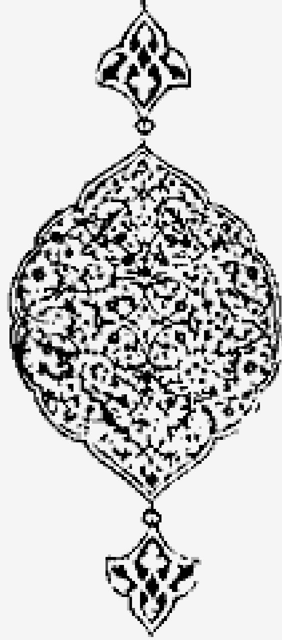




نُوحٌ وَإبْراهِيمُ وَمُوسىٰ وَعيسىٰ وَمُحَمَّدٌ عَلَيهِمُ السَّلامُ وَإنَّ عَلِيَّ بنَ أَبِي طالِبٍ كانَ هِبَةَ اللّٰهِ لِمُحَمَّدٍ وَ وَرِثَ عِلْمَ الأَوْصِياءِ وَعِلْمَ مَنْ كانَ قَبْلَهُ، أما إنَّ مُحَمَّداً وَرِثَ عِلْمَ مَنْ كانَ قَبْلَهُ مِنَ الأَنْبِياءِ وَالْمُرْسَلِينَ، عَلىٰ قائِمَةِ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ: حَمْزَةُ أَسَدُ اللّٰهِ وَأَسَدُ رَسُولِهِ وَسَيِّدُ الشُّهَداءِ، وَفِي ذُؤابَةِ الْعَرْشِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلامُ فَهٰذِهِ حُجَّتُنا عَلىٰ مَنْ أَنْكَرَ حَقَّنا وَجَحَدَ ميراثَنا وَما مَنَعَنا مِنَ الْكَلامِ وَأَمامُنا الْيَقِينُ فَأَيُّ حُجَّةٍ تَكُونُ أَبْلَغُ مِنْ هٰذا.

٣ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بنِ الْخَطّابِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ القاسِمِ، عَنْ زُرْعَةَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بنِ عُمَرَ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ: إنَّ سُلَيْمانَ وَرِثَ داوُدَ وَإنَّ مُحَمَّداً وَرِثَ سُلَيْمانَ وَإنّا وَرِثْنا مُحَمَّداً وَإنَّ عِنْدَنا عِلْمَ التَّوْراةِ وَالإنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَتِبْيانَ مافِي الأَلْواحِ، قالَ: قُلْتُ: إنَّ هٰذا لَهُوَ الْعِلْمُ، قالَ: لَيْسَ هٰذا هُوَ الْعِلْمُ، إنَّ الْعِلْمَ الَّذِي يَحْدُثُ يَوْماً بَعْدَ يَوْمٍ وَساعَةً بَعْدَ ساعَةٍ.

٤ ـ أَحْمَدُ بنُ إدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عَبْدِ الْجَبّارِ، عَنْ صَفْوانَ بنِ يَحْيىٰ، عَنْ شُعَيْبِ الْحَدّادِ، عَنْ ضُرَيْسٍ الْكِناسِيِّ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ وَعِنْدَهُ أَبُو بَصِيرٍ فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ: إنَّ داوُدَ وَرِثَ عِلْمَ الأَنْبِياءِ وَإنَّ سُلَيْمانَ وَرِثَ داوُدَ وَإنَّ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَرِثَ سُلَيْمانَ وَإنّا وَرِثْنا مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم





هر که پیش از او بود به ارث برد هلا به راستی محمد علم همهٔ انبیاء و مرسلین پیش از خودرا به ارث برد، بر ستون عرش نوشته است: حمزة اسد اللّٰه و اسد رسول او است و سید شهیدان است و در کنگرهٔ عرش نوشته است: علی امیر المؤمنین است، این است حجت ما بر هر که منکر حق ما است و میراث مارا نپذیرد و چه مانعی از اظهار این حقائق جلوی ما است با اینکه ما یقین در پیش داریم، چه دلیلی رساتر از این است.

۳ ـ مفضل بن عمر گوید: امام صادق (ع) فرمود: به راستی سلیمان از داود(ع) ارث برد و محمد(ص) از سلیمان(ع) ارث برد و در پیش ما است علم توراة و انجیل و زبور و شرح آنچه در الواح است(مقصود الواح نازله بر موسی(ع) است) گوید: من گفتم: به راستی این علم است، فرمود: این علم نهائی نیست، علم کامل آن است که روز به روز و ساعت به ساعت پدید می شود. [۴۷]

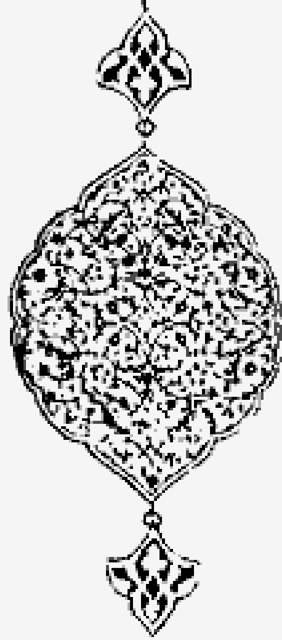
۴ ـ ضریس کناسی گوید: من حضور امام صادق (ع) بودم و ابو بصیر هم حضور داشت، امام(ع) فرمود: داود علوم همهٔ انبیاء را به ارث برد وسلیمان وارث داود (ع) شد و محمد(ص) وارث سلیمان است و ماهم وارث محمدیم، نزد ما است صحف ابراهیم و الواح موسی(ع)، ابو بصیر گفت: به راستی علم این است، امام فرمود:



وَإنَّ عِنْدَنا صُحُفَ إبْراهِيمَ وَ أَلْواحَ مُوسىٰ عَلَيْهِما السَّلامُ، فَقالَ أَبُو بَصِيرٍ: إنَّ هٰذا لَهُوَ الْعِلْمُ، فَقالَ: يا أَبا مُحَمَّدٍ لَيْسَ هٰذا هُوَ الْعِلْمُ، إنَّما الْعِلْمُ ما يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ يَوْماً بِيَوْمٍ وَساعَةً بِساعَةٍ.

٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إسْماعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمانِ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ لِي: يا أَبا مُحَمَّدٍ، إنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُعْطِ الأَنْبِياءَ شَيْئاً إلاّ وَقَدْ أَعْطاهُ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم، قالَ: وَقَدْ أَعْطىٰ مُحَمَّداً جَمِيعَ ما أَعْطَى الأَنْبِياءَ وَعِنْدَنا الصُّحُفُ الَّتِي قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((صُحُفِ إبْراهِيمَ وَمُوسىٰ)) قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ هِيَ الأَلْواحُ؟ قالَ: نَعَمْ.

٦ ـ مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَلَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ)) مَا الزَّبُورُ وَمَا الذِّكْرُ؟ قالَ: الذِّكْرُ عِنْدَ اللّٰهِ وَالزَّبُورُ الَّذى أُنْزِلَ عَلىٰ داوُدَ وَكُلُّ كِتابٍ نَزَلَ فَهُوَ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ وَنَحْنُ هُمْ.



٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زاهِرٍ أَوْ غَيْرِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمّادٍ، عَنْ أَخِيهِ أَحْمَدَ بْنِ حَمّادٍ، عَنْ إبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ أَخْبِرْنِي عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَرِثَ النَّبِيِّينَ كُلَّهُمْ؟ قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ:



ای ابا محمد، این علم نیست، همانا علم آن است که در شب و روز و روز به روز و ساعت به ساعت پدید می شود. [۴۸]

۵ ـ ابو بصیر گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: ای ابا محمد، به راستی خدا به هیچ کدام از پیغمبران چیزی نداده جز آنکه او را به محمد (ص) داده، فرمود: محققاً خدا به محمد (ص) همهٔ آنچه را به انبیاء عطا کرده داده است نزد ما است همان صحفی که خدا عز وجل فرموده (۱۹ سوره الاعلی): «صحف ابراهیم و موسی» عرض کردم:

قربانت، اینها همان الواح است؟ فرمود: آری.

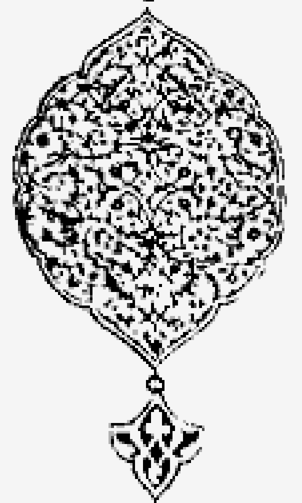
۶ ـ عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) پرسید از تفسیر قول خدای عز وجل (۱۰۵ سوره انبیاء): «محققاً ما نوشتیم در زبور پس از ذکر» (گفت): زبور چیست؟ و ذکر چیست؟ در پاسخ فرمود: (ذکر) نزد خدا است (دفتر کل الهی) و کتابی است که به داود نازل کرده و هر کتابی که نازل شده نزد اهل علم است و ما همان اهل علم هستیم.

۷ ـ ابراهیم از پدرش روایت کرده از ابو الحسن (امام کاظم ع) گوید: به او عرض کردم: قربانت به من خبر ده که پیغمبر وارث همهٔ پیغمبران است؟ فرمود: آری، گفتم: از دوران آدم تا به خود آن حضرت برسد؟ فرمود: خدا هیچ پیغمبری مبعوث نکرده جز اینکه محمد از او اعلم است، گوید: گفتم: عیسی بن مریم مرده‌ها



مِنْ لَدُنْ آدَمَ حَتّىٰ انْتَهىٰ إِلىٰ نَفْسِهِ ؟ قالَ: مابَعَثَ اللّٰهُ نَبِيّاً إِلّا وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَعْلَمُ مِنْهُ، قالَ: قُلْتُ: إِنَّ عيسىٰ بنَ مَرْيَمَ كانَ يُحْيِي الْمَوْتىٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ قالَ: صَدَقْتَ وَسُلَيْمانَ بن داوُدَ كانَ يَفْهَمُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَكانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقْدِرُ عَلىٰ هٰذِهِ الْمَنازِلِ، قالَ: فَقالَ: إِنَّ سُلَيْمانَ بنَ داوُدَ قالَ لِلْهُدْهُدِ حِينَ فَقَدَهُ وَشَكَّ فِي أَمْرِهِ فَقالَ: ((مالِي لا أَرىٰ الْهُدْهُدَ أَمْ كانَ مِنَ الْغائِبِينَ)) حينَ فَقَدَهُ فَغَضِبَ عَلَيْهِ فَقالَ: ((لأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيداً أَو لأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلطانٍ مُبِينٍ)) وَإِنَّما غَضِبَ لأَنَّهُ كانَ يَدُلُّهُ عَلىٰ الْماءِ فَهٰذا وَهُوَ طائِرٌ قَدْ أُعْطِيَ ما لَمْ يُعْطَ سُلَيْمانُ وَقَدْ كانَتِ الرِّيحُ وَالنَّمْلُ وَالإِنْسُ وَالْجِنُّ وَالشَّياطِينُ [وَ] الْمَرَدَةُ لَهُ طائِعِينَ وَلَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ الْماءَ تَحْتَ الْهَواءِ وَكانَ الطَّيْرُ يَعْرِفُهُ وَإِنَّ اللّٰهَ يَقُولُ فِي كِتابِهِ: ((وَلَو أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتىٰ)) وَقَدْ وَرِثْنا نَحْنُ هٰذا الْقُرْآنَ الَّذِي فِيهِ ما تُسَيَّرُ بِهِ الْجِبالُ وَتُقَطَّعُ بِهِ الْبُلْدانُ وَتُحْيىٰ بِهِ الْمَوْتىٰ وَنَحْنُ نَعْرِفُ الْماءَ تَحْتَ الْهَواءِ وَإِنَّ فِي كِتابِ اللّٰهِ لآياتٍ مايُرادُ بِها أَمْرٌ إِلّا أَنْ يَأْذَنَ اللّٰهُ بِهِ مَعَ ما قَدْ يَأْذَنُ اللّٰهُ مِمّا كَتَبَهُ الْماضُونَ جَعَلَهُ اللّٰهُ لَنا فِي أُمِّ الْكِتابِ، إِنَّ اللّٰهَ يَقُولُ:

((وَما مِنْ غائِبَةٍ فِي السَّماءِ وَالأَرْضِ إِلّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ)) ثُمَّ قالَ: ((ثُمَّ أَوْرَثْنا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا)) فَنَحْنُ الَّذِينَ اصْطَفانا





را به اذن خدا زنده می کرد؟ فرمود: راست گفتی و سلیمان بن داود هم زبان پرندگان می دانست، رسول خدا (ص) هم دارای این مراتب بود؟ گوید: فرمود: به راستی سلیمان بن داود وقتی هدهد را گم کرد و در باره‌اش به شک افتاد گفت(۲۰ سوره نمل): «چه شد مرا که هدهد را نمی بینم با اینکه غیبت کرده است» وقتی دید که حاضر نیست به او خشم کرد و گفت(۲۱ سوره نمل): «هرآینه او را شکنجه سختی دهم یا آنکه دلیل و عذر روشنی برای غیبت خود بیاورد» همانا به او خشم کرد برای آنکه رهنمای او بود برای آب.

بنابر این به همین پرندهٔ کوچک چیزی عطا شده بود که سلیمان(ع) نداشت وبا اینکه باد ومورچه وانس وجن وشیاطین وسرکشان همه مطیع او بودند، آب را زیر هوا تشخیص نمی‌داد وآن پرنده تشخیص می داد، به راستی خدا در کتاب خود می فرماید(۳۰ سوره رعد): «اگر قرآن کوهها را به گردش آورد و زمین را به طی الارض درنوردد و مرده ها را به سخن آرد».

ما وارث این قرآنیم که در آن است آنچه کوهها را به گردش آورد وکشورها را قطع مسافت کند ومرده‌ها بدان زنده شوند، ما آب را زیر هوا بشناسیم، وبه راستی در کتاب خدا آیاتی است که هرچه به وسیلهٔ آن خواسته شود به اذن خدا مجری گردد و با آنچه که خدا بدان اجازه داد ودر کتب گذشتگان ثبت شده وخدا همه را در اُمّ الکتاب برای ما مقرر داشته، به راستی خدا فرماید(۷۵ سوره نمل): «هیچ نادیده نباشد جز آنکه در کتاب مبین باشد» سپس فرموده است (۲۹ سوره سبأ): «سپس به ارث دادیم کتاب را به آن کسانی که برگزیدیم از بندگان خود» مائیم که خدای عز وجل ما را برگزیده است و به ما به ارث داده این کتابی را که در آن شرح و



اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَوْرَثَنا هٰذا الَّذي فيهِ تِبْيانُ كُلِّ شَيءٍ.



بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ عَلَيهِمُ السَّلامُ عِنْدَهُمْ جَمِيعُ الْكُتُبِ الَّتي نَزَلَتْ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنَّهُمْ يَعْرِفُونَها عَلىٰ اخْتِلافِ أَلْسِنَتِها

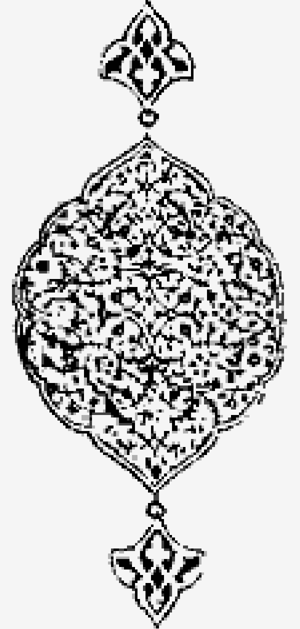


١ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بنِ إِبْراهِيمَ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ هِشامِ بنِ الْحَكَمِ في حَديثِ بُرَيه أَنَّهُ لَمّا جاءَ مَعَهُ إِلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ فَلَقِيَ أَبا الْحَسَنِ مُوسىٰ بنِ جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ فَحَكىٰ لَهُ هِشامٌ الْحِكايَةَ فَلَمّا فَرَغَ قالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلامُ لِبُرَيْه: يا بُرَيْه، كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتابِكَ؟

قالَ: أَنا بِهِ عالِمٌ.

ثُمَّ قالَ: كَيْفَ ثِقَتُكَ بِتَأْوِيلِهِ؟

قالَ: ما أَوْثَقَنِي بِعِلْمِي فيهِ، قالَ: فَابْتَدَأَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلامُ يَقْرَأُ الإِنْجيلَ، فَقالَ بُرَيْه: إِيّاكَ كُنْتُ أَطْلُبُ مُنْذُ خَمْسِينَ سَنَةٍ أَوْ مِثْلَكَ، قالَ: فَآمَنَ بُرَيْه وَحَسُنَ إِيمانُهُ وَآمَنَتِ الْمَرْأَةُ الَّتي كانَتْ مَعَهُ، فَدَخَلَ هِشامٌ وَبُرَيْه وَالْمَرْأَةُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ فَحَكىٰ لَهُ هِشامٌ الْكَلامَ الَّذي جَرىٰ بَيْنَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ عَلَيهِ السَّلامُ وَبَيْنَ بُرَيْه فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ: ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ



بیان هر چیزی است. [۴۹]

باب در اینکه همهٔ کتب نازله از خدا نزد ائمه بوده و با هر زبانی که بوده آنرا می دانستند

۱ ـ هشام بن حکم در حدیث بُرَیْه (بُرَیْهَه خ ل) (گفته اند مصغرر ابراهیم است و بنابر این باید به ضم باء موحده و فتح راء باشد و این تصغیر اصطلاحی نیست بلکه عبارت از مختصر کردن نام با جمله است چنانچه امروز هم معمول است مثلاً فاطمه را فاطی می گویند و ویکتوریا را ویکی برای اختصار) گوید که: چون بهمراه او خدمت امام صادق (ع) آمد به ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) برخورد و هشام داستان او را برای آن حضرت نقل کرد و در پایان ابوالحسن به بریه فرمود: ای بریه، کتاب مذهبی خودرا چطور می دانی؟ گفت: من بدان عالم هستم، فرمود: آنرا خوب می فهمی؟ گفت: بسیار خوب می فهمم، هشام گوید: ابو الحسن آغاز کرد به خواندن انجیل، بریه گفت: من پنجاه سال است که تو یا مانند تو را می جستم، بریه به پروردگار خود ایمان آورد و ایمان ثابت و درستی آورد و آن زنی که همراهش بود ایمان آورد و هشام و بریه و آن زن خدمت امام صادق (ع) رسیدند و هشام گفتگوی میان ابو الحسن (ع) و بریه را گزارش داد به آن حضرت، امام صادق (ع) فرمود: «ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» نژادی است که از هم

عَلِيمٌ، فَقالَ بُرَيْهُ: أَنّىٰ لَكُمُ التَّوْراةُ وَالإِنْجِيلُ وَكُتُبُ الأَنْبِياءِ؟ قالَ:

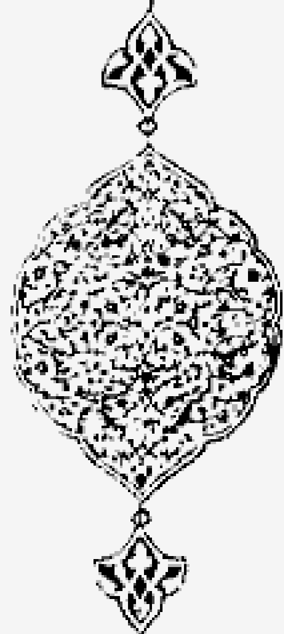
هِيَ عِنْدَنا وِراثَةً مِنْ عِنْدِهِمْ نَقْرَأُها كَما قَرَأُوها وَنَقُولُها كَما قالُوا، إِنَّ اللّٰهَ لا يَجْعَلُ حُجَّةً في أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ: لاأَدْرِي.

۲ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بنِ زِيادٍ، عَنْ بَكْرِ بنِ صالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ سِنانٍ، عَنْ مُفَضَّلِ بنِ عُمَرَ قالَ: أَتَيْنا بابَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام وَنَحْنُ نُرِيدُ الإِذْنَ عَلَيْهِ فَسَمِعْناهُ يَتَكَلَّمُ بِكَلامٍ لَيْسَ بِالْعَرَبِيَّةِ فَتَوَهَّمْنا أَنَّهُ بِالسِّرْيانِيَّةِ ثُمَّ بَكىٰ فَبَكَيْنا لِبُكائِهِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْنا الْغُلامُ فَأَذِنَ لَنا فَدَخَلْنا عَلَيْهِ فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ أَتَيْناكَ نُرِيدُ الإِذْنَ عَلَيْكَ فَسَمِعْناكَ تَتَكَلَّمُ بِكَلامٍ لَيْسَ بِالْعَرَبِيَّةِ فَتَوَهَّمْنا أَنَّهُ بِالسِّرْيانِيَّةِ ثُمَّ بَكَيْتَ فَبَكَيْنا لِبُكائِكَ، فَقالَ: نَعَمْ، ذَكَرْتُ إِلْياسَ النَّبِيَّ وَكانَ مِنْ عُبّادِ أَنْبِياءِ بَنِي إِسْرائِيلَ فَقُلْتُ كَما كانَ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ، ثُمَّ انْدَفَعَ فيهِ بِالسِّرْيانِيَّةِ فَلا وَاللّٰهِ ما رَأَيْنا قَسّاً وَلا جاثَلِيقاً أَفْصَحَ لَهْجَةً مِنْهُ بِهِ ثُمَّ فَسَّرَهُ لَنا بِالْعَرَبِيَّةِ فَقالَ: كانَ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ: أَتُراكَ مُعَذِّبِي وَقَدْ أَظْمَأْتُ لَكَ هَواجِرِي، أَتُراكَ مُعَذِّبِي وَقَدْ عَفَّرْتُ لَكَ فِي التُّرابِ وَجْهِي، أَتُراكَ مُعَذِّبِي وَقَدِ اجْتَنَبْتُ لَكَ الْمَعاصِيَ، أَتُراكَ مُعَذِّبِي وَقَدْ أَسْهَرْتُ لَكَ لَيْلِي، قالَ: فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلَيْهِ أَنِ ارْفَعْ رَأْسَكَ فَإِنِّي غَيْرُ مُعَذِّبِكَ قالَ: فَقالَ: إِنْ



بازگرفته شدند و خدا شنوا و دانا است، بریه عرض کرد: تورات و انجیل و کتب انبیاء از کجا به دست شما آمده است؟ فرمود: همهٔ آنها از خودشان به ما ارث رسیده و چنانچه می خواندند آنها را می خوانیم و چنانچه خود انبیاء بیان می کردند بیان می کنیم، به راستی خدا در زمین خود حجتی نمی گذارد که از چیزی پرسش شود و گوید: من نمی دانم. [۵۰]

۲ ـ مفضل بن عمر گوید: ما در خانهٔ امام صادق (ع) آمدیم و می خواستیم اجازهٔ ورود بگیریم، از پشت در شنیدیم سخنی می گوید که عربی نیست و خیال کردیم سریانی است، سپس آن حضرت گریست و ما هم به گریهٔ او گریستیم، و پس از آن غلام آمد و به ما اجازهٔ ورود داد و شرفیاب حضورش شدیم، من عرض کردم: اصلحک الله، ما خدمت شما آمدیم برای کسب اجازهٔ ورود و شنیدیم سخنی می گفتید که عربی نبود و خیال کردیم سریانی باشد و سپس گریستی و ما هم برای گریهٔ شما گریستیم، فرمود: آری، من الیاس پیغمبر را که یکی از عُبّاد بنی اسرائیل بود به خاطر آوردم و دعای او را می خواندم که در سجدهٔ خود می خواند، سپس شروع کرد به سریانی خواندن، نه بخدا من هیچ کشیش و جاثلیقی ندیدم که سریانی را از آن حضرت فصیح تر بخواند، سپس آنرا به زبان عربی برای ما تفسیر کرد و فرمود: الیاس در سجدهٔ خود می گفت: خدایا تو را بینم که مرا شکنجه دهی با اینکه روزهای گرم برای تو تشنگی کشیدم؟ تو را بینم که مرا عذاب کنی با اینکه به خاطر تو روی خود را بر خاک نهادم؟ تو را بینم که مرا عذاب کنی با اینکه به خاطر تو از معاصی پرهیز کردم؟ تو را بینم که مرا عذاب کنی با اینکه شبها به خاطر تو نخوابیدم؟ خدا به او وحی کرد که:



قُلْتُ:

لا أُعَذِّبُكَ ثُمَّ عَذَّبْتَنِي ماذا ؟، أَلَسْتُ عَبْدَكَ وَأَنْتَ رَبِّي [قالَ]: فَأَوْحىٰ اللّٰهُ اِلَيْهِ أَنِ ارْفَعْ رَأْسَكَ فَاِنِّي غَيْرُ مُعَذِّبِكَ، اِنِّي اِذا وَعَدْتُ وَعْداً وَفَيْتُ بِهِ.

بابُ أَنَّهُ لَمْ يَجْمَعِ الْقُرْآنَ كُلَّهُ اِلّاَ الأَئِمَّةُ عَلَيهِمُ السَّلامُ وَأَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ عِلْمَهُ كُلَّهُ

١ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَمْرِو بنِ أَبِي الْمِقْدامِ، عَنْ جابِرٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ يَقُولُ: ما ادَّعىٰ أَحَدٌ مِنَ النّاسِ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ كَما أُنْزِلَ اِلّاَ كَذّابٌ وَما جَمَعَهُ وَحَفِظَهُ كَما نَزَّلَهُ اللّٰهُ تَعالىٰ اِلّاَ عَلِيُّ بنُ أَبِي طالِبٍ عَلَيهِ السَّلامُ وَالأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيهِمُ السَّلامُ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ سِنانٍ، عَنْ عَمّارِ بنِ مَرْوانَ، عَنِ الْمُنَخَّلِ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ أَنَّهُ قالَ: ما يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِيَ أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظاهِرِهِ وَباطِنِهِ غَيْرَ الأَوْصِياءِ.

٣ ـ عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بنِ زِيادٍ،

سرت را بردار که من تو را عذاب نکنم، گوید: عرض کرد: اگر فرمائی عذابت نکنم و سپس عذابم کنی چه می شود؟ مگر این نیست که من بندهٔ تو ام و تو پروردگار منی؟ فرمود: خدا به او وحی کرد که سر بردار که من تو را عذاب نکنم، من چون وعده‌ای دهم بدان وفا کنم.

باب در اینکه همهٔ قرآن را جز ائمه(ع) جمع نکردند و آنان همهٔ آنرا می دانند

۱ ـ امام باقر(ع) می فرمود: هیچ کس از مردم مدعی نیست که همهٔ قرآن را جمع کرده چنانچه نازل شده است مگر بسیار دروغگو باشد چنانچه خدای تعالی نازل کرده احدی جمع و نگهداری نکرده جز علی بن ابی طالب(ع) و امامان پس از او (ع).

۲ ـ امام باقر(ع) فرمود: احدی نمی تواند مدعی شود که همهٔ قرآن از ظاهر و باطن نزد او است جز اوصیاء(ع).

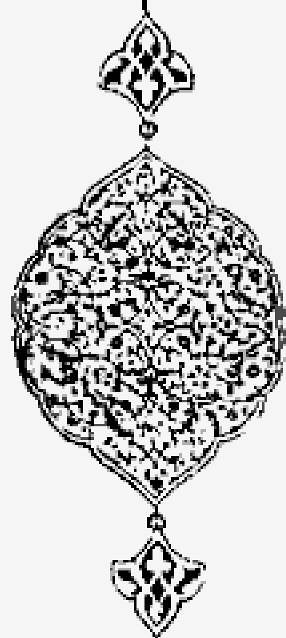
۳ ـ سلمة بن محرز گوید: شنیدم امام باقر(ع) می فرمود: از



عَنِ الْقاسِمِ بنِ الرَّبِيعِ، عَنْ عُبَيْدِ بنِ عَبْدِاللّٰهِ بنِ أَبِي هاشِمٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ عَمْرِو بنِ مُصْعَبٍ، عَنْ سَلَمَةَ بنِ مُحْرِزٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ مِنْ عِلْمِ ما أُوتِينا تَفْسِيرَ الْقُرْآنِ وَأَحْكامَهُ وَعِلْمَ تَغْيِيرِ الزَّمانِ وَحَدَثانِهِ، إِذا أَرادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ خَيْراً أَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَ مَنْ لَمْ يَسْمَعْ لَوَلّىٰ مُعْرِضاً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْ، ثُمَّ أَمْسَكَ هُنَيْئَةً، ثُمَّ قالَ: وَلَوْ وَجَدْنا أَوْعِيَةً أَوْ مُسْتَراحاً لَقُلْنا وَاللّٰهُ الْمُسْتَعانُ.

٤ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ الْمُؤْمِنِ، عَنْ عَبْدِالأَعْلىٰ مَوْلىٰ آلِ سام قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: وَاللّٰهِ إِنِّي لأَعْلَمُ كِتابَ اللّٰهِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلىٰ آخِرِهِ كَأَنَّهُ في كَفِّي، فِيهِ خَبَرُ السَّماءِ وَخَبَرُ الأَرْضِ وَخَبَرُ ما كانَ وَخَبَرُ ما هُوَ كائِنٌ، قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: فِيهِ تِبْيانُ كُلِّ شَيْءٍ.

٥ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ أَبِي زاهِرٍ، عَنِ الْخَشّابِ، عَنْ عَلِيِّ بنِ حَسّانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: ((قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ)) قالَ: فَفَرَّجَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ بَيْنَ أَصابِعِهِ فَوَضَعَها في صَدْرِهِ، ثُمَّ قالَ: وَعِنْدَنا وَاللّٰهِ عِلْمُ الْكِتابِ كُلِّهِ.

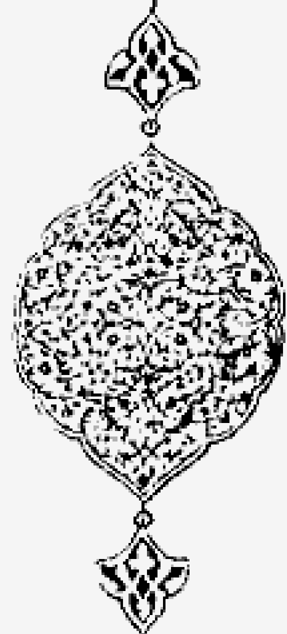


٦ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ. وَمُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ



جمله علومی که به ما داده شده است تفسیر قرآن و احکام آن است و علم تغییر زمان و حوادث آن، هرگاه خدا خیر مردمی را خواهد آنها را شنوا سازد، کسی که گوش شنوا ندارد، از سخنی که به گوش او رسد روگردان است مثل اینکه نشنیده، سپس اندکی از سخن باز ایستاد وپس از آن فرمود: اگر دلهای وسیعی پیدا می کردیم که تاب تحمل حقائق داشت و اگر مردم نکته فهم و رازداری که مذاکرهٔ باآنها وسیلهٔ آسایش خاطر بود در دست داشتیم می گفتیم و خدا یاور ماست. [۵۱]

۴ ـ عبدالأعلی مولی آل سام گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: به خدا من کتاب خدا را از اول تا آخرش می دانم چنانچه گویا در کف من قرار دارد، در آن است خبر آسمان و خبر زمین و خبر آنچه خواهدبود و خدای عز وجل هم فرمود: «در آن شرح هر چیزی است». [۵۲]



۵ ـ عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق (ع) که فرمود (۴۰ سوره نمل): «گفت آنکه نزد او علمی بود از کتاب من آنرا برایت می آورم پیش از آنکه چشم بهم زنی » راوی گوید: امام صادق (ع) انگشتان خود را از هم گشود (و دست بر سینه نهاد) و فرمود: به خدا علم کتاب همه‌اش نزد ما است.

۶ ـ برید بن معاویه گوید: به امام باقر (ع) گفتم: (مقصود از

بنِ الْحَسَنِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدِ بنِ مُعاوِيَةَ قالَ: قُلْتُ لأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: ((قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ)) ؟ قالَ: إِيّانا عَنىٰ وَعَلِيٌّ أَوَّلُنا وَأَفْضَلُنا وَخَيْرُنا بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم.

بابُ ما أُعْطِيَ الأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ مِنْ إِسْمِ اللّٰهِ الأَعْظَمُ

١ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ وَغَيْرُهُ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ فُضَيْلٍ قالَ: أَخْبَرَنِي شُرَيْسٌ الْوابِشِيُّ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ اسْمَ اللّٰهِ الأَعْظَمَ عَلىٰ ثَلاثَةٍ وَسَبْعِينَ حَرْفاً وَإِنَّما كانَ عِنْدَ آصِفَ مِنْها حَرْفٌ واحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخَسَفَ بِالأَرْضِ ما بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَرِيرِ بَلْقِيسَ حَتّىٰ تَناوَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ثُمَّ عادَتِ الأَرْضُ كَما كانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ الْعَيْنِ وَنَحْنُ عِنْدَنا مِنَ الِاسْمِ الأَعْظَمِ اثْنانِ وَسَبْعُونَ حَرْفاً وَحَرْفٌ واحِدٌ عِنْدَ اللّٰهِ تَعالىٰ اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

٢ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ

این آیه چیست؟)(۴۳ سوره رعد): «بگو بس است خدا برای شاهد میان من و شماها و کسی که علم کتاب در نزد او است» فرمود: مقصود، ما هستیم و علی (ع) اول و افضل و بهتر ما ائمه است پس از پیغمبر(ص). [۵۳]

باب آنچه از اسم اعظم به ائمه(ع) عطا شده است

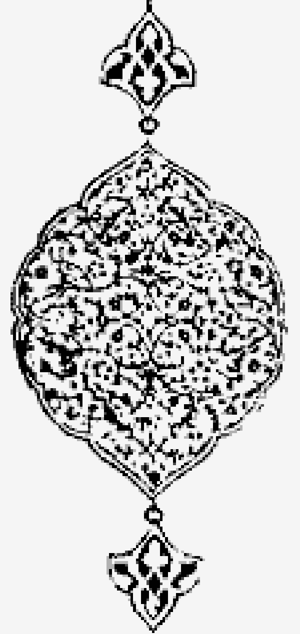
۱ ـ جابر از امام باقر(ع) فرمود: به راستی نام خدا که اعظم است، هفتاد و سه حرف است و همانا یک حرف از آنرا آصف داشت و آن را به زبان آورد و زمین میان او ومیان تخت بلقیس (از بیت المقدس تا صنعای یمن ـ در حدود دو ماه راه) تا شد و به هم درنوردید تا آن تخت به دستش رسید و سپس زمین به حال خود برگشت، این کار در کمتر از چشم بهم زدن انجام شد، هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ما است و یک حرف از آن مخصوص خدا است که برای خویش در علم غیب برگزیده و لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم. [۵۴]

۲ ـ هارون بن جهم گوید: یکی از اصحاب امام صادق (ع)



سَعِيدٍ وَمُحَمَّدِ بن خالِدٍ، عَنْ زَكَرِيّا بنِ عِمْرانَ القُمّيِّ، عَنْ هارُونَ بنِ الْجَهْمِ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحابِ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ لَمْ أَحْفَظْ اِسْمَهُ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ عيسىٰ بنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ أُعْطِيَ حَرْفَيْنِ كانَ يَعْمَلُ بِهِما وَأُعْطِيَ مُوسىٰ أَرْبَعَةَ أَحْرُفٍ وَأُعْطِيَ إِبْراهيمُ ثَمانِيَةَ أَحْرُفٍ وَأُعْطِيَ نُوحٌ خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفاً وَأُعْطِيَ آدَمُ خَمْسَةً وَعِشْرِينَ حَرْفاً وَإِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ جَمَعَ ذٰلِكَ كُلَّهُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَإِنَّ اسْمَ اللّٰهِ الأَعْظَمَ ثَلاثَةٌ وَسَبْعُونَ حَرْفاً، أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ حَرْفاً وَحُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ واحِدٌ.

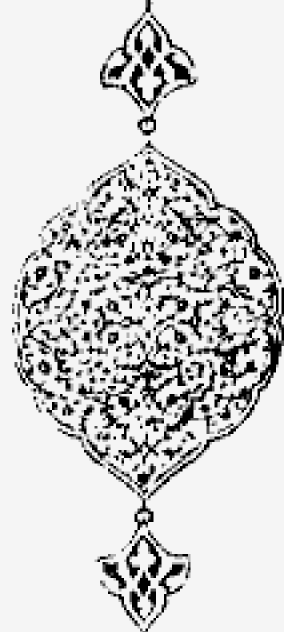
٣ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ عَلِيِّ بنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَسْكَرِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: اسْمُ اللّٰهِ الأَعْظَمُ ثَلاثَةٌ وَسَبْعُونَ حَرْفاً، كانَ عِنْدَ آصِفَ حَرْفٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَانْخَرَقَتْ لَهُ الأَرْضُ فيما بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَبا فَتَناوَلَ عَرْشَ بِلْقِيسَ حَتّىٰ صَيَّرَهُ إِلىٰ سُلَيْمانَ، ثُمَّ انْبَسَطَتِ الأَرْضُ فِي أَقَلَّ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَعِنْدَنا مِنْهُ اثْنانِ وَسَبْعُونَ حَرْفاً وَحَرْفٌ عِنْدَ اللّٰهِ، مُسْتَأْثِرٌ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ.





که نامش را در یاد ندارم گفت: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: به عیسی بن مریم (ع) دو حرف داده شده که با آنها کار می کرد و به موسی چهار حرف داده شده بود و به حضرت ابراهیم هشت حرف و به حضرت نوح (ع) پانزده حرف و به آدم(ع) بیست و پنج حرف و به راستی خدای تعالی همه اینها را (۲ + ٤ + ۸ + ۱۵ + ۲۵) به محمد (ص) داد و به راستی اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرفش را به محمد دادند و یک حرف از او دریغ شده.

۳ ـ علی بن محمد نوفلی از امام عسکری (ع) گوید: از آن حضرت شنیدم می فرمود: اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است، آصف یک حرف داشت و به زبان آورد و زمین میان او تا سبأ(در یمن) شکافت و تخت بلقیس را در بر گرفت و به سلیمان (ع) رسانید و سپس در کمتر از چشم به هم زدن باز شد و به حال خود برگشت، هفتاد و دو حرف آن نزد ماست و یک حرف مخصوص خدا است که در علم غیب آن را ویژهٔ خود ساخته است.



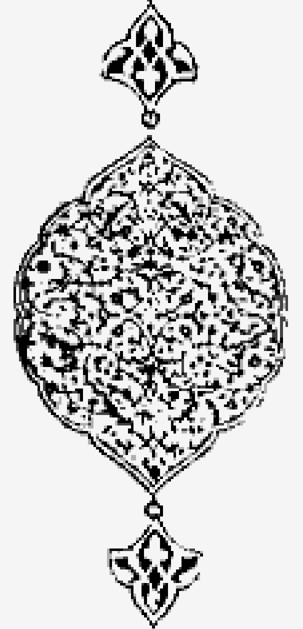


بابُ ماعِنْدَ الأَئِمَّةِ مِنْ آياتِ الأَنْبِياءِ عَلَيهِمُ السَّلامُ

١ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بنِ الْخَطّابِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَنيعِ بنِ الْحَجّاجِ الْبَصْرِيِّ، عَنْ مُجاشِعٍ، عَنْ مُعَلّىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْفَيْضِ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: كانَتْ عَصا مُوسىٰ لآدَمَ عَلَيهِ السَّلامُ فَصارَتْ إِلىٰ شُعَيْبٍ ثُمَّ صارَتْ إِلىٰ مُوسىٰ بنِ عِمْرانَ وَإِنَّها لَعِنْدَنا وَإِنَّ عَهْدي بِها آنِفاً وَهِيَ خَضْراءُ كَهَيْئَتِها حينَ انْتُزِعَتْ مِنْ شَجَرَتِها وَإِنَّها لَتَنْطِقُ إِذا اسْتُنْطِقَتْ، أُعِدَّتْ لِقائِمِنا عَلَيهِ السَّلامُ يَصْنَعُ بِها ما كانَ يَصْنَعُ مُوسىٰ وَإِنَّها لَتَرَوَّعُ وَتَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ وَتَصْنَعُ ما تُؤْمَرُ بِهِ، إِنَّها حَيْثُ أَقْبَلَتْ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ، يُفْتَحُ لَها شُعْبَتانِ، إِحْديٰهُما فِي الأَرْضِ وَالأُخْرىٰ فِي السَّقْفِ وَبَيْنَهُما أَرْبَعُونَ ذِراعاً تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ بِلِسانِها.

٢ ـ أَحْمَدُ بنُ إِدْريسَ، عَنْ عِمْرانَ بنِ مُوسىٰ، عَنْ مُوسىٰ بنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدادِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بنِ أَسْباطٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ فُضَيْلٍ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ الثُّماليِّ، عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَلْواحُ مُوسىٰ عَلَيهِ السَّلامُ عِنْدَنا وَعَصا مُوسىٰ عِنْدَنا وَنَحْنُ وَرَثَةُ النَّبِيّينَ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُوسىٰ بنِ سَعْدانَ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ الْقاسِمِ، عَنْ أَبي سَعيدٍ الْخُراسانِيِّ، عَنْ

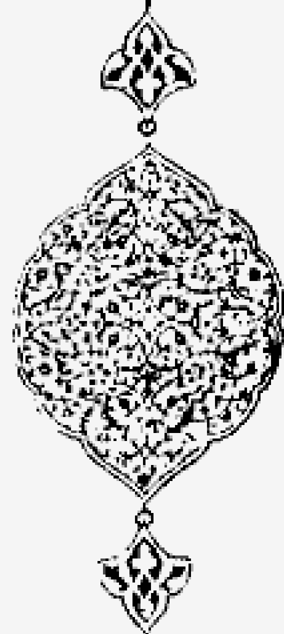




باب آنچه از آیات پیغمبران نزد ائمه (ع) است

۱ ـ امام باقر (ع) فرمود: عصای موسی(ع) از آنِ آدم (ع) بود و به دست شعیب افتاد و از آن پس به موسی بن عمران رسید و همان عصا نزد ما است و به همین تازگی من آن را بررسی کردم مانند روزی که از درختش برکنده‌اند سبز است و چون از او پرسیده شود به سخن آید، برای قائم ما آماده است و با آن همان کار کند که موسی (ع) می کرد و آن عصا هراس آور است و هرچه جادو کنند ببلعد و هرچه فرمانش دهند بکند و چون یورش برد ببلعد هرچه جادو کرده اند، دو شعبه (چون دو کام) از او باز شود که یکی روی زمین باشد و دیگری بر سقف و میان آن دو چهل ذراع (بیست گز) فاصله باشد و با زبان خود آنچه جادو کنند به کام خود کشد. [۵۵]

۲ ـ امام صادق (ع) فرمود: الواح موسی وعصای موسی نزد ما است و ما وارث همهٔ پیغمبرانیم.



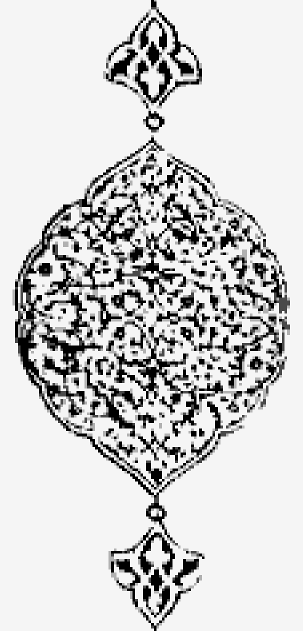
۳ ـ امام باقر(ع) فرمود: چون قائم(ع) در مکه قیام کند و آهنگ کوفه نماید جارچی او جار کشد: مبادا کسی با خود



أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ الْقائِمَ إِذا قامَ بِمَكَّةَ وَأَرادَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ نادىٰ مُنادِيهِ: أَلا لا يَحْمِلُ أَحَدٌ مِنْكُمْ طَعاماً وَلا شَراباً وَيَحْمِلُ حَجَرَ مُوسَىٰ بْنِ عِمْرانَ وَهُوَ وِقْرُ بَعِيرٍ، فَلا يَنْزِلُ مَنْزِلاً إِلاّ انْبَعَثَ عَيْنٌ مِنْهُ، فَمَنْ كانَ جائِعاً شَبِعَ وَمَنْ كانَ ظامِئاً رَوِيَ، فَهُوَ زادُهُمْ حَتّىٰ يَنْزِلُوا النَّجَفَ مِنْ ظَهْرِ الْكُوفَةِ.

٤ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُوسَىٰ بْنِ سَعْدانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَسَدِيِّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ ذاتَ لَيْلَةٍ بَعْدَ عَتَمَةٍ وَيَقُولُ: هَمْهَمَةٌ هَمْهَمَةٌ وَلَيْلَةٌ مُظْلِمَةٌ، خَرَجَ عَلَيْكُمُ الْإِمامُ عَلَيْهِ قَمِيصُ آدَمَ وَفِي يَدِهِ خاتَمُ سُلَيْمانَ وَعَصا مُوسىٰ عَلَيْهِمُ السَّلامُ.

٥ـ مُحَمَّدٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْماعِيلَ السَّرّاجِ، عَنْ بِشْرِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَتَدْرِي ما كانَ قَمِيصُ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلامُ؟ قالَ: قُلْتُ: لا، قالَ: إِنَّ إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ لَمّا أُوقِدَتْ لَهُ النّارُ أَتاهُ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ بِثَوْبٍ مِنْ ثِيابِ الْجَنَّةِ فَأَلْبَسَهُ إِيّاهُ، فَلَمْ يَضُرُّهُ مَعَهُ حَرٌّ وَلا بَرْدٌ فَلَمّا حَضَرَ إِبْراهِيمَ الْمَوْتُ جَعَلَهُ فِي تَمِيمَةٍ وَعَلَّقَهُ عَلىٰ إِسْحاقَ وَعَلَّقَهُ إِسْحاقُ عَلىٰ يَعْقُوبَ، فَلَمّا وُلِدَ يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلَّقَهُ عَلَيْهِ فَكانَ فِي عَضُدِهِ حَتّىٰ كانَ مِنْ أَمْرِهِ

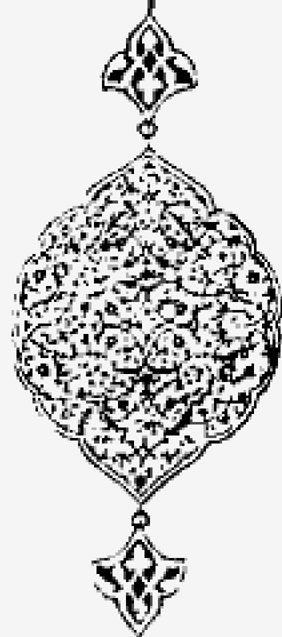




خوراک یا آب بردارد، و حجر حضرت موسی که بار یک شتر است با خود حمل کند و در هر منزلی فرود آید چشمه‌ای از آن بجوشد و هر گرسنه از آن بنوشد سیر شود و هر تشنه از آن بنوشد سیراب گردد، همین توشهٔ آنها است تا در نجف ـ که پشت کوفه است ـ منزل گیرند. [۵۶]

۴ ـ امام باقر (ع) فرمود: امیر المؤمنین (ع) شبی بعد از نماز عشا بیرون رفت و می فرمود: همهمة همهمة لیلة مظلمة، یعنی شب تاری است، اما بر شما خروج کند درحالی که پیراهن آدم (ع) را در بر دارد و خاتم سلیمان و عصای موسی (ع) را بر دست.

۵ ـ مفضل بن عمر گوید: به گوش خود شنیدم امام صادق (ع) به من فرمود: می دانی پیراهن یوسف از چه بود؟ گوید: عرض کردم: نه، فرمود: چون برای سوختن ابراهیم (ع) آتش معروف را افروختند، جبرئیل یک جامهٔ بهشتی برایش آورد و ببرش کرد و با وجود آن گرما و سرما زیانی نداشت. چون ابراهیم را مرگ در رسید، آنرا در بازوبند خود نهاد و به اسحٰق (ع) آویخت و اسحٰق آن را به یعقوب(ع) آویخت و چون یوسف(ع) زاده شد، یعقوب آن را به یوسف آویخت و در بازوی وی بود تا کارش بدانجا که بایست رسید (یعنی فرمانروای مصر شد) و چون یوسف آن را از میان بازوبند خود در مصر برآورد، حضرت یعقوب در



ما كانَ، فَلَمّا أَخْرَجَهُ يُوسُفُ بِمِصْرَ مِنَ التَّمِيمَةِ وَجَدَ يَعْقُوبُ رِيحَهُ وَهُوَ قَوْلُهُ: ((إِنّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلا أَنْ تُفَنِّدُونِ)) فَهُوَ ذٰلِكَ الْقَمِيصُ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللّٰهُ مِنَ الْجَنَّةِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ فَإِلىٰ مَنْ صارَ ذٰلِكَ الْقَمِيصُ قالَ: إِلىٰ أَهْلِهِ، ثُمَّ قالَ: كُلُّ نَبِيٍّ وَرِثَ عِلْماً أَوْ غَيْرَهُ فَقَدِ انْتَهىٰ إِلىٰ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم.

بابُ ما عِنْدَ الأَئِمَّةِ مِنْ سِلاحِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَتاعِهِ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بِنِ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُعاوِيَةَ بنِ وَهْبٍ، عَنْ سَعِيدٍ السَّمانِ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلانِ مِنَ الزَّيْدِيَّةِ فَقالا لَهُ: أَفِيكُمْ إِمامٌ مُفْتَرَضُ الطّاعَةِ؟ قالَ: فَقالَ: لا، قالَ: فَقالا لَهُ: قَدْ أَخْبَرَنا عَنْكَ الثِّقاتُ إِنَّكَ تُفْتِي وَتُقِرُّ وَتَقُولُ بِهِ وَنُسَمِّيهِمْ لَكَ فُلانٌ وَفُلانٌ وَهُمْ أَصْحابُ وَرَعٍ وَتَشْمِيرٍ وَهُمْ مِمَّنْ لايَكْذِبُ.

فَغَضِبَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ:

ما أَمَرْتُهُمْ بِهٰذا.

فَلَمّا رَأَيَا الْغَضَبَ في وَجْهِهِ خَرَجا.

فَقالَ لِي: أَتَعْرِفُ هٰذَيْنِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ هُما مِنْ أَهْلِ سُوقِنا



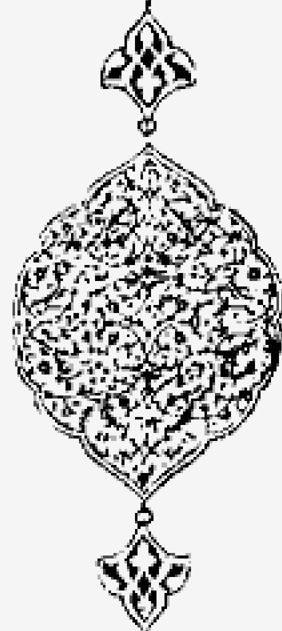
کنعان بوی آنرا شنید و این است قول او که (۹٤ سوره یوسف): «به راستی من بوی یوسف را می شنوم اگر شما مرا کم خرد نخوانید» این همان پیراهنی بود که خدا از بهشت فرو فرستاده بود، گفتم: قربانت، این پیراهن به چه کس رسید؟ فرمود: به اهلش، سپس فرمود: هر پیغمبری علمی یا چیز دیگری به ارث دریافت محققاً به خاندان محمدش پرداخت.



باب آنچه از سلاح رسول خدا(ص) و متاع وی نزد ائمه (ع) است

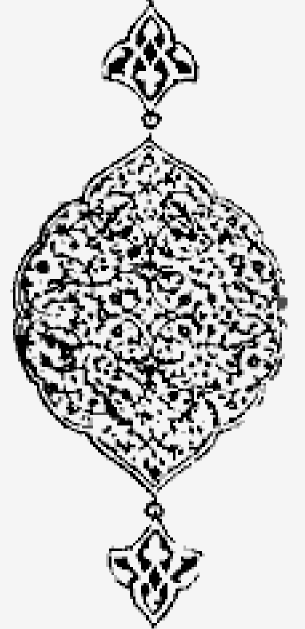


۱ ـ سعید سمّان (روغن فروش) گوید: من خدمت امام صادق (ع) بودم که دو مرد زیدی مذهب خدمت او آمدند و به او عرض کردند: در میان شما (یعنی آل محمد) امام مفترض الطاعه هست؟ فرمود: نه، راوی گوید: آن دو تن به آن حضرت عرض کردند که مردمان موثق از شما به ما خبر دادند که تو فتویٰ دهی و اقرار کنی و معتقدی به آن (یعنی به وجود امام واجب الاطاعه در آل محمد ـ و مقصودشان وجوب اطاعت زید بن علی بطور خصوصی است یا بعنوان کلی که بر وی منطبق شود) ما برای شما از آنها که خبر دادند نام بریم فلان و فلان هستند که پرهیزکار وعابد باجد هستند و از کسانی‌اند که دروغ نگویند (دروغگو شمرده نشوند) امام خشمگین شد و فرمود: من آنها را چنین فرمان ندادم، چون آثار خشم در چهرهٔ آن حضرت دیدند بیرون رفتند، آن حضرت پس از رفتن آنها رو به من کرد و فرمود: این دو را می





وَهُما مِنَ الزَّيْدِيَّةِ وَهُما يَزْعُمانِ أَنَّ سَيْفَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم عِنْدَ عَبْدِاللّٰهِ بنِ الْحَسَنِ، فَقالَ: كَذَبا لَعَنَهُما اللّٰهُ، وَاللّٰهِ ما رَآهُ عَبْدُاللّٰهِ بنِ الْحَسَنِ بِعَيْنَيْهِ وَلا بِواحِدَةٍ مِنْ عَيْنَيْهِ وَلا رَآهُ أَبُوهُ، اللّٰهُمَّ إلاّ أَنْ يَكُونَ رَآهُ عِنْدَ عَلِيِّ بنِ الْحُسَيْنِ فَإِنْ كانا صادِقَيْنِ فَما عَلامَةٌ فِي مِقْبَضِهِ؟ وَما أَثَرٌ في مَوْضِعِ مِضْرَبِهِ؟ وَإِنَّ عِنْدِي لَسَيْفَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَإِنَّ عِنْدِي لَرايَةَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَدِرْعَهُ وَلامَتَهُ وَمِغْفَرَهُ، فَإِنْ كانا صادِقَيْنِ فَما عَلامَةٌ في دِرْعِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَإِنَّ عِنْدِي لَرايَةَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم الْمِغْلَبَةَ وَإِنَّ عِنْدِي أَلْواحَ مُوسىٰ وَعَصاهُ وَإِنَّ عِنْدِي لَخاتَمَ سُلَيْمانَ بنِ داوُدَ وَإِنَّ عِنْدِي الطَّسْتَ الَّذِي كانَ مُوسىٰ يُقَرِّبُ بِهِ الْقُرْبانَ وَإِنَّ عِنْدِي الْإِسْمَ الَّذِي كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم إِذا وَضَعَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ لَمْ يَصِلْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ نُشّابَةٌ وَإِنَّ عِنْدِي لَمِثْلَ الَّذِي جاءَتْ بِهِ الْمَلائِكَةُ، وَمَثَلُ السِّلاحِ فِينا كَمَثَلِ التّابُوتِ في بَنِي إِسْرائِيلَ، كانَتْ بَنُو إِسْرائِيلَ في أَيِّ أَهْلِ بَيْتٍ وُجِدَ التّابُوتُ عَلىٰ أَبْوابِهِمْ أُوتُوا النُّبُوَّةَ وَمَنْ صارَ إِلَيْهِ السِّلاحُ مِنّا أُوتِيَ الإِمامَةَ وَلَقَدْ لَبِسَ أَبِي دِرْعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم فَخَطَّتْ عَلَى الْأَرْضِ خَطِيطاً وَلَبِسْتُها أَنا فَكانَتْ وَكانَتْ وَقائِمُنا مَنْ إِذا لَبِسَها مَلَأَها إِنْ شاءَ اللّٰهُ.



٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُعَلَّى بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ



شناسی؟ گفتم: آری، این هر دو از اهل بازار ما هستند و زیدی‌اند و معتقدند که شمشیر رسول خدا (ص) پیش عبدالله بن الحسن است، فرمود: هر دو دروغ گویند و خدایشان لعنت کند، به خدا عبدالله بن الحسن به چشمهای خود آنرا ندیده است و نه بایک چشم، و پدرش هم آنرا ندیده بود، بارخدایا مگر اینکه آنرا نزد علی بن الحسین (ع) دیده باشد، اگر راست گویند باید بگویند که در دستهٔ آن چه نشانه‌ای است و در تیغهٔ آن چه اثری مانده است، به راستی شمشیر رسول خدا (ص) نزد من است، پرچم رسول خدا (ص) نزد من است، جوشن رسول خدا (ص) نزد من است، اگر راست می گویند زره رسول خدا چه نشانه‌ای دارد، نزد من است پرچم پیروز بخش رسول خدا(ص)، نزد من است الواح موسی و عصایش، به راستی نزد من است خاتم سلیمان بن داود (ص)، به راستی نزد من است طشتی که موسی بن عمران قربانی‌ها را در آن می گذارد، نزد من است همان اسمی که چون رسول خدا(ص) میان مسلمانان و مشرکان ـ در جبههٔ نبرد ـ قرار می داد، یک چوبه از مشرکان به مسلمانان نمی رسید، نزد من است همان نمونه‌ای که فرشته‌ها آوردند، مثل سلاح در ما خاندان مثل تابوت است در بنی اسرائیل، شیوهٔ بنی اسرائیل این بود که در خاندانی که تابوت عهد بود نبوت در آن خاندان بود و هرکس از ما خاندان، سلاح پیغمبر را دریافت امامت به او داده شود، به راستی پدر من بود که زره رسول خدا(ص) را پوشید و دامن آن به زمین می کشید و من هم پوشیدم و هم چنین بود و چون قائم ما آنرا در بر کند به اندامش رسا باشد. انشاءالله. [۵۷]

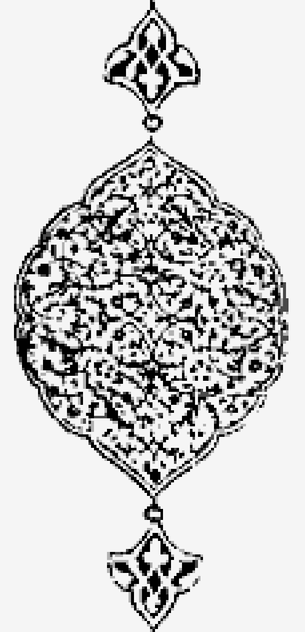
۲ ـ عبدالاعلی بن اعین گوید: شنیدم امام صادق (ع) می



الْحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ حَمَّادِ بنِ عُثْمانَ، عَنْ عَبْدِ الأَعْلىٰ بنِ أَعْيَنَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: عِنْدِي سِلاحُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لا أُنازَعُ فيهِ، ثُمَّ قالَ: إِنَّ السِّلاحَ مَدْفُوعٌ عَنْهُ لَوْ وُضِعَ عِنْدَ شَرِّ خَلْقِ اللّٰهِ لَكانَ خَيْرَهُمْ، ثُمَّ قالَ: إِنَّ هٰذا الأَمْرَ يَصِيرُ إِلىٰ مَنْ يَلْوِي لَهُ الْحَنَكَ فَإِذا كانَتْ مِنَ اللّٰهِ فيهِ الْمَشِيئَةُ خَرَجَ فَيَقُولُ النّاسُ: ماهٰذا الَّذِي كانَ؟ وَيَضَعُ اللّٰهُ لَهُ يَداً عَلىٰ رَأْسِ رَعِيَّتِهِ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيىٰ الْحَلَبِيِّ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ: تَرَكَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَتاعِ سَيْفاً وَدِرْعاً وَعَنَزَةً وَرَحْلاً وَبَغْلَتَهُ الشَّهْباءَ فَوَرَّثَ ذٰلِكَ كُلَّهُ عَلِيَّ بنَ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ.

٤ ـ الْحُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّىٰ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ أَبانِ بنِ عُثْمانَ، عَنْ فُضَيْلِ بنِ يَسارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَبِسَ أَبِي دِرْعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذاتَ الْفُضُولِ فَخَطَّتْ وَلَبِسْتُها أَنا فَفَضَلَتْ.



٥ ـ أَحْمَدُ بنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ ذِي الْفَقارِ سَيْفِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ



فرمود: نزد من است سلاح رسول خدا (ص) کسی با من در آن نزاع نتواند کرد، سپس فرمود: آن سلاح از دستبرد مصون است، اگر به دست بدترین خلق خدا افتد بهتر آنان گردد، پس از آن فرمود: این امر امامت سرانجام به کسی رسد که برای او حنک را در پیچند (یعنی به یاری او قیام کنند، چون پیچیدن حنک نشانهٔ آمادگی برای جهاد بوده است و مقصود امام قائم است ع). [۵۸] . چون خواستِ خدا بدو تعلق گیرد، بیرون شود و مردم گویند: این چیست که پدید شد؟ و خدا دست نوازش او را بر سر رعیتش بنهد.

۳ ـ امام صادق (ع) فرمود که: رسول خدا(ص) در کالای خود که ترکه نهاد شمشیری و زرهی و عصای پیکان داری و زینِ شتری و استر شهبائی داشت که همهٔ آنها را علی بن ابی طالب (ع) به ارث برد. [۵۹]

٤ ـ امام صادق (ع) فرمود: پدرم زره رسول خدا(ص) را که ذات الفضول نام داشت ببر کرد و دامنش به زمین کشید و من پوشیدم و بلندتر درآمد.

۵ ـ احمد بن ابی عبدالله گوید: از امام رضا(ع) پرسیدم: ذی الفقار شمشیر رسول خدا(ص) از کجا بود؟

فرمود:



عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم مِنْ أَيْنَ هُوَ ؟ قالَ: هَبَطَ بِهِ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنَ السَّماءِ وَكانَتْ حِلْيَتُهُ مِنْ فِضَّةٍ وَهُوَ عِنْدِي.

٦ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ حَكِيمٍ، عَنْ أَبِي إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: السِّلاحُ مَوْضُوعٌ عِنْدَنا، مَدْفُوعٌ عَنْهُ، لَوْ وُضِعَ عِنْدَ شَرِّ خَلْقِ اللّٰهِ كانَ خَيْرَهُمْ.

لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّهُ حَيْثُ بَنىٰ بِالثَّقَفِيَّةِ وَكانَ قَدْ شَقَّ لَهُ فِي الْجِدارِ فَنُجِّدَ الْبَيْتُ فَلَمّا كانَتْ صَبِيحَةُ عُرْسِهِ رَمىٰ بِبَصَرِهِ فَرَأىٰ حَذْوَهُ خَمْسَةَ عَشَرَ مِسْماراً فَفَزِعَ لِذٰلِكَ وَقالَ لَها: تَحَوَّلِي فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَدْعُوَ مَوالِيَّ فِي حاجَةٍ فَكَشَطَهُ فَما مِنْها مِسْمارٌ إِلّا وَجَدَهُ مُصْرِفاً طَرَفَهُ عَنِ السَّيْفِ وَما وَصَلَ إِلَيْهِ مِنْها شَيْءٌ.

٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوانَ بنِ يَحْيىٰ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ حُجْرٍ، عَنْ حُمْرانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَأَلْتُهُ عَمّا يَتَحَدَّثُ النّاسُ أَنَّهُ دُفِعَتْ إِلىٰ أُمِّ سَلَمَةَ صَحِيفَةٌ مَخْتُومَةٌ فَقالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم لَمّا قُبِضَ، وَرِثَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ عِلْمَهُ وَسِلاحَهُ وَما هُناكَ ثُمَّ صارَ إِلَى الْحَسَنِ ثُمَّ صارَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ، فَلَمّا خَشِينا أَنْ نُغْشىٰ اسْتَوْدَعَها أُمَّ سَلَمَةَ ثُمَّ قَبَضَها بَعْدَ ذٰلِكَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ، قالَ: فَقُلْتُ: نَعَمْ ثُمَّ صارَ إِلىٰ أَبِيكَ ثُمَّ انْتَهىٰ إِلَيْكَ وَصارَ بَعْدَ ذٰلِكَ إِلَيْكَ ؟ قالَ: نَعَمْ.

جبرئیل آن را از آسمان آورده بود، و زیورِ آن نقره است و آن شمشیر نزد من است.

۶ ـ محمد بن حکیم از ابو ابراهیم (ع) (امام کاظم) فرمود: سلاح نزد ما سپرده است و از آفت و تعرض مصون است، اگر نزد بدترین خلق خدا سپرده شود بهترین آنها باشد، پدرم برای من باز گفت که: چون با زوجهٔ ثقفیهٔ خود عروسی کرد، در دیوار خانه شکافی ساخته بود و سلاح را در آن پنهان کرده و همان اتاق را برای زفاف زیور بسته بودند. بامداد شب عروسی نظرش به دیوار افتاد و دید برابر مخزن سلاح پانزده میخ کوبیده‌اند و برای سلاح نگران شد و به عروس فرمود تا به اطاق دیگر رود چون باخدمت کاران کاری در این اتاق دارد، سلاح را بازدید کرد و ملاحظه کرد که هیچ میخی در اطراف سلاح کوبیده نشده مگر اینکه از اصابت سلاح منصرف شده و سرش از روی شمشیر به سوی دیگر برگشته و هیچ کدام به شمشیر برنخورده‌اند.

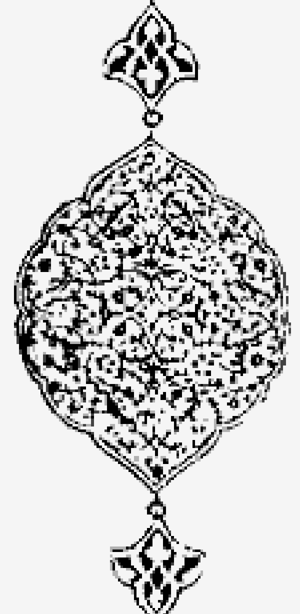
۷ ـ حمران گوید: از امام باقر (ع) راجع به این مطلب پرسیدم که: معروف است رسول خدا یک دفتر سر به مهر ام سلمه داده است، فرمود: چون رسول خدا (ص) وفات کرد، علم و سلاح خود و هرچه در نزد او بود (از ارث انبیاء) به علی (ع) به ارث داد، سپس اینها به حسن (ع) به ارث رسید و پس از او به حسین (ع) گرایید، و چون ترسیدیم که گرفتار دشمن شویم به ام سلمه سپرده شد و سپس علی بن الحسین (ع) آنها را از وی دریافت کرد، من گفتم: بلی سپس به دست پدرت رسید و از او به شما منتقل شد؟ فرمود: آری.



٨ ـ مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضالَةَ، عَنْ عُمَرَ بنِ أَبانٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَمّا يَتَحَدَّثُ النّاسُ أَنَّهُ دُفِعَ إِلىٰ أُمِّ سَلَمَةَ صَحِيفَةٌ مَخْتُومَةٌ فَقالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم لَمّا قُبِضَ وَرِثَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ عِلْمَهُ وَسِلاحَهُ وَما هُناكَ ثُمَّ صارَ إِلىٰ الْحَسَنِ ثُمَّ صارَ إِلىٰ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ، قالَ: قُلْتُ: ثُمَّ صارَ إِلىٰ عَلِيِّ بنِ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ صارَ إِلىٰ ابْنِهِ، ثُمَّ انْتَهىٰ إِلَيْكَ؟ فَقالَ: نَعَمْ.

٩ ـ مُحَمَّدُ بنُ الْحُسَيْنِ وَعَلِيُّ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْوَلِيدِ شَبابٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ أَبانِ بنِ عُثْمانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم الْوَفاةُ دَعا الْعَبّاسَ بنَ عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ لِلْعَبّاسِ: يا عَمَّ مُحَمَّدٍ، تَأْخُذُ تُراثَ مُحَمَّدٍ وَتَقْضِي دَيْنَهُ وَتُنْجِزُ عِداتِهِ؟

فَرَدَّ عَلَيْهِ فَقالَ: يا رَسُولَ اللّٰهِ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، إِنِّي شَيْخٌ كَثِيرُ الْعِيالِ قَلِيلُ الْمالِ مَنْ يُطِيقُكَ وَأَنْتَ تُبارِي الرِّيحَ، قالَ: فَأَطْرَقَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم هُنَيْئَةً ثُمَّ قالَ: يا عَبّاسُ أَتَأْخُذُ تُراثَ مُحَمَّدٍ وَتُنْجِزُ عِداتِهِ وَتَقْضِي دَيْنَهُ؟ فَقالَ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي شَيْخٌ كَثِيرُ الْعِيالِ قَلِيلُ الْمالِ وَأَنْتَ تُبارِي الرِّيحَ؟ قالَ: أَما إِنِّي سَأُعْطِيها مَنْ يَأْخُذُها بِحَقِّها ثُمَّ قالَ: يا عَلِيُّ، يا أَخا مُحَمَّدٍ، أَتُنْجِزُ عِداتِ مُحَمَّدٍ

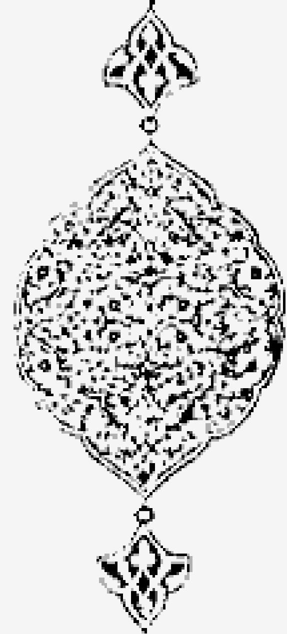




۸ ـ عمر بن ابان گوید: از امام ششم (ع) پرسیدم از آنچه مردم بازگویند که به ام سلمه دفتر سر بمهری سپرده شده؟ فرمود: چون رسول خدا (ص) وفات کرد، علم و سلاح خود و هرآنچه آنجا بود (از مواریث انبیاء) به علی (ع) به ارث داد و سپس به حسن (ع) رسید و از آن پس به حسین (ع). گوید: گفتم: سپس به علی بن الحسین (ع) رسید و از او به پسرش رسید و اکنون به دست شما رسیده؟ فرمود: آری.

۹ ـ ابان بن عثمان از امام صادق (ع) فرمود: چون مرگ رسول خدا (ص) در رسید، عباس بن عبدالمطلب و امیر المؤمنین (ع) را طلبید، رو به عباس کرد و فرمود: ای عم محمد، حاضری ارث محمد را ببری و وامش را بپردازی و به وعده‌هایش عمل کنی؟ جواب رد به آن حضرت داد، گفت: یارسول الله پدر و مادرم به قربانت، من پیر مردی عیالوارم و کم دارائی، کیست که تواند با شما همسری و برابری کند و شما باباد همکاری داری (یعنی دست به بادی و هرچه داری به مردم می دهی).

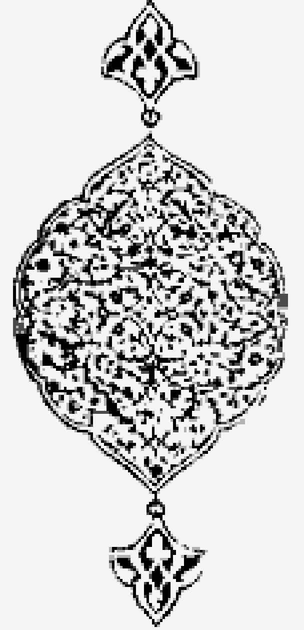
پیغمبر اندکی سر بزیر انداخت و باز فرمود: ای عباس حاضری که ارث محمد را ببری و به وعده‌های او عمل کنی و وام او را بپردازی؟ باز در جواب عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت، پیر مردی است عیالوار و کم دارائی و شما با باد مسابقه می دهی، فرمود: اکنون من آن را به کسی دهم که به حق آن را دریافت کند، سپس فرمود: ای علی، ای برادر محمد، به وعده‌های محمد عمل کنی و وامش را بپردازی و ارثش را دریافت کنی؟ عرض





وَتَقْضِي دَيْنَهُ وَتَقْبِضُ تُراثَهُ ؟ فَقالَ: نَعَمْ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ذاكَ عَلَيَّ وَلِيَ، قالَ: فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ حَتّىٰ نَزَعَ خاتَمَهُ مِنْ إِصْبَعِهِ فَقالَ: تَخَتَّمْ بِهٰذا فِي حَياتِي، قالَ: فَنَظَرْتُ إِلَى الْخاتَمِ حينَ وَضَعْتُهُ في إِصْبَعِي فَتَمَنَّيْتُ مِنْ جَمِيعِ ماتَرَكَ الْخاتَمَ، ثُمَّ صاحَ: يابِلال، عَلَيَّ بِالْمِغْفَرِ وَالدِّرْعِ وَالرّايَةِ وَالْقَمِيصِ وَذِي الْفِقارِ وَالسَّحابِ وَالْبُرْدِ وَالأَبْرَقَةِ وَالْقَضِيبِ، قالَ: فَوَاللّٰهِ مارَأَيْتُها غَيْرَ ساعَتِي تِلْكَ يَعْنِي الأَبْرَقَةَ فَجِيءَ بِشِقَّةٍ كادَتْ تَخْطَفُ الأَبْصارَ فَإِذا هِيَ مِنْ أَبْرَقِ الْجَنَّةِ فَقالَ: ياعَلِيُّ، إِنَّ جَبْرَئِيلَ أَتانِي بِها وَقالَ: يامُحَمَّدُ اجْعَلْها في حَلْقَةِ الدِّرْعِ وَاسْتَذْفِرْ بِها مَكانَ الْمِنْطَقَةِ، ثُمَّ دَعا بِزَوْجَيْ نِعالٍ عَرَبِيَّيْنِ جَمِيعاً أَحَدُهُما مَخْصُوفٌ وَالآخَرُ غَيْرُ مَخْصُوفٍ وَالْقَمِيصَيْنِ: الْقَمِيصِ الَّذِي أُسْرِيَ بِهِ فِيهِ وَالْقَمِيصِ الَّذِي خَرَجَ فِيهِ يَوْمَ أُحُدٍ وَالْقَلانِسِ الثَّلاثِ: قَلَنْسُوَةِ السَّفَرِ وَقَلَنْسُوَةِ الْعِيدَيْنِ وَالْجُمَعِ وَقَلَنْسُوَةٍ كانَ يَلْبَسُها وَيَقْعُدُ مَعَ أَصْحابِهِ، ثُمَّ قالَ: يابِلالُ! عَلَيَّ بِالْبَغْلَتَيْنِ: الشَّهْباءِ وَالدُّلْدُلِ وَالنّاقَتَيْنِ: الْعَضْباءِ وَالْقَصْواءِ وَالْفَرَسَيْنِ: الْجَناحِ ـ كانَتْ تُوقَفُ بِبابِ الْمَسْجِدِ لِحَوائِجِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَبْعَثُ الرَّجُلَ في حاجَتِهِ فَيَرْكَبُهُ فَيَرْكُضُهُ في حاجَةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ـ وَحَيْزُوم وَهُوَ الَّذِي كانَ يَقُولُ: أَقْدِمْ حَيْزُومُ، وَالْحِمارِ عُفَيْرٍ فَقالَ: اقْبِضْها في حَياتِي.

فَذَكَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ مِنَ الدَّوابِّ تُوُفِّيَ



کرد: آری، پدر و مادرم قربانت، همهٔ اینها بر عهدهٔ من باشد و ارث هم از آن من باشد، (علی علیه السلام گوید:) به آن حضرت نگاه کردم کَه خاتم خودرا از انگشت برآورد و فرمود: تا زنده‌ام این خاتم را به دست کن. گوید: چون خاتم را در انگشت خود نمودم و در آن نظر کردم، آرزو کردم که از همهٔ ارث آن حضرت همین انگشتر را داشته باشم، سپس فریاد کرد: ای بلال خُود و زره و پرچم و پیراهن و ذی الفقار و سحاب (یک عمامهٔ مخصوصی بوده) و بُرد (جامهٔ مخصوصی) و ابرقه (کمربند دو رنگ) و عصا را بیاور، بخدا من آن کمر بند را جز در این ساعت ندیده بودم، یک رشته آورد که چشمها را خیره می کرد، برخلاف انتظار از کمربندهای بهشتی بود، فرمود: یاعلی، جبرئیل آن را برایم آورده و گفته است: ای محمد، آن را در حلقهٔ زره گذار و کمر را باآن محکم ببند و به جای کمربند باشد. سپس دو جفت نعلین عربی را خواست: یکی پینه داشت و دیگری نداشت، و دو پیراهن خواست: یکی پیراهنی که در آن به معراج رفته بود و دیگر پیراهنی که روز اُحُد در آن به میدان رفته بود، و سه کلاه: یکی کلاه مسافرت و دوم کلاه مخصوص روز عید فطر و قربان و ایام جمعه و سوم کلاهی که می پوشید و در جلسهٔ اصحاب خود حاضر می شد، سپس فرمود: ای بلال، برو دو استر مرا بیاور: یکی شهباء و دیگری دلدل ، و دو ناقهٔ مخصوص مرا بیاور: یکی عضباء و دیگری قصوی، و دو اسب خاص مرا بیاور: یکی به نام جناح که همیشه در مسجد برای حوائج پیغمبر (ص) بسته بود و هرکس را دنبال کاری می فرستاد بر آن سوار می کرد و وی را در انجام کار رسول خدا می تاخت، ودیگری به نام حیزوم و همان اسبی بود که می فرمود: «أقدِمْ حیزوم ـ پیش آ حیزوم »، و یک

عُفَيْر ساعَةَ قُبِضَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم قَطَعَ خِطامَهُ ثُمَّ مَرَّ يَرْكُضُ حَتّىٰ أَتىٰ بِئْرَ بَنِي خَطْمَةَ بِقُباء فَرَمىٰ بِنَفْسِهِ فيها فَكانَتْ قَبْرُهُ.

وَرُوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ ذٰلِكَ الْحِمارَ كَلَّمَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم فَقالَ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ كانَ مَعَ نُوحٍ فِي السَّفِينَةِ فَقامَ إِلَيْهِ نُوحٌ فَمَسَحَ عَلىٰ كَفَلِهِ ثُمَّ قالَ: يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ هٰذا الْحِمارِ حِمارٌ يَرْكَبُهُ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَخاتَمُهُمْ، فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَنِي ذٰلِكَ الْحِمارَ.

بابُ أَنَّ مَثَلَ سِلاحِ رَسُولِ اللّٰهِ مَثَلُ التّابُوتِ في بَنِي إِسْرائِيلَ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُعاوِيَةَ بنِ وَهْبٍ، عَنْ سَعِيدٍ السَّمّانِ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّما مَثَلُ السِّلاحِ فِينا مَثَلُ التّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرائِيلَ، كانَتْ بَنُو إِسْرائِيلَ أَيُّ أَهْلِ بَيْتٍ وُجِدَ التّابُوتُ عَلىٰ بابِهِمْ أُوتُوا النُّبُوَّةَ فَمَنْ صارَ إِلَيْهِ السِّلاحُ مِنّا أُوتِيَ الإِمامَةَ.

٢ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ



رأس الاغ به نام عفیر، و فرمود: همهٔ اینها را تا زنده‌ام دریافت کن.

امیر المؤمنین(ع) یادآور شد که: اول چهارپا که هلاک شد همان عفیر بود، همان ساعتی که رسول خدا(ص) وفات کرد افسار خودرا برید و بیهشانه دوید تا در قباء خود را به چاه بنی خطمه افکند و آن را گور خود ساخت، روایت شده که امیر المؤمنین (ع) فرمود: این الاغ با رسول خدا(ص) سخن گفت و اظهار داشت که: پدر و مادرم قربانت، به راستی پدرم از پدرش و او از جدش و او از پدرش باز گفت که با نوح در کشتی بود و حضرت نوح برخاست و دستی به کفل او کشید و فرمود: این الاغی است که از صلب این الاغ خری برآید که سید انبیاء و خاتم آنان بر پشت آن سوار شود، حمد خدا را که مرا آن الاغ مقرر ساخت.

باب در اینکه سلاح رسول خدا(ص) نمونهٔ تابوت است در بنی اسرائیل

۱ ـ سعید سمان گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: همانا مثل سلاح در ما مثل تابوت است در بنی اسرائیل، شیوهٔ بنی اسرائیل این بود که تابوت بر درِ هر خاندانی یافت می شد به آنها نبوت عطا می شد، سلاح به دست هرکدام ما برسد به او امامت داده شود.

۲ ـ عبدالله بن ابی یعفور گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می



بنِ السُّكَيْنِ، عَنْ نُوحِ بنِ دَرّاج، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ أَبِي يَعْفُورٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّما مَثَلُ السِّلاحِ فِينا مَثَلُ التّابُوتِ في بَنِي إِسْرائِيلَ حَيْثُما دارَ التّابُوتُ دارَ الْمُلْكُ فَأَيْنَما دارَ السِّلاحُ فِينا دارَ الْعِلْمُ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: كانَ أَبُو جَعْفَرٍ يَقُولُ: إِنَّما مَثَلُ السِّلاحِ فِينا مَثَلُ التّابُوتِ في بَنِي إِسْرائِيلَ حَيْثُما دارَ التّابُوتُ أُوتُوا النُّبُوَّةَ وَحَيْثُما دارَ السِّلاحُ فِينا فَثَمَّ الأَمْرُ، قُلْتُ: فَيَكُونُ السِّلاحُ مُزائِلاً لِلْعِلْمِ؟ قالَ: لا.

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّما مَثَلُ السِّلاحِ فِينا كَمَثَلِ التّابُوتِ في بَنِي إِسْرائِيلَ أَيْنَما دارَ التّابُوتُ دارَ الْمُلْكُ وَأَيْنَما دارَ السِّلاحُ فِينا دارَ الْعِلْمُ.

بابٌ فيهِ ذِكْرُ الصَّحِيفَةِ وَالْجَفْرِ وَالْجامِعَةِ وَمُصْحَفِ فاطِمَةَ عَلَيْها السَّلامُ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ [بنِ]

فرمود:

مثل سلاح در میان ما چون تابوت است در بنی اسرائیل، هرکجا تابوت دور می زد سلطنت در آنجا بود، هرکجا سلاح بچرخد در میان ما علم امامت آنجا است.

۳ ـ صفوان از امام رضا(ع) فرمود: ابو جعفر(ع) می فرمود: همانا سلاح در میان ما چون تابوت است در بنی اسرائیل، در هرجا تابوت بود نبوت می آمد و در هرجا میان ما خاندان سلاح بچرخد امر امامت آنجا است، گفتم: ممکن است سلاح از علم جدا شود؟ فرمود: نه.

۴ ـ امام باقر(ع) فرمود: همانا مثل سلاح در میان ما چون تابوت است در بنی اسرائیل، هرجا تابوت می چرخید سلطنت حقه می چرخید، و در میان ما هم هرجا سلاح بچرخد، علم امامت هم می چرخد.

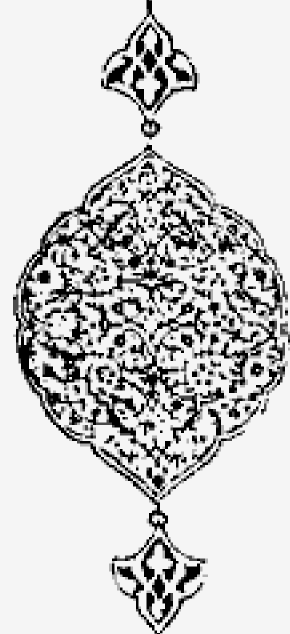
باب که در آن ذکری از صحیفه و جفر وجامعه ومصحف فاطمه(ع) است

۱ ـ ابی بصیر گوید: خدمت امام صادق (ع) رسیدم و عرض



الْجَعَالِ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ، هٰهُنا أَحَدٌ يَسْمَعُ كَلامِي؟ قالَ: فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ سِتْراً بَيْنَهُ وَبَيْنَ بَيْتٍ آخَرَ فَاطَّلَعَ فِيهِ ثُمَّ قالَ: يا أَبا مُحَمَّدٍ، سَلْ عَمّا بَدا لَكَ، قالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ إِنَّ شِيعَتَكَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم عَلَّمَ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ باباً يُفْتَحُ لَهُ مِنْهُ أَلْفُ بابٍ؟ قالَ: فَقالَ: يا أَبا مُحَمَّدٍ، عَلَّمَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ أَلْفَ بابٍ يُفْتَحُ مِنْ كُلِّ بابٍ أَلْفُ بابٍ قالَ: قُلْتُ: هٰذا وَاللّٰهِ الْعِلْمُ.

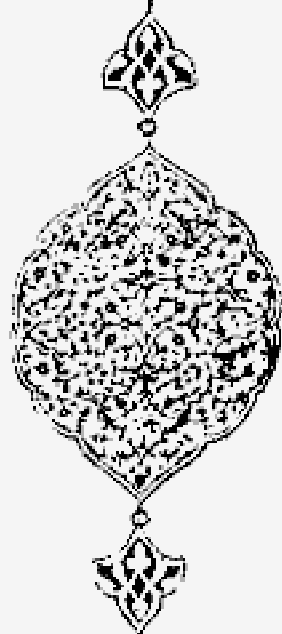
قالَ: فَنَكَتَ ساعَةً فِي الأَرْضِ ثُمَّ قالَ: إِنَّهُ لَعِلْم وَماهُوَ بِذاكَ، قالَ: ثُمَّ قالَ: يا أَبا مُحَمَّدٍ، وَإِنَّ عِنْدَنا الْجامِعَةَ وَما يُدْرِيهِمْ مَا الْجامِعَةُ؟ قالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ وَمَا الْجامِعَةُ؟ قالَ: صَحِيفَةٌ طُولُها سَبْعُونَ ذِراعاً بِذِراعِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَإِمْلائِهِ مِنْ فَلْقِ فِيهِ وَخَطَّ عَلِيٍّ بِيَمِينِهِ، فِيها كُلُّ حَلالٍ وَحَرامٍ وَكُلُّ شَيْءٍ يَحْتاجُ النّاسُ إِلَيْهِ حَتّىٰ الأَرْشِ فِي الْخَدْشِ وَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَيَّ وَقالَ:



تَأْذَنُ لِي يا أَبا مُحَمَّدٍ؟ قالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ إِنَّما أَنا لَكَ فَاصْنَعْ ماشِئْتَ، قالَ: فَغَمَزَنِي بِيَدِهِ وَقالَ: حَتّىٰ أَرْشِ هٰذا، كَأَنَّهُ مُغْضَب، قالَ: قُلْتُ: هٰذا وَاللّٰهِ الْعِلْمُ، قالَ: إِنَّهُ لَعِلْم وَلَيْسَ بِذاكَ، ثُمَّ



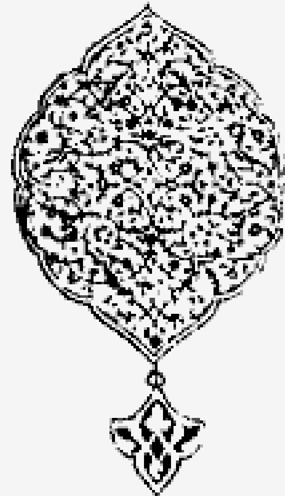
کردم: قربانت، می خواهم از شما پرسشی خصوصی کنم، در اینجا کسی هست که سخن مرا بشنود؟ گوید: امام پرده‌ای که میان او و اتاق دیگری آویخته بود بالا زد و سری در آن کشید، و سپس فرمود: ای ابو محمد، از هرچه خواهی بپرس، گوید: گفتم: قربانت، شیعیان باز می گویند که: رسول خدا(ص) به علی (ع) بابی از دانش آموخته که از آن هزار باب برای وی گشوده شده؟ گوید: فرمود: ای ابا محمد، رسول خدا(ص) به علی(ع) هزار باب آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده می شد، گوید: گفتم: بخدا علم این است، ساعتی آن حضرت سر انگشت به زمین زد و سپس فرمود: محققاً این علم است ولی باز آن علم کامل و نهائی نیست و به راستی جامعه نزد ما است و مردم چه می فهمند که جامعه چیست؟ گوید: گفتم: قربانت، جامعه چیست؟ فرمود: یک دفتری است که هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا(ص) درازا دارد و به املاء آن حضرت است که از زبان خود بیان کرده و علی (ع) به دست خود نوشته، هر حلال و حرام و هرچه مورد نیاز مردم باشد در آن است تا برسد به حکم ارش یک خراش در تن، و دست بر من زد و فرمود: ای ابو محمد، به من اجازه می دهی؟ گوید: عرض کردم: قربانت، من در اختیار شما هستم هرچه خواهید بکنید، گوید: یک وشکنی از من گرفت و فرمود: حتی ارش این عمل هم در آن ذکر شده و در این حال چهرهٔ خشمگینی داشت، گوید: گفتم: به خدا علم این است، فرمود: این هم علم است ولی باز علم نهائی و کامل نیست و ساعتی خاموش شد و باز فرمود: و به راستی در نزد ما است جفر و چه می فهمند که جفر چیست؟ گوید: عرض کردم که: جفر چیست؟ فرمود: یک ظرفی است از پوست که در آن است علم انبیاء و





سَكَتَ ساعَةً، ثُمَّ قالَ: وَإِنَّ عِنْدَنا الْجَفْرَ وَما يُدْرِيهِمْ مَا الْجَفْرُ؟ قالَ: قُلْتُ: وَما الْجَفْرُ؟ قالَ: وِعاءٌ مِنْ أُدُمٍ فيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَالْوَصِيِّينَ وَعِلْمُ الْعُلَماءِ الَّذينَ مَضَوا مِنْ بَني إِسْرائيلَ، قالَ: قُلْتُ: إِنَّ هٰذا هُوَ الْعِلْمُ، قالَ: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَلَيْسَ بِذاكَ، ثُمَّ سَكَتَ ساعَةً ثُمَّ قالَ: وَإِنَّ عِنْدَنا لَمُصْحَفَ فاطِمَةَ (ع) وَما يُدْرِيهِمْ مامُصْحَفُ فاطِمَةَ (ع)، قالَ: قُلْتُ: وَما مُصْحَفُ فاطِمَةَ (ع)؟ قالَ: مُصْحَفٌ فيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هٰذا ثَلاثَ مَرّاتٍ وَاللّٰهِ مافيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ واحِدٌ، قالَ: قُلْتُ: هٰذا وَاللّٰهِ الْعِلْمُ، قالَ: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَما هُوَ بِذاكَ، ثُمَّ سَكَتَ ساعَةً ثُمَّ قالَ: إِنَّ عِنْدَنا عِلْمَ ما كانَ وَعِلْمَ ماهُوَ كائِنٌ إِلىٰ أَنْ تَقُومَ السّاعَةُ، قالَ: جُعِلْتُ فِداكَ هٰذا وَاللّٰهِ هُوَ الْعِلْمُ، قالَ: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَلَيْسَ بِذاكَ، قالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ فَأَيُّ شَيْءٍ الْعِلْمُ؟ قالَ: ما يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ الْأَمْرُ بَعْدَ الْأَمْرِ وَالشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ.

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِالْعَزيزِ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عُثْمانَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: تَظْهَرُ الزَّنادِقَةُ في سَنَةِ ثَمانٍ وَعِشْرينَ وَمِائَةٍ وَذٰلِكَ أَنّي نَظَرْتُ في مُصْحَفِ فاطِمَةَ (ع)، قالَ: قُلْتُ: وَمامُصْحَفُ فاطِمَةَ؟ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ لَمّا قَبَضَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ عَلىٰ فاطِمَةَ (ع) مِنْ وَفاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مالا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَرْسَلَ

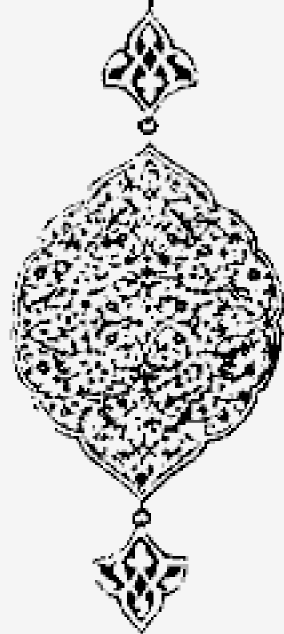




اوصیاء و علم دانشمندان گذشته از بنی اسرائیل، گوید: گفتم: به راستی این است همان علم کامل، فرمود: این هم علمی است ولی باز آن علم نهائی و کامل نیست، و ساعتی خاموش شد و باز فرمود: به راستی نزد ما است مصحف فاطمه(ع) و چه می فهمند که مصحف فاطمه چیست؟ گوید: گفتم: مصحف فاطمه(ع) چیست؟ فرمود: سه برابر این قرآنی که میان شما است در آن است و به خدا یک کلمه از این قرآن شما هم در آن نیست، گوید: گفتم: به خدا علم کامل این است، فرمود: این هم علمی است ولی آن علم نهائی و کامل نیست، و ساعتی خاموش شد و باز فرمود: به راستی در نزد ما است علم آنچه بوده و علم هرچه خواهد بود تا قیام ساعت، گوید: گفتم:

قربانت بخدا علم نهائی این است، فرمود: این هم علمی است ولی آن علم نهائی نیست، گوید: عرض کردم: قربانت، پس علم نهائی و کامل چیست؟ فرمود: آن علمی که در هر شب و هر روز نسبت به کاری دنبال کاری و چیزی دنبال چیزی پدید شود تا روز قیامت. [۶۰]

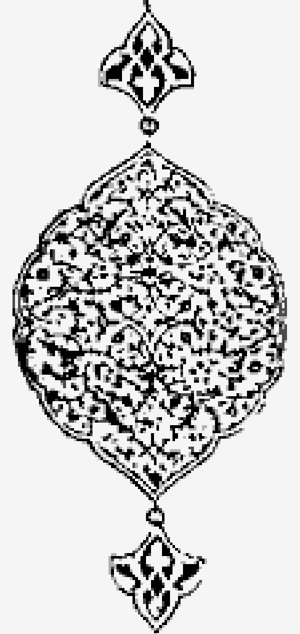
۲ ـ حماد بن عثمان گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: زنادقه در سال صد و بیست وهشت ظهور کنند، من این را از مطالعهٔ مصحف فاطمه(ع) دریافتم، من عرض کردم: مصحف فاطمه(ع) چیست؟ فرمود: چون خدای تعالی جان پیغمبر را گرفت، فاطمه(ع) از وفات آن حضرت تا آنجا اندوهناک شد که جز خدای عز وجل نداند، خدا فرشته‌ای فرستاد تا فاطمه(ع) را تسلیت دهد و با او حدیث گوید: از این پیش آمد به علی (ع) شکایت کرد (چون





اللّٰهُ إِلَيْها مَلَكاً يُسَلِّي غَمَّها وَيُحَدِّثُها، فَشَكَتْ ذٰلِكَ إِلىٰ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلامُ فَقالَ: إِذا أَحْسَسْتِ بِذٰلِكَ وَسَمِعْتِ الصَّوْتَ قُولي لي، فَأَعْلَمَتْهُ بِذٰلِكَ فَجَعَلَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلامُ يَكْتُبُ كُلَّما سَمِعَ حَتّىٰ أَثْبَتَ مِنْ ذٰلِكَ مُصْحَفاً، قالَ: ثُمَّ قالَ: أَما إِنَّهُ لَيْسَ فيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلالِ وَالْحَرامِ وَلٰكِنْ فيهِ عِلْمُ مايَكُونُ.

٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ أَبِي الْعَلا قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ عِنْدِي الْجَفْرَ الأَبْيَضَ، قالَ: قُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ فيهِ؟ قالَ: زَبُورُ داوُدَ وَتَوْراةُ مُوسىٰ وَإِنْجيلُ عيسىٰ وَصُحُفُ إِبْراهيمَ وَالْحَلالُ وَالْحَرامُ، وَمُصْحَفُ فاطِمَةَ، ما أَزْعَمُ أَنَّ فيهِ قُرْآناً وَفيهِ مايَحْتاجُ النّاسُ إِلَيْنا وَلا نَحْتاجُ إِلىٰ أَحَدٍ حَتّىٰ فيهِ الْجَلْدَةُ وَنِصْفُ الْجَلْدَةِ وَرُبْعُ الْجَلْدَةِ وَأَرْشُ الْخَدْشِ. وَعِنْدِي الْجَفْرَ الأَحْمَرَ، قالَ: قُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ في الْجَفْرِ الأَحْمَرِ؟ قالَ: السِّلاحُ وَذٰلِكَ إِنَّما يُفْتَحُ لِلدَّمِ يَفْتَحُهُ صاحِبُ السَّيْفِ لِلْقَتْلِ، فَقالَ لَهُ عَبْدُاللّٰهِ بنِ أَبِي يَعْفُورٍ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ أَيَعْرِفُ هٰذا بَنُو الْحَسَنِ؟ فَقالَ: إِي وَاللّٰهِ كَما يَعْرِفُونَ اللَّيْلَ أَنَّهُ لَيْلٌ وَالنَّهارَ أَنَّهُ نَهارٌ وَلٰكِنَّهُمْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ وَطَلَبُ الدُّنْيا عَلى الْجُحُودِ وَالإِنْكارِ وَلَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ بِالْحَقِّ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ.



٤ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَمَّنْ



هراس آور بود و گفته های او از دست می رفت) فرمود: هر وقت احساس نزول فرشته را کردی و آوازش را شنیدی به من خبر ده، و پس از آن علی(ع) هرچه از فرشته می شنید می نوشت تا اینکه مصحفی از این نوشته ها درست شد، گوید: سپس فرمود: هلا در آن مصحف هیچ احکام حلال و حرام نیست ولی در آن، علمِ به حوادث آینده است.

۳ ـ حسین بن ابی العلاء گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: به راستی در نزد من جفر ابیض است، گوید: گفتم: آن چه چیز است؟ فرمود: زبور داود، تورات موسی، انجیل عیسی، صحف ابراهیم، احکام حلال و حرام و مصحف فاطمه (ع)، معتقد نیستم که در آن قرآنی باشد با این حال در آن است آنچه مردم راجع به آن به ما نیاز دارند و ما به احدی نیاز نداریم و آنقدر جامع است که در آن حکم مجازات به یک تازیانه و نصف تازیانه و ربع تازیانه و غرامت خراش هم درج است و نزد من است جفر احمر، گوید:

گفتم: در جفر احمر چیست؟ فرمود: سلاح است و آن را تنها برای خون باز می کنند، صاحب شمشیر آنرا باز می کند برای کشتن. عبدالله بن ابی یعفور به او عرض کرد: اصلحک الله، آیا بنو حسن(ع) آنرا می شناسند؟ فرمود: بخدا آری، چنانچه می دانند که شب شب است و روز روز ولی حسد و طلب دنیا آنها را بر تمرد و انکار وادار می کند و اگر حق را به وسیلهٔ راه حق جستجو می کردند، برای آنها بهتر بود. [٦١]

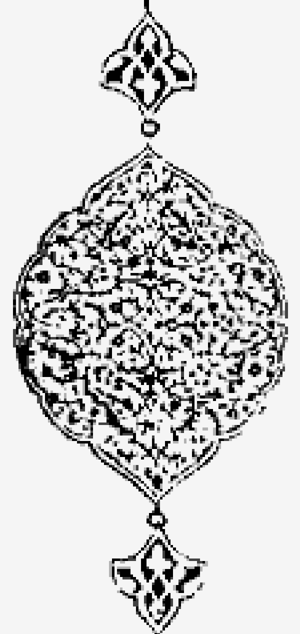
۴ ـ سلیمان بن خالد گوید: امام صادق (ع) فرمود: به راستی



ذَكَرَهُ، عَنْ سُلَيْمانَ بنِ خالِدٍ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ فِي الْجَفْرِ الَّذِي يَذْكُرُونَهُ لَما يَسُوؤُهُمْ، لِأَنَّهُمْ لايَقُولُونَ الْحَقَّ وَالْحَقُّ فِيهِ، فَلْيُخْرِجُوا قَضايا عَلِيٍّ وَفَرائِضَهُ إِنْ كانُوا صادِقِينَ وَسَلُوهُمْ عَنِ الْخالاتِ وَالْعَمّاتِ وَلْيُخْرِجُوا مُصْحَفَ فاطِمَةَ عَلَيْها السَّلامُ فَإِنَّ فِيهِ وَصِيَّةَ فاطِمَةَ وَمَعَهُ سِلاحُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم، إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ((فَأْتُوا بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ)).

٥ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئابٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قالَ: سَأَلَ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ بَعْضُ أَصْحابِنا عَنِ الْجَفْرِ فَقالَ: هُوَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَمْلُوءٌ عِلْماً، قالَ لَهُ: فَالْجامِعَةُ؟ قالَ: تِلْكَ صَحِيفَةٌ طُولُها سَبْعُونَ ذِراعاً في عَرْضِ الأَدِيمِ مِثْلُ فَخِذِ الْفالِجِ فيها كُلُّ مايَحْتاجُ النّاسُ إِلَيْهِ وَلَيْسَ مِنْ قَضِيَّةٍ إِلّا وَهِيَ فيها حَتّىٰ أَرْشِ الْخَدْشِ، قالَ: فَمُصْحَفُ فاطِمَةَ؟ قالَ:

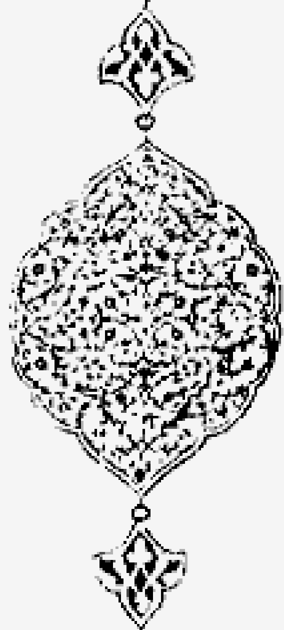
فَسَكَتَ طَوِيلاً ثُمَّ قالَ: إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمّا تُرِيدُونَ وَعَمّا لاتُرِيدُونَ، إِنَّ فاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم خَمْسَةً وَسَبْعِينَ يَوْماً وَكانَ دَخَلَها حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلىٰ أَبِيها وَكانَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ يَأْتِيها فَيُحْسِنُ عَزاءَها عَلىٰ أَبِيها وَيُطَيِّبُ نَفْسَها وَيُخْبِرُها عَنْ أَبِيها، وَمَكانِهِ وَيُخْبِرُها بِما يَكُونُ بَعْدَها في ذُرِّيَّتِها





در آن جفری که نام می برند چیزهااست که آنها را بد آید، زیرا آنها به حق معتقد نیستند و حق در آن است ، اگر راست می گویند دفتر قضایای علی (ع) و فرائض اورا بیرون آورند و از آنها راجع به خاله‌ها و عمه‌ها بپرسند و مصحف فاطمه را بیرون آرند زیرا وصیت فاطمه(ع) در آن است و سلاح رسول الله(ص) با آن همراه است، به راستی خدای عز وجل می فرماید (۳ سوره احقاف): «شما یک کتاب پیش از این را بیاورید یا یک اثری از دانش اگر راست می گوئید». [۶۲]

۵ ـ ابو عبیده گوید: برخی از اصحاب از امام صادق (ع) از جفر پرسید، در پاسخ فرمود: آن پوست گاوی است که پر است از علم و دانش، به آن حضرت عرض کرد: پس جامعه چیست؟ فرمود: آن یک طوماری است که هفتاد ذراع درازا دارد در پهنای یک پوست ساخته شده مانند ران یک شتر تنومند دو کوهان که هرچه مردم نیاز دارند در آن است و هیچ قضیه‌ای نیست مگر اینکه در آن است تا برسد به غرامت خراش در تن. عرض کرد: پس مصحف فاطمه(ع) چیست؟ راوی گوید: مدتی دراز دم فرو بست و سپس فرمود: شما از آنچه می خواهید یا نمی خواهید کاوش می کنید و پژوهش می نمائید، حق این است که فاطمه(ع) پس از رسول خدا(ص) هفتاد و پنج روز زنده بود و اندوه فراوانی از مرگ پدرش در دل داشت و جبرئیل می آمد و او را سرسلامتی می داد و در مرگ پدر تسلیت می گفت و او را خوشدل می داشت و از پدرش و جایگاه وی به او گزارش می داد و از آنچه پس از وی برای ذریه‌اش پیش آید به او خبر می داد و علی (ع) آنها را می

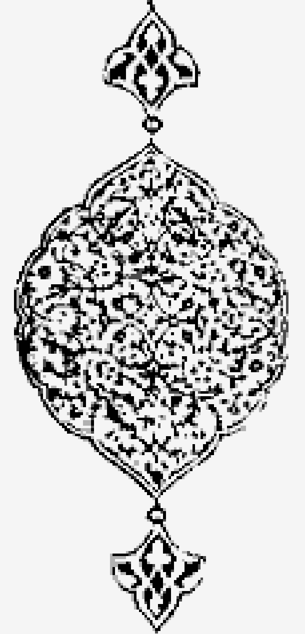




وَ كانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ يَكْتُبُ ذٰلِكَ، فَهٰذا مُصْحَفُ فاطِمَةَ عَلَيْها السَّلامُ.

٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ صالِحِ بنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ بَكْرِ بنِ كَرْبٍ الصَّيْرَفِيِّ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ عِنْدَنا ما لانَحْتاجُ مَعَهُ إِلَى النّاسِ وَإِنَّ النّاسَ لَيَحْتاجُونَ إِلَيْنا وَإِنَّ عِنْدَنا كِتاباً إِمْلاءُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَخَطُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ، صَحِيفَةٌ فِيها كُلُّ حَلالٍ وَحَرامٍ وَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَنا بِالأَمْرِ، فَنَعْرِفُ إِذا أَخَذْتُمْ بِهِ وَنَعْرِفُ إِذا تَرَكْتُمُوهُ.

٧ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ فُضَيْلِ بنِ يَسارٍ وَبُرَيْدِ بنِ مُعاوِيَةَ وَزُرارَةَ أَنَّ عَبْدَ المَلِكِ بنِ أَعْيَنَ قالَ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَالمُعْتَزِلَةَ قَدْ أَطافُوا بِمُحَمَّدِ بنِ عَبْدِاللّٰهِ فَهَلْ لَهُ سُلْطانٌ؟ فَقالَ: وَاللّٰهِ إِنَّ عِنْدِي لَكِتابَيْنِ فِيهِما تَسْمِيَةُ كُلِّ نَبِيٍّ وَكُلِّ مَلِكٍ يَمْلِكُ الأَرْضَ، لا وَاللّٰهِ ما مُحَمَّدُ بنُ عَبْدِاللّٰهِ فِي واحِدٍ مِنْهُما.



٨ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الحُسَيْنِ بنِ سَعِيدٍ، عَنِ القاسِمِ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِالصَّمَدِ بنِ بَشِيرٍ، عَنْ فُضَيْلِ بنِ سُكَّرَةَ قالَ: دَخَلْتُ عَلَىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: يا فُضَيْلُ أَتَدْرِي فِي أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُ أَنْظُرُ قُبَيْلُ، قالَ: قُلْتُ: لا، قالَ: كُنْتُ أَنْظُرُ فِي كِتابِ فاطِمَةَ عَلَيْها السَّلامُ، لَيْسَ مِنْ مَلِكٍ يَمْلِكُ [الأَرْضَ] إِلاّ



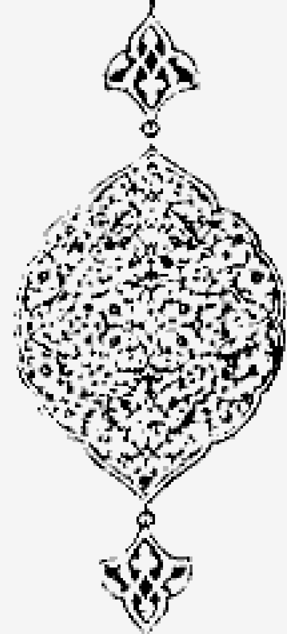
نوشت، این موضوع مصحف فاطمه(ع) است. [۶۳]

۶ ـ بکر بن کرب صیرفی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: به راستی در نزد ما است آنچه با وجود آن نیازی به مردم نداریم و در حقیقت مردم به ما نیاز دارند و به راستی که در نزد ما کتابی است از املاء رسول خدا(ص) به خط علی (ع) دفتری است که در آن هر حلال و حرامی ثبت است، شما کاری را به ما رجوع می کنید و دستور می خواهید، ما می دانیم که بدان عمل می کنید و یا اینکه آن را ترک می کنید.

۷ ـ عبدالملک بن اعین به امام صادق (ع) عرض کرد که: زیدیه و معتزله دور محمد بن عبدالله (بن الحسن یکی از ائمهٔ زیدیه است و ملقب به نفس زکیه است که به حکومت منصور دوانیقی شورید و کشته شد) را گرفته‌اند، آیا او به سلطنتی می رسد؟ فرمود: به خدا نزد من دو کتاب است که در آنها نام هر پیغمبر و پادشاهی روی زمین ثبت است، نه بخدا نام محمد بن عبدالله در هیچ کدام نیست.

۸ ـ فضیل بن سکره گوید: خدمت امام صادق (ع) رسیدم و فرمود:

ای فضیل، می دانی اندکی پیش من در چه مطالعه می کردم؟ گوید: گفتم: نه، فرمود: در مصحف فاطمه(ع)، کسی نیست که روی زمین به پادشاهی رسد جز اینکه به نام خود و پدرش



وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِيهِ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَ وَجَدْتُ لِوُلْدِ الْحَسَنِ فِيهِ شَيْئاً.

بابٌ في شَأْنِ إِنّا أَنْزَلْناهُ في لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَتَفْسِيرِها

١ـ مُحَمَّدُ بنُ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ وَمُحَمَّدُ بنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بنِ زِيادٍ. وَمُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بنِ الْعَبّاسِ بنِ الْحَرِيشِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثّانِي عليه‌السلام قالَ:

قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عليه‌السلام:

بَيْنا أَبِي عليه‌السلام يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ إِذا رَجُلٌ مُعْتَجِرٌ قَدْ قُيِّضَ لَهُ فَقَطَعَ عَلَيْهِ أُسْبُوعَهُ حَتّىٰ أَدْخَلَهُ إِلىٰ دارٍ جَنْبَ الصَّفا فَأَرْسَلَ إِلَيَّ فَكُنّا ثَلاثَةً، فَقالَ: مَرْحَباً يا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ رَأْسِي وَقالَ:

بارَكَ اللّٰهُ فِيكَ يا أَمِينَ اللّٰهِ بَعْدَ آبائِهِ، يا أَبا جَعْفَرٍ، إِنْ شِئْتَ فَأَخْبِرْنِي وَإِنْ شِئْتَ فَأَخْبَرْتُكَ، وَإِنْ شِئْتَ سَلْنِي وَإِنْ شِئْتَ سَأَلْتُكَ، وَإِنْ شِئْتَ فَاصْدُقْنِي وَإِنْ شِئْتَ صَدَقْتُكَ.

قالَ: كُلُّ ذٰلِكَ أَشاءُ.

قالَ:

در آن نوشته شده است و من برای اولاد حسن در آن کتاب چیزی نیافتم. [٦٤]

باب در شأن انّا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیر آن

۱ ـ امام محمد تقی(ع) فرمود که: امام صادق (ع) فرموده است: در این میان که پدرم(امام باقر ع) گرد کعبه طواف می کرد، بناگاه مردی رو بسته جلوی او سبز شد در او آویخت و طوافش را برید و او را به خانه‌ای در کنار کوه صفا کشانید و فرستاد مرا هم برد و پس از ورود من سه تن شدیم(امام پنجم (ع) وششم(ع) و آن مرد رو بسته) آن مرد به من گفت: یابن رسول الله خوش آمدی، سپس دستش را بر من نهاد و گفت: «بارک الله فیک یاامین اللّٰه بعد آبائه» تو امام بابرکتی باشی بعد از پدرانت (رو به پدرم کرد:)ای ابو جعفر، اگر خواهی تو به من گزارش ده و اگر خواهی من به تو گزارش دهم، اگر خواهی از من بپرس و اگر خواهی من از تو بپرسم، اگر خواهی تو مرا تصدیق کن و اگر خواهی من تو را تصدیق کنم، فرمود: همهٔ اینها موافق میل من است. آن مرد گفت: پس مبادا چیزی پرسم و جوابی دهی که جز آن در دل داشته باشی، فرمود: این کارِ کسی است که در دلش دو علم و قصد مخالف باشد و به راستی خدا نخواسته که او علم دچار اختلافی داشته باشد (یعنی خدا علم مورد اختلاف ندارد و علم امام هم چون



فَإِيّاكَ أَنْ يَنْطِقَ لِسانُكَ عِنْدَ مَسْأَلَتِي بِأَمْرٍ تُضْمِرُ لي غَيْرَهُ.

قالَ: إِنَّما يَفْعَلُ ذٰلِكَ مَنْ في قَلْبِهِ عِلْمانِ يُخالِفُ أَحَدُهُما صاحِبَهُ وَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَ أَبىٰ أَنْ يَكُونَ لَهُ عِلْمٌ فيهِ اخْتِلافٌ.

قالَ: هٰذِهِ مَسْأَلَتِي وَقَدْ فَسَّرْتَ طَرَفاً مِنْها، أَخْبِرْني عَنْ هٰذا الْعِلْمِ الَّذِي لَيْسَ فيهِ اخْتِلافٌ مَنْ يَعْلَمُهُ؟

قالَ: أَمّا جُمْلَةُ الْعِلْمِ فَعِنْدَ اللّٰهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَأَمّا مالابُدَّ لِلْعِبادِ مِنْهُ فَعِنْدَ الأَوْصِياءِ.

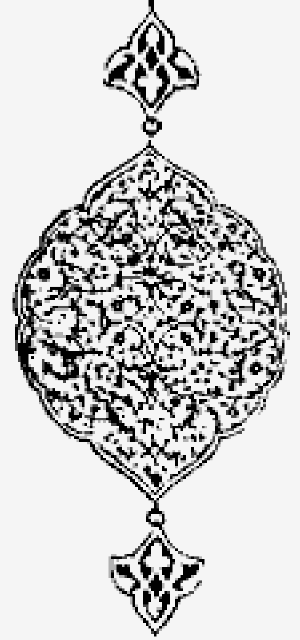
قالَ: فَفَتَحَ الرَّجُلُ عَجيرَتَهُ وَاسْتَوىٰ جالِساً وَتَهَلَّلَ وَجْهُهُ وَقالَ:

هٰذِهِ أَرَدْتُ وَلَها أَتَيْتُ، زَعَمْتَ أَنَّ عِلْمَ ما لااخْتِلافَ فيهِ مِنَ الْعِلْمِ عِنْدَ الأَوْصِياءِ فَكَيْفَ يَعْلَمُونَهُ؟

قالَ: كَما كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَعْلَمُهُ إِلّا أَنَّهُمْ لايَرَوْنَ ما كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَرىٰ، لأَنَّهُ كانَ نَبِيّاً وَهُمْ مُحَدَّثُونَ وَإِنَّهُ كانَ يَفِدُ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَسْمَعُ الْوَحْيَ وَهُمْ لايَسْمَعُونَ.

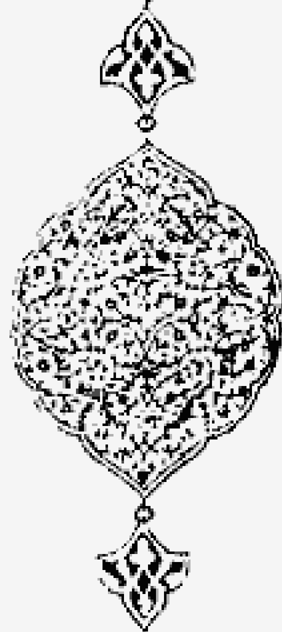
فَقالَ: صَدَقْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، سَآتِيكَ بِمَسْأَلَةٍ صَعْبَةٍ، أَخْبِرْني عَنْ هٰذا الْعِلْمِ مالَهُ لايَظْهَرُ كَما كانَ يَظْهَرُ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟

قالَ: فَضَحِكَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلامُ وَقالَ: أَبَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُطْلِعَ





پرتو علم خدا است دچار اختلاف نیست). آن مرد عرض کرد: مسئلهٔ من همین بود که شما یک سِرِّ آن را بیان کردی، بفرمائید این علمی که در آن اختلافی نیست در چه کسی است؟ امام(ع) فرمود: علم کلی و کل علم نزد خدا جل ذکره است و اما آنچه بناچار بندگان خدا باید بدانند نزد اوصیاء است. فرمود: در این جا بود که آن مرد روپوش خودرا باز کرد و درست نشست و رویش خرم شد و گفت: من همین را خواستم و به خاطر آن اینجا آمده‌ام. [۶۵]. تو معتقدی که علم بی اختلاف نزد اوصیاء است، بفرمائید چگونه آن را می دانند؟ امام(ع) فرمود: از همان راهی که رسول خدا(ص) می دانست، جز اینکه اوصیاء آنچه را رسول خدا(ص) به چشم می دید نبینند، زیرا او پیغمبر بود و اینان محدث باشند، او به آستان خدای عز وجل وارد می شد و وحی را می شنید و آنان نمی شنوند. آن مرد روبسته عرض کرد: درست فرمودی یابن رسول الله، من مسألهٔ سختی پیش تو طرح کنم، بفرمائید که چرا این علم برای عموم آشکار نشود چنانچه برای رسول خدا(ص) آشکار می شد، گوید: امام(ع) خندید و فرمود: خدا نخواسته که بر علم او مطلع شود مگر آنکه آزمایش ایمان به علم را داده است چنانچه به رسول خدا (ص) حکم کرده بود بر آزار قوم خود شکیبا باشد و جز به دستور او وارد نبرد نشود و چه اندازه رازداری و پرده پوشی کرد تا به او فرمان رسید (۹٤ سوره حجر): «**آنچه دستور داری آشکار کن و از مشرکان رو برگردان**» بخدا قسم اگر پیش از آن هم آشکار کرده بود در امان بود ولی به منظور اطاعت از خدا و بیم از خلاف او دست باز گرفت، من دوست داشتم که باچشم بازت همراه مهدی این امت باشی که فرشته ها با شمشیرهای برنده آل داود میان آسمان و زمین ارواح مرده‌های





عَلىٰ عِلْمِهِ اِلّا مُمْتَحِناً لِلإيمانِ بِهِ كَما قَضىٰ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم أَنْ يَصْبِرَ عَلىٰ أَذىٰ قَوْمِهِ وَلا يُجاهِدَهُمْ إلّا بِأَمْرِهِ، فَكَمْ مِنِ اكْتِتامٍ قَدِ اكْتَتَمَ بِهِ حَتّىٰ قِيلَ لَهُ:

((اصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ)).

وَأَيْمُ اللّٰهِ أَنْ لَوْ صَدَعَ قَبْلَ ذٰلِكَ لَكانَ آمِناً وَلٰكِنَّهُ اِنَّما نَظَرَ فِي الطّاعَةِ وَخافَ الْخِلافَ فَلِذٰلِكَ كَفَّ فَوَدِدْتُ أَنَّ عَيْنَكَ تَكُونُ مَعَ مَهْدِيِّ هٰذِهِ الأُمَّةِ وَالْمَلائِكَةُ بِسُيُوفِ آلِ داوُدَ بَيْنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ تُعَذِّبُ أَرْواحَ الْكَفَرَةِ مِنَ الأَمْواتِ وَتُلْحِقُ بِهِمْ أَرْواحَ أَشْباهِهِمْ مِنَ الأَحْياءِ، ثُمَّ أَخْرَجَ سَيْفاً ثُمَّ قالَ: ها اِنَّ هٰذا مِنْها.

قالَ:

فَقالَ أَبِي: اِي وَالَّذِي اصْطَفىٰ مُحَمَّداً عَلَى الْبَشَرِ.

قالَ: فَرَدَّ الرَّجُلُ اعْتِجارَهُ وَقالَ: أَنا اِلْياسُ، ما سَأَلْتُكَ عَنْ أَمْرِكَ وَبِي مِنْهُ جَهالَةٌ غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ هٰذَا الْحَدِيثُ قُوَّةً لأَصْحابِكَ وَسَأُخْبِرُكَ بِآيَةٍ أَنْتَ تَعْرِفُها اِنْ خاصَمُوا بِها فَلَجُوا.

قالَ: فَقالَ لَهُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلامُ:

اِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِها.

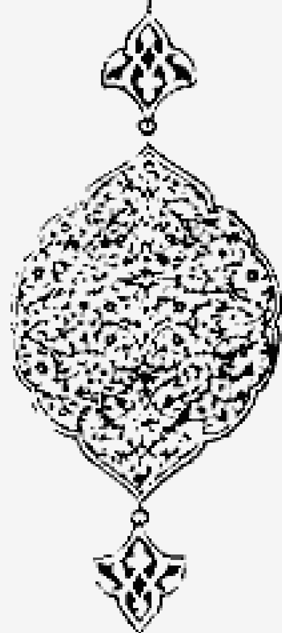
قالَ: قَدْ شِئْتُ.

قالَ: اِنَّ شِيعَتَنا اِنْ قالُوا لأَهْلِ الْخِلافِ لَنا: اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم:



کفار را عذاب کنند و ارواح زنده‌های همکیش آنها را هم به آنان برسانند، سپس (آن مرد روبسته که الیاس بود) شمشیری برآورد و گفت: ببین این هم از آنها است؟ گوید: پدرم در جوابش فرمود: آری، سوگند بدانکه محمد(ص) را بر بشر برگزید، گوید: سپس آن مرد روی خود را گشود و عرض کرد: من الیاس هستم و از روی نادانی در بارهٔ امامتِ تو چیزی نپرسیدم و تنها مقصودم این بود که این حدیث وسیلهٔ نیرومندی یاران تو باشد و اکنون من به تو یک آیه را گزارش می دهم که تو خود آن را می دانی و اگر یارانت با آن در برابر مخالفان خود حجت آورند پیروز گردند.

پدرم فرمود: اگر خواهی من از آن به تو خبر دهم؟ الیاس عرض کرد: آری می خواهم، امام(ع) فرمود: به راستی شیعیان ما اگر در برابر مخالفان خود بگویند که خدای عز وجل به رسول خود فرمود: «اِنّا أَنزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ» تا آخر سوره (ما آن را در شب قدر نازل کردیم ۱ ـ تو نمی دانی شب قدر چیست؟ ۲ ـ شب قدر به از هزار ماه است ۳ ـ فرشته‌ها با روح در آن به زمین فرود آیند به اذن پروردگار خود به همراه هر امری باسلامت (سلام باشد بر مؤمنان) آن شب سلام است تا برآمدن سپیدهٔ دم) آیا رسول خدا(ص) در این شب علم تازه‌ای دریافت می کرد که در غیر آن شب نمی دانست و یا جبرئیل در غیر آن شب برای او نمی آورد؟ مخالفان در جواب این پرسش می گویند: نه. به آنها بگو: آنچه را پیغمبر می دانست چاره‌ای از اعلام و ظهور آن بود؟ می گویند: نه. به آنها بگو: کسی که مدعی است به حکم خدا حکم می کند و در حکم او اختلاف و تناقض است آیا با رسول خدا مخالفت دارد؟ بناچار باید بگویند: آری، و اگر بگویند: نه، سخن اول خود را نقض کرده‌اند. به آنها





((إنّا أنزَلناهُ في لَيلَةِ القَدرِ)) ـ إلىٰ آخِرِها ـ فَهَلْ كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم يَعْلَمُ مِنَ الْعِلْمِ شَيْئاً لايَعْلَمُهُ في تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَوْ يَأْتيهِ بِهِ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ في غَيْرِها ؟

فَإنَّهُمْ سَيَقُولُونَ: لا، فَقُلْ لَهُمْ: فَهَلْ كانَ لِما عَلِمَ بُدٌّ مِنْ أَنْ يُظْهِرَ ؟

فَيَقُولُونَ: لا، فَقُلْ لَهُمْ: فَهَلْ كانَ فيما أَظْهَرَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم مِنْ عِلْمِ اللّٰهِ عَزَّ ذِكْرُهُ إخْتِلافٌ ؟

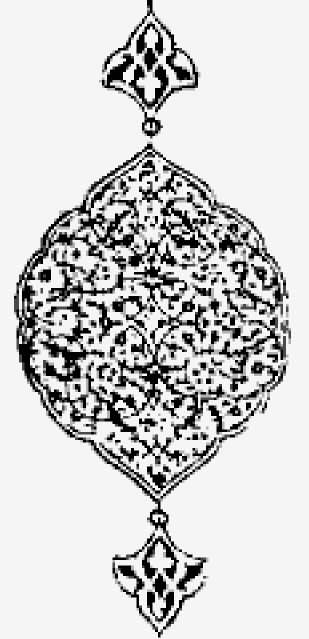
فَإنْ قالُوا: لا، فَقُلْ لَهُمْ: فَمَنْ حَكَمَ بِحُكْمِ اللّٰهِ فيهِ اخْتِلافٌ فَهَلْ خالَفَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم؟

فَيَقُولُونَ: نَعَمْ ـ فَإنْ قالُوا: لا، فَقَدْ نَقَضُوا أَوَّلَ كَلامِهِمْ ـ فَقُلْ لَهُمْ: مايَعْلَمُ تَأْويلَهُ إلاَّ اللّٰهُ وَالرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ.

فَإنْ قالُوا: مَنِ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ؟ فَقُلْ: مَنْ لايَخْتَلِفُ في عِلْمِهِ، فَإنْ قالُوا: فَمَنْ هُوَ ذاكَ ؟ فَقُلْ: كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم صاحِبَ ذٰلِكَ، فَهَلْ بَلَّغَ أَوْ لا ؟

فَإنْ قالُوا: قَدْ بَلَّغَ فَقُلْ: فَهَلْ ماتَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَالْخَليفَةُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُ عِلْماً لَيْسَ فيهِ اخْتِلافٌ ؟.

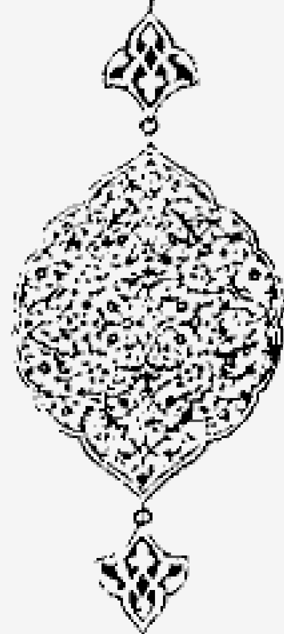
فَإنْ قالُوا: لا، فَقُلْ: إنَّ خَليفَةَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم مُؤَيَّدٌ وَلايَسْتَخْلِفُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم إلاّ مَنْ يَحْكُمُ بِحُكْمِهِ وَإلاّ مَنْ يَكُونُ مِثْلَهُ إلاّ النُّبُوَّةَ وَإنْ كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ





بگو: تأویل آن را (قرآن و علم خدارا) نمی داند جز خدا و راسخون در علم، اگر بگویند راسخون در علم کیانند؟ بگو: کسی که در علم او اختلاف نیست، اگر بگویند: او چه کس است؟ بگو: رسول خدا(ص) صاحب این علم بود، آیا این علم را تبلیغ کرد و به مردم رسانید یا نه؟ اگر بگویند: تبلیغ کرد و رسانید، بگو: او که وفات کرد خلیفه‌ای به جای او بود که علم بی اختلاف داشته باشد؟ اگر بگویند: نه، بگو: جانشین رسول خدا باید مؤید از طرف خدا باشد و رسول خدا خلیفهٔ خود نکند مگر کسی که به حکم او حکم کند و مانند خود او باشد مگر در نبوت و اگر رسول خدا جانشینی که علم او را داشته باشد معین نکرده باشد همهٔ مردمی که در اصلاب رجال بودند و نسل آینده‌اند ضایع کرده باشد. [۶۶]. اگر به تو گویند که: علم رسول خدا(ص) تنها از قرآن بود (که در میان امت موجود است و بدان تمسک توانند کرد). در جواب آنها بگو: «حم، قسم به کتاب مبین، به راستی ما آنرا در شب مبارکی نازل کردیم، به راستی ما بیم دهنده‌ایم » (در آن شب هر امر درستی ممتاز شود و آن امری است که از نزد ما است به راستی ما فرستندهٔ رسولانیم ـ این آیه دلالت دارد که در هر شب قدری تفصیل امور حقه از جانب خدا مقرر می شود و ابلاغ می گردد و باید امام معصومی در هر زمان باشد که آنرا دریافت کند، و خدا اکتفاء کند به همان سطحِ قرآن نکرده است).

اگر گویند: خدا تنها به پیغمبر دستور می فرستاد، در جوابشان بگو: این امر حکیم که ممتاز شود و از طرف ملائکه و روح ابلاغ شود از آسمانی به آسمانی نزول کنند و یا از آسمان به زمین نزول کنند. اگر گویند: از آسمانی به آسمانی نزول کنند





عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم لَمْ يَسْتَخْلِفْ في عِلْمِهِ أَحَداً فَقَدْ ضَيَّعَ مَنْ في أَصْلابِ الرِّجالِ مِمَّنْ يَكُونُ بَعْدَهُ.

فَإِنْ قالُوا لَكَ: فَإِنَّ عِلْمَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم كانَ مِنَ الْقُرْآنِ فَقُلْ:

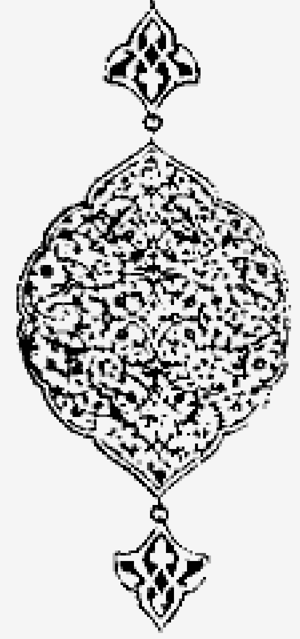
((حٰم * وَالْكِتابِ الْمُبِينِ * إِنّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إِنّا كُنّا مُنْذِرِينَ * فِيها إلى قَوْلِهِ: إِنّا كُنّا مُرْسِلِينَ)).

فَإِنْ قالُوا لَكَ: لا يُرْسِلُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلاّ إِلىٰ نَبِيٍّ فَقُلْ: هٰذا الْأَمْرُ الْحَكِيمُ الَّذِي يُفْرَقُ فِيهِ هُوَ مِنَ الْمَلائِكَةِ وَالرُّوحِ الَّتِي تَنْزِلُ مِنْ سَماءٍ إِلىٰ سَماءٍ أَوْ مِنْ سَماءٍ إِلىٰ أَرْضٍ.

فَإِنْ قالُوا: مِنْ سَماءٍ إِلىٰ سَماءٍ فَلَيْسَ فِي السَّماءِ أَحَدٌ يَرْجِعُ مِنْ طاعَةٍ إِلىٰ مَعْصِيَةٍ

فَإِنْ قالُوا: مِنْ سَماءٍ إِلىٰ أَرْضٍ وَأَهْلُ الْأَرْضِ أَحْوَجُ الْخَلْقِ إِلىٰ ذٰلِكَ فَقُلْ: فَهَلْ لَهُمْ بُدٌّ مِنْ سَيِّدٍ يَتَحاكَمُونَ إِلَيْهِ؟.

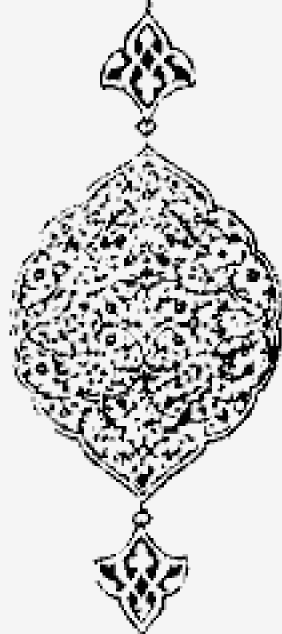
فَإِنْ قالُوا: فَإِنَّ الْخَلِيفَةَ هُوَ حَكَمُهُمْ فَقُلْ: ((اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ - إِلىٰ قَوْلِهِ -: خالِدُونَ)) لَعَمْرِي مافِي الْأَرْضِ وَلا فِي السَّماءِ وَلِيٌّ لِلّٰهِ عَزَّ ذِكْرُهُ إِلاّ وَهُوَ مُؤَيَّدٌ وَمَنْ أُيِّدَ لَمْ يُخْطِ وَما فِي الْأَرْضِ عَدُوٌّ لِلّٰهِ عَزَّ ذِكْرُهُ إِلاّ وَهُوَ مَخْذُولٌ وَمَنْ خُذِلَ لَمْ يُصِبْ، كَما أَنَّ الْأَمْرَ لابُدَّ مِنْ تَنْزِيلِهِ مِنَ السَّماءِ يَحْكُمُ بِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ كَذٰلِكَ لابُدَّ مِنْ والٍ.





صحیح نباشد زیرا در آسمانها کسی نیست که گناه و خلاف ورزد تا محتاج ابلاغ حکمی باشد و اگر بگویند: از آسمان به زمین نزول کنند و اهل زمین بسیار به چنین حکمی نیازمندند، بگو: آیا اهل زمین چاره‌ای دارند از اینکه سَروَر و سیدی داشته باشند که نزد او محاکمه کنند؟

اگر گویند: خلیفهٔ وقت حَکَمِ آنها است، در پاسخ بگو (۲۵۶ سوره بقره): «خدا است سرپرست آن کسانی که ایمان آوردند آنان را از تاریکی‌ها به روشنی برآرد» تا آنجا که می فرماید: «هم فیها خالدون» (و آن کسانی که کافرند سرپرستشان طاغوت است (دیکتاتور و سرکش) و آنها را از روشنیِ عدل و حق به تاریکی های ظلم و ستم و ناحق کشاند آنان مستحقان دوزخند و در آن جاویدانند) به جان خودم در زمین و در آسمان ولیّ خدا نباشد جز آنکه مؤید باشد و هرکه تأیید شد مصون از خطا است و در زمین هرکه دشمن خدا ـ عز ذکره ـ باشد مخذول و به خود واگذاشته است و هرکه از طرف خدا به خود واگذاشته شد، درست نرود، و چنانچه هر امری بناچار از آسمان فرود آید و اهل زمین بدان حکم کنند همچنان باید یک والی و حاکم باشد. اگر گویند: ما آنرا نشناسیم، به آنها بگو: هرچه خواهید بگوئید، خدای عز وجل نخواسته که پس از محمد (ص) بندگان خودرا بی حجت و امام رها کند.



امام صادق (ع) فرماید: پس از آن الیاس بپا خاست و گفت: یابن رسول الله در اینجا یک مرحلهٔ غامض وپیچیده‌ای است ملاحظه کنید که اگر مخالفان گویند حجت خدا همان قرآن است؟ امام (ع) فرمود: در اینجا من در پاسخ آنها می‌گویم: خود قرآن زبان ندارد که امر ونهی کند ولی قرآن اهل و مخصوصانی دارد که به وسیلهٔ

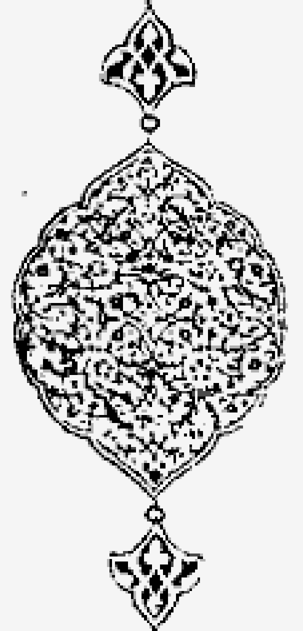


فَإِنْ قالُوا: لا نَعْرِفُ هٰذا فَقُلْ [لَهُمْ]: قُولُوا ما أَحْبَبْتُمْ، أَبَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَتْرُكَ الْعِبادَ وَلا حُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ:

ثُمَّ وَقَفَ فَقالَ: هٰهُنا يا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بابٌ غامِضٌ، أَرَأَيْتَ إِنْ قالُوا: حُجَّةُ اللّٰهِ، الْقُرْآنَ؟

قالَ: إِذَنْ أَقُولُ لَهُمْ: إِنَّ الْقُرْآنَ لَيْسَ بِناطِقٍ يَأْمُرُ وَيَنْهىٰ وَلٰكِنْ لِلْقُرْآنِ أَهْلٌ يَأْمُرُونَ وَيَنْهَوْنَ وَأَقُولُ: قَدْ عَرَضَتْ لِبَعْضِ أَهْلِ الْأَرْضِ مُصِيبَةٌ ماهِيَ فِي السُّنَّةِ وَالْحُكْمِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ اخْتِلافٌ وَلَيْسَتْ فِي الْقُرْآنِ أَبَى اللّٰهُ لِعِلْمِهِ بِتِلْكَ الْفِتْنَةِ أَنْ تَظْهَرَ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ فِي حُكْمِهِ رادٌّ لَها وَمُفَرِّجٌ عَنْ أَهْلِها فَقالَ: هٰهُنا تَفْلِجُونَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، أَشْهَدُ أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ ذِكْرُهُ قَدْ عَلِمَ بِما يُصِيبُ الْخَلْقَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ أَوْ فِي أَنْفُسِهِمْ مِنَ الدِّينِ أَوْ غَيْرِهِ فَوَضَعَ الْقُرْآنَ دَلِيلاً.



قالَ: فَقالَ الرَّجُلُ: هَلْ تَدْرِي يا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ دَلِيلٌ ماهُوَ؟

قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: نَعَمْ فِيهِ جُمَلُ الْحُدُودِ وَتَفْسِيرُها عِنْدَ الْحُكْمِ.

فَقالَ: أَبَى اللّٰهُ أَنْ يُصِيبَ عَبْداً بِمُصِيبَةٍ فِي دِينِهِ أَوْ فِي نَفْسِهِ أَوْ [فِي] مالِهِ لَيْسَ فِي أَرْضِهِ مِنْ حُكْمِهِ قاضٍ بِالصَّوابِ فِي تِلْكَ



آن امر ونهی کنند (یعنی قرآن کلیات وقوانین است وبه ذات خود بر موارد خاصه مورد عمل تطبیق نمی‌شود وباید اهل مخصوص قرآن آنرا تطبیق کنند ومورد عمل مردم سازند) ومن گویم بسا باشد که برای برخی از اهل زمین پیشآمد نامطلوبی رخ دهد که تکلیف آن از نظر سنت پیغمبر و حکم مورد اتفاق روشن نباشد و از قرآن هم فهمیده نشود، خدا نخواسته که با علم او این فتنه مخصوص در زمین آشکار شود و در حکم محکم او وسیله برای رد این گونه فتنه نباشد و کسی که آنرا از گرفتارانش برطرف کند وجود نداشته باشد (یعنی فتنه و پیشآمد بد واقع شده و مردم حکم آن را نمی دانند و از ادلهٔ روشن هم درک نمی توانند و باید معصومی باشد که آن را اعلام کند). الیاس عرض کرد: یابن رسول الله شما در این مورد پیروز خواهید بود، من گواهم که خدای عز وجل هر مصیبتی در زمین به خلق رسد چه در جان و چه در امور دیگر، در دین باشد یا جز آن، می دانسته و قرآن را دلیل و رهنما گماشته.

امام صادق (ع) فرمود که: الیاس گفت: یابن رسول الله می دانی که قرآن دلیل چیست؟ امام باقر (ع) فرمود: آری، در قرآن کلیات حدود و مقررات مندرج است و تفسیر آنها در نزد حجت وقت (و امام معصوم) است. الیاس عرض کرد: خدا هرگز نخواسته به یک بنده‌ای مصیبتی در دین یا جان یا مال برسد و در زمین یک حاکم درستی نسبت به آن مصیبت و گرفتاری نباشد.

امام صادق (ع) فرمود که: الیاس گفت: اما در این باب، شما باحجت و دلیل پیروزید جز اینکه طرف شما بر خدا افتراء بندد و گوید: خدا را حجتی برای خلق نباشد ولی به من خبر ده از تفسیر این آیه (۲۳ سوره حدید): «تا افسوس نخورید بر آنچه از دست شما

الْمُصِيبَةِ.

قالَ: فَقالَ الرَّجُلُ: أَمّا في هٰذا الْبابِ فَقَدْ فَلَجْتُمْ بِحُجَّةٍ إِلاّ أَنْ يَفْتَرِيَ خَصْمُكُمْ عَلَى اللّٰهِ فَيَقُولُ: لَيْسَ لِلّٰهِ جَلَّ ذِكْرُهُ حُجَّةٌ وَلٰكِنْ أَخْبِرْنِي عَنْ تَفْسِيرِ ((لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلىٰ مافاتَكُمْ)) مِمّا خُصَّ بِهِ عَلِيٌّ ((وَلاتَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ)) قالَ: في أَبِي فُلانٍ وَأَصْحابِهِ واحِدَةٌ مُقَدَّمَةٌ وَواحِدَةٌ مُؤَخَّرَةٌ ((لا تَأْسَوْا عَلىٰ مافاتَكُمْ)) مِمّا خُصَّ بِهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ ((وَلا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ)) مِنَ الْفِتْنَةِ الَّتِي عَرَضَتْ لَكُمْ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

فَقالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَصْحابُ الْحُكْمِ الَّذِي لااخْتِلافَ فِيهِ، ثُمَّ قامَ الرَّجُلُ وَذَهَبَ فَلَمْ أَرَهُ.

٢ ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ:

بَيْنا أَنا جالِسٌ وَعِنْدَهُ نَفَرٌ إِذِ اسْتَضْحَكَ حَتّىٰ اغْرَوْرَقَتْ عَيْناهُ دُمُوعاً ثُمَّ قالَ: هَلْ تَدْرُونَ ما أَضْحَكَنِي؟

قالَ: فَقالُوا: لا.

قالَ: زَعَمَ ابْنُ عَبّاسٍ أَنَّهُ مِنَ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا، فَقُلْتُ لَهُ: هَلْ رَأَيْتَ الْمَلائِكَةَ يا ابْنَ عَبّاسٍ تُخْبِرُكَ بِوَلايَتِها لَكَ فِي الدُّنْيا وَالآخِرَةِ مَعَ الأَمْنِ مِنَ الْخَوْفِ وَالْحُزْنِ.

قالَ: فَقالَ: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ يَقُولُ: ((إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ)) وَقَدْ دَخَلَ في هٰذا جَمِيعُ الأُمَّةِ.



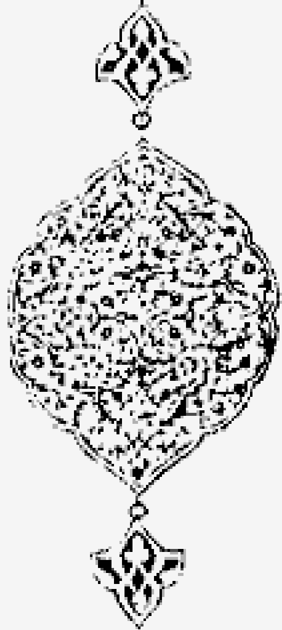
رفت». (امام باقر(ع) فرمود): این جمله مخصوص علی (ع) است، «و شاد نباشید بدانچه به دست شما آمد». (امام باقر (ع) فرمود): این جمله در بارهٔ ابو فلان و یاران او است یک جمله مقدمه است و دیگری دنبالهٔ آن (جمله)، «افسوس مخورید بر آنچه از دست شما رفت» مخصوص به علی(ع) است، و شاد نشوید بدانچه به دست شما آمده، از فتنه و آزمایش و آشوب بعد از رسول خدا(ص) (در بارهٔ ابو فلان و یارانش).

الیاس عرض کرد: من گواهم که شما صاحبان حکم و علمی هستید که در آن اختلافی نیست.

امام صادق (ع) فرمود: پس از آن، آن مرد برخاست و رفت. [۶۷]



۲ ـ امام صادق (ع) فرمود: در این میان که پدرم نشسته بود، چندتن هم نزد او بودند، بدون انتظار چنان خندید که دو چشمش پر از اشک شد و سپس فرمود: می دانید چه مرا به خنده آورد؟ فرمود: گفتند:نه، فرمود: ابن عباس گمان کرده که در زمرهٔ کسانی است که گفته‌اند: «رَبُّنا اللّهُ ثُمَّ استَقامُوا» «پروردگار ما خدا است و سپس بر آن استقامت کردند» من به او گفتم: تو فرشته‌ها را دیدی ای پسر عباس که به تو خبر دهند در دنیا و آخرت دوست تو هستند و تو از بیم و اندوه آسوده‌ای؟ در جواب گفت: خدای تبارک و تعالی فرماید (۱۰ سوره حجرات): «همانا مؤمنان همه برادرند» پس همهٔ امت در آن داخلند، من خندیدم و گفتم: ای ابن عباس راست گفتی، تو را به خدا آیا در حکم خدا جل ذکره اختلافی هست؟ گفت: نه، گفتم: بگو بدانم، چه رأی می دهی در



فَاسْتَضْحَكْتُ ثُمَّ قُلْتُ: صَدَقْتَ يا ابْنَ عَبّاسٍ أَنْشُدُكَ اللّٰهُ هَلْ فِي حُكْمِ اللّٰهِ جَلَّ ذِكْرُهُ اخْتِلافٌ؟

قالَ: فَقالَ: لا.

فَقُلْتُ: ماتَرىٰ فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلاً أَصابِعَهُ بِالسَّيْفِ حَتّىٰ سَقَطَتْ ثُمَّ ذَهَبَ وَأَتىٰ رَجُلٌ آخَرُ فَأَطارَ كَفَّهُ فَأُتِيَ بِهِ إِلَيْكَ وَأَنْتَ قاضٍ كَيْفَ أَنْتَ صانِعٌ؟

قالَ: أَقُولُ لِهٰذا الْقاطِعِ: أَعْطِهِ دِيَةَ كَفِّهِ وَأَقُولُ لِهٰذا الْمَقْطُوعِ: صالِحْهُ عَلىٰ ماشِئْتَ، وَأَبْعَثُ بِهِ إِلىٰ ذَوِي عَدْلٍ.

قُلْتُ: جاءَ الإخْتِلافُ فِي حُكْمِ اللّٰهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَنَقَضْتَ الْقَوْلَ الأَوَّلَ، أَبَى اللّٰهُ عَزَّ ذِكْرُهُ أَنْ يُحْدِثَ فِي خَلْقِهِ شَيْئاً مِنَ الْحُدُودِ [وَ] لَيْسَ تَفْسِيرُهُ فِي الأَرْضِ، اقْطَعْ قاطِعَ الْكَفِّ أَصْلاً ثُمَّ أَعْطِهِ دِيَةَ الأَصابِعِ هٰكَذا حُكْمُ اللّٰهِ لَيْلَةَ يَنْزِلُ فِيها أَمْرُهُ، إِنْ جَحَدْتَها بَعْدَما سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَدْخَلَكَ اللّٰهُ النّارَ كَما أَعْمىٰ بَصَرَكَ يَوْمَ جَحَدْتَها عَلَى ابْنِ أَبِي طالِبٍ.

قالَ: فَلِذٰلِكَ عَمِيَ بَصَرِي.

قالَ: وَما عِلْمُكَ بِذٰلِكَ؟ فَوَاللّٰهِ إِنْ عَمِيَ بَصَرِي إِلاّ مِنْ صَفْقَةِ جَناحِ الْمَلَكِ.

قالَ: فَاسْتَضْحَكْتُ ثُمَّ تَرَكْتُهُ يَوْمَهُ ذٰلِكَ لِسَخافَةِ عَقْلِهِ.

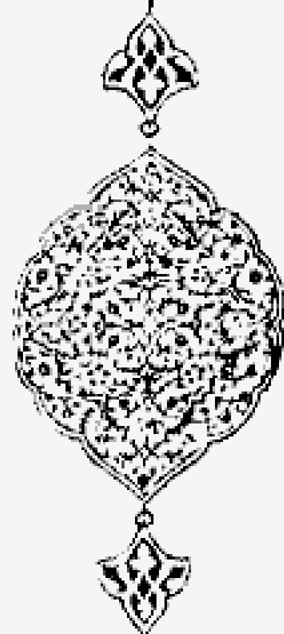
ثُمَّ لَقِيتُهُ فَقُلْتُ: يا ابْنَ عَبّاسٍ ما تَكَلَّمْتَ بِصِدْقٍ مِثْلَ أَمْسِ، قالَ



بارهٔ مردی که با شمشیرِ خود انگشتان مردی را انداخته و رفته و مرد دیگر آمده و کفِ آنَ انگشت بریده را انداخته و او را نزد تو آوردند و تو قاضی هستی، در بارهٔ او چه حکم کنی؟، در جواب گفت: به آن که دست او را از مچ انداخته می گویم: دیه کف او را بده و به آن که دستش بریده شده می گویم: بااو به هرچه خواهی نسبت به دیهٔ کف تنها (بدون انگشتان) مصالحه کن و او را نزد دو عادل برم (یا او را نزد دو عادل بر (خ ل) برای آنکه بواسطهٔ نبودن انگشت نقصان دیهٔ اصلی را معین کنند و به آن که دست را انداخته برگردانند). من گفتم: اختلاف در حکم خدا وارد شد و گفتهٔ اول خود را نقض کردی. [٦٨]

خدا نخواسته در میان خلقش موجبِ حدّی پدید شود که تفسیر و حکم معینی در زمین نداشته باشد بایدَ آنکه کف را بریده قصاص کرد و کف او را برید و دیهٔ انگشتان را به او رد کرد حکم خدا در شبی که امر او نازل شد چنین است و اگر پس از آنکه آن را از رسول خدا (ص) شنیدی انکار کنی خدا تو را به دوزخ برد، چنانچه تو را کور کرد، روزی که ولایت علی (ع) و حکم الهی را بر او منکر شدی.

ابن عباس: به همین جهت چشمم کور شد (این کلام اعتراف او است برای حضرت باقر و بعضی آن را حمل بر انکار کرده‌اند - از مجلسی ره).



امام باقر: تو از کجا این را می دانی؟ (ابن عباس:) به خدا چشم من کور نشد مگر از سیلی پَرِ فرشته، فرمود: من خندیدم و او را در آن روز به حال رها کردم چونَ دچار سستی عقل بود و سپس به او برخوردم و گفتم: ای پسر عباس، هیچ گاه چون دیروز به راستی

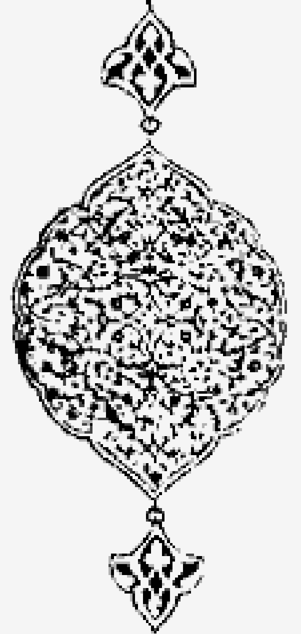


لَكَ عَلِيُّ بنُ أَبِي طالِبٍ عَلَيهِ السَّلامُ:

اِنَّ لَيلَةَ القَدرِ في كُلِّ سَنَةٍ وَاِنَّهُ يَنزِلُ فِي تِلكَ اللَّيلَةِ أَمرُ السَّنَةِ وَاِنَّ لِذٰلِكَ الأَمرِ وُلاةً بَعدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقُلتُ: مَن هُم؟ فَقالَ: أَنا وَأَحَدَ عَشَرَ مِن صُلبِي أَئِمَّةٌ مُحَدَّثُونَ فَقُلتُ: لا أَراها كانَت إلّا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَتَبَدّىٰ لَكَ المَلَكُ الَّذِي يُحَدِّثُهُ فَقالَ: كَذَبتَ يا عَبدَاللّٰهِ رَأَت عَيناي الَّذِي حَدَّثَكَ بِهِ عَلِيٌّ - وَلَم تَرَهُ عَيناهُ وَلٰكِن وَعا قَلبُهُ وَوُقِرَ في سَمعِهِ - ثُمَّ صَفَقَكَ بِجَناحِهِ فَعَمِيتَ.

قالَ: فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ: مَا اختَلَفنا في شَيءٍ فَحُكمُهُ اِلَى اللّٰهِ، فَقُلتُ لَهُ: فَهَل حَكَمَ اللّٰهُ في حُكمٍ مِن حُكمِهِ بِأَمرَينِ؟ قالَ: لا، فَقُلتُ: هٰهُنا هَلَكتَ وَأَهلَكتَ.

٣ - وَبِهٰذا الإسنادِ، عَن أَبِي جَعفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ في لَيلَةِ القَدرِ: ((فِيها يُفرَقُ كُلُّ أَمرٍ حَكِيمٍ)) يَقُولُ: يَنزِلُ فِيها كُلُّ أَمرٍ حَكِيمٍ وَالمُحكَمُ لَيسَ بِشَيئَينِ اِنَّما هُوَ شَيءٌ واحِدٌ فَمَن حَكَمَ بِما لَيسَ فِيهِ اختِلافٌ فَحُكمُهُ مِن حُكمِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَمَن حَكَمَ بِأَمرٍ فيهِ اختِلافٌ فَرَأىٰ أَنَّهُ مُصِيبٌ فَقَد حَكَمَ بِحُكمِ الطّاغُوتِ، اِنَّهُ لَيَنزِلُ في لَيلَةِ القَدرِ اِلىٰ وَلِيِّ الأَمرِ تَفسِيرُ الأُمُورِ سَنَةً سَنَةً، يُؤمَرُ فيها فِي أَمرِ نَفسِهِ بِكَذا وَكَذا، وَفِي أَمرِ النّاسِ بِكَذا وَكَذا، وَاِنَّهُ لَيَحدُثُ لِوَلِيِّ الأَمرِ سِوىٰ ذٰلِكَ كُلَّ يَومٍ عِلمُ اللّٰهِ عَزَّ





سخن نکردی، گفتی که: علی بن ابی طالب(ع) به تو فرموده است: شب قدر در هر سالی هست و در آن شب امور سال نازل می شود و آن امور پس از رسول خدا (ص) والیانی دارد، تو گفتی: آنها کیانند، و او فرمود: من و یازده کس از صلب من که همه امام و محدث هستند، تو گفتی: به رأی من شب قدر نباشد جز با رسول خدا(ص) و آن فرشته که با علی(ع) حدیث می کرد بر تو عیان شد و به تو گفت: ای عبد الله دروغ می گوئی، آنچه را علی(ع) باز گوید من به دو چشم خود دیدم ـ ولی او به چشم خود ندیده ولی با دل دریافته و باگوش شنیده ـ سپس با پرش به تو سیلی زد و تو کور شدی. ابن عباس گفت: ما در هرچه اختلاف داریم حکمش با خدا است، من گفتم: حکم خدا موافق حکم کسی است که در یک موضوع دو رأی مختلف دارد؟ جواب گفت: نه، من گفتم: در اینجا است که خود هلاک شدی و دیگران را هلاک کردی. [۶۹]

۳ ـ به همین اسناد از امام باقر(ع) رسیده است که فرمود: خدای عز وجل در بارهٔ شب قدر فرماید(٤ سوره دخان): «در این شب ممتاز شود هر امر محکم و بجائی» می فرماید: نازل می شود در آن هر امر حکیمی، امر محکم و برجا دوتا نیست و تنها همان یکی است، هرکه حکم بی اختلاف کند حکم او حکم خدا عز وجل است و هرکه حکمی دهد که معرض اختلاف باشد و به عقیدهٔ خود خودرا مصیب و برحق داند به حکم طاغوت حکم کرده باشد.

به راستی در شب قدر بیان حکم همه امور سالیانه به ولی امر نازل می شود و به او ابلاغ می شود که در بارهٔ خود چنین دستور دارد و در بارهٔ مردم چنان و بعلاوه از این برای ولی امر (امام



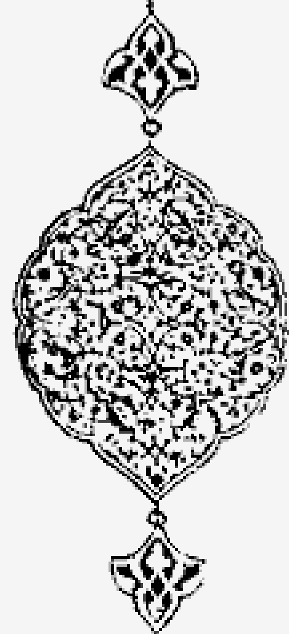
وَجَلَّ الخاصُ وَالْمَكْنُونُ الْعَجِيبُ الْمَخْزُونُ مِثْلُ مايَنْزِلُ في تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنَ الأمْرِ.

ثُمَّ قَرَأَ:

((وَلَوْ أَنَّ مافِي الأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مانَفِدَتْ كَلِماتُ اللّٰهِ، إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)).

٤ ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: كانَ عَلِيُّ بنُ الْحُسَيْنِ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ يَقُولُ: ((إِنّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ)) صَدَقَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ، أَنْزَلَ الْقُرْآنَ في لَيْلَةِ الْقَدْرِ ((وَما أَدْراكَ مالَيْلَةُ الْقَدْرِ)) قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لاأَدْرِي، قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ)) لَيْسَ فِيها لَيْلَةُ الْقَدْرِ قالَ لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: وَهَلْ تَدْرِي لِمَ هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ؟ قالَ: لا، قالَ:

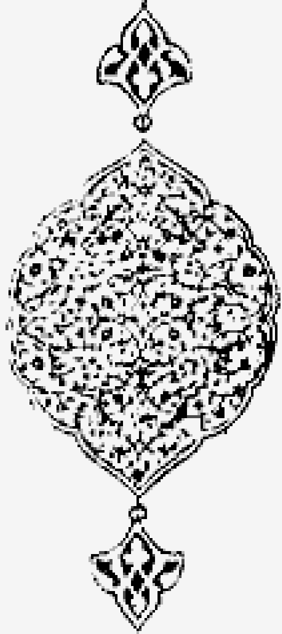
لأَنَّها تَنَزَّلُ فِيها الْمَلائِكَةُ وَالرُّوحُ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ، وَإِذا أَذِنَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِشَيْءٍ فَقَدْ رَضِيَهُ ((سَلامٌ هِيَ حَتّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ)) يَقُولُ: تُسَلِّمُ عَلَيْكَ يامُحَمَّدُ مَلائِكَتِي وَرُوحِي بِسَلامِي مِنْ أَوَّلِ ما يَهْبِطُونَ إِلىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ، ثُمَّ قالَ في بَعْضِ كِتابِهِ: ((وَاتَّقُوا فِتْنَةً لاتُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خاصَّةً)) فِي إِنّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَقالَ في بَعْضِ كِتابِهِ: ((وَما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ





معصوم زمان) در هر روز علم مخصوص و مکنون و عجیب خدای عز وجل پدید می گردد به مانند همانی که در شب قدر نازل می شود، سپس این آیه را خواند (۲۷ سوره لقمان): «و اگر به راستی هر درختی در زمین است قلم شود و دریائی مداد گردد و هفت دریای دیگر بدان پیوندد کلمات خدا تمام نشود براستی خدا عزیز و حکیم است».

۴ ـ به این اسناد از امام صادق (ع) فرمود: علی بن الحسین(ع) می فرمود: «اِنّا أَنزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» خدای عز وجل راست گفته، قرآن در شب قدر نازل شده «تو چه می دانی شب قدر چیست» رسول خدا (ص) فرمود: من نمی دانم، خدای عز وجل فرمود: «شب قدر بهتر از هزار ماه است» که شب قدر ندارد، به رسول خدا(ص) فرمود: می دانی چرا شب قدر بهتر از هزار ماه است؟ گفت: نه، فرمود: برای آنکه «ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگار خود نازل می شوند از برای هر امری» و چون خدا اذن در چیزی دهد آنرا پسندیده «سلام است آن شب تا برآمدن سپیده دم» می فرماید: فرشته ها و روح مخصوص من در آن شب سلام مرا به تو می رسانند تا برآمدن سپیده دم، سپس در یکی‌از نامه های خود فرمود (۲۷ سوره انفال): «بپرهیزید از فتنه‌ای که تنها به آن کسانی که ستم کنند از شماها نمی رسد» در بارهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر است، و در ضمن نامهٔ خود فرمود (۱۳۸ سوره آل عمران): «محمد نیست جز رسولی که پیش از او رسولانی در گذشته‌اند آیا اگر مرد یا کشته شد به عقب برگردید، هرکه به عقب برگردد به خدا زیانی نرساند و محققاً خدا به شاکران پاداش دهد»





شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللّٰهُ الشّاكِرِينَ)) يَقُولُ في الآيَةِ الأُولىٰ: إنَّ مُحَمَّداً حينَ يَمُوتُ، يَقُولُ أَهْلُ الخِلافِ لأمْرِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: مَضَتْ لَيْلَةُ القَدْرِ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم فَهٰذِهِ فِتْنَةٌ أصابَتْهُمْ خاصَّةً وَبِها ارْتَدُّوا عَلىٰ أعْقابِهِمْ لأنَّهُمْ إنْ قالُوا: لَمْ تَذْهَبْ، فَلابُدَّ أنْ يَكُونَ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فيها أمْرٌ وَإذا أقَرُّوا بِالأمْرِ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ صاحِبٍ بُدٌّ.

٥ ـ وَعَنْ أبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: كانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ كَثِيراً مايَقُولُ:

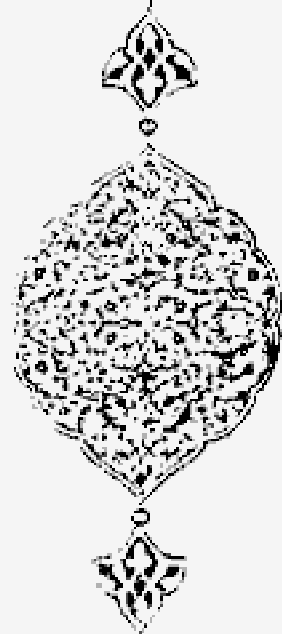
[مـا] اجْتَمَعَ التَّيْمِيُّ وَالعَدَوِيُّ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَهُوَ يَقْرَأُ: ((إنّا أنْزَلْناهُ)) بِتَخَشُّعٍ وَبُكاءٍ فَيَقُولانِ: ما أشَدَّ رِقَّتَكَ لِهٰذِهِ السُّورَةِ؟ فَيَقُولُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم: لِما رَأَتْ عَيْنِي وَوَعا قَلْبِي وَلِما يَرىٰ قَلْبُ هٰذا مِنْ بَعْدِي فَيَقُولانِ: وَما الَّذِي رَأَيْتَ وَما الَّذِي يَرىٰ؟ قالَ: فَيَكْتُبُ لَهُما فِي التُّرابِ: ((تَنَزَّلُ المَلائِكَةُ وَالرُّوحُ فيها بِإذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أمْرٍ)) قالَ: ثُمَّ يَقُولُ: هَلْ بَقِيَ شَيْءٌ بَعْدَ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((كُلِّ أمْرٍ)) فَيَقُولانِ: لا، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْلَمانِ مَنِ المُنْزَلِ إلَيْهِ بِذٰلِكَ؟ فَيَقُولانِ: أنْتَ يا رَسُولَ اللّٰهِ، فَيَقُولُ:

نَـعَـمْ، فَيَقُولُ: هَلْ تَكُونُ لَيْلَةُ القَدْرِ مِنْ بَعْدِي؟ فَيَقُولانِ: نَعَمْ.



در آیهٔ اول فرماید: چون محمد(ص) بمیرد اهل خلاف گویند: امر خدا که در شب قدر بود با رسول خدا درگذشت و تمام شد، این فتنه‌ای است که به خصوص آنها می رسد و به همین سبب به عقب برگردند، زیرا اگر بگویند امر خدا باقی است و نرفته است باید خدا امری داشته باشد و چون اعتراف به امر کنند بناچار باید صاحب الامری باشد. [۷۰]

۵ ـ از امام صادق (ع) فرمود: علی(ع) را شیوه بود که بسیار می فرمود: هیچ گاه تَیْمِی و عَدَوِی (ابوبکر و عمر) خدمت رسول خدا(ص) نبودند و آن حضرت انا انزلناه را باخشوع و گریه تلاوت می کرد جز اینکه می گفتند: برای این سوره چه سخت دلت نازک است؟ رسول خدا(ص) می فرمود: برای آن چیزی است که به چشم خود دیده و به دل خود فهمیده‌ام و برای آن است که دل این مرد (علی ع) بعد از من خواهد دریافت، می گفتند: شما چه دیدید و او چه خواهد دید؟ فرمود: روی خاک برای آنها نقش می‌کرد «تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر» فرمود: پیغمبر می‌فرمود: پس از فرمودهٔ خدای عز وجل : « هر امری» چیزی بجا می‌ماند؟ می گفتند: نه، می فرمود: می دانید به که هر امری را نازل می‌کنند؟ می گفتند: یارسول الله به شما، می فرمود: آری درست است. می فرمود: ولی آیا شب قدر بعد از من هست؟ می گفتند: آری، فرمود: رسول خدا(ص) می فرمود: آیا این امر در آن شب نازل می‌شود؟ می گفتند: آری، می فرمود: بر چه کسی؟ می





قالَ: فَيَقُولُ: فَهَلْ يَنْزِلُ ذٰلِكَ الأَمْرُ فِيها؟ فَيَقُولانِ: نَعَمْ، قالَ: فَيَقُولُ: إلىٰ مَنْ؟ فَيَقُولانِ: لانَدْرِي، فَيَأْخُذُ بِرَأْسِي وَيَقُولُ: إنْ لَمْ تَدْرِيا فَادْرِيا، هُوَ هٰذا مِنْ بَعْدِي، قالَ: فَإِنْ كانا لَيَعْرِفانِ تِلْكَ اللَّيْلَةَ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ شِدَّةِ مايُداخِلُهُما مِنَ الرُّعْبِ.

٦ ـ وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ:

يامَعْشَرَ الشِّيعَةِ، خاصِمُوا بِسُورَةِ إنّا أَنْزَلْناهُ [فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ] تَفْلِجُوا، فَوَاللّٰهِ إنَّها لَحُجَّةُ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ عَلَىٰ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإنَّها لَسَيِّدَةُ دِينِكُمْ وَإنَّها لَغايَةُ عِلْمِنا.

يامَعْشَرَ الشِّيعَةِ خاصِمُوا بِ((حٰمٓ * وَالْكِتابِ الْمُبِينِ * إنّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إنّا كُنّا مُنْذِرِينَ)) فَإنَّها لِوُلاةِ الأَمْرِ خاصَّةً بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

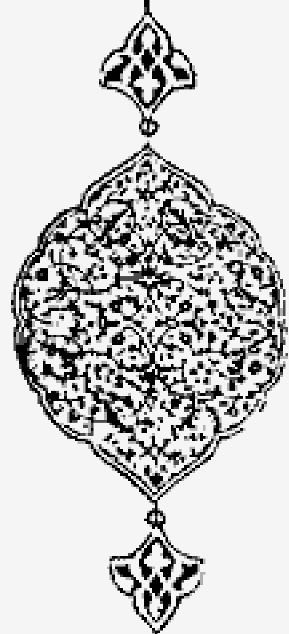
يامَعْشَرَ الشِّيعَةِ، يَقُولُ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((وَإنْ مِنْ أُمَّةٍ إلّا خَلا فِيها نَذِيرٌ)).

قِيلَ: يا أَبا جَعْفَرٍ، نَذِيرُها مُحَمَّدٌ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

قالَ: صَدَقْتَ، فَهَلْ كانَ نَذِيرٌ وَهُوَ حَيٌّ مِنَ الْبِعْثَةِ فِي أَقْطارِ الأَرْضِ؟

فَقالَ السّائِلُ: لا.

قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَرَأَيْتَ بَعِيثَهُ أَلَيْسَ نَذِيرَهُ كَما إنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي بِعْثَتِهِ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ نَذِيرٌ؟





گفتند: ما نمی‌دانیم، سر مرا در آغوش می گرفت و می فرمود: اگر نمی دانید، بدانید: آن کس بعد از من این مرد است ، فرمود: به راستی مطلب این است که آن دو نفر این شب را بعد از رسول خدا(ص) از شدت هراسی که به دل آنها می افتاد می شناختند.

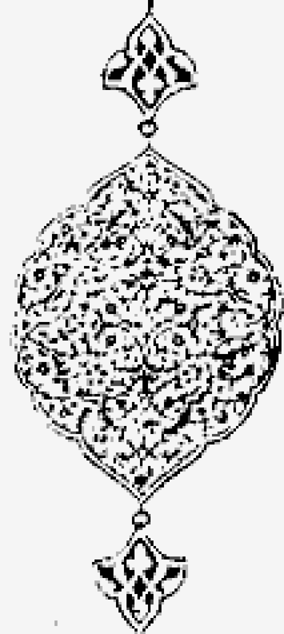
۶ ـ از امام باقر(ع) می فرمود: ای گروه شیعه، با سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر محاکمه کنید تا پیروز شوید، بخدا سوگند که این سوره حجت خدای تبارک و تعالی است بر خلقش پس از پیغمبر(ص)، به راستی آن سَرْوَر دین شما است و به راستی آن نهایت دانش ما است، ای شیعه محاکمه کنید با «حم و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین» زیرا مخصوص به والیان و متصدیان امر امامت است پس از رسول خدا(ص)، ای گروه شیعه خدای تبارک و تعالی می فرماید (۲۴ سوره فاطر): «هیچ امتی نیست جز آنکه در میان آن بیم دهنده‌ای در گذشته» . گفته شد: ای ابو جعفر، بیم دهندهٔ امت اسلام محمد (ص) است، فرمود: راست گفتی ولی آیا تازنده بود نسبت به هر قطری از زمین نذیر و بیم دهنده بود جز به توسط کسانی که می فرستاد از طرف خود؟

سائل: نه، بلکه به توسط آنان انجام وظیفهٔ بیم دادن را می کرد.

امام: بگو بدانم، آنها را که به هر قطری می فرستاد و از طرف او تبلیغ می کردند، آیا از طرف او بیم دهنده نبودند چنانچه خود رسول خدا(ص) که از طرف خدا مبعوث بودند نذیر هم بود؟

سائل: چرا فرستاده های او نذیر هم بودند از طرف او؟

امام: همین طور محمد از دنیا نرفت تا از طرف خود مبعوث و





فَقالَ: بَلىٰ.

قالَ: فَكَذٰلِكَ لَمْ يَمُتْ مُحَمَّدٌ اِلّا وَلَهُ بَعيثٌ نَذيرٌ.

قالَ: فَإِنْ قُلْتَ: لا، فَقَدْ ضَيَّعَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم مَنْ في أَصْلابِ الرِّجالِ مِنْ أُمَّتِهِ.

قالَ: وَما يَكْفيهِمُ الْقُرْآنُ؟

قالَ: بَلىٰ اِنْ وَجَدُوا لَهُ مُفَسِّراً.

قالَ: وَما فَسَّرَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم؟

قالَ: بَلىٰ، قَدْ فَسَّرَهُ لِرَجُلٍ واحِدٍ وَفَسَّرَ لِلْأُمَّةِ شَأْنَ ذٰلِكَ الرَّجُلَ وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ.

قالَ السّائِلُ: يا أَبا جَعْفَرٍ، كانَ هٰذا أَمْرٌ خاصٌّ لايَحْتَمِلُهُ الْعامَّةُ؟

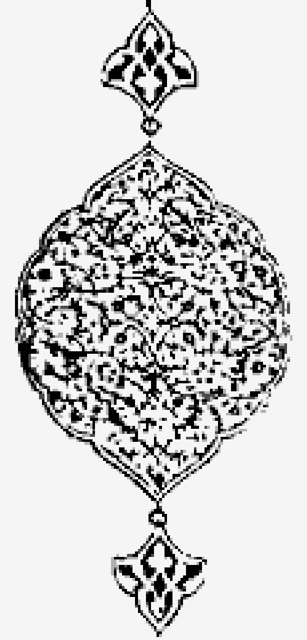
قالَ: أَبَى اللّٰهُ أَنْ يُعْبَدَ اِلّا سِرّاً حَتّىٰ يَأْتِيَ إِبّانُ أَجَلِهِ الَّذي يُظْهِرُ فيهِ دِينُهُ كَما أَنَّهُ كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم مَعَ خَديجَةَ مُسْتَتِراً حَتّىٰ أُمِرَ بِالْاِعْلانِ.

قالَ السّائِلُ: يَنْبَغي لِصاحِبِ هٰذا الدِّينِ أَنْ يَكْتُمَ؟

قالَ: أَوَما كَتَمَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَوْمَ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم حَتّىٰ ظَهَرَ أَمْرُهُ؟

قالَ: بَلىٰ.

قالَ: فَكَذٰلِكَ أَمْرُنا حَتّىٰ يَبْلُغَ الْكِتابُ أَجَلَهُ.





بیم دهنده‌ای معین کرد، فرمود: اگر بگوئی: نه، باید رسول خدا(ص) نسل آینده را که در صلب مردم بودند مهمل گذارده باشد.

سائل: آیا وجود قرآن در ارشاد و هدایت آنان بس نبود؟

امام: چرا، ولی به شرط آنکه مفسر و شارحی برای آن دریابند.

سائل: مگر خود رسول خدا(ص) آنرا شرح و تفسیر نکرده‌بود.

امام: چرا، همه آن را برای یک شخص تفسیر کرد و به او آموخت و مقام او را برای مردم بیان کرد و آن علی بن ابی طالب(ع) بود.

سائل: این مطلب خصوصی است و از نظر شما است ولی عموم مردم آن را تحمل نکنند و نپذیرند.

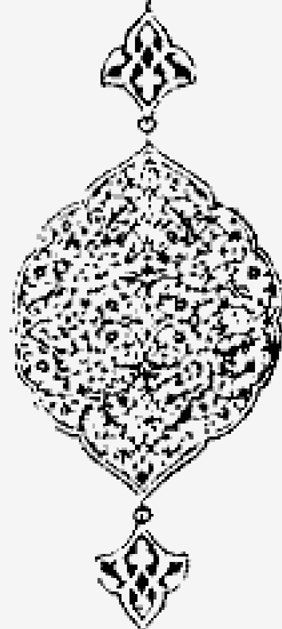
امام: خدا نخواسته که پرستش شود جز محرمانه تا سرآغاز دورانی رسد که دینش در آن آشکار گردد، چنانچه مدتها رسول خدا(ص) با حضرت خدیجه در نهانی مسلمانی داشتند تا دستور اعلان آن رسید.

سائل: صاحب این دین می تواند آن را نهان دارد.

امام: مگر روزی که علی(ع) با رسول خدا(ص) ایمان آورد آن را نهان نداشت تا امر نبوت آن حضرت اعلام شد؟

سائل: چرا، از دوران کودکی آن حضرت بطور نهانی مسلمانی داشت تا وقتی پیغمبر رسماً مبعوث شد.

امام: امر امامت ما هم چنین است تا مقدر در کتاب الهی بسر آید.



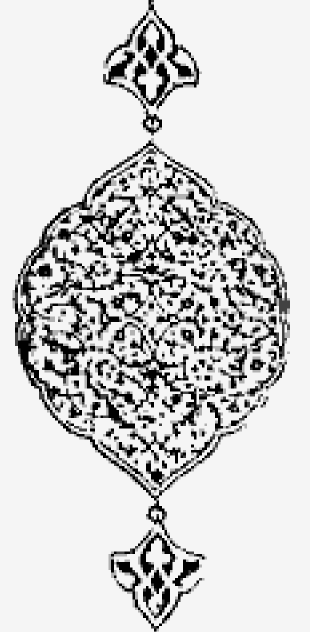


٧ ـ وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَقَدْ خَلَقَ اللّٰهُ جَلَّ ذِكْرُهُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ أَوَّلَ ما خَلَقَ الدُّنْيا وَلَقَدْ خَلَقَ فيها أَوَّلَ نَبِيٍّ يَكُونُ وَأَوَّلَ وَصِيٍّ يَكُونُ وَلَقَدْ قَضىٰ أَنْ يَكُونَ في كُلِّ سَنَةٍ لَيْلَةٌ يُهْبَطُ فيها بِتَفْسيرِ الأُمُورِ إِلىٰ مِثْلِها مِنَ السَّنَةِ الْمُقْبِلَةِ، مَنْ جَحَدَ ذٰلِكَ فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَهُ لأَنَّهُ لا يَقُومُ الأَنْبِياءُ وَالرُّسُلُ وَالْمُحَدَّثُونَ إِلاّ أَنْ تَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ بِما يَأْتيهِمْ في تِلْكَ اللَّيْلَةِ مَعَ الْحُجَّةِ الَّتي يَأْتيهِمْ بِها جَبْرَئيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ، قُلْتُ: وَالْمُحَدَّثُونَ أَيْضاً يَأْتيهِمْ جَبْرَئيلُ أَوْ غَيْرُهُ مِنَ الْمَلائِكَةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ؟ قالَ: أَمَّا الأَنْبِياءُ وَالرُّسُلُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِمْ فَلا شَكَّ وَلا بُدَّ لِمَنْ سِواهُمْ ـ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ خُلِقَتْ فيهِ الأَرْضُ إِلىٰ آخِرِ فَناءِ الدُّنْيا ـ أَنْ تَكُونَ عَلىٰ أَهْلِ الأَرْضِ حُجَّةٌ يَنْزِلُ ذٰلِكَ في تِلْكَ اللَّيْلَةِ إِلىٰ مَنْ أَحَبَّ مِنْ عِبادِهِ وَأَيْمُ اللّٰهِ لَقَدْ نَزَلَ الرُّوحُ وَالْمَلائِكَةُ بِالأَمْرِ في لَيْلَةِ الْقَدْرِ عَلىٰ آدَمَ.

وَأَيْمُ اللّٰهِ ما ماتَ آدَمُ إِلاّ وَلَهُ وَصِيٌّ وَكُلُّ مَنْ بَعْدَ آدَمَ مِنَ الأَنْبِياءِ قَدْ أَتاهُ الأَمْرُ فيها وَوَضَعَ لِوَصِيِّهِ مِنْ بَعْدِهِ، وَأَيْمُ اللّٰهِ إِنْ كانَ النَّبِيُّ لَيُؤْمَرُ فيما يَأْتيهِ مِنَ الأَمْرِ في تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ آدَمَ إِلىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ أَوْصِ إِلىٰ فُلانٍ.

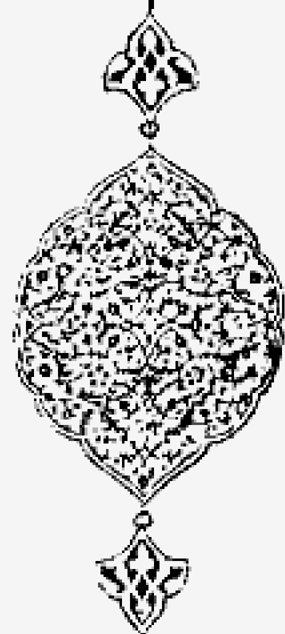
وَلَقَدْ قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ في كِتابِهِ لِوُلاةِ الأَمْرِ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خاصَّةً:

((وَعَدَ اللّٰهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ





۷ ـ و از امام پنجم(ع): هر آینه به تحقیق خدا جل ذکره در آغاز آفرینش دنیا شب قدر را آفرید و محققاً در آن نخست پیغمبری که باید باشد و نخست وصی پیغمبری که باید باشد آفرید و حکم داد که در هر سال شبی باشد که در آن تفسیر و بیان همهٔ امور تا سال آینده چنان شبی فرود آید، هرکه منکر آن گردد بر خدای عز وجل علم او را رد کرده است، زیرا پیغمبران و رسولان و امامان معصوم قیام نتوانند جز بوسیلهٔ اینکه حجتی بر آنها باشد بواسطهٔ آنچه در این شب برای آنها بیاید به همراه حجتی که جبرئیل برای آنها بیاورد. راوی گوید: من گفتم: برای محدثون (امامان معصوم) هم جبرئیل یا فرشتهٔ دیگری حجت می آورد؟ فرمود: این موضوع نسبت به انبیاء و رسل که مورد تردید نیست و برای دیگران هم شک نیست که از اول آفرینش دنیا تا پایان آن باید بر اهل زمین حجتی باشد که در این شب به محبوب ترین بند گان حق نازل شود، به حق خدا قسم که روح و ملائکه در شب قدر امور را برای آدم فرود آورند و به حق خدا آدم نمرد تا آنکه برای او یک وصی فراهم شد و برای همهٔ پیغمبران بعد از آدم همان امر آمد و برای وصی بعد از او هم مقرر شد، و به حق خدا که هر پیغمبری از آدم تا محمد(ص) مأمور بود که نسبت بدان امری که در این شب بر او نازل می شود وصیت کند به فلان کس و هر آینه به تحقیق خدای عز وجل در کتاب خود نسبت به امامان بعد از محمد (ص) بالخصوص فرموده(٥٤ سوره نور): «وعده داده خدا به آن کسانی که گرویدند و کارهای شایسته کردند که آنها را در زمین جانشین کند چنانچه کسانی که پیش از آنها بودند جانشین کرد» تاآنجا که فرماید: (و توانا کند آنها را بر دینی که برایشان پسندیده و به جای ترس به آنها آسودگی



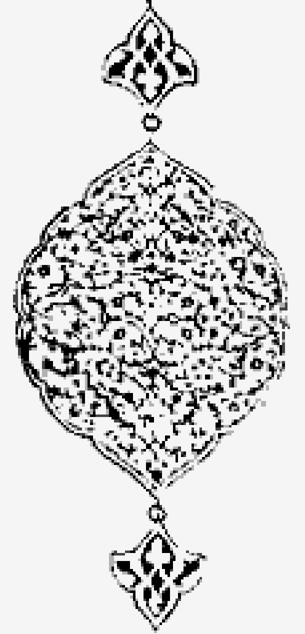


في الأَرْضِ كَما اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ـ اِلىٰ قَوْلِهِ ـ فَأُولٰئِكَ هُمُ الفاسِقُونَ)).

يَقُولُ:

أَسْتَخْلِفُكُمْ لِعِلْمِي وَدِينِي وَعِبادَتي بَعْدَ نَبِيِّكُمْ كَما اسْتَخْلَفَ وُصاةَ آدَمَ مِنْ بَعْدِهِ حَتّىٰ يَبْعَثَ النَّبِيَّ الَّذِي يَلِيهِ ((يَعْبُدُونَنِي لايُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً)) يَقُولُ: يَعْبُدُونَنِي بِإيمانٍ لا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم فَمَنْ قالَ غَيْرَ ذٰلِكَ ((فَأُولٰئِكَ هُمُ الفاسِقُونَ)) فَقَدْ مَكَّنَ وُلاةَ الأَمْرِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ بِالْعِلْمِ وَنَحْنُ هُمْ، فَاسْأَلُونا فَإِنْ صَدَقْناكُمْ فَأَقِرُّوا وَما أَنْتُمْ بِفاعِلِينَ، أَمّا عِلْمُنا فَظاهِرٌ وَأَمّا إبّانُ أَجَلِنا الَّذِي يَظْهَرُ فيهِ الدِّينُ مِنّا حَتّىٰ لايَكُونَ بَيْنَ النّاسِ اخْتِلافٌ، فَإِنَّ لَهُ أَجَلاً مِنْ مَمَرِّ اللَّيالِي وَالأَيّامِ، إِذا أَتىٰ ظَهَرَ و كانَ الأَمْرُ واحِداً.

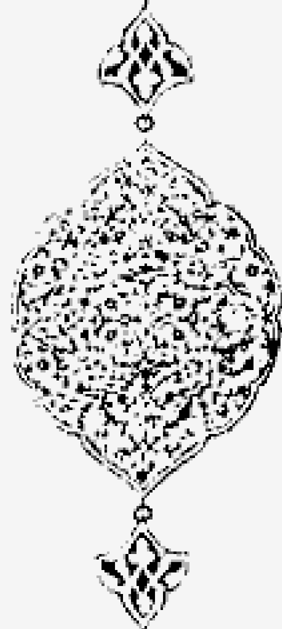
وَأَيْمُ اللّٰهِ لَقَدْ قُضِيَ الأَمْرُ أَنْ لايَكُونَ بَيْنَ الْمُؤْمِنينَ اخْتِلافٌ وَلِذٰلِكَ جَعَلَهُمْ شُهَداءَ عَلَى النّاسِ لِيَشْهَدَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم عَلَيْنا وَلِنَشْهَدَ عَلىٰ شِيعَتِنا وَلِتَشْهَدَ شِيعَتُنا عَلَى النّاسِ، أَبَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ في حُكْمِهِ اخْتِلافٌ أَوْ بَيْنَ أَهْلِ عِلْمِهِ تَناقُضٌ، ثُمَّ قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: فَضْلُ إيمانِ الْمُؤْمِنِ بِجُمْلَةِ إِنّا أَنْزَلْناهُ وَبِتَفْسِيرِها عَلىٰ مَنْ لَيْسَ مِثْلَهُ في الإيمانِ بِها كَفَضْلِ الإِنْسانِ عَلَى البَهائِمِ وَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَدْفَعُ بِالْمُؤْمِنينَ بِها عَنِ الْجاحِدِينَ لَها في الدُّنْيا ـ لِكَمالِ عَذابِ الآخِرَةِ لِمَنْ عَلِمَ أَنَّهُ لايَتُوبُ مِنْهُمْ ـ





دهد تا مرا بپرستند و هیچ چیز را شریک من ندانند و هرکه بعد از آن کافر شود) « آنان همان فاسقانند » می فرماید: شما را جانشین کرده‌ام برای علم خود و دین خود و عبادت خودم پس از پیغمبر خودم چنانچه جانشین نمودم اوصیاء آدم (ع) را بعد از او تا مبعوث شد آن پیغمبر بزرگی که دنبال او بود **«مرا بپرستند و هیچ چیز را شریک من نیاورند»** می فرماید: مرا پرستند باعقیده به اینکه بعد از محمد (ص) پیغمبری نیست و هرکه جز آن گوید **«پس آنان همان فاسقانند»** محققاً امامان بعد از محمد (ص) را توانائی علمی داده، ما آنهائیم از ما بپرسید اگر راست گفتیم به شما پس اقرار کنید به امامت ما و شما این کار را نکنید، اما دانش ما که آشکار است و اما آغاز مدت ما که از طرف ما دین در آن ظاهر شود تا اختلافی میان مردم نباشد او را مدتی است که با گذشت شبها و روزها بسر آید و چون وقت آید ظاهر شود و امر یکی باشد. و به حق خدا که مقرر شده است میان مؤمنان اختلافی نباشد و از این رو آنها را گواهان مردم مقرر داشته تا محمد (ص) بر ما گواه شود و ما بر شیعیان خود گواه شویم و شیعیان ما بر مردم گواه شوند، خدا نخواسته در حکمش اختلاف باشد و نخواسته میان اهل علم او تناقض و دوئیت باشد.

سپس امام باقر (ع) فرمود: فضل ایمان مؤمنی که «انا انزلناه» را بفهمد و باور کند و آنرا برای کسی که در درجهٔ ایمان او نیست تفسیر کند چون فضل انسان است بر بهائم، به راستی خدای عز وجل بوسیلهٔ مؤمنان بدان از منکران آن در دنیا که وسیلهٔ کمال عذاب آخرت است و خدا می داند که توبه نکنند دفاع کند چنانچه دفاع کند بوسیلهٔ مجاهدان از آنها که دست از جهاد بدارند، و من در این زمان جز حج وعمره وخوش همسایگی و (پناه گرفتن‌خ‌ل)





مايَدْفَعُ بِالْمُجاهِدينَ عَنِ الْقاعِدِينَ وَلا أَعْلَمُ أَنَّ في هٰذا الزَّمانِ جِهاداً إلّا الْحَجَّ والْعُمْرَةَ وَالْجِوارِ.

٨ ـ قالَ: وَقالَ رَجُلٌ لأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ لاتَغْضَبْ عَلَيَّ، قالَ: لِماذا؟

قالَ: لِما أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ.

قالَ: قُلْ.

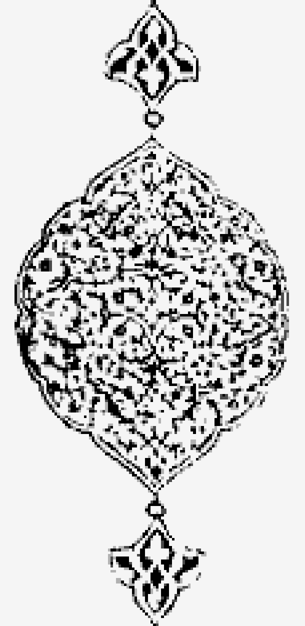
قالَ: وَلاتَغْضَبُ؟ قالَ: وَلا أَغْضَبُ، قالَ: أَرَأَيْتَ قَوْلَكَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَتَنَزُّلِ الْمَلائِكَةِ وَالرُّوحِ فيها إِلَىٰ الأَوْصِياءِ يَأْتُونَهُمْ بِأَمْرٍ لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدْ عَلِمَهُ أَوْ يَأْتُونَهُمْ بِأَمْرٍ كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَعْلَمُهُ؟ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ماتَ وَلَيْسَ مِنْ عِلْمِهِ شَيْءٌ إِلّا وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ لَهُ واعٍ،

قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ:

مالِيَ وَلَكَ أَيُّها الرَّجُلُ وَمَنْ أَدْخَلَكَ عَلَيَّ؟

قالَ:

أَدْخَلَنِي عَلَيْكَ الْقَضاءُ لِطَلَبِ الدِّينِ، قالَ: فَافْهَمْ ما أَقُولُ لَكَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمّا أُسْرِيَ بِهِ لَمْ يَهْبِطْ حَتّىٰ أَعْلَمَهُ اللّٰهُ جَلَّ ذِكْرُهُ عِلْمَ ما قَدْ كانَ وَما سَيَكُونُ وَكانَ كَثِيرٌ مِنْ عِلْمِهِ ذٰلِكَ جُمَلاً يَأْتِي تَفْسِيرُها في لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَكَذٰلِكَ كانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قَدْ عَلِمَ جُمَلَ الْعِلْمِ وَيَأْتِي تَفْسِيرُهُ في لَيالِي الْقَدْرِ،



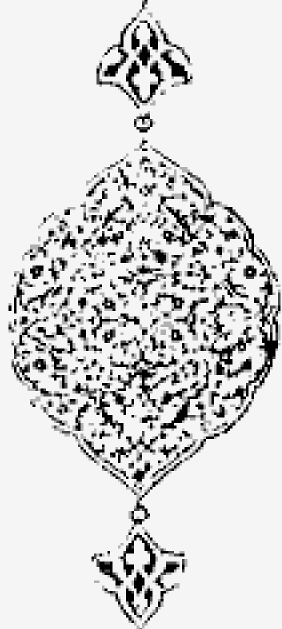


مجاورت اهل علم و کسب فقه (و بصیرت در دین خ ل) جهادی واجب ندانم.

۸ ـ گوید: مردی به امام باقر (ع) عرض کرد: یابن رسول الله بر من خشم مکن. امام(ع) فرمود: برای چه. مرد عرض کرد: برای آنچه می خواهم از شما بپرسم. امام (ع) فرمود: بگو هرچه خواهی. مرد عرض کرد: خواهش دارم خشم نکنی. امام (ع) فرمود: خشم نخواهم کرد. مرد عرض کرد: بفرمائید به من اینکه فرمودی در بارهٔ شب قدر و فرود آمدن فرشته‌ها و روح در آن شب بر اوصیاء، آیا امر و دستوری برای آنها می آورند که رسول خدا(ص) آنرا نمی دانست یا امر و دستوری می آورند که رسول خدا(ص) آنرا می دانست، باآنکه شما خود می دانید که رسول خدا(ص) وفات کرد و چیزی نبود که بداند جز آنکه همه را علی(ع) حفظ کرده بود و در دل داشت.

امام(ع) فرمود: ای مرد مرا باتو چه کار است، چه کسی تو را نزد من آورده است، مرد عرض کرد: سرنوشت، مرا نزد تو آورده است برای طلب دین، امام(ع) فرمود:پس آنچه به تو می گویم خوب بفهم، چون رسول خدا (ص) را به معراج بردند فرود نیامد تاخدا جل ذکره به او آموخت علم هرچه بوده و هرچه خواهد بود و بیشتر این علم و دانش او کلی و اجمالی بود که تفسیر و شرحش در شب قدر می آمد و همچنین علی بن ابی طالب(ع) کلیات علوم را می دانست و شرح و تفسیر آن در شب قدر برای او می آمد چنانچه نسبت به رسول خدا(ص) هم چنین بود. [۷۱]

مرد عرض کرد: در این کلیات تفسیری نبوده است؟ امام(ع) فرمود: چرا، ولی این تفاصیل به دستور از طرف خدای





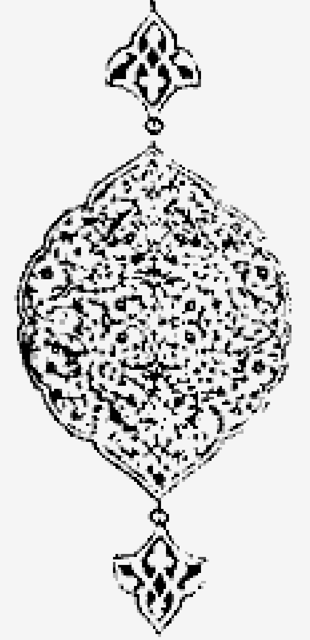
كَما كانَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم.

قالَ السائِلُ: أَوَما كانَ فِي الجُمَلِ تَفْسِيرٌ؟ قالَ: بَلىٰ وَلٰكِنَّهُ إِنَّما يَأْتِي بِالأَمْرِ مِنَ اللّٰهِ تَعالىٰ فِي لَيالِي القَدْرِ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَإِلَى الأَوْصِياءِ إِفْعَلْ كَذا وَكَذا، لِأَمْرٍ قَدْ كانُوا عَلِمُوهُ، أُمِرُوا كَيْفَ يَعْمَلُونَ فِيهِ، قُلْتُ: فَسِّرْ لِي هٰذا. قالَ: لَمْ يَمُتْ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم إِلّا حافِظاً لِجُمْلَةِ العِلْمِ وَتَفْسِيرِهِ، قُلْتُ: فَالَّذِي كانَ يَأْتِيهِ فِي لَيالِي القَدْرِ عِلْمُ ماهُوَ؟ قالَ: الأَمْرُ وَاليُسْرُ فِيما كانَ قَدْ عَلِمَ، قالَ السائِلُ: فَما يَحْدُثُ لَهُمْ فِي لَيالِي القَدْرِ عِلْمٌ سِوىٰ ماعَلِمُوا؟ قالَ: هٰذا مِمّا أُمِرُوا بِكِتْمانِهِ وَلا يَعْلَمُ تَفْسِيرَ ماسَأَلْتَ عَنْهُ إِلّا اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ.

قالَ السائِلُ: فَهَلْ يَعْلَمُ الأَوْصِياءُ مالا يَعْلَمُ الأَنْبِياءُ؟ قالَ: لا وَكَيْفَ يَعْلَمُ وَصِيٌّ غَيْرَ عِلْمِ ماأُوصِيَ إِلَيْهِ، قالَ السائِلُ: فَهَلْ يَسَعُنا أَنْ نَقُولَ: إِنَّ أَحَداً مِنَ الوُصاةِ يَعْلَمُ مالا يَعْلَمُ الآخَرُ؟ قالَ: لا لَمْ يَمُتْ نَبِيٌّ إِلّا وَعِلْمُهُ فِي جَوْفِ وَصِيِّهِ وَإِنَّما تَنَزَّلُ المَلائِكَةُ وَالرُّوحُ فِي لَيْلَةِ القَدْرِ بِالحُكْمِ الَّذِي يَحْكُمُ بِهِ بَيْنَ العِبادِ.

قالَ السائِلُ: وَما كانُوا عَلِمُوا ذٰلِكَ الحُكْمَ؟ قالَ: بَلىٰ قَدْ عَلِمُوهُ وَلٰكِنَّهُمْ لايَسْتَطِيعُونَ إِمْضاءَ شَيْءٍ مِنْهُ حَتّىٰ يُؤْمَرُوا فِي لَيالِي القَدْرِ كَيْفَ يَصْنَعُونَ إِلَى السَّنَةِ المُقْبِلَةِ.

قالَ السائِلُ: يا أَبا جَعْفَرٍ، لاأَسْتَطِيعُ إِنْكارَ هٰذا؟ قالَ أَبُو





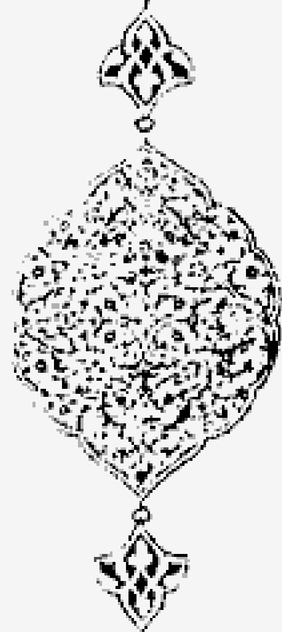
تعالی در شبهای قدر برای پیغمبر و امام می‌آید بطور بخشنامه چنان کن و چنین کن، به خاطر چیزی که خودشان آنرا می دانند، دستور دارند که چگونه در آن عمل کنند. مرد گوید: گفتم:این موضوع را برای من تشریح کنید. امام (ع) فرمود: رسول خدا(ص) از دنیا نرفت تا آنکه حافظ کلیات علم وتفسیر آن گردید. مرد گوید: من گفتم: پس آنچه در شبهای قدر برای آن حضرت می‌آمد چه بود؟ امام(ع) فرمود: دستور و تسهیل نسبت بدانچه که پیش می دانست. مرد عرض کرد: پس در شبهای قدر جز آنچه از پیش می دانستند برای آنها علمی پدید نمی‌شد. امام(ع) فرمود: این مقامی است که دستور دادند آن را کتمان کنند وتفسیر آنچه در این پرسش طرح کردی جز خدای عزوجل نمی‌داند. [۷۲]

مرد سائل عرض کرد: آیا اوصیاء چیزی را می دانند که انبیاء نمی‌دانستند؟ امام (ع) فرمود: نه، چطور وصی چیزی می داند جز آنچه به او وصیت شده‌است. [۷۳]

مرد سائل عرض کرد: برای ما روا است که بگوئیم یکی از اوصیاء چیزهائی می داند که وصی دیگر نمی دانست؟ امام(ع) فرمود: نه، هیچ پیغمبری نمیرد تا دانش خود را یکجا به وصی خود تحویل دهد و نزول ملائکه و روح در شب قدر هر سالی نسبت به حکمی است که در آن سال وظیفهٔ عباد است. [۷۴]

مرد سائل عرض کرد: آنها پیش از این، حکم را(که در شب قدر برای هر سال نازل می شود) نمی دانستند؟ امام(ع) فرمود: چرا، آن را می دانستند ولی به هیچ وجه اجراء آن را نمی توانستند تا دستور بگیرند در شبهای قدر که تاسال آینده چه کنند. [۷۵]

مرد سائل عرض کرد: ای ابا جعفر من نمی توانم منکر این





جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: مَنْ أَنْكَرَهُ فَلَيْسَ مِنّا، قالَ السّائِلُ: يا أَبا جَعْفَرٍ، أَرَأَيْتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَلْ كانَ يَأْتِيهِ فِي لَيالِي الْقَدْرِ شَيْءٌ لَمْ يَكُنْ عَلِمَهُ؟ قالَ: لا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَسْأَلَ عَنْ هٰذا، أَمّا عِلْمُ ما كانَ وَما سَيَكُونُ فَلَيْسَ يَمُوتُ نَبِيٌّ وَلا وَصِيٌّ إِلاّ وَالْوَصِيُّ الَّذِي بَعْدَهُ يَعْلَمُهُ، أَمّا هٰذا الْعِلْمُ الَّذِي تَسْأَلُ عَنْهُ فَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَبىٰ أَنْ يُطْلِعَ الأَوْصِياءَ عَلَيْهِ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ.

قالَ السّائِلُ: يا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، كَيْفَ أَعْرِفُ أَنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ تَكُونُ فِي كُلِّ سَنَةٍ؟ قالَ: إِذا أَتىٰ شَهْرُ رَمَضانَ فَاقْرَأْ سُورَةَ الدُّخانِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِائَةَ مَرَّةٍ فَإِذا أَتَتْ لَيْلَةُ ثَلاثٍ وَعِشْرِينَ فَإِنَّكَ ناظِرٌ إِلىٰ تَصْدِيقِ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ.

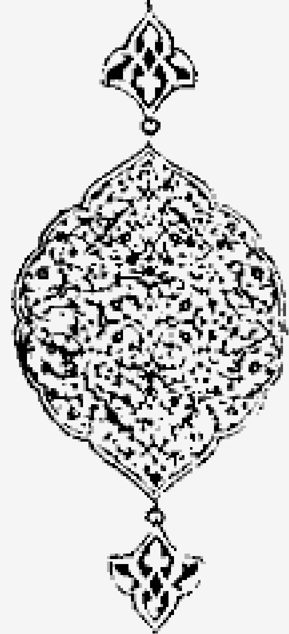
٩ـ وَقالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: لَما تَرَوْنَ مَنْ بَعَثَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلشَّقاءِ عَلىٰ أَهْلِ الضَّلالَةِ مِنْ أَجْنادِ الشَّياطِينِ وَأَزْواجِهِمْ أَكْثَرَ مِمّا تَرَوْنَ خَلِيفَةَ اللّٰهِ الَّذِى بَعَثَهُ لِلْعَدْلِ وَالصَّوابِ مِنَ الْمَلائِكَةِ.

قِيلَ:

يا أَبا جَعْفَرٍ، وَكَيْفَ يَكُونُ شَيْءٌ أَكْثَرَ مِنَ الْمَلائِكَةِ؟

قالَ: كَما شاءَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ.

قالَ السّائِلُ: يا أَبا جَعْفَرٍ، إِنِّي لَوْ حَدَّثْتُ بَعْضَ الشِّيعَةِ بِهٰذا الْحَدِيثِ لأَنْكَرُوهُ.

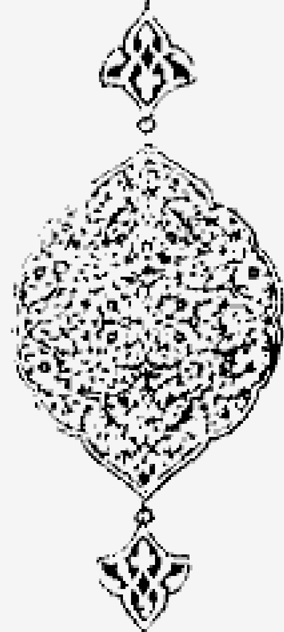




موضوع شوم. امام(ع) فرمود: هر که منکر آن شود، از ما نیست. مرد سائل عرض کرد: ای ابا جعفر بفرمائید که برای پیغمبر در شبهای قدر چیزی می آمد که پیش تر آن را نمی دانست؟ امام(ع) فرمود: برای تو روا نیست که این موضوع را بپرسی، اما راجع به علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود باید بدانی که هیچ پیغمبری یا وصی پیغمبری نمیرد جز آنکه وصی وی آن را می داند، اما این علمی که تو از آن می پرسی به راستی خدای عز وجل نخواسته که جز خودِ اوصیاء بر آن مطلع شوند. [۷۶]

مرد سائل عرض کرد: من از کجا بدانم شب قدر در هر سالی هست؟ امام(ع) فرمود: چون ماه رمضان آید در هر شبی صد بار سورهٔ دخان را بخوان و چون شب بیست وسوم آید این موضوع برای تو کشف می شود.

امام باقر(ع) فرمود: آنچه را از قشون شیاطین و همسران آنها ببینید که خدایشان بر اهل ضلالت برانگیخته بیشتر است از فرشته‌هائی که خدا برای خلیفهٔ خود که مبعوث او است برای عدل و صواب ملاحظه کنید(آنچه از جنود شیاطین که خدا برانگیخته با جان خود اهل شقاوت را زیارت کنند بیشترند از فرشته هائی که خلیفهٔ خدا مبعوث برای عدل و صواب را زیارت کنند- تصحیح مجلسی ره)، گفته‌شد: ای ابا جعفر چگونه چیزی بیش از ملائکه باشد؟ فرمود: چنانچه خدای عز وجل خواسته، سائل گفت: یا ابا جعفر اگر من این حدیث را به برخی از شیعه بازگویم محققاً منکر آن شوند، امام فرمود: چطور منکر آن شوند؟ گفت: می گویند: ملائکه از شیاطین بیشترند، فرمود: راست گفتی، آنچه گویم خوب بفهم: به راستی روز و شبی نگذرد جز آنکه همهٔ جن و شیاطین ائمهٔ



قالَ: كَيْفَ يَنْكُرُونَهُ؟

قالَ: يَقُولُونَ: إِنَّ الْمَلائِكَةَ عَلَيهِمُ السَّلامُ أَكْثَرُ مِنَ الشَّياطِينِ، قالَ: صَدَقْتَ، افْهَمْ عَنِّي ما أَقُولُ: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ يَوْمٍ وَلا لَيْلَةٍ إِلاّ وَجَمِيعُ الْجِنِّ وَالشَّياطِينِ تَزُورُ أَئِمَّةَ الضَّلالَةِ وَيَزُورُ إِمامَ الْهُدىٰ عَدَدُهُمْ مِنَ الْمَلائِكَةِ حَتّىٰ إِذا أَتَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ فَيَهْبِطُ فيها مِنَ الْمَلائِكَةِ إِلىٰ وَلِيِّ الأَمْرِ، خَلَقَ اللّٰهُ ـ أَوْ قالَ قَيَّضَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الشَّياطِينِ بِعَدَدِهِمْ ثُمَّ زارُوا وَلِيَّ الضَّلالَةِ فَأَتَوْهُ بِالإِفْكِ وَالْكَذِبِ حَتّىٰ لَعَلَّهُ يُصْبِحُ فَيَقُولُ: رَأَيْتُ كَذا وَكَذا فَلَو سَأَلَ وَلِيَّ الأَمْرِ عَنْ ذٰلِكَ لَقالَ: رَأَيْتَ شَيْطاناً أَخْبَرَكَ بِكَذا وَكَذا حَتّىٰ يُفَسِّرَ لَهُ تَفْسِيراً وَيُعْلِمَهُ الضَّلالَةَ الَّتِي هُوَ عَلَيْها.

وَأَيْمُ اللّٰهِ إِنَّ مَنْ صَدَّقَ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ لَيَعْلَمُ أَنَّها لَنا خاصَّةً لِقَوْلِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ حِينَ دَنا مَوْتُهُ: هٰذا وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي فَإِنْ أَطَعْتُمُوهُ رَشَدْتُمْ وَلٰكِنَّ مَنْ لا يُؤْمِنُ بِما في لَيْلَةِ الْقَدْرِ مُنْكِرٌ وَمَنْ آمَنَ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ مِمَّنْ عَلىٰ غَيْرِ رَأْيِنا فَإِنَّهُ لايَسَعُهُ فِي الصِّدْقِ إِلاّ أَنْ يَقُولَ: إِنَّها لَنا وَمَنْ لَمْ يَقُلْ فَإِنَّهُ كاذِبٌ، إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُنَزِّلَ الأَمْرَ مَعَ الرُّوحِ وَالْمَلائِكَةِ إِلىٰ كافِرٍ فاسِقٍ، فَإِنْ قالَ: إِنَّهُ يُنَزِّلُ إِلىٰ الْخَلِيفَةِ الَّذِي هُوَ عَلَيْها فَلَيْسَ قَوْلُهُمْ ذٰلِكَ بِشَيْءٍ وَإِنْ قالُوا: إِنَّهُ لَيْسَ يُنَزِّلُ إِلىٰ أَحَدٍ فَلا يَكُونُ أَنْ يُنَزَّلَ شَيْءٌ إِلىٰ غَيْرِ شَيْءٍ وَإِنْ قالُوا [وَ] سَيَقُولُونَ: لَيْسَ هٰذا



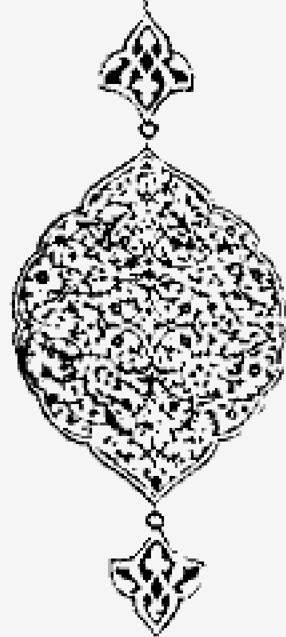
ضلالت را زیارت کنند و به شمارهٔ آنان از ملائکه امام حق را زیارت کنند تا چون شب قدر شود و همه فرشته ها به آستان ولی امر فرود آیند خدا بیافریند ـ یافرمود: فراهم آورد ـ از شیاطین به شمارهٔ آنها و دیدن کنند از سرپرست گمراهی و برای او جادوگری و دروغ بیاورند تا آنجا که شاید صبح کند و بگوید: من چنان و چنین دیدم و اگر خود او از ولی امر و حجت بر حق در این باره بپرسد در جوابش فرماید: من شیطانی را دیدم که به تو چنین و چنان گزارش داد تا به خوبی جریان او را برایش شرح دهد و ضلالت و گمراهی که در وی اندر است برای او روشن کند و به حق خدا هرکه شب قدر را باور دارد می داند که آن مخصوص ما است برای فرمودهٔ رسول خدا(ص) به علی(ع) در بستر مرگ خویش (خطاب به مسلمانان): این است (یعنی علی ع) ولیّ و سرپرست شما بعد از من از او اطاعت کنید تا هدایت شوید ولی کسی که ایمان ندارد بدان حقیقتی که در شب قدر است منکر است و هرکه به شب قدر معتقد است و با ما هم رأی نیست اگر بخواهد راست گفته باشد راهی ندارد جز اینکه اعتراف کند شب قدر از آن ما است و اگر بدان اعتراف نکند دروغگو است، خدای عز وجل محققاً بزرگوارتر است از اینکه دستورها را با روح و فرشته‌ها برای یک کافر فاسقی فرو فرستد، بنابر این اگر بگوید: آن امر الهی به خلیفه‌ای نازل می شود که وی بدو می گرود. این گفتارشان پشیزی ارزش ندارد و بی اساس است، واگر بگویند: شب قدر هست و چیزی نازل نمی شود به کسی، پس نمی شود که چیزی نازل شود به ناچیز، و اگر بگویند ـ و محققاً خواهند گفت ـ که: این داستان شب قدر چیزی نیست، محققاً به وادی گمراهی دوری پرت شدند. [۷۷]



بِشَيءٍ، فَقَدْ ضَلُّوا ضَلالاً بَعِيداً.

بابٌ في أَنَّ الأَئِمَّةَ عَلَيهِمُ السَّلامُ يَزْدادُونَ فِي لَيْلَةِ الجُمُعَةِ

١ ـ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بنُ إِدْرِيسَ القُمِّيّ وَمُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنِ الحَسَنِ بنِ عَلِيّ الكُوفِيّ، عَنْ مُوسىٰ بنِ سَعْدانَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بنِ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي يَحْيىٰ الصَّنْعانِيّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه‌السلام قالَ: قالَ لِي: يا أَبا يَحْيىٰ إِنَّ لَنا فِي لَيالِي الجُمُعَةِ لَشَأْناً مِنَ الشَّأْنِ، قالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ وَماذاكَ الشَّأْنُ؟ قالَ: يُؤْذَنُ لأَرْواحِ الأَنْبِياءِ المَوْتىٰ وَأَرْواحِ الأَوْصِياءِ المَوْتىٰ عليهم‌السلام وَرُوحِ الوَصِيِّ الَّذِي بَيْنَ ظَهْرانِيكُمْ يُعْرَجُ بِها إِلىٰ السَّماءِ حَتّىٰ تُوافِيَ عَرْشَ رَبِّها فَتَطُوفُ بِهِ أُسْبُوعاً وَتُصَلِّيَ عِنْدَ كُلِّ قائِمَةٍ مِنْ قَوائِمِ العَرْشِ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ تُرَدُّ إِلىٰ الأَبْدانِ الَّتِي كانَتْ فِيها فَتُصْبِحُ الأَنْبِياءُ وَالأَوْصِياءُ قَدْ مُلِئُوا سُرُوراً وَيُصْبِحُ الوَصِيُّ الَّذِي بَيْنَ ظَهْرانِيكُمْ وَقَدْ زِيدَ فِي عِلْمِهِ مِثْلُ جَمِّ الغَفِيرِ.



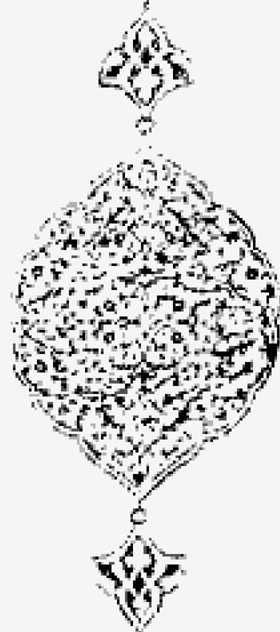
٢ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ أَبِي زاهِرٍ، عَنْ جَعْفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ الكُوفِيّ، عَنْ يُوسُفَ الأَبْزارِيّ، عَنِ المُفَضَّلِ قالَ: قالَ لِي



باب در اینکه ائمه هر شب جمعه افزایش رتبهٔ علمی دارند

۱ ـ ابی یحیی صنعانی از امام صادق (ع) گوید: امام(ع) به من فرمود: ای ابا یحیی، به راستی برای ما در شبهای جمعه شأنی است از شئون، گوید: گفتم: قربانت، آن شأن و مقام چیست؟ فرمود:

به ارواح انبیاء گذشته و ارواح اوصیاء گذشته و روح امامی که زنده است و در میان شما است اجازه دهند و اعلام کنند که آنها را به آسمان برند تا برابر عرش پروردگارشان و هفت دور بدان طواف کنند و نزد هرکدام از ستونهای عرش دو رکعت نماز بخوانند و سپس آنها را به بدن های خود برگردانند که در آن بودند و انبیاء و اوصیاء لبالب از شادی شوند و امامی که در میان شما است به مانند انبوه فراوانی در دانش او افزوده شود.



۲ ـ مفضل گوید: یک روز امام صادق که مرا به کنیه نمی خواند، فرمود به من: ای ابا عبدالله (کنیه مفضل بوده) گوید: گفتم:

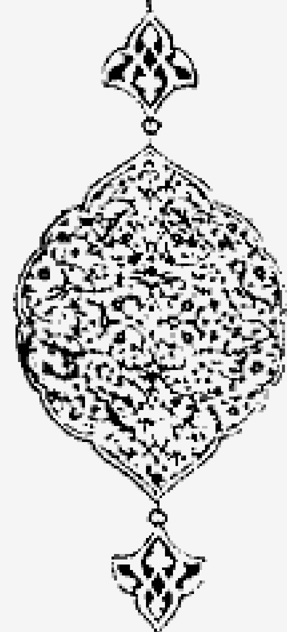


أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ ذاتَ يَوْمٍ ـ وَكانَ لايُكَنِّينِي قَبْلَ ذٰلِكَ ـ: يا أَبا عَبْدِاللّٰهِ، قالَ: قُلْتُ: لَبَّيْكَ، قالَ: إِنَّ لَنا فِي كُلِّ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ سُرُوراً، قُلْتُ: زادَكَ اللّٰهُ وَماذاكَ ؟ قالَ: إِذا كانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وافَىٰ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم الْعَرْشَ وَوافَى الأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ مَعَهُ وَوافَيْنا مَعَهُمْ فَلا تُرَدُّ أَرْواحُنا إِلىٰ أَبْدانِنا إِلّا بِعِلْمٍ مُسْتَفادٍ وَلَوْلا ذٰلِكَ لَأَنْفَدْنا.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطّابِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ يُونُسَ أَوِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: مامِنْ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ إِلّا وَلِأَوْلِياءِ اللّٰهِ فِيها سُرُورٌ، قُلْتُ: كَيْفَ ذٰلِكَ جُعِلْتُ فِداكَ ؟ قالَ: إِذا كانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وافىٰ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم الْعَرْشَ وَوافَى الأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَوافَيْتُ مَعَهُمْ فَما أَرْجِعُ إِلّا بِعِلْمٍ مُسْتَفادٍ وَلَوْلا ذٰلِكَ لَنَفِدَ ماعِنْدِي.



بابُ لَوْلا أَنَّ الأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ يَزْدادُونَ لَنَفِدَ ماعِنْدَهُمْ



١ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ



لبیک، فرمود: به راستی برای ما در هر شب جمعه سروری است، گفتم:

خدایت بیفزایاد آن سرور چست؟ فرمود: چون شب شود رسول خدا(ص) به عرش برآید و ائمه هم با او برآیند و ماهم با آنها برائیم و روح ما به بدن ما برنگردد جز باعلمی که استفاده کردیم و اگر این استمداد علمی نبود علم ما تمام می شد.

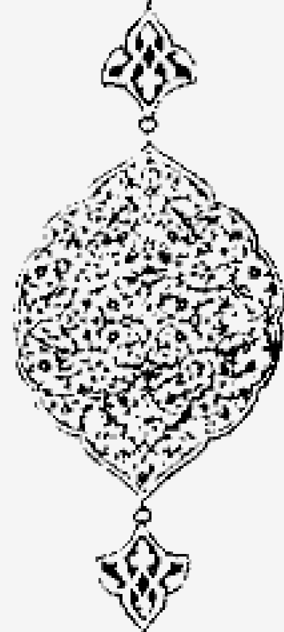
۳ ـ مفضل از امام صادق (ع) که فرمود: شب جمعه‌ای نباشد جز آنکه برای اولیاء خدا در آن سروری باشد، گفتم: آن چگونه است؟

قربانت، فرمود: چون شب باشد رسول خدا (ص) بر عرش برآید و ائمه (ع) هم برآیند و من هم با آنها برآیم و برنگردم مگر باعلمی که استفاده کردم و اگر این نباشد آنچه نزد من است به آخر می رسد. [۷۸]



باب در اینکه اگر به علمِ ائمه افزوده نشود آنچه دارند به پایان رسد





۱ ـ صفوان بن یحی گوید: از ابو الحسن (ع) شنیدم می



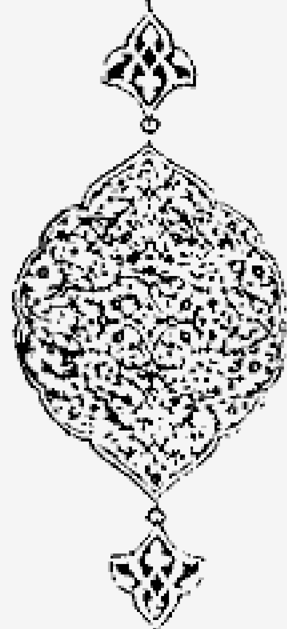
أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ صَفْوانَ بنِ يَحْيىٰ قالَ: سَمِعْتُ أَبا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: كانَ جَعْفَرُ بنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: لَوْلا أَنّا نَزْدادُ لَأَنْفَدْنا.

مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ خالِدٍ، عَنْ صَفْوانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ مِثْلَهُ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيىٰ الْحَلَبِيِّ، عَنْ ذَرِيحٍ الْمُحارِبِيِّ قالَ: قالَ لِي أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا ذَرِيحُ، لَوْلا أَنّا نَزْدادُ لَأَنْفَدْنا.

٣ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ، عَنْ زُرارَةَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: لَوْلا أَنّا نَزْدادُ لَأَنْفَدْنا، قالَ: قُلْتُ: تَزْدادُونَ شَيْئاً لايَعْلَمُهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ قالَ: أَما إِنَّهُ إِذا كانَ ذٰلِكَ عُرِضَ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ عَلَى الأَئِمَّةِ ثُمَّ انْتَهَى الأَمْرُ إِلَيْنا.

٤ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَيْسَ يَخْرُجُ شَيْءٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتّىٰ يَبْدَأَ بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ ثُمَّ بِواحِدٍ بَعْدَ واحِدٍ لِكَيْلا يَكُونَ آخِرُنا أَعْلَمَ مِنْ أَوَّلِنا.



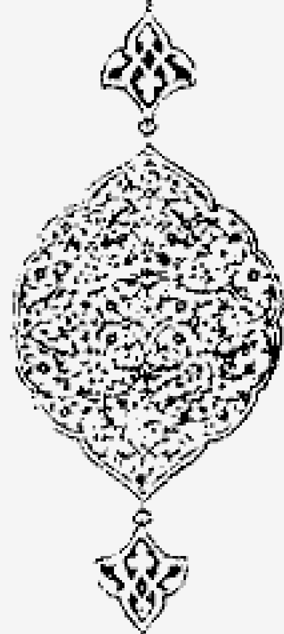


فرمود: امام باقر(ع) می فرمود: اگر نبود که به علم ما افزوده می شد علم ما به پایان می رسید.

۲ ـ ذریح محاربی گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: ای ذریح اگر نبود که به علم ما افزوده می شد به آخر می رساندیم.

۳ ـ زراره گوید: از امام باقر(ع) شنیدم می فرمود: اگر نبود که برای ما افزوده می شد تمام می کردیم. گوید: گفتم: شما چیزی از علم افزوده کنید که رسول خدا(ص) آنرا نمی دانست؟ فرمود: هرگاه علم اضافی به ما دهند اول آن را به رسول خدا(ص) عرضه کنند سپس بر همهٔ امامان تا به ما برسد.

٤ ـ امام صادق(ع) فرمود: چیزی از نزد خدا عز وجل بیرون نیاید تا آغاز به رسول خدا(ص) شود وسپس به امیر المؤمنین(ع) وپس از آن به یک‌یک از ماها به ترتیب تا امام آخرین از ما اعلم از اولی نباشد.



بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ عَلَيهِمُ السَّلامُ يَعْلَمُونَ جَمِيعَ الْعُلُومِ الَّتِي خَرَجَتْ إِلىٰ الْمَلائِكَةِ وَالأَنْبِياءِ وَالرُّسُلِ عَلَيهِمُ السَّلامُ

١ ـ عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهلِ بنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحَسَنِ بنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ الْقاسِمِ، عَنْ سَماعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ لِلّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ عِلْمَيْنِ: عِلْماً أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلائِكَتَهُ وَأَنْبِياءَهُ وَرُسُلَهُ فَما أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلائِكَتَهُ وَرُسُلَهُ وَأَنْبِياءَهُ فَقَدْ عَلِمْناهُ وَعِلْماً اسْتَأْثَرَ بِهِ فَإِذا بَدا لِلّٰهِ فِي شَيْءٍ مِنْهُ أَعْلَمَنا ذٰلِكَ وَعُرِضَ عَلىٰ الأَئِمَّةِ الَّذِينَ كانُوا مِنْ قَبْلِنا.

عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهلِ بنِ زِيادٍ، عَنْ مُوسىٰ بنِ الْقاسِمِ وَمُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بنِ عَلِيِّ، جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسىٰ بنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِما السَّلامُ مِثْلَهُ.

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقاسِمِ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَيْنِ: عِلْماً عِنْدَهُ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ وَعِلْماً نَبَذَهُ إِلىٰ مَلائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ

باب در اینکه ائمه(ع) همهٔ علوم ملائکه وانبیاء ورسل(ع) را می دانند

۱ ـ سماعه گوید: از امام صادق (ع) که فرمود: به راستی برای خدا تبارک وتعالی دو علم است: یکی علمی که فرشته‌ها وپیغمبران ورسولان را بر آن مطلع کرده وهمهٔ آنرا می دانیم، ودوم علمی که ویژهٔ خود ساخته وچون نسبت بدان برای وی رخ دهد مارا مطلع سازد وبر ائمهٔ پیش از ما هم عرضه شود.

۲ ـ فرمود: خدا را دو علم است: یکی علمی که خاص حضرت او است واحدی از خلق خودرا بر آن مطلع نساخته، ودوم علمی که آنرا به فرشته‌ها ورسولان پرداخته، آنچه به فرشته‌ها ورسل پرداخته به ما رسیده است.



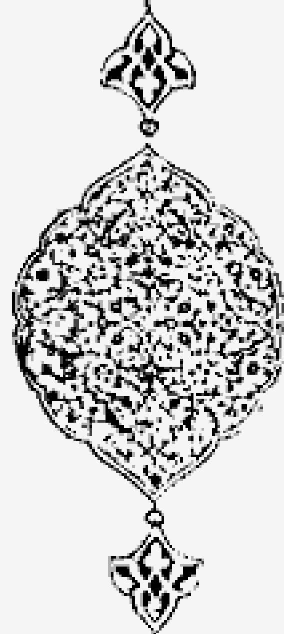
فَقَدِ انْتَهىٰ إِلَيْنا.

٣ ـ عَلِيُّ بنُ إبْراهيمَ، عَنْ صالِحِ بنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بنِ بَشِيرٍ، عَنْ ضُرَيْسٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَيْنِ: عِلْمٌ مَبْذُولٌ وَعِلْمٌ مَكْفُوفٌ، فَأَمّا الْمَبْذُولُ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ تَعْلَمُهُ الْمَلائِكَةُ وَالرُّسُلُ إِلاّ نَحْنُ نَعْلَمُهُ، وَأَمّا الْمَكْفُوفُ فَهُوَ الَّذِي عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أُمِّ الْكِتابِ إِذا خَرَجَ نَفَدَ.

٤ ـ أَبُو عَلِيٍّ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عَبْدِ الْجَبّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ إِسْماعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بنِ النُّعْمانِ، عَنْ سُوَيْدٍ الْقَلاّءِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَيْنِ: عِلْمٌ لايَعْلَمُهُ إِلاّ هُوَ وَعِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلائِكَتَهُ وَرُسُلَهُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ.

بابٌ نادِرٌ فيهِ ذِكْرُ الْغَيْبِ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عِيسىٰ، عَنْ مُعَمَّرِ بنِ خَلاّدٍ قالَ: سَأَلَ أَبا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ فارِسٍ فَقالَ لَهُ: أَتَعْلَمُونَ الْغَيْبَ؟ فَقالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: يُبْسَطُ لَنا الْعِلْمُ فَنَعْلَمُ وَيُقْبَضُ عَنّا فَلا نَعْلَمُ، وَقالَ: سِرُّ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ أَسَرَّهُ إِلىٰ





۳ ـ ضریس گوید: شنیدم امام باقر(ع) می فرمود: به راستی خدای عز وجل را دو علم است: علمی که بخشند وعلمی که اندوزند، اما آن علمی که بخشیده شده، حقّ مطلب این است که چیزی نباشد که فرشته‌ها و رسل دانسته باشند جز آنکه ما هم آنرا می‌دانیم و اما آنچه اندوخته کنند آن علمی است که نزد خدا عز وجل در دفتر کل است و چون از آن درآید در بر آید. [۷۹]

٤ ـ فرمود: به راستی برای خدا عز وجل دو علم است: علمی که جز حضرت او نداند، وعلمی که به فرشته‌ها ورسولان آموخته باشد، آنچه را به فرشته‌ها ورسل آموخته ما آنرا می دانیم.

باب نادر در آن ذکری از غیب است

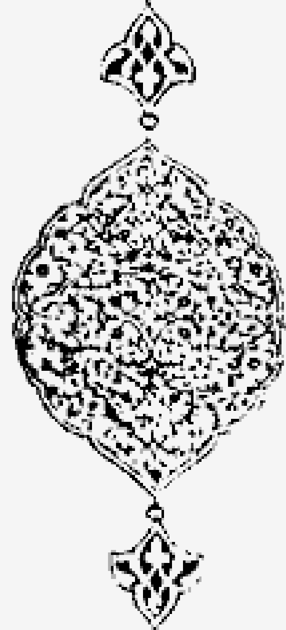
۱ ـ معمر بن خلاد گوید: مردی پارسی از ابو الحسن(ع) این پرسش را کرد: شما علم غیب را می دانید؟ در پاسخ او فرمود که: امام باقر(ع) فرموده است: علم الهی برای ما گسترده گردد وبدانیم و از نظر ما برچیده شود و ندانیم، فرمود: آن راز خدای عز وجل



جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَأَسَرَّهُ جَبْرَئِيلُ إِلىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَسَرَّهُ مُحَمَّدٌ إِلىٰ مَنْ شاءَ اللّٰهُ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بنِ رِئابٍ، عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قالَ: سَمِعْتُ حُمْرانَ بنِ أَعْيَنَ يَسْأَلُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ:

((بَدِيعُ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ)) قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ ابْتَدَعَ الأَشْياءَ كُلَّها بِعِلْمِهِ عَلىٰ غَيْرِ مِثالٍ كانَ قَبْلَهُ، فَابْتَدَعَ السَّماواتِ وَالأَرَضِينَ وَلَمْ يَكُنْ قَبْلَهُنَّ سَماواتٌ وَلا أَرَضُونَ، أَما تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعالىٰ: ((وَكانَ عَرْشُهُ عَلَى الْماءِ)) فَقالَ لَهُ حُمْرانُ: أَرَأَيْتَ قَوْلَهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ((عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً)) فَقالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: ((إِلّا مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ)) وَكانَ وَاللّٰهِ مُحَمَّد مِمَّنِ ارْتَضاهُ، وَأَمّا قَوْلُهُ: ((عالِمُ الْغَيْبِ)) فَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ عالِمٌ بِما غابَ عَنْ خَلْقِهِ فيما يَقْدِرُ مِنْ شَيْءٍ وَيَقْضِيهِ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهُ وَقَبْلَ أَنْ يُفْضِيهِ إِلَى الْمَلائِكَةِ فَذٰلِكَ يا حُمْرانُ عِلْمٌ مَوْقُوفٌ عِنْدَهُ إِلَيْهِ فيهِ الْمَشِيئَةُ فَيَقْضِيهِ إِذا أَرادَ وَيَبْدُو لَهُ فيهِ فَلا يُمْضِيهِ، فَأَمّا الْعِلْمُ الَّذِي يُقَدِّرُهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَقْضِيهِ وَيُمْضِيهِ فَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي انْتَهىٰ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ إِلَيْنا.

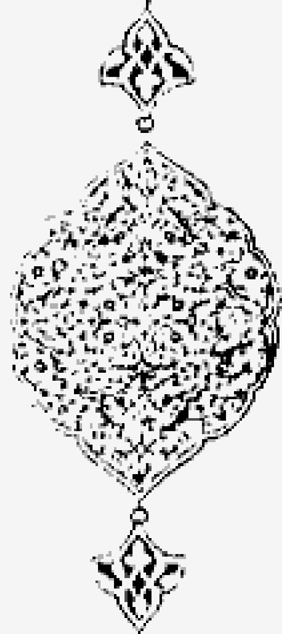


٣ ـ أَحْمَدُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَبّادِ بنِ



است که با جبرئیلش راز گوید و او با محمد(ص) راز گوید و او با هر که خدا خواهد در میان نهد. [۸۰]

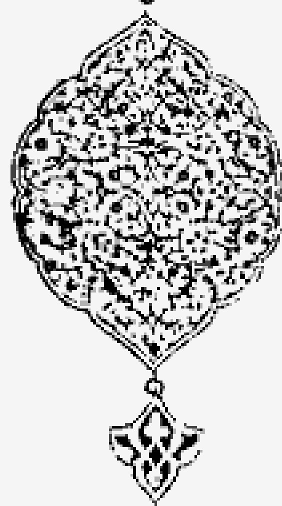
۲ ـ سدیر صیرفی گوید: من شنیدم که حمران بن اعین از امام باقر(ع) تفسیر قول خدای عز وجل (۱۰۱ سوره انعام): «بدیع السموات والارض» را می پرسید، امام باقر(ع) در پاسخ او فرمود: به راستی خدای عز وجل همه چیز را به علم و ابتکار خود پدید آورد، نمونه و نقشهٔ پیشینی در میان نبود، آسمان‌ها و زمین‌ها را آفرینش تازه بخشید، و پیش از آنها نه آسمانی بود و نه زمینی، آیا نشنیدی گفتهٔ خدای تعالی را که (۷ سوره هود): «عرش او بر آب بود» حمران به آن حضرت عرض کرد: بفرمائید معنی قول خدا جل ذکره را (۲۷ سوره جن): «دانای به غیب که بر علم نهان خود احدی را مطلع نکند» امام باقر(ع) فرمود (تتمهٔ آیه): «جز کسی را که به رسالت خود بپسندد» به خدا محمد(ص) از کسانی بود که اورا به رسالت پسندید و اما اینکه فرموده است: «عالم الغیب» به راستی خدای عز وجل دانا است بدانچه از خلقش نهان است در آنچه به علم خود تقدیر کند و در اجراء گذارد پیش از آفرینش آن وپیش از آنکه به فرشتگان ابلاغ کند، ای حمران این است علمی که در نزد خدا برجا است ومورد خواست او می‌گردد و چون اراده کند آنرا اجراء می‌نماید و بسا بدا در آن رخ دهد و آن را اجراء نکند و اما علمی که خدای عز وجل آنرا در قالب تقدیر ریخته واجراء کرده و ابلاغ نموده آن علمی است که به رسول خدا (ص) رسیده وسپس به دست ما آمده است. [۸۱]



۳ ـ سدیر گوید: من و ابو بصیر و یحیی بزاز و داود بن کثیر

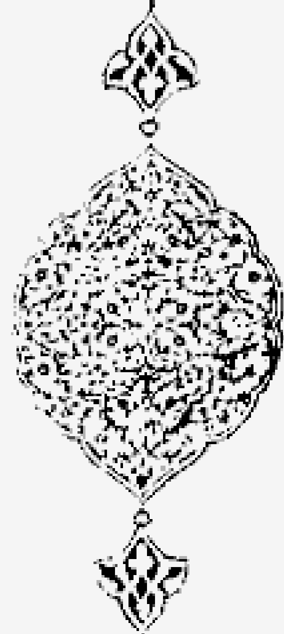


سُلَيْمانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ سُلَيْمانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَدِيرٍ قالَ: كُنْتُ أَنا وَأَبُو بَصِيرٍ وَيَحْيَىٰ الْبَزّازُ وَداوُدُ بْنُ كَثِيرٍ في مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ إِذْ خَرَجَ إِلَيْنا وَهُوَ مُغْضَبٌ، فَلَمّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ قالَ: يا عَجَباً لأَقْوامٍ يَزْعُمُونَ أَنّا نَعْلَمُ الْغَيْبَ، ما يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلاّ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ، لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جارِيَتِي فُلانَةَ، فَهَرَبَتْ مِنِّي فَما عَلِمْتُ في أَيِّ بُيُوتِ الدّارِ هِيَ؟ قالَ سَدِيرٌ: فَلَمّا أَنْ قامَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَصارَ فِي مَنْزِلِهِ دَخَلْتُ أَنا وَأَبُو بَصِيرٍ وَمُيَسِّرٌ وَقُلْنا لَهُ: جُعِلْنا فِداكَ، سَمِعْناكَ وَأَنْتَ تَقُولُ كَذا وَكَذا فِي أَمْرِ جارِيَتِكَ وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّكَ تَعْلَمُ عِلْماً كَثِيراً وَلا نَنْسِبُكَ إِلىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ، قالَ: فَقالَ: يا سَدِيرُ، أَلَمْ تَقْرَأِ الْقُرْآنَ؟ قُلْتُ: بَلىٰ، قالَ: فَهَلْ وَجَدْتَ فِيما قَرَأْتَ مِنْ كِتابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ)) قالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ قَدْ قَرَأْتُهُ، قالَ: فَهَلْ عَرَفْتَ الرَّجُلَ؟ وَهَلْ عَلِمْتَ ما كانَ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْكِتابِ؟ قالَ: قُلْتُ: أَخْبِرْنِي بِهِ. قالَ: قَدْرُ قَطْرَةٍ مِنَ الْماءِ فِي الْبَحْرِ الأَخْضَرِ فَما يَكُونُ ذٰلِكَ مِنْ عِلْمِ الْكِتابِ؟ قالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ ما أَقَلَّ هٰذا، فَقالَ: يا سَدِيرُ، ما أَكْثَرَ هٰذا أَنْ يَنْسِبُهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلىٰ الْعِلْمِ الَّذِي أُخْبِرُكَ بِهِ يا سَدِيرُ فَهَلْ وَجَدْتَ فِيما قَرَأْتَ مِنْ كِتابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ أَيْضاً: ((قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ)) قالَ: قُلْتُ: قَدْ قَرَأْتُهُ جُعِلْتُ فِداكَ، قالَ: أَفَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ كُلُّهُ





در مجلس امام صادق (ع) بودیم، آن حضرت با چهرهٔ خشمگین وارد شد و چون به جای خود نشست فرمود: واعجبا از مردمانی که گمان می کنند ما غیب می دانیم، غیب را جز خدای عز وجل نمی داند، من خود آهنگ نمودم فلانه کنیزکم را بزنم، از دست من گریخت و ندانستم در کدام اطاق منزل پنهان شده است، سدیر گوید: چون از جای برخاست و به اندرون منزل تشریف برد، من و ابو بصیر و میسر خدمت او رفتیم و به او گفتیم: قربانت، ما از تو شنیدیم که چنین و چنان فرمودی در بارهٔ کنیزک خود با اینکه می‌دانیم شما علم بسیاری داری و باز هم نسبت علم غیب به شما نمی‌دهیم ، گوید: امام (ع) فرمود: ای سدیر مگر تو قرآن نمی خوانی؟ گفتم: چرا، فرمود: تو در آنچه از قرآن خدای عز وجل خواندی به این آیه برخوردی؟ (٤٠ سوره نمل): «گفت آنکه نزد او بود علمی از کتاب: من آنرا برای تو می آورم پیش از آنکه چشم برهم زنی» گوید: گفتم: قربانت، من آن را خوانده‌ام، فرمود: آن مرد را شناختی و دانستی چه علمی از کتاب نزد او بوده؟ گوید: گفتم: به من از آن خبر دهید، فرمود: علم او به اندازهٔ یک قطره بوده است در دریای اخضر (مدیترانه) این اندازه چیست نسبت به علم کتاب؟ گوید: گفتم: قربانت، چه بسیار کم است این اندازه، فرمود: ای سدیر چه بسیار است که خدای عز وجل او را منسوب به آن علمی کرده که من به تو خبر می دهم، ای سدیر آیا در آنچه از قرآن خدای عز وجل خواندی این آیه را خوانده‌ای (٤٣ سوره رعد): «بگو بس است برای گواه میان من و شما خداوند و کسی که علم کتاب دارد» گوید: گفتم: آن را خوانده ام قربانت، فرمود: کسی که همهٔ علم کتاب را دارد با فهم‌تر است یا کسی که جزئی از علم کتاب را



أَفَهُمْ أَمَّنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ بَعْضُهُ ؟ قُلْتُ: لا، بَلْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ كُلُّهُ، قالَ: فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ صَدْرِهِ وَقالَ: عِلْمُ الْكِتابِ وَاللّٰهِ كُلُّهُ عِنْدَنا، عِلْمُ الْكِتابِ وَاللّٰهِ كُلُّهُ عِنْدَنا.

٤ ـ أَحْمَدُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَحْمَدَ بنِ الْحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَمْرِو بنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُصَدِّقِ بنِ صَدَقَةَ، عَنْ عَمّارٍ السّاباطِيِّ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنِ الإِمامِ يَعْلَمُ الْغَيْبَ؟ فَقالَ: لا، وَلٰكِنْ إِذا أَرادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ أَعْلَمَهُ اللّٰهُ ذٰلِكَ.

بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ إِذا شاؤُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلِّمُوا

١ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ بَدْرِ بْنِ الْوَليدِ، عَنْ أَبِي الرَّبيعِ الشّامِيِّ، عَنْ أَبي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ الإِمامَ إِذا شاءَ أَنْ يَعْلَمَ عَلِمَ (عُلِّمَ).

٢ ـ أَبُو عَلِيٍّ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْجَبّارِ، عَنْ صَفْوانَ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ بَدْرِ بْنِ الْوَليدِ، عَنْ أَبِي الرَّبيعِ، عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ الإِمامَ إِذا شاءَ أَنْ يَعْلَمَ أُعْلِمَ.



دارد؟ گفتم: نه، بلکه آن که علم همهٔ کتاب را دارد او بافهم‌تر است، سپس با دست خود اشاره به سینه‌اش کرده و فرمود: به خدا علمِ کتاب نزد ما است، به خدا همه‌اش نزد ماست. [۸۲]

٤ ـ عمار ساباطی گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم که: امام غیب می داند؟ فرمود: نه، ولی چون خواهد چیزی را بداند خدا به او اعلام می کند. [۸۳]

باب در اینکه ائمه هرگاه می‌خواستند بدانند می‌دانستند

۱ ـ امام صادق (ع) فرمود: براستی امام هر گاه بخواهد بداند می تواند.

۲ ـ فرمود: هرگاه امام بخواهد بداند به وی اعلام می شود.

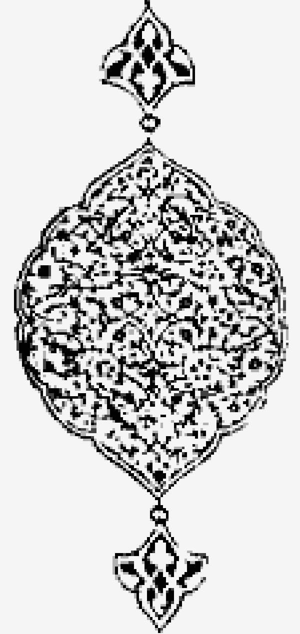


٣ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ عِمْرانَ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ مُوسَى بنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعيدٍ الْمَدائِنِيِّ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْمَدائِنِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِذا أَرادَ الإِمامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئاً أَعْلَمَهُ اللّٰهُ ذٰلِكَ.

بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ يَعْلَمُونَ مَتىٰ يَمُوتُونَ وَأَنَّهُمْ لا يَمُوتُونَ إِلاّ بِاخْتِيارٍ مِنْهُمْ

١ ـ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطّابِ، عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ سَماعَةَ وَعَبْدِاللّٰهِ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْقاسِمِ الْبَطَلِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَيُّ إِمامٍ لايَعْلَمُ ما يُصِيبُهُ وَإِلىٰ مايَصِيرُ، فَلَيْسَ ذٰلِكَ بِحُجَّةٍ[!] لِلّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ.

٢ ـ عَلِيُّ بنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ بَشّارٍ قالَ: حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ قَطيعَةِ الرَّبِيعِ مِنَ الْعامَّةِ بِبَغْدادَ مِمَّنْ كانَ يُنْقَلُ عَنْهُ، قالَ: قالَ لِي: قَدْ رَأَيْتُ بَعْضَ مَنْ يَقُولُونَ بِفَضْلِهِ مِنْ أَهْلِ هٰذا الْبَيْتِ، فَما رَأَيْتُ مِثْلَهُ قَطُّ فِي فَضْلِهِ وَنُسُكِهِ.



فَقُلْتُ لَهُ: مَنْ؟ وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قالَ: جُمِعْنا أَيّامَ السِّنْدِيِّ بنِ شاهَكَ ثَمانِينَ رَجُلاً مِنَ الْوُجُوهِ الْمَنْسُوبِينَ إِلَى الْخَيْرِ، فَأُدْخِلْنا

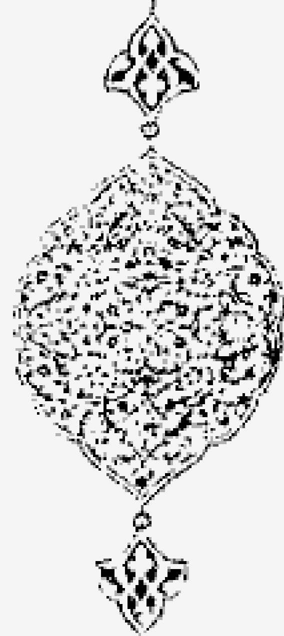


۳ ـ فرمود : هرگاه امام بخواهد که چیزی را بداند خدا آن را به وی اعلام کند. [۸٤]

باب در اینکه ائمه می‌دانند کَی می‌میرند ونمیرند جز به اختیار خود

۱ ـ امام صادق (ع) فرمود : هر امامی که نداند چه به او می‌رسد وچه سرانجامی دارد او حجت خدا بر خلقش نیست (یعنی امام بر حق نیست).

۲ ـ حسن بن محمد بن بشار گوید: یک شیخی ازاهالی قطیعة الربیع (ناحیه آبادی در اطراف بغداد که منصور عباسی به ربیع حاجب داده بود) از عامهٔ بغداد که مرجع نقل روایات و احادیث بود، به من گفت: من یکی از معروفین به فضیلت از خاندان نبوت را را دیدم و هرگز در فضل و عبادت به مانند او ندیدم، گفتم، چه کسی را میگوئی؟ و چگونه او را دیدی؟ گفت زمان تصدی سندی بن شاهک ماها را که هشتاد تن از موجهین خیرمند و موثق بغداد بودیم جمع کرد وبه حضور موسی بن جعفر(ع) برد، سندی خودش به ما گفت ای آقایان همه خوب به این مرد نگاه کنید و ملاحظه





عَلىٰ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيهِما السَّلامُ فَقالَ لَنَا السِّنْدِيُّ: يا هٰؤُلاءِ انْظُرُوا إِلىٰ هٰذا الرَّجُلِ هَلْ حَدَثَ بِهِ حَدَثٌ؟ فَإِنَّ النّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ قَدْ فُعِلَ بِهِ وَيُكْثِرُونَ في ذٰلِكَ وَهٰذا مَنْزِلُهُ وَفِراشُهُ مُوَسَّعٌ عَلَيْهِ غَيْرُ مُضَيَّقٍ وَلَمْ يُرِدْ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنينَ سُوءً وَإِنَّما يَنْتَظِرُ بِهِ أَنْ يَقْدِمَ فَيُناظِرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنينَ وَهٰذا صَحِيحٌ مُوَسَّعٌ عَلَيْهِ في جَمِيعِ أُمُورِهِ، فَسَلُوهُ قالَ: وَنَحْنُ لَيْسَ لَنا هَمٌّ إِلاَّ النَّظَرَ إِلَى الرَّجُلِ وَإِلىٰ فَضْلِهِ وَسَمْتِهِ، فَقالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَمّا ما ذَكَرَ مِنَ التَّوْسِعَةِ وَما أَشْبَهَها فَهُوَ عَلىٰ ما ذَكَرَ، غَيْرَ أَنِّي أُخْبِرُكُمْ أَيُّها النَّفَرُ أَنِّي قَدْ سُقِيتُ السَّمَّ في سَبْعِ تَمَراتٍ وَأَنا غَداً أَخْضَرُّ وَبَعْدَ غَدٍ أَمُوتُ، قالَ:

فَنَظَرْتُ إِلَى السِّنْدِيِّ بْنِ شاهَكَ يَضْطَرِبُ وَيَرْتَعِدُ مِثْلَ السَّعَفَةِ.

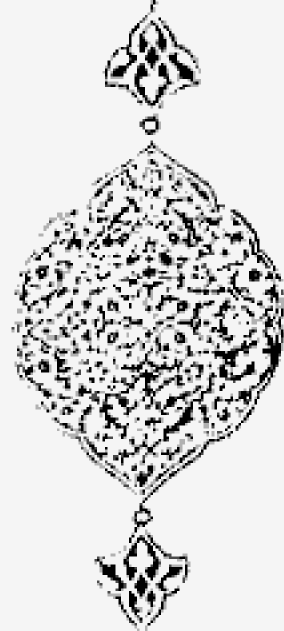
٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ قالَ: حَدَّثَني أَخِي، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ أَتىٰ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ لَيْلَةَ قُبِضَ فِيها بِشَرابٍ فَقالَ: يا أَبَتِ اشْرَبْ هٰذا، فَقالَ: يا بُنَيَّ إِنَّ هٰذِهِ اللَّيْلَةُ الَّتِي أُقْبَضُ فِيها وَهِيَ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُبِضَ فِيها رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم.

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قالَ: قُلْتُ لِلرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ أَمِيرَ



کنید آیا ناگواری و ناراحتی دارد؟ زیرا مردم معتقدند که شکنجه می شود و به او زهر خورانده‌اند وبسیار در این باره سخن می کنند. این منزل و بستر او است که در کمال آسایش است و بر او سختی و دشواری نیست و امیر المؤمنین (هارون) هیچ سوء قصدی در بارهٔ او ندارد وتنها در انتظار است که از سفر برگردد و با او مناظره کند واین خود صحیح وسالم است و در کمال آسایش در همهٔ امور خود، از خود او پرسش کنید، گوید، ما همه مقصدی نداشتیم جز دیدار آن مرد و درک فضل وسیمای گیرندهٔ او، موسی بن جعفر فرمود: اما آنچه در بارهٔ وسعت امر زندگی ومانند آن می گوید، چنان است که می گوید، جز این که من به شما جمعیت گزارش می دهم که با هفت دانه خرما مسموم شدم و فردا رنگم سبز می شود وپس فردا خواهم مُرد، من نگاه کردم دیدم سندی بن شاهک پریشان شد وچون شاخهٔ خرما به لرزه افتاد.

۳ ـ عبد الله بن ابی جعفر گوید: برادرم از پدرش بازگو کرد که شب وفات علی بن الحسین(ع) برای او شربتی آورد وگفت پدر جان این شربت را بنوش، فرمود پسر جانم، من امشب جان می دهم واین شبی است که رسول خدا(ص) در آن جان داده است. [۸۵]



۴ ـ حسن بن جهم گوید: به امام رضا(ع) عرض کردم به راستی امیر المؤمنین(ع) قاتل خود را می شناخت وشبی را که در آن



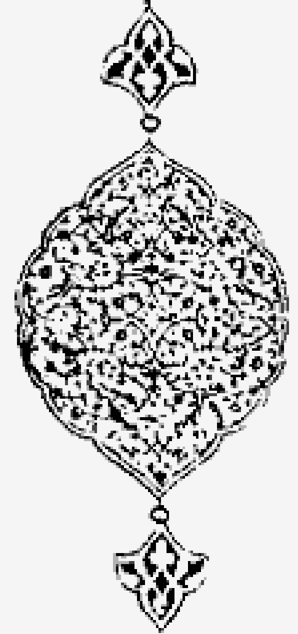
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ قَدْ عَرَفَ قاتِلَهُ وَاللَّيْلَةَ الَّتي يُقْتَلُ فيها وَالْمَوْضِعَ الَّذي يُقْتَلُ فيهِ وَقَوْلُهُ لَمّا سَمِعَ صِياحَ الِاوَزِّ فِي الدّارِ: ((صَوائِحُ تَتْبَعُها نَوائِحُ)) وَقَوْلُ أُمِّ كُلْثُوم: ((لَوْ صَلَّيْتَ اللَّيْلَةَ داخِلَ الدّارِ وَأَمَرْتَ غَيْرَكَ يُصَلّي بِالنّاسِ)) فَأَبىٰ عَلَيْها وَكَثُرَ دُخُولُهُ وَخُرُوجُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ بِلا سِلاحٍ وَقَدْ عَرَفَ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّ ابْنَ مُلْجِمٍ لَعَنَهُ اللّٰهُ قاتِلُهُ بِالسَّيْفِ كانَ هٰذا مِمّا لَمْ يَجُزْ تَعَرُّضُهُ.

فَقالَ:

((ذٰلِكَ كانَ وَلٰكِنَّهُ خُيِّرَ في تِلْكَ اللَّيْلَةِ لِتَمْضي مَقاديرُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ)).

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ غَضِبَ عَلَى الشّيعَةِ فَخَيَّرَني نَفْسي أَوْ هُمْ، فَوَقَيْتُهُمْ وَاللّٰهِ بِنَفْسي.

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ مُسافِرٍ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ لَهُ: يا مُسافِرُ، هٰذِهِ الْقَناةُ فيها حيتانٌ؟ قالَ: نَعَمْ جُعِلْتُ فِداكَ، فَقالَ: إِنّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْبارِحَةَ وَهُوَ يَقُولُ: يا عَلِيُّ ماعِنْدَنا خَيْرٌ لَكَ.



٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عائِذٍ، عَنْ أَبي خَديجَةَ، عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبي فِي الْيَوْمِ الَّذي قُبِضَ فيهِ فَأَوْصاني بِأَشْياءَ في غُسْلِهِ

کشته می شود ومحلی که در آن کشته می شود ومحلی که در آن ضربت می خورد می دانست و خودش فرمود چون شیون مرغابیان را در خانه شنید: «شیون کنانند که نوحه گران به دنبال آنهایند» و ام کلثوم به او عرض کرد: کاش امشب در خانه نماز می خواندی ودستور می دادی دیگری در مسجد به جای شما برای مردم نماز بخواند واز او نپذیرفت ودر آن شب بی اسلحه بسیار در بیرون منزل رفت وآمد می کرد و می دانست که ابن ملجم با شمشیر قاتل او است، وتعرض آن حضرت برای چنین واقعه ای خودش به نظر نمی آید، (جائز به نظر نمی آید خ ل)، امام در پاسخ او فرمود: همهٔ اینها درست است ولی خودش اختیار کرد که در آن شب تقدیرات خدا عز و جل مجری شود. [۸۶]

۵ ـ ابو الحسن موسی (ع) فرمود: به راستی خدا عزوجل بر شیعه خشم کرد ومرا مخیر کرد یا خود فدا شوم یا شیعه، بخدا من با دادن جانم آنها را حفظ کردم. [۸۷]

۶ ـ مسافر گوید امام رضا (ع) به او فرمود: ای مسافر در این قنات (کاریز) ماهیانی است؟ گفتم آری قربانت، فرمود من دیشب رسول خدا (ص) را در خواب دیدم، می فرمود: ای علی آنچه نزد مااست برای تو بهتر است. [۸۸]

۷ ـ امام صادق (ع) فرمود: همان روز که پدرم درگذشت، من خدمت او بودم و به من در بارهٔ غسل و کفن و وارد کردن در گور سفارشها کرد من گفتم پدر جان از روزی که دردمند شدی من

وَفي كَفْنِهِ وَفي دُخُولِهِ قَبْرَهُ، فَقُلْتُ: يا أَباهُ وَاللّٰهِ ما رَأَيْتُكَ مُنْذُ اشْتَكَيْتَ أَحْسَنَ مِنْكَ الْيَوْمَ، ما رَأَيْتُ عَلَيْكَ أَثَرَ الْمَوْتِ، فَقالَ: يا بُنَيَّ! أَما سَمِعْتَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ يُنادى مِنْ وَراءِ الْجِدارِ: يا مُحَمَّدُ، تَعالَ، عَجِّلْ؟

٨ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عُمَيْرَةَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: أَنْزَلَ اللّٰهُ تَعالىٰ النَّصْرَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ حَتّىٰ كانَ [ما] بَيْنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ ثُمَّ خُيِّرَ: النَّصْرَ أَوْ لِقاءَ اللّٰهِ فَاخْتارَ لِقاءَ اللّٰهِ تَعالىٰ.

بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ يَعْلَمُونَ عِلْمَ ما كانَ وَما يَكُونُ وَأَنَّهُ لا يَخْفىٰ عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ

١ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ إِبْراهيمَ بْنِ إِسْحاقَ الأَحْمَرِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ حَمّادٍ، عَنْ سَيْفٍ التَّمّارِ قالَ: كُنّا مَعَ أَبي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ جَماعَةً مِنَ الشّيعَةِ فِي الْحِجْرِ فَقالَ: عَلَيْنا عَيْنٌ، فَالْتَفَتْنا يُمْنَةً وَيُسْرَةً فَلَمْ نَرَ أَحَداً فَقُلْنا: لَيْسَ عَلَيْنا عَيْنٌ فَقالَ: وَرَبِّ الْكَعْبَةِ وَرَبِّ الْبَنِيَّةِ ـ

حال شما را بهتر از امروز ندیدم، من هیچ اثر مرگ در شما مشاهده نمی کنم، فرمود آیا نشنیدی که علی‌بن‌الحسین(ع) از پشت دیوار فریاد کرد:

ای محمد: بیا: بشتاب.

۸ ـ امام باقر(ع) فرمود: خدا پیروزی را برای حسین(ع) فرود آورد تا میان آسمان و زمین (یعنی آنرا به وی نمود) ومخیر شد میان پیروزی بر دشمن و ملاقات خدا، و ملاقات خدا تعالی را اختیار کرد.



باب در این که ائمه(ع) هرچه بوده و هرچه می باشد می دانند و آن که چیزی بر آنها نهان نماند

۱ ـ سیف تمار گوید: جمعی از شیعه بودیم که در حجر (کنار خانه کعبه) خدمت امام صادق(ع) بودیم، آن حضرت فرمود: جاسوسی بر سر ما است، ما به راست و چپ نگاه کردیم و کسیرا ندیدیم و گفتم جاسوسی بر ما گمارده نیست، سه بار فرمود سوگند به پروردگار کعبه و پروردگار این ساختمان همین است که می گویم، اگر من همراه موسی و خضر بودم به آنها می گفتم که من

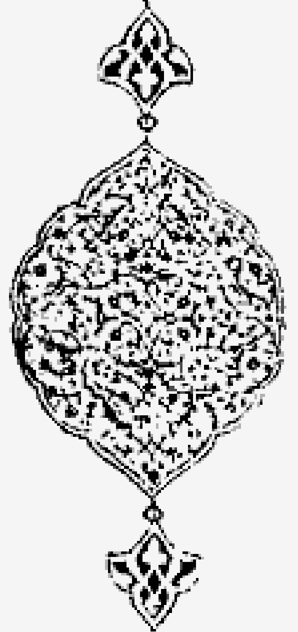


ثَلاثَ مَرّاتٍ ـ لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسىٰ وَالْخِضْرِ لأَخْبَرْتُهُما أَنّي أَعْلَمُ مِنْهُما وَلأَنْبَأْتُهُما بِما لَيْسَ في أَيْدِيهِما، لأَنَّ مُوسىٰ وَالْخِضْرَ عَلَيْهِمَا السَّلامُ أُعْطِيا عِلْمَ ما كانَ وَلَمْ يُعْطَيا عِلْمَ ما يَكُونُ وَما هُوَ كائِنٌ حَتّىٰ تَقُومَ السّاعَةُ وَقَدْ وَرِثْناهُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وِراثَةً.

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنِ الْحارِثِ بْنِ الْمُغيرَةِ، وَعِدَّةٍ مِنْ أَصْحابِنا مِنْهُمْ عَبْدُ الأَعْلىٰ وَأَبُو عُبَيْدَةَ وَعَبْدُاللّٰهِ بْنُ بِشْرٍ الْخَثْعَمِيُّ سَمِعُوا أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنّي لأَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَما فِي الأَرْضِ وَأَعْلَمُ ما فِي الْجَنَّةِ وَأَعْلَمُ ما فِي النّارِ وَأَعْلَمُ ما كانَ وَما يَكُونُ، قالَ: ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً فَرَأىٰ أَنَّ ذٰلِكَ كَبُرَ عَلىٰ مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ فَقالَ: عَلِمْتُ ذٰلِكَ مِنْ كِتابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ:

((فيهِ تِبْيانُ كُلِّ شَيْءٍ)).

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبي نَصْرٍ، عَنْ عَبْدِالْكَريمِ، عَنْ جَماعَةِ ابْنِ سَعْدٍ الْخَثْعَمِيِّ أَنَّهُ قالَ: كانَ الْمُفَضَّلُ عِنْدَ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ لَهُ الْمُفَضَّلُ: جُعِلْتُ فِداكَ يَفْرِضُ اللّٰهُ طاعَةَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبادِ وَيَحْجُبُ عَنْهُ خَبَرَ السَّماءِ؟ قالَ: لا، اللّٰهُ أَكْرَمُ وَأَرْحَمُ وَأَرْأَفُ بِعِبادِهِ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ طاعَةَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبادِ ثُمَّ يَحْجُبَ عَنْهُ خَبَرَ السَّماءِ صَباحاً وَمَساءً.

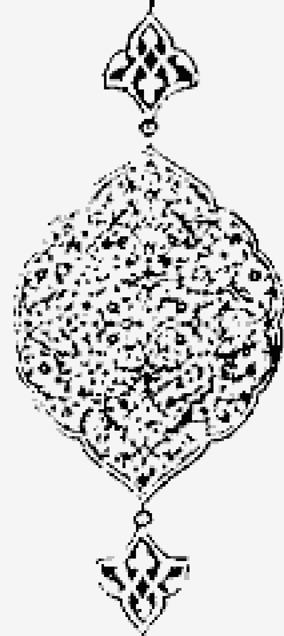




از آن دو اعلمم و به آنها بدانچه در دست نداشتند خبر می دادم، زیرا به موسی و خضر(ع) علم آنچه بوده داده شده بود و به آنها علم آنچه می باشد و آن چه خواهد بود تا قیام ساعت نداده بودند و محققا ما از رسول خدا آن را به خوبی ارث بردیم. [۸۹]

۲ ـ حارث بن مغیره و عده‌ای از اصحاب ما(شیعه) که از آنها بود، عبدالاعلی، ابوعبیده و عبدالله‌بن بشر خثعمی همه شنیدند که امام صادق (ع) می فرمود: به راستی من می دانم آنچه در آسمانهاو آنچه در زمین است و می دانم آنچه در بهشت است و آنچه در دوزخ است ومیدانم آنچه بود وآنچه می باشد، گوید: سپس اندکی صبر کرد ودید که این سخن بر هرکه شنید گران آمد پس فرمود: من اینها را از کتاب خدا عز وجل می دانم، زیرا خدا عز وجل می فرماید: در آن بیان واضح هر چیزی است (شاید نقل بمعنی فرموده زیرا آنچه در مصاحف است این است (۸۹ سوره نحل): «تبیاناً لکل شیء» یا در قرائت ائمه چنین بوده است) از مجلسی(ره).

۳ ـ جماعه بن سعد خثعمی گوید: مفضل خدمت امام صادق (ع) بود و به آن حضرت گفت، قربانت خدا اطاعت از بنده‌ای را بر بندگان خود واجب کند با اینکه آن بنده خبری از آسمان ندارد؟ فرمود:نه، خدا کریم‌تر و مهربان‌تر و مهرورزتر است بر بندگان خود از این که بر آنها واجب کند اطاعت از یک بندهٔ خود را و او را در بامداد و پسین از خبر آسمان بی اطلاع گذارد؟

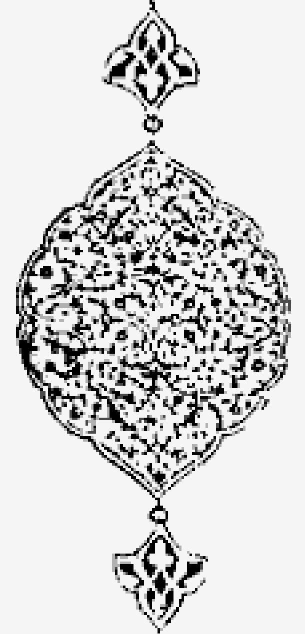




٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئابٍ، عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُناسِيِّ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ ـ وَعِنْدَهُ أُناسٌ مِنْ أَصْحابِهِ ـ: عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ يَتَوَلَّوْنا وَيَجْعَلُونا أَئِمَّةً وَيَصِفُونَ أَنَّ طاعَتَنا مُفْتَرَضَةٌ عَلَيْهِمْ كَطاعَةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ يَكْسِرُونَ حُجَّتَهُمْ وَيَخْصِمُونَ أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِ قُلُوبِهِمْ، فَيَنْقُصُونا حَقَّنا وَيَعِيبُونَ ذٰلِكَ عَلىٰ مَنْ أَعْطاهُ اللّٰهُ بُرْهانَ حَقِّ مَعْرِفَتِنا وَالتَّسْليمَ لِأَمْرِنا، أَتَرَوْنَ أَنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ افْتَرَضَ طاعَةَ أَوْلِيائِهِ عَلىٰ عِبادِهِ، ثُمَّ يُخْفي عَنْهُمْ أَخْبارَ السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَيَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوادَّ الْعِلْمِ فيما يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمّا فيهِ قِوامُ دينِهِمْ!

فَقالَ لَهُ حُمْرانُ: جُعِلْتُ فِداكَ أَرَأَيْتَ ما كانَ مِنْ أَمْرِ قِيامِ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَخُرُوجِهِمْ وَقِيامِهِمْ بِدينِ اللّٰهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَما أُصيبُوا مِنْ قَتْلِ الطَّواغيتِ إِيّاهُمْ وَالظَّفَرِ بِهِمْ حَتّىٰ قُتِلُوا وَغُلِبُوا؟

فَقالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ:



يا حُمْرانُ! إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ قَدْ كانَ قَدَّرَ ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ وَقَضاهُ وَأَمْضاهُ وَحَتَمَهُ عَلىٰ سَبيلِ الاخْتِيارِ ثُمَّ أَجْراهُ، فَبِتَقَدُّمِ عِلْمِ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قامَ عَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، وَبِعِلْمٍ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنّا وَلَوْ أَنَّهُمْ يا حُمْرانُ حَيْثُ نَزَلَ

۴ ـ ضریس کناس گوید شنیدم امام باقر(ع) در محضر جمعی از اصحابش میفرمود: در شگفتم از مردمی که پیرو ما هستند و ما را پیشوای خود دانند و گویند طاعت ما واجب است بر آن ها چون طاعت رسول خدا(ص)،سپس دلیل خود را خرد کنند وخود را در برابر مخالفان محکوم نمایند بواسطه سستی دل خود، واز حق ما بکاهند، وآن حق شناسی را که خدا برهان روشن حق معرفت ما وتسلیم به امر ما را بدو عطا فرموده عیب کنند آیا می پذیرید که خدای تبارک وتعالی طاعت اولیاء خود را بر بندگانش واجب کند و سپس اخبار آسمان و زمین را به آنها نرساند ومایه وپایهٔ علم اموری که از آنها سؤال می شود به روی آنها ببندد و از آنها ببرد، در صورتی که قوام دین آنها همین است.

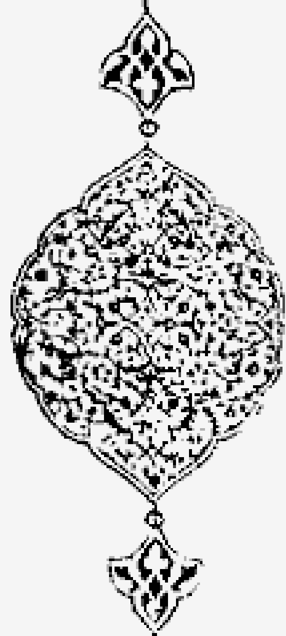
حمران عرض کرد: قربانت، شما می دانید که چه واقع شد در قیام علی بن ابی طالب و حسن و حسین وخروج و نهضت آنها برای دین خدا عز و جل، وچه به آنها رسید از کشتار سرکشان و پیروز شدنشان به آن امامان معصوم تا شهید شدند و مغلوب شدند.

امام باقر(ع) فرمود: ای حمران، خدا تبارک وتعالی آن مصیبت را برای آنها مقدر کرده بود و حکم را با قید اختیار خودشان صادر و مورد اجراء و عمل قرار داده بود، و سپس آنرا اجراء کرد با سابقهٔ علم آنها بدان از طرف رسول خدا(ص). علی و حسن و حسین(ع) قیام کردند و هر کدام از ما که خموشی گزید از روی علم و بصیرت بود، ای حمران اگر در موقع گرفتاری و یورش سرکشان به آنان از خداوند درخواست می کردند که شر آنها را بگرداند و اصرار می نمودند که از آنها دفع بلا کند و آن سرکشان را نابود سازد و ملکشان را زائل کند هر آینه آنها را اجابت می کرد



بِهِمْ مانَزَلَ مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِظْهارِ الطَّواغيتِ عَلَيْهِمْ سَأَلُوا اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُمْ ذٰلِكَ وَأَلَحُّوا عَلَيْهِ في طَلَبِ إِزالَةِ مُلْكِ الطَّواغيتِ وَذَهابِ مُلْكِهِمْ إِذاً لأَجابَهُمْ وَدَفَعَ ذٰلِكَ عَنْهُمْ، ثُمَّ كانَ انْقِضاءُ مُدَّةِ الطَّواغيتِ وَذَهابُ مُلْكِهِمْ أَسْرَعَ مِنْ سِلْكٍ مَنْظُومٍ انْقَطَعَ فَتَبَدَّدَ، وَما كانَ ذٰلِكَ الَّذي أَصابَهُمْ ياحُمْرانُ لِذَنْبٍ اقْتَرَفُوهُ، وَلا لِعُقُوبَةِ مَعْصِيَةٍ خالَفُوا اللّٰهَ فيها، وَلٰكِنْ لِمَنازِلَ وَكَرامَةٍ مِنَ اللّٰهِ، أَرادَ أَنْ يَبْلُغُوها، فَلا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذاهِبُ فيهِمْ.

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ الْحَكَمِ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ بِمِنىً عَنْ خَمْسَمِائَةِ حَرْفٍ مِنَ الْكَلامِ فَأَقْبَلْتُ أَقُولُ: يَقُولُونَ كَذا وَكَذا، قالَ: فَيَقُولُ: قُلْ كَذا وَكَذا، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ هٰذا الْحَلالُ وَهٰذا الْحَرامُ، أَعْلَمُ أَنَّكَ صاحِبُهُ وَأَنَّكَ أَعْلَمُ النّاسِ بِهِ وَهٰذا هُوَ الْكَلامُ؟ فَقالَ لي: وَيْكَ ياهِشامُ [لا] يَحْتَجُّ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ عَلىٰ خَلْقِهِ بِحُجَّةٍ لايَكُونُ عِنْدَهُ كُلُّ مايَحْتاجُونَ إِلَيْهِ.



٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزيزِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: لا وَاللّٰهِ لايَكُونُ عالِمٌ جاهِلاً أَبَداً، عالِماً بِشَيْءٍ جاهِلاً بِشَيْءٍ، ثُمَّ قالَ: اللّٰهُ أَجَلُّ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ طاعَةَ عَبْدٍ يَحْجُبُ عَنْهُ عِلْمَ سَمائِهِ وَأَرْضِهِ، ثُمَّ قالَ: لايَحْجُبُ ذٰلِكَ عَنْهُ.



و از آنها دفاع می کرد و در این صورت سررسیدن مدت سرکشان و زوال سلطنت آنها زودتر از بریدن یک گلوبند که پاره شود و از هم بپاشد انجام می شد.

ای حمران، این بلاها که به آنان رسید به خاطر گناهی نبود که مرتکب شده باشند و به حساب شکنجه گناهی نبود که مخالفت خدا کرده باشند بلکه برای رسیدن به منزلت و کرامتی بود از طرف خدا که خدا خواسته بود بدین وسیله بدان برسند، مبادا در بارهٔ آنها مذاهب باطله بر تو چیره شوند و تو را از راه حق بدر برند. [۹۰]

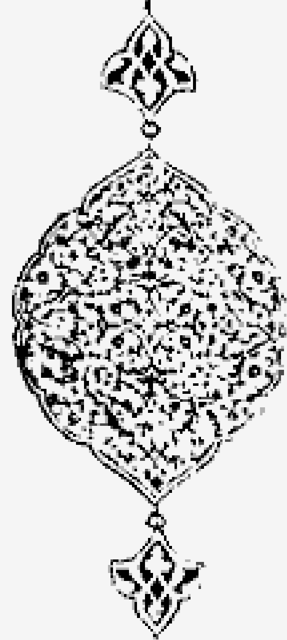
۵ ـ هشام بن حکم گوید: از امام صادق (ع) در منی پرسش کردم، از پانصد جمله از سخن، می گفتم چنین و چنان گویند، می‌فرمود در پاسخِ چنین وچنان بگو، گفتم، قربانت در حلال و حرام مسلّم بود که فنّ شما است و شما از همهٔ مردم بدان اعلم هستید ولی اینها مسائل علم کلام است (و شما این طور حاضر جواب هستید؟) فرمود: ای هشام وای بر تو، ممکن است خدا امام و حجتی برای خلقش مقرر کند که جواب هر چه بدان محتاج باشند در نزد او نباشد؟.

۶ ـ ابی‌حمزه گوید: شنیدم امام باقر (ع) می‌فرمود: به‌خدا، هرگز دانا، نادان نباشد که چیزی را بداند وچیزی را نداند، سپس فرمود: خدا والاتر وعزیزتر و گرامی‌تر از این است که طاعت یک بنده‌ای را بر مردم واجب کند که آسمان وزمین خودرا از او در پسِ پرده گذاشته باشد، سپس فرمود: آسمان وزمین را از او نهان ندارد. [۹۱]



بابُ أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُعَلِّمْ نَبِيَّهُ عِلماً إلّا أَمَرَهُ أَنْ يُعلِّمَهُ أميرَ الْمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلامُ وَأنَّهُ كانَ شَريكَهُ فِي الْعِلْمِ

١ ـ عَلِيُّ بْنُ إبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَنِ ابْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سُلَيْمانَ، عَنْ حُمْرانَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبي عَبْدِ اللّهِ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: إنَّ جَبْرَئيلَ عَلَيهِ السَّلامُ أَتىٰ رَسُولَ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّم بِرُمّانَتَيْنِ فَأَكَلَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّم إحْداهُما وَكَسَرَ الأُخْرىٰ بِنِصْفَيْنِ فَأَكَلَ نِصْفاً وَأَطْعَمَ عَلِيّاً عَلَيهِ السَّلامُ نِصْفاً ثُمَّ قالَ لَهُ رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّم: يا أَخي هَلْ تَدْري ما هاتانِ الرُّمّانَتانِ؟ قالَ: لا، قالَ: أَمّا الأُولىٰ فَالنُّبُوَّةُ، لَيْسَ لَكَ فيها نَصيبٌ وَأَمّا الأُخْرىٰ فَالْعِلْمُ أَنْتَ شَريكي فيهِ، فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللّهُ كَيْفَ كانَ؟ يَكُونُ شَريكَهُ فيهِ؟ قالَ: لَمْ يُعَلِّمِ اللّهُ مُحَمَّداً صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّم عِلْماً إلّا وَأَمَرَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ عَلِيّاً عَلَيهِ السَّلامُ.



٢ ـ عَلِيٌّ، عَنْ أَبيهِ، عَنِ ابْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرارَةَ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: نَزَلَ جَبْرَئيلُ عَلَيهِ السَّلامُ عَلىٰ رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّم بِرُمّانَتَيْنِ مِنَ الْجَنَّةِ فَأَعْطاهُ إيّاهُما فَأَكَلَ واحِدَةً وَكَسَرَ الأُخْرىٰ بِنِصْفَيْنِ فَأَعْطىٰ عَلِيّاً عَلَيهِ السَّلامُ نِصْفَها



باب در اینکه خدا عز و جل هیچ علمی به پیغمبرش نداده جز آنکه به وی امر کرده تا آنرا به امیر المؤمنین بیاموزد و وی در علم او شریک است

۱ ـ حمران بن اعین از امام صادق (ع) فرمود: جبرئیل دو دانه انار برای پیغمبر (ص) آورد، پیغمبر یکی از آنها را خورد و دیگری را به دو نیم کرد ونیمی از آنرا هم خورد و نیمی را به علی بن ابی طالب (ع) خورانید، سپس رسول خدا (ص) فرمود: ای برادرم، میدانی این دو دانه انار چه بودند؟ عرض کرد، نه، فرمود: اُولی نبوت بود که تو در آن بهره‌ای نداری واما دیگری: علم ودانش بود که تو در آن شریک منی، گفتم: أصلحک الله چطور شریکش بود؟

فرمود: هیچ علمی را خدا به محمد نیاموخت جز این که او را فرمان داد تا به علی (ع) آن علم را بیاموزد.

۲ ـ امام باقر (ع) فرمود: جبرئیل برای رسول خدا (ص) دو دانه انار از بهشت آورد و به او داد، یکی را خورد و دیگری را به دو نیم کرد و نیمی را به علی (ع) داد، تا خورد وفرمود: ای علی آن انار اول که من خوردم نبوت بود که تو از آن چیزی نداری و اما

فَأَكَلَها، فَقالَ: ياعَلِيُّ! أَمّا الرُّمّانَةُ الأُولَى الَّتي أَكَلْتُها فَالنُّبُوَّةُ لَيْسَ لَكَ فيها شَيْءٌ وَأَمّا الأُخْرىٰ فَهُوَ الْعِلْمُ فَأَنْتَ شَريكي فيهِ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْحَميدِ، عَنْ مَنْصورِ بْنِ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: نَزَلَ جَبْرَئيلُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِرُمّانَتَيْنِ مِنَ الْجَنَّةِ، فَلَقِيَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: ماهاتانِ الرُّمّانَتانِ اللَّتانِ في يَدِكَ؟ فَقالَ: أَمّا هٰذِهِ فَالنُّبُوَّةُ، لَيْسَ لَكَ فيها نَصيبٌ، وَأَمّا هٰذِهِ فَالْعِلْمُ، ثُمَّ فَلَقَها رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِنِصْفَيْنِ فَأَعْطاهُ نِصْفَها وَأَخَذَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نِصْفَها ثُمَّ قالَ: أَنْتَ شَريكي فيهِ وَأَنا شَريكُكَ فيهِ، قالَ: فَلَمْ يَعْلَمْ وَاللّٰهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَرْفاً مِمّا عَلَّمَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلّا وَقَدْ عَلَّمَهُ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ ثُمَّ انْتَهَى الْعِلْمُ إِلَيْنا، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ صَدْرِهِ.

بابُ جِهاتِ عُلُومِ الأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعيلَ، عَنْ عَمِّهِ حَمْزَةَ بْنِ بَزيعٍ، عَنْ عَلِيٍّ السّائِيِّ، عَنْ أَبي

دیگری علم بود که تو در آن با من شریک هستی.

۳ ـ محمد بن مسلم گوید: از امام باقر(ع) شنیدم، می فرمود: جبرئیل دو دانه انار از بهشت برای محمد(ص) آورد، علی(ع) به آن حضرت بر خورد و عرض کرد: این دو انار چیستند که در دست داری؟ فرمود این یکی نبوت است و تو را در آن بهره‌ای نیست واما این علم است و سپس رسول خدا(ص) آنرا به دو نیم کرد و نیمی از آن را به علی(ع) داد و نیمی را رسول خدا(ص) بر گرفت و فرمود: تو در آن با من شریکی و من با تو شریکم، فرمود: به خدا، رسول خدا(ص) حرفی نمی دانست از آنچه خدا عز و جل به او آموخت جز آنکه آن را به علی(ع) آموخت سپس آن علم به ما رسید، پس از آن دست به سینه خود نهاد.

باب جهات علوم ائمه (ع)

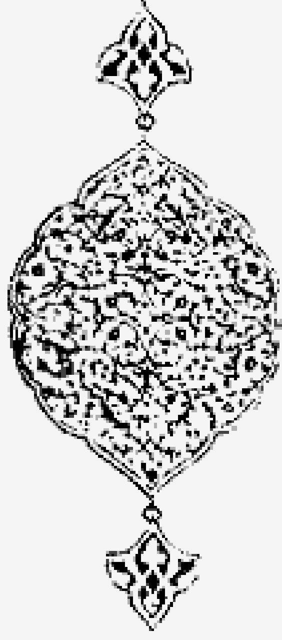
۱ ـ علی سائی (نسبت به سایه: دهی در شهرستان مدینه ـ از مجلسی ره) از ابی الحسن اول موسی(ع) گوید: فرمود: رسائی



الْحَسَنِ الأَوَّلِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ: مَبْلَغُ عِلْمِنا عَلىٰ ثَلاثَةِ وُجُوهٍ: ماضٍ وَغابِرٍ وَحادِثٍ، فَأَمّا الْماضي فَمُفَسَّرٌ وَأَمّا الْغابِرُ فَمَزْبُورٌ وَأَمَّا الْحادِثُ فَقَذْفٌ فِي الْقُلُوبِ وَنَقْرٌ فِي الأَسْماعِ وَهُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنا وَلا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنا.

٢ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبي زاهِرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنِ الْحارِثِ بْنِ الْمُغيرَةِ، عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: [قالَ] قُلْتُ: أَخْبِرْني عَنْ عِلْمِ عالِمِكُمْ؟ قالَ: وِراثَةٌ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ إِنّا نَتَحَدَّثُ أَنَّهُ يُقْذَفُ في قُلُوبِكُمْ وَيُنْكَتُ في آذانِكُمْ. قالَ: أَوْ ذاكَ.

٣ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قالَ: قُلْتُ لأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: رُوِّينا عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّهُ قالَ: إِنَّ عِلْمَنا غابِرٌ وَمَزْبُورٌ وَنَكْتٌ فِي الْقُلُوبِ وَنَقْرٌ فِي الأَسْماعِ، فَقالَ: أَمَّا الْغابِرُ فَما تَقَدَّمَ مِنْ عِلْمِنا وَأَمَّا الْمَزْبُورُ فَما يَأْتينا وَأَمّا النَّكْتُ فِي الْقُلُوبِ فَإِلْهامٌ وَأَمَّا النَّقْرُ فِي الأَسْماعِ فَأَمْرُ الْمَلَكِ.



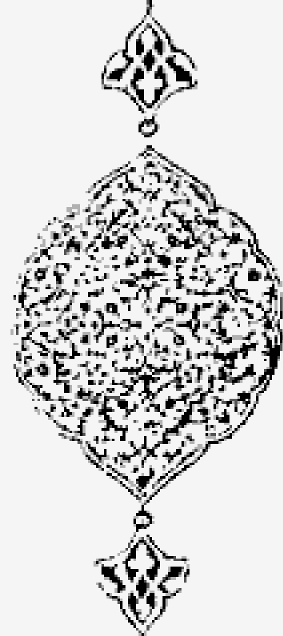


دانش ما از سه سوی است، گذشته، آینده و آنچه پدید می شود، اما راجع به گذشته برای ما تفسیر شده و اما راجع به آینده نوشته شده و اما آنچه پدید گردد گاهی در دل افتد و گاهی در گوش اثر کند، و این بهترین دانش ما است و در عین حال بعد از پیغمبر ما پیغمبری نیست. [۹۲]

۲ ـ حارث بن مغیره گوید: به امام صادق (ع) گفتم: به من خبر ده از علم عالم از شما ائمه(ع)؟ فرمود: از رسوا خدا(ص) و علی(ع) به ارث رسیده، گوید: برای ما باز گویند که به شما الهام می شود یا در گوش شما گویند؟

فرمود: یا از این راه به دست آید.

۳ ـ مفضل بن عمر گوید: به ابو الحسن (ع) گفتم: از امام صادق (ع) برای ما روایت شده است که فرموده: علم ما یا راجع به گذشته است و یا ثبت شده است و یا انداختن در دل و اثر کردن در گوش است، فرمود: راجع به گذشته یعنی آنچه در امور پیشین می‌دانیم وثبت شده، یعنی آنچه بیاید واما انداختن در دل: الهام است، واثر کردن در گوش: از امر فرشته است. [۹۳]



بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ عَلَيهِمُ السَّلامُ لَوْ سُتِرَ عَلَيْهِمْ لَأَخْبَرُوا كُلَّ امْرِيءٍ بِما لَهُ وَعَلَيْهِ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعيدٍ، عَنْ فَضالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ أَبانِ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ عَبْدِ الْواحِدِ بْنِ الْمُخْتارِ قالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: لَوْ كانَ لأَلْسِنَتِكُمْ أَوْكِيَةٌ لَحَدَّثْتُ كُلَّ امْرِيءٍ بِما لَهُ وَعَلَيْهِ.

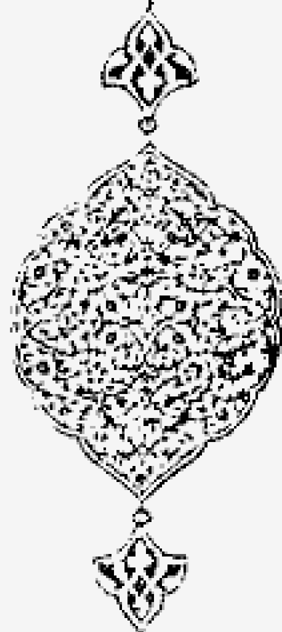
٢ ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ سِنانٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُسْكانَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا بَصيرٍ يَقُولُ: قُلْتُ لأَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: مِنْ أَيْنَ أَصابَ أَصْحابُ عَلِيٍّ ما أَصابَهُمْ مَعَ عِلْمِهِمْ بِمَناياهُمْ وَبَلاياهُمْ؟ قالَ: فَأَجابَني ـ شِبْهَ الْمُغْضَبِ ـ: مِمَّنْ ذٰلِكَ إِلاّ مِنْهُمْ؟! فَقُلْتُ: ما يَمْنَعُكَ جُعِلْتُ فِداكَ؟ قالَ: ذٰلِكَ بابٌ أُغْلِقَ إِلاّ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِما فَتَحَ مِنْهُ شَيْئاً يَسيراً ثُمَّ قالَ: يا أَبا مُحَمَّدٍ! إِنَّ أُولٰئِكَ كانَتْ عَلىٰ أَفْواهِهِمْ أَوْكِيَةٌ.



باب اگر راز ائمه حفظ می شد، به هر مردی از همهٔ سود و زیانش خبر می دادند

۱ ـ امام باقر(ع) فرمود: اگر زبان شما بند و بستی داشت به هر کدام شما از هر چه بسود او و یا به زیان اوست خبر می دادم.

۲ ـ ابوبصیر گوید: به‌امام صادق (ع) گفتم، از کجا به اصحاب خاصّ علی(ع) که علم مرگ ومیر وبلاها را داشتند این مصیبتها رسید؟ باچهرهٔ خشم‌آلود به‌من پاسخ داد: از چه کسی به آنها رسید، جز از خودشان؟ گفتم: شما چه مانعی دارید، قربانت؟ فرمود: این در را بسته‌اند جز اینکه حسین بن علی(ع) اندکی از آن‌را گشود، سپس فرمود: ای ابا محمد، به راستی آنان ـ اصحاب علی(ع) ـ دهانشان بست وبند داشت وحفظ اسرار می کردند. [۹٤]

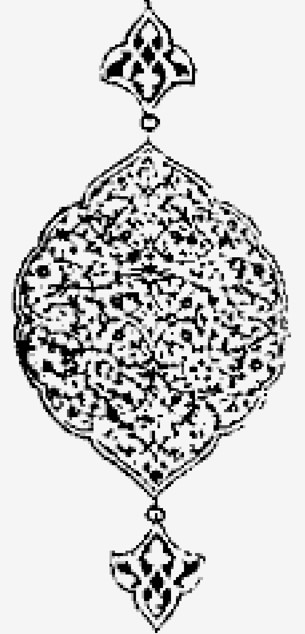




بابُ التَّفويضِ إلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإلَى الأئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ في أَمْرِ الدِّينِ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبي زاهِرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إسْماعيلَ، عَنْ صَفْوانِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ عاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبي إسْحاقَ النَّحْوِيِّ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: إنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلىٰ مَحَبَّتِهِ فَقالَ: ((وَإنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظيمٍ)) ثُمَّ فَوَّضَ إلَيْهِ فَقالَ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)) وقالَ عَزَّ وَجَلَّ: ((مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّٰهَ)) [قالَ:] ثُمَّ قالَ: وَإنَّ نَبِيَّ اللّٰهِ فَوَّضَ إلىٰ عَلِيٍّ وَائْتَمَنَهُ فَسَلَّمْتُمْ وَجَحَدَ النّاسُ فَوَاللّٰهِ لَنُحِبُّكُمْ أَنْ تَقُولُوا إذا قُلْنا وَأَنْ تَصْمُتُوا إذا صَمَتْنا وَنَحْنُ فيما بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، ما جَعَلَ اللّٰهُ لأَحَدٍ خَيْراً في خِلافِ أَمْرِنا.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبي نَجْرانَ، عَنْ عاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبي إسْحاقَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ ـ ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوَهُ.



٢ ـ عَلِيُّ بْنُ إبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبي عِمْرانَ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ بَكّارِ بْنِ بَكْرٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَشْيَمَ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبي



باب تفویض در امر دین به رسول خدا(ص) وائمه(ع)

۱ ـ ابی اسحاق نحوی گوید: خدمت امام صادق (ع) بودم شنیدم می فرمود: به راستی خدا عزوجل پیغمبرش را به دوستی خود پرورید و فرمود (٤ سوره قلم): «و به راستی که تو دارای خلق عظیمی» سپس امر را بدو واگذارد و فرمود (۷ سوره حشر): «آنچه را رسول(ص) به شما داد بگیرید و آنچه را بر شما غدقن کرد وانهید» و باز خدا فرمود(۸۰ سوره نساء): «هر که از رسول خدا فرمان برد از خدا فرمان برده است» گوید: سپس امام (ع) فرمود که: پیغمبر خدا کار را به علی(ع) واگذارد و او را امین دانست، شما شیعه این حقیقت را قبول کردید و مردم دیگر منکر شدند، به خدا ما دوست داریم که به همراه ما سخن گوئید و به همراه ما خموشی گیرید و ما میان شما و خدا عزوجل واسطه‌ایم و هم مسئول، خدا برای احدی در مخالفت امر ما خیری مقرر نکرده است.

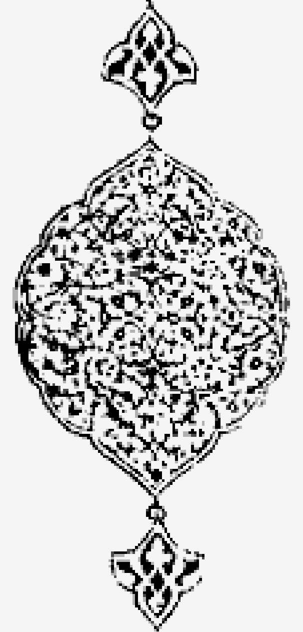
۲ ـ موسی بن أشیم گوید: من نزد امام صادق (ع) بودم مردی از آن حضرت یک آیهٔ قرآن پرسید وبه او جواب داد



عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَخْبَرَهُ بِها ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ داخِلٌ فَسَأَلَهُ عَنْ تِلْكَ الآيَةِ فَأَخْبَرَهُ بِخِلافِ ماأَخْبَرَ [بِهِ] الأَوَّلَ، فَدَخَلَني مِنْ ذٰلِكَ ماشاءَ اللّٰهُ حَتّىٰ كَأَنَّ قَلْبي يُشْرَحُ بِالسَّكاكينِ فَقُلْتُ في نَفْسي: تَرَكْتُ أَبا قَتادَةَ بِالشّام لايُخْطِيءُ فِي الْواوِ وَشِبْهِهِ وَجِئْتُ إِلىٰ هٰذا، يُخْطِيءُ هٰذا الْخَطَأَ كُلَّهُ، فَبَيْنا أَنا كَذٰلِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ آخَرُ فَسَأَلَهُ عَنْ تِلْكَ الآيَةِ فَأَخْبَرَهُ بِخِلافِ ماأَخْبَرَني وَأَخْبَرَ صاحِبي، فَسَكَنَتْ نَفْسي فَعَلِمْتُ أَنَّ ذٰلِكَ مِنْهُ تَقِيَّةٌ.

قالَ: ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقالَ لي: يَا ابْنَ أَشْيَمَ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلىٰ سُلَيْمانَ بْنِ داوُدَ فَقالَ: ((هٰذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ)).

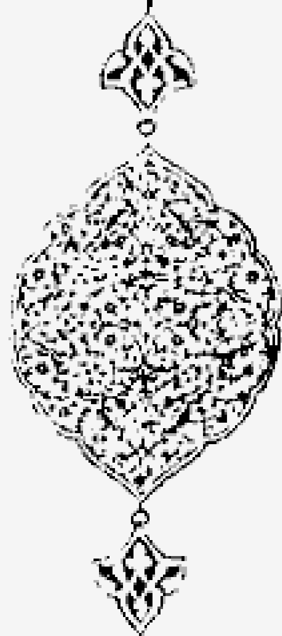
وَفَوَّضَ إِلىٰ نَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقالَ: ((ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)) فَما فَوَّضَ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنا.



٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجّالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ، عَنْ زُرارَةَ، قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ وَأَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ يَقُولانِ: إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلىٰ نَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طاعَتُهُمْ، ثُمَّ تَلا هٰذِهِ الآيَةَ: ((ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)).



ودیگری آمد واز همان آیه پرسید وجوابی دیگر به او داد، در دل من آنچه خدا خواهد از این اختلاف گوئی امام وارد شد تا آنجا که گویا دل مرا با کارد تیکه‌تیکه می‌کنند تا آنجا که با خود گفتم: من أباقتاده استاد خود را در شام واگذاردم بااینکه در یک واو خطا نمی‌کرد وآمدم اینجا خدمت این امام که تا این حد مرتکب خطا واشتباه می‌شود، در این میان که من در این اوهام آتشین اندر بودم یکباره مرد دیگری بر آن حضرت وارد شد واز همین آیه پرسید به او جوابی داد جز جوابی که به من ورفیق من داد (در روایت سؤالی از او مطرح نیست، مجلسی (ره) گفته شاید در سؤال اول شرکت داشته ویااینکه در روایت تحریفی شده وروایتی به سند دیگر از صفار شاهد تحریف آورده است) ودلم آرام شد ودانستم که اختلاف در جواب برای تقیه است، گوید: سپس رو به من کرد وفرمود: ای پسر أشیم، به راستی خدا اختیاراتی به سلیمان بن داود داد وفرمود (۴۰ سوره ص): «این بخشش ما است بده یا دست نگهدار (اختیار با تو است) وحسابی نیست، واختیاراتی هم به پیغمبر خود داد وفرمود (۷ سوره حشر): «آنچه رسول خدا به شما داد بگیرید وآنچه را غدقن کرد وانهید» آنچه به رسول خدا واگذار شده آنرا به ما واگذارده.



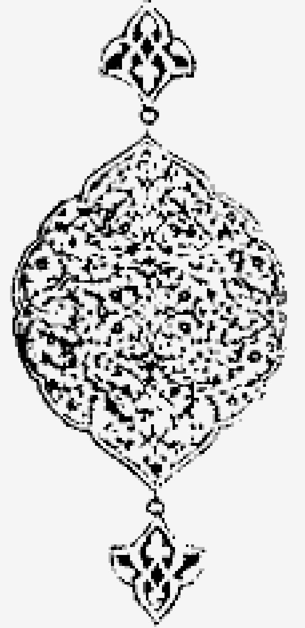
۳ ـ زراره گوید: از امام باقر و امام صادق (ع) شنیدم می فرمودند:

براستی خدا عز وجل کار خلقش را به پیغمبرش واگذارد تا ببیند فرمان بری آنها چگونه است؟ سپس آیه را تلاوت فرمود (۷ سوره حشر): «ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا».



٤ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسارٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ لِبَعْضِ أَصْحابِ قَيْسٍ الْماصِرِ: إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ.

فَلَمّا أَكْمَلَ لَهُ الأَدَبَ قالَ: ((إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)) ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبادَهُ، فَقالَ عَزَّ وَجَلَّ: ((ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)) وَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كانَ مُسَدَّداً مُوَفَّقاً مُؤَيَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ، لايَزِلُّ وَلا يُخْطِىءُ في شَيْءٍ مِمّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ، فَتَأَدَّبَ بِآدابِ اللّٰهِ، ثُمَّ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الصَّلاةَ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ، عَشْرَ رَكَعاتٍ، فَأَضافَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى الرَّكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ وَإِلَى الْمَغْرِبِ رَكْعَةً فَصارَتْ عَدِيلَ الْفَرِيضَةِ لايَجُوزُ تَرْكُهُنَّ إِلاّ في سَفَرٍ وَأَفْرَدَ الرَّكْعَةَ فِي الْمَغْرِبِ فَتَرَكَها قائِمَةً فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ فَأَجازَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذٰلِكَ كُلَّهُ فَصارَتِ الْفَرِيضَةُ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً.

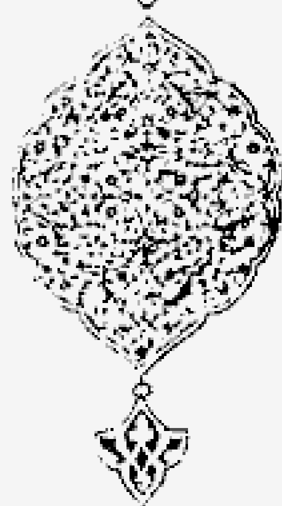


ثُمَّ سَنَّ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ النَّوافِلَ أَرْبَعاً وَثَلاثِينَ رَكْعَةً مِثْلَي الْفَرِيضَةِ فَأَجازَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذٰلِكَ وَالْفَرِيضَةُ وَالنّافِلَةُ إِحْدىٰ وَخَمْسُونَ رَكْعَةً مِنْها رَكْعَتانِ بَعْدَ الْعَتَمَةِ جالِساً تُعَدُّ بِرَكْعَةٍ مَكانَ الْوِتْرِ وَفَرَضَ اللّٰهُ فِي السَّنَةِ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضانَ وَسَنَّ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَوْمَ شَعْبانَ وَثَلاثَةَ أَيّامٍ في كُلِّ شَهْرٍ مِثْلَي



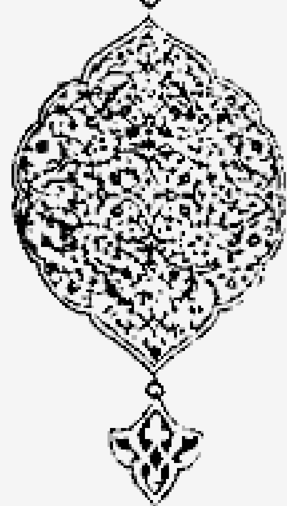
۴ ـ فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام صادق به یکی از یاران قیس ماصر می فرمود: به راستی خدا عزوجل پیغمبر خود را پرورش داد واو را خوب پرورید و پرورشِ او به حد کمال رسید به او فرمود (۴ سوره قلم): «انک لعلی خلق عظیم» سپس امر دین وکار امت را به او واگذارد تا بندگان او را تدبیر کند وپرورش دهد وفرمود (۷ سوره حشر): «ما آتیکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا» و به راستی رسول خدا مسدد و موفق بود، از روح القدس تأیید می شد، ودر پرورش خلق وتدبیر آنها به هیچ وجه لغزش و خطائی نداشت و به آداب خدا پرورش یافته بود، سپس خدا عزوجل نماز را دو رکعت دو رکعت در هر وقتی واجب کرد و همهٔ پنج وقت ده رکعت بود و رسول خدا به دو رکعت (ظهر وعصر وعشاء) دو رکعت افزود وبه نماز مغرب یک رکعت واین هم مانند همان فریضهٔ الهی واجب شد وترک آنها جز در سفر روا نیست وبه مغرب همان یک رکعت افزود و آن را در سفر وحضر بر جا گذارد وخدا همهٔ این مقررات را اجازه کرد و نمازِ واجب یومیه هفده رکعت شد، سپس رسول خدا(ص) نمازهایِ نافله را سنت نهاد در سی و چهار رکعت، دو برابر فریضه، و خدا این را هم برای او اجازه کرد و همهٔ نماز شبانه روزی از فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت شد که دو رکعت آن بعد از نماز عشاء است و نشسته است و به جای یک رکعت است عوض نماز وتر (در صورتی که به واسطهٔ غلبه خواب ترک شود).

وخدا در همه سال روزهٔ ماه رمضان را واجب کرد و رسول خدا(ص) روزهٔ ماه شعبان را سنت نهاد وروزهٔ سه روز در هر ماه را که دو برابر فریضه می شود (۱۰=۲–۱۲ و۳۰=۳×۱۰) خدا این را هم برایش اجَازه کرد و خدا عزوجل خصوص خمر (شراب انگور)





الْفَرِيضَةِ فَأَجازَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذٰلِكَ كُلَّهُ وَعافَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَشْياءَ وَكَرِهَها وَلَمْ يَنْهَ عَنْها نَهْيَ حَرامٍ إِنَّما نَهىٰ عَنْها نَهْيَ إِعافَةٍ وَكَراهَةٍ، ثُمَّ رَخَّصَ فيها فَصارَ الْأَخْذُ بِرُخَصِهِ واجِباً عَلَى الْعِبادِ كَوُجُوبِ ما يَأْخُذُونَ بِنَهْيِهِ وَعَزائِمِهِ وَلَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فيما نَهاهُمْ عَنْهُ نَهْيَ حَرامٍ وَلا فيما أَمَرَ بِهِ أَمْرَ فَرْضٍ لازِمٍ فَكَثيرُ الْمُسْكِرِ مِنَ الْأَشْرِبَةِ نَهاهُمْ عَنْهُ نَهْيَ حَرامٍ لَمْ يُرَخِّصْ فيهِ لِأَحَدٍ وَلَمْ يُرَخِّصْ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِأَحَدٍ تَقْصيرَ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ ضَمَّهُما إِلىٰ ما فَرَضَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ، بَلْ أَلْزَمَهُمْ ذٰلِكَ إِلْزاماً واجِباً، لَمْ يُرَخِّصْ لِأَحَدٍ في شَيْءٍ مِنْ ذٰلِكَ إِلَّا لِلْمُسافِرِ وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُرَخِّصَ [شَيْئاً] ما لَمْ يُرَخِّصْهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَوافَقَ أَمْرُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمْرَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَهْيُهُ نَهْيَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَجَبَ عَلَى الْعِبادِ التَّسْليمُ لَهُ كَالتَّسْليمِ لِلّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ.



٥ ـ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبّارِ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ زُرارَةَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبا جَعْفَرٍ وَأَبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ يَقُولانِ: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ فَوَّضَ إِلىٰ نَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طاعَتُهُمْ، ثُمَّ تَلا هٰذِهِ الْآيَةَ: ((ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)).

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجّالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ

را حرام کرد ورسول خدا(ص) هر نوشابهٔ مست کننده را حرام کرد و خدا برایش اجازه نمود و رسول خدا از چیزهائی کناره کرد و آنها را بد شمرد و بطور غدقن از آنها نهی نکرد وهمانا برای بد بودن آنها، از آنها نهی کرد و سپس در ارتکاب آنها رخصت داد واخذ به رخصت هم بر بندگان لازم شد مانند وجوب اُخذ و عمل به غدقن او و تصمیمات او، ولی رسول خدا نسبت به آنچه به طور غدقن حتمی نهی کرد و یا در آنچه به طور حتم دستور داد رخصتی نداده، پس از شرب مقدار زیاد از هر مُسکِری نهی حتمی کرده و به اُحدی در ارتکاب آن رخصت نداده.

و رسول خدا به اُحدی رخصت نداده آن دو رکعت که به دو رکعتِ واجب از طرف خدا افزوده ترک کند بلکه به طور لزوم آنرا بر همه واجب کرد ورخصت نداده به احدی در ترک چیزی ازآن جز برای شخص مسافر واُحدی حق ندارد رخصت دهد نسبت به چیزی که رسول خدا در آن رخصتی نداده و اُمر رسول خدا(ص) موافق امر خدا عزوجل است و نهی او موافق نهی خدا عزوجل، و واجب است بر بندگان تسلیم بدان مانند تسلیم برای خدای تبارک و تعالی.

۵ ـ زراره گوید: از امام باقر وامام صادق (ع) شنیدم که می فرمودند:

به راستی خدا تبارک و تعالی کار خلقش را به پیغمبرش وانهاد تا ببیند فرمانبری آنها چون است، سپس این آیه را تلاوت کرد (۷ سوره حشر):

«ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا».

بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ زُرارَةَ مِثْلَهُ.

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ أَدَّبَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم فَلَمّا انْتَهىٰ بِهِ إِلىٰ ما أَرادَ، قالَ لَهُ: ((إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظيم)) فَفَوَّضَ إِلَيْهِ دينَهُ فَقالَ: ((وَما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)) وَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الْفَرائِضَ وَلَمْ يَقْسِمْ لِلْجَدِّ شَيْئاً وَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم أَطْعَمَهُ السُّدْسَ فَأَجازَ اللّٰهُ جَلَّ ذِكْرُهُ لَهُ ذٰلِكَ وَذٰلِكَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((هٰذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ)).

٧ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ زُرارَةَ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: وَضَعَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم دِيَةَ الْعَيْنِ وَدِيَةَ النَّفْسِ وَحَرَّمَ النَّبيذَ وَكُلَّ مُسْكِرٍ، فَقالَ لَهُ رَجُلٌ: وَضَعَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ جاءَ فيهِ شَيْءٌ؟ قالَ: نَعَمْ لِيَعْلَمَ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَعْصيهِ.

٨ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ قالَ: وَجَدْتُ في نَوادِرِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ سِنانٍ، قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: لا وَاللّٰهِ ما فَوَّضَ اللّٰهُ إِلىٰ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ إِلّا إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَإِلَى الأَئِمَّةِ، قالَ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِنّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ



۶ ـ امام صادق (ع) فرمود: به راستی خدا تبارک و تعالی پیغمبر خود را پرورش داد و چون به آنجا رسید که خدا خواست در بارهٔ او فرمود (٤ سوره قلم): «انک لعلیٰ خلق عظیم» و دین خود را بدو واگذارد و فرمود (۷ سوره حشر): «ما آتیٰکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» خدا فریضه های ارث را مقرر کرد به جد قسمتی نداد و رسول خدا(ص) شش یکِ مالِ میت را به او داد و خدا آن را اجازه کرد برایش و این است معنی فرموده خدا عز و جل (۴۰ سوره ص): «این است بخشش بی حساب ما، بده یا نده (اختیار با تو است) و حسابی هم نیست».

۷ ـ امام باقر (ع) فرمود: پیغمبر (ص) دیهٔ چشم و دیهٔ خون را معیّن کرد و نبیذ (شراب خرما) و هر مُسکِری را حرام کرد، مردی به آن حضرت عرض کرد: بی آنکه دستوری در آنها آمده باشد، پیغمبر وضع قانون کرد؟ فرمود: آری تا دانسته شود چه کس فرمانبر پیغمبراست و چه کس نا فرمان او.

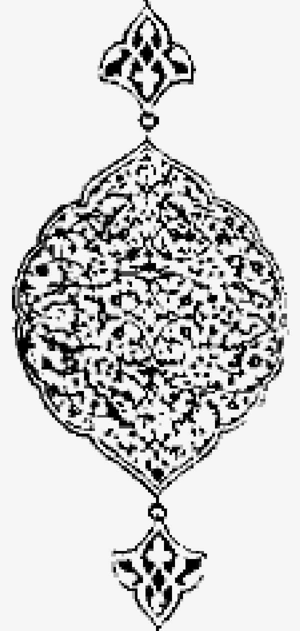
۸ ـ امام صادق (ع) فرمود: نه ـ به خدا ـ وانگذارده است خدا به اُحدی از خلقش جز به رسول خدا(ص) وبه ائمه علیهم السلام، خدا عز و جل فرموده است (۱۰۶ سوره نساء): «به راستی ما فرو فرستادیم به تو قرآن را به راستی و درستی تا حکم کنی در میان مردم



الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ بِما أَريٰكَ اللّٰهُ)) وَهِيَ جارِيَةٌ فِي الْأَوْصِياءِ عَلَيهِمُ السَّلامُ.

٩ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْميثَمِيِّ، عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ رَسُولَهُ حَتّىٰ قَوَّمَهُ عَلىٰ ما أَرادَ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقالَ عَزَّ ذِكْرُهُ: ((ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)) فَما فَوَّضَ اللّٰهُ إِلىٰ رَسُولِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنا.

١٠ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ صَنْدَلٍ الْخَيّاطِ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحّامِ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((هٰذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ)) قالَ: أَعْطىٰ سُلَيْمانَ مُلْكاً عَظيماً ثُمَّ جَرَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ فِي رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَكانَ لَهُ أَنْ يُعْطِيَ ما شاءَ مَنْ شاءَ وَيَمْنَعَ مَنْ شاءَ وَأَعْطاهُ [اللّٰهُ] أَفْضَلَ مِمّا أَعْطىٰ سُلَيْمانَ لِقَوْلِهِ: ((ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)).



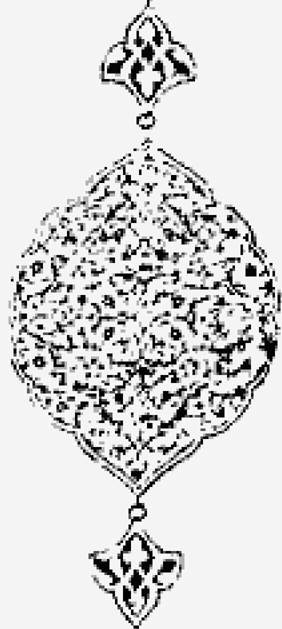


بدانچه خدایت بنماید»

این آیه در بارهٔ اوصیاء هم جاری است.

۹ ـ محمد بن میثمی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم، می فرمود: به راستی خدا عز و جل پیغمبرش را تربیت کرد تا چنانچه خواست او را آراست، سپس به او واگذار کرد و فرمود عز ذکره (۷ سوره حشر): «**هر چه رسول خدا(ص) به شما داد بگیرید و از هر چه شما را غدقن کرد باز ایستید**» و هر چه را خدا به رسولش تفویض کرده آن را به ما تفویض نمود.

۱۰ ـ زید شحام، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم در بارهٔ قول خدا تعالی (۴۰ سوره ص): «**هذا عطاؤنا فامنن أو امسک بغیر حساب**» فرمود: به سلیمان سلطنت عظیمی داده شد، سپس این آیه در بارهٔ رسول خدا(ص) مجری شد، او حق داشت هرچه را خواهد به هرکس بدهد واز هرکس بخواهد دریغ دارد، وخدا به او بهتر از اختیارات سلیمان را داده برای آنکه فرموده (۷ سوره حشر): «**ما آتاکم الرسول فخذوه ومانهاکم عنه فانتهوا**». [۹۵]





بابٌ في أنَّ الأئِمَّةَ بِمَنْ يُشْبِهُونَ مِمَّنْ مَضىٰ وَكَراهِيَةِ القَوْلِ فيهِمْ بِالنُّبُوَّةِ

١ ـ أَبُوعَلِيّ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبّارِ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ حُمْرانَ بْنِ أَعْيَنَ قالَ: قُلْتُ لأَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: ما مَوْضِعُ الْعُلَماءِ؟ قالَ: مِثْلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ وَصاحِبِ سُلَيْمانَ وَصاحِبِ مُوسىٰ عَلَيهِمُ السَّلامُ.

٢ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلاءِ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّما الْوُقُوفُ عَلَيْنا فِي الْحَلالِ وَالْحَرامِ فَأَمّا النُّبُوَّةُ فَلا.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرانَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ ذِكْرُهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمُ النَّبِيِّينَ فَلا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَداً وَخَتَمَ بِكِتابِكُمُ الْكُتُبَ فَلا كِتابَ بَعْدَهُ أَبَداً وَأَنْزَلَ فيهِ تِبْيانَ كُلِّ شَيْءٍ وَخَلَقَكُمْ وَخَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ وَنَبَأَ ماقَبْلَكُمْ وَفَصْلَ ما بَيْنِكُمْ وَخَبَرَ ما بَعْدَكُمْ وَأَمْرَ الْجَنَّةِ وَالنّارِ وَما أَنْتُمْ صائِرُونَ إِلَيْهِ.

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ



باب در اینکه ائمه به کدام از گذشتگان می مانند و بدیِ اطلاق پیغمبری بر آن

۱ ـ حمران بن اعین گوید: به امام باقر(ع) گفتم: علماء(ائمه ع) چه موقعیتی دارند؟ فرمود: چون ذی‌القرنین باشند وصاحب سلیمان (آصف بن برخیا) وصاحب موسی(یوشع بن نون).

۲ ـ امام صادق (ع) فرمود: در بارهٔ ما نسبت به همان دانستن حلال و حرام باید توقف کرد و اما نبوت در ما نیست.

۳ ـ ایوب بن حر گوید از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود: براستی خدا عز ذکره به پیغمبر شما پیغمبران را پایان داد و هرگز بعد از او پیغمبری نخواهد بود و با کتاب شما (قرآن) به کتابهای آسمانی پایان داد و بعد از او هرگز کتاب آسمانی نباشد و در آن بیان درست و کامل هر چیزی را نازل کرده و آفرینش شما و آفرینش آسمانها و اخبار وقایع پیش از شما را، و وسیلهٔ قطع دعاوی شما است و در آن است خبر آنچه بعد از شما است و امر بهشت و دوزخ و سر انجام شما.

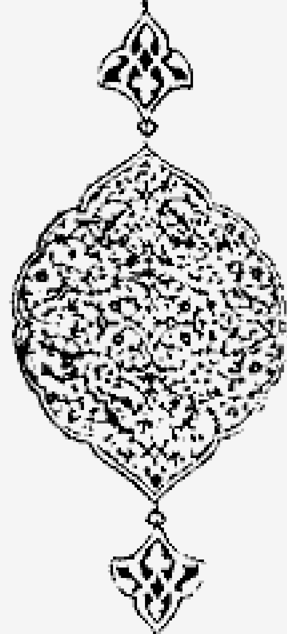
۴ ـ حارث بن مغیره گوید: امام باقر(ع) فرمود: علی(ع) از



سَعيدٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتارِ، عَنِ الْحارِثِ بْنِ الْمُغيرَةِ قالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ كانَ مُحَدَّثاً، فَقُلْتُ: فَتَقُولُ: نَبِيٌّ؟ قالَ: فَحَرَّكَ بِيَدِهِ هٰكَذا ثُمَّ قالَ: أَوْ كَصاحِبِ سُلَيْمانَ أَوْ كَصاحِبِ مُوسىٰ أَوْ كَذِي الْقَرْنَيْنِ أَوَما بَلَغَكُمْ أَنَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قالَ: وَفيكُمْ مِثْلُهُ؟.

۵ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعاوِيَةَ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ وَأَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِما السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لَهُ: ما مَنْزِلَتُكُمْ وَمَنْ تُشْبِهُونَ مِمَّنْ مَضىٰ؟ قالَ: صاحِبُ مُوسىٰ وَذُو الْقَرْنَيْنِ كانا عالِمَيْنِ وَلَمْ يَكُونا نَبِيَّيْنِ.

۶ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبي طالِبٍ، عَنْ سَديرٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ قَوْماً يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ آلِهَةٌ، يَتْلُونَ بِذٰلِكَ عَلَيْنا قُرْآناً: ((وَهُوَ الَّذي فِي السَّماءِ إِلٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلٰهٌ)) فَقالَ: يا سَديرُ! سَمْعي وَبَصَري وَبَشَري وَلَحْمي وَدَمي وَشَعْري مِنْ هٰؤُلاءِ بَراءٌ وَبَرِيءَ اللّٰهُ مِنْهُمْ، ما هٰؤُلاءِ عَلىٰ ديني وَلا عَلىٰ دينِ آبائي، وَاللّٰهِ لايَجْمَعُني اللّٰهُ وَإِيّاهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ إِلّا وَهُوَ ساخِطٌ عَلَيْهِمْ، قالَ: قُلْتُ: وَعِنْدَنا قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ رُسُلٌ يَقْرَأُونَ عَلَيْنا بِذٰلِكَ قُرْآناً: ((يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَاعْمَلُوا صالِحاً إِنّي بِما تَعْمَلُونَ عَليمٌ)) فَقالَ: يا سَديرُ! سَمْعي وَبَصَري وَبَشَري وَلَحْمي وَدَمي مِنْ هٰؤُلاءِ بَراءٌ وَبَرِيءَ اللّٰهُ مِنْهُمْ



فرشته‌ها حدیث دریافت می کرد، گفتم: می فرمائید: پیغمبر بود؟ دست خود را حرکت داد هم چنان (یعنی برای تاکید در نفی نبوت دست خود را حرکت داد - از مجلسی ره) سپس فرمود: یا بود مانند رفیق سلیمان یا رفیق موسی یا مانند ذوالقرنین یا مانند هر که به شما رسید که خود او گفته است مانند او در میان شما است. [۹۶]

۵ - برید بن معاویه گوید از امام باقر و امام صادق (ع) پرسیدم شما چه مقامی دارید و به کدام از گذشتگان می مانید فرمود: به صاحب موسی و ذوالقرنین که هر دو عالم بودند ولی پیغمبر نبودند.

۶ - سدیر گوید: به امام صادق (ع) گفتم: قومی معتقدند که شما معبودید و از قرآن دلیل بر آن آورند و این آیه را خوانند (۸۴ سوره زخرف): «او است که در آسمان معبود است و در زمین هم معبود است» فرمود: ای سدیر! گوشم، چشمم، تنم، خونم و مویم از این مردم بیزار است و خدا هم از آنها بیزار است، اینان بر کیش من و کیش پدران من نیستند، به خدا سوگند، که خدا مرا و آنها را در قیامت گرد هم نیاورد جز آنکه بر آنها خشمگین باشد.

گوید: گفتم: نزد ما مردمی باشند که گویند: شما رسولان خدائید و گواه قول خود بر ما آیه قرآن خوانند (۵۱ سوره مومنون): «ایا رسولان خدا، از چیزهای خوب بخورید و کارهای خوب کنید، براستی من بدانچه عمل کنید دانایم» فرمود: ای سدیر! گوشم، چشمم، مویم، تنم، گوشتم و خونم از اینان هم بیزار است، خدا و رسولش از آنها بیزارند اینان بر کیش من نیستند و نه بر کیش

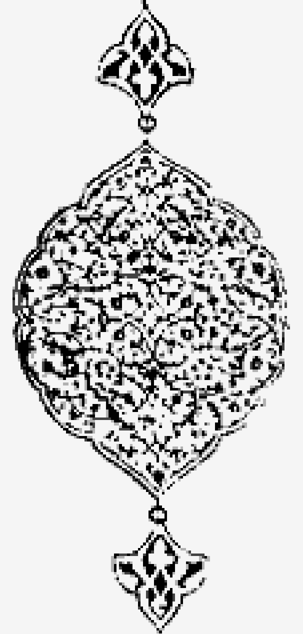


وَرَسُولُهُ، ماهٰؤُلاءِ عَلىٰ دِينِي وَلا عَلىٰ دِينِ آبائِي، وَاللّٰهِ لايَجْمَعُني اللّٰهُ وَإِيّاهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ إِلّا وَهُوَ ساخِطٌ عَلَيْهِمْ، قالَ: قُلْتُ: فَما أَنْتُمْ؟ قالَ: نَحْنُ خُزّانُ عِلْمِ اللّٰهِ، نَحْنُ تَراجِمَةُ أَمْرِ اللّٰهِ، نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ، أَمَرَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ بِطاعَتِنا وَنَهىٰ عَنْ مَعْصِيَتِنا، نَحْنُ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ عَلىٰ مَنْ دُونَ السَّماءِ وَفَوْقَ الأَرْضِ.

٧ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ بَحْرٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أَبي عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: الأَئِمَّةُ بِمَنْزِلَةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلّا أَنَّهُمْ لَيْسُوا بِأَنْبِياءَ وَلا يَحِلُّ لَهُمْ مِنَ النِّساءِ ما يَحِلُّ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَمّا ما خَلا ذٰلِكَ فَهُمْ فِيهِ بِمَنْزِلَةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجّالِ، عَنِ الْقاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرارَةَ قالَ: أَرْسَلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ إِلىٰ زُرارَةَ أَنْ يُعْلِمَ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ أَنَّ أَوْصِياءَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلامُ مُحَدَّثُونَ.



پدرانم، به خدا سوگند که روز قیامت خدا مرا و آنها را گردهم نیاورد جز آنکه بر آنها خشمناک است.

گوید: گفتم: پس شما چه هستید؟ فرمود: ما خزانه دار علمِ خدائیم، ما ترجمان ومفسر أمر خدائیم، ما مردمی معصوم وپاکیم، خدا تبارک وتعالی أمر به‌اطاعت ما فرموده واز نافرمانی ما غدقن کرده، ما حجتِ رسائیم بر هرکه زیر آسمان وروی زمین است. [۹۷]

۷ ـ محمد بن مسلم گوید:

از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود:

ائمّه (ع) به‌جای رسول خدایند (ص) جز اینکه پیغمبر نیستند و آن شماره از زنها که برای رسول خدا (ص) حلال بود، برای آنها حلال نیست، و در جز اینها به‌جای رسول خدا (ص) باشند.

باب در اینکه ائمه (از غیب) حدیث دریابند و الهام گیرند

۱ ـ عبید بن زراره گوید: امام باقر (ع) فرستاد نزد زراره تا به حکم بن عتیبه اعلام کند که اوصیاء محمد (ص) ـ از غیب ـ درک حدیث کنند. [۹۸]



٢ ـ مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صالِحٍ، عَنْ زِيادِ بْنِ سُوقَةَ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ يَوْماً فَقالَ: يا حَكَمُ! هَلْ تُدْرِي الآيَةَ الَّتي كانَ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَعْرِفُ قاتِلَهُ بِها وَيَعْرِفُ بِها الأُمُورَ الْعِظامَ الَّتي كانَ يُحَدِّثُ بِها النّاسَ؟ قالَ الْحَكَمُ: فَقُلْتُ في نَفْسي: قَدْ وَقَعْتُ عَلىٰ عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، أَعْلَمُ بِذٰلِكَ تِلْكَ الأُمُورَ الْعِظامَ.

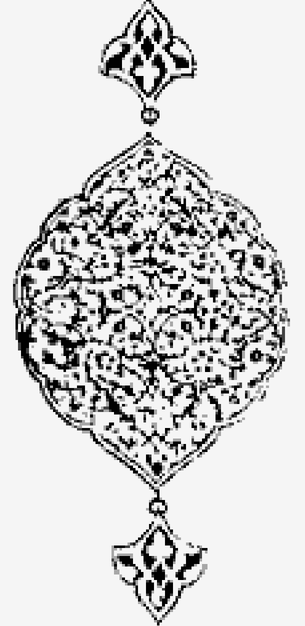
قالَ: فَقُلْتُ: لا وَاللّٰهِ لا أَعْلَمُ.

قالَ: ثُمَّ قُلْتُ:

الآيَةُ تُخْبِرُني بِها يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ؟

قالَ: هُوَ وَاللّٰهِ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ ذِكْرُهُ:

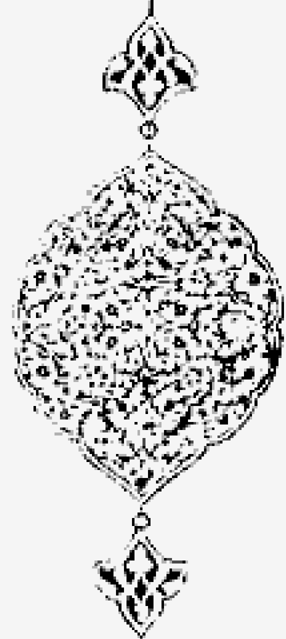
((وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلا نَبِيٍّ وَلا مُحَدَّثٍ)) وَكانَ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ مُحَدَّثاً فَقالَ لَهُ رَجُلٌ يُقالُ لَهُ عَبْدُ اللّٰهِ بْنِ زَيْدٍ، كانَ أَخا عَلِيٍّ لأُمِّهِ: سُبْحانَ اللّٰهِ! مُحَدَّثاً؟ كَأَنَّهُ يُنْكِرُ ذٰلِكَ، فَأَقْبَلَ عَلَيْنا أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: أَما وَاللّٰهِ إِنَّ ابْنَ أُمِّكَ بَعْدُ قَدْ كانَ يَعْرِفُ ذٰلِكَ، قالَ: فَلَمّا قالَ ذٰلِكَ سَكَتَ الرَّجُلُ، فَقالَ: هِيَ الَّتي هَلَكَ فِيها أَبُو الْخَطّابِ فَلَمْ يَدْرِ ما تَأْوِيلُ الْمُحَدَّثِ وَالنَّبِيِّ.



٣ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا



۲ ـ حکم بن عتیبه گوید: روزی خدمت علی بن الحسین(ع) رفتم، فرمود: ای حَکَم، تو آن آیه را می دانی که علی بن ابی طالب(ع) بدان قاتل خود را می شناخت و امور مهی را می فهمید که به مردم باز می گفت حکم گوید، با خود گفتم، چه خوب که رشته‌ای از علم علی بن الحسین(ع) بدستم افتاد من هم بوسیله آن این امور مهمه را می توانم فهمید، گوید: گفتم: نه، بخدا سوگند نمی دانم، گوید: سپس گفتم یابن رسول الله، از آن آیه بمن خبر می دهید؟ فرمود: بخدا آن آیه قول خدا عز ذکره است (۵۲ سوره حج) به این قرائت در قرآن ثبت است: «و ما اُرسلنا من قبلک من رسول و لا نبیّ الاّ اذا تمنّی» (نفرستادیم پیش از تو هیچ رسولی و نه پیغمبری و نه محدّثی) (مجلسی «ره» گفته: این حدیث بدان دلیل است که کلمه محدث را از آیه انداخته‌اند، فتدبر) و علی بن ابی طالب(ع) محدّث بود (از غیب درک حدیث میکرد) مردی که او را عبدالله بن زید می گفتند و برادر مادری علی(ع) بود (عامه گفته‌اند عبدالله بن زید برادر مادری امام است ولی طبق عقیده شیعه، امام چهارم از دختر یزدجرد است و مادرش هم در حال زائیدن وفات کرده و برادر مادری هم نداشته و شاید مادر عبدالله دایه یا مستحفظهٔ آن حضرت بوده است) گفت: سبحان الله، علی محدّث بود؟ گویا منکرِ این معنی بود، امام باقر(ع) رو به ما کرد و فرمود: هلا بخداء پسر مادر تو این را می داند، گوید: با این سخن آن مرد خاموش شد و امام فرمود: همین حقیقت است که ابو الخطاب در باره آن هلاک و گمراه شد و نفهمید فرق میان نبی و محدّث را. [۹۹]



۳ ـ محمد بن اسماعیل گوید: شنیدم ابو الحسن(ع) می فرمود:



الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ:

الأَئِمَّةُ عُلَماءُ صادِقُونَ مُفَهَّمُونَ مُحَدَّثُونَ.

٤ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: ذُكِرَ الْمُحَدَّثُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: إِنَّهُ يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلا يَرَى الشَّخْصَ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَلامُ الْمَلَكِ؟ قالَ: إِنَّهُ يُعْطَي السَّكِينَةَ وَالْوَقارَ حَتّىٰ يَعْلَمَ أَنَّهُ كَلامُ مَلَكٍ.

٥ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتارِ، عَنِ الْحارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ حُمْرانَ بْنِ أَعْيَنَ قالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ كانَ مُحَدَّثاً، فَخَرَجْتُ إِلىٰ أَصْحابِي فَقُلْتُ: جِئْتُكُمْ بِعَجِيبَةٍ، فَقالُوا: وَما هِيَ؟ فَقُلْتُ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: كانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ مُحَدَّثاً، فَقالُوا: ما صَنَعْتَ شَيْئاً، أَلّا سَأَلْتَهُ: مَنْ كانَ يُحَدِّثُهُ، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ: إِنِّي حَدَّثْتُ أَصْحابِي بِما حَدَّثْتَنِي فَقالُوا: ما صَنَعْتَ شَيْئاً، أَلّا سَأَلْتَهُ مَنْ كانَ يُحَدِّثُهُ، فَقالَ لِي: يُحَدِّثُهُ مَلَكٌ، قُلْتُ: تَقُولُ: إِنَّهُ نَبِيٌّ؟ قالَ ـ فَحَرَّكَ يَدَهُ هٰكَذا ـ: أَوْ كَصاحِبِ سُلَيْمانَ أَوْ كَصاحِبِ مُوسىٰ أَوْ كَذِي الْقَرْنَيْنِ أَوَما بَلَغَكُمْ أَنَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

قالَ: وَفِيكُمْ مِثْلُهُ.



ائمه دانشمندان راستگوی الهام گیرنده حدیث دریابنده (از غیب‌اند)*

۴ ـ محمد بن مسلم گوید: کلمهٔ محدث نزد امام صادق (ع) برده شد، فرمود آن کسی است که آواز (فرشته را) می شنود و شخص او را نمی بیند به او گفتم: قربانت، چطور می داند که او فرشته است؟ فرمود: آرامش دل و اطمینان خاطر یابد تا بداند که آن سخن فرشته است.

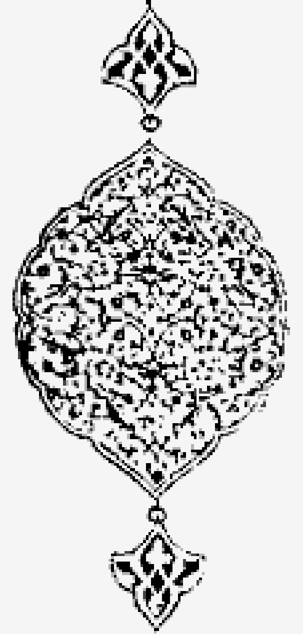
۵ ـ حمران بن اعین گوید: امام باقر (ع) فرمود: علی (ع) محدّث بود، من نزد یاران خود بیرون شدم گفتم: خبر شگفت آوری برای شما آوردم، گفتند: آن چیست؟ گفتم: از امام باقر شنیدم، میفرمود: علی (ع) محدّث است، گفتند: کاری نکردی، خوب بود بپرسی چه کسی به او حدیث می گوید؟ نزد آن حضرت برگشتم و گفتم: آنچه به من باز گفتی به یارانم باز گفتم و گفتند: کاری نکردی لازم بود بپرسی چه کسی برای او حدیث میگوید؟ به من فرمود: فرشته‌ای به او حدیث میگوید، گفتم: می فرمائید که او پیغمبر است؟ گفت دستش را چنین حرکت داد. یا آنکه مانند صاحب سلیمان یا صاحب موسی است یا چون ذی القرنین یا چنانچه به شما رسیده که خودش فرمود: در میان شما مانند او هست (یعنی مانند ذو القرنین، مقصود علی (ع) در این حدیث ذو القرنین، خودش بوده است). [۱۰۰]



بابٌ فِيهِ ذِكْرُ الأَرْواحِ الَّتِي فِي الأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمانِيِّ، عَنْ جابِرٍ الْجُعْفِيِّ قالَ:

قـالَ أَبُـو عَبْـدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: يـا جابِرُ! إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلاثَةَ أَصْنافٍ وَهُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَكُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحابُ الْمَشْأَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ)) فَالسّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللّٰهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَخاصَّةُ اللّٰهِ مِنْ خَلْقِهِ، جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْواحٍ أَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ فَبِهِ عَرَفُوا الأَشْياءَ، وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الإِيمانِ فَبِهِ خافُوا اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الْقُوَّةِ فَبِهِ قَدَرُوا عَلىٰ طاعَةِ اللّٰهِ، وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ فَبِهِ اشْتَهَوْا طاعَةَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَرِهُوا مَعْصِيَتَهُ وَجَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذى بِهِ يَذْهَبُ النّاسُ وَيَجِيئُونَ وَجَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ: أَصْحابِ الْمَيْمَنَةِ رُوحَ الإِيمانِ فَبِهِ خافُوا اللّٰهَ وَجَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّةِ فَبِهِ قَدَرُوا عَلىٰ طاعَةِ اللّٰهِ وَجَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الشَّهْوَةِ فَبِهِ اشْتَهَوا طاعَةَ اللّٰهِ وَجَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذي بِهِ يَذْهَبُ النّاسُ وَيَجِيئُونَ.





باب ذکر نیروهای معنوی و روحی که در ائمه بوده است

۱ ـ جابر جعفی گوید، امام صادق (ع) فرمود: ای جابر، براستی خدا تبارک و تعالی خلق را سه دسته آفریده و این است قول خدا عزوجل (۶ـ۱۱ سوره واقعه): «شما سه دسته بودید که با هم جفت شدید: اُصحاب میمنه، چه کسانند اُصحاب میمنه؟ (خوش سر انجام و با برکت) و اصحاب مشئمه. کیانند اصحاب مشئمه؟ (بد بخت و شوم) و سابقون سابقون (پیشروان درجه یک) آنان مقربانند»، دستهٔ سابقون: رسولان خدا و مخصوصان حضرت او باشند از خلق او که در آنها پنج نیروی روحی نهاده:

۱ ـ با روح القدس آنها را تأیید کرده و به وسیلهٔ او هر چیز را شناخته و فهمیدند.

۲ ـ روح ایمان و عقیده که به وسیلهٔ آن از خدا عز و جل بترسند.

۳ ـ روحیهٔ توانائی که به وسیلهٔ آن فرمان خدا برند.

٤ ـ روح شهوت که به وسیلهٔ آن طاعت خدا جویند و از نا فرمانی خدا بدشان آید.

۵ ـ روحیهٔ عمومی که به وسیلهٔ آن مردم رفت و آمد کنند و زنده باشند.

و در مؤمنان اصحاب میمنه:

۱ ـ روح ایمان که بدان از خدا ترسند.

۲ ـ روحیهٔ ناتوانی که بدان قدرت بر طاعت خدا دارند.

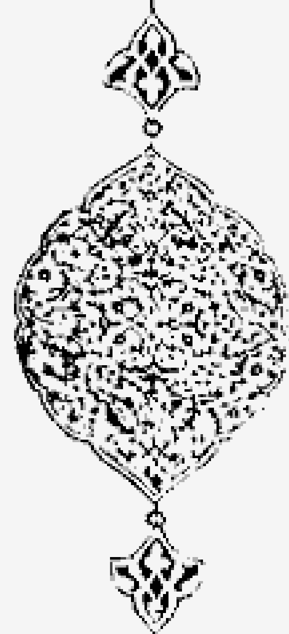
۳ ـ روحیهٔ شهوت که در طاعت خدا پویند.

٤ ـ روحیهٔ عمومی که بدان مردم همه رفت و آمد کنند و زنده باشند.



٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ عَمّارِ بْنِ مَرْوانَ، عَنِ الْمُنَخَّلِ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْعالِمِ، فَقالَ لي: ياجابِرُ! إِنَّ فِي الأَنْبِياءِ وَالأَوْصِياءِ خَمْسَةَ أَرْواحٍ: رُوحَ الْقُدُسِ وَرُوحَ الإِيمانِ وَرُوحَ الْحَياةِ وَرُوحَ الْقُوَّةِ وَرُوحَ الشَّهْوَةِ، فَبِرُوحِ الْقُدُسِ ياجابِرُ عَرَفُوا ماتَحْتَ الْعَرْشِ إِلىٰ ماتَحْتَ الثَّرىٰ، ثُمَّ قالَ: ياجابِرُ! إِنَّ هٰذِهِ الأَرْبَعَةَ أَرْواحٌ يُصيبُها الْحَدَثانُ إِلّا رُوحَ الْقُدُسِ فَإِنَّها لاتَلْهُو وَلاتَلْعَبُ.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ إِدْريسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الإِمامِ بِما في أَقْطارِ الأَرْضِ وَهُوَ في بَيْتِهِ مُرْخىً عَلَيْهِ سِتْرُهُ، فَقالَ: يامُفَضَّلُ! إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ جَعَلَ فِي النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَمْسَةَ أَرْواحٍ: رُوحَ الْحَياةِ فَبِهِ دَبَّ وَدَرَجَ وَرُوحَ الْقُوَّةِ فَبِهِ نَهَضَ وَجاهَدَ وَرُوحَ الشَّهْوَةِ فَبِهِ أَكَلَ وَشَرِبَ وَأَتَى النِّساءَ مِنَ الْحَلالِ وَرُوحَ الإِيمانِ فَبِهِ آمَنَ وَعَدَلَ وَرُوحَ الْقُدُسِ فَبِهِ حَمَلَ النُّبُوَّةَ فَإِذا قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ فَصارَ إِلَى الإِمامِ وَرُوحُ الْقُدُسِ لايَنامُ وَلايَغْفُلُ وَلايَلْهُو وَلايَزْهُو وَالأَرْبَعَةُ الأَرْواحِ تَنامُ وَتَغْفُلُ وَتَزْهُو وَتَلْهُو وَرُوحُ الْقُدُسِ كانَ يَرىٰ بِهِ.

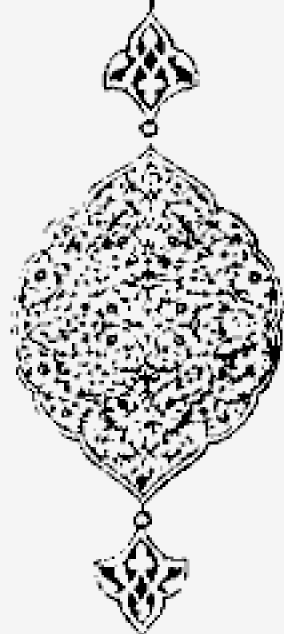




۲ ـ جابر گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از مبدأ علم (یعنی پیغمبر و امام)، به من فرمود: ای جابر، در انبیاء و اوصیاء پنج روح است:

روح القدس، روح ایمان، روح حیات، روح قوت، روح شهوت. ای جابر، به وسیلهٔ روح القدس است که از زیر عرش تا درون فرش را میدانند، سپس فرمود: ای جابر، به این چهار روح اخیر آفت میرسد ولی روح القدس سرگرمی و بازی ندارد.

۳ ـ مفضل بن عمر گوید: از امام صادق (ع) از علم امام پرسیدم نسبت به آنچه در اقطار زمین باشد با اینکه خودش در میان خانه است و پرده هم جلوی او افتاده؟ فرمود: ای مفضل، براستی خدا تبارک و تعالی، در پیغمبر پنج روح نهاده: روح حیات و زندگی که به وسیلهٔ آن بجنبد و راه رود، روح توانائی که به وسیلهٔ آن قیام کند و مبارزه نماید، روح شهوت که به وسیلهٔ ان بخورد و بنوشد و به حلالی با زنها بیامیزد، روح ایمان که به وسیلهٔ آن عقیده دارد و عدالت می ورزد، و روح القدس که به وسیلهٔ آن تحمل نبوت کند و چون پیغمبر در گذرد و جان بدهد روح القدس از او منتقل شود و متعلق به امام گردد، روح القدس نه بخوابد و نه غفلت کند و نه به بازی سرگرم شود و نه بر خود ببالد و مغرور شود و فریب خورد و دستخوش آرزوی دروغ و استخفاف گردد ولی آن چهار روح دیگر بخوابند، غفلت کنند، به بازی سرگرم شوند و بر خود ببالند و فریب خورند و امام همه چیز را با روح القدس درک می کند. [۱۰۱]



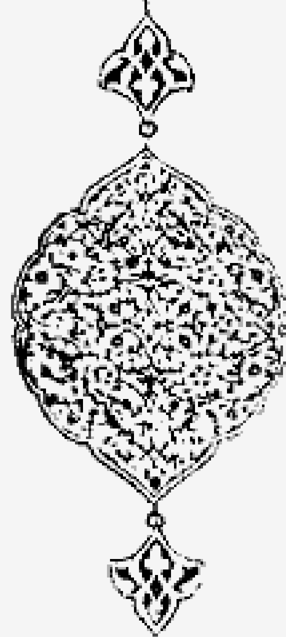


بابُ الرُّوحِ الَّتِي يُسَدِّدُ اللّٰهُ بِهَا الأَئِمَّةَ عَلَيهِمُ السَّلامُ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي الصَّبّاحِ الْكِنانِيِّ، عَنْ أَبي بَصيرٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((وَكَذٰلِكَ أَوْحَينا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ماكُنْتَ تَدْرِي مَاالْكِتابُ وَلا الإيمانُ)) قالَ: خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَمِيكائِيلَ، كانَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُخْبِرُهُ وَيُسَدِّدُهُ وَهُوَ مَعَ الأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ أَسْباطِ بْنِ سالِمٍ قالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هِيتٍ ـ وَأَنا حاضِرٌ ـ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَكَذٰلِكَ أَوْحَينا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا)) فَقالَ: مُنْذُ أَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ ذٰلِكَ الرُّوحَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ماصَعِدَ إِلَى السَّماءِ وَإِنَّهُ لَفِينا.

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي)) قالَ: خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَمِيكائِيلَ، كانَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ





باب روحی که خدا بدان، ائمه را حفظ می‌کند

۱ ـ ابو بصیر گوید: از امام صادق (ع) از قول خدا تبارک و تعالی پرسیدم (۵۲ سوره شوری): «و هم چنین وحی کردیم به تو روحی را از امر خود، تو نبودی که بدانی کتاب چیست و ایمان چیست؟» فرمود: روح خلق است از خلق خدا عز و جل بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، با رسول خدا(ص) بود و به او گزارش می داد و او را نگهداری میکرد و او بعد از پیغمبر(ص) با ائمه (ع) است.

۲ ـ اسباط بن سالم گوید: مردی از اهل هیت (شهری بوده در عراق ـ در کنار فرات) در حضور من از آن حضرت پرسید، از قول خدا عز و جل (۵۲ سوره شوری): «و هم چنین وحی کردیم به تو روحی از اُمر خود» فرمود: از آنگاه که خدای عز و جل این روح را بر محمد(ص) نازل کرد به آسمان برنگشت و به راستی او در ما هست. [۱۰۲]

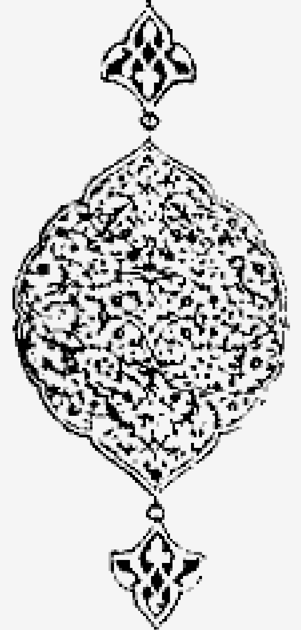
۳ ـ ابو بصیر گوید: از امام صادق (ع) تفسیر قول خدا عز و جل را (۸۷ سورهٔ اسراء): «می پرسندت از روح، بگو: روح از امر پروردگار من است» پرسیدم، فرمود: خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که با رسول خدا(ص) بود و هم او با ائمه است و از عالم



وَآلِهِ وَسَلَّم وَهُوَ مَعَ الأَئِمَّةِ وَهُوَ مِنَ الْمَلَكُوتِ.

٤ـ عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلام يَقُولُ: ((يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي)) قالَ: خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَميكائيلَ، لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضىٰ، غَيْرِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَهُوَ مَعَ الأَئِمَّةِ يُسَدِّدُهُمْ وَلَيْسَ كُلُّ ما طُلِبَ وُجِدَ.

٥ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عِمْرانَ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلام عَنِ الْعِلْمِ، أَهُوَ عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعالِمُ مِنْ أَفْواهِ الرِّجالِ أَمْ فِي الْكِتابِ عِنْدَكُمْ تَقْرَأُونَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ؟ قالَ: الأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذٰلِكَ وَأَوْجَبُ، أَما سَمِعْتَ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتابُ وَلَا الإِيمانُ)) ثُمَّ قالَ: أَيَّ شَيْءٍ يَقُولُ أَصْحابُكُمْ في هٰذِهِ الآيَةِ؟ أَيُقِرُّونَ أَنَّهُ كانَ في حالٍ لايَدْرِي مَا الْكِتابُ وَلَا الإِيمانُ؟ فَقُلْتُ: لاأَدْرِي ـ جُعِلْتُ فِداكَ ـ مايَقُولُونَ، فَقالَ [لِي]: بَلىٰ قَدْ كانَ فِي حالٍ لايَدْرِي مَا الْكِتابُ وَلَا الإِيمانُ حَتّىٰ بَعَثَ اللّٰهُ تَعالَى الرُّوحَ الَّتِي ذُكِرَ فِي الْكِتابِ، فَلَمّا أَوْحاها إِلَيْهِ عَلَّمَ بِها الْعِلْمَ وَالْفَهْمَ وَهِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيها اللّٰهُ تَعالىٰ مَنْ شاءَ، فَإِذا أَعْطاها عَبْداً عَلَّمَهُ الْفَهْمَ.



ملکوت است.

٤ ـ ابو بصیر گوید: از آن حضرت شنیدم می فرمود: در «یسألونک عن الرّوح قل الروح من أمر ربّی» که روح خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، با هیچ کس از گذشتگان نبوده تنها با محمد (ص) بوده و او با ائمه است، آنها را حفظ می کند و رهنمائی می نماید و نیست که هر چه را جویند یابند (یعنی این مقام خدا داده است و با کسب و کوشش به دست کسی نیاید). [۱۰۳]

۵ ـ ابی حمزه گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم، علم و دانش همان است که از دهان مردم می آموزند و از استاد یاد می گیرند و یا این که در کتابی باشد نزد خود شما که آن را می خوانید و یاد می گیرند؟ فرمود: موضوع علم از این مهم‌تر و ثابت‌تر است، مگر قول خدای عز و جل را نشنیدی (۵۲ سورهٔ شوری): «و هم چنین به تو وحی کردیم یک روحی از امر خود، تو نمی دانستی که کتاب چیست؟ و نه ایمان چیست؟» سپس فرمود: اصحاب شما در این آیه چه می گویند؟ آیا اعتراف می کنند که آن حضرت در حالی هم به سر برد که نمی دانست کتاب چیست و ایمان چیست، گفتم: قربانت، من نمی دانم چه می گویند، به من فرمود: آری، در حالی هم بود که نمی‌دانست کتاب چیست و نه ایمان چیست تا خدا روحی که در قرآن نام برده بعث کرد و چون آن را به وی وحی کرد، علم و فهم را بدان آموخت و دانست، و این روحی است که خدا به هر که خواهد عطا کند و چون آن را به بنده‌ای عطا کرد، به او فهم آموزد.

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلاءِ، عَنْ سَعْدٍ الإِسْكافِ قالَ: أَتىٰ رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ يَسْأَلُهُ عَنِ الرُّوحِ، أَلَيْسَ هُوَ جَبْرَئِيلَ؟ فَقالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنَ الْمَلائِكَةِ وَالرُّوحُ غَيْرُ جَبْرَئِيلَ ـ فَكَرَّرَ ذٰلِكَ عَلَى الرَّجُلِ ـ فَقالَ لَهُ: لَقَدْ قُلْتَ عَظِيماً مِنَ الْقَوْلِ، ما أَحَدٌ يَزْعُمُ أَنَّ الرُّوحَ غَيْرُ جَبْرَئِيلَ فَقالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: إِنَّكَ ضالٌّ تَرْوِي عَنْ أَهْلِ الضَّلالِ، يَقُولُ اللّٰهُ تَعالىٰ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ((أَتىٰ أَمْرُ اللّٰهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحانَهُ وَتَعالىٰ عَمّا يُشْرِكُونَ يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ)) وَالرُّوحُ غَيْرُ الْمَلائِكَةِ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ.

بابُ وَقْتِ مايَعْلَمُ الإِمامُ جَمِيعَ عِلْمِ الإِمامِ الَّذي كانَ قَبْلَهُ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً السَّلامُ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: مَتىٰ يَعْرِفُ الأَخِيرُ ماعِنْدَ الأَوَّلِ؟ قالَ: فِي آخِرِ دَقِيقَةٍ تَبْقىٰ مِنْ رُوحِهِ.

۶ ـ سعد اسکاف گوید: مردی خدمت امیر مؤمنان (ع) آمد و از روح پرسید، گفت او همان جبرئیل نیست؟ امیر المؤمنین فرمود: جبرئیل از فرشته‌ها است و روح جز جبرئیل است و آن را چند بار بدان مرد فرمود: آن مرد بدو عرض کرد: سخن بزرگی گفتی! احدی معتقد نیست که روح جز جبرئیل باشد، امام فرمود: تو گمراهی و از گمراهان سخن باز گوئی. خدا تعالی به پیغمبر خود فرمود (۱ سوره نحل): «آمد امر خدا، در بارهٔ آن شتاب مورزید پاک و برتر است خدا از آنچه شریک او دانند، فرشته‌ها را با روح فرود آیند» (روح را فرود آرند) روح جز فرشته است. [۱۰۴]



باب وقتی که امام همهٔ علوم امام پیش از خود را می داند

۱ ـ یکی از اصحاب ما گویند: به امام صادق (ع) گفتم: کی امام دومین میداند آنچه نزد امام اولی است؟ فرمود: در آخر دقیقهٔ زندگی او.

٢ ـ مُحَمَّدٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرارَةَ وَجَماعَةٍ مَعَهُ قالُوا: سَمِعْنا أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: يَعْرِفُ الَّذي بَعْدَ الإمامِ عِلْمَ مَنْ كانَ قَبْلَهُ في آخِرِ دَقيقَةٍ تَبْقىٰ مِنْ رُوحِهِ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِهِ عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لَهُ: اَلإمامُ مَتىٰ يَعْرِفُ إمامَتَهُ وَيَنْتَهِي الأَمْرُ إلَيْهِ؟ قالَ: في آخِرِ دَقيقَةٍ مِنْ حَياةِ الأَوَّلِ.

بابٌ فِي أَنَّ الأَئِمَّةَ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ فِي الْعِلْمِ وَالشَّجاعَةِ وَالطّاعَةِ سَواءٌ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبي زاهِرٍ، عَنِ الْخَشّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثيرٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ [اللّٰهُ تَعالىٰ]: ((الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ)) قالَ: الَّذِينَ آمَنُوا: النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَذُرِّيَّتُهُ الأَئِمَّةُ وَالأَوْصِياءُ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ، أَلْحَقْنا بِهِمْ وَلَمْ نَنْقُصْ ذُرِّيَّتَهُمُ الْحُجَّةَ

اصول کافی

۲ ـ عبید بن زراره و جمعی به همراه او گویند: شنیدیم امام صادق (ع) می فرمود: آن که بعد از امام باشد علمِ کسی که پیش از او است در آخرین دقیقهٔ زندگی او درک می کند.

۳ ـ یکی از اصحاب از امام صادق (ع) گوید: به او گفتم: امام چه وقتی متصدی امامت می شود و کار به دست او می افتد؟ فرمود:

در آخرین دقیقه از زندگی امام سابق.



باب در این که ائمه(ع) در علم و شجاعت و وجوب طاعت برابرند

۱ ـ امام صادق (ع) فرمود: خدا تعالی فرماید (۲۱ سوره طور):

«آن کسانی که ایمان آوردند و ذریهٔ آنها پیرو آنهایند در ایمان، ما ذریهٔ آنها را بدانها پیوندیم و از کردارشان چیزی نکاهیم» (یعنی به حساب ذریهٔ آنها نگذاریم)، فرمود: الذین آمنوا، پیغمبر و امیر المؤمنین است و ذریه، ائمه و اوصیاء هستند که به آنها پیوندیم و نسبت به ذریه،

الَّتي جاءَ بِها مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم في عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ وَحُجَّتُهُمْ واحِدَةٌ وَطاعَتُهُمْ واحِدَةٌ.

٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ داوُدَ النَّهْدِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ لِي: نَحْنُ فِي الْعِلْمِ وَالشَّجاعَةِ سَواءٌ وَفِي الْعَطايا عَلىٰ قَدْرِ ما نُؤْمَرُ.

٣ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْماعِيلَ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنِ الْحارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم: نَحْنُ فِي الْأَمْرِ وَالْفَهْمِ وَالْحَلالِ وَالْحَرامِ نَجْرِي مَجْرىً واحِداً، فَأَمّا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَعَلِيٌّ فَلَهُما فَضْلُهُما.

بابُ أَنَّ الْإِمامَ عَلَيْهِ السَّلامُ يَعْرِفُ الْإِمامَ الَّذي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنَّ قَوْلَ اللّٰهِ تَعالىٰ: ((إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلىٰ أَهْلِها)) فِيهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلامُ نَزَلَتْ

١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ



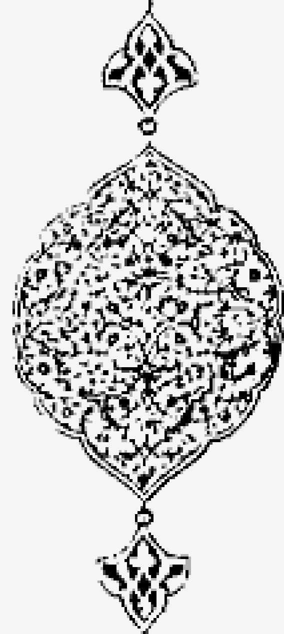
حجتی را که محمد(ص) در بارهٔ علی(ع) آورد نگاهیم و حجتِ همه یکی است و طاعتِ همه یک حکم دارد. [۱۰۵]

۲ ـ علی بن جعفر گوید: ابو الحسن (ع) فرمود به من که: ما در علم و شجاعت برابریم ولی در عطا به اندازه‌ای که دستور داریم عمل کنیم.

۳ ـ حارث بن مغیره گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود که:

رسول خدا(ص) فرمود: ما در امر و فهم و دانستن حلال و حرام، همه در یک روش هستیم.

ولی رسول خدا(ص) و علی(ع) مقام فضلشان محفوظ است.



باب در این که امام، امامِ بعد از خود را می شناسد و قول خدا عز و جل: «به راستی خدا به شما فرمان می دهد که امانات را به اهلش بپردازید» در بارهٔ آنها است

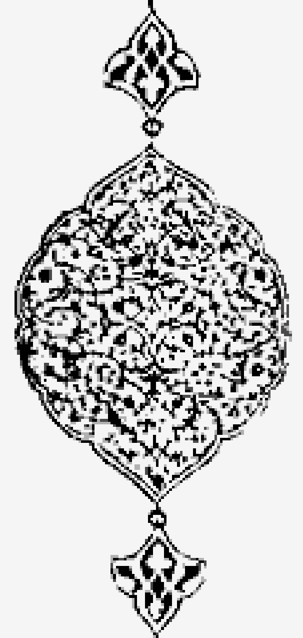
۱ ـ برید عجلی گوید: از امام باقر(ع) تفسیر قول خدا عز و



عَلِيّ الْوَشّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عائِذٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ قالَ:

سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلىٰ أَهْلِها وَإِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ)) قالَ: إِيّانا عَنىٰ، أَنْ يُؤَدِّيَ الْأَوَّلُ إِلَى الْإِمامِ الَّذي بَعْدَهُ الْكُتُبَ وَالْعِلْمَ وَالسِّلاحَ ((وَإِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ)) الَّذي في أَيْديكُمْ، ثُمَّ قالَ لِلنّاسِ: ((يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللّٰهَ وَأَطيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)) إِيّانا عَنىٰ خاصَّةً، أَمَرَ جَميعَ الْمُؤْمِنينَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ بِطاعَتِنا، فَإِنْ خِفْتُمْ تَنازُعاً في أَمْرٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّٰهِ وَإِلَى الرَّسُولِ وَإِلىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، كَذا نَزَلَتْ وَكَيْفَ يَأْمُرُهُمُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِطاعَةِ وُلاةِ الْأَمْرِ وَيُرَخِّصُ في مُنازَعَتِهِمْ؟! إِنَّما قيلَ ذٰلِكَ لِلْمَأْمُورينَ الَّذينَ قيلَ لَهُمْ: ((أَطيعُوا اللّٰهَ وَأَطيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)).

٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيّ الْوَشّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ قالَ: سَأَلْتُ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلىٰ أَهْلِها)) قالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُؤَدِّيَ الْإِمامُ الْأَمانَةَ إِلىٰ مَنْ بَعْدَهُ وَلا يَخُصَّ بِها غَيْرَهُ وَلا يَزْوِيَها عَنْهُ.



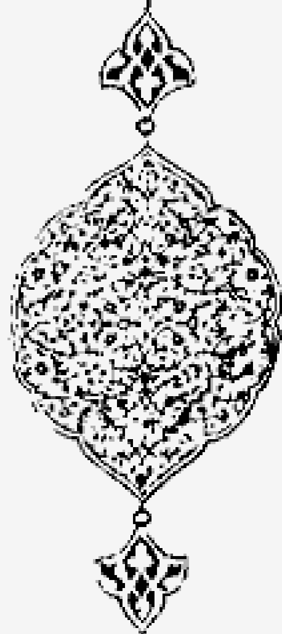
٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ



جل را پرسیدم (۶۲ سوره نساء): «به راستی خدا به شما فرمان می دهد که امانات را به اهلش بپردازید و چون میان مردم حکم کنید، به عدالت حکم کنید» فرمود: مقصود، ما هستیم که باید امامِ سابق به امامِ بعد از خود بپردازد کتب و علم و سلاح را (نشانه‌های امامت)، «و چون میان مردم حکم کنید، طبق قانون عدالتی باشد» که به دست شما است. سپس خطاب به مردم فرموده است (۶۳ سوره نساء): «أیا آن کسانی که گرویدید، اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید از رسول خدا و اولو الامر بر خودتان» و مقصود از اولو الامر هم خصوص ما ائمه هستیم، همهٔ مؤمنان را تا روز قیامت فرمان داده به طاعت ما، و اگر بترسید از تنازع و ستیزه در امری، آن را رجوع دهید به خدا و رسولش و به اولو الامر از خود، این چنین نازل شده است و چگونه خدا عز و جل به آنها فرمان دهد که از اولو الامر اطاعت کنند و به آنها اجازه دهد که با آنها نزاع و ستیزه نمایند؟

همانا تکلیف تنازع و رجوع به حکم را نسبت به مأمورین صادر فرموده که به آنها گفته شده: «از خدا فرمان برید و از رسول خدا و اولو الامر خود». [۱۰۶]

۲ ـ احمد بن عمر گوید: امام رضا (ع) تفسیر قول خدا عز و جل (۵۲ سوره نساء): «به راستی خدا به شما فرمان می دهد که امانات را به اهل آن بپردازید» پرسیدم، فرمود: آنها ائمه از آل محمدند که هر امامی باید امانت را به امام بعد از خود رد کند به دیگری ندهد و از او دریغ ندارد.



۳ ـ امام رضا (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل: «ان الله



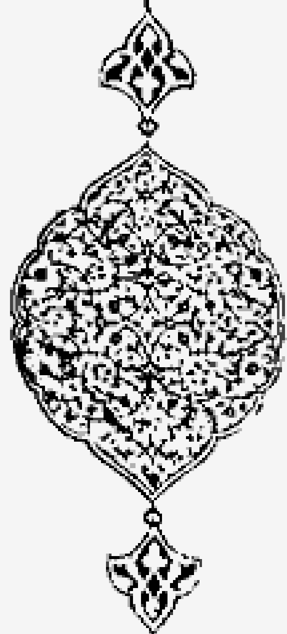
سَعيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلىٰ أَهْلِها)) قالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ يُؤَدِّي الإِمامُ إِلَى الإِمامِ مِنْ بَعْدِهِ وَلا يَخُصُّ بِها غَيْرَهُ وَلا يَزْوِيها عَنْهُ.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلىٰ أَهْلِها)) قالَ: أَمَرَ اللّٰهُ الإِمامَ الأَوَّلَ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى الإِمامِ الَّذى بَعْدَهُ كُلَّ شَيْءٍ عِنْدَهُ.

٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْعَلاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لا يَمُوتُ الإِمامُ حَتّىٰ يَعْلَمَ مَنْ يَكُونَ مِنْ بَعْدِهِ فَيُوصي [إِلَيْهِ].

٦ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبّارِ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ [ابْنِ] أَبِي عُثْمانَ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ الإِمامَ يَعْرِفُ الإِمامَ الَّذي مِنْ بَعْدِهِ فَيُوصي إِلَيْهِ.

٧ ـ أَحْمَدُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْجَبّارِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ فَضالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ خالِدٍ، عَنْ أَبِي





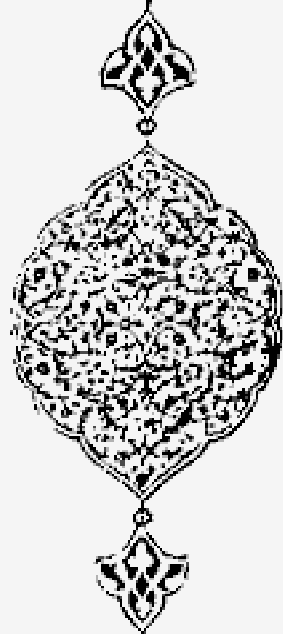
یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها» فرمود: آنان ائمه‌اند که هر امامی به امام بعد از خود می پردازد و به دیگری نمی دهد و از او هم پنهان نمی دارد.

۴ ـ معلی بن خنیس گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل: «ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها» فرمود: خدا به امامِ سابق امر کرده که هر چه نزد او است به امامِ بعد از خود بدهد.

۵ ـ فرمود که: امامی نمیرد تا امام بعد از خود را بشناسد و به او وصیت کند.

۶ ـ فرمود: به راستی امام می شناسد امامی را که بعد از او است و به او وصیت می کند.

۷ ـ فرمود: عالمی نمیرد تا خدا به او بیاموزد که به چه کس وصیت کند.



عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: ما ماتَ عالِمٌ حَتّىٰ يُعْلِمُهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلىٰ مَنْ يُوصِي؟.

بابُ أَنَّ الْإِمامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْهُودٌ مِنْ واحِدٍ اِلىٰ واحِدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ

١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشّاءِ قالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ أَبانٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَذَكَرُوا الْأَوْصِياءَ وَذَكَرْتُ إِسْماعِيلَ، فَقالَ: لا وَاللّٰهِ يا أَبا مُحَمَّدٍ ما ذاكَ إِلَيْنا وَما هُوَ إِلّا إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ يُنْزِلُ واحِداً بَعْدَ واحِدٍ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: أَتَرَوْنَ الْمُوصِيَ مِنّا يُوصِي اِلىٰ مَنْ يُرِيدُ؟! لا وَاللّٰهِ وَلٰكِنْ عَهْدٌ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِرَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتّىٰ يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ اِلىٰ صاحِبِهِ.

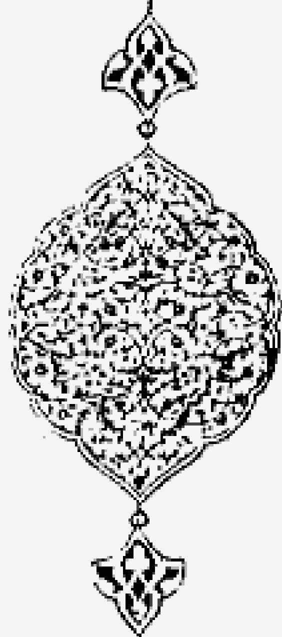
الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مِنْهالٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ،



باب در اینکه عهد امامت نسبت به هر یک از ائمه از طرف خدا اعلام شده است

۱ ـ ابی بصیر گوید: من خدمت امام صادق (ع) بودم اوصیاء را نام بردند و من هم اسماعیل را نام بردم، فرمود: نه ـ به خدا ـ ای ابا محمد این با ما نیست، امر امامت نیست مگر با خدا عز و جل که دربارهٔ یکی بعد از دیگری نازل می کند.

۲ ـ عمرو بن اشعث گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: شما گمان می کنید وصیت کننده از ما ائمه به هر که خواهد می تواند به امامت وصیت کند؟ نه ـ به خدا ـ بلکه امامت عهد وفرمانی است از طرف خدا ورسولش برای مردی پس از مردی تا برسد امر امامت به صاحبش که مستحق آن است.



عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ مِثْلَهُ.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمانَ، عَنْ عُثَيمِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ مُعاوِيَةَ بْنِ عَمّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ الإِمامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْهُودٌ لِرِجالٍ مُسَمَّينَ، لَيْسَ لِلإِمامِ أَنْ يَزْوِيَها عَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ، إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ أَوْحىٰ إِلىٰ داوُدَ عَلَيهِ السَّلامُ أَنِ اتَّخِذْ وَصِيّاً مِنْ أَهْلِكَ فَإِنَّهُ قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِي أَنْ لا أَبْعَثَ نَبِيّاً إِلّا وَلَهُ وَصِيٌّ مِنْ أَهْلِهِ، وَكانَ لِداوُدَ عَلَيهِ السَّلامُ أَوْلادٌ عِدَّةٌ وَفِيهِمْ غُلامٌ كانَتْ أُمُّهُ عِنْدَ داوُدَ وَكانَ لَها مُحِبّاً فَدَخَلَ داوُدُ عَلَيهِ السَّلامُ عَلَيْها حِينَ أَتاهُ الْوَحْيُ فَقالَ لَها: إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحىٰ إِلَيَّ يَأْمُرُنِي أَنْ أَتَّخِذَ وَصِيّاً مِنْ أَهْلِي، فَقالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: فَلْيَكُنْ ابْنِي، قالَ: ذٰلِكَ أُرِيدُ، وَكانَ السّابِقُ فِي عِلْمِ اللّٰهِ الْمَحْتُومِ عِنْدَهُ أَنَّهُ سُلَيْمانُ، فَأَوْحىٰ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ إِلىٰ داوُدَ: أَنْ لا تَعْجَلْ دُونَ أَنْ يَأْتِيَكَ أَمْرِي، فَلَمْ يَلْبَثْ داوُدُ أَنْ وَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلانِ يَخْتَصِمانِ فِي الْغَنَمِ وَالْكَرْمِ فَأَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلىٰ داوُدَ أَنِ اجْمَعْ وُلْدَكَ فَمَنْ قَضىٰ بِهٰذِهِ الْقَضِيَّةِ فَأَصابَ فَهُوَ وَصِيُّكَ مِنْ بَعْدِكَ.

فَجَمَعَ داوُدُ عَلَيهِ السَّلامُ وُلْدَهُ، فَلَمّا أَنْ قَصَّ الْخَصْمانِ قالَ سُلَيْمانُ عَلَيهِ السَّلامُ: يا صاحِبَ الْكَرْمِ! مَتىٰ دَخَلَتْ غَنَمُ هٰذا الرَّجُلِ كَرْمَكَ؟ قالَ: دَخَلَتْهُ لَيْلاً، قالَ: قَدْ قَضَيْتُ عَلَيْكَ يا صاحِبَ الْغَنَمِ!

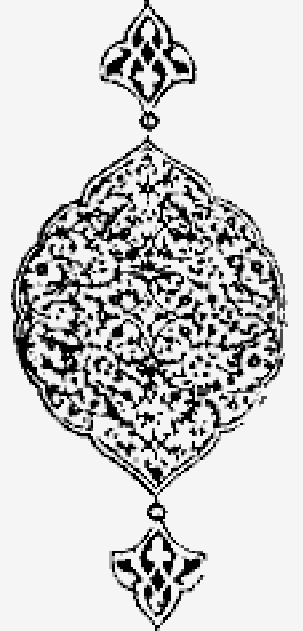


۳ ـ معاویه بن عمار از امام صادق (ع) فرمود: امامت عهد معهودی است از طرف خدا عز و جل برای مردانی به نام معین، امام حق ندارد آن را دریغ دارد و پنهان کند از آنکه بعد از او معین شده، به راستی خدا تبارک و تعالی به داود (ع) وحی کرد: از خاندانت یکی وصی معین کن زیرا در علم من گذشته که پیغمبری مبعوث نکنم جز اینکه از خاندانش یک وصی باشد، داود فرزندانی بسیار داشت، در میان آنها پسر بچه‌ای بود که مادرش نزد داود بود و او را دوست می داشت، داود پس از دریافت این وحی نزد آن محبوبهٔ خود آمد و به او گفت: به راستی خدا عز و جل به من وحی کرده و فرمان داده که از خاندانم یک وصی معین کنم، آن همسرش به او گفت: پس خوب است پسر من باشد، داود گفت: من هم همین را خواستارم ولی در علم خدا گذشته بود که وصیّ او سلیمان است، خدا به داود وحی کرد تا فرمان من نرسد شتاب مکن، دیری نپائید که دو مرد نزد او آمدند و در بارهٔ گوسفندی نزاعی داشتند، به داود خطاب رسید که: پسران خود را گرد آور و هر کدام در این قضیه، به حق حکم کردند، او بعد از تو وصیّ تو باشد، داود فرزندان خود را جمع کرد و چون دو طرفِ مرافعه شرح قضیه را دادند (قضیه این بوده که گوسفند به باغِ مو انگورِ دیگری ریخته و آنرا خورده بود) سلیمان رو به صاحب باغ کرد و گفت: ای صاحبِ باغ انگور، کَی گوسفندان این مرد به باغ تو ریخته‌اند؟ گفت: دَر شب به باغ من آمده‌اند، فرمود: ای صاحب گوسفند، من حکم دادم که همهٔ اولاد گوسفندان تو با پشم آنها امسال مال صاحب باغ است. داود فرمود: چرا حکم ندادی که خود گوسفندها



بِأَوْلادِ غَنَمِكَ وَأَصْوافِها فِي عامِكَ هٰذا، ثُمَّ قالَ لَهُ داوُدُ: فَكَيْفَ لَمْ تَقْضِ بِرِقابِ الْغَنَمِ وَقَدْ قَوَّمَ ذٰلِكَ عُلَماءُ بَنِي إِسْرائِيلَ وَكانَ ثَمَنُ الْكَرْمِ قِيمَةَ الْغَنَمِ؟ فَقالَ سُلَيْمانُ: إِنَّ الْكَرْمَ لَمْ يُجْتَثَّ مِنْ أَصْلِهِ وَإِنَّما أُكِلَ حِمْلُهُ وَهُوَ عائِدٌ في قابِلٍ، فَأَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلىٰ داوُدَ: إِنَّ الْقَضاءَ فِي هٰذِهِ الْقَضِيَّةِ ماقَضىٰ سُلَيْمانُ بِهِ، ياداوُدُ! أَرَدْتَ أَمْراً وَأَرَدْنا أَمْراً غَيْرَهُ، فَدَخَلَ داوُدُ عَلَى امْرَأَتِهِ فَقالَ: أَرَدْنا أَمْراً وَأَرادَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ أَمْراً غَيْرَهُ وَلَمْ يَكُنْ إِلاّ ماأَرادَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَدْ رَضِينا بِأَمْرِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسَلَّمْنا. وَكَذٰلِكَ الْأَوْصِياءُ عَلَيهِمُ السَّلامُ، لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَتَعَدَّوْا بِهٰذا الْأَمْرِ فَيُجاوِزُونَ صاحِبَهُ إِلىٰ غَيْرِهِ.

قالَ الْكُلَيْنِيُّ: مَعْنَى الْحَدِيثِ الْأَوَّلِ أَنَّ الْغَنَمَ لَوْ دَخَلَتِ الْكَرْمَ نَهاراً، لَمْ يَكُنْ عَلىٰ صاحِبِ الْغَنَمِ شَيْءٌ لِأَنَّ لِصاحِبِ الْغَنَمِ أَنْ يُسَرِّحَ غَنَمَهُ بِالنَّهارِ تَرْعىٰ وَعَلىٰ صاحِبِ الْكَرْمِ حِفْظُهُ وَعَلىٰ صاحِبِ الْغَنَمِ أَنْ يَرْبِطَ غَنَمَهُ لَيْلاً وَلِصاحِبِ الْكَرْمِ أَنْ يَنامَ فِي بَيْتِهِ.



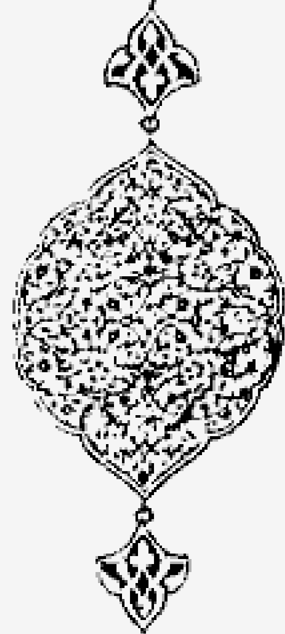
۴ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ وَجَمِيلٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُصْعَبٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: أَتَرَوْنَ أَنَّ الْمُوصِيَ مِنّا يُوصِي إِلىٰ مَنْ يُرِيدُ؟! لا وَاللّٰهِ وَلٰكِنَّهُ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلىٰ



از او باشد؟ با این که علماء بنی اسرائیل قیمت کرده‌اند و بهای مو انگور برابر بهای گوسفندها است؟ سلیمان گفت: موهای انگور از ریشه کنده نشده‌اند و تنها بار آنها را خورده‌اند و در سال آینده باز بار می دهند.

خدا به داود وحی کرد که: حکم به حق همین است که سلیمان صادر کرده، ای داود تو چیزی را خواستی وما چیز دیگری را. داود نزد همسر خود رفت و گفت: ما چیزی خواستیم و خدا چیزی دیگر خواست و نمی شود جز آنچه خدا عز و جل خواسته، ما به امر خدا عز و جل راضی هستیم و تسلیم شدیم و همچنین هستند اوصیاء(ع)، حق ندارند در این اُمر امامت تجاوزی کنند و آنرا از صاحبش به دیگری واگذارند.

کلینی (ره) گوید: معنی حدیث این است که اگر گوسفند در روز به باغ مو رفته بود بر صاحب گوسفند غرامتی نبود، زیرا صاحب گوسفند حق دارد در روز، گوسفند خود را سر دهد تا بچرد و صاحب باغ باید باغِ خود را پاس دهد و نگهدارد و بر عهدهٔ صاحب گوسفند است که شب گوسفند خود را ببندد و نگهداری کند و صاحب باغ حق دارد در خانه‌اش بخوابد. [۱۰۷]

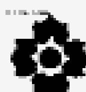


۴ ـ عمرو بن مصعب گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: به نظر شما آن که از ماها وصیت به امامت می کند به هر که خواهد می تواند وصیت کند؟ نه به خدا، امامت عهدی است از طرف رسول خدا(ص) به مردی پس از مردی تا آنرا به شخص

رَجُلٍ فَرَجُلٍ - حَتّى انْتَهىٰ إِلىٰ نَفْسِهِ.

بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئاً وَلا يَفْعَلُونَ إِلاّ بِعَهْدٍ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمْرٍ مِنْهُ لا يَتَجاوَزُونَهُ

١ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَالْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ إِسْماعيلَ بْنِ مِهْرانَ، عَنْ أَبي جَميلَةَ، عَنْ مُعاذِ بْنِ كَثيرٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ الْوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّماءِ عَلىٰ مُحَمَّدٍ كِتاباً، لَمْ يُنْزَلْ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم كِتابٌ مَخْتُومٌ إِلاّ الْوَصِيَّةُ، فَقالَ جَبْرَئيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا مُحَمَّدُ! هٰذِهِ وَصِيَّتُكَ في أُمَّتِكَ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِكَ، فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم: أَيُّ أَهْلِ بَيْتي يا جَبْرَئيلُ؟ قالَ: نَجيبُ اللّٰهِ مِنْهُمْ وَذُرِّيَّتُهُ لِيَرِثَكَ عِلْمَ النُّبُوَّةِ كَما وَرِثَهُ إِبْراهيمُ عَلَيْهِ السَّلامُ وَميراثُهُ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ وَذُرِّيَّتِكَ مِنْ صُلْبِهِ، قالَ: وَكانَ عَلَيْها خَواتيمُ، قالَ: فَفَتَحَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ الْخاتَمَ الأَوَّلَ وَمَضىٰ لِما فيها، ثُمَّ فَتَحَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلامُ الْخاتَمَ الثّانِيَ وَمَضىٰ لِما أُمِرَ بِهِ فيها، فَلَمّا تُوُفِّيَ الْحَسَنُ وَمَضىٰ، فَتَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ الْخاتَمَ الثّالِثَ فَوَجَدَ فيها أَنْ قاتِلْ فَاقْتُلْ وَتُقْتَلُ



خود رسانید. [۱۰۸]

باب در اینکه ائمه(ع) کاری نکرده و نکنند مگر به فرمان از طرف خدا تعالی و دستور او و از آن تجاوز ننمایند

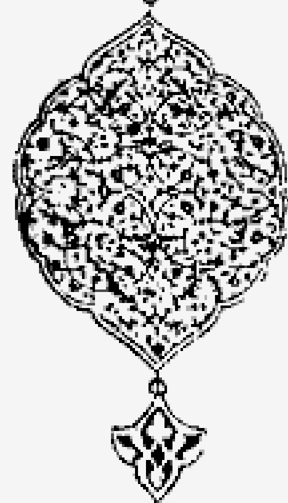
۱ ـ امام صادق (ع) فرمود: وصیت به امامت از آسمان بر محمد(ص) نازل شد نوشته (یعنی نوشته به قلم قدرت از عالم امر ـ از وافی) نوشته سر به مهر به محمد نازل نشد جز دربارهٔ وصیت امامت، جبرئیل گفت: ای محمد این وصیت نامهٔ تو است برای امت تو که نزد خاندان تو باشد، گفت: ای جبرئیل کدام خاندانم؟ فرمود: آنکه برگزیده و پروردهٔ خدا است از میان آنان و ذریهٔ او برای اینکه علم نبوت را از تو ارث برد چنانچه ابراهیم آنرا به ارث داده و ارث آن مخصوص به علی(ع) است و ذریهٔ تو که از پشت او باشند، فرمود: بر آن وصیت نامه مهرها بود؟ فرمود: علی(ع) همان مهر اول را باز کرد و آنچه در آن بود اجراء کرد و حسن(ع) مهر دوم را گشود و بدان دستوری که در آن بود عمل کرد و چون امام حسن وفات کرد و در گذشت، حسین (ع) مهر سوم را بر گشود و دید در آن نوشته: بجنگ و بکش و کشته شو و مردمی را برای شهادت با خود بیرون بر که جز با تو به سعادت شهادت نرسند.
فرمود: این کار را کرد و چون در گذشت آن را به علی بن



وَاخرُجْ بِأَقْوامٍ لِلشَّهادَةِ وَلا شَهادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ، قالَ: فَفَعَلَ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَلَمّا مَضىٰ دَفَعَها إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ قَبْلَ ذٰلِكَ، فَفَتَحَ الْخاتَمَ الرّابِعَ فَوَجَدَ فِيها أَنِ اصْمُتْ وَأَطْرِقْ لِما حُجِبَ الْعِلْمُ، فَلَمّا تُوُفِّيَ وَمَضىٰ دَفَعَها إِلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَفَتَحَ الْخاتَمَ الْخامِسَ فَوَجَدَ فِيها أَنْ فَسِّرْ كِتابَ اللّٰهِ تَعالىٰ وَصَدِّقْ أَباكَ وَوَرِّثِ ابْنَكَ وَاصْطَنِعِ الْأُمَّةَ وَقُمْ بِحَقِّ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقُلِ الْحَقَّ فِي الْخَوْفِ وَالْأَمْنِ وَلا تَخْشَ إِلَّا اللّٰهَ، فَفَعَلَ، ثُمَّ دَفَعَها إِلَى الَّذي يَليهِ.

قالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ فَأَنْتَ هُوَ؟ قالَ: فَقالَ: ما بِي إِلَّا أَنْ تَذْهَبَ يا مُعاذُ فَتَرْوِيَ عَلَيَّ قالَ: فَقُلْتُ: أَسْأَلُ اللّٰهَ الَّذي رَزَقَكَ مِنْ آبائِكَ هٰذِهِ الْمَنْزِلَةَ أَنْ يَرْزُقَكَ مِنْ عَقِبِكَ مِثْلَها قَبْلَ الْمَماتِ، قالَ: قَدْ فَعَلَ اللّٰهُ ذٰلِكَ يا مُعاذُ، قالَ: فَقُلْتُ: فَمَنْ هُوَ جُعِلْتُ فِداكَ؟ قالَ: هٰذَا الرّاقِدُ ـ وَأَشارَ بِيَدِهِ إِلَى الْعَبْدِ الصّالِحِ ـ وَهُوَ راقِدٌ.

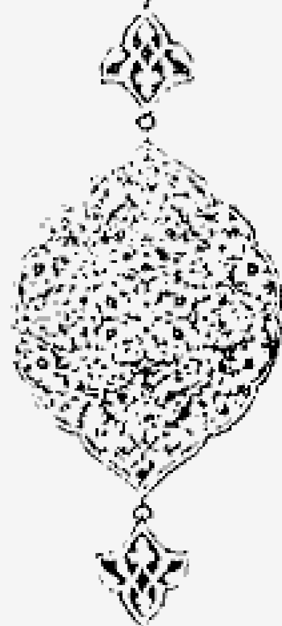
٢ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْكِنانِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ نَجيحٍ الْكِنْدِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ الْعُمَرِيِّ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلىٰ نَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كِتاباً قَبْلَ وَفاتِهِ، فَقالَ: يا مُحَمَّدُ! هٰذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النُّجَبَةِ مِنْ أَهْلِكَ، قالَ: وَمَا النُّجَبَةُ يا جَبْرَئيلُ؟ فَقالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ وَوُلْدُهُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، وَكانَ عَلَى الْكِتابِ خَواتيمُ مِنْ





الحسین داد، پیش از شهادت خود و او مهر چهارم را بر گشود دید در آن نوشته خموشی گزین و سر به زیر انداز،چون که علم در پرده شده و چون او وفات کرد و در گذشت، آن را به محمد بن علی داد و او مهر پنجم را گشود و دید در آن نوشته: کتاب خدا را تفسیر کن و امامت پدرت را تصدیق کن وارث امامت را به پسرت بده و امت اسلامی را سازمان بده و به حق خدا عز و جل قیام کن و در موقع بیم و آسودگی حق را بگو و از جز خدا مترس، همین کار کرد و سپس آنرا به جانشین خود داد، گوید: گفتم: قربانت، شما او هستید؟ فرمود: بر من هیچ باکی نیست جز این که بروی و این خبر را از من باز گوئی. گوید: گفتم: از خدائی که به تو از پدرانت این مقام را داد خواستارم که از نسل تو کسی بر آرد که این مقام را به او روزی کند پیش از آن که وفات کنی؟ فرمود: خدا چنین لطفی کرده است ای معاذ، عرض کردم: او کیست، قربانت؟ فرمود: همین که خوابیده است و با دست خود اشاره کرد به عبدِ صالح (امام کاظم ع) و او در خواب بود.

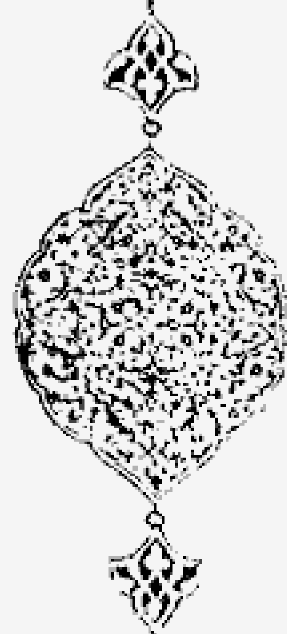
۲ ـ امام صادق (ع) فرمود: به راستی خدا یک نوشته به پیغمبرش فرستاد پیش از آنکه وفات کند و فرمود: ای محمد! این وصیتِ تو باشد به نجیبان از خاندانت، گفت: ای جبرئیل، نجیبان کیانند؟ عرض کرد: امیر المؤمنین و فرزندانش، بر آن نوشته مهرهائی از طلا بود و پیغمبر سر به مهر آنرا به امیر المؤمنین (ع) داد و فرمود: یکی از آن مهرها را باز کند و بدانچه در آن است عمل کند، امیر المؤمنین (ع) یکی از آن مهرها را باز کرد و بدانچه در آن بود عمل کرد، سپس آن را به پسرش حسن داد و او هم مهری را باز





ذَهَبَ فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَأَمَرَهُ أَنْ يَفُكَّ خاتَماً مِنْهُ وَيَعْمَلَ بِما فيهِ، فَفَكَّ أَميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ خاتَماً وَعَمِلَ بِما فيهِ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَفَكَّ خاتَماً وَعَمِلَ بِما فيهِ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَفَكَّ خاتَماً فَوَجَدَ فيهِ أَنْ أُخْرُجْ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهادَةِ، فَلا شَهادَةَ لَهُمْ إِلاّ مَعَكَ وَاشْرِ نَفْسَكَ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَفَعَلَ.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَفَكَّ خاتَماً فَوَجَدَ فيهِ أَنْ أَطْرِقْ وَاصْمُتْ وَالْزَمْ مَنْزِلَكَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ، فَفَعَلَ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَفَكَّ خاتَماً فَوَجَدَ فيهِ: حَدِّثِ النّاسَ وَأَفْتِهِمْ وَلا تَخافَنَّ إِلاَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهُ لا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ [فَفَعَلَ] ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَفَكَّ خاتَماً فَوَجَدَ فيهِ: حَدِّثِ النّاسَ وَأَفْتِهِمْ وَانْشُرْ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَصَدِّقْ آباءَكَ الصّالِحِينَ وَلا تَخافَنَّ إِلاَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْتَ فِي حِرْزٍ وَأَمانٍ، فَفَعَلَ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ وَكَذٰلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسىٰ إِلَى الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذٰلِكَ إِلىٰ قِيامِ الْمَهْدِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ.



٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئابٍ عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُناسِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ لَهُ حُمْرانُ: جُعِلْتُ فِداكَ، أَرَأَيْتَ ما كانَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَخُرُوجِهِمْ وَقِيامِهِمْ بِدِينِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَما



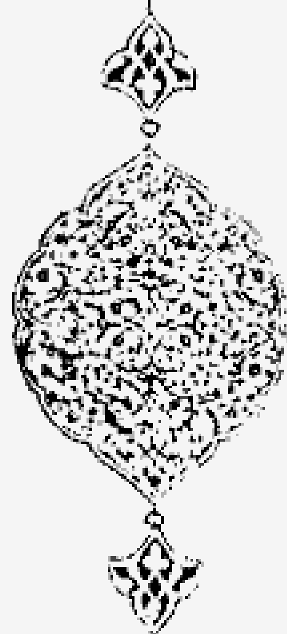
کرد و بدانچه در آن بود عمل کرد، سپس آن را به حسین(ع) داد و او مهری را باز کرد و دید در آن ثبت است که مردمی را برای شهادت برآور که جز با تو سعادت شهادت ندارند و خود را به خدا عز و جل بفروش، عمل کرد و سپس آن را به علی بن الحسین(ع) داد و مهری را گشود و دید در آن است که: سر به زیر انداز و دم مزن و در خانه ات بنشین و پروردگارت را بپرست تا مرگت در رسد و عمل کرد و آن را به پسرش محمد بن علی(ع) داد، او مهری بر گرفت و دید نوشته: برای مردم حدیث بگو و فتوی بده و جز از خدا عز و جل مترس، زیرا اُحدی را به تو راه تجاوز نیست، عمل کرد و سپس آن را به پسرش جعفر(ع) داد و دید در آن نوشته: برای مردم حدیث بگو و فتوی بده و علوم خاندانت را منتشر کن و پدران نیکِ خود را تصدیق کن و جز از خدا عز و جل مترس و تو در حرز و امانی، عمل کرد و سپس آن را به پسرش موسی داد و وی آن را به کسی که بعد از او است بدهد و سپس به همین طریق تا قیام مهدی(ع).

۳ ـ از امام باقر(ع)، حمران به او گفت: قربانت، ملاحظه می فرمائید آنچه را واقع شد در زندگی علی و حسن و حسین(ع) از خروج و نهضت برای دین خدا عز و جل و آنچه بدان گرفتار شدند از کشتاری که سرکشان نسبت به آنها کردند و بر آنها چیره و پیروز شدند تا کشته و مغلوب گردیدند؟ امام باقر(ع) فرمود: ای



أُصِيبُوا مِنْ قَتْلِ الطَّواغيتِ إيّاهُمْ وَالظَّفَرِ بِهِمْ حَتّىٰ قُتِلُوا وَ غُلِبُوا؟ فَقالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا حُمْرانُ! إنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ [قَدْ] كانَ قَدَّرَ ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ وَقَضاهُ وَأَمْضاهُ وَحَتَمَهُ، ثُمَّ أَجْراهُ، فَبِتَقَدُّمِ عِلْمِ ذٰلِكَ إلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمِ قامَ عَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَبِعِلْمٍ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنّا.

٤ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحارِثِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إسْماعيلَ بْنِ يَقْطينٍ، عَنْ عيسَى بْنِ الْمُسْتَفادِ أَبي مُوسَى الضَّريرِ قالَ: حَدَّثَني مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لأَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَلَيْسَ كانَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ كاتِبَ الْوَصِيَّةِ وَرَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمِ الْمُمْلِي عَلَيْهِ وَجَبْرَئيلُ وَالْمَلائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ عَلَيهِمُ السَّلامُ شُهُودٌ؟ قالَ: فَأَطْرَقَ طَويلاً ثُمَّ قالَ: يا أَبا الْحَسَنِ! قَدْ كانَ ماقُلْتَ وَلٰكِنْ حينَ نَزَلَ بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمِ الأَمْرُ، نَزَلَتِ الْوَصِيَّةُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ كِتاباً مُسَجَّلاً، نَزَلَ بِهِ جَبْرَئيلُ مَعَ أُمَناءِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ مِنَ الْمَلائِكَةِ، فَقالَ جَبْرَئيلُ: يا مُحَمَّدُ! مُرْ بِإخْراجِ مَنْ عِنْدَكَ إلاّ وَصِيَّكَ، لِيَقْبِضَها مِنّا وَتُشْهِدَنا بِدَفْعِكَ إيّاها إلَيْهِ ضامِناً لَها يَعْني عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ.



فَأَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمِ بِإخْراجِ مَنْ كانَ فِي الْبَيْتِ ما خَلا عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ، وَفاطِمَةُ فيما بَيْنَ السِّتْرِ وَالْبابِ، فَقالَ



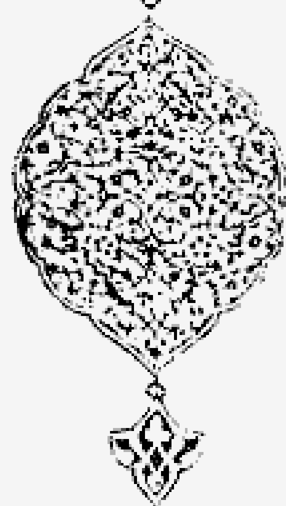
حمران به راستی خدا تبارک و تعالی آن را بر ایشان مقدر کرده بود و حکم داده و امضاء کرده و حتمی ساخته بود و سپس آن را اجراء کرد و قیام علی و حسن و حسین با سابقهٔ علم و دستوری بود که از رسول خدا(ص) به آنها رسیده بود و هر امامی هم که خموشی گزیده از روی علم و دستور بوده است.

۴ ـ ابی موسی ضریر گوید: موسی بن جعفر(ع) برایم گفت که: به امام صادق گفتم: آیا امیر المؤمنین نویسندهٔ وصیت و پیغمبر(ص) املاء گوئی آن و جبرئیل و فرشته های مقرب گواهان آن نبوده اند؟ گوید: مدتی سر به زیر انداخت و سپس فرمود: ای ابوالحسن! این که تو می گوئی واقع شده ولی از اول که امر وصایت و امامت به رسول خدا نازل شد، آن وصیت در نوشتهٔ سر به مهری نازل گردید، جبرئیل آن را فرود آورد، به همراه امناءِ خدا تبارک و تعالی از فرشتگان، جبرئیل گفت: ای محمد هر که در نزد خود داری بیرون کن جز وصیّ خود و این وصیتنامه را از ما تحویل بگیر و گواه و ضامنی برای این که ما آن را به تو تحویل دادیم بر گمار و مقصود خود علی(ع) بود، پیغمبر دستور داد هر که در خانه بود بیرون شد جز علی(ع) و فاطمه هم میان پرده و در خانه بود، جبرئیل گفت: ای محمد پروردگارت سلام میرساند و می فرماید: این نوشته‌ای است که من با تو عهد کرده و قرار گذاشته بودم و خود گواه آنم بر تو و فرشته‌های خود را هم به گواه گرفتم و ای محمد همان خودم برای گواه بس هستم.



جَبْرَئِيلُ: يا مُحَمَّدُ! رَبُّكَ يُقْرِئُكَ السَّلامُ وَيَقُولُ: هٰذا كِتابُ ما كُنْتُ عَهِدْتُ إِلَيْكَ وَشَرَطْتُ عَلَيْكَ وَشَهِدْتُ بِهِ عَلَيْكَ وَأَشْهَدْتُ بِهِ عَلَيْكَ مَلائِكَتِي وَكَفىٰ بِي يا مُحَمَّدُ شَهِيداً، قالَ: فَارْتَعَدَتْ مَفاصِلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم فَقالَ: يا جَبْرَئِيلُ! رَبِّي هُوَ السَّلامُ وَمِنْهُ السَّلامُ وَإِلَيْهِ يَعُودُ السَّلامُ صَدَقَ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ وَبَرَّ، هاتِ الْكِتابَ، فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ وَأَمَرَهُ بِدَفْعِهِ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلام فَقالَ لَهُ: اِقْرَأْهُ، فَقَرَأَهُ حَرْفاً حَرْفاً، فَقالَ: يا عَلِيُّ! هٰذا عَهْدُ رَبِّي تَبارَكَ وَتَعالىٰ إِلَيَّ وَشَرْطُهُ عَلَيَّ وَأَمانَتُهُ، وَقَدْ بَلَّغْتُ وَنَصَحْتُ وَأَدَّيْتُ، فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلام: وَأَنا أَشْهَدُ لَكَ [بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي] بِالْبَلاغِ وَالنَّصِيحَةِ وَالتَّصْدِيقِ عَلىٰ ما قُلْتَ وَيَشْهَدُ لَكَ بِهِ سَمْعِي وَبَصَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي، فَقالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلام: وَأَنا لَكُما عَلىٰ ذٰلِكَ مِنَ الشّاهِدِينَ.

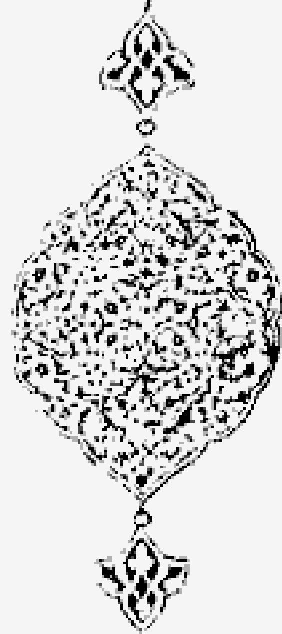
فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم: يا عَلِيُّ أَخَذْتَ وَصِيَّتِي وَعَرَفْتَها وَضَمِنْتَ لِلّٰهِ الْوَفاءَ بِما فِيها؟ فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلام: نَعَمْ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، عَلَيَّ ضَمانُها وَعَلَى اللّٰهِ عَوْنِي وَتَوْفِيقِي عَلىٰ أَدائِها، فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم: يا عَلِيُّ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُشْهِدَ عَلَيْكَ بِمُوافاتِي بِها يَوْمَ الْقِيامَةِ، فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلام: نَعَمْ أَشْهِدْ، فَقالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم: إِنَّ جَبْرَئِيلَ وَمِيكائِيلَ فِيما بَيْنِي وَبَيْنَكَ الْآنَ وَهُما حاضِرانِ مَعَهُما الْمَلائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ لِأُشْهِدَهُمْ عَلَيْكَ، فَقالَ: نَعَمْ لِيَشْهَدُوا وَأَنا ـ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ـ





گوید: لرزه بر اندام پیغمبر افتاد و گفت: ای جبرئیل پروردگارم سلام است و از او سلامتی و به سوی او است سلامتی، راست فرموده است پروردگارم عز و جل و احسان کرده، نوشته را به من بده، آن را به وی داد و به او دستور داد تا آن را تسلیم امیرالمؤمنین(ع) کند. به او فرمود: آن را بخوان و آن را کلمه کلمه خواند، پیغمبر فرمود: ای علی! این فرمان پروردگارم تبارک و تعالی است به من، و شرط او است بر من، و امانت او است، من رساندم و خیر اندیشی کردم و ادا کردم، علی(ع) فرمود: من هم گواه تو هستم، پدر و مادرم قربانت، بر این که رسانیدی و ادای وظیفه خیر خواهی کردی و آنچه فرمائی تصدیق دارم و گواهی دهد برای شما بدان گوشم، چشمم، گوشتم وخونم.

جبرئیل گفت: من هم گواه شما هر دو هستم بر این موضوع، رسول خدا(ص) فرمود: یا علی، وصیت مرا گرفتی و فهمیدی و ضامن شدی برای من و خدا که بدانچه در آن است وفا کنی؟ علی گفت: آری، پدر و مادرم قربانت، بر من است تعهد آن و بر خدا است یاری به من و توفیق عطا کردن بر ادای آن، رسول خدا(ص) فرمود: من می خواهم بر تو گواه بگیرم که تعهد کنی روز قیامت به من گزارش کار خود را بدهی، علی گفت: بسیار خوب، گواه بگیر، پیغمبر فرمود: اینک جبرئیل و میکائیل میان من و تو باشند و در اینجا هم با فرشته های مقرب حاضر شدند تا من آن ها را گواه بر تو بگیرم، علی گفت: گواه باشند و من هم، پدر ومادرم قربانت، آنها را

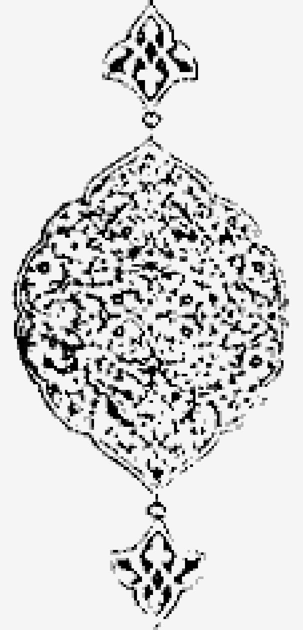




أُشْهِدُهُمْ، فَأَشْهَدَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكانَ فيما اشْتَرَطَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ بِأَمْرِ جَبْرَئيلَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِيما أَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ قالَ لَهُ: يا عَلِيُّ! تَفي بِما فيها مِنْ مُوالاةِ مَنْ والَى اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَالْبَراءَةِ وَالْعَداوَةِ لِمَنْ عادَى اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَالْبَراءَةِ مِنْهُمْ عَلَى الصَّبْرِ مِنْكَ [وَ] عَلىٰ كَظْمِ الْغَيْظِ وَعَلىٰ ذَهابِ حَقِّكَ وَغَصْبِ خُمْسِكَ وَانْتِهاكِ حُرْمَتِكَ؟ فَقالَ: نَعَمْ يا رَسُولَ اللّٰهِ!

فَقالَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: وَالَّذي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَبْرَئيلَ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ لِلنَّبِيِّ: يا مُحَمَّدُ! عَرِّفْهُ أَنَّهُ يُنْتَهَكُ الْحُرْمَةُ وَهِيَ حُرْمَةُ اللّٰهِ وَحُرْمَةُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلىٰ أَنْ تُخْضَبَ لِحْيَتُهُ مِنْ رَأْسِهِ بِدَمٍ عَبيطٍ. قالَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: فَصَعِقْتُ حينَ فَهِمْتُ الْكَلِمَةَ مِنَ الْأَمينِ جَبْرَئيلَ حَتّىٰ سَقَطْتُ عَلىٰ وَجْهي وَقُلْتُ: نَعَمْ قَبِلْتُ وَرَضيتُ وَإِنِ انْتُهِكَتِ الْحُرْمَةُ وَعُطِّلَتِ السُّنَنُ وَمُزِّقَ الْكِتابُ وَهُدِّمَتِ الْكَعْبَةُ وَخُضِبَتْ لِحْيَتي مِنْ رَأْسي بِدَمٍ عَبيطٍ صابِراً مُحْتَسِباً أَبَداً حَتّىٰ أَقْدِمَ عَلَيْكَ، ثُمَّ دَعا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَأَعْلَمَهُمْ مِثْلَ ما أَعْلَمَ أَميرَ الْمُؤْمِنينَ، فَقالُوا مِثْلَ قَوْلِهِ فَخُتِمَتِ الْوَصِيَّةُ بِخَواتيمَ مِنْ ذَهَبٍ لَمْ تَمَسَّهُ النّارُ، وَدُفِعَتْ إِلىٰ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ.

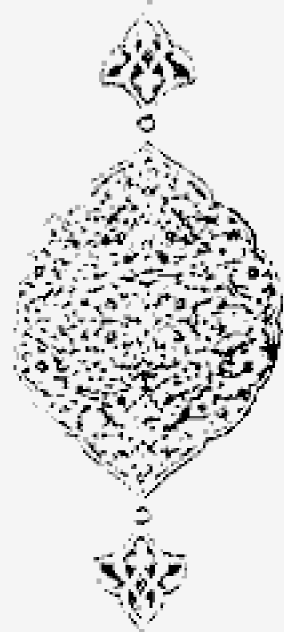
فَقُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: بِأَبي أَنْتَ وَأُمّي أَلا تَذْكُرُ ما كانَ فِي الْوَصِيَّةِ؟ فَقالَ: سُنَنُ اللّٰهِ وَسُنَنُ رَسُولِهِ، فَقُلْتُ: أَكانَ فِي





گواه می گیرم و رسول خدا آنها را شاهد نمود و در ضمن شرطی هم با علی کرد به پیشنهاد جبرئیل و طبق دستور خدا عز و جل و آن این بود: ای علی باید وفا کنی بدانچه در این وصیتنامه است از دوستداری هر که دوست دارد خدا و رسولش را و بیزاری و دشمنی برای هر که دشمنی کند با خدا و رسولش با صبر و شکیبائی و با کظم غیظ بر بردن حقّ تو و غصب خمس تو و دریدن پردهٔ آبرویت، گفت: به چشم یا رسول الله.

امیر المؤمنین فرمود: سوگند بدانکه دانه را شکافد و نفس کش را بر آرد، من از جبرئیل شنیدم به پیغمبر می گفت: ای محمد به او بفهمان که حرمت او هتک می شود، در عین حالی که حرمت خدا و حرمت رسول خدا است و بر او شرط کن که ریشش با خون تازهٔ سرش رنگین می گردد، علی فرمود: چون این کلمه را از جبرئیل امین درک کردم ناله‌ای کشیدم و برو بر زمین افتادم و گفتم: به چشم قبول دارم، راضیم گرچه هتک حرمت شود و سنّت معطل گردد و قرآن دریده شود و خانهٔ کعبه به ویرانی افتد و ریشم با خون تازهٔ سرم رنگین شود و صبر و تقرب به حق را همیشه پیشه کنم تا بر تو وارد شوم؛ سپس رسول خدا(ص) فاطمه و حسن و حسین را هم دعوت کرد و به آنان مانند امیر المؤمنین مطالب را اعلام نمود و آنها هم مانند آن حضرت جواب دادند، و وصیتنامه با مهرهائی از طلا مهر شد که آتش ندیده بود و به دست امیر المؤمنین(ع) سپرده شد.



راوی گوید: من به ابوالحسن گفتم: پدر ومادرم قربانت،نمی‌فرمائید در این وصیتنامه چه نوشته بود؟ فرمود: سخن خدا وسنن رسول خدا(ص)، گفتم: در ضمن وصیتنامه، جستن آنان



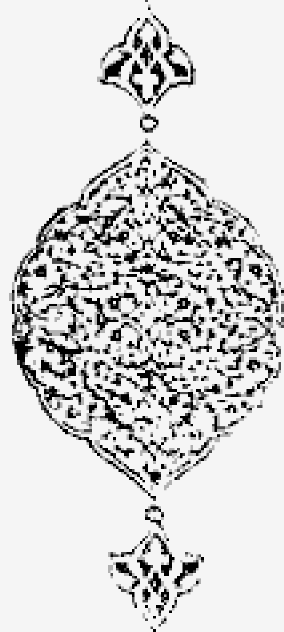
الْوَصِيَّةِ تَوَثُّبُهُمْ وَخِلافُهُمْ عَلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ؟فَقالَ: نَعَمْ وَاللّٰهِ شَيْئاً شَيْئاً، وَحَرْفاً حَرْفاً، أَما سَمِعْتَ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِنّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتىٰ وَنَكْتُبُ ماقَدَّمُوا وَآثارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ)) ؟وَاللّٰهِ لَقَدْ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَفاطِمَةَ عَلَيْهِما السَّلامُ: أَلَيْسَ قَدْ فَهِمْتُما ماتَقَدَّمْتُ بِهِ إِلَيْكُما وَقَبِلْتُماهُ؟ فَقالا: بَلىٰ وَصَبَرْنا عَلىٰ ماساءَنا وَغاظَنا.

وَفي نُسْخَةِ الصَّفْوانِيِّ زِيادَةٌ.

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ الأَصَمِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ الْبَزّازِ، عَنْ حَرِيزٍ قالَ:

قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ:

جُعِلْتُ فِداكَ، ماأَقَلَّ بَقاءَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَقْرَبَ آجالَكُمْ بَعْضَها مِنْ بَعْضٍ مَعَ حاجَةِ النّاسِ إِلَيْكُمْ؟! فَقالَ: إِنَّ لِكُلِّ واحِدٍ مِنّا صَحِيفَةً فيها مايَحْتاجُ إِلَيْهِ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ في مُدَّتِهِ، فَإِذا انْقَضىٰ مافيها مِمّا أُمِرَ بِهِ عَرَفَ أَنَّ أَجَلَهُ قَدْ حَضَرَ، فَأَتاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَنْعىٰ إِلَيْهِ نَفْسَهُ وَأَخْبَرَهُ بِما لَهُ عِنْدَ اللّٰهِ وَأَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلامُ قَرَأَ صَحِيفَتَهُ الَّتي أُعْطِيَها، وَفُسِّرَ لَهُ ما يَأْتي بِنَعْيٍ وَبَقِيَ فيها أَشْياءُ لَمْ تُقْضَ.



فَخَرَجَ لِلْقِتالِ وَكانَتْ تِلْكَ الأُمُورُ الَّتِي بَقِيَتْ أَنَّ الْمَلائِكَةَ سَأَلَتِ اللّٰهَ فِي نُصْرَتِهِ، فَأَذِنَ لَها وَمَكَثَتْ تَسْتَعِدُّ لِلْقِتالِ وَتَتَأَهَّبُ



و مخالفتشان با امیر مؤمنان درج شده بود؟ فرمود: آری به خدا، جزء به جزء وحرف به حرف، آیا نشنیدی قول خدا عزوجل را (۱۲ سوره یس): «به راستی ما مرده‌ها را زنده کنیم وبنویسیم آنچه را پیش فرستاده‌اند وآثار آنهارا وهر چیز را آمار کنیم در امام مبین» به خدا، رسول خدا(ص) به امیر المؤمنین وفاطمه(ع) فرمود: آنچه را به شما تقدیم داشتم آیا خوب فهم نکردید و نپذیرفتید؟ عرض کردند: چرا، وبر آنچه مارا بد آید وبه خشم آرد صبر کنیم. [۱۰۹]

۵ ـ حریز گوید: به امام صادق (ع) گفتم: قربانت، چه اندازه عمر شما خاندان کوتاه است و مرگ شما ائمه به هم نزدیک است با اینکه مردم به شما نیازمندند؟ فرمود: هر کدام از ما صحیفه و برنامهٔ کار داریم که در آن هرچه باید عمل شود در مدت امامت ثبت است و چون مندرجات آن به آخر رسید، فهمیده شود که عمر به آخر رسیده، و پیغمبر (در خواب) آید و خبر مرگ او را به وی دهد و آنچه از مقام نزد خدا دارد به او گزارش دهد و چون نوبت به حسین(ع) رسید و صحیفهٔ مخصوص خود را خواند و در آیندهٔ نزدیک خبر مرگ او را شرح داده بود ولی کارهائی مانده بود که انجام نشده بود پس برای نبرد و شهادت خروج کرد و از امور انجام نشده این بود که ملائکه از خدا طلب یاری او را کرده بودند و به استجابت هم رسیده بود و آن ملائکه آمادهٔ نبرد شده بودند و مهیّای حرکت بودند که آن حضرت کشته شد و وقتی به زمین آمدند که مدت او به سر رسیده بود و شهید شده بود.

ملائکه عرض کردند: بار پروردگارا به ما اجازهٔ فرود آمدن

لِذٰلِكَ حَتّىٰ قُتِلَ فَنَزَلَتْ وَقَدِ انْقَطَعَتْ مُدَّتُهُ وَقُتِلَ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَقالَتِ الْمَلائِكَةُ: يارَبِّ أَذِنْتَ لَنا فِي الِانْحِدارِ وَأَذِنْتَ لَنا فِي نُصْرَتِهِ، فَانْحَدَرْنا وَقَدْ قَبَضْتَهُ، فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلَيْهِمْ أَنِ الْزَمُوا قَبْرَهُ حَتّىٰ تَرَوْهُ وَقَدْ خَرَجَ فَانْصُرُوهُ وَابْكُوا عَلَيْهِ وَعَلىٰ مافاتَكُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ فَإِنَّكُمْ قَدْ خُصِصْتُمْ بِنُصْرَتِهِ وَبِالْبُكاءِ عَلَيْهِ، فَبَكَتِ الْمَلائِكَةُ تَعَزِّياً وَحُزْناً عَلىٰ مافاتَهُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ، فَإِذا خَرَجَ يَكُونُونَ أَنْصارَهُ.

بابُ الْأُمُورُ الَّتِي تُوجِبُ حُجَّةَ الْإِمامِ عَلَيْهِ السَّلامُ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ: إِذا ماتَ الْإِمامُ بِمَ يُعْرَفُ الَّذِي بَعْدَهُ؟ فَقالَ: لِلْإِمامِ عَلاماتٌ، مِنْها: أَنْ يَكُونَ أَكْبَرَ وُلْدِ أَبِيهِ وَيَكُونَ فِيهِ الْفَضْلُ وَالْوَصِيَّةُ، وَيَقْدَمُ الرَّكْبُ فَيَقُولُ: إِلىٰ مَنْ أَوْصىٰ فُلانٌ؟ فَيُقالُ: إِلىٰ فُلانٍ، وَالسِّلاحُ فِينا بِمَنْزِلَةِ التّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرائِيلَ، تَكُونُ الْإِمامَةُ مَعَ السِّلاحِ حَيْثُما كانَ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ يَزِيدَ شَعِرٍ، عَنْ هارُونَ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلىٰ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: الْمُتَوَثِّبُ عَلىٰ هٰذَا الْأَمْرِ الْمُدَّعِي لَهُ، مَا الْحُجَّةُ عَلَيْهِ؟ قالَ:

دادی و اجازهٔ یاری کردن حسین را دادی، ما فرود آمدیم و تو جان او را گرفتی، خدا به آنها وحی کرد که: بر سر قبر او بمانید تا او را ببینید که بیرون آمده و او را یاری کنید و اکنون بر او گریه کنید و گریه کنید بر اینکه فرصتِ یاری او از دست شما رفت، زیرا مخصوص به یاری کردن او شده‌اید و بر گریستن در مصیبت او، فرشته ها به عزاداری امام حسین گریستند و از غم از دست رفتن یاری آن حضرت هم می گریند و چون از قبر برآید (در دوران رجعت) از یاران او باشند. [۱۱۰]

باب اموری که موجب حجت و دلیل بر امامتِ امام می شوند

۱ ـ ابن ابی نصر گوید: به امام رضا (ع) گفتم: وقتی که امام بمیرد با چه امام بعد از او شناخته شود؟ فرمود: امام نشانه ها دارد: یکی اینکه بزرگترین پسرهای پدر خود می‌باشد ودارای فضیلت ووصیت است ومعروف است به طوری که یک شتر سوار که از خارج وارد شهر می شود، می‌پرسد: فلان امام به که وصیت کرده؟ می گویند: به فلانی، وسلاح در میان ما چون تابوت است در میان بنی اسرائیل وامامت به همراه سلاح است هرجا که باشد.

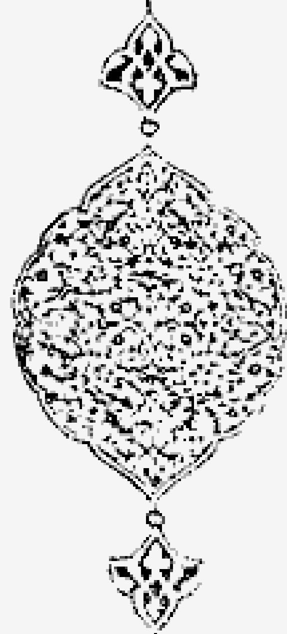
۲ ـ عبد الأعلی گوید: به امام صادق (ع) گفتم: آن که به ناحق بر مسند امامت جسته و مدعی آن است چه دلیلی بر رد او است؟ فرمود: از احکام حلال و حرام از وی پرسند، سپس رو به من کرد و فرمود: سه دلیل هست که در کسی جمع نباشد جز این که



يُسْأَلُ عَنِ الْحَلالِ وَالْحَرامِ، قالَ: ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقالَ: ثَلاثَةٌ مِنَ الْحُجَّةِ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي أَحَدٍ إِلّا كانَ صاحِبَ هٰذا الأَمْرِ: أَنْ يَكُونَ أَوْلَى النّاسِ بِمَنْ كانَ قَبْلَهُ وَيَكُونَ عِنْدَهُ السِّلاحُ وَيَكُونَ صاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظّاهِرَةِ الَّتِي إِذا قَدِمْتَ الْمَدِينَةَ سَأَلْتَ عَنْها الْعامَّةَ وَالصِّبْيانَ: إِلىٰ مَنْ أَوْصىٰ فُلانٌ؟ فَيَقُولُونَ: إِلىٰ فُلانِ بْنِ فُلانٍ.

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ وَحَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قِيلَ لَهُ: بِأَيِّ شَيْءٍ يُعْرَفُ الإِمامُ؟ قالَ: بِالْوَصِيَّةِ الظّاهِرَةِ وَبِالْفَضْلِ، إِنَّ الإِمامَ لا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَطْعَنَ عَلَيْهِ فِي فَمٍ وَلا بَطْنٍ وَلا فَرْجٍ، فَيُقالُ: كَذّابٌ وَيَأْكُلُ أَمْوالَ النّاسِ، وَما أَشْبَهَ هٰذا.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُعاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قالَ: قُلْتُ لأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: ما عَلامَةُ الإِمامِ الَّذِي بَعْدَ الإِمامِ؟ فَقالَ: طَهارَةُ الْوِلادَةِ وَحُسْنُ الْمَنْشَأِ وَلا يَلْهُو وَلا يَلْعَبُ.



٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّلالَةِ عَلىٰ صاحِبِ هٰذا الأَمْرِ، فَقالَ: الدَّلالَةُ عَلَيْهِ: الْكِبَرُ وَالْفَضْلُ وَالْوَصِيَّةُ، إِذا قَدِمَ الرَّكْبُ الْمَدِينَةَ فَقالُوا: إِلىٰ مَنْ أَوْصىٰ فُلانٌ؟ قِيلَ: إِلىٰ فُلانِ بْنِ فُلانٍ وَدُورُوا مَعَ السِّلاحِ حَيْثُما دارَ،



به حق صاحب مقام امامت است:

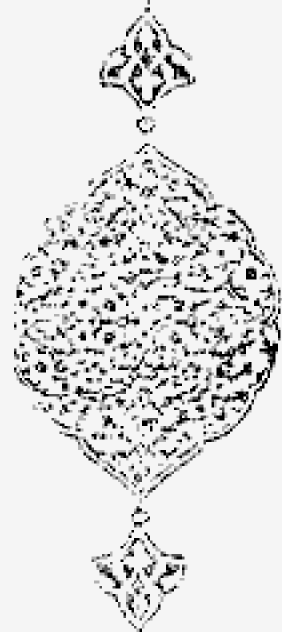
الف ـ اولیٰ و احق باشد نسبت به امام سابق بر خود.

ب ـ سلاح نزد او باشد.

ج ـ وصیّ معروفِ امام سابق باشد به طوری که وقتی تو وارد شهر مدینه شدی از عموم مردم و از بچه ها پرسیدی: فلان امام به چه کسی وصیت کرده؟ بگویند: به فلان پسر فلان.

۳ ـ حفص بن بختری گوید: به امام صادق (ع) عرض شد: با چه چیز امام شناخته می شود؟ فرمود: به وصیت معروفه و به فضیلت، امام کسی است که اُحدی نمی تواند به او طعنی زند که گناهی با دهان یا شکم یا فرج کرده است و در بارهٔ او نتوانند بگویند دروغگو است یا مال مردم خور است و یا مانند این حرفها.

۴ ـ معاویه بن وهب گوید: به امام باقر (ع) گفتم: نشانهٔ امام بعد از امام چیست؟ فرمود: حلال زادگی و پرورش خوب و کنار بودن از لهو و لعب.



۵ ـ احمد بن عمر گوید: پرسیدم از امام رضا (ع) از دلیل بر صاحب امر امامت، فرمود: دلیل آن کبر(سن) و فضل و وصیت روشن است، تا آنجا که چون کاروانی به مدینه وارد شوند و بگویند فلان امام به که وصیت کرده؟ گویند: به فلان پسر فلان، شما با سلاح پیغمبر بگردید هر کجا آن گردید، که همراه با امامت است،

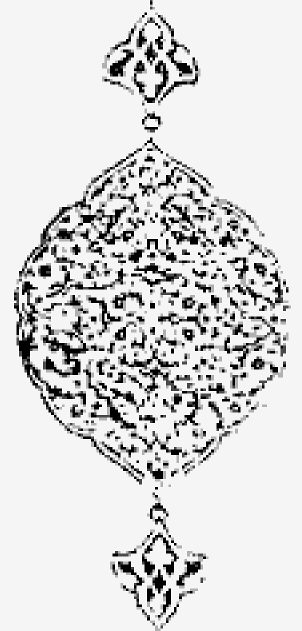


فَأَمّا الْمَسائِلُ فَلَيْسَ فيها حُجَّةٌ.

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي يَحْيَي الْواسِطِيِّ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مالَمْ تَكُنْ فيهِ عاهَةٌ.

٧ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: جُعِلْتُ فِداكَ بِمَ يُعْرَفُ الإِمامُ؟ قالَ: فَقالَ:

بِخِصالٍ: أَمّا أَوَّلُها فَإِنَّهُ بِشَيْءٍ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فيهِ بِإِشارَةٍ إِلَيْهِ لِتَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةً وَيُسْأَلُ فَيُجِيبُ وَإِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَأَ وَيُخْبِرُ بِما فِي غَدٍ وَيُكَلِّمُ النّاسَ بِكُلِّ لِسانٍ، ثُمَّ قالَ لِي: يا أَبا مُحَمَّدٍ! أُعْطِيكَ عَلامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُراسانَ، فَكَلَّمَهُ الْخُراسانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَأَجابَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ بِالْفارِسِيَّةِ، فَقالَ لَهُ الْخُراسانِيُّ: وَاللّٰهِ جُعِلْتُ فِداكَ ما مَنَعَنِي أَنْ أُكَلِّمَكَ بِالْخُراسانِيَّةِ غَيْرَ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ لاتُحْسِنُها، فَقالَ:



سُبْحانَ اللّٰهِ إِذا كُنْتُ لاأُحْسِنُ أُجِيبُكَ فَما فَضْلِي عَلَيْكَ؟ ثُمَّ قالَ لِي: يا أَبا مُحَمَّدٍ! إِنَّ الإِمامَ لايَخْفىٰ عَلَيْهِ كَلامُ أَحَدٍ مِنَ النّاسِ وَلا طَيْرٍ وَلا بَهِيمَةٍ وَلا شَيْءٍ فيهِ الرُّوحُ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ هٰذِهِ الْخِصالُ فِيهِ فَلَيْسَ هُوَ بِإِمامٍ.



اما صرف مسائل دلیل نمی شوند. [۱۱۱]

۶ ـ امام صادق (ع) فرمود: امر امامت در پسرِ بزرگ است به شرط آن که عیبی نداشته باشد. [۱۱۲]

۷ ـ أبو بصیر گوید: به أبوالحسن (ع) گفتم: قربانت، امام به چه دلیل شناخته می‌شود؟ گوید: در جواب فرمود: به چند خصلت:

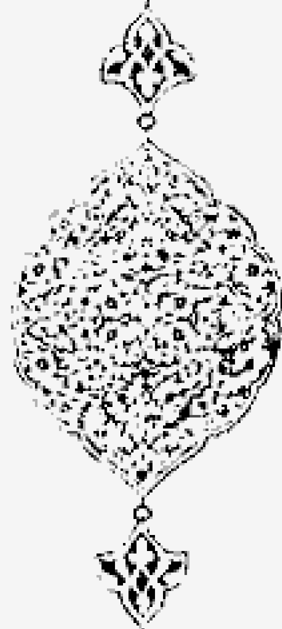
۱ ـ با چیزی که از پدر در بارهٔ او سابقه دارد (مانند نصّ بر او وسپردن علم امامت به او) به اشاره به‌وی تا دلیل امامت باشد.

۲ ـ هرچه از او پرسند جواب گوید واگر در برابر او خاموش نشینند او خود آغاز سخن کند.

۳ ـ می‌تواند از فردا خبر دهد.

٤ ـ با مردم جهان به هر زبانی می‌تواند سخن کند واهل هر زبانی می‌تواند بااو بدون مترجم گفتگو کند.

سپس فرمود: ای ابا محمد! من پیش از اینکه تو از جای خود برخیزی، یک نشانه‌ای به تو می‌نمایم. دیری نگذشت که مردی از اهل خراسان وارد مجلس ما شد وآن خراسانی به زبان عربی باآن حضرت سخن گفت ولَی أبوالحسن به فارسی جوابش داد، آن خراسانی گفت: قربانت، بخدا مانع من از اینکه به زبان فارسی باشما سخن گویم این بود که شما زبان فارسی را خوب ندانید. فرمود: سبحان اللّه! اگر من نتوانم جواب تورا بگویم، چه فضیلتی بر تو دارم؟ سپس به من فرمود: ای ابا محمد! به راستی سخن هیچکس بر امام نهان نیست ونه گفتار پرنده وجانداران ونه هیچ زنده‌ای که روح دارد، هرکه این خصال را ندارد امام نیست.



بابُ ثَباتِ الإمامَةِ فِي الأَعْقابِ وَأَنَّها لاتَعُودُ فِي أَخٍ وَلا عَمٍّ وَلا غَيْرِهِما مِنَ القَراباتِ

١ ـ عَلِيُّ بْنُ إبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ثُوَيْرِ بْنِ أَبِي فاخِتَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لاتَعُودُ الإمامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ أَبَداً، إنَّما جَرَتْ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ كَما قالَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((وَأُولُو الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللّٰهِ)) فَلا تَكُونُ بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ إلاّ فِي الأَعْقابِ وَأَعْقابِ الأَعْقابِ.

٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: أَبَى اللّٰهُ أَنْ يَجْعَلَها لِأَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إسْماعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّهُ سُئِلَ: أَتَكُونُ الإمامَةُ فِي عَمٍّ أَوْ خالٍ؟ فَقالَ: لا، فَقُلْتُ: فَفِي أَخٍ؟ قالَ: لا، قُلْتُ: فَفِي مَنْ؟ قالَ: فِي وَلَدِي ـ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ لا وَلَدَ لَهُ ـ.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي نَجْرانَ، عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ حَمّادِ بْنِ

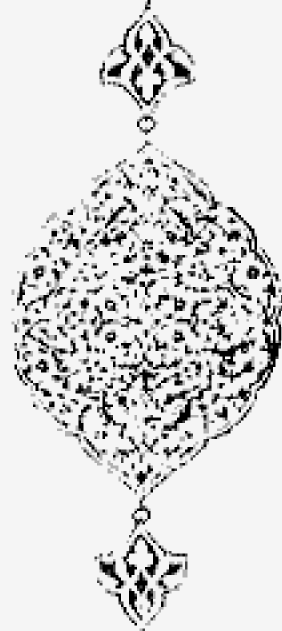


باب اثبات امامت در اعقاب و سلب آن از برگشت به برادر و عم و خویشان دیگر

۱ ـ امام صادق (ع) فرمود: امامت بعد از حسن و حسین هرگز از برادر به برادر نرسد، از دوران علی بن الحسین منحصراً طبق گفتار خدا (۷۵ سوره انفال، ٦ سوره احزاب): «اولو الارحام به همدیگر اولیٰ هستند» جاری شده و بعد از علی بن الحسین امامت نباشد جز پشت به پشت، یعنی از پدر به پسر. [۱۱۳]

۲ ـ از یونس بن یعقوب که شنیده امام صادق (ع) می‌فرموده: خدا نخواسته امامت را بعد از حسن و حسین(ع) به دو برادر دهد.

۳ ـ محمد بن اسمعیل بن بزیع از امام رضا(ع) پرسید: امامت به عم و خال می رسد؟ فرمود: نه، گوید: گفتم: به برادر؟ فرمود: نه، گفتم: پس در چه کسی است؟ فرمود: در پسر من است، آن روز هنوز امام رضا پسری نداشت.



۴ ـ امام صادق (ع) فرمود:

امامت در دو برادر جمع نمی‌شود بعد از حسن و حسین(ع)،

عِيسىٰ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّهُ قالَ: لاتَجْتَمِعُ الإمامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِنَّما هِيَ فِي الأَعْقابِ وَأَعْقابِ الأَعْقابِ.

٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرانَ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنْ كانَ كَوْنٌ وَلا أَرانِيَ اللّٰهُ فَبِمَنْ أَئْتَمُّ؟ فَأَوْمَأَ إِلَى ابْنِهِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ: فَإِنْ حَدَثَ بِمُوسىٰ حَدَثٌ فَبِمَنْ أَئْتَمُّ؟ قالَ: بِوَلَدِهِ، قُلْتُ: فَإِنْ حَدَثَ بِوَلَدِهِ حَدَثٌ وَتَرَكَ أَخاً كَبِيراً وَابْناً صَغِيراً فَبِمَنْ أَئْتَمُّ؟ قالَ: بِوَلَدِهِ ثُمَّ واحِداً فَواحِداً ـ وَفِي نُسْخَةِ الصَّفْوانِيِّ ـ: ثُمَّ هٰكَذا أَبَداً.

بابُ مانَصَّ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ عَلَى الأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ واحِداً فَواحِداً

١ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ. وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ

همانا در اعقاب است و اعقابِ اعقاب.

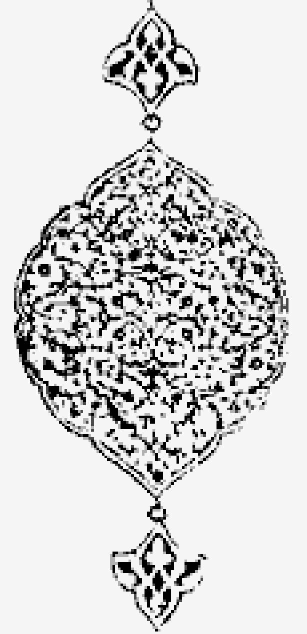
۵ ـ عیسی بن عبد الله بن عمر بن علی بن اُبی طالب گوید: به امام صادق (ع) گفتم: اگر پیش‌آمدی شد (یعنی شما وفات کردید) خدا برایم آن روز را نیاورد ؛ من به چه کسی بگروم؟ اشاره به فرزندش موسی کرد، گوید: گفتم: اگر برای موسی پیش آمدی شد به که بگروم؟ فرمود: به پسرش، گفتم: اگر برای او هم پیش آمدی شد و برادر بزرگ وپسر صغیری دارد به که بگروم؟ فرمود: به پسر او سپس به هر یک از اولاد ـ ودر نسخهٔ صفوانی است که ـ سپس همچنین تا همیشه.

باب آنچه نص از خدا عز وجل و رسولش صادر شده بر ائمه یکی بعد از دیگری

۱ ـ ابی بصیر گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۵۹ سوره نساء): «از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر خودتان اطاعت کنید» ؟ فرمود: در بارهٔ علی بن ابی طالب و حسن و حسین (ع) نازل شده، من به او گفتم: به راستی مردم می گویند:



مِنكُمْ)) فَقالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهم السّلام، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ النّاسَ يَقُولُونَ: فَما لَهُ لَمْ يُسَمِّ عَلِيّاً وَأَهْلَ بَيْتِهِ عليهم السّلام فِي كِتابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ قالَ: فَقالَ: قُولُوا لَهُمْ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلّى اللّٰه عليه وآله وسلّم نَزَلَتْ عَلَيْهِ الصَّلاةُ وَلَمْ يُسَمِّ اللّٰهُ لَهُمْ ثَلاثاً وَلا أَرْبَعاً، حَتّىٰ كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صلّى اللّٰه عليه وآله وسلّم هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذٰلِكَ لَهُمْ وَنَزَلَتْ عَلَيْهِ الزَّكاةُ وَلَمْ يُسَمِّ لَهُمْ مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ دِرْهَماً دِرْهَمٌ، حَتّىٰ كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صلّى اللّٰه عليه وآله وسلّم هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذٰلِكَ لَهُمْ وَنَزَلَ الْحَجُّ فَلَمْ يَقُلْ لَهُمْ: طُوفُوا أُسْبُوعاً حَتّىٰ كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صلّى اللّٰه عليه وآله وسلّم هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذٰلِكَ لَهُمْ وَنَزَلَتْ: ((أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنكُمْ)) وَنَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلّى اللّٰه عليه وآله وسلّم فِي عَلِيٍّ: ((مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ)) وَقالَ: ((أُوصِيكُمْ بِكِتابِ اللّٰهِ وَأَهْلِ بَيْتِي، فَإِنِّي سَأَلْتُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ لا يُفَرِّقَ بَيْنَهُما حَتّىٰ يُورِدَهُما عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَعْطانِي ذٰلِكَ)) وَقالَ: ((لا تُعَلِّمُوهُمْ، فَهُمْ أَعْلَمُ مِنكُمْ)) وَقالَ: ((إِنَّهُمْ لَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ بابِ هُدىً وَلَنْ يُدْخِلُوكُمْ فِي بابِ ضَلالَةٍ)).



فَلَوْ سَكَتَ رَسُولُ اللّٰهِ صلّى اللّٰه عليه وآله وسلّم فَلَمْ يُبَيِّنْ مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ لادَّعاها آلُ فُلانٍ وَآلُ فُلانٍ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَهُ فِي كِتابِهِ تَصْدِيقاً لِنَبِيِّهِ صلّى اللّٰه عليه وآله وسلّم: ((إِنَّما يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ



چـــرا او نام علی و خاندانش را در کتاب خدا عز و جل نبرده؟ گوید: فرمود: در پاسخ آنها بگوئید که: برای پیغمبر آیهٔ نماز نازل شد و خدا در آن نام نبرد سه رکعت و چهار رکعت را تا اینکه رسول خدا(ص) آن را شرح داد و آیهٔ زکاة نازل شد خدا نام نبرد که باید از چهل درهم یک درهم داد تا رسول خدا(ص) بود که آن را شرح داد و آیهٔ حج نازل شد و نفرمود به مردم که هفت دور طواف کنید تا آنکه رسول خدا(ص) بود که آن را شرح کرد برای مردم و نازل شد «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» و در بارهٔ علی و حسن و حسین(ع) نازل شد و رسول خدا(ص) در بارهٔ علی(ع) فرمود هر که را من مولا و آقایم علی(ع) مولا و آقا است، و فرمود:

مـــن به شما وصیت می کنم در بارهٔ کتاب خدا و خاندانم زیرا من از خدا عز و جل در خواسته‌ام که میان آنها جدائی نیفکند تا آنها را بر سر حوض به من رساند، خدا این خواست مرا داد، و فرمود: چیزی به آنها نیاموزید که آنها از شما أعلم هستند، وفرمود: خاندان من شما را از هیچ در هدایت بیرون نکنند و هر گز شما را به باب گمراهی وارد نکنند.

اگر پیغمبر خاموش می نشست و آن را در خاندان خود شرح نمی کرد، آل فلان و آل فلان ادعای آن را می کردند، ولی خدا در کتاب باز هم شرح آن را برای تصدیق پیغمبرش بیان کرد و نازل نمود (۳۳ سوره احزاب): «همانا خدا می خواهد پلیدی را از شما خاندان

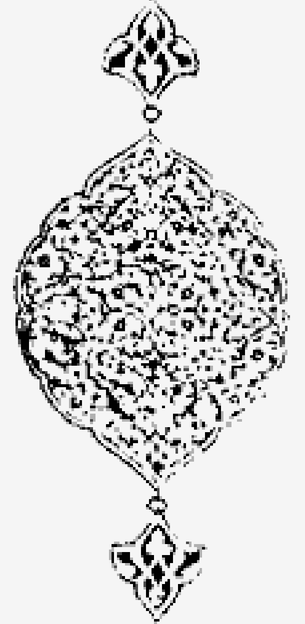


أَهلَ البَيتِ وَيُطَهِّرَكُم تَطهِيراً)) فكانَ عَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَفاطِمَةُ عَلَيهِمُ السَّلامُ، فَأَدْخَلَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّم تَحْتَ الْكِساءِ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، ثُمَّ قالَ: اللّٰهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلاً وَثِقْلاً وَهٰؤُلاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَثِقْلِي.

فَقالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: أَلَسْتُ مِنْ أَهْلِكَ؟ فَقالَ: إِنَّكِ إِلىٰ خَيْرٍ وَلٰكِنَّ هٰؤُلاءِ أَهْلِي وَثِقْلِي.

فَلَمّا قُبِضَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّم كانَ عَلِيٌّ أَوْلَى النّاسِ بِالنّاسِ لِكَثْرَةِ ما بَلَّغَ فِيهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَإِقامَتِهِ لِلنّاسِ وَأَخْذِهِ بِيَدِهِ، فَلَمّا مَضىٰ عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ يَسْتَطِيعُ عَلِيٌّ - وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ - أَنْ يُدْخِلَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَلا الْعَبّاسَ بْنَ عَلِيٍّ وَلا واحِداً مِنْ وُلْدِهِ إِذاً لَقالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ أَنْزَلَ فِينا كَما أَنْزَلَ فِيكَ فَأَمَرَ بِطاعَتِنا كَما أَمَرَ بِطاعَتِكَ وَبَلَّغَ فِينا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّم كَما بَلَّغَ فِيكَ وَأَذْهَبَ عَنّا الرِّجْسَ كَما أَذْهَبَهُ عَنْكَ.

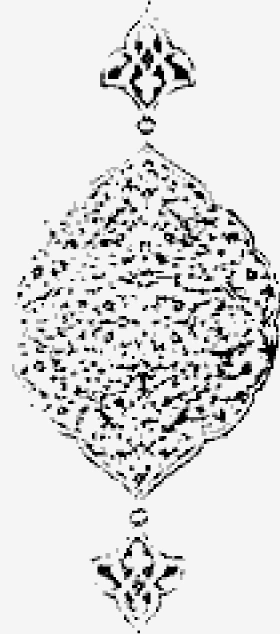
فَلَمّا مَضىٰ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلامُ كانَ الْحَسَنُ عَلَيهِ السَّلامُ أَوْلىٰ بِها لِكِبَرِهِ، فَلَمّا تُوُفِّيَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُدْخِلَ وُلْدَهُ وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ ذٰلِكَ وَاللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ((وَأُولُو الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللّٰهِ)) فَيَجْعَلَها فِي وُلْدِهِ إِذاً لَقالَ الْحُسَيْنُ أَمَرَ اللّٰهُ بِطاعَتِي كَما أَمَرَ بِطاعَتِكَ وَطاعَةِ أَبِيكَ وَبَلَّغَ فِيَّ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّم كَما



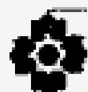


به خصوص ببرد و شما را پاک کند» علی بود و حسن و حسین و فاطمه(ع) که پیغمبر(ص) آنها را زیر عبا گرد آورد، در خانهٔ ام سلمه، و سپس فرمود: بار خدایا هر پیغمبری خاندان و بنه‌ای دارد و اینها خاندان و بنهٔ منند، ام سلمه گفت: آیا من از خاندان تو نیستم؟ فرمود: تو رو به خوبی داری ولی اینان خاندان و بنهٔ منند.

چون رسول خدا(ص) وفات کرد، علی(ع) اولیٰ و اُحقّ از همهٔ مردم بود برای پیشوائی مردم، برای تبلیغات بسیاری که رسول خدا(ص) نسبت به او کرده بود و او را برابر مردم بپا داشته بود و دست او را در دست داشت و چون علی(ع) در گذشت، نمی توانست و اقدام نمی کرد که محمد بن علی یا عباس بن علی یا یکی از پسرانش را وارد امر امامت کند، زیرا در این صورت حسن و حسین(ع) می گفتند: خدا در بارهٔ ما حکم نازل کرده چنانچه در بارهٔ تو نازل کرده و به اطاعت ما دستور داده چنانچه به اطاعت تو دستور داده و در بارهٔ ما تبلیغ کرده رسول خدا(ص) مثل این که در بارهٔ تو تبلیغ کرده و پلیدی را از ما برده است چنانچه از تو برده است.



چون علی(ع) در گذشت، حسن(ع) اولیٰ بود به خاطر این که بزرگتر بود و چون او وفات می کرد، نمی توانست از اولاد خود وارد امر امامت کند و اقدام به آن هم نمی کرد با این که خدا می فرماید: «**و اولو الارحام بعضهم أُولیٰ ببعض فی کتاب الله**» و اگر آن را برای اولادش مقرر می کرد، امام حسین(ع) می گفت: خدا به

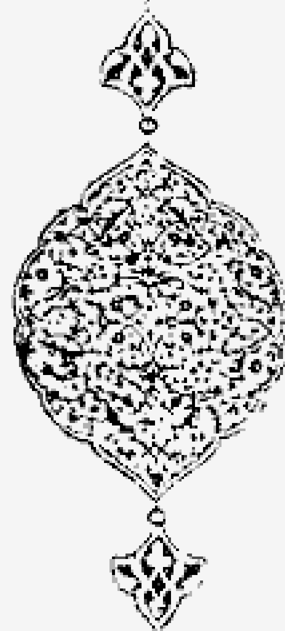




بَلَّغَ فيكَ وَفي أَبيكَ وَأَذْهَبَ اللّٰهُ عَنّي الرِّجْسَ كَما أَذْهَبَ عَنْكَ وَعَنْ أَبيكَ، فَلَمّا صارَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يَسْتَطيعُ أَنْ يَدَّعِيَ عَلَيْهِ كانَ هُوَ يَدَّعي عَلىٰ أَخيهِ وَعَلىٰ أَبيهِ، لَوْ أَرادا أَنْ يَصْرِفا الأَمْرَ عَنْهُ وَلَمْ يَكُونا لِيَفْعَلا ثُمَّ صارَتْ حينَ أَفْضَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَجَرىٰ تَأْويلُ هٰذِهِ الآيَةِ: ((وَأُولُوا الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ في كِتابِ اللّٰهِ)) ثُمَّ صارَتْ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ صارَتْ مِنْ بَعْدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ. وَقالَ: الرِّجْسُ هُوَ الشَّكُّ، وَاللّٰهِ لانَشُكُّ في رَبِّنا أَبَداً.

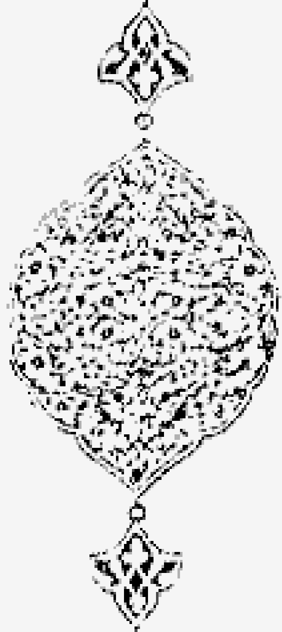
مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ. وَالْحُسَيْنُ بْنُ سَعيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرانَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ وَعِمْرانَ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ مِثْلَ ذٰلِكَ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْمُغيرَةِ، عَنْ اِبْنِ مُسْكانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحيمِ بْنِ رَوْحٍ الْقَصيرِ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ في قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَأُولُو الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ في كِتابِ اللّٰهِ)) فيمَنْ نَزَلَتْ؟ قالَ: نَزَلَتْ فِي الإِمْرَةِ، إِنَّ هٰذِهِ الآيَةَ جَرَتْ في وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنْ بَعْدِهِ، فَنَحْنُ أَوْلىٰ بِالأَمْرِ وَبِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ وَالْمُهاجِرينَ





اطاعت من فرمان داده چنانچه به اطاعت تو فرمان داده و اطاعت پدرت و رسول خدا در باره من هم تبلیغ کرده مثل آن که در بارهٔ تو و پدرت تبلیغ کرده و خدا پلیدی را از من برده مثل این که از تو و پدرت برده است، و چون امامت به حسین(ع) رسید هیچکدام از خاندان و خویشانش نمی توانستند بر او ادّعائی بیاورند چنانچه او می توانست طرح دعوی نسبت به برادر و پدر کند، در صورتی که می خواستند امر امامت را از او بگیرند و به دیگری منتقل کنند با این که این کار را نمی کردند و چون خلافت به حسین(ع) رسید، این آیه اجراء گردید که: «اولو الارحام بعضهم اولیٰ ببعض فی کتاب الله» و امامت پس از حسین به علی بن الحسین(ع) رسید و بعد از علی بن الحسین به محمد بن علی(ع)؛ فرمود: مقصود از رجس و پلیدی که از ما برده اند، شک است و به خدا ما هرگز در پروردگار خود شک نداریم (مقام توحیدِ خالص همین است).

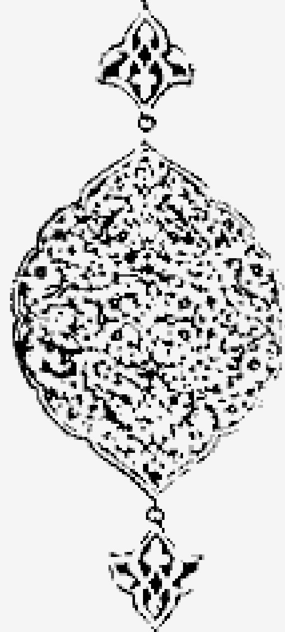


۲ ـ عبد الرحیم بن روح القصیر از امام باقر(ع) (پرسید) که قول خدا عز و جل (۶ سوره احزاب): «پیغمبر به مردم از خودشان اولی است و زنهایش مادران آنانند و اولو الارحام اولی هستند بعضی بر بعضی در کتاب خدا» در بارهٔ چه کسی نازل شده؟ فرمود: در بارهٔ امر خلافت نازل شده و این آیه در اولاد حسین(ع) بعد از او مجری گردیده و ما اولیٰ به امر خلافت و به جانشینی رسول خدائیم از سایر مؤمنین و مهاجرین و انصار، گفتم: اولاد جعفر در امامت بهره‌ای دارند؟ فرمود: نه، گفتم: پس اولاد عباس در آن نصیبی دارند؟ فرمود: نه،



وَالأَنْصارِ، قُلْتُ: فَوُلْدُ جَعْفَرٍ لَهُمْ فيها نَصِيبٌ؟ قالَ: لا، قُلْتُ: فَلِوُلْدِ الْعَبّاسِ فِيها نَصِيبٌ؟ قالَ: لا، فَعَدَدْتُ عَلَيْهِ بُطُونَ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ، كُلُّ ذٰلِكَ يَقُولُ: لا، قالَ: وَنَسِيتُ وُلْدَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَدَخَلْتُ بَعْدَ ذٰلِكَ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ: هَلْ لِوُلْدِ الْحَسَنِ فِيها نَصِيبٌ؟ فَقالَ: لا، وَاللّٰهِ يا عَبْدَ الرَّحِيمِ! ما لِمُحَمَّدِيٍّ فيها نَصِيبٌ غَيْرَنا.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهاشِمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ في قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا)) قالَ: إِنَّما يَعْنِي أَوْلىٰ بِكُمْ أَيْ أَحَقُّ بِكُمْ وَبِأُمُورِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَأَمْوالِكُمْ: اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي عَلِيّاً وَأَوْلادَهُ الأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ، ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقالَ: ((الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ)) وَكانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنينَ فِي صَلاةِ الظُّهْرِ وَقَدْ صَلّىٰ رُكْعَتَيْنِ وَهُوَ راكِعٌ وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ قِيمَتُها أَلْفُ دِينارٍ وَكانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَساهُ إِيّاها وَكانَ النَّجاشِيُّ أَهْداها لَهُ فَجاءَ سائِلٌ فَقالَ: السَّلامُ عَلَيْكَ يا وَلِيَّ اللّٰهِ وَأَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ تَصَدَّقْ عَلىٰ مِسْكِينٍ، فَطَرَحَ الْحُلَّةَ إِلَيْهِ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ أَنِ احْمِلْها. فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ هٰذِهِ الآيَةَ وَصَيَّرَ نِعْمَةَ أَوْلادِهِ بِنِعْمَتِهِ فَكُلُّ مَنْ بَلَغَ مِنْ أَوْلادِهِ مَبْلَغَ الإِمامَةِ، يَكُونُ بِهٰذِهِ الصِّفَةِ مِثْلَهُ فَيَتَصَدَّقُونَ وَهُمْ



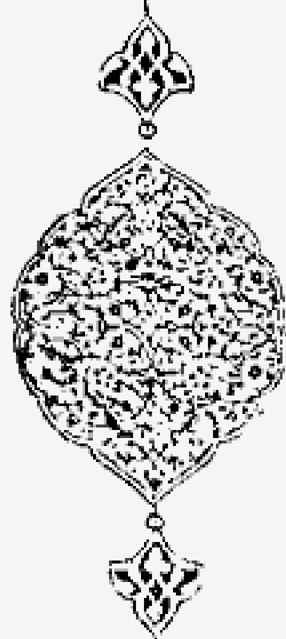
من خاندان‌های عبد المطلب را بر آن حضرت بر شمردم، در بارهٔ همه میفرمود: نه، گوید: اولاد حسن را از یاد بردم و بعد از آن خدمتش رسیدم و به او گفتم: آیا برای اولاد حسن(ع) در امامت بهره‌ای هست؟ فرمود: نه، به خدا ای عبد الرحیم، برای هیچ فرد محمدی در امامت بهره‌ای نیست جز ماها. [۱۱٤]

۳ ـ احمد بن عیسی از امام صادق (ع) در قول خدا عز و جل: «همانا ولی و سرپرست شما خدا است و رسولش و آنان که گرویدند» فرمود: یعنی اولیٰ به شما و احق به شما و به کارهای شما و خود شما و اموال شما خدا است و رسولش و کسانی که ایمان آوردند، یعنی علی و اولاد ائمهٔ او تا روز قیامت، سپس خدا عز و جل آن ها را وصف نمود و فرمود: «آنچنان کسانی که بپا می دارند نماز را و می پردازند زکاة را و ایشان در رکوعند» امیر المؤمنین (ع) در نماز ظهر بود و دو رکعت خوانده بود و در رکوع بود و در برش حلّه ای بود به بهای هزار اشرفی که پیغمبر به او پوشانیده بود و نجاشی آن جامه را برای وی فرستاده بود، یک سائل آمد و گفت: السلام علیك یا ولیّ الله و اولیٰ به مؤمنان از خودشان، بر گدائی تصدّق فرما، علی(ع) آن حلّه را نزد او انداخت و به دست اشاره کرد تا آن را برگیرد و خدا هم این آیه را بر او نازل کرد و به وسیلهٔ انعام به او به فرزندانش هم انعام داد و هر کدام از فرزندانش که به امامت رسند به واسطهٔ این صفت بوده است که مانند او بدان متصف بوده‌اند که در حال رکوع صدقه داده‌اند، و آن سائلی که از امیر المؤمنین(ع) سؤال



راكِعُونَ، وَالسّائِلُ الَّذي سَأَلَ أَميرَ الْمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلامُ مِنَ الْمَلائِكَةِ وَالَّذينَ يَسْأَلُونَ الأَئِمَّةَ مِنْ أَوْلادِهِ يَكُونُونَ مِنَ الْمَلائِكَةِ.

٤ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَنِ ابْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرارَةَ وَفُضَيْلِ بْنِ يَسارٍ وَبُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَبُرَيْدِ بْنِ مُعاوِيَةَ وَأَبِي الْجارُودِ جَميعاً عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: أَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ بِوِلايَةِ عَلِيٍّ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ: ((إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ)) وَفَرَضَ وِلايَةَ أُولِي الأَمْرِ، فَلَمْ يَدْرُوا ماهِيَ، فَأَمَرَ اللّٰهُ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمُ الْوِلايَةَ كَما فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلاةَ وَالزَّكاةَ وَالصَّوْمَ وَالْحَجَّ، فَلَمّا أَتاهُ ذٰلِكَ مِنَ اللّٰهِ، ضاقَ بِذٰلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دينِهِمْ وَأَنْ يُكَذِّبُوهُ، فَضاقَ صَدْرُهُ وَراجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: ((يا أَيُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ)) فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللّٰهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ فَقامَ بِوِلايَةِ عَلِيٍّ عَلَيهِ السَّلامُ يَوْمَ غَديرِ خُمٍّ فَنادىٰ الصَّلاةُ جامِعَةٌ وَأَمَرَ النّاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشّاهِدُ الْغائِبَ ـ قالَ عُمَرُ بْنُ أُذَيْنَةَ: قالُوا جَميعاً غَيْرَ أَبِي الْجارُودِ ـ وَقالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ: وَكانَتِ الْفَريضَةُ تَنْزِلُ بَعْدَ الْفَريضَةِ الأُخْرىٰ وَكانَتِ الْوِلايَةُ آخِرَ الْفَرائِضِ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي)) قالَ أَبُو



کرد از ملائکه بود و آن سائلی که از دیگر امامان سؤال کند از ملائکه می باشند. [۱۱۵]

٤ ـ عمر بن اذینه از زراره و فضیل بن یسار و بکیر بن اعین و محمد بن مسلم و برید بن معاویه و ابی الجارود همه از امام باقر(ع) فرمود: خدا عز وجل به رسول خود دستور داد به ولایت علی(ع) و به او نازل کرد (۵۵ سوره مائده): «**همانا ولی شما خدا است و رسولش و آنان که گرویدند و نماز را برپا داشتند و زکاة را پرداختند در حالی که رکوع کنند**» و خدا ولایت اولو الامر را واجب کرد و ندانستند اولو الامر کیست و ولایت چیست؟ خدا به محمد(ص) دستور داد برای آنها شرح کند ولایت را چنانچه نماز و زکاة و روزه و حج را شرح کرده بود، چون این دستور از طرف خدا برایش آمد دلش طپید و ترسید که از دین برگردند و او را تکذیب کنند و دل تنگ شد و به خدا عز وجل رجوع کرد، خدا به او وحی کرد: «**ای رسول من تبلیغ کن آنچه را به تو نازل شده از پرودگارت اگر نکنی تبلیغ رسالت او نکردی، خدا تو را از مردم حفظ می کند**» و پیغمبر امر خدای تعالی را اعلام کرد و در روز غدیر خُم قیام کرد برای انجام ولایت علی(ع) و جار نماز دسته جمعی کشید و به مردم داد تا حاضران به غائبان برسانند.

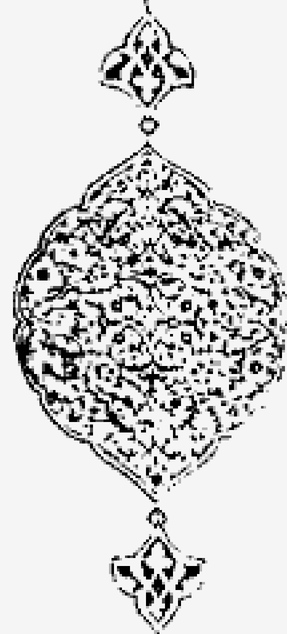
عمر بن اذینه گفته: همه جز ابی الجارود (در اینجا) گفتند: امام باقر(ع) فرمود: هر فریضه پس از فریضه دیگر نازل می شد و ولایت آخر فرائض بود وخدا عز و جل در بارهٔ آن نازل کرد (۳ سوره مائده): «**امروز دین شما را کامل کردم، و نعمتم را بر شما تمام**



جَعْفَر عليه السلام: يَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: لا أُنْزِلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هٰذِهِ فَرِيضَةً، قَدْ أَكْمَلْتُ لَكُمُ الْفَرائِضَ.

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ صالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ هارُونَ بْنِ خارِجَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ: كُنْتُ عِنْدَهُ جالِساً، فَقالَ لَهُ رَجُلٌ: حَدِّثْنِي عَنْ وِلايَةِ عَلِيٍّ، أَمِنَ اللّٰهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ؟ فَغَضِبَ ثُمَّ قالَ: وَيْحَكَ كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وسلم أَخْوَفَ لِلّٰهِ مِنْ أَنْ يَقُولَ مالَمْ يَأْمُرْهُ بِهِ اللّٰهُ، بَلِ افْتَرَضَهُ كَما افْتَرَضَ اللّٰهُ الصَّلاةَ وَالزَّكاةَ وَالصَّوْمَ وَالْحَجَّ.

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ جَميعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي الْجارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: فَرَضَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعِبادِ خَمْساً، أَخَذُوا أَرْبَعاً وَتَرَكُوا واحِداً قُلْتُ: أَتُسَمِّيهِنَّ لِي جُعِلْتُ فِداكَ؟ فَقالَ: الصَّلاةُ، وَكانَ النّاسُ لايَدْرُونَ كَيْفَ يُصَلُّونَ، فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَقالَ: يامُحَمَّدُ! أَخْبِرْهُمْ بِمَواقِيتِ صَلاتِهِمْ، ثُمَّ نَزَلَتِ الزَّكاةُ فَقالَ: يامُحَمَّدُ! أَخْبِرْهُمْ مِنْ زَكاتِهِمْ ما أَخْبَرْتَهُمْ مِنْ صَلاتِهِمْ، ثُمَّ نَزَلَ الصَّوْمُ فَكانَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وسلم إِذا كانَ يَوْمُ عاشُورا بَعَثَ إِلىٰ ماحَوْلَهُ مِنَ الْقُرىٰ فَصامُوا ذٰلِكَ الْيَوْمَ فَنَزَلَ [صَوْمُ] شَهْرِ رَمَضانَ بَيْنَ شَعْبانَ وَشَوّالٍ، ثُمَّ نَزَلَ الْحَجُّ فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام





کردم» امام فرمود: خدا عز وجل می فرماید: دیگر بعد از این بر شما فریضه نازل نکنم، من فرائض شما را کامل کردم. [۱۱۶]

۵ ـ ابی بصیر از امام باقر(ع) گوید: خدمتش نشسته بودم و مردی به او گفت: برای من باز گو که ولایت علی از طرف خدا بود یا رسول خد(ص)؟ آن حضرت در خشم شد و فرمود: وای بر تو، رسول خد(ص) از خداوند بیشتر از آن می ترسید که بی دستور خدا سخنی گوید، بلکه خدا آن را فرض و واجب کرد، چنانچه نماز و زکاة و روزه و حج را واجب کرد.

۶ ـ ابی الجارود گوید: شنیدم، امام باقر(ع) می فرمود: خدا بر بنده‌ها پنج چیز را واجب کرد و آنها را چهار چیز را گرفتند و یکی را رها کردند، گفتم: قربانت آنها را برای من نام می برید؟ فرمود:

۱ ـ نماز، مردم نمی دانستند چگونه نماز کنند، جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد به آنها از اوقات نماز و آداب آن خبر بده.

۲ ـ حکم زکاة نازل شد، و خطاب رسید: ای محمد به آنها از آداب زکاتشان خبر ده چنانچه از نمازشان خبر دادی.

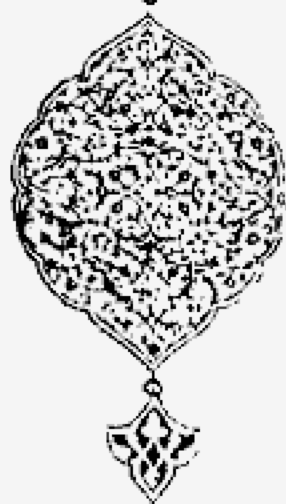
۳ ـ سپس حکم وجوب روزه نازل شد، و در اول رسول خدا(ص) به دهات اطراف خود اعلام می کرد روز عاشورا روزه بگیرند تا حکم روزه ماه رمضان میان شعبان و شوال نازل شد.

۴ ـ حکم حج نازل شد و جبرئیل آمد و گفت: به آنها از



فَقالَ: أَخبِرْهُمْ مِنْ حَجِّهِمْ ما أَخبَرْتَهُمْ مِنْ صَلاتِهِمْ وَزَكاتِهِمْ وَصَوْمِهِمْ، ثُمَّ نَزَلَتِ الْوِلايَةُ وَإِنَّما أَتاهُ ذٰلِكَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ بِعَرَفَةَ، أَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي)) وَكانَ كَمالُ الدِّينِ بِوِلايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ عِنْدَ ذٰلِكَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أُمَّتِي حَدِيثُوا عَهْدٍ بِالْجاهِلِيَّةِ وَمَتىٰ أَخبَرْتُهُمْ بِهٰذا فِي ابْنِ عَمِّي يَقُولُ قائِلٌ وَيَقُولُ قائِلٌ ـ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْطِقَ بِهِ لِسانِي ـ : فَأَتَتْنِي عَزِيمَةٌ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ بَتْلَةً أَوْعَدَنِي إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ ،أَنْ يُعَذِّبَنِي، فَنَزَلَتْ: ((يا أَيُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّٰهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ)) فَأَخَذَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ:

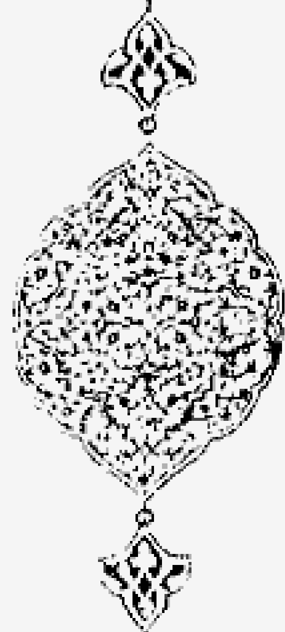
[يا] أَيُّها النّاسُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ مِنَ الأَنْبِياءِ مِمَّنْ كانَ قَبْلِي إِلّا وَقَدْ عَمَّرَهُ اللّٰهُ، ثُمَّ دَعاهُ فَأَجابَهُ، فَأَوْشَكَ أَنْ أُدْعىٰ فَأُجِيبُ وَأَنا مَسْؤُولٌ وَأَنْتُمْ مَسْؤُولُونَ، فَماذا أَنْتُمْ قائِلُونَ؟ فَقالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَنَصَحْتَ وَأَدَّيْتَ ما عَلَيْكَ، فَجَزاكَ اللّٰهُ أَفْضَلَ جَزاءِ الْمُرْسَلِينَ، فَقالَ: اللّٰهُمَّ اشْهَدْ ـ ثَلاثَ مَرّاتٍ ـ ثُمَّ قالَ: يا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ هٰذا وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي فَلْيُبَلِّغِ الشّاهِدُ مِنْكُمُ الْغائِبَ، قالَ أَبُو جَعْفَرٍ: كانَ وَاللّٰهِ [عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ] أَمِينَ اللّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ وَغَيْبِهِ وَدِينِهِ الَّذِي ارْتَضاهُ لِنَفْسِهِ، ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ





آداب حجّشان خبر بده چون خبر نماز و زکاة و روزهٔ آنها.

۵ ـ دستور ولایت نازل شد و نزول آن در روز جمعه بود و در موقف عرفه، خدا عز و جل نازل کرد (۳ سوره مائده): «امروز دین را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم» کمال دین به ولایت علی بن ابی طالب(ع) بود، رسول خدا(ص) در اینجا فرمود: قوم من تازه مسلمانند و به جاهلیت نزدیکند و هر گاه آنها را از این حکم مطّلع سازم که در بارهٔ ابن عمّ من است، این یک حرفی می زند و آن یک نقی می زند، این را پیش خودم گفتم و به زبان نیاوردم تا دستور حتمی از طرف خدا عز و جل رسید و مرا تهدید کرد که اگر حکم ولایت علی(ع) را اعلام نکنم عذابم کند و نازل شد (۶۷ سوره مائده): «آیا رسول من، تبلیغ کن آنچه را از پروردگارت به تو نازل شده و اگر نکنی، تبلیغِ رسالتِ خود نکردی، خدا تو را از شرّ مردم نگه می دارد، به راستی خدا قوم کفار را رهبری نمی کند» رسول خدا(ص) دست علی(ع) را گرفت و فرمود: ای مردم هیچ پیغمبری پیش از من نبوده جز آنکه خدا عمر مقدری به او داده و سپس او را دعوت کرده و او هم اجابت نموده (و از این دنیا رفته) نزدیک است که من هم دعوت شوم و اجابت کنم (و از این دنیا بروم) من مسئولیت دارم و شما هم مسئولیت دارید شما چه می گوئید؟



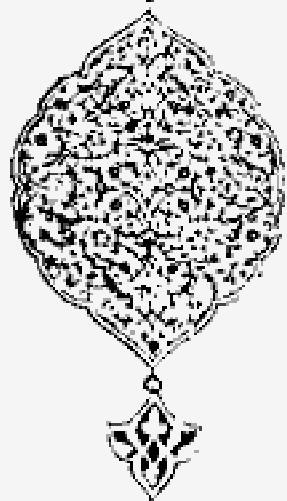
گفتند: ما گواهیم که تو تبلیغ کردی و حق نصیحت به جا آوردی و آنچه بر تو بود ادا کردی، خدایت بهترین پاداش رسولان بدهاد سه بار فرمود: بار خدایا گواه باش، سپس فرمود: ای گروه



حَضَرَهُ الَّذي حَضَرَ فَدَعا عَلِيّاً فَقالَ: يا عَلِيُّ، إِنّي أُريدُ أَنْ أَئْتَمِنَكَ عَلىٰ ما ائْتَمَنَنِي اللّٰهُ عَلَيْهِ مِنْ غَيْبِهِ وَعِلْمِهِ وَ[مِنْ] خَلْقِهِ وَمِنْ دِينِهِ الَّذي ارْتَضاهُ لِنَفْسِهِ، فَلَمْ يُشْرِكْ وَاللّٰهِ فيها يازِيادُ! أَحَداً مِنَ الْخَلْقِ.

ثُمَّ إِنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ حَضَرَهُ الَّذي حَضَرَهُ فَدَعا وُلْدَهُ وَكانُوا اثْنَيْ عَشَرَ ذَكَراً فَقالَ لَهُمْ: يابَنِيَّ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَبىٰ إِلّا أَنْ يَجْعَلَ فِيَّ سُنَّةً مِنْ يَعْقُوبَ، وَإِنَّ يَعْقُوبَ دَعا وُلْدَهُ وَكانُوا اثْنَيْ عَشَرَ ذَكَراً، فَأَخْبَرَهُمْ بِصاحِبِهِمْ، أَلا وَإِنّي أُخْبِرُكُمْ بِصاحِبِكُمْ، أَلا إِنَّ هٰذَيْنِ ابْنا رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلامُ فَاسْمَعُوا لَهُما وَأَطِيعُوا وَوازِرُوهُما فَإِنّي قَدِ ائْتَمَنْتُهُما عَلىٰ مَا ائْتَمَنَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِمّا ائْتَمَنَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ وَمِنْ غَيْبِهِ وَمِنْ دِينِهِ الَّذي ارْتَضاهُ لِنَفْسِهِ. فَأَوْجَبَ اللّٰهُ لَهُما مِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ ما أَوْجَبَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْهُما فَضْلٌ عَلىٰ صاحِبِهِ إِلّا بِكِبَرِهِ وَإِنَّ الْحُسَيْنَ كانَ إِذا حَضَرَ الْحَسَنُ عَلَيْهِمَا السَّلامُ لَمْ يَنْطِقْ فِي ذٰلِكَ الْمَجْلِسِ حَتّىٰ يَقُومَ.

ثُمَّ إِنَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلامُ حَضَرَهُ الَّذي حَضَرَهُ فَسَلَّمَ ذٰلِكَ إِلَى الْحُسَيْنِ، ثُمَّ إِنَّ حُسَيْناً عَلَيْهِ السَّلامُ حَضَرَهُ الَّذي حَضَرَهُ فَدَعا ابْنَتَهُ الْكُبْرىٰ فاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَدَفَعَ إِلَيْها كِتاباً مَلْفُوفاً وَوَصِيَّةً ظاهِرَةً وَكانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ مَبْطُوناً لايَرَوْنَ إِلّا





مسلمانان، این (علی ع) ولی شما است بعد از من حاضران به غائبان برسانند، امام باقر(ع) فرمود: به خدا علی(ع) امین خداوند بود بر خلقش و غیبش و دینی که برای خود پسند داشت، سپس مرگ رسول خدا(ص) فرا رسید و علی را نزد خود خواند و فرمود: یا علی من می خواهم آنچه را خدا از غیب و علم خود و از خلقش و دین پسند خودش به من سپرده به تو بسپارم به خدا ای زیاد اُحدی از خلق با علی شریک نبود.

سپس مرگ علی(ع) فرا رسید و پسرانِ خود که ۱۲ تن بودند فراخواند و فرمود: ای پسران من خدا نخواست جز این که در من سنّتی از یعقوب نهاد، یعقوب در حضور ۱۲ پسرِ خود جانشین و خلیفهٔ خود را معرفی کرد، هلا من هم شما را به جانشین خود و صاحب الاُمر شما خبر می دهم، هلا بدانید که این زادهٔ رسول خدا(ص) حسن و حسین می باشند، از آنها بشنوید و فرمان آنها ببرید و پشتیبان آنها باشید که هر چه را رسول خدا به من سپرده بود به آنها سپردم همانها که خدا از خلق و از غیب و از دین پسند خود بدو سپرده بود، خدا واجب کرده است برای آنها از نظر این که وصی علی هستند آنچه را واجب کرده بود برای علی از نظر این که وصی رسول خدا(ص) بود و بر یکدیگر برتری ندارند جز از نظر کبر سن، و شیوهٔ حسین(ع) این بود که در هر مجلسی حسن(ع) حضور داشت سخنی نمی گفت تا برخیزد.

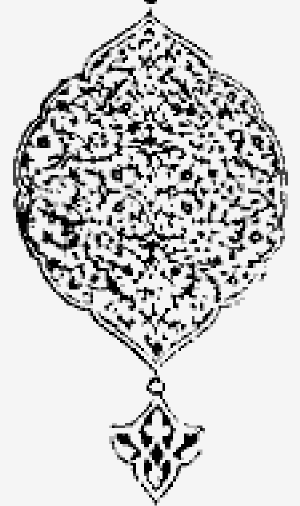
سپس مرگ حسن(ع) رسید، آن مقام را به حسین تسلیم



أَنَّهُ لِما بِهِ، فَدَفَعَتْ فاطِمَةُ الْكِتابَ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ صارَ وَاللهِ ذٰلِكَ الْكِتابُ إِلَيْنا.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعيلَ بْنِ بَزيعٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي الْجارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ مِثْلَهُ.

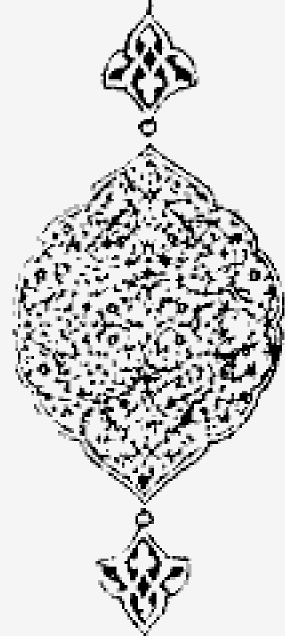
٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ صَبّاحٍ الْأَزْرَقِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ رَجُلاً مِنَ الْمُخْتارِيَّةِ لَقِيَنِي فَزَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ إِمامٌ، فَغَضِبَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ، ثُمَّ قالَ: أَفَلا قُلْتَ لَهُ؟ قالَ: قُلْتُ: لا وَاللهِ ما دَرَيْتُ ما أَقُولُ، قالَ: أَفَلا قُلْتَ لَهُ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْصىٰ إِلىٰ عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَلَمّا مَضىٰ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ أَوْصىٰ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَلَوْ ذَهَبَ يَزْوِيها عَنْهُما لَقالا لَهُ: نَحْنُ وَصِيّانِ مِثْلُكَ وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ ذٰلِكَ، وَأَوْصَى الْحَسَنُ إِلَى الْحُسَيْنِ وَلَوْ ذَهَبَ يَزْوِيها عَنْهُ لَقالَ: أَنا وَصِيٌّ مِثْلُكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمِنْ أَبِي وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ ذٰلِكَ، قالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَأُولُو الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ)) هِيَ فِينا وَفِي أَبْنائِنا.





کرد و مرگ حسین(ع) رسید و دختر بزرگترش فاطمه بنت الحسین را طلبید و نامه‌ای سر بسته و وصیتی آشکارا بدو سپرد و در این حال علی بن الحسین(ع) دچار یک بیماری سختی بود که به حالِ خود نبود و فاطمه آن نامه و کتاب را به علی بن الحسین(ع) داد و به خدا آن کتاب به دست ما رسیده.

۷ ـ ابو بصیر گوید: به امام باقر(ع) گفتم: مردی از پیروان مختار مرا دیدار کرد و اظهار عقیده کرد که محمد بن الحنفیه امام است، امام باقر خشم کرد و فرمود: تو چیزی به او نگفتی؟، گوید: گفتم: نه به خدا، من نمی دانستم چه به او بگویم، فرمود: به او نگفتی که رسول خدا(ص) به علی(ع) وصیت کرد و به حسن و به حسین و هر سه را به جانشینی خود معرفی کرد و چون علی(ع) درگذشت به حسن و حسین(ع) وصیت کرد و اگر آن را از آن دو دریغ می داشت می گفتند: ما هم مثل تو وصیّ پیغمبر(ص) می باشیم، و او چنین کاری نمی کرد و حسن(ع) به حسین وصیت کرد واگر می خواست از وی دریغ دارد می گفت: من هم مانند تو وصیّ منصوص پیغمبر و علی هستم و او چنین نمی کرد خدا عز وجل فرموده: «اولو الارحام به یکدیگر اولی هستند» و این آیه در بارهٔ ما و در فرزندان ما است.



بابُ الِاشارَةِ وَالنَّصِّ عَلىٰ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اِسْماعِيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ الْجَهْمِ الْهِلالِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَمّا نَزَلَتْ وِلايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَكانَ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: سَلِّمُوا عَلىٰ عَلِيٍّ بِإمْرَةِ الْمُؤْمِنينَ، فكانَ مِمّا أَكَّدَ اللّٰهُ عَلَيْهِما في ذٰلِكَ الْيَوْمِ يازَيْدُ، قَوْلُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَهُما: قُوما فَسَلِّما عَلَيْهِ بِإمْرَةِ الْمُؤْمِنينَ، فَقالا: أَمِنَ اللّٰهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ يارَسُولَ اللّٰهِ؟ فَقالَ لَهُما رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مِنَ اللّٰهِ وَمِنْ رَسُولِهِ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَلا تَنْقُضُوا الأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّٰهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ ماتَفْعَلُونَ)) يَعْنِي بِهِ قَوْلَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَهُما وَقَوْلَهُما: أَمِنَ اللّٰهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ ((وَلا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ (أَئِمَّةٌ هِيَ أَزْكىٰ مِنْ أَئِمَّتِكُمْ))) قالَ: جُعِلْتُ فِداكَ أَئِمَّةٌ؟ قالَ:

اِي وَاللّٰهِ أَئِمَّةٌ، قُلْتُ: فَإنّا نَقْرَأُ أَرْبىٰ، فَقالَ: ماأَرْبىٰ؟ ـ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ فَطَرَحَها ـ ((إِنَّما يَبْلُوكُمُ اللّٰهُ بِهِ)) يَعْنِي بِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ ((وَلَيُبَيِّنَنَّ

باب اشاره و نص بر امیر المؤمنین (ع)

۱ ـ زید بن جهم هلالی گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: چون ولایت علی(ع) نازل شد و رسول خدا هم گفته بود: به علی(ع) به عنوان امیر المؤمنین سلام کنید، ودر آن روز بازه‌ای زید رسول خدا برای تأکید به آن دو نفر (ابو بکر و عمر) فرمود: برخیزید و به او بگوئید: السلام علیک یا امیر المؤمنین، گفتند: این دستور از خدا است یا رسول خدا؟ به آنها فرمود: از خدا و رسول خدا(ص) و خدا این آیه را نازل کرد (۹۱ سوره نحل): «پیمانها را پس از تأکید نشکنید با اینکه شما خدا را کفیل و گواه آن ساخته اید، به راستی خدا می داند که شما چه می کنید» مقصود گفتار رسول خدا است برای آن دو نفر و گفتهٔ آنها که از طرف خدا است یا رسول خدا(ص) (۹۲ سوره نحل): «مباشید چون پیر زنی که وا می تابید رشتهٔ محکم خود را و آن را پنبه می کرد، پیمان و عهدی را که می بندید وسیلهٔ نیرنگ و دغلی میان خود مسازید تا مبادا (ائمه‌ای بهتر و پاکتر از ائمه ساختگی شما باشند) ».

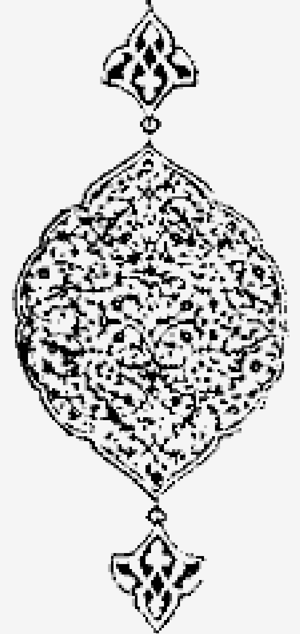
گوید: گفتم: قربانت «ائمتکم» فرمودید؟ فرمود: آری به خدا لفظ ائمه است، گفتم: ما، أُربیٰ (به جای ازکی) می خوانیم، فرمود: أُربیٰ چیست؟ و با اشاره به دست آن را به دور انداخت، «همانا خدا شما را به دان آزمایش می کند، (یعنی به علی) محققاً برای شما روز قیامت بیان می کند آنچه را در آن اختلاف دارید» (۹۳ سوره نحل): «اگر خدا می خواست شما را یک امت هم عقیده می ساخت ولی



لَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ما كُنْتُمْ فيهِ تَخْتَلِفُونَ * لَوْ شاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَلٰكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَيَهْدي مَنْ يَشاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَمّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * وَلا تَتَّخِذُوا أَيْمانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها)) يَعْني بَعْدَ مَقالَةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ في عَلِيٍّ ((وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبيلِ اللّٰهِ)) يَعْني بِهِ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ ((وَلَكُمْ عَذابٌ عَظيمٌ)).

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ الثُّماليِّ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَمّا أَنْ قَضىٰ مُحَمَّدٌ نُبُوَّتَهُ وَاسْتَكْمَلَ أَيّامَهُ أَوْحَى اللّٰهُ تَعالىٰ إِلَيْهِ أَنْ يا مُحَمَّدُ! قَدْ قَضَيْتَ نُبُوَّتَكَ وَاسْتَكْمَلْتَ أَيّامَكَ، فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذي عِنْدَكَ وَالإيمانَ وَالإِسْمَ الأَكْبَرَ وَميراثَ الْعِلْمِ وَآثارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ في أَهْلِ بَيْتِكَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ، فَإِنّي لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَالإيمانَ وَالإِسْمَ الأَكْبَرَ وَميراثَ الْعِلْمِ وَآثارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ مِنَ الْعَقِبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ كَما لَمْ أَقْطَعْها مِنْ ذُرِّيّاتِ الأَنْبِياءِ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَغَيْرُهُ، عَنْ سَهْلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ. وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ جَميعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ إِسْماعيلَ بْنِ جابِرٍ وَعَبْدِ الْكَريمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِ الْحَميدِ بْنِ أَبي الدَّيْلَمِ، عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: أَوْصىٰ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ إِلىٰ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَأَوْصىٰ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ إِلىٰ وَلَدِ هارُونَ





خدا هر که را خواهد رهبری به حق نکند، و هر که را خواهد به حق رهبری کند و محققاً شما روز قیامت از آنچه بکنید باز پرسی می شوید» (۹٤): «پیمان های خود را وسیلهٔ نیرنگ و دغلی میان خود مسازید تا گامی که استوار شده بلغزد، (یعنی پس از بیان رسول خدا(ص) در بارهٔ علی ع) و بچشید بدی را برای جلوگیری خود از راه خدا (مقصود علی (ع) است) و برای شما عذابی دردناک باشد». [۱۱۷]

۲ ـ ابی حمزهٔ ثمالی گوید: شنیدم امام باقر(ع) می فرمود: چون محمد(ص) دوران نبوت خود را گذرانید و ایام عمر خود را به آخر رسانید خدا تعالی به او وحی کرد که ای محمد به راستی نبوت خود را گذراندی و زندگی خود را به سر رساندی اکنون آن دانش و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت خاندان خود را به علی بن ابی طالب(ع) بسپار، زیرا من دانش و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را از نسل ذریهٔ پیغمبران گذشته نبریدم. [۱۱۸]

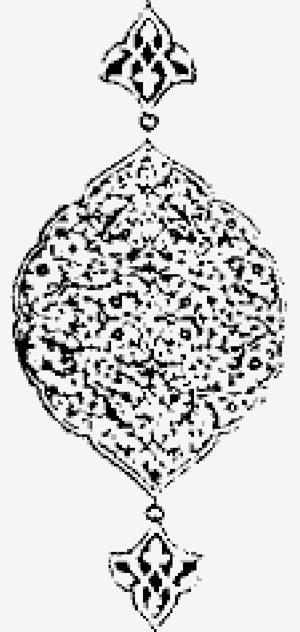
۳ ـ امام صادق (ع) فرمود: موسی به یوشع بن نون وصیت کرد ویوشع بن نون به اولاد هارون، نه به فرزندان خود وصیت کرد و نه به فرزندان موسی، اختیار تام با خداوند است هر که را از هر خاندانی بخواهد اختیار می کند و موسی و یوشع هر دو به مسیح مژده دادند و چون خداوند عز وجل مسیح را مبعوث کرد، مسیح به آنها فرمود: محققاً بعد از من در آینده پیغمبری آید که نامش احمد



وَلَمْ يُوصِ اِلىٰ وَلَدِهِ وَلا اِلىٰ وَلَدِ مُوسىٰ، اِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ لَهُ الْخِيَرَةُ، يَخْتارُ مَنْ يَشاءُ مِمَّنْ يَشاءُ وَبَشَّرَ مُوسىٰ وَيُوشَعَ بِالْمَسِيحِ عَلَيهِمُ السَّلامُ فَلَمّا أَنْ بَعَثَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمَسِيحَ، قالَ الْمَسِيحُ عَلَيهِ السَّلامُ لَهُمْ: اِنَّهُ سَوْفَ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي نَبِيٌّ اسْمُهُ أَحْمَدُ مِنْ وُلْدِ اِسْماعِيلَ عَلَيهِ السَّلامُ يَجِيءُ بِتَصْدِيقِي وَتَصْدِيقِكُمْ وَعُذْرِي وَعُذْرِكُمْ وَجَرَتْ مِنْ بَعْدِهِ فِي الْحَوارِيِّينَ فِي الْمُسْتَحْفَظِينَ، وَاِنَّما سَمّاهُمُ اللّٰهُ تَعالىٰ «الْمُسْتَحْفَظِينَ» لاَنَّهُمْ اسْتَحْفَظُوا الِاسْمَ الاَكْبَرَ وَهُوَ الْكِتابُ الَّذِي يُعْلَمُ بِهِ عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ، الَّذِي كانَ مَعَ الاَنْبِياءِ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيهِمْ.

يَقُولُ اللّٰهُ تَعالىٰ: ((وَلَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَالْمِيزانَ)) اَلْكِتابُ الِاسْمُ الاَكْبَرُ وَاِنَّما عُرِفَ مِمّا يُدْعَى الْكِتابُ التَّوْراةُ وَالْاِنْجِيلُ وَالْفُرْقانُ فِيها كِتابُ نُوحٍ عَلَيهِ السَّلامُ وَفِيها كِتابُ صالِحٍ وَشُعَيْبٍ وَاِبْراهِيمَ عَلَيهِمُ السَّلامُ فَأَخْبَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ:

((اِنَّ هٰذا لَفِي الصُّحُفِ الاُولىٰ صُحُفِ اِبْراهِيمَ وَمُوسىٰ)) فَأَيْنَ صُحُفُ اِبْراهِيمَ؟ اِنَّما صُحُفُ اِبْراهِيمَ الِاسْمُ الاَكْبَرُ وَصُحُفُ مُوسىٰ الِاسْمُ الاَكْبَرُ فَلَمْ تَزَلِ الْوَصِيَّةُ فِي عالِمٍ بَعْدَ عالِمٍ حَتّىٰ دَفَعُوها اِلىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمّا بَعَثَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَسْلَمَ لَهُ الْعَقِبُ مِنَ الْمُسْتَحْفِظِينَ وَكَذَّبَهُ بَنُو اِسْرائِيلَ وَدَعا اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجاهَدَ فِي سَبِيلِهِ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ جَلَّ

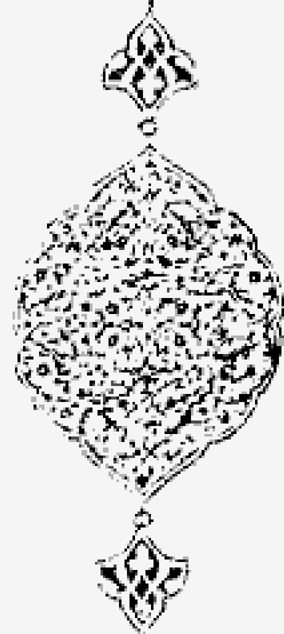




است و از اولاد اسمعیل است او تصدیق مرا و شما را می آورد و عذر مرا و شما را می خواهد و امامت بعد از او در حواریین مستحفظ جاری شد و خداوند آنها را مستحفظ نامیده، زیرا که آنها اسم اکبر را باید حفظ و نگهداری کنند و آن کتابی است که بدان هر چیزی دانسته شود آنکه با همهٔ پیغمبران بوده.

خدا تعالی می فرماید: محققاً رسولانی پیش از تو فرستادیم و نازل کردیم با آنها کتاب و میزان (۲۵ سوره حدید) چنین است: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان» کتاب همان اسم اکبر است و همانا از کتاب آنچه معروف است تورات و انجیل و فرقان خوانده شد و در آن کتاب نوح و کتاب صالح و شعیب و ابراهیم هم هست، خدای عز و جل آن را خبر داده (۱۸ و ۱۹ سوره اعلیٰ): «به راستی این در صحف نخست است صحف ابراهیم و موسی» صحف ابراهیم کجا است؟ همانا صحف ابراهیم اسم اکبر است و صحف موسی اسم اکبر است، همیشه وصیت الهی در عالمی دنبال عالمی بوده است تا آن را به محمد(ص) داده اند، چون خدا عز وجل محمد(ص) را مبعوث کرد، دنبالهٔ مستحفظین بدو تسلیم شدند وبنی اسرائیل او را تکذیب کردند و او هم به خدا عز وجل دعوت کرد و در راه او مجاهده کرد.

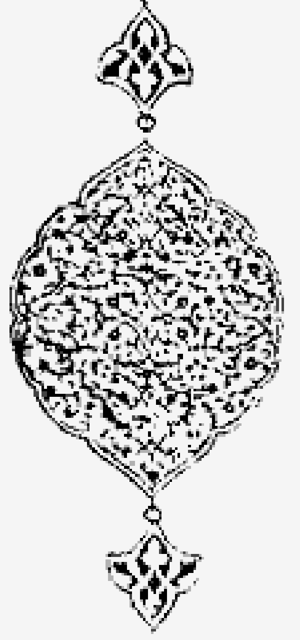
سپس خدا جلّ ذکره به وی دستور فرستاد که فضل وصی خود را اعلان کن، عرض کرد: پروردگارا عرب مردمی جفا پیشه‌اند، کتابی نداشته و پیغمبری به آنها مبعوث نبوده و فضل نبوت و شرف آنها را نمی فهمیدند و اگر من از فضل خاندانم بدانها خبر دهم به من ایمان نمی آورند، خدا جل ذکره فرمود (۱۲۷ سوره نحل): «بر آنها غم مخور» و فرمود (۸۹ سوره زخرف): «سلام فسوف





ذِكْرُهُ عَلَيْهِ أَنْ أَعْلِنْ فَضْلَ وَصِيِّكَ فَقالَ: رَبِّ إِنَّ الْعَرَبَ قَوْمٌ جُفاةٌ، لَمْ يَكُنْ فيهِمْ كِتابٌ وَلَمْ يُبْعَثْ إِلَيْهِمْ نَبِيٌّ وَلا يَعْرِفُونَ فَضْلَ نُبُوّاتِ الأَنْبِياءِ وَلا شَرَفَهُمْ وَلا يُؤْمِنُونَ بِي إِنْ أَنا أَخْبَرْتُهُمْ بِفَضْلِ أَهْلِ بَيْتِي، فَقالَ اللّٰهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ((وَلا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ)) ((وَقُلْ سَلامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ)).

فَذَكَرَ مِنْ فَضْلِ وَصِيِّهِ ذِكْراً فَوَقَعَ النِّفاقُ فِي قُلُوبِهِمْ، فَعَلِمَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم ذٰلِكَ وَمايَقُولُونَ، فَقالَ اللّٰهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: يامُحَمَّدُ! ((وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِما يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لايُكَذِّبُونَكَ وَلٰكِنَّ الظّالِمِينَ بِآياتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ)) وَلٰكِنَّهُمْ يَجْحَدُونَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَهُمْ وَكانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم يَتَأَلَّفُهُمْ وَيَسْتَعِينُ بِبَعْضِهِمْ عَلىٰ بَعْضٍ وَلا يَزالُ يُخْرِجُ لَهُمْ شَيْئاً فِي فَضْلِ وَصِيِّهِ حَتّىٰ نَزَلَتْ هٰذِهِ السُّورَةُ فَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ حينَ أُعْلِمَ بِمَوْتِهِ وَنُعِيَتْ إِلَيْهِ نَفْسُهُ، فَقالَ اللّٰهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ((فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَإِلىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ)) يَقُولُ: إِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ عَلَمَكَ وَأَعْلِنْ وَصِيَّكَ فَأَعْلِمْهُمْ فَضْلَهُ عَلانِيَةً، فَقالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم: مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ، اللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ ـ ثَلاثَ مَرّاتٍ ـ ثُمَّ قالَ: لأَبْعَثَنَّ رَجُلاً يُحِبُّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ، لَيْسَ بِفَرّارٍ ـ يُعَرِّضُ بِمَنْ رَجَعَ يُجَبِّنُ أَصْحابَهُ وَيُجَبِّنُونَهُ ـ وَقالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم: عَلِيٌّ سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ، وَقالَ:

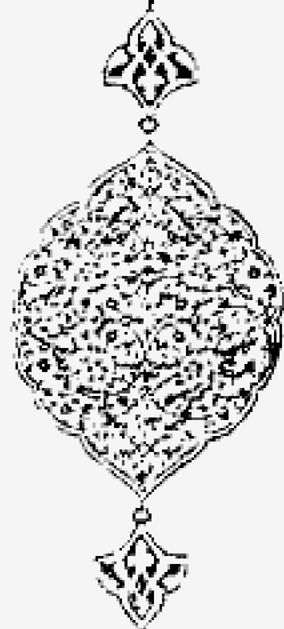




یعلمون» «سلام باد شما در آینده می دانید ـ بدانند ـ» و از فضل وصیّ خود یادی کرد و در دل آنها نفاق افتاد و رسول خدا(ص) آن را دانست و هم آنچه را می گفتند و خدا جلّ ذکره فرمود (۹۷ سوره حجر): **«محققاً ما می دانیم سینه ات بدانچه گویند تنگ می شود»** (۲۲ سوره انعام): **«به راستی آنها تو را دروغگو نشمارند ولی ستمکاران به آیات خدا انکار ورزند».**

آری آنها بی دلیل انکار می کردند و رسول خدا(ص) دل آنها را به دست می آورد و گرم می کرد و برخی را وسیلهٔ پذیرش برخی دیگر می نمود و خرده خرده فضل وصی خود را به آنها اظهار می کرد تا این سوره نازل شد و بر آنها حجت آورد چون مرگ وی به وی اعلام شده بود و خبرش داده بودند خدا جلّ ذکره فرمود: **«ألم نشرح» «چون فارغ شدی نصب کن و به سوی پروردگارت روی کن»** می فرماید: چون فراغت یافتی رهبر خود را منصوب کن و وصی خود را به مردم اعلام کن وفضل او را بی پرده و آشکارا بیان کن، آن حضرت فرمود: هر که را من آقا و مولا هستم علی آقا و مولا است، بار خدایا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن دار ـ تا سه بار.

و باز فرمود: (در فتح خیبر) هر آینه مردی را برای فتح خیبر برانگیزم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش او را دوست می دارد، گریزنده نیست (در این بیان گوشه می زد به کسی که از در قلعهٔ خیبر بی نتیجه برگشته بود و اصحاب خود را ترسو قلمداد می کرد و اصحابش او را ترسو می شمردند) وباز فرمود: علی(ع) سید مؤمنان است، و فرمود: این علی(ع) همان کس است که بعد از من در راه حق شمشیر می زند، و فرمود: حق با علی است





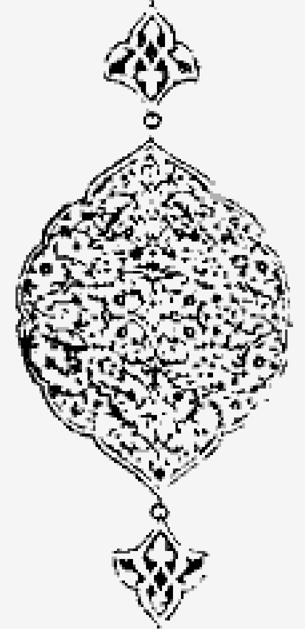
عَلِيٌّ عَمُودُ الدِّينِ، وَ قالَ: هٰذا هُوَ الَّذِي يَضرِبُ النّاسَ بِالسَّيْفِ عَلَى الْحَقِّ بَعْدِي.

وَقالَ: الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ أَيْنَما مالَ.

وَقالَ: إِنِّي تارِكٌ فيكُمْ أَمْرَيْنِ: إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا: كِتابَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَهْلَ بَيْتِي عِتْرَتِي، أَيُّها النّاسُ اسْمَعُوا وَقَدْ بَلَّغْتُ، إِنَّكُمْ سَتَرِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَسْأَلُكُمْ عَمّا فَعَلْتُمْ فِي الثَّقَلَيْنِ، وَالثَّقَلانِ: كِتابُ اللّٰهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَأَهْلُ بَيْتِي فَلا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا وَلا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ فَوَقَعَتِ الْحُجَّةُ بِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَبِالْكِتابِ الَّذِي يَقْرَأُهُ النّاسُ، فَلَمْ يَزَلْ يُلْقِي فَضْلَ أَهْلِ بَيْتِهِ بِالْكَلامِ وَيُبَيِّنُ لَهُمْ بِالْقُرْآنِ ((إِنَّما يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)) وَقالَ عَزَّ ذِكْرُهُ: ((وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبىٰ)) ثُمَّ قالَ: ((وَآتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ)) فَكانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ وَكانَ حَقُّهُ الْوَصِيَّةَ الَّتِي جُعِلَتْ لَهُ وَالِاسْمَ الْأَكْبَرَ وَمِيراثَ الْعِلْمِ وَآثارِ عِلْمِ النُّبُوَّةِ، فَقالَ: ((قُلْ لاٰ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ)) ثُمَّ قالَ: ((وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ)) يَقُولُ: أَسْأَلُكُمْ عَنِ الْمَوَدَّةِ الَّتِي أَنْزَلْتُ عَلَيْكُمْ فَضْلَها، مَوَدَّةَ الْقُرْبىٰ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قَتَلْتُمُوهُمْ.

وَقالَ جَلَّ ذِكْرُهُ:

((فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ)).



هر جا مَیل کند، و فرمود: من در میان شما دو چیز به جا می گذارم، که اگر بدانها بگروید هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا عز وجل و خاندانم، عترتم، آیا مردم بشنوید، من محققاً تبلیغ کردم، شما فردای قیامت سر حوض بر من وارد می شوید و از شما از آنچه در باره ثقلین کردید باز پرسم که ثقلین کتاب خدا جل ذکره و خاندان منند، از آنها جلو نیفتید تا هلاک شوید، به آنها چیزی نیاموزید که آنها از شما داناترند، و حجت نسبت به امامت علی تمام شد هم به قول پیغمبر هم به قرآنی که مردم می خوانند و پیاپی فضل خاندانش را در ضمن سخن به مردم می فهمانید و با قرآن هم بیان می داشت.

(۳۳ سوره احزاب): «همانا خدا می خواهد که رجس و پلیدی را از شما ـ خصوص اهل بیت ـ ببرد و شما را به خوبی پاک کند».

و فرمود (٤١ سوره انفال): «بدانید هر آنچه را به غنیمت گرفتید و هر آنچه بهره یافتید به راستی خمسش از آن خدا و رسول و از آن ذی القربی است» و سپس فرمود (٢٦ سوره اسراء) «و بده به ذی القربی حقش را» مقصود از ذی القربی علی(ع) بود و حقش آن وصیتی بود که خدا برایش مقرر کرده بود با اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت پس خدا فرمود: (۲۳ سوره شوری) «بگو (ای محمد) من از شما مزدی نخواهم جز دوستی در بارهٔ خویشان» و باز فرمود: (۸ و ۹ سوره تکویر) «ووقتی که از دختر زنده به گور باز پرسی کنند که به چه گناهی کشته شده؟» (از مودت و دوستی پرسند که چرا زیر پا رفته؟) می فرماید: از شما بپرسند از مودت و دوستی که فضل آن در قرآن به شما نازل شده یعنی مودت ذوی القربی که به چه گناهی کشتید آنها را.

و باز فرمود خدا جل ذکره(٤٣ سوره نحل): «پس بپرسید از اهل ذکر اگر شما خود نمی دانستید» فرمود: کتاب خدا همان ذکر است

قالَ:

الْكِتابُ [هُوَ] الذِّكْرُ وَأَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم أَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِسُؤالِهِمْ وَلَمْ يُؤْمَرُوا بِسُؤالِ الْجُهّالِ وَسَمَّى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ الْقُرْآنَ ذِكْراً فَقالَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((وَأَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)) وَقالَ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ)) وَقالَ عَزَّ وَجَلَّ: ((أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)) وَقالَ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَلَوْ رَدُّوهُ (إِلَى اللّٰهِ وَ) إِلَى الرَّسُولِ وَإِلىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ)) فَرَدَّ الْأَمْرَ أَمْرَ النّاسِ إِلىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمُ الَّذِينَ أَمَرَ بِطاعَتِهِمْ وَبِالرَّدِّ إِلَيْهِمْ.

فَلَمّا رَجَعَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم مِنْ حَجَّةِ الْوَداعِ نَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: ((يا أَيُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّٰهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ)) فَنادَى النّاسَ فَاجْتَمَعُوا وَأَمَرَ بِسَمُراتٍ فَقُمَّ شَوْكُهُنَّ، ثُمَّ قالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم: [يا] أَيُّها النّاسُ! مَنْ وَلِيُّكُمْ وَأَوْلىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ فَقالُوا: اللّٰهُ وَرَسُولُهُ، فَقالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ، اللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ ـ ثَلاثَ مَرّاتٍ ـ.

فَوَقَعَتْ حَسَكَةُ النِّفاقِ فِي قُلُوبِ الْقَوْمِ وَقالُوا: ما أَنْزَلَ اللّٰهُ

و اهلش آل محمدند (ص) خدا فرمان داده بپرسش از آنها و دستور نداده بپرسش از نادانها و خدا عز و جل قرآن را ذکر نامیده و فرموده (٤٤ سوره نحل): «و فرو فرستادیم به تو ذکر را تا بیان کنی برای مردم آنچه را بدانها نازل شده، شاید اندیشه کنند» و فرموده است خدا عز و جل (٤٣ سوره زخرف): «و به راستی این قرآن ذکر است برای تو و برای قوم تو و در آینده باز پرسی شوید» و فرموده است (٥٩ سوره نساء): «و فرمان برید از خدا و فرمان برید از رسول و اولو الأمر خود» و فرموده است: (٨٢ سوره نساء) «و اگر رجوع دهند آن را (به خدا و) به رسول و به اولو الامر خودشان بدانند حقیقت آن را کسانی که از آنها اهل فهم و استنباطند».

پس رجوع هر کار که کار مردم باشد به اولی‌الأمر آنها شده که دستور اطاعت و مراجعه به‌آنها داده شده، چون رسول خدا(ص) از حجةالوداع برگشت جبرئیل بر او نازل شد و گفت (٦٦ سوره مائده): «اَیا رسول تبلیغ کن آنچه را از پروردگارت به تو نازل شده و اگر نکنی، تبلیغ رسالت نکردی، خدا تو را از مردم نگه می دارد، به راستی خدا هدایت نکند کفار را» پیغمبر مردم را دعوت کرد و گرد آمدند و دستور داد زیر سایهٔ درختان خار را جاروب کردند و خارهای آن را برگرفتند، سپس فرمود: ای مردم، کیست ولیّ و پیشوای شما و اولی به شما از خودتان؟ همه گفتند: خدا و رسولش، فرمود: هر که را من مولا و آقا هستم، علی مولا و آقا است، بار خدایا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن دار ـ تا سه بار ـ.

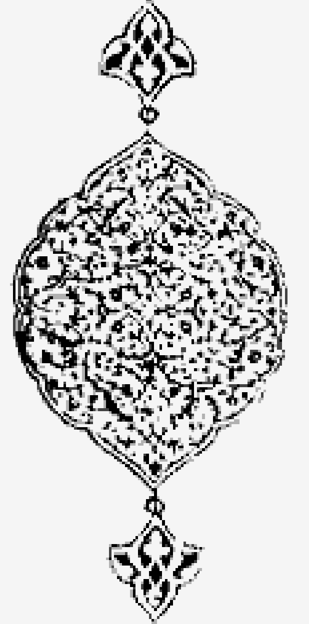
و از اینجا خار نفاق و دوئیّت در دل آن مردم خلید و گفتند: هرگز این دستور از طرف خدا به محمد(ص) نرسیده و مقصودی ندارد جز این که رتبهٔ پسر عمّ خود را بالا ببرد، و چون به مدینه



جَلَّ ذِكْرُهُ هٰذا عَلىٰ مُحَمَّدٍ قَطُّ وَما يُرِيدُ اِلاّ أَنْ يَرْفَعَ بِضَبْعِ ابْنِ عَمِّهِ، فَلَمّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ أَتَتْهُ الأَنْصارُ فَقالُوا: يا رَسُولَ اللّٰهِ! اِنَّ اللّٰهَ جَلَّ ذِكْرُهُ قَدْ أَحْسَنَ اِلَيْنا وَشَرَّفَنا بِكَ وَبِنُزُولِكَ بَيْنَ ظَهْرانَيْنا، فَقَدْ فَرَّحَ اللّٰهُ صَدِيقَنا وَكَبَتَ عَدُوَّنا وَقَدْ يَأْتِيكَ وُفُودٌ فَلا تَجِدُ ماتُعْطِيهِمْ فَيَشْمَتُ بِكَ الْعَدُوُّ، فَنُحِبُّ أَنْ تَأْخُذَ ثُلْثَ أَمْوالِنا حَتّىٰ اِذا قَدِمَ عَلَيْكَ وَفْدُ مَكَّةَ وَجَدْتَ ماتُعْطِيهِمْ، فَلَمْ يَرُدَّ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ شَيْئاً وَكانَ يَنْتَظِرُ مايَأْتِيهِ مِنْ رَبِّهِ فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ وَقالَ:

((قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ)) وَلَمْ يَقْبَلْ أَمْوالَهُمْ، فَقالَ الْمُنافِقُونَ: ماأَنْزَلَ اللّٰهُ هٰذا عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَمايُرِيدُ اِلاّ أَنْ يَرْفَعَ بِضَبْعِ ابْنِ عَمِّهِ وَيَحْمِلَ عَلَيْنا أَهْلَ بَيْتِهِ يَقُولُ أَمْسِ: مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ، وَالْيَوْمَ: قُلْ لاأَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ.

ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ آيَةُ الْخُمْسِ فَقالُوا: يُرِيدُ أَنْ يُعْطِيَهُمْ أَمْوالَنا وَفَيْئَنا، ثُمَّ أَتاهُ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: يامُحَمَّدُ! اِنَّكَ قَدْ قَضَيْتَ نُبُوَّتَكَ وَاسْتَكْمَلْتَ أَيّامَكَ فَاجْعَلِ الاِسْمَ الأَكْبَرَ وَميراثَ الْعِلْمِ وَآثارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ عِنْدَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَاِنِّي لَمْ أَتْرُكِ الأَرْضَ اِلاّ وَلِيَ فيها عالِمٌ تُعْرَفُ بِهِ طاعَتِي وَتُعْرَفُ بِهِ وِلايَتِي وَيَكُونُ حُجَّةً لِمَنْ يُولَدُ بَيْنَ قَبْضِ النَّبِيِّ اِلىٰ خُرُوجِ النَّبِيِّ الآخَرِ، قالَ: فَأَوْصىٰ اِلَيْهِ





برگشت، انصار شرفیاب حضور او شدند و گفتند: یا رسول الله به راستی خدا جل ذکره به ما احسان کرد و ما را به وجود شما شرافتمند ساخت و تو را میان ما مأویٰ داد و دوستان ما را خداوند به وجود تو خرسند نمود و دشمنان ما را سرکوب کرد و امروز مردمی به تو وارد شوند و پذیرائی خواهند و بسا چیزی در دست نداشته باشی که به آنها عطا کنی و دشمن تو را سرزنش کند، ما خواهش داریم یک سوم دارائی ما را ضبط کنی تا وقتی نمایندگان مکه به تو وارد شوند عطای مناسبی در دست داشته باشی که به آنها ببخشی.

پیغمبر جوابی به آنها نداد و انتظار داشت که جبرئیل در این مورد چه دستوری آورد از طرف پروردگارش، جبرئیل آمد و این آیه را آورد (۲۳ سوره شوری): «**بگو ای محمد من از شما مزدی نخواهم جز دوستی در بارهٔ خویشان**» و از اموال آنها چیزی نپذیرفت، باز هم منافقان گفتند: خدا چنین چیزی به محمد نازل نکرده، مقصودی ندارد جز این که زیر بازوی پسر عمش را بلند کند و خاندانش را بر ما تحمیل نماید، دیروز می گفت: هر که را من مولا و آقا هستم علی مولا و آقا است و امروز هم می گوید: بگو من از شما مزدی نخواهم جز دوستی در بارهٔ خویشان.

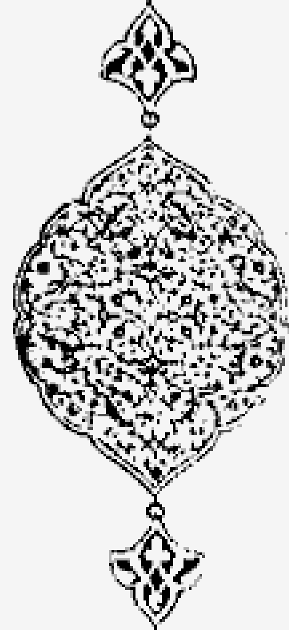
و سپس آیهٔ خمس نازل شد و گفتند: می خواهد ما اموال و غنیمت خود را به آنها بدهیم، سپس جبرئیل نزد او آمد و گفت: ای محمد (ص) نبوت خود را گذراندی و عمرت به سر رسید، اکنون اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت باید نزد علی(ع) باشد، زیرا من زمین را خالی از عالم و دانشمندی نگذارم که به وسیلهٔ او طاعت من معلوم شود و ولایت من شناخته گردد و حجت باشد بر هر که از ظهور پیغمبری تا ظهور پیغمبر دیگر زائیده شود.



بِالِاسْمِ الأَكْبَرِ وَميراثِ الْعِلْمِ وَآثارِ عِلْمِ النُّبُوَّةِ وَأَوْصىٰ اِلَيْهِ بِأَلْفِ كَلِمَةٍ وَأَلْفِ بابٍ، يَفْتَحُ كُلُّ كَلِمَةٍ وَكُلُّ بابٍ أَلْفَ كَلِمَةٍ وَأَلْفَ بابٍ.

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ اِبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ وَصالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشيرٍ، عَنْ يَحْيَي بْنِ مَعْمَرٍ الْعَطّارِ، عَنْ بَشيرٍ الدَّهّانِ، عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم في مَرَضِهِ الَّذي تُوُفِّيَ فيهِ: ادْعُوا لي خَليلي، فَأَرْسَلَتا اِلىٰ أَبَوَيْهِما فَلَمّا نَظَرَ اِلَيْهِما رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم أَعْرَضَ عَنْهُما، ثُمَّ قالَ: ادْعُوا لي خَليلي، فَأُرْسِلَ اِلىٰ عَلِيٍّ، فَلَمّا نَظَرَ اِلَيْهِ أَكَبَّ عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ، فَلَمّا خَرَجَ لَقِياهُ، فَقالا لَهُ: ماحَدَّثَكَ خَليلُكَ؟ فَقالَ: حَدَّثَني أَلْفَ بابٍ يَفْتَحُ كُلُّ بابٍ أَلْفَ بابٍ.

٥ ـ أَحْمَدُ بْنُ اِدْريسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اِسْماعيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: عَلَّمَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ أَلْفَ حَرْفٍ كُلُّ حَرْفٍ يَفْتَحُ أَلْفَ حَرْفٍ.



٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبي حَمْزَةَ، عَنْ أَبي بَصيرٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: كانَ في ذُؤابَةِ سَيْفِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم صَحيفَةٌ صَغيرَةٌ، فَقُلْتُ لِأَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَيُّ شَيْءٍ كانَ في تِلْكَ



فرمود: پیغمبر به علی وصیت کرد به اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت، و هزار کلمه و هزار باب به او وصیت کرد، هر کلمه و هر باب از آن مفتاح هزار کلمه و هزار باب دیگر بود. [۱۱۹]

۴ ـ رسول خدا(ص) در بیماریِ مرگ خود که در آن وفات کرد، فرمود: دوستم را برای من حاضر کنید، آن دو زن به دنبال پدرشان (ابو بکر و عمر) فرستادند، چون رسول خدا(ص) به آنها نگاه کرد رو از آنها برگردانید و باز فرمود: دوستم را برایم حاضر کنید، دنبال علی(ع) فرستادند و چون او را دید به او متوجه گردید و به او حدیث گفت و چون علی از حضور پیغمبر(ص) بیرون آمد آن دو نفر او را ملاقات کردند و پرسیدند که دوستت با تو چه گفت؟ فرمود: به من هزار باب باز گفت که از هر بابی هزار باب گشوده شود.

۵ ـ امام باقر(ع) فرمود: رسول خدا(ص) به علی هزار حرف آموخت که از هر حرفی هزار حرف دیگری فهم می شد.

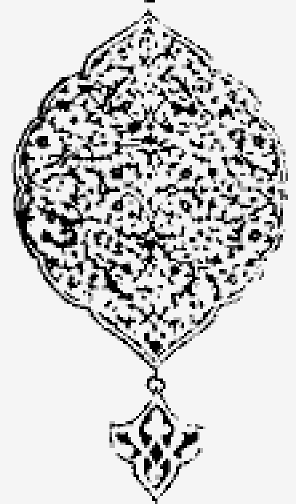
۶ ـ امام صادق(ع) فرمود: در تارک شمشیر رسول خدا یک دفتر کوچک بود، به امام صادق گفتم: در آن دفتر چه بود؟ فرمود: همان حرفها که از هر حرفی هزار حرف گشوده می شود، ابو بصیر گوید:



الصَّحِيفَةِ؟ قالَ: هِيَ الأَحْرُفُ الَّتِي يَفْتَحُ كُلُّ حَرْفٍ أَلْفَ حَرْفٍ، قالَ أَبُو بَصِيرٍ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: فَما خَرَجَ مِنْها حَرْفانِ حَتّى السّاعَةِ.

٧ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ فُضَيْلٍ [بْنِ] سُكَّرَةَ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: جُعِلْتُ فِداكَ، هَلْ لِلْماءِ الَّذِي يُغَسَّلُ بِهِ الْمَيِّتُ حَدٌّ مَحْدُودٌ؟ قالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قالَ لِعَلِيّ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِذا أَنا مِتُّ فَاسْتَقِ سِتَّ قِرَبٍ مِنْ ماءِ بِئْرِ غَرْسٍ فَغَسِّلْنِي وَكَفِّنِّي وَحَنِّطْنِي فَإِذا فَرَغْتَ مِنْ غُسْلِي وَكَفَنِي فَخُذْ بِجَوامِعِ كَفَنِي وَأَجْلِسْنِي ثُمَّ سَلْنِي عَمّا شِئْتَ، فَوَاللّٰهِ لاتَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ إِلّا أَجَبْتُكَ فِيهِ.

٨ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ ابْنِ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا حَضَرَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمَوْتُ دَخَلَ عَلَيْهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَدْخَلَ رَأْسَهُ ثُمَّ قالَ: يا عَلِيُّ! إِذا أَنا مِتُّ فَغَسِّلْنِي وَكَفِّنِّي ثُمَّ أَقْعِدْنِي وَسَلْنِي وَاكْتُبْ.



٩ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبابٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ رِباطٍ قالَ: دَخَلْتُ أَنا وَكامِلٌ التَّمّارُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ لَهُ كامِلٌ: جُعِلْتُ فِداكَ،

امام صادق (ع) فرمود: تا کنون از آن حرفها دو حرف بیرون داده نشده. [۱۲۰]

۷ ـ فضیل بن سکره گوید: به امام صادق (ع) گفتم: قربانت آبی که با آن مرده را غسل دهند اندازه معینی دارد؟ فرمود: رسول خدا(ص) به علی(ع) وصیت کرد که چون من مردم، شش مشک از آب چاه غرس بکش و مرا غسل ده و کفن پوش و حنوط کن و چون از غسل دادن و کفن کردنم پرداختی، اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان و هر چه خواهی از من بپرس به خدا از هر چه بپرسی به تو پاسخ دهم.

۸ ـ امام ششم فرمود: چون مرگ رسول خدا(ص) در رسید، علی(ع) بر او در آمد و سر درون برد و فرمود: ای علی چون من مُردَم، مرا غسل ده و کفن پوش و مرا بنشان و از من بپرس و بنویس.

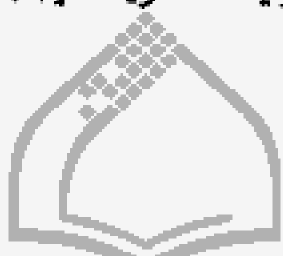
۹ ـ یونس بن رباط گوید: من و کامل تمار خدمت امام صادق (ع) رفتیم و کامل به آن حضرت گفت: قربانت، یک حدیث است که فلانی روایت کرده، آن را نقل کن، گفت به من باز

حَديثٌ رَواهُ فُلانٌ، فَقالَ: اذْكُرْهُ، فَقالَ: حَدَّثَني أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم حَدَّثَ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ بِأَلْفِ بابٍ يَوْمَ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم، كُلُّ بابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بابٍ، فَذٰلِكَ أَلْفُ أَلْفُ بابٍ، فَقالَ: لَقَدْ كانَ ذٰلِكَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، فَظَهَرَ ذٰلِكَ لِشيعَتِكُمْ وَمَواليكُمْ؟ فَقالَ: يا كامِلُ! بابٌ أَوْ بابانِ، فَقُلْتُ [لَهُ]: جُعِلْتُ فِداكَ، فَما يُرْوىٰ مِنْ فَضْلِكُمْ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ بابٍ إِلّا بابٌ أَوْ بابانِ؟ قالَ: فَقالَ: وَما عَسَيْتُمْ أَنْ تَرْوُوا مِنْ فَضْلِنا؟ ماتَرْوُونَ مِنْ فَضْلِنا إِلّا أَلْفاً غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ.

بابُ الإشارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ

١ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ إِبْراهيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمانِيِّ وَعُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبانٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قالَ: شَهِدْتُ وَصِيَّةَ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ حينَ أَوْصىٰ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَأَشْهَدَ عَلىٰ وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنَ وَمُحَمَّداً عَلَيْهِما السَّلامُ وَجَميعَ وُلْدِهِ وَرُؤَساءَ شيعَتِهِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ، ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتابَ وَالسِّلاحَ وَقالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا بُنَيَّ! أَمَرَني رَسُولُ اللهِ صَلَّى

گفت که پیغمبر برای علی باز گفت در روزی که وفات کرد هزار باب و از هر بابی هزار باب گشوده می شد و این هزار هزار باب شد، فرمود: محققاً چنین بوده است، من گفتم: قربانت، برای دوستان و شیعیان شما از این علم چیزی ظاهر شده است؟ فرمود: ای کامل یک باب یا دو باب، گفتم: قربانت، از فضل شما که هزار هزار باب است هان یک باب یا دو باب روایت شده است؟. گوید: امام فرمود: امید است که شما از فضل ما چه اندازه روایت کنید؟ شما از فضل ما جز به اندازه یک الف راستا روایت ندارید. [۱۲۱]



باب اشاره و نص بر حسن بن علی(ع)
(امام دوم)

۱ ـ سلیم بن قیس گوید: من خود گواه بودم که امیرالمؤمنین(ع) به پسرش حسن(ع) وصیت کرد و حسین و محمد (علیهماالسلام) و همهٔ اولاد و رؤسای شیعه و خاندانش را گواه گرفت، سپس کتاب مخصوص و سلاح را به او تحویل داد و به او فرمود:

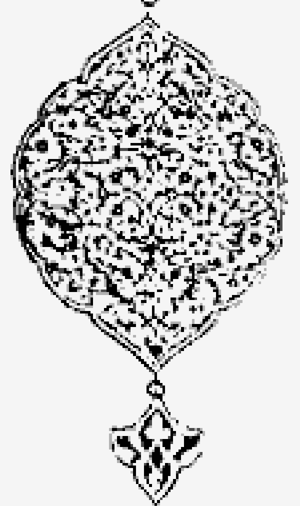
پسر جانم، رسول خدا(ص) به من فرمود که: به تو وصیت کنم و کتب و سلاح مخصوص خود را به تو واگذارم چنانچه رسول



اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم أَنْ أُوصِيَ إِلَيْكَ وَأَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَسِلاحِي كَما أَوْصىٰ إِلَيَّ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَدَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَسِلاحَهُ وَأَمَرَنِي أَنْ آمُرَكَ إِذا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَها إِلىٰ أَخِيكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلام، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلام فَقالَ: وَأَمَرَكَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم أَنْ تَدْفَعَها إِلىٰ اِبْنِكَ هٰذا، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلام ثُمَّ قالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: وَأَمَرَكَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم أَنْ تَدْفَعَها إِلىٰ ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَقْرِئْهُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَمِنِّي السَّلامَ.

٢ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبِي الْجارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلام قالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ لَمّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ قالَ لابْنِهِ الْحَسَنِ: أُدْنُ مِنِّي حَتّىٰ أُسِرَّ إِلَيْكَ ما أَسَرَّ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم إِلَيَّ وَأْتَمِنَكَ عَلىٰ مَا ائْتَمَنَنِي عَلَيْهِ، فَفَعَلَ.

٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قالَ: حَدَّثَنِي الأَجْلَحُ وَسَلَمَةُ بْنُ كُهَيْلٍ وَداوُدُ بْنُ أَبِي يَزِيدَ وَزَيْدٌ الْيَمامِيُّ قالُوا: حَدَّثَنا شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ: أَنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلام حِينَ سارَ إِلَى الْكُوفَةِ اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَةَ كُتُبَهُ وَالْوَصِيَّةَ، فَلَمّا رَجَعَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلام دَفَعَتْها إِلَيْهِ. وَفِي نُسْخَةِ الصَّفْوانِيِّ:



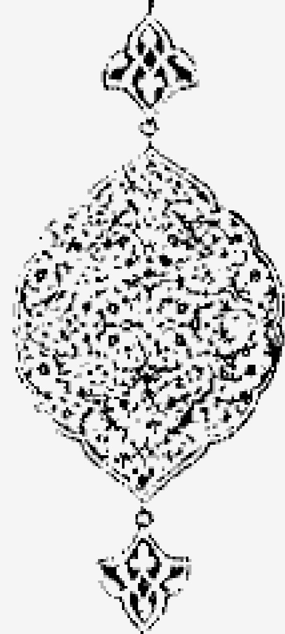


خدا(ص) به من وصیت کرد و کتب و سلاحش را به من تحویل داد و به من فرمود: به تو أمر کنم که چون مرگت فرا رسید آنها را به برادرت حسین(ع) بدهی و سپس رو به حسین(ع) پسرش کرد و فرمود: رسول خدا(ص) به تو فرموده که آنها را به این پسرت بدهی و سپس دست علی بن الحسین(ع) را گرفت و به علی بن الحسین(ع) فرمود: رسول خدا(ص) به تو فرمود که: آنها را به پسرت محمد بن علی بدهی و از رسول خدا(ص) و من به او سلام برسان. [۱۲۲]

۲ ـ امام باقر(ع) فرمود: چون مرگ امیر المؤمنین(ع) در رسید به پسرش حسن فرمود: نزد من آی تا آنچه رسول خدا با من راز گفت به تو راز گویم و آنچه به من سپرد به تو بسپارم و همین کار را کرد.

۳ ـ شهر بن حوشب روایت کرده که چون علی(ع) به کوفه آمد کتب و وصیت را به ام سلمه سپرد و چون حسن(ع) به مدینه آمد همه را به او داد.

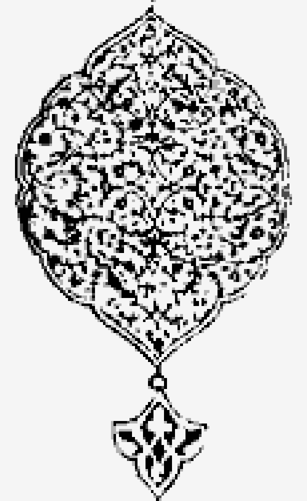
در نسخه صفوانی است:





٤ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفٍ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّ عَلِيّاً صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ حينَ سارَ إِلَى الْكُوفَةِ، اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَةَ كُتُبَهُ وَالْوَصِيَّةَ فَلَمّا رَجَعَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلامُ دَفَعَتْها إِلَيْهِ.

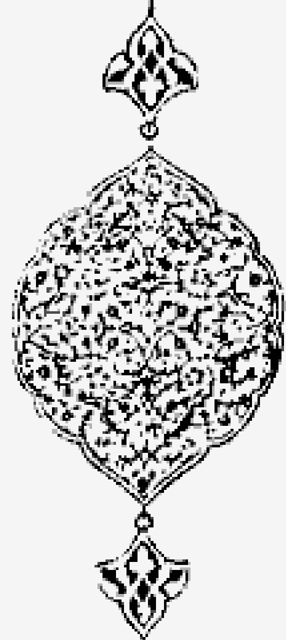
٥ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: أَوْصىٰ أَمِيرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ إِلَى الْحَسَنِ وَأَشْهَدَ عَلىٰ وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنَ وَمُحَمَّداً عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَجَميعَ وُلْدِهِ وَرُؤَساءِ شِيعَتِهِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ، ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتابَ وَالسِّلاحَ، ثُمَّ قالَ لابْنِهِ الْحَسَنِ: يابُنَيَّ أَمَرَنِي رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ أُوصِيَ إِلَيْكَ وَأَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَسِلاحِي كَما أَوْصىٰ إِلَيَّ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَدَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَسِلاحَهُ وَأَمَرَنِي أَنْ آمُرَكَ إِذا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلىٰ أَخِيكَ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ وَقالَ: أَمَرَكَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى ابْنِكَ هٰذا، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ ابْنِ ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ قالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: يابُنَيَّ وَأَمَرَكَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَقْرِئْهُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمِنِّي السَّلامَ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ، فَقالَ: يابُنَيَّ أَنْتَ وَلِيُّ الْأَمْرِ وَ وَلِيُّ الدَّمِ، فَإِنْ عَفَوْتَ فَلَكَ وَإِنْ قَتَلْتَ فَضَرْبَةٌ مَكانَ ضَرْبَةٍ وَلا تَأْثَمْ.





۴ ـ امام صادق (ع) فرمود: چون علی(ع) به کوفه رفت کتب و وصیت را به ام سلمه سپرد و چون حسن(ع) بر گشت همهٔ او را به او داد.

۵ ـ از جابر از امام باقر(ع) فرمود: امیر المؤمنین(ع) به امام حسن وصیت کرد و حسین و محمد (علیهما السلام) و همهٔ اولاد خود و رؤسای شیعه و خاندانش را بر آن گواه گرفت و کتاب و سلاح را به او داد، سپس به فرزندش حسن فرمود: پسر جانم، رسول خدا(ص) به من فرمود: که به تو وصیت کنم و کتب و سلاح را به تو بدهم چنانچه رسول خدا(ص) به من وصیت کرده و کتب و سلاحش را به من داده و به من فرموده: به تو فرمایم که چون مرگت فرا رسد آنها را به برادرت حسین(ع) بدهی و سپس رو به پسرش حسین کرد و فرمود: رسول خدا(ص) به تو فرموده که آنها را به این پسرت بدهی، سپس دست پسرس علی بن الحسین(ع) را گرفت و به پسرش علی بن الحسین(ع) فرمود: ای پسر جانم، رسول خدا(ص) تو را فرموده که آنها را به پسرت محمد بن علی(ع) بدهی و از طرف رسول خدا(ص) و من به او سلام برسان، سپس رو به پسرش حسن کرد و فرمود: ای پسر من صاحب اختیار امامت و صاحب اختیار خون منی، اگر بگذاری حق داری و اگر قصاص کنی یک ضربت به جای یک ضربت بزن و گناهی مورز. [۱۲۳]



٦ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ رَفَعَهُ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ إِسْحاقَ الْأَحْمَرِيِّ رَفَعَهُ قالَ: لَمّا ضُرِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ حَفَّ بِهِ الْعُوّادُ وَقِيلَ لَهُ:

يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَوصِ.

فَقالَ:

اثْنُوا لِي وِسادَةً ثُمَّ قالَ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ حَقَّ قَدْرِهِ مُتَّبِعِينَ أَمْرَهُ وَأَحْمَدُهُ كَما أَحَبَّ وَلا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْواحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ كَما انْتَسَبَ.

أَيُّهَا النّاسُ كُلُّ امْرِءٍ لاقٍ في فِرارِهِ ما مِنْهُ يَفِرُّ وَالْأَجَلُ مَساقُ النَّفْسِ إِلَيْهِ وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوافاتُهُ كَمِ اطَّرَدْتُ الْأَيّامَ أَبْحَثُها عَنْ مَكْنُونِ هٰذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللّٰهُ عَزَّ ذِكْرُهُ إِلّا إِخْفاءَهُ، هَيْهاتَ عِلْمٌ مَكْنُونٌ.

أَمّا وَصِيَّتِي فَأَنْ لاتُشْرِكُوا بِاللّٰهِ جَلَّ ثَناؤُهُ شَيْئاً وَمُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ، أَقِيمُوا هٰذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ وَأَوْقِدُوا هٰذَيْنِ الْمِصْباحَيْنِ، وَخَلاكُمْ ذَمٌّ مالَمْ تَشْرُدُوا، حُمِّلَ كُلُّ امْرِيءٍ مَجْهُودَهُ وَخُفِّفَ عَنِ الْجَهَلَةِ، رَبٌّ رَحِيمٌ وَإِمامٌ عَلِيمٌ وَدِينٌ قَوِيمٌ.

أَنَا بِالْأَمْسِ صاحِبُكُمْ وَ[أَنَا] الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَغَداً مُفارِقُكُمْ إِنْ تَثْبُتِ الْوَطْأَةُ فِي هٰذِهِ الْمَزَلَّةِ فَذاكَ الْمُرادُ وَإِنْ تَدْحَضِ الْقَدَمُ،



۶ ـ ابراهیم بن اسحق احمری حدیث را به آنجا رسانید که چون امیر المؤمنین(ع) ضربت خورد، برای عیادت گرد او را گرفتند و به گفتند: یا امیر المؤمنین(ع) وصیت کن، فرمود: برای من تکیه گاهی بسازید، سپس فرمود: حمد خدا را به اندازه‌ای که او را شاید و همهٔ ما پیروان فرمان اوئیم، من او را چناچه دوست دارد سپاس گزارم و نیست شایستهٔ پرستشی جز خدای یکتای یگانه و بی نیاز چناچه خود را بدین نسب ستوده (در سورهٔ اخلاص که آن را نسب خدا خوانند) ایا مردم، هر مردی به ناچار بدان بر خورد می کند که آن می گریزد، مرگ است که هر نفسی به سوی آن میشود و گریز از آن پابندی و استقبال از آنست من چقدر روز شماری کردم و از نهان این امر کاوش نمودم و خدا عز ذکره جز این نخواست که نهانش سازد، هیهات! علمی است سربسته و نا پیدا. [۱۲۴]

دنبالهٔ وصیّت من این است که: چیزی را برای خدا جلّ ثناؤه شریک نگیرید و راجع به محمد(ص) سنت و روش او را گم نکید و از دست ننهید این دو ستون دیانت را بر پا دارید و این دو چراغ هدایت را بر افروزید و از نکوهش بر کنار باشید تا از حق نگریزید، هر کس بار دسترنج خود را به دوش دارد و بار نادانها سبک شده است، پروردگاری است مهربان، امامی است دانا، دینی است استوار، من دیروز سرور شما بودم و امروز برای شما درس عبرتم و فردا برای همیشه از شما جدا می شوم، اگر گام در این لغزشگاهِ مرگ بر جا ماند مراد همان است و اگر بلغزد جای بسی افسوس است.

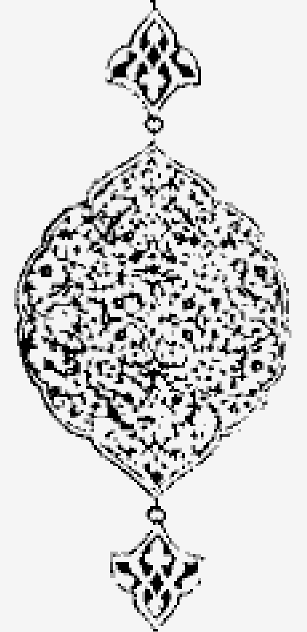
ما در این جهان سایهٔ شاخه‌های لرزان درختانیم، و گرد جلو باد وزان و زیر سایهٔ ابر پر دوران که به زودی در فضا از هم پراکنده گردد و اثر آن از زمین محو شود، همانا برای شما همسایه‌ای بودم،



فَإنّا كُنّا في أفْياءِ أغْصانٍ وَذَرىٰ رِياحٍ وَتَحْتَ ظِلِّ غَمامَةٍ اضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ مُتَلَفَّقُها وَعَفا فِي الأرْضِ مَخَطُّها، وَإنَّما كُنْتُ جاراً جاوَرَكُمْ بَدَني أيّاماً وَسَتَعْقُبُونَ مِنّي جُثَّةً خَلاءً، ساكِنَةً بَعْدَ حَرَكَةٍ وَكاظِمَةً بَعْدَ نُطْقٍ، لِيَعِظَكُمْ هُدُوِّي وَخَفُوتُ إطْراقِي وَسُكُونُ أطْرافِي، فَإنَّهُ أوْعَظُ لَكُمْ مِنَ النّاطِقِ الْبَليغِ، وَدَّعْتُكُمْ وِداعَ مُرْصِدٍ لِلتَّلاقِي.

غَداً تَرَوْنَ أيّامِي وَيَكْشِفُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ سَرائِرِي وَتَعْرِفُونِي بَعْدَ خُلُوِّ مَكانِي وَقِيامِ غَيْرِي مَقامِي، إنْ أبْقَ فَأنا وَلِيُّ دَمِي وَإنْ أفْنَ فَالْفَناءُ مِيعادِي [وَإنْ أعْفُ] فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَلَكُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا، ألا تُحِبُّونَ أنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ، فَيالَها حَسْرَةً عَلىٰ كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً أوْ تُؤَدِّيهِ أيّامُهُ إلىٰ شِقْوَةٍ، جَعَلَنا اللّٰهُ وَإيّاكُمْ مِمَّنْ لا يُقَصِّرُ بِهِ عَنْ طاعَةِ اللّٰهِ رَغْبَةٌ أوْ تَحِلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَقْمَةٌ، فَإنَّما نَحْنُ لَهُ وَبِهِ، ثُمَّ أقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ:

يا بُنَيَّ ضَرْبَةٌ مَكانَ ضَرْبَةٍ وَلا تَأْثَمْ.



٧ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إبْراهِيمَ الْعَقِيلِيِّ يَرْفَعُهُ قالَ: قالَ: لَمّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ أمِيرَ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ، قالَ لِلْحَسَنِ: يا بُنَيَّ إذا أنا مِتُّ فَاقْتُلِ ابْنَ مُلْجَمٍ وَاحْفِرْ لَهُ فِي الْكُناسَةِ ـ وَوَصَفَ الْعَقِيلِيُّ الْمَوْضِعَ عَلىٰ بابِ طاقِ

تنم چند روزی در کنار شما زیست و بزودی پیکر تهی مرا دنبال خواهید کرد، پیکری که پس از جنبش آرام شده و پس از یک عمر سخن گوئی دم فرو بسته باید آرامش هراسناکم شما را پند دهد (برای آنکه آرامش هراسناکم شما را پند دهد) به همراه خموشی مرگبارم و بی جانی اندامم، زیرا آن پند دهتر است برای شما از سخنور شیوا، من با شما وداع می کنم به امید دیدار فردا (فردای قیامت). شما فردا روزگارعدالت گستر مرا می فهمید و خدا عز و جل پرده از اسرار زندگی من بر می دارد و چون جای مرا خالی دیدید و دیگری را به جای من ملاحظه کردید، مرا خواهید شناخت، اگر بمانم خودم صاحب اختیار خونم باشم، و اگر بمیرم، مرگ وعدگاه من است (اگر در گذرم).

گذشت برایم ثواب است و برای شما حسنه به شمار رود، گذشت کنید و چشم پوشید، آیا نمی خواهید خدا شما را بیامرزد، وای چه اندازه دریغ و افسوس دارد غافلی که عمرش به مسؤلیت او گذشته و روزگارش او را به بدبختی کشانده، خدا ما را و شما را از کسانی مقرر سازد که از اطاعت خدا روی به دیگر سوی نکنند و پس از مرگ در زبونی و شکنجه نیفتد، همانا ما از آن خدائیم و به او پاینده‌ایم، سپس رو به حسن(ع) کرد و فرمود: پسر جانم، یک ضربت به جای یک ضربت، مبادا گناه ورزی.

۷ ـ علی بن ابراهیم عقیلی حدیث را بالا برده تا گوید که فرمود: چون ابن ملجم، امیر المؤمنین(ع) را ضربت زد، آن حضرت به حسن فرمود: چون ابن ملجم را به قصاص من بکش و در کناسه کوفه گورش را بکن (عقیلی در باب طاق محمل سازی کوفه معرفی

الْمَحامِلِ مَوْضِعُ الشُّواءِ وَالرُّؤاسِ ـ ثُمَّ ارْمِ بِهِ فيهِ، فَإِنَّهُ وادٍ مِنْ أَوْدِيَةِ جَهَنَّمَ.

بابُ الإِشارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ

١ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صالِحٍ (قالَ الْكُلَيْنِيُّ) وَعِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنِ ابْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ هارُونَ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: لَمّا حَضَرَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ الْوَفاةُ قالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا أَخي إِنّي أُوصيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْها، إِذا أَنا مِتُّ فَهَيِّئْني ثُمَّ وَجِّهْني إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِأُحْدِثَ بِهِ عَهْداً ثُمَّ اصْرِفْني إِلىٰ أُمّي عَلَيْها السَّلامُ ثُمَّ رُدَّني فَادْفِنّي بِالْبَقيعِ.

وَاعْلَمْ أَنَّهُ سَيُصيبُني مِنْ عائِشَةَ ما يَعْلَمُ اللّٰهُ وَالنّاسُ صَنيعَها وَعَداوَتَها لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ وَعَداوَتَها لَنا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَلَمّا قُبِضَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلامُ [وَ] وُضِعَ عَلَى السَّريرِ ثُمَّ انْطَلَقُوا بِهِ إِلىٰ مُصَلّىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الَّذي كانَ يُصَلّي فيهِ عَلَى الْجَنائِزِ فَصَلّىٰ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ وَحُمِلَ وَأُدْخِلَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَلَمّا أُوقِفَ عَلىٰ قَبْرِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَهَبَ ذُو الْعُوَيْنَيْنِ إِلىٰ

کرده آنجا که کبابچی‌ها و کله پزها هستند) و او را در آن افکن که آنجا یکی از وادی‌های دوزخ است.

باب اشاره و نص بر حسین بن علی (ع)

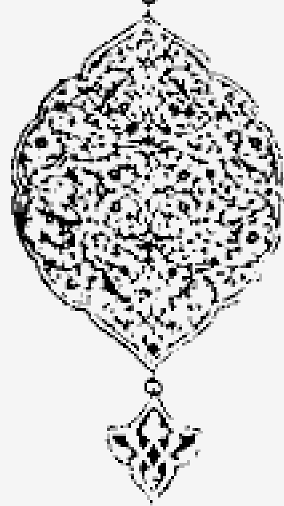
۱ ـ محمد بن مسلم گوید: از امام باقر(ع) شنیدم می فرمود: چون مرگ حسن بن علی(ع) فرا رسید، به حسین(ع) فرمود: برادر جانم، با تو وصیتی دارم آن را حفظ کن، چون من مُردَم مرا آماده ساز (غسل بده و کفن کن و حنوط بپاش) سپس مرا سر قبر رسول خدا(ص) بر، تا با او تجدید عهد کنم و مرا به قبر مادرم بر گردان و از آنجا به قبرستان بقیع ببر و در آنجا به خاک سپار و بدان که از عایشه به من مصیبت رسد که خدا می داند، و مردم او را آلت دست کنند (مقصود بنی امیه است) و دشمنی او با خدا و رسول خدا و ما خانواده هم او را وادارد.

چون امام حسن(ع) جان داد او را در تختهٔ تابوت نهادند و سپس به محلی که رسول خدا(ص) بر جنازه‌ها نماز می خواند بردند و حسین(ع) بر او نماز خواند و او را وارد مسجد کردند و چون بر سر قبر پیغمبر(ص) نگهداشتند جاسوسی به عایشه خبر داد که بنی هاشم جنازهٔ حسن را آوردند تا در حجرهٔ مدفن پیغمبر(ص) به خاک



عائِشَةَ فَقالَ لَها: إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ لِيَدْفِنُوهُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم فَخَرَجَتْ مُبادِرَةً عَلىٰ بَغْلٍ بِسَرْجٍ - فَكانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ رَكِبَتْ فِي الإِسْلامِ سَرْجاً - فَقالَتْ: نَحُّوا ابْنَكُمْ عَنْ بَيْتِي فَإِنَّهُ لا يُدْفَنُ فِي بَيْتِي وَيُهْتَكُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم حِجابُهُ فَقالَ لَها الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ: قَدِيماً هَتَكْتِ أَنْتِ وَأَبُوكِ حِجابَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَأَدْخَلْتِ عَلَيْهِ بَيْتَهُ مَنْ لا يُحِبُّ قُرْبَهُ وَإِنَّ اللّٰهَ سائِلُكِ عَنْ ذٰلِكَ يا عائِشَةَ.

٢ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ الْوَفاةُ، قالَ: يا قَنْبَرُ! أُنْظُرْ هَلْ تَرىٰ مِنْ وَراءِ بابِكَ مُؤْمِناً مِنْ غَيْرِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ؟ فَقالَ: اللّٰهُ تَعالىٰ وَرَسُولُهُ وَابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، قالَ: ادْعُ لِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، فَأَتَيْتُهُ فَلَمّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ، قالَ: هَلْ حَدَثَ إِلّا خَيْرٌ؟ قُلْتُ: أَجِبْ أَبا مُحَمَّدٍ فَعَجَّلَ عَلىٰ شِسْعِ نَعْلِهِ، فَلَمْ يُسَوِّهِ وَخَرَجَ مَعِي يَعْدُو، فَلَمّا قامَ بَيْنَ يَدَيْهِ سَلَّمَ، فَقالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ: اجْلِسْ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِثْلُكَ يَغِيبُ عَنْ سَماعِ كَلامٍ يَحْيىٰ بِهِ الأَمْواتُ وَيَمُوتُ بِهِ الأَحْياءُ، كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ وَمَصابِيحَ الْهُدىٰ، فَإِنَّ ضَوْءَ النَّهارِ بَعْضُهُ أَضْوَءُ مِنْ بَعْضٍ، أَما عَلِمْتَ أَنَّ اللّٰهَ جَعَلَ وُلْدَ إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ أَئِمَّةً



سپارند و او شتابانه سوار بر استری آمد ـ و او اول زنی بود که در اسلام بر روی زین سوار شد ـ و فریاد زد: فرزند خود را از خانهٔ من دور کنید که در آن به خاک نرود و حجاب رسول خدا(ص) به واسطه او دریده نگردد، امام حسین(ع) فرمود: از روز نخست تو و پدرت حجاب او را دریدید و کسی را به خانه او دفن کردید که دوست نداشت نزدیک او باشد (مقصود، ابی بکر است) و به راستی ای عایشه خدا از تو بازخواست کند.

۲ ـ امام صادق(ع) فرمود: چون مرگ حسن بن علی فرا رسید، فرمود: ای قنبر، ببین بر در خانه مؤمنی جز از آل محمد(ص) هست؟ گفت: خدا و رسولش و زادهٔ رسولش از من داناترند، فرمود: محمد بن علی را نزد من دعوت کن، من خدمت او شتافتم، فرمود: پیشامدی شده است؟ گفتم: به زودی ابو محمد را اجابت کن، او بند نعل خود را نبسته شتافت و با من می دوید، و چون نزد آن حضرت رسید، سلام داد، امام حسن(ع) به او فرمود: بنشین که مانند تو کسی نباید از شنیدن سخنی که مرده را زنده می کند و زنده‌ها بدان بمیرند غایب باشد.

متن وصیت امام حسن(ع)

«شماها همه باید معدن علم و چراغ هدایت باشید، و با این حال محقق است که موجهای تابان روز روشن با هم تفاوت دارند و بعضی از بعضی روشنتر و تابنده‌ترند، نمی دانی که خداوند فرزندان ابراهیم(ع) را ائمه نمود و با این حال بعضی را برتر از بعضی ساخت به داود همان زبور را داد و می دانی که محمد(ص) را به چه فضیلتی



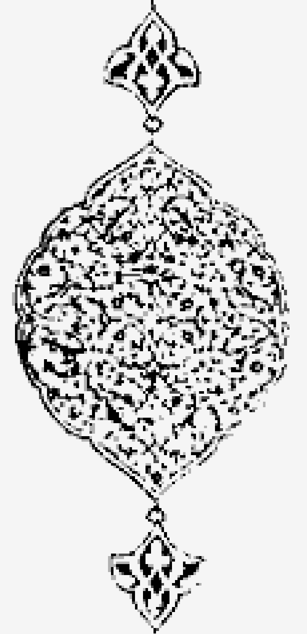
وَفَضَّلَ بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ وَآتىٰ داوُدَ عَلَيهِ السَّلامُ زَبُوراً وَقَدْ عَلِمْتَ بِما اسْتَأْثَرَ بِهِ مُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّم.

يامُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ! إِنِّي أَخافُ عَلَيْكَ الْحَسَدَ وَإِنَّما وَصَفَ اللّٰهُ بِهِ الْكافِرِينَ، فَقالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((كُفّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ)) وَلَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلشَّيْطانِ عَلَيْكَ سُلْطاناً. يامُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ! أَلا أُخْبِرُكَ بِما سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ فِيكَ؟

قالَ:

بَلىٰ. قالَ: سَمِعْتُ أَباكَ عَلَيهِ السَّلامُ يَقُولُ يَوْمَ الْبَصْرَةِ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَبَرَّنِي فِي الدُّنْيا وَالاخِرَةِ فَلْيَبَرَّ مُحَمَّداً وَلَدِي. يامُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ! لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَكَ وَأَنْتَ نُطْفَةٌ فِي ظَهْرِ أَبِيكَ لَأَخْبَرْتُكَ.

يامُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ! أَما عَلِمْتَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيهِما السَّلامُ بَعْدَ وَفاةِ نَفْسِي وَمُفارَقَةِ رُوحِي جِسْمِي إِمامٌ مِنْ بَعْدِي وَعِنْدَ اللّٰهِ جَلَّ اسْمُهُ فِي الْكِتابِ وِراثَةٌ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّم أَضافَها اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِي وِراثَةِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ فَعَلِمَ اللّٰهُ أَنَّكُمْ خِيَرَةُ خَلْقِهِ فَاصْطَفىٰ مِنْكُمْ مُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَاخْتارَ مُحَمَّدٌ عَلِيّاً عَلَيهِ السَّلامُ وَاخْتارَنِي عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلامُ بِالْإِمامَةِ وَاخْتَرْتُ أَنا الْحُسَيْنَ عَلَيهِ السَّلامُ.



فَقالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيهِ السَّلامُ: أَنْتَ إِمامٌ وَأَنْتَ وَسِيلَتِي إِلىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَاللّٰهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ نَفْسِي ذَهَبَتْ قَبْلَ أَنْ أَسْمَعَ مِنْكَ هٰذا الْكَلامَ، أَلا وَإِنَّ فِي رَأْسِي كَلاماً لاتَنْزِفُهُ الدِّلاءُ

مخصوص کرد.

ای محمد بن علی(ع) من از حسد بر تو نگرانم، خدا آن را صفت کفار دانسته و فرموده عز و جل (۱۰۹ سوره بقره): «کفار حسود از جانب خود پس از آن که حق بر آنها آشکار شد»، ای محمد: مبادا خداوند عز و جل شیطان را بر تو مسلط کند، ای محمد بن علی، من خبر ندهم از آنچه از زبان پدرت در بارهٔ تو شنیدم؟ گفت چرا، فرمود: روز جنگ بصره می فرمود: هر که دوست دارد در دنیا و آخرت به من نیکی کند باید به فرزندم محمد نیکی کند، ای محمد، اگر بخواهم به تو خبر دهم از زمانی که نطفه‌ای بودی در بهشت پدر می توانم خبر داد.

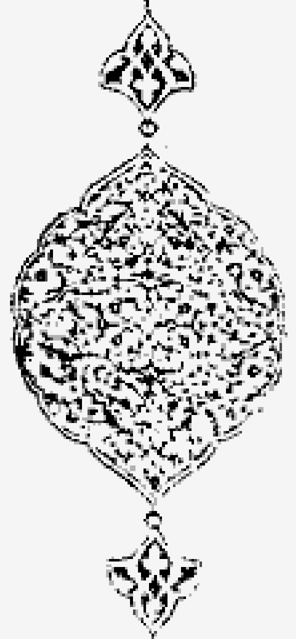
ای محمد بن علی که حسین بن علی(ع) بعد از آنکه جان من رفت و روح از تنم جدا شد، امام بعد از من است و نام او به امامت نزد خدا جلّ اسمه در کتاب ثبت است، امامت او به وراثت مستقیم از پیغمبر است به اضافه‌ای از طرف خدا که وراثت از پدر و مادرش باشد، خدا دانست که شما بهترین خلق او هستید، محمد را از میان شما برگزید ومحمد، علی را برگزید برای امامت و علی(ع) هم مرا برگزید برای امامت و من هم حسین(ع) را انتخاب کردم».

محمد بن علی در پاسخ او گفت: تو امامی و تو وسیلهٔ منی در حضور محمد(ص) به خدا دوست داشتم پیش از آن که این سخن را از شما شنیده باشم مرده بودم، هلا در مغز من سخنی است که دلوها نتوانند آن را تا ته بکشد و بادهای تند نتوانند دیگرگونش سازند چون نوشتهٔ نقطه داری در برگ کاغذ مزیّنی نقش شده و من آهنگ اظهار آن داشتم و دریافتم که کتاب منزل خدا در آن بر من پیشی گرفته و هم آنچه رسولان خدا آورنده‌اند، آن سخنی است که زبان



وَلا تُغَيِّرُهُ نَغْمَةُ الرِّياحِ كَالْكِتابِ الْمُعْجَمِ فِي الرَّقِّ الْمُنَمْنَمِ أَهُمُّ بِإِبْدائِهِ فَأَجِدُنِي سُبِقْتُ إِلَيْهِ سَبْقَ الْكِتابِ الْمُنْزَلِ أَوْ ماجاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَإِنَّهُ لَكَلام يَكِلُّ بِهِ لِسانُ النّاطِقِ وَيَدُ الْكاتِبِ، حَتّىٰ لايَجِدَ قَلَماً وَيُؤْتَوْا بِالْقِرْطاسِ حُمَماً فَلا يَبْلُغُ إِلىٰ فَضْلِكَ وَكَذٰلِكَ يَجْزِي اللّٰهُ الْمُحْسِنِينَ وَلا قُوَّةَ إِلّا بِاللّٰهِ، الْحُسَيْنُ أَعْلَمُنا عِلْماً وَأَثْقَلُنا حِلْماً وَأَقْرَبُنا مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَحِماً كانَ فَقِيهاً قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ وَقَرَأَ الْوَحْيَ قَبْلَ أَنْ يَنْطِقَ وَلَوْ عَلِمَ اللّٰهُ فِي أَحَدٍ خَيْراً مَا اصْطَفىٰ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَلَمّا اخْتارَ اللّٰهُ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَاخْتارَ مُحَمَّدٌ عَلِيّاً وَاخْتارَكَ عَلِيٌّ إِماماً وَاخْتَرْتَ الْحُسَيْنَ، سَلَّمْنا وَرَضِينا مَنْ [هُوَ] بِغَيْرِهِ يَرْضىٰ وَ[مَنْ غَيْرُهُ] كُنّا نُسَلِّمُ بِهِ مِنْ مُشْكِلاتِ أَمْرِنا.

٣ ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ سَهْلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمانَ، عَنْ هارُونَ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: لَمّا احْتُضِرَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ قالَ لِلْحُسَيْنِ: يا أَخِي إِنِّي أُوصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْها، فَإِذا أَنا مِتُّ فَهَيِّئْنِي ثُمَّ وَجِّهْنِي إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِأُحْدِثَ بِهِ عَهْداً ثُمَّ اصْرِفْنِي إِلىٰ أُمِّي فاطِمَةَ عَلَيْها السَّلامُ ثُمَّ رُدَّنِي فَادْفِنِّي بِالْبَقِيعِ وَاعْلَمْ أَنَّهُ سَيُصِيبُنِي مِنَ الْحُمَيْراءِ مايَعْلَمُ النّاسُ مِنْ صَنِيعِها وَعَداوَتِها لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَداوَتِها لَنا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَلَمّا قُبِضَ

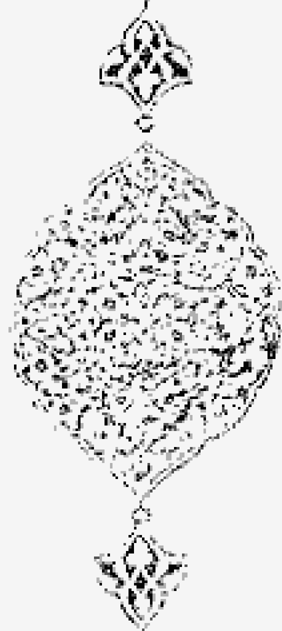




گوینده بدان بند آید و دست نویسنده در آن درماند تا به جائی که از بس مفصل قلم نایاب گردد و به جای کاغذ سفید که به آخر رسیده برگهٔ سیاه بیاورند و باز هم حق فضل تو ادا نشده باشد و همچنین خداوند پاداش نیکو کاران دهد و لا قوة الا بالله.

حسین از ما همه داناتر و بردبارتر و به رسول خدا(ص) نزدیکتر است، او پیش از آفرینش، فقیه بوده و قبل از آنکه زبان باز کند وحی الهی را خوانده است، اگر خدا کسی را بهتر می دانست محمد(ص) را بر نمی گزید و محمد(ص) علی(ع) را انتخاب کرد و علی تو را به امامت بر نشاند و تو حسین(ع) را شایسته دانستی و انتخاب کردی، ما پذیرفتیم و پسندیدیم، کیست که به غیر او رضا دهد(آن کسی که اگر به جای او دیگری را هم تو معین می کردی راضی بودیم و در مشکلات امور خود بدو تسلیم می شدیم خ ل) و کیست جز او که در مشکلات امور خود بدو تسلیم شویم. [۱۲۵]

۳ ـ محمد بن مسلم گوید از امام باقر(ع) شنیدم، فرمود: چون حسن بن علی در بستر مرگ افتاد به حسین فرمود: برادر جانم من به تو وصیتی دارم آن را خوب حفظ کن، چون من مُردم مرا آماده ساز و به سوی رسول خدا(ص) ببر تا با او تجدید عهدی کنم و مرا نزد مادرم فاطمه(ع) برگردان و پس از آن مرا در بقیع ببر و به خاک بسپار و بدان که از طرف حمیراء(عایشه) به من، آن رسد که مردم همه می دانند به واسطهٔ کینه و عداوت او با خدا و رسول خدا(ص) و دشمنی او با ما خانواده.



چون حسن(ع) وفات کرد، او را بر تختهٔ تابوتی گذاردند و به مصلای رسول خدا(ص) که در آن بر جنازه‌ها می خواند بردند،

الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلامُ [وَ] وُضِعَ عَلىٰ سَرِيرِهِ فَانْطَلَقُوا بِهِ إِلىٰ مُصَلّىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم الَّذِي كانَ يُصَلِّي فيهِ عَلَى الْجَنائِزِ فَصَلّىٰ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَلَمّا أَنْ صَلّىٰ عَلَيْهِ حُمِلَ فَأُدْخِلَ الْمَسْجِدَ فَلَمّا أُوقِفَ عَلىٰ قَبْرِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم بَلَغَ عائِشَةَ الْخَبَرُ وَقِيلَ لَها: إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ لِيُدْفَنَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم، فَخَرَجَتْ مُبادِرَةً عَلىٰ بَغْلٍ بِسَرْجٍ ـ فَكانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ رَكِبَتْ فِي الإِسْلامِ سَرْجاً ـ فَوَقَفَتْ وَقالَتْ: نَحُّوا ابْنَكُمْ عَنْ بَيْتِي فَإِنَّهُ لايُدْفَنُ فيهِ شَيْءٌ وَلا يُهْتَكُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم حِجابُهُ.

فَقالَ لَها الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِما: قَدِيماً هَتَكْتِ أَنْتِ وَأَبُوكِ حِجابَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَأَدْخَلْتِ بَيْتَهُ مَنْ لايُحِبُّ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم قُرْبَهُ وَإِنَّ اللّٰهَ سائِلُكِ عَنْ ذٰلِكَ، ياعائِشَةُ! إِنَّ أَخِي أَمَرَنِي أَنْ أُقَرِّبَهُ مِنْ أَبِيهِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم لِيُحْدِثَ بِهِ عَهْداً وَاعْلَمِي أَنَّ أَخِي أَعْلَمُ النّاسِ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَأَعْلَمُ بِتَأْوِيلِ كِتابِهِ مِنْ أَنْ يَهْتِكَ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم سِتْرَهُ، لأَنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ يَقُولُ: ((ياأَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ)) وَقَدْ أَدْخَلْتِ أَنْتِ بَيْتَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم الرِّجالَ بِغَيْرِ إِذْنِهِ، وَقَدْ قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((ياأَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا لاتَرْفَعُوا أَصْواتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ)) وَلَعَمْرِي

ونماز بر امام حسن(ع) خواندند و بعد از نماز او را به مسجد پیغمبر(ص) بردند و چون بر سر قبر رسول خدا(ص) توقف دادند، به عایشه خبر دادند که بنی هاشم امام حسن(ع) را آوردند تا نزد رسول خدا(ص) به خاک سپارند و او با شتاب سوار بر استری آمد - و او اول زن مسلمان بود که در تاریخ اسلام بر زین سوار شد - برابر امام حسین(ع) و بنی هاشم ایستاد و گفت: فرزندِ خود را از خانه من دور کنید، زیرا در این خانه به خاک نرود و حجاب رسول خدا هتک نگردد.

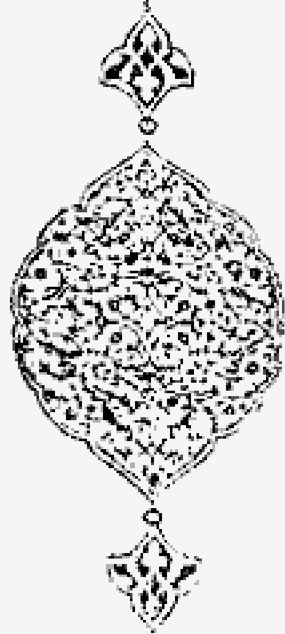
حسین بن علی(ع) در پاسخ او فرمود: تو و پدرت از قدیم حجاب رسول خدا(ص) را دریدید و در خانهٔ او کسی را وارد کردید که رسول خدا(ص) دوست نداشت به او نزدیک باشد، خدا ای عایشه از تو بازخواست می کند، برادرم به من سفارش کرده او را نزد پدرش رسول خدا(ص) برم تا با او تجدید عهدی کند و بدان ای عایشه که برادرم داناترین مردم بود به خدا و رسول خدا(ص) و داناتر بود به تأویل قرآن از این که پردهٔ رسول خدا(ص) را بر او بدرد و به او بی احترامی کند زیرا خدا تبارک و تعالی فرماید (۵۸ سوره احزاب): «آیا آن کسانی که ایمان آوردید وارد خانه پیغمبر نشوید جز این که به شما اجازه داده شود» و تو مردهائی را بی اجازهٔ رسول خدا(ص) در خانهٔ او وارد کردی (مقصود ابی بکر و عمر است) با این که خدا عزّ و جلّ فرموده است (۳ سورهٔ حجرات): «آیا کسانی که ایمان آوردید آواز خود را بر آواز پیغمبر بلندتر نکنید و روی سخن او سخنی نگوئید» و به جان خودم تو برای پدرت(ابو بکر) و برای فاروقش(عمر) در گوش رسول خدا(ص) کلنگ‌ها را به کار انداختید، با این که خدا عزّ و جلّ فرماید (٤ سوره حجرات):



لَقَدْ ضَرَبْتِ أَنْتِ لأَبِيكِ وَفارُوقِهِ عِنْدَ أُذُنِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمَعاوِلَ، وَقالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ أُولٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوىٰ)) وَلَعَمْرِي لَقَدْ أَدْخَلَ أَبُوكِ وَفارُوقُهُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِقُرْبِهِما مِنْهُ الأَذىٰ وَما رَعَيا مِنْ حَقِّهِ ما أَمَرَهُما اللّٰهُ بِهِ عَلىٰ لِسانِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْواتاً ما حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْياءً وَتَاللّٰهِ يا عائِشَةُ! لَوْ كانَ هٰذا الَّذِي كَرِهْتِيهِ مِنْ دَفْنِ الْحَسَنِ عِنْدَ أَبِيهِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِما جائِزاً فِيما بَيْنَنا وَبَيْنَ اللّٰهِ لَعَلِمْتِ أَنَّهُ سَيُدْفَنُ وَإِنْ رُغِمَ مَعْطِسُكِ.

قالَ:

ثُمَّ تَكَلَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ وَقالَ: يا عائِشَةُ! يَوْماً عَلىٰ بَغْلٍ وَيَوْماً عَلىٰ جَمَلٍ فَما تَمْلِكِينَ نَفْسَكِ وَلا تَمْلِكِينَ الأَرْضَ عَداوَةً لِبَنِي هاشِمٍ. قالَ: فَأَقْبَلَتْ عَلَيْهِ فَقالَتْ: يَا ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ هٰؤُلاءِ الْفَواطِمُ يَتَكَلَّمُونَ فَما كَلامُكَ؟ فَقالَ لَها الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ: وَأَنّىٰ تُبْعِدِينَ مُحَمَّداً مِنَ الْفَواطِمِ، فَوَاللّٰهِ لَقَدْ وَلَدَتْهُ ثَلاثُ فَواطِمَ: فاطِمَةُ بِنْتُ عِمْرانَ بْنِ عائِذِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مَخْزُومٍ، وَفاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هاشِمٍ، وَفاطِمَةُ بِنْتُ زائِدَةَ بْنِ الأَصَمِّ بْنِ رَواحَةَ بْنِ حِجْرِ بْنِ عَبْدِمَعِيصِ بْنِ عامِرٍ.



قالَ: فَقالَتْ عائِشَةُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: نَحُّوا ابْنَكُمْ وَاذْهَبُوا بِهِ



«به‌راستی آن کسانی که آواز خود را نزد رسول خدا آهسته کنند آنانند کسانی که خدا دلشان را به تقوی آزموده» به جان خودم پدرت وفاروقش با نزدیکی خودشان به رسول خدا(ص) او را آزار دهند و خود آن دو نفر آنچه را خدا از حق و حرمت رسول خدا(ص) واجب کرده رعایت نکردند، خدا حرمت مؤمنانی را که مرده‌اند مانند مؤمنان زنده مقرر نموده، به خدا ای عایشه اگر آنچه را بد داری از دفن حسن(ع) نزد پدرش رسول خدا(ص) میان ما و خدا روا بود می دانستی که برغم انف تو در آن جا دفن می شد.

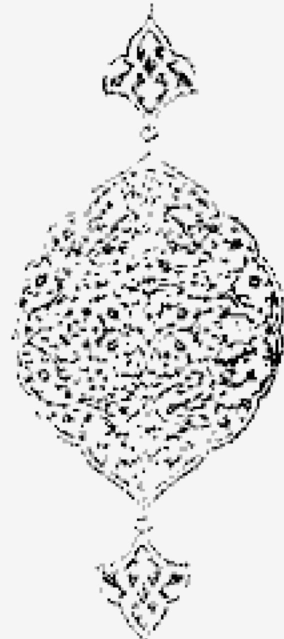
سپس محمد بن حنفیه رشتهٔ سخن را به دست گرفت و گفت: ای عایشه، یک روز بر استر و یک روز بر شتر، تو از بس با بنی هاشم دشمنی نه خود را نگهداری و نه به زمین قرار داری، عایشه رو به وی کرد و گفت: ای پسر حنفیه، این‌ها زادگان فاطمه‌اند که سخن می کنند، تو دیگر چه می گوئی؟ امام حسین(ع) در جوابش گفت:

محمد را به کجا دور می کنی از بنی فاطمه؟ با این که از سه فاطمه است:

۱ ـ فاطمه دختر عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم (زوجهٔ عبدالمطّلب و مادر عبدالله و ابیطالب و زبیر است. از مجلسی ره).

۲ ـ فاطمه دختر اسد بن هاشم (زوجهٔ طاهرهٔ ابو طالب و مادر امیر المؤمنین ـ ع ـ).

۳ ـ فاطمه دختر زائده بن اصمّ بن رواحه بن حجر بن عبد معیص بن عامر (زوجهٔ هاشم و مادر عبدالمطّلب است).



عایشه در جواب حسین(ع) گفت: فرزند خود را دور کنید و او را از کنار قبر رسول ببرید! شما هستید مردمی که در سخن بر

فَإِنَّكُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ، قالَ: فَمَضَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ إِلَى قَبْرِ أُمِّهِ ثُمَّ أَخْرَجَهُ فَدَفَنَهُ بِالْبَقِيعِ.

بابُ الإِشارَةِ وَالنَّصِّ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِما

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي الْجارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ لَمّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ دَعا ابْنَتَهُ الْكُبْرىٰ فاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَدَفَعَ إِلَيْها كِتاباً مَلْفُوفاً وَوَصِيَّةً ظاهِرَةً، وَكانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ مَبْطُوناً مَعَهُمْ لا يَرَوْنَ إِلّا أَنَّهُ لِما بِهِ، فَدَفَعَتْ فاطِمَةُ الْكِتابَ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ ثُمَّ صارَ وَاللّٰهِ ذٰلِكَ الْكِتابُ إِلَيْنا يازِيادُ.

قالَ: قُلْتُ: ما فِي ذٰلِكَ الْكِتابِ جَعَلَنِي اللّٰهُ فِداكَ؟ قالَ: فِيهِ وَاللّٰهِ ما يَحْتاجُ إِلَيْهِ وُلْدُ آدَمَ مُنْذُ خَلَقَ اللّٰهُ آدَمَ إِلىٰ أَنْ تَفْنَى الدُّنْيا، وَاللّٰهِ إِنَّ فِيهِ الْحُدُودَ، حَتّىٰ أَنَّ فِيهِ أَرْشَ الْخَدْشِ.

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ سِنانٍ، عَنْ أَبِي الْجارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ

طرف خود پیروز گردید، فرمود: امام حسین (ع) او را نزد قبر مادرش برد و از آنجا بیرون آورد و در بقیع به خاک سپرد. [۱۲۶]

باب اشاره و نص بر علی بن الحسین (ع)

۱ - از ابی الجارود که امام باقر(ع) فرمود: چون هنگام شهادت حسین(ع) در رسید دختر بزرگترش فاطمه بنت الحسین(ع) را طلبید و کتاب سر بسته و وصیت ظاهره‌ای به او داد، علی بن الحسین(ع) در این حال، سخت بیمار بود و به خود مشغول بود و فاطمه آن کتاب را به علی بن الحسین(ع) داد، به خدا آن کتاب به ما رسیده است، ای زیاد. گوید: من گفتم: خدا مرا قربانت کند در آن کتاب چیست؟ فرمود: به خدا هر چه اولاد آدم از روز آفرینش خدا مر حضرت آدم(ع) را تا فناء دنیا نیاز دارند در آن است، به خدا تمام حدود و مجازاتها در آن ثبت است تا برسد به مجازات یک خراش در تن.

۲ - به ابی الجارود فرمود: چون شهادت حسین(ع) در رسید وصیّت خود را در یک کتاب در هم پیچیده به دخترش فاطمه سپرد

قالَ: لَمّا حَضَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلامُ ما حَضَرَهُ، دَفَعَ وَصِيَّتَهُ إِلىٰ ابْنَتِهِ فاطِمَةَ ظاهِرَةً فِي كِتابٍ مُدَرَّجٍ، فَلَمّا أَنْ كانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ ما كانَ، دَفَعَتْ ذٰلِكَ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ قُلْتُ لَهُ: فَما فيهِ؟ يَرْحَمُكَ اللّٰهُ، فَقالَ: مايَحْتاجُ إِلَيْهِ وُلْدُ آدَمَ مُنْذُ كانَتِ الدُّنْيا إِلىٰ أَنْ تَفْنىٰ.

٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ الْحُسَيْنَ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ لَمّا صارَ إِلَى الْعِراقِ اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْها الْكُتُبَ وَالْوَصِيَّةَ فَلَمّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ دَفَعَتْها إِلَيْهِ.

وَفِي نُسْخَةِ الصَّفْوانِيِّ:

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَنانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ فُلَيْحِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الشَّيْبانِيِّ قالَ: وَاللّٰهِ إِنِّي لَجالِسٌ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعِنْدَهُ وُلْدُهُ إِذْ جاءَهُ جابِرُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ الْأَنْصارِيُّ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَخَلا بِهِ، فَقالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَخْبَرَنِي أَنِّي سَأُدْرِكُ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يُقالُ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يُكَنّىٰ أَبا جَعْفَرٍ، فَإِذا أَدْرَكْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلامَ، قالَ: وَمَضىٰ جابِرٌ وَرَجَعَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَجَلَسَ مَعَ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَإِخْوَتِهِ فَلَمّا صَلَّى الْمَغْرِبَ قالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ

و چون کار حسین(ع) بدان جا که مقدّر بود کشید آن کتاب را به علی بن الحسین(ع) داد، به آن حضرت گفتم: در آن چه بود ـ یرحمک الله ـ؟ فرمود: هر چه فرزندان آدم بدان نیازمندند از روزی که دنیا به وجود آمده تا تمام شود.

۳ ـ ابو بکر حضرمی از امام صادق (ع) فرمود: چون حسین(ع) آهنگ عراق کرد کتب و وصیّت امامت را به ام سلمه سپرد و چون علی بن الحسین به مدینه بر گشت ام سلمه آنها را به وی داد.

در نسخهٔ صفوانی است:

۴ ـ فلیح بن ابی بکر شیبانی گوید: به خدا من خدمت علی بن الحسین(ع) نشسته بودم و فرزندانش نزد او بودند که جابر بن عبدالله انصاری خدمت او آمد و بر او سلام کرد و دست ابی جعفر امام باقر(ع) را گرفت و با او خلوت کرد و پس از آن گفت: به راستی رسول خدا(ص) به من خبر داده که من محققاً مردی از خاندان او را درک می کنم که او را محمد بن علی گویند و کنیه‌اش ابا جعفر است و چون او را درک کردی سلام مرا به او برسان، گوید: جابر رفت و ابو جعفر نزد ما بر گشت و با پدرش علی بن الحسین(ع) و برادرانش نشست و چون نماز مغرب را خواند، علی

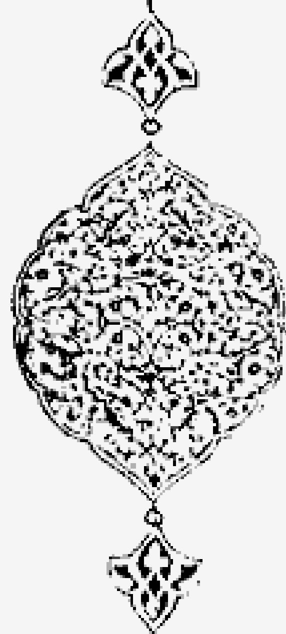


السّلامُ: أيُّ شَيءٍ قالَ لَكَ جابِرُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ الأَنْصارِيُّ؟ فَقالَ: قالَ: إنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قالَ: إنَّكَ سَتُدْرِكُ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ بَيْتِي اِسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يُكَنّىٰ أَبا جَعْفَرٍ فَأَقْرِئْهُ مِنّي السَّلامَ، فَقالَ لَهُ أَبُوهُ:

هَنِيئاً لَكَ يا بُنَيَّ! ما خَصَّكَ اللّٰهُ بِهِ مِنْ رَسُولِهِ مِنْ بَيْنِ أَهْلِ بَيْتِكَ، لا تُطْلِعْ إخْوَتَكَ عَلىٰ هٰذا فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً، كَما كادُوا إخْوَةُ يُوسُفَ لِيُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلامُ.

بابُ الإشارَةِ وَالنَّصِّ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ

١ ـ أَحْمَدُ بْنُ اِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبّارِ، عَنْ أَبِي الْقاسِمِ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ إبْراهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلادِ، عَنْ إسْماعِيلَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا حَضَرَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ الْوَفاةُ قَبْلَ ذٰلِكَ أَخْرَجَ سَفَطاً أَوْ صُنْدُوقاً عِنْدَهُ، فَقالَ: يا مُحَمَّدُ احْمِلْ هٰذا الصُّنْدُوقَ، قالَ: فَحُمِلَ بَيْنَ أَرْبَعَةٍ، فَلَمّا تُوُفِّيَ جاءَ إخْوَتُهُ يَدَّعُونَ فِي الصُّنْدُوقِ فَقالُوا: أَعْطِنا نَصِيبَنا فِي الصُّنْدُوقِ فَقالَ: وَاللّٰهِ ما لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ، وَلَوْ كانَ لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ ما دَفَعَهُ إلَيَّ وَكانَ فِي



بن الحسین(ع) به ابو جعفر فرمود: جابر بن عبدالله انصاری با تو چه گفت؟ پاسخ داد که به من گفت: رسول خدا(ص) فرموده: تو محققاً مردی از خاندان مرا که نامش محمد بن علی و کنیه‌اش ابو جعفر است درک می کنی، سلام مرا به او برسان، پدرش به او فرمود: گوارا باد بر تو ای پسر جانم آنچه را خدا از طرف رسولش در میان خاندان نبوت به تو اختصاص داده است، مبادا برادران خود را از این موضوع مطّلع کنی تا برایت مکری اندیشند چنان که برادران یوسف برای یوسف نمودند. [۱۲۷]

باب اشاره و نص بر ابی جعفر(ع) امام پنجم

۱ ـ از اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین از امام باقر(ع) فرمود: چون مرگ علی بن الحسین(ع) در رسید، پیشتر از آن سبدی یا صندوقی که نزد او بود بیرون آورد و به من فرمود:

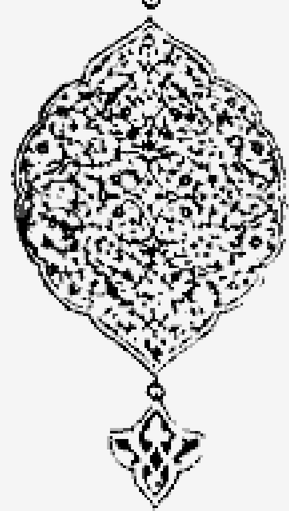
ای محمد این صندوق را ببر، در برابر چهار کس آن را بردند، و چون وفات کرد، برادرانش آمدند و مدّعی شدند که از آنچه در آن صندوق بوده بهره ما را بده، فرمود: به خدا در آن بهره‌ای برای شما نبود و اگر بود، آن را به من نمی داد، در آن



الصُّنْدُوقِ سِلاحُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكُتُبُهُ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عِمْرانَ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ عيسَى بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ جَدِّهِ قالَ: الْتَفَتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ إِلىٰ وُلْدِهِ ـ وَهُوَ فِي الْمَوْتِ ـ وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَقالَ: يامُحَمَّدُ! هٰذا الصُّنْدُوقُ اذْهَبْ بِهِ إِلىٰ بَيْتِكَ، قالَ: أَما إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ فيهِ دِينارٌ وَلا دِرْهَمٌ وَلٰكِنْ كانَ مَمْلُوءً عِلْماً.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ فَضالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزيزِ كَتَبَ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ أَنْ يُرْسِلَ إِلَيْهِ بِصَدَقَةِ عَلِيٍّ وَعُمَرَ وَعُثْمانَ وَإِنَّ ابْنَ حَزْمٍ بَعَثَ إِلىٰ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ وَكانَ أَكْبَرَهُمْ، فَسَأَلَهُ الصَّدَقَةَ، فَقالَ زَيْدٌ: إِنَّ الْوالِيَ كانَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ وَبَعْدَ الْحَسَنِ الْحُسَيْنُ وَبَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَبَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، فَابْعَثْ إِلَيْهِ فَبَعَثَ ابْنُ حَزْمٍ إِلىٰ أَبِي، فَأَرْسَلَنِي أَبِي بِالْكِتابِ إِلَيْهِ حَتّىٰ دَفَعْتُهُ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ، فَقالَ لَهُ بَعْضُنا: يَعْرِفُ هٰذا وُلْدُ الْحَسَنِ؟ قالَ: نَعَمْ كَما يَعْرِفُونَ أَنَّ هٰذا لَيْلٌ وَلٰكِنَّهُمْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ وَلَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ بِالْحَقِّ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَلٰكِنَّهُمْ يَطْلُبُونَ الدُّنْيا.



الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ

صندوق سلاح و کتب رسول خدا(ص) بود. [۱۲۸]

۲ ـ عیسی بن عبدالله از پدرش از جدش گوید: علی بن الحسین(ع) در حال مرگ رو به فرزندانش کرد که همه گرد او بودند و از میان همه به محمد بن علی متوجه شد و فرمود: ای محمد، این صندوق است آن را ببر به خانهٔ خودت، فرمود: در آن اشرفی طلا و پول نقره نبود ولی پُر از علم و دانش بود.

۳ ـ حسین بن ابی العلاء گوید: از امام صادق (ع) شنیدم، می فرمود که: عمر بن عبدالعزیز به ابن حزم (محمد بن حزم انصاری که در زمان پیغمبر، سال دهم هجرت در نجران که پدرش از طرف پیغمبر حاکم آن بود متولد شده ودر « نهایه » او را از فقهاء شمرده وگویا در این زمان والی مدینه بوده) نوشت که درآمد موقوفهٔ علی(ع) وعمر وعثمان را برای او بفرستد، ابن حزم درآمد موقوفهٔ علی(ع) را از زید مطالبه کرد که در میان اولاد علی از همه بزرگتر بود. در جواب گفت: متولی بعد از خودِ علی حسن بوده و بعد از حسن حسین وبعد از حسین علی بن‌الحسین وبعد از علی بن الحسین محمد بن علی‌علیهم‌السلام، باید اورا بطلبی، ابن حزم نزد پدرم فرستاد وپدرم نامه‌ای بهمراه من نزد او فرستاد ومن نامه را به او دادم ویکی از خود ماها به امام گفت: این موضوع را اولاد حسن می‌شناسند؟ فرمود: آری چنانچه می‌دانند این شب است، ولی حسد است که آنها را به این اظهار مخالفت وامی‌دارد واگر از راه حق دنبال حق

الْوَشّاءِ، عَنْ عَبْدِالْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِالْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ ـ ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ، إِلاّ أَنَّهُ قالَ: بَعَثَ ابْنُ حَزْمٍ إِلىٰ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ وَكانَ أَكْبَرَ مِنْ أَبِي عَلَيْهِ السَّلامُ.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ مِثْلَهُ.

بابُ الإِشارَةِ وَالنَّصِّ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِما

١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ أَبانِ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ أَبِي الصَّبّاحِ الْكِنانِيِّ قالَ: نَظَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ إِلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَمْشِي فَقالَ: تَرىٰ هٰذا؟ هٰذا مِنَ الَّذِينَ قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ)).

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا حَضَرَتْ أَبِي عَلَيْهِ السَّلامُ الْوَفاةُ قالَ: يا جَعْفَرُ! أُوصِيكَ بِأَصْحابِي خَيْراً، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ وَاللّٰهِ لأَدَعَنَّهُمْ وَالرَّجُلُ مِنْهُمْ يَكُونُ فِي الْمِصْرِ فَلا

می‌رفتند برای آنها بهتر بود ولی آنها دنیا را می‌خواهند. [۱۲۹]

ابن ابی یعفور گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: عمر بن أبی عبدالعزیز به ابن حزم نوشت و مانند همین را ذکر کرده جز آنکه گوید ابن حزم نزد زید بن حسن که از پدرم بزرگتر بود فرستاد.

باب اشاره و نص بر ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق(ع)

۱ ـ از أبی الصباح کنانی، گوید: امام باقر(ع) نگاهی به امام صادق (ع) کرد که راه می رود و به من فرمود: این را می بینی؟ این از آن کسانی است که خدا عزّ و جلّ فرموده (۵ سوره قصص): «و می خواهیم تفضل کنیم بر آن کسانی که در زمین نا توان شمرده شد و آنها را ائمه نمائیم و آنها را وارث زمین گردانیم».

۲ ـ هشام بن سالم از امام صادق (ع) فرمود: چون مرگ پدرم در رسید، فرمود: ای ابا جعفر تو را نسبت به اصحابم به خوش رفتاری وصیّت می کنم، گفتم: قربانت آنها را به مقامی از دانش و پرورش رسانم که هر کدام در شهری باشند نیاز به پرسش از کسی

يَسْأَلُ أَحَداً.

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ الْمُثَنّىٰ، عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ مِنْ سَعادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ الْوَلَدُ يَعْرِفُ فِيهِ شِبْهَ خَلْقِهِ وَخُلُقِهِ وَشَمائِلِهِ، وَإِنِّي لأَعْرِفُ مِنِ ابْنِي هٰذا، شِبْهَ خَلْقِي وَخُلُقِي وَشَمائِلِي؛ يَعْنِي أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ.

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ طاهِرٍ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: هٰذا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ أَوْ أَخْيَرُ.

٥ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ طاهِرٍ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: هٰذا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ.

٦ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ طاهِرٍ قالَ: كُنْتُ قاعِداً عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: هٰذا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ.

٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ جابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سُئِلَ عَنِ الْقائِمِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ

نداشته باشند.

۳ ـ سدیر صیرفی گوید: شنیدم امام باقر(ع) می فرمود: به راستی از سعادت مرد است که فرزندی داشته باشد، در خلقت و در اخلاق و در شمائل به مانند خودش، و من در این پسرم خلقت و اخلاق و شمائل خود را می شناسم، یعنی امام صادق (ع).

٤ ـ طاهر گوید: نزد امام باقر(ع) بودم که جعفر(ع) آمد، امام باقر(ع) فرمود: این بهترین مردم است. [۱۳۰]

۵ ـ طاهر گوید: نزد امام باقر(ع) بودم که جعفر آمد، امام باقر(ع) فرمود: این بهترین مردم است.

٦ ـ طاهر گوید: نزد امام باقر(ع) نشسته بودم و جعفر(ع) آمد، امام باقر(ع) فرمود: این بهترین مردم است.

۷ ـ جابر بن یزید جعفی گوید: از امام باقر(ع) سؤال شد از قائم(ع) دست به امام صادق (ع) زد و فرمود: به خدا این قائم آل محمد(ص) است، عنبسه گوید: چون امام باقر(ع) وفات کرد، من

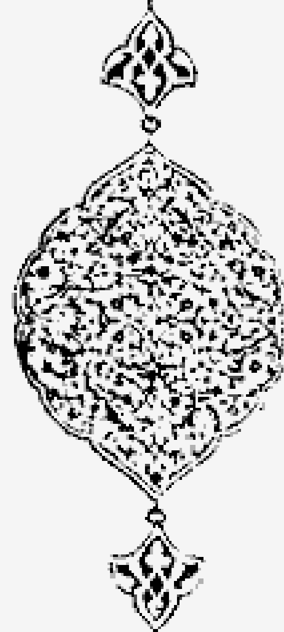


السّلامُ فَقالَ: هٰذا وَاللّٰهِ قائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ صَلّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم، قالَ عَنْبَسَةُ: فَلَمّا قُبِضَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَخْبَرْتُهُ بِذٰلِكَ، فَقالَ: صَدَقَ جابِرٌ، ثُمَّ قالَ: لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنْ لَيْسَ كُلُّ إِمامٍ هُوَ الْقائِمَ بَعْدَ الإِمامِ الَّذِي كانَ قَبْلَهُ؟.

٨ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنْ عَبْدِالأَعْلىٰ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ أَبِي عَلَيْهِ السَّلامُ اسْتَوْدَعَنِي ماهُناكَ، فَلَمّا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ قالَ: اُدْعُ لِي شُهُوداً فَدَعَوْتُ لَهُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ، فِيهِمْ نافِعٌ مَوْلىٰ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عُمَرَ فَقالَ: اُكْتُبْ: هٰذا ما أَوْصىٰ بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ ((يا بَنِيَّ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ)) وَأَوْصىٰ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيّ إِلىٰ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَمَرَهُ أَنْ يُكَفِّنَهُ فِي بُرْدِهِ الَّذِي كانَ يُصَلِّي فِيهِ الْجُمُعَةَ وَأَنْ يُعَمِّمَهُ بِعِمامَتِهِ وَأَنْ يُرَبِّعَ قَبْرَهُ وَيَرْفَعَهُ أَرْبَعَ أَصابِعَ وَأَنْ يُحِلَّ عَنْهُ أَطْمارَهُ عِنْدَ دَفْنِهِ، ثُمَّ قالَ لِلشُّهُودِ: انْصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللّٰهُ.

فَقُلْتُ لَهُ: يا أَبَتِ ـ بَعْدَما انْصَرَفُوا ـ ما كانَ فِي هٰذا بِأَنْ تُشْهِدَ عَلَيْهِ.

فَقالَ: يا بُنَيَّ! كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ وَأَنْ يُقالَ: إِنَّهُ لَمْ يُوصَ إِلَيْهِ، فَأَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ الْحُجَّةُ.

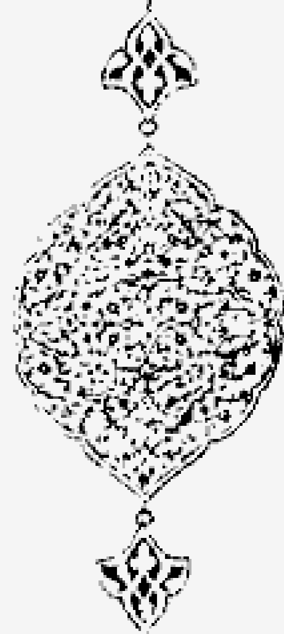




خدمت امام صادق (ع) رسیدم و این خبر را به او گفتم، فرمود: جابر راست گفته.

سپس فرمود: شاید شما معتقد نیستید که هر امامی قائم است به امامت بعد از امامی که پیش از او بوده است. [۱۳۱]

۸ ـ عبدالاعلی از امام صادق (ع) فرمود: پدرم هرچه در آنجا بود به من سپرد مرگش در رسید فرمود: چند گواه نزد من حاضر کن ومن چهارتن از قریش که یکی از آنها نافع وابستهٔ عبدالله بن عمر بود حاضر کردم، پس از آن فرمود: بنویس: این است که یعقوب به فرزندانش وصیّت کرد(۱۳۲ سورهٔ بقره): «ای پسرانم به راستی خدا برای شما دینداری را برگزیده مبادا بمیرید جز اینکه مسلمان باشید (مبادا نامسلمان بمیرید) » و محمد بن علی(ع) به جعفر بن محمد(ع) وصیّت کرد وبه او امر کرد تا در آن بُردی که روزهای جمعه در آن نماز می‌خوانده کفنش کند وعمامهٔ مخصوص او را به سرش بندد و گورش را چهارگوش بسازد وچهار انگشت از زمین بلند کند وهنگام خاک سپردن گره‌های کفن اورا باز کند (جامهٔ دوختهٔ اورا بکند) سپس به گواهان فرمود: خدا رحمتتان کند برگردید، وچون آنها برگشتند، گفتم: پدر جان این مطالب اهمیتی نداشت که شما بر آن گواه گرفتید؟ فرمود:پسر جانم، من بد داشتم که تو در تصدّی امر دفن وکفن من مغلوب نظر دیگران شوی وبگویند که به‌او وصیّت نشده، من‌خواستم دلیل ومدرکی داشته‌باشی.



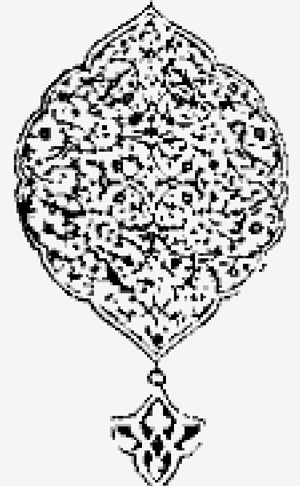


بابُ الإشارَةِ وَالنَّصِّ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ

١ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ الْقَلاّءِ، عَنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتارِ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: خُذْ بِيَدِي مِنَ النّارِ، مَنْ لَنا بَعْدَكَ؟ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو إبْراهيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ غُلامٌ ـ فَقالَ: هٰذا صاحِبُكُمْ، فَتَمَسَّكْ بِهِ.

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزّازِ، عَنْ ثُبَيْتٍ، عَنْ مُعاذِ بْنِ كَثيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لَهُ: أَسْأَلُ اللّٰهَ الَّذي رَزَقَ أَباكَ مِنْكَ هٰذِهِ الْمَنْزِلَةَ أَنْ يَرْزُقَكَ مِنْ عَقِبِكَ قَبْلَ الْمَماتِ مِثْلَها، فَقالَ: قَدْ فَعَلَ اللّٰهُ ذٰلِكَ، قالَ: قُلْتُ: مَنْ هُوَ؟ جُعِلْتُ فِداكَ، فَأَشارَ إِلَى الْعَبْدِ الصّالِحِ وَهُوَ راقِدٌ فَقالَ: هٰذا الرّاقِدُ ـ وَهُوَ غُلامٌ ـ.

٣ ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الأَرَّجانِيُّ الْفارِسِيُّ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجّاجِ قالَ: سَأَلْتُ عَبْدَالرَّحْمٰنِ فِي السَّنَةِ الَّتِي أُخِذَ فِيها أَبُو الْحَسَنِ الْماضِي عَلَيْهِ السَّلامُ فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ هٰذا الرَّجُلَ قَدْ صارَ فِي يَدِ هٰذا وَما نَدْرِي إِلىٰ ما يَصِيرُ؟ فَهَلْ بَلَغَكَ عَنْهُ فِي أَحَدٍ مِنْ وُلْدِهِ شَيْءٌ؟ فَقالَ لِي:





باب اشاره و نص بر ابی الحسن موسی (ع)

۱ ـ فیض بن مختار گوید: به امام صادق گفتم: مرا از دوزخ بر آور بفرما بعد از شما امام ما کیست؟ و در این حال ابو ابراهیم که یک بچه‌ای بود به آن حضرت وارد شد، فرمود: این است امام شما به او بچسب.

۲ ـ معاذ بن کثیر گوید: به امام صادق (ع) گفتم: از خدا خواستارم همان مقامی را که نسبت به تو به پدرت روزی کرده به تو هم از نسلت قبل از مرگ روزی کند، فرمود: خدا این لطف را کرده است، گوید: گفتم: او کیست؟ قربانت، به عبد صالح که در این حال خواب بود اشاره کرد و فرمود:

همین خواب، و او بچه بود.

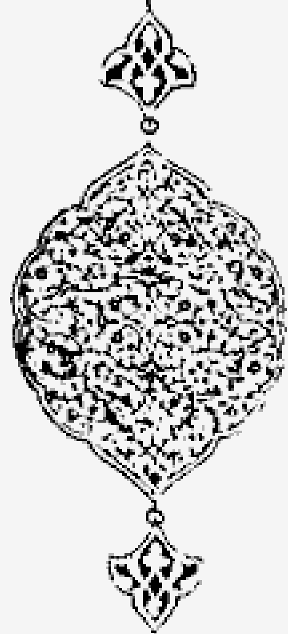
۳ ـ عبد الرحمن بن حجاج گوید: در همان سالی که ابو الحسن ماضی(ع) را گرفتند من از عبد الرحمن پرسیدم که این مرد (امام ما) به دست این مرد ظالم افتاد و ما نمی دانیم چه سر انجامی دارد آیا به تو نسبت به یکی از اولادش چیزی رسیده، گفت: من گمان نداشتم کسی این مسئله را از من بپرسد ؛ من در منزل امام صادق خدمت او رسیدم و او در یک اطاق کذائی در خانه‌اش که



ماظَنَنْتُ أَنَّ أَحَداً يَسْأَلُنِي عَنْ هٰذِهِ الْمَسْأَلَةِ، دَخَلْتُ عَلىٰ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فِي مَنْزِلِهِ فَإِذا هُوَ فِي بَيْتٍ كَذا فِي دارِهِ فِي مَسْجِدٍ لَهُ وَهُوَ يَدْعُو وَعَلىٰ يَمِينِهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يُؤَمِّنُ عَلىٰ دُعائِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: جَعَلَنِي اللّٰهُ فِداكَ قَدْ عَرَفْتَ انْقِطاعِي إِلَيْكَ وَخِدْمَتِي لَكَ، فَمَنْ وَلِيُّ النّاسِ بَعْدَكَ؟ فَقالَ: إِنَّ مُوسىٰ قَدْ لَبِسَ الدِّرْعَ وَساوىٰ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُ: لا أَحْتاجُ بَعْدَ هٰذا إِلىٰ شَيْءٍ.

٤ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُوسَى الصَّيْقَلِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَدَخَلَ أَبُو إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ غُلامٌ، فَقالَ: إِسْتَوْصِ بِهِ وَضَعْ أَمْرَهُ عِنْدَ مَنْ تَثِقُ بِهِ مِنْ أَصْحابِكَ.

٥ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ قالَ: حَدَّثَنِي إِسْحاقُ بْنُ جَعْفَرٍ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي يَوْماً، فَسَأَلَهُ عَلِيُّ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ فَقالَ: جُعِلْتُ فِداكَ إِلىٰ مَنْ نَفْزَعُ وَيَفْزَعُ النّاسُ بَعْدَكَ؟ فَقالَ: إِلىٰ صاحِبِ الثَّوْبَيْنِ الأَصْفَرَيْنِ وَالْغَدِيرَتَيْنِ ـ يَعْنِي الذُّؤابَتَيْنِ ـ وَهُوَ الطّالِعُ عَلَيْكَ مِنْ هٰذا الْبابِ، يَفْتَحُ الْبابَيْنِ بِيَدِهِ جَمِيعاً، فَما لَبِثْنا أَنْ طَلَعَتْ عَلَيْنا كَفّانِ آخِذَةً بِالْبابَيْنِ فَفَتَحَهُما، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْنا أَبُو إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ.



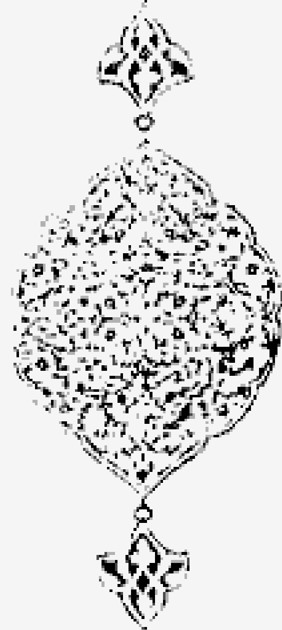
٦ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرانَ، عَنْ صَفْوانَ الْجَمّالِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ لَهُ مَنْصُورُ بْنُ



محل نمازش بود تشریف داشت و دعا می کرد و سمت راستش موسی بن جعفر(ع) بود که آمین می گفت بر دعایش من به او عرض کردم: قربانت، می دانی که من تنها نظر به شما دارم و به شما خدمت کرده ام بعد از شما امام بر مردم کیست؟ فرمود: موسی زره را پوشیده و به اندام او رسا در آمده، گفتم: بعد از این دیگر نیاز به سوٱلی ندارم. [۱۳۲]

۴ ـ مفضل بن عمر گوید: من نزد امام صادق (ع) بودم که ابو ابراهیم پسر بچه‌ای بود و نزد او آمد، امام به من فرمود: بخواه که او وصی من باشد و امر امامت او را به هر کدام از هم عقیده‌های خود که می دانی راز نگهدارند اظهار کن.

۵ ـ اسحاق بن جعفر گوید: روزی نزد پدرم بودم و علی بن عمر بن علی (بن الحسین) به او گفت: قربانت، بعد از تو ما خانواده و مردم دیگر به که پناه برند؟ فرمود: به آن که دو جامهٔ زرد پوشیده و دو گیسوان دارد و از این در به تو عیان گردد و هر دو لنگهٔ در را با هر دو دست خود را باز کند، ما درنگی نکردیم که دو کف هر دو لنگه را گرفته بودند و آن را گشود و ابو ابراهیم(ع) بر ما طالع شد.

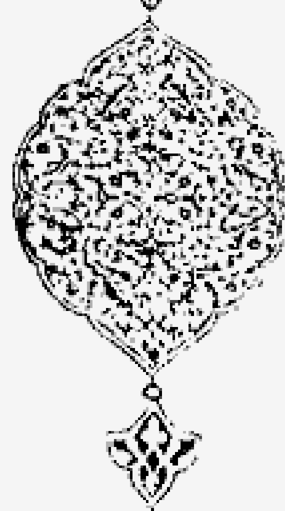


۶ ـ صفوان جمال گوید: منصور بن حازم به امام صادق (ع) گفت: پدر ومادرم قربانت، هر بامداد وپسین جانهائی را دریابند واگر



حازِمٍ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي إِنَّ الأَنْفُسَ يُغْدىٰ عَلَيْها وَيُراحُ، فَإِذا كانَ ذٰلِكَ، فَمَنْ؟ فَقالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِذا كانَ ذٰلِكَ فَهُوَ صاحِبُكُمْ ـ وَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلىٰ مِنْكَبِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ، الأَيْمَنِ في ما أَعْلَمُ ـ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ خُماسِيٌّ وَعَبْدُ اللهِ بْنِ جَعْفَرٍ جالِسٌ مَعَنا.

٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي نَجْرانَ، عَنْ عيسَى بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنْ كانَ كَوْنٌ ـ وَلا أَرانِي اللهُ ذٰلِكَ ـ فَبِمَنْ أَئْتَمُّ؟ قالَ: فَأَوْمَأَ إِلَى ابْنِهِ مُوسىٰ، قُلْتُ: فَإِنْ حَدَثَ بِمُوسىٰ حَدَثٌ فَبِمَنْ أَئْتَمُّ؟ قالَ: بِوَلَدِهِ، قُلْتُ: فَإِنْ حَدَثَ بِوَلَدِهِ حَدَثٌ وَتَرَكَ أَخاً كَبِيراً وَابْناً صَغِيراً فَبِمَنْ أَئْتَمُّ؟ قالَ: بِوَلَدِهِ، ثُمَّ قالَ: هٰكَذا أَبَداً، قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَعْرِفْهُ وَلا أَعْرِفُ مَوْضِعَهُ؟ قالَ: تَقُولُ: اللّٰهُمَّ إِنِّي أَتَوَلّىٰ مَنْ بَقِيَ مِنْ حُجَجِكَ مِنْ وُلْدِ الإِمامِ الْماضِي، فَإِنَّ ذٰلِكَ يُجْزِيكَ إِنْ شاءَ اللهُ.



٨ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِاللهِ الْقَلّاءِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قالَ: ذَكَرَ أَبُو عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَبا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ غُلامٌ ـ فَقالَ: هٰذا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُولَدْ فِينا أَعْظَمُ مِنْهُ بَرَكَةً عَلىٰ شِيعَتِنا مِنْهُ، ثُمَّ قالَ لِي: لاتَجْفُوا إِسْماعِيلَ.

٩ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ

چنین پیشامدی شد، امام کیست؟ امام صادق (ع) فرمود: اگر چنین شد او است امام شما ودست به شانهٔ راست ابی الحسن(ع) زد چنانچه من می‌دانم وآن حضرت در این وقت پنج ساله بود (یا قدش پنج وجب بود) وعبد الله بن جعفر هم باما نشسته بود. [۱۳۳]

۷ ـ عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب گوید: به امام صادق (ع) گفتم: اگر چیزی شد (خدا برایم این روز را نیاورد) من به که اقتدا کنم، به پسرش موسی(ع) اشاره کرد، گفتم: اگر برای پسرش پیشامدی کرد و برادر بزرگ و پسر صغیری به جا گذاشت به کدام اقتداء کنم؟ فرمود: به پسرش، سپس امام فرمود: چنین است همیشه، گفتم: اگر او را نشناسم و محل او را ندانم؟ فرمود: می گوئی: خدایا من پیرو و دوست دار آن امامی هستم که فرزند امام گذشته است، که همین برای تو مجزی است انشاء الله.

۸ ـ مفضل بن عمر گوید: امام صادق نام ابو الحسن(ع) را برد که آن روز هنوز کودکی بود و فرمود: این است آن مولودی که در خاندان ما برای شیعیان ما از آن با برکت تری به وجود نیامده.

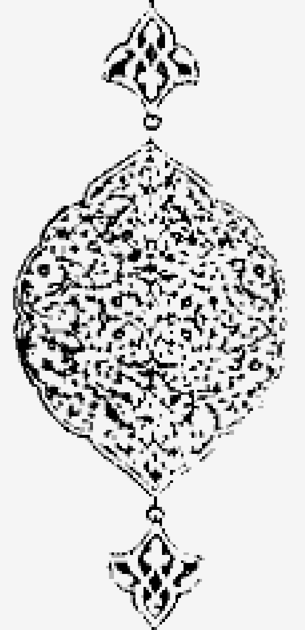
سپس رو به من کرد وفرمود: به اسماعیل جفا ودرشتی نکنید.

۹ ـ از فیض بن مختار در ضمن حدیثی طولانی در بارهٔ ابو



الْجَبّارِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ، عَنْ فَيْضِ بْنِ الْمُخْتارِ في حَديثٍ طَويلٍ في أَمْرِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ حَتّىٰ قالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: هُوَ صاحِبُكَ الَّذي سَأَلْتَ عَنْهُ، فَقُمْ إِلَيْهِ فَأَقِرَّ لَهُ بِحَقِّهِ، فَقُمْتُ حَتّىٰ قَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَيَدَهُ وَدَعَوْتُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ، فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَما إِنَّهُ لَمْ يُؤْذَنْ لَنا في أَوَّلَ مِنْكَ، قالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ فَأُخْبِرُ بِهِ أَحَداً؟ فَقالَ: نَعَمْ أَهْلَكَ وَوُلْدَكَ، وَكانَ مَعِي أَهْلي وَوُلْدي وَرُفَقائي وَكانَ يُونُسُ بْنُ ظَبْيانَ مِنْ رُفَقائي، فَلَمّا أَخْبَرْتُهُمْ حَمِدُوا اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَقالَ يُونُسُ: لا وَاللّٰهِ حَتّىٰ أَسْمَعَ ذٰلِكَ مِنْهُ وَكانَتْ بِهِ عَجَلَةٌ، فَخَرَجَ فَأَتْبَعْتُهُ، فَلَمّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْبابِ، سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ لَهُ ـ وَقَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ ـ: يا يُونُسُ! الْأَمْرُ كَما قالَ لَكَ فَيْضٌ، قالَ: فَقالَ: سَمِعْتُ وَأَطَعْتُ، فَقالَ لي أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: خُذْهُ إِلَيْكَ يا فَيْضُ.

١٠ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشيرٍ، عَنْ فُضَيْلٍ، عَنْ طاهِرٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: كانَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَلُومُ عَبْدَاللّٰهِ وَيُعاتِبُهُ وَيَعِظُهُ وَيَقُولُ: ما مَنَعَكَ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ أَخيكَ، فَوَاللّٰهِ إِنّي لَأَعْرِفُ النُّورَ في وَجْهِهِ؟ فَقالَ عَبْدُاللّٰهِ: لِمَ؟ أَلَيْسَ أَبي وَأَبُوهُ واحِداً وَأُمّي وَأُمُّهُ واحِدَةً؟ فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّهُ مِنْ نَفْسي وَأَنْتَ ابْني.

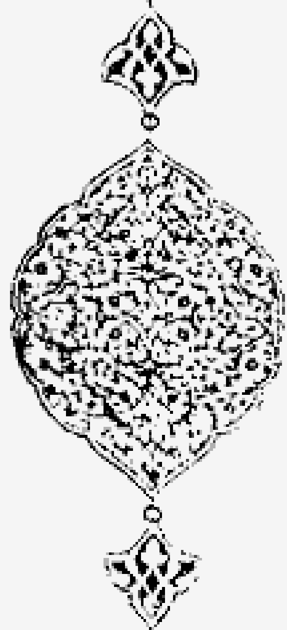


١١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ

الحسن گوید: تا آنجا که امام صادق (ع) فرمود: او است سرور و امامت که از او پرسیدی خدمت او برو و به حق او اعتراف کن، من برخاستم سر و دست او را بوسیدم و به درگاه خدا عز و جل برای او دعا کردم، امام صادق (ع) فرمود: ولی بدان که خدا به ما اجازه نداد پیش از تو به دیگری اظهار کنیم، من گفتم: قربانت، اجازه می‌فرمائید به دیگری هم خبر دهم؟ فرمود: آری به اهلت و اولادت و به همراه من اهل و اولاد و رفیقانی بودند که یونس بن ظبیان هم از رفقاء من بود، و چون به آنها خبر دادم خدای عز و جل را سپاس گفتند، یونس گفت: نه به خدا باید من از زبان خود امام بشنوم و بسیار شتاب داشت، از منزل بیرون آمد و من هم دنبالش بودم و چون به در خانه رسیدم و او زودتر از من رسیده بود شنیدم که امام صادق (ع) به او می فرماید: ای یونس، مطلب همان است که فیض برای تو گفته است، گوید: یونس گفت: من شنیدم و اطاعت کردم، امام صادق (ع) به من فرمود: ای فیض او را با خود ببر. [۱۳٤]

۱۰ ـ از طاهر (خادم امام صادق ع) که امام صادق (ع) عبد الله (فرزند بزرگتر خود را) سرزنش و عتاب می کرد و پند می داد و می فرمود: چرا مانند برادر خود نیستی، به خدا من در چهره وی نور می بینم، عبدالله می گفت: مگر پدر من و او یکی نیست و مادر من و او (اصل من و اصل او ـ نسخه اعلام الوری) یکی نیست؟ امام صادق به او می فرمود: او جان من است و تو پسر من هستی.

۱۱ ـ یعقوب سراج گوید: من خدمت امام صادق (ع)



مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ يَعْقُوبَ السَّرّاجِ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ واقِفٌ عَلىٰ رَأْسِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ وَهُوَ فِي الْمَهْدِ، فَجَعَلَ يُسارُّهُ طَوِيلاً، فَجَلَسْتُ حَتّىٰ فَرَغَ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقالَ لِي: أُدْنُ مِنْ مَوْلاكَ فَسَلِّمْ، فَدَنَوْتُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلامَ بِلِسانٍ فَصِيحٍ، ثُمَّ قالَ لِي: إِذْهَبْ فَغَيِّرِ اسْمَ ابْنَتِكَ الَّتِي سَمَّيْتَها أَمْسِ، فَإِنَّهُ اسْمٌ يُبْغِضُهُ اللّٰهُ ـ وَكانَ وُلِدَتْ لِي ابْنَةٌ سَمَّيْتُها بِالْحُمَيْراءِ ـ فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنْتَهِ إِلىٰ أَمْرِهِ تُرْشَدْ، فَغَيَّرْتُ اسْمَها.

١٢ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبّارِ، عَنْ صَفْوانَ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ خالِدٍ قالَ: دَعا أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَبا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَوْماً وَنَحْنُ عِنْدَهُ فَقالَ لَنا: عَلَيْكُمْ بِهٰذا، فَهُوَ وَاللّٰهِ صاحِبُكُمْ بَعْدِي.

١٣ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلٍ أَوْ غَيْرِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ داوُدَ بْنِ زُرْبِيٍّ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ النَّحْوِيِّ قالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ فَأَتَيْتُهُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَهُوَ جالِسٌ عَلىٰ كُرْسِيٍّ وَبَيْنَ يَدَيْهِ شَمْعَةٌ وَفِي يَدِهِ كِتابٌ، قالَ: فَلَمّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ رَمىٰ بِالْكِتابِ إِلَيَّ وَهُوَ يَبْكِي، فَقالَ لِي: هٰذا كِتابُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمانَ يُخْبِرُنا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَدْ ماتَ، فَإِنّا لِلّٰهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ ـ ثَلاثاً ـ وَأَيْنَ مِثْلُ جَعْفَرٍ؟ ثُمَّ قالَ لِي: أُكْتُبْ، قالَ: فَكَتَبْتُ صَدْرَ الْكِتابِ، ثُمَّ قالَ: اكْتُبْ: إِنْ كانَ أَوْصىٰ إِلىٰ

رسیدم و او بالا سر ابو الحسن موسی(ع) ایستاده بود که در گهواره بود، و رازی طولانی با او می گفت، من نشستم تا فارغ شد و برخاستم خدمت آن حضرت رفتم، به من فرمود: برو نزد مولا و آقایت و به او سلام کن، من نزدیک رفتم و به او سلام کردم و جواب سلام مرا با زبانی شیوا داد و سپس به من فرمود: برو نامی که دیروز برای دخترت گذاشتی تغییر بده زیرا آن نامی است که خدا آن را بد دارد و برای من نوزاد دختری بود که حمیراء نام گذاشته بودم و امام صادق (ع) به من فرمود: به دستور او کار کن تا هدایت شوی، من نام آن دختر را عوض کردم.

۱۲ ـ سلیمان بن خالد گوید: امام صادق (ع) روزی در حضور ما، ابو الحسن را احضار کرد و به ماها فرمود: بر شما باد ملازمت این آقا به خدا او بعد از من سرور و امام شما است.

۱۳ ـ ابو أیوب نحوی گوید: ابو جعفر منصور نیمه شبی مرا خواست و نزد او رفتم، بر تخت خود نشسته بود و جلو او شمعی بود و در دست او نامه‌ای، گوید: من چون سلام دادم آن نامه را پیش من انداخت و می گریست، گفت: این نامه از محمد بن سلیمان است که به ما گزارش داده، جعفر بن محمد و فات کرده است، انا لله و انا الیه راجعون ـ تا سه بار ـ و کجاست مانند جعفر؟ سپس به من گفت:

بنویس، من دیباچه نامه را نوشتم و سپس گفت: بنویس، اگر به شخص معینی وصیت کرده او را پیش دار و گردنش را بزن،

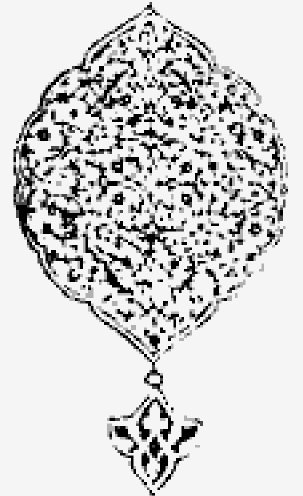


رَجُلٍ واحِدٍ بِعَيْنِهِ فَقَدِّمْهُ وَاضْرِبْ عُنُقَهُ، قالَ: فَرَجَعَ إِلَيْهِ الْجَوابُ أَنَّهُ قَدْ أَوْصىٰ إِلىٰ خَمْسَةٍ واحِدُهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ، وَمُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمانَ، وَعَبْدُ اللّٰهِ وَمُوسىٰ وَحُمَيْدَةُ.

١٤ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ بِنَحْوٍ مِنْ هٰذا إِلَّا أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّهُ أَوْصىٰ إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ وَعَبْدِاللّٰهِ وَمُوسىٰ وَمُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَمَوْلىً لِأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: فَقالَ أَبُو جَعْفَرٍ: لَيْسَ إِلىٰ قَتْلِ هٰؤُلاءِ سَبِيلٌ.

١٥ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ صَفْوانَ الْجَمّالِ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ صاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ، فَقالَ: إِنَّ صاحِبَ هٰذَا الْأَمْرِ لا يَلْهُو وَلا يَلْعَبُ، وَأَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسىٰ ـ وَهُوَ صَغِيرٌ ـ وَمَعَهُ عَناقٌ مَكِّيَّةٌ وَهُوَ يَقُولُ لَها: اُسْجُدِي لِرَبِّكِ، فَأَخَذَهُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقالَ: بِأَبِي وَأُمِّي مَنْ لا يَلْهُو وَلا يَلْعَبُ.

١٦ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشامٍ قالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ الرُّمّانِيُّ، عَنْ فَيْضِ بْنِ الْمُخْتارِ قالَ: إِنِّي لَعِنْدَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ وَهُوَ غُلامٌ ـ فَالْتَزَمْتُهُ وَقَبَّلْتُهُ، فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَنْتُمُ السَّفِينَةُ وَهٰذا مَلّاحُها، قالَ: فَحَجَجْتُ مِنْ قابِلٍ وَمَعِي أَلْفا دِينارٍ فَبَعَثْتُ بِأَلْفٍ إِلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَأَلْفٍ إِلَيْهِ، فَلَمّا دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي





گوید: به او جواب رسید که به پنج نفر وصیت کرده یکی خود را ابو جعفر منصور و دیگر محمد بن سلیمان و عبد الله و موسی و حمیده. [۱۳۵]

۱۴ ـ نضر بن سوید مانند این روایت را نقل کرده جز این که گوید: امام صادق وصیت کرد به ابی جعفر و منصور و عبد الله و موسی و محمد بن جعفر و یک آزاد کرده، امام صادق گوید: ابو جعفر گفت این اوصیاء را نمی توان کشت.

۱۵ ـ صفوان جمّال گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از صاحب امر امامت؟ فرمود: صاحب این اُمر نه لهو دارد و نه لعب و بازی، و ابو الحسن موسی که کودکی بود و با خود بزغاله از گوسفندان مکه داشت و به او می گفت: (اسجدي لربک) آمد، امام صادق او را بر گرفت و در آغوش کشید و فرمود: پدر و مادرم قربانت، کسی که نه لهو دارد و نه لعب.

۱۶ ـ فیض بن مختار گوید: من حضور امام صادق (ع) بودم که ابو الحسن موسی(ع) آمد و من به او چسبیدم و او را بوسیدم، امام صادق (ع) فرمود: شما شیعه، کشتی هستید و این ملاح و کشتی‌بان شما است، گوید: سال دیگر به حج رفتم و دو هزار اشرفی با خود داشتم و هزار دینار برای امام صادق فرستادم و هزار دینار برای امام موسی(ع) و چون خدمت امام صادق (ع) شرفیاب شدم، فرمود: ای فیض او را با من برابر دانستی؟ من عرض کردم: این کار

عَبْدِاللّٰهِ قالَ: يافَيْضُ! عَدَلْتُهُ بِي؟ قُلْتُ: إنَّما فَعَلْتُ ذٰلِكَ لِقَوْلِكَ، فَقالَ: أما وَاللّٰهِ ماأنا فَعَلْتُ ذٰلِكَ، بَلِ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَعَلَهُ بِهِ.

بابُ الِاشارَةِ وَالنَّصِّ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحّافِ قالَ: كُنْتُ أنا وَهِشامُ بْنُ الْحَكَمِ وَعَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ بِبَغْدادَ، فَقالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ: كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصّالِحِ جالِساً فَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُهُ عَلِيٌّ فَقالَ لِي: ياعَلِيَّ بْنَ يَقْطِينٍ! هٰذا عَلِيٌّ سَيِّدُ وُلْدِي، أَما إنَّهُ قَدْ نَحَلْتُهُ كُنْيَتِي، فَضَرَبَ هِشامُ بْنِ الْحَكَمِ بِراحَتِهِ جَبْهَتَهُ، ثُمَّ قالَ: وَيْحَكَ كَيْفَ قُلْتَ؟ فَقالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ: سَمِعْتُ وَاللّٰهِ مِنْهُ كَما قُلْتُ، فَقالَ هِشامٌ: أَخْبَرَكَ أَنَّ الْأَمْرَ فِيهِ مِنْ بَعْدِهِ.

أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحّافِ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصّالِحِ ـ وَفِي نُسْخَةِ الصَّفْوانِيِّ ـ قالَ: كُنْتُ أَنا ـ ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ ـ.

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ نُعَيْمٍ الْقابُوسِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّهُ قالَ: إنَّ



را به خاطر فرمودهٔ شما کردم، فرمود: به خدا من این کار را نکردم بلکه خدا عز و جل این مقام را به او داده.



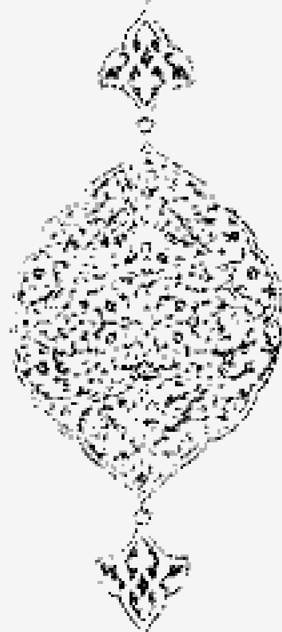
باب اشاره و نص بر ابی الحسن الرضا (ع)



۱ ـ حسین بن نعیم صحاف گوید: من و هشام بن حکم و علی بن یقطین در بغداد بودیم، علی بن یقطین گفت: من نزد عبد صالح نشسته بودم که پسرش رضا(ع) خدمت او آمد، امام به من فرمود:

ای علی بن یقطین، این علی سید اولاد من است هلا من کنیه خود را به او بخشیدم، هشام بن حکم کف دست خود را به پیشانیش کوبید و گفت: وای بر تو، چه گفتی؟ علی بن یقطین گفت:

به خدا آنچه را که گفتم از او شنیدم، هشام گفت من هم به تو خبر می دهم (به تو خبر دادهخ ل) که امر امامت بعد از آن حضرت با وی می باشد.



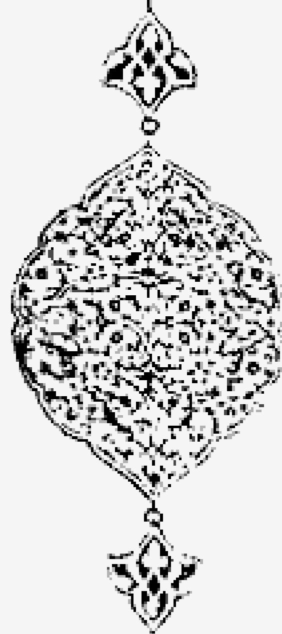
۲ ـ نعیم قابوسی از ابو الحسن(ع) فرمود: پسرم علی بزرگترین اولادم می باشد و خوش رفتارترین آنان نزدمن ومحبوبتر



ابْنِي عَلِيّاً أَكْبَرُ وُلْدِي وَأَبَرُّهُمْ عِنْدِي وَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ وَهُوَ يَنْظُرُ مَعِي فِي الْجَفْرِ وَلَمْ يَنْظُرْ فيهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ.

٣ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ وَإِسْماعِيلَ بْنِ عَبّادٍ الْقَصْرِيِّ جَمِيعاً، عَنْ داوُدَ الرَّقِّيِّ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ: جُعِلْتُ فِداكَ إِنِّي قَدْ كَبُرَ سِنِّي، فَخُذْ بِيَدِي مِنَ النّارِ، قالَ فَأَشارَ إِلَى ابْنِهِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَقالَ: هٰذا صاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي.

٤ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَلا تَدُلُّنِي إِلىٰ مَنْ آخُذُ عَنْهُ دِينِي؟ فَقالَ: هٰذا ابْنِي عَلِيٌّ، إِنَّ أَبِي أَخَذَ بِيَدِي فَأَدْخَلَنِي إِلىٰ قَبْرِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقالَ: يا بُنَيَّ! إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ قالَ: ((إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)) وَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذا قالَ قَوْلاً وَفىٰ بِهِ.



٥ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبّارِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمْرٍو، عَنْ داوُدَ الرَّقِّيِّ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنِّي قَدْ كَبُرَتْ سِنِّي وَدَقَّ عَظْمِي وَإِنِّي سَأَلْتُ أَباكَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَخْبَرَنِي بِكَ، فَأَخْبِرْنِي [مَنْ بَعْدَكَ؟] فَقالَ: هٰذا أَبُو الْحَسَنِ الرِّضا.



آنـهـا بسوی من و او با من در جفر هم نظر است و در آن نظر نکند جز پیغمبر یا وصی پیغمبر.

۳ ـ داود رقی گوید: به ابی ابراهیم گفتم: قربانت من پیر شدم، مرا از دوزخ نجات بده، آن حضرت اشاره به پسرش ابو الحسن کرد و فرمود:

بعد از من این صاحب الامر شما است.

٤ ـ محمد بن اسحاق بن عمار گوید: به ابو الحسن اول گفتم: مرا به کسی رهنمائی نکنی که دین خود را از او دریافت کنم؟ فرمود:

این پسر من علی است ؛ به راستی پدر من دست مرا گرفت و مرا سر قبر رسول خدا(ص) برد و فرمود: پسر جانم خدا عز و جل فرماید (۳۰ سوره بقره): «به راستی من در زمین خلیفه‌ای مقرر سازم» و محققاً چون خدا عز و جل چیزی فرماید بدان وفا کند.

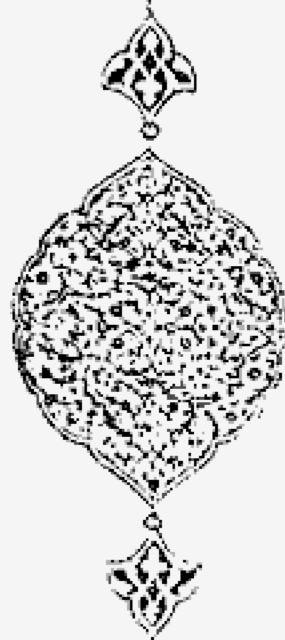
۵ ـ داود رقی گوید: به ابو الحسن موسی(ع) گفتم: پیر شدم و استخوانم تهی شده و من از پدرت پرسیدم و مرا به شما رهنمائی کرد شما هم مرا رهنمائی کنید (پس از شما امام کیست) فرمود: این ابو الحسن الرضا است.



٦ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ، عَنْ زِيادِ بْنِ مَرْوانَ الْقَنْدِيِّ وَكانَ مِنَ الْواقِفَةِ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي إِبْراهِيمَ وَعِنْدَهُ ابْنُهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ لِي: يا زِيادُ! هٰذا ابْنِي فُلانٌ، كِتابُهُ كِتابِي وَكَلامُهُ كَلامِي وَرَسُولُهُ رَسُولِي وَما قالَ فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ.

٧ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ قالَ: حَدَّثَنِي الْمَخْزُومِيُّ وَكانَتْ أُمُّهُ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: بَعَثَ إِلَيْنا أَبُو الْحَسَنِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ فَجَمَعَنا ثُمَّ قالَ لَنا: أَتَدْرُونَ لِمَ دَعَوْتُكُمْ؟ فَقُلْنا: لا، فَقالَ: اشْهَدُوا أَنَّ ابْنِي هٰذا وَصِيِّي وَالْقَيِّمُ بِأَمْرِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي، مَنْ كانَ لَهُ عِنْدِي دَيْنٌ فَلْيَأْخُذْهُ مِنِ ابْنِي هٰذا وَمَنْ كانَتْ لَهُ عِنْدِي عِدَةٌ فَلْيُنْجِزْها مِنْهُ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ بُدٌّ مِنْ لِقائِي فَلا يَلْقَنِي إِلاّ بِكِتابِهِ.

٨ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ وَعَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ جَمِيعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْمُخْتارِ قالَ: خَرَجَتْ إِلَيْنا أَلْواحٌ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ وَهُوَ فِي الْحَبْسِ ـ: عَهْدِي إِلىٰ أَكْبَرِ وُلْدِي أَنْ يَفْعَلَ كَذا وَأَنْ يَفْعَلَ كَذا، وَفُلانٌ لا تُنِلْهُ شَيْئاً حَتّىٰ أَلْقاكَ أَوْ يَقْضِيَ اللهُ عَلَيَّ الْمَوْتَ.



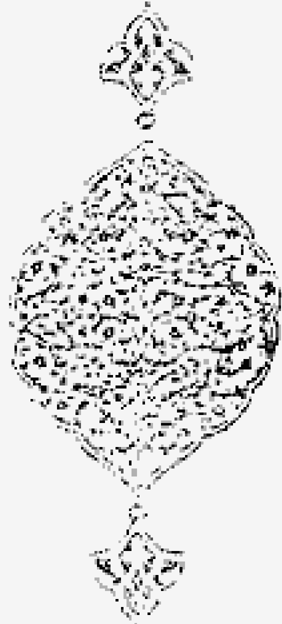
٩ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتارِ قالَ: خَرَجَ إِلَيْنا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ بِالْبَصْرَةِ أَلْواحٌ مَكْتُوبٌ فِيها



۶ ـ زیاد بن مروان قندی از واقفه بود گوید: خدمت ابو ابراهیم (امام کاظم) رسیدم پسرش ابو الحسن(ع) نزد او بود، به من فرمود: ای زیاد، این پسرم فلانی است، نامهٔ او نامهٔ من است و سخن او سخن من و فرستادهٔ او فرستادهٔ من و هر چه گوید، قول، قولِ او است.

۷ ـ محمد بن مفضل گوید: مخزومی به من باز گفت: (مادر او از اولاد جعفر بن ابی طالب بود) گفت: ابو الحسن موسی(ع) فرستاد دنبال ما و ما را جمع آوری کرد و فرمود: می دانید برای چه شما را دعوت کردم؟ گفتیم: نه، فرمود: که این پسرم و صیم و قیم به امرم و بعد از من خلیفه و جانشین من است، هر که از من وا می خواهد از این پسرم باید آن را بگیرد و به هر کس وعده‌ای دادم باید عمل بدان را از او خواهد و هر کس ناگزیر است مرا شخصاً ملاقات کند باید به وسیلهٔ نامهٔ او باشد.

۸ ـ حسین بن مختار گوید: وقتی ابو الحسن(ع) در زندان بود الواحی از طرف او به دست ما رسید بدین مضمون: عهد من به اکبر اولادم این است که این کار کند و آن کار کند و به فلانی چیزی مده تا من تو را ببینم یا این که خدا فرمان مرگ مرا امضاء کند.



۹ ـ حسین بن مختار از طرف ابی الحسن(امام کاظم ع) زمانی که در بصره بود (در زندان عیسی بن ابی جعفر امیر بصره) در ضمن الواحی به ما نوشته شد که: دستور من به بزرگترین پسران من (علی بن موسی الرضا ع) این است که به فلانی چنان را بدهد و به

بِالعَرْضِ: ((عَهْدِي إِلىٰ أَكْبَرِ وُلْدِي، يُعْطىٰ فُلانٌ كَذا وَفُلانٌ كَذا وَفُلانٌ كَذا وَفُلانٌ لايُعْطىٰ حَتّىٰ أَجِيَّ، أَوْ يَقْضِيَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ المَوْتَ، إِنَّ اللهَ يَفْعَلُ مايَشاءُ)).

١٠ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ ابْنِ مُحْرِزٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: كَتَبَ إِلَيَّ مِنَ الْحَبْسِ أَنَّ فُلاناً ابْنِي، سَيِّدُ وُلْدِي وَقَدْ نَحَلْتُهُ كُنْيَتِي.

١١ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْخَزّازِ، عَنْ داوُدَ بْنِ سُلَيْمانَ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنِّي أَخافُ أَنْ يَحْدُثَ حَدَثٌ وَلا أَلْقاكَ، فَأَخْبِرْنِي مَنِ الإِمامُ بَعْدَكَ؟ فَقالَ: ابْنِي فُلانٌ ـ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ.

١٢ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْجَهْمِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ قابُوسٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنِّي سَأَلْتُ أَباكَ عَلَيْهِ السَّلامُ: مَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ؟ فَأَخْبَرَنِي أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ، فَلَمّا تُوُفِّيَ أَبُو عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ ذَهَبَ النّاسُ يَميناً وَشِمالاً وَقُلْتُ فِيكَ أَنا وَأَصْحابِي فَأَخْبِرْنِي مَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ مِنْ وُلْدِكَ؟ فَقالَ: ابْنِي فُلانٌ.

١٣ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الضَّحّاكِ بْنِ الأَشْعَثِ، عَنْ داوُدَ بْنِ زُرْبِيٍّ قالَ: جِئْتُ إِلىٰ أَبِي إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ بِمالٍ، فَأَخَذَ بَعْضَهُ وَتَرَكَ بَعْضَهُ، فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللهُ لِأَيِّ شَيْءٍ



فلانی چنین را و به فلانی هم چنان را و به فلانی چیزی ندهد تا خودم بیایم یا خدا عز و جل مرگ مرا مقدر کند، زیرا خدا هر چه خواهد کند.

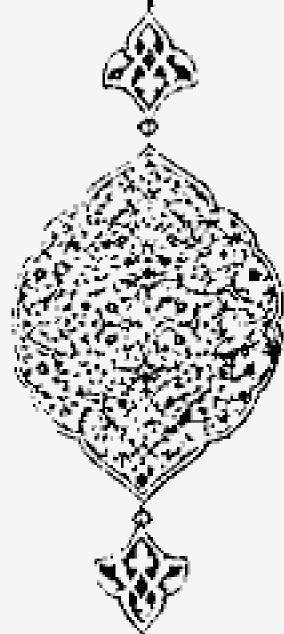
۱۰ ـ علی بن یقطین گوید: ابو الحسن (موسی) از زندان به من نوشت که فلان پسرم سید اولاد من است و من کنیه خود را به او بخشیدم.

۱۱ ـ داود بن سلیمان گوید: به ابی ابراهیم (ع) گفتم: می ترسم پیش آمدی رخ دهد و تو را ملاقات نکنم، اکنون مرا از امام بعد از خودت مطلع کن، فرمود: فلان پسرم امام است، یعنی ابو الحسن (الرضا).

۱۲ ـ نصر بن قابوس گوید: به ابی ابراهیم (امام کاظم ع) گفتم:

من از پدرت پرسیدم: امام بعد از تو کیست؟ به من خبر داد که توئی آن امام، و چون امام صادق فوت کرد مردم به راست و به چپ رفتند ولی من و اصحابم در باره تو شکی نداشتیم، بفرمائید بعد از شما امام کیست؟ فرمود: پسرم فلان.

۱۳ ـ داود بن زربی گوید: مالی خدمت امام کاظم (ع) آوردم (سهم امام) مقداری از آن را برگرفت و مقداری را وا نهاد به من، گفتم: چرا این مقدار را وانهادی به من اصلحک الله فرمود: باشد



تَرَكْتَهُ عِنْدِي ؟ قالَ: إِنَّ صاحِبَ هٰذا الأَمْرِ يَطْلُبُهُ مِنْكَ، فَلَمّا جاءَنا نَعْيُهُ بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ ابْنُهُ، فَسَأَلَنِي ذٰلِكَ الْمالَ، فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ.

۱۴ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي الْحَكَمِ الأَرْمَنِيِّ قالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللّٰهِ ابْنُ إِبْراهِيمَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طالِبٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ الزَّيْدِيِّ. قالَ أَبُو الْحَكَمِ: وَأَخْبَرَنِي عَبْدُاللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمارَةَ الْجَرْمِيِّ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ قالَ:

لَقِيتُ أَبا إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ وَنَحْنُ نُرِيدُ الْعُمْرَةَ ـ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ هَلْ تُثْبِتُ هٰذا الْمَوْضِعَ الَّذِي نَحْنُ فِيهِ؟

قالَ: نَعَمْ فَهَلْ تُثْبِتُهُ أَنْتَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ إِنِّي أَنا وَأَبِي لَقِيناكَ هٰهُنا وَأَنْتَ مَعَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَمَعَهُ إِخْوَتُكَ، فَقالَ لَهُ أَبِي: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، أَنْتُمْ كُلُّكُمْ أَئِمَّةٌ مُطَهَّرُونَ وَالْمَوْتُ لايَعْرىٰ مِنْهُ أَحَدٌ، فَأَحْدِثْ إِلَيَّ شَيْئاً أُحَدِّثْ بِهِ مَنْ يَخْلُفُنِي مِنْ بَعْدِي فَلا يَضِلُّ، قالَ: نَعَمْ يا أَبا عَبْدِاللّٰهِ! هٰؤُلاءِ وُلْدِي وَهٰذا سَيِّدُهُمْ ـ وَأَشارَ إِلَيْكَ ـ وَقَدْ عُلِّمَ الْحُكْمَ وَالْفَهْمَ وَالسَّخاءَ وَالْمَعْرِفَةَ بِما يَحْتاجُ إِلَيْهِ النّاسُ وَما اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَدُنْياهُمْ، وَفِيهِ حُسْنُ الْخُلْقِ وَحُسْنُ الْجَوابِ وَهُوَ بابٌ مِنْ أَبْوابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَفِيهِ أُخْرىٰ خَيْرٌ مِنْ

تا صاحب امر امامت آن را از تو بخواهد، (یعنی این نشانهٔ امام بعد از من است) چون خبر مرگ آن حضرت به ما رسید، ابو الحسن پسرش را فرستاد و آن مال را از من خواست و من به او دادم.

۱۴ ـ یزید بن سلیط گوید: ما عازم عمل عمره بودیم که در میان راه به امام کاظم(ع) بر خوردیم من گفتم: قربانت آیا این جا را می شناسید و به خاطر می آورید؟، فرمود: آری آیا تو هم می شناسی و به خاطر می آوری؟، گفتم: آری ؛ من وپدرم شما را با امام صادق به همراه برادرانت همین جا ملاقات کردیم، پدرم به آن حضرت گفت: پدر و مادرم قربانت، شما همه امامانی پاک هستید ولی مرگ دامنگیر همه است، به من دستوری تازه لطف کنید تا به جانشین خود باز گویم و بعد از من گمراه نباشد، امام فرمود: به چشم ای ابا عبد الله (کنیه سلیط بوده) اینان همه پسران منند و این آقا و سید آنها است (به شما اشاره کرد) او است که حکم و فهم و سخاوت و معرفت بدانچه مردم بدان حاجت دارند و در امر دین و دنیاشان مورد اختلاف است آموخته و دارای حسن خلق و جواب نیکو به سؤالات است او است بابی از ابواب خدا عز و جل و در او فضیلتی است از همهٔ اینها بهتر، پدرم به او عرض کرد: آن چیست، پدر و مادرم قربانت؟ فرمود:

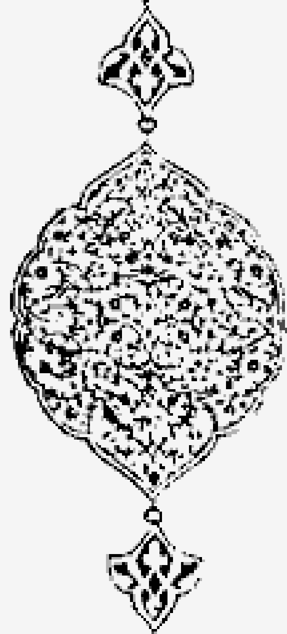
خدا عز وجل از صلب او بیرون آورد پشت و پناه این امت و علم و نور و فصل وحکمت آنها را، بهترین نوزاد و بهترین پرورده باشد، خدا به وسیله او خونها را حفظ کند و میانه مردم را اصلاح نماید و پراکندگی را برطرف سازد و رخنه را ببندد و برهنه را بپوشاند و گرسنه را سیر کند و ترسنده را آسوده خاطر کند و باران



هٰذا كُلِّهِ، فَقالَ لَهُ أَبِي: وَما هِيَ ؟ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، قالَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ:

يُخْرِجُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ غَوْثَ هٰذِهِ الأُمَّةِ وَغِياثَها وَعَلَمَها وَنُورَها وَفَضْلَها وَحِكْمَتَها، خَيْرُ مَوْلُودٍ وَخَيْرُ ناشِيءٍ، يَحْقِنُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الدِّماءَ وَيُصْلِحُ بِهِ ذاتَ الْبَيْنِ وَيَلُمُّ بِهِ الشَّعْثَ وَيَشْعَبُ بِهِ الصَّدْعَ وَيَكْسُو بِهِ الْعارِيَ وَيُشْبِعُ بِهِ الْجائِعَ وَيُؤْمِنُ بِهِ الْخائِفَ وَيُنْزِلُ اللّٰهُ بِهِ الْقَطْرَ وَيَرْحَمُ بِهِ الْعِبادَ، خَيْرُ كَهْلٍ وَخَيْرُ ناشِيءٍ، قَوْلُهُ حُكْمٌ وَصَمْتُهُ عِلْمٌ، يُبَيِّنُ لِلنّاسِ مايَخْتَلِفُونَ فيهِ وَيَسُودُ عَشِيرَتَهُ مِنْ قَبْلِ أَوانِ حُلُمِهِ. فَقالَ لَهُ أَبِي: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي وَهَلْ وُلِدَ ؟ قالَ: نَعَمْ، وَمَرَّتْ بِهِ سِنُونٌ.

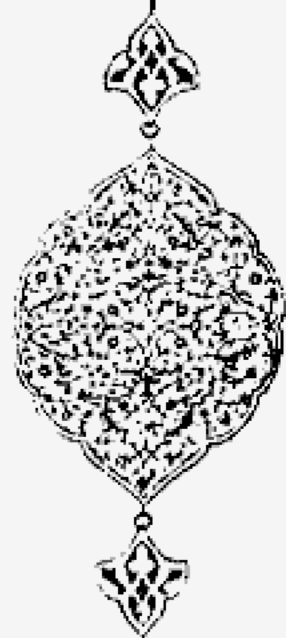
قالَ يَزِيدُ: فَجاءَنا مَنْ لَمْ نَسْتَطِعْ مَعَهُ كَلاماً، قالَ يَزِيدُ: فَقُلْتُ لأَبِي إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ: فَأَخْبِرْنِي بِمِثْلِ ما أَخْبَرَنِي بِهِ أَبُوكَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ، فَقالَ لِي: نَعَمْ إِنَّ أَبِي عَلَيْهِ‌السَّلامُ كانَ فِي زَمانٍ لَيْسَ هٰذا زَمانُهُ، فَقُلْتُ لَهُ: فَمَنْ يَرْضىٰ مِنْكَ بِهٰذا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ، قالَ: فَضَحِكَ أَبُو إِبْراهِيمَ ضِحْكاً شَدِيداً، ثُمَّ قالَ: أُخْبِرُكَ يا أَبا عُمارَةَ! إِنِّي خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي فَأَوْصَيْتُ إِلَى ابْنِي فُلانٍ وَأَشْرَكْتُ مَعَهُ بَنِيَّ فِي الظّاهِرِ وَأَوْصَيْتُهُ فِي الْباطِنِ، فَأَفْرَدْتُهُ وَحْدَهُ وَلَوْ كانَ الأَمْرُ إِلَيَّ لَجَعَلْتُهُ فِي القاسِمِ ابْنِي، لِحُبِّي إِيّاهُ وَرَأْفَتِي عَلَيْهِ وَلٰكِنَّ ذٰلِكَ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، يَجْعَلُهُ حَيْثُ يَشاءُ وَلَقَدْ جاءَنِي بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم، ثُمَّ أَرانِيهِ وَأَرانِي مَنْ يَكُونُ مَعَهُ وَكَذٰلِكَ لا يُوصىٰ إِلىٰ أَحَدٍ





ببارد و به بندگان ترحم کند، بهترین مرد باشد و بهترین جوان گفتارش محکم و قاطع است و خموشی او علم و دانش، برای مردم هر چه مورد اختلاف باشد بیان کند و به تیره و تبار خود در کودکی سر افراز و اقا باشد، پدرم به او عرض کرد: پدر و مادرم قربانت آیا از مادر زائیده شده؟ فرمود: آری و چند سال هم بر او گذشته، یزید گوید (چون رشته سخن به اینجا رسید): کسی آمد که با وجود او دیگر نمی توانستیم در این باره سخنی بگوئیم.

یزید گوید: من به امام عرض کردم شما هم به من خبری بدهید مانند خبری که پدرت به من داد، فرمود: آری، پدرم در زمانی بود که جز این زمان است (یعنی در زمان او آزادی بیشتری وجود داشت) من به او عرض کردم: هر که به این جواب قناعت کند خدا او را لعنت کند، گوید: امام کاظم (ع) خنده‌ای از ته دل کرد و سپس فرمود: ای ابا عماره به تو خبر می دهم که چون از منزل خود بیرون آمدم به فلان پسرم به خصوص وصیت کردم و پسران دیگر را هم در ظاهر با او شرکت دادم ولی در باطن و نهانی وصی خاص من او است و او را به تنهایی برگزیدم، اگر اختیار با من بود امر امامت را به پسرم قاسم وا می گذاردم، چون او را دوست دارم و با او مهربانم ولی این امر با خدا عز و جل است و هر جا خواهد مقرر سازد خبر امامت او از رسول خدا(ص) به من رسیده است او را به من نموده است و به من نموده است که همراه او کیست و همچنین به هیچکدام از ما ائمه وصیت نمی شود تا خبر آن از رسول خدا(ص) برسد و از جدم علی(ع)، من به همراه جدم انگشتری و شمشیری و عصا و کتابی و عمامه‌ای دیدم و عرض کردم: یا رسول‌الله اینها چیست؟



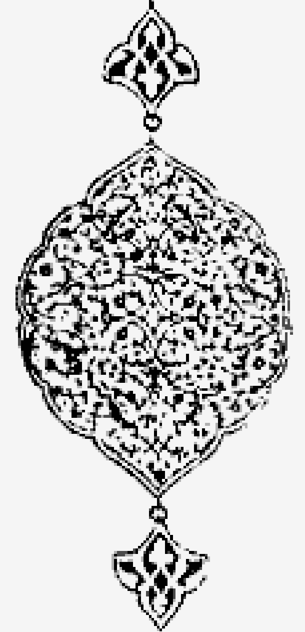


مِنا حَتّىٰ يَأْتِي بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم وَجَدّي عَلِيٌّ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَرَأَيْتُ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم خاتَماً وَسَيْفاً وَعَصاً وَكِتاباً وَعِمامَةً، فَقُلْتُ: ماهٰذا يارَسُولَ اللّٰهِ؟

فَقالَ لِي: أَمّا الْعِمامَةُ فَسُلْطانُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَمّا السَّيْفُ فَعِزُّ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ، وَأَمّا الْكِتابُ فَنُورُ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ، وَأَمّا الْعَصا فَقُوَّةُ اللّٰهِ، وَأَمّا الْخاتَمُ فَجامِعُ هٰذِهِ الأُمُورِ، ثُمَّ قالَ لِي: وَالأَمْرُ قَدْ خَرَجَ مِنْكَ إِلىٰ غَيْرِكَ، فَقُلْتُ: يارَسُولَ اللّٰهِ! أَرِنِيهِ أَيُّهُمْ هُوَ؟

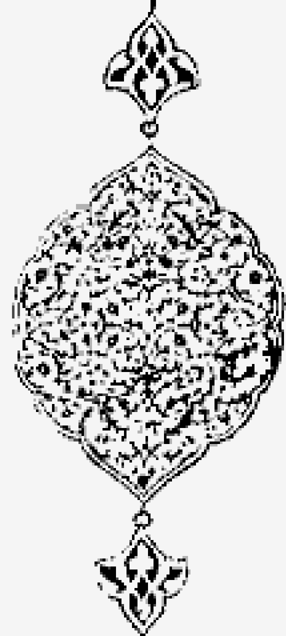
فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم: ما رَأَيْتُ مِنَ الأَئِمَّةِ أَحَداً أَجْزَعَ عَلىٰ فِراقِ هٰذا الأَمْرِ مِنْكَ وَلَوْ كانَتِ الإِمامَةُ بِالْمَحَبَّةِ لَكانَ إِسْماعِيلُ أَحَبَّ إِلىٰ أَبِيكَ مِنْكَ وَلٰكِنَّ ذٰلِكَ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ قالَ أَبُو إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ: وَرَأَيْتُ وُلْدِي جَمِيعاً الأَحْياءَ مِنْهُمْ وَالأَمْواتَ، فَقالَ لِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: هٰذا سَيِّدُهُمْ ـ وَأَشارَ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ ـ فَهُوَ مِنِّي وَأَنا مِنْهُ وَاللّٰهُ مَعَ الْمُحْسِنِينَ.

قالَ يَزِيدُ: ثُمَّ قالَ أَبُو إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا يَزِيدُ! إِنَّها وَدِيعَةٌ عِنْدَكَ فَلا تُخْبِرْ بِها إِلّا عاقِلاً أَوْ عَبْداً تَعْرِفُهُ صادِقاً وَإِنْ سُئِلْتَ عَنِ الشَّهادَةِ فاشْهَدْ بِها وَهُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَماناتِ إِلىٰ أَهْلِها)) وَقالَ لَنا أَيْضاً: ((وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللّٰهِ)) قالَ: فَقالَ أَبُو إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ: فَأَقْبَلْتُ عَلىٰ رَسُولِ



به من فرمود: عمامه رمز سلطنت خدا عز وجل است و شمشیر عزت خدا تبارک وتعالی، کتاب نور خدا تبارک وتعالی است واما عصا رمز نیروی خدا است وخاتم رمز جامع همهٔ این امور است، سپس به من فرمود: امر امامت از تو به دیگری منتقل شده، گفتم: یا رسول‌الله به من بنما کدام آنها است آن شخص، رسول خدا(ص) به من فرمود: هیچکدام از ائمه(ع) را ندیدم که از تو نسبت به مفارقت این امر امامت بی تاب تر باشد، اگر امر امامت روی محبت ودوستی بود (نسبت به فرزندی) اسمعیل پیش پدر تو از تو محبوب‌تر بود ولی این امر از طرف خدا عزوجل است، سپس امام کاظم(ع) فرمود: همهٔ فرزندان خود را از زنده و مرده در نظر آوردم وامیرالمؤمنین(ع) به من فرمود: این سیّد آنهاست واشاره کرد به علی(ع) او از من است ومن از او وخدا نیکوکاران را دوست دارد. [۱۳۶]

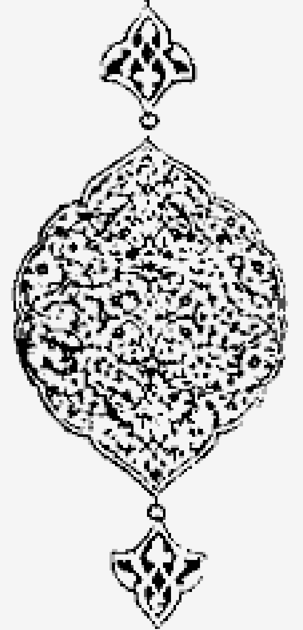
یزید گوید: سپس امام کاظم(ع) فرمود: ای یزید این حدیث نزد تو امانت است به آن خبر مده مگر خردمندی یا یک بندهٔ خدائی که او را راست و درست بدانی و اگر برای گواهی از تو پرسند طبق آن گواهی بده و این است فرمودهٔ خدا عز و جل (۵۹ سوره نساء): «به راستی خدا به شما فرمان می دهد که امانات را به اهل آن بپردازید» و نیز برای ما فرموده (۱۴۰ سوره بقره) «کیست که ستمکار تر باشد از آن که یک گواهی از خدا دارد و نهان کند» گوید: پس امام کاظم(ع) فرمود: من رو به رسول خدا(ص) کردم و گفتم: پدر و مادرم قربانت، ائمه را برایم جمع کردی کدام آنها او است (یعنی کدام امام است) فرمود: آن که به نور خدا عز و جل می بیند و به فهم الهی می‌شنود و به کمک او سخن می گوید، درست است و خطاء ندارد و می داند و نادانی ندارد و آموخته است از نظر حکمت و دانش هر





اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ: قَدْ جَمَعْتَهُمْ لِي - بِأَبِي وَأُمِّي - فَأَيُّهُمْ هُوَ؟ فَقالَ: هُوَ الَّذِي يَنْظُرُ بِنُورِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَسْمَعُ بِفَهْمِهِ وَيَنْطِقُ بِحِكْمَتِهِ، يُصِيبُ فَلا يُخْطِئُ، وَيَعْلَمُ فَلا يَجْهَلُ، مُعَلَّماً حُكْماً وَعِلْماً، هُوَ هٰذا - وَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ ابْنِي - ثُمَّ قالَ: ما أَقَلَّ مُقامَكَ مَعَهُ فَإِذا رَجَعْتَ مِنْ سَفَرِكَ فَأَوْصِ وَأَصْلِحْ أَمْرَكَ وَافْرَغْ مِمّا أَرَدْتَ، فَإِنَّكَ مُنْتَقِلٌ عَنْهُمْ وَمُجاوِرٌ غَيْرَهُمْ، فَإِذا أَرَدْتَ فَادْعُ عَلِيّاً فَلْيُغَسِّلْكَ وَلْيُكَفِّنْكَ فَإِنَّهُ طُهْرٌ لَكَ وَلا يَسْتَقِيمُ إِلّا ذٰلِكَ وَذٰلِكَ سُنَّةٌ قَدْ مَضَتْ، فَاضْطَجِعْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَصُفَّ إِخْوَتَهُ خَلْفَهُ وَعُمُومَتَهُ وَمُرْهُ فَلْيُكَبِّرْ عَلَيْكَ تِسْعاً، فَإِنَّهُ قَدِ اسْتَقامَتْ وَصِيَّتُهُ وَوَلِيَكَ وَأَنْتَ حَيٌّ، ثُمَّ اجْمَعْ لَهُ وُلْدَكَ مِنْ بَعْدِهِمْ، فَأَشْهِدْ عَلَيْهِمْ وَأَشْهِدِ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَكَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً.

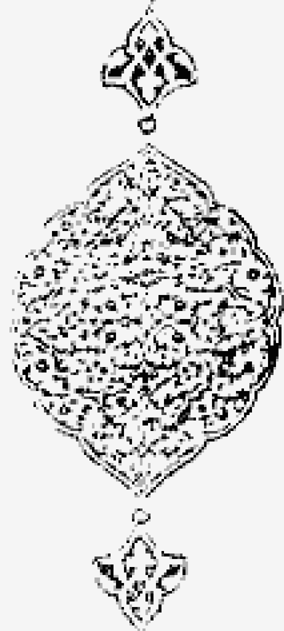
قالَ يَزِيدُ: ثُمَّ قالَ لِي أَبُو إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنِّي أُوخَذُ فِي هٰذِهِ السَّنَةِ وَالأَمْرُ هُوَ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ، سَمِيِّ عَلِيٍّ وَعَلِيٍّ: فَأَمّا عَلِيٌّ الأَوَّلُ فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ وَأَمَّا الآخَرُ فَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، أُعْطِيَ فَهْمَ الأَوَّلِ وَحِلْمَهُ وَنَصْرَهُ وَوُدَّهُ وَدِينَهُ وَمِحْنَتَهُ وَمِحْنَةَ الآخِرِ وَصَبْرَهُ عَلىٰ ما يَكْرَهُ وَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَتَكَلَّمَ إِلّا بَعْدَ مَوْتِ هارُونَ بِأَرْبَعِ سِنِينَ، ثُمَّ قالَ لِي: يا يَزِيدُ! وَإِذا مَرَرْتَ بِهٰذا الْمَوْضِعِ وَلَقِيتَهُ وَسَتَلْقاهُ فَبَشِّرْهُ أَنَّهُ سَيُولَدُ لَهُ غُلامٌ، أَمِينٌ، مَأْمُونٌ، مُبارَكٌ وَسَيُعْلِمُكَ أَنَّكَ قَدْ لَقِيتَنِي فَأَخْبِرْهُ عِنْدَ ذٰلِكَ أَنَّ الْجارِيَةَ الَّتِي يَكُونُ مِنْها هٰذا الْغُلامُ





دو، او، این است، و دست پسرم علی را گرفت، سپس فرمود: چه اندازهٔ بودن تو با او کم است، چون از سفر برگردی وصیت کن و کارهایت را اصلاح کن و از هر چه خواهی فراغت جو، زیرا تو از آنها جدا می شوی و با دیگران همسایه می گردی و هر گاه خواستی علی(ع) را بطلب تا تو را غسل دهد و کفن کند، زیرا غسل او تو را پاک کند و جز آن درست نباشد، این سنتی است که ثابت شده، تو در برابر او دراز بکش (برای ادای نماز بر میت تو) و برادران و عموهایش را دنبال سر او به صف کن و به او دستور بده که تا نه تکبیر بر تو بگوید (نماز میت عمومی پنج تکبیر است و مازاد آن برای احترام است که نسبت به بزرگان مذهب مورد رخصت گردیده طبق موارد خاصه و منصوصه) زیرا وصیت او پا بر جا است و در زندگی تو جانشین تو است، سپس اولاد خود را جمع کن و گواه بر آنها بگیر و خدا را گواه ساز و همان خدا برای گواه بس است.

سپس امام کاظم(ع) به من فرمود: من در این سال گرفتار می شوم و کار امامت با پسرم علی(ع) است که هم نام علی و علی است علی اول علی بن ابی طالب است و علی دیگر، علی بن الحسین(ع) به وی فهم و حلم و مهر و دین و محنت علی اول عطا شده است و محنت و صبر علی دیگر بر آنچه بد دارد و نمی تواند سخنی بگوید مگر چهار سال پس از مردن هارون، سپس به من فرمود: ای یزید، چون به اینجا گذر کنی و او را ببینی و محققاً او را خواهی دید به او مژده بده که محققاً برای او پسری متولد گردد که امین است و مأمون و مبارک و او به تو خبر دهد که با من ملاقات کردی، در این وقت به او خبر ده آن کنیزکی که این پسر از او است، کنیزکی است از خاندان ماریه کنیز رسول خدا(ص) ام



جاريَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مارِيَةَ جارِيَةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم أُمِّ إِبْراهِيمَ، فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تُبَلِّغَها مِنِّي السَّلامَ فَافْعَلْ.

قالَ يَزِيدُ: فَلَقِيتُ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ فَبَدَأَنِي فَقالَ لِي: يا يَزِيدُ! ما تَقُولُ فِي الْعُمْرَةِ؟ فَقُلْتُ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، ذٰلِكَ إِلَيْكَ وَما عِنْدِي نَفَقَة، فَقالَ: سُبْحانَ اللّٰهِ ما كُنّا نُكَلِّفُكَ وَلا نَكْفِيكَ، فَخَرَجْنا حَتَّى انْتَهَيْنا إِلىٰ ذٰلِكَ الْمَوْضِعِ فَابْتَدَأَنِي فَقالَ: يا يَزِيدُ! إِنَّ هٰذا الْمَوْضِعَ كَثِيراً ما لَقِيتَ فِيهِ جِيرَتَكَ وَعُمُومَتَكَ، قُلْتُ: نَعَمْ، ثُمَّ قَصَصْتُ عَلَيْهِ الْخَبَرَ فَقالَ لِي: أَمَّا الْجارِيَةُ فَلَمْ تَجِئْ بَعْدُ، فَإِذا جاءَتْ بَلَّغْتُها مِنْها السَّلامَ، فَانْطَلَقْنا إِلىٰ مَكَّةَ فَاشْتَراها فِي تِلْكَ السَّنَةِ، فَلَمْ تَلْبَثْ إِلّا قَلِيلاً حَتّىٰ حَمَلَتْ فَوَلَدَتْ ذٰلِكَ الْغُلامَ، قالَ يَزِيدُ: وَكانَ إِخْوَةُ عَلِيٍّ يَرْجُونَ أَنْ يَرِثُوهُ فَعادُونِي إِخْوَتُهُ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ، فَقالَ لَهُمْ إِسْحاقُ بْنُ جَعْفَرٍ: وَاللّٰهِ لَقَدْ رَأَيْتُهُ وَإِنَّهُ لَيَقْعُدُ مِنْ أَبِي إِبْراهِيمَ بِالْمَجْلِسِ الَّذِي لا أَجْلِسُ فِيهِ أَنا.

۱۵ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي الْحَكَمِ قالَ:

حَدَّثَنِي عَبْدُاللّٰهِ بْنُ إِبْراهِيمَ الْجَعْفَرِيُّ وَعَبْدُاللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمارَةَ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ قالَ: لَمّا أَوْصىٰ أَبُو إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ أَشْهَدَ إِبْراهِيمَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيَّ وَإِسْحاقَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيَّ

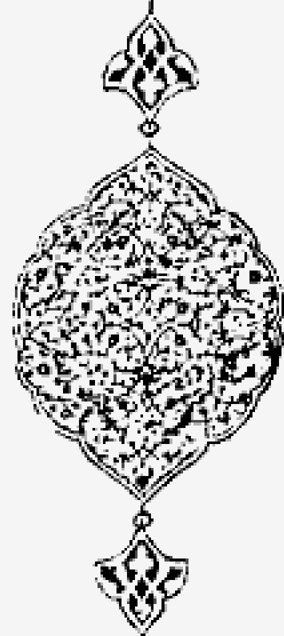


ابراهیم و اگر توانستی سلام مرا به او برسانی برسان.

یزید گوید: پس از در گذشت امام کاظم(ع) علی بن موسی الرضا را ملاقات کردم و او با من آغاز سخن کرد و گفت: ای یزید در بارهٔ انجام عمره چه می گوئی؟ گفتم: پدر و مادرم قربانت، اختیار با شما است، من خرجی ندارم، فرمود: سبحان الله، ما به تو تکلیفی نکنیم که متعهد خرج تو نباشیم، و به همراهی آن حضرت برای انجام عمره بیرون شدیم تا به همان جا رسیدیم، او با من آغاز سخن کرد و فرمود: ای یزید در اینجا بسیار شده که با همسایگان و عموهایت بر خوردی، گفتم: آری، و سپس داستان را برای او گفتم، فرمود: آن کنیزک هنوز نیامده و چون به دست من رسد سلام پدرم را به او می رسانم، و با هم به مکه بر گشتیم و در همان سال آن کنیزک را خریداری کرد و دیری نگذشت که آبستن شد و آن پسر را زائید، یزید گوید: برادران علی(ع) امیدوار بودند که در امامت وارث او باشند و با من بی گناه دشمن شدند، اسحاق بن جعفر می‌گفت به آنها: به خدا من او(یزید) را دیدم نسبت به پدرم امام کاظم مقامی و موقعی داشت و به جائی می نشست که من در آنجا راه نداشتم. [۱۳۷]

۱۵ - یزید بن سلیط گوید: امام کاظم(ع) در وصیت خود این عده را گواه گرفت:

۱ - ابراهیم بن محمد جعفری. ۲ - اسحق بن محمد جعفری.
۳ - اسحق بن جعفر بن محمد. ٤ - جعفر بن صالح.
۵ - معاویه جعفری. ٦ - یحیی بن حسین بن زید بن علی.
۷ - سعد بن عمران انصاری. ۸ - محمد بن حارث انصاری.





وَإِسْحاقَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَجَعْفَرَ بْنَ صالِحٍ وَمُعاوِيَةَ الْجَعْفَرِيَّ وَيَحْيَى بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ وَسَعْدَ بْنَ عِمْرانَ الأَنْصارِيَّ وَمُحَمَّدَ بْنَ الْحارِثِ الأَنْصارِيَّ وَيَزِيدَ بْنَ سَلِيطٍ الأَنْصارِيَّ وَمُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ سَعْدٍ الأَسْلَمِيَّ ـ وَهُوَ كاتِبُ الْوَصِيَّةِ الأُولىٰ ـ أَشْهَدَهُمْ أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَأَنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَأَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ وَأَنَّ الْوَعْدَ حَقٌّ وَأَنَّ الْحِسابَ حَقٌّ وَأَنَّ الْقَضاءَ حَقٌّ وَأَنَّ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ حَقٌّ وَأَنَّ ما جاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَقٌّ وَأَنَّ ما نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ حَقٌّ، عَلىٰ ذٰلِكَ أَحْيا وَعَلَيْهِ أَمُوتُ وَعَلَيْهِ أُبْعَثُ إِنْ شاءَ اللّٰهُ.

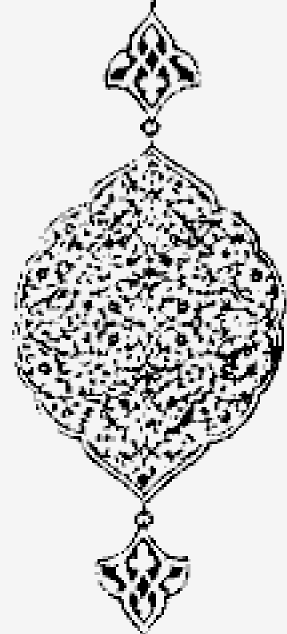
وَأَشْهَدَهُمْ أَنَّ هٰذِهِ وَصِيَّتِي بِخَطِّي وَقَدْ نَسَخْتُ وَصِيَّةَ جَدِّي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَوَصِيَّةَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَبْلَ ذٰلِكَ نَسَخْتُها حَرْفاً بِحَرْفٍ وَوَصِيَّةَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلىٰ مِثْلِ ذٰلِكَ وَإِنِّي قَدْ أَوْصَيْتُ إِلىٰ عَلِيٍّ وَبَنِيَّ بَعْدُ مَعَهُ إِنْ شاءَ وَآنَسَ مِنْهُمْ رُشْداً وَأَحَبَّ أَنْ يُقِرَّهُمْ، فَذاكَ لَهُ وَإِنْ كَرِهَهُمْ وَأَحَبَّ أَنْ يُخْرِجَهُمْ فَذاكَ لَهُ وَلا أَمْرَ لَهُمْ مَعَهُ وَأَوْصَيْتُ إِلَيْهِ بِصَدَقاتِي وَأَمْوالِي وَمَوالِيَّ وَصِبْيانِي الَّذِينَ خَلَّفْتُ وَوُلْدِي إِلىٰ إِبْراهِيمَ وَالْعَبّاسِ وَقاسِمٍ وَإِسْماعِيلَ وَأَحْمَدَ وَأُمِّ أَحْمَدَ.

وَإِلىٰ عَلِيٍّ أَمْرُ نِسائِي دُونَهُمْ وَثُلُثُ صَدَقَةِ أَبِي وَثُلُثِي، يَضَعُهُ



۹ ـ یزید بن سلیط انصاری. ۱۰ ـ محمد بن جعفر بن سعد أسلمی و او نویسندهٔ وصیت نامهٔ نخست بود به این مضمون: گواه است که نیست شایسته پرستش جز خدا، یگانه است ؛ شریک ندارد و گواه است که محمد بنده و رسول او است و بر این که قیامت آید شکّی ندارد و بر این که خداوند هر که در گورها است زنده می کند و بر این که زنده شدن بعد از مرگ حق است و وعده خدا حق است و حساب حق است و قضاء حق است و ایستادن برابر خدا حق است و هر آنچه محمد(ص) آورده درست است و هر آنچه روح الامین آورده درست است، بر این عقیده زنده‌ام و بر آن می میرم و بر آن مبعوث می شوم انشاء الله، آنها را گواه می گیرم که این وصیت من است به خط خودم و من از وصیت جدّم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و از وصیت محمد بن علی(ع) هم نسخه گرفتم، به مانند همین، و حرف به حرف آنها را استنساخ کردم و از وصیت جعفر بن محمد(ع) هم به مانند آن، من به طور تحقیق به علی وصیت کردم و در درجه دوم پسران من هم همراه او باشند اگر خواست و آنها را شایسته آن شناخت و دوست داشت که با او همراه باشند و اگر نخواست و بد داشت آنها را و خواست که انها را از وصیت بیرون کند اختیار با او است و با وجود او امری ندارند.

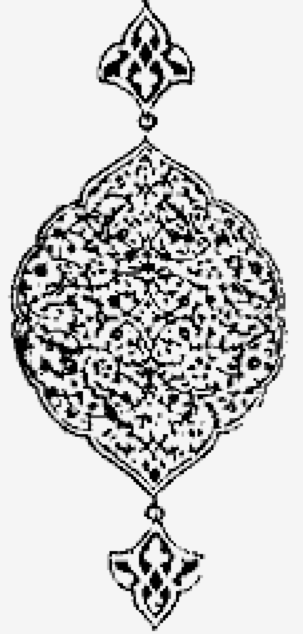
من به او وصیت کردم در بارهٔ موقوفات و اموال و کنیزها و بنده‌هائی که دارم، وسرپرستی کودکانم که به جا گذاردم و اولادم با ابراهیم و عباس و قاسم و اسمعیل و احمد و ام احمد است، ولی سرپرستی زنانم مخصوص به علی است نه آنها، و ثلث موقوفه پدرم و ثلث من در اختیار او است به هر چه خواهد صرف کند و مانند صاحب مال در آن تصرف کند، اگر خواهد بفروشد یا ببخشد یا به



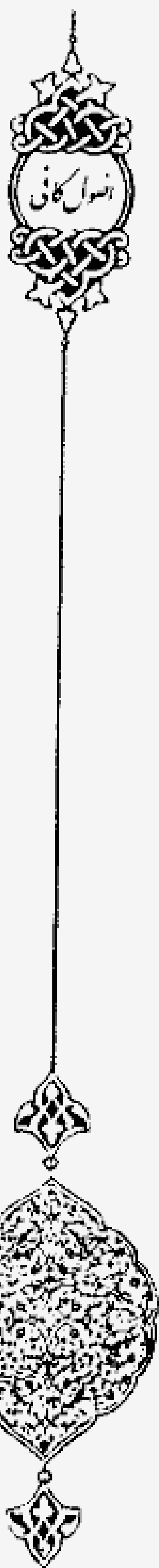


حَيْثُ يَرىٰ وَيَجْعَلُ فيهِ مايَجْعَلُ ذُو الْمالِ في مالِهِ، فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَبِيعَ أَوْ يَهَبَ أَوْ يَنْحَلَ أَوْ يَتَصَدَّقَ بِها عَلىٰ مَنْ سَمَّيْتُ لَهُ وَعَلىٰ غَيْرِ مَنْ سَمَّيْتُ، فَذاكَ لَهُ وَهُوَ أَنا في وَصِيَّتِي في مالِي وَفِي أَهْلِي وَوُلْدِي وَإِنْ يَرىٰ أَنْ يُقِرَّ إِخْوَتَهُ الَّذِينَ سَمَّيْتُهُمْ فِي كِتابِي هٰذا أَقَرَّهُمْ وَإِنْ كَرِهَ فَلَهُ أَنْ يُخْرِجَهُمْ غَيْرَ مُثَرَّبٍ عَلَيْهِ وَلا مَرْدُودٍ، فَإِنْ آنَسَ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي فارَقْتُهُمْ عَلَيْهِ فَأَحَبَّ أَنْ يَرُدَّهُمْ فِي وِلايَتِهِ فَذاكَ لَهُ.

وَإِنْ أَرادَ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنْ يُزَوِّجَ أُخْتَهُ، فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يُزَوِّجَها إِلاّ بِإِذْنِهِ وَأَمْرِهِ فَإِنَّهُ أَعْرَفُ بِمَناكِحِ قَوْمِهِ وَأَيُّ سُلْطانٍ أَوْ أَحَدٍ مِنَ النّاسِ كَفَّهُ عَنْ شَيْءٍ أَوْ حالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ شَيْءٍ مِمّا ذَكَرْتُ فِي كِتابِي هٰذا أَوْ أَحَدٍ مِمّا ذَكَرْتُ، فَهُوَ مِنَ اللّٰهِ وَمِنْ رَسُولِهِ بَرِيءٌ وَاللّٰهُ وَرَسُولُهُ مِنْهُ بَراءٌ وَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وغَضَبُهُ وَلَعْنَةُ اللاّعِنِينَ وَالْمَلائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالنَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَجَماعَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَيْسَ لأَحَدٍ مِنَ السَّلاطِينَ أَنْ يَكُفَّهُ عَنْ شَيْءٍ وَلَيْسَ لِي عِنْدَهُ تَبِعَةٌ وَلا تِباعَةٌ وَلا لأَحَدٍ مِنْ وُلْدِي لَهُ قِبَلِي مالٌ، فَهُوَ مُصَدَّقٌ فيما ذَكَرَ، فَإِنْ أَقَلَّ فَهُوَ أَعْلَمُ وَإِنْ أَكْثَرَ فَهُوَ الصّادِقُ كَذٰلِكَ وَإِنَّما أَرَدْتُ بِإِدْخالِ الَّذِينَ أَدْخَلْتُهُمْ مَعَهُ مِنْ وُلْدِي التَّنْوِيهَ بِأَسْمائِهِمْ وَالتَّشْرِيفَ لَهُمْ.



وَأُمَّهاتُ أَوْلادِي مَنْ أَقامَتْ مِنْهُنَّ فِي مَنْزِلِها وَحِجابِها فَلَها



کسی وا گذارد یا صدقه بدهد بر کسانی که من نام بردم برایش یا بر دیگران که نام نبردم اختیار با او است و او در اجرای وصیت من خود من است نسبت به مالم و خانواده‌ام و اولادم و اگر صلاح ببیند که برادران او را که من در نوشته خودم نام بردم بگمارد بر وظیفه آنها، آنها را برقرار دارد و اگر نخواهد و بد داشته باشد حق دارد آنها را بیرون کند و سرزنشی و اعتراضی به او متوجه نیست و کلامش رد ندارد، اگر دریافت که جز آنچه من از آنها توقع داشتم بعد از من در مقام مخالفت باشند و بخواهد آنها را از تصدی کارشان جلو گیرد اختیار با او است و اگر یکی از آنها بخواهد خواهر خود را(که از مادر او است) شوهر دهد حق ندارد او را شوهر دهد جز با اجازه و دستور او، زیرا او به وضع زناشوئی قوم خود آشناتر است. [۱۳۸] هر کسی از سلطان وقت یا دیگری از مردم او را از عملی بر طبق وصیت باز دارد یا میان او و آنچه ذکر کردم حائل شود یا یکی از برادران و خویشانی که در وصیت نام آنها را بردم این عمل را بکنند، از خدا و رسول خدا بیزار باشند و خدا و رسولش از آنها بیزار باشند و لعنت و خشم خدا بر آنها باد با لعنت همه لاعنان و فرشتگان مقرب و پیغمبران و رسولان و جمع مؤمنان، هیچ سلطانی را نرسد که او را از عملی باز دارد، برای او نزد من بدهکاری و غرامتی نیست و هیچکدام از اولادم نزد من مالی ندارند و او(علی الرضا " ع ") در هر چه گوید باید تصدیق شود، اگر کم باشد او داناتر است و اگر هم بیش باشد او راستگو است همچنان، ومقصود من از وارد کردن دیگران اولادم که نام بردم در وصیت همان ترویج نام و احترام آنها است.

کنیزان من که از من اولادی دارند هر کدام در منزل

ما كانَ يَجْرِي عَلَيْها في حَياتي إنْ رَأىٰ ذٰلِكَ، وَمَنْ خَرَجَتْ مِنْهُنَّ إلىٰ زَوْجٍ فَلَيْسَ لَها أنْ تَرْجِعَ إلىٰ مَحْوايَ إلّا أنْ يَرىٰ عَلِيٌّ غَيْرَ ذٰلِكَ.

وَبَناتي بِمِثْلِ ذٰلِكَ ولا يُزَوِّجُ بَناتِي أحَد مِنْ إخْوَتِهِنَّ مِنْ اُمَّهاتِهِنَّ وَلا سُلْطانٌ وَلا عَمٌّ إلّا بِرَأْيِهِ وَمَشْوَرَتِهِ، فَإنْ فَعَلُوا غَيْرَ ذٰلِكَ فَقَدْ خالَفُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَجاهَدُوهُ فِي مُلْكِهِ وَهُوَ أعْرَفُ بِمَناكِحِ قَوْمِهِ، فَإنْ أرادَ أنْ يُزَوِّجَ زَوَّجَ وَإنْ أرادَ أنْ يَتْرُكَ تَرَكَ وَقَدْ أوْصَيْتُهُنَّ بِمِثْلِ ما ذَكَرْتُ في كِتابِي هٰذا وَجَعَلْتُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِنَّ شَهِيداً وَهُوَ وَاُمُّ أحْمَدَ [شاهِدانِ].

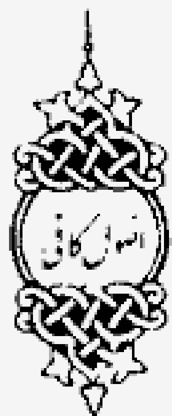
وَلَيْسَ لِأحَدٍ أنْ يَكْشِفَ وَصِيَّتِي وَلا يَنْشُرَها وَهُوَ مِنْها عَلىٰ غَيْرِ ما ذَكَرْتُ وَسَمَّيْتُ، فَمَنْ أساءَ فَعَلَيْهِ وَمَنْ أحْسَنَ فَلِنَفْسِهِ وَما رَبُّكَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِيدِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَعَلىٰ آلِهِ. وَلَيْسَ لِأحَدٍ مِنْ سُلْطانٍ وَلا غَيْرِهِ أنْ يَفُضَّ كِتابِيَ هٰذا الَّذي خَتَمْتُ عَلَيْهِ الأسْفَلَ.

فَمَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَغَضَبُهُ وَلَعْنَةُ اللّاعِنِينَ وَالْمَلائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَجَماعَةِ الْمُرْسَلِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَعَلىٰ مَنْ فَضَّ كِتابِيَ هٰذا، وَكَتَبَ وَخَتَمَ أبُو إبْراهِيمَ وَالشُّهُودُ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَعَلىٰ آلِهِ.

قالَ أبُو الْحَكَمِ:

مخصوص خود بمانند و به عفت و حجاب خود بپایند آنچه در زندگی من برای آنها خرج و نفقه بوده است به آنها داده شود، آن هم به نظر وصی من علی الرضا وابسته است، و هر کدام بیرون شد و شوهر کرد دیگر حق ندارد به مأوای من برگردد جز این که علی نظر دیگری بدهد، دختران من هم چنین باشند، هیچکدام از برادران مادریشان و نه سلطان حق ندارد بی مشورت او (علی الرضا) آنها را شوهر دهند. اگر خلاف این کنند خدا و رسولش را مخالفت کردند و در ملک من با او نبرد کردند، آن وصی به زناشوئی قوم خود شناساتر است، اگر خواهد شوهر دهد و اگر خواهد بی شوهر گذارد، من به آنها هم طبق آنچه در این وصیت نامه است سفارش کردم و خدا را بر آنها گواه گرفتم و آن وصی و ام احمد هم هر دو گواهند، احدی حق ندارد وصیتنامه مرا باز کند و آن را منتشر سازد ولی خود وصی غیر از این است و هر گونه اختیاری دارد؛ هر که بد کند به خود کرده و هر که خوب کند به خود کند و پروردگارت به هیچ وجه در بارهٔ بندگان ستم کار نیست و صلی الله علی محمد و آله، هیچ کس چه سلطان یا دیگری حق ندارد این وصیتنامه مرا که پائین آن را مهر کردم بگشاید و مهر آن را بشکند، هر که این کار کند لعنت و خشم خدا بر او باد و لعنت همهٔ لاعنین و فرشته‌های مقرّب و جمع رسولان و مؤمنان از مسلمانان بر آن که این وصیتنامه مرا باز کند، نوشت و مهر نهاد بر آن ابو ابراهیم (امام کاظم ع) و گواهان و صلی الله علی محمد و علی آله.

ابو الحکم گوید: عبد الله بن آدم جعفری به من باز گفت از قول یزید بن سلیط که ابو عمران طلحی قاضی مدینه بود و چون امام کاظم (ع) در گذشت برادران امام هشتم او را به محضر طلحی

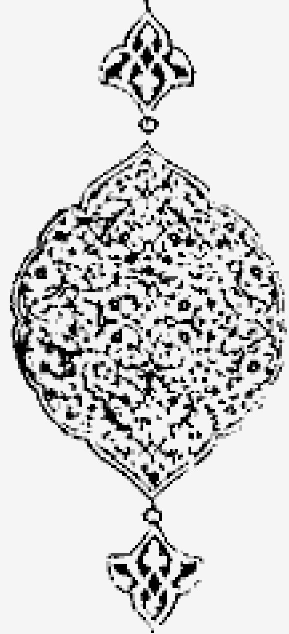


فَحَدَّثَنِي عَبْدُاللّٰهِ بْنُ آدَمَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ يَزِيدَبْنِ سَلِيطٍ.

قالَ: كانَ أَبُوعِمْرانَ الطَّلْحِيُّ قاضِي الْمَدِينَةِ فَلَمّا مَضىٰ مُوسىٰ قَدَّمَهُ اِخْوَتُهُ اِلَى الطَّلْحِيِّ الْقاضِي.

فَقالَ الْعَبّاسُ أَبُو مُوسىٰ:

أَصْلَحَكَ اللّٰهُ وَأَمْتَعَ بِكَ، اِنَّ فِي أَسْفَلِ هٰذا الْكِتابِ كَنْزاً وَجَوْهَراً وَيُرِيدُ أَنْ يَحْتَجِبَهُ وَيَأْخُذَهُ دُونَنا وَلَمْ يَدَعْ أَبُونا رَحِمَهُ اللّٰهُ شَيْئاً اِلاّ أَلْجَأَهُ اِلَيْهِ وَتَرَكَنا عالَةً وَلَوْلا أَنِّي أَكُفُّ نَفْسِي لَأَخْبَرْتُكَ بِشَيْءٍ عَلىٰ رُؤُوسِ الْمَلاءِ، فَوَثَبَ اِلَيْهِ اِبْراهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ فَقالَ: اِذاً وَاللّٰهِ تُخْبِرُ بِما لانَقْبَلُهُ مِنْكَ وَلا نُصَدِّقُكَ عَلَيْهِ، ثُمَّ تَكُونُ عِنْدَنا مَلُوماً مَدْحُوراً، نَعْرِفُكَ بِالْكَذِبِ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً وَكانَ أَبُوكَ أَعْرَفَ بِكَ لَوْ كانَ فِيكَ خَيْراً وَاِنْ كانَ أَبُوكَ لَعارِفاً بِكَ فِي الظّاهِرِ وَالْباطِنِ وَما كانَ لِيَأْمَنَكَ عَلىٰ تَمْرَتَيْنِ، ثُمَّ وَثَبَ اِلَيْهِ اِسْحاقُ بْنُ جَعْفَرٍ عَمُّهُ فَأَخَذَ بِتَلْبِيبِهِ فَقالَ لَهُ: اِنَّكَ لَسَفِيهٌ ضَعِيفٌ أَحْمَقُ أَجْمَعُ هٰذا مَعَ ما كانَ بِالْأَمْسِ مِنْكَ، وَأَعانَهُ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ، فَقالَ أَبُو عِمْرانَ الْقاضِي لِعَلِيٍّ:



قُمْ يا أَبا الْحَسَنِ، حَسْبِي ما لَعَنَنِي أَبُوكَ الْيَوْمَ وَقَدْ وَسَّعَ لَكَ أَبُوكَ وَلا وَاللّٰهِ ما أَحَدٌ أَعْرَفُ بِالْوَلَدِ مِنْ والِدِهِ وَلا وَاللّٰهِ ما كانَ أَبُوكَ عِنْدَنا بِمُسْتَخِفٍّ فِي عَقْلِهِ وَلا ضَعِيفٍ فِي رَأْيِهِ، فَقالَ الْعَبّاسُ لِلْقاضِي:

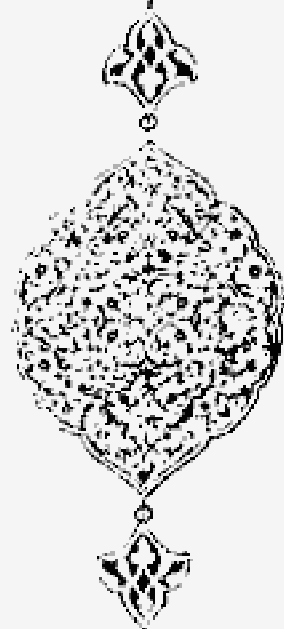


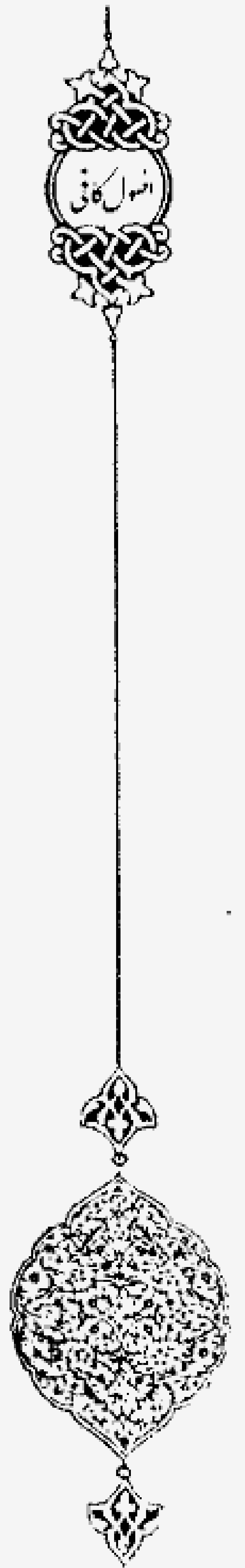
قاضی کشاندند، عباس بن موسی(یکی از برادرها) به قاضی گفت: ـ أصلحک الله و أمتع بک ـ (خدا عمرت را زیاد کند و سایه ات را از سر مسلمانان کم نکند) در تهِ این وصیتنامه گنجی و گوهری است و این برادر ما می خواهد آن را پنهان کند و خودش بر دارد و به ما ندهد و پدر مرحومم همه چیز را به اختیار او گذاشته و ما را بی چیز و بینوا رها کرده و اگر نبود که خود داری می کنم در برابر همه به شما خبر قابل توجهی می‌دادم. [۱۳۹]

چون عباس سخن را به اینجا رسانید، ابراهیم بن محمد از جا جست و گفت: اگر چنین خبری بدهی ما تو را تصدیق نکنیم و از تو نپذیریم و نزد ما سرزنش شده و رانده گردی و خرد و سالخورده ما تو را دروغگو شناسند، پدرت بهتر تو را می شناخت اگر خیری در او بود به تو اختیاری می داد پدرت در عیان و نهان به تو عارفتر بود و تو را بر دو دانه خرما امین نمی دانست، سپس اسحق بن جعفر بر سر او جست و دامن او را گرفت و گفت: راستی تو بی خرد و ناتوان واحمق همه هستی این هم روی آن کار دیروز تو باشد. [۱٤۰]

و دیگر همراهان قوم هم به اسحق کمک کردند، ابو عمران قاضی به علی(ع) عرض کرد: شما تشریف ببرید، و آن لعنی که امروز پدرت به من نثار کرده مرا بس است، پدرت به تو اختیارات وسیعی و مال فراوانی داده، به خدا هیچکس از پدر پسر را بهتر نمی شناسد، به خدا در نزد ما نه سبک سر بود و نه سست رأی.

عباس به قاضی گفت: أصلحک الله، مهر وصیتنامه را بردار و هرچه در آن است بخوان، ابو عمران گفت: من مهر آن را بر نمی دارم آنچه لعنت پدرت به من امروز نثار کرده مرا بس است، عباس گفت: من خودم مهر آن را بردارم؟ قاضی گفت: تو خود دانی،





أَصْلَحَكَ اللّٰهُ فُضَّ الْخاتَمَ وَاقْرَأْ ماتَحْتَهُ.

فَقالَ أَبُو عِمْرانَ:

لا أَفُضُّهُ حَسْبِي ما لَعَنَنِي أَبُوكَ الْيَوْمَ.

فَقالَ الْعَبّاسُ:

فَأَنا أَفُضُّهُ.

فَقالَ: ذاكَ إِلَيْكَ، فَفَضَّ الْعَبّاسُ الْخاتَمَ فَإِذا فِيهِ إِخْراجُهُمْ وَإِقْرارُ عَلِيٍّ لَها وَحْدَهُ وَإِدْخالُهُ إِيّاهُمْ فِي وِلايَةِ عَلِيٍّ إِنْ أَحَبُّوا أَوْ كَرِهُوا وَإِخْراجُهُمْ مِنْ حَدِّ الصَّدَقَةِ وَغَيْرِها وَكانَ فَتْحُهُ عَلَيْهِمْ بَلاءً وَفَضِيحَةً وَذِلَّةً وَلِعَلِيٍّ عليه السلام خِيَرَةً.

وَكانَ فِي الْوَصِيَّةِ الَّتِي فَضَّ الْعَبّاسُ تَحْتَ الْخاتَمِ هٰؤُلاءِ الشُّهُودُ: إِبْراهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَإِسْحاقُ بْنُ جَعْفَرٍ وَجَعْفَرُ بْنُ صالِحٍ وَسَعِيدُ بْنُ عِمْرانَ، وَأَبْرَزُوا وَجْهَ أُمِّ أَحْمَدَ فِي مَجْلِسِ الْقاضِي وَادَّعَوْا أَنَّها لَيْسَتْ إِيّاها حَتّىٰ كَشَفُوا عَنْها وَعَرَفُوها، فَقالَتْ عِنْدَ ذٰلِكَ:

قَدْ وَاللّٰهِ قالَ سَيِّدِي هٰذا: إِنَّكِ سَتُؤْخَذِينَ جَبْراً وَتَخْرُجِينَ إِلَى الْمَجالِسِ، فَزَجَرَها إِسْحاقُ بْنُ جَعْفَرٍ وَقالَ: اسْكُتِي فَإِنَّ النِّساءَ إِلَى الضَّعْفِ ما أَظُنُّهُ قالَ مِنْ هٰذا شَيْئاً.

ثُمَّ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام الْتَفَتَ إِلَى الْعَبّاسِ فَقالَ: يا أَخِي إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ إِنَّما حَمَلَكُمْ عَلىٰ هٰذِهِ الْغَرائِمِ وَالدُّيُونُ الَّتِي عَلَيْكُمْ، فَانْطَلِقْ

عباس مهر را برداشت و چون وصیتنامه را خواندند در آن اخراج برادران از وصیت و اقرار علی(ع) ثبت بود و نوشته بود همهٔ آنها در اختیار و ولایت علی الرضا هستند چه بخواهند و چه نخواهند و آنها همه از حق تصرف در صدقه، وقف، و دیگر اموال و امور خارجند، گشودن وصیت نامه برای آنها بلا و رسوائی و خواری شد و برای علی الرضا سر افرازی و خیر، و در وصیتنامه‌ای که عباس باز کرد این شهود قید شده بود:

۱ ـ ابراهیم بن محمد. ۲ ـ اسحق بن جعفر.
۳ ـ جعفر بن صالح. ٤ ـ سعید بن عمران.

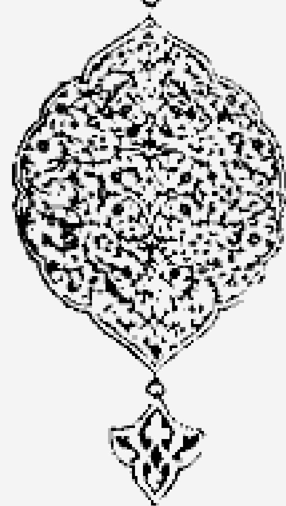
و روی ام احمد را در مجلس قاضی باز کردند چون مدعی شدند خودِ او نیست، تا روی او را گشودند و او را شناختند و در این وقت ام احمد گفت: آقایم (امام کاظم) به خدا به من فرمود که تو را به زور بگیرند و به محضرها بکشانند، اسحق بن جعفر او را از این سخن منع کرد گفت: خاموش؛ زن هر که باشد ضعیف است، من گمان ندارم آن حضرت هیچ همچو حرفی زده باشد.

سپس علی الرضا رو به عباس کرد و فرمود: ای برادر، من می دانم بدهکاری و دیون به شما فشار آورده و شما را بدین کار و کشمکش وا داشته، ای سعید تو برو معین کن چه اندازه بدهکارند و همه را بپرداز و من به خدا از همراهی با شما و احسان به شما کوتاهی نکنم تا زنده باشم، شما هر چه خواهید بگوئید، عباس در جواب گفت: هر چه به ما بدهی از زیادی مال خود ماست و مال ما نزد تو بیش از اینها است، فرمود: هر چه خواهید بگوئید، آبروی من آبروی شما است، اگر خوش رفتاری کنید نزد خدا اجر خوب دارید و اگر بدی کنید به راستی خدا بسیار آمرزنده و مهربان است، به خدا شما



يا سَعِيدُ فَتَعَيَّنْ لِي ما عَلَيْهِمْ، ثُمَّ اقْضِ عَنْهُمْ وَلا وَاللّٰهِ لا أَدَعُ مُواساتَكُمْ وَبِرَّكُمْ ما مَشَيْتُ عَلَى الأَرْضِ فَقُولُوا ما شِئْتُمْ، فَقالَ الْعَبّاسُ: ما تُعْطِينا إِلّا مِنْ فُضُولِ أَمْوالِنا، وَما لَنا عِنْدَكَ أَكْثَرُ فَقالَ: قُولُوا ما شِئْتُمْ فَالْعِرْضُ عِرْضُكُمْ فَإِنْ تُحْسِنُوا فَذاكَ لَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ وَإِنْ تُسِيئُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، وَاللّٰهِ إِنَّكُمْ لَتَعْرِفُونَ أَنَّهُ ما لِي يَوْمِي هٰذا وَلَدٌ وَلا وارِثٌ غَيْرُكُمْ وَلَئِنْ حَبَسْتُ شَيْئاً مِمّا تَظُنُّونَ أَوِ ادَّخَرْتُهُ فَإِنَّما هُوَ لَكُمْ وَمَرْجِعُهُ إِلَيْكُمْ، وَاللّٰهِ ما مَلَكْتُ مُنْذُ مَضىٰ أَبُوكُمْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ شَيْئاً إِلّا وَقَدْ سَيَّبْتُهُ حَيْثُ رَأَيْتُمْ.

فَوَثَبَ الْعَبّاسُ فَقالَ: وَاللّٰهِ ما هُوَ كَذٰلِكَ وَما جَعَلَ اللّٰهُ لَكَ مِنْ رَأْيٍ عَلَيْنا وَلٰكِنْ حَسَدُ أَبِينا لَنا وَإِرادَتُهُ ما أَرادَ مِمّا لا يُسَوِّغُهُ اللّٰهُ إِيّاهُ وَلا إِيّاكَ وَإِنَّكَ لَتَعْرِفُ وَإِنِّي أَعْرِفُ صَفْوانَ بْنَ يَحْيىٰ بَيّاعَ السّابِرِيِّ بِالْكُوفَةِ وَلَئِنْ سَلِمْتُ لَأُغَصِّصَنَّهُ بِرِيقِهِ وَأَنْتَ مَعَهُ، فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ: لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، أَما إِنِّي يا إِخْوَتِي فَحَرِيصٌ عَلىٰ مَسَرَّتِكُمْ، اَللّٰهُ يَعْلَمُ، اَللّٰهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي أُحِبُّ صَلاحَهُمْ وَأَنِّي بارٌّ بِهِمْ واصِلٌ لَهُمْ رَفِيقٌ عَلَيْهِمْ، أُعْنىٰ بِأُمُورِهِمْ لَيْلاً وَنَهاراً فَاجْزِنِي بِهِ خَيْراً وَإِنْ كُنْتُ عَلىٰ غَيْرِ ذٰلِكَ فَأَنْتَ عَلّامُ الْغُيُوبِ فَاجْزِنِي بِهِ ما أَنا أَهْلُهُ إِنْ كانَ شَرّاً فَشَرّاً وَإِنْ كانَ خَيْراً فَخَيْراً، اَللّٰهُمَّ أَصْلِحْهُمْ وَأَصْلِحْ لَهُمْ وَاخْسَأْ عَنّا وَعَنْهُمُ الشَّيْطانَ وَأَعِنْهُمْ عَلىٰ طاعَتِكَ وَوَفِّقْهُمْ لِرُشْدِكَ، أَمّا أَنا يا أَخِي!





می دانید که من امروز فرزندی ندارم و وارثی جز شما ندارم و اگر چیزی از این مال به گمان شما نگهدارم یا پس انداز کنم همانا برای شماها است و به شما بر می گردد، به خدا از روزی که پدر شما(ع) وفات کرده چیزی به دست نیاوردم جز آن که در مصارفی خرج کردم که شما خودتان می دانید و دیده اید، عباس از جا جست و گفت، به خدا چنین نیست و خدا تو را بر ما صاحب اختیار نکرده ولی پدر ما بر ما حسد برده و آن را خواسته که خدا برای او و برای تو روا ندانسته تو خود می دانی که من صفوان بن یحیی فروشندهٔ پارچه‌های سابری را می شناسم (صفوان وکیل امام رضا و امام جواد بوده و از این روایت معلوم می شود وکیل امام کاظم " ع " هم بوده است-از مجلسی "ره ") و اگر زنده ماندم او را گلوگیر می کنم و تو را هم با او.

علی الرضا(ع) فرمود: لاحول و لا قوة الاّ بالله العلی العظیم، اما من ای برادرانم خدا می داند که از دل خوشی شماها را می خواهم، بار خدایا اگر تو می دانی که من مصلحت آنها را می خواهم و به آنها نیکی کننده‌ام و صله رحم می نمایم و دلبند کارهای آنها هستم در شب و روز، مرا برای کار های آنها یاری کن و عوض خیر به من عطا کن و اگر قصد دیگری دارم تو علام الغیوبی، آنچه را مستحقم به من پاداش بده اگر بد است بد و اگر خوب است خوب، بار خدایا آنها را اصلاح کن و خوشی برای آنها فراهم کن و شیطان را از ما و آنها دور کن و آنها را به طاعت خود یاری ده تو رفیق رشد و رستگاری، اما من ای برادر بر خوشی شماها همه حریصم و برای اصلاح و بهی شما در تلاشم و خدا وکیل و شاهد است بر آنچه می گویم.

فَحَرِيصٌ عَلَىٰ مَسَرَّتِكُمْ، جاهِدٌ عَلَىٰ صَلاحِكُمْ، وَاللّٰهُ عَلَىٰ مانَقُولُ وَكِيلٌ.

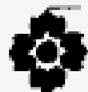
فَقالَ الْعَبّاسُ: ماأعْرَفَنِي بِلِسانِكَ وَلَيْسَ لِمِسْحاتِكَ عِنْدِي طِين. فَافْتَرَقَ الْقَوْمُ عَلَىٰ هٰذا وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

١٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ وَعُبَيْدِاللّٰهِ بْنِ الْمَرْزُبانِ، عَنِ ابْنِ سِنانٍ قالَ: دَخَلْتُ عَلَىٰ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَىٰ عَلَيْهِ‌السَّلامُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْدِمَ الْعِراقَ بِسَنَةٍ وَعَلِيّ ابْنُهُ جالِسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَنَظَرَ إِلَيَّ فَقالَ: يامُحَمَّدُ! أَما إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي هٰذِهِ السَّنَةِ حَرَكَةٌ، فَلا تَجْزَعْ لِذٰلِكَ، قالَ: قُلْتُ: وَمايَكُونُ جُعِلْتُ فِداكَ؟ فَقَدْ أَقْلَقَنِي ماذَكَرْتَ، فَقالَ: أَصِيرُ إِلَى الطّاغِيَةِ، أَما إِنَّهُ لايَبْدَأُنِي مِنْهُ سُوءٌ وَمِنَ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَهُ، قالَ: قُلْتُ: وَما يَكُونُ جُعِلْتُ فِداكَ؟ قالَ: يُضِلُّ اللّٰهُ الظّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللّٰهُ مايَشاءُ، قالَ: قُلْتُ: وَما ذاكَ جُعِلْتُ فِداكَ؟ قالَ: مَنْ ظَلَمَ ابْنِي هٰذا حَقَّهُ وَجَحَدَ إِمامَتَهُ مِنْ بَعْدِي كانَ كَمَنْ ظَلَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طالِبٍ حَقَّهُ وَجَحَدَهُ إِمامَتَهُ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم، قالَ: قُلْتُ: وَاللّٰهِ لَئِنْ مَدَّ اللّٰهُ لِي فِي الْعُمْرِ لَأُسَلِّمَنَّ لَهُ حَقَّهُ وَلَأُقِرَّنَّ لَهُ بِإِمامَتِهِ، قالَ: صَدَقْتَ يامُحَمَّدُ! يَمُدُّ اللّٰهُ فِي عُمْرِكَ وَتُسَلِّمُ لَهُ حَقَّهُ وَتُقِرُّ لَهُ بِإِمامَتِهِ وَإِمامَةِ مَنْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ، قالَ: قُلْتُ: وَمَنْ ذاكَ؟ قالَ: مُحَمَّدٌ ابْنُهُ، قالَ: قُلْتُ لَهُ الرِّضا وَالتَّسْلِيمُ.

عباس گفت: من خوب زبان تو را می شناسم «نقش تو نزد من بر آب است» و با این جمله از هم جدا شدند و صلی الله علی محمد و آله.

۱۶ ـ ابن سنان گوید: یک سال پیش از آنکه ابو الحسن موسی(ع) به عراق آید خدمت آن حضرت رسیدم وپسرش علی(ع) در برابر او نشسته بود، به من نگاهی کرد و فرمود: ای محمد متوجه باش که در این سال جنبشی(سفری)باشد، از آن بی‌تابی مکن، گوید: گفتم، قربانت چه می‌شود آنچه فرمودی مرا پریشان کرد؟ فرمود: من نزد این سرکش‌می روم ولی از خود او به من آفتی نرسد ونه از آنکه بعد از او باشد، گوید: گفتم: آن چه باشد؟ قربانت، فرمود: هرکه ستم کند به حق این پسرم ومنکر امامتش گردد بعد از من چون کسی است که ستم به علی بن أبی‌طالب(ع) کرده ومنکر امامت او شده بعد از رسول خدا(ص)، گوید:

گفتم: اگر خدا به من عمری داد حق وی را به او تسلیم کنم وبه امامتش اقرار نمایم، فرمود: ای محمد، راست گفتی خدا عمر تو را طولانی کند وحق او را به وی تسلیم کنی ومعترف به امامت او وامامت آن که بعد از او است باشی، گوید: گفتم: او کیست؟ فرمود: محمد پسرش، گوید: گفتم: برای او هم رضا وتسلیم دارم.





بابُ الإشارَةِ وَالنَّصِّ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ الثّانِي عَلَيْهِ السَّلامُ

١ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ حَبِيبٍ الزَّيّاتِ قالَ: أَخْبَرَنِي مَنْ كانَ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ جالِساً، فَلَمّا نَهَضُوا قالَ لَهُمْ: اِلْقَوْا أَبا جَعْفَرٍ فَسَلِّمُوا عَلَيْهِ وَأَحْدِثُوا بِهِ عَهْداً، فَلَمّا نَهَضَ الْقَوْمُ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقالَ: يَرْحَمُ اللّٰهُ الْمُفَضَّلَ إِنَّهُ كانَ لَيَقْنَعُ بِدُونِ هٰذا.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلّادٍ قالَ:

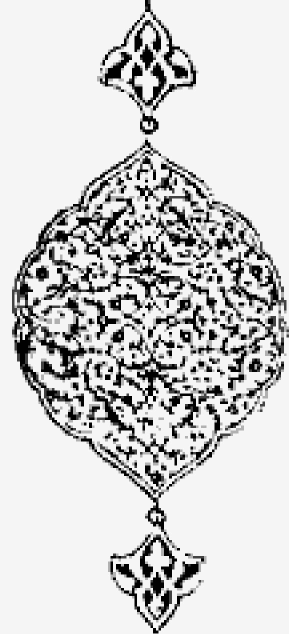
سَمِعْتُ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ وَذَكَرَ شَيْئاً.

فَقالَ:

ما حاجَتُكُمْ إِلىٰ ذٰلِكَ؟ هٰذا أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ أَجْلَسْتُهُ مَجْلِسِي وَ صَيَّرْتُهُ مَكانِي.

وَقالَ:

إِنّا أَهْلُ بَيْتٍ يَتَوارَثُ أَصاغِرُنا عَنْ أَكابِرِنا الْقُذَّةَ بِالْقُذَّةِ.



٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ الثّانِي عَلَيْهِ السَّلامُ



باب اشاره و نص بر ابی جعفر دوّم
امام محمد تقی(ع)

۱ ـ یحیی بن حبیب زیّات گوید: به من خبر داد کسی که نزد ابی الحسن الرضا(ع) نشسته بود که چون از خدمت آن حضرت بر خواستند، فرمود: ابا جعفر را (امام محمد تقی) ملاقات کنید و به او سلام بدهید و با او تجدید عهد کنید، و چون آن جمع برخاستند و رفتند رو به من کرد و فرمود: خدا مفضل را رحمت کند، او به کمتر از این قناعت می کرد. [۱۴۲]

۲ ـ معمر بن خلاد گوید: از امام رضا(ع) شنیدم، چیزی گفت و فرمود: چه حاجتی به این دارید؟ این ابو جعفراست که او را به جای خود نشاندیم و جانشین خود کردم و فرمود: ما خاندانی هستیم که صغیر ما از کبیر ما ارث برند به مانند هم هیچ تفاوتی ندارند ـ یعنی کم سنّی او مانع از مقام امامت و تصدی خلافت حقّه نیست. از مجلسی ره ـ و ذکر شیئاً ـ یعنی چیزی از نشانه‌های امامت را یادآور شد یا آنکه راجع به انحصار امامت در اولاد حسین چیزی گفت و فرمود به برادرها نمی رسد و از این مطالب راجع به امر امامت و بعضی آن را « ذکر » از مجهول باب تفعیل دانند، یعنی حضور آن حضرت عرض شد.

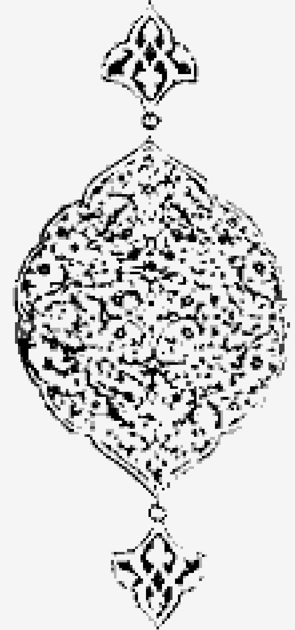
۳ ـ محمد بن عیسی گوید: من خدمت ابی جعفر دوّم(ع) رسیدم، او در بارهٔ چیزهائی با من مناظره کرد و سپس فرمود: ای ابا



فَناظَرَني في أَشْياءَ، ثُمَّ قالَ لي: يا أَبا عَلِيٍّ! ارْتَفَعَ الشَّكُّ ما لأَبي عَلَيْهِ السَّلامُ غَيْري.

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ مالِكِ بْنِ أَشْيَمَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَشّارٍ قالَ: كَتَبَ ابْنُ قِياما إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ كِتاباً يَقُولُ فِيهِ: كَيْفَ تَكُونُ إِماماً وَلَيْسَ لَكَ وَلَدٌ؟ فَأَجابَهُ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ ـ شِبْهَ الْمُغْضَبِ ـ: وَما عَلَّمَكَ أَنَّهُ لايَكُونُ لي وَلَد، وَاللهِ لاتَمْضِي الأَيّامُ وَاللَّيالِي حَتّىٰ يَرْزُقَنِيَ اللهُ وَلَداً ذَكَراً يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ.

٥ ـ بَعْضُ أَصْحابِنا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُعاوِيَةَ بْنِ حكيمٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قالَ: قالَ لِيَ ابْنُ النَّجاشِيِّ: مَنِ الإِمامُ بَعْدَ صاحِبِكَ؟ فَأَشْتَهِي أَنْ تَسْأَلَهُ حَتّىٰ أَعْلَمَ؟ فَدَخَلْتُ عَلَى الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَخْبَرْتُهُ، قالَ: فَقالَ لِي: الإِمامُ اِبْنِي، ثُمَّ قالَ: هَلْ يَتَجَرَّأُ أَحَدٌ أَنْ يَقُولَ ابْنِي وَلَيْسَ لَهُ وَلَدٌ.



٦ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلّادٍ قالَ: ذَكَرْنا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ شَيْئاً بَعْدَما وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: ما حاجَتُكُمْ إِلىٰ ذٰلِكَ؟ هٰذا أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ أَجْلَسْتُهُ مَجْلِسِي وَصَيَّرْتُهُ فِي مَكانِي.

٧ ـ أَحْمَدُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ ابْنِ قِياما الْواسِطِيِّ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقُلْتُ لَهُ:

علی شک را از دل خود بردار، پدرم جز من ندارد.

۴ ـ حسین بن بشّار گوید: ابن قیاما به ابی الحسن الرضا(ع) نامه نوشت و در ضمن گفت: چطور تو امامی با این که پسر و جانشین نداری، امام رضا(ع) با چهرهٔ خشمگین به او جواب داد: تو از کجا می دانی که من پسر ندارم، به خدا روزگاری نگذرد جز آن که خدا به من پسری دهد که به وسیلهٔ او فرق میان حق و باطل نهد (ابن قیاما همان حسین است که واقفی مذهب بوده است).

۵ ـ ابن ابی نصر گوید: ابن النجاشی به من گفت: بعد از سرور تو (امام رضا " ع ") امام کیست؟ من دلم می خواهد از او بپرسی تا من بدانم، من خدمت امام رضا(ع) رسیدم و به او خبر دادم گوید: به من فرمود: امام پسر من است، سپس فرمود: کسی جرئت دارد بگوید: پسر من، و اولادی نداشته باشد؟.

۶ ـ معمر بن خلّاد گوید: پس از ولادت ابی جعفر (محمد تقی " ع ") نزد امام رضا(ع) چیزی مذاکره کردیم (در امر امامت) فرمود: چه نیازی به این سخن‌ها دارید؟ این ابو جعفر است که به جای خود نشانده‌ام و جانشین خود کرده‌ام .

۷ ـ ابن قیاما واسطی گوید: داخل شدم بر علی بن موسی(ع) و بدو گفتم: آیا دو امام (در یک زمان) خواهند بود؟ فرمود نه جز

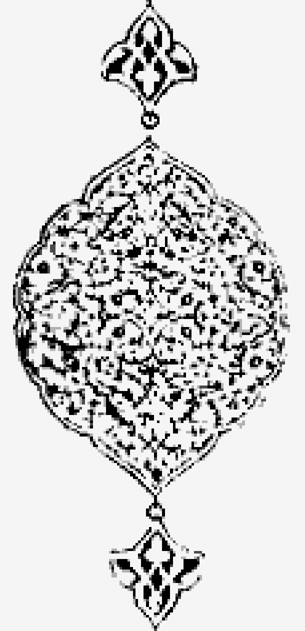


أَيَكُونُ إِمامانِ؟

قالَ: لا، إلاّ وَأَحَدُهُما صامِتٌ، فَقُلْتُ لَهُ: هُوَ ذا أَنْتَ، لَيْسَ لَكَ صامِتٌ ـ وَلَمْ يَكُنْ وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ بَعْدُ ـ فَقالَ لِي: وَاللّٰهِ لَيَجْعَلَنَّ اللّٰهُ مِنِّي مايُثْبِتُ بِهِ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ وَيَمْحَقُ بِهِ الْباطِلَ وَأَهْلَهُ، فَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ سَنَةٍ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَكانَ ابْنُ قِياما واقِفِيّاً.

٨ ـ أَحْمَدُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ جالِساً، فَدَعا بِابْنِهِ وَهُوَ صَغِيرٌ فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِي، فَقالَ لِي: جَرِّدْهُ وَانْزَعْ قَمِيصَهُ، فَنَزَعْتُهُ فَقالَ لِي: انْظُرْ بَيْنَ كِتْفَيْهِ، فَنَظَرْتُ فَإِذا فِي أَحَدِ كِتْفَيْهِ شَبِيهٌ بِالْخاتَمِ، داخِلٌ فِي اللَّحْمِ، ثُمَّ قالَ: أَتَرىٰ هٰذا؟ كانَ مِثْلُهُ فِي هٰذا الْمَوْضِعِ مِنْ أَبِي عَلَيْهِ السَّلامُ.

٩ ـ عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الصَّنْعانِي قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ فَجِيءَ بِابْنِهِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ صَغِيرٌ، فَقالَ: هٰذا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُولَدْ مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَكَةً عَلىٰ شِيعَتِنا مِنْهُ.



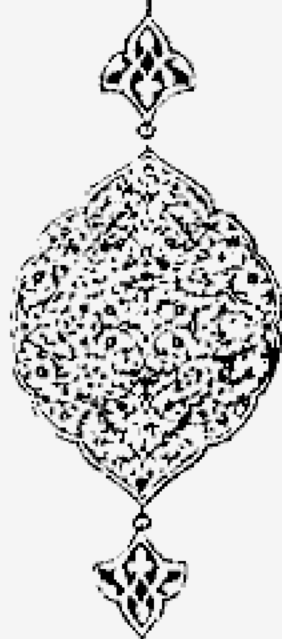
١٠ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ قالَ: قُلْتُ لِلرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ: قَدْ كُنّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللّٰهُ لَكَ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَكُنْتَ تَقُولُ: يَهَبُ اللّٰهُ لِي غُلاماً، فَقَدْ وَهَبَهُ اللّٰهُ لَكَ، فَأَقَرَّ عُيُونَنا، فَلا أَرانا اللّٰهُ يَوْمَكَ فَإِنْ كانَ كَوْنٌ فَإِلىٰ مَنْ؟



این که یکی از آن دو صامت و ساکت باشد، بدو گفتم: این شما هستید که بعد از شما برای شما امام صامتی نیست و هنوز ابو جعفر (محمدتقی " ع ") برای او متولد نشده بود به من فرمود: به خدا که خدا برای من فرزندی قرار دهد که به وسیلهٔ او حقّ و اُهل حقّ را ثابت نگهدارد و باطل و اهل باطل را محو سازد، بعد از یک سال ابو جعفر (محمدتقی ع) متولد شد و ابن قیاما واقفی مذهب بود.

۸ ـ حسن بن جهم گوید: خدمت امام رضا(ع) نشسته بود پسرش را که هنوز صغیر بود پیش خواند و در کنار منش نشانید و به من فرمود: او را برهنه کن و پیراهنش را بکن، من پیراهن او را بیرون آوردم، به من فرمود: میان دو شانه اش را نگاه کن من نگاه کردم و ناگاه دیدم در یکی از دو کتفش مانند مُهری است که در گوشت فرو رفته، سپس فرمود: این را می بینی؟ مانند آن در همین جا بر شانهٔ پدرم بود.

۹ ـ ابی یحیی صنعانی گوید: من خدمت امام رضا(ع) بودم پسرش ابو جعفر(ع) را که صغیر بود آوردند، فرمود: این است مولودی که برای شیعیان ما از او با برکت‌تری زائیده نشده.



۱۰ ـ صفوان بن یحیی گوید: به امام رضا(ع) گفتم: ما پیشتر دعا می کردیم که خدا ابو جعفر(ع) را به شما ببخشد، شما می فرمود: که خدا پسری به من خواهد داد، اکنون خدا او را به شما بخشید، چشم ما را روشن کن (یعنی امامت او را اعلام کن) خدا روز مرگ تو را به ما ننماید، اگر پیش آمدی شد به چه کسی



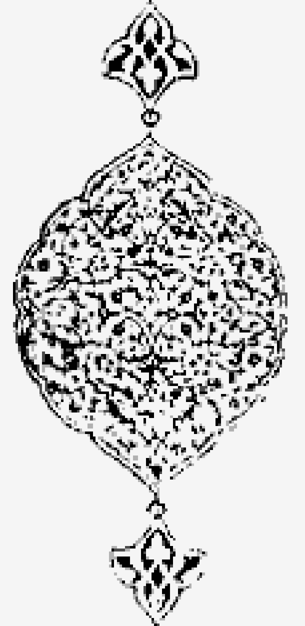
فَأَشارَ بِيَدِهِ إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ قائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ هٰذا ابْنُ ثَلاثِ سِنِينَ؟

فَقالَ: وَما يَضُرُّهُ مِنْ ذٰلِكَ؟

فَقَدْ قامَ عِيسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ بِالْحُجَّةِ وَهُوَ ابْنُ ثَلاثِ سِنِينَ.

١١ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قالَ: سَمِعْتُ إِسْماعِيلَ بْنَ إِبْراهِيمَ يَقُولُ لِلرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ ابْنِي فِي لِسانِهِ ثِقْل، فَأَنا أَبْعَثُ بِهِ إِلَيْكَ غَداً تَمْسَحُ عَلىٰ رَأْسِهِ وَتَدْعُو لَهُ فَإِنَّهُ مَوْلاكَ، فَقالَ: هُوَ مَوْلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ فَابْعَثْ بِهِ غَداً إِلَيْهِ.

١٢ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَلَّادٍ الصَّيْقَلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمّارٍ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ جالِساً بِالْمَدِينَةِ وَكُنْتُ أَقَمْتُ عِنْدَهُ سَنَتَيْنِ أَكْتُبُ عَنْهُ ما يَسْمَعُ مِنْ أَخِيهِ ـ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ الْمَسْجِدَ ـ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ـ فَوَثَبَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ بِلا حِذاءٍ وَلا رِداءٍ فَقَبَّلَ يَدَهُ وَعَظَّمَهُ، فَقالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا عَمِّ! اجْلِسْ رَحِمَكَ اللهُ، فَقالَ: يا سَيِّدِي كَيْفَ أَجْلِسُ وَأَنْتَ قائِمٌ.



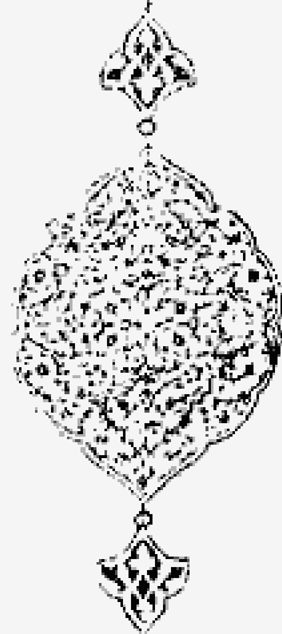
فَلَمّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ إِلىٰ مَجْلِسِهِ جَعَلَ أَصْحابُهُ يُوَبِّخُونَهُ



مراجعه شود؟ با دست خود اشاره به ابی جعفر (ع) کرد که برابرش ایستاده بود، گفتم قربانت این پسری سه ساله است؟ فرمود: کم سالی به امامت او زیانی ندارد، عیسی (ع) سه ساله بود که قیام به پیغمبری و اقامهٔ حجت الهیه نمود (در اعلام الوری از کافی " کمتر از سه سال " نقل شده است ـ تصحیح آقای غفاری).

۱۱ ـ معمر بن خلاد گوید: از اسمعیل بن ابراهیم شنیدم به امام رضا (ع) می گفت: در زبان پسرم سنگینی است، او را فردا خدمت شما می فرستم تا دستی به سرش بکشید و برایش دعا کنید، زیرا او چاکر و پیرو شمااست، فرمود: او چاکر و پیرو ابی جعفر است، فردا او را نزد وی بفرست.

۱۲ ـ محمد بن حسن بن عمار گوید: در مدینه خدمت علی بن جعفر بن محمد علیهم السلام نشسته بودم، من دو سال خدمت او بودم و اخباری را که از برادرش (امام کاظم ع) شنیده بود می نوشتم، در این میان به ناگاه ابو جعفر محمد بن علی الرضا (ع) در مسجد پیغمبر بر او وارد شد و علی بن جعفر بی کفش و رداء از جا جست و خدمت او رسید و دست او را بوسید و او را احترام نمود، ابو جعفر (ع) به او فرمود: عمو جان بنشین خدایت رحمت کند گفت: ای آقای من چطور بنشینم و شما ایستاده باشید؟ چون علی بن جعفر به مسند خود برگشت (مثل این که مجلس درسی داشته) اصحابش او را سرزنش کردند و می گفتند: تو عموی پدر او هستی و با او این کار می کنی؟ فرمود: خاموش باشید، در صورتی که خدا عز و جل

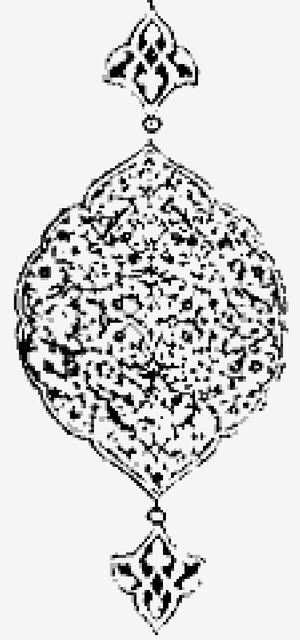




وَيَقُولُونَ: أَنْتَ عَمُّ أَبِيهِ وَأَنْتَ تَفْعَلُ بِهِ هٰذا الْفِعْلَ؟ فَقالَ: اسْكُتُوا، إِذا كانَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَقَبَضَ عَلىٰ لِحْيَتِهِ - لَمْ يُؤَهِّلْ هٰذِهِ الشَّيْبَةَ وَأَهَّلَ هٰذا الْفَتىٰ وَوَضَعَهُ حَيْثُ وَضَعَهُ أُنْكِرُ فَضْلَهُ، نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِمّا تَقُولُونَ، بَلْ أَنا لَهُ عَبْدٌ.

١٣ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْخَيْرانِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قالَ: كُنْتُ واقِفاً بَيْنَ يَدَيْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ بِخُراسانَ فَقالَ لَهُ قائِلٌ: يا سَيِّدِي إِنْ كانَ كَوْنٌ فَإِلىٰ مَنْ؟ قالَ: إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ ابْنِي - فَكانَ الْقائِلُ اسْتَصْغَرَ سِنَّ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ - فَقالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ بَعَثَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ رَسُولاً نَبِيّاً، صاحِبَ شَرِيعَةٍ مُبْتَدَأَةٍ فِي أَصْغَرَ مِنَ السِّنِّ الَّذِي فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ.

١٤ - عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقاسانِيُّ جَمِيعاً، عَنْ زَكَرِيّا بْنِ يَحْيَى بْنِ النُّعْمانِ الصَّيْرَفِيِّ قالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ جَعْفَرٍ يُحَدِّثُ الْحَسَنَ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَقالَ: وَاللّٰهِ لَقَدْ نَصَرَ اللّٰهُ أَبا الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ، فَقالَ لَهُ الْحَسَنُ: إِي وَاللّٰهِ جُعِلْتُ فِداكَ لَقَدْ بَغىٰ عَلَيْهِ إِخْوَتُهُ، فَقالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ: إِي وَاللّٰهِ وَنَحْنُ عُمُومَتُهُ بَغَيْنا عَلَيْهِ، فَقالَ لَهُ الْحَسَنُ: جُعِلْتُ فِداكَ كَيْفَ صَنَعْتُمْ فَإِنِّي لَمْ أَحْضُرْكُمْ؟ قالَ: قالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَنَحْنُ أَيْضاً: ما كانَ فِينا إِمامٌ قَطُّ حائِلَ اللَّوْنِ، فَقالَ لَهُمُ الرِّضا عَلَيْهِ



(دست به ریش سفید خود گرفت) این ریش سفید را لایق امامت ندانسته و این جوان را لایق و اهل دانسته و او را بدان مقام که باید متمکن ساخته، من منکر فضل او گردم، نعوذ بالله، بلکه من بندهٔ او هستم.

۱۳ ـ خیرانی از پدرش گوید: من در خراسان برابر ابو الحسن(امام رضا « ع ») ایستاده بودم، یکی گفت: ای آقایم من اگر پیشآمدی شد به که مراجعه شود؟ فرمود: به ابی جعفر پسرم، گویا آن گوینده سنّ ابو جعفر را کم شمرد، امام رضا(ع) فرمود: به راستی خدا تبارک و تعالی عیسی بن مریم(ع) را رسول و پیغمبر و صاحب شریعت تازه مبعوث کرد در سنی کوچکتر از سنی که ابو جعفر دارد.

۱۴ ـ زکریا بن یحیی بن نعمان صیرفی گوید: شنیدم علی بن جعفر برای حسن بن حسین بن علی بن حسین باز می گفت که: به خدا، خداوند ابو الحسن الرضا(ع) را یاری کرد، حسن به او گفت: آری به خدا،قربانت برادرانش به او شوریدند وستم کردند.

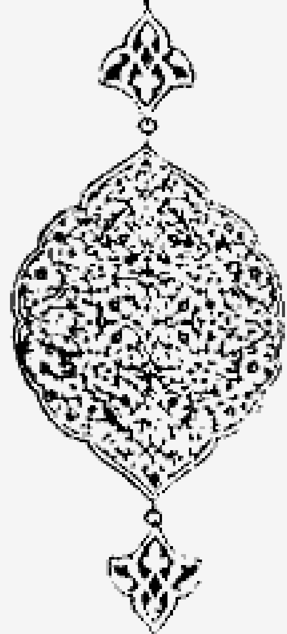
علی بن جعفر فرمود: آری به خدا، ما عموهای او هم به او ستم کردیم، حسن به او گفت: قربانت شما چه کردید، من از وضع شما اطلاعی ندارم؟ گوید: فرمود که: برادرانش به او گفتند و ما هم نیز به او گفتیم که: میان ما هرگز امامی سیاه چرده نبوده.

امام رضا(ع) فرمود: او پسر من است، گفتند: رسول خدا(ص) به طبق قیافه حکم صادر کرده، فرمود: شما قیافه شناسان



السّلام: هُوَ ابْنِي، قالُوا: فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم قَدْ قَضى بِالْقافَةِ فَبَيْنَنا وَبَيْنَكَ الْقافَةُ، قالَ: ابْعَثُوا أَنْتُمْ إِلَيْهِمْ فَأَمّا أَنا فَلا، وَلا تُعْلِمُوهُمْ لِما دَعَوْتُمُوهُمْ وَلْتَكُونُوا فِي بُيُوتِكُمْ، فَلَمّا جاؤُوا أَقْعَدُونا فِي الْبُسْتانِ وَاصْطَفَّ عُمُومَتُهُ وَإِخْوَتُهُ وَأَخَواتُهُ وَأَخَذُوا الرِّضا عَلَيْهِ السّلامُ وَأَلْبَسُوهُ جُبَّةَ صُوفٍ وَقَلَنْسُوَةً مِنْها وَوَضَعُوا عَلى عُنُقِهِ مِسْحاةً وَقالُوا لَهُ: أُدْخُلِ الْبُسْتانَ كَأَنَّكَ تَعْمَلُ فِيهِ، ثُمَّ جاؤُوا بِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السّلامُ فَقالُوا: أَلْحِقُوا هٰذَا الْغُلامَ بِأَبِيهِ، فَقالُوا: لَيْسَ لَهُ هٰهُنا أَبٌ وَلٰكِنَّ هٰذا عَمُّ أَبِيهِ وَهٰذا عَمُّ أَبِيهِ وَهٰذا عَمُّهُ وَهٰذِهِ عَمَّتُهُ وَإِنْ يَكُنْ لَهُ هٰهُنا أَبٌ فَهُوَ صاحِبُ الْبُسْتانِ، فَإِنَّ قَدَمَيْهِ وَقَدَمَيْهِ واحِدَةٌ.

فَلَمّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السّلامُ قالُوا: هٰذا أَبُوهُ، قالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ: فَقُمْتُ فَمَصَصْتُ رِيقَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السّلامُ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ إِمامِي عِنْدَ اللهِ، فَبَكَى الرِّضا عَلَيْهِ السّلامُ ثُمَّ قالَ: يا عَمِّ! أَلَمْ تَسْمَعْ أَبِي وَهُوَ يَقُولُ: قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم: بِأَبِي ابْنُ خِيَرَةِ الإِماءِ ابْنُ النَّوْبِيَّةِ الطَّيِّبَةِ الْفَمِ، الْمُنْتَجَبَةِ الرَّحِمِ، وَيْلَهُمْ لَعَنَ اللهُ الأُعَيْبِسَ وَذُرِّيَّتَهُ، صاحِبَ الْفِتْنَةِ وَيَقْتُلُهُمْ سِنِينَ وَشُهُوراً وَأَيّاماً، يَسُومُهُمْ خَسْفاً وَيَسْقِيهِمْ كَأْساً مُصَبَّرَةً وَهُوَ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ وَجَدِّهِ، صاحِبُ الْغَيْبَةِ يُقالُ: ماتَ أَوْ هَلَكَ، أَيَّ وادٍ سَلَكَ؟! أَفَيَكُونُ هٰذا يا عَمِّ إِلّا مِنِّي؟! فَقُلْتُ: صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِداكَ.



را بخواهید ولی من نمی خواهم و به آنها خبر ندهید برای چه دعوتشان می کنید و همه در خانهٔ خود باشید، و چون آمدند ما همه در باغ نشستیم و عموها و برادرها و خواهرها در صف شدند، به امام رضا(ع) جبّهٔپشمی پوشیدند و کلاه پشمی بر سر او نهادند و یک بیل سر شانهٔ او گذاردند و به او گفتند: برو در باغ و به مانند یک کارگر باغ باش، سپس ابی جعفر(ع) را آوردند و به آن قیافه شناسها گفتند: این پسر را به پدرش منسوب سازید، گفتند: پدرش در میان این جمع نیست و لی این عموی پدر او است و این هم عموی او است و این هم عمهٔ او است و اگر پدر او اینجا باشد باید همین کارگر باغ باشد، زیرا هر دو پای این بچه و هر پای او یکی است و چون امام رضا(ع) نزد آنها برگشت، گفتند: همین پدر او است.

علی بن جعفر گوید: سپس من خواستم و لب بر لب ابو جعفر(ع) نهادم و آب دهانش را مکیدم و گفتم: من گواهم که تو امام من هستی نزد خدا، امام رضا(ع) گریست و سپس فرمود: عمو جان نشنیدی که پدرم می فرمود: رسول خدا(ص) فرموده: می آید پسر بهترین کنیزان، فرزند کنیز نوبی نژاد خوش دهان (دهانش خوشبو است) و نجیب زهدان، وای بر آنان خدا لعنت کند اُعیبس و نژادش را که فتنه انگیز است و آنها را چند سال و چند ماه و چند روز می کشد، به خواری آنها را می راند و جام ناگوار تلخی به کامشان می ریزد،او است امام غائب و در بدر و خون خواه، پدر و جدش به قربانش، غیبت کند و در بارهٔ او گویند: مُرد یا نابود شد، به کدام دره افتاد، ای عمو جان آیا این امام جز از نسل من است، گفتم:

قربانت، راست فرمودی. [۱۴۳]

بابُ الإشارَةِ وَالنَّصِّ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الثّالِثِ عَلَيْهِ السَّلامُ

١ ـ عَلِيُّ بْنُ إبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إسْماعِيلَ بْنِ مِهْرانَ قالَ: لَمّا خَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنَ الْمَدِينَةِ إلىٰ بَغْدادَ فِي الدَّفْعَةِ الأُولىٰ مِنْ خَرْجَتَيْهِ، قُلْتُ لَهُ عِنْدَ خُرُوجِهِ: جُعِلْتُ فِداكَ إنِّي أَخافُ عَلَيْكَ فِي هٰذا الْوَجْهِ، فَإلىٰ مَنِ الأَمْرُ بَعْدَكَ؟ فَكَرَّ بِوَجْهِهِ إلَيَّ ضاحِكاً وَقالَ: لَيْسَ الْغَيْبَةُ حَيْثُ ظَنَنْتَ فِي هٰذِهِ السَّنَةِ، فَلَمّا أُخْرِجَ بِهِ الثّانِيَةَ إلَى الْمُعْتَصِمِ صِرْتُ إلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ أَنْتَ خارِجٌ فَإلىٰ مَنْ هٰذا الأَمْرُ مِنْ بَعْدِكَ؟ فَبَكىٰ حَتّىٰ اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ، ثُمَّ الْتَفَتَ إلَيَّ فَقالَ: عِنْدَ هٰذِهِ يُخافُ عَلَيَّ، الأَمْرُ مِنْ بَعْدِي إلَى ابْنِي عَلِيٍّ.

٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْخَيْرانِيِّ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قالَ: كانَ يَلْزَمُ بابَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ لِلْخِدْمَةِ الَّتِي كانَ وُكِّلَ بِها وَكانَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ يَجِيءُ فِي السَّحَرِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ لِيَعْرِفَ خَبَرَ عِلَّةِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَكانَ الرَّسُولُ الَّذِي يَخْتَلِفُ بَيْنَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَبَيْنَ أَبِي إذا حَضَرَ قامَ أَحْمَدُ وَخَلا بِهِ أَبِي، فَخَرَجْتُ ذاتَ لَيْلَةٍ وَقامَ أَحْمَدُ عَنِ الْمَجْلِسِ وَخَلا أَبِي بِالرَّسُولِ وَاسْتَدارَ أَحْمَدُ فَوَقَفَ حَيْثُ يَسْمَعُ الْكَلامَ، فَقالَ الرَّسُولُ لأَبِي: إنَّ مَوْلاكَ

باب اشاره و نص بر ابی الحسن سوّم امام علی نقی(ع)

۱ ـ اسماعیل بن مهران گوید: چون ابو جعفر (ع) نخستین بار از مدینه به بغداد می رفت، هنگام سفر به او گفتم: قربانت، من در این سوی که میروی بر تو نگرانم، پس از تو امر امامت با کیست؟ با لب خندان به سوی من برگشت و فرمود: غیبت من در این سال چنان نیست که تو گمان می کنی، و چون در سفر دوم نزد معتصم می رفت خدمتش رسیدم و عرض کردم: قربانت شما می روید بفرمائید این امر امامت بعد شما با کیست؟ آن حضرت گریست تا ریش مبارکش تر شد و سپس رو به من کرد و فرمود: در این سفر من مورد خطرم، امر امامت بعد از من با پسرم علی (ع) است.

۲ ـ خیرانی از پدرش که او گفته: بر در خانهٔ ابی جعفر (امام نهم - ع ") ملازم خدمتی بوده که بر آن گماشته بوده است، و احمد بن محمد بن عیسی سحرگاه هر شب می آمد تا علت بیماری او را بپرسد و بداند وآن فرستاده‌ای که میان ابی جعفر و میان پدرم رفت و آمد می کرد، وقتی می آمد احمد از نزد پدرم خارج می شد و پدرم با او خلوت می کرد.

یک شب من بیرون رفتم و احمد بر خاست و پدرم با فرستادهٔامام خلوت کرد و احمد عقبگرد کرد و در جائی که صحبت آنها را می شنید ایستاد، فرستادهٔ امام به پدرم گفت: آقا و مولای تو



يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلامَ وَيَقُولُ لَكَ: إِنِّي ماضٍ وَالأَمْرُ صائِرٌ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ وَلَهُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي ما كانَ لِي عَلَيْكُمْ بَعْدَ أَبِي، ثُمَّ مَضَى الرَّسُولُ وَرَجَعَ أَحْمَدُ إِلىٰ مَوْضِعِهِ وَقالَ لأَبِي:

ما الَّذِي قَدْ قالَ لَكَ؟

قالَ: خَيْراً.

قالَ: قَدْ سَمِعْتُ ما قالَ فَلِمَ تَكْتُمُهُ؟ وَأَعادَ ما سَمِعَ.

فَقالَ لَهُ أَبِي: قَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْكَ مافَعَلْتَ لأَنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ يَقُولُ: ((وَلا تَجَسَّسُوا)) فَاحْفَظِ الشَّهادَةَ لَعَلَّنا نَحْتاجُ إِلَيْها يَوْماً ما، وَإِيّاكَ أَنْ تُظْهِرَها إِلىٰ وَقْتِها، فَلَمّا أَصْبَحَ أَبِي كَتَبَ نُسْخَةَ الرِّسالَةِ فِي عَشْرِ رِقاعٍ وَخَتَمَها وَدَفَعَها إِلىٰ عَشَرَةٍ مِنْ وُجُوهِ الْعِصابَةِ وَقالَ: إِنْ حَدَثَ بِي حَدَثُ الْمَوْتِ قَبْلَ أَنْ أُطالِبَكُمْ بِها فَافْتَحُوها وَأَعْلِمُوا بِما فِيها، فَلَمّا مَضىٰ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ ذَكَرَ أَبِي أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ مَنْزِلِهِ حَتّىٰ قَطَعَ عَلىٰ يَدَيْهِ نَحْوٌ مِنْ أَرْبَعمائَةِ إِنْسانٍ وَاجْتَمَعَ رُؤَساءُ الْعِصابَةِ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ يَتَفاوَضُونَ هٰذا الأَمْرَ، فَكَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلىٰ أَبِي يُعْلِمُهُ بِاجْتِماعِهِمْ عِنْدَهُ وَأَنَّهُ لَوْلا مَخافَةُ الشُّهْرَةِ لَصارَ مَعَهُمْ إِلَيْهِ وَيَسْأَلُهُ أَنْ يَأْتِيَهِ، فَرَكِبَ أَبِي وَصارَ إِلَيْهِ، فَوَجَدَ الْقَوْمَ مُجْتَمِعِينَ عِنْدَهُ، فَقالُوا لأَبِي: ما تَقُولُ فِي هٰذا الأَمْرِ؟ فَقالَ أَبِي لِمَنْ عِنْدَهُ الرِّقاعُ: أَحْضِرُوا الرِّقاعَ فَأَحْضَرُوها، فَقالَ لَهُمْ:

به تو سلام می رساند و می فرماید: من، در می گذرم و امر امامت با پسرم علی است و او بعد من بر شما همان حقی را دارد که من بعد از پدرم بر شماها داشتم، فرستادهٔ امام رفت و احمد به جای خود برگشت و به پدرم گفت: فرستادهٔ امام با تو چه گفت؟ پدرم گفت: خیر بود: احمد گفت: آنچه را گفت من شنیدم، تو از من کتمان مکن و آنچه شنیده بود باز گفت.

پدرم گفت: این که کردی خدا بر تو حرام کرده زیرا خدا تعالی می فرماید (۱۲ سورهٔ حجرات): «تجسس نکنید» ولی این گواهی را داشته باش، شاید روزی به دان نیازمند شویم و مبادا تا موقع آن به کسی اظهار کنی ،و چون صبح شد پدرم مضمون این رسالت را در ده ورقه جداگانه نوشت و مهر کرد و آنها را به ده تن از وجوه و بزرگان شیعه سپرد و گفت: اگر پیش از آن که من آنها را از شماها مطالبه کنم مردم شما اجازه دارید آنها را باز کنید و هر چه در آنها نوشته است اعلام کنید.

چون ابو جعفر (امام نهم) در گذشت، پدرم می گفت: هنوز از منزلش بیرون نیامده بود تا چهار صد کس جلو او را گرفتند و (از گزارش او) به امامت امام دهم یقین حاصل کردند و رؤسای شیعه نزد محمد بن فرج گرد آمدند و در امر امامت به گفتگو پرداختند و محمد بن فرج به پدرم نوشت و از اجتماع آنها گزارش داد و اظهار داشت که اگر خوف شهرت و کشف مطلب نبود با همهٔ جمعیت نزد او می آمد و در خواست کرده بود که به منزلش برود، پدرم سوار شد و به منزل محمد بن فرج رفت و دید همهٔ مردم آن جا جمع شده‌اند، به پدرم گفتند: در امر امامت تو چه عقیده داری؟.

پدرم به کسانی که آن ورقه‌های سر بسته را داشتند گفت:



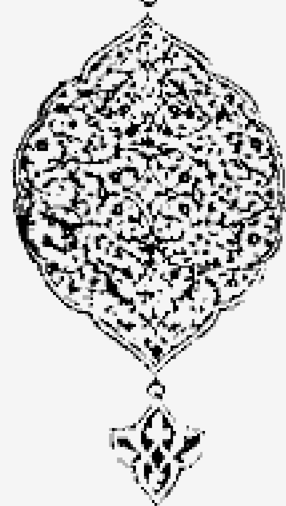
هٰذا ما أُمِرْتُ بِهِ، فَقالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ كُنّا أَنْ يَكُونَ مَعَكَ فِي هٰذا الأَمْرِ شاهِدٌ آخَرُ؟ فَقالَ لَهُمْ: قَدْ أَتاكُمُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ: هٰذا أَبُو جَعْفَرٍ الأَشْعَرِيُّ يَشْهَدُ لِي بِسَماعِ هٰذِهِ الرِّسالَةِ وَسَأَلَهُ أَنْ يَشْهَدَ بِما عِنْدَهُ.

فَأَنْكَرَ أَحْمَدُ أَنْ يَكُونَ سَمِعَ مِنْ هٰذا شَيْئاً فَدَعاهُ أَبِي إِلَى الْمُباهَلَةِ، فَقالَ لَمّا حَقَّقَ عَلَيْهِ قالَ: قَدْ سَمِعْتُ ذٰلِكَ وَهٰذِهِ مَكْرُمَةٌ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ تَكُونَ لِرَجُلٍ مِنَ الْعَرَبِ لا لِرَجُلٍ مِنَ الْعَجَمِ، فَلَمْ يَبْرَحِ الْقَوْمُ حَتّىٰ قالُوا بِالْحَقِّ جَمِيعاً.

وَفِي نُسْخَةِ الصَّفْوانِيِّ:

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْواسِطِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ أَحْمَدَ بْنَ أَبِي خالِدٍ مَوْلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ يَحْكِي أَنَّهُ أَشْهَدَهُ عَلىٰ هٰذِهِ الْوَصِيَّةِ الْمَنْسُوخَةِ:

شَهِدَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي خالِدٍ مَوْلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّ أَبا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيهِمُ السَّلامُ أَشْهَدَهُ أَنَّهُ أَوْصىٰ إِلىٰ عَلِيٍّ ابْنِهِ بِنَفْسِهِ وَأَخَواتِهِ وَجَعَلَ أَمْرَ مُوسىٰ إِذا بَلَغَ إِلَيْهِ وَجَعَلَ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ الْمُساوِرِ قائِماً عَلىٰ تَرِكَتِهِ مِنَ الضِّياعِ وَالأَمْوالِ وَالنَّفَقاتِ وَالرَّقِيقِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ إِلىٰ أَنْ يَبْلُغَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، صَيَّرَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ الْمُساوِرِ ذٰلِكَ الْيَوْمَ إِلَيْهِ، يَقُومُ بِأَمْرِ نَفْسِهِ وَأَخَواتِهِ وَيُصَيِّرُ أَمْرَ مُوسىٰ إِلَيْهِ، يَقُومُ



آنها را بیاورید آن ورقها را حاضر کردند و پدرم گفت: این دستوری است که به من رسیده، برخی از حاضران گفتند: ما دوست داشتیم که با تو شاهد دیگری هم بود، پدرم گفت: خدا عز و جل آن را هم شما آورده است. این ابو جعفر اشعری هم گواه شنیدن این پیام است و از او خواست که به هرچه نزد او است گواهی دهد، احمد در اول، منکر شد که چیزی شنیده باشد و پدرم او را به مباهله دعوت کرد و چون بر او محقق کرد و ثابت کرد، گفت: من این را شنیدم، این یک افتخاری بود که می خواستم نصیب یکی از عرب شده باشد، نه نصیب یک مرد عجمی و آن قوم از جای خود بیرون نرفتند تا همه معتقد به حق گردیدند.

در نسخهٔ صفوانی است:

۳ ـ از محمد بن حسین واسطی است که شنیده احمد بن ابی خالد خادم و وابستهٔ ابی جعفر (ع) نقل می کرده که آن حضرت او را بر این وصیّت که در نسخه‌ای ثبت بود گواه گرفت:

گواه است احمد بن ابی خالد مولای ابی جعفر که ابو جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب عَلَیْهِمُ السَّلامُ او را گواه گرفت که وصیّت کرد به پسرش علی(ع) نسبت به خودش و خواهرانش و کار موسی را (پسر دیگر امام که ملقّب به مبرقع بود) هم وقتی بالغ شد بدو سپرد و عبدالله بن مساور را (مشاور خ ل) برتر که خود گماشت از مزرعه‌ها و اموال و مخارج و مملوک‌ها و جز آن تا وقتی علی بن محمد بالغ شود عبدالله بن مساور همه را به او سپارد در همان روز بلوغ، تا به کار خود و خواهران خود قیام کند و او هم کار موسی را (پس از بلوغ) به خودش وا گذارد تا برای ادارهٔ کار خود قیام کند

لِنَفْسِهِ بَعْدَهُما عَلىٰ شَرْطِ أَبِيهِما في صَدَقاتِهِ الَّتي تَصَدَّقَ بِها وَذٰلِكَ يَوْمُ الأَحَدِ لِثَلاثٍ لَيالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ عِشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ، وَكَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي خالِدٍ شَهادَتَهُ بِخَطِّهِ وَشَهِدَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيهِمُ السَّلامُ وَهُوَ الْجَوانِيُّ عَلىٰ مِثْلِ شَهادَةِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي خالِدٍ في صَدْرِ هٰذَا الْكِتابِ وَكَتَبَ شَهادَتَهُ بِيَدِهِ وَشَهِدَ نَصْرٌ الْخادِمُ وَكَتَبَ شَهادَتَهُ بِيَدِهِ.

بابُ الإِشارَةِ وَالنَّصِّ عَلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ

١ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَسارٍ الْقَنْبَرِيِّ قالَ: أَوْصىٰ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ قَبْلَ مُضِيِّهِ بِأَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ وَأَشْهَدَنِي عَلىٰ ذٰلِكَ وَجَماعَةً مِنَ الْمَوالِي.

٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ، عَنْ بَشّارِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَصْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ النَّوْفَلِيِّ قالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ في صَحْنِ دارِهِ، فَمَرَّ بِنا مُحَمَّدٌ ابْنُهُ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ هٰذا صاحِبُنا بَعْدَكَ؟ فَقالَ: لا، صاحِبُكُمْ بَعْدِي الْحَسَنُ.

٣ ـ عَنْهُ، عَنْ بَشّارِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ

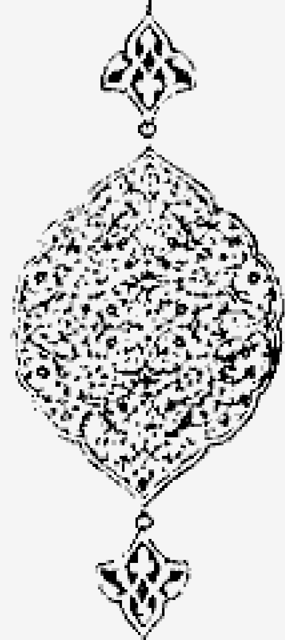


بعد از آن دو (امام هادی و عبداللّه‌بن‌مساور) طبق شرطی که پدر آنها در صدقات و اوقافی که وقف نموده مقرر داشته است، تاریخ روز یکشنبه سوّم ذی حجه سال دویست و بیست، احمد بن ابی خالد گواهی خود را به خط خود نوشت و حسن بن محمد بن عبداللّه بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام معروف به جوّانی به مانند همین گواهی احمد بن ابی خالد را در صدر این مکتوب نوشت و گواهی را به دست خود نوشت و نصر خادم هم گواه است و گواهی خود را به دست خود نوشته است. [۱٤٤]

باب اشاره و نص بر أبی محمد امام حسن عسکری (ع)

۱ ـ یحیی بن یسار قنبری گوید: ابو الحسن (امام هادی ع) چهار ماه پیش از وفاتش به پسرش حسن وصیّت کرد و مرا با جمعی از دوستانش گواه گرفت.

۲ ـ علی بن عمر نوفلی گوید: من با ابو الحسن (امام هادی ع) در صحن خانه‌اش بودم و پسرش محمد به ما گذشت، من گفتم: قربانت، بعد از شما صاحب و سرور ما این است؟ فرمود: نه، سرور و امام شما بعد از من حسن است.



۳ ـ عبداللّه بن محمد اصفهانی گوید: أبوالحسن (ع) به من



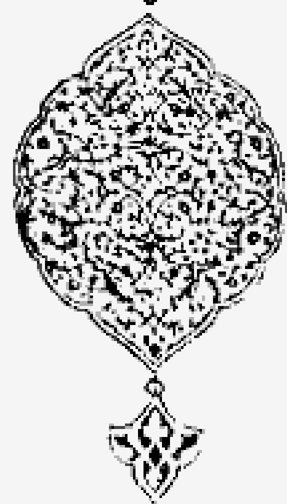
الاِصْفَهانِيِّ قالَ: قالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ‌السَّلامُ: صاحِبُكُمْ بَعْدِي الَّذِي يُصَلِّي عَلَيَّ، قالَ: وَلَمْ نَعْرِفْ أَبا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ‌السَّلامُ قَبْلَ ذٰلِكَ، قالَ: فَخَرَجَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ‌السَّلامُ فَصَلّىٰ عَلَيْهِ.

٤ ـ وَعَنْهُ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قالَ:

كُنْتُ حاضِراً أَبا الْحَسَنِ عَلَيْهِ‌السَّلامُ لَمّا تُوُفِّيَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ فَقالَ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ‌السَّلامُ: يا بُنَيَّ، أَحْدِثْ لِلّٰهِ شُكْراً فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْراً.

٥ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مَرْوانَ الأَنْبارِيِّ قالَ: كُنْتُ حاضِراً عِنْدَ [مُضِيِّ] أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ‌السَّلامُ فَجاءَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ‌السَّلامُ فَوُضِعَ لَهُ كُرْسِيٌّ فَجَلَسَ عَلَيْهِ وَحَوْلَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَأَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ‌السَّلامُ قائِمٌ فِي ناحِيَةٍ، فَلَمّا فَرَغَ مِنْ أَمْرِ أَبِي جَعْفَرٍ الْتَفَتَ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ‌السَّلامُ فَقالَ: يا بُنَيَّ أَحْدِثْ لِلّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ شُكْراً فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْراً.

٦ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَلانِسِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارٍ قالَ: قُلْتُ لأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ‌السَّلامُ: إِنْ كانَ كَوْنٌ ـ وَأَعُوذُ بِاللّٰهِ ـ فَإِلىٰ مَنْ؟ قالَ: عَهْدِي إِلَى الأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي.



٧ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الاسبارقِينِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَمْرٍو الْعَطّارِ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ‌السَّلامُ وَأَبُو



فرمود: صاحب شما بعد از من کسی است که بر من نماز بخواند، گوید: ما پیش از آن روز ابو محمد (امام حسن عسکری) را نمی شناختم، گوید: ابو محمد بیرون آمد وبر او نماز بخواند.

۴ ـ علی بن جعفر گوید: من موقع وفات محمد فرزند امام علی نقی(ع) خدمت آن حضرت بودم، به امام حسن(ع) فرمود: پسر جانم، برای خدا تجدید شکری کن که در بارهٔ تو امر خود را تجدید کرد. [۱٤۵]

۵ ـ احمد بن محمد بن عبدالله بن مروان انباری گوید: من وقت وفات ابی جعفر محمد پسر امام علی نقی(ع) حضور داشتم، امام علی نقی(ع) به خانه آمد و تختی برای او نهادند و بر آن نشست و خاندانش دور او نشستند و امام حسن عسکری(ع) در گوشه‌ای ایستاده بود و چون از کار تجهیز ابی جعفر پرداخت، رو به ابی محمد(ع) کرد و فرمود: پسر جانم، شکری برای خدا تازه کن که خدا در بارهٔ تو دستوری تازه کرد.

۶ ـ علی بن مهزیار گوید: به ابو الحسن (امام هادی "ع") گفتم: اگر پیش آمدی شد (پناه بر خدا می برم) به چه کسی باید رجوع کرد؟ فرمود: عهد امامت از طرف من با بزرگ‌ترین پسرم بسته شده.

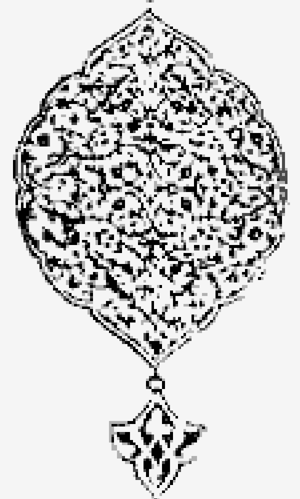
۷ ـ علی بن عمرو عطار گوید: من خدمت امام علی نقی(ع) رسیدم و هنوز پسرش محمد زنده بود و من گمان می کردم او امام



جَعْفَرٍ ابْنُهُ فِي الأَحْياءِ، وَأَنا أَظُنُّ أَنَّهُ هُوَ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ مَنْ أَخُصُّ مِنْ وُلْدِكَ؟ فَقالَ: لاتَخُصُّوا أَحَداً حَتّىٰ يَخْرُجَ إِلَيْكُمْ أَمْرِي، قالَ:

فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ بَعْدُ: فِيمَنْ يَكُونُ هٰذا الأَمْرُ؟ قالَ: فَكَتَبَ إِلَيَّ: فِي الْكَبِيرِ مِنْ وُلْدِي، قالَ: وَكانَ أَبُو مُحَمَّدٍ أَكْبَرَ مِنْ جَعْفَرٍ.

٨ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَغَيْرُهُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ جَماعَةٍ مِنْ بَنِي هاشِمٍ مِنْهُمُ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الأَفْطَسُ أَنَّهُمْ حَضَرُوا ـ يَوْمَ تُوُفِّيَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ـ بابَ أَبِي الْحَسَنِ يُعَزُّونَهُ وَقَدْ بُسِطَ لَهُ فِي صَحْنِ دارِهِ وَالنّاسُ جُلُوسٌ حَوْلَهُ، فَقالُوا: قَدَّرْنا أَنْ يَكُونَ حَوْلَهُ مِنْ آلِ أَبِي طالِبٍ وَبَنِي هاشِمٍ وَقُرَيْشٍ مِائَةٌ وَخَمْسُونَ رَجُلاً سِوىٰ مَوالِيهِ وَسائِرِ النّاسِ إِذْ نَظَرَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَدْ جاءَ مَشْقُوقُ الْجَيْبِ حَتّىٰ قامَ عَنْ يَمِينِهِ وَنَحْنُ لانَعْرِفُهُ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ بَعْدَ ساعَةٍ فَقالَ: يابُنَيَّ، أَحْدِثْ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ شُكْراً، فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْراً، فَبَكَى الْفَتىٰ وَحَمِدَ اللّٰهَ وَاسْتَرْجَعَ.



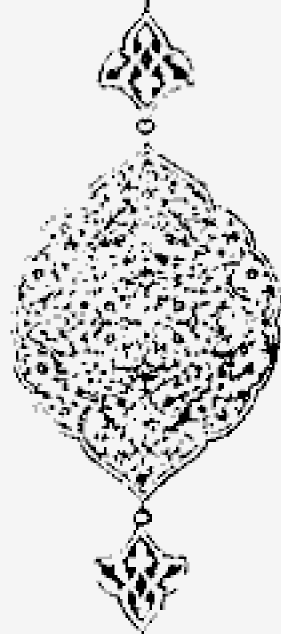
وَقالَ: ((الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ وَأَنا أَسْأَلُ اللّٰهَ تَمامَ نِعَمِهِ لَنا فِيكَ وَإِنّا لِلّٰهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ)) فَسَأَلْنا عَنْهُ، فَقِيلَ: هٰذا الْحَسَنُ ابْنُهُ، وَقَدَّرْنا لَهُ فِي ذٰلِكَ الْوَقْتِ عِشْرِينَ سَنَةً أَوْ أَرْجَحَ، فَيَوْمَئِذٍ عَرَفْناهُ وَعَلِمْنا أَنَّهُ قَدْ أَشارَ إِلَيْهِ بِالإِمامَةِ وَأَقامَهُ مَقامَهُ.



است بعد از پدرش، عرض کردم: قربانت، کدام از فرزندانت را مخصوص امامت بدانم؟ فرمود: هیچ کدام را مخصوص ندانید تا دستور من به شما صادر شود، گوید: پس از آن به وی نوشتم، این امر امامت در چه کسی می باشد؟ به من نوشت در بزرگتر اولادم. گوید: و ابو محمد (امام حسن عسکری) بزرگتر از جعفر بود (یعنی بعد از فوت ابی جعفر که همان محمد بن علی النقی است).

۸ ـ سعد بن عبدالله از جمعی هاشمیین از آن جمله حسن بن حسن افطس، گویند: روز وفات محمد فرزند امام علی نقی، بر در خانهٔ امام علی نقی حاضر شدند برای عرض تسلیت، مجلسی در صحن خانهٔ امام فراهم کرده بودند و مردم گرد آن حضرت نشسته بودند گفتند: ما در حدود یک صد و پنجاه مرد از خاندان ابی طالب و بنی هاشم و قریش اندازه گرفتیم جز غلامان آن حضرت و مردم متفرقه دیگر در این میان نگاه امام هادی به حسن فرزندش افتاد که با گریبان چاک زده آمد و دست راست آن حضرت ایستاد و ما او را نمی شناختیم و بعد از لختی امام هادی به او نگاهی کرد و فرمود: ای پسر جانم، برای خدا عز و جل شکری تازه کن که در بارهٔ تو دستوری تازه کرد.

آن جوان گریست و حمد خدا گفت و انا للّٰه و انا الیه راجعون بر زبان آورد، و گفت: الحمد للّٰه رب العالمین و انا اسأل اللّٰه تمام نعمه لنا فیک (وجود تو را از خدا خواهانم که نعمت او هستی برای ما) و انا للّٰه و انا الیه راجعون، ما از او پرسش کردیم، در جواب گفتند: این پسرش حسن است، ما در این موقع او را بیست ساله اندازه کردیم یا بلکه بیشتر همان روز او را شناختیم و دانستیم که برای امامت به او اشاره کرد و اورا بمقام خود واداشت.





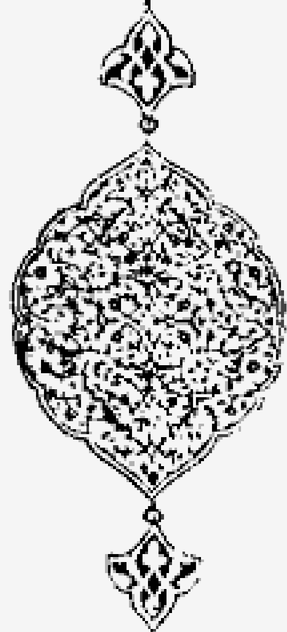
٩ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحاقَ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ دَرْيابَ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي جَعْفَرٍ فَعَزَّيْتُهُ عَنْهُ وَأَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ جالِسٌ فَبَكىٰ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ [لَهُ]: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ قَدْ جَعَلَ فِيكَ خَلَفاً مِنْهُ فَاحْمِدِ اللّٰهَ.

١٠ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ بَعْدَما مَضىٰ ابْنُهُ أَبُو جَعْفَرٍ وَإِنِّي لأُفَكِّرُ فِي نَفْسِي أُرِيدُ أَنْ أَقُولَ: كَأَنَّهُما ـ أَعْنِي أَبا جَعْفَرٍ وَأَبا مُحَمَّدٍ ـ فِي هٰذَا الْوَقْتِ كَأَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ وَإِسْماعِيلَ ابْنَي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَإِنَّ قِصَّتَهُما كَقِصَّتِهِما، إِذْ كانَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ الْمُرْجىٰ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ما لَمْ يَكُنْ يُعْرَفُ لَهُ، كَما بَدا لَهُ فِي مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ بَعْدَ مُضِيِّ إِسْماعِيلَ ما كَشَفَ بِهِ عَنْ حالِهِ وَهُوَ كَما حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ وَإِنْ كَرِهَ الْمُبْطِلُونَ وَأَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِي.

عِنْدَهُ عِلْمُ ما يُحْتاجُ إِلَيْهِ وَمَعَهُ آلَةُ الإِمامَةِ.

١١ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ دَرْيابَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْفَهْفَكِيِّ قالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي أَنْصَحُ آلِ مُحَمَّدٍ غَرِيزَةً وَأَوْثَقُهُمْ

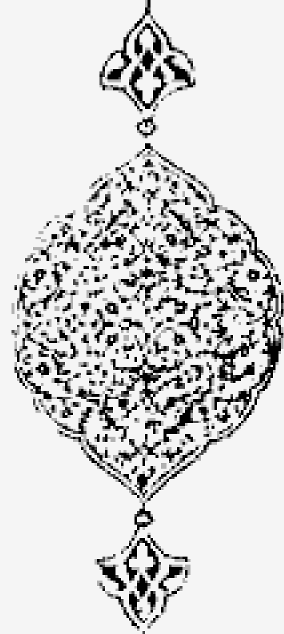




۹ ـ یحیی بن درياب گوید: پس از فوت ابی جعفر (محمد پسر امام هادی) خدمت امام هادی رسیدم او را تسلیت دادم ابو محمد (امام حسن عسکری) نشسته بود و گریست امام هادی(ع) به او رو کرد و فرمود: به راستی خدا تبارک و تعالی در وجود تو جانشینی برای او مقرر کرده است، خدا را حمد کن.

۱۰ ـ ابی هاشم جعفری گوید: من نزد امام علی نقی(ع) بودم پس از مردن پسرش ابی جعفر، من پیش خود فکر می کردم و می خواستم بگویم مثل ابی جعفر و ابو محمد (امام عسکری " ع ") در این زمان مثل ابی الحسن موسی است و برادرش اسمعیل دو فرزند امام صادق (ع) و قصهٔ این دوتا مثل قصهٔ آن دوتا است، زیرا بعد از ابی جعفر را ابو محمد مورد امید امامت بود، و پیش از آنکه سخنی بگویم امام علی نقی(ع) رو به من کرد و فرمود: ای ابو هاشم، برای خدا در موضوع ابو محمد (امام عسکری " ع ") بداء حاصل شد بعد از ابی جعفر در آنچه که برای او معروف نبود پیش از آن چنانچه برای او بداء حاصل شد در موسی (امام کاظم) بعد از درگذشت اسماعیل آنچه را که پرده از روی حال او برداشت ، و موضوع همان است که در خاطر تو گذشت و اگر چه ناحق طلبان بد شان آید، پسرم ابو محمد بعد از من امام است، نزد او است علم هرچه به دان نیاز باشد و ابزار امامت با او است. [۱۴۶]

۱۱ ـ ابی بکر فهفکی گوید: ابو الحسن (امام هادی " ع ") به من نوشت پسرم ابو محمد (امام عسکری " ع ") از نظر آفرینش، خود خیر خواه ترین آل محمد است (نسبت به مردم و دیانت) و



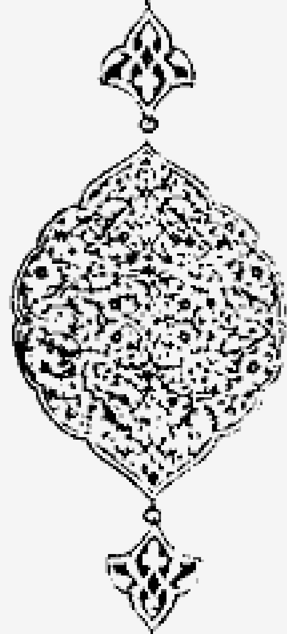


حُجَّةٌ وَهُوَ الأَكْبَرُ مِنْ وُلْدِي وَهُوَ الْخَلَفُ وَإِلَيْهِ يَنْتَهِي عُرَى الإِمامَةِ وَأَحْكامُها، فَما كُنْتَ سائِلِي فَسَلْهُ عَنْهُ، فَعِنْدَهُ مايُحْتاجُ إِلَيْهِ.

١٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ شاهَوَيْهِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْجُلّابِ قالَ:

كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ فِي كِتابٍ: أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلَفِ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ وَقَلِقْتَ لِذٰلِكَ فَلا تَغْتَمَّ فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ ((لايُضِلُّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰيهُمْ حَتّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مايَتَّقُونَ)) وَصاحِبُكَ بَعْدِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي وَعِنْدَهُ ماتَحْتاجُونَ إِلَيْهِ، يُقَدِّمُ مايَشاءُ اللهُ وَيُؤَخِّرُ مايَشاءُ اللهُ ((ماننسخ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها)) قَدْ كَتَبْتُ بِما فِيهِ بَيانٌ وَقِناعٌ لِذِي عَقْلٍ يَقْظانَ.

١٣ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ، عَنْ داوُدَ بْنِ الْقاسِمِ قالَ: سَمِعْتُ أَبا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ، فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلَفِ؟ فَقُلْتُ: وَلِمَ، جَعَلَنِي اللهُ فِداكَ؟ فَقالَ: إِنَّكُمْ لاتَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ، فَقُلْتُ: فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ؟ فَقالَ: قُولُوا: الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ.



حجت او محکم‌تر است و پس از من بزرگ ترین اولاد من است، او است جانشین، و رشتهٔ امامت به دست او می رسد و احکامش با او است. تو هرچه از من می پرسی از او بپرس که نیازمندیها نزد او است. [۱۴۷]

۱۲ ـ شاهویه بن عبدالله الجلاب گوید: امام هادی در نامه‌ای به من نگارش فرمود که: تو می خواستی بپرسی، پس از ابو جعفر (پسر بزرگ من که مرد) جانشین کیست؟ و به خاطر آن پریشان بودی، غم خور، زیرا خدا عز و جل (۱۴۵ سوره توبه): «هیچ مردمی را گمراه نکند، پس از آن که آنها را هدایت کرده تا بیان کند برایشان آنچه را باید بپرهیزند» سرور و امام تو بعد از من پسرم ابو محمد است، هرچه نیاز دارید نزد او است، خدا است که هرچه را خواهد پیش دارد و هرچه را خواهد پس اندازد (۱۰۶ سورهٔ بقره): «هر آیه را که ملغی کنیم و یا پس اندازیم بهتر از آن را یا مانند آن را بیاوریم» من نوشتم آنچه شرح و اطمینان است برای دل بیدار.

۱۳ ـ داود بن قاسم گوید: شنیدم ابو الحسن (امام هادی ع) می فرمود: جانشین بعد از من حسن است، شماها چه حالی دارید در جانشینی بعد از این جانشین، گفتم: خدا مرا قربانت کند، برای چه؟ فرمود: چون شما شخصی او را نتوانید دید و نام او را نتوانید برد، گفتم: پس به چه نام از او تعبیر کنیم، فرمود: بگوئید حجت از آل محمد (ص).



بابُ الاِشارَةِ وَالنَّصِّ اِلىٰ صاحِبِ الدّارِ عَلَيْهِ السَّلامُ

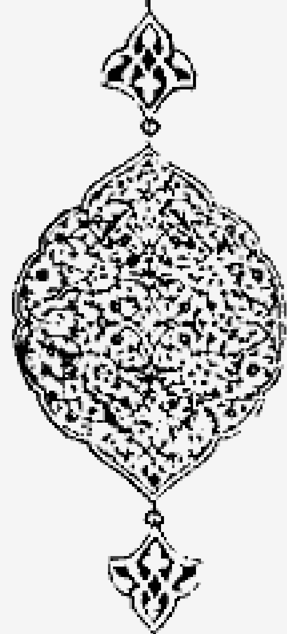
١ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ بِلالٍ قالَ: خَرَجَ اِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ قَبْلَ مُضِيِّهِ بِسَنَتَيْنِ يُخْبِرُنِي بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ.

ثُمَّ خَرَجَ اِلَيَّ مِنْ قَبْلِ مُضِيِّهِ بِثَلاثَةِ أَيّامٍ يُخْبِرُنِي بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ اِسْحاقَ، عَنْ أَبِي هاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قالَ: قُلْتُ لأَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: جَلالَتُكَ تَمْنَعُنِي مِنْ مَسْأَلَتِكَ، فَتَأْذَنُ لِي اَنْ اَسْأَلَكَ؟ فَقالَ: سَلْ، قُلْتُ: ياسَيِّدِي هَلْ لَكَ وَلَدٌ؟ فَقالَ: نَعَمْ، فَقُلْتُ: فَإِنْ حَدَثَ بِكَ حَدَثٌ فَأَيْنَ أَسْأَلُ عَنْهُ؟ قالَ: بِالْمَدِينَةِ.

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكْفُوفِ، عَنْ عَمْرٍو الأَهْوازِيِّ قالَ: أَرانِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنَهُ وَقالَ: هٰذا صاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي.

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ حَمْدانَ الْقَلانِسِيِّ قالَ: قُلْتُ لِلْعُمَرِيِّ: قَدْ مَضىٰ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ؟ فَقالَ لِي: قَدْ مَضىٰ وَلٰكِنْ قَدْ خَلَّفَ فِيكُمْ مَنْ رَقَبَتُهُ مِثْلُ هٰذِهِ ـ وَأَشارَ بِيَدِهِ.



٥ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ



باب اشاره و نص بر صاحب الدار (ع) امام عصر عجّل الله فرجه

۱ ـ محمد بن علی بن بلال گوید: فرمانی از طرف امام حسن عسکری (ع) دو سال پیش از وفاتش برای من صادر شد و در آن به من از جانشین خود خبر داده بود و باز هم سه روز پیش از وفاتش نامه‌ای به من رسید و به من از جانشین بعد از خودش خبر داده بود. [۱۴۸]

۲ ـ ابی هاشم جعفری گوید: به ابی محمد (امام حسن عسکری " ع ") گفتم: بزرگواریت مرا از پرسش از تو باز می دارد، به من اجازه می دهی چیزی از تو بپرسم؟ فرمود: بپرس، گفتم: ای آقای من، شما پسری دارید؟ فرمود: آری، گفتم: اگر پیش آمدی شد کجا از او پرسش کنم؟ فرمود: در مدینه. [۱۴۹]

۳ ـ عمرو اهوازی گوید: امام حسن عسکری (ع) پسرش را به من نشان داد و فرمود:

این پسر امام شما است بعد از من.

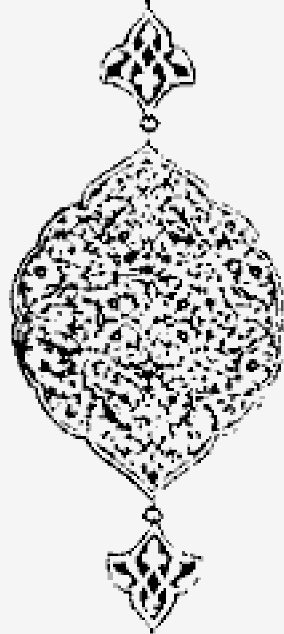
۴ ـ حمدان قلانسی گوید: به عُمَری گفتم: محققاً امام حسن عسکری در گذشت؟ به من پاسخ داد: محققاً در گذشت، ولی جانشین برای شما گذاشته است که گردنش به این کلفتی است و با دست خود اشاره کرد. [۱۵۰]

۵ ـ از احمد بن محمد بن عبدالله گوید: چون زبیری لعنه‌الله



أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ قالَ: خَرَجَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ حِينَ قُتِلَ الزُّبَيْرِيُّ لَعَنَهُ اللّٰهُ: هٰذا جَزاءُ مَنِ اجْتَرَأَ عَلَى اللّٰهِ فِي أَوْلِيائِهِ، يَزْعَمُ أَنَّهُ يَقْتُلُنِي وَلَيْسَ لِي عَقِبٌ، فَكَيْفَ رَأىٰ قُدْرَةَ اللّٰهِ فِيهِ، وَوُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمّاهُ ((م ح م د)) فِي سَنَةِ سِتٍّ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ.

٦ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدٍ ابْنَيْ عَلِيِّ بْنِ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ الْعَبْدِيِّ ـ مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ ـ عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فارِسَ سَمّاهُ، قالَ: أَتَيْتُ سامَرّا وَلَزِمْتُ بابَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَدَعانِي، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْتُ فَقالَ: مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ؟ قالَ: قُلْتُ: رَغْبَةٌ فِي خِدْمَتِكَ، قالَ: فَقالَ لِي: فَالْزَمِ الْبابَ، قالَ: فَكُنْتُ فِي الدّارِ مَعَ الْخَدَمِ، ثُمَّ صِرْتُ أَشْتَرِي لَهُمُ الْحَوائِجَ مِنَ السُّوقِ وَكُنْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ إِذا كانَ فِي الدّارِ رِجالٌ قالَ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْماً وَهُوَ فِي دارِ الرِّجالِ، فَسَمِعْتُ حَرَكَةً فِي الْبَيْتِ فَنادانِي: مَكانَكَ لاتَبْرَحْ، فَلَمْ أَجْسُرْ أَنْ أَدْخُلَ وَلا أَخْرُجَ، فَخَرَجَتْ عَلَيَّ جارِيَةٌ مَعَها شَيْءٌ مُغَطّىً، ثُمَّ نادانِي: ادْخُلْ، فَدَخَلْتُ وَنادَى الْجارِيَةَ فَرَجَعَتْ إِلَيْهِ، فَقالَ لَها: اكْشِفِي عَمّا مَعَكِ، فَكَشَفَتْ عَنْ غُلامٍ أَبْيَضَ حَسَنِ الْوَجْهِ وَكَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ فَإِذا شَعْرٌ نابِتٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلىٰ سُرَّتِهِ أَخْضَرُ لَيْسَ بِأَسْوَدَ، فَقالَ: هٰذا صاحِبُكُمْ، ثُمَّ أَمَرَها فَحَمَلَتْهُ فَما رَأَيْتُهُ بَعْدَ ذٰلِكَ حَتّىٰ مَضىٰ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ.



کشته شد، از طرف امام حسن عسکری(ع) صادر شد که:

این است جزای کسی که بر خدا در بارهٔ اولیاء او دلیری می‌کند، او گمان می‌کرد که مرا می‌کشد ونسلی نخواهد داشت، چطور نیروی حق را در بارهٔ خود دید؟ وبرای آن‌حضرت پسری آمد ونامش را(م‌ح‌م‌د) نهاد، ولادت او در سال ۲۵۶ بود. [۱۵۱]

۶ ـ ضوء بن علی عجلی از مردی پارسی که نامش را برده، گوید: به سامراء آمدم و ملازم در خانهٔ ابی محمد امام عسکری(ع) شدم، مرا خواست و گفت: برای چه آمدی؟ گفتم: به شوق خدمت به شما، به من فرمود دربان باش، گوید: من با خدمتکاران در خانه بودم و سپس ناظر خرید بازار شدم و هر وقت در خانه مردانی بودند من بی اجازه وارد می شدم.

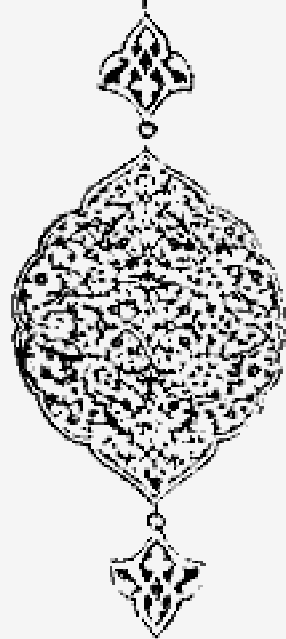
گوید: روزی من وارد خانه شدم آن حضرت در اطاق مردان بود و در اطاق حرکت و جنبشی بود، به من فریاد زد: به جای خود باش و حرکت نکن، من جرأت نکردم درون یا بیرون آیم و کنیزی از اطاق خارج شد و با او چیز سر پوشیده‌ای بود، سپس به من فریاد زد: درون بیا، من وارد شدم و به آن کنیزک فریاد زد و برگشت به او فرمود:

آنچـــه با خود داری از پرده بر آور، روپوش از پسر بچه‌ای سپید و خوش‌رو بر گرفت و شکم مبارکش را گشود، موئی از گلو تا ناف در آن روئیده بود سبز نه سیاه، و فرمود: این سرور و امام شما است، و کنیزک او را برد و دیگر تا پس از وفات امام حسن عسکری(ع) من او را ندیدم.



بابٌ فِي تَسْمِيَةِ مَنْ رَآهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

١ـ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ جَمِيعاً، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ قالَ: اجْتَمَعْتُ أَنا وَالشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو ـ رَحِمَهُ اللّٰهُ ـ عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحاقَ فَغَمَزَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلَفِ فَقُلْتُ لَهُ: يا أَبا عَمْرٍو! إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ وَما أَنا بِشاكٍّ فِيما أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ، فَإِنَّ اعْتِقادِي وَدِينِي أَنَّ الْأَرْضَ لاتَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلّا إِذا كانَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْماً، فَإِذا كانَ ذٰلِكَ رُفِعَتِ الْحُجَّةُ وَأُغْلِقَ بابُ التَّوْبَةِ ((فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمانِها خَيْراً)) فَأُولٰئِكَ أَشْرارٌ مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمُ الَّذِينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ الْقِيامَةُ وَلٰكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَزْدادَ يَقِيناً وَإِنَّ إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُرِيَهُ كَيْفَ يُحْيِي الْمَوْتىٰ ((قالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلىٰ وَلٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي)) وَقَدْ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحاقَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَأَلْتُهُ وَقُلْتُ: مَنْ أُعامِلُ أَوْ عَمَّنْ آخُذُ وَقَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ؟ فَقالَ لَهُ: الْعَمْرِيُّ ثِقَتِي، فَما أَدّىٰ إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي وَما قالَ لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ، فَاسْمَعْ لَهُ وَأَطِعْ، فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ، وَأَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ مِثْلِ ذٰلِكَ، فَقالَ لَهُ: الْعَمْرِيُّ



باب در نام کسانی که او را دیده اند

۱ ـ عبدالله بن جعفر حمیری گوید: من و شیخ ابو عمرو نزد احمد بن اسحق گرد آمدیم، احمد بن اسحق مرا وشکون گرفت که از او راجع به جانشین امام حسن عسکری بپرسم، من گفتم: ای ابا عمرو من می خواهم چیزی از شما بپرسم، من در آنچه می پرسم تردیدی ندارم، زیرا اعتقاد من و دین من است که زمین خالی از حجت نباشد مگر چهل روز پیش از قیام قیامت، آن وقت است که حجت برداشته شود و درِ توبه بسته شود و برای کسی که پیش از آن ایمان نداشته و در درون ایمانش کار خیری نکرده، دیگر ایمان سودی ندهد، آنها بدترین خلق خدایند و بر آنها است که قیامت بر پا می شود، ولی من می خواهم به یقین خودم بیفزایم، حضرت ابراهیم هم از خدایش پرسید به او بنماید که چگونه مرده‌ها را زنده می کند، خدا به او فرمود: آیا تو ایمان نداری؟ عرض کرد: چرا ولی می خواهم دلم مطمئن شود.

و ابو علی احمد بن اسحق به من خبر داده از قول امام علی نقی(ع) گوید: از آن حضرت پرسیدم با که طرف معامله باشم و یا از که اخذ احکام کنم و قول چه کسی را بپذیرم؟ به او فرموده است: عُمَری مورد وثوق من است هرچه از قول من به تو رسانیده و هرچه از قول من به تو بگوید از من گفته، از او بشنو و او را اطاعت کن که او ثقه و امین است و باز ابو علی به من خبر داد که از ابو محمد (امام عسکری "ع") همین پرسش را کرد و در جوابش

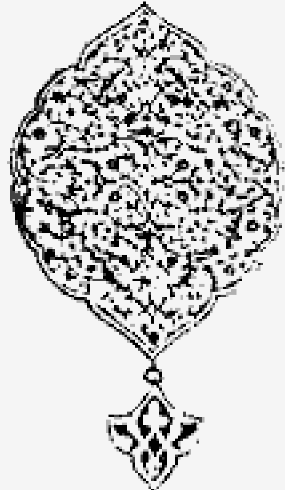


وَابْنُهُ ثِقَتانِ، فَما أَدَّيا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيانِ وَما قالا لَكَ فَعَنِّي يَقُولانِ، فَاسْمَعْ لَهُما وَأَطِعْهُما فَإِنَّهُما الثِّقَتانِ الْمَأْمُونانِ، فَهٰذا قَوْلُ إِمامَيْنِ قَدْ مَضَيا فِيكَ.

قالَ: فَخَرَّ أَبُو عَمْرٍو ساجِداً وَبَكىٰ ثُمَّ قالَ: سَلْ حاجَتَكَ، فَقُلْتُ: أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلَفَ مِنْ بَعْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ؟ فَقالَ: إِي وَاللّٰهِ وَرَقَبَتُهُ مِثْلُ ذا ـ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ ـ فَقُلْتُ لَهُ: فَبَقِيَتْ واحِدَةٌ فَقالَ لِي:

هاتِ، قُلْتُ: فَالِاسْمُ؟ قالَ: مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذٰلِكَ وَلا أَقُولُ هٰذا مِنْ عِنْدِي، فَلَيْسَ لِي أَنْ أُحَلِّلَ وَلا أُحَرِّمَ وَلٰكِنْ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَإِنَّ الأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطانِ أَنَّ أَبا مُحَمَّدٍ مَضىٰ وَلَمْ يُخَلِّفْ وَلَداً وَقَسَّمَ مِيراثَهُ وَأَخَذَهُ مَنْ لا حَقَّ لَهُ فِيهِ، وَهُوَ ذا عِيالُهُ يَجُولُونَ، لَيْسَ أَحَدٌ يَجْسُرُ أَنْ يَتَعَرَّفَ إِلَيْهِمْ أَوْ يُنِيلَهُمْ شَيْئاً وَإِذا وَقَعَ الِاسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ، فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَأَمْسِكُوا عَنْ ذٰلِكَ.

قالَ الْكُلَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ: وَحَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحابِنا ـ ذَهَبَ عَنِّي اسْمُهُ ـ أَنَّ أَبا عَمْرٍو سَأَلَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحاقَ عَنْ مِثْلِ هٰذا، فَأَجابَ بِمِثْلِ هٰذا.



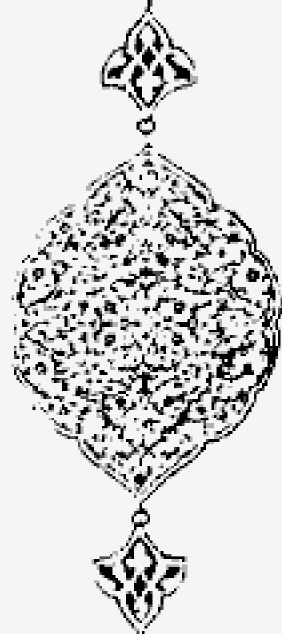
٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَكانَ أَسَنَّ شَيْخٍ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْعِراقِ فَقالَ: رَأَيْتُهُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ وَهُوَ غُلامٌ عَلَيْهِ السَّلامُ.



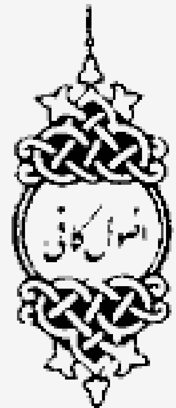
فرمود: عُمَری و پسرش هر دو ثقه‌اند، هر چه از من به تو رسانند از من رسانده‌اند و هر چه به تو گویند از قول من گفته‌اند از آنها بشنو و از آنها اطاعت کن که هر دو ثقه و اُمینند ؛ این قول دو امام است که در بارهٔ تو صادر شده.

گوید: ابو عمرو به سجده افتاد و گریست و سپس گفت: بپرس، من به او گفتم: تو به چشم خود جانشین امام حسن عسکری(ع) را دیده‌ای؟ فرمود: آری به خدا، و گردنش مانند این است و با دست خود اشاره کرد، به او گفتم یک پرسش دیگر مانده است، فرمود: آن را هم بیاور، گفتم: نامش؟ فرمود:بر شما حرام است از آن بپرسید و این را هم از پیش خود نمی گویم، و من حق ندارم چیزی را حلال کنم و یا حرام کنم، ولی از قول او می گویم، زیرا پیش سلطان و حکومت چنین مسلّم شده که امام حسن عسکری وفات کرد و پسری نداشت و میراثش را هم قسمت کردند و کسانی که حق نداشتند گرفتند و هم اکنون عیال آن حضرت در بدرند و کسی جرأت ندارد خود را به آنها معرفی کند یا چیزی به آنها برساند و چون نام را دانستند به دنبال او می روند، از خدا بپرهیزید و از این موضوع درگذرید.

کلینی گوید: شیخی از اصحاب ما هم که نامش را فراموش کرده‌ام به من باز گفت که: ابا عمرو از احمد بن اسحق همین پرسش را کرد و به او چنین پاسخی داد.



۲ ـ علی‌بن‌محمد از محمد بن‌اسماعیل بن موسی بن جعفر که پیرمردترین اولاد پیغمبر(ص) بود در عراق روایت کرده که گفت:من اورا در میان دو مسجد دیدم،او هنوز پسربچه‌ای بود. [۱۵۲]



٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رِزْقِ اللّٰهِ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ قالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقاسِمِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَر قالَ: حَدَّثَتْنِي حَكِيمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيهِما السَّلامُ ـ وَهِيَ عَمَّةُ أَبِيهِ ـ أَنَّها رَأَتْهُ لَيْلَةَ مَوْلِدِهِ وَبَعْدَ ذٰلِكَ.

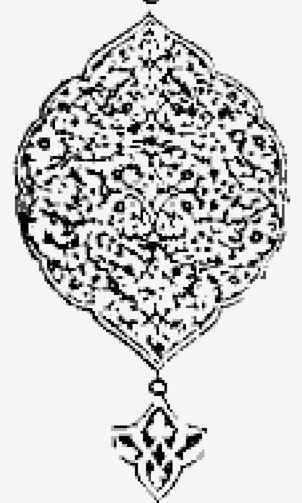
٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ حَمْدانَ الْقَلانِسِيِّ قالَ: قُلْتُ لِلْعَمْرِيِّ: قَدْ مَضىٰ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيهِ السَّلامُ ؟ فَقالَ: قَدْ مَضىٰ وَلٰكِنْ قَدْ خَلَّفَ فِيكُمْ مَنْ رَقَبَتُهُ مِثْلُ هٰذا ـ وَأَشارَ بِيَدِهِ ـ.

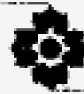
٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ فَتْحٍ مَوْلَى الزُّرارِيِّ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَلِيِّ بْنَ مُطَهَّرٍ يَذْكُرُ أَنَّهُ قَدْ رَآهُ وَوَصَفَ لَهُ قَدَّهُ.

٦ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شاذانَ بْنِ نُعَيْمٍ، عَنْ خادِمٍ لِإبْراهِيمَ بْنِ عَبْدَةَ النَّيْسابُورِيِّ أَنَّها قالَتْ: كُنْتُ واقِفَةً مَعَ إِبْراهِيمَ عَلَى الصَّفا فَجاءَ عَلَيهِ السَّلامُ حَتّىٰ وَقَفَ عَلىٰ إِبْراهِيمَ وَقَبَضَ عَلىٰ كِتابِ مَناسِكِهِ وَحَدَّثَهُ بِأَشْياءَ.

٧ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ بْنِ صالِحٍ أَنَّهُ رَآهُ عِنْدَ الْحَجَرِ الأَسْوَدِ وَالنّاسُ يَتَجاذَبُونَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ: ما بِهٰذا أُمِرُوا.

٨ ـ عَلِيٌّ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ أَحْمَدَ بْنِ إِبْراهِيمَ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قالَ: رَأَيْتُهُ عَلَيهِ السَّلامُ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ حِينَ أَيْفَعَ وَقَبَّلْتُ يَدَيْهِ وَرَأْسَهُ.



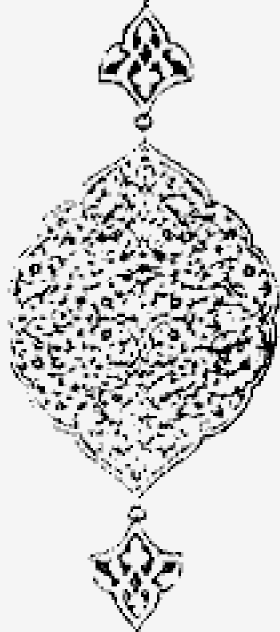



۳ ـ موسی بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر گوید: حکیمه دختر امام محمد تقی(ع) عمهٔ پدرش برای من باز گفت که او را شب ولادتش و بعد از آن دیدم.

٤ ـ حمدان قلانسی گوید: به عَمْری گفتم: امام حسن عسکری(ع) در گذشت؟ فرمود: در گذشت، ولی میان شما به جا گذاشته کسی که گردنش مانند این است و به دست خود اشاره کرد.

۵ ـ فتح، مولی الزّراری (الرازی خ ل) گفت: از ابا علی بن مطهّر شنیدم می گفت: محققاً آن حضرت را دیده و اندامش را برای او وصف کرد.

٦ ـ کنیز ابراهیم بن عبده نیشابوری، گفته: من با ابراهیم بر کوه صفا ایستاده بودم که آن حضرت آمد و بر سر ابراهیم ایستاد و کتاب مناسکش را گرفت و چیزها با او باز گفت.



۷ ـ ابی عبدالله بن صالح که او گفت: من آن حضرت را نزد حجر الاسود دیدم، مردم با او برای (بوسیدن) حجر کشمکش می کردند، و او می فرمود: به این وضع دستور ندارید.

۸ ـ ابی علی احمد بن ابراهیم بن ادریس از پدرش که او گفت: من بعد از وفات امام حسن عسکری آن حضرت را دیدم وقتی که قدّ رسائی داشت و من دو دست و سر او را بوسیدم.



٩ ـ عَلِيٌّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ بْنِ صالِحٍ وَأَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنِ الْقَنْبَرِيِّ ـ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ قَنْبَرٍ الْكَبِيرِ ـ مَوْلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: جَرىٰ حَدِيثُ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ فَذَمَّهُ، فَقُلْتُ لَهُ: فَلَيْسَ غَيْرُهُ فَهَلْ رَأَيْتَهُ؟ فَقالَ: لَمْ أَرَهُ وَلٰكِنْ رَآهُ غَيْرِي، قُلْتُ: وَمَنْ رَآهُ؟ قالَ: قَدْ رَآهُ جَعْفَرٌ مَرَّتَيْنِ وَلَهُ حَدِيثٌ.

١٠ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْوَجْنائِيِّ أَنَّهُ أَخْبَرَنِي عَمَّنْ رَآهُ: أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الدّارِ قَبْلَ الْحادِثِ بِعَشَرَةِ أَيّامٍ وَهُوَ يَقُولُ: اللّٰهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّها مِنْ أَحَبِّ الْبِقاعِ لَوْلا الطَّرْدُ ـ أَوْ كَلامٌ هٰذا نَحْوُهُ.

١١ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ بَعْضِ جَلاوِزَةِ السَّوادِ قالَ: شاهَدْتُ سِيماءَ آنِفاً بِسُرَّ مَنْ رَأىٰ وَقَدْ كَسَرَ بابَ الدّارِ، فَخَرَجَ عَلَيْهِ وَبِيَدِهِ طَبَرْزِينٌ، فَقالَ لَهُ: ما تَصْنَعُ فِي دارِي؟ فَقالَ سِيماءُ: إِنَّ جَعْفَراً زَعَمَ أَنَّ أَباكَ مَضىٰ وَلا وَلَدَ لَهُ، فَإِنْ كانَتْ دارُكَ فَقَدِ انْصَرَفْتُ عَنْكَ، فَخَرَجَ عَنِ الدّارِ. قالَ عَلِيُّ بْنُ قَيْسٍ: فَخَرَجَ عَلَيْنا خادِمٌ مِنْ خَدَمِ الدّارِ فَسَأَلْتُهُ عَنْ هٰذَا الْخَبَرِ، فَقالَ لِي: مَنْ حَدَّثَكَ بِهٰذا؟ فَقُلْتُ لَهُ: حَدَّثَنِي بَعْضُ جَلاوِزَةِ السَّوادِ، فَقالَ لِي:

لا يَكادُ يَخْفىٰ عَلَى النّاسِ شَيْءٌ.

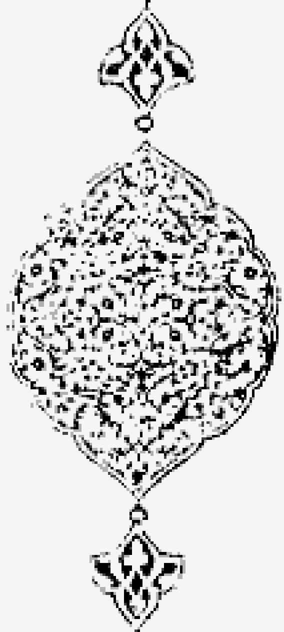
١٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ



۹ ـ قنبری گوید: یکی از اولاد قنبر کبیر خادم ابو الحسن الرضا (ع) گفته: حدیث جعفر بن علی (جعفر کذاب برادر امام حسن عسکری) به میان آمد و قنبری او را بد گفت، من به او گفتم: جز او کسی نیست تو امام عصرت را دیده‌ای؟ گفت: من ندیدم ولی دیگری دیده، گفتم: چه کسی او را دیده؟ گفت: خود همین جعفر دو بار او را دیده و او داستانی دارد. [۱۵۳]

۱۰ ـ ابی محمد وجنانی گوید: کسی که او را دیده بود به من خبر داد که آن حضرت ده روز پیش از حادثهٔ (وفات امام حسن عسکری «ع» از مجلسی) از خانه بیرون شد و می فرمود: بار خدایا به راستی که تو می دانی این جا نزد من از همه جا محبوب‌تر است اگر مرا نمی راندند ـ یا سخنی به این مضمون.

۱۱ ـ علی بن قیس از یکی از پاسبانهای سواد که گوید: من خود همراه سیماء (مأمور بازدید خانهٔ امام عسکری از طرف سلطان بودم) و همین تازگی در سر من رأی دیدم که سیماء در خانه را شکسته بود و آن حضرت طبرزینی در دست داشت و جلو او بیرون آمد و به او فرمود: تو در خانهٔ من چه می کنی؟ سیماء گفت: جعفر معتقد است که پدرت مرده و اولاد ندارد، اگر این خانه از شما است من اکنون بر می گردم و از خانه بیرون رفت، علی بن قیس گوید: در این میان یکی از خادمان خانه بیرون آمد و من این خبر را از او پرسیدم، به من گفت: چه کسی این خبر را به تو باز گفت؟ به او گفتم: یکی از پاسبانهای سواد به من باز گفت: آن خادم به من گفت: ممکن نیست چیزی از مردم نهان بماند. [۱۵۴]



۱۲ ـ عمرو اهوازی گوید: ابو محمد (امام حسن عسکری ع)



بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكْفُوفِ، عَنْ عَمْرٍو الأَهْوازِيِّ قالَ: أرانِيهِ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَقالَ: هٰذا صاحِبُكُمْ.

١٣ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيّ النيسابُورِيّ، عَنْ إبْراهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي نَصْرٍ ظَرِيفٍ الْخادِمِ أَنَّهُ رَآهُ.

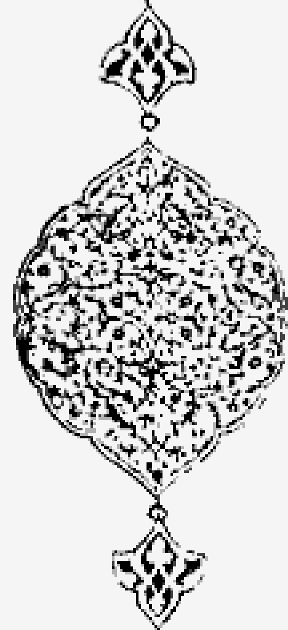
١٤ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ ابْنَيْ عَلِيِّ بْنِ إبْراهِيمَ أَنَّهُما حَدَّثاهُ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَسَبْعِينَ وَمِائَتَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيّ الْعِجْلِيِّ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فارِسٍ سَمّاهُ أَنَّ أَبا مُحَمَّدٍ أَراهُ إيّاهُ.

١٥ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ بْنِ راشِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَهْلِ الْمَدائِنِ قالَ:

كُنْتُ حاجّاً مَعَ رَفِيقٍ لِي، فَوافَيْنا إلَى الْمَوْقِفِ فَإذاً شابٌّ قاعِدٌ عَلَيْهِ إزارٌ وَرِداءٌ وَفِي رِجْلَيْهِ نَعْلٌ صَفْراءُ، قَوَّمْتُ الإزارَ وَالرِّداءَ بِمِائَةٍ وَخَمْسِينَ دِيناراً وَلَيْسَ عَلَيْهِ أَثَرُ السَّفَرِ، فَدَنا مِنّا سائِلٌ فَرَدَدْناهُ، فَدَنا مِنَ الشّابِّ فَسَأَلَهُ، فَحَمَلَ شَيْئاً مِنَ الأَرْضِ وَناوَلَهُ.

فَدَعا لَهُ السّائِلُ وَاجْتَهَدَ فِي الدُّعاءِ وَأَطالَ، فَقامَ الشّابُّ وَغابَ عَنّا، فَدَنَوْنا مِنَ السّائِلِ فَقُلْنا لَهُ:

وَيْحَكَ ما أَعْطاكَ؟



آن حضرت را به من نمود و فرمود: این است امام شما.

۱۳ ـ از ابی نصر ظریف خادم نَقل است که حضرت را دیده است.

۱۴ ـ ضوء بن علی عجلی از مردی پارسی که نام او را برده، روایت کرده که امام عسکری(ع) آن حضرت را به وی نموده است.

۱۵ ـ احمد بن راشد از یک مدائنی که گفته: من با رفیقی که داشتم به حج رفته بودیم و در موقف (عرفات) بی انتظار به جوانی بر خوردیم که نشسته بود و در بر او یک ازار و ردائی بود و در پایش نعل زردی، من آن ازار و رداء را به یک صد و پنجاه اشرفی طلا قیمت کردم، بر آن جوان اثر و نشانهٔ سفر نبود، یک گدا به ما نزدیک شد، او را ردّ کردیم و نزد آن جوان رفت و از او چیزی خواست، آن جوان چیزی از روی زمین برداشت و به او داد و آن سائل برای او دعا کرد و در دعا بسیار جدیت کرد و طول داد، و آن جوان بر خاست و از چشم ما نهان شد.

ما نزد آن سائل رفتیم و گفتیم: وای بر تو به تو چیزی داد؟ او یک ریگ طلای دندانه دندانه به ما نشان داد که آن را بیست

فَأَرانا حَصاةَ ذَهَبٍ مُضَرَّسَةً، قَدَّرْناها عِشرِينَ مِثقالاً، فَقُلْتُ لِصاحِبِي: مَوْلانا عِنْدَنا وَنَحْنُ لانَدْرِي، ثُمَّ ذَهَبْنا فِي طَلَبِهِ فَدُرْنا الْمَوْقِفَ كُلَّهُ، فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَيْهِ، فَسَأَلْنا كُلَّ مَنْ كانَ حَوْلَهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، فَقالُوا: شابٌّ عَلَوِيٌّ يَحِجُّ فِي كُلِّ سَنَةٍ ماشِياً.

بابٌ فِي النَّهْيِ عَنِ الِاسْمِ

١ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ، عَنْ داوُدَ بْنِ الْقاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قالَ: سَمِعْتُ أَبا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِي: الْحَسَنُ، فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلَفِ؟ فَقُلْتُ: وَلِمَ، جَعَلَنِيَ اللّٰهُ فِداكَ؟ قالَ: إِنَّكُمْ لاتَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ، فَقُلْتُ: فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ؟ فَقالَ: قُولُوا: الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَسَلامُهُ.

٢ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ الصّالِحِيِّ قالَ: سَأَلَنِي أَصْحابُنا بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنْ أَسْأَلَ عَنِ الِاسْمِ وَالْمَكانِ، فَخَرَجَ الْجَوابُ: إِنْ دَلَلْتُهُمْ عَلَى الِاسْمِ أَذاعُوهُ وَإِنْ عَرَفُوا الْمَكانَ دَلُّوا عَلَيْهِ.

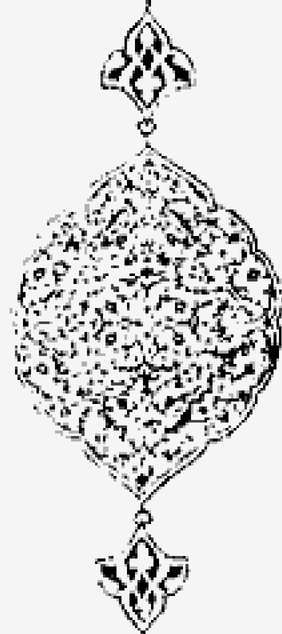


مثقال اندازه گرفتیم، من به رفیقم گفتم: مولای ما نزد ما بود و ما ندانستیم و به دنبال او رفتیم و همهٔ موقف را گردش کردیم و او را به دست نیاوردیم، و از کسانی که اطراف او بودند از اهل مکه و مدینه راجع به او پرسش کردیم، گفتند: یک جوان علوی است که هر سال پیاده به حج می آید. [۱۵۵]

باب در نهی از اسم

۱ ـ داود بن قاسم جعفری گوید: از ابو الحسن عسکری (امام علی نقی) شنیدم می فرمود: جانشین من حسن (ع) است و چگونه باشید نسبت به جانشین او؟ من گفتم: برای چه ؟ خدا مرا قربانت کند. فرمود: شما شخص او را نتوانید دید و او را به نامش نتوانید یاد کرد (نامش را نتوانید برد) من گفتم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود: بگوئید حجت از آل محمد (ص).

۲ ـ ابی عبد الله صالحی گوید: یکی از اصحاب ما پس از فوت امام حسن عسکری از من نام و مکان امام را پرسید، جواب آمد که: اگر آنها را به نام دلالت کنی آن را فاش می سازند و اگر به مکان دلالت کنی بدان رهنمائی کنند. [۱۵۶]



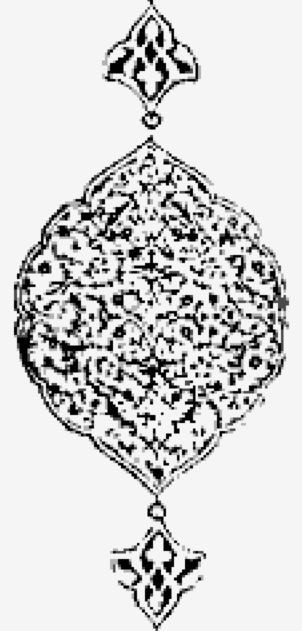


٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ، عَنِ الرَّيّانِ بْنِ الصَّلْتِ قالَ: سَمِعْتُ أَبا الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ ـ وَسُئِلَ عَنِ الْقائِمِ ـ فَقالَ: لا يُرىٰ جِسْمُهُ وَلا يُسَمّىٰ اسْمُهُ.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئابٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: صاحِبُ هٰذَا الْأَمْرِ لا يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ إِلّا كافِرٌ.

بابٌ نادِرٌ في حالِ الْغَيْبَةِ

١ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِهِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: أَقْرَبُ ما يَكُونُ الْعِبادُ مِنَ اللّٰهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَأَرْضىٰ ما يَكُونُ عَنْهُمْ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّةَ اللّٰهِ جَلَّ وَعَزَّ وَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَلَمْ يَعْلَمُوا مَكانَهُ وَهُمْ فِي ذٰلِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ تَبْطُلْ حُجَّةُ اللّٰهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَلا مِيثاقُهُ، فَعِنْدَها فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَباحاً وَمَساءً فَإِنَّ أَشَدَّ ما يَكُونُ غَضَبُ اللّٰهِ عَلىٰ أَعْدائِهِ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّتَهُ وَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِياءَهُ لا يَرْتابُونَ وَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَرْتابُونَ ما غَيَّبَ حُجَّتَهُ عَنْهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَلا يَكُونُ ذٰلِكَ إِلّا عَلىٰ



۳ ـ ریان بن صلت گوید: از ابو الحسن الرضا(ع) از قائم(ع) سؤال شد، فرمود:

شخص او را نبینند و نام او را نبرند.

٤ ـ امام صادق (ع) فرمود: صاحب این امر است که نام او را نبرد مگر کافر ـ او را به نام نخواند مگر کافر. [۱۵۷]

باب نادری است در بارهٔ غیبت

۱ ـ مفضل بن عمر از امام صادق (ع) فرمود: بنده گان به خدا جل ذکره نزدیکترند و خدا از آنها راضی تر است در وقتی که حجت خدا از میان آنها مفقود شود و او را نتوانند دید و جای او را هم ندانند و باز در عین حال معتقد باشند که حجت خدا جل ذکره از میان نرفته و میثاق و پیمانش باطل نگشته، در این حال در هر بامداد و پسین در انتظار فرج باشید، زیرا سخت ترین موقع خشم خدا بر دشمنان خود موقعی است که حجت خدا را از دست بدهند و او را نیابند و برای آنها ظاهر نگردد، خدا می داند که دوستانش شک نمی کنند و اگر می دانست شک می کنند یک چشم به هم زدن حجت خود را از آنها نهان نمی داشت و این غیبت امام نمی شود مگر بر سر بدترین مردم (یعنی علتش بدترین مردمند). [۱۵۸]

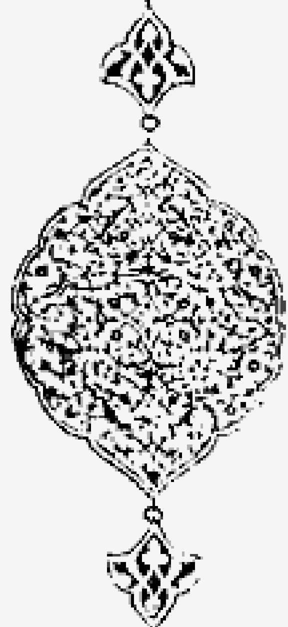


رَأْسِ شِرارِ النّاسِ.

٢ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِرْداسٍ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ وَالْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ عَمّارٍ السّاباطِيِّ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَيُّما أَفْضَلُ: اَلْعِبادَةُ فِي السِّرِّ مَعَ الْإِمامِ مِنْكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْباطِلِ، أَوِ الْعِبادَةِ فِي ظُهورِ الْحَقِّ وَدَوْلَتِهِ، مَعَ الْإِمامِ مِنْكُمُ الظّاهِرِ؟

فَقالَ: يا عَمّارُ! الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَاللّٰهِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلانِيَةِ وَكَذٰلِكَ وَاللّٰهِ عِبادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْباطِلِ وَتَخَوُّفُكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِي دَوْلَةِ الْباطِلِ وَحالِ الْهُدْنَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ فِي ظُهورِ الْحَقِّ مَعَ إِمامِ الْحَقِّ الظّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ، وَلَيْسَتِ الْعِبادَةُ مَعَ الْخَوْفِ فِي دَوْلَةِ الْباطِلِ مِثْلَ الْعِبادَةِ وَالْأَمْنِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ.

وَاعْلَمُوا أَنَّ مَنْ صَلّىٰ مِنْكُمُ الْيَوْمَ صَلاةً فَرِيضَةً فِي جَماعَةٍ، مُسْتَتِراً بِها مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِها فَأَتَمَّها، كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ خَمْسِينَ صَلاةً فَرِيضَةً فِي جَماعَةٍ، وَمَنْ صَلّىٰ مِنْكُمْ صَلاةً فَرِيضَةً وَحْدَهُ مُسْتَتِراً بِها مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِها فَأَتَمَّها، كَتَبَ اللّٰهُ بِها لَهُ خَمْساً وَعِشْرِينَ صَلاةً فَرِيضَةً وَحْدانِيَّةً، وَمَنْ صَلّىٰ مِنْكُمْ صَلاةً نافِلَةً لِوَقْتِها فَأَتَمَّها، كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ بِها عَشْرَ صَلَواتٍ نَوافِلَ، وَمَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ



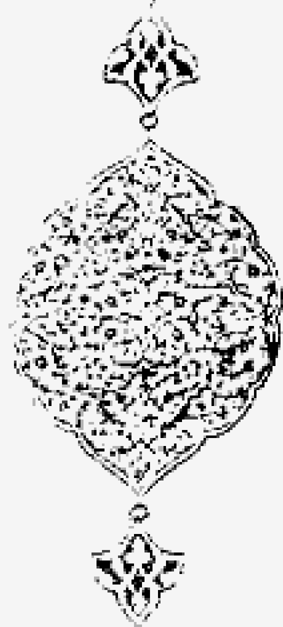


۲ ـ عمار ساباطی گوید: به امام صادق (ع) گفتم: کدام بهتر است، عبادت پنهانی با امام بر حق از شماها در دولت باطل یا عبادت عیانی در ظهور حق و دولت حق با امام آشکارا از شماها؟

در جواب فرمود: ای عمار! صدقهٔ نهانی به خدا بهتر است از صدقهٔ عیانی و همچنین ـ به خدا ـ عبادت نهانی شما با امام در پردهٔ خودتان در حال دولت باطل و ترس شما از دشمن خود در زمان تسلط باطل و در حال هدنه بهتر است از کسی که خدا عز وجل را در ظهور حق با امام حق آشکار و در دولت حق عبادت می کند، عبادت با ترس در دولت باطل مانند عبادت در حال آسایش و در دولت حق نیست.

بدانید هر کدام شماها امروز یک نماز جماعت بخواند در پنهانی از دشمن خود و آن نماز در وقت باشد و کامل ادا شود خدا ثواب پنجاه نماز واجب که به جماعت خوانده شود برای او بنویسد و هر کدام شماها یک نماز واجب را پنهان از دشمن خود بخواند و آن را کامل ادا کند، خدا ثواب بیست و پنج نماز واجب که به فرادی خوانده شود برایش بنویسد و هر کدام از شماها نماز نافله‌ای را در وقتش بخواند و کامل ادا کند خدا ثواب ده نماز نافله را به او عطا کند و هر کدام از شماها حسنه‌ای انجام دهد خدا عز و جل به او ثواب بیست حسنه بدهد و خدا باز هم دو چندان کند حسنات مؤمن از شماها را وقتی کارهای خود را خوب بکند و طبق تقیه و حفظ دینش و امامش و خودش انجام دهد و زبانش را نگهدارد بلکه به اضعاف مضاعف اجر دهد، به راستی خدای عز و جل کریم است.

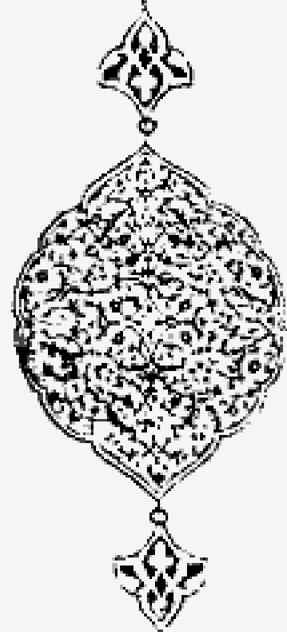
گفتم: قربانت به خدا مرا به عمل تشویق کردی و بر آن





حَسَنَةً، كَتَبَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِها عِشْرِينَ حَسَنَةً وَيُضاعِفُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ حَسَناتِ الْمُؤْمِنِ مِنكُمْ إِذا أَحْسَنَ أَعْمالَهُ وَدانَ بِالتَّقِيَّةِ عَلىٰ دِينِهِ وَإِمامِهِ وَنَفْسِهِ وَأَمْسَكَ مِنْ لِسانِهِ، أَضْعافاً مُضاعَفَةً، إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ كَرِيمٌ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، قَدْ وَاللّٰهِ رَغَّبْتَنِي فِي الْعَمَلِ وَحَثَثْتَنِي عَلَيْهِ وَلٰكِنْ أُحِبُّ أَنْ أَعْلَمَ كَيْفَ صِرْنا نَحْنُ الْيَوْمَ أَفْضَلَ أَعْمالاً مِنْ أَصْحابِ الإِمامِ الظّاهِرِ مِنْكُمْ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَنَحْنُ عَلىٰ دِينٍ واحِدٍ؟ فَقالَ: إِنَّكُمْ سَبَقْتُمُوهُمْ إِلَى الدُّخُولِ فِي دِينِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَى الصَّلاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَإِلىٰ كُلِّ خَيْرٍ وَفِقْهٍ وَإِلىٰ عِبادَةِ اللّٰهِ عَزَّ ذِكْرُهُ سِرّاً مِنْ عَدُوِّكُمْ مَعَ إِمامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ، مُطِيعِينَ لَهُ صابِرِينَ مَعَهُ، مُنْتَظِرِينَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ، خائِفِينَ عَلىٰ إِمامِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ مِنَ الْمُلُوكِ الظَّلَمَةِ تَنْظُرُونَ إِلىٰ حَقِّ إِمامِكُمْ وَحُقُوقِكُمْ فِي أَيْدِي الظَّلَمَةِ، قَدْ مَنَعُوكُمْ ذٰلِكَ وَاضْطَرُّوكُمْ إِلىٰ حَرْثِ الدُّنْيا وَطَلَبِ الْمَعاشِ مَعَ الصَّبْرِ عَلىٰ دِينِكُمْ وَعِبادَتِكُمْ وَطاعَةِ إِمامِكُمْ وَالْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّكُمْ، فَبِذٰلِكَ ضاعَفَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَكُمُ الأَعْمالَ، فَهَنِيئاً لَكُمْ.



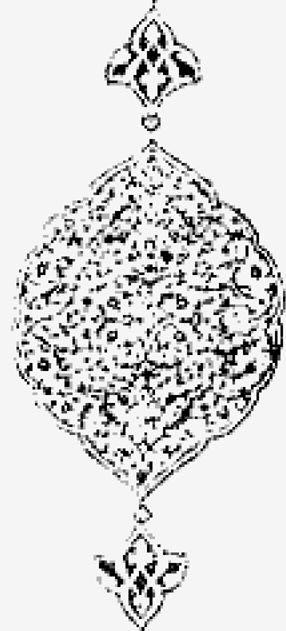
قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، فَما تَرىٰ إِذاً أَنْ نَكُونَ مِنْ أَصْحابِ الْقائِمِ وَيَظْهَرَ الْحَقُّ وَنَحْنُ الْيَوْمَ فِي إِمامَتِكَ وَطاعَتِكَ أَفْضَلُ أَعْمالاً مِنْ أَصْحابِ دَوْلَةِ الْحَقِّ وَالْعَدْلِ؟ فَقالَ: سُبْحانَ اللّٰهِ أَما تُحِبُّونَ أَنْ



واداشتی ولی دوست دارم که بدانم چطور ما امروز کردارمان بهتر است از کردار اصحاب و یاران امام ظاهر و آشکارا از شما در زمان دولت حق با این که ما یک مذهب و یک دین داریم؟ فرمود: برای این که شما بدانها پیشی گرفتید در دخول به دین خدا عز وجل و به ادای نماز و روزه و حج و نسبت به هر کار خوبی و هر فهم مسئله‌ای و به عبادت خدا عز و جل در پنهانی از دشمن خود با امام مستتر، در حالی که مطیع او هستید و با او شکیبائی کنید و در انتظار دولت حق به سر برید و در حالی که بترسید بر امام خود و بر خویشتن از ملوک ستم کار، شما به چشم خود نگاه کنید که حق امام شما و حق خود شما در دست ستم کاران است، آنها جلو شما را گرفته اند و دارائی شما را برده‌اند و شما را ناچار کرده اند به کشت و کار و تلاش برای گذران و خرج دنیا و طلب معاش زندگی و صبر بر دین داری خودتان و عبادت مخصوص به خودتان و ا طاعت از امام خودتان با بیم از دشمن برای این است که خدا عز وجل اعمال شمارا چندین برابر کند، گوارا باد بر شما.

من گفتم: قربانت چه می فرمائید که ما از یاران امام قائم (ع) باشیم و دولت حق به رهبری او ظاهر شود، با این که امروزه در سرپرستی امامت شما هستیم و در اطاعت شما، و اعمال ما از یاران دولت حق و عدالت برتر است.

فرمود: سبحان الله شما دوست ندارید که خدا تبارک و تعالی حق و عدل را در همه بلاد ظاهر کند و کلمهٔ همهٔ مردم را یکی



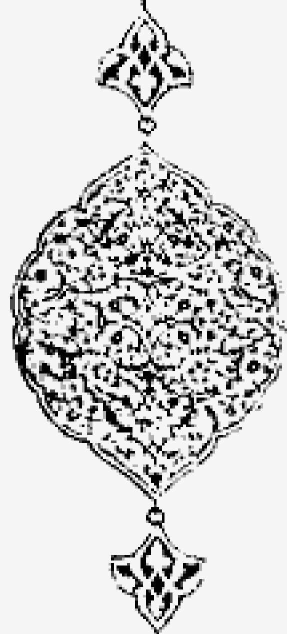


يُظْهِرَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ الْحَقَّ وَالْعَدْلَ فِي الْبِلادِ وَيَجْمَعَ اللّٰهُ الْكَلِمَةَ وَيُؤَلِّفَ اللّٰهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ وَلا يَعْصُونَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ وَتُقامَ حُدُودُهُ فِي خَلْقِهِ وَيَرُدَّ اللّٰهُ الْحَقَّ إِلىٰ أَهْلِهِ فَيَظْهَرُ، حَتّىٰ لايُسْتَخْفىٰ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ، أَما وَاللّٰهِ ياعَمّارُ! لايَمُوتُ مِنكُمْ مَيِّت عَلَى الْحالِ الَّتِي أَنْتُمْ عَلَيْها إِلّا كانَ أَفْضَلَ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ كَثِيرٍ مِنْ شُهَداءِ بَدْرٍ وَأُحُدٍ فَأَبْشِرُوا.

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أُسامَةَ، عَنْ هِشامٍ. وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحاقَ قالَ:

حَدَّثَنِي الثِّقَةُ مِنْ أَصْحابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيهِ السَّلامُ أَنَّهُمْ سَمِعُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيهِ السَّلامُ يَقُولُ فِي خُطْبَةٍ لَهُ:

اَللّٰهُمَّ وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لايَأْرِزُ كُلُّهُ وَلا يَنْقَطِعُ مَوادُّهُ وَأَنَّكَ لاتُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلىٰ خَلْقِكَ، ظاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطاعِ أَوْ خائِفٍ مَغْمُورٍ، كَيْلا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ، وَلا يَضِلَّ أَوْلِياؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ، بَلْ أَيْنَ هُمْ؟ وَكَمْ أُولٰئِكَ الْأَقَلُّونَ عَدَداً وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللّٰهِ جَلَّ ذِكْرُهُ قَدْراً، الْمُتَّبِعُونَ لِقادَةِ الدِّينِ، الْأَئِمَّةِ الْهادِينَ، الَّذِينَ يَتَأَدَّبُونَ بِآدابِهِمْ وَيَنْهَجُونَ نَهْجَهُمْ، فَعِنْدَ ذٰلِكَ يَهْجُمُ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلىٰ حَقِيقَةِ الْإِيمانِ، فَتَسْتَجِيبُ أَرْواحُهُمْ لِقادَةِ الْعِلْمِ وَيَسْتَلِينُونَ



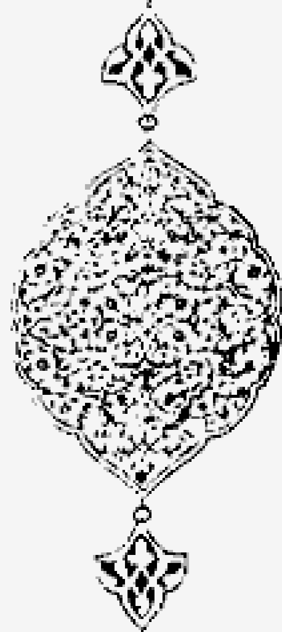


کند و دلهای مختلفه را با هم درآمیزد و مهربان سازد و مردم خدا عز و جل را نا فرمائی نکنند در زمین او و حدود و مقرراتش بر همهٔ خلقش مجری شود و خدا حق را به اهلش برگرداند و آشکار شود تا آن که هیچ حقی از ترس خلقی زیر پرده نهان نماند، به خدا ای عمار هیچ کس از شما شیعه در این وضع حاضر که شما در آن به سر می برید نمیرد جز آن که نزد خدا برتر است از بسیاری شهیدان جبهه بَدر و اُحُد، مژده باد شما را. [۱۵۹]

۳ ـ ابی اسحق گوید: موثّقین از اصحاب امیر المؤمنین (ع) برایم باز گفتند که شنیدند امیر المؤمنین در یکی از خطبه‌های خود می فرمود:

بار خدایا من می دانم که همهٔ علم و دانش حق بر چیده نمی شود و مایه بر نمی گردد و می دانم که تو زمین خود را خالی از حجتی بر خلق خود نسازی که آن حجت یا ظاهر است و فرمانش نبرند یا بیمناک و نهان است. برای آن که حجت تو باطل نگردد و اولیائت پس از آن که راه را به آنها نمودی گمراه نشوند، اکنون باید گفت آنان کجایند و چه اندازه اند؟ آنان دارای کم ترین شماره و بزرگترین مقام نزد خدا جل ذکره هستند، آنان که پیروان پیشوایان بر حق دینند که امامان رهبرند هم آن کسانی که به آداب آنها پرورش یابند و به راه آنها روند، در این جا است که علم و دانش آنها را به حقیقت ایمان کشاند و جانشان پذیرای پیشوایان دانش گردد.

حدیث امامان بر حق که بر دیگران ناگوار است برای آنها دلنشین باشد و بدانچه مکذّبان حق از آن وحشت کنند و مسرفان



مِنْ حَدِيثِهِمْ ما اسْتَوْعَرَ عَلىٰ غَيْرِهِمْ وَيَأْنَسُونَ بِما اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْمُكَذِّبُونَ وَأَباهُ الْمُسْرِفُونَ، أُولٰئِكَ أَتْباعُ الْعُلَماءِ صَحِبُوا أَهْلَ الدُّنْيا بِطاعَةِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ وَأَوْلِيائِهِ وَدانُوا بِالتَّقِيَّةِ عَنْ دِينِهِمْ وَالْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّهِمْ، فَأَرْواحُهُمْ مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الأَعْلىٰ فَعُلَماؤُهُمْ وَأَتْباعُهُمْ خُرْسٌ صُمْتٌ فِي دَوْلَةِ الْباطِلِ، مُنْتَظِرُونَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ وَسَيُحِقُّ اللّٰهُ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ وَيَمْحَقُ الْباطِلَ، ها، ها، طُوبىٰ لَهُمْ عَلىٰ صَبْرِهِمْ عَلىٰ دِينِهِمْ فِي حالِ هُدْنَتِهِمْ وَيا شَوْقاهُ إِلىٰ رُؤْيَتِهِمْ فِي حالِ ظُهُورِ دَوْلَتِهِمْ وَسَيَجْمَعُنا اللّٰهُ وَإِيّاهُمْ فِي جَنّاتِ عَدْنٍ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَأَزْواجِهِمْ وَذُرِّيّاتِهِمْ.

بابٌ فِي الْغَيْبَةِ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَالْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ صالِحِ بْنِ خالِدٍ، عَنْ يَمانٍ التَّمّارِ قالَ: كُنّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ جُلُوساً فَقالَ لَنا: إِنَّ لِصاحِبِ هٰذا الأَمْرِ غَيْبَةً، الْمُتَمَسِّكُ فِيها بِدِينِهِ كَالْخارِطِ لِلْقَتادِ ثُمَّ قالَ ـ هٰكَذا بِيَدِهِ ـ: فَأَيُّكُمْ يُمْسِكُ شَوْكَ الْقَتادِ بِيَدِهِ؟ ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيّاً، قالَ: إِنَّ لِصاحِبِ هٰذا الأَمْرِ غَيْبَةً،

نخواهند الفت دارند، آنان پیروان دانشمندانند، با دنیا داران هم جوارند ولی در طاعت خدا تبارک و تعالی و دوستانش زندگی گذرانند و در حال تقیه به سر برند نسبت به دین خود از ترس دشمن خود، جانشان به مقام برتری آویزان است و دانشمندان و پیروانشان بی زبانند و خموش در دولت باطل چموش، در انتظار دولت حق باشند و محققاً خدا حق را به کرسی نشاند با کلمات خود و باطل را محو سازد، های، های، خوشا بر حالشان که در حال هدنه و آرامش بر دین داری خود صبر کنند وای از اشتیاق به دیدارشان در حال ظهور دولت و حکم رانی آنها و محققاً خدا ما را به آنها در بهشت عدن جمع آورد و با هر که شایسته باشد از پدرانشان و همسران و ذریه‌شان. [۱۶۰]

باب در امر غیبت امام عصر (ع)

۱ ـ یمان تمار گوید: ما خدمت امام صادق (ع) نشسته بودیم.

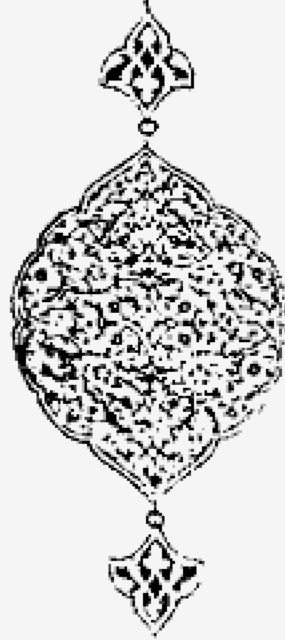
به ما فرمود: به راستی برای صاحب الامر (ع) غیبتی باشد که کسی در دوران آن به دین چسبد چون کسی است که شاخهٔ خار مغیلان را دست کشه کند، این چنین با دست خود مثل نمود، کدام شما شاخه خار مغیلان را به دست خود می چسباند، سپس لختی سر به زیر انداخت و پس از آن فرمود: صاحب الامر یک غیبتی دارد،



فَلْيَتَّقِ اللّٰهَ عَبْدٌ وَلْيَتَمَسَّكْ بِدِينِهِ.

٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِذا فُقِدَ الْخامِسُ مِنْ وُلْدِ السّابِعِ فَاللّٰهَ اللّٰهَ فِي أَدْيانِكُمْ لايُزِيلُكُمْ عَنْها أَحَدٌ، يابُنَيَّ إِنَّهُ لابُدَّ لِصاحِبِ هٰذا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتّىٰ يَرْجِعَ عَنْ هٰذا الْأَمْرِ مَنْ كانَ يَقُولُ بِهِ، إِنَّما هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ امْتَحَنَ بِها خَلْقَهُ، لَوْ عَلِمَ آباؤُكُمْ وَأَجْدادُكُمْ دِيناً أَصَحَّ مِنْ هٰذا لَاتَّبَعُوهُ، قالَ: فَقُلْتُ: ياسَيِّدِي، مَنِ الْخامِسُ مِنْ وُلْدِ السّابِعِ؟ فَقالَ: يابُنَيَّ، عُقُولُكُمْ تَصْغُرُ عَنْ هٰذا وَأَحْلامُكُمْ تَضِيقُ عَنْ حَمْلِهِ وَلٰكِنْ إِنْ تَعِيشُوا فَسَوْفَ تُدْرِكُونَهُ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُساوِرِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِيّاكُمْ وَالتَّنْوِيهَ أَما وَاللّٰهِ لَيَغِيبَنَّ إِمامُكُمْ سِنِيناً مِنْ دَهْرِكُمْ وَلَتُمَحَّصُنَّ حَتّىٰ يُقالَ: ماتَ، قُتِلَ، هَلَكَ، بِأَيِّ وادٍ سَلَكَ؟ وَلَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَتُكْفَأُنَّ كَما تُكْفَأُ السُّفُنُ فِي أَمْواجِ الْبَحْرِ، فَلا يَنْجُو إِلّا مَنْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثاقَهُ وَكَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمانَ وَأَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَلَتُرْفَعَنَّ اثْنَتا عَشَرَةَ رايَةً مُشْتَبِهَةً، لايُدْرىٰ أَيٌّ مِنْ أَيٍّ، قالَ: فَبَكَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ: فَكَيْفَ نَصْنَعُ؟ قالَ: فَنَظَرَ إِلىٰ شَمْسٍ داخِلَةٍ فِي الصُّفَّةِ، فَقالَ: ياأَبا عَبْدِاللّٰهِ تَرىٰ هٰذِهِ الشَّمْسَ؟



باید هر بنده خدا پرهیز کاری کند و به دینش بچسبد.

۲ ـ علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر(ع) فرمود: چون پنجمین فرزند هفتمین امام نا پدید گردد، خدا را، خدا را، باشید برای دین داری خود، مبادا شما را از دین به در برد، پسر جانم، صاحب الامر به ناچار غیبتی خواهد داشت تا آن که معتقدان به امامت هم از این عقیده بر گردند، همانا این خود یک آزمایشی است از طرف خدا که خلق خود را با آن بیازماید، اگر پدران و نیاکان شما دینی درست تر می دانستند از آن پیروی می کردند، گوید: گفتم: ای آقای من پنجمین فرزند هفتمین امام کیست؟ فرمود: ای پسر جانم خرد شما از درک آن خردتر است و خاطر شما تنگ‌تر از آن است که این حقیقت در آن جایگزین شود ولی اگر بمانید بدان خواهد رسید.

۳ ـ مفضل بن عمر گوید: از امام صادق(ع) شنیدم می فرمود: بپرهیزید از فاش کردن اسرار مذهب، هلا به خدا محققاً امام شما سالهای سال از روزگار زندگی شما نهان گردد و شما در بوتهٔ امتحان آب شوید تا گویند: «امام مرد، کشته شد، نابود شد، به چه درهٔ افتاد» و چشم مؤمنان بر او اشک بارد، و کشتی مذهب شما واژگون گردد مانند کشتی ها که بر موجهای دریا واژگون شوند و نجات نیابد جز کسی که خدا از او پیمان گرفته و در دلش ایمان را نقش کرده و به روح خود او را تأیید کرده است، دوازده پرچم همانند برافراشته گردد و دانسته نشود کدام، کدام است.

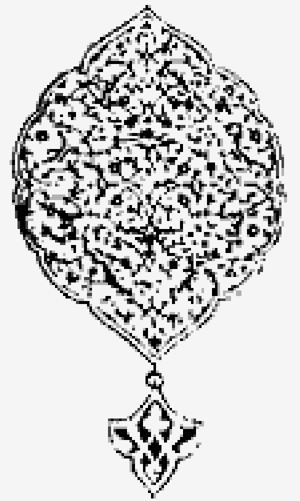
گوید: من گریستم و سپس گفتم: پس ما چه کنیم؟ امام نگاهی به آفتاب کرد که در ایوان پرتو افکنده بود فرمود: ای ابا عبد



قُلْتُ: نَعَمْ.

فَقالَ: وَاللّٰهِ لَأَمْرُنا أَبْيَنُ مِنْ هٰذِهِ الشَّمْسِ.

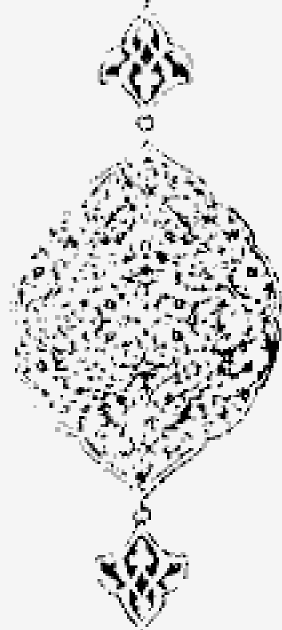
٤ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرانَ، عَنْ فَضالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ فِي صاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ شَبَهاً مِنْ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلامُ، قالَ: قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّكَ تَذْكُرُ حَياتَهُ أَوْ غَيْبَتَهُ؟ قالَ: فَقالَ لِي: وَما يُنْكَرُ مِنْ ذٰلِكَ، هٰذِهِ الْأُمَّةُ أَشْباهُ الْخَنازِيرِ، إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلامُ كانُوا أَسْباطاً أَوْلادَ الْأَنْبِياءِ تاجَرُوا يُوسُفَ وَبايَعُوهُ وَخاطَبُوهُ وَهُمْ إِخْوَتُهُ وَهُوَ أَخُوهُمْ، فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتّىٰ قالَ: أَنا يُوسُفُ وَهٰذا أَخِي، فَما تُنْكِرُ هٰذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ أَنْ يَفْعَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقاتِ، كَما فَعَلَ بِيُوسُفَ، إِنَّ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلامُ كانَ إِلَيْهِ مُلْكُ مِصْرَ وَكانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ والِدِهِ مَسِيرَةُ ثَمانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً، فَلَوْ أَرادَ أَنْ يُعْلِمَهُ لَقَدَرَ عَلىٰ ذٰلِكَ، لَقَدْ سارَ يَعْقُوبُ عَلَيْهِ السَّلامُ وَوُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشارَةِ تِسْعَةَ أَيّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلىٰ مِصْرَ، فَما تُنْكِرُ هٰذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللّٰهُ جَلَّ وَعَزَّ بِحُجَّتِهِ كَما فَعَلَ بِيُوسُفَ، أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْواقِهِمْ وَيَطَأَ بُسُطَهُمْ حَتّىٰ يَأْذَنَ اللّٰهُ فِي ذٰلِكَ لَهُ، كَما أَذِنَ لِيُوسُفَ قالُوا: أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ؟ قالَ: أَنا يُوسُفُ.



٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشّابِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرارَةَ قالَ: سَمِعْتُ



٤ ـ سدیر صیرفی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: به راستی در صاحب الامر شباهتی است از یوسف(ع)، گوید: به آن حضرت عرض کردم: گویا شما زنده بودن و نهان بودن آن حضرت را یاد آوری می کنید؟ گوید: به من فرمود: این امت که خوک صفت شده اند چه چیز را منکرند، به راستی برادران یوسف اسباط بودند، زادگان پیغمبر بودند، با یوسف در بازرگانی وارد شدند و با او خرید و فروش کردند و با او گفتگو کردند و برادر او بودند و برادر آنها بود و با این همه او را نشناختند تا خودش خود را معرفی کرد و فرمود: أنا یوسف و هذا أخي، من یوسفم و این هم برادر من است، این امت لعنتی منکر هستند که خدا عز و جل با حجت خود در یک وقتی از اوقات چنان کند که با یوسف کرد، یوسف پادشاه پر نام مصر بود و فاصله او با پدرش هجده روز راه بود، اگر خدا می خواست که او را بیاگاهاند می توانست یعقوب و فرزندانش پس از دریافت مژده از یوسف نه روزه خود را به مصر رسانیدند چه انکاری دارند این امت که خدای عز و جل با حجت خود چنان کند که با یوسف کرد، در بازارهای آنها رفت و آمد کند و پا روی فرش آنها بگذارد (و او را نشناسند) تا خدا اجازه دهد، در این مورد، چنانچه اجازۀ معرفی به یوسف داد، گفتند: راستی تو یوسف هستی؟ فرمود: من یوسفم. [١٦١]



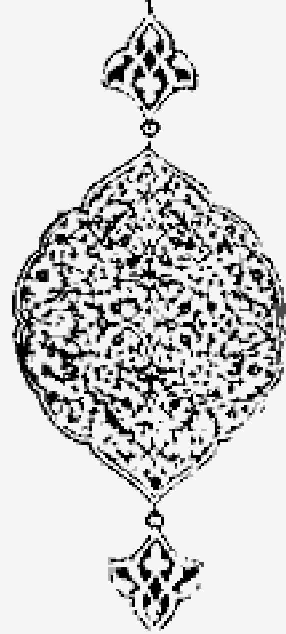
٥ ـ زراره گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: برای آن پسر بچه، پیش از قیام و ظهورش غیبتی بایست، گوید: گفتم:



أَبا عَبْدِاللّٰهِ عليه‌السلام يَقُولُ: إِنَّ لِلْغُلامِ غَـيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ، قالَ: قُلْتُ: وَلِمَ؟ قالَ: يَخافُ ـ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ بَطْنِهِ ـ ثُمَّ قالَ: يا زُرارَةُ! وَهُوَ الْمُنْتَظَرُ وَهُوَ الَّذِي يُشَكُّ فِي وِلادَتِهِ، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: ماتَ أَبُوهُ بِلا خَلَفٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: حَمْلٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: إِنَّهُ وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَنَتَيْنِ وَهُوَ الْمُنْتَظَرُ، غَيْرَ أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشِّيعَةَ، فَعِنْدَ ذٰلِكَ يَرْتابُ الْمُبْطِلُونَ، يا زُرارَةُ! [قالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ إِنْ أَدْرَكْتُ ذٰلِكَ الزَّمانَ أَيَّ شَيْءٍ أَعْمَلُ؟ قالَ: يا زُرارَةُ] إِذا أَدْرَكْتَ هٰذا الزَّمانَ فَادْعُ بِهٰذا الدُّعاءِ:

((اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي)).

ثُمَّ قالَ: يا زُرارَةُ، لابُدَّ مِنْ قَتْلِ غُلامٍ بِالْمَدِينَةِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ أَلَيْسَ يَقْتُلُهُ جَيْشُ السُّفْيانِيِّ؟ قالَ: لا، وَلٰكِنْ يَقْتُلُهُ جَيْشُ آلِ بَنِي فُلانٍ يَجِيءُ حَتّىٰ يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ، فَيَأْخُذُ الْغُلامَ فَيَقْتُلُهُ، فَإِذا قَتَلَهُ بَغْياً وَعُدْواناً وَظُلْماً لا يُمْهَلُونَ، فَعِنْدَ ذٰلِكَ تَوَقَّعِ الْفَرَجَ إِنْ شاءَ اللّٰهُ.

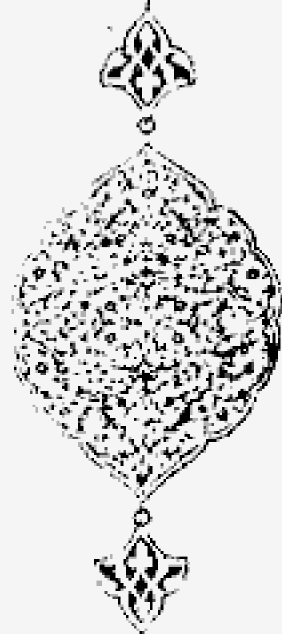


٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنّىٰ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ



چرا؟ فرمود: بیم دارد، و به شکم خود اشاره کرد، سپس فرمود: ای زراره او است که انتظارش را باید کشید، او است که در ولادتش تردید شود، برخی گویند پدرش بی جانشین مرد، برخی گویند در شکم مادر بود که پدرش مرد، برخی گویند دو سال پیش از مرگ پدر به دنیا آمد، او است منتظر، جز این که خدا عز و جل دوست دارد شیعه را بیازماید، در این جا است ای زراره که باطل خواهان به شک اندر شوند، گوید: گفتم: قربانت، اگر به این دوره رسیدم چه بایدم کرد؟ فرمود: ای زراره وقتی به این دوره رسیدی، این دعا را بخوان: «بار خدایا خودت را به من بشناسان زیرا تو اگر خود را به من نشناسانی، من رسولت را نشناسم، بار خدایا رسول خود را به من بشناسان زیرا اگر تو رسول خود را به من نشناسانی حجت تو را نشناسم، بار خدایا حجت خود را به من بشناسان زیرا اگر تو حجت خود را به من نشناسانی از دینم به در شوم و گمراه گردم».

سپس فرمود: ای زراره به ناچار باید در مدینه پسر بچه‌ای کشته شود، گفتم: قربانت، همان نیست که قشون سفیانی او را بکشند؟ فرمود: نه، ولی قشون آل بنی فلان او را بکشند، بیاید تا در مدینه در آید و آن پسر بچه را بگیرد و بکشد، چون از راه خودسری و عدوان و ستم او را بکشد دیگر مهلتشان به سر آید، در این هنگام توقع فرج داشته باش انشاء الله. [۱۶۲]



۶ ـ عبید بن زراره گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: مردم امام خود را نیابند، امام در موسم حج حاضر باشد و



زُرارَةَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ يَقُولُ: يَفْقُدُ النّاسُ إِمامَهُمْ، يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ، فَيَراهُمْ وَلا يَرَوْنَهُ.

٧ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ قالَ: حَدَّثَنِي مُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قابُوسَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ أَبِي داوُدَ الْمُسْتَرِقِّ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ مالِكٍ الْجُهَنِيِّ، عَنِ الْحارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ قالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيهِ السَّلامُ فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّراً يَنْكُتُ فِي الأَرْضِ فَقُلْتُ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مالِي أَراكَ مُتَفَكِّراً تَنْكُتُ فِي الأَرْضِ، أَرَغْبَةً مِنْكَ فِيها؟ فَقالَ: لا وَاللّٰهِ ما رَغِبْتُ فِيها وَلا فِي الدُّنْيا يَوْماً قَطُّ وَلٰكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ[ي] الْحادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي، هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلأُ الأَرْضَ عَدْلاً وَقِسْطاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَحَيْرَةٌ، يَضِلُّ فِيها أَقْوامٌ وَيَهْتَدِي فِيها آخَرُونَ، فَقُلْتُ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! وَكَمْ تَكُونُ الْحَيْرَةُ وَالْغَيْبَةُ؟ قالَ: سِتَّةَ أَيّامٍ أَوْ سِتَّةَ أَشْهُرٍ أَوْ سِتَّ سِنِينَ، فَقُلْتُ: وَإِنَّ هٰذا لَكائِنٌ؟ فَقالَ: نَعَمْ كَما أَنَّهُ مَخْلُوقٌ وَأَنّىٰ لَكَ بِهٰذا الأَمْرِ يا أَصْبَغُ، أُولٰئِكَ خِيارُ هٰذِهِ الأُمَّةِ مَعَ خِيارِ أَبْرارِ هٰذِهِ الْعِتْرَةِ، فَقُلْتُ: ثُمَّ ما يَكُونُ بَعْدَ ذٰلِكَ؟ فَقالَ: ثُمَّ يَفْعَلُ اللّٰهُ ما يَشاءُ فَإِنَّ لَهُ بَداءاتٍ وَإِراداتٍ وَغاياتٍ وَنِهاياتٍ.

٨ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَنانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ

مردم را ببیند و مردم او را نبینند. مقصود این است که به عنوان امامت او را تشخیص ندهند و او را نشناسند.

۷ ـ اصبغ بن نباته گوید: خدمت امیر المؤمنین(ع) رسیدم و دیدمش در اندیشه است و به زمین می کوبد (با سر عصا یا انگشت به طوری که جای آن می ماند) گفتم: یا امیر المؤمنین، چرا من شما را اندیشناک بینم و به زمین می کوبی، برای رغبت در کار خلافت است؟

فرمود: نه، هرگز روزی نبوده که من بدان رغبتی داشته باشم و نه به دنیا ولی در اندیشه نوزادی اندرم که از پشت من است یازدهمین فرزندم او است همان مهدی که زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه از جور و ستم پر شود، برای او یک نهانی و سرگردانی است که مردمی در آن گمراه شوند و دیگرانی در آن ره جویند.

گفتم: یا امیر المؤمنین، این نهانی و سرگردانی تا چه اندازه است؟ فرمود: شش روز، شش ماه، شش سال، گفتم: این امر شدنی است؟ فرمود: آری، چنانچه آن مقدر شده است ولی تو از کجا با این امر مربوط باشی؟ آن نصیب نیکان این امت باشد با نیکان ائمهٔ خاندان پیغمبر(ص)، عرض کردم: پس از آن چه خواهد بود؟ فرمود: سپس خدا هر چه می خواهد می کند، زیرا او بداها و اراده ها و غایات و نهایاتی دارد. [۱۶۳]

۸ ـ معروف بن خربوذ از امام باقر(ع) فرمود: همانا ما چون

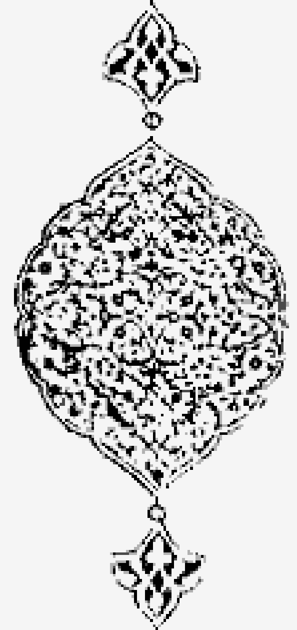


مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّما نَحْنُ كَنُجُومِ السَّماءِ، كُلَّما غابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، حَتّىٰ إِذا أَشَرْتُمْ بِأَصابِعِكُمْ وَمِلْتُمْ بِأَعْناقِكُمْ، غَيَّبَ اللّٰهُ عَنْكُمْ نَجْمَكُمْ، فَاسْتَوَتْ بَنُو عَبْدِالْمُطَّلِبِ، فَلَمْ يُعْرَفْ، أَيٌّ مِنْ أَيٍّ، فَإِذا طَلَعَ نَجْمُكُمْ فَاحْمَدُوا رَبَّكُمْ.

٩ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعاوِيَةَ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرارَةَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ لِلْقائِمِ عَلَيْهِ السَّلامُ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ، قُلْتُ: وَلِمَ؟ قالَ: إِنَّهُ يَخافُ ـ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ بَطْنِهِ ـ يَعْنِي الْقَتْلَ.

١٠ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ غَيْبَةٌ فَلا تُنْكِرُوها.

١١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعاوِيَةَ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ خَلَفِ بْنِ عَبّادٍ الْأَنْماطِيِّ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَعِنْدَهُ فِي الْبَيْتِ أُناسٌ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ إِنَّما أَرادَ بِذٰلِكَ غَيْرِي، فَقالَ: أَما وَاللّٰهِ لَيَغِيبَنَّ عَنْكُمْ صاحِبُ هٰذَا الْأَمْرِ وَلَيَخْمِلَنَّ هٰذا حَتّىٰ يُقالَ: ماتَ، هَلَكَ، فِي أَيِّ وادٍ سَلَكَ؟ وَلَتُكْفَأُنَّ



اختران آسمانیم هر زمانی اختری غروب کند اختر دیگری از افق بر آید، تا چون با انگشت خود امام را نشان دادید و به سوی او گردن کشیدید، خدا ستاره هدایت شما را نهان سازد و فرزندان عبد المطلب که خاندان امامت باشند برابر گردند در نظر مردم و شناخته نشود که کدام امام است، و چون ستارهٔ شما طلوع کند پروردگار خود را سپاس گزارید.

۹ ـ محمد بن مسلم گوید از امام صادق (ع) شنیدم، می فرمود: قائم (ع) پیش از آن که قیام کند غیبتی دارد، گفتم: چرا؟ فرمود:

به راستی که او می ترسد و با دستش اشاره به شکمش کرد؛ یعنی از کشته شدن.

۱۰ ـ محمد بن مسلم گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

اگر شنیدید صاحب الامر (ع) غایب شده منکر او نشوید.

۱۱ ـ مفضل بن عمر گوید: من در خدمت امام صادق (ع) بودم و مردمی هم حضور داشتند، به گمانم به دیگری فرمود: که به خدا صاحب الامر از دیدهٔ شما غایب شود و گم نام گردد تا گویند، مرد، نابود شد، در کدام دره افتاد و کشتی مذهب شما واژگون گردد چنانچه کشتی عادی در امواج دریا، و تنها کسی نجات یابد که خدا پیمان از او گرفته و ایمان را در دلش نقش کرده و با روح خود او را تأیید کرده محققاً ۱۲ پرچم مشتبه بلند شود که یکی را از

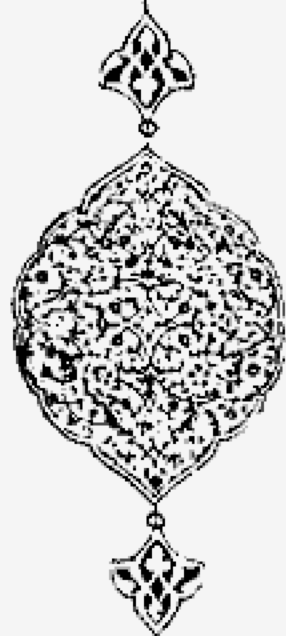


كَما تُكفَأُ السَّفينَةُ في أمْواجِ الْبَحْرِ، لايَنْجُو إلّا مَنْ أخَذَ اللّٰهُ ميثاقَهُ وَكَتَبَ الإيمانَ في قَلْبِهِ وَأيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَلَتُرْفَعَنَّ اثْنَتا عَشَرَةَ رايَةً مُشْتَبِهَةً لا يُدْرىٰ أيٌّ مِنْ أيٍّ، قالَ: فَبَكَيْتُ، فَقالَ: ما يُبْكيكَ يا أبا عَبْدِاللّٰهِ؟ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ كَيْفَ لاأبْكي وَأنْتَ تَقُولُ: اثْنَتا عَشَرَةَ رايَةً مُشْتَبِهَةً لا يُدْرىٰ أيٌّ مِنْ أيٍّ؟! قالَ ـ وَفي مَجْلِسِهِ كُوَّةٌ تَدْخُلُ فيها الشَّمْسُ ـ فَقالَ: أبَيِّنَةٌ هٰذِهِ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قالَ: أمْرُنا أبْيَنُ مِنْ هٰذِهِ الشَّمْسِ.

١٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقاسِمِ بْنِ إسْماعيلَ الأنْبارِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنّىٰ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرارَةَ، عَنْ أبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لِلْقائِمِ غَيْبَتانِ، يَشْهَدُ في إحْديهُما الْمَواسِمَ، يَرَى النّاسَ وَلا يَرَوْنَهُ.

١٣ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَغَيْرُهُ، عَنْ أحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ. وَعَلِيُّ بْنُ إبْراهيمَ، عَنْ أبيهِ جَميعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ أبي حَمْزَةَ، عَنْ أبي إسْحاقَ السَّبيعِيِّ، عَنْ بَعْضِ أصْحابِ أميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ مِمَّنْ يُوثَقُ بِهِ أنَّ أميرَ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ تَكَلَّمَ بِهٰذا الْكَلامِ وَحُفِظَ عَنْهُ وَخَطَبَ بِهِ عَلىٰ مِنْبَرِ الْكُوفَةِ:

((اللّٰهُمَّ إنَّهُ لابُدَّ لَكَ مِنْ حُجَجٍ في أرْضِكَ، حُجَّةٍ بَعْدَ حُجَّةٍ عَلىٰ خَلْقِكَ، يَهْدُونَهُمْ إلىٰ دينِكَ، وَيُعَلِّمُونَهُمْ عِلْمَكَ، كَيْلا يَتَفَرَّقَ



دیگری نتوان شناخت.

گوید: من گریستم، امام فرمود: چرا گریه می کنی ای ابا عبد الله، عرض کردم: قربانت، چرا نگریم با این که شما می فرمائید ۱۲ پرچم است که از هم شناخته نشوند.

گوید: در مجلس آن حضرت دریچه بود که پرتو خورشید از آن در آمده بود(اشاره به آن) فرمود: آیا این روشن و هویدا است؟ گفتم: آری، فرمود: امر ما از این خورشید روشن‌تر است.

۱۲ ـ امام صادق (ع) فرمود: برای قائم دو غیبت باشد، در یکی از آنها در موسم حج شرکت کند و مردم را ببیند و مردم او را نبینند.

۱۳ ـ یکی از اصحاب موثّق امیر المؤمنین(ع) گوید: آن حضرت این سخن را گفت و از او حفظ کردند، بر سر منبر کوفه در خطبه خود ایراد کرد:

بار خدایا به راستی مطلب این است که به ناچار حجت هائی در زمین تو باید که یکی پس از دیگری بر خلق تو گماشته باشند تا آنان را به دینت رهبری کنند و از دانشت به آنها بیاموزند، تا پیروان اولیاء تو پراکنده و نابود نگردند، و حجت تو بسا ظاهر است و بر سر کار نیست یا غائب است و انتظار ظهورش کشند، اگر شخص آنها در حال هدنه و خانه نشینی از نظر مردم نهان گردد، دانش

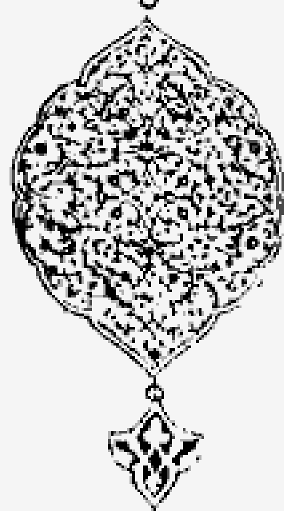


أَتْباعُ أَوْلِيائِكَ، ظاهِرٌ غَيْرُ مُطاعٍ أَوْ مُكْتَتِمٌ يُتَرَقَّبُ، إِنْ غابَ عَنِ النّاسِ شَخْصُهُمْ فِي حالِ هُدْنَتِهِمْ فَلَمْ يَغِبْ عَنْهُمْ قَدِيمُ مَبْثُوثِ عِلْمِهِمْ؛ وَآدابُهُمْ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُثْبَتَةٌ، فَهُمْ بِها عامِلُونَ)).

وَيَقُولُ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي هٰذِهِ الْخُطْبَةِ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ:

((فِيمَنْ هٰذا وَلِهٰذا يَأْرِزُ الْعِلْمُ إِذا لَمْ يُوجَدْ لَهُ حَمَلَةٌ يَحْفَظُونَهُ وَيَرْوُونَهُ، كَما سَمِعُوهُ مِنَ الْعُلَماءِ وَيَصْدُقُونَ عَلَيْهِمْ فِيهِ، اللّٰهُمَّ فَإِنِّي لأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لا يَأْرِزُ كُلُّهُ وَلا يَنْقَطِعُ مَوادُّهُ وَإِنَّكَ لا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلىٰ خَلْقِكَ، ظاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطاعِ، أَوْ خائِفٍ مَغْمُورٍ كَيْلا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَلا يَضِلَّ أَوْلِياؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بَلْ أَيْنَ هُمْ؟ وَكَمْ هُمْ أُولٰئِكَ الأَقَلُّونَ عَدَداً، الأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللّٰهِ قَدْراً)).

۱۴ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقاسِمِ بْنِ مُعاوِيَةَ الْبَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ)) قالَ: إِذا غابَ عَنْكُمْ إِمامُكُمْ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمامٍ جَدِيدٍ؟.



۱۵ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صاحِبِكُمْ غَيْبَةٌ فَلا

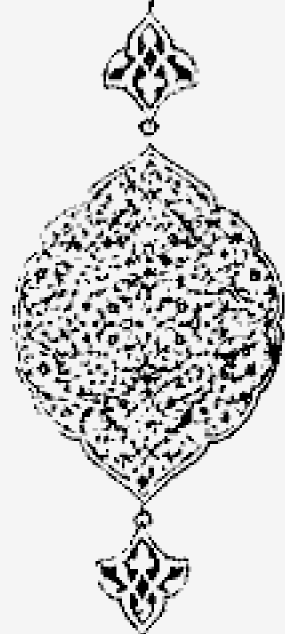


دیرین و منتشر آنها همیشه در دسترس مردم باشد، آدابشان در دل مؤمنان ثابت باشد و آنان بدان عمل کنند.

و در ضمن همین خطبه در جای دیگر می فرماید: در بارهٔ چه کسی است این؟ از این جهت علم برچیده شود که کسی آن را حفظ نکند و روایت ننماید چنانچه از دانشمندان شنیده و مردم تصدیق آن نکنند.

بار خدایا ولی من می دانم که همهٔ علم برچیده نشود و مایه برنگردد و می دانم که تو زمین را از حجت خود بر خلقت خالی نگذاری گو این که ظاهر باشد و اطاعت نشود یا ترسان باشد و پنهان تا حجت تو باطل نگردد و دوستانت گمراه نشوند بعد از این که آنها را هدایت کردی، ولی کجایند آنها و چه اندازه‌اند؟ آنان در شماره کمترند و در قدر و مقام نزد خدا بزرگوارترند. [١٦٤]

١٤ ـ علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (٣٠ سوره ملک): «بگو اگر آبِ شما زیر زمین فروکشد کیست که برای شما آب گوارا وروان برآورد؟» فرمود: وقتی امامِ شما غائب گردد کیست که امام (فیض خ ل) تازه‌ای آورد؟. [١٦٥]



١٥ ـ محمد بن مسلم گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

اگر به شما خبر رسید که امام شما غائب شده منکر آن



تُنْكِرُوها.

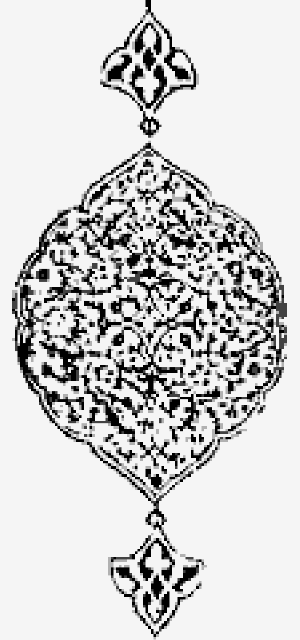
١٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشّاءِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عليه‌السلام قالَ: لابُدَّ لِصاحِبِ هٰذا الأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَلابُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عُزْلَةٍ وَنِعْمَ الْمَنْزِلُ طَيْبَةُ وَما بِثَلاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ.

١٧ ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبانِ بْنِ تَغْلِبَ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عليه‌السلام: كَيْفَ أَنْتَ إِذا وَقَعَتِ الْبَطْشَةُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ، فَيَأْرِزُ الْعِلْمُ كَما تَأْرِزُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِها وَاخْتَلَفَتِ الشِّيعَةُ وَسَمّىٰ بَعْضُهُمْ بَعْضاً كَذّابِينَ وَتَفَلَ بَعْضُهُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، ماعِنْدَ ذٰلِكَ مِنْ خَيْرٍ.

فَقالَ لِي:

الْخَيْرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذٰلِكَ ـ ثَلاثاً ـ.

١٨ ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرارَةَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عليه‌السلام يَقُولُ: إِنَّ لِلْقائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ، إِنَّهُ يَخافُ ـ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ بَطْنِهِ ـ يَعْنِي الْقَتْلَ.



١٩ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عليه‌السلام: لِلْقائِمِ غَيْبَتانِ: إِحْداهُما قَصِيرَةٌ وَالأُخْرىٰ طَوِيلَةٌ، الْغَيْبَةُ الأُولىٰ لايَعْلَمُ



نشوید.

۱۶ ـ فرمود: صاحب الامر به ناچار غائب گردد و در غیبت خود گوشه گیری کند چه خوب منزلی است مدینهٔ طیبه و در سی وحشتی نیست. [۱٦٦]

۱۷ ـ ابان بن تغلب گوید: امام صادق (ع) فرمود: چطور باشی تو وقتی که میان دو مسجد (مکه و مدینه ـ یا کوفه و سهله ـ از مجلسی ره) کوبشی شود؟ (کنایه از واقعه بزرگی است چون جنگ، فرو بردن زمین، بلاء ـ از مجلسی ره) و علم برچیده و نور دیده شود مانند ماری که در سوراخ خود به هم پیچد و شیعه اختلاف کنند و یک دیگر را دروغگو خوانند و به روی هم تف اندازند؟ عرض کردم: قربانت، در این وقت خیری نیست، به من فرمود: همهٔ خیرها در این وقت است ـ تا سه بار ـ (منظور از خیر، ظهور امام عصر "ع" است ـ از مجلسی "ره").

۱۸ ـ زراره گوید: شنیدم می فرمود: به راستی قائم (ع) پیش از آن که قیام کند غیبتی دارد، زیرا بر جان خود می‌ترسد وبادستش اشاره به شکمش کرد ـ یعنی از کشتن.

۱۹ ـ فرمود: قائم(ع) دو غیبت دارد یکی کوتاه و دیگری دراز، در اولی جز شیعیان خاص کسی جای او را ندانند و در دیگری تنها خادمین محرم او جای او را بدانند.



بِمَكانِهِ إِلّا خاصَّةُ شِيعَتِهِ وَالْأُخْرىٰ لايَعْلَمُ بِمَكانِهِ إِلّا خاصَّةُ مَوالِيهِ.

٢٠ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْكُوفِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: لِصاحِبِ هٰذا الْأَمْرِ غَيْبَتانِ: إِحْداهُما يَرْجِعُ مِنْها إِلىٰ أَهْلِهِ وَالْأُخْرىٰ يُقالُ: هَلَكَ، فِي أَيِّ وادٍ سَلَكَ، قُلْتُ: كَيْفَ نَصْنَعُ إِذا كانَ كَذٰلِكَ؟ قالَ:

إِذا ادَّعاها مُدَّعٍ فَاسْأَلُوهُ عَنْ أَشْياءَ يُجِيبُ فِيها مِثْلَهُ.

٢١ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْقاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ الْخَزّازِ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ الْحارِثِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ صاحِبُ هٰذا الْأَمْرِ؟ فَقالَ: لا، فَقُلْتُ: فَوَلَدُكَ؟ فَقالَ: لا، فَقُلْتُ: فَوَلَدُ وَلَدِكَ هُوَ؟ قالَ: لا، فَقُلْتُ: فَوَلَدُ وَلَدِ وَلَدِكَ؟ فَقالَ: لا، قُلْتُ: مَنْ هُوَ؟ قالَ: الَّذِي يَمْلَأُها عَدْلاً كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً، عَلىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ، كَما أَنَّ رَسُولَ اللّٰهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بُعِثَ عَلىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ.

٢٢ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدادِيِّ، عَنْ وَهْبِ بْنِ شاذانَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الرَّبِيعِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحاقَ، عَنْ أُمِّ هانِيءٍ قالَتْ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ



۲۰ ـ مفضل بن عمر گوید: از آن حضرت شنیدم می فرمود: صاحب الامر(ع) دو غیبت دارد در یکی به خاندان خود مراجعه دارد و در دیگری گویند: نابود شد، در کدام وادی رفت. من گفتم: در این وقت ما چه کنیم؟

فرمود: اگر مدعی امامت پیدا شد از او چیزهائی را بپرسید که مانند امام عصر باید جواب دهد (چون اخبار از غیب و پرسش از مشکلات مسائل و علوم مخصوص به ائمه اگر درست گفت و موافق آنچه از ائمه نقل شده، بدانید که او امام است و این نشانه مخصوص به علماء است ـ از مجلسی ره).

۲۱ ـ ابی حمزه گوید: خدمت امام صادق(ع) رسیدم و به او گفتم: تو صاحب الامری؟ فرمود: نه، گفتم: پسر تو است؟ فرمود: نه، گفتم: پسر پسرت؟ فرمود: نه، گفتم: پسر سوم تو؟ فرمود:

نه، گفتم: پس او کیست؟ فرمود: آن که زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از ستم و نا حقی شده باشد و در دوران فترت ائمه بیاید چنانچه رسول خدا(ص) در دوران فترت رسولان مبعوث شد.

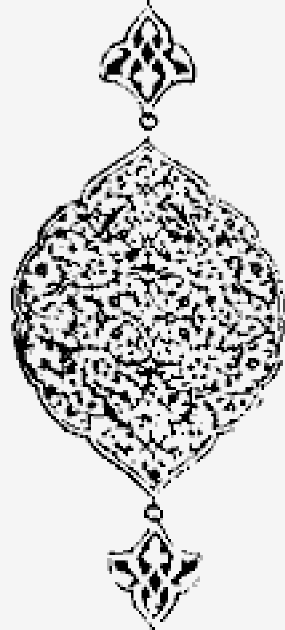
۲۲ ـ ام هانیء گوید: از امام باقر(ع) از تفسیر قول خدا تعالی (۱۶ و ۱۷ سوره تکویر): «سوگند به نهان شونده‌ها، به رونده‌های در لانه خزنده‌ها» ام هانیء گوید: در پاسخم فرمود: امامی است که



بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعالىٰ: ((فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ)) قالَتْ: فَقالَ: إمامٌ يَخْنِسُ سَنَةَ سِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ، ثُمَّ يَظْهَرُ كَالشِّهابِ يَتَوَقَّدُ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْماءِ، فَإِنْ أَدْرَكْتِ زَمانَهُ قَرَّتْ عَيْنُكِ.

٢٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الرَّبِيعِ الْهَمْدانِيِّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحاقَ، عَنْ أُسَيْدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ، عَنْ أُمِّ هانِيءٍ قالَتْ: لَقِيتُ أَبا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ فَسَأَلْتُهُ عَنْ هٰذِهِ الْآيَةِ: ((فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ)) قالَ: الْخُنَّسُ إِمامٌ يَخْنِسُ فِي زَمانِهِ عِنْدَ انْقِطاعٍ مِنْ عِلْمِهِ عِنْدَ النّاسِ سَنَةَ سِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ ثُمَّ يَبْدُو كَالشِّهابِ الْواقِدِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ، فَإِنْ أَدْرَكْتِ ذٰلِكَ قَرَّتْ عَيْنُكِ.

٢٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثّالِثِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِذا رُفِعَ عَلَمُكُمْ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدامِكُمْ.



٢٥ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنِّي أَرْجُو أَنْ تَكُونَ صاحِبَ هٰذَا الْأَمْرِ وَأَنْ يَسُوقَهُ اللّٰهُ إِلَيْكَ بِغَيْرِ سَيْفٍ، فَقَدْ بُويِعَ لَكَ وَضُرِبَتِ الدَّراهِمُ بِاسْمِكَ، فَقالَ: ما مِنّا أَحَدٌ اخْتَلَفَتْ إِلَيْهِ الْكُتُبُ وَأُشِيرَ إِلَيْهِ بِالْأَصابِعِ وَسُئِلَ عَنِ الْمَسائِلِ وَحُمِلَتْ إِلَيْهِ الْأَمْوالُ إِلّا

در سال دویست و شصت نهان می شود سپس چون شهابی فروزنده در شب تار عیان می گردد، اگر به دورانش برسی چشمت روشن شود. [۱۶۷]

۲۳ ـ در این وقت امام باقر(ع) در جواب ام هانیٔ فرموده است:

«خنّس» امامی است که در زمان خود نهان گردد و مردم دسترسی به او ندارند در سال ۲۶۰، و سپس چون شهاب ثاقب در شب تار عیان شود اگر به زمانش برسی چشمت روشن شود.

۲۴ ـ امام علی نقی ابو الحسن سوم(ع) فرمود: چون وسیله دانش شما از میان شما برداشته شود از زیر پای خود همیشه منتظر فرج باشید. [۱۶۸]

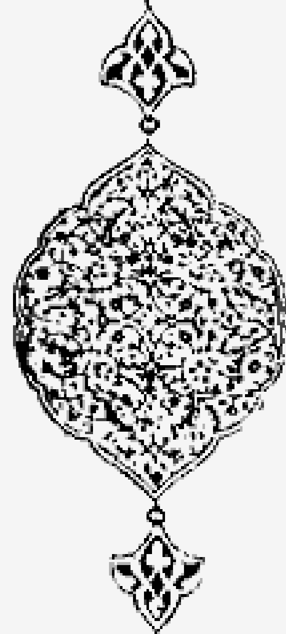
۲۵ ـ ایوب بن نوح گوید: به ابو الحسن الرضا(ع) گفتم: من امیدوارم که شما صاحب الامر باشید و خدا بی شمشیر و خونریزی امامت ظاهره را به شما عطا کند، زیرا با شما بیعت شده و به نام شما سکّه زدند، فرمود: کسی از ما ائمه نیست که مرجع نامه‌ها گردد و انگشت نما شود و مرجع سؤالات باشد و به طور آشکار برای او سهم امام و اموال برند، جز آن که ربوده شود و یا در



اغْتِيلَ أَوْ ماتَ عَلىٰ فِراشِهِ، حَتّىٰ يَبْعَثَ اللّٰهُ لِهٰذا الأَمْرِ غُلاماً مِنّا، خَفِيَّ الْوِلادَةِ وَالْمَنْشَأ، غَيْرِ خَفِيٍّ فِي نَسَبِهِ.

٢٦ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبّاسِ بْنِ عامِرٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ هِلالٍ الْكِنْدِيِّ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَطاءٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ شِيعَتَكَ بِالْعِراقِ كَثِيرَةٌ وَاللّٰهِ مافِي أَهْلِ بَيْتِكَ مِثْلُكَ، فَكَيْفَ لاتَخْرُجُ؟ قالَ: فَقالَ: ياعَبْدَاللّٰهِ بْنَ عَطاءٍ! قَدْ أَخَذْتَ تَفْرُشُ أُذُنَيْكَ لِلنَّوْكىٰ، إِي وَاللّٰهِ ماأَنا بِصاحِبِكُمْ، قالَ: قُلْتُ لَهُ: فَمَنْ صاحِبُنا؟ قالَ: أُنْظُرُوا مَنْ عَمِيَ عَلَى النّاسِ وِلادَتُهُ، فَذاكَ صاحِبُكُمْ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنّا أَحَدٌ يُشارُ إِلَيْهِ بِالإِصْبَعِ وَيُمْضَغُ بِالأَلْسُنِ إِلّا ماتَ غَيْظاً أَوْ رُغِمَ أَنْفُهُ.

٢٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: يَقُومُ القائِمُ وَلَيْسَ لأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ عَهْدٌ وَلا عَقْدٌ وَلا بَيْعَةٌ.



٢٨ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَطّارِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ: إِذا أَصْبَحْتُ وَأَمْسَيْتُ لا أَرىٰ إِماماً أَئْتَمُّ بِهِ ماأَصْنَعُ؟ قالَ: فَأَحِبَّ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ وَأَبْغِضْ مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ حَتّىٰ يُظْهِرَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ.

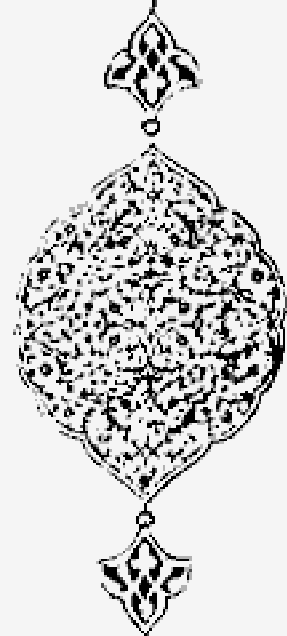
٢٩ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلالٍ قالَ: حَدَّثَنا



بستر خود بمیرد تا خدا برای امامت پسر بچه‌ای از ما را برانگیزد که زایش و پایش او نهان است و نسب نژادش روشن. [۱۶۹]

۲۶ ـ عبد الله بن عطا گوید: به امام باقر(ع) گفتم: در حقیقت شیعیان شما در عراق بسیارند و به خدا در خاندان خودت مانندی نداری چطور خروج نمی کنی؟ گوید: فرمود: ای عبد الله بن عطا تو گوش خود را به اختیار احمق‌ها نهادی؟ آری به خدا من صاحب الامر شما نیستم، گفتم: پس صاحب الامر ما کیست؟ فرمود: امامی را در نظر بگیرید که زایش او از مردم نهان باشد، او صاحب الامر شما است حقیقت مطلب این است که از ما ائمه کسی نیست که انگشت نما شود و میان دهان مردم بیفتد جز آن که دق مرگ شود یا به نا حق بمیرد. [۱۷۰]

۲۷ ـ از امام صادق(ع) که فرمود: قائم(ع) قیام کند و برای احدی در گردن او عهد و قرار و بیعتی نباشد.



۲۸ ـ منصور از قول کسی که نام او را برده است از امام صادق(ع) گوید: گفتم: وقتی که در بامداد و پسین، امامی نبینم که به او اقتداء کنم پس چه کنم؟ فرمود: آن را که باید دوست بداری دوست دار و آن را که باید دشمن بداری دشمن دار تا خدا عز و جل او را ظاهر کند.

۲۹ ـ زراره بن اعین گوید: امام صادق(ع) فرمود: آن پسر



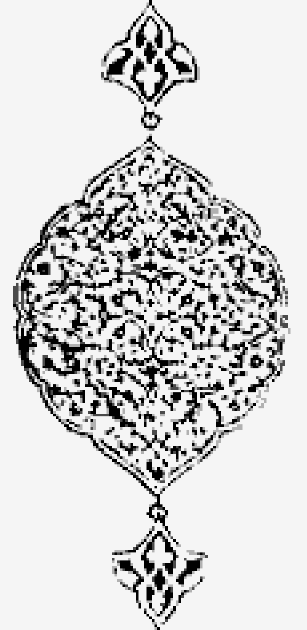
عُثْمانُ بْنُ عِيسىٰ، عَنْ خالِدِ بْنِ نَجِيحٍ، عَنْ زُرارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: لابُدَّ لِلْغُلامِ مِنْ غَيْبَةٍ، قُلْتُ: وَلِمَ؟ قالَ: يَخافُ ـ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ بَطْنِهِ ـ وَهُوَ الْمُنْتَظَرُ وَهُوَ الَّذِي يَشُكُّ النّاسُ فِي وِلادَتِهِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: حَمْلٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: ماتَ أَبُوهُ وَلَمْ يُخَلِّفْ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَنَتَيْنِ.

قالَ زُرارَةُ: فَقُلْتُ: وَما تَأْمُرُنِي لَوْ أَدْرَكْتُ ذٰلِكَ الزَّمانَ؟ قالَ: ادْعُ اللّٰهَ بِهٰذا الدُّعاءِ:

((اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفْكَ، اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيَّكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ، اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي)).

قالَ أَحْمَدُ بْنُ الْهِلالِ: سَمِعْتُ هٰذا الْحَدِيثَ مُنْذُ سِتٍّ وَخَمْسِينَ سَنَةً.

٣٠ ـ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْقاسِمِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((فَإِذا نُقِرَ فِي النّاقُورِ)) قالَ: إِنَّ مِنّا إِماماً مُظَفَّراً مُسْتَتِراً، فَإِذا أَرادَ اللّٰهُ عَزَّ ذِكْرُهُ إِظْهارَ أَمْرِهِ نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً فَظَهَرَ فَقامَ بِأَمْرِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ.



٣١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ قالَ: كَتَبَ

بچه به ناچار باید غیبت کند، گفتم: برای چه؟ فرمود: می ترسد و با دستش اشاره به شکمش کرد، فرمود: او است منتظر و او است که مردم در زایش او شک دارند، برخی گویند در شکم مادر است(یعنی موقع وفات پدرش)، برخی گویند پدرش مرده و جانشینی ندارد، برخی گویند دو سال پیش از مرگ پدرش زائیده شده.

زراره گوید: پس من گفتم: اگر من به این زمان برسم چه دستوری به من می دهی؟ فرمود: به درگاه خدا این دعا را بخوان:

«خدایا خود را به من بشناسان، زیرا اگر تو خود را به من نشناسانی من تو را نشناسم، بار خدایا پیغمبرت را به من بشناسان، زیرا اگر تو پیغمبر خود را به من نشناسانی من هرگز او را نشناسم، بار خدایا حجت خود را به من بشناسان، زیرا اگر تو حجتت را به من نشناسانی من از دینم گمراه شوم».

احمد بن هلال (دوم راوی این حدیث) گوید: من ۵۶ سال است که این حدیث را شنیده‌ام. [۱۷۱]

۳۰ ـ مفضل بن عمر از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۸ سوره مدثر): «چون دمیده شود در صور» فرمود: به راستی از ما است یک امام پیروز غائب و چون خدا عز ذکره خواهد امامت او را اظهار کند؛ نکته‌ای در دل او وارد کند و او ظاهر شود و به امر خدا تبارک و تعالی قیام کند. [۱۷۲]

۳۱ ـ محمد بن فرج گوید:

امام باقر(ع)به من نوشت:

اِلَيّ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِذا غَضِبَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ عَلىٰ خَلْقِهِ نَحّانا عَنْ جِوارِهِمْ.

بابُ مايُفْصَلُ بِهِ بَيْنَ دَعْوَى الْمُحِقِّ وَالْمُبْطِلِ فِي أَمْرِ الإِمامَةِ

١ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ بْنِ هاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ سَلامِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ؛ وَأَبُو عَلِيٍّ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسّانٍ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ سَلامِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ الْهاشِمِيِّ، قالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ: وَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ:

بَعَثَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ رَجُلاً مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ يُقالُ لَهُ «خِداشٌ» إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَقالا لَهُ:

إِنّا نَبْعَثُكَ إِلىٰ رَجُلٍ طالَما كُنّا نَعْرِفُهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ بِالسِّحْرِ وَالْكِهانَةِ وَأَنْتَ أَوْثَقُ مَنْ بِحَضْرَتِنا مِنْ أَنْفُسِنا مِنْ أَنْ تَمْتَنِعَ مِنْ ذٰلِكَ مِنْهُ وَأَنْ تُحاجَّهُ لَنا حَتّىٰ تَقِفَهُ عَلىٰ أَمْرٍ مَعْلُومٍ وَاعْلَمْ أَنَّهُ أَعْظَمُ النّاسِ دَعْوىً فَلا يَكْسِرَنَّكَ ذٰلِكَ عَنْهُ.

چون خدا تبارک و تعالی بر خلقش خشم کند ما را از جوارشان دور کند.

باب در وجه امتیاز دعوی حقگو و باطل‌جو در امر امامت

۱ ـ امام صادق (ع) فرمود: طلحه و زبیر مردی از عبد القیس را به نام خِداش نزد امیر المؤمنین فرستادند برای رساندن پیامی، به او گفتند: ما تو را نزد کسی می فرستیم که از دیر زمانی او و خاندانش را به سحر و کهانت شناخته‌ایم، تو در میان همه اطرافیان ما از خود ما هم بیشتر مورد اعتماد هستی که:

۱ ـ از جادو و کهانت وی خود را نگهداری.

۲ ـ از طرف ما بااو محاکمه کنی وسخن بگوئی تامطلب روشن ومعلومی بفهمی (بدو بفهمانی‌خ ل)، وباید بدانی که ادّعای او از همهٔ مردم بزرگتر است، مبادا این گزافه‌گوئی وی تو را خرد کند،یک راهی که مردم را باآن گول می‌زند پذیرائی خوب او است باخوردنی ونوشیدنی وعسل وروغن وخلوت کردن ومحرمانه گفتن بامردم، به خوراک ونوشیدنی او دم مزن ودست به عسل وروغنش میالای وبا او در خلوت منشین،از همهٔ اینها از وی در حذر باش، به یاری خدا برو وچون اورا دیدی آیهٔ سخره را تلاوت کن (٥٤ سورهٔاعراف): و از نیرنگ او و شیطان به خدا پناه جو و چون نزد او

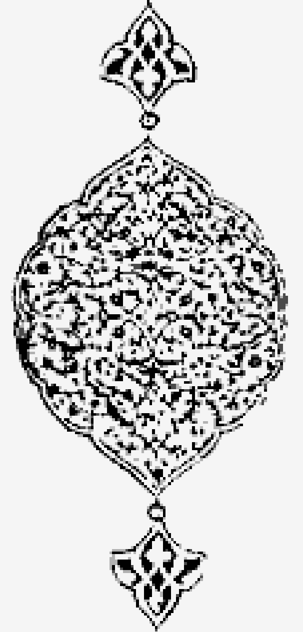


وَمِنَ الأَبْوابِ الَّتِي يَخْدَعُ النّاسَ بِها الطَّعامُ وَالشَّرابُ وَالعَسَلُ وَالدُّهْنُ وَأَنْ يُخالِيَ الرَّجُلَ فَلا تَأْكُلْ لَهُ طَعاماً وَلا تَشْرَبْ لَهُ شَراباً وَلا تَمَسَّ لَهُ عَسَلاً وَلا دُهْناً وَلا تَخْلُ مَعَهُ وَاحْذَرْ هٰذا كُلَّهُ مِنْهُ وَانْطَلِقْ عَلىٰ بَرَكَةِ اللّٰهِ فَإِذا رَأَيْتَهُ فَاقْرَأْ آيَةَ السُّخْرَةِ وَتَعَوَّذْ بِاللّٰهِ مِنْ كَيْدِهِ وَكَيْدِ الشَّيْطانِ، فَإِذا جَلَسْتَ إِلَيْهِ فَلا تُمَكِّنْهُ مِنْ بَصَرِكَ كُلِّهِ وَلا تَسْتَأْنِسْ بِهِ.

ثُمَّ قُلْ لَهُ:

إِنَّ أَخَوَيْكَ فِي الدِّينِ وَابْنَيْ عَمِّكَ فِي الْقَرابَةِ يُناشِدانِكَ الْقَطِيعَةَ وَيَقُولانِ لَكَ:

أَما تَعْلَمُ أَنّا تَرَكْنا النّاسَ لَكَ وَخالَفْنا عَشائِرَنا فِيكَ مُنْذُ قَبَضَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمّا نِلْتَ أَدْنىٰ مَنالٍ، ضَيَّعْتَ حُرْمَتَنا وَقَطَعْتَ رَجاءَنا، ثُمَّ قَدْ رَأَيْتَ أَفْعالَنا فِيكَ وَقُدْرَتَنا عَلَى النَّأْيِ عَنْكَ وَسِعَةِ الْبِلادِ دُونَكَ وَأَنَّ مَنْ كانَ يَصْرِفُكَ عَنّا وَعَنْ صِلَتِنا كانَ أَقَلَّ لَكَ نَفْعاً وَأَضْعَفَ عَنْكَ دَفْعاً مِنّا، وَقَدْ وَضَحَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ وَقَدْ بَلَغَنا عَنْكَ انْتِهاكٌ لَنا وَدُعاءٌ عَلَيْنا، فَمَا الَّذِي يَحْمِلُكَ عَلىٰ ذٰلِكَ؟! فَقَدْ كُنّا نَرىٰ أَنَّكَ أَشْجَعُ فُرْسانِ الْعَرَبِ، أَتَتَّخِذُ اللَّعْنَ لَنا دِيناً وَتَرىٰ أَنَّ ذٰلِكَ يَكْسِرُنا عَنْكَ؟



فَلَمّا أَتىٰ «خِداشٌ» أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ صَنَعَ ما أَمَراهُ، فَلَمّا نَظَرَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ يُناجِي نَفْسَهُ ـ ضَحِكَ وَقالَ:



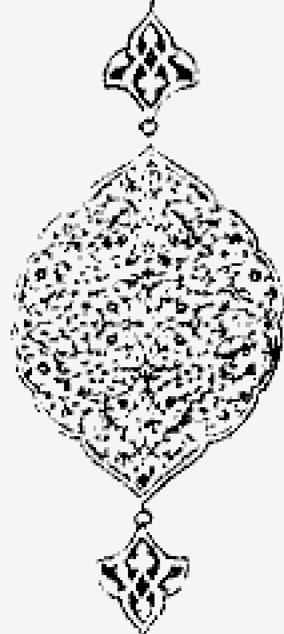
نشستی او را بر چشم خودت مسلط مکن (که چشم تو را ببندد) و با او مأنوس مشو و زبر و زرنگ به او بگو:

به راستی دو برادر دینی و دو عمو زادهٔ خویشاوندی تو، تو را به قطع رحم سوگند می دهند (تو را به یاری بر ضد قطع رحم دعوت می کنند) و می گویند: تو نمیدانی که ما از روزی که خدا عز و جل جان محمد(ص) را گرفت برای تو مردم را رها کردیم و با عشایر خود مخالفت نمودیم، و چون به کمترین مقامی رسیدی احترام ما را گم کردی و امید ما را بریدی و سپس دیدی با تو چه کردیم و چه نیروئی داریم در دوری از تو و پناه به بلاد وسیع در برابر تو، راستی آنها که تو را از ما و پیوند با ما رو گردان کنند به تو کمتر سود رسانند و سست‌تر از تو دفاع کنند از ماها، مانند آفتاب روشن است، به ما خبر رسیده که نسبت به ما هتاکی کردی و نفرین نمودی، چرا چنین کنی؟ به نظر ما تو شجاعتر پهلوانان عربی، لعن و نفرین را سزای مادانی و خیال می کنی که این کار ما را در برابر تو شکست می دهد؟ [۱۷۳]

چون خداش نزد علی(ع) آمد: به دستور آنها کار کرد، علی(ع) دید با خود رازی می گوید، خندید و فرمود: یا اخا عبد قیس، بفرمائید این جا (با دست خود جائی را نزدیک خود به او نشان داد).

خداش : خیر آقا، جا بسیار وسیع است، من فقط می خواهم پیامی به شما برسانم.

علی(ع) : بفرمائید چیزی بخورید و بنوشید و جامهٔ خود را باز کنید و صابونی به سر و بر خود بزنید و استراحت کنید و سپس پیام خود را هم برسانید، قنبر، بر خیز او را منزل بده و وسائل





هٰهُنا يا أَخا عَبْدِ قَيْسٍ ـ وَأَشارَ إِلىٰ مَجْلِسٍ قَرِيبٍ مِنْهُ ـ فَقالَ: ما أَوْسَعَ الْمَكانَ، أُرِيدُ أَنْ أُؤَدِّيَ إِلَيْكَ رِسالَةً.

قالَ: بَلْ تَطْعَمُ وَتَشْرَبُ وَتَحِلُّ ثِيابَكَ وَتَدَّهِنُ ثُمَّ تُؤَدِّي رِسالَتَكَ. قُمْ يا قَنْبَرُ فَأَنْزِلْهُ.

قالَ: ما بِيَ إِلىٰ شَيْءٍ مِمّا ذَكَرْتَ حاجَةٌ.

قالَ: فَأَخْلُو بِكَ؟

قالَ: كُلُّ سِرٍّ لِي عَلانِيَةٌ.

قالَ: فَأَنْشُدُكَ بِاللّٰهِ الَّذِي هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ، الْحائِلُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ قَلْبِكَ، الَّذِي يَعْلَمُ خائِنَةَ الأَعْيُنِ وَما تُخْفِي الصُّدُورُ، أَتَقَدَّمَ إِلَيْكَ الزُّبَيْرُ بِما عَرَضْتُ عَلَيْكَ؟

قالَ: اللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قالَ: لَوْ كَتَمْتَ بَعْدَما سَأَلْتُكَ مَا ارْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ، فَأَنْشُدُكَ اللّٰهَ هَلْ عَلَّمَكَ كَلاماً تَقُولُهُ إِذا أَتَيْتَنِي؟

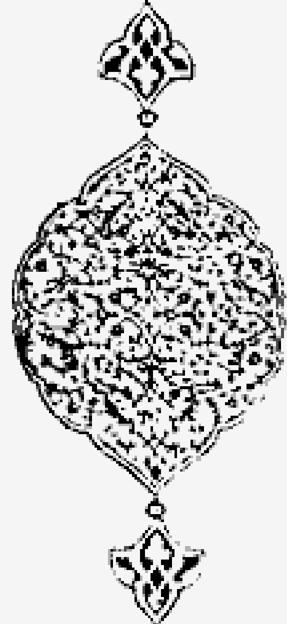
قالَ: اللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قالَ عَلِيٌّ عليه السلام: آيَةَ السُّخْرَةِ؟

قالَ: نَعَمْ.

قالَ:

فَاقْرَأْها، فَقَرَأَها وَجَعَلَ عَلِيٌّ عليه السلام يُكَرِّرُها وَيُرَدِّدُها وَيَفْتَحُ عَلَيْهِ إِذا أَخْطَأَ حَتّىٰ إِذا قَرَأَها سَبْعِينَ مَرَّةً.





پذیرائی او را فراهم کن. [۱۷۴]

خداش: خیر آقا من به انچه فرمودی نیاز ندارم.

علی(ع): پس بهتر است در یک مجلس محرمانه و خصوصی باهم صحبت کنیم. [۱۷۵]

خداش: هر مطلب محرمانه و زیر پرده‌ای در نظر من آشکار تلقی می شود و خلاصه من حرف محرمانه‌ای ندارم.

علی(ع): تو را به آن خدائی سوگند می دهم که از خودت به تو نزدیکتر است، آنکه میان تو و دلت حائل تواند شد، آنکه چشمک زدنها و راز سینه‌ها را می داند، آیا زبیر به تو این سفارش‌ها را کرده است؟

خداش: به خدا آری او سفارش کرده و دستور داده.

علی(ع): اگر آنچه پرسیدم کتمان می کردی، دیگر دیده برهم نمی گذاشتی (یعنی هلاک می شدی)، تو را به خدا آیا به تو سخنی آموخت که چون نزد من آئی آن را بگوئی؟

خداش: به خداوند، آری به من چیزی تعلیم داد.

علی(ع): آیهٔ مبارکهٔ سخره بود؟

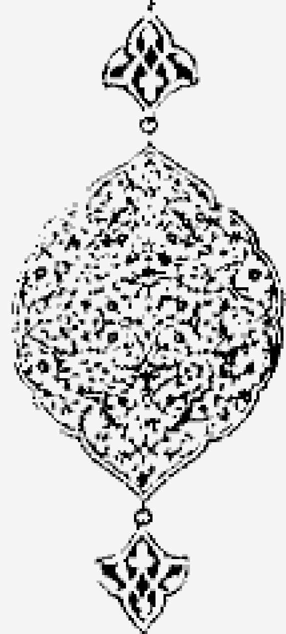
خداش: آری همان آیه است.

علی(ع) آن را بخوان. علی(ع) به وی تلقین کرد و او خواند و باز تکرار کرد و هر جا غلط می خواند برای او باز می گفت تا هفتاد بار آن را خواند.

خداش: عجب است، امیر المؤمنین دستور می دهد هفتاد بار این آیه تکرار شود.

علی(ع): حالا دریافتی که دلت خوب آسوده و مطمئن شد.

خداش: آری، به آن خدائی که جانم به دست او است.





قالَ الرَّجُلُ: ما يَرىٰ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ أَمْرَهُ بِتَرَدُّدِها سَبْعِينَ مَرَّةً.

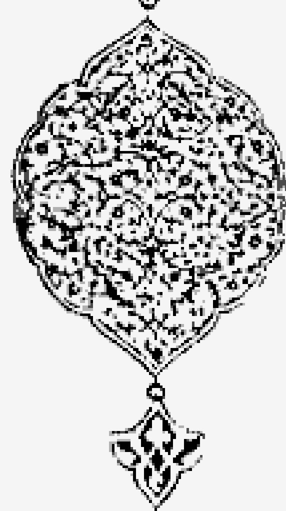
ثُمَّ قالَ لَهُ: أَتَجِدُ قَلْبَكَ اطْمَأَنَّ؟

قالَ: إِي ـ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ـ .

قالَ: فَما قالا لَكَ؟ فَأَخْبَرَهُ.

فَقالَ: قُلْ لَهُما: كَفىٰ بِمَنْطِقِكُما حُجَّةً عَلَيْكُما وَلٰكِنَّ اللّٰهُ لايَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ، زَعَمْتُما أَنَّكُما أَخَوايَ فِي الدِّينِ وَابْنا عَمِّي فِي النَّسَبِ، فَأَمَّا النَّسَبُ فَلا أُنْكِرُهُ ـ وَإِنْ كانَ النَّسَبُ مَقْطُوعاً إِلّا ما وَصَلَهُ اللّٰهُ بِالإِسْلامِ ـ وَأَمّا قَوْلُكُما: إِنَّكُما أَخَوايَ فِي الدِّينِ، فَإِنْ كُنْتُما صادِقَيْنِ فَقَدْ فارَقْتُما كِتابَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَصَيْتُما أَمْرَهُ بِأَفْعالِكُما فِي أَخِيكُما فِي الدِّينِ وَإِلّا فَقَدْ كَذَبْتُما وَافْتَرَيْتُما بِادِّعائِكُما أَنَّكُما أَخَوايَ فِي الدِّينِ.

وَأَمّا مُفارَقَتُكُمَا النّاسَ مُنْذُ قَبَضَ اللّٰهُ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَإِنْ كُنْتُما فارَقْتُماهُمْ بِحَقٍّ فَقَدْ نَقَضْتُما ذٰلِكَ الْحَقَّ بِفِراقِكُما إِيّايَ أَخِيراً وَإِنْ فارَقْتُماهُمْ بِباطِلٍ فَقَدْ وَقَعَ إِثْمُ ذٰلِكَ الْباطِلِ عَلَيْكُما مَعَ الْحَدَثِ الَّذِي أَحْدَثْتُما، مَعَ أَنَّ صَفْقَتَكُما بِمُفارَقَتِكُمَا النّاسَ لَمْ تَكُنْ إِلّا لِطَمَعِ الدُّنْيا زَعَمْتُما وَذٰلِكَ قَوْلُكُما: «فَقَطَعْتَ رَجاءَنا» لا تَعِيبانِ بِحَمْدِ اللّٰهِ مِنْ دِينِي شَيْئاً.



وَأَمَّا الَّذِي صَرَفَنِي عَنْ صِلَتِكُما، فَالَّذِي صَرَفَكُما عَنِ الْحَقِّ



علی(ع): اکنون بگو بدانم چه پیامی به تو داده‌اند که به من برسانی.

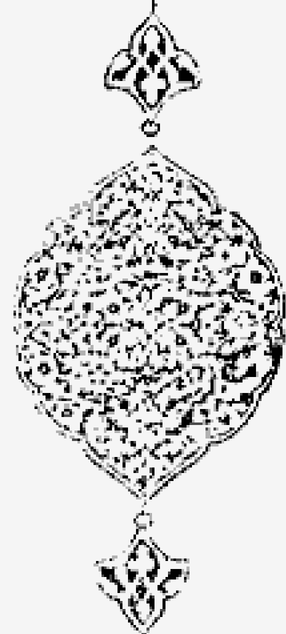
خداش: متن پیام را به آن حضرت گزارش داد.

علی(ع): در پاسخ آن‌ها بگو که: سخن خود شما حجت بر خود شما است ولی خدا مردم ستمکار را رهبری نمی کند، شما معتقدید که هم برادر دینی منید و هم عموزادهٔ نسبی من، نسب را منکر نیستم گرچه هر نسبی بریده شد جز آنچه را اسلام پیوندد.

و اما این که گوئید برادر دینی من هستید، اگر راست می گوئید شما بر خلاف کتاب خدا عز و جل، و به نافرمانی آن در بارهٔ برادر دینی خود رفتار کردید، و گر نه به دروغ خود را برادر دینی من دانستید. [۱۷۶]

و اما ادعای این که پس از وفات محمد(ص) از مردم کناره گرفتید اگر به خاطر من و رعایت حق بوده به واسطه این که اخیراً از من کناره گرفتید آن را نقض کردید و خلاف حق رفتید و اگر از روز اول به نا حق از مردم کناره گرفتید، هم گناه کناره گیری اول را به گردن دارید و هم گناه کناره گیری تازه خود را. [۱۷۷]

با این که در حقیقت مقصد شما از مفارقت با مردم جز طمع و آرزوی دنیا نبوده است، شما فقط به من اعتراض کردید که امید ما را بریدی، حمد خدا را که نسبت به من اعتراض و انتقاد دینی ندارید علت این که من از شما بریدم این است که شما از حق رو گردانیدید و تعهدات حقه را از گردن خود باز کردید و به دور انداختید مانند چهارپای سر کشی که مهار خود را بگسلد، او است خداوند، پروردگار و یاور من، چیزی را با او شریک ندانم، همه چیز به دست او است، نگوئید یاور تو کم سودتر است و سست‌تر است در دفاع از



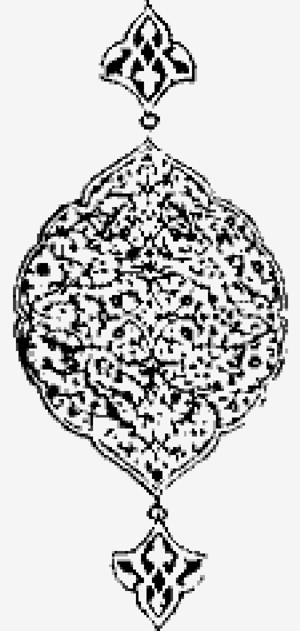


وَحَمَلَكُما عَلىٰ خَلْعِهِ مِنْ رِقابِكُما كَما يَخْلَعُ الْحَرُونُ لِجامَهُ وَهُوَ اللّٰهُ رَبّي لاأُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً فَلا تَقُولا: أَقَلَّ نَفْعاً وَأَضْعَفَ دَفْعاً، فَتَسْتَحِقّا اِسْمَ الشِّرْكِ مَعَ النِّفاقِ.

وَأَمّا قَوْلُكُما: إِنّي أَشْجَعُ فُرْسانِ الْعَرَبِ وَهَرَبُكُما مِنْ لَعْنِي وَدُعائي، فَإِنَّ لِكُلِّ مَوْقِفٍ عَمَلاً إِذا اخْتَلَفَتِ الأَسِنَّةُ وَماجَتْ لُبُودُ الْخَيْلِ وَمَلا سَحَراكُما أَجْوافَكُما، فَثَمَّ يَكْفِينِيَ اللّٰهُ بِكَمالِ الْقَلْبِ، وَأَمّا إِذا أَبَيْتُما بِأَنّي أَدْعُو اللّٰهَ فَلا تَجْزَعا مِنْ أَنْ يَدْعُوَ عَلَيْكُما رَجُلٌ ساحِرٌ مِنْ قَوْمٍ سَحَرَةٍ زَعَمْتُما.

اللّٰهُمَّ أَقْعِصِ الزُّبَيْرَ بِشَرِّ قِتْلَةٍ وَاسْفِكْ دَمَهُ عَلىٰ ضَلالَةٍ وَعَرِّفْ طَلْحَةَ الْمَذَلَّةَ وَادَّخِرْ لَهُما فِي الآخِرَةِ شَرّاً مِنْ ذٰلِكَ، إِنْ كانا ظَلَماني وَافْتَرَيا عَلَيَّ وَكَتَما شَهادَتَهُما وَعَصَياكَ وَعَصَيا رَسُولَكَ فِيَّ، قُلْ: آمِينَ.

قالَ خِداشٌ: آمِينَ، ثُمَّ قالَ خِداشٌ لِنَفْسِهِ: وَاللّٰهِ ما رَأَيْتُ لِحْيَةً قَطُّ أَبْيَنَ خَطَأً مِنْكَ، حامِلَ حُجَّةٍ يَنْقُضُ بَعْضُها بَعْضاً، لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَها مِساكاً، أَنا أَبْرَأُ إِلَى اللّٰهِ مِنْهُما، قالَ عَلِيّ عليه السّلام: إِرْجِعْ إِلَيْهِما وَأَعْلِمْهُما ماقُلْتُ، قالَ: لا وَاللّٰهِ حَتّىٰ تَسْأَلَ اللّٰهَ أَنْ يَرُدَّني إِلَيْكَ عاجِلاً وَأَنْ يُوَفِّقَني لِرِضاهُ فِيكَ، فَفَعَلَ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنِ انْصَرَفَ وَقُتِلَ مَعَهُ يَوْمَ الْجَمَلِ رَحِمَهُ اللّٰهُ.





تو تا هم مشرک باشید و هم منافق.

این که گفتید: من اشجع فارسان عربم و از ترس و نفرینم گریزانید، باید بدانید که هر موقفی عملی دارد (هر سخن جائی، و هر نکته مقامی دارد) وقتی که نیزه‌ها درهم شود و زین اسب سواران موج زند و ششهای شما از ترس در درونتان باد کند، آن جا است که خدا با دل آرام، یار من است و اگر از همین نگرانید که من به شما نفرین می کنم، از این که مرد جادوگری در بارهٔ شما نفرین کند و به عقیدهٔ شما از خاندان جادوگری هم باشد چه ترسی دارید؟

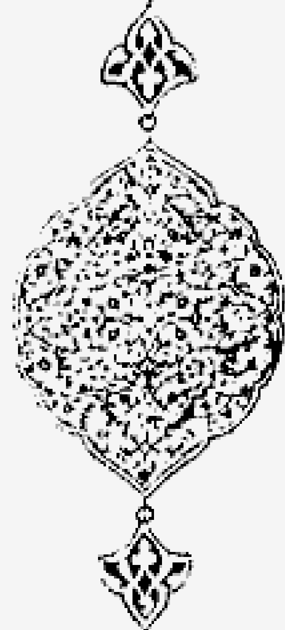
بار خدایا زبیر را به بدترین قتلی بکش و به گمراهی خونش را بریز و طلحه را خوار گردان و در آخرت بدتر از این برای آن‌ها ذخیره کن برای آن که به من ستم کردند، و بر من افترا بستند و گواهی خود را در بارهٔ من کتمان کردند و تو را و رسولت را نا فرمانی کردند نسبت به من، بگو آمین خدایا مستجاب کن.

خداش آمین گفت و با خود گفت: به خدا هر گز ریش خطاکار تری چون خود ندیدم که پیام احتجاج آورد و همه ضد و نقیض باشد و خدا آن را قابل تمسک نکرده باشد، من به خدا از آن دو تن بیزارم.

علی(ع): برگرد و پاسخ پیام آن‌ها را برسان.

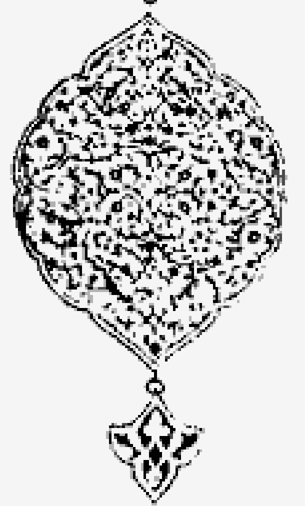
خداش: نه به خدا تا این که از خدا درخواست کنی مرا به زودی به شما برگرداند و موفق دارد که رضایت او را نسبت به شما فراهم کنم.

علی(ع) دعا کرد و لختی نشد که برگشت خدمت آن حضرت و با او بود روز جنگ جمل کشته شد، رحمه الله. [۱۷۸]





٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، وَأَبُو عَلِيّ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسّانٍ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزاحِمٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ جَرّاحِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ رافِعِ بْنِ سَلَمَةَ قالَ: كُنْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ يَوْمَ النَّهْرَوانِ، فَبَيْنا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ جالِسٌ إِذْ جاءَ فارِسٌ فَقالَ: السَّلامُ عَلَيْكَ يا عَلِيُّ، فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ: وَعَلَيْكَ السَّلامُ، ما لَكَ ـ ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ ـ لَمْ تُسَلِّمْ عَلَيَّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ؟ قالَ: بَلىٰ، سَأُخْبِرُكَ عَنْ ذٰلِكَ، كُنْتُ إِذْ كُنْتَ عَلَى الْحَقِّ بِصِفِّينَ فَلَمّا حَكَّمْتَ الْحَكَمَيْنِ بَرِئْتُ مِنْكَ وَسَمَّيْتُكَ مُشْرِكاً فَأَصْبَحْتُ لا أَدْرِي إِلىٰ أَيْنَ أَصْرِفُ وِلايَتِي، وَاللّٰهِ لَأَنْ أَعْرِفَ هُداكَ مِنْ ضَلالَتِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيا وَما فِيها، فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ: ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ، قِفْ مِنِّي قَرِيباً أُرِيكَ عَلاماتِ الْهُدىٰ مِنْ عَلاماتِ الضَّلالَةِ، فَوَقَفَ الرَّجُلُ قَرِيباً مِنْهُ فَبَيْنَما هُوَ كَذٰلِكَ إِذْ أَقْبَلَ فارِسٌ يَرْكُضُ حَتّىٰ أَتىٰ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَبْشِرْ بِالْفَتْحِ أَقَرَّ اللّٰهُ عَيْنَكَ، قَدْ وَاللّٰهِ قُتِلَ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ، فَقالَ لَهُ: مِنْ دُونِ النَّهْرِ أَوْ مِنْ خَلْفِهِ؟ قالَ: بَلْ مِنْ دُونِهِ، فَقالَ: كَذَبْتَ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لا يَعْبُرُونَ أَبَداً حَتّىٰ يُقْتَلُوا، فَقالَ الرَّجُلُ: فَازْدَدْتُ فِيهِ بَصِيرَةً، فَجاءَ آخَرُ يَرْكُضُ عَلىٰ فَرَسٍ لَهُ فَقالَ لَهُ مِثْلَ ذٰلِكَ فَرَدَّ عَلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ مِثْلَ الَّذِي رَدَّ عَلىٰ صاحِبِهِ، قالَ الرَّجُلُ الشّاكُّ: وَهَمَمْتُ أَنْ أَحْمِلَ عَلىٰ





۲ ـ رافع بن سَلَمَه گوید: روز جنگ نهروان، من حضور علی(ع) بودم، علی(ع) در جای خود نشسته بود که سواری نزد او آمد و گفت: السلام علیک یا علی، فرمود: و علیک السلام، مادر بر تو گرید، چرا به لقب امیر المؤمنین به من سلام نکردی؟ گفت: آری، علت آن را من به شما خبر می دهم، شما در صفین به حق بودی ولی چون حکمین را امضاء کردی من از تو بیزار شدم و تو را مشرک دانستم و سرگردان شدم که پیرو چه کسی باشم. به خدا اگر من بتوانم بفهمم که بر حقی یا نا حقی از دنیا و ما فیها برای من بهتر است.

علی(ع): مادرت بر تو بگرید، نزدیک من بایست تا نشانه‌های حق و هدایت را به تو بنمایم و آنها را از نشانه‌های گمراهی ممتاز گردانم، آن مرد نزدیک آن حضرت، ایستاد در این میان سواری دوان آمد تا نزد علی(ع) و گفت: یا امیر المؤمنین مژدهٔ فتح بگیر، خدا چشمت را روشن کند، به خدا همهٔ مردم مخالف کشته شدند، علی(ع) به او فرمود: زیر نهر یا پشت نهر، گفت: آری زیر نهر، فرمود: دروغ گفتی: سوگند به دان که دانه را شکافد و دم زن را بر آرده، از نهر نگذرند هرگز تا کشته شوند.

آن مرد گوید: در بارهٔ آن حضرت بیشتر بینا شدم، دیگری اسب دوان آمد و گفتهٔ اوّلی را تأیید کرد و امیر المؤمنین(ع) همان جواب را به او داد، آن مرد شاکّ گوید: می خواستم بر علی(ع) حمله برم و با شمشیر سرش را دو نیم کنم، سپس دو سوار دیگر

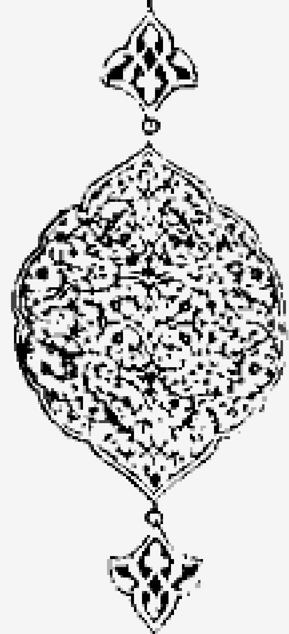


عَلِيّ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَفْلَقَ هامَتَهُ بِالسَّيْفِ ثُمَّ جاءَ فارِسانِ يَرْكُضانِ قَدْ أَعْرَقا فَرَسَيْهِما فَقالا: أَقَرَّ اللّٰهُ عَيْنَكَ يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَبْشِرْ بِالْفَتْحِ قَدْ وَاللّٰهِ قُتِلَ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ، فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَمِنْ خَلْفِ النَّهْرِ أَوْ مِنْ دُونِهِ؟ قالا: لا، بَلْ مِنْ خَلْفِهِ، إِنَّهُمْ لَمّا اقْتَحَمُوا خَيْلَهُمُ النَّهْرَوانَ وَضَرَبَ الْماءُ لَبّاتِ خُيُولِهِمْ رَجَعُوا فَأُصِيبُوا، فَقالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: صَدَقْتُما، فَنَزَلَ الرَّجُلُ عَنْ فَرَسِهِ فَأَخَذَ بِيَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَبِرِجْلِهِ فَقَبَّلَهُما، فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ: هٰذِهِ لَكَ آيَةٌ.

۳ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَلِيّ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقاسِمِ الْعِجْلِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْمَعْرُوفِ بِكُرْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خُداهِي، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ هاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ، عَنْ حَبابَةَ الْوالِبِيَّةِ قالَتْ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي شُرْطَةِ الْخَمِيسِ وَمَعَهُ دِرَّةٌ لَها سَبابَتانِ يَضْرِبُ بِها بَيّاعِي الْجِرِّيِّ وَالْمارِماهِيِّ وَالزِّمّارِ وَيَقُولُ لَهُمْ: يا بَيّاعِي مُسُوخِ بَنِي إِسْرائِيلَ وَجُنْدِ بَنِي مَرْوانَ، فَقامَ إِلَيْهِ فُراتُ بْنُ أَحْنَفَ فَقالَ:

يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَما جُنْدُ بَنِي مَرْوانَ؟

قالَ: فَقالَ لَهُ:



أَقْوامٌ حَلَقُوا اللِّحىٰ وَ فَتَلُوا الشَّوارِبَ فَمُسِخُوا، فَلَمْ أَرَ ناطِقاً

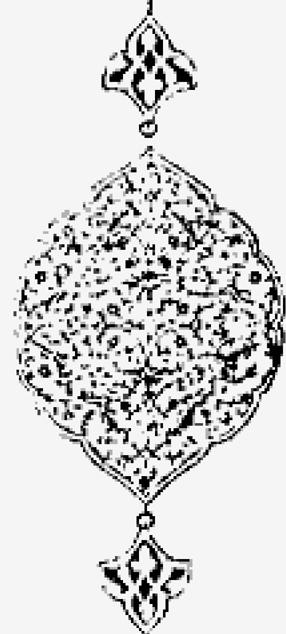


اسب دوان آمدند و اسبان آن‌ها عرق کرده بودند، گفتند: یا امیر المؤمنین، خدا چشمت را روشن کند، مژدهٔ فتح را دریافت کن، به خدا همهٔ قوم خوارج کشته شدند، علی(ع) فرمود: پشت نهر یا پائین نهر؟ گفتند: نه، بلکه پشت نهر، چون اسب خود را به نهروان انداختند و آب به گلوگاه اسبان زد، برگشتند و همه کشته شدند، امیر المؤمنین(ع) فرمود: شما راست گفتید.

آن مرد از اسبش فرود آمد و دست و پای امیر المؤمنین(ع) را بوسید، علی(ع) فرمود: این معجزه‌ای بود که برای تو اظهار شد.

۳ ـ حبابه والبیه (زنی بوده از والبه که نام موضعی است در یمن) گوید: امیر المؤمنین(ع) را در شرطة الخمیس (پیش قراولان لشکر، و لشکر را خمیس نامند، یعنی پنج قسمتی، چون تقسیم می شده به: ۱ ـ مقدّمه ۲ ـ ساقه ۳ ـ میمنه ٤ ـ میسره ۵ ـ قلب، یا برای آنکه از غنیمت خُمس می‌داده است، از مجلسی(ره): وممکن است مقصود از شرطة الخمیس (دژبانی) باشد چنانچه امروزه می‌گویند) دیدار کردم یک شلاق دو شاخه در دست داشت وبا آن فروشندگان جرّی (ماهی بی‌فلس) وماهی و زمار را (نوعی‌از همان مارماهی) می‌زد وبه آنها می‌فرمود: ای فروشندگان یهودی‌های مسخ شده و جُندِ بنی مروان.

فرات بن احنف خدمت آن‌حضرت ایستاد وعرض کرد:یاامیر المؤمنین جُندِ بنی مروان چیست؟ گوید: در جواب او فرمود:مردمی بودند که ریش‌ها را می‌تراشیدند وسبیلها را تاب می‌دادند ومسخ شدند. [۱۷۹]



أَحْسَنَ نُطْقاً مِنْهُ، ثُمَّ اتَّبَعْتُهُ فَلَمْ أَزَلْ أَقْفُو أَثَرَهُ حَتّىٰ قَعَدَ فِي رَحْبَةِ الْمَسْجِدِ فَقُلْتُ لَهُ:

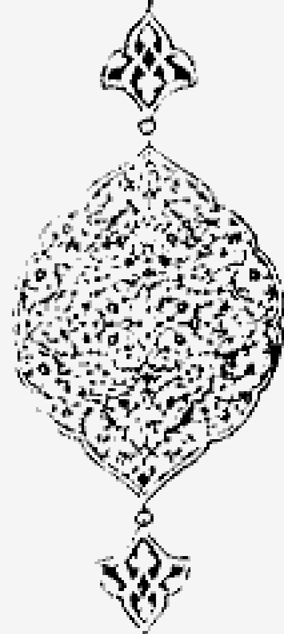
يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، ما دَلالَةُ الإِمامَةِ يَرْحَمُكَ اللّٰهُ؟

قالَتْ: فَقالَ ائْتِينِي بِتِلْكَ الْحَصاةِ ـ وَأَشارَ بِيَدِهِ إِلىٰ حَصاةٍ ـ فَأَتَيْتُهُ بِها فَطَبَعَ لِي فِيها بِخاتَمِهِ، ثُمَّ قالَ لِي: يا حَبابَةُ! إِذا ادَّعىٰ مُدَّعٍ الإِمامَةَ، فَقَدَرَ أَنْ يَطْبَعَ كَما رَأَيْتِ، فَاعْلَمِي أَنَّهُ إِمامٌ مُفْتَرَضُ الطّاعَةِ وَالإِمامُ لا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ يُرِيدُهُ، قالَتْ: ثُمَّ انْصَرَفْتُ حَتّىٰ قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَجِئْتُ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَالنّاسُ يَسْأَلُونَهُ فَقالَ: يا حَبابَةُ الْوالِبِيَّةُ!

فَقُلْتُ: نَعَمْ يا مَوْلايَ! فَقالَ: هاتِي ما مَعَكِ، قالَتْ: فَأَعْطَيْتُهُ فَطَبَعَ فِيها كَما طَبَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ، قالَتْ: ثُمَّ أَتَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَرَّبَ وَرَحَّبَ، ثُمَّ قالَ لِي: إِنَّ فِي الدَّلالَةِ دَلِيلاً عَلىٰ ما تُرِيدِينَ، أَفَتُرِيدِينَ دَلالَةَ الإِمامَةِ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ يا سَيِّدِي، فَقالَ: هاتِي ما مَعَكِ، فَناوَلْتُهُ الْحَصاةَ فَطَبَعَ لِي فِيها، قالَتْ: ثُمَّ أَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَقَدْ بَلَغَ بِيَ الْكِبَرُ إِلىٰ أَنْ أُرْعِشْتُ وَأَنا أَعُدُّ يَوْمَئِذٍ مِائَةً وَثَلاثَ عَشْرَةَ سَنَةً فَرَأَيْتُهُ راكِعاً وَساجِداً وَمَشْغُولاً بِالْعِبادَةِ فَيَئِسْتُ مِنَ الدَّلالَةِ، فَأَوْمَأَ إِلَيَّ بِالسَّبّابَةِ فَعادَ إِلَيَّ شَبابِي، قالَتْ: فَقُلْتُ:



حبابه گوید: من خوش سخن‌تری از آن حضرت ندیدم و به دنبال او رفتم و رفتم تا در پیشخان مسجد نشست، من به آن حضرت گفتم: یا امیر المؤمنین دلیل امامت چیست؟ یرحمک الله، گوید: به من فرمود: آن سنگریزه را بیاور برای من (و با دست خود به یک سنگریزه اشاره کرد) من آن را برای او آوردم و با خاتم خود مهر بر آن نهاد که نقش بست و به من فرمود: ای حبابه، هر که مُدّعی امامت شد و توانست مثل من این سنگ را مهر کند، بدان که او امام مفترض الطاعه است، امام هر چیز را بخواهد می داند، گوید: من پی کار خود رفتم تا امیر المؤمنین(ع) فوت کرد، آمدم خدمت امام حسن(ع) که به جای امیر المؤمنین(ع) نشسته بود و مردم از او سؤال می کردند، چون مرا دید، فرمود: ای حبابه والبیه، عرض کردم: نعم یا مولای، فرمود: آنچه همراه داری بیاور، من آن سنگ را به آن حضرت دادم و مانند امیر المؤمنین با خاتم خود نقش بر آن نهاد. گوید: سپس نزد حسین(ع) آمدم و او در مسجد رسول خدا(ص) بود، مرا نزد خود خواند و خوش آمد گفت و سپس به من فرمود: دلیل آنچه تو می خواهی موجود است، نشانهٔ امامت را می خواهی؟ گفتم: آری ای آقای من، فرمود: آنچه با خود داری بیاور، من آن سنگ را به او دادم و برایم مهری بر آن نهاد، گوید: پس از آن خدمت علی بن الحسین(ع) آمدم و تا آن جا پیر شده بودم که رعشه گرفته بودم و ۱۱۳ سال برای خود می شمردم، دیدم آن حضرت در رکوع و سجود است و مشغول عباد است و به من توجهی ندارد و من از دریافت نشانهٔ امامت نا امید شدم و آن حضرت با انگشت سَبّابَهٔ خود به من اشارتی کرد و جوانیم برگشت. گوید: گفتم ای آقای من از دنیا چه اندازه گذشته و چه مانده

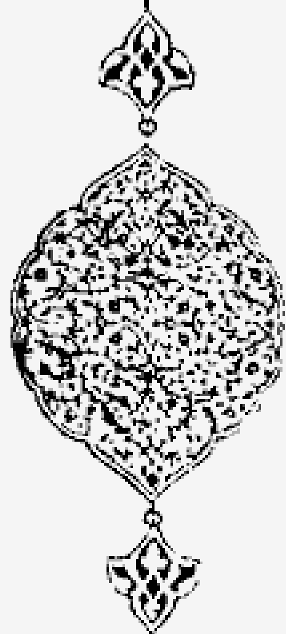




ياسَيِّدي، كَمْ مَضىٰ مِنَ الدُّنيا وَكَمْ بَقِيَ؟ فَقالَ: أَمّا مامَضىٰ فَنَعَمْ وَأَمّا مابَقِيَ فَلا، قالَتْ: ثُمَّ قالَ لِي: هاتِي مامَعَكِ فَأَعْطَيْتُهُ الْحَصاةَ فَطَبَعَ لِي فِيها، ثُمَّ أَتَيْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَطَبَعَ لِي فِيها، ثُمَّ أَتَيْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَطَبَعَ لِي فِيها، ثُمَّ أَتَيْتُ أَبا الْحَسَنِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ فَطَبَعَ لِي فِيها، ثُمَّ أَتَيْتُ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ فَطَبَعَ لِي فِيها.

وَعاشَتْ حَبابَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ عَلىٰ ماذَكَرَهُ مُحَمَّدُ بْنُ هِشامٍ.

٤ـ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ، عَنْ أَبِي هاشِمٍ داوُدَ بْنِ الْقاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَاسْتُؤْذِنَ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ عَلَيْهِ، فَدَخَلَ رَجُلٌ عَبْلٌ طَوِيلٌ جَسِيمٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْوَلايَةِ فَرَدَّ عَلَيْهِ بِالْقَبُولِ وَأَمَرَهُ بِالْجُلُوسِ، فَجَلَسَ مُلاصِقاً لِي، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَيْتَ شِعْرِي مَنْ هٰذا؟ فَقالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: هٰذا مِنْ وُلْدِ الأَعْرابِيَّةِ صاحِبَةِ الْحَصاةِ الَّتِي طَبَعَ آبائِي عَلَيْهِمُ السَّلامُ فِيها بِخَواتِيمِهِمْ فَانْطَبَعَتْ وَقَدْ جاءَ بِها مَعَهُ يُرِيدُ أَنْ أَطْبَعَ فِيها، ثُمَّ قالَ: هاتِها، فَأَخْرَجَ حَصاةً وَفِي جانِبٍ مِنْها مَوْضِعٌ أَمْلَسُ، فَأَخَذَها أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ ثُمَّ أَخْرَجَ خاتَمَهُ فَطَبَعَ فِيها فَانْطَبَعَ فَكَأَنِّي أَرىٰ نَقْشَ خاتَمِهِ السّاعَةَ: ((الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ)) فَقُلْتُ لِلْيَمانِيِّ: رَأَيْتَهُ قَبْلَ هٰذا قَطُّ؟ قالَ: لا وَاللّٰهِ وَإِنِّي لَمُنْذُ دَهْرٍ حَرِيصٌ عَلىٰ رُؤْيَتِهِ حَتّىٰ كَأَنَّ السّاعَةَ أَتانِي

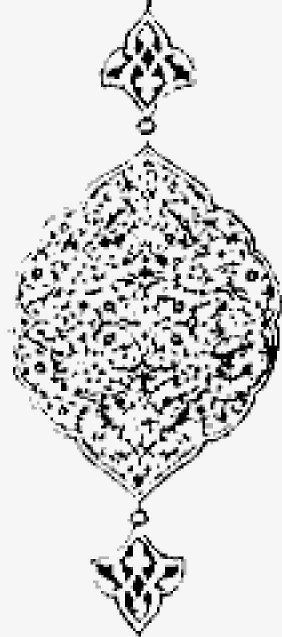




است؟ فرمود: نسبت به آنچه گذشته، آری و آنچه مانده است،نه.

گوید: سپس به من فرمود: آنچه با خود داری بیاور، من آن سنگ را به آن حضرت دادم و برایم بر آن مهری نهاد و سپس نزد امام باقر(ع) آمدم و برایم مهری بر آن نهاد و سپس نزد امام صادق (ع) آمدم و بر آن برایم مهری نهاد و پس از آن نزد امام کاظم(ع) آمدم و آن را برایم مهر کرد و سپس نزد امام رضا(ع) آمدم و آن را برایم مهر کرد ـ و حبابه والبیه پس از آن نه ماه زنده بود ـ چنان چه محمد بن هشام (هشام خ ل) گفته است. [۱۸۰]

۴ ـ ابی هاشم داود بن قاسم جعفری گوید: من نزد ابی محمد (امام حسن عسکری " ع ") بودم، برای مردی یمنی اجازه ورود خواستند و مردی درشت و بلند و تنومند وارد شد و بر آن حضرت به امامت سلام داد و امام با پذیرائی به او جواب داد و دستور داد بنشیند و او پهلوی من نشست، و من با خود گفتم: کاش می دانستم این مرد کیست؟ امام(ع) فرمود: این از فرزندان آن زن اعرابیه صاحب سنگریزه‌ای است که پدرانم با خاتم خود بر آن نهاده‌اند و نقش بسته است و آن را با خود آورده است تا من هم آن را مهر کنم، سپس فرمود: آن را بیاور یک سنگ کوچکی در آورد که در یک طرفش محل صافی بود، امام عسکری(ع) آن را گرفت و مهرش را بیرون آورد و بر آن زد و نقش برداشت، گویا هم اکنون نقش مُهر او را در آن سنگ می نگرم (الحسن بن علی) به آن یمنی گفتم: آن حضرت را هرگز پیش از این دیده بودی؟ گفت: نه به

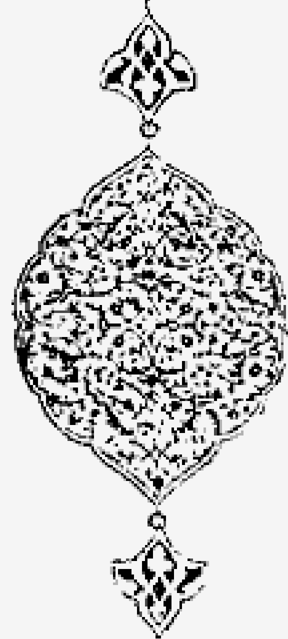




شابّ لَسْتُ أَراهُ فَقالَ لِي: قُمْ فَادْخُلْ، فَدَخَلْتُ ثُمَّ نَهَضَ الْيَمانِيُّ وَهُوَ يَقُولُ: رَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ أَشْهَدُ بِاللّٰهِ أَنَّ حَقَّكَ لَواجِبٌ كَوُجُوبِ حَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَالأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ثُمَّ مَضىٰ فَلَمْ أَرَهُ بَعْدَ ذٰلِكَ.

قالَ إِسْحاقُ: قالَ أَبُو هاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ: وَسَأَلْتُهُ عَنِ اسْمِهِ فَقالَ: اِسْمِي مَهْجَعُ بْنُ الصَّلْتِ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ سَمْعانَ بْنِ غانِمِ بْنِ أُمِّ غانِمٍ وَهِيَ الأَعْرابِيَّةُ الْيَمانِيَّةُ، صاحِبَةُ الْحَصاةِ الَّتِي طَبَعَ فِيها أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَالسِّبْطُ إِلىٰ وَقْتِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ.

۵ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئابٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ وَزُرارَةَ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ أَرْسَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَخَلا بِهِ فَقالَ لَهُ: يَا ابْنَ أَخِي قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَفَعَ الْوَصِيَّةَ وَالإِمامَةَ مِنْ بَعْدِهِ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ ثُمَّ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ، ثُمَّ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَقَدْ قُتِلَ أَبُوكَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ وَصَلّىٰ عَلىٰ رُوحِهِ وَلَمْ يُوصِ وَأَنَا عَمُّكَ وَصِنْوُ أَبِيكَ وَوِلادَتِي مِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي سِنِّي وَقَدِيمِي أَحَقُّ بِها مِنْكَ فِي حَداثَتِكَ، فَلا تُنازِعْنِي فِي الْوَصِيَّةِ وَالإِمامَةِ وَلا تُحاجَّنِي.





خدا من روزگاری است کمال شوق را داشتم که او را ببنیم و گویا همین اکنون جوانی که او را در این جا نمی بینم نزد من آمد و گفت: برخیز و داخل شو و من داخل شدم، سپس آن یمنی برخاست و می گفت: رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان و ذریه‌ای که همه از یکدیگرید، من به خدا گواهم که حق تو واجب است چون وجوب حق امیر المؤمنین(ع) و امامان بعد از او (ع) و رفت و دیگر من او را ندیدم، ابو اسحق جعفری گوید: من از او نامش را پرسیدم، گفت: نامم (مهجع) پسر صلت بن عقبة بن سمعان بن غانم پسر ام غانم و آن، زن عرب بیابانی از یمن بود و صاحب سنگریزه‌ای است که امیر المؤمنین و اولادش تا امام رضا(ع) بر آن مُهر زدند. [۱۸۱]

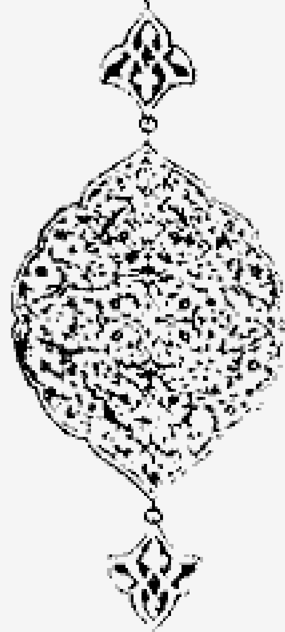
۵ ـ ابی جعفر امام باقر(ع) فرمود: چون حسین(ع) شهید شد. محمد بن حنیفه تقاضا کرد از علی بن الحسین(ع) و با او خلوت نمود و گفت: برادر زادهٔ عزیزم می دانی که رسول خدا(ص) وصیّت و امامت را بعد از خود به امیر المؤمنین(ع) داد و سپس به حسن و سپس به حسین(ع) و پدر تو را (علیه السلام) کشتند و وصیّتی نکرد، من عمّ تو و برادر پدر توام و از پشت علی(ع) هستم و با سابقهٔ سنّ و پیشینه‌ای که دارم از تو به امامت سزاوارترم در این جوانی تو، با من در وصیت و امامت نزاع مکن و محاکمه نداشته باش.

علی بن الحسین(ع) به او فرمود: عموجان، از خدا بپرهیز و چیزی که حق تو نیست ادّعا مکن، من به تو پند می دهم که مبادا از



فَقالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا عَمِّ اتَّقِ اللّٰهَ وَلا تَدَّعِ ما لَيْسَ لَكَ بِحَقٍّ، إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ، إِنَّ أَبِي - يا عَمِّ - صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ أَوْصىٰ إِلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْعِراقِ وَعَهِدَ إِلَيَّ فِي ذٰلِكَ قَبْلَ أَنْ يَسْتَشْهِدَ بِساعَةٍ وَهٰذا سِلاحُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عِنْدِي؛ فَلا تَتَعَرَّضْ لِهٰذا، فَإِنِّي أَخافُ عَلَيْكَ نَقْصَ الْعُمْرِ وَتَشَتُّتَ الْحالِ، إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الْوَصِيَّةَ وَالإِمامَةَ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَإِذا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ ذٰلِكَ فَانْطَلِقْ بِنا إِلَى الْحَجَرِ الأَسْوَدِ حَتّىٰ نَتَحاكَمَ إِلَيْهِ وَنَسْأَلَهُ عَنْ ذٰلِكَ.

قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: وَكانَ الْكَلامُ بَيْنَهُما بِمَكَّةَ، فَانْطَلَقا حَتّىٰ أَتَيا الْحَجَرَ الأَسْوَدَ، فَقالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ: اِبْدَأْ أَنْتَ فَابْتَهِلْ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسَلْهُ أَنْ يُنْطِقَ لَكَ الْحَجَرَ ثُمَّ سَلْ، فَابْتَهَلَ مُحَمَّدٌ فِي الدُّعاءِ وَسَأَلَ اللّٰهَ ثُمَّ دَعا الْحَجَرَ فَلَمْ يُجِبْهُ، فَقالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا عَمِّ، لَوْ كُنْتَ وَصِيّاً وَإِماماً لأَجابَكَ، قالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: فَادْعُ اللّٰهَ أَنْتَ يا ابْنَ أَخِي وَسَلْهُ، فَدَعا اللّٰهَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ بِما أَرادَ ثُمَّ قالَ: أَسْأَلُكَ بِالَّذِي جَعَلَ فِيكَ مِيثاقَ الأَنْبِياءِ وَمِيثاقَ الأَوْصِياءِ وَمِيثاقَ النّاسِ أَجْمَعِينَ لَمّا أَخْبَرْتَنا مَنِ الْوَصِيُّ وَالإِمامُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: فَتَحَرَّكَ الْحَجَرُ حَتّىٰ كادَ أَنْ يَزُولَ عَنْ مَوْضِعِهِ، ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ، فَقالَ: (اللّٰهُمَّ إِنَّ الْوَصِيَّةَ وَالإِمامَةَ



نادان‌ها باشی، به راستی پدرم پیش از آنکه به عراق برود به من وصیت کرد و ساعتی پیش از شهادتش امامت را به من سپرد و این سلاح رسول الله(ص) است که نزد من است متعرض این مقام مشو که می ترسم عمرت کوتاه شود و حالت پریش گردد، خدا عز و جل وصیت و امامت را در نسل حسین(ع) مقرر داشته و اگر می خواهی این حقیقت را بدانی بیا برویم نزد حجر الاسود و محاکمه کنیم و از او بپرسیم.

امام باقر(ع) فرمود: این صحبت میان آنها در مکه بود، رفتند نزد حجر الاسود و علی بن الحسین به محمد بن حنفیه گفت: تو اول برو و به درگاه خدا عز و جل زاری کن و از او بخواه که حجر الاسود به سود تو سخن گوید و سپس از او بپرس، محمد در دعا زاری سرداد و از خدا درخواست کرد و حجر الاسود را برای سخن دعوت کرد و به او پاسخی نداد، علی بن الحسین(ع) فرمود: ای عمو اگر تو وصی و امام بودی هر آینه حجر الاسود به تو پاسخ می داد، محمد به آن حضرت گفت: ای برادر زاده، پس تو دعا کن و از او بخواه

علی بن الحسین(ع) دعائی را که خواست خواند و سپس فرمود: از تو می خواهم به حقِ آنکه میثاق انبیاء را در تو نهاده است و هم میثاق اوصیاء و همهٔ مردم را که هر آینه به من خبر دهی از وصی و امام بعد از حسین بن علی(ع).

گوید: حجر الاسود چنان جنبید که نزدیک بود از جا کنده

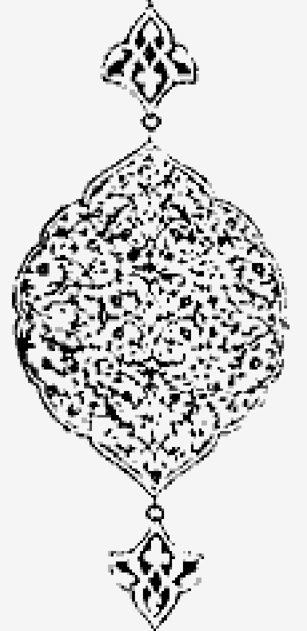


بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ إِلَىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ وَابْنِ فاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قالَ: فَانْصَرَفَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَهُوَ يَتَوَلَّىٰ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ.

عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ مِثْلَهُ.

٦ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قالَ: أَخْبَرَنِي سَماعَةُ بْنُ مِهْرانَ قالَ: أَخْبَرَنِي الْكَلْبِيُّ النَّسّابَةُ قالَ: دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ وَلَسْتُ أَعْرِفُ شَيْئاً مِنْ هٰذا الْأَمْرِ، فَأَتَيْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذا جَماعَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَقُلْتُ: أَخْبِرُونِي عَنْ عالِمِ أَهْلِ هٰذا الْبَيْتِ؟ فَقالُوا: عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ الْحَسَنِ.

فَأَتَيْتُ مَنْزِلَهُ فَاسْتَأْذَنْتُ، فَخَرَجَ إِلَيَّ رَجُلٌ ظَنَنْتُ أَنَّهُ غُلامٌ لَهُ، فَقُلْتُ لَهُ: اسْتَأْذِنْ لِي عَلىٰ مَوْلاكَ، فَدَخَلَ ثُمَّ خَرَجَ فَقالَ لِي: أُدْخُلْ، فَدَخَلْتُ فَإِذا أَنا بِشَيْخٍ مُعْتَكِفٍ شَدِيدِ الاجْتِهادِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَقالَ لِي: مَنْ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: أَنا الْكَلْبِيُّ النَّسّابَةُ، فَقالَ: ما حاجَتُكَ؟ فَقُلْتُ: جِئْتُ أَسْأَلُكَ، فَقالَ: أَمَرَرْتَ بِابْنِي مُحَمَّدٍ؟ قُلْتُ: بَدَأْتُ بِكَ، فَقالَ: سَلْ، فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ قالَ لِامْرَأَتِهِ: أَنْتِ طالِقٌ عَدَدَ نُجُومِ السَّماءِ، فَقالَ: تَبِينُ بِرَأْسِ الْجَوْزاءِ وَالْباقِي وِزْرٌ عَلَيْهِ وَعُقُوبَةٌ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: واحِدَةٌ، فَقُلْتُ: ما يَقُولُ الشَّيْخُ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ؟ فَقالَ: قَدْ مَسَحَ قَوْمٌ صالِحُونَ وَنَحْنُ أَهْلُ

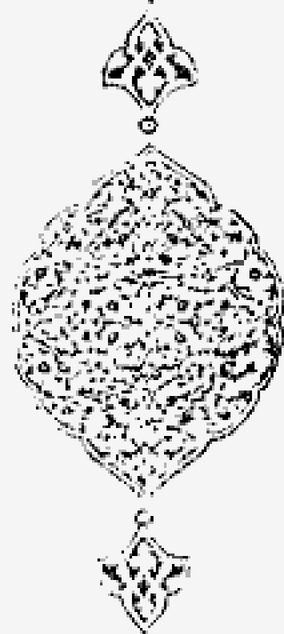




شود و سپس خدا آن را به سخن آورد با زبان عربی روشن و شیوا، و گفت: بار خدایا به راستی وصیت و امامت بعد از حسین بن علی(ع) با علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است پسر فاطمه دختر رسول خدا(ص). گوید: پس از آن محمد بن علی برگشت و پیرو علی بن الحسین(ع) گردید.

۶ ـ کلبی نسّابه گوید: من وارد مدینه شدم و از امر امامِ وقت چیزی نمی دانستم به مسجد رفتم و به گروهی از قریش بر خوردم و گفتم: مرا از دانشمند اهل البیت(ع) مطّلع کنید، گفتند: عبدالله بن الحسن است، من به منزل او رفتم و اجازهٔ ورود خواستم، مردی بیرون آمد که به گمانم غلام او بود، به او گفتم: برای من اجازه بگیر برای ورود به مولایت، رفت و برگشت و گفت: بفرما. من وارد شدم و دیدم پیر مردی است ملازم عبادت و در آن کوشا بوده است بر او سلام دادم، به من گفت: تو کیستی؟ گفتم: کلبی نسّابه، فرمود: چه کار داری؟ گفتم: آمدم مسئله‌ای بپرسم از شما، گفت: نزد پسرم محمد رفتی؟ گفتم: اول خدمت شما رسیدم، گفت: بپرس، گفتم: بفرمائید از این که مردی به زنش بگوید: (انتِ طالق) به شمارهٔ ستاره‌های آسمان؟ جواب گفت: سه طلاق آن واجب می شود (به شمارهٔ ستاره‌های رأس الجوزاء) و باقی وبال و عقوبت بر او است، با خود گفتم: این یک مسئله که (نمی داند).

گفتم: شیخ چه می فرماید در مسح روی موزه برای وضوء؟ گفت: یک مردم خوبی بر آن مسح می کرده‌اند ولی ما اهل البیت بر آن مسح نکنیم، با خود گفتم: این دو تا (که نمی داند)، گفتم: چه می فرمائید در خوردن گوشت جِرّی (مار ماهی) حلال است یا

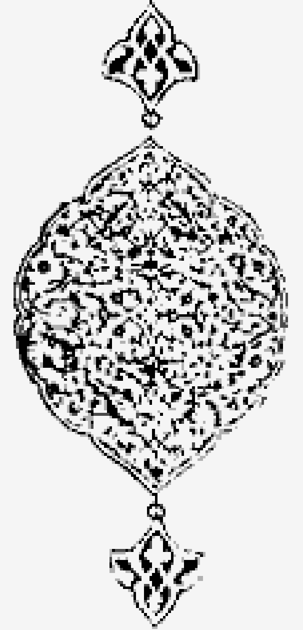




الْبَيْتِ لا نَمْسَحُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ثِنْتانِ، فَقُلْتُ: ما تَقُولُ فِي أَكْلِ الْجِرِّيِّ؟ أَحَلالٌ هُوَ أَمْ حَرامٌ؟ فَقالَ: حَلالٌ إِلّا أَنّا أَهْلَ الْبَيْتِ نَعافُهُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ثَلاثٌ، فَقُلْتُ: فَما تَقُولُ فِي شُرْبِ النَّبِيذِ؟ فَقالَ: حَلالٌ إِلّا أَنّا أَهْلَ الْبَيْتِ لا نَشْرَبُهُ.

فَقُمْتُ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَأَنا أَقُولُ: هٰذِهِ الْعِصابَةُ تَكْذِبُ عَلىٰ أَهْلِ الْبَيْتِ، فَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَنَظَرْتُ إِلىٰ جَماعَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَغَيْرِهِمْ مِنَ النّاسِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ: مَنْ أَعْلَمُ أَهْلِ هٰذا الْبَيْتِ؟ فَقالُوا: عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ الْحَسَنِ، فَقُلْتُ: قَدْ أَتَيْتُهُ فَلَمْ أَجِدْ عِنْدَهُ شَيْئاً، فَرَفَعَ رَجُلٌ رَأْسَهُ فَقالَ: ائْتِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليهما السلام فَهُوَ أَعْلَمُ أَهْلِ هٰذا الْبَيْتِ، فَلامَهُ بَعْضُ مَنْ كانَ بِالْحَضْرَةِ، فَقُلْتُ: إِنَّ الْقَوْمَ إِنَّما مَنَعَهُمْ مِنْ إِرْشادِي إِلَيْهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ الْحَسَدُ، فَقُلْتُ لَهُ: وَيْحَكَ، إِيّاهُ أَرَدْتُ.

فَمَضَيْتُ حَتّىٰ صِرْتُ إِلىٰ مَنْزِلِهِ، فَقَرَعْتُ الْبابَ، فَخَرَجَ غُلامٌ لَهُ فَقالَ: اُدْخُلْ يا أَخا كَلْبٍ، فَوَاللّٰهِ لَقَدْ أَدْهَشَنِي، فَدَخَلْتُ وَأَنا مُضْطَرِبٌ وَنَظَرْتُ فَإِذا شَيْخٌ عَلىٰ مُصَلًّى بِلا مِرْفَقَةٍ وَلا بَرْدَعَةٍ، فَابْتَدَأَنِي بَعْدَ أَنْ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقالَ لِي: مَنْ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: يا سُبْحانَ اللّٰهِ، غُلامُهُ يَقُولُ لِي بِالْبابِ: اُدْخُلْ يا أَخا كَلْبٍ! وَيَسْأَلُنِي الْمَوْلىٰ: مَنْ أَنْتَ؟! فَقُلْتُ لَهُ: أَنا الْكَلْبِيُّ النَّسّابَةُ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلىٰ جَبْهَتِهِ وَقالَ: كَذَبَ الْعادِلُونَ بِاللّٰهِ وَضَلُّوا ضَلالاً

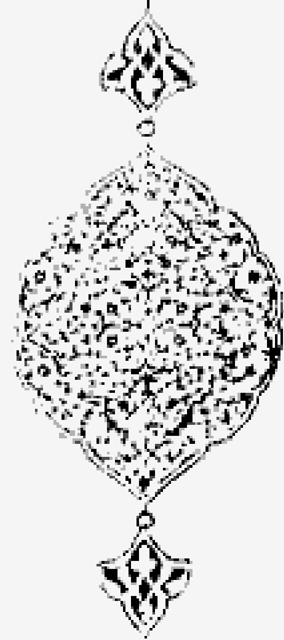




حرام؟ گفت: حلال است ولی ما اهل البیت آن را بد داریم، با خود گفتم: (این سه مسئله مخالف با شیعه)، گفتم: چه می فرمائید در نوشیدن شراب خرما؟ فرمود: حلالست ولی ما خاندان ننوشیم.

من برخواستم و بیرون آمدم و می گفتم: این جمعیت به اهل البیت دروغ بستند و به مسجد رفتم و جمعی از قریش را دیدم و مردم دیگری را، بر آنها سلام دادم و گفتم: اعلم اهل البیت کیست؟ گفتند: عبد الله بن الحسن، گفتم: من نزد او رفتم چیزی نداشت، یکی از آن مردم سر بلند کرد و گفت: برو نزد جعفر بن محمد که او اعلم اهل البیت است، یکی از حاضران او را ملامت کرد، دانستم که از اول حسد مانع آنها بوده که مرا به آن حضرت ارشاد کنند، من به او گفتم: وای بر تو، من هم او را می خواستم.

من رفتم تا به منزل او رسیدم و در را زدم وغلامی آمد و گفت: ای اخا کلب بفرما، به خدا در هراس شدم (که ندیده مرا شناخته) با دل طپان وارد شدم، دیدم آن آقا روی جانماز خود نشسته، نه پشتی دارد و نه توشک و پلاس پس از سلام رو به من کرد و فرمود: تو کیستی؟ با خود گفتم: یا سبحان الله، غلامش مرا بر در خانه شناخت و گفت: ای مرد کلبی وارد شو و آقایش به من می گوید: تو کیستی؟ گفتم: من کلبی نسابه‌ام، با دست خود به پیشانیش زد و فرمود: «دروغ گفتند آنها که از خدا گذشتند و سخت گمراه شدند و سخت به زیان آشکاری گرفتار گردیدند».

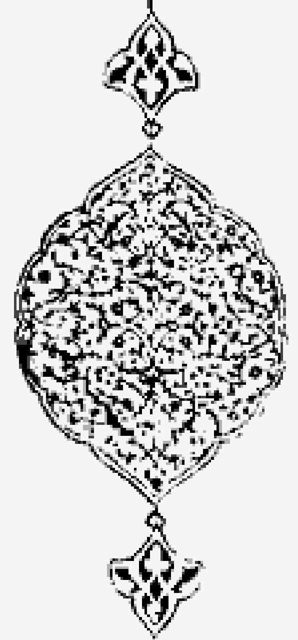


ای اخا کلب به راستی خدا عز و جل فرماید (۳۸ سورهٔ فرقان): «**عاد و ثمود و اصحاب رس و ملتهای بسیاری در این میان**». تو (که خود را دانای ماهر به انساب می دانی) نسب آنها را می دانی؟ گفتم: قربانت، نه، فرمود: نسب خود را می دانی؟ گفتم: آری من



بَعِيداً وَخَسِرُوا خُسْراناً مُبِيناً، يا أَخا كَلْبٍ! إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ((وَعاداً وَثَمُودَ وَأَصْحابَ الرَّسِّ وَقُرُوناً بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيراً)) أَفَتَنْسِبُها أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: لا، جُعِلْتُ فِداكَ، فَقالَ لِي: أَفَتَنْسِبُ نَفْسَكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، أَنا فُلانُ بْنُ فُلانِ بْنِ فُلانٍ حَتَّى ارْتَفَعْتُ فَقالَ لِي: قِفْ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ، وَيْحَكَ أَتَدْرِي مَنْ فُلانُ بْنُ فُلانٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فُلانُ بْنُ فُلانٍ، قالَ: إِنَّ فُلانَ بْنَ فُلانِ [بْنِ فُلانٍ] الرّاعِيَ الْكُرْدِيَّ إِنَّما كانَ فُلانُ الرّاعِي الْكُرْدِيُّ عَلىٰ جَبَلِ آلِ فُلانٍ فَنَزَلَ إِلىٰ فُلانَةَ امْرَأَةِ فُلانٍ مِنْ جَبَلِهِ الَّذِي كانَ يَرْعىٰ غَنَمَهُ عَلَيْهِ فَأَطْعَمَها شَيْئاً وَغَشِيَها فَوَلَدَتْ فُلاناً وَفُلانُ بْنُ فُلانٍ مِنْ فُلانَةَ وَفُلانِ بْنِ فُلانٍ، ثُمَّ قالَ: أَتَعْرِفُ هٰذِهِ الْأَسامِيَ؟ قُلْتُ: لا وَاللّٰهِ جُعِلْتُ فِداكَ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَكُفَّ عَنْ هٰذا فَعَلْتَ؟ فَقالَ: إِنَّما قُلْتَ فَقُلْتُ، فَقُلْتُ: إِنِّي لا أَعُودُ، قالَ: لا نَعُودُ إِذاً وَاسْأَلْ عَمّا جِئْتَ لَهُ.

فَقُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ قالَ لِامْرَأَتِهِ: أَنْتِ طالِقٌ عَدَدَ نُجُومِ السَّماءِ؟ فَقالَ: وَيْحَكَ أَما تَقْرَأُ سُورَةَ الطَّلاقِ؟ قُلْتُ: بَلىٰ، قالَ: فَاقْرَأْ، فَقَرَأْتُ: ((فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ)) قالَ: أَما تَرىٰ هٰهُنا نُجُومَ السَّماءِ؟ قُلْتُ: لا، قُلْتُ: فَرَجُلٌ قالَ لِامْرَأَتِهِ: أَنْتِ طالِقٌ ثَلاثاً؟ قالَ: تُرَدُّ إِلىٰ كِتابِ اللّٰهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ قالَ: لا طَلاقَ إِلّا عَلىٰ طُهْرٍ، مِنْ غَيْرِ جِماعٍ بِشاهِدَيْنِ مَقْبُولَيْنِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: واحِدَةٌ، ثُمَّ قالَ: سَلْ، قُلْتُ: ما تَقُولُ فِي الْمَسْحِ

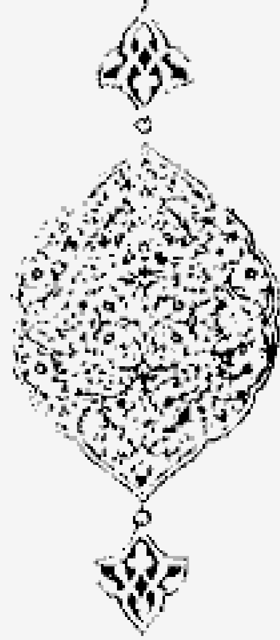




فلان بن فلان بن فلان و بالا رفتم، تا آنکه به من فرمود: آرام باش این طور نیست که تو به حساب می آوری، وای بر تو، می دانی فلان بن فلان پسر فلان چوپان کرد است (نه آنکه تو می گوئی)، آن فلان چوپان کُردی در کوه آل فلان بود، از آن کوهی که گوسفند در آن می چرانید، نزد فلانه زن، فلان فرود آمد و چیزی به او اطعام کرد و بر او در آمد و آن زن فلانی را زائید و فلان بن فلان (یکی از اجداد تو) از فلانه زن و فلان بن فلان است (یعنی آن چوپان کُرد)، فرمود: تو این نامها را می دانی؟ گفت: نه، خواهش دارم از این صحبت صرف نظر کنید،امام فرمود: همانا تو گفتی و مرا به سخن آوردی، کلبی گوید: من گفتم: دیگر از این سخن‌ها نمی گویم، فرمود: از این حرفها مگو و از آنچه به خاطر آن آمدی بپرس گفتم:

بفرمائید از مردی که به زنش گوید: (انت طالق) به شمارهٔ ستاره‌های آسمان؟ فرمود: وای بر تو، سوره طلاق را نخواندی؟ گفتم:

چرا، فرمود: بخوان، این آیه را خواندم (۱ سوره طلاق): «طلاق دهید آنها را برای عدّه‌شان و عدّه شماره کنید» فرمود: در این جا نجوم سماء را می بینی؟ گفتم: نه، گفتم: مردی به زنش گوید: (انت طالق ثلاثاً)، فرمود: باید به کتاب خدا و سنّت پیغمبر بر گردد (یعنی یک طلاق محسوب است)، سپس فرمود: طلاق درست نیست مگر در طهر زن که جماعی در آن نشده با حضور دو گواه مقبول، با خود گفتم: این یکی.



سپس فرمود: بپرس، گفتم: چه می فرمائید در بارهٔ مسح بر روی موزه در وضوء؟ لبخندی زد و فرمود: چون روز قیامت شود و

عَلَى الْخُفَّيْنِ ؟ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قالَ: إذا كانَ يَوْمُ الْقِيامَةِ وَ رَدَّ اللّٰهُ كُلَّ شَيْءٍ إِلىٰ شَيْئِهِ وَ رَدَّ الْجِلْدَ إِلَى الْغَنَمِ فَتَرىٰ أَصْحابَ الْمَسْحِ أَيْنَ يَذْهَبُ وُضوؤُهُمْ ؟ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ثِنْتانِ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقالَ: سَلْ.

فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَكْلِ الْجِرِّيِّ، فَقالَ: إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ مَسَخَ طائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ فَما أَخَذَ مِنْهُمْ بَحْراً فَهُوَ الْجِرِّيُّ وَالزِّمارُ وَالْمارْماهِيُّ وَما سِوىٰ ذٰلِكَ، وَما أَخَذَ مِنْهُمْ بَرّاً فَالْقِرَدَةُ وَالْخَنازِيرُ وَالْوَبْرُ وَالْوَرَكُ وَما سِوىٰ ذٰلِكَ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ثَلاثٌ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقالَ: سَلْ وَ قُمْ، فَقُلْتُ: ما تَقُولُ فِي النَّبِيذِ؟ فَقالَ: حَلالٌ، فَقُلْتُ: إِنّا نَنْبِذُ فَنَطْرَحُ فِيهِ الْعَكَرَ وَماسِوىٰ ذٰلِكَ وَنَشْرَبُهُ، فَقالَ: شَهْ شَهْ تِلْكَ الْخَمْرَةُ الْمُنْتِنَةُ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ فَأَيَّ نَبِيذٍ تَعْنِي؟ فَقالَ: إِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ شَكَوْا إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَغْيِيرَ الْماءِ وَفَسادِ طَبائِعِهِمْ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْبِذُوا، فَكانَ الرَّجُلُ يَأْمُرُ خادِمَهُ أَنْ يَنْبِذَ لَهُ، فَيَعْمَدُ إِلىٰ كَفٍّ مِنَ التَّمْرِ فَيَقْذِفُ بِهِ فِي الشَّنِّ فَمِنْهُ شُرْبُهُ وَمِنْهُ طَهُورُهُ، فَقُلْتُ: وَكَمْ كانَ عَدَدُ التَّمْرِ الَّذِي [كانَ] فِي الْكَفِّ، فَقالَ: ماحَمَلَ الْكَفُّ، فَقُلْتُ: واحِدَةٌ أَوْ ثِنْتانِ؟ فَقالَ: رُبَّما كانَتْ واحِدَةٌ وَرُبَّما كانَتْ ثِنْتَيْنِ فَقُلْتُ: وَكَمْ كانَ يَسَعُ الشَّنُّ؟ فَقالَ: ما بَيْنَ الأَرْبَعِينَ إِلَى الثَّمانِينَ إِلىٰ مافَوْقَ ذٰلِكَ، فَقُلْتُ: بِالأَرْطالِ؟ فَقالَ: نَعَمْ أَرْطالٌ بِمِكْيالِ الْعِراقِ؛ قالَ سَماعَةُ:

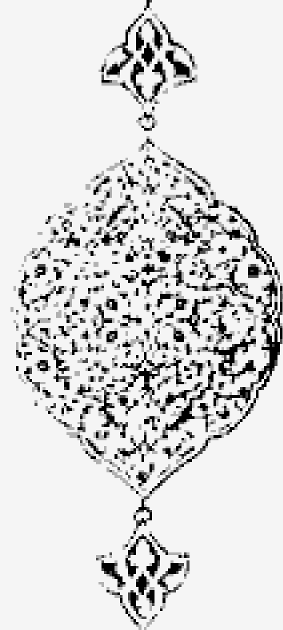


خدا هر چه را به اصل خود برگرداند و پوستی که موزه است به گوسفند بر گردد، ملاحظه می کنی کسانی که مسح بر آن کرده‌اند وضوی آنها به کجا می رود، با خود گفتم: این دو نشانی.

سپس رو به من کرد و فرمود: بپرس، گفتم: بفرمائید خوردن مارماهی چه صورت دارد؟ فرمود: خدا طائفه‌ای از بنی اسرائیل را مسخ کرد، هر کدام به دریا افتادند، جرّی و زمّار و مارماهی شدند و جز آنها، و هر کدام به بیابان افتادند، میمون و خوک و وَبَر (حیوانی شبیه گربه) و وَرَک (ورل خ ل حیوانی شبیه سوسمار) و جز آن شدند، با خود گفتم:این سه‌تا.

باز رو به من کرد و فرمود: بپرس و برخیز، گفتم: چه می فرمائید در نبیذ (آبی که خرما در آن ریزند)، فرمود: حلال است، من گفتم: ما خرما را در آب می ریزیم و در دی و ته مانده در آن می پاشم و جز آن، و آن را می نوشیم، فرمود: شه، شه، این که شراب گندی می شود، گفتم: قربانت، پس شما چه نبیذی را می فرمائید؟ فرمود: اهل مدینه به رسول خدا(ص) شکایت کردند از بدی آب و فساد طبیعت خود، به آنها دستور داد آب را نبیذ کنند، هر مردی به خادمش می گفت: برای او نبیذ بسازد او هم یک مشت خرما را در یک مشک آب می ریخت و از او می نوشید و با آن وضوء می گرفت، گفتم: چند دانه خرما در مشت بود؟ فرمود: هر چه مشت بگیرد، گفتم: همان یک مشت یا دو مشت؟ فرمود: بسا یک مشت بسا دو مشت، گفتم:

آن مشک چه اندازه آب می گرفت؟ فرمود: از چهل تا هشتاد رطل عراقی (۱۲ تا ۲٤ کیلو) یا بیشتر.



سماعه راوی حدیث گوید: کلبی می گفت: پس از آن، امام

قالَ الْكَلْبِيُّ: ثُمَّ نَهَضَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَقُمْتُ؛ فَخَرَجْتُ وَأَنا أَضْرِبُ بِيَدِي عَلَى الأُخْرىٰ وَأَنا أَقُولُ: إِنْ كانَ شَيْءٌ فَهٰذا، فَلَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يَدِينُ اللّٰهَ بِحُبِّ آلِ هٰذا الْبَيْتِ حَتّىٰ ماتَ.

٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الْواسِطِيِّ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ قالَ: كُنّا بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ وَفاةِ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنا وَصاحِبُ الطّاقِ وَالنّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلىٰ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صاحِبُ الأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ، فَدَخَلْنا عَلَيْهِ أَنا وَصاحِبُ الطّاقِ وَالنّاسُ عِنْدَهُ وَذٰلِكَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّهُ قالَ: إِنَّ الأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ ما لَمْ تَكُنْ بِهِ عاهَةٌ، فَدَخَلْنا عَلَيْهِ نَسْأَلُهُ عَمّا كُنّا نَسْأَلُ عَنْهُ أَباهُ، فَسَأَلْناهُ عَنِ الزَّكاةِ فِي كَمْ تَجِبُ؟

فَقالَ: فِي مِائَتَيْنِ خَمْسَةٌ.

فَقُلْنا: فَفِي مِائَةٍ؟

فَقالَ: دِرْهَمانِ وَنِصْفٌ.

فَقُلْنا: وَاللّٰهِ ما تَقُولُ الْمُرْجِئَةُ هٰذا.

قالَ: فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّماءِ.

فَقالَ: وَاللّٰهِ ما أَدْرِي ما تَقُولُ الْمُرْجِئَةُ!.

قالَ: فَخَرَجْنا مِنْ عِنْدِهِ، ضُلّالاً لا نَدْرِي أَيْنَ نَتَوَجَّهُ أَنا وَأَبُو جَعْفَرٍ الأَحْوَلُ، فَقَعَدْنا فِي بَعْضِ أَزِقَّةِ الْمَدِينَةِ باكِينَ حَيارىٰ

برخاست و من هم برخاستم و بیرون آمدم و دست به دست می زدم و می گفتم: اگر چیزی باشد این است، و همیشه کلبی به دوستی و پیروی اهل البیت خدا پرستی می کرد تا مُرد.

۷ ـ هشام بن سالم گوید: پس از وفات امام صادق (ع) در مدینه بودیم، من بودم و صاحب الطاق مردم همه دور عبد الله بن جعفر (عبد الله افطح) گرد آمده بودند و اتفاق داشتند که بعد از پدرش او صاحب الامر است، من و صاحب الطاق هم نزد او رفتیم و مردم هم نزد او بودند و این توجه به او برای این بود که از امام صادق (ع) روایت داشتند که: امر امامت در پسر بزرگ است به شرط این که عیبی نداشته باشد، ما نزد او رفتیم و از او پرسشهائی کردیم که از پدرش امام صادق (ع) پرسش می کردیم، از او پرسیدیم زکوه در چند درهم واجب است؟ گفت: در ۲۰۰ درهم ۵ درهم است، گفتیم: در صد درهم چطور؟ گفت: ۲ درهم و نیم، گفتیم: به خدا، مرجئه (سُنّی‌های لا اُبالی) هم این حرف را نمی گویند، گوید: دست به آسمان برداشت و گفت: به خدا من نمی دانم که مرجئه چه می گویند؟

(هشام بن سالم) گوید: ما از نزد او راه گم کرده بیرون آمدیم و نمی دانستیم به کجا رو کنیم من بودم و ابو جعفر احول در یکی از کوچه‌های مدینه نشستیم، گریان و سرگردان و نمی دانستیم کجا رو کنیم و به سوی که برویم و می گفتیم، به سوی مرجئه، به سوی زیدیه، به سوی معتزله، به سوی خوارج.

ما در این حال بودیم که چشمم به پیره مردی نا شناس افتاد که با دست به من اشاره می کرد و من در بیم شدم که مبادا از

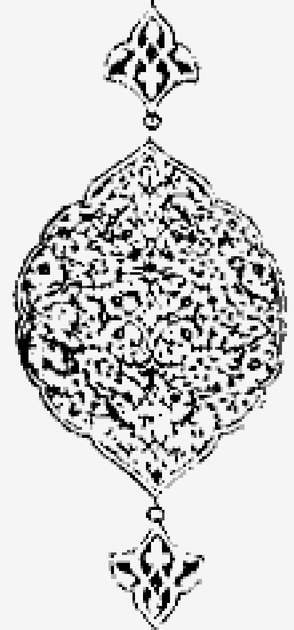


لانَدْرِي إلىٰ أَيْنَ نَتَوَجَّهُ وَلا مَنْ نَقْصِدُ، وَنَقُولُ: إلَى الْمُرْجِئَةِ؟ إلَى الْقَدَرِيَّةِ؟ إلَى الزَّيْدِيَّةِ؟ إلَى الْمُعْتَزِلَةِ؟ إلَى الْخَوارِجِ؟ فَنَحْنُ كَذٰلِكَ إذْ رَأَيْتُ رَجُلاً شَيْخاً لاأَعْرِفُهُ، يُومِي إلَيَّ بِيَدِهِ فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ عَيْناً مِنْ عُيُونِ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ وَذٰلِكَ أَنَّهُ كانَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ جَواسِيسُ يَنْظُرُونَ إلىٰ مَنِ اتَّفَقَتْ شِيعَةُ جَعْفَرٍ عليه‌السلام عَلَيْهِ، فَيَضْرِبُونَ عُنُقَهُ، فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ فَقُلْتُ لِلأَحْوَلِ: تَنَحَّ فَإنِّي خائِفٌ عَلىٰ نَفْسِي وَعَلَيْكَ وَإنَّما يُرِيدُنِي لايُرِيدُكَ، فَتَنَحَّ عَنِّي لاتَهْلِكْ وَتُعِينُ عَلىٰ نَفْسِكَ، فَتَنَحّىٰ غَيْرَ بَعِيدٍ، وَتَبِعْتُ الشَّيْخَ وَذٰلِكَ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي لاأَقْدِرُ عَلَى التَّخَلُّصِ مِنْهُ فَما زِلْتُ أَتْبَعُهُ وَقَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْمَوْتِ حَتّىٰ وَرَدَ بِي عَلىٰ بابِ أَبِي الْحَسَنِ عليه‌السلام ثُمَّ خَلّانِي وَمَضىٰ، فَإذاً خادِمٌ بِالْبابِ فَقالَ لِي:

أُدْخُلْ رَحِمَكَ اللّٰهُ.

فَدَخَلْتُ فَإذا أَبُو الْحَسَنِ مُوسىٰ عليه‌السلام فَقالَ لِيَ ابْتِداءً مِنْهُ: لا إلَى الْمُرْجِئَةِ وَلا إلَى الْقَدَرِيَّةِ وَلا إلَى الزَّيْدِيَّةِ وَلا إلَى الْمُعْتَزِلَةِ وَلا إلَى الْخَوارِجِ، إلَيَّ إلَيَّ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، مَضىٰ أَبُوكَ؟ قالَ: نَعَمْ.

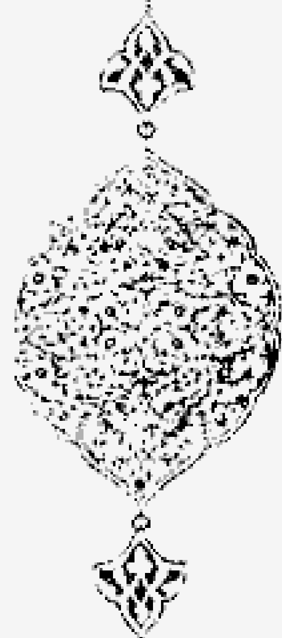
قُلْتُ: مَضىٰ مَوْتاً؟ قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَنْ لَنا مِنْ بَعْدِهِ؟ فَقالَ: إنْ شاءَ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَكَ هَداكَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، إنَّ عَبْدَاللّٰهِ يَزْعَمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ، قالَ: يُرِيدُ عَبْدُ اللّٰهِ أَنْ لايُعْبَدَ اللّٰهُ [قالَ: قُلْتُ:





جاسوسان ابی جعفر منصور باشد، زیرا او در مدینه جاسوسی داشت و ماموریت داشتند که بدانند شیعه به امامت چه کسی متفق می شوند تا گردن او را بزنند، من ترسیدم از آنها باشد، من به رفیقم احول (ابو جعفر محمد بن نعمان احول در کوفه صراف بوده و در طاق المحامل دکانی داشته و نزد شیعه و سنی معروف به فضل بوده، و علماء فِرَق در دکان او جمع می شدند و به آنها مباحثه می کرد، شیعه او را مؤمن الطاق و صاحب الطاق لقب داده بودند، و سنی‌ها او را شیطان الطاق می گفتند: برای آنکه از مناظره با او در می ماندند) گفتم: از من دور شو زیرا من بر خود و تو نگرانم و او مرا می خواهد نه تو را، از من دور شو مبادا هلاک شوی و به زیان خود کمک کنی او کمی دور شد و من به دنبال آن پیره‌مرد به راه افتادم زیرا معتقد بودم که از او خلاصی ندارم و دنبال او رفتم تا به در خانهٔ امام کاظم(ع) رسیدم، در آنجا مرا تنها گذاشت و خودش رفت.

دیدم خادمی بر در خانه است و بی پرسش به من گفت: وارد خانه شو خدا رحمتت کند. من در خانه در آمدم و بی انتظار ابو الحسن موسی(ع) را دیدم و با من آغاز سخن کرد و فرمود: نه به سوی مرجئه و نه به سوی قدریه و نه به سوی زیدیه و نه معتزله و نه خوارج، به سوی من، به سوی من.



من گفتم: قربانت، پدرت در گذشت؟ فرمود: آری، گفتم: مُرد؟ فرمود: آری، گفتم: بعد از او کی امام ما است؟ فرمود: اگر خدا خواهد تو را به امامت رهبری می کند، گفتم: قربانت، عبدالله معتقد است که پس از پدرش او است، فرمود: عبدالله می خواهد خدا را نپرستد و نخواهد.

(گوید: گفتم: قربانت، پس از او کی امام ما است؟ فرمود:

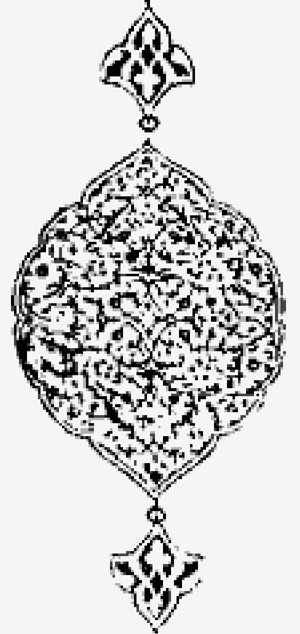


جُعِلْتُ فِداكَ فَمَنْ لَنا مِنْ بَعْدِهِ؟ قالَ: إنْ شاءَ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيكَ هَداكَ] قالَ:

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ فَأَنْتَ هُوَ؟ قالَ: لا ما أَقُولُ ذٰلِكَ، قالَ: فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَمْ أُصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَةِ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ، عَلَيْكَ إمامٌ؟ قالَ: لا، فَداخَلَنِي شَيْءٌ لايَعْلَمُهُ إلَّا اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إعْظاماً وَهَيْبَةً لَهُ أَكْثَرَ مِمّا كانَ يَحِلُّ بِي مِنْ أَبِيهِ إذا دَخَلْتُ عَلَيْهِ.

ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ، أَسْأَلُكَ كَما كُنْتُ أَسْأَلُ أَباكَ؟ فَقالَ:

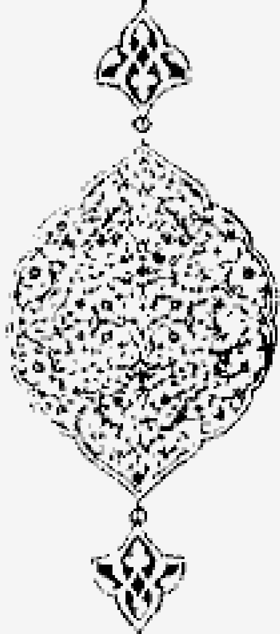
سَلْ تُخْبَرْ وَلا تُذِعْ، فَإنْ أَذَعْتَ فَهُوَ الذَّبْحُ، فَسَأَلْتُهُ فَإذا هُوَ بَحْرٌ لا يُنْزَفُ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، شِيعَتُكَ وَشِيعَةُ أَبِيكَ ضُلّالٌ فَأُلْقِي إلَيْهِمْ وَأَدْعُوهُمْ إلَيْكَ وَقَدْ أَخَذْتَ عَلَيَّ الْكِتْمانَ، قالَ: مَنْ آنَسْتَ مِنْهُمْ رُشْداً فَأَلْقِ إلَيْهِ وَخُذْ عَلَيْهِ الْكِتْمانَ فَإنْ أَذاعُوا فَهُوَ الذَّبْحُ ـ وَأَشارَ بِيَدِهِ إلىٰ حَلْقِهِ ـ قالَ: فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِيتُ أَبا جَعْفَرٍ الأَحْوَلَ فَقالَ لِي: ما وَراءَكَ؟ قُلْتُ: الْهُدىٰ، فَحَدَّثْتُهُ بِالْقِصَّةِ، قالَ: ثُمَّ لَقِينا الْفُضَيْلَ وَأَبا بَصِيرٍ فَدَخَلا عَلَيْهِ وَسَمِعا كَلامَهُ وَساءَلاهُ وَقَطَعا عَلَيْهِ بِالإمامَةِ، ثُمَّ لَقِينا النّاسَ أَفْواجاً فَكُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَطَعَ إلَّا طائِفَةَ عَمّارٍ وَأَصْحابَهُ، وَبَقِيَ عَبْدُاللّٰهِ لايَدْخُلُ إلَيْهِ إلَّا قَلِيلٌ مِنَ النّاسِ، فَلَمّا رَأىٰ ذٰلِكَ قالَ: ما حالُ النّاسِ؟ فَأُخْبِرَ أَنَّ هِشاماً صَدَّ عَنْكَ النّاسَ؛ قالَ هِشامٌ: فَأَقْعَدَ لِي





اگر خدا خواهد تو را هدایت نماید) گوید: گفتم: قربانت، شما هستید آن امام، فرمود: نه من این را به تو نمی گویم، با خود گفتم: از راه راست مسئله وارد نشدم، سپس به او گفتم: قربانت، برای شما امامی هست، فرمود: نه، در این جا یک احترام و هیبتی از آن حضرت بر دل من وارد شد که جز خدا عز و جل نمی داند بیش از آنچه در موقع تشرّف به حضور پدرش از او در دل من واقع می شد.

سپس گفتم: قربانت، از تو بپرسم چنانچه از پدرت می پرسیدم؟ فرمود: بپرس تا جواب بگیری ولی فاش مکن، اگر فاش کنی، همان سر به باد دادن است، از او پرسش کردم و معلوم شد دریائی است بیکران، گفتم: قربانت، شیعیان تو و پدرت اکنون سرگردانند، من به آنها اعلام کنم و آنها را به شما دعوت کنم، با تعهد بر کتمانی که از من گرفتید، فرمود: به هر کدام که رشید و خردمند و راز دارند اعلام کن و با آنها شرط کن کتمان کنند، اگر فاش سازند، سر به باد دادن است و اشاره به گلوی مبارک خود کرد. گوید: از نزد آن حضرت بیرون آمدم و به ابو جعفر احول بر خوردم، گفت: چه خبر داری؟ گفتم: راه هدایت، و داستان را برایش باز گفتم، گوید: سپس فضیل و ابو بصیر را دیدار کردیم و آن‌ها هم خدمت آن حضرت رسیدند و سخن او را شنیدند و با او سؤال و جواب کردند و به امامت آن حضرت یقین نمودند، سپس مردم شیعه با ما فوج، فوج، تماس گرفتند، هر که خدمت آن حضرت رسید یقین به امامت او کرد، جز دسته عمار (بن موسی ساباطی) و اصحاب او، و عبدالله تنها ماند، کمی از مردم به وی مراجعه می کردند، چون چنین دید، حال مردم را پرسید، به او گزارش دادند که هشام مردم را از دور تو پراکنده کرد، هشام





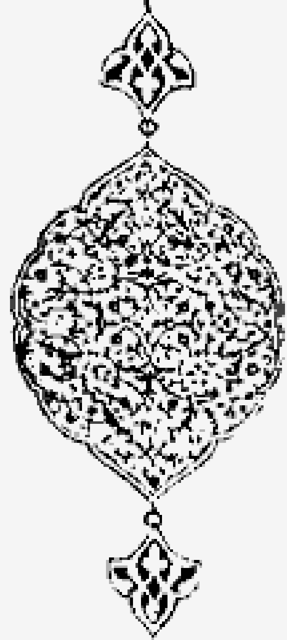
بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ واحِدٍ لِيَضْرِبُونِي.

٨ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُلانٍ الْواقِفِيِّ قالَ: كانَ لِي ابْنُ عَمٍّ يُقالُ لَهُ: الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ كانَ زاهِداً وَكانَ مِنْ أَعْبَدِ أَهْلِ زَمانِهِ وَكانَ يَتَّقِيهُ السُّلْطانُ لِجِدِّهِ فِي الدِّينِ وَاجْتِهادِهِ وَرُبَّما اسْتَقْبَلَ السُّلْطانَ بِكَلامٍ صَعْبٍ يَعِظُهُ وَيَأْمُرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهاهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَكانَ السُّلْطانُ يَحْتَمِلُهُ لِصَلاحِهِ، وَلَمْ تَزَلْ هٰذِهِ حالَتُهُ حَتّىٰ كانَ يَوْمٌ مِنَ الأَيّامِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَرَآهُ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ فَأَتاهُ فَقالَ لَهُ:

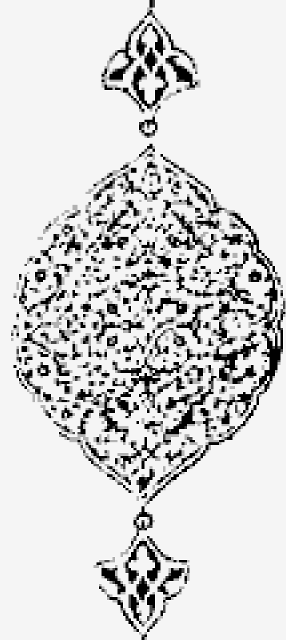
يا أَبا عَلِيٍّ، ما أَحَبَّ إِلَيَّ ما أَنْتَ فِيهِ وَأَسَرَّنِي إِلّا أَنَّهُ لَيْسَتْ لَكَ مَعْرِفَةٌ، فَاطْلُبِ الْمَعْرِفَةَ، قالَ: جُعِلْتُ فِداكَ وَمَا الْمَعْرِفَةُ؟ قالَ: اذْهَبْ فَتَفَقَّهْ وَاطْلُبِ الْحَدِيثَ، قالَ: عَمَّنْ؟ قالَ: عَنْ فُقَهاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ اعْرِضْ عَلَيَّ الْحَدِيثَ.

قالَ: فَذَهَبَ فَكَتَبَ، ثُمَّ جاءَهُ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِ فَأَسْقَطَهُ كُلَّهُ ثُمَّ قالَ لَهُ:

اذْهَبْ فَاعْرِفِ الْمَعْرِفَةَ وَكانَ الرَّجُلُ مَعْنِيّاً بِدِينِهِ فَلَمْ يَزَلْ يَتَرَصَّدُ أَبا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ حَتّىٰ خَرَجَ إِلىٰ ضَيْعَةٍ لَهُ، فَلَقِيَهُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ فَقالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ إِنِّي أَحْتَجُّ عَلَيْكَ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ فَدُلَّنِي عَلَى الْمَعْرِفَةِ، قالَ: فَأَخْبَرَهُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَما كانَ بَعْدَ







گوید: چند کس را در مدینه سر راهها نشانید که مرا بزنند.

۸ ـ محمد بن فلان واقفی، گوید: من عموزاده‌ای داشتم به نام حسن بن عبدالله، مردی بود زاهد و عابدترین اهل عصر خود، سلطان از هیبت دین داری و کوشش او در عبادت و تقوی حساب می برد و بسا در برابر سلطان سخن‌های درشت می گفت و او را موعظه می کرد و امر به معروف و نهی از منکر می نمود و سلطان به مصلحت خود از او در خورد می کرد و متحمل می شد، همیشه بر این وضع بود تا روزی ابو الحسن موسی(ع) وارد مسجد شد و او هم در مسجد بود، چون چشم امام به او افتاد اشاره کرد و نزد آن حضرت آمد به او فرمود:

ای ابو علی، من این روشی که تو داری بسیار دوست دارم و دل پسند است جز این که تو معرفت نداری، باید دنبال معرفت باشی، عرض کرد قربانت، معرفت چیست؟ فرمود: برو دین را بفهم و حدیث دریافت کن، عرض کرد: از چه کسی؟ فرمود: از فقهاء اهل مدینه و سپس آنها را به من عرضه کن، گوید: رفت و احادیثی نوشت و آورد خدمت امام کاظم(ع) و برای او خواند، امام همه را ردّ کرد، و باز فرمود: برو معرفت یاد بگیر.

آن مرد به دین خود علاقه داشت و پیوسته به امام کاظم(ع) متوجه بود، تا روزی که آن حضرت به مزرعهٔ خود می رفت، در راه خدمت او رسید، و عرض کرد، قربانت، من در برابر خدا دامن شما را می گیرم، مرا به معرفت رهنمائی کن.

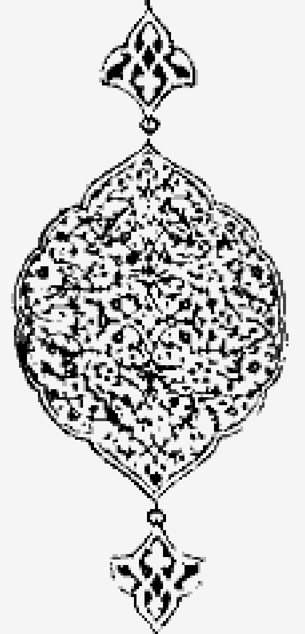
گوید: امام او را از مقام امیرالمؤمنین(ع) مطلع کرد و آنچه بعد از رسول خدا(ص) پدید شد و کار آن دو مرد را (ابو بکر و عمر) به او گزارش داد (یعنی توطئه و نیرنگ کودتای آنها را برای



رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَخْبَرَهُ بِأَمْرِ الرَّجُلَيْنِ فَقَبِلَ مِنْهُ ثُمَّ قالَ لَهُ: فَمَنْ كانَ بَعْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ ؟ قالَ: الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلامُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ حَتّٰى انْتَهىٰ إِلىٰ نَفْسِهِ ثُمَّ سَكَتَ، قالَ: فَقالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ فَمَنْ هُوَ الْيَوْمَ ؟ قالَ: إِنْ أَخْبَرْتُكَ تَقْبَلُ ؟ قالَ: بَلىٰ جُعِلْتُ فِداكَ، قالَ: أَنا هُوَ، قالَ: فَشَيْءٌ أَسْتَدِلُّ بِهِ ؟ قالَ: اذْهَبْ إِلىٰ تِلْكَ الشَّجَرَةِ ـ وَأَشارَ بِيَدِهِ إِلىٰ أُمِّ غِيلانٍ ـ فَقُلْ لَها: يَقُولُ لَكِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ: أَقْبِلِي، قالَ: فَأَتَيْتُها فَرَأَيْتُها وَاللّٰهِ تَخُدُّ الْأَرْضَ خَدّاً حَتّىٰ وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، ثُمَّ أَشارَ إِلَيْها فَرَجَعَتْ، قالَ: فَأَقَرَّ بِهِ، ثُمَّ لَزِمَ الصَّمْتَ وَالْعِبادَةَ، فَكانَ لا يَراهُ أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ بَعْدَ ذٰلِكَ.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ هاشِمٍ مِثْلَهُ.

٩ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الطَّيِّبِ، عَنْ عَبْدِ الْوَهّابِ بْنِ مَنْصُورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْعَلاءِ قالَ: سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ أَكْثَمَ ـ قاضِيَ سامَرّاءَ ـ بَعْدَما جَهَدْتُ بِهِ وَناظَرْتُهُ وَحاوَرْتُهُ وَواصَلْتُهُ وَسَأَلْتُهُ عَنْ عُلُومِ آلِ مُحَمَّدٍ فَقالَ: بَيْنا أَنا ذاتَ يَوْمٍ دَخَلْتُ أَطُوفُ بِقَبْرِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَأَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ يَطُوفُ بِهِ، فَناظَرْتُهُ فِي مَسائِلَ عِنْدِي فَأَخْرَجَها إِلَيَّ، فَقُلْتُ لَهُ: وَاللّٰهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ مَسْأَلَةً واحِدَةً وَإِنِّي وَاللّٰهِ لَأَسْتَحْيِي مِنْ

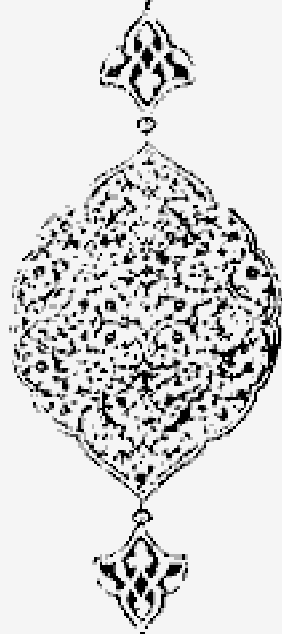




او فاش کرد) او هم قبول کرد و سپس عرض کرد، بعد از امیرالمؤمنین(ع) امام بر حق که بود، فرمود: حسن(ع) سپس حسین(ع) تا به خودش رسید و دم فرو بست.

گوید: به آن حضرت عرض کرد: قربانت، امروز امام بر حق کیست، فرمود: اگر به تو بگویم می پذیری؟ عرض کرد: قربانت، آری، فرمود: منم آن امام بر حق، گفت: دلیلی برای من بیاورید، فرمود: برو نزد این درخت (با دست خود اشاره به درخت خار مغیلانی کرد) و به او بگو: موسی بن جعفر به تو می گوید: نزد من بیا، گوید: من نزد آن درخت رفتم و به چشم خود دیدم زمین را می شکافد به وضعی خاص و آمد تا برابر آن حضرت ایستاد وسپس به او اشارتی کرد، و برگشت، گوید: اعتراف به امامت آن حضرت کرد و خموشی گزید و به عبادت پرداخت، و دیگر کسی ندید که سخنی گوید.

۹ ـ محمد بن ابی العلاء گوید: من پس از آنکه با یحیی بن اکثم ـ قاضی سامراء بحث و گفتگو کردم و با او پیوستم، از وی در بارهٔ علوم آل محمد پرسش کردم، به گوش خود شنیدم که می گفت: در این میان که روزی وارد شدم و گرد قبر رسول خدا(ص) می گشتم، دیدم محمد بن علی الرضا(ع) در آن جا می گردد، با او در مسائلی که می دانستم مناظره کردم و به من جواب کافی داد، به او گفتم: به خدا من می خواهم از شما مسئله‌ای بپرسم و به خدا راستی که از شما در بارهٔ آن شرم دارم، به من فرمود: من پیش از آنکه تو بپرسی جوابت می دهم، می خواهی از امام بپرسی.

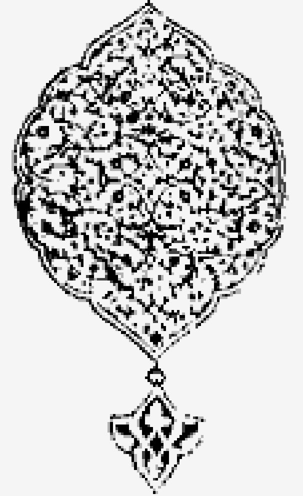


گفتم: به خدا مسئله من همین است، فرمود: منم آن امام،



ذٰلِكَ، فَقالَ لِي: أَنا أُخْبِرُكَ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي: تَسْأَلُنِي عَنِ الإمامِ، فَقُلْتُ: هُوَ وَاللّٰهِ هٰذا، فَقالَ: أَنا هُوَ، فَقُلْتُ: عَلامَةً؟ فَكانَ فِي يَدِهِ عَصاً فَنَطَقَتْ وَقالَتْ: إِنَّ مَوْلايَ إِمامُ هٰذا الزَّمانِ وَهُوَ الْحُجَّةُ.

١٠ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ غَيْرِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرِّضا عَلَيْهِ‌السَّلامُ وَأَنا يَوْمَئِذٍ واقِفٌ وَقَدْ كانَ أَبِي سَأَلَ أَباهُ عَنْ سَبْعِ مَسائِلَ فَأَجابَهُ فِي سِتٍّ وَأَمْسَكَ عَنِ السّابِعَةِ، فَقُلْتُ: وَاللّٰهِ لَأَسْأَلَنَّهُ عَمّا سَأَلَ أَبِي أَباهُ، فَإِنْ أَجابَ بِمِثْلِ جَوابِ أَبِيهِ كانَتْ دَلالَةً، فَسَأَلْتُهُ فَأَجابَ بِمِثْلِ جَوابِ أَبِيهِ فِي الْمَسائِلِ السِّتِّ، فَلَمْ يَزِدْ فِي الْجَوابِ واواً وَلا ياءً وَأَمْسَكَ عَنِ السّابِعَةِ وَقَدْ كانَ أَبِي قالَ لِأَبِيهِ: إِنِّي أَحْتَجُّ عَلَيْكَ عِنْدَ اللّٰهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَنَّكَ زَعَمْتَ أَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ لَمْ يَكُنْ إِماماً، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ عُنُقِهِ، ثُمَّ قالَ لَهُ: نَعَمِ احْتَجَّ عَلَيَّ بِذٰلِكَ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَما كانَ فِيهِ مِنْ إِثْمٍ فَهُوَ فِي رَقَبَتِي.



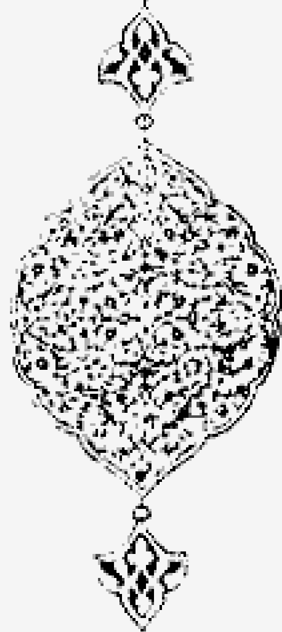
فَلَمّا وَدَّعْتُهُ قالَ: إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنا يُبْتَلىٰ بِبَلِيَّةٍ أَوْ يَشْتَكِي فَيَصْبِرُ عَلىٰ ذٰلِكَ إِلَّا كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَاللّٰهِ ما كانَ لِهٰذا ذِكْرٌ، فَلَمّا مَضَيْتُ وَكُنْتُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، خَرَجَ بِي عِرْقُ الْمَدِينِيُّ فَلَقِيتُ مِنْهُ شِدَّةً، فَلَمّا كانَ مِنْ قابِلٍ حَجَجْتُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَقَدْ بَقِيَ مِنْ وَجَعِي بَقِيَّةٌ، فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ وَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ عَوِّذْ رِجْلِي، وَبَسَطْتُها بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقالَ لِي:



گفتم: نشانی چیست؟ در دست او عصائی بود، به زبان آمد و گفت: به راستی مولا و آقای من امام این زمان است و او است حجت.

۱۰ ـ حسین بن عمر بن یزید گوید: خدمت امام رضا(ع) رسیدم و هنوز من آن روز واقفی مذهب بودم و پدرم از پدرش هفت مسئله پرسیده بود که شش تا را جواب داده بود و یکی را جواب نداده بود، گفتم: به خدا من همان سؤلات پدرم را از او می کنم، اگر مانند پدرش جواب داد، دلیل بر امامت او است من پرسیدم و او جواب‌هائی داد که پدرش به پدرم داده بود که من روز قیامت نزد خدا ترا مسؤل می دانم که معتقدی (برادر بزرگ او) امام نیست، آن حضرت دست به گردن نهاد و به او فرمود: آری نزد خدا به دین عقیده بر من احتجاج کن و مرا مسؤل کن هر گناهی دارد به گردن من باشد، چون به آن حضرت وداع کردم فرمود: راست این مطلب این است که هیچ کس از شیعیان ما به بلائی گرفتار نشود و بیمار نگردد و بر آن صبر کند جز این که خدا برایش اجر هزار شهید نویسد.

با خود گفتم: از این موضوع که ذکری نبود؟ و چون رفتم و سفر کردم در میان راه ریشه‌ای از پایم در آمد که آن را عرق المدینی نامند و از آن سختی کشیدم و چون سال آینده حج کردم خدمت آن حضرت رسیدم و هنوز از دردم چیزی مانده بود و به آن حضرت از آن شکایت کردم و عرض کردم: قربانت، دعای حفظی به پایم بخوانید و پای خود را نزد او دراز کردم، فرمود: این پای تو

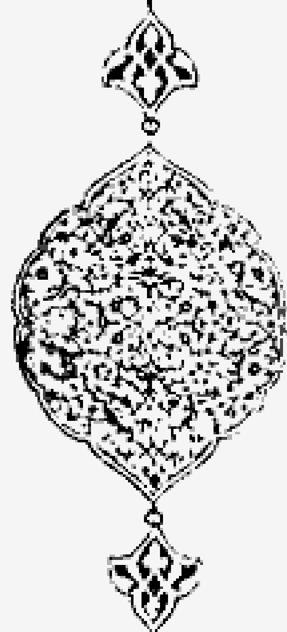




لَيْسَ عَلىٰ رِجْلِكَ هٰذِهِ بَأْسٌ وَلٰكِنْ أَرِنِي رِجْلَكَ الصَّحِيحَةَ، فَبَسَطْتُها بَينَ يَدَيْهِ فَعَوَّذَها، فَلَمّا خَرَجْتُ لَمْ أَلْبَثْ إلّا يَسِيراً حَتّىٰ خَرَجَ بِيَ الْعِرْقُ وَكانَ وَجَعُهُ يَسِيراً.

١١ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ ابْنِ قِياما الْواسِطِيِّ ـ وَكانَ مِنَ الْواقِفَةِ ـ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضا عَلَيهِما السَّلامُ فَقُلْتُ لَهُ: يَكُونُ إمامانِ؟ قالَ: لا إلّا وَأَحَدُهُما صامِتٌ، فَقُلْتُ لَهُ: هُوَذا أَنْتَ لَيْسَ لَكَ صامِتٌ ـ وَلَمْ يَكُنْ وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ بَعْدُ ـ فَقالَ لِي: وَاللّٰهِ لَيَجْعَلَنَّ اللّٰهُ مِنِّي مايُثْبِتُ بِهِ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ، فَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ سَنَةٍ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقِيلَ لِابْنِ قِياما: أَلا تُقْنِعُكَ هٰذِهِ الآيَةُ؟ فَقالَ: أَما وَاللّٰهِ إنَّها لَآيَةٌ عَظِيمَةٌ وَلٰكِنْ كَيْفَ أَصْنَعُ بِما قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي ابْنِهِ؟

١٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ قالَ: أَتَيْتُ خُراسانَ ـ وَأَنا واقِفٌ ـ فَحَمَلْتُ مَعِي مَتاعاً وَكانَ مَعِي ثَوْبٌ وَشْيٌ فِي بَعْضِ الرِّزَمِ وَلَمْ أَشْعُرْ بِهِ وَلَمْ أَعْرِفْ مَكانَهُ، فَلَمّا قَدِمْتُ مَرْوَ وَنَزَلْتُ فِي بَعْضِ مَنازِلِها لَمْ أَشْعُرْ إلّا وَرَجُلٌ مَدَنِيٌّ مِنْ بَعْضِ مُوَلَّدِيها، فَقالَ لِي: إنَّ أَبا الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ لَكَ: ابْعَثْ إلَيَّ الثَّوْبَ الْوَشْيَّ الَّذِي عِنْدَكَ، قالَ: فَقُلْتُ: وَمَنْ أَخْبَرَ أَبا الْحَسَنِ بِقُدُومِي وَأَنا قَدِمْتُ آنِفاً؟ وَما عِنْدِي ثَوْبٌ وَشْيٌ! فَرَجَعَ إلَيْهِ وَعادَ إلَيَّ فَقالَ: يَقُولُ لَكَ: بَلىٰ، هُوَ فِي مَوْضِعِ كَذا وَكَذا وَ

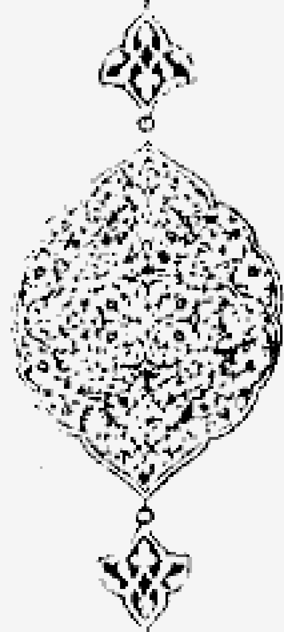




عیبی ندارد، آن پای سالمت را به من بنما، آن را خدمت او دراز کردم و به آن دعائی خواند و چون بیرون شدم طولی نکشید که همان ریشه از آن بیرون آمد ولی درد آن کم بود.

۱۱ ـ ابن قیاما واسطی که از واقفیه بود گوید: خدمت علی بن موسی الرضا(ع) رسیدم و به آن حضرت گفتم: دو امام(در یک عصر) می شود؟ فرمود: نه، مگر آن که یکی خاموش باشد(وتابع دیگری باشد)، گفتم: ها، تو آن امام هستی که صامتی نداری ـ هنوز ابو جعفر برای او زائیده نشده بود ـ فرمود: به خدا که خداوند از من کسی آورد که حق و اهلش را بدان پایدار کند و باطل و اهلش را بدان محو کند و پس از یک سال ابو جعفر(امام محمد تقی) برای او متولد شد، به ابن قیاما گفتند: این معجزه برای تو سودمند نیست؟ گفت: هلا به خدا که این معجزه و نشانه بزرگی است ولی چه کنم با آنچه امام صادق(ع) درباره پسر خود گفته است. [۱۸۲]

۱۲ ـ وشاء گوید: من به خراسان آمدم و واقفی مذهب بودم، و همراه من یک جامه گلداری بود که در یکی از بسته‌ها جا داشت که من متوجه آن نبودم و جای آن را هم نمی‌دانستم، چون به مرو رسیدم ومنزلی گرفتم مردی از زاد و بوم مدینه اول بار نزد من آمد وبه من گفت: ابو الحسن الرضا(ع) به تو می‌فرماید: آن جامهٔ گلداری که نزد تو است برای من بفرست، گوید: گفتم: من هم اکنون وارد شدم، کَی به ابو الحسن خبر آمدن مرا داد؟ من جامهٔ گلدار ندارم، رفت و برگشت و گفت: می فرماید: چرا، داری، در فلان جا است و در بستهٔ کذائی است، او را در جائی که گفته بود





رِزْمَتُهُ كَذا وَكَذا، فَطَلَبْتُهُ حَيْثُ قالَ، فَوَجَدْتُهُ فِي أَسْفَلِ الرِّزْمَةِ، فَبَعَثْتُ بِهِ إِلَيْهِ.

١٣ ـ إِبْنُ فَضالٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قالَ: كُنْتُ واقِفاً وَحَجَجْتُ عَلىٰ تِلْكَ الْحالِ، فَلَمّا صِرْتُ بِمَكَّةَ خَلَجَ فِي صَدْرِي شَيْءٌ، فَتَعَلَّقْتُ بِالْمُلْتَزَمِ ثُمَّ قُلْتُ: اللّٰهُمَّ قَدْ عَلِمْتَ طِلْبَتِي وَإِرادَتِي فَأَرْشِدْنِي إِلىٰ خَيْرِ الأَدْيانِ، فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنْ آتِيَ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَوَقَفْتُ بِبابِهِ وَقُلْتُ لِلْغُلامِ: قُلْ لِمَوْلاكَ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِراقِ بِالْبابِ.

قالَ: فَسَمِعْتُ نِداءَهُ وَهُوَ يَقُولُ:

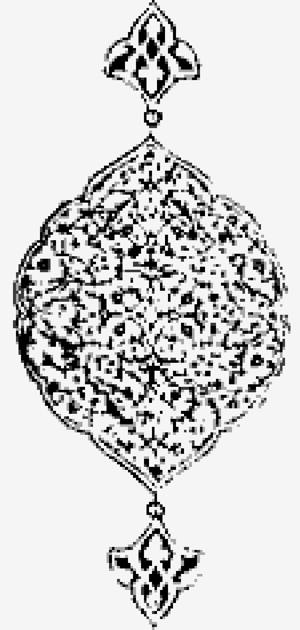
أُدْخُلْ يا عَبْدَاللّٰهِ بْنَ الْمُغِيرَةِ.

فَدَخَلْتُ، فَلَمّا نَظَرَ إِلَيَّ قالَ لِي:

قَدْ أَجابَ اللّٰهُ دُعاءَكَ وَهَداكَ لِدِينِهِ.

فَقُلْتُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللّٰهِ وَأَمِينُهُ عَلىٰ خَلْقِهِ.

١٤ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ قالَ: كانَ عَبْدُاللّٰهِ بْنُ هُلَيْلٍ يَقُولُ بِعَبْدِاللّٰهِ فَصارَ إِلَى الْعَسْكَرِ فَرَجَعَ عَنْ ذٰلِكَ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ سَبَبِ رُجُوعِهِ فَقالَ: إِنِّي عَرَضْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ ذٰلِكَ فَوافَقَنِي فِي طَرِيقٍ ضَيِّقٍ.



فَمالَ نَحْوِي حَتّىٰ إِذا حاذانِي، أَقْبَلَ نَحْوِي بِشَيْءٍ مِنْ فِيهِ،

یافتم و دیدم، در زیر بسته است و آن را برای او فرستادم. [۱۸۳]

۱۳ ـ عبد الله بن مغیره گوید: من واقفی بودم و با این عقیده به حج رفتم، چون به مکه رسیدم، چیزی در خاطرم آمد که به ملتزم(آن را مستجار گویند و از پشت خانه برابر کعبه است و خوب است شکم و سینه را به دیوار آن چسباند و دعاء در آن مستجاب است ـ از مجلسی ره) در آویختم و گفتم: بار خدایا تو می دانی خواسته و آهنگ مرا، خدایا مرا به خیر رهبری کن، در دلم افتاد که خدمت امام رضا(ع) برسم، به مدینه آمدم و بر در آن حضرت ایستادم و به غلام او گفتم: به آقایت بگو: مردی عراقی بر در خانه است. گوید: شنیدم آن حضرت از درون خانه فریاد کرد: ای عبد الله بن مغیره وارد شو، من وارد شدم و چون چشم آن حضرت به من افتاد، به من فرمود: خدا دعایت را مستجاب کرد و تو را به دینش رهبری نمود، من گفتم: گواهی می دهم که تو حجت و امین او هستی برهمهٔ خلقش.

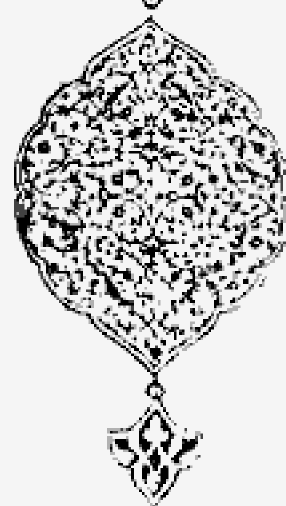
۱٤ ـ احمد بن محمد بن عبد الله گوید: عبد الله بن هلیل معتقد به امامت عبد الله(افطح) بود به شهر سامراء رفت و از این عقیده بر گشت، من از وی سبب آن را پرسیدم، گفت: من در مقام شدم این مسئله را از ابو الحسن(ع) بپرسم (ظاهراً مقصود امام دهم است) در راه تنگی آن حضرت به من برخورد و به سوی من آمد تا در برابرم رسید و چیزی از دهان خود برای من انداخت که به سینه من افتاد، من آن را گرفتم، ورقه بود که در آن نوشته بود: او به این



فَوَقَعَ عَلىٰ صَدْرِي، فَأَخَذْتُهُ فَإِذا هُوَ رَقٌّ فِيهِ مَكْتُوبٌ ما كانَ هُنالِكَ وَلا كَذٰلِكَ.

١٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا ذَكَرَ اسْمَهُ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْراهِيمَ قالَ: أَخْبَرَنا مُوسىٰ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ بْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ الْعَبّاسِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ قالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ زَيْدِ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبائِهِ عَلَيهِمُ السَّلامُ قالُوا: جاءَتْ أُمُّ أَسْلَمَ يَوْماً إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَةَ، فَسَأَلَتْها عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقالَتْ: خَرَجَ فِي بَعْضِ الْحَوائِجِ وَالسّاعَةَ يَجِيءُ، فَانْتَظَرَتْهُ عِنْدَ أُمِّ سَلَمَةَ حَتّىٰ جاءَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقالَتْ أُمُّ أَسْلَمَ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يا رَسُولَ اللّٰهِ، إِنِّي قَدْ قَرَأْتُ الْكُتُبَ وَعَلِمْتُ كُلَّ نَبِيٍّ وَوَصِيٍّ، فَمُوسىٰ كانَ لَهُ وَصِيٌّ فِي حَياتِهِ وَوَصِيٌّ بَعْدَ مَوْتِهِ وَكَذٰلِكَ عِيسىٰ، فَمَنْ وَصِيُّكَ يا رَسُولَ اللّٰهِ؟ فَقالَ لَها: يا أُمَّ أَسْلَمَ! وَصِيِّي فِي حَياتِي وَبَعْدَ مَماتِي واحِدٌ، ثُمَّ قالَ لَها: يا أُمَّ أَسْلَمَ، مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هٰذا فَهُوَ وَصِيِّي، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلىٰ حَصاةٍ مِنَ الأَرْضِ فَفَرَكَها بِإِصْبَعِهِ فَجَعَلَها شِبْهَ الدَّقِيقِ، ثُمَّ عَجَنَها، ثُمَّ طَبَعَها بِخاتَمِهِ، ثُمَّ قالَ: مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هٰذا فَهُوَ وَصِيِّي فِي حَياتِي وَبَعْدَ مَماتِي.

فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، فَأَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقُلْتُ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، أَنْتَ وَصِيُّ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ قالَ: نَعَمْ يا أُمَّ



مقام نبود و چنان رتبه‌ای نداشت (یعنی مستحق امامت نبود ـ از مجلسی ره).

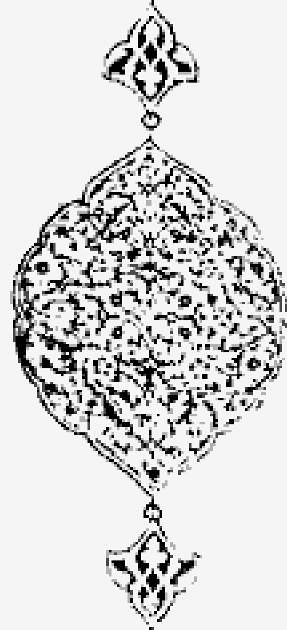
۱۵ ـ ائمهٔ معصومین(ع) فرمودند: روزی ام اسلم خدمت پیغمبر(ص) آمد و آن حضرت در منزل ام سلمه بود، از رسول خدا(ص) پرسش کرد، ام سلمه گفت برای حاجتی بیرون رفته است و اکنون بر می گردد؛ نزد ام سلمه انتظار آن حضرت را کشید تا آمد، ام اسلم به آن حضرت عرض کرد یا رسول الله پدرم و مادرم قربانت، من کتابها را خوانده ام و هر پیغمبری و وصی او را دانسته‌ام، موسی(ع) در زمان حیات خود یک وصی داشت (یعنی هارون) و پس از مرگش یک وصی داشت (یعنی یوشع) و عیسی(ع) هم چنین بود، یا رسول الله وصی شما کیست؟ فرمود: ای ام اسلم وصی من در زندگی و پس از مرگم یکی است، سپس به او فرمود: ای ام اسلم، هر که این کار مرا کرد او وصی من است و دست برد و یک سنگ ریزه از زمین برداشت و آن را با انگشت خود مالید تا چون آرد نرم شد، سپس آن را خمیر کرد و به خاتم خود مهر کرد و سپس فرمود: هر که این کار مرا بکند او وصی من است در زندگی و پس از مرگم.

امّ اسلم گوید: از نزد آن حضرت بیرون شدم و خدمت امیر المؤمنین(ع) رسیدم و گفتم: پدر و مادرم قربانت، تو وصیّ رسولِ خدائی؟ فرمود: آری و دست برد و سنگ ریزه‌ای برداشت و آن را مالید چون آرد شد و پس از آن، آن را خمیر کرد و با خاتم



أَسْلَمَ، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلىٰ حَصاةٍ فَفَرَّكَها فَجَعَلَها كَهَيْئَةِ الدَّقِيقِ، ثُمَّ عَجَنَها وَخَتَمَها بِخاتَمِهِ، ثُمَّ قالَ: يا أُمَّ أَسْلَمَ، مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هٰذا فَهُوَ وَصِيِّي فَأَتَيْتُ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ غُلامٌ فَقُلْتُ لَهُ: ياسَيِّدِي، أَنْتَ وَصِيُّ أَبِيكَ؟ فَقالَ: نَعَمْ يا أُمَّ أَسْلَمَ، وَضَرَبَ بِيَدِهِ وَأَخَذَ حَصاةً فَفَعَلَ بِها كَفِعْلِهِما، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَأَتَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلامُ ــ وَإِنِّي لَمُسْتَصْغِرَةٌ لِسِنِّهِ ــ فَقُلْتُ لَهُ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، أَنْتَ وَصِيُّ أَخِيكَ؟ فَقالَ: نَعَمْ يا أُمَّ أَسْلَمَ! ائْتِينِي بِحَصاةٍ، ثُمَّ فَعَلَ كَفِعْلِهِمْ، فَعَمَرَتْ أُمُّ أَسْلَمَ حَتّىٰ لَحِقَتْ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي مُنْصَرَفِهِ، فَسَأَلَتْهُ: أَنْتَ وَصِيُّ أَبِيكَ؟ فَقالَ: نَعَمْ، ثُمَّ فَعَلَ كَفِعْلِهِمْ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

١٦ ــ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْجارُودِ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ بْنِ دابٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ دَخَلَ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَمَعَهُ كُتُبٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، يَدْعُونَهُ فِيها إِلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَيُخْبِرُونَهُ بِاجْتِماعِهِمْ وَيَأْمُرُونَهُ بِالْخُرُوجِ.



فَقالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: هٰذِهِ الْكُتُبُ ابْتِداءٌ مِنْهُمْ أَوْ جَوابُ ما كَتَبْتَ بِهِ إِلَيْهِمْ وَدَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ؟ فَقالَ: بَلِ ابْتِداءٌ مِنَ الْقَوْمِ لِمَعْرِفَتِهِمْ بِحَقِّنا وَبِقَرابَتِنا مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

خود مهر زد و به من فرمود: ای ام اسلم هر که این کار مرا کرد او وصی من است. من نزد امام حسن که هنوز طفل بود رفتم و به او گفتم: ای آقای من تو وصی پدرت هستی؟ فرمود: آری ام اسلم، و دست بر سنگ ریزه‌ای برد و برداشت و همان کار آنها را کرد، از نزد او خدمت حسین(ع) رسیدم و او را خردسال شمردم و باز هم به او گفتم: پدر و مادرم قربانت، تو وصی برادرت هستی؟ فرمود: آری ام اسلم، یک سنگ ریزه برایم بیاور و همان کار آنها را کرد، ام اسلم سالخورده شد تا پس از شهادت امام حسین(ع) به علی بن الحسین(ع) رسید که از کربلا برگشته بود، از او پرسید: تو وصی پدرت هستی؟ فرمود: آری، و مانند کار آنها کرد.

۱۶ ـ زید بن علی بن الحسین(ع) خدمت امام باقر(ع) رسید و نامه هائی از اهل کوفه در دست داشت، مردم کوفه در این نامه‌ها زید را به خود دعوت کرده بودند و اجتماع خود را به او گزارش داده و به او دستور شورش داده بودند، امام باقر(ع) فرمود: این نامه‌ها از خود آنها شروع شده یا جواب نامه‌هائی است که شما به آنها نوشته اید و آنها را دعوت کرده اید؟

زید: بلکه خودشان شروع کرده‌اند زیرا:

۱ ـ حق ما را می فهمند.

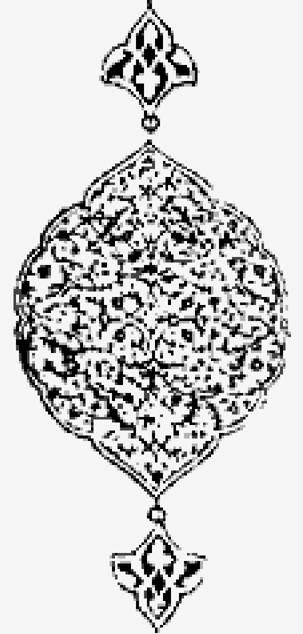
۲ ـ می دانند ما خاندان و خویشان رسول خدائیم.

۳ ـ در قرآن خدا عز و جل وجوب اطاعت از ما و وجوب دوستی ما را درک می کنند.



وَلِما يَجِدُونَ فِي كِتابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ وُجُوبِ مَوَدَّتِنا وَفَرْضِ طاعَتِنا وَلِما نَحْنُ فِيهِ مِنَ الضِّيقِ وَالضَّنْكِ وَالْبَلاءِ، فَقالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ الطّاعَةَ مَفْرُوضَةٌ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسُنَّةٌ أَمْضاها فِي الأَوَّلِينَ وَكَذٰلِكَ يُجْرِيها فِي الآخِرِينَ وَالطّاعَةُ لِواحِدٍ مِنّا وَالْمَوَدَّةُ لِلْجَمِيعِ، وَأَمْرُ اللّٰهِ يَجْرِي لِأَوْلِيائِهِ بِحُكْمٍ مَوْصُولٍ وَقَضاءٍ مَفْصُولٍ وَحَتْمٍ مَقْضِيٍّ وَقَدَرٍ مَقْدُورٍ وَأَجَلٍ مُسَمّىً لِوَقْتٍ مَعْلُومٍ، فَلا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لايُوقِنُونَ، إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللّٰهِ شَيْئاً، فَلا تَعْجَلْ، فَإِنَّ اللّٰهَ لايَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبادِ وَلا تَسْبِقَنَّ اللّٰهَ فَتُعْجِزُكَ الْبَلِيَّةُ فَتَصْرَعُكَ، قالَ: فَغَضِبَ زَيْدٌ عِنْدَ ذٰلِكَ، ثُمَّ قالَ: لَيْسَ الإِمامُ مِنّا مَنْ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَأَرْخىٰ سِتْرَهُ وَثَبَّطَ عَنِ الْجِهادِ وَلٰكِنَّ الإِمامَ مِنّا مَنْ مَنَعَ حَوْزَتَهُ وَجاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ حَقَّ جِهادِهِ وَدَفَعَ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَذَبَّ عَنْ حَرِيمِهِ.

قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: هَلْ تَعْرِفُ يا أَخِي مِنْ نَفْسِكَ شَيْئاً مِمّا نَسَبْتَها إِلَيْهِ فَتَجِيءُ عَلَيْهِ بِشاهِدٍ مِنْ كِتابِ اللّٰهِ أَوْ حُجَّةٍ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْ تَضْرِبُ بِهِ مَثَلاً، فَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَلَّ حَلالاً وَحَرَّمَ حَراماً وَفَرَضَ فَرائِضَ وَضَرَبَ أَمْثالاً وَسَنَّ سُنَناً وَلَمْ يَجْعَلِ الإِمامَ القائِمَ بِأَمْرِهِ فِي شُبْهَةٍ فِيما فَرَضَ لَهُ مِنَ الطّاعَةِ أَنْ يَسْبِقَهُ بِأَمْرٍ قَبْلَ مَحَلِّهِ أَوْ يُجاهِدَ فِيهِ قَبْلَ حُلُولِهِ، وَقَدْ قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الصَّيْدِ:

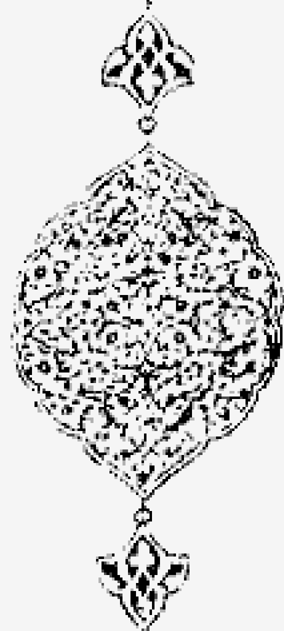




۴ ـ به چشم خود می نگرند که ما از دست حکومت ستمکار وقت در چه تنگی و گرفتاری و بلا هستیم.

امام باقر(ع): به راستی طاعت امام از طرف خدا عز و جل فرض است و روشی است که خدا آن را در اولین مجری کرده و در آخرین هم مجری می کند، طاعت واجب است برای یکی از ما خاندان پیغمبر ولی مودت و دوستی نسبت به همه است، دستور خدا برای اولیائش مجری است طبق حکمی پیوسته و قضائی ممتاز و لزومی واجب الرعایه و اندازه‌ای درخور توانائی و موعدی معین در وقتی معلوم مبادا آن کسانی که ایمان درستی ندارند تو را سبک سازند و بر انگیزند، زیرا آنها در برابر مشیت خدا هیچ کمکی به تو نکنند، شتاب مکن، زیرا خدا برای شتاب زدگی بنده‌ها نمی شتابد، تو خود را از خدا پیش مینداز تا بلایت در مانده سازد و به خاک هلاک اندازد. [۱۸۴]

گوید: زید در اینجا به خشم اندر شد و سپس گفت: امام از ما خاندان آن کس نیست که در خانه نشیند و پرده بر در اندازد و مردم را از جهاد و مبارزه باز دارد بلکه امام ما خاندان کسی است که حوزه پیروان خود را حفظ کند و در راه خدا چنانچه باید جهاد کند و از رعیت خود دفاع کند و از حریم خویش دشمن را براند.



امام باقر(ع): ای برادر تو خود را چنانچه وصف کردی می دانی؟ و دلیلی از قرآن یا گفته رسول خدا و نمونه تاریخی درستی بر آن داری؟ به راستی خدای عز و جل حلال و حرام را مقرر کرده و دستورهای واجبی داده و مثل‌هائی زده و روشی نهاده و برای امامی که مسئول امر خود نموده تردیدی در انجام وظیفه لازم خود فراهم نکرده تا قبل از وقت به انجام دستور او مبادرت ورزد یا پیش از



((لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ)).

أَفَقَتْلُ الصَّيْدِ أَعْظَمُ أَمْ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ ؟

وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيءٍ مَحَلاًّ.

وَقالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ:

((وَإِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا)).

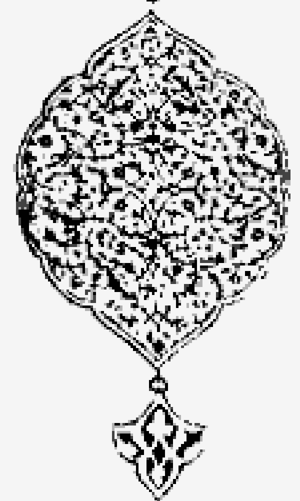
وَقالَ عَزَّ وَجَلَّ:

((لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللّٰهِ وَلا الشَّهْرَ الْحَرام)).

فَجَعَلَ الشُّهورَ عِدَّةً مَعْلُومَةً، فَجَعَلَ مِنْها أَرْبَعَةً حُرُماً.

وَقالَ: ((فَسِيحُوا فِي الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللّٰهِ)) ثُمَّ قالَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((فَإِذا انْسَلَخَ الأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ)) فَجَعَلَ لِذٰلِكَ مَحَلاًّ وَقالَ: ((وَلا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ حَتّىٰ يَبْلُغَ الْكِتابُ أَجَلَهُ)) فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيءٍ أَجَلاً وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتاباً.

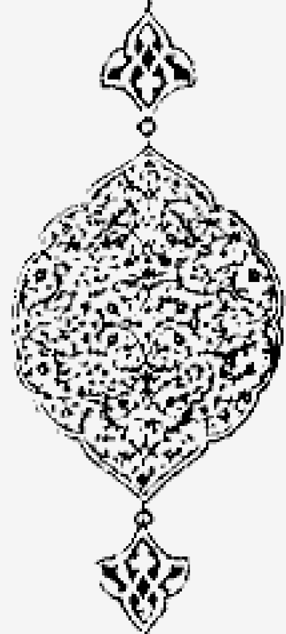
فَإِنْ كُنْتَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَيَقِينٍ مِنْ أَمْرِكَ وَتِبْيانٍ مِنْ شَأْنِكَ، فَشَأْنَكَ وَإِلاّ فَلا تَرُومَنَّ أَمْراً أَنْتَ مِنْهُ فِي شَكٍّ وَشُبْهَةٍ وَلا تَتَعاطَ زَوالَ مُلْكٍ لَمْ تَنْقَضِ أُكُلُهُ وَلَمْ يَنْقَطِعْ مَداهُ وَلَمْ يَبْلُغِ الْكِتابُ أَجَلَهُ، فَلَوْ قَدْ بَلَغَ مَداهُ وَانْقَطَعَ أُكُلُهُ وَبَلَغَ الْكِتابُ أَجَلَهُ لَانْقَطَعَ الْفَصْلُ وَتَتابَعَ النِّظامُ وَلَأَعْقَبَ اللّٰهُ فِي التّابِعِ وَالْمَتْبُوعِ وَالذُّلَّ وَالصَّغارَ، أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ إِمامٍ ضَلَّ عَنْ وَقْتِهِ، فَكانَ التّابِعُ فِيهِ أَعْلَمَ





موعد مقرر در راه او به جهاد و مبارزه برخیزد خدا عز و جل در بارهٔ شکار کردن (امری عادی وبی‌اهمیت) فرموده است (۹۵ سوره مائده): «در حال احرام شکار نکنید» آیا کشتن شکار بیابان مهمتر است یا کشتن نفوس محترمِ بشر که خدا حرام کرده، خدا برای هر چه تا برسد به شکار کردنَ وقت مقرر کرده وفرموده است (۳ سوره مائده): «چون از احرام درآمدید شکار کنید» وفرموده است (۲ سوره مائده): «شعائر خدا و ماه‌های حرام را برای خود حلال نشمارید» ماه‌ها را شماره معینی دانسته وچهار از آنها را ماه حرام مقرر ساخته و فرموده (۲ سوره توبه): «تاچهار ماه در زمین آزاد بگردید وبدانید که شما خدا را درمانده نسازید» سپس خدا تبارک وتعالی فرموده (۵ سوره توبه): «چون ماه‌های حرام سپری شدند مشرکان را در هرجا یافتید بکشید» برای آن محلی مقرر کرده، وفرموده است (۲۳۵ سوره بقره): «عقد ونکاح را واقع نسازید تا عدهٔ مقرر به سر رسد» خدا برای هر چیز موعدی مقرر کرده و برای هر موعدی کتابی و نوشته‌ای دارد.

تو اگر گواه روشنی از پروردگار خود در جهاد داری و یقین به وظیفه خود داری و کارت پیش خودت روشن است خود دانی و گر نه پیرامون شک و شبهه مگرد و زوال ملکی را که خوراک مقرر خود را نخورده و عمرش به سر نیامده و به مدت مقرر نرسیده مخواه، اگر مدتش به سر رسد و خوراکش تمام شود و موعد ثبت آن بگذرد به قطع نهائی رسد و نظم عادلانه پیوسته گردد و تابع و متبوع (آنان را) را خداوند پیگرد خواری و زبونی سازد، به خدا پناه برم از رهبری که وقت خود نشناسد (تا چه رسد به امور دیگر) و پیروی طلبد که از خودش داناتر است.



ای برادر جان می خواهی ملت و آئین مردمی را زنده کنی



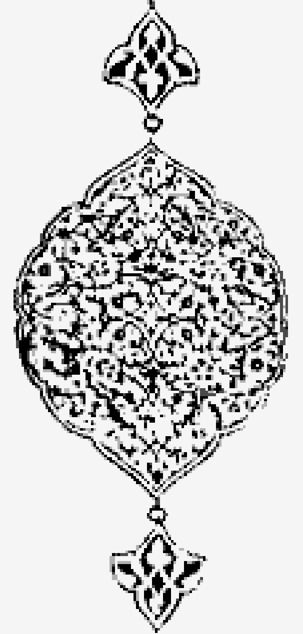
مِنَ الْمَتْبُوعِ، أَتُرِيدُ يا أَخِي أَنْ تُحْيِيَ مِلَّةَ قَوْمٍ قَدْ كَفَرُوا بِآياتِ اللّٰهِ وَعَصَوْا رَسُولَهُ وَاتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللّٰهِ وَادَّعَوُا الْخِلافَةَ بِلا بُرْهانٍ مِنَ اللّٰهِ وَلا عَهْدٍ مِنْ رَسُولِهِ؟! أُعِيذُكَ بِاللّٰهِ يا أَخِي أَنْ تَكُونَ غَداً الْمَصْلُوبَ بِالْكُناسَةِ، ثُمَّ ارْفَضَّتْ عَيْناهُ وَسالَتْ دُمُوعُهُ، ثُمَّ قالَ:

اَللّٰهُ بَيْنَنا وَبَيْنَ مَنْ هَتَكَ سِتْرَنا وَجَحَدَنا حَقَّنا وَأَفْشىٰ سِرَّنا وَنَسَبَنا إِلىٰ غَيْرِ جَدِّنا وَقالَ فِينا ما لَمْ نَقُلْهُ فِي أَنْفُسِنا.

١٧ ـ بَعْضُ أَصْحابِنا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رَنْجَوَيْهِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْحَكَمِ الْأَرْمَنِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ إِبْراهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيِّ قالَ:

أَتَيْنا خَدِيجَةَ بِنْتَ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ نُعَزِّيها بِابْنِ بِنْتِها، فَوَجَدْنا عِنْدَها مُوسَى بْنَ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ، فَإِذا هُوَ فِي ناحِيَةٍ قَرِيباً مِنَ النِّساءِ، فَعَزَّيْناها، ثُمَّ أَقْبَلْنا عَلَيْهِ فَإِذا هُوَ يَقُولُ لِابْنَةِ أَبِي يَشْكُرَ الرّاثِيَةِ:

قُولِي، فَقالَتْ:



أُعْدُدْ رَسُولَ اللّٰهِ وَاعْدُدْ بَعْدَهُ

أَسَدَ الْإِلٰهِ وَثالِثاً عَبّاسا



که به آیات خدا کافر شدند و رسولش را نافرمان و هوس‌های خود را پیروی کردند بی رهبری از خدا و دعوی خلافت کردند بی دلیل از خدا و فرمانی از رسول خدا؟

برادر جانم تو را به خدا پناه دهم از این که فردا در کناسهٔ کوفه به دار باشی، سپس چشمان امام باقر(ع) جوشید، اشکش روان شد سپس فرمود: خدا میان ما باشد و کسانی که پرده حرمت ما را دریدند و حق ما را منکر شدند و سر ما را فاش کردند و ما را به غیر از جدمان منسوب کردند و در باره ما چیزی گفتند که خود در بارهٔ خود نگفتیم. [۱۸۵]

۱۷ ـ عبد الله بن ابراهیم بن محمد جعفری گوید: خدمت خدیجه دختر عمر بن علی بن الحسین(ع) رسیدیم برای عرض تسلیت در باره پسر دخترش و موسی بن عبد الله بن حسن آنجا بود، به ناگاه دیدیم که در گوشه ای نزدیک مجلس زنانه نشسته‌است ما به همه تسلیت گفتیم و خدمت موسی بن عبد الله آمدیم و او به دختر ابی یشکر که زنی نوحه خوان بود می گفت: بگو یعنی نوحه بخوان، او چنین نوحه سرود:

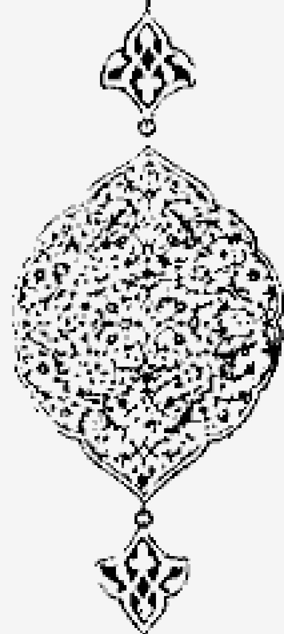
بشمر تو رسول الله و بشمر ز پس وی
تو شیر خدا را و سوم حضرت عباس

یعنی حمزه و عباس بن عبد المطلب برادر حمزه.

بشمر تو علی خیر و بشمار تو جعفر
و انگاه عقیل است از این سلسله رؤاس

جمع رئیس یعنی سروران.

به او گفت احسنت آفرین مرا به طرب آوردی، برای من بیشتر بخوان ـ دخترک به خواندن آمد و گفت:





وَاغْـدُ عَـلِيَّ الْـخَـيْـرِ وَاغْـدُ جَـعْـفَراً
وَاغْـدُ عَـقِـيلاً بَـعْـدَهُ الـرُّؤاسـا

فَقالَ: أَحْسَنْتِ وَأَطْرَبْتِنِي، زِيدِينِي.

فَانْدَفَعَتْ تَقُولُ:

وَمِنّـا إِمامُ الْمُـتَّقِينَ مُحَـمَّدٌ   وَحَمْزَةُ مِنّا وَالْمُهَذَّبُ جَعْفَرُ
وَمِنّا عَلِيٌّ صِهْرُهُ وَابْنُ عَمِّهِ   وَفارِسُهُ ذاكَ الإِمامُ الْمُطَهَّرُ

فَأَقَمْنا عِنْدَها حَتّىٰ كادَ اللَّيْلُ أَنْ يَجِيءَ.

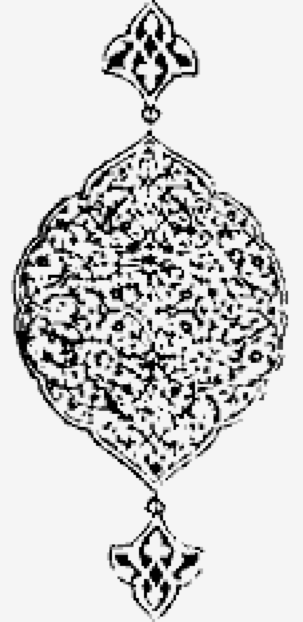
ثُمَّ قالَتْ خَدِيجَةُ: سَمِعْتُ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ:

إِنَّما تَحْتاجُ الْمَرْأَةُ فِي الْمَأْتَمِ إِلَى النَّوْحِ لِتَسِيلَ دَمْعَتُها وَلا يَنْبَغِي لَها أَنْ تَقُولَ هُجْراً، فَإِذا جاءَ اللَّيْلُ فَلا تُؤْذِي الْمَلائِكَةَ بِالنَّوْحِ.

ثُمَّ خَرَجْنا فَغَدَوْنا إِلَيْها غُدْوَةً فَتَذاكَرْنا عِنْدَها اخْتِزالَ مَنْزِلِها مِنْ دارِ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِما السَّلامُ فَقالَ:

هٰذِهِ دارٌ تُسَمّىٰ «دارُ السَّرِقَةِ» فَقالَتْ: هٰذا مَا اصْطَفىٰ مَهْدِيُّنا ـ تَعْنِي مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ (تُمازِحُهُ بِذٰلِكَ) ـ فَقالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِاللّٰهِ:

وَاللّٰهِ لأُخْبِرَنَّكُمْ بِالْعَجَبِ، رَأَيْتُ أَبِي رَحِمَهُ اللّٰهُ لَمّا أَخَذَ فِي أَمْرِ



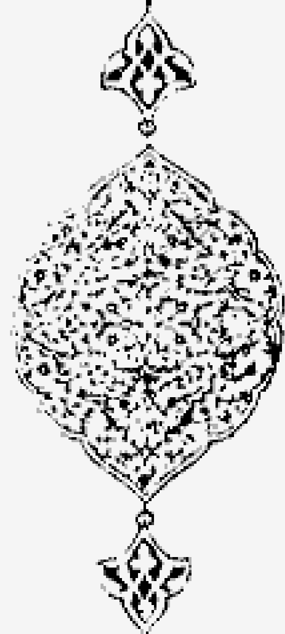


از ما است امام متقین محمد باحمزه و مرد پاک جعفر
از ما است علی ابن عم و دامادش هم فارس او ، امام اطهر

ما در خدمت خدیجه ماندیم تا نزدیک شب و سپس خدیجه گفت: من از عمویم ؛ محمد بن علی(ع) (امام باقر) شنیدم می‌فرمود: همانا زن در مجلس ماتم نیاز به نوحه گر دارد تا اشک ریزد و او را نشانید که سخن زشت و دشنام به لب آورد، شب که شد نوحه را ترک کند و به وسیلهٔ ناله و زاری خود فرشته‌ها را نیازارد، و ما از نزد او بیرون آمدیم و باز فردا خدمت او رفتیم و با او در بارهٔ این که خانه خود را از خانه ابی عبد الله جعفر بن محمد (امام صادق ع) جدا کرده صحبت کردیم.

موسی بن عبد الله که حاضر صحبت بود، گفت: این خانه را دار السرقه گویند، خدیجه گفت: این موضوع را مهدی ما برگزیده و تصویب کرده است، مقصودش از مهدی، محمد بن عبد الله بن حسن بود، خدیجه با این جمله با موسی (برادر او) شوخی می کرد. [۱۸۶]

موسی بن عبد الله گفت: من به شما امر عجیبی را خبر دهم، چون پدرم رحمه الله متوجه کار محمد بن عبد الله گردید و در مقام یاری او بر آمد و تصمیم گرفت با یاران او ملاقات کند، گفت: به نظر من این کار انجام نگیرد مگر آن که من ابو عبد الله جعفر بن محمد (امام صادق) را ملاقات کنم، به بازوی من تکیه زد با هم خدمت امام صادق (ع) می رفتیم و بیرون منزلش به او برخوردیم در حالی که قصد رفتن به مسجد داشت، پدرم او را متوقف کرد و با او به سخن پرداخت، امام فرمود: در میان راه جای این گفتگو نیست و ما هم را ملاقات می کنیم انشاء الله.



پدرم شادمان برگشت و فردا یا پس فردا رفتیم خدمت آن



مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ وَأَجْمَعَ عَلىٰ لِقاءِ أَصْحابِهِ، فَقالَ:

لاأَجِدُ هٰذا الأَمْرَ يَسْتَقِيمُ إِلاّ أَنْ أَلْقىٰ أَبا عَبْدِاللّٰهِ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِما السَّلامُ.

فَانْطَلَقَ وَهُوَ مُتَّكٍ عَلَيَّ فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ حَتّىٰ أَتَيْنا أَبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ.

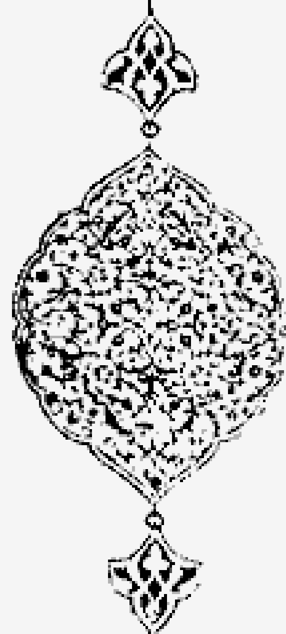
فَلَقِيْناهُ خارِجاً يُرِيدُ الْمَسْجِدَ فَاسْتَوْقَفَهُ أَبِي وَكَلَّمَهُ، فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ:

لَيْسَ هٰذا مَوْضِعُ ذٰلِكَ، نَلْتَقِي إِنْ شاءَ اللّٰهُ.

فَرَجَعَ أَبِي مَسْرُوراً، ثُمَّ أَقامَ حَتّىٰ إِذا كانَ الْغَدُ أَوْ بَعْدَهُ بِيَوْمٍ، انْطَلَقْنا حَتّىٰ أَتَيْناهُ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبِي وَأَنا مَعَهُ فَابْتَدَأَ الْكَلامَ.

ثُمَّ قالَ لَهُ فِيما يَقُولُ:

قَدْ عَلِمْتَ جُعِلْتُ فِداكَ أَنَّ السِّنَّ لِي عَلَيْكَ وَأَنَّ فِي قَوْمِكَ مَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْكَ وَلٰكِنَّ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَدَّمَ لَكَ فَضْلاً لَيْسَ هُوَ لأَحَدٍ مِنْ قَوْمِكَ وَقَدْ جِئْتُكَ مُعْتَمِداً لِما أَعْلَمُ مِنْ بِرِّكَ.



وَاعْلَمْ ـ فَدَيْتُكَ ـ أَنَّكَ إِذا أَجَبْتَنِي لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنِّي أَحَدٌ مِنْ أَصْحابِكَ وَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيَّ اثْنانِ مِنْ قُرَيْشٍ وَلا غَيْرِهِمْ.

فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ:

إِنَّكَ تَجِدُ غَيْرِي أَطْوَعُ لَكَ مِنِّي وَلا حاجَةَ لَكَ فِيَّ، فَوَاللّٰهِ إِنَّكَ

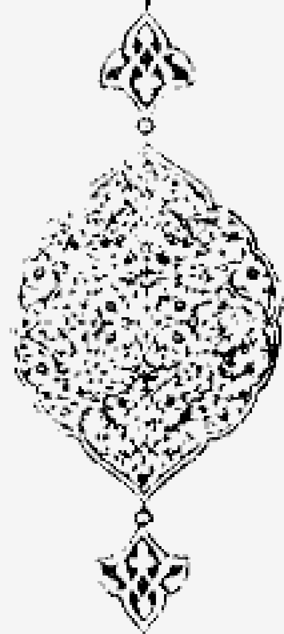


حضرت، پدرم به همراه من بر او وارد شد و آغاز سخن کرد و در ضمن به او می گفت:قربانت، تو می دانی که من از شما در سن بزرگترم و در تیرهٔ تو از تو سالمندتر هست ولی خدا عز و جل به تو فضلی داده که به هیچکدام نداده و من به اعتماد بر و احسانت نزد تو آمده‌ام و قربانت، می دانم که اگر شخص تو دعوت مرا اجابت کنی هیچکدام از اصحابت تخلف نکنند و دو تن از قریش یا دیگران با من مخالفت نکنند.

امام: تو دیگران را نسبت به خود مطیع‌تر یابی و به من نیازی نداری و من کمکی ندارم به تو بکنم، به خدا تو خودت می دانی که بسا من آهنگ رفتن بیابان کنم و توان آن را در خود نبینم و گاهی قصد حج کنم و جز با خستگی و رنج و سختی بر خودم نتوانم بدان رسید، دیگران را بخواه و از آنها کمک بگیر و به آنها هم مگو که نزد من آمدی.

عبد الله بن حسن: حقیقت این است که مردم همه چشم به تو دارند و اگر شما دعوت مرا اجابت کنی احدی مخالفت نکند، من به شما حق می دهم که از شرکت درنبرد و هر ناگواری بر کنار باشی.

راوی گوید: در اینجا جمعی مردم به جلسه خصوصی وارد شدند و سخن ما را قطع کردند، پدرم گفت: قربانت، چه می‌فرمائی؟ فرمود: انشاء الله همدیگر را ملاقات می کنیم، پدرم گفت: به وضعی نیست که من دوست دارم؟ فرمود: انشاء الله مطابق خواست شما است از نظر مصلحت بینی برای تو، سپس به خانه برگشت و قاصدی نزد محمد که در کوهی از کوه‌های جهینه مخفی بود به نام اشقر و تا مدینه دو شب راه فاصله داشت فرستاد به او مژده داد و اعلام کرد که برای انجام حاجت و دلخواه او اقدام





لَتَعْلَمُ أَنِّي أُرِيدُ الْبادِيَةَ أَوْ أَهُمُّ بِها، فَأَثْقُلُ عَنْها وَأُرِيدُ الْحَجَّ فَما أُدْرِكُهُ إِلّا بَعْدَ كَدٍّ وَتَعَبٍ وَمَشَقَّةٍ عَلىٰ نَفْسِي، فَاطْلُبْ غَيْرِي وَسَلْهُ ذٰلِكَ وَلا تُعْلِمْهُمْ أَنَّكَ جِئْتَنِي.

فَقالَ لَهُ:

إِنَّ النّاسَ مادُّونَ أَعْناقَهُمْ إِلَيْكَ وَإِنْ أَجَبْتَنِي لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنِّي أَحَدٌ وَلَكَ أَنْ لا تُكَلَّفَ قِتالاً وَلا مَكْرُوهاً.

قالَ: وَهَجَمَ عَلَيْنا ناسٌ فَدَخَلُوا وَقَطَعُوا كَلامَنا، فَقالَ أَبِي: جُعِلْتُ فِداكَ ماتَقُولُ؟

فَقالَ: نَلْتَقِي إِنْ شاءَ اللّٰهُ.

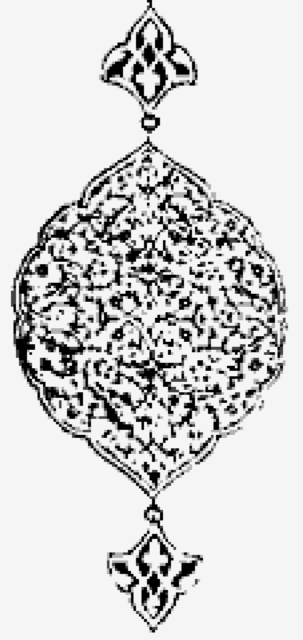
فَقالَ: أَلَيْسَ عَلىٰ ما أُحِبُّ؟

فَقالَ: عَلىٰ ماتُحِبُّ إِنْ شاءَ اللّٰهُ مِنْ إِصْلاحِكَ.

ثُمَّ انْصَرَفَ حَتّىٰ جاءَ الْبَيْتَ، فَبَعَثَ رَسُولاً إِلىٰ مُحَمَّدٍ فِي جَبَلٍ بِجُهَيْنَةَ يُقالُ لَهُ: «الأَشْقَرُ» عَلىٰ لَيْلَتَيْنِ مِنَ الْمَدِينَةِ، فَبَشَّرَهُ وَأَعْلَمَهُ أَنَّهُ قَدْ ظَفَرَ لَهُ بِوَجْهِ حاجَتِهِ وَما طَلَبَ.

ثُمَّ عادَ بَعْدَ ثَلاثَةِ أَيّامٍ، فَوُقِّفْنا بِالْبابِ وَلَمْ نَكُنْ نُحْجَبُ إِذا جِئْنا، فَأَبْطَأَ الرَّسُولُ، ثُمَّ أَذِنَ لَنا.

فَدَخَلْنا عَلَيْهِ فَجَلَسْتُ فِي ناحِيَةِ الْحُجْرَةِ وَدَنا أَبِي إِلَيْهِ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ.





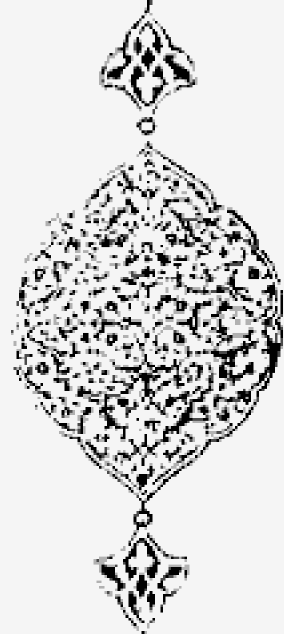
کرده و پیروز شده و پس از سه روز آمدیم در خانه امام صادق، و ایستادیم (متوقفمان ساختند خ) و پیش از آن دربان موقع آمدن خدمت آن حضرت مانع ما نمی شد و آن که رفت امام را خبر دهد طول داد.

سپس آمد و به ما اجازه داد و وارد شدیم، من در گوشه اطاق نشستم و پدرم نزد او رفت و سر او را بوسید و گفت: قربانت، من با امیدواری خدمت شما آمدم و آرزو دارم که به حاجت خود نائل شوم. امام صادق (ع): ای عمو زادهٔ عزیزم! من تو را به خدا پناه می‌دهم از اینکه در آن کاری اقدام کنی که شب در اندیشهٔ آن بودی و می ترسم برای تو موجب بدی گردد، و میان آنها سخن به درازا کشید تا به جائی رسید که نمی خواست و در ضمن به آن حضرت گفت: به چه دلیل حسین به امر امامت از حسن سزاوارتر است؟ (مقصود اعتراض به اختصاص امامت است به نژاد امام حسین ع).

امام صادق (ع): خدا رحمت کند حسن را و رحمت کند حسین را، برای چه این سخن را گفتی؟.

عبد الله: برای آن که اگر حسین عدالت ورزیده بود باید بعد از خود امامت را به بزرگترین اولاد امام حسن واگذارد؟.

امام صادق (ع): به راستی چون خدا تبارک وتعالی وحی فرستاد و پیغمبری را مبعوث کرد آن را مخصوص محمد (ص) ساخت و آنچه را خواست به شخص او وحی کرد و با احدی از خلق خود در این باره مشورت نکرد و محمد (ص) هم علی را مأمور کرد برای هر چه می خواست و او هم بدانچه دستور داشت عمل کرد وما دربارهٔ او نگوئیم جز آنچه را رسول خدا (ص) از احترام





ثُمَّ قالَ:

جُعِلْتُ فِداكَ قَدْ عُدْتُ إِلَيْكَ راجِياً، مُؤَمِّلاً، قَدِ انْبَسَطَ رَجائِي وَأَمَلِي وَرَجَوْتُ الدَّرَكَ لِحاجَتِي.

فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ:

يَاابْنَ عَمِّ، إِنِّي أُعِيذُكَ بِاللّٰهِ مِنَ التَّعَرُّضِ لِهٰذا الأَمْرِ الَّذِي أَمْسَيْتَ فِيهِ؛ وَإِنِّي لَخائِفٌ عَلَيْكَ أَنْ يُكْسِبَكَ شَرّاً.

فَجَرَى الْكَلامُ بَيْنَهُما، حَتَّىٰ أُفْضِيَ إِلىٰ مالَمْ يَكُنْ يُرِيدُ وَكانَ مِنْ قَوْلِهِ:

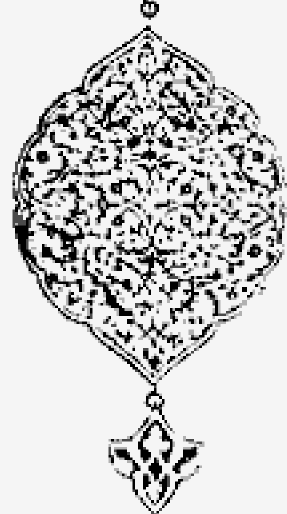
بِأَيِّ شَيْءٍ كانَ الْحُسَيْنُ أَحَقَّ بِها مِنَ الْحَسَنِ؟

فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ:

رَحِمَ اللّٰهُ الْحَسَنَ وَرَحِمَ الْحُسَيْنَ، وَكَيْفَ ذَكَرْتَ هٰذا؟ قالَ: لأَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلامُ كانَ يَنْبَغِي لَهُ إِذا عَدَلَ أَنْ يَجْعَلَها فِي الأَسَنِّ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ.



فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ لَمّا أَنْ أَوْحىٰ إِلىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْحىٰ إِلَيْهِ بِما شاءَ وَلَمْ يُؤامِرْ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ وَأَمَرَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ بِما شاءَ؛ فَفَعَلَ ما أُمِرَ بِهِ وَلَسْنا نَقُولُ فِيهِ إِلاّ ماقالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ تَبْجِيلِهِ وَتَصْدِيقِهِ.

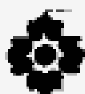




وتعظیم فرموده است و او را تصدیق کرده است و اگر علی(ع) هم به حسین(ع) دستور داده بود که امامت را با سن و سالخورده‌تر خاندان واگذارد یا آن را میان اولاد هر دو سبط قرار دهد محققاً حسین عمل می کرد و به هیچ وجه او نزد ما متهم نیست که برای خود ذخیره‌ای اندوزد با این که او می رفت و امامت را به دیگران وامیگذارد ولی حسین طبق دستوری که داشت عمل کرد، این دستور جد و عم تو است، اگر بدان خوش بین باشی و تمجید کنی به تو بسیار شایسته و بایسته است و اگر ناسزا بگوئی و دشنام بدهی، خدا تو را بیامرزد(حسین را جد عبد الله خوانده از نظر مادر، زیرا مادر او فاطمه بنت الحسین « ع » بوده ـ از مجلسی ره).

ای پسر عمو فرمان مرا ببر و از من بشنو، سوگند بدان خدا که معبود بر حقی جز او نیست من در نصیحت و خیر خواهی تو هیچ کوتاهی ندارم ولی چه طور؟ من می دانم تو به گفته من کار نمی کنی و امر مقدر خدا برگشت و تغییر ندارد. در این موقع پدرم شادمان شد(برای آن که خیال کرد امر امامت به دست او می افتد و مقصود از تقدیر الهی این است از مجلسی « ره » . ولی ظاهراً مقصود این باشد که پدرم آهسته در گوش امام صادق چیزی گفت که نخواسته پسرش هم نشنود و(سِر) به معنی راز گفتن باشد نه از سرور به معنی شادی، زیرا این خیال او با جواب امام که تو خود می دانی سازگار نیست).

امام صادق (ع): تو خود می دانی که او(یعنی محمد مدعی امامت و عازم خروج بر حکومت وقت و پسر مخاطب) همان قبیح، موئین پیشانی، سبزه روئی است که در سده قبیلهٔ اشجع در تهِ رودخانهٔ آنان کشته می شود(معلوم می شود خبری از معصوم در





فَلَوْ كانَ أَمْرَ الْحُسَيْنَ أَنْ يُصَيِّرَها فِي الأَسَنِّ أَوْ يَنْقُلَها فِي وُلْدِهِما ـ يَعْنِي الْوَصِيَّةَ ـ لَفَعَلَ ذٰلِكَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ وَما هُوَ بِالْمُتَّهَمِ عِنْدَنا فِي الذَّخِيرَةِ لِنَفْسِهِ، وَلَقَدْ وَلّىٰ وَتَرَكَ ذٰلِكَ وَلٰكِنَّهُ مَضىٰ لِما أُمِرَ بِهِ وَهُوَ جَدُّكَ وَعَمُّكَ، فَإِنْ قُلْتَ خَيْراً فَما أَوْلاكَ بِهِ وَإِنْ قُلْتَ هُجْراً فَيَغْفِرُ اللّٰهُ لَكَ، أَطِعْنِي يَا ابْنَ عَمِّ وَاسْمَعْ كَلامِي، فَوَاللّٰهِ الَّذِي لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ لا آلُوكَ نُصْحاً وَحِرْصاً فَكَيْفَ وَلا أَراكَ تَفْعَلُ، وَما لأَمْرِ اللّٰهِ مِنْ مَرَدٍّ.

فَسُرَّ أَبِي عِنْدَ ذٰلِكَ، فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ:

وَاللّٰهِ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّهُ الأَحْوَلُ الأَكْشَفُ الأَخْضَرُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّةِ أَشْجَعَ، عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلِها.

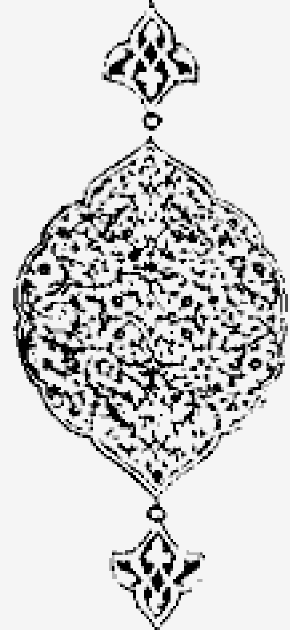
فَقالَ أَبِي: لَيْسَ هُوَ ذٰلِكَ وَاللّٰهِ لَيُحارِبَنَّ بِالْيَوْمِ يَوْماً وَبِالسّاعَةِ ساعَةً وَبِالسَّنَةِ سَنَةً وَلَيَقُومَنَّ بِثَأْرِ بَنِي أَبِي طالِبٍ جَمِيعاً.

فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ:

يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكَ ما أَخْوَفَنِي أَنْ يَكُونَ هٰذا الْبَيْتُ يَلْحَقُ صاحِبَنا:

((مَنَّتْكَ نَفْسُكَ فِي الْخَلاءِ ضَلالاً))

لا وَاللّٰهِ لا يَمْلِكُ أَكْثَرَ مِنْ حِيطانِ الْمَدِينَةِ وَلا يَبْلُغُ عَمَلُهُ الطّائِفَ إِذا أَحْفَلَ ـ يَعْنِي إِذا أَجْهَدَ نَفْسَهُ ـ وَما لِلأَمْرِ مِنْ بُدٍّ أَنْ يَقَعَ، فَاتَّقِ اللّٰهَ وَارْحَمْ نَفْسَكَ وَبَنِي أَبِيكَ، فَوَاللّٰهِ إِنِّي لأَراهُ أَشْأَمَ



این باره بوده است که خاندان بنی فاطمه و خود عبد الله هم می‌دانسته).

عبد الله پدرم: او این نیست سوگند به خدا در برابر یک روز نبرد یک روز می جنگد و در برابر یک ساعت یک ساعت و در برابر یک سال یک سال و به خون خواهی همه اولاد ابو طالب قیام کند. امام صادق (ع): خدا تو را بیامرزد، من چه بسیار نگرانم و ترسانم که این شعر به رفیق ما تطبیق شود:

(منتک نفسک فی الخلاء ضلالاً) به خلوت دل تو را گمراه کرده. نه به خدا به بیشتر از چهار دیوار مدینه مسلط نشود و اگر کار بسیار بالا گیرد و تلاش کند به طائف هم نرسد و این امر هم به ناچار هم واقع شود، تو از خدا بپرهیز و به خودت و زاده‌های پدرت رحم کن، سوگند به خدا من محمد را شوم تر نطفهٔ گندیده‌ای می‌دانم که از پشت پدر به زهدان مادر نقل شده، به خدا او است که کشته شود در سدهٔ اشجع میان خانه‌های آنان، سوگند به خدا گویا من او را نگرم که به خاک افتاده و جامه‌هایش را ربوده اند و خشتی میان دو پای او است ولی برای این بچه هم هر چه بشنود بی هوده و بی سود است و گوش بده نیست(موسی گفت: مقصودش من بودم که حاضر مجلس بودم) او هم با وی خروج کند و گریزان شود و رفیقش کشته شود، او برود و با پرچم دیگر برآید و خروج کند که پهلوان آن هم کشته شود و قشونش پراکنده و تار و مار گردد (مقصودش ابراهیم برادر محمد است که به خون‌خواهی او قیام کرد و کشته شد) اگر از من بشنود در این وقت از بنی العباس طلب امان کند تا خدا به او فرج و گشایشی بدهد (رو به پدرم) تو خود می دانی که این امر عاقبت ندارد و تو خود می دانی و ما میدانیم که



سَلْحَةٍ أَخْرَجَتْها أَصْلابُ الرِّجالِ إِلىٰ أَرْحامِ النِّساءِ، وَاللّٰهِ إِنَّهُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّةِ أَشْجَعَ بَيْنَ دُورِها، وَاللّٰهِ لَكَأَنِّي بِهِ صَرِيعاً مَسْلُوباً بِزَّتُهُ بَيْنَ رِجْلَيْهِ لَبِنَةٌ وَلا يَنْفَعُ هٰذا الْغُلامَ مايَسْمَعُ.

قالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِاللّٰهِ ـ يَعْنِينِي ـ وَلَيَخْرُجَنَّ مَعَهُ فَيَنْهَزِمُ وَيُقْتَلُ صاحِبُهُ، ثُمَّ يَمْضِي فَيَخْرُجُ مَعَهُ رايَةٌ أُخْرىٰ، فَيُقْتَلُ كَبْشُها وَيَتَفَرَّقُ جَيْشُها، فَإِنْ أَطاعَنِي فَلْيَطْلُبِ الْأَمانَ عِنْدَ ذٰلِكَ مِنْ بَنِي الْعَبّاسِ حَتّىٰ يَأْتِيَهِ اللّٰهُ بِالْفَرَجِ.

وَلَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّ هٰذا الْأَمْرَ لا يَتِمُّ وَأَنَّكَ لَتَعْلَمُ وَنَعْلَمُ أَنَّ ابْنَكَ الْأَحْوَلُ الْأَخْضَرُ الْأَكْشَفُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّةِ أَشْجَعَ بَيْنَ دُورِها عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلِها.

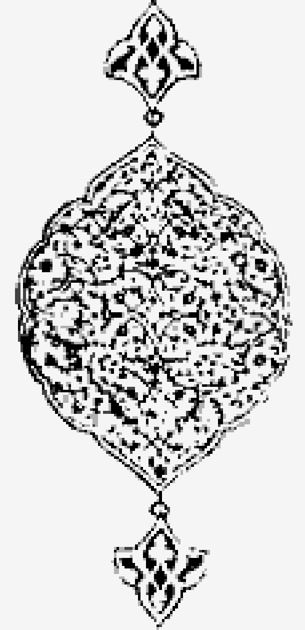
فَقامَ أَبِي وَهُوَ يَقُولُ:

بَلْ يُغْنِي اللّٰهُ عَنْكَ وَلَتَعُودَنَّ أَوْ لَيَقِيَ اللّٰهُ بِكَ وَبِغَيْرِكَ؛ وَما أَرَدْتَ بِهٰذا إِلَّا امْتِناعَ غَيْرِكَ وَأَنْ تَكُونَ ذَرِيعَتَهُمْ إِلىٰ ذٰلِكَ، فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ:

اَللّٰهُ يَعْلَمُ ما أُرِيدُ إِلَّا نُصْحَكَ وَرُشْدَكَ وَما عَلَيَّ إِلَّا الْجُهْدُ.

فَقامَ أَبِي يَجُرُّ ثَوْبَهُ مُغْضَباً فَلَحِقَهُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَقالَ لَهُ:

أُخْبِرُكَ أَنِّي سَمِعْتُ عَمَّكَ ـ وَهُوَ خالُكَ ـ يَذْكُرُ أَنَّكَ وَبَنِي أَبِيكَ سَتُقْتَلُونَ، فَإِنْ أَطَعْتَنِي وَرَأَيْتَ أَنْ تَدْفَعَ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ



پسر تو همان قبیح سبزه روی موئین پیشانی است که در سدهٔ اشجع، میان خانه هاشان در شکم رودخانه کشته می شود.

(وچون سخن به اینجا رسید) پدرم برخاست و می گفت: بلکه خدا ما را از تو بی نیاز کند و محققاً تو از این گفته ها برمی‌گردی یا خدا به وسیلهٔ تو و دیگران (ما را) نگهداری می کند، مقصود تو جز این نیست که به این سخن از یاری دیگران نسبت به پسر من جلوگیری کنی و خود را وسیلهٔ مخالفت آنها سازی.

امام صادق (ع): خدا می داند من جز خیر خواهی و هدایت تو مقصودی ندارم و جز تلاش و کوشش در این کار نتوانم، پدرم جامه کشان و خشمگین برخاست و می رفت که امام صادق (ع) به او رسید و فرمود: من از عم تو که خال تو نیز هست (مقصودش امام چهارم علی بن الحسین است که عمو زاده او است و او را از راه احترام عمو تعبیر کرده و او دائی عبد الله بن الحسن است زیرا برادر فاطمه بنت الحسین مادر او است) شنیدم می فرمود: به راستی تو و پسران پدرت همه کشته می شوند، اگر از من اطاعت کنید و بخواهید که بوجه احسن دفاع کنید، بکنید، سوگند به خدائی که جز او شایسته پرستش نیست و دانای نهان و عیان است، بخشاینده و مهربان است، بزرگوار و برتر است بر خلقش، من دوست دارم فرزندانم و محبوبترین خاندانم را قربان تو کنم، چیزی در نزد من با تو برابر نیست، مبادا گمان کنی که من به تو دغلی کردم، پدرم از نزد او خشمگین و متأسف بیرون آمد.

گوید: بعد از آن طولی نکشید فقط در حدود بیست شب که مأموران ابی جعفر منصور آمدند و پدرم و عموهایم سلیمان بن حسن و حسن بن حسن و ابراهیم بن حسن و داود بن حسن و علی بن

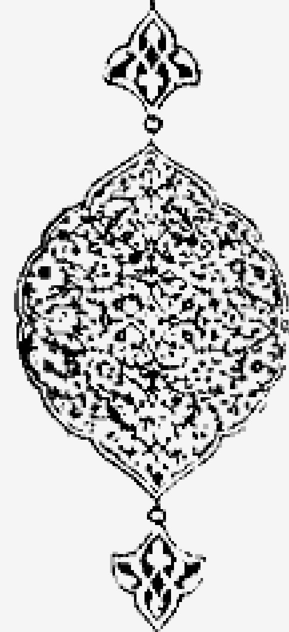


فَافْعَلْ، فَوَاللّٰهِ الَّذِي لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ الْكَبِيرُ الْمُتَعالِ عَلىٰ خَلْقِهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي فَدَيْتُكَ بِوُلْدِي وَبِأَحَبِّهِمْ إِلَيَّ وَبِأَحَبِّ أَهْلِ بَيْتِي إِلَيَّ، وَما يَعْدِلُكَ عِنْدِي شَيْءٌ فَلا تَرىٰ أَنِّي غَشَشْتُكَ.

فَخَرَجَ أَبِي مِنْ عِنْدِهِ مُغْضَباً أَسِفاً.

قالَ: فَما أَقَمْنا بَعْدَ ذٰلِكَ إِلاّ قَلِيلاً ـ عِشْرِينَ لَيْلَةً أَوْ نَحْوَها ـ حَتّىٰ قَدِمَتْ رُسُلُ أَبِي جَعْفَرٍ فَأَخَذُوا أَبِي وَعُمُومَتِي سُلَيْمانَ بْنَ حَسَنٍ وَحَسَنَ بْنَ حَسَنٍ وَإِبْراهِيمَ بْنَ حَسَنٍ وَداوُدَ بْنَ حَسَنٍ وَعَلِيَّ بْنَ حَسَنٍ وَسُلَيْمانَ بْنَ داوُدَ بْنِ حَسَنٍ وَعَلِيَّ بْنَ إِبْراهِيمَ بْنِ حَسَنٍ، وَحَسَنَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ حَسَنٍ، وَطَباطَبا إِبْراهِيمَ بْنَ إِسْماعِيلَ بْنِ حَسَنٍ، وَعَبْدَ اللّٰهِ بْنَ داوُدَ.

قالَ: فَصُفِّدُوا فِي الْحَدِيدِ، ثُمَّ حُمِلُوا فِي مَحامِلَ أَعْراءٍ لا وِطاءَ فِيها وَوُقِّفُوا بِالْمُصَلّىٰ لِكَيْ يَشْمَتَهُمُ النّاسُ، قالَ: فَكَفَّ النّاسُ عَنْهُمْ وَرَقُّوا لَهُمْ لِلْحالِ الَّتِي هُمْ فِيها، ثُمَّ انْطَلَقُوا بِهِمْ حَتّىٰ وُقِّفُوا عِنْدَ بابِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.



قالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ إِبْراهِيمَ الْجَعْفَرِيُّ:

فَحَدَّثَتْنا خَدِيجَةُ بِنْتُ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُمْ لَمّا أُوقِفُوا عِنْدَ بابِ الْمَسْجِدِ (الْبابُ الَّذِي يُقالُ لَهُ بابُ جَبْرَئِيلَ) أَطْلَعَ عَلَيْهِمْ أَبُو

حسن و سلیمان بن داود بن حسن و علی بن ابراهیم بن حسن و حسن بن جعفر بن حسن و طباطبا ابراهیم بن اسمعیل بن حسن و عبد الله بن داود را گرفتند و در بند آهن کند کردند و آنها را در محملهای بی سرپوش و بی تشک سوار کردند و در مصلّای مدینه باز داشتند تا مردم آنها را به این حال بنگرند و سرزنش کنند، گوید: مردم از سرزنش آنها خود داری کردند و به این حال زار آنها رقّت نمودند و از مصلّی آنها را به در مسجد رسول الله آوردند.

عبد الله بن ابراهیم جعفری گوید: خدیجه بنت عمر بن علی برای ما بازگفت که چون آنها را نزد در مسجد باز داشتند آن دری که آن را باب جبرئیل نامند، امام صادق بر آنها سر کشید و همه ردای او روی زمین افتاده بود و سپس از در مسجد بدانها سری کشید و نظری انداخت و تا سه بار فرمود: ای گروه انصار خدا شما را لعنت کند، شما به این وضع با رسول خدا پیمان نبستید و با او دست بیعت ندادید، هلا به خدا من به راستی حریص بر دفاع از خاندان پیغمبر بودم ولی مغلوب شدم وقضا را دفاعی نیست، سپس برخاست یک تا نعل خود را به پا کرد و یک تا را به دست گرفت و سراسر عبایش روی زمین می کشید و وارد خانه شد و بیست روز تب کرد و در این مدت شب و روز می گریست تا به جائی که نسبت به او نگران و ترسان شدیم (این حدیث خدیجه است) جعفری دنبالهٔ حادثه را چنین بیان کرده که:

موسی بن عبدالله بن الحسن برای ما باز گفت که چون گرفتاران در محملها عیان شدند، امام صادق از مجلس برخاست و رو بدان محملی کرد که عبدالله بن الحسن درآن بود و می خواست با او سخن گوید و به سختی جلو آن حضرت را گرفتند و پاسبان بدان

عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَعامَّةُ رِدائِهِ مَطْرُوحٌ بِالأَرْضِ، ثُمَّ أَطْلَعَ مِنْ بابِ الْمَسْجِدِ فَقالَ:

لَعَنَكُمُ اللّٰهُ يا مَعاشِرَ الأَنْصارِ - ثَلاثاً - ما عَلىٰ هٰذا عاهَدْتُمْ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلا بايَعْتُمُوهُ، أَما وَاللّٰهِ إِنْ كُنْتَ حَرِيصاً وَلٰكِنِّي غُلِبْتُ وَلَيْسَ لِلْقَضاءِ مِدْفَعٌ.

ثُمَّ قامَ وَأَخَذَ إِحْدىٰ نَعْلَيْهِ فَأَدْخَلَها رِجْلَهُ وَالأُخْرىٰ فِي يَدِهِ وَعامَّةُ رِدائِهِ يَجُرُّهُ فِي الأَرْضِ، ثُمَّ دَخَلَ بَيْتَهُ فَحُمَّ عِشْرِينَ لَيْلَةً، لَمْ يَزَلْ يَبْكِي فِيها اللَّيْلَ وَالنَّهارَ حَتّىٰ خِفْنا عَلَيْهِ، فَهٰذا حَدِيثُ خَدِيجَةَ.

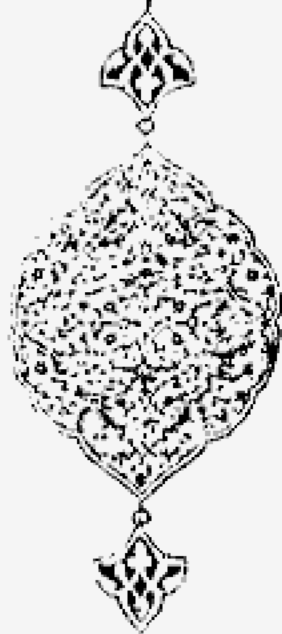
قالَ الْجَعْفَرِيُّ: وَحَدَّثَنا مُوسَى بْنُ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ أَنَّهُ لَمّا طُلِعَ بِالْقَوْمِ فِي الْمَحامِلِ، قامَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنَ الْمَسْجِدِ ثُمَّ أَهْوىٰ إِلَى الْمَحْمِلِ الَّذِي فِيهِ عَبْدُاللّٰهِ بْنُ الْحَسَنِ يُرِيدُ كَلامَهُ، فَمُنِعَ أَشَدَّ الْمَنْعِ وَأَهْوىٰ إِلَيْهِ الْحَرَسِيُّ فَدَفَعَهُ وَقالَ: تَنَحَّ عَنْ هٰذا، فَإِنَّ اللّٰهَ سَيَكْفِيكَ وَيَكْفِي غَيْرَكَ، ثُمَّ دَخَلَ بِهِمُ الزُّقاقَ.

وَرَجَعَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ إِلىٰ مَنْزِلِهِ، فَلَمْ يَبْلُغْ بِهِمُ الْبَقِيعُ حَتَّى ابْتُلِيَ الْحَرَسِيُّ بَلاءً شَدِيداً، رَمَحَتْهُ ناقَتُهُ فَدَقَّتْ وَرِكَهُ فَماتَ فِيها وَمَضىٰ بِالْقَوْمِ، فَأَقَمْنا بَعْدَ ذٰلِكَ حِيناً، ثُمَّ أَتىٰ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ حَسَنٍ، فَأُخْبِرَ أَنَّ أَباهُ وَعُمُومَتَهُ قُتِلُوا - قَتَلَهُمْ أَبُو



حضرت روی آورد و او را عقب زد و گفت: از او دور شو، به راستی که خدا از تو و دیگران کفایت می کند و سپس آنها را وارد کوچه کردند و امام صادق (ع) برگشت به خانه خود و آن پاسبانی که به امام صادق اهانت کرده بود هنوز به بقیع نرسیده بود که به بلای سختی گرفتار شد، شترش او را به زمین زد(لگد زد خ ل) و رانش شکست و در همان جا مرد، و آن جمع را بردند و ما مدتها گذراندیم، سپس محمد بن عبدالله بن الحسن برگشت و خبر داد که پدرش و عموهایش همه کشته شدند. ابو جعفر منصور آنها را کشت جز حسن بن جعفر و طباطبا و علی بن ابراهیم و سلیمان بن داود و داود بن حسن و عبدالله بن داود.

گوید: در این حال محمد بن عبدالله ظهور کرد و مردم را به بیعت خود دعوت کرد و من سوم کس بودم که با او بیعت کردم و همه مردم در بیعت با او هم پیمان شدند و کسی از قریش و انصار و از عرب با او مخالفت نکرد، گوید: محمد با عیسی بن زید که مورد وثوقش بود و رئیس شهربانی او بود مشورت کرد در بارهٔ این که بزرگان بنی هاشم را برای بیعت با خود دعوت کند، عیسی بن زید جواب داد که اگر به طور مسالمت از آنها دعوت کنی نپذیرند مگر این که بر آنها سخت بگیری و فشار بیاوری، تو مرا با آنها واگذار و به من در این باره اختیار بده ؛ محمد گفت: تو خودت هر کدام را خواهی نزد او برو و او را دعوت کن عیسی گفت: بفرست نزد رئیس و بزرگ بنی هاشم یعنی ابو عبدالله جعفر بن محمد، زیرا اگر به او سخت بگیری همه می دانند که به آنها چنان رفتار می کنی که با او کردی.



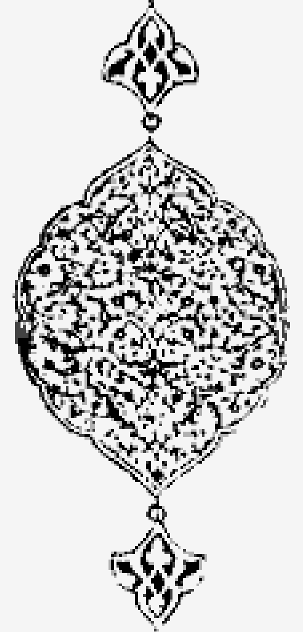
گوید: به خدا طولی نکشید که امام صادق (ع) را آوردند و



جَعْفَرٍ ـ إِلَّا حَسَنَ بْنَ جَعْفَرٍ، وَطَباطَبا، وَعَلِيَّ بْنَ إِبْراهِيمَ، وَسُلَيْمانَ بْنَ داوُدَ، وَداوُدَ بْنَ حَسَنٍ، وَعَبْدَاللّٰهِ بْنَ داوُدَ.

قالَ: فَظَهَرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ عِنْدَ ذٰلِكَ وَدَعا النّاسَ لِبَيْعَتِهِ، قالَ: فَكُنْتُ ثالِثَ ثَلاثَةٍ بايَعُوهُ وَاسْتَوْثَقَ النّاسُ لِبَيْعَتِهِ وَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْهِ قُرَشِيٌّ وَلا أَنْصارِيٌّ وَلا عَرَبِيٌّ. قالَ: وَشاوَرَ عِيسَى بْنَ زَيْدٍ وَكانَ مِنْ ثِقاتِهِ وَكانَ عَلىٰ شُرَطِهِ فَشاوَرَهُ فِي الْبِعْثَةِ إِلىٰ وُجُوهِ قَوْمِهِ، فَقالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ: إِنْ دَعَوْتَهُمْ دُعاءً يَسِيراً لَمْ يُجِيبُوكَ، أَوْ تَغْلِظْ عَلَيْهِمْ، فَخَلِّنِي وَإِيّاهُمْ فَقالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: امْضِ إِلىٰ مَنْ أَرَدْتَ مِنْهُمْ، فَقالَ: ابْعَثْ إِلىٰ رَئِيسِهِمْ وَكَبِيرِهِمْ ـ يَعْنِي أَبا عَبْدِاللّٰهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ فَإِنَّكَ إِذا أَغْلَظْتَ عَلَيْهِ عَلِمُوا جَمِيعاً أَنَّكَ سَتُمِرُّهُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الَّتِي أَمْرَرْتَ عَلَيْها أَبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ.

قالَ: فَوَاللّٰهِ ما لَبِثْنا أَنْ أُتِيَ بِأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: حَتّىٰ أُوقِفَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ: أَسْلِمْ تَسْلَمْ، فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ:



أَحَدَثَتْ نُبُوَّةٌ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ فَقالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: لا، وَلٰكِنْ بايِعْ تَأْمَنْ عَلىٰ نَفْسِكَ وَ مالِكَ وَوُلْدِكَ وَلا تُكَلَّفَنَّ حَرْباً، فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ:

ما فِيَّ حَرْبٌ وَلا قِتالٌ، وَلَقَدْ تَقَدَّمْتُ إِلىٰ أَبِيكَ وَحَذَّرْتُهُ الَّذِي

برابر او نگهداشتند، عیسی رو به آن حضرت کرد و گفت: اسلم تسلم یعنی تسلیم شو تا سالم بمانی.

امام فرمود: پس از محمد (ص) نبوتی پدید کردی؟ محمد در جوابش گفت: نه، ولی بیعت کن تا جان و مال و فرزند خود را در امان نگهداری و تکلیف شرکت در جنگ هم نداری، امام فرمود: در من تاب و توان نبرد و کشت و کشتار نیست، من به پدرت پیشگوئی کردم و او را از آنچه گرفتارش شد بر حذر داشتم ولی حذر در برابر قدر سودمند نیست، ای برادر زادهٔ عزیزم تو باید از جوانها استفاده کنی، پیره مردها را به حال خود واگذار. [۱۸۷]

محمد: میان من و تو در سن و سال بسیار نزدیک است.

امام صادق (ع): من با تو طرف نیستم و نیامدم تا در آنچه وارد شدی بر تو پیشی جویم.

محمد: نه به خدا باید به طور حتم بیعت کنی.

امام صادق (ع): ای برادر زاده! در من تاب و توان و کوشش نبرد نیست من گاهی می خواهم تا بیابان بروم ناتوانی مرا باز می‌دارد و بر من گران است تا آنجا که اهل خانه در آن بر من اعتراض می کنند و چند بار به من یاد آور می شوند و چیزی مرا از آن باز ندارد جز ناتوانی تو را ـ به خدا و رحم ـ مبادا به ما پشت کنی و ما برای تو بدبخت شویم.

محمد: ای ابا عبدالله به خدا ابوالدوانیق ـ یعنی ابو جعفر منصور ـ مرده است.

امام صادق (ع): در صورتی که او مرده است تو با من دیگر چه کار داری؟

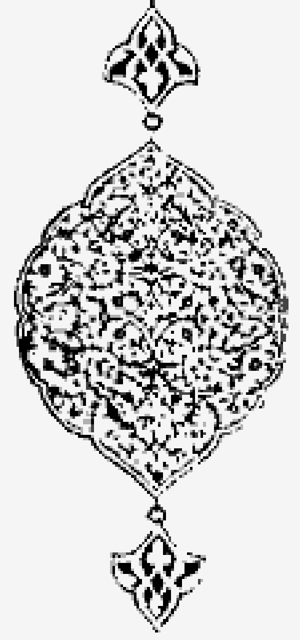
محمد: می خواهم وسیلهٔ آبرو و زینت دستگاه من باشی.



حاقَ بِهِ وَلٰكِنْ لا يَنْفَعُ حَذَرٌ مِنْ قَدَرٍ، يا ابْنَ أَخِي، عَلَيْكَ بِالشَّبابِ وَدَعْ عَنْكَ الشُّيُوخَ، فَقالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: ما أَقْرَبَ ما بَيْنِي وَبَيْنَكَ فِي السِّنِّ.

فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ:

إِنِّي لَمْ أُعازَّكَ وَلَمْ أَجِيءْ لأَتَقَدَّمَ عَلَيْكَ فِي الَّذِي أَنْتَ فِيهِ، فَقالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: لا وَاللّٰهِ لا بُدَّ مِنْ أَنْ تُبايِعَ، فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: ما فِيَّ يَا ابْنَ أَخِي طَلَبٌ وَلا حَرْبٌ وَإِنِّي لأُرِيدُ الْخُرُوجَ إِلَى الْبادِيَةِ فَيَصُدُّنِي ذٰلِكَ وَيَثْقُلُ عَلَيَّ حَتّىٰ تُكَلِّمَنِي فِي ذٰلِكَ الأَهْلُ غَيْرَ مَرَّةٍ وَلا يَمْنَعُنِي مِنْهُ إِلَّا الضَّعْفُ. وَاللّٰهِ وَالرَّحِمِ أَنْ تُدْبِرَ عَنّا وَنَشْقىٰ بِكَ، فَقالَ لَهُ: يا أَبا عَبْدِاللّٰهِ، قَدْ وَاللّٰهِ ماتَ أَبُو الدَّوانِيقِ ـ يَعْنِي أَبا جَعْفَرٍ ـ فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: وَما تَصْنَعُ بِي وَقَدْ ماتَ؟ قالَ: أُرِيدُ الْجَمالَ بِكَ، قالَ: ما إِلىٰ ما تُرِيدُ سَبِيلٌ، لا وَاللّٰهِ ما ماتَ أَبُو الدَّوانِيقِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ ماتَ مَوْتَ النَّوْمِ، قالَ: وَاللّٰهِ لَتُبايِعُنِي طائِعاً أَوْ مُكْرَهاً وَلا تُحْمَدُ فِي بَيْعَتِكَ، فَأَبىٰ عَلَيْهِ إِباءً شَدِيداً وَأَمَرَ بِهِ إِلَى الْحَبْسِ.



فَقالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ: أَمّا إِنْ طَرَحْناهُ فِي السِّجْنِ ـ وَقَدْ خَرِبَ السِّجْنُ وَلَيْسَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ غَلَقٌ ـ خِفْنا أَنْ يَهْرُبَ مِنْهُ، فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ، ثُمَّ قالَ:



امام صادق (ع): بدانچه تو می خواهی راهی نیست، نه، به خدا ابوالدوانیق نمرده مگر آن که مقصود از مرگ خواب باشد.

محمد: سوگند به خدا باید تو با من بیعت کنی به دلخواه یا به زور و در این صورت بیعت تو پنسیدیده نیست و قدر دانی نشود، امام به سختی از تقاضای او سر باز زد و او هم دستور داد او را به زندان افکنند.

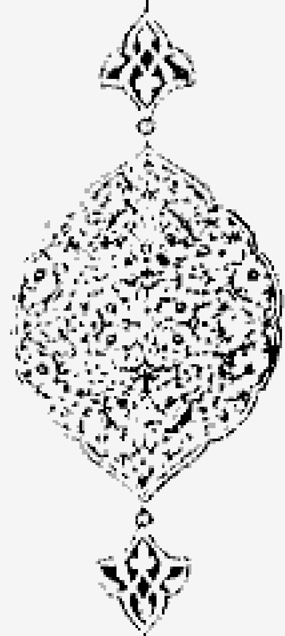
عیسی بن زید: اگر او را به زندان بریم زندان ویران است و در و بند درستی ندارد و می ترسیم از آن بگریزد.

امام صادق (ع) لبخندی زد و فرمود: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم، نظر تو این است که مرا زندان کنی؟

محمد: آری سوگند بدان که محمد (ص) را به نبوت گرامی داشته من تو را سخت به زندان اندازم و بر تو بسیار سخت گیرم.

عیسی بن زید: آن حضرت را در نهانخانه زندانی کنید، آنجا امروز خانهٔ ریطه (ربطه خ ل) است (ریطه نام دختر عبدالله بن محمد بن حنفیه مادر یحیی بن زید است که در آن روز ساکن این خانه بوده و در نسخه ای ربطه به باء یک نقطه است به معنی سر طویلهٔ اسبان از مجلسی ره).

امام صادق (ع): من به خدا سخن خود را می گویم و سپس مرا تصدیق می کنند (در حال، برای ایمان به او و در آینده به وقوع آنچه می فرمود).



عیسی بن زید: اگر بگوئی، من دهانت را خرد می کنم.

امام صادق (ع): به خدا ای موئین پیشانی، ای کبود چشم، گویا تو را می نگرم که دنبال سوراخی می گردی تا در آن در آئی، تو از آن مردان نبرد نیستی که نامدار باشی و در نبرد بایستی، به نظر



لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلاّ بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، أَوَ تُراكَ تَسْجِنُنِي ؟

قالَ: نَعَمْ وَالَّذِي أَكْرَمَ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالنُّبُوَّةِ لَأَسْجِنَنَّكَ وَلَأُشَدِّدَنَّ عَلَيْكَ، فَقالَ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ: احْبِسُوهُ فِي الْمَخْبَأِ ـ وَذٰلِكَ دارُ رَيْطَةِ الْيَوْمَ ـ فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ:

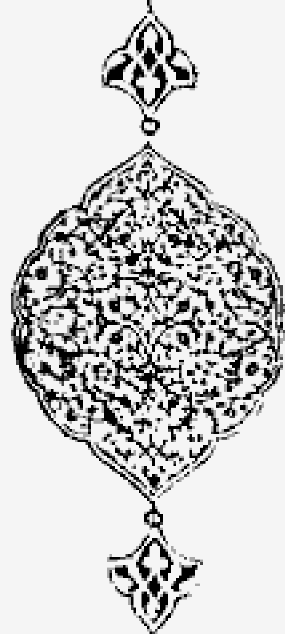
أَما وَاللّٰهِ إِنِّي سَأَقُولُ ثُمَّ أُصَدَّقُ.

فَقالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ: لَوْ تَكَلَّمْتَ لَكَسَرْتُ فَمَكَ.

فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ:

أَما وَاللّٰهِ يا أَكْشَفُ يا أَزْرَقُ، لَكَأَنِّي بِكَ تَطْلُبُ لِنَفْسِكَ جُحْراً تَدْخُلُ فِيهِ وَما أَنْتَ فِي الْمَذْكُورِينَ عِنْدَ اللِّقاءِ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ إِذا صُفِّقَ خَلْفَكَ طِرْتَ مِثْلَ الْهَيْقِ النّافِرِ فَنَفَرَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ بِانْتِهارٍ: احْبِسْهُ وَشَدِّدْ عَلَيْهِ وَاغْلِظْ عَلَيْهِ.

فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَما وَاللّٰهِ لَكَأَنِّي بِكَ خارِجاً مِنْ سُدَّةِ أَشْجَعَ إِلىٰ بَطْنِ الْوادِي وَقَدْ حَمَلَ عَلَيْكَ فارِسٌ مُعْلَمٌ فِي يَدِهِ طِرادَةٌ، نِصْفُها أَبْيَضُ وَنِصْفُها أَسْوَدُ، عَلىٰ فَرَسٍ كُمَيْتٍ أَقْرَحَ فَطَعَنَكَ فَلَمْ يَصْنَعْ فِيكَ شَيْئاً وَضَرَبْتَ خَيْشُومَ فَرَسِهِ فَطَرَحْتَهُ وَحَمَلَ عَلَيْكَ آخَرُ خارِجٌ مِنْ زُقاقِ آلِ أَبِي عَمّارٍ الدِّئِلِيِّينَ عَلَيْهِ غَدِيرَتانِ، مَضْفُورَتانِ، وَقَدْ خَرَجَتا مِنْ تَحْتِ بَيْضَتِهِ كَثِيرُ شَعْرِ الشّارِبَيْنِ، فَهُوَ وَاللّٰهِ صاحِبُكَ، فَلا رَحِمَ اللّٰهُ رِمَّتَهُ.



من به مجرد این که دنبال تو کف بزنند مانند شتر مرغ نر رموک برای گریز پر می زنی.

محمد با خشونت و تندی رو به عیسی کرد و گفت: او را زندان کن و بر او سخت بگیر و خشونت کن.

امام صادق (ع) رو به محمد بن عبدالله: هلا به خدا گویا به تو می نگرم که از سدهٔ اشجع به بطن وادی درآئی و سوار نشان داری که نیزه کوتاهی نیمی سپید و نیمی سیاه در دست دارد و بر اسب کمیتی اقرح (اندکی پیشانی سفید) سوار است به تو حمله کند و نیزه ای به تو زند که کارگر نشود و تو بینی اسبش را با تیغ بزنی و او را به خاک اندازی و سوار دیگری از کوچه آل ابی عمار دو ثلیان که دو گیسوان چیده از زیر خودش آویخته و سبیل پر پشتی دارد بر تو حمله برد و به خدا سوگند او کشنده تو است، خدا استخوان پوسیدهٔ او را نیامرزد.

محمد: ای ابا عبدالله تو حسابی کردی ولی خطا رفتی (در این وقت) سراقی بن سلخ الحوت به سوی امام صادق برخاست و به پشت آن حضرت کوبید تا او را به زندان برد و هر چه اموال داشت به غنیمت برگرفت و اموال دیگران از بنی هاشم را هم که با محمد خروج نکرده بودند به غارت بردند.

گوید: در این موقع اسمعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را حاضر کردند او پیره مردی ناتوان بود، یک چشم خود را از دست داده و دو پای او از رفتار مانده بودند و او را روی دست جا به جا می کردند محمد بن عبدالله او را دعوت کرد که بیعت کند.

اسمعیل: ای برادر زاده من، به حقیقت من پیره مردی ناتوانم و به جای بیعت و کمک به تو به احسان و یاری تو نیازمندترم.

فَقالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: يا أَبا عَبْدِاللّٰهِ، حَسِبْتَ فَأَخْطَأْتَ. وَقامَ إِلَيْهِ السُّراقِيُّ بْنُ سَلْحِ الْحُوتِ، فَدَفَعَ فِي ظَهْرِهِ حَتّىٰ أُدْخِلَ السِّجْنَ وَاصْطُفِيَ ما كانَ لَهُ مِنْ مالٍ وَما كانَ لِقَوْمِهِ مِمَّنْ لَمْ يَخْرُجْ مَعَ مُحَمَّدٍ، قالَ: فَطَلَعَ بِإِسْماعِيلَ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طالِبٍ وَهُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ ضَعِيفٌ، قَدْ ذَهَبَتْ إِحْدىٰ عَيْنَيْهِ وَذَهَبَتْ رِجْلاهُ وَهُوَ يُحْمَلُ حَمْلاً، فَدَعاهُ إِلَى الْبَيْعَةِ، فَقالَ لَهُ: يَا ابْنَ أَخِي، إِنِّي شَيْخٌ كَبِيرٌ ضَعِيفٌ وَأَنا إِلىٰ بِرِّكَ وَعَوْنِكَ أَحْوَجُ، فَقالَ لَهُ: لابُدَّ مِنْ أَنْ تُبايِعَ، فَقالَ لَهُ: وَأَيَّ شَيْءٍ تَنْتَفِعُ بِبَيْعَتِي؟ وَاللّٰهِ إِنِّي لَأُضَيِّقُ عَلَيْكَ مَكانَ اسْمِ رَجُلٍ إِنْ كَتَبْتَهُ، قالَ: لا بُدَّ لَكَ أَنْ تَفْعَلَ، وَأَغْلِظْ لَهُ فِي الْقَوْلِ، فَقالَ لَهُ إِسْماعِيلُ: أُدْعُ لِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، فَلَعَلَّنا نُبايِعُ جَمِيعاً.

قالَ: فَدَعا جَعْفَراً عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ لَهُ إِسْماعِيلُ: جُعِلْتُ فِداكَ، إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُبَيِّنَ لَهُ فَافْعَلْ، لَعَلَّ اللّٰهَ يَكُفُّهُ عَنّا، قالَ: قَدْ أَجْمَعْتُ أَلّا أُكَلِّمَهُ، فَلْيَرَ فِيَّ بِرَأْيِهِ.

فَقالَ إِسْماعِيلُ لِأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: أُنْشِدُكَ اللّٰهَ هَلْ تَذْكُرُ يَوْماً أَتَيْتُ أَباكَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ وَعَلَيَّ حُلَّتانِ صَفْراوانِ، فَدامَ النَّظَرُ إِلَيَّ فَبَكىٰ، فَقُلْتُ لَهُ: ما يُبْكِيكَ؟ فَقالَ لِي: يُبْكِينِي أَنَّكَ تُقْتَلُ عِنْدَ كِبَرِ سِنِّكَ ضَياعاً، لايَنْتَطِحُ فِي دَمِكَ عَنْزانِ، قالَ: قُلْتُ:



محمد: به ناچار باید بیعت کنی.

اسمعیل: از بیعت من چه سودی می بری، به خدا من فقط جای نامی را در دفتر تو تنگ می کنم.

محمد: ناچاری که این کار را بکنی - و در گفتار به او تند شد و سخنان درشت به او زد.

اسمعیل: پس جعفر بن محمد را نزد من حاضر کن، شاید ما هم بتوانیم بیعت کنیم.

امام صادق را حاضر کردند.

اسمعیل رو به امام صادق: قربانت اگر صلاح می بینی برای او حقیقت را بیان کن شاید خدا دست او را از ما کوتاه کند.

امام صادق (ع): من تصمیم گرفتم با او سخن نگویم، هر نظری در بارهٔ من دارد اجرا کند.

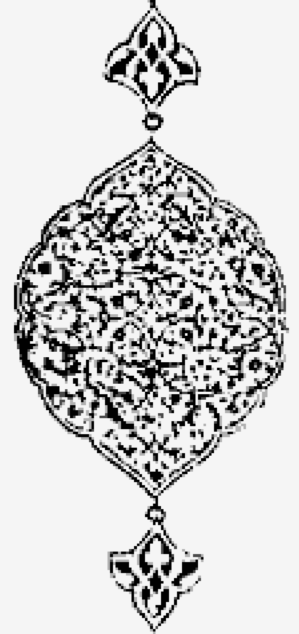
اسمعیل رو به امام صادق: تو را به خدا یاد داری آن روز را که نزد پدرت محمد بن علی(ع) آمدیم و دو جامهٔ زرد در بر داشتم و پُر به من نگریست و گریست، به او گفتم: چرا گریه می کنی؟ به من فرمود: برای آن می گریم که تو دوران پیری بیهوده کشته می‌شوی و در خون تو در بُز هم به هم شاخ نزنند، من گفتم: این پیش آمد چه وقت باشد، فرمود: چون برای امر باطلی تو را بخوانند و نپذیری، آنگاه که نظر کنی به آن قبیح که شوم فامیل خود باشد و از خاندان امام حسن، به منبر رسول خدا(ص) بر آید و به امامت خود دعوت کند، و خود را به نامی(چون مهدی یا نفس زکیه) که از آن او نیست می خواند، در این وقت تجدید عهد کن و وصیت نما، زیرا او همان روز یا فردایش(تردید از امام است برای رفع ابهام و رفع اتهام به علم غیب یا از بعضی راویان است - از مجلسی ره)



فَمَتىٰ ذاكَ؟ قالَ: إِذا دُعِيتَ إِلَى الْباطِلِ فَأَبَيْتَهُ وَإِذا نَظَرْتَ إِلَى الأَحْوَلِ مَشْؤُومِ قَوْمِهِ يُنْتَمىٰ مِنْ آلِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلىٰ مِنْبَرِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، يَدْعُو إِلىٰ نَفْسِهِ، قَدْ تَسَمّىٰ بِغَيْرِ اسْمِهِ فَأَحْدِثْ عَهْدَكَ وَاكْتُبْ وَصِيَّتَكَ، فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ فِي يَوْمِكَ أَوْ مِنْ غَدٍ، فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: نَعَمْ وَهٰذا وَرَبِّ الْكَعْبَةِ لا يَصُومُ مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ إِلاّ أَقَلَّهُ، فَأَسْتَوْدِعُكَ اللّٰهَ يا أَبا الْحَسَنِ وَأَعْظَمَ اللّٰهُ أَجْرَنا فيكَ وَأَحْسَنَ الْخِلافَةَ عَلىٰ مَنْ خَلَفْتَ وَإِنّا لِلّٰهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ.

قالَ: ثُمَّ احْتُمِلَ إِسْماعِيلُ وَرُدَّ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلامُ إِلَى الْحَبْسِ، قالَ: فَوَاللّٰهِ ما أَمْسَيْنا حَتّىٰ دَخَلَ عَلَيْهِ بَنُو أَخِيهِ: بَنُو مُعاوِيَةَ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ فَتَوَطَّؤُوهُ حَتّىٰ قَتَلُوهُ وَبَعَثَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ إِلىٰ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَخَلّىٰ سَبِيلَهُ، قالَ: وَأَقَمْنا بَعْدَ ذٰلِكَ حَتَّى اسْتَهْلَلْنا شَهْرَ رَمَضانَ فَبَلَغَنا خُرُوجُ عِيسَى بْنِ مُوسىٰ يُرِيدُ الْمَدِينَةَ.

قالَ: فَتَقَدَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ عَلىٰ مُقَدَّمَتِهِ يَزِيدُ بْنُ مُعاوِيَةَ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَكانَ عَلىٰ مُقَدَّمَةِ عِيسَى بْنِ مُوسىٰ وُلْدُ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ وَقاسِمٌ وَمُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ وَعَلِيٌّ وَإِبْراهِيمَ بَنُو الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ، فَهُزِمَ يَزِيدُ بْنُ مُعاوِيَةَ وَقَدِمَ عِيسَى بْنُ مُوسَى الْمَدِينَةَ وَصارَ الْقِتالُ بِالْمَدِينَةِ، فَنَزَلَ بِذُبابٍ وَدَخَلَتْ عَلَيْنا



کشته می شوی.

امام صادق (ع): ای اسمعیل، آری چنین است و این هم (اشاره به محمد بن عبدالله) سوگند به پروردگار کعبه کمترین روز از ماه رمضان را روزه گیرد، ای ابو الحسن (کنیه اسمعیل است) من با تو خدا حافظی می کنم و تو را به خدا می سپارم خدا در مصیبت تو به ما اجر بزرگ عطا کند و به بازماندگانت سرپرستی خوبی نماید و انّا لله و انّا الیه راجعون - گوید: سپس اسمعیل را سر دست بردند و امام صادق (ع) را به زندان برگردانیدند، گوید: به خدا هنوز به شب نرسیدیم که برادر زاده های اسمعیل بن جعفر فرزندان معاویة بن عبدالله بن جعفر بر سر او ریختند و او را لگد مال کردند تا او را کشتند و محمد بن عبدالله فرستاد، امام صادق را از زندان آزاد کرد.

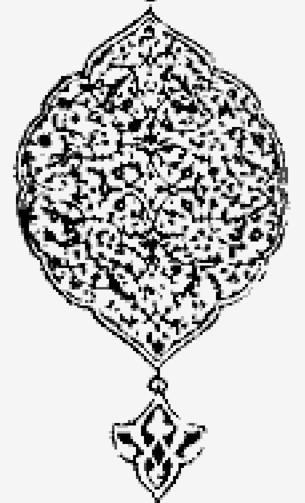
گوید: پس از آن ماندیم تا هلال ماه رمضان را رؤیت کردیم و به ما خبر رسید که عسیی بن موسی (برادر زادهٔ منصور است و او عیسی بن موسی پسر محمد بن علی بن عبدالله بن عباس است - از مجلسی ره) بیرون آمده و قصد مدینه و تسخیر آن را دارد، گوید: محمد بن عبدالله، یزید بن معاویه نوهٔ عبدالله بن جعفر را سردار پیش غراولان خود کرد و سرداران پیش غراولان عیسی بن موسی اولاد حسن بن زید بن حسن بن حسن بودند (به تصحیح مجلسی ره) اولاد حسن بن زید بن حسن (امام مجتبی ع) قاسم و (زید و علی و ابراهیم پسران حسن بن زیدند) محمد بن زید و علی و ابراهیم پسران حسن بن زید، و یزید بن معاویه شکست خورد و عیسی بن موسی وارد مدینه شد و نبرد در خود شهر مدینه در گرفت و عیسی بن موسی در ذباب (کوهی در مدینه) فرود آمد و قشون پیراهن سیاهان منصور از



الْمُسَوِّدَةُ مِنْ خَلْفِنا وَخَرَجَ مُحَمَّدٌ فِي أَصْحابِهِ حَتّىٰ بَلَغَ السُّوقَ، فَأَوْصَلَهُمْ وَمَضىٰ، ثُمَّ تَبِعَهُمْ حَتّىٰ انْتَهىٰ إِلىٰ مَسْجِدِ الْخَوّامِينَ فَنَظَرَ إِلىٰ ماهُناكَ فَضاءٍ لَيْسَ فِيهِ مُسَوِّدٌ وَلا مُبَيِّضٌ؛ فَاسْتَقْدَمَ حَتّىٰ انْتَهىٰ إِلىٰ شِعْبِ فَزارَةَ ثُمَّ دَخَلَ هُذَيْلَ ثُمَّ مَضىٰ إِلىٰ أَشْجَعَ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْفارِسُ الَّذِي قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ‌السَّلامُ مِنْ خَلْفِهِ، مِنْ سُكَّةِ هُذَيْلَ فَطَعَنَهُ، فَلَمْ يَصْنَعْ فيهِ شَيْئاً وَحَمَلَ عَلَى الْفارِسِ فَضَرَبَ خَيْشُومَ فَرَسِهِ بِالسَّيْفِ، فَطَعَنَهُ الْفارِسُ، فَأَنْفَذَهُ فِي الدِّرْعِ وَانْثَنىٰ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ، فَضَرَبَهُ فَأَثْخَنَهُ وَخَرَجَ عَلَيْهِ حُمَيْدُ بْنُ قَحْطَبَةَ وَهُوَ مُدْبِرٌ عَلَى الْفارِسِ يَضْرِبُهُ مِنْ زُقاقِ الْعَمّارِيِّينَ فَطَعَنَهُ طَعْنَةً أَنْفَذَ السِّنانَ فيهِ، فَكُسِرَ الرُّمْحُ وَحَمَلَ عَلىٰ حُمَيْدٍ فَطَعَنَهُ حُمَيْدٌ بِزُجِّ الرُّمْحِ فَصَرَعَهُ، ثُمَّ نَزَلَ إِلَيْهِ فَضَرَبَهُ حَتّىٰ أَثْخَنَهُ وَقَتَلَهُ وَأَخَذَ رَأْسَهُ وَدَخَلَ الْجُنْدُ مِنْ كُلِّ جانِبٍ وَأُخِذَتِ الْمَدِينَةُ وَأُجْلِينا هَرَباً فِي الْبِلادِ.

قالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِاللّٰهِ: فَانْطَلَقْتُ حَتّىٰ لَحِقْتُ بِإِبْراهِيمَ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، فَوَجَدْتُ عِيسَى بْنَ زَيْدٍ مُكْمَناً عِنْدَهُ فَأَخْبَرْتُهُ بِسُوءِ تَدْبِيرِهِ وَخَرَجْنا مَعَهُ حَتّىٰ أُصِيبَ ـ رَحِمَهُ اللّٰهُ ـ.

ثُمَّ مَضَيْتُ مَعَ ابْنِ أَخِي الْأَشْتَرِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ حَسَنٍ حَتّىٰ أُصِيبَ بِالسِّنْدِ.

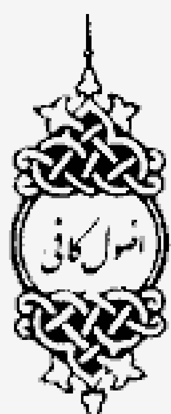


ثُمَّ رَجَعْتُ شَرِيداً طَرِيداً، تُضَيَّقُ عَلَيَّ الْبِلادُ، فَلَمّا ضاقَتْ عَلَيَّ

پشت سر به ما حمله کردند و محمد با یاران خود بیرون شد و خود را به بازار مدینه رسانید و یاران خود را در بازار تمرکز داد و خودش رفت(برای انجام کارهای لازم) سپس به دنبال آنها آمد تا به مسجد خوامین رسید و به آنجا نظری انداخت و فضائی تهی دید که نه پیراهن سیاهی بود و نه سفید پوشی(سفید پوشان از ثنویه بودند که به ضد عباسی ها جامه سفید دربر می کردند) و پیش تاخت تا به درّه فزاره رسید(فزاره تیره از غطفان) سپس در میان تیرهٔ هذیل وارد شد و از آنجا گذشت و به تیرهٔ اشجع رسید.

و در آنجا همان سواری که امام صادق (ع) خبر داده بود از کوچه هذیل به دنبال او رسید و نیزه‌ای به او زد که کارگر نشد و او بر آن سوار حمله کرد و بینی اسبش را با شمشیر زد و آن سوار نیزهٔ دیگری به او زد و در زره فرو برد و محمد بر او سرازیر شد و به او ضربتی زد که او را از پای در آورد و حمید بن قحطبه فرماندهٔ آن سوار از طرف بازار عمارین بر او تاخت و نیزه‌ای به او زد که پیکان آن در تن او خلید و خود نیزه شکست و او بر حمید حمله کرد و حمید چابکی کرد و با نوک آهنین ته نیزه به ضربتی زد که او را به خاک انداخت و از اسب پیاده شد و او را زد تا از کار انداخت و او را کشت و سرش را برید و قشون منصور از همه سو وارد مدینه شد و شهر را تصرف کرد و ما از هر سو و به هر جانب گریختیم.

موسی بن عبدالله گوید: من گریزان رفتم تا خود را به ابراهیم بن عبدالله رساندم و دیدم عیسی بن زید نزد او پنهان است و او را از تدبیر بدش خبر دادم و با او هم خروج کردیم تا ابراهیم هم کشته شد رحمه‌الله، سپس من با برادر زادهٔ ام اشتر عبدالله بن حسن رفتم تا او هم در سند کشته شد و سپس آواره و رانده برگشتم همه



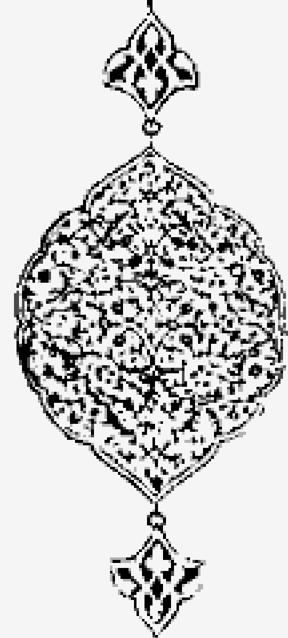
الأَرْضُ وَاشْتَدَّ [بِيَ] الْخَوْفُ، ذَكَرْتُ ما قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام، فَجِئْتُ إِلَى الْمَهْدِيِّ وَقَدْ حَجَّ وَهُوَ يَخْطِبُ النّاسَ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، فَما شَعَرَ إِلّا وَأَنِّي قَدْ قُمْتُ مِنْ تَحْتِ الْمِنْبَرِ، فَقُلْتُ: لِيَ الأَمانُ يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَدُلُّكَ عَلىٰ نَصِيحَةٍ لَكَ عِنْدِي؟ فَقالَ: نَعَمْ، ماهِيَ؟

قُلْتُ: أَدُلُّكَ عَلىٰ مُوسَى بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ حَسَنٍ.

فَقالَ لِي: نَعَمْ لَكَ الأَمانُ.

فَقُلْتُ لَهُ: أَعْطِنِي ما أَثِقُ بِهِ، فَأَخَذْتُ مِنْهُ عُهُوداً وَمَواثِيقَ وَوَثَّقْتُ لِنَفْسِي ثُمَّ قُلْتُ:

أَنا مُوسَى بْنُ عَبْدِاللّٰهِ، فَقالَ لِي: إِذاً تُكْرَمُ وَتُحْبىٰ (تُحْيىٰ)، فَقُلْتُ لَهُ: أَقْطِعْنِي إِلىٰ بَعْضِ أَهْلِ بَيْتِكَ، يَقُومُ بِأَمْرِي عِنْدَكَ، فَقالَ لِيَ: أُنْظُرْ إِلىٰ مَنْ أَرَدْتَ، فَقُلْتُ: عَمَّكَ الْعَبّاسَ بْنَ مُحَمَّدٍ، فَقالَ الْعَبّاسُ: لا حاجَةَ لِي فِيكَ، فَقُلْتُ: وَلٰكِنْ لِي فِيكَ الْحاجَةُ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلّا قَبِلْتَنِي فَقَبِلَنِي شاءَ أَوْ أَبىٰ، وَقالَ لِيَ الْمَهْدِيُّ: مَنْ يَعْرِفُكَ؟ ـ وَحَوْلَهُ أَصْحابُنا أَوْ أَكْثَرُهُم ـ فَقُلْتُ: هٰذا الْحَسَنُ بْنُ زَيْدٍ يَعْرِفُنِي وَهٰذا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يَعْرِفُنِي وَهٰذا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْعَبّاسِ يَعْرِفُنِي، فَقالُوا: نَعَمْ يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَأَنَّهُ لَمْ يَغِبْ عَنّا، ثُمَّ قُلْتُ لِلْمَهْدِيِّ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ أَخْبَرَنِي بِهٰذا الْمَقامِ أَبُو هٰذا الرَّجُلِ وَأَشَرْتُ إِلىٰ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ.



کشورهای پهناور بر من تنگ شده بود و چون زمین بر من تنگ شد و ترس من سخت شد، بیاد فرمودهٔ امام صادق (ع) افتادم و قصد پناهند گی به بنی عباس کردم، آمدم نزد مهدی عباسی، او به حج آمده بود و برای مردم در سایه خانه کعبه سخنرانی می کرد، او ملتفت من نشد تا من خود از زیر منبر برخاستم و گفتم: یا امیر المؤمنین به من امان بده و من به تو یک نصیحتی می کنم که نزد من داری، گفت: آری بسیار خوب، آن نصیحت چیست؟ گفتم: من تو را به موسی بن عبدالله بن حسن رهنمائی می کنم، گفت: بسیار خوب تو در امانی، گفتم: به من یک سند بده و از او پیمانها و سندها گرفتم و خود را در مورد اعتماد نهادم و سپس گفتم: من خود موسی بن عبدالله هستم، به من گفت: در این صورت گرامی هستی و به تو بخشش می شود.

گفتم: مرا به یکی از خویشان خود بسپار تا در خدمت تو مرا رهنمائی کند، گفت: خودت هر که را خواهی انتخاب کن گفتم: مرا به عمویت، عباس بن محمد، بسپار.

عباس گفت: من به تو نیازی ندارم، گفتم: ولی من به تو نیازمندم، تو را به حق امیر المؤمنین سو گند می دهم که مرا بپذیری، و خواه نخواه مرا پذیرفت، مهدی به من گفت: چه کسی تو را می‌شناسد و گرد او همه یاران ما یا بیشتر آنها بودند، من گفتم: این حسن بن زید مرا می شناسد و این موسی بن جعفر مرا می شناسد و این حسن بن عبدالله بن عباس مرا می شناسد، همه گفتند: آری یا امیر المؤمنین، گویا هنوز از چشم ما نهان نشده است خود او است، سپس گفتم: یا امیر المؤمنین به طور تحقیق مرا از این پیش آمد پدر این مرد خبر داده و به موسی بن جعفر اشاره کردم.

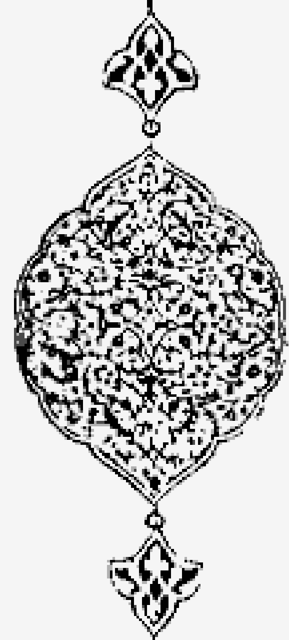


قالَ مُوسَى بْنِ عَبْدِاللّٰهِ: وَكَذِبْتُ عَلىٰ جَعْفَرٍ كِذْبَةً، فَقُلْتُ لَهُ: وَأَمَرَنِي أَنْ أُقْرِئَكَ السَّلامَ وَقالَ: إِنَّهُ إِمامٌ عدلٌ وَسَخاءٌ.

قالَ: فَأَمَرَ لِمُوسىٰ بْنِ جَعْفَرٍ بِخَمْسَةِ آلافِ دِينارٍ، فَأَمَرَ لِي مِنْها مُوسىٰ بِأَلْفَيْ دِينارٍ وَوَصَلَ عامَّةَ أَصْحابِهِ وَوَصَلَنِي، فَأَحْسَنَ صِلَتِي، فَحَيْثُ ماذُكِرَ وُلْدُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَقُولُوا: صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِم وَمَلائِكَتُهُ وَحَمَلَةُ عَرْشِهِ وَالْكِرامُ الْكاتِبُونَ وَخُصُّوا أَبا عَبْدِاللّٰهِ بِأَطْيَبِ ذٰلِكَ، وَجَزىٰ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَنِّي خَيْراً، فَأَنا وَاللّٰهِ مَوْلاهُمْ بَعْدَ اللّٰهِ.

۱۸ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْراهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ الْمُفَضَّلِ مَوْلىٰ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طالِبٍ قالَ: لَمّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَقْتُولُ بِفَخٍّ وَاحْتَوىٰ عَلَى الْمَدِينَةِ، دَعا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ إِلَى الْبَيْعَةِ، فَأَتاهُ فَقالَ لَهُ: يَا ابْنَ عَمِّ، لا تُكَلِّفْنِي ما كَلَّفَ ابْنُ عَمِّكَ، عَمَّكَ أَبا عَبْدِاللّٰهِ، فَيَخْرُجُ مِنِّي مالا أُرِيدُ، كَما خَرَجَ مِنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ مالَمْ يَكُنْ يُرِيدُ، فَقالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: إِنَّما عَرَضْتُ عَلَيْكَ أَمْراً فَإِنْ أَرَدْتَهُ دَخَلْتَ فِيهِ وَإِنْ كَرِهْتَهُ لَمْ أَحْمِلْكَ عَلَيْهِ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعانُ، ثُمَّ وَدَّعَهُ.

فَقالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ حِينَ وَدَّعَهُ: يَا ابْنَ عَمِّ، إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَأَجِدَّ الضِّرابَ فَإِنَّ الْقَوْمَ فُسّاقٌ يُظْهِرُونَ إِيماناً



موسی بن عبدالله گوید: در اینجا یک دروغی هم به امام صادق بستم، به مهدی گفتم که او مرا مأمور کرده به تو سلام برسانم، گفت او امام عادل و با سخاوتی بود.

گوید: دستور داد پنج هزار اشرفی طلا به موسی بن جعفر(ع) دادند و او هم ۲ هزار اشرفی را به من داد و به همهٔ یارانش بخشش کرد، با من صلهٔ رحم کرد و خوب صلهٔ رحم کرد، و هر زمانی که نام اولاد محمد بن علی بن الحسین برده شود بگوئید: خدا و فرشته‌هایش و حاملان عرشش و کرام الکاتبین او بر آنها رحمت فرستد و امام صادق را به پاکیزه‌تر و کامل‌ترش مخصوص کنید و خدا به موسی بن جعفر از طرف من بهترین پاداش را بدهد و من بعد از خدا بندهٔ آنها هستم. [۱۸۸]

۱۸ ـ عبدالله بن مفضل مولای عبدالله بن جعفر بن ابی طالب گوید: چون حسین بن علی مقتول در فخ شورید و مدینه را تصرف کرد، موسی بن جعفر(ع) را برای بیعت خواند، امام کاظم(ع) نزد او آمد و به او گفت: ای پسر عم به من تکلیفی نکن که پسر عمویت به عمویت ابی عبدالله (امام صادق «ع») کرد، تا از من آن سرزند که نخواهی، چنانچه از ابی عبدالله آن سرزد که او نمی خواست، حسین در جواب او گفت: من به شما موضوعی پیشنهاد کردم، اگر خواهی در آن وارد شو و اگر بد داری تو را بدان وا ندارم، خدا یاور است، سپس با او وداع کرد.

ابو الحسن موسی بن جعفر(ع) هنگام وداع به او گفت: ای پسر عم تو کشته می شوی، پس در ضربت زدن به دشمن کوشا باش، این مردم همه خارج از دینند، به زبان اظهار ایمان کنند و از دل



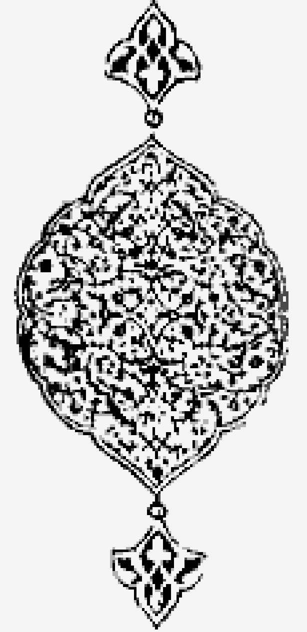
وَيَشْتَرُونَ شِرْكاً وَإِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، أَحْتَسِبُكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ عُصْبَتِهِ، ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ وَكانَ مِنْ أَمْرِهِ ما كانَ، قُتِلُوا كُلُّهُمْ كَما قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ.

۱۹ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ إِبْراهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ قالَ: كَتَبَ يَحْيَى بْنُ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ إِلىٰ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِما السَّلامُ:

((أَمّا بَعْدُ فَإِنِّي أُوصِي نَفْسِي بِتَقْوَى اللّٰهِ وَبِها أُوصِيكَ فَإِنَّها وَصِيَّةُ اللّٰهِ فِي الأَوَّلِينَ وَوَصِيَّتُهُ فِي الآخِرِينَ، خَبَّرَنِي مَنْ وَرَدَ عَلَيَّ مِنْ أَعْوانِ اللّٰهِ عَلىٰ دِينِهِ وَنَشْرِ طاعَتِهِ بِما كانَ مِنْ تَحَنُّنِكَ مَعَ خِذْلانِكَ وَقَدْ شاوَرْتُ فِي الدَّعْوَةِ لِلرِّضا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَدِ احْتَجَبْتَها وَاحْتَجَبَها أَبُوكَ مِنْ قَبْلِكَ وَقَدِيماً ادَّعَيْتُمْ ما لَيْسَ لَكُمْ وَبَسَطْتُمْ آمالَكُمْ إِلىٰ ما لَمْ يُعْطِكُمُ اللّٰهُ، فَاسْتَهْوَيْتُمْ وَأَضْلَلْتُمْ وَأَنا مُحَذِّرُكَ ما حَذَّرَكَ اللّٰهُ مِنْ نَفْسِهِ)).

فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ:

مِنْ مُوسَى بْنِ [أَبِي] عَبْدِاللّٰهِ جَعْفَرٍ وَعَلِيٍّ مُشْتَرِكَيْنِ فِي التَّذَلُّلِ لِلّٰهِ وَطاعَتِهِ إِلىٰ يَحْيَى بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ حَسَنٍ،



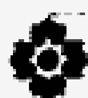
أَمّا بَعْدُ: فَإِنِّي أُحَذِّرُكَ اللّٰهَ وَنَفْسِي وَأُعْلِمُكَ أَلِيمَ عَذابِهِ وَشَدِيدَ عِقابِهِ وَتَكامُلَ نَقِماتِهِ وَأُوصِيكَ وَنَفْسِي بِتَقْوَى اللّٰهِ فَإِنَّها زَيْنُ

مشرکند «انا لله و انا الیه راجعون» من شما رادمردان را به حساب خدا می گذارم، سپس حسین کرد و کارش چنان شد که شد، همه کشته شدند طبق فرمودهٔ آن حضرت(ع). [۱۸۹]

۱۹ ـ عبدالله بن ابراهیم جعفری گوید: یحیی بن عبدالله بن حسن به موسی بن جعفر(ع) نوشت: من خود را به تقوای از خدا سفارش می کنم و به همان هم شما را سفارش می کنم زیرا آن سفارش خدا است در اولین و هم سفارش او است در آخرین.

بعضی از انصار دین خدا که بر من وارد شدند به من گزارش دادند از غم خواری و اظهار مِهرت با ترک کمک و خذلانت، من دعوت به عنوان رضای از آل محمد(ص) را در شور گذاشتم و تو مانع آن شدی و در سابق هم پدرت مانع آن شد و از قدیم شما مدّعی مقامی بودید که حق شما نبود و آرزومند چیزی بودید که خدا به شما عطا نکرده و به این سبب هوا پرست و گمراه کننده شدید، من تو را از آن بر حذر می دارم که خدا نسبت به خودش تو را از آن بر حذر داشته. امام کاظم (ع) او را بدین مضمون پاسخ داد:

از طرف موسی، زادهٔ بندهٔ خدا (زادهٔ ابو عبدالله خ ل) جعفر و علی (بن ابی طالب «ع» جدّ اعلی را برای بیان شرافت نام برده است) که هر دو در بندگی و طاعت خدا شریکند، به سوی یحیی بن عبدالله بن حسن، اما بعد، به راستی من تو را از خدا بر حذر می دارم و هم خودم را، به تو از عذاب دردناک و کیفر بیمناکش اعلام می‌کنم و از نقمت کاملهٔ او، و تو را و خودم را به تقوی از خدا سفارش می دهم زیرا که آن زیور گفتار است و مایهٔ پایش نعمتها، نامه‌ات به من رسید، در آن یاد کرده بودی که من و پیش از من





الْكَلامِ وَتَثْبِيتُ النِّعَمِ.

أَتانِي كِتابُكَ تَذْكُرُ فِيهِ أَنِّي مُدَّعٍ وَأَبِي مِنْ قَبْلُ وَما سَمِعْتَ ذٰلِكَ مِنِّي ((وَسَتُكْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ)) وَلَمْ يَدَعْ حِرْصُ الدُّنْيا وَمَطالِبُها لأَهْلِها مَطْلَباً لآخِرَتِهِمْ، حَتّىٰ يُفْسِدَ عَلَيْهِمْ مَطْلَبَ آخِرَتِهِمْ فِي دُنْياهُمْ وَذَكَرْتَ أَنِّي ثَبَّطْتُ النّاسَ عَنْكَ لِرَغْبَتِي فِيما فِي يَدَيْكَ وَما مَنَعَنِي مِنْ مَدْخَلِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ لَوْ كُنْتَ راغِباً ضَعْفٌ عَنْ سُنَّةٍ وَلا قِلَّةُ بَصِيرَةٍ بِحُجَّةٍ.

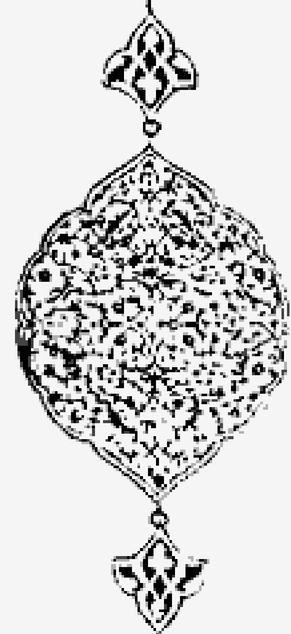
وَلٰكِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ خَلَقَ النّاسَ أَمْشاجاً وَغَرائِبَ وَغَرائِزَ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ حَرْفَيْنِ أَسْأَلُكَ عَنْهُما:

ما الْعَتْرَفُ فِي بَدَنِكَ؟

وَمَا الصُّنْهَلَجُ فِي الإِنْسانِ؟

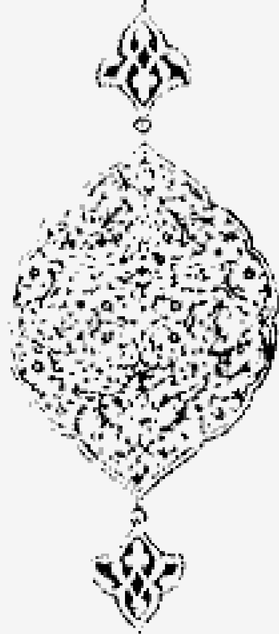
ثُمَّ اكْتُبْ إِلَيَّ بِخَبَرِ ذٰلِكَ، وَأَنا مُتَقَدِّمٌ إِلَيْكَ أُحَذِّرُكَ مَعْصِيَةَ الْخَلِيفَةِ وَأَحُثُّكَ عَلىٰ بِرِّهِ وَطاعَتِهِ وَأَنْ تَطْلُبَ لِنَفْسِكَ أَماناً قَبْلَ أَنْ تَأْخُذَكَ الأَظْفارُ وَيَلْزَمُكَ الْخُناقُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ، فَتَرَوَّحُ إِلَى النَّفْسِ مِنْ كُلِّ مَكانٍ وَلا تَجِدُهُ حَتّىٰ يَمُنَّ اللّٰهُ عَلَيْكَ بِمَنِّهِ وَفَضْلِهِ، وَرِقَّةِ الْخَلِيفَةِ أَبْقاهُ اللّٰهُ فَيُؤْمِنُكَ وَيَرْحَمُكَ وَيَحْفَظُ فِيكَ أَرْحامَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالسَّلامُ عَلىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدىٰ:

((إِنّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنا أَنَّ الْعَذابَ عَلىٰ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلّىٰ)).





پدرم مدّعی مقامی بودیم، تو که از من چنین چیزی را نشنیدی «و محققاً گواهی آنان نوشته شود و مسؤل آن باشند» (این قسمت اخیر آیه ۱۹ سوره الزخرف است که می فرماید): «فرشته‌هائی که بنده‌های خدایند، دختران خدا می نامند و این گواهی آنها نوشته شود و مسؤل آن باشند». حرص بر دنیا و مقاصد آن برای دنیا طلبان جای جستن آخرت را نگذاشته تا این که مقصود آخرتشان را در دنیا تباه کرده است ؛ و یاد کردی که من مردم را از پیروی تو باز داشتم چون آنچه را تو داری می خواستم، برای من از ورود در آنچه تو وارد شدی جلوگیری نبود اگر رغبتی در آن داشتم ناتوانی از نظر احاطه به سنّت و قانون و کم بصیرتی به دلیل برهان در میان نبود، ولی خدا تبارک و تعالی مردم را درهم آفریده و اخلاق غریب و عجیب و غریزه هائی در آنها مقرر داشته من دو کلمه از تو می پرسم بگو بدانم: عترف در تن چیست و صهلج در انسان چه معنی دارد؟ جواب همین دو کلمه را برای من بنویس تا من به سوی تو آیم، من تو را از نافرمانی خلیفه بر حذر می دارم و تو را به سپاس و اطاعت او تشویق می کنم، و به تو سفارش می کنم که از او امان بخواهی پیش از آن که چنگالت بگیرد و از همه جانبه گلو گیر شوی و خواهی از هر سو نفس راحتی برآری برای تو میسر نباشد تا خدا به من و فضل خود و مهربانی خلیفه ابقاه الله بر تو احسان کند تا به تو امان دهد و مهر ورزد و خویشی با رسول خدا را در بارهٔ تو منظور دارد و السلام علی من اتبع الهدی.



«به راستی به ما وحی رسیده عذاب از آن کس است که تکذیب کند و پشت به حق دهد». [۱۹۰]

جعفری گوید: به من رسیده است که نامهٔ موسی بن جعفر به



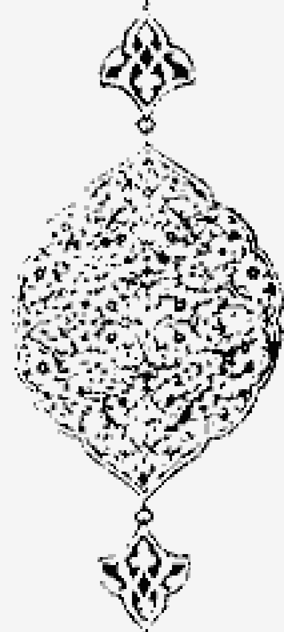
قالَ الْجَعْفَرِيُّ: فَبَلَغَنِي أَنَّ كِتابَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَقَعَ فِي يَدَيْ هارُونَ فَلَمّا قَرَأَهُ قالَ: النّاسُ يَحْمِلُونِي عَلىٰ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَهُوَ بَرِيءٌ مِمّا يُرْمىٰ بِهِ.

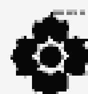
تَمَّ الْجُزْءُ الثّانِي مِنْ كِتابِ الْكافِي وَيَتْلُوهُ بِمَشِيئَةِ اللّٰهِ وَعَوْنِهِ الْجُزْءُ الثّالِثُ وَهُوَ بابُ كَراهِيَةِ التَّوْقِيتِ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ وَالصَّلاةُ وَالسَّلامُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَجْمَعِينَ.

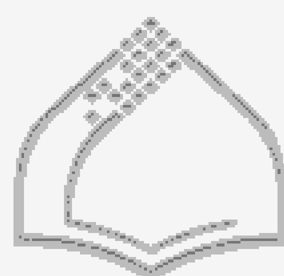
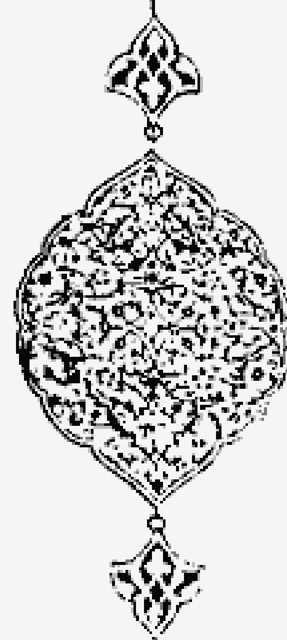
دست هارون الرشید افتاد و چون آن را خواند گفت: مردم مرا به موسی بن جعفر بدبین می کنند و وادار به تعقیب او می نمایند با این که او از آنچه به وی نسبت می دهند بری و برکنار است.

پایان جزء دوم کتاب کافی وبه خواست وياری خدا جزء سوم در دنبال آن است وآن باب کراهیت توقیت است والحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علیٰ محمد وآله اجمعین. [۱۹۱]

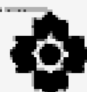




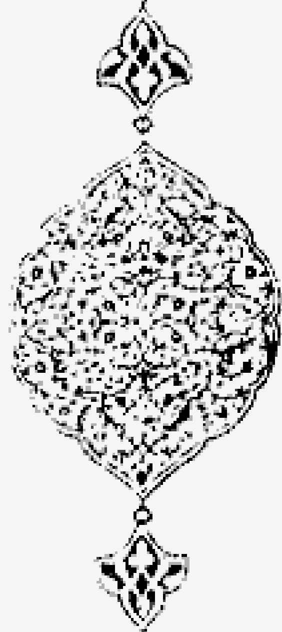
اصول کافی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی


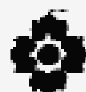


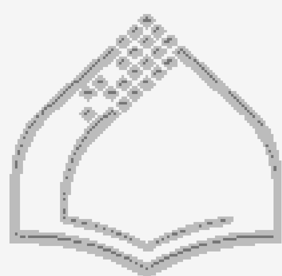
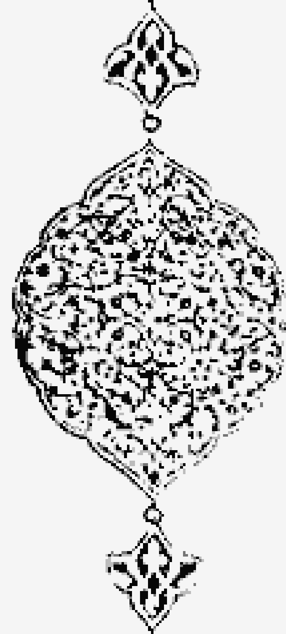


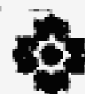


شرح‌ها





اصول کافی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی




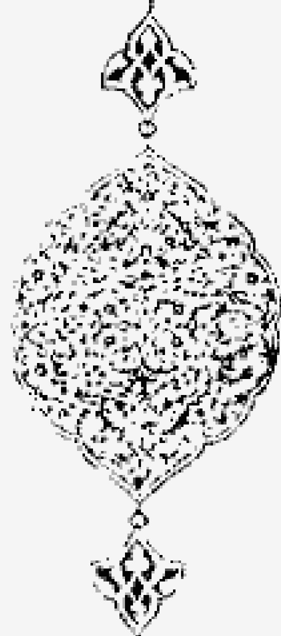


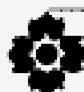
[شرحهای کتاب الحجة]

[۱] مجلسی(ره) گوید: بدان که اخبار در بارهٔ زید مختلف است، بعضی از آنها دلالت دارد که دعوی امامت کرده است و کافر است ولی بسیاری از اخبار دارد که موضوع دعوت او اقامهٔ امامی مرضی وپسندیده از آل محمد بوده است ومقصودش سرنگون کردن خلافت جور وبر گرداندن حق به اهلش بوده است وبسا گفته‌اند که زید در باطن از طرف امام صادق(ع) اجازهٔ شورش بر علیه حکومت بنی امیه داشته گرچه به حسب ظاهر امام او را نهی می کرده برای تقیه واین دور است، بعضی هم گفته‌اند جهاد او به منظور دفع شر آنها بوده است از اهل بیت چون جهاد مرزداران در زمان غیبت برای دفع شر کفار از مسلمانان یا از باب دفاعی که شخص برای حفظ جان خود وحفظ حرمش ومالش می کند وعلت اینکه برنامهٔ شورش خودرا مجمل تنظیم کرده بود این بود که عامه با او همکاری کنند وخصوص شیعیان از شورش او زیانمند نشوند، تا اینجا کلام مجلسی است.

در شرح این حدیث به دو نکته باید توجه کرد:

۱ - ماهیت نهضت وخروج زید بن علی(ع) وانطباق آن با حقیقت







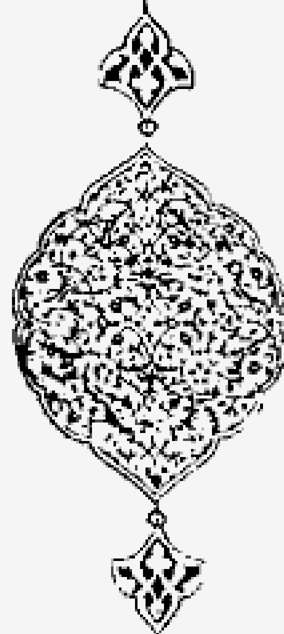
اسلام.

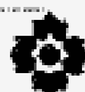
۲ - توجه به انتقاد شدیدی که از این حدیث نسبت به زید استفاده می شود وجواب از آن.

اما در بیان موضوع -۱- باید به این نکته متوجه شد که جهاد وتلاش تا حد فدا کردن جان در اسلام بر دو وجه است:

الف: جهاد غلبه ووظیفهٔ عمومی: این گونه از جهاد با شرائطی بر همهٔ مکلفین واجب است ویکی از شرائط آن این است که نیروی اسلام کمتراز نیم نیروی کفر که در برابر آن است نباشد، در غیر این صورت جهاد ساقط است ووظیفه عقب نشینی است.

ب : جهاد استماته وجانبازی: که عبارت از فداکاری در راه حق است ومبارزه با ستم گرچه به قیمت جان تمام شود، این گونه جهاد در زمان خود پیغمبر تشریع شد وبهترین موردش همان جنگ مؤته است که سه هزار قشون اعزامی اسلام در برابر دویست هزار قشون مجهز روم واقع شد وبعد از اینکه این خبر به قشون اسلام رسید در مقام شور برآمدند وجمعی به ریاست جعفر بن ابی طالب وعبدالله بن رواحه نظر دادند که باید جهاد کرد وکشته شد وپس از ملاقات با دشمن، فرماندهان منصوص پیغمبر که عبارت از جعفر بن ابی طالب وزید بن حارثه وعبدالله بن رواحه بودند به ترتیب به قشون دشمن زدند وجنگیدند تا شهید شدند وبقیهٔ قشون خالد بن ولید را به ریاست خود انتخاب کردند واو نقشهٔ عقب نشینی کشید وبا تلفات مختصری قشون را برگردانید، این گونه از جهاد: جهاد داوطلبی است ومتعلق تکلیف عمومی نیست ونفوس بسیار دیندار وفداکار می خواهد که وارد آن شوند وما در توضیحات خود از آنها به مصلحین تعبیر کردیم، رهبران مصلح مذهبی هستند که به این مقام نائل می شوند ودانسته وفهمیده خودرا فدای حق می کنند، موضوع جهاد امام حسین واصحابش در این موضوع داخل است ومن







در کتاب «رموز الشهادة» در موارد مختلفه حادثهٔ شهادت ابی عبدالله(ع) این موضوع را کاملاً شرح دادهام.

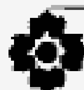
زید بن علی(ع) وفرزندش یحیی در شمار مصلحان مذهبی ورهبران فداکان خاندان پیغمبرند، البته شخص امام معصوم که قیّم عالم امکان است از این حکم برکنار است مگر در صورتی که جانشین او معین باشد که امر امامت را به او بسپرد، باتوجه به این موضوع جلالت مقام زید روشن است واین منافات ندارد که امام وقت نهی صریح از جهاد صادر کند، چون این نهی از نظر تکلیف عمومی واعلام عدم وجود شرط جهاد است واین موضوع فداکاری وجانبازی برای دین فوق قانون عمومی است ومردان وارد در آن را باید مردان فوق قانون تعبیر کرد، موضوع اعمال فوق قانون هم در قرآن مجید در داستان ملاقات موسی با آن مرد صالح که بعضی او را خضر نامبردهاند تصریح شده است.

واما راجع به متن حدیث باید متوجه بود که انتقاداتی از آن نسبت به زید بن علی فهم می شود:

۱ ـ موضوع جهل به امام زمان خود وتردید در اصل وجوب امامت.

۲ ـ توجیهی که مؤمن الطاق ومعروف به احول از جهل او به امام کرده است، که اگر پدرش امامت امام پنجم را به او خبر می داد قبول نمی کرد وبه دوزخ می رفت واین جهل سبب نجات او است واز اینجا فهم می شود که جهل مانند زیدی در خاندان ائمه آنهم نسبت به چنین امر مهمی پیش خدا عذر مقبولی است.

۳ ـ اهانتی که امام در آخر خبر نسبت به زید اظهار می دارد که می فرماید از شش جهت راه را بر او بستی، یعنی به حق اورا در هم شکستی واقعاً چگونه می توان تصور کرد که مانند زید بن علی با این مقام از فضل ودر بن خاندان امام سجاد از موضوع امامت بی خبر باشد.



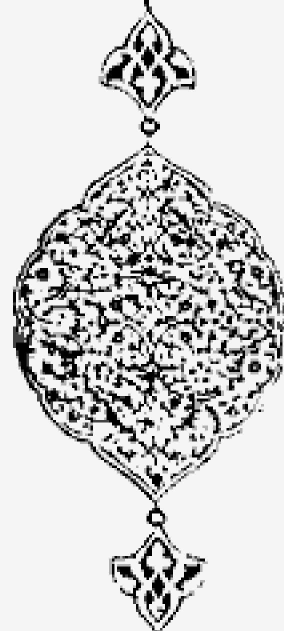

چگونه می توان تصور کرد که امام او را اغراء به جهل کند واز این موضوع مهم مذهبی او را بی خبر گذارد وهمین جهل او را وسیلهٔ نجات او داند؟

چگونه می توان تصور نمود که پس از این شهادت وفداکاری وپس از این ظلم ومصیبت وارده به او، وقتی مؤمن الطاق این موضوع را برای امام نقل می کند، امام به حال وجد آید ویا این تعبیر عجیب از کار و گفتار او اظهار خرسندی کند؟

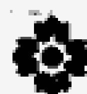
اینها همه مشکلاتی است که در این حدیث به نظر می آید.

البته مقام زهد وفضل زید بن علی وقساوت بنی امیه در واقعهٔ قتل او در مردم تأثیر فراوانی کرد ویکی از طرق کاستن از سوء انعکاس این جنایت کوچک کردن زید بود در انظار وسرپوش نهادن روی این جنایت، و وضع و دس چنین احادیثی در آن تاریخ که در حکم پرونده سازی بوده است بسیار عادی و عملی بوده ومی توان چنین حدیثی را از احادیثی دانست که با زبردستی از زبان احول یکی از بزرگترین اصحاب امام صادق ساخته ودر دهان شیعیان انداختهاند ویا آنکه کمال تقیه در دنبال حادثهٔ شورش زید که بسا بنی امیه را بار دیگر برای از بن برکندن خاندان بنی هاشم تحریک می کرده است سبب چنین بیاناتی شده باشد.

[۲] مجلسی(ره) از شارح مقاصد نقل کرده که نبوت مبعوث شدن انسان است از حق به خلق وبازگرفته شده از (نباً) به معنی بلندی چون مقامش بلند است یا از نبی به معنی راه چون راهبر به خدا است یا از (نبأ) به معنی خبر چون پیغام گیر از خدا است... وگوید: فرق میان طبقهٔ ۱ و ۲ که در این خبر ذکر شدهاند مشکل است و به دو وجه می توان آنرا توجیه کرد:



۱ - مقصود از اینکه طبقهٔ اول برای خویش پیغمبر است وبه دیگری



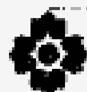
مربوط نیست این است که به شخص خود درک احکام می کند برای شخص خود وفرشته وشنیدن صوت ومعاینه ندارد ولی دومی سماع صوت را در بیداری دارد.

۲ ـ اولی به احدی مبعوث نیست ولی دومی به جمعی مبعوث است نه از طرف خدا مستقیماً بلکه از طرف امام وقت بنابر این که لوط از طرف ابراهیم مبعوث بوده نه از طرف خدا ومقصود از معاینه فرشته به اعتبار دریافت احکام است واین منافات ندارد که لوط فرشته‌ها را در میهمانی خود دید، یا مقصود دیدن صورت اصلی آنها است نه در حال تجسم آنها که بسا کفار هم می بینند چنانچه قوم لوط فرشته‌ها را به صورت مردان زیبائی دیدند.. امام بر یونس، موسی(ع) بود. وامام کسی است که ریاست عامه دارد وهر که پس از وی آید پیرو او است تاپیغمبر اولو العزم وناسخ شریعت سابقه مبعوث شود واین معنی مقام اولو العزم است ومقام ائمهٔ ما(ع) واینکه می فرماید: هر که صنمی یا بتی بپرستد به عهد من نمی رسد، مقصود از عهد شامل امامت است ومعنی این کلمه فرمانی است که برای فرمانداران نویسند ودر اینجا کنایه از مقام خلافت خدا است در زمین، طبرسی هم از مجاهد نقل کرده که عهد همان امامت است واز امام باقر(ع) هم همین معنی را نقل کرده است ونفی امامت از ظالمین ذریه دلالت دارد بر ثبوت آن برای عادلان آنها وهمین دلیل است بر اینکه باید امام معصوم باشد از همهٔ قبایح زیرا غیر معصوم ظالم باشد نسبت به خود یا دیگری ـ تا اینجا از کلام مرحوم مجلسی نقل شد در اینجا باید به چند نکته توجه داشت:

۱ ـ رابطهٔ انسان با خدا: مقام نبوت.

۲ ـ رابطهٔ انسان با فرشته: رابطهٔ انسان با موجودات نامرئی دیگر چون جن وشیاطین.

حقیقت نبوت رابطهٔ یک فرد انسان است با خدای جهان، که قرآن





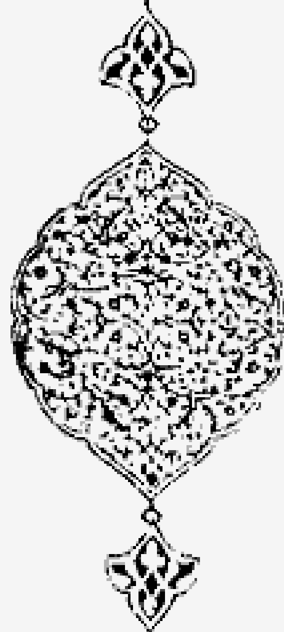
مجید آنرا بر سه وجه بیان کرده(۵۱ سوره شوری): «برای هیچ فرد بشر میسر نیست که خدا بااو گفتگو کند مگر بوسیلهٔ وحی (گفته‌ای در دل اندازد) یا از پشت پرده (آوازی بیافریند وبه گوش او رساند) یا رسولی گسیل سازد (از فرشتگان) وبه اجازهٔ او وحی خدا را به او رساند» در اینجا رابطهٔ انسان با فرشته بیان شده، رابطهٔ انسان با فرشته بر چهار وجه است:

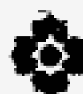
۱ ـ فرشته مجسم گردد وانسان او را ببیند: تجسم فرشته به استفاده از یک مظهر جسمانی است که از لطیف ترین اجسام دیدنی پدیدار می شود مثلا از یک جسم غلیظ بخاری که ابر از آن متشکل می گردد، ابرهای بسیار لطیف بهاری که گاهی در فضا عیان می شوند، این نیروئی است که خدا به نفوس کامله عطا کرده است، این گونه ارتباط با فرشتگان از هر بشر عادی هم امکان پذیر است، کفار هم در مواقع مقتضی فرشتگان را در این صورت می دیدند، چون قوم لوط که فرشته‌های مأمور عذاب خود را دیدند وآنها را در خانهٔ حضرت لوط تعقیب کردند، ولی درک مقام معنوی وشناختن آنها منحصر به انبیاء یا اولیاء است.

۲ ـ دیدن فرشته‌ها در هیکل زیبائی که خدا آنها را بدان هیکل آفریده، طبق آیات واخبار وارده، فرشته‌های خدا موجوداتی هستند جسمانی ولی در هیکلی نسبت به عالم محسوس بسی وسیع وبزرگ، هر دیده توانائی درک آنها را ندارد ورؤیت آنها مخصوص پیغمبران بسیار عظیم الشأن است وطبق اخباری که می آید امامان معصوم در اینجا راهی ندارند.

۳ ـ شنیدن آواز فرشته بدون دیدن خود او که عبارت از درک سخن هاتفی باشد.

٤ ـ دریافت حقائقی از فرشته به القاء در دل یا دمیدن در گوش به طوری که دل از آن متأثر گردد وبه عقیدهٔ بعضی از دانشمندان چون سید مرتضی(ره) خاطرات خیر وخوابهای راست وبا تعبیر از این بابت است که







فرشته با انسان مربوط می شود وحقائقی به او القاء می کند.

رابطهٔ انسان با موجودات نامرئی دیگر چون جن یا شیاطین هم به وجه تجسم آنها یا روش - ٤ - میسر است.

مقامات نبوت ودرجات آن بر اساس این مراتب است.

درجهٔ اول آن همان القاء به قلب است ودریافت مطالبی از خدا و درجهٔ دوم رابطه قوی تری است که به صورت رؤیا یا شنیدن آواز فرشته است ودرجهٔ سوم و أعلی دیدن فرشته است ومعاینهٔ او به عنوان رسولی از جانب خدا ودرجهٔ چهارم جامع همهٔ این مقامات است به اضافهٔ مقام امامت که پیشوائی عمومی و کلی ومصدریت شریعت عامه است.

[۳] وجود حجت در این مراحل سه گانه به چند وجه است:

۱ - از نظر آفرینش بشر بیش از همه، آدم(ع) بوده که پیغمبر خدا است ودر هر دور و زمانی پیغمبری یا امامی با خلق می باشد وپس از فنای خلق هم حجت باقی می ماند، زیرا امام قائم پس از همهٔ خلق خواهد مرد.

۲ - هر فردی را در نظر آری پیش از او امام بوده وبااو هم هست وپس از او هم خواهد بود.

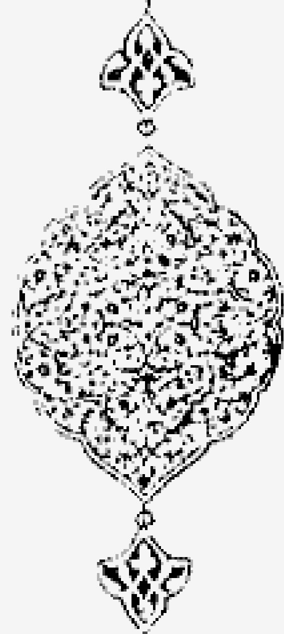
۳ - وجود حجت از نظر وساطت در آفرینش پیش از خلق است واز نظر تربیت وپرورش به همراه آنها است واز نظر اینکه غایت وهدف ایجاد است بعد از آنها خواهد بود.

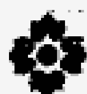
[٤] از مجموع اخبار این باب استفاده می شود که حکمت وجود امام در زمین چهار چیز است:

۱ - حفظ دین از تحریف وکم وزیاد در احکام ومقررات - حدیث۲.

۲ - تعلیم احکام وبیان حلال وحرام ودعوت مردم به سوی خدا - حدیث۳.

۳ - تمیز حق از باطل وفرق میان درست ونادرست- حدیث ٥.






۴ ـ حفظ نظم وعدالت وداد گستری واتمام حجت بر مخالفان به وجهی که کیفر آنان جائز باشد ـ حدیث ۶.

بنابر این امام باید حافظ احکام حقهٔ دین باشد ودانای به واقع احکام وعارف به حق وباطل وناظم عدل و داد، ولنگر امامت وپیشوائی بر امت دانش است وداد گستری.

اگر امام در زمین نباشد دو فساد بر زمین طاری می شود:

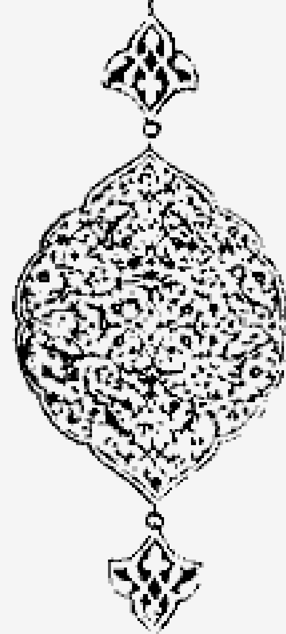
۱ ـ زمین اهل خودرا فرو برد: نظم وجود او گسیخته گردد ودرهم فرو ریزد واهل آن هلاک شوند ـ روایت ۱۰ و ۱۱ و ۱۳.

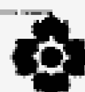
۲ ـ زمین پریشان ومضطرب گردد وآرامش وامنیت از اهل زمین برداشته شود چنانچه دریا نسبت به اهل خود همیشه در موج واضطراب است واین اضطراب وناراحتی بر اثر ستم وفساد وجهالت است.

[۵] مقصود از دومی یعنی آنکه بماند تادیگری بمیرد واز این عبارت همان مقصود تأخیر موت حجت فهم می شود.

[۶] امام شناسی یکی از اصول کلیهٔ تعلیمات اسلام است ومایهٔ سعادت وادامهٔ حقائق دین است.

امامت: به معنی ریاست در امور دین ودنیا ومرجعیت در اجرائیات اسلام وتعلیمات آن مورد اتفاق مسلمانان است واز روز وفات پیغمبر اسلام این مطلب مسلّم بود که جامعهٔ اسلامی بدون وجود یک رهبر کافی نمی تواند بماند وهمهٔ مسلمانان در این اصل متفق بودند واختلاف در شخصیت صالح وبرازندهٔ این کار بود، تودهٔ مردم روی این اصل کلی سیر کردند که می توانند از میان صلحاء امت شخصی را انتخاب کنند واو را به ریاست اسلام وجامعهٔ مسلمانان بشناسند ولی با اینکه این اصل بر خلاف بسیاری از تصریحات پیغمبر بود وموضوع دین وحقیقت که در کار آمد انتخاب مردم نمی تواند شخصیت لائق را تعیین کند جبر تاریخ نشان داد که این عمل







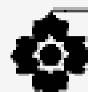
درست نبوده، زیرا با همهٔ قدرت ووحدت ونفوذی که اسلام داشت، باهمهٔ قوانین وتعلیمات روشن وصریح قرآن وسنت پیغمبر به زودی اخلال در اصول ومقررات به میان آمد وپس از گذشت ربع قرن اختلافات مرکزی در محیط اسلام توسعه یافت وآتش کینه شعله‌ور شد وبه زودی مرکز اسلام را فرا گرفت وخلیفهٔ انتخابی وقت را که عثمان باشد سوخت و فنا کرد ودر نتیجه جامعهٔ اسلامی به یک وضع آشوب وانقلاب مبدل شد.

شناختن امام که یک اصل اسلامی است بر اساس درست طبق فوائدی است که در باب اول بیان شد ومقصود از شناختن امام عقیده به پیشوائی ورهبری او است در امور زندگانی ودیانت.

در این روایات، وجوب معرفت امام را به عنوان یک حکم معلق ومقید بیان کرده است می فرماید: امام شناسی بر مسلمانان واجب است، یعنی کسانی که به اصول سه‌گانهٔ اسلامی توحید ونبوت ومعاد معتقدند وبه فروع کلیهٔ اسلام از نماز وروزه وحج وجهاد...، ملتزمند در این صورت برای اجرای صحیح احکام اسلامی باید امام ورهبر به حقی را بشناسند وبنا بر این انکار امام برحق موجب کفر وخروج از اسلام نیست. می فرماید: معرفت امام یک توفیق الهی است که شامل مردم سالم وپاک فطرت می شود چنانچه عقیده به پیشوایان مخالفان یک پیروی شیطانی است که بر اثر فساد مزاج دینی در افرادی بوجود می آید.

[۷] چهار در، عبارت است از: ۱ - صلاح ۲ - معرفت ۳ - تصدیق ٤ - تسلیم به امام. بعضی گفته‌اند: مقصود از چهار: علی وفاطمه وحسن وحسین باشند که در زیر کساء با پیغمبر بودند، بعضی گفته‌اند: اربعه اصول خمسهٔ دین ومذهب است به اعتبار اینکه عدل در توحید داخل است وبعضی گفته اند اربعه:

۱ - معرفت خدا.





۲ ـ معرفت رسول.

۳ ـ معرفت ائمه.

۴ ـ برائت از دشمنان آل محمد.

وثلاثه را بعضی کنایه از سه خلیفه دانسته‌اند، مجلسی(ره) از پدر خود نقل کرده است که: مقصود از اربعه چهار چیزی است که بعد از این بیان کرده است که عبارت از:

۱ ـ توبه.

۲ ـ ایمان.

۳ ـ عمل صالح.

۴ ـ ره‌جوئی به ولایت ائمهٔ معصومین(ع) است.

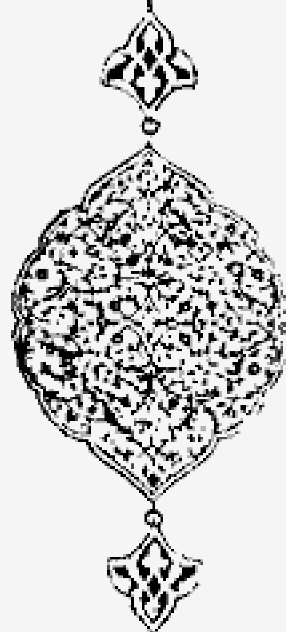
[۸] مجلسی(ره) در اینجا گوید: یعنی عادت خدای سبحان وفق قانون حکمت ومصلحت بر این جاری است که هر چیز را به وسیلهٔ اسباب پدید آرد، چون ایجاد زید از پدران ومواد وعناصر. گرچه می تواند بر اینکه آن چیز را یکباره بی سببی از کتم عدم ایجاد کند وهمچنان بیشتر علوم ومعارف بندگان را وابستهٔ شرائط وعلل واسباب نموده، چون معلم وامام ورسول وملک ولوح وقلم گرچه ممکن بود بدون آنها افاضه نماید وهمچنان است امور دیگری که در جهان است. ودر این زمینه که امام در مقام بیان احتیاج بوجود امام است تطبیق این فرمول کلی بدین وجه است:

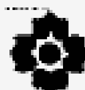
۱ ـ شيء در اینجا عبارت است از حصول نجات ووصول به درجات سعادت آخرت یا هر چیز دیگر.

۲ ـ سبب در اینجا عبارت از معرفت وطاعت است.

۳ ـ شرح وگشایش این موضوع شریعت مقدسه است.

۴ ـ عَلَم: عبارت از نشانه است ومقصود از آن وسیله دانستن شرع است، یا عِلْم: وعبارت از دانش است ومقصود از آن سبب علم است که همان



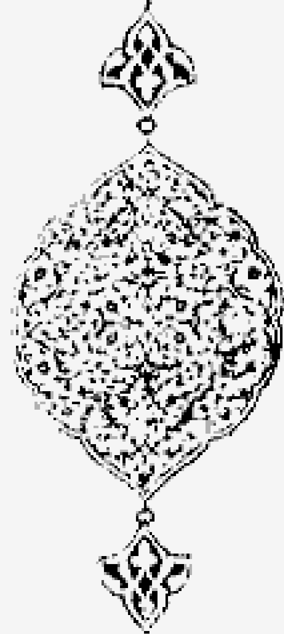


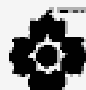

قرآن است.

۵ ـ باب ناطق که وسیلهٔ رسیدن به فهم قرآن است که او پیغمبر است در زمان خود وامامان پس از زمان وی(ص) واز اینجا دانسته شد که رسیدن به نجات وبه بهشت صوری ومعنوی باید بوسیلهٔ معرفت پیغمبر وامام باشد، وممکن است مقصود از علم پیغمبر باشد ومقصود از باب امام و (ذاک) اشاره به هر دو مقام باشد ولی اوّلی روشن‌تر است. پایان کلام مجلسی(ره).

سبب: در نظر ارباب حکمت وکلام علت وجود چیزی است مثلا آتش سبب گرمی است، خداوند به حکمت خود جریان امور جهان را بر پایهٔ تأثیر وتأثر نهاده ومقام ربوبیت برتر از آن است که هر امر جزئی را بی واسطه بیافریند واین جمله رد بر اشاعره است که گویند: اسباب وعللی وجود ندارد وخدا را عادت چنان است که چیزی را دنبال چیزی بدون ارتباط به هم بیافریند چون حرارت دنبال آتش وبرودت در پی آب، (هر سببی شرحی دارد) یعنی فرمول وقانون کلی که اساس علوم است، علم ودانش در هر رشته‌ای عبارت از کلیات وقواعد مربوط بدان علم است که آنرا فرمول خوانند، همهٔ فرمولها شیمی و فیزیک وعلوم دیگر عبارت از شرح اسباب وعلل مؤثر در نتایج مطلوبه از آن علم است واین کلیات وفرمولها باید نشانه‌ای داشته باشند، نشانهٔ آنها همان آثاری است که در نتیجهٔ امتحان وآزمایش آن فرمول را ثابت می نماید واین نشانه‌ها محتاج به باب ناطق است یعنی یک استاد دانا وگوینده یعنی معلم ـ قوانین دیانت از اصول وفروع نشانه‌هائی دارند که عبارت از همهٔ مخلوقات الهیه هستند واز این نشانه‌ها قواعد علمی ودیانت استفاده می شود ـ مثلا.

خدا هست، خدا عالم است، انسان مکلف است، ثواب وعقاب بر کار نیک وکار بد انجام می شود واینها شروح علل واسباب واقعیه‌ای هستند که حکَم ومصالح آنها بشمار می روند، باب ناطق واستاد ومعلم این امور شخص







پیغمبر(ص) وبعد از او امام(ع) است.

[۹] مرحوم مجلسی(ره) گوید: اعراف واصحاب اعراف چند تفسیر دارد:

تفسیرهای اعراف:

۱ ـ باروی میان بهشت ودوزخ یا کنگره‌ها وبلندیهای بهشت.

۲ ـ مقصود از اعراف شناسائی وشناساندن است یعنی مردانی برای شناختن اهل بهشت ودوزخ گماشته شده‌اند، اخبار بر این هر دو دلالت دارند ودر بعضی اخبار اعراف را جمع عریف بر وزن شریف دانسته، یعنی کدخدا ومسئول مردم محلی نزد حکومت، آیا مردانی که بر اعرافند کیانند؟ گفته شده که اشراف از اهل طاعت وثوابند وگفته شده که مردمی دون پایه‌تر از آنهایند، اشراف را به چند دسته تطبیق کرده‌اند:

۱ ـ فرشته‌هائی که اهل بهشت ودوزخ را می شناسند.

۲ ـ پیغمبرانی که خدا آنها را بر سر باروی بهشت بنشاند برای امتیاز آنها از دیگران.

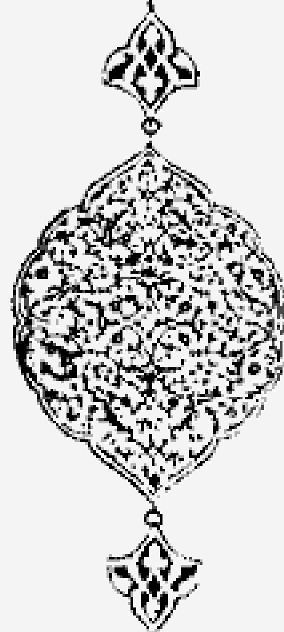
۳ ـ شهیدان راه حق.

دون پایه‌ها کیانند؟

۱ ـ کسانی که گناه وثوابشان برابر است.

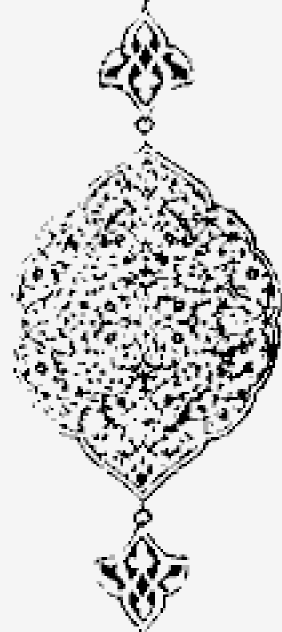
۲ ـ مجاهدانی که بی اجازهٔ امام به جبهه رفته وکشته شدند، وگفته شده است که مقصود از اعرافیان گدایان وارد در بهشتند وبعضی هم نمازگذاران فاسق را نام برده‌اند.

در این حدیث اهل اعراف را امامان معصوم دانسته بر چند وجه:



۱ ـ ائمه از رخساره، دوستان خودرا می شناسند، چه در دنیا وچه در آخرت، ولایت سرّی است در دل ولی چون عشق مفرطی از سیمای هر کس نمایان است، رنگ رخسار خبر می دهد از سرّ ضمیر، راز عشق نهفتی نیست.

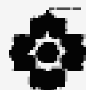




۲ ـ ائمه وسیلهٔ معرفت وشناسائی خدایند: واز هم اکنون بر باروی میان بهشت ودوزخ ایستاده‌اند، خدا شناسان در بهشت معرفت باشند وخدا نشناسان در دوزخ نادانی وجهالت واین بارو تا ابد برجا وکشیده است.

«به راستی اگر خدا تبارک وتعالی می خواست بی واسطه خودرا به بندگان می شناسانید» این جمله شرطیه در اینجا با لفظ " لو " عربی آغاز شده، این لفظ را واژهٔ امتناع گویند، یعنی معرفت اضطراری وشهودی در این عالم ممتنع است، این جمله طبق بیان قرآن مجید است که (۱۰۰ سوره یونس): «اگر خدا می خواست هرآینه هرآنکه در زمین بود همه وهمه ایمان می داشتند، آیا تو(که پیغمبری) به زور مردم را وامیداری که ایمان بیاورند یا می توانی مردم را به ایمان واداری؟» وسیلهٔ ایمان قهری یا آفرینش مردمی که به طبع خود مؤمن وخداشناس باشند چون فرشته‌هادر ذات خود امر ممکنی است ولی از نظر حکمت آفرینش این عالم ماده ممتنع بالعرض است وبا لفظ " لو " به آن اشاره شده است، نکتهٔ این امتناع در آیهٔ نامبرده بیان شده است که می فرماید: «آیا تو می خواهی مردم را به زور مؤمن سازی» یعنی قهر مردم به ایمان مخالف اختیار است که سرّ تکلیف وآفرینش بشر واین عالم ماده در آن است، بنابر این قهر این بشر به ایمان، نقض قانون اختیار است وخلق بشری فرشته منش وبرکنار از غرائز مخالفت انگیز خلف در ایجاد بشر است، حکمت خلقت این عالم بر این پایه است که حق وباطل وزشت وزیبا بهم آمیخته است وبشر در سر دوراهی آزاد ومهار گسیخته است، جمعی رو به چشمه‌های گِل آلود وتیره وآلوده کنند که مشتی افکار خام واوهام بدنام است که از دسته‌ای به دستهٔ دیگر تحویل داده شده وجمعی از سرچشمهٔ زلال حقائق که تعلیمات درست خاندان آل محمد است بهره‌مند شوند.

[۱۰] به نادانی او معذور نیستند دو احتمال دارد:





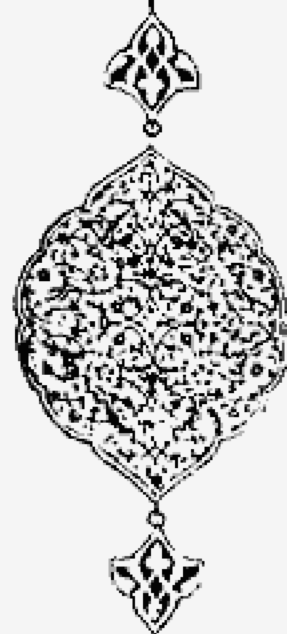
۱ - یعنی معذور نیستند که نااهلی او را برای امامت وپیشوائی نمی دانند، زیرا دلیل به امامت امام برحق وبر بطلان پیشوایان ناحق روشن بوده است وهرکس باتوجه وتدبری که در این مقام وظیفه دارد آن را می فهمیده است.

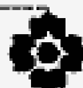
۲ - مقصود کارهای جاهلانه آن پیشوا است که چون نمی داند حق را ناحق می کند وجنایاتی مرتکب می شود وکسانی که از او پیروی می کنند واو را کمک می دهند، در وزر وگناه او با او شریکند.

[۱۱] اولو الأمر: مجلسی(ره) گوید: طبرسی(ره) گفته: در تفسیر اولو الأمر دو قول است: اول امراء وفرماندهان، دوم علماء ودانشمندان ولی اصحاب ما از امام باقر وصادق(ع) روایت کرده‌اند که اولو الامر همان امامان از خاندان محمد(ص) است که بطور مطلق خدا اطاعت آنها را واجب کرده چنانچه اطاعت خدا ورسولش را واجب کرده است وروا نبود که خدا طاعت کسی را بی قید وشرط واجب کند مگر آنکه او معصوم باشد ومعلوم باشد که ظاهر وباطنش یکی است وایمن از خطاء وکار زشت باشد واین صفات در مطلق امراء وعلماء موجود نیستند وخدا والاتر از آن است که اطاعت عاصی را واجب کند وانقیاد مخالف هم در گفتار وکردار را دستور دهد، چون اطاعت چند دستور مختلف در یک مورد محال است واجتماع آنها هم محال است نسبت به مورد اختلاف، بعلاوه خدا طاعت رسول را به طاعت خود همردیف کرده وطاعت اولو الامر را به طاعت رسول خود، واین سببی ندارد جز اینکه اولو الامر برتری بر سائر مردم دارند چنانچه خدا ورسول هم برتری بر همه دارند. تااینجا کلام مجلسی است.

در این مقام توجه به نکات زیر بجا است:

۱ - امر به اطاعت خدا صرف ارشاد ورهنمائی به وظیفهٔ بندگی است ومتضمن جعل دستوری نیست ولی امر به اطاعت رسول واولو الامر ممکن

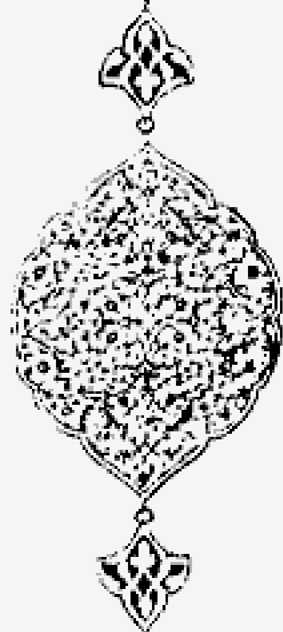


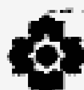




است جعل دستور طریقی باشد مانند امر به عمل بر امارات وهمان بحث اینکه امر طریقی است یا جعل حکم ظاهری است عیناً در اینجا جاری است ودر صورت مخالفت با واقع، می رود روی بحث جمع میان حکم واقعی وظاهری به همان تفصیل وشرحی که در علم اصول مورد بحث شده است ونظریه‌های مختلف دارد. بنابر این اشکال از این راه که چگونه امر به طاعت عاصی شده یا امر به اطاعت اوامر مختلفه شده به کلی ساقط است واین اشکال همان اشکال معروف ابن قبه می شود در حجیت ظن وجواب هم همان جواب است وچون کلمهٔ "اطیعوا" نسبت به خدا ورسول واولو الامر تکرار شده شبههٔ اینکه به یک صیغه دو سنخ حکم(یکی ارشادی ودیگری جعل دستور طریقی) ممکن نیست، از میان می رود ومانعی ندارد، در اینجا شبههٔ دیگری هم هست وآن این است که عاصی فاسق است وگفته ودستور فاسق مردود است واین شبهه هم قابل دفع است به اینکه امر اولو الامر مانند تصدیق طبیب وهر خبره‌ای است که اعتبار آن مشروط به عدالت نیست بلکه مشروط به وثوق فنی او است وموضوع اولی الامری هم یک جنبهٔ فنی وخبرویت دارد، بنابر این استدلالی که نقل شده است بر اساس لزوم محال تمام نیست.

۲ ـ آیا مقصود از اطاعت رسول واولی الامر همان اطاعت خدا است که منظور این باشد خدارا اطاعت کنید وطریق آن اطاعت رسول است واطاعت اولی الامر، ودر حقیقت لب این دستور یکی است وآن عبارت از ارشاد وتشویق به اطاعت خدا وبند گی او است وذکر اطاعت رسول واولی الامر برای نشان دادن راه خدا است وحکم جدائی نیست واین آیه از نظر تطبیق بر امامان بر حق هم نفس "بنا عُبد الله" می شود، یعنی به وسیلهٔ رهنمائی ما خدا عبادت شده است بااینکه اطاعت خدا جدا از طاعت رسول واولی الامر است ودو حکم مستقل است وتفسیرش این است که دستوراتی در متن قرآن است که اوامر خدا هستند واطاعت خدا نظر به آنها دارد ودستوراتی هم از



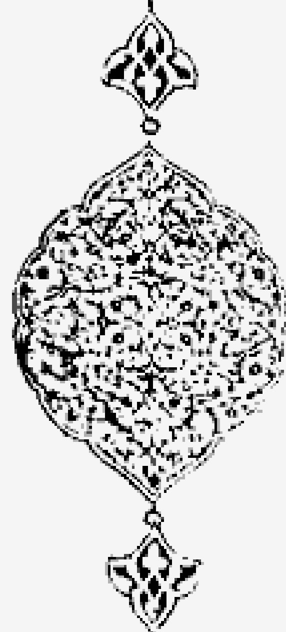



پیغمبر اسلام صادر شده است که در متن قرآن نیست واز آنها (بفرض النبی) تعبیر کنند ودر این صورت آیا اطاعت اولی الامر همان اطاعت پیغمبر است یا اینکه آن هم جدا مورد نظر است از اینکه کلمهٔ " اطیعوا " در اولی الامر تکرار نشده ودر رسول دو باره ذکر شده می شود نتیجه گرفت که منظور آیه وادار کردن به دو اطاعت است:

۱ ـ اطاعت خدا ۲ ـ اطاعت رسول، واولو الامر از نظر اینکه مجری اوامر رسول است ذکر شده نه اینکه خودش حق طاعت مستقلی داشته باشد.

در فرض اینکه حکم در آیه همان ارشاد به طاعت خدا است، طاعت رسول واولی الامر از نظر این که طریق آن است ذکر شده وبر فرض اینکه طاعت اولی الامر همان دنبالهٔ طاعت رسول باشد، تطبیق آیه بر خصوص ائمهٔ هدی ظاهر است، زیرا فقط امام معصوم است که قولش راه طاعت خدا ورسول است واحتمال تطبیق بر غیر آنها منحصر به این است که طاعت اولی الامر مستقلا مورد نظر باشد واین احتمال بسیار ضعیف است.

۳ ـ وجوب اطاعت خدا ذاتی است واز نظر حق ربوبیت ووظیفهٔ عبودیت است ولی وجوب اطاعت رسول واولی الامر ذاتی نیست وبه اعتبار جهت رسالت واولی الامری است، جهت رسالت امر روشن ومحدودی است ومورد بحث نیست ولی جهت اولی الامری قابل بحث است وبه تعبیر ساده چنین می شود که صاحب الامر خودرا اطاعت کنید بنابر این که " منکم " به اصطلاح جار ومجرور ومتعلق به امر است نه اینکه در مقام بیان جنس یا نوع اولو الامر باشد و " من " تبعیضیه باشد ومحصل معنی این است: صاحب کارهای خودتان یا سرپرست کارهای خودتان را اطاعت کنید و " من " ابتدائیه است یا به تعبیر دیگر نشویه است نه معنی این باشد که از صاحب الامری که از جنس شما است یعنی بشر است یا از صنف شما است یعنی





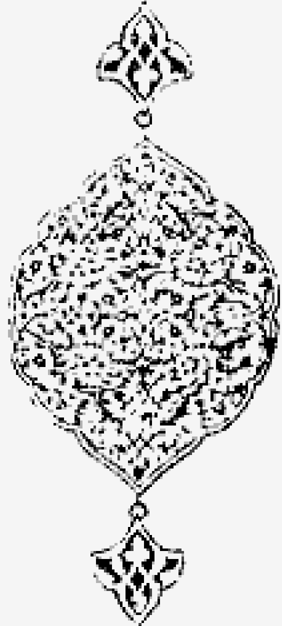

مؤمن یا عرب است اطاعت کنید.

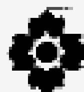
وبه تعبیر دیگرملاک وجوب اطاعت خدا ذاتی است وربوبیت او است وملاک وجوب اطاعت رسول رسالت او است، اکنون سؤال می شود که ملاک وجوب اطاعت اولو الامر چیست؟

جواب آن روشن است، ملاک وجوب اطاعت او این است که صاحب الامر است ومنصب ومقام فرماندهی دارد، اکنون سخن به اینجا می رسد که تصدی مقام آمریت وفرماندهی سه وجه دارد:

۱ ـ تسلط جابرانه وزور وتسخیر مردم همانطور که یک زوردار ناتوانی را زیر فرمان می گیرد واو را بنده وبردهٔ خود می کند وخلاصه آقا وفرمانده به زور وقلدری.

۲ ـ سلطهٔ قانونی بر اساس دموکراسی که ماهیت آن کسب مقام وفرماندهی است از خود مردم یعنی حکومت ملی واین گونه فرماندهی وحکومت ناشی از نظر خود مردم است وحقیقت آن یک قرارداد میان آمر ومأمور است که فرد از روی آزادی واختیار کار خود را به سود خود به شخصی می دهد وبه تعبیر دیگر شخصی را وکیل اجراء کارهای خود می کند واین امر در مواردی که افراد کم باشند وحاضر باشند حضوری وبی واسطه انجام می شود، مثلا انتخاب یک شهردار در شهرهای کوچک ومحدود ودر محیط بزرگ وجمعیتهای فراوان چند میلیونی از راه انتخابات آزاد وصحیح انجام می شود، وهمهٔ مردم از راه انتخابات اختیار کارهای عمومی خود را به وکلاء ونمایندگان می دهند وآنها با صلاح‌اندیشی مقرراتی تصویب می کنند ومأموری برای اجرای آن می گمارند که مثلاً او را دولت می نامند، در اینجا می گویند: حکومت دموکراسی وحقیقت آن این است که مردم به نظر خود کار کرده‌اند وبه ارادهٔ خود عمل کرده‌اند واز این جهت می گویند حکومت مردم بر مردم، در این گونه اولی الامر وصاحب الامر ملاک وجوب





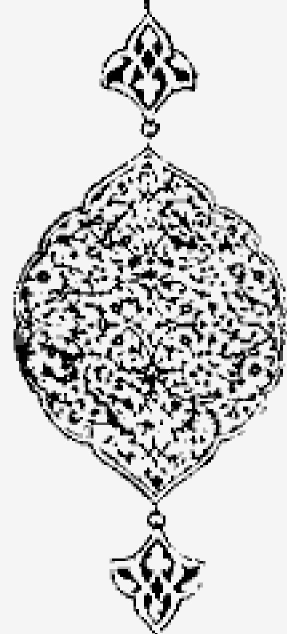


اطاعت التزامی است که فرد داده وتعهدی است که سپرده ومأخوذ به تعهد خویش است وچون این تعهد او به حساب شرکت در یک معاهدهٔ عمومی است که از همهٔ افراد کشور انجام شده است نمی تواند به تنهائی آنرا نقض کند وامری که بر طبق این معاهدهٔ عمومی صادر می شود بر هر فردی واجب الاطاعه ونافذ است، این گونه حکومت هم عادلانه است وهم پیغمبر اسلام آنرا صحیح دانسته وقابل اجراء تشخیص داده است، برای اثبات این موضوع بررسی تاریخ غزوهٔ موته مورد توجه است، در سیرهٔ ابن هشام ج ۲ ص ۲۵٤ می گوید:

عبدالله بن رواحه سومین فرماندهٔ منصوب ومنصوص قشون اسلام در موته کشته شد، ثابت بن اقرم پرچم را برگرفت وگفت: ای مسلمانان بر مردی از خود برای فرماندهی سازش کنید، گفتند: خودت باش، گفت: من چنین کاری نکنم، مردم خالد بن ولید را به فرماندهی خود انتخاب کردند، چون پرچم به دست گرفت به دفاع از دشمن پرداخت وشروع به عقب نشینی کرد وخودرا از دشمن دور کرد وعقب کشید ولشکر را برگردانید.

ص ۲۵۵:

چون خالد مردم را برگردانید آنهارا به سوی مدینه کوچانید، عروة ابن الزبیر گوید: چون قشون موته در برگشت خود به اطراف مدینه رسیدند، رسول خدا(ص) با مسلمانان به استقبال آنها رفتند وکودکان در میان آنها می دویدند ورسول خدا با دیگران سوار چهارپایان بودند وآن حضرت فرمود: این کودکان را باخود بردارید وسوار کنید وعبدالله بن جعفر را هم به من بدهید، عبدالله را به آن حضرت رسانیدند واو را گرفت جلوی خود سوار کرد، گوید: مردم به قشون بد بین بودند وخاک به روی آنها می پاشیدند ومی گفتند: ای گریزانها! از جهاد در راه خدا گریختید، گوید: رسول خدا(ص) فرمود: اینان گریخته نیستند وبلکه یورش بران جهادند انشاءالله.



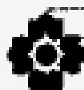
ص ۲۵۶:

زهری گوید: در بارهٔ جنگ موته به من رسیده است که مسلمانان خالد بن ولید را بر خود امیر ساختند وخدا فتح وپیروزی نصیب آنها کرد وفرماندهٔ آنان بود تابر گشتند خدمت پیغمبر(ص).

فقه روایت چنین تجزیه می شود که پس از کشته شدن سه فرمانده منصوب به داوطلبی جانبازی در راه اسلام طبق دستور پیغمبر قشون وظیفهٔ روشن وتکلیف معلومی نداشت وبه رأی خود یک فرماندهٔ انتخابی برگزید که خالد بن ولید ومردی نظامی ومجرب بود پس از انتخاب او نسبت به آنها واجب الاطاعه شد واو از نظر وضعیت حاضر صلاح در عقب نشینی دید ودستور عقب نشینی داد وبا اندکی تلفات سه هزار قشون پر ارزش اسلام را از دست دویست هزار دشمن خونخوار کافر عرب وروم نجات داد، چون قشون بی سردار منصوب از طرف پیغمبر به مدینه برگشتند، مسلمانان برگشت آنها را بی دستور فرماندهٔ منصوب از طرف پیغمبر به گریز از جهاد تفسیر کردند ولی پیغمبر دستور فرماندهٔ انتخابی را واجب الاطاعه دانست وآنها را از این اتهام تبرئه کرد.

از اینجا استفاده می شود که امر فرماندهٔ انتخابی واطاعت قانون نمایندگانی که بر وجه صحیح از طرف مردم انتخاب شوند در موردی که دستور روشن ووظیفهٔ معین از طرف شرع نباشد واجب الاطاعه است وتخلف از آن صحیح نیست ووجوب اطاعت آن موافق با عمومات کلی وجوب وفا به عهد وعمل بر طبق قول هم هست.

۳ ـ کسب مقام فرماندهی وصاحب الامری از رسول خدا(ص) وبه تعبیر دیگر از خدا بوسیلهٔ رسول(ص)، این مقام از فرماندهی در زبان اسلام به لفظ ولایت تعبیر شده وسرپرستان اسلامی را والی گفته‌اند وولایت عادله وولایت جائره ووالی عادل و والی جائر در اخبار ودر تاریخ فقه اسلامی بسیار





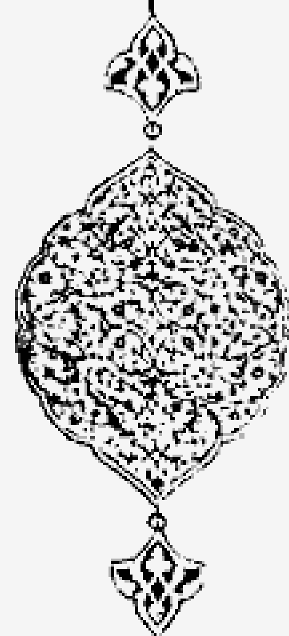
بکار رفته است ودر روایت " تحف العقول " یکی از ارکان معایش ومکاسب حلال وحرام شمرده شده است.

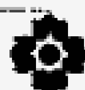
بنابر این مفاد آیه چنین می شود که اطاعت اولو الامر کنید برای آنکه از طرف خدا یا رسول اولو الامر شما است، ما این گونه اولو الامر را صاحب الامر انتصابی می نامیم، در این مورد انتصاب از طرف پیغمبر وصلاحیت ورتبه در صاحب الامر لازم است ونتیجه این است که اولو الامر بر سه وجه متصور است:

(۱) صاحب الامر: به زور بر اساس برده ساختن زیردست که ما آنرا اولو الامر اغتصابی می نامیم.

(۲) صاحب الامر: بوسیلهٔ توافق خود مردم وسپردن کارها بدو که آنرا صاحب الامر انتخابی می نامیم.

(۳) صاحب الامر بوسیلهٔ تعیین از طرف پیغمبر وبه تعبیر دیگر از طرف خدا بوسیلهٔ پیغمبر که او را صاحب الامر انتصابی گفتیم، آیهٔ وجوب اطاعت اولو الامر بر قسم اول بطور قطع تطبیق نمی شود، زیرا مفادش این است که واجب است اطاعت زورگو وغاصب واین دستور به حکم عموم عقلاء زشت وقبیح است ومورد فرمان واقع نمی شود، وباید مورد آیه یکی از دو معنای اخیر باشد ویا اعم از هر دو باشد، البته در زمان خود پیغمبر چنانچه بیان شد، هر دو قسم از اولو الامر وجود داشته وآیه به هر دو قسم تطبیق می شود، ولی شک نیست که دستور اطاعت از اولو الامر به هر دو معنی شامل حال تعمد صاحب الامر به مخالفت با مقررات خدا ورسول نیست، زیرا این دستور ارشاد به همان واقعیت وظیفه‌ای است که فرد در برابر صاحب الامر خود دارد به اعتبار تسلیم وانقیاد به حق، واطاعت اولی الامر در بارهٔ مخالفت باخدا ورسول ضد این حقیقت است، زیرا اگر اولی‌الامر مرتکب دستور خلاف دین شد در صورتی که منصوب باشد در حکم معزول است برای آنکه

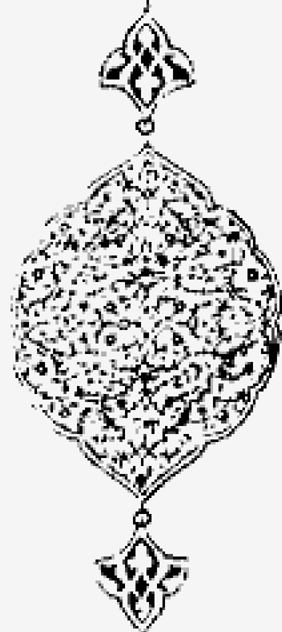






منصب ومقامی که از خدا ورسول به او تفویض شده است قطعا در حدود مقررات دین است واگر از طرف مسلمانان هم انتخاب شده باشد دائرهٔ اختیارات او به حدود مقررات دینی محدود است ودر صورت تعدی وتعمد باز غاصب محسوب است، اکنون توجه به این نکته لازم است که در والیان ونائبان منصوب یامنتخب در زمان خود پیغمبر حسن ظاهر کافی بوده است زیرا در صورت تخلف قدرت مافوق آنها موجود است وفوراً آنها را عزل می کند وخطای آنها را جبران می نماید، چنانچه در موضوع امارت خالد بن ولید پس از فتح مکه اتفاق افتاد، در سیرهٔ ابن هشام ج ۲ ص ۲۸۳ می گوید:

رسول خدا(ص) پس از فتح مکه خالد بن ولید را برای دعوت به اسلام فرستاد نه برای جنگ، خالد باقبائل سلیم ومدلج به سرزمین جذیمه بن عامر وارد شد، چون چشم جذیمه به او افتاد سلاح برگرفتند، خالد گفت: سلاح بگذارید، مردم همه در اسلام وامنیت شدند،یکی از آنان از کید خالد ترسید وسلاح برگرفت ودیگران به اصرار اورا هم خلع سلاح کردند وچون سلاح بر زمین نهادند خالد دستور داد همه را بستند وجمعی از آنها را کشت وچون خبر به رسول خدا(ص) رسید دست به آسمان برداشت وعرض کرد: بارخدایا من به تو از آنچه خالد مرتکب شده بیزارم، رسول خدا فرمود: من خواب دیدم که لقمهٔ خوراک گوارائی به دهان نهادم واز آن لذت بردم وچون آنرا بلعیدم مقداری از آن در گلویم ماند وعلی(ع) دست فرابرد وآنرا برآورد، ابوبکر آنرا تعبیر کرد که لشکر می فرستی وخبر خوشی وخبر ناخوشی از آنها به تو می رسد وسپس علی(ع) را می فرستی تا آنرا هموار سازد، به من باز گفته‌اند که یکی از آن قوم خود را دزدید وخدمت رسول خدا(ص) آمد وبه او گزارش داد، رسول خدا(ص) فرمود: کسی جلوی او را نگرفت ؟ گفت: چرا، مردی سفیدپوست وچهارشانه بود که خالد بر او نهیب

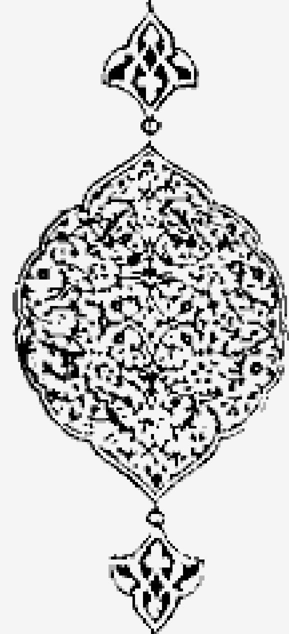




زد وخاموش شد ومردی دیگر بلندقد وپریشان که با او در رد وایراد شد وبه طول انجامید، عمر گفت: یارسول الله اولی پسرم عبدالله بوده است ودومی سالم مولای ابی حذیفه، رسول خدا(ص) علی(رض) را طلبید وفرمود: برو نزد این مردم ودر کار آنها بازرسی کن ومقررات جاهلیت را زیر پا بنه، علی با پول فراوانی نزد آنها آمد که پیغمبر(ص) به او داده بود وهرچه از آنها کشته شده بود دیه داد وهر مالی از آنها به غارت رفته بود غرامت داد تا آنجا که عوض ظرف آب سگها را هم پرداخت وچون همهٔ دیه‌ها وغرامتها را پرداخت، بقیه‌ای از پول ماند، علی(ع) به آنها فرمود: دیگر خونی یا مالی که جبران نشده است مانده است؟ گفتند: نه، فرمود: من این بقیهٔ پول را هم برای احتیاط از طرف رسول خدا(ص) به شما می دهم در برابر آنچه بدانید وندانید، وسپس نزد رسول خدا(ص) برگشت وآن حضرت برابر قبله ایستاد ودستها را برافراشت تا زیر کتفش دیده شد ومی فرمود: بارخدایا من به تو از آنچه خالد کرده است بیزارم(تا سه بار).

ابن اسحاق گوید آنها که خالد را در این کار معذور دانسته‌اند گفته‌اند که او خود عذر آورد که به دستور عبدالله بن حذافه سهمی به آنها جنگیدم که از طرف رسول خدا(ص) به من گفت: رسول خدا به تو فرمان می دهد باآنها بجنگی چون از مسلمانی سرباز زدند. انتهی.

در اینجا خالد بن ولید یک اولو الامر انتصابی بود وخطا کار درآمد ولی تا خبر به پیغمبر(ص) رسید فوراً اورا معزول کرد وبوسیلهٔ یک مأمور عادل ودرستکار خطای او را جبران کرد وچون این تدارک بعد از وفات پیغمبر(ص) مقدور نیست وبسا خود شخص اول حکومت اسلامی اگر معصوم نباشد خطا کار درآید وامت هم گرفتار اختلاف وضعف باشد واین خطا بنیان ملت اسلامی را بکند، بنابر این اولو الامر بعد از پیغمبر به ناچار باید شخصی معصوم ومصون از خطا باشد وآن جز خاندان خود پیغمبر در





سلسلهٔ ائمهٔ معصومین(ع) کسی نبوده است واولو الامر بعد از فوت پیغمبر بر همانها تطبیق می شود ونه دیگری.

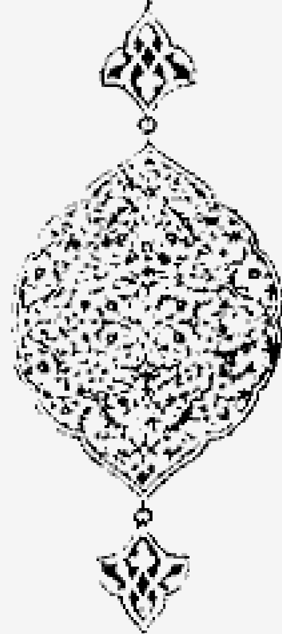
[۱۲] در این روایت، مقامی میان کفر وایمان ثابت کرده است به عنوان ضلالت واین مقام نسبت به کسانی است که با ائمهٔ معصومین(ص) حب وبغضی ندارند وبی طرفند به شرح زیر:

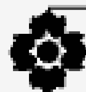
۱ ـ قاصرین: کسانی که قدرت فهم مقام امامت را ندارند ودر بعضی اخبار از آنها به مستضعف تعبیر شده است.

۲ ـ مردم دور افتاده از تعلیمات مذهبی که ائمهٔ هدی به وضع لائقی به آنها معرفی نشده‌اند و نتوانسته‌اند مقام آنها را درک کنند.

۳ ـ کسانی که مسامحه کرده‌اند وبا وجود وسائل معرفت در مقام تحصیل معرفت برنیامده وامام شناس نشده‌اند، البته این دسته از مردم مسئول ترک تحصیل هستند ولی محکوم به خلود در دوزخ نیستند، که نسبت به همهٔ این طوایف امید گذشت وبخشش هست.

[۱۳] قریب به مضمون این خبر در سابق از یکی دیگر از اصحاب امام صادق(ع) گذشت واین مضمون دلالت دارد بر اجرای یک امتحان وآزمایش دقیقی نسبت به شاگردان مکتب امام صادق(ع)، معروف است که در حدود چهار هزار شاگرد از درس ومکتب آن حضرت استفاده می کردند والبته از نظر عقیده وشناسائی ائمه بسیار مختلف بوده‌اند وخصوص شاگردان شیعه مذهب درجاتی داشتند ومعدودی شایستهٔ آن بودند که با اسرار تعلیمات امام آشنا باشد وباید امتحانات وآزمایشهائی از آنها به عمل آید ومنصور بن حازم در اینجا امتحان داده وامام لیاقت او را تصدیق کرده وفرموده: اکنون دیگر هرچه خواهی از من بپرس یعنی تو به مقامی رسیدی که می توانی تعلیمات خصوصی را دریافت کنی ولی باز هم بطور صریح به او وعده نمی دهد که هرچه بپرسد جواب خواهد گرفت.







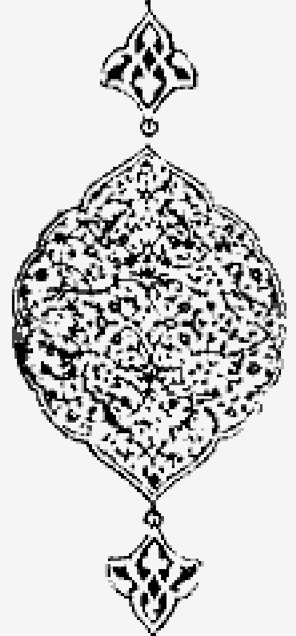
[۱۴] سیوطی که یکی از علمای مخالف است در تفسیر خود به نام «الدر المنثور» اخبار بسیاری روایت کرده است که این آیه در بارهٔ علی(ع) نازل شده «که در حال رکوع انگشتر خودرا به سائلی صدقه داد» گفته اند که تعبیر به لفظ جمع در اینجا برای تعظیم است وچنین تعبیری در لغت وعرف شایع است (از مرآة العقول).

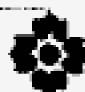
وبهتر آن است که گفته شود: تعبیر به جمع برای این است که حکم به طور قانون کلی وضع شده وبر بیش از یک مورد تطبیق نشده یعنی مصداق دیگری نداشته وامروزه هم در پارلمانها بسا قانونی بطور کلی تصویب می شود که یک مورد انطباق بیشتر ندارد واز این گونه قوانین به مادهٔ واحده تعبیر می کنند والبته این تعبیر قابل قبول‌تر واز برانگیختن حسد ورقابت برکنارتر است ودر ضمن علت حکم وسبب آن هم به طور کلی بیان شده است.

[۱۵] در ضمن اخبار این باب چند آیه از قرآن مجید درج وتفسیر شده است، اول باید مختصر توجهی به این آیات کرد:

۱ - (آیه ٤٥ سوره نساء): طبرسی در تفسیر این آیه گوید:

فکیف: یعنی چطور باشد حال امتها وچه خواهند کرد؟ وقتی که از هر امتی از امم گواهی آوریم وتو را ای محمد گواه اینان یعنی گواه بر قومت آوریم، این تعبیر برای ترسانیدن است چنانچه عرب به مردی که در انتظار پیش آمد هولناکی است گویند: وقتی چنین شود چه خواهی کرد؟ مقصود از این کلام این است که موضوع مهم وهولناکی است وباید از آن در حذر بود وطرف خطاب باید در حذر باشد وبیم نماید وآمادهٔ آن برخورد گردد ومعنی آیه این است که: «خدا روز قیامت هر پیغمبری را بر اُمّتش گواه گیرد واو بر له و علیه آنها گواهی دهد وپیغمبر مارا نیز گواه گیرد بر اُمّتش» در این آیه تأکید شده است بر شوق به طاعت وبرکناری از گناه ودوری از آنچه باید از



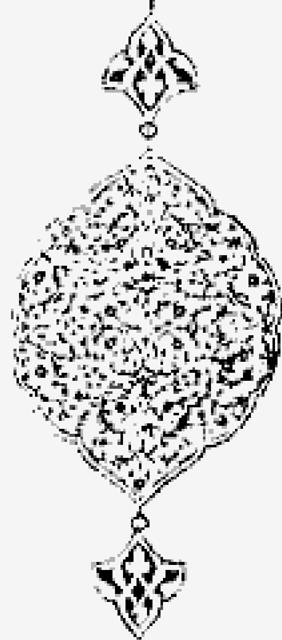


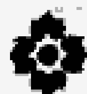

آن شرم داشت ونزد مردم مرتکب آن نتوان شد زیرا روز قیامت گواهان عادلی بر آن کار اقامه می شود هرچه هم پنهانی انجام شود، گواهانی که صدور حکم طبق گواهی آنها تردیدی نیست وقدحی که شهادت آنها را بی‌اثر کند متصور نباشد، چون پیغمبران ومعصومان وفرشته‌های گرامی که دفتر نویسان خدایند وخود اعضاء تن وزمان ومکان ارتکاب جرم. تا اینجا کلام طبرسی در تفسیر این آیه نقل شد.

۲ - (آیه ۱۳۸ سوره بقره): طبرسی در تفسیر این آیه گفته است: خدای عز اسمه خبر دهد که امت محمد را عدل وواسطه میان رسول ومردم ساخته وبسا گفته اند، در صورتی که میان امت پیغمبر کسانی هستند که عادل نیستند ومقام وساطت ندارند، چگونه به طور دسته جمعی وعموم آنها را بدین صفت آورده است؟ جواب این اعتراض این است که مقصود همان افرادی است که این صفت را دارند ودر هر عصری باید جمعی با این صفت موجود باشند، ودر ذیل آن اخباری نقل کرده که مقصود از امت وسط ائمهٔ معصومین هستند.

۳ - (آیهٔ آخر سوره حج): طبرسی در تفسیر آن گفته است:

ملة أبیکم ابراهیم: مقصود دین ابراهیم است، زیرا کیش ابراهیم داخل در کیش محمد است واو را پدر همه خوانده زیرا احترام او بر همهٔ مسلمانان لازم است چون احترام پدر بر پسر چنانچه ازواج پیغمبر را مادران امت نامیده است،این قول از حسن است وگفته‌اند که عرب همه اولاد اسمعیل هستند واکثر عجم هم اولاد اسحق واین هر دو پسران ابراهیمند واز روی غلبه او را پدر همه گفته است «خدا شما را مسلمان نامیده» ابن عباس ومجاهد چنین گفته‌اند واز ابن زید نقل شده که "هو" به ابراهیم برگردد ونامگذاری مسلمان از او است برای آنکه او گفت: خدایا از نسل ما امت مسلمانی ببار آور «من قبل» یعنی پیش از نزول قرآن «وهم در این» قرآن «تا رسول اکرم







گواه بر شما باشد وشما گواه بر مردم» یعنی رسول گواه بر اطاعت شما از دین گردد وبه این واسطه عادل باشید ونسبت به امتهای گذشته گواه شوید که پیغمبران آنها تبلیغ رسالت به آنها کردند وآنها نپذیرفتند وکافرشان مستوجب دوزخ باشد ومؤمنشان مستحق بهشت به گواهی شما واین اشرف مراتب است ومضمون این آیه موافق آیه ۱۳۸ سوره بقره باشد، بعضی گفته‌اند: مقصود این است که رسول گواه بر شما است در اینکه رسالت خدا را به شما ابلاغ کرده وشماها گواه بر مردم بعد باشد برای آنکه هرچه را رسول به شما ابلاغ کرده به آنها ابلاغ کنید.

٤ - (آیه ۲۱ سوره هود): «أفمن کان علی بینة من ربه» استفهام تقریری است ومقصود از بیّنه قرآن است ودر مقصود از صاحب بیّنه دو قول است: ۱ - پیغمبر اسلام ۲ - هرکسی که به حق پیرو دینی ومذهبی است طبق حجت ودلیل روشن زیرا لفظ "من" شامل همه خردمندان است ۳ - مقصود مؤمنان اصحاب پیغمبر است، ودر مقصود از "شاهدد منه" که همراه او است چند قول است:

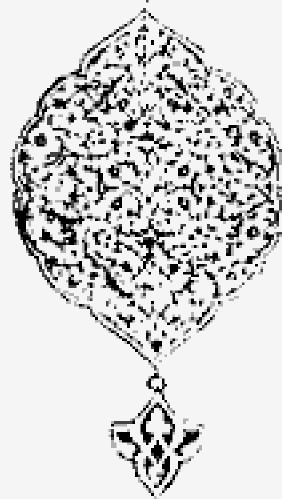
۱ - جبرئیل که از طرف خدا قرآن را به محمد(ص) می خواند، این قول ابن عباس ومجاهد و زجاج است.

۲ - شاهد خود محمد است که از طرف خدا مبعوث برخلق است، از حسین بن علی وابن زید روایت شده وجبائی هم پذیرفته است.

۳ - مقصود از شاهد خودش: زبان پیغمبر است که قرآن را تلاوت می کند، از ابن حنفیه وحسن وقتاده نقل شده است.

٤ - شاهد از خودش، علی بن ابی طالب است که گواه پیغمبر بود واز خودش بود، از امام باقر وامام رضا(ع) روایت شده وطبری هم به اسناد خود آنرا از جابر از علی(ع) نقل کرده است.

٥ - مقصود از شاهد: فرشته‌ای است که همراه پیغمبر بوده واو را تأیید



ونگهداری می کرده، از مجاهد نقل شده.

۶ - مقصود از بینه دلیل وحجت از طرف خدا است که همراه پیغمبر بوده ووسیلهٔ تصدیق او بوده است چون خدا است که هر دلیل وبرهانی را از عقلی وشرعی نصب می کند وبنابر این مقصود از " شاهد منه " خود قرآن است که شاهد به صدق او است، بعد از تأمل در اخبار باب وتوجه به اقوال مفسرین در آیاتی که در این اخبار بدانها توجه شده است باید به چند نکته توجه داشت:

۱ - شاهد وشهادت از نظر لغت وعرف:

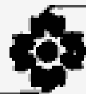
الف: شاهد در لغت: شهد المجلس: یعنی در مجلس حضور یافت، شهد الشيء: یعنی معاینه کرد آنرا وبر آن مطلع شد، شهد علی کذا: یعنی خبر قطعی آنرا باز گفت، در این صورت شاهد کسی است که در موضوع معینی حاضر وناظر بوده وبتواند خبر صحیح وقطعی آنرا گزارش دهد.

ب: شاهد در عرف: کسی است که حقیقتی را بطور عیان درک کرده وبه عنوان کشف آن را اظهار می کند ودر عرف قضاوت برای اثبات حقی یا جرم وخلافی اظهار او مستند حکم قاضی می شود وبه این اعتبار باید قانونی باشد که اثبات حق یا جرم با آن سنجیده شود وفردی یا افرادی باشند که حق میان آنها باشد ویا مرتکب خلاف شده باشند وبه این اعتبار شاهد بر علیه یا بر له آنها است وبسا کلمهٔ شاهد به اعتبار اینکه گواه حقیقتی است به کار می رود باقطع نظر از آثار آن نسبت به دیگران وشاید به همین اعتبار در ادبیات به معنی محبوب به کار رفته، شاعر می گوید:

شب است وشاهد وشمع وشراب وشیرینی

غنیمت است دمی روی دوستان بینی

اطلاق شاهد بر معشوق به اعتبار این است که حضور او وسیلهٔ اثبات محبت وسرگرمی عاشق است یا به اعتبار اینکه همیشه در خاطر عاشق خود





حاضر است.

۲ - کلمهٔ شاهد در قرآن:

۱ - بر شخص پیغمبر اسلام اطلاق شده است (۵۵ سوره احزاب): «ایا پیغمبر، ما تورا شاهد ومژده بخش وبیم دهنده فرستادیم».

۲ - بر امت اسلام هم اطلاق شده.

۳ - بر گواهانی هم در محشر برابر پیغمبران اطلاق شده(۶۹ سوره زمر): «بیاورند پیغمبران وشهداء را».

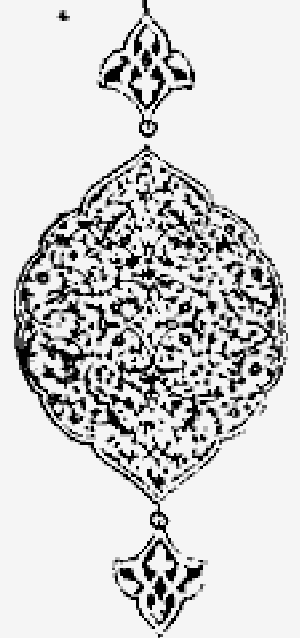
٤ - ودر این اخبار یکی از صفات امامان بر حق شمرده شده است.

وصف شاهد در پیغمبران وامامان به اعتبار معانی زیر است:

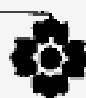
۱ - آنچه را نسبت به تکالیف مردم دریافت می کنند بر اساس یقین وشبیه معاینه است چنانچه شهادت شاهد در قضاوت باید بر اساس معاینه ویقین دریافت شده باشد واین معنی در آیه ۵۵ سوره احزاب که پس از توصیف پیغمبر به شاهد او را مژده‌بخش وبیم‌ده وصف کرده وروشن است ودر حقیقت مقصود این است که تو آنچه را به امت مژده دهی یا از آنچه آنها را بیم‌دهی معاینه کردی وبطور یقین دریافت نمودی.

۲ - شهادت مسئولیت آور است نسبت به کسی که بر علیه او است وچون پیغمبران از طرف خدا اعلام تکلیف به امت می کنند نسبت به آنها شاهد بر علیه محسوبند، یعنی در زمینهٔ مخالفت آنها، کیفر بوسیلهٔ تبلیغ پیغمبران ثابت می شود وپیغمبران به این اعتبار شاهد بر امت محسوبند.

۳ - پیغمبران از بدکاری امت خود کم یا بیش مطلع می شوند ودر قیامت به بدکاری‌های آنها گواهی می دهند چنانچه در اخباری وارد است که نامهٔ عمل امت را در هر هفته به نظر پیغمبر می رسانند.



اطلاق شاهد به همهٔ این معانی بر ائمه صادق است چنانچه از اخبار این باب هم کاملا روشن است وقابل تحقق، واخباری هم دارد وباقی می ماند

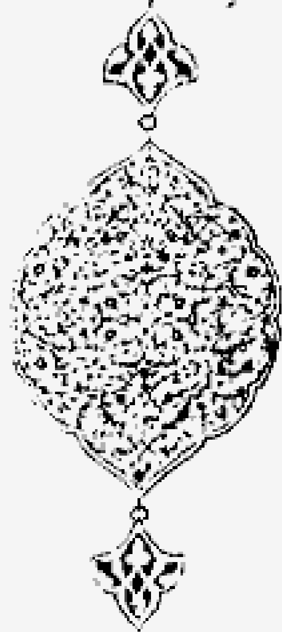


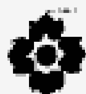

اطلاق شهید بر امت نسبت به مردم که در آیه (۱۳۸ سوره بقره) بیان شده است، در این آیه توجه به چند موضوع لازم است:

اول: اینکه امت وسط یعنی چه؟ بعضی گفته‌اند مقصود از " وسط " عدالت است یعنی شما را امت عادل قرار دادیم تا گواه بر مردم باشید، واین موضوع عدالت با گواهی مناسب است وبه عبارت ساده معنی این است که شما را عادل نمودیم تا گواه باشید، چون گواه باید شخص عادلی باشد، در اینجا این بحث به میان می آید که اگر مقصود از عدالت همان عدالت اخلاقی وعملی است که در شاهد لازم است چگونه خدا امتی را عادل می سازد؟ با اینکه صفت عدالت را باید خود عادل تحصیل کند وبه جعل خدا نیست، مگر مقصود این باشد که چون شریعت اسلام سهل وآسان است، تحصیل عدالت در آن برای همه کس میسر است، به خلاف شریعت توراة وانجیل که احکام سخت دارد مثلا در توراة تکالیف سختی بوده که در قرآن بنام " اصر " تعبیر شده واز امت اسلام برداشته شده ودر انجیل است که عیسی به پیروان خود می فرماید: هر که می خواهد از من پیروی کند باید چوبهٔ دار خودرا بدوش کشد ودنبال من بیاید، بنابر این مفاد آیه این است که شما مسلمانان به آسانی می توانید عادل باشید تا گواه بر مردم دیگر گردید.

دوم: اینکه مقصود از مردمی که این امت وسط وعادل باید شاهد آنها باشند کیانند؟ وچون این آیه بعد از آیات راجع به حال یهود است ومقدمهٔ اعلام تغییر قبله است از بیت المقدس به مکهٔ معظمه ظاهر چنین است که مقصود شاهد بودن امت اسلامی است نسبت به یهود ونصاری وبلکه مشرکین وشاهد بودن مسلمین از دو نظر است:

اول: از این نظر که اسلام را به آنها تبلیغ کنند، چنانچه پیغمبران به سائر مردم تبلیغ کنند وچون تبلیغ دین کار علمای امت است مقصود این است که مبلغان وعلمای شما مسلمانان به منزلهٔ پیغمبران گذشته هستند ورتبهٔ



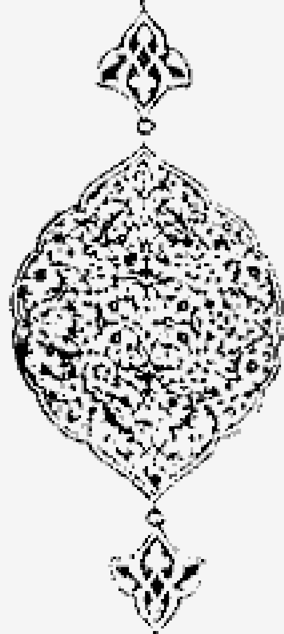


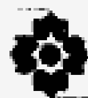


شاهدی دارند.

دوم: از نظر اینکه احکام اسلامی در حد اعتدال است برای جامعهٔ بشری وبر کنار از افراط وتفریط کیش یهود ونصاری است، مثلا کیش یهود به مادیات وامور جسمانی بیشتر اهمیت داده وکیش نصاری به روحانیت وتجرد، واسلام نسبت به هر دو در حد اعتدال است واز این نظر ترازوی سنجش افراط وتفریط مذهب یهود ونصاری است ودر حد وسط است وچون افراط وتفریط آنها با مقررات اسلام سنجیده ومعلوم می شود امت اسلامی نسبت به آنها شاهد محسوب است یعنی گواه بر افراط وتفریط مذهب آنها است.

ولی چون کلمهٔ "الناس" در قرآن بیشتر در مردم عرب استعمال شده است، معنی آیه این است که شما امت وسط هستید تا شاهد باشید نسبت به مردم وبنابر این خود مسلمانان دو دسته می شوند: شاهد ومشهود علیه، وشرط دستهٔ شاهد این است که وسط باشند، یعنی عادل باشند از نظر عقیده وکردار وهیچ گونه انحراف وافراط وتفریطی از نظر عقیده واخلاق وکردار در آنها نباشد واین حقیقت جز در شخص معصوم محقق نیست که تعلیم یافتهٔ مقام نبوت باشد، بنابر این مصداق آن منحصر به امام معصوم است چنانچه در روایت دوم باب می فرماید: «نحن الامةالوسطی» واطلاق امت بر فرد کامل در قرآن مجید اصطلاح معجز مآبی است چنانچه در آیهٔ (۱۲۰ سوره نحل) می فرماید: «به راستی ابراهیم یک امت پرستندهٔ خدا بود» وبا سنجش این دو مضمون موضوع تطبیق این آیه بر ائمه روشن‌تر می شود وپس از اینکه عنوان شاهد بر امام معصوم منطبق شد واز اینجا شرکت او با پیغمبر در وظیفهٔ تبلیغ دین مسلّم گردید به خوبی روشن می شود که در هر عصری امام معصومی لازم است که شاهد اهل آن عصر باشد ومعنای حدیث اول ثابت می گردد که آیهٔ «اذا جئنا من کل أمة بشهید» را به این معنی تفسیر کرده که در هر قرنی برای امت اسلامی شهیدی باید که مسئول تبلیغ دین به







آنها باشد ودر قیامت مسئول معرفی ورسیدن به حساب آنها گردد.

البته تفسیرهای مختلفهٔ آیات باهم منافات ندارد وبه اعتبار وجوه مختلفه معانی الفاظ از نظر مفهوم صریح وکنایهٔ هرکدام به جای خود درست وبه موقع است.

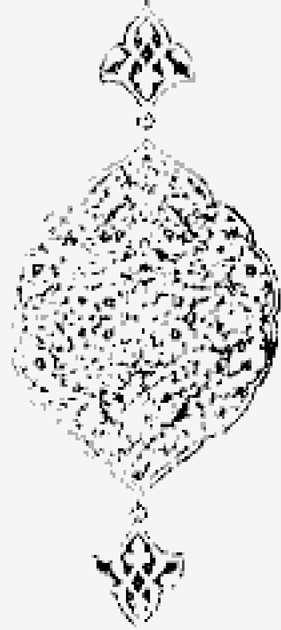
[١٦] پایهٔ دعوت پیغمبران که بی دینان را به حق می خوانند انذار وبیم دادن از عذاب خدا است وپایهٔ کار اوصیاء وامامان که جانشینان پیغمبرند اجراء احکام ورهبری مردم است، در اینجا انذار را که اساس گرویدن مردم است به اسلام، صفت خاص پیغمبر دانسته، یعنی او بود که بوسیلهٔ انذار اسلام را مورد پذیرش مردم قرار داد وحکومت اسلامی را برپا کرد ونیرو بخشید ولی پس از پیغمبر وظیفهٔ ارشاد وهدایت مردم به وظائف اسلامی در عهدهٔ علی(ع) وامامان معصوم بوده وهست.

طبرسی (ره) در تفسیر آیه چند قول نقل کرده است:

۱ ـ همانا تو بیم‌ده ورهبر هر قومی، بنابر این لفظ (لکل) متعلق به (هاد) می باشد وبر آن مقدم شده ومیان معطوف ومعطوف علیه فاصله شده.

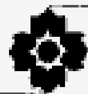
۲ ـ (لکل) ظرف مستقر وخبر مقدّم برای (هاد) ومقصود این است که خدا رهبر هر قومی است.

۳ ـ با همین اِعْراب ولی مقصود این باشد هر قومی پیغمبر رهبری دارند. ٤ ـ با همین اعْراب ولی مقصود از رهبر هر داعی به حقی باشد اعم از پیغمبر وامام ودیگران.



[١٧] مجلسی(ره) در جملهٔ « درخت برای ما سخن گفت » گوید: یعنی برای ما ممکن است که برای اقامهٔ معجزه در موقع مقتضی درخت را به سخن درآوریم چنانچه در مورد معجزه آوردن پیغمبر(ص) وامامان اخباری در این زمینه رسیده ونطق شجره یکی از معجزات معروف پیغمبر اسلام است.

وممکن است مقصود این باشد که ما از بررسی درخت وحالات او





مطالب بسیاری درک می کنیم واز نظر احاطهٔ ما به حقیقت وجود او علوم بسیاری از او دریافت می نمائیم که جز ما نمی داند- پایان کلام مجلسی.

وممکن است یک رشته از آنها همین علم گیاه‌شناسی باشد که در دنیای امروز مورد توجه واهمیت شایانی است.

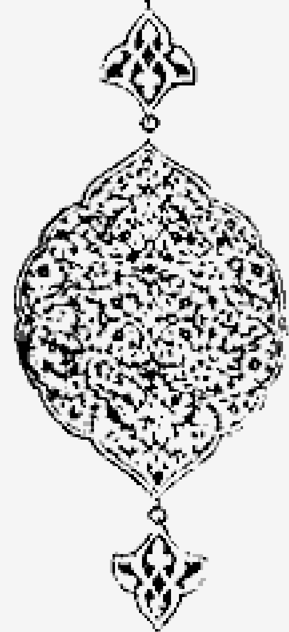
[۱۸] مجلسی(ره) در شرح حدیث - ۳ - گوید: مقصود به «الذین آمنوا» کسانی هستند که تصدیق کردند به خدا ورسولش وبه همهٔ آنچه تصدیق بدان باید چنانچه شاید وهمهٔ اعمال صالحه را بی‌خلل انجام دادند واینان به ناچار همان ائمه باشند واستخلاف در ارض یعنی آنها را امام وخلیفه سازد یامقصود این است که اینها در زمین جای دیگران را بگیرند مانند انبیاء بنی اسرائیل که جای دیگران را گرفتند ومعنی این می شود که سرزمین کفار از عرب وعجم را بدانها ارث دهیم وآنان را سُکّان وملوک آن سازیم چنانچه پس از هلاک جباران، بنی اسرائیل وارث مصر شدند وارض ودیار واموال آنها را به تصرف آوردند(بااینکه چنین چیزی ثابت نیست)...

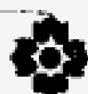
از طبرسی نقل کرده است که در تفسیر این آیه اختلاف است:

۱ - گفته اند این آیه در بارهٔ اصحاب پیغمبر(ص) نازل شده است.

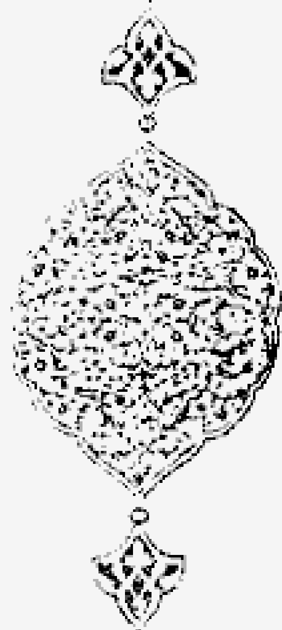
۲ - گفته اند در بارهٔ همهٔ امت محمد(ص) است.

۳ - آنچه از اهل بیت در این مورد روایت شده این است که مقصود همان مهدی از آل محمد است، عیاشی به سند خود از علی بن الحسین(ع) روایت کرده است که آن حضرت این آیه را خواند وفرمود: آنان به خدا شیعیان ما خاندانند، وخدا این لطف را در بارهٔ آنها می نماید به دست مردی از ما که مهدی این امت است واو همان کس است که رسول خدا(ص) فرمود: اگر نماند از دنیا جز یک روز، خدا آن روز را دراز کند تا مردی از عترت من فرمانروا شود که نامش نام من است، زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از ستم وبیداد شده است وهمین مضمون از امام باقر وصادق(ع)









هم روایت شده است، بنابر این مراد به «الذین آمنوا وعملوا الصالحات» پیغمبر وخاندان او است واین آیه متضمن بشارت آنها است به استخلاف وتسلط بر همهٔ بلاد ورفع خوف از آنان به قیام مهدی(ع) ومقصود از تشبیه به خلافت گذشته‌ها این است که شخص شایسته را فرمانده وخلیفهٔ زمین کند چنانچه آدم وداود وسلیمان(ع) را در سابق خلیفه نمود وآیهٔ «اني جاعل في الارض خليفة» هم بر آن دلالت دارد- پایان کلام مجلسی(ره).

من در مقدمهٔ کتاب شرح وترجمه " کمال الدین وتمام النعمة " تالیف شیخ بزرگوار صدوق، این آیه مبارکه را بدین بیان تحلیل وتجزیه کردم که: وضع محیط اسلام ومسلمانی بر اساس زیر استوار گردد:

۱ - اهل ایمان وعمل صالح، جانشینان روی زمین باشند وحکومت زمین به دست آنها باشد ودیگری نباشد که مزاحم آنها گردد.

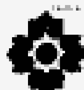
۲ - دینی که پسند خدا باشد با قدرت وتمکین خدا داده در محیط زمین اجراء کنند.

۳ - پس از ترس وهراسی که داشتند، امنیت وآسودگی یابند.

٤ - خدا را به یگانگی بپرستند وبه هیچ وجه شرک و دوگانه‌پرستی نداشته باشند.

آنچه بیشتر در ضمن این فهرست باید مورد توجه باشد، موضوع جانشینی در زمین، امنیت عمومی و خداپرستی خالصانه است، جانشینی در زمین یا به معنی حکومت در زمین است یا سکونت در زمین به جای دیگران ودر عین حال که این دو معنی به هم نزدیک است مفاد آن مژده به یک حکومت ایمانی بی معارض ومزاحم ویا انحصار سکونت در زمین به اهل ایمان وعمل صالح است.

امنیت عمومی هم در صورتی است که هیچ دشمنی که مایهٔ ترس وهراس از اجراء مقررات دین وایمان است در برابر نباشد واهل ایمان همهٔ





مقررات دین را مجری دارند وآسوده باشند.

خداپرستی خالصانه در صورتی است که هیچ گونه ریاء وملاحظهٔ خلقی (واستفاده جوئی) در پرستش حق وعبادت او در میان نباشد، باتوجه به این موضوعها این وعدهٔ قرآنی وپیشگوئی صادقانه به صورت یک حکومت الهیه حقه در محیط سرتاسر ایمانی ومسلمانی روی زمین تقریر می شود واین حکومت که قرآن تصویر کرده ونقشه کشیده وبی تردید آنرا پیشگوئی کرده ووعده داده از جمهوریت فلسفی افلاطون محکمتر وبامعناتر است.

در شرح قسمت اول کتاب " کمال الدین " که راجع به تحلیل وتجزیهٔ دقیق وهمه جانبه آیهٔ مبارکهٔ «انی جاعل فی الارض خلیفة» است وباتوجه به توضیحاتی که من در پاورقی دادهام، موضوع خلافت ومضمون این آیه روشن‌تر شده است ودر اینجا به مراجعه به کتاب نامبرده توصیه می شود.

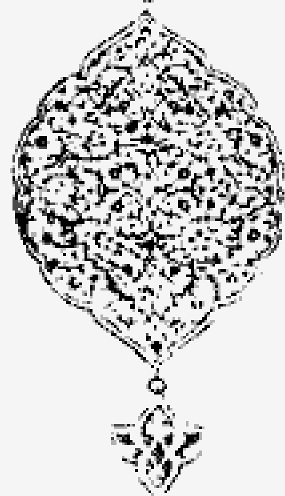
[۱۹] تتمیم: آیات سورهٔ قصص به این شرح است: «آن کسانی که به آنها کتاب دادیم پیش از آن بدان می گرویدند وچون بر آنها تلاوت می شد می گفتند: بدان ایمان داریم آن از طرف پروردگار ما درست است به راستی ما پیش از برخورد با آن مسلمان بودیم، آنانند که دوبار مزد خودرا دریابند...»

[۲۰] بحثی در امام شناسی وتوضیحی از روایت:

امام یک بشر عالی مقامی است که حقائق را از پیغمبر دریافت کرده وروح پاکش آئینهٔ هستی گردیده وبا فرشته‌ها وعالم نامرئی ارتباط مرموزی دارد.

شناختن امام از چند وجه است:

۱ - شناسائی او از نظر یک فرد بشر در اندام وهیکل وشخصیت محدود وصفات ظاهرهٔ او چنانچه معاشران وهمشهریان او از موافق ومخالف وی را می شناختند.

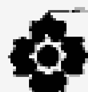




۲ ـ شناسائی او از نظر نسب ونژاد واحوال زندگانی او چنانچه مورخان مردان تاریخ را شناسند.

۳ ـ شناسائی او از نظر یک رهبر وپیشوا در امور دین ودنیا وطی طریق سعادت به اعتبار این که تعلیمات او پرتو راه نجات ودرک مقامات عالیه مادیه ومعنویه است، در دنیا وسیلهٔ آسودگی وعدالت است ودر آخرت وسیلهٔ رسیدن به بهشت وسعادت.

آنچه در موضوع امام شناسی وظیفهٔ مذهبی است همین معنی سوم است که از آن به معرفت امام تعبیر شده ومعرفت امام به عنوان یک پیشوای واجب الاطاعه تفسیر گردیده، معرفت امام از نظر دو معنی اول موضوع این حکم نیست، بلکه مقدمهٔ رسیدن به معنی سوم است وکمال معرفت امام است، شناختن امام به معنی اول ودوم درک وجود معمولی وانسانی امام است به وسیلهٔ دیدن شخص او یا شنیدن احوال او که همهٔ مردم در آن شرکت دارند از موافق ومخالف ومؤمن وکافر ولی شناختن امام از نظر سوم بر اساس عقیده واکتشاف در قلب است که تعلق به وجود خارجی او دارد، وبه این نظر امام شناسی یک وجدان انسانی است در دل پیروان او که پرتو آن جلوی راه سلوک انسانی را باز می کند ودرک می کند که هر قدمی در راه زندگی برمی دارد به کجا می گذارد، در این مرحله امام به وجود روحانی خود در دل عارف به امامت منعکس است وپرتو این وجود روحانی امام که در باطن تحقق یافته راه سلوک به سعادت را برای انسان روشن می کند واین حقیقت صادق است که این وجود روحانی محقق در دل عارف به امام به ذات خود هویدا است وراه وروش زندگانی را روشن وهویدا می کند ومعنی نور همین است وچون تحقق این حقیقت روحانی بر اثر تعلیمات قرآن مجید است وبه اعتبار دیگر تابشی است از حقیقت نوریهٔ قرآن در دل عارف به امامت، در این حدیث واحادیث دیگر می فرماید: نوری که خدا نازل کرده ودر مجموعهٔ





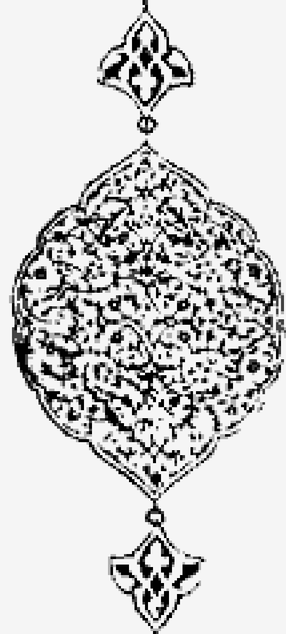
قرآن مجید مجسم نموده همان ائمه هستند که قرآن مجید از نظر حقیقت تعلیمات خود در وجود آنها تجلی دارد واین تجلی در نفس عارف به مقام امام منعکس می شود.

در اینجا برای روشن شدن موضوع، اگر قرآن را پرتوی از ذات خدا بدانیم وامام را چون آئینه زلالی که این پرتو در آن تابیده واز آن به قلب عارف به امامت منعکس شده مَثَل مناسبی آورده باشیم.

فرض کن پرتو آفتاب به آئینهٔ زلالی بتابد واز آن در اطاق تاریکی منعکس شود، در این صورت درست است که گفته شود روشنی که از آفتاب فرود آمده در اطاق است وبه همین نظر می فرماید: نوری که از طرف خدا نازل شده یعنی قرآن مجید همان جلوهٔ نورانی امام است که در دل مؤمن می تابد.

[۲۱] آیهٔ نور یکی از قسمتهای مهم قرآن مجید است واز نظر تفسیر وتأویل مورد توجه دانشمندان ومفسرین اسلامی بوده است، بعضی کتاب مستقلی در تفسیر آن نگاشته‌اند، آنچه در اینجا مورد دقت است این است که:

۱ - این آیه از نظر سوق عبارت وجمله بندی وطرح موضوع یکی از ابتکارات معجزمآب قرآن است، سوق چنین مضمونی در قالب تعبیر وبیان هیچ سابقه نداشته ودر آینده نزول قرآن هم کسی با آن رقابت ومعارضه نکرده است، قرآن مجید از جهات بسیاری معجزه است وفوق قدرت عادی بشر، من در مقام شرح این موضوع در جلد سوم "الدین فی طور الاجتماع" خود که به عربی تألیف شده ودر نجف اشرف در حدود سال ۱۳۱۴ شمسی چاپ شده است، گفتم: القرآن بحر یموج بالاعجاز قرآن دریائی است ودر هر موجی از آن معجزه‌ای خیزد، وبسیاری از دانشمندان ومفسران وجوه مختلفهٔ اعجاز قرآن مجید را یادآور شده‌اند وتوجه به این نکته هم بجا است







که یکی از جهات معجزات قرآن مجید، ابتکار مضامین پرمعنائی است که از قدرت عادی ادبی بشر خارج است وبه نظر من از این باب است:

الف: کل نفس ذائقة الموت، هر دمزنی مرگ را می چشد.

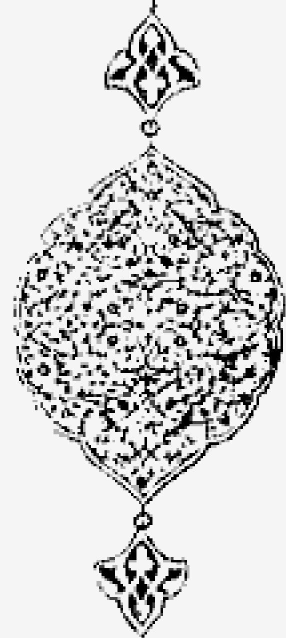
ب: ضربنا علی آذانهم، در بیان مسلط کردن خواب بر اهل کهف.

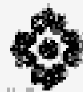
وروشن ترین ابتکارات قرآن همین آیهٔ مبارکهٔ نور است، این مضمون واین معانی منتظمه نه در کلمات حکماء سلف، نه در مضامین اشعار وخطب ملت‌ها، نه در تعبیرات کتب عهد عتیق وجدید ودر نتیجه در هیچ میدان تعبیری سابقه نداشته وباید اعتراف کرد که فوق تفکر واندیشهٔ معمولی بشر وخصوص عرب است.

۲ - این آیه با این جمله آغاز شده است الله نور السموات والأرض خدا است روشنی آسمان وزمین، این روشنی آسمان وزمین بر چند وجه فهم می شود:

الف: روشنی‌های محسوس به دیده چون روشنی آفتاب وماه وستارگان، در این صورت منظور از روشنی زمین همان پرتوی است که از اختران آسمان در آن نمایان می شود به نظر اهل زمین، یا درخششی که زمین در نظر ساکنان آسمان دارد بواسطهٔ نمایش دادن نوری که از خورشید کسب می کند، زیرا از کره‌های بالا، زمین از سوئی که آفتاب در آن می تابد درخشانی دارد چنانچه ماه در نظر اهل زمین درخشان است.

ب: از نظر روشنی‌های معنوی وادراکی: البته نور وروشنی منحصر به همان شعاع وپرتو محسوس نیست که با دیده درک می شود بلکه نور وسیلهٔ انکشاف ودرک اشیاء است وبسا باشد که از نظر قصور دیده در آن در نیاید ولی در نهاد انسان بتابد وهمان خاصیت نور را بدهد، مثلا مطلق علم نوری است در عالم هستی، علم، نشمشع وپرتو درون انسانی است که بر محیط خارج می تابد وآنرا عیان می کند بلکه طبق تحقیقات دانشمندان امروز



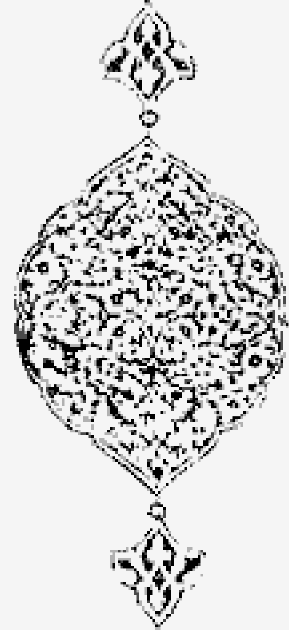




همین خود نور مادی هم که در حقیقت آن سخن بسیار است مراتب نامرئی دارد که از آن به اشعهٔ ایکس یا نور ماورای بنفش تعبیر کنند وامروز مورد توجه دانشمندان است وخصوص در طب از آن استفاده شایانی می شود.

۳ - در شرح آیهٔ مبارکه وتطبیق آن بر خمسهٔ طیبهٔ آل عبا(ع)، خوب توجه کن:

سراسر عالم وجود که آفرینش خدا است در قالب تاریک امکان ریخته شده است وعاء تصوری امکان را در فکر خود به منزلهٔ چراغدانی به حساب آور این مشکات است، در این مشکات امکان نور خدا یعنی پرتو هستی مطلق که افاضهٔ حضرت پروردگار است فروریخته، این نور مطلق که آغاز آفرینش واول خلق خدا است همان حقیقت نوریهٔ محمد وعلی(ع) است، فرمود: «اول ماخلق اللّٰه نوری» نخست آفریدهٔ خدا نور من است، وباز فرموده است: «انا وعلی من شجرة واحدة وسائر الناس من شجر شتی» من وعلی از یک اصل آفریده شدیم ودیگر مردم از اصلهای مختلفی، این می شود نور وجود که در مشکات امکان درخشان گردیده است واز این میان شعلهٔ وجود امام حسن(ع) خودنمائی دارد که اول فرزند علی ومسند نشین امامت بعد از او است، امام مجتبی در لباس صبر وشکیبائی همان درخشند گی شعله چراغی را داشت که در این مشکات منور خود نمائی کرد ولی امام مظلوم حسین بن علی(ع) مصباحی بود به اضافهٔ یک کمک درخشانی که مقام شهادت وفداکاری بی نظیر او بود نور چراغ بوسیلهٔ آبگینه ومحفظه بلورین در سراسر محیط محدودی که با استعداد آن اندازه گیری می شود پراکنده می گردد وپرتو وجود حسینی هم بوسیلهٔ خون درخشان شهادت او در سراسر محیط اسلامی بلکه سراسر عالم جلوه دلربائی پیدا کرد، به این مناسبت «المصباح فی زجاجة» شد.



فاطمهٔ زهرا(ع) در این میان اختر فروزان عالم امکان است که چون

اختر شب، هم می درخشد وهم از آلودگی‌های عالم ماده بدور است ودست ناپاک طبیعت هرزه وشرور به دامن عصمت او نرسد، این اختران فروزان برج نبوت از خاندان شریف وبا برکت حضرت ابراهیم(ع) بوجود آمده، باحضرت ابراهیم شجرهٔ بابرکت توحید وخداپرستی است که دو نسل عظیم وخداجوی عرب وعجم یا عبری وعربی برجود آمده که پیغمبران بزرگ داشته ومصدر تعلیمات اساسی خداشناسی ویگانه پرستی بوده‌اند، این شجره به درخت زیتون ماند که هم سبز وخرم است وهم روغن سالم دارد واین کنایه از جمع میان محاسن مادیه وروح معنویت خداپرستی است که روغن وجود معنوی انسان است، این شجره در حد اعتدال واستقامت است وبرای جامعهٔ بشر مرکزیت دارد ونسبت او به شرق وغرب یکی است ونسبت به هر دو بی‌طرف است ونور هدایت او به هر دو سو به طور مساوی پخش می شود، نه آلوده به بدعتهای یهودیت است که بنیاد آن در شرق گذارده شده واز فلسطین منتشر شده ونه آلوده به بدعتهای نصرانیت است که بولس وسائر پایه‌گذاران آن در یونان وروسیه بوجود آوردند، یهودیان در شرق توحید وآداب حقیقی توراة را با آداب زشت زردشتیان وجادوگران کلده وآشور آلوده کردند وبرای خدا معبد پیه‌سوزی ودود متعفن بدعت را بنیان گذاردند ونصاری در یونان ومغرب زمین توحید پاک وآداب خداپرستی انجیل حقیقی را به آداب بت پرستی آلوده کردند ومجسمهٔ عیسی ومریم را به تقلید از بتهای آنان پرستیدند وطبق فلسفهٔ گیج ومبهم آنها به اقانیم ثلثه در مبدأ وجود معتقد شدند وبنابر این تعبیر از یهود به شرقی وتعبیر از نصاری به غربی هم از نظر جغرافیائی صحیح است وهم از نظر تعلیمات وآداب منحرفهٔ دینی، عقیدهٔ توحید پاک که کیش مقدس اسلام است فکر بشری را آمادهٔ درک حقائق معنویه می کند تا بجائی که بی معلم وآموزگار حقائق علمیه از آن منفجر می گردد.



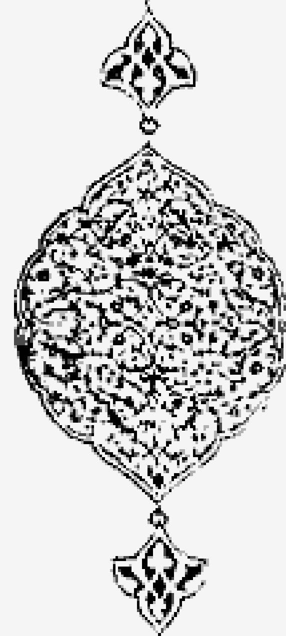


عالم امکان از عرش تا فرش محدود به تاریکی امکان ونهایت عدم است وباید از موجودات امکانیه بوجود سایه‌دار تعبیر کرد زیرا که با هر موجودی که از سوی حق درک فیض وجود نموده وروشن است از آن سوی دیگرش که امکان محض وواقعیت عدم است، سایه‌ای دارد که مانند سایهٔ شخصی که در آفتاب زمستان راه می رود همیشه به دنبال او است، عالم موجودات هم با همهٔ اجزاء هرچه نورانی‌تر سایه وظلّی تاریک دارند که پس از شرح تابش وجود در عالم امکان وشرح رجال متنور وروشنفکر عالم هستی وسر انجام خوش وسعادتمند آنان از آیهٔ ۳۵ تا ۳۸ سورهٔ مبارکهٔ نور، در ضمن دو آیه هم به شرح آن پرداخته، این سایه تیره کفر است ونقاط تاریک آن کافرانی که به اعتبار نقاط روشن وروشن‌تر نمایش پیدا می کنند، نور موسی: در برابر ظلمت فرعون، این است که در ضمن حدیث به پنج نقطهٔ تاریک ظلمانی محیط اسلامی در برابر پنج شخصیت روشن آل عبا اشاره می کند:

۱ - اولی.

۲ - رفیق گمراه کنش که پیاپی موج ظلمت وتاریکی بر او می افکند واو را از حق وحقیقت دورتر می کرد، چه تعبیر جامع ورسائی؟

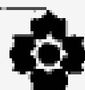
۳ - سومی که امواج تاریکی وظلمت دومی سراسر وجود اورا فرا گرفته بود.



در این جملهٔ کوتاه حقیقت جریان ناحق شورای شش نفری که دور بستر عمر بن خطاب نقشه کشی شد وعثمان را بر سر کار آورد بیان می کند، در اینجا توجه به شرح جامع ومختصر این ماجرا خوب است:

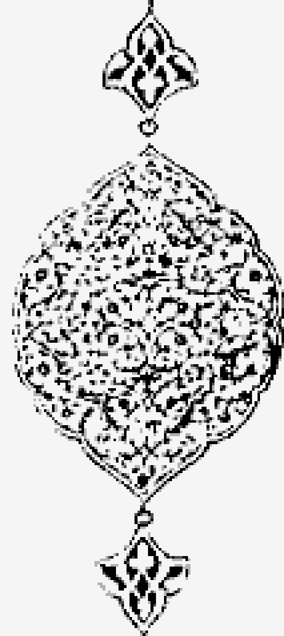
شیخ عبدالله علائلی مصری در "تاریخ الحسین" خود می گوید:

وقتی آن ضربت مرگبار به شکم عمر وارد شد ومورد نگرانی وخطر مرگ قرار گرفت، اول بار که راجع به جانشین وی از او استفسار شد بی

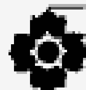



تردید گفت: علی بن ابی طالب است ولی رجال صاحب نفوذ واستفاده‌چی که بیشتر آنها همان رجال بنی امیه ووابستگان آنان بودند، از این جمله احساس خطر کردند وعمر را در خانه خود بستری نموده واز تماس مردم با او جلوگیری کردند وعبد الرحمن بن عوف یک شخصیت سیاسی وطرفدار جدی خودرا بر او گماشتند، عبدالرحمن این نقشه شورای شش نفری را با نکات حساسی که برکناری علی(ع) درآن پیش بینی شده بود طرح کرد ودر آخرین لحظات زندگی عمر که بر اثر خونریزی فراوان فکر خود را از دست داده بود به امضاء عمر رسانید وخود به عنوان یک قهرمان ماجرا ابتکار عمل را در شوری به دست گرفت، شش نفر شوری که کاندید خلافت بودند عبارت بودند از (علی(ع)، زبیر، طلحه، سعد بن ابی وقاص، عثمان وعبدالرحمن بن عوف) پس از مذاکرات مقدماتی عبد الرحمن پیشنهاد کرد که اهل شوری حقوق خودرا به همدیگر واگذار کنند تا زمینهٔ انتخاب هموار شود، زبیر حق خودرا به علی(ع) داد ویکی دیگر به عثمان وسومی هم به عبد الرحمن، عبدالرحمن هم حق خودرا به حکمیت میان علی(ع) وعثمان واگذار کرد، سپس رأی قطعی خودرا موکول به بررسی افکار عمومی ساخت واز شوری خارج شد وبامردم تماس گرفت ورأی خودرا چنین طرح کرد که:

مردم به سنت، وروش دو خلیفهٔ پیش (ابوبکر وعمر) به همان اندازه علاقه دارند که: به کتاب وسنت، پس برنامهٔ قابل قبول عموم این است: (تعهد به عمل به قرآن ودستورات پیغمبر ومراعات سنن شیخین) او به خوبی می دانست که علی(ع) به هیچ وجه سنت این دو را که جز یک مشت بدعت واغراض وامور موقتی نیست در برابر قرآن وسنت پیغمبر نخواهد پذیرفت وبه ناچار کنار می رود.



شیخ عبدالله مصری، در اینجا موضوع شورای شش نفری را فکر





خود عمر نمی داند ومی گوید: از طرف عبدالرحمن به او تحمیل شد،وسپس می گوید:

در قرارداد شوری، به هیچ وجه رجوع به افکار عمومی وبه اصطلاح رفراندم پیش بینی نشده بود ولی عبدالرحمن چون دید صرف مقررات شورای شش نفری که به امضاء عمر رسیده به مقصود او که برکناری علی است کافی نیست برخلاف مقررات شورای شش نفری موضوع رجوع به افکار عمومی را هم به میان آورد.

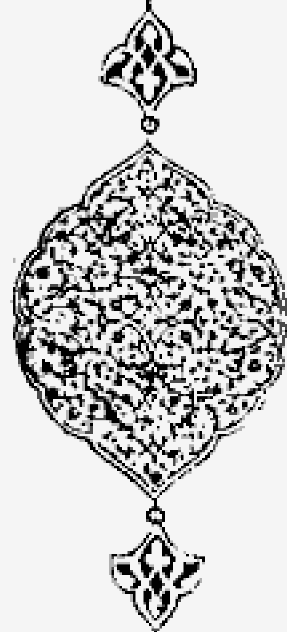
البته ابوبکر دو سال واندی بیشتر متصدی کار نبود ودر دوران او بدعتهای بنیان کن بوجود نیامده بود ولی همان عمر بود که در طول دوازده سال تصدی بر حوادث خود تاآنجا که خواست روشهای ناحق در اسلام وارد کرد، از این رو می فرماید: (موجهای ظلمات دومی بود که سومی را سر تا پا فرا گرفته بود).

٤ - این وضع امواج ظلمت انبوهی بوجود آورد که روی هم متراکم شد ومعاویه تاریک‌ترین نقطهٔ آن بود.

٥ - آشوبهای پیاپی بنی امیه که به وضع تیره دوران یزید کشید، چنان ظلم وظلمتی بوجود آورد که مؤمنان سر از پا نمی شناختند وهرچه تلاش می کردند نمی توانستند خود را از این محیط تیره وتار فراتر برند وبفهمند چه کار باید کرد، «اذا اخرج یده لم یکد یراها» هرچه دست برآورد نتواند دست خودرا ببیند.

[۲۲] ١ - از نظر لغت، فاروق اکبر: بزرگترین جدا کننده میان حق وباطل، میان مؤمن وفاسق، میان بهشتیان ودوزخیان است.

٢ - کسانی که بر زبر زمین یا زیر تودهٔ خاکند: مجلسی(ره) گوید: گفته‌اند آنها که روی زمینند زندگانند وآنها که زیر خاکند مرده‌هایند - انتهی. ولی ممکن است مقصود از کسانی که زیر تودهٔ خاکند ساکنین آن






روی زمین باشند چون مردم امریکا مثلا، زیرا در آن تاریخ جز به این تعبیر بیان آنها میسر نبوده است.

۳ ـ زمین بر خلق خود می لرزد: ظاهراً منظور اضطراب وپریشانی مردم است از هرج ومرج وبی نظمی که بر اثر نبودن رهبر به وجود می آید.

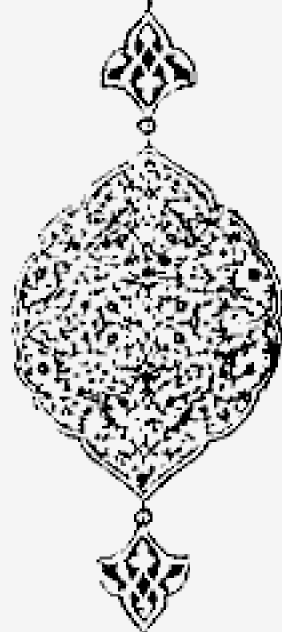
٤ ـ میسم: آهنی است که با آن رمه را داغ می کنند ونشانهٔ مخصوصی می گذارند، برای اینکه شناخته شود وگویا رسم شترداران عرب این بوده که برای نشانی، شتران خودرا به آرم مخصوصی داغ می کردند واسبهای خوب را هم به این وسیله نشانه‌گذاری می نمودند واین کنایه از نشان ولایت علی است که بر دل مؤمنان نقش می شود واز چهرهٔ درخشانشان عیان می گردد وبه این وسیله در دنیا وآخرت شناخته می شوند.

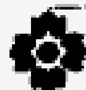
انقیاد برای علی(ع) در امر ونهی او: اشاره به مقامی است که خداوند به پیغمبر عطا کرده ومی فرماید(۷ سوره حشر): «آنچه که رسول خدا برای شما آورد بگیرید واز آنچه شمارا نهی کرد دست باز دارید» واین مقام از آثار ولایت مطلقه وعصمت است ودو حقیقت را می فهماند:

الف: قلب ولی محل مشیت وخواست خدا است وآنچه در آن نقش شود الهام الهی است واز هرگونه اغراض نفسانی وشخصی بر کنار است.

ب: آنچه فرماید متن واقع است وبه هیچ وجه خطا وتحریفی در آن نیست واین مقام اساس جانشینی ورهبری ملت اسلام است وباید هر امامی دارای آن باشد تا در هر پیشامدی راه درست ورأی صواب را اظهار کند.

این همان حق رأیی است که در اجتماعات منظم برای مقام ریاست عظمی محفوظ است ودر مورد اختلاف نظر رأی او قاطع ومتبع است ولی در ریاست دینی چون سر وکارش با عالم نامرئی است ورهبری تاقیامت را بر عهده دارد باید مقرون به تأیید الهی باشد وبا مقام عصمت از هرگونه خطائی مصون باشد.







۶ - تقدم بر علی، تقدم بر خدا ورسول است، مجلسی(ره) فرماید: شاید اشاره باشد به قول خدا سبحانه(۱ سوره حجرات): «اُیا کسانی که ایمان آوردید بر خدا ورسولش پیشی نجوئید(بر خدا ورسولش پیشنهاد نکنید) » قرائت مشهوره مقصود این است که در کاری پیش نیفتید وآنرا قطعی نسازید پیش از آنکه خدا ورسولش حکم آنرا صادر کنند، در اینجا یا همین معنی مقصود است یا مقصود کسی است که خود را از علی(ع) برتر داند وخواهد او را به دنبال خود کشد واو به مانند کسی است که خودرا برتر از رسول خدا(ص) داند وخواهد آن حضرت پیرو او باشد.

۷ - علم منایا وبلایا: اطلاع بر پیشامدهای اشخاص است که برای ائمه فراهم بوده وبه پاره‌ای از محرمان اسرار خود هم گاهی خبر می دادند ودر این موضوع اخبار بسیاری وارد شده است.

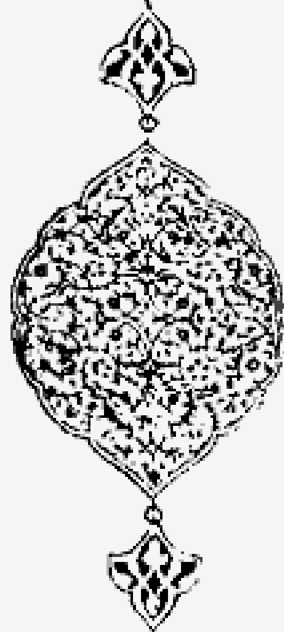
۸ - صاحب الکرات ودولة الدول: مجلسی(ره) گوید چند معنی دارد:

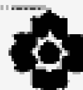
الف: مقصود صاحب حمله‌های در نبرد باشد، زیرا آن حضرت پُرحمله بوده وبی گریز.

ب: صاحب غلبه وپیروزی در نبردها زیرا در هر نبردی شرکت کرده است به پیروزی وغلبهٔ مسلمانان پایان یافته، فیروز آبادی گوید: کرت یعنی یکبار وبه معنی یورش هم آمده.

ج: مقصود این باشد که من صاحب علم به وقایع قرون گذشته وآینده‌ام تا روز قیامت.

د: مقصود این باشد که تاقیامت بارها به دنیا برگردم برای انجام مأموریتهای خدا چنانچه غلبهٔ انبیاء ونجات آنها از گرفتاریها بوسیلهٔ توسل به نور من بوده است وانوار خاندان من، وممکن است * دولة الدول * اشاره به تشکیل دولتهائی باشد که در رجعت برای آن حضرت فراهم می شود چنانچه اخبار بسیاری بر آن دلالت دارد، سعد بن عبد الله در بصائر ودیگران به سند



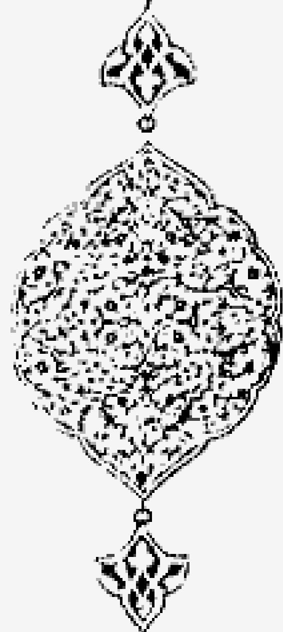


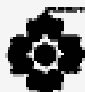

خود از ابی حمزهٔ ثمالی روایت کرده‌اند که امام باقر(ع) در ضمن خطبهٔ درازی که از امیر المؤمنین(ع) نقل کرده است فرموده که: آن حضرت در آن خطبه فرموده: برای من پی‌هم کره است وبرای من پی‌هم رجعت است، منم صاحب رجعتها، منم صاحب صولتها وانتقام‌جوئی‌ها ودولتهای شگفت‌آور تا آخر خطبه واخبار دیگری هم در این موضوع است که ما آنها را در کتاب بحار نقل کردیم.

۹ ـ عصا کنایه از قدرت تصرف در موجودات است که از معجزات موسی(ع) است وعصای وی رمز آن است واین موضوع در اخباری از خصائص امامت شمرده شده.

۱۰ ـ دابّه‌ای که با مردم سخن گوید: اشاره است به (آیه ۸۲ سوره نمل): «واذا وقع القول علیهم أُخرجنا لهم دابة من الأرض تكلمهم أنّ الناس كانوا بآياتنا لايوقنون» وچون فرمان برآنها اجراء شد یک دابه از زمین برای آنها برآوریم که به ایشان بگوید: به راستی مردم را شیوه این بود که به آیات ما یقین نداشتند. در برخی اخبار دابة الارض به یک انسانی تفسیر شده ودر بعضی اخبار هم به خود امیر المؤمنین تطبیق شده است.

[۲۳] صدر خبر سؤال از معنی اولو الامر است که شرحی در بارهٔ آن گذشت، در اینجا مجلسی(ره) بیانی در بارهٔ اختصاص اولو الامر به معصومین از ابن شهرآشوب نقل کرده وقریب به همان استدلال گذشته است که نقطهٔ ضعف آن بیان شد ودر مورد جواب امام به آیهٔ ۵۵ سورهٔ نساء گفته است: مقداری از روایت سقط شده وایجاد سوء فهم نموده است وبعد از بیان آن که متضمن تفسیر چند آیه است گوید: از اینجا ظاهر شد که امام تفسیر آیات متقدمه را مقدمهٔ توضیح نزول این آیه در بارهٔ خودشان قرار داده، زیرا آیات متقدمه نسبت به ائمه روشن‌ترند، سپس گوید: بیضاوی در تفسیر این آیه گفته است که در بارهٔ یهود نازل شده که می گفتند: پرستش بت‌ها نزد







خدا پسندیده‌تر است از آنچه محمد(ص) بدان دعوت می کند و گفته شده در بارهٔ حیی بن اخطب و کعب بن اشرف وجمعی از یهود است که به مکه رفتند وبا قریش برای نبرد با رسول خدا(ص) هم پیمان شدند، قریش به آنها گفتند: شما اهل کتاب هستید وبه محمد از ما نزدیکترید واز نیرنگ شما در امان نیستیم باید به معبودان ما سجده کنید تا به شما مطمئن شویم ویهود این کار را کردند، جبت در اصل نام بت مخصوصی بوده ودر هر معبودی جز خدا استعمال شود و گفته‌اند که از جبس باز گرفته شده وآن کسی است که خیری ندارد سین آن بدل به تاء شده، طاغوت به هر باطلی گویند بت باشد یا چیز دیگر تاآنکه گوید بنابر تأویل امام(ع) جبت وطاغوت اول ودوم باشند ومقصود از «الذین کفروا» سائر خلفاء جور واین منافات با شأن نزول آیه ندارد زیرا چون خدا مخالفان رسول را ذم ولعن کرده، این ذم ولعن در مخالفان اهل بیت هم جاری است. تااینجا کلام مجلسی است.

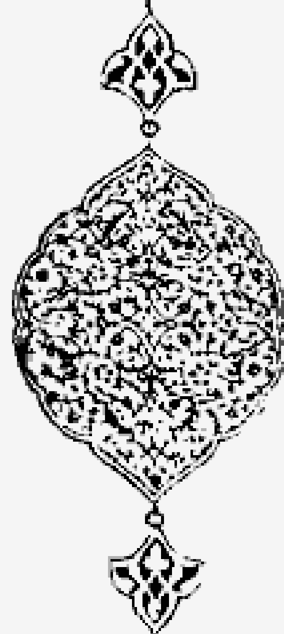
ولی اگر جبت وطاغوت بر خلفاء جور تطبیق شود باید مقصود از «الذین کفروا» تابعان آنها باشد نه سائر خلفاء جور.

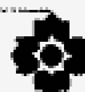
مجلسی (ره) از طبرسی در مردم محسود چند قول نقل کرده:

الف ـ شخص پیغمبر(ص) که بواسطهٔ مقام نبوت به او حسد بردند وبواسطهٔ آنکه نُه(۹) زن بر او حلال شد وبه آنها میل داشت، گفتند: اگر پیغمبر بود چنین نبود، خدای سبحانه بیان کرد که نبوت در خاندان ابراهیم تازه نیست.

ب ـ مقصود از محسودین پیغمبر وآل او است که از امام باقر(ع) روایت شده وفضلی که در پیغمبر(ص) سبب حسد است نبوت است ودر آل او مقام امامت.

[۲۴] شرح از طبرسی: مقصود از علامات، نشانه‌های راه است وبعضی گفته‌اند: علامات، کوهها است در روز واختران در شب، وبعضی





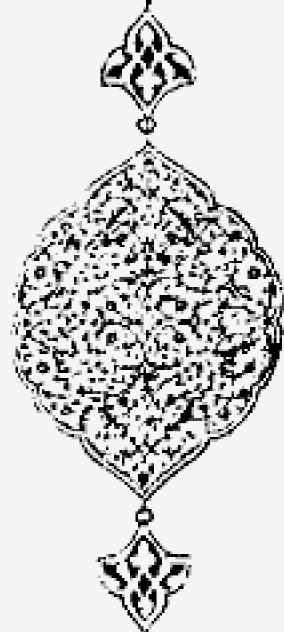


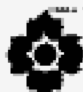
گفته‌اند: مقصود این است که ستاره‌ها نشانهٔ قبله‌اند وبنابر تفسیر امام، ضمیر (هم) وضمیر (یهتدون) هر دو به علامات برگردند واین اظهر است زیرا در آیهٔ قبل فرماید: «کوههای لنگر واری بر روی زمین افکند تا مبادا زمین بر شما بلرزد وجویها وراهها در آن نهاد شاید شما رهبری شوید» وبنابر تفسیر مشهور باید در این آیه "تهتدون " گفته شود که خطاب به مردم باشد ولی بنابر تفسیر امام نیازی نیست که بگوئیم از خطاب التفات به غیبت شده است ووجود این معانی در بطن آیات مخالف معنی ظاهر آنها نیست، زیرا چنانچه برای اهل زمین کوهها ونهرها وستاره‌ها وعلاماتی است که از آنها به راههای ظاهر زمین رهبری شوند وامور معاش خودرا اصلاح کنند هم چنان لنگرها از وجود انبیاء واوصیاء وائمه دارند که بوسیلهٔ آنان زمین برجا ماند ونشانه‌های علوم ومعارف باشند که وسیلهٔ زندگی معنوی بشر است، پس وجود پیغمبران وامامان خورشید وماه واخترانی است که بوسیلهٔ آنها به مصالح دنیا وآخرت رهبری شوند.

[۲۵] از شرح مجلسی(ره):

۱ ـ عدن یعنی اقامت وگفته شده است که جنت عدن نام شهر بهشت است که مسکن انبیاء وعلماء وشهداء وپیشوایان عادل است ومردم دیگر در بهشت‌هائی گرد آنند، وگفته شده نام کاخی است مخصوص پیغمبر یا صدیق یا شهید یا امام عادل وگفته‌اند: عدن نام نهری است که در دو سویش جنات عدن واقعند واوّلی درست‌تر است.

۲ ـ صنعاء شهری است در یمن (که اکنون پایتخت است) و أَیْلَه به همزهٔ مفتوحه وباء ساکنه دو نقطه بزیر در قاموس گفته است: نام کوهی است میان مکه ومدینه نزدیک ینبع ونام شهری است میان ینبع ومصر ونام قلعهٔ معروفی است و اِیله به همزهٔ مکسوره نام دهی است در باخرز ونام دو جای دیگر است.. ولی در کتب دیگر أُبلّه ضبط شده به الف مضمومه وباء یک







نقطه ولام باتشدید وآن نام شهری است در بصره که طرف دریا بوده وشاید بصرهٔ کنونی جای آنرا گرفته است.

۳ ـ از خبر (۷) جملهٔ " قال رسول اللّٰه " افتاده است (یعنی عبارت چنین بوده که امام باقر گوید: رسول خدا فرمود) چنانچه از مضمون آخر خبر فهمیده شود.

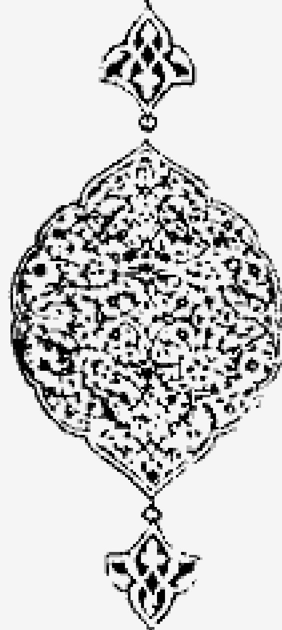
[۲۶] ۱ ـ از شرح مجلسی(ره):

طبرسی(ره) گفته: در تفسیر آیهٔ «فاسألوا أهل الذکر» چند قول است:

۱ ـ مقصود دانشمندان به اخبار ملتهای گذشته است، مؤمن باشند یا کافر، وعالم را أهل ذکر گفته‌اند چون ذکر وابسته به علم است.

۲ ـ مقصود از اهل ذکر اهل کتاب است ـ از ابن عباس ومجاهد نقل شده ـ یعنی ای مشرکین مکه، اگر شما نبوت پیغمبر را نمی دانید از أهل توراة وانجیل بپرسید، زیرا آنها به اخباری که یهود ونصاری از کتابهای خود نقل می کردند تصدیق می نمودند ولی پیغمبر را از کینه وعداوت تکذیب می کردند.

۳ ـ مقصود از أهل ذکر اهل قرآن است، ابن زید چنین گفته واین نزدیک است بدانچه جابر ومحمد بن مسلم از امام باقر(ص) روایت کرده‌اند که فرمود: ما أهل ذکر هستیم وخدا هم در قرآن (۱۰ سوره طلاق) پیغمبر خودرا ذکر گفته است بنابر این که «رَسُولاً» بدل از «ذکراً» باشد. تمام شد گفتهٔ طبرسی، من گویم: از اخبار ظاهر می شود که به وجه دیگر هم ائمه(ع) اهل ذکرند وآن این است که ذکر قرآن است وائمه اهل قرآنند وآخر خبر هم اشاره بدان دارد و صفّار در بصائر از امام باقر(ع) به اسناد بسیاری در تفسیر این آیه روایت کرده است که فرمود: ذکر قرآن است وما أهل قرآنیم وما مسئولیم، مضمون این تفسیر را عامه نیز روایت کرده‌اند.



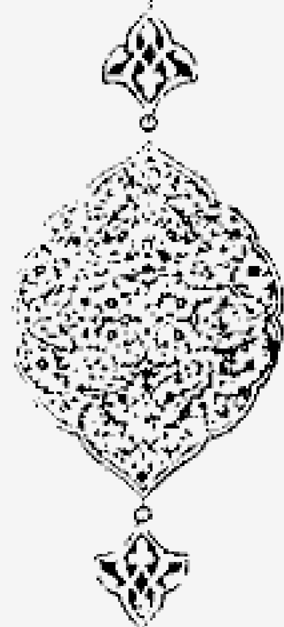


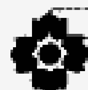
شهرستانی در تفسیر خود به نام " مفاتیح الأسرار " از امام صادق(ع) روایت کرده که مردی از وی پرسید و گفت: علمای ما می گویند ذکر در گفتار خدا «فاسئلوا أهل الذّکر ان کنتم لاتعلمون» همان توراة است واهل ذکر هم علمای یهودند، امام فرمود: در این صورت خدا مارا به دین یهود دعوت کرده است بلکه به خدا ما هستیم اهل ذکر که خدا دستور داده در هر مسألهای به ما مراجعه شود. پایان نقل از مجلسی.

مضمون خبر اخیر این است که به هیچ وجه منظور آیه، سؤال از أهل کتاب نیست با اینکه این آیه در دو مورد از قرآن است: اول در سورهٔ نحل که گذشت ودوم در سورهٔ انبیاء آیهٔ ۷ واین هر دو از سورههای مکّی نزولند وطرف خطاب در آنها منکران نبوت است ومقصود دعوت آنها است برای بررسی راجع به تصدیق پیغمبر اسلام ویکی از آن بررسیهای مفید رجوع به علمای یهود ونصاری بوده وتحقیق از علامات نبوت طبق بشارتهائی که در کتب آنها وارد بوده است، در این صورت به یکی از دو وجه باید این روایت را توجیه کرد:

۱ ـ مضمون آیه از نظر ارجاع به توراة، جنبهٔ وقتی داشته ومخصوص همان دوران مبارزات اولیه با منکران نبوت بود وبرای هر زمانی نبوده است وچون در آینده موضوع نبوت محقق شد ویا بررسیهای روشن‌تری زمینه پیدا کرد مفاد این آیه از این نظر نسخ ومتروک است یا اینکه بی موضوع است ودر حال سؤال سائل از امام باقر(ع) به هیچ وجه منظور از آیه، رجوع به توراة نبوده و وظیفهٔ احدی نیست که به علمای یهود ونصاری رجوع کند وسؤالی نماید.

۲ ـ مورد خطاب در پرسش از اهل توراة همان خصوص کفار ومشرکین معارض با پیغمبر بودند واین دستور از نظر الزام آنها بوده برای اعتراف به حق ونظر کلی وعمومی در میان نبوده واین به اعتبار استنادی بوده

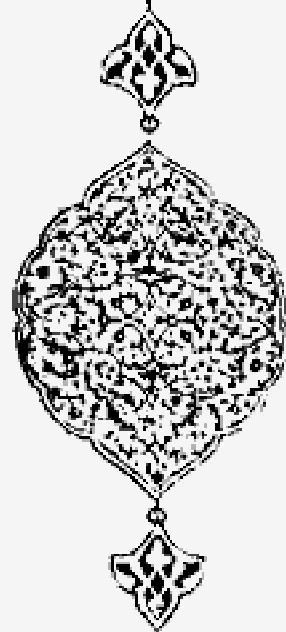


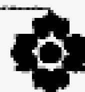



است که کفار معارض با پیغمبر به علمای یهود ونصاری یا خصوص یهود داشته‌اند در این صورت هم این حکم از این نظر شخصی است وموضوع ندارد ولی از نظر مراجعه به اهل دانش ودین در اخذ مسائل وتحصیل یقین یک کلی عقلی است وهمیشه به قوت خود باقی است ومرجع عمومی وثابت برای مسلمانان همان ائمهٔ معصومین علیهم السلام هستند.

۲ - در تفسیر «وانه لذکر لک ولقومک» طبرسی(ره) گفته: یعنی قرآنی که به تو وحی شده شرف تو وتبار تو از قریش است - ازابن عباس و سدی. وگفته شده شرف همهٔ عرب است زیرا قرآن به زبان آنها است واین شرافت برای نزدیکتران به پیغمبر مخصوص‌تر است وشرف قریش بیشتر از سائر عرب است وشرف بنی هاشم در میان قریش بیشتر است ومقصود از «سوف تسئلون» بازپرسی از شکر این نعمت شرف است وبرخی گفته‌اند: بازپرسی از قرآن واز قیام بحق آن است، مجلسی(ره) گوید: من گویم بنابر تفسیر امام ذکر در آیه به معنی مذکر است ومعنی «سوف تسئلون» این است که تو وقوم تو مرجع پرسش از معانی قرآن می شوید تاآخر الزمان واین معنی مفهوم‌تر است، از ظاهر این خطاب چنانچه بر ذوی‌الالباب پوشیده نیست. پایان کلام مجلسی(ره).

ظاهر آیه این است که قرآن دلیل روشن خداشناسی و دینداری است ومتضمن قوانین زندگی مادی ومعنوی جامعهٔ بشری است وهر قانونی مسئول اجراء می خواهد مسئول اجرای قوانین در حکومتهای بشری هیئت دولت است ومسئول اول نخست وزیر است که زمام امور به دست او است وامضای او در اجراء هرگونه حکمی سندیت دارد، بنابر این مسئولیت لازم مقام فرماندهی وپیشوائی است واین کنایهٔ روشنی از مقام امامت وخلافت است وبه همین نظر اختصاص به ائمهٔ معصومین دارد، اگرچه مسئولیت از نظر اتمام حجت بواسطهٔ قرآن برای همهٔ بشر است از نظر اینکه قرآن دلیل روشن صدق







نبوت است واختصاص به خود پیغمبر وقومش از نظر این است که برای آنها از سائر مردم روشن‌تر است، مقصود این است که آیه دلالت دارد بر ثبوت مسئولیت در برابر آن اندازه از وظیفه که بوسیلهٔ قرآن نسبت به هر کس روشن است واین حکم کلی از نظر افراد تفاوت بسیار دارد وبه این ترتیب باید ملاحظه شود:

۱ ـ خود پیغمبر(ص) مسئول دریافت وحی، وظیفهٔ تبلیغ ومبارزه با منکران، عمل به قرآن واجراء دستورات وپیشوائی امت.

۲ ـ خلفاء حق هم در همهٔ این مراحل با پیغمبر شریکند جز در همان موضوع دریافت وحی.

۳ ـ عمل به احکام قرآن واجرای آن نسبت به همهٔ مسلمانان.

٤ ـ تدبر در آن برای فهمیدن خدا وصفات شایستهٔ او وفهمیدن بر حق بودن پیغمبر نسبت به همهٔ بشر.

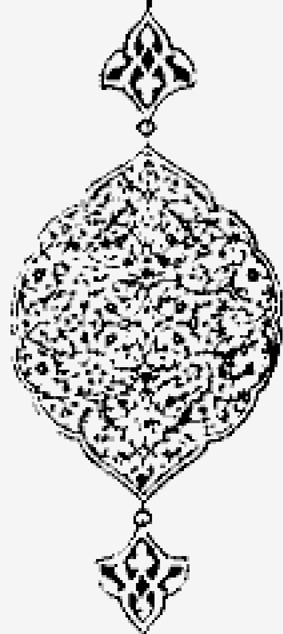
[۲۷] ۱ ـ مجلسی(ره) گوید: استشهاد به آیهٔ اخیر برای تنظیر است یعنی چنانچه خداوند حضرت سلیمان را در امور دنیا صاحب اختیار کرد وبه هر که می خواست هرچه می داد وبه هر که نمی خواست نمی داد موضوع بذل علم را هم به ما تفویض کرده است وشاید در سلیمان هم اختیارات اعم بوده است، بیضاوی گفته «هٰذا عطاؤُنا» یعنی این ملک وبسط ید وتسلط بر چیزهائی که دیگران بر آن تسلط نیابند عطیه ما است، به هر که خواهی ببخش واز هر که خواهی دریغ کن وحسابی بر تو نیست، یا: عطای تو محدود نیست، یا: این عطائی که ما به تو دادیم حساب واندازه ندارد.

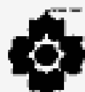
۲ ـ مسئولیت در پیشوا از سه نظر است:

(۱) از نظر تبلیغ وظائف به مردم، آموزش، وظیفهٔ فرهنگ.

(۲) از نظر حسن اجراء امور فرد واجتماع.

(۳) از نظر حفظ اجتماع از شورش وفساد داخلی یا هجوم دشمن






خارجي وبيگانه.

مسئوليت در پيشواي اجتماع که در يک جامعهٔ مذهبي بر پيغمبر يا امام تطبيق مي شود عمومي وقطعي وقابل استثناء نيست وموضوع جواب سؤال که محل بحث راوي است اعم از مسئوليت است زيرا جواب سؤالات يک قسمتي، از اداي وظيفهٔ تبليغي است در صورتي که سؤال در موضوع امور لازمه طرح شود، وبه همين جهت امام مي فرمايد: جواب هر سؤالي مشمول مسئوليت عامهٔ پيشوا نيست بلکه خود او بايد صحت آن سؤال وزمينهٔ سؤال ووقت مساعد يا جواب را تشخيص بدهد، چنانچه در خود قرآن مجيد هم به اين موضوع توجه شده است (۱۰۱ سوره مائده): «ايا آن کساني که گرويديد، نپرسيد از چيزهائي که اگر براي شما آشکار شود بدتان آيد» در اين صورت اختيار در جواب سؤالات مخالفت با مسئوليت تبليغ که به عهدهٔ امام است ندارد.

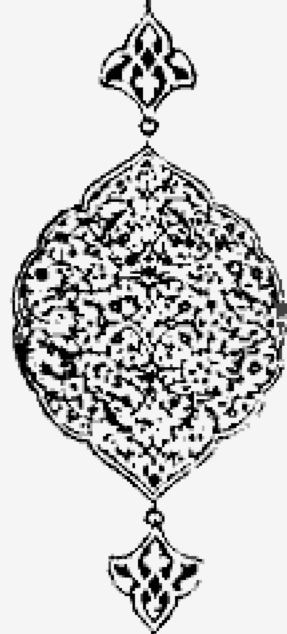
[۲۸] "ذکر" به معني يادآوري است نسبت به حقيقتي که مبدأ هستي وخداوند است واز نظر اينکه فطرت هر کس سابقهٔ توجه به خدا را دارد وبوسيلهٔ آلودگي‌ها وسوء پرورش فراموشي وغفلت عارض شده بر اين توجه که منظور از قرآن وتبليغ رسول است ذکر گفته شده واين کلمه هم بر خود قرآن صادق است و هم به شخص پيغمبر که مبلّغ آن است ودر اخبار بر هر دو از روي حقيقت تطبيق شده است.

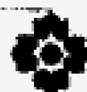
[۲۹] در اينجا بايد گفت:

(گفته بودم چو بيائي غم دل باتو بگويم
چه بگويم که غم از دل برود چون تو بيائي)

[۳۰] قبلاً يادآور شديم که آيه از نظر رجوع به اهل کتاب مخصوص زمان پيغمبر بوده واز اين نظر در حکم منسوخ است.

[۳۱] در اين حديث، شرحي را که ذيل حديث (۳) بيان شد تأييد



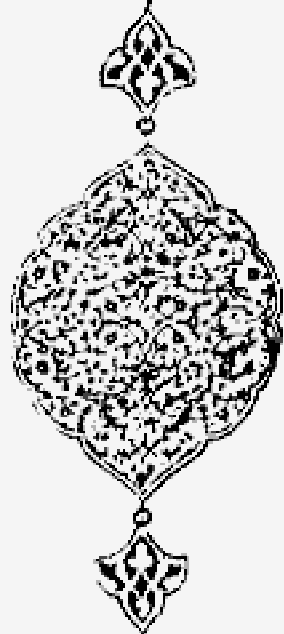



کرده می فرماید: شیعه مسئول پرسش از مسائلند وما هم مسئول تبلیغ وبیان هستیم ولی معنی این مسئولیت این نیست که در برابر هر پرسشی باید فوراً جوابی گذاشته شود، بلکه تشخیص صلاحیت سؤال ونحوهٔ جواب وقت مقتضی آن با ما است.

[۳۲] مجلسی(ره) گفته است: ما کان المؤمنون ـ یعنی درست نیست که همهٔ مؤمنین به سوی اهل علم بکوچند برای طلب علم، زیرا این سبب اختلال نظم زندگی آنها است، فلولا یعنی باید بکوچد از هر فرقهٔ بسیاری طائفهٔ اندکی تا دین را بفهمند وتا بیم دهند قوم خودرا وقتی نزد آنها برگردند، به این آیه استدلال شده بر اینکه طلب علم واجب کفائی است وهم بر حجت بودن خبر واحد. ودر آیه وجه دیگری است وآن این است که نازل شده در بارهٔ مجاهدان یعنی فراهم نشود برای آنها که همه به جهاد کوچ کنند بلکه واجب است از هر فرقهای یک طائفه بکوچند تا باقیمانده در دین فقیه شوند وچون کوچ کردهها به آنها برگردند آنان را بیم دهند واین دلیل است بر اینکه جهاد واجب کفائی است و (قال) در حدیث به معنی (کتب) است یعنی نوشت که خدا تبارک وتعالی، شاید امام(ع) آیه را تفسیر کرده که وقتی تبلیغ بی اثر باشد واجب نیست چنانچه ظاهر سیاقش این است وحاصل این است که جواب ندادن برای تقیه ومصلحت است وگفته شده است شاید مراد این است که اگر از ما هر چه بپرسید پاسخ دهیم بسا در ضمن جوابها باشد که از ما نپذیرید ومشمول این آیه شوید وبرای شما بهتر است که همان پرسشهائی را به شما پاسخ دهیم که می دانیم از ما می پذیرید.

" وافی " هم در شرح حدیث، همان قسمت آخر کلام مجلسی را عیناً نقل کرده است: " ولم یفرض علیکم الجواب " را استفهام استبعادی دانسته. آنچه به نظر می رسد این است که:

۱ ـ بیانی که مجلسی برای آیهٔ نفر کرده مورد اعتراضاتی است:

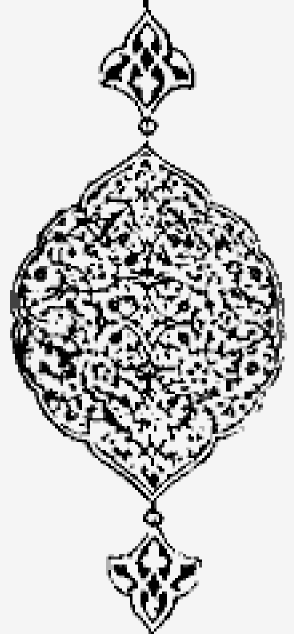






الف ـ ما کان المؤمنون لینفروا کافة را به معنی عدم امکان نفر عمومی تفسیر کرده وسپس آنرا به لزوم اختلال نظم زندگی بر اثر طلب علم عمومی تأیید کرده وحاصلش این است که کوچ عمومی برای طلب علم یا برای جهاد واجب نیست بلکه مفسدهٔ اختلال نظام دارد وباید حرام باشد، واین از دو نظر اشکال دارد: اولاً ـ ما کان المؤمنون لینفروا کافة گزارش وضع مؤمنان است یعنی عموم مؤمنین عادت به کوچ ندارند، این گزارش ممکن است از راه گله باشد یعنی با اینکه خوب است همه کوچ کنند ولی نمی کنند وباید یک طائفه این کار را بکنند واز این استفاده نمی شود که اگر همه کوچ کنند، کارشان درست نیست وبه زمین می خورد. وثانیاً ـ وضع طلب علم در زمان پیغمبر عبارت از تعلیم قرآن ودستورات عملی پیغمبر اسلام بوده که بوسیلهٔ اقامهٔ نماز یومیه انجام می شده با امامت شخص پیغمبر یا نائب او که در هر مسجدی معین می کرده واین اندازه از صرف وقت برای تحصیل علم نسبت به هر مسلمان مکلفی میسر بوده.

ب ـ در صورتی که طلب علم برای عموم موجب اختلال نظم باشد وواجب نباشد وبلکه حرام باشد، چگونه می توان گفت: طلب علم واجب کفائی است با اینکه واجب کفائی باید بر همه واجب باشد ومصلحت وامکان عمل نسبت به همهٔ مکلفین به آن موجود باشد ولی پس از آنکه یکی یا جمعی آن واجب را ادا کرد از دیگران ساقط شود واگر طلب عمومی علم یا جهاد غیر مقدور باشد یا مفسده‌بار باشد نمی تواند بر همه واجب باشد تا آنکه گفته شود واجب کفائی است، واجب بر فردی در جمعی یا دستهٔ نامعلومی در امت واجب کفائی نیست وبلکه امکان آن مورد اشکال است، آری ممکن است وجوب به عنوان خاصی تعلق گیرد که بر افراد معین تطبیق شود، چون حج بر مستطیع یا امر به معروف ونهی از منکر بر مقتدر ـ مثلا ـ ولی امر فرد مردد یا دستهٔ مردد علاوه بر آنکه معنی واجب کفائی نیست

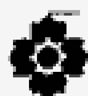


صحتش مورد تردید است.

ج ـ کلام امام(ع) در بیان آیهٔ(۵۰ سوره قصص) نکوهش متمردان است وبه هیچ وجه دلالت بر سقوط تبلیغ ندارد بلکه دلیل بر وجوب آن است.

آنچه به نظر می رسد این است که مورد کلام احمد بن محمد که می گوید: «پرسش بر همهٔ آنها واجب است وجواب بر شما واجب نیست» مخالفین ائمه است نه شیعه وپیروان ائمه وگرنه باید بگوید: پرسش بر ما واجب است ودر این صورت استفهامی هم چنانچه "وافی" گفته در کلام نیست بلکه صرف بیان واقعی است ومقصود این است که پرسش از شما بر مخالفان تا آنجا هم واجب است که شما جواب هم ندهید ولی با این حال آنها در مقام پرسش از شما ومراجعه به شما نیستند با اینکه قرآن سؤال از اهل ذکر وطلب علم را واجب کرده است، در اینجا امام موضوع تمرد مردم را نسبت به پیغمبر به میان می کشد وعلت آنرا هواپرستی بیان می کند ومی فرماید: نسبت به شخص پیغمبر هم چنین بوده وخداوند در قرآن با این آیه پیغمبر خودرا تسلیت داده است وسرّ مخالفت وتمرد آنها را بیان کرده وحاصل اینکه اگر اکثر مسلمانان که خودرا پیرو قرآن می دانند از ما نمی پذیرند به علت هواپرستی است وپیروان هوا وهوس گمراه‌ترین مردمند، چنانچه نسبت به شخص خود پیغمبر هم چنین بوده است.

[۳۳] مجلسی(ره) گوید که: «هل يستوي الذين يعلمون والذين لايعلمون»؟ استفهام انکاری است ومقصود این است که هرچه مورد نیاز امت باشد می دانند «والذين لايعلمون» یعنی همه آنرا نمی دانند، «انما يتذكر اولو الألباب» یعنی خردمندان وصاحبان عقل سالم زیرا آنهایند که فضل اهل علم را بر دیگران درک می کنند ومصداق آنها شیعه است که به امامت اعلم معتقد شدند واو را بر دیگران تفضیل دادند وبالجمله این آیه دلالت دارد بر



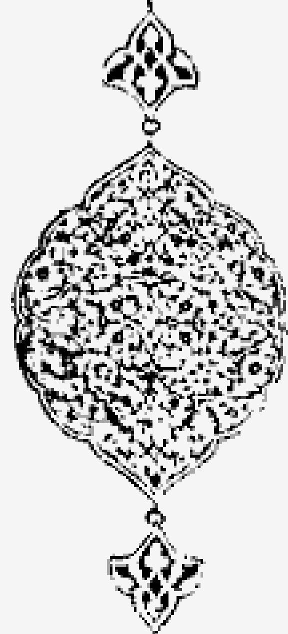


امامت ائمهٔ ما(ع) زیرا دلالت دارد که مناط فضل ومیزان آن علم ودانش است وشک نیست که ائمهٔ ما در هر عصری از همهٔ مدعیان خلافت ودیگران اعلم بودند.

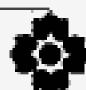
طبرسی(ره) گوید: معنی آیه این است که برابر نیستند کسانی که می دانند آنچه را خدا از ثواب وعقاب وعده داده وآن کسانی که این را نمی دانند «انما یتذکر اولو الألباب» یعنی همانا صاحبان خرد از مؤمنان پند پذیرند وسپس مضمون روایت این باب را از امام صادق(ع) نقل کرده است:

کلمهٔ «یعلمون» باید مفعولی داشته باشد که عبارت از معلوم است، در این آیه معلوم ذکر نشده، علمای بلاغت فعل را به منزلهٔ لازم دانسته ومفعول آنرا متروک می دانند ومی گویند: مقصود این است که علم وبی علمی با هم برابر نیستند، مرحوم مجلسی(ره) به کمک اخبار باب مفعول را محذوف دانسته وچون قرینه بر تعیین آن نیست حمل بر عموم کرده یعنی می دانند هر چیز را که یک پیشوا باید بداند ودر جملهٔ نفی هم ظاهر این است که مفعول را عمومی دانسته یعنی نمی دانند هیچ چیز را در صورتی که با ندانستن برخی از چیزها هم برابری منتفی می گردد، مرحوم طبرسی به قرینهٔ مقام مفعول را ثواب وعقاب دانسته است.

ولی در صورتی که به گفتهٔ اهل بلاغت مفعول را متروک بدانیم در این دو جمله مقابله میان یک دسته دانشمند است ویک دسته نادان یعنی دانشمندان با نادانان برابر نیستند واگر علم را همان اطلاع بر واقعیات ثابته بدانیم چنانچه از این کلمه فهم می شود تطبیق جملهٔ اول بر ائمهٔ معصومین وتطبیق جملهٔ دوم بر مخالفین معاند آنها روشن است.



[۳٤] مجلسی(ره) گوید: «نحن الراسخون فی العلم» اشاره است به قول خدا (٦ سوره آل عمران): «او است که فرو فرستاد بر تو قرآن را، از آن است آیاتی محکم که ام الکتابند یعنی اصل آنند وآیات دیگری




متشابهات» در تفسیر محکم ومتشابه چند قول است:

۱ ـ محکم آن است که بی قرینه مقصود از ظاهر آن فهم شود ومتشابه بی قرینه معنی ظاهرش مفهوم نیست ومورد تردید است.

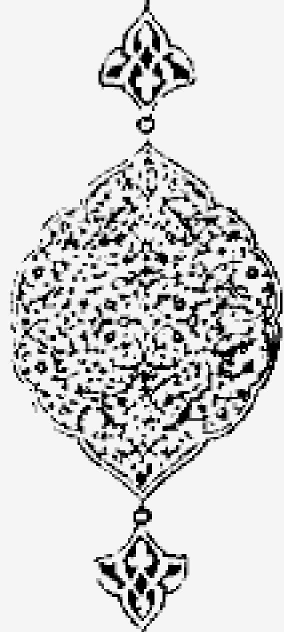
۲ ـ محکم آن است که جز یک تأویل ندارد وبرای متشابه تأویلات چند در میان است.

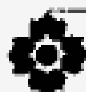
۳ ـ محکم آن است که تأویل آن معین است ومتشابه آن است که تأویل آن معین نیست چون قیام ساعت.

سپس خدا فرموده: «اما کسانی که دلشان کج است دنبال متشابه روند یعنی آنرا دلیل بر باطل خود آورند برای آشوبگری یعنی طلب گمراهی وگمراه کردن وتباه کردن دین بر مردم» از امام صادق(ع) روایت شده که: «فتنه کفر است» ـ وبرای جویا شدن تأویل آن بر خلاف حق «ونداند تأویل آنرا جز خدا وراسخون در علم» طبرسی(ره) گفته: یعنی کسانی که دانش پابرجا دارند وآنرا خوب ضبط کرده ودر آن استادند. ودر نظم وحکم این دو جمله اختلاف است بر دو قول:

۱ ـ راسخون عطف بر " اللّٰه " است با واو به این معنی که تأویل متشابه را نداند جز خدا وراسخون در علم که آنها هم تأویل آنرا می دانند، بنابر این جملهٔ بعد حالیه است ومقصود این است که با علم به آن اظهار ایمان به آن هم دارند»این قول از ابن عباس ومجاهد وربیع ومحمد بن حنفیه وزبیر نقل شده وابی مسلم آنرا اختیار کرده واز امام باقر(ع) هم روایت شده.

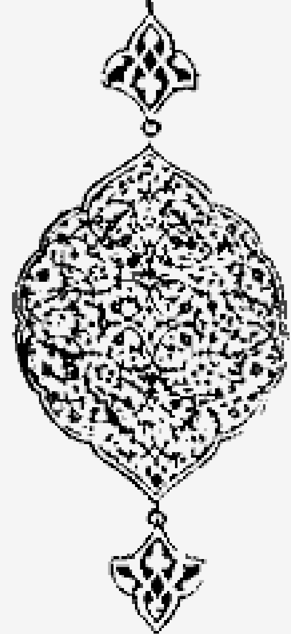
۲ ـ جملهٔ سابق به کلمهٔ " اللّٰه " تمام است و " الراسخون فی العلم " اول جملهٔ دوم است، و واو استیناف است ومعنایش این است که علم تأویل متشابه منحصر به خدا است وراسخون در علم بطور اجمال بدان ایمان دارند وبنابر این " الراسخون " مبتدأ است، وجملهٔ " یقولون " خبر آن است. پایان کلام مجلسی(ره).



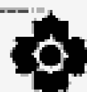



آنچه به نظر می رسد این است که آیات محکمات آیاتی است که دلالت بر دستور عملی کند یا نقل مطالب عمومی باشد که همهٔ بشر بفهمند ونیاز به عقیده وایمان ندارد چون بیان امور طبیعی وتاریخ، ولی متشابهات آیاتی است که دلالت بر مسائل عقلی ونامرئی دارد یا بیان احوال آینده است چون برزخ وقیامت وبهشت ودوزخ، زیرا چنین آیاتی است که دست آویز مخالفان پیغمبر بوده، در سیرهٔ ابن هشام از ابو جهل نقل شده که این گونه آیات قرآن را یاد می کرد وبه کف دست خود پف می کرد ومی گفت: از این حرفها چیزی به کف من نمی آید.

کلمهٔ " فتنه " هم در قرآن بیشتر در معنی بر گشت از دین استعمال شده ومقصود این است که کفار این آیات دور از فهم قرآن را دست آویز می کردند وجوانانی را که ایمان آورده بودند از ایمان بر می گردانیدند وهمین گونه آیات است که دست آویز طوائف ضاله ومضلهٔ وابسته به اسلام شده ومی شود وتأویل هم به معنی سرانجام هرچیز است آیات، راجع به امور پس از مرگ است که در انجام تأویل وتردید می شود وتنها با ایمان راسخ است که می توان بدان پای بند شد واز نظر دلالت آیه بر اینکه راسخون در علم تأویل آیات متشابهه را می دانند تفاوتی نیست زیرا اگر هم در کلمهٔ " الله " وقف شود چنانچه قرائت معروف وثبت در قرآنهای معرب کنونی است وبه کلمهٔ " الراسخون " جمله آغاز شود خود ایمان به هرچیزی همان معنی علم به آن را می دهد زیرا ایمان به خدا همان معرفت خدا است وایمان به پیغمبر وامام شناختن آنها است وایمان به آیات متشابهه هم دانستن تأویل آنها است چون ایمان نسبت به امور نامرئی غیر عملی معنائی جز عقیدهٔ کامل وتزلزل ناپذیر ندارد واز نظر دلالت آیه به اینکه راسخون در علم عالم به تأویل آیات متشابهه هستند تفاوتی میان دو قرائت نیست.



[۳۵] مجلسی(ره) گوید: طبرسی در تفسیر «آیات بینات فی




صدور الذين اوتوا العلم» گفته است: یعنی قرآن دلالات روشنی دارد، در سینهٔ علماء ودانشمندان که پیغمبر است وهر که بدان ایمان دارد، زیرا آن را حفظ کردند ودر دل جا دادند ومعنایش دلنشین آنها است وگفته‌اند مقصود ائمه از آل محمد اند واز امام باقر وامام صادق(ع) روایت شده وبعضی گفته‌اند که کنایه از شخص خود پیغمبر است که درس نخوانده بوده وخواندن ونوشتن نیاموخته وآیات روشن او در سینهٔ علمای اهل کتاب ثبت است، زیرا در کتب آنها همین طور وصف شده است.

در روایت سوم به ابوبصیر فرموده که: مقصود از آیات بیّناتی که در صدور علماء است همین الفاظ قرآن نیست که در میان دو پارهٔ جلد قرآن ضبط است وبسیاری از مردم آنرا حفظ می کنند بلکه حقائق علمیهٔ قرآن است واحاطه به اسرار آن، در اینجا است که ابو بصیر تعجب می کند ومی پرسد چه کسانی هستند که قرآن به این معنی را در سینه دارند، امام می فرماید: این علم منحصر به ما ائمه است.

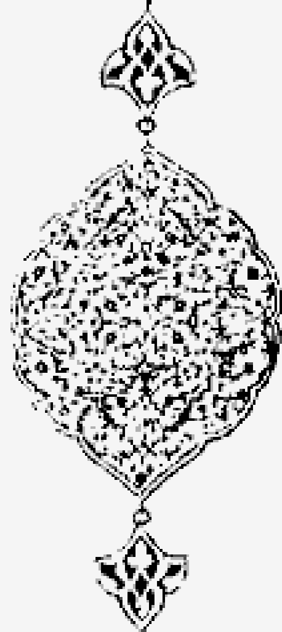
[۳۶] ۱ ـ از طبرسی در تفسیر کتاب موروث سه قول نقل شده است: ۱ ـ مقصود خصوص قرآن است ۲ ـ توراة است ۳ ـ مطلق کتب آسمانی.

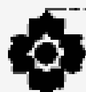
ودر وارث هم سه قول است: ۱ ـ انبیاء(ع) ۲ ـ عموم علماء ودانشمندان دینی اسلام ۳ ـ در روایت از امام باقر وامام صادق(ع) مخصوص به ائمه از آل محمد است.

در بارهٔ ظالم به نفس که در آیه است نیز اقوالی است:

۱ ـ ضمیر آن به عباد برگردد ومقصود این است که برخی از بندگان خدا ظالم به نفس هستند. سید مرتضی این را اختیار کرده است.

۲ ـ ضمیر به همان "مصطفین" برگردد ومقصود این است که برخی از برگزیده هایند که به خود ستم کنند، ومؤید آن است حدیث ابو

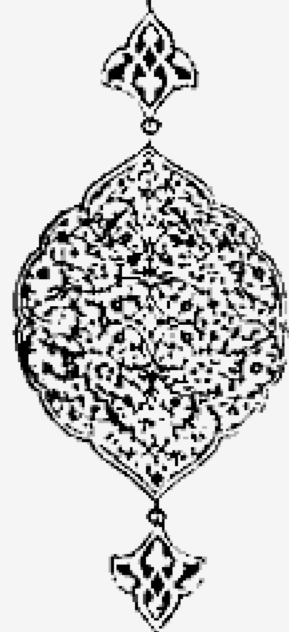


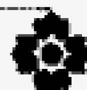



درداء که گوید: شنیدم از پیغمبر(ص) که در شرح این آیه می فرمود: سابق بالخیرات بی حساب به بهشت رود ومقتصد محاسبهٔ آسانی دارد وظالم به خود توقیف شود وسپس به بهشت رود وهمین‌ها باشند که گویند حمد خدا را که غم از ما برد و در روایت امام باقر است که ستمکار به خود از ماها کسی است که خوب کرده وبد کرده ومقتصد کسی است که در عبادت کوشا است وسابق بالخیرات علی وحسن وحسین وشهدای از آل محمدند.

مجلسی(ره) گوید: ظاهر اخباری که در این باب نقل شده واخبار دیگری که در کتاب کبیرم نقل کردم این است که هر سه قسم از آل محمدند وظالم فاسق از آنها است ومقتصد صالح از آنها است وسابق بالخیرات خود امام است ولی سادات فاسد العقیده ومدعی ناحق امامت در آنها داخل نیست ومقصود از ظالم به نفس کسی است که عقیدهٔ او درست است وعملی نکرده که از ایمان بیرون رود وضمیر در «جنات عدن یدخلونها» (در آیهٔ بعد) راجع به خصوص مقتصد وسابق بالخیرات است وشامل ظالم نمی شود وبر هر تقدیر مقصود از اینکه برگزیدهٔ خدایند از نظر خاندانی است نه از نظر هر فردی چنانچه ارث کتاب هم به همین نظر است یعنی قرآن به خاندان آنها ارث رسیده نه هر فردی از آنها.

۲ ـ ارث کتاب عبارت از صلاحیت پیروی آن است وهمان معنائی است که پیغمبر در حدیث ثقلین بدان اشاره کرده است وفرموده است: کتاب خدا وعترت من ترکهٔ من است که در میان شما بجا می گذارم چنانچه در بارهٔ توراة هم قرآن می فرماید (۵۲ سوره غافر): «ولقد آتینا موسی الهدی واُورثنا بنی اسرائیل الکتاب» به موسی وسیلهٔ رهنمائی دادیم وکتاب را به بنی اسرائیل به ارث دادیم، مقصود این است که توراة بعد از موسی(ع) برای بنی اسرائیل به عنوان یک یادگار نبوت بجا ماند بندگان برگزیده هم همه پیروان کتابند ولی البته درجات متفاوت دارند: درجهٔ اول






این است که از نظر حفظ وتعلیم کتاب برگزیده ووارث قرآن باشند واین مقام مخصوص ائمه(ع) است، و درجهٔ دوم ارث از نظر فهم وتبلیغ است که به علمای مذهب اختصاص دارد، و درجهٔ سوم از نظر عمل به احکام واخذ تعلیمات است که عموم مسلمانان در آن شریکند، بنابر این اختلافی میان تفسیرات مختلفه نیست وهرکدام در مقام خود درستند وهر درجه‌ای هم نسبت به خود برگزیدهٔ خدا هستند، ائمه برگزیدهٔ مقام امامت هستند وعلماء برگزیدهٔ مقام فهم وتبلیغ وعموم مسلمین برگزیدهٔ مقام دیانت وصلاحیت وسعادت عمل به احکام قرآن ومراتب سه‌گانهٔ ظالم به نفس ومقتصد وسابق بالخیرات در دو درجهٔ اخیر موجود است ودر درجهٔ اول هم به یک تعبیر قابل امکان است چنانچه خدا در بارهٔ حضرت موسی می فرماید(۱۶ سوره قصص) که گفت: «ربّ انی ظلمت نفسی فاغفر لی».

[۳۷] از طبرسی(ره): مورد نزول این آیه را چند طائفه گفته‌اند:

۱ ـ در مورد اهل کشتی نازل شده که از حبشه با جعفر بن أبی طالب حضور پیغمبر آمدند.

۲ ـ در بارهٔ جمعی از یهود.

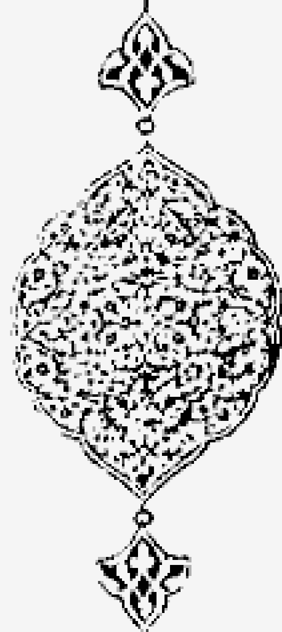
۳ ـ در بارهٔ اصحاب محمد(ص).

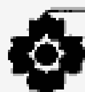
در معنی تلاوت شایسته هم چند وجه گفته‌اند:

۱ ـ پیروی درست از توراة وقرآن وتحریف نکردن آنها وعمل کردن به حلال آنها وتوقف از ارتکاب آنچه حرام دانسته‌اند.

۲ ـ توصیف وتعریف شایسته از محمد(ص) از کتب خود چنانچه ثبت شده برای هرکه در بارهٔ آن حضرت بدانها مراجعه کند، بنابر این ضمیر " یتلونه " به محمد(ص) برگردد.

۳ ـ از امام صادق(ع) روایت است که تلاوت شایسته این است که هر کجا نام بهشت ودوزخ برده شده توقف کند وبهشت را درخواست نماید






واز دوزخ به خدا پناه برد.

٤ ـ به درستی آن را بخوانند، الفاظش را خوب شمرده ادا کنند ومعانی آن را بفهمند.

٥ ـ چنانچه باید بدان عمل کنند، یعنی به محکم آن عمل نمایند وبه متشابه آن ایمان آورند واگر موردی اشکال دارند به استاد آن رجوع کنند.

[٣٨] طبرسی(ره) در امام چند وجه گفته:

١ ـ مقصود، پیغمبر هر امتی است واین موافق است با روایت ابن جبیر از ابن عباس واز علی(ع) هم روایت شده که ائمه دو باشند رهبر به حق ورهبر به گمراهی.

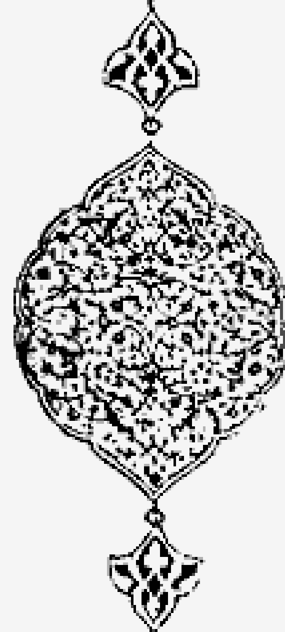
٢ ـ مقصود، دعوت به کتابی است که به آنها نازل شده وباید به آن عمل کنند چون قرآن برای امت اسلام وتوراة برای یهود وانجیل برای نصاری.

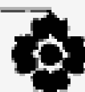
٣ ـ مقصود رهبری است که از او پیروی می کردند از علمای خود، وهمهٔ این وجوه در آنچه خاص وعام از امام رضا(ع) روایت کرده‌اند مندرج است از آن حضرت به سند صحیح از پدرانش روایت شده که پیغمبر(ص) در تفسیر این آیه فرمود: هر ملتی همراه امام زمان وکتاب پروردگار وروش پیغمبر خود دعوت می شوند.

٤ ـ مقصود از امامی که همراه هر کس دعوت می شود نامهٔ اعمال او است.

٥ ـ مقصود این است که هر کسی را به‌نام مادر دعوت می‌کنند(مثلاً می‌گویند: تقی زادهٔ فلانه، برای آنکه نسب از طرف پدر قابل تردید است).

[٣٩] طبرسی(ره) گفته است: این آیه نیاز به توجیه دارد، زیرا ظاهرش این است که خداوند آنها را امامان داعی به دوزخ مقرر ساخته چنانچه پیغمبران را رهبران به بهشت نموده وکسی به این معنی معتقد نیست،






پس مقصود این است که خدا از حال آنها خبر داده وحکم کرده که چنین هستند ودر عرف به همین اندازه از اعتبار نسبت جعل محقق شود(چنانچه اگر کسی نسبت به فرزند یا غلام خود سخت گیری کند تا او بر اثر تمرد به هلاکت افتد پدر یا آقا او را به این روز انداخته).

وممکن است مقصود از جعل آنها این باشد که بوسیلهٔ پیغمبران خود آنها را معرفی کرده ووضع آنها را روشن نموده ومقصود از اینکه به دوزخ دعوت می کنند این است که مردم را به راهی وبه کارهائی وا می دارند از کفر وگناه که عاقبتش دوزخ است.

اینکه گفته احدی به این معنی معتقد نیست درست نیست زیرا اشاعره که به جبر معتقدند همین را می گویند.

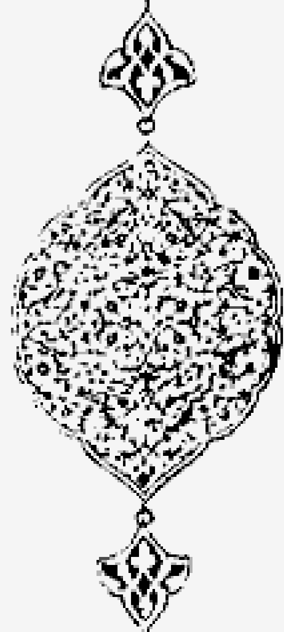
[٤٠] از مجلسی(ره):

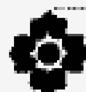
«ولکل جعلنا موالی» چند معنی دارد:

١ ـ از برای هرچه پدر ومادر وخویشان ترکه گذارند وارثانی مقرر کردیم که آنرا در تصرف گیرند، و " من " در " مما " بیان مضاف الیه محذوف " کل " است.

٢ ـ برای هر خاندانی وابستگانی است که نصیبی برای آن وابستگان مقرر کردیم از آنچه ترکهٔ والدان وخویشان است.

٣ ـ برای هرکس وارثانی مقرر کردیم نسبت به آنچه بجا گذارد، آنان والدین وخویشانند، در این صورت " مما ترک " متعلق به موالی است وجمله در اینجا تمام شده و " الوالدان والاقربون " خبر مبتدأ محذوف است وجملهٔ مستقلی است وبیان موالی است وجواب سؤال مقدری است که گویا گفته شده: آنها کیانند؟ وجواب داده: والدین وخویشان وآن کسانند که پیمان شما بوسیلهٔ آنها بسته شده، " الذین عقدت " مبتدأی است که متضمن معنی شرط است ودر خبرش که " فآتوهم " باشد فاء آمده است.






وممکن است " الذین " مفعول فعل محذوفی باشد که " فآتوهم " بیان آن است یعنی بدهید به آنان بهره‌شان را بدهید بهرهٔ آنها را.

وجه سوم این است که عطف به والدان باشد وضمیر " فآتوهم " به همهٔ موالی برگردد ومعنی این باشد که: والدین وخویشان وآن کسانی که پیمان شما را بسته‌اند وارثان شما هستند، بهرهٔ آنها را به آنها بدهید.

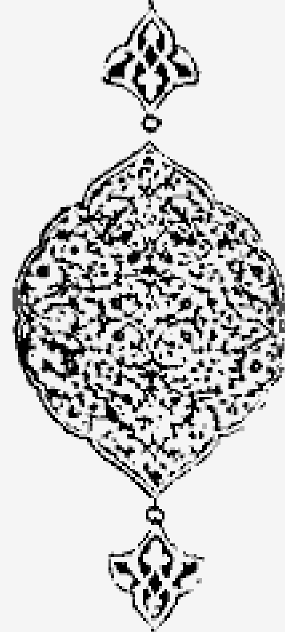
در تفسیر " الذین عقدت أیمانکم " چند وجه گفته‌اند:

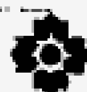
۱ ـ مقصود ولاء ضامن جریره است به این طریق که مردی با دیگری تعهدی می بست به این بیان که خون من خون تو است وویرانی من ویرانی تو است وخونخواهی من خونخواهی تو است، نبرد با من نبرد با تو است، سازش با من سازش با تو است، تو از من ارث بری ومن از تو، تو ضامن جنایت منی ومن ضامن جنایت تو، در این صورت هم پیمان شش یک ارث آن دیگری را مستحق بود، این حکم در اسلام جاری بود تا به آیهٔ «وأولو الأرحام بعضهم أولی ببعض» نسخ شد، شافعی گفته میراث ضامن جریره به طور مطلق نسخ وملغی شده است ولی در نزد ما شیعه وقتی ارث نسبی وسببی نباشد ثابت است وحاجتی به دعوی نیست.

۲ ـ مقصود از معاقده در این آیه مصاهره است ومنظور ارث زن از شوهر وشوهر از زن است.

۳ ـ آنچه در این خبر بیان کرده است که مقصود از " الذین عقدت أیمانکم " ائمه(ع) هستند که وقتی وارثی نباشد ترکهٔ میت به آنها تعلق دارد می فرماید:

بـه وسیلهٔ ائمهٔ خدا عهد شما را بسته است، یعنی عهد ایمان شمارا محکم ساخته، عقد عهد سختی ومحکم کردن آن است یعنی به سبب ولایت ائمه واقرار به امامت آنها خدا عهد وپیمان ایمان شما را در عالم میثاق ودر دنیا محکم کرده است واین بیان حاصل معنی است وآیه این طور می شود که







بسته شده پیمانهای شما به ولایت ائمه یا اینکه بسته شده با بیعت ائمه، چون که ایمان جمع یمین است ویمین به معنی پیمان وقسم آمده وبه معنی دست هم آمده وبه هر دو معنی آیه تفسیر شده است. پایان کلام مجلسی(ره).

پس از دقت در تفسیر آیه وفهم مقصود از آن، این نکته بجا می ماند که این آیه چه رهنمائی بوجود امام دارد که مرحوم کلینی برای آن باب مخصوصی منعقد کرده واین حدیث را به عنوان اول دلیل در آن درج کرده است، یعنی تنها اعتماد به تفسیری است که امام(ع) از آیهٔ شریفه نموده است یا اینکه ممکن است گفته شود تعبیر از کلمهٔ وارث به کلمهٔ موالی، و جدا کردن حساب همهٔ خویشان با کلمهٔ والدان والأقربون، خود دلیل است که مقصود از "الذین عقدت أیمانکم" موضوع دیگری است که نه عنوان موالی دارد ونه عنوان خویشاوند وآن جز امام نمی تواند باشد.

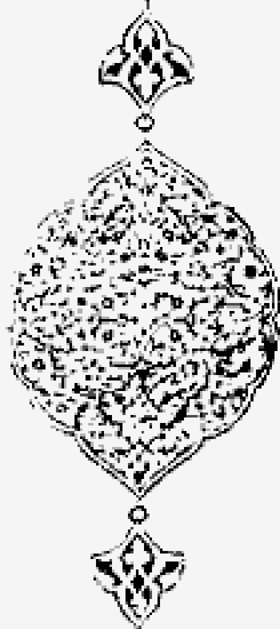
[٤١] رهنمائی قرآن به وجود امام از نظر ذات خود قرآن است وچنانچه قرآن به جوهر بلاغت وعظمت خود رهنما ودلیل صدق پیغمبر است ومعجزهٔ باقیه نبوت است از نظر اهمیت مطالب وغموض تعبیرات آن رهنمای به وجود امام معصومی است که در هر زمانی شارح ومفسر آن باشد.

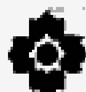
[٤٢] از طبرسی(ره):

ممکن است مقصود کفار باشند که نعمت وجود محمد را ناسپاسی کردند واز امام صادق(ع) روایت شده که فرمود: به خدا ما هستیم آن نعمتی که خدا بر بندگانش انعام کرده وهر که کامجو شده بوسیلهٔ ما بوده، وممکن است منظور همهٔ نعمتهای خدا باشد که به زشت‌ترین وضعی آنها را تبدیل کردند ودر مقصود از "الذین کفروا" چند وجه گفته‌اند:

۱ ـ کفار قریش که پیغمبر خودرا تکذیب کردند وبه دشمنی او برخاستند.

۲ ـ از امیر المؤمنین در این موضوع سؤال شد، فرمود: دو نابکارترین



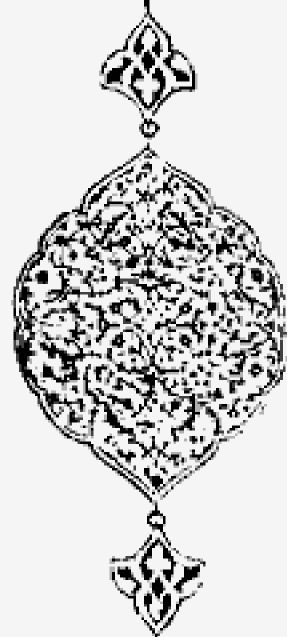



قریشند که بنی‌امیه و بنی‌مخزومند، بنی امیه تا مدت محدودی بهرهٔ دنیا را دارند ولی بنو مغیره مخزوم را در روز بدر، شما به سزای خود رساندید.

زمخشری گفته: مقصود این است که به جای شکر نعمت که بر آنها واجب است کفر نهادند ونفس نعمت را بدل به کفران کردند واز خود سلب نمودند وحدیث دو نابکارتر را از عمر روایت کرده، وباید گفت که مقصود از نعمت: عموم اهل بیت است واعتراف به ولایت آنها که مخالفین کفران کردند وآن را از خود سلب نمودند یا اینکه به جای اطاعت آنها از دشمنانشان که اصل کفر بودند پیروی کردند.

[۴۳] از مجلسی(ره):

گفته شده است که در آیات سابقه نعمت‌هائی است که ذکر نبی ووصی در آنها نیست، چطور می شود این آیه را به آنها متوجه ساخت؟ من پاسخ گویم که: ذکر بعضی از نعمتها منافات ندارد، کلمهٔ " آلاء " شامل همه باشد زیرا که وجود نبی ووصی از اعظم آنها است با اینکه بعضی آیات سابقه به وصی تأویل شده است چنانچه از امام رضا(ع) روایت شده که «علّم القرآن خلق الانسان» منظور از این انسان، امیر المؤمنین(ع) است، راوی گفت: «علّمه البیان» یعنی چه؟ فرمود: بیان هرچه مردم بدان نیاز دارند به وی آموخت، نجم هم به رسول خدا(ص) تفسیر شده وشجره به ائمه(ع) وفرمود: سماء رسول خدا است ومیزان هم امیر المؤمنین است که برای سنجش خلق خود برپا داشته، گفتم: مقصود از اینکه می فرماید: «ألاّ تطغوا فی المیزان» چیست؟ فرمود: یعنی نافرمانی امام نکنید «وأقیموا الوزن بالقسط » یعنی امام عادل را برپا دارید «ولا تخسروا المیزان» یعنی حق امام را نکاهید وبه او ستم نکنید. ودر روایات بسیاری شمس و قمر به رسول خدا(ص) وامیر المؤمنین تفسیر شده وحمل آلاء در این آیه بر نبی ووصی(ع) دور نیست. پایان کلام مجلسی(ره).





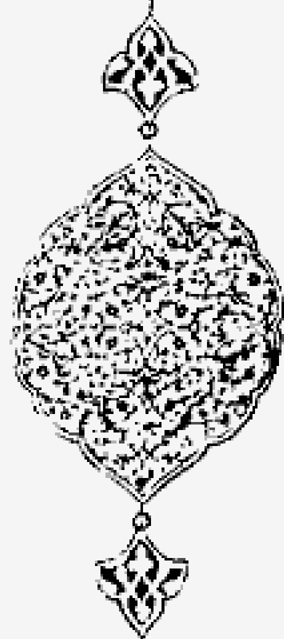


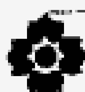
وممکن است تعبیر به صیغهٔ تثنیه تعرض به دو غاصب خلافت باشد که پایهٔ این تکذیب را محکم ساختند.

[٤٤] مجلسی(ره) گفته است: در قرآن «فاذکروا آلاء الله» است در یک جا از اعراف ودر جای دیگرش «فاذکروا آلاء اللّه ولا تعثوا فی الأرض مفسدین» ودر آل عمران ودیگر سوره‌ها «فاذکروا نعمت الله» است وظاهر این است که " فاذکروا " بوده وناسخین آنرا تصحیف کردند.

[٤٥] این دو آیه در سورهٔ حجر دنبال سرنوشت قوم لوط وهلاکت آنها وارد شده است وظاهر آیه این است که ویرانه‌های مساکن قوم لوط بر سر شاه‌راهی بجا مانده است وبررسی این ویرانه‌ها که بر اثر هرزگی وخلافکاری قوم لوط از آنها بجا مانده است برای مردم بافراست وهوشمند نشانه‌هائی است که بدان استدلال کنند وعبرت گیرند.

[٤٦] از طبرسی(ره) در تفسیر آیه (یعنی خدا را به زبان یگانه ستودند وبه او اعتراف کردند وپیغمبرانش را باور داشتند واستقامت کردند یعنی بر توحید وبر طاعت) محمد بن فضیل گوید: از امام رضا(ع) معنی استقامت را پرسیدم، فرمود: به خدا همین است که شما دارید، فرشته‌ها بر آنها نازل شوند یعنی هنگام مرگ، این معنی از امام صادق روایت شده وگفته شده است که فرشته‌ها ـ پس از آنکه از قبر برآیند ـ از آنها استقبال کنند در موقف قیامت وبه آنها مژده دهند از طرف خدا برخی آن را در قیامت دانند وبعضی وقت مرگ ودر قبر ووقت بعث که نترسید واندوه مخورید یعنی از عقاب نترسید وغم فوت ثواب مخورید، وبعضی گفته‌اند: یعنی نترسید از آنچه در پیش دارید وغم نخورید برای آنچه پشت سر گذاشتید از اهل ومال وفرزند، ما دوستان ویاران شمائیم در دنیا که از طرف خدا به شما خیر می رساندیم وهم در آخرت از شما جدا نشویم تا به بهشت درآئید وگفته شده که گویند ما نگهدار شمائیم در دنیا ووقت مرگ ودر آخرت، از امام باقر نقل







شده است.

مجلسی رحمه الله گوید: در بسیاری از اخبار است که این آیه در شأن ائمه است که در شب قدر فرشته بر آنها نازل می شود وبا آنها سخن می گوید واحتمال دارد که بر مؤمنین هم نازل شوند وبا آنها سخن گویند گرچه نشنوند وفائدهٔ آن نزول برکات است بر آنها یا یقین به آن است پس از شنیدن این آیه. پایان کلام مجلسی(ره).

ولی می توان گفت که مضمون آیه نزول فرشته‌ها وبشارت آنها است در این عالم وارتباط بشر با فرشته به چند وجه است:

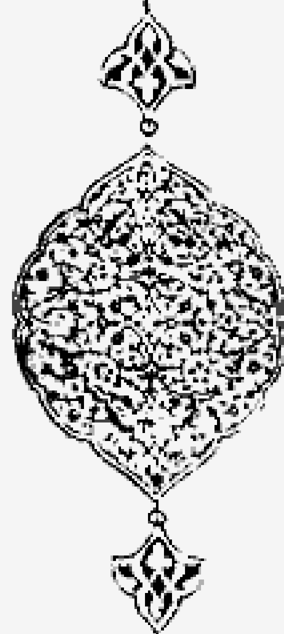
۱ ـ او را درک کند وبااو روبرو شود: این مقام نبوت است.

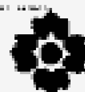
۲ ـ او را درک کند واز او بشنود وبااو روبرو نشود: این مقام ائمه است.

۳ ـ خود او را درک نکند ولی کلام او را درک کند به القاء در قلب وتأیید عقیده وایمان به ثواب ونجات از عقاب واین یک رابطهٔ نامرئی است که لازمهٔ ایمان است ونسبت به درجات آن کم وزیاد می شود ونزول فرشته‌ها بر مؤمنین به همین معنی است واین معنی از دنیا تا مرگ واز مرگ تا قیامت ادامه دارد ودر هر دوری بطوری است که با آن مناسب است وتعبیر به (تتنزل) که استقبال استمراری است دلالت بر همین معنی دارد.

[۴۷] از مجلسی(ره):

ان سلیمان ورث داود ـ اشاره است به قول خدا تعالی (۱۵ سوره نمل): «محققاً به داود وسلیمان دانشی کلان دادیم وهر دو گفتند حمد خدارا که ما را بر بسیاری از بنده‌های مؤمنش برتری داد(۱۶) سلیمان وارث داود شد وگفت: ایا مردم به ما زبان پرنده‌ها آموخته شده واز هر چیزی داده شده است، به راستی این همان برتری روشن است» وممکن است تخصیص به سلیمان و داود به این نظر باشد که با نبوت سلطنت هم داشتند وریاست دین







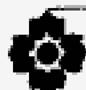
ودنیا با آنها بود، وقول راوی: ان هذا لهو العلم، یعنی این مهم‌ترین فضل شما است وعلم منحصر به این است، امام گفتهٔ اورا رد کرد وفرمود: دانش کامل ومهم که مورد تعجب است آن علمی است که هر روز هر ساعت پدید شود ودر اینجا اعتراضی است قوی وآن این است که اخبار بسیاری دلالت دارد بر اینکه پیغمبر(ص) همه چیز را می دانسته وهمهٔ شرایع واحکام را می دانسته وهمهٔ آنها را به امیر المؤمنین(ع) آموخته واو همه را به حسن(ع) آموخته وهمچنین هر امامی به امامی آموخته پس چه چیز می ماند که در هر شب وهر روز وهر ساعت برای آنها پدید شود وممکن است از این اعتراض به چند وجه جواب گفت:

۱ ـ علم همانی نیست که به شنیدن وکتاب خواندن وحفظ کردن بدست آید، زیرا همهٔ اینها تقلیدی است وهمانا علم آن است که از طرف خدای سبحان هر روز وهر ساعت به دل مؤمن افاضه می شود وبوسیلهٔ آن کشف حقائق می گردد واطمینان می آید وشرح صدر می افزاید ودل روشن می شود واین مرتبه از علم تأکید وتقریر علم آموخته است وموجب مزید ایمان ویقین وکرامت وشرف، این است که خدا بی واسطهٔ رسولان وانبیاء وبی واسطهٔ فرشته‌ها به آنها افاضه علم می کند بطور اضافه.

۲ ـ خدا به ائمه، تفصیلات علومی را افاضه می کند که بطور اجمال وکلی آنرا می دانند واز امام سابق آموخته‌اند.

۳ ـ این افاضات جدیده بر اساس بداء است که معلومات سابقهٔ آنها بر اثر بداء تجدید می شود وتغییر می کند.

٤ ـ آنچه به نظر من رسیده است وبهترین وجوه است این است که از فحاوی اخبار بسیاری معلوم می شود که ائمه(ع) در همهٔ مراحل هستی یعنی پیش از آنکه روحشان به تن حلول کند وپس از حلول در تن وپس از مفارقت، از بدن وعروج به عالم قدس ترقیات بسیاری در معارف ربانیه



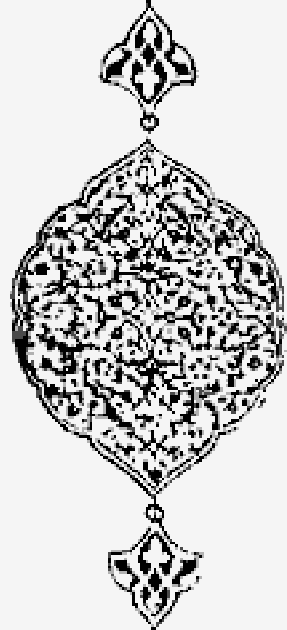


ودرجات کمال دارند وهمیشه در معارج قرب وکمال ووصال ودر سیرند ودر بحار انوار معرفت حضرت ذو الجلال شناورند، زیرا مقامات عرفان وحب قربش نهایتی ندارد، از مقام ربوبیت تا درجات عبودیت منازل بی‌شماری است.

پس از توجه به این موضوع می فهمی که هر امامی در آغاز امامت مقداری از علوم ومعارفی که در رتبهٔ امامت لازم است از امام سابق دریافت کند ولی به ناچار در همین درجه نمانند وبواسطهٔ مزید قرب وطاعت علوم بیشتر وحکم وترقیات دیگری نصیب آنها گردد، چطور این ترقی برای آنها نباشد با اینکه برای عموم نسبت به امام نقص قابلیت واستعداد دارند واین پیشرفت متواتر نسبت به ائمه اولی و احق است وممکن است مقصود از مزید علوم در هر شب وروز وهر ساعت همین باشد واین خود یک سبب این است که در هر روز هفتاد بار استغفار می کردند وبلکه بیشتر با اینکه گناهی هم نداشتند زیرا چون از هر درجه‌ای به درجهٔ بالاتری عروج می کردند، درجهٔ سابق وعبادات وطاعات آنرا ناچیز می شمردند واستغفار می کردند و توبه می نمودند وبه خدا زاری می کردند برای رسیدن به درجهٔ بالاتر از آنکه دارند واین شبیه است بدانچه حکماء در بارهٔ حرکت پیاپی افلاک گویند که سرش تشبه مبدأ متعال است واین خود حدی ندارد وحرکت فلک هم دائم است وپایانی ندارد این است آنچه در حل حدیث به خاطر آید واز خدا آمرزش جویم نسبت بدانچه از کردار وگفتار نپسندد۔ الحدیث.

در اینجا باید گفت: علومی که هر روز وهر ساعت پدید می شود اشاره به فعالیت بی نهایت خدا دارد وتأثیر این فعالیت در وجود امام وقت که سرپرست عموم عالم امکان وبخصوص عالم انسان است.

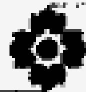
خدا عز وجل می فرماید(۵ سوره سجده): «خدا تدبیر امور کند از آسمان تا زمین وسپس این تدبیر به او برگردد در ظرف یک روز که اندازهٔ آن





هزار سال است نسبت بدانچه شما شماره کنید» این آیه بیان فعالیت خدا است در عالم امکان وتقریبی است از عظمت ووسعت تدبیر وفعالیت حق ومی فرماید: خدا از فراز آسمانها تازمین در گنجایش فهم بشری است در ظرف یک روز که واحد زمانی کار است در نظر انسان به اندازه‌ای تدبیر وفعالیت دارد که به هزار سال انسانی تخمین می شود، با این ملاحظه که نتیجهٔ تدبیر خدا به ثمر می رسد وفائدهٔ آن به مقام الهی برمی گردد، مثلا اگر این تدبیر را از نظر زراعت تنظیر کنیم تخم می افکند وحاصل می رساند و درو می کند ومحصول آن تحویل انبار خدا می شود واگر از نظر تولید جانداران تنظیر کنیم نژاد آن بوجود می آید وتحویل دام داران حق می شود، این یک تقریبی است از اندازهٔ فعالیت ذات باری تعالی نسبت به هر روزی واین مطابق با قاعدهٔ مسلّمه میان حکماء الهیین است که می گویند: لا تکرار فی التجلی در ظهور جلوه‌های حق مکرری وجود ندارد وهر آن وهر ساعت وهر شب وهر روز جلوهٔ تازه‌ای پدید آید چنانچه خدا عز وجل می فرماید (۱۵ سوره ق): « بلکه در پوششی از آفرینش تازه‌اند» این جلوه‌های تازه وتدبیر بی پایان خدا در هر روز وهر شب وهر ساعت تحقق مسائل تازه‌ای است در عالم هستی که تعلق علمی ودستوری به امام وقت دارد، وبه عبارت دیگر به دفتر ادارهٔ او تحویل می شود، از این نظر است که امام می فرماید: شگفت اینجا است که هر روز وهر شب وهر ساعت علم تازه‌ای در کار است، این علم تازه همان گزارش جدید جلوه‌های خدا یا به تعبیر قرآن مجید: تدبیرهای خدا است در عالم امکان که به امام وقت می رسد واین با اصل کلی ومسلّم دانشمندان امروز هم مطابق است که می گویند: هستی در ترقی وتقدم است = اصل تکامل.

در این صورت اعتراض به اینکه علوم از مراجع نبوی و ولایت مآب پیش به این امام حاضر وقت رسیده ومزید آن تصور ندارد از اصل ساقط است




چنانچه نباید به این توجه کرد که در این صورت باید هر امام لاحقی از امام سابق اعلم باشد وبلکه از پیغمبران گذشته نیز زیرا نسبت به تسلسل انبیاء که افضلیت لاحق مسلّم است وخود همین موضوع سر این است که خاتم انبیاء افضل همهٔ انبیاء گذشته وبلکه ائمهٔ معصومین هم افضل پیغمبران گذشته هستند زیرا اصل تکامل مقتضی همین معنی است ولی در موضوع تفاضل میان ائمه وهم میان پیغمبر وائمه باید گفت: کلهم من نور واحد.

[٤٨] در این دو حدیث اشارهٔ لطیفی است به این حقیقت که دستورات هر زمانی برای خود آن زمان است ونسبت به زمان مترقی بعد جنبهٔ تاریخ دارد وکتب آنها به حساب آثار باستانی حفاظت وبایگانی می شود وعلم مفید ومثمر برای بشر آن است که روز به روز وساعت به ساعت بنابر اصل کلی قانون تکامل پدیدار می شود.

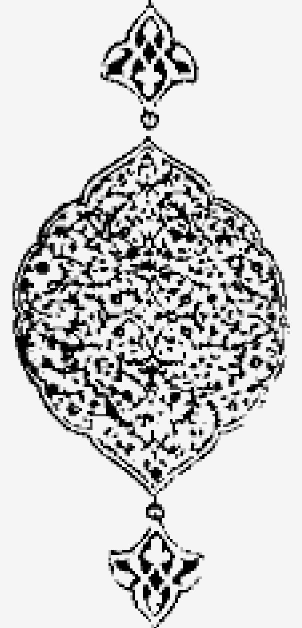
[٤٩] مجلسی(ره) در آیهٔ هدهد گفته است:

بیضاوی گفته "أم" در اینجا منقطعه است وگویا چون هدهد را ندید گمان کرد پشت پرده است وفرمود: چرا او را نبینم، سپس خوب وارسید وفرمود: بلکه غائب است وبرای او کیفر معین کرد به این شرح:

۱ ـ عذاب شدید: پرش را بکند واو را برابر آفتاب اندازد، یا در سوراخ مورچگان تا او را بخورند، یا با دشمن در قفسی حبس کند.

۲ ـ سر او را ببرد تا مایهٔ عبرت دیگران گردد وبی اجازه غیبت نکنند(ونظم را بر هم نزنند). پایان کلام بیضاوی.

قوله(ع): ولم یکن یعرف الماء تحت الهواء. زیرا سلیمان وهمراهانش روی بساط در هواء بودند وهدهد با چشم تیزی که خدا به او داده بود از مسافت دور تشخیص می داد که آب زیر هوا هست یا نه (شاید وجود آب در هوا عبارت از چاههای جوّی است که امروز وسیلهٔ سقوط هواپیماها تشخیص داده شده وبوسائل جدید آنها را کشف می کنند واز برخورد هواپیما به آن







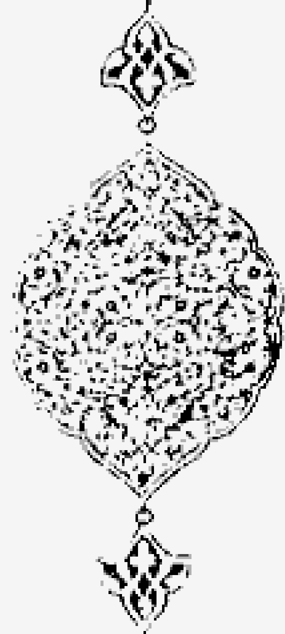
احتراز می نمایند) وشاید مقصود از آب زیر هوا آب زیر زمین باشد.

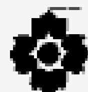
ولو أن قرآناً- بیضاوی گفته: در اینجا جواب شرط حذف شده ومقصود بیان عظمت قرآن است که در نهایت اعجاز وتبلیغ وانذار است وکفار در نهایت عناد وتمردند یعنی اگر کتابی باشد که کوهها را از جا بکند همین قرآن است وبا این در دل کفار اثر نمی کند وبه آن ایمان نمی آورند چنانچه در آیهٔ دیگر هم فرماید: واگر ما فرشته هم به آنها نازل کنیم تاآخر وگفته شده که قریش به پیغمبر پیشنهاد کردند که اگر می خواهی ما به تو بگرویم، بااین قرآنت کوهها را از مکه دور کن تا جای ما وسیع شود ودر مکه بستانها ومزرعهها بسازیم وباد را مسخر کن تا بوسیلهٔ آن به شام بتازیم وقصی بن کلاب ودیگر نیاکان ما را زنده کن تا با آنها سخن پردازیم، بنابر این مقصود از تقطیع زمین نوردیدن آن است وبعضی هم «ویکفرون بالرحمن» را که پیش از این آیه است جواب آن دانستهاند وگویند آنچه میان آنها واقع شده جملهٔ معترضه است. انتهی.

من می گویم: امام تقطیع ارض را تفسیر به طی الأرض نموده است وحاصل کلامش این است که ما که چنین قرآنی را می دانیم، هیچ چیز بر ما پوشیده نیست ولی سلیمان بن داود آنچه را پرندهای می دانست نمی دانست وما از او ودیگران اعلم هستیم. تااینجا کلام مجلسی(ره) است.

[۵۰] شیخ بزرگوار صدوق(ره) داستان یک جاثلیق نصرانی را به نام " بریهه " چنین نقل کرده است (خلاصه می شود):

یک جاثلیق نصرانی به نام " بریهه " هفتاد سال نصرانی بود ولی دنبال اسلام وکسی که دلیل برای او بیاورد وحضرت مسیح را با معجزاتش بشناسد می گشت، مردی معروف بود ومیان نصاری ومسلمین ویهود ومجوس شهرت داشت ومایهٔ افتخار نصاری بود ومی گفتند اگر جز او نبود برای حقانیت نصاری کافی بود ولی بریهه دل به اسلام داشت وزنی هم داشت که



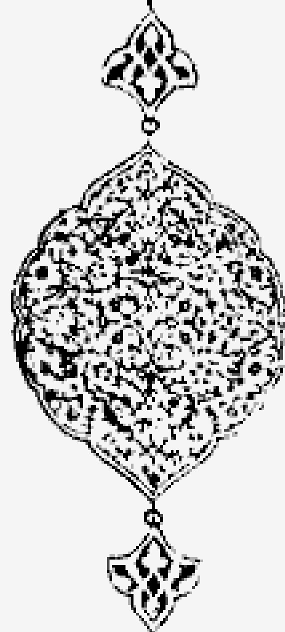


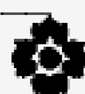


او را خدمت می کرد وطرف اعتماد ومشورت او بود واو هم ضعف وسستی نصرانیت وطریقهٔ آنرا به وی گوشزد می نمود، بریهه در مقام فحص برآمد واز هر مذهبی وطریقه‌ای کاوش کرد، چیزی بدست نیاورد ومی گفت: اگر ائمهٔ شما بر حق بودند حقی در میان شما بود، تا مذهب شیعه را برای او توصیف کردند وبر اثر بررسی به هشام بن حکم برخورد، هشام گوید: من در باب الکرخ در دکان خود نشسته بودم وجمعی نزد من قرآن یاد می گرفتند دیدم قریب یکصد تن از علمای نصاری با جاثلیق اکبر خود " بریهه " آمدند اطراف دکان من وبرای بریهه صندلی گذاشتند وبر آن نشست، بریهه گفت: باهمهٔ دانشمندان بنام اسلام مناظره کردم وچیزی نداشتند وآمدم با تو هم مناظره کنم در بارهٔ اسلام. هشام خندید وگفت: از من معجزات مسیح را می خواهی که ندارم. در نتیجه بریهه چند سؤال در بارهٔ اسلام از هشام نمود وجواب کافی شنید وهشام چند سؤال در بارهٔ نصرانیت از وی نمود که در جواب درماند وغمنده به خانه برگشت وزنش از سبب غم او مطلع شد وبه او گفت: حق می خواهی یا باطل؟ گفت: حق. گفت: بنابر این چه غمی داری؟ هرجا حق باشد آنرا بپذیر ولجبازی را کنار بگذار که شوم است وبه دوزخ می کشاند، گفتهٔ او را درست دانست وفردا تنها نزد هشام رفت و گفت: تو استادی داری که به امر او هستی؟ هشام گفت: آری. از هشام وصف او را خواست وهشام حسب ونسب امام را برای او گفت وصفات عالیهٔ او را هم شرح داد واو را خدمت امام صادق برد واسلام آورد و " کافی " در این حدیث وضع ورود او را به امام صادق بیان کرده است.

[۵۱] جمع قرآن، کلمه‌ای است که از صدر اسلام در تاریخ ضبط شده است ونسبت به چند حادثه نام برده شده:

۱ - معروف است که پس از بیعت سقیفه، جمعی در خانهٔ امیر المؤمنین(ع) آمدند واورا برای شرکت در بیعت دعوت کردند، علی(ع)






مشغول جمع قرآن بود و به فاطمه(ع) فرمود: برو جواب اینها را بگو.

۲ ـ در حادثهٔ خونین یمامه هزار ودویست تن از قرّاء قرآن کشته شدند واین نگرانی پیش آمد که قرّاء در میدانهای جهاد اسلامی که تازه شروع شده بود از میان بروند وقرآن هم از میان برود وصحابه در فکر جمع قرآن برآمدند.

۳ ـ جمع قرآن در زمان عمر وعثمان.

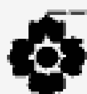
مجلسی(ره) گوید: اصحاب ما در بارهٔ قرآن اختلاف دارند، صدوق وابن بابویه وجمعی گویند که همهٔ قرآن همین است که معلوم ومعروف است طبق قرائت قرّاء سبعه وهمگنان آنها هیچ گونه تغییر وکم وکاستی در ظاهر آن رخ نداده، ولی کلینی وشیخ مفید وجمعی دیگر گویند که نسخهٔ جامع قرآن نزد ائمه است وآنچه در مصاحف است بعضی از آن است وامیر المؤمنین(ع) بود که آنرا طبق نزول بر پیغمبر جمع کرد وبه صحابهٔ منافق عرضه کرد ونپذیرفتند وآنها در زمان عمر وعثمان آهنگ جمع آن کردند چنانچه تفصیلش در کتاب قرآن بیاید، شیخ ما مفید روح الله روحه در جواب مسائل سرویه گفته که آنچه میان دو صفحهٔ جلد قرآن است ودر دست است همه کلام خدا ونازل کردهٔ او است وکلام بشری در آن وارد نشده وآن جمهور قرآنی است که نازل شده وبقیه آنچه به عنوان قرآن نازل کرده نزد نگهدار شریعت وامانت دار احکام سپرده است وچیزی از آن از دست نرفته وگرچه با قرآن موجود نپیوسته به چند جهت:

۱ ـ قصور مردم از معرفت این قسمت.

۲ ـ مردم نسبت بدان تردید به خود راه می دادند ودر شک می افتادند.

۳ ـ مطالبی بوده که عمداً آن را نفی کردند ونپذیرفتند.

٤ ـ قسمتهائی که عمداً آن را از قرآن حذف کردند.





ومحققاً امیر المؤمنین همان قرآنی که نازل شده بود از اول تا به آخر جمع کرد وچنانچه بایست تألیف نمود، مکی را بر مدنی مقدم داشت ومنسوخ را بر ناسخ وهر چیزی را در جای خود نهاد واز این رو امام صادق(ع) فرمود: هلا به خدا اگر قرآن چنانچه نازل شده است خوانده شود درک می کنید که ما در آن نامبرده شدیم چنانچه حجتهائی که پیش از ما بودند در آن نام برده شدند. تا اینجا از مجلسی نقل شد.

تذکر: من راجع به جمع قرآن ومراحل آن نظریاتی دارم که در باب اخبار راجع به قرآن بیان می کنم، انشاء الله تعالی.

[۵۲] در آیهٔ(۸۹ سوره نحل): «وفرستادیم بر تو کتاب را برای بیان وشرح هر چیزی وهدایت ورحمت ومژده برای مسلمانان».

[۵۳] از مجلسی(ره):

اول آیه این است: «می گویند آنان که کافرند، تو رسول نیستی، بگو کافی است خدا برای گواه (یعنی بس است که خدا میان من وشماها گواه باشد بوسیلهٔ آنچه از معجزات ودلائل بر نبوت من آشکار نموده) وکسی که علم کتاب نزد او است» طبرسی گوید: در آن چند قول است:

۱ ـ مقصود، خدا است.

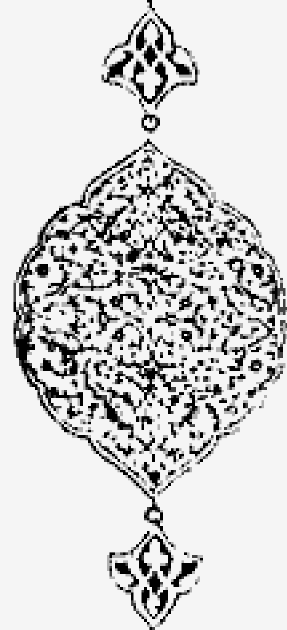
۲ ـ مقصود، مؤمنان از اهل کتابند چون عبدالله بن سلام(از یهود) وسلمان فارسی(از مجوس) وتمیم داری(از نصاری).

۳ ـ مقصود از آن علی بن أبی طالب(ع) است.

[۵٤] از مجلسی(ره):

۱ ـ حرف در کلمه استعمال شده وبعضی آنرا به معنی وجه دانسته‌اند.

۲ ـ این تخت در کمتر از یک چشم بهم زدن از دو ماه راه نزد سلیمان(ع) حاضر شده ودر اینجا دو اعتراض است:





(۱) در این زمان کوتاه چگونه این حرکت واقع شده؟

(۲) در صورت تحقق چگونه ساختمانها ومساکن فیما بین این دو مسافت ویران نشده است؟

جواب از اعتراض اول این است که حرکت بی نهایت سرعت پذیر است با اینکه حرکت سریع‌تر از این محقق است زیرا هر جزء از فلک الافلاک در این اندازه از زمان هزارها فرسخ مسافت طی می کند وبه عقیدهٔ مسلمانان، در همین اندازه از زمان جبرئیل از عرش برین به زمین می آید ومیان این دو مسافت نسبتی نیست. پایان.

من می گویم: اگر مسافت دو ماه راه از قرار روزی شش فرسخ به سیصد وشصت فرسخ تخمین کنیم وآن را در ۶ ضرب کنیم می شود دوهزار وصد وشصت کیلومتر ـ وکشتی فضا پیمای شوروی حامل یوری گاگارین هر ثانیه قریب صد کیلومتر طی مسافت کرده بود وبابن سرعت این عمل در ظرف یازده ثانیه انجام می شود که عرفاً کمتر از یک چشم به هم زدن است.

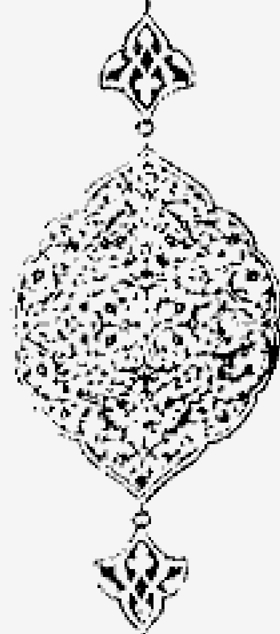
در جواب اعتراض دوم، مجلسی(ره) چند وجه نقل کرده است:

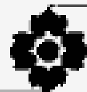
(۱) تخت در هوا حرکت کرد وخدمت سلیمان(ع) آمد: این مخالف اخبار است.

(۲) زمین زیر تخت کنده شده ومابین آن منخسف شد تا تخت به سلیمان(ع) رسید.

(۳) این حرکت از مسیر زیر زمین انجام شده وبصورت نامرئی انجام گرفته، خدا به قدرت خود زمین را از زیر شکافته وتخت بلقیس از مجلس سلیمان سر درآورده است.

(۴) این عمل بواسطهٔ جمع زمین وبسط آن انجام شده که قسمتی از آن بهم رفته وقسمتی از هم باز شده تا تخت به سلیمان رسیده است، بعضی روایات دلالت بر وجه دوم دارد وبعضی بر وجه سوم وبنابر این اعتراض







خرابی مساکن اصلا وارد نیست.

[۵۵] از مجلسی(ره):

در این حدیث از آیهٔ شریفه تضمین شده که می فرماید(۱۱۷ سوره اعراف): «به موسی وحی کردیم که عصای خودرا بیافکن وبناگاه می بلعید آنچه جادو کرده بودند» بیضاوی گفته یعنی آنچه را تزویر وظاهر سازی کرده بودند، از " افک " است به معنی نیرنگ ودیگرگون نمودن چیزی و رواست " ما " مصدریه باشد ویا فعل معنی مفعول دهد (می بلعید مزورات آنها را). انتهی.

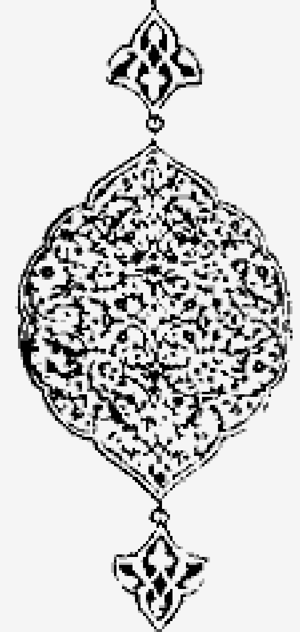
شاید در مورد قائم مقصود از افک که عصا آنها را می بلعد قشونها وساز وبرگ جنگ مخالفان باشد وگفته‌اند مقصود کتابها ونشریات آنها است که به پروردگار خود دروغ وناحق بسته‌اند.

[۵۶] از مجلسی(ره):

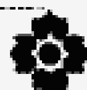
گفته شده است که اکتفاء به یک چشمه در زمان قائم با آنکه در زمان موسی از آن ۱۲ چشمه می جوشید کنایه از این است که اصحاب قائم(ع) هیچ اختلافی ندارند.

[۵۷] از مجلسی(ره):

لمثل الذی جائت به الملائکة: یعنی سلاح که جملهٔ بعد آنرا تفسیر کند وآن اشاره است به قول خدا سبحانه در داستان طالوت (۲۴۸ سوره بقره): «پیغمبرشان به آنها گفت نشانهٔ سلطنتش این است که تابوت برای شما می آید ودر آن دلگرمی واطمینان باشد از طرف پروردگار شما وبقایائی از آنچه آل موسی وآل هرون بجا گذاردند، در حالی که فرشته‌ها آنرا حمل کنند». در تابوت چند قول است:



۱ ـ صندوق توراة بوده که از چوب شمشاد ساخته شده ویا روکش طلا تزئین گردیده بود به اندازهٔ سه ذراع (یک ذراع ونیم در دو ذراع)،





وچون موسی(ع) در نبرد می شد آنرا جلوی قشون می کشید تا دل بنی اسرائیل بدان گرم باشد ونگریزند.

۲ ـ در میان آن صورت پیغمبران قرار داشت.

۳ ـ علی بن ابراهیم در تفسیرش گفته است: تابوتی بود که خدا برای حفظ موسی فرستاد ومادرش وی را در آن نهاد وبه دریا افکند وآن در میان بنی اسرائیل بود وبدان تبرک می جستند وچون مرگ موسی در رسید الواح توراة و زره خود وآیات نبوت را در آن نهاد وآنرا به وصی خود یوشع سپرد وهمیشه تابوت در دست آنها بود تاآنرا خوار شمردند واسباب بازی کودکان شد ودر میان راهها باآن بازی می کردند.

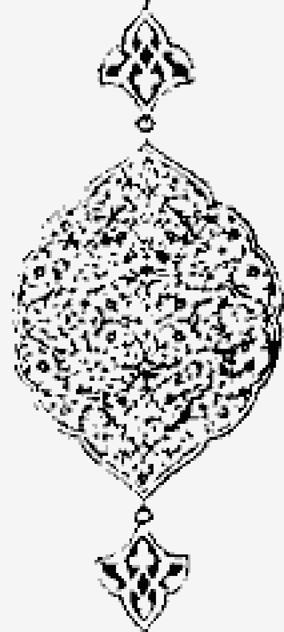
در بارهٔ اینکه فرشته‌ها آنرا حمل می کردند چند وجه گفته‌اند:

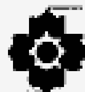
۱ ـ خدا آنرا پس از موسی بالا برد وبرای پیروزی طالوت فرود آورد در حالی که بنی اسرائیل به آن نگاه می کردند.

۲ ـ پس از موسی به همراه پیغمبرانشان بود وبدان پیروزی می جستند بر دشمنان خود تا فاسد شدند وکفار بر آنها غالب گردیدند وتابوت را تصرف کردند وتا دوران قیام طالوت در سرزمین جالوت بود تا اینکه گرفتار بلا شدند وپنج شهر آنها ویران شد وآنرا بر اثر تابوت دانستند وبدان فال بد زدند وآنرا بر دو نره گاو بار کردند وبه بیابان رها کردند وفرشته‌ها آنها را به سوی طالوت راندند وبه او رسانیدند.

۳ ـ تا تابوت میان بنی اسرائیل محترم بود آنها عزت وشرافت داشتند وچون گناه کردند وتابوت را خوار شمردند، خدا آن را بالا برد وچون از پیغمبر خود درخواست فرماندهی کردند، خدا طالوت را فرماندهٔ آنها ساخت تا با او نبرد کنند وتابوت را هم به آنها برگردانید.

[۵۸] مجلسی(ره) گفته: این جمله کنایه از انکار وجود او است یا کنایه از اظهار خشم شدید دشمن از ظهور او است یا کنایه از اطاعت از او







است ـ واین معنی قریب است به آنچه من گفتم ـ و گفته‌اند کنایه از این است که از او سخن کنند ویا اینکه کنایه از این است که یارانش زیر پردهٔ نهانند.

[۵۹] منظور این است که این چیزها به عنوان نشانهٔ ولایت از پیغمبر به علی(ع) رسید وجزء ترکه‌ای نبود که به وارث مالی منتقل شود.

[۶۰] از مجلسی(ره):

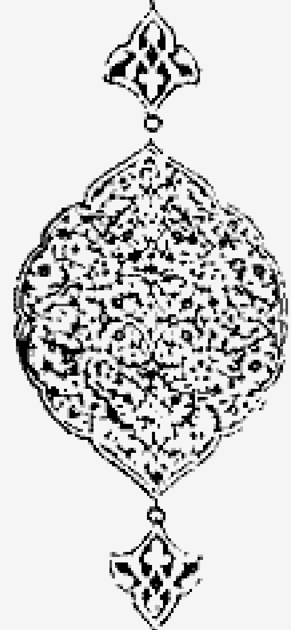
۱ ـ بالا زدن پرده شاید برای این بوده که اعلام کند که ائمه(ع) از پشت پرده خبر ندارند جز به بررسی ودر این اعلام یک مصلحتی بوده یا از نظر اینکه ائمه حالات مختلفه‌ای دارند وبسا نیاز بدان دارند، زیرا نسبت به همهٔ علوم حاضر الذهن نیستند بلکه بسا نیاز دارند به کتاب رجوع کنند یا انتظار الهام از روح القدس را بکشند.

من می گویم: ممکن است بالا زدن پرده برای رفع نگرانی ابو بصیر بوده که بی پروا سؤالات محرمانهٔ خودرا مطرح کند.

۲ ـ مقصود از باب اول که به علی(ع) آموخته نوع علوم بوده (چون نحو، صرف، فقه مثلاً) ومقصود از باب دوم که از آن فهم نموده قواعد کلیهٔ هر علمی است یا مقصود از باب اول قواعد کلیه است ومقصود از باب دوم جزئیاتی است که بر آن تطبیق می شوند چنانچه در بعضی از اخبار بدان اشاره شده است.

من می گویم: ممکن است یکی از این اخبار، خبر معروف شاخهٔ ابن طاب باشد که روایت شده، شخصی سفل سینه در مسجد انداخت ومعصوم در حال نماز با شاخهٔ درخت ابن طاب آنرا برداشت و رو به قبله رفت واز مسجد بیرون انداخت وبه قهقری برگشت تا محل نماز خود آنرا ادامه داد، امام بعد از نقل آن می فرماید: چهل باب از این علم فهمیده شود وعلامه بحر العلوم(ره) در «دُرّه» گوید:

والشجر المعروف بابن طاب   یفتح منه أکثر الأبواب






از درخت معروف به ابن طاب اکثر ابواب فهم شود.

۳ ـ از قاموس: جفر: بزغاله‌ای است که بزرگ شده تا شکمبه درآورده (وعلفخوار شده) ویا چهار ماهه شده (که دیگر نیاز به شیر مادر ندارد) وبه معنی چاهی است که پر نشده یا بعضی از آن پر شده وبه معنی جعبه‌ای است از پوست که چوب ندارد یا از چوب خالص که پوست ندارد.

٤ ـ در بارهٔ اینکه می فرماید: «مصحف فاطمه سه برابر قرآن معمولی است وهیچ از قرآن در آن نیست» اعتراضی دارد وپاسخ داده است.

الف ـ مقصود قرآن معمولی است نه قرآن نزد ائمه از نظر مفهوم ظاهری قرآن.

ب ـ مقصود اختلاف کامل در الفاظ وعبارات است نه در معنی ومفهوم. فتدبر.

[٦١] از مجلسی(ره):

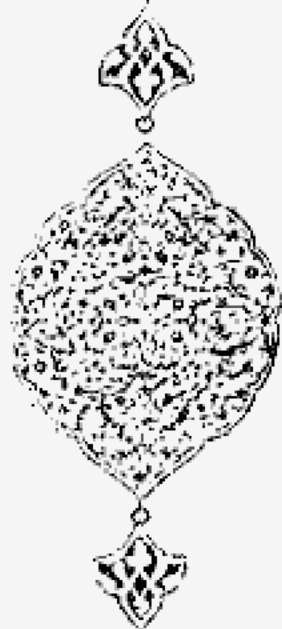
ولو طلب الحق بالحق: یعنی بنی حسن مدعی هستند که ما برای حسین(ع) خونخواهی می کنیم وبرای رفع منکرات وازالهٔ باطل واهل باطل قیام کردیم واین حقوق را بوسیلهٔ باطل می خواهند که ادعای ناحق امامت خود وانکار امامت ائمه وحقوق آنها است واگر حق را بوسیلهٔ حق طلب می کردند برای آنها بهتر بود.

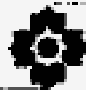
[٦٢] از مجلسی(ره):

جفری که نام می برند ـ مقصود ائمهٔ زیدیه است از اولاد امام حسن که مدعی امامت بودند ومی گفتند جفر نزد ما است، امام در مقام بطلان دعوی آنها چند دلیل می آورد:

الف ـ در جسر مصحف فاطمه است ودر آن بیان شده که بنی حسن به سلطنت نرسند وخروج برای آنها جائز نیست.

ب ـ احکام حقهٔ واقعیه در آن مندرج است وآنها از آن خبر ندارند.







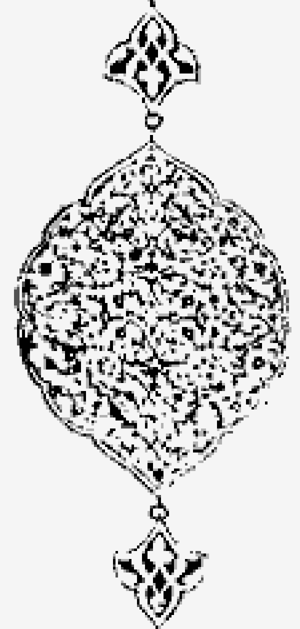
ج ـ قضايا وفرائضي كه امير المؤمنين تنظيم كرده در آن مندرج است وآنها از آن اطلاع ندارند وگرنه شما راجع به میراث خاله‌ها و عمه‌ها از آنها بپرسید که آنرا طبق واقع نمی دانند وطبق احکام مخالفین جواب می دهند.

د ـ مصحف فاطمه(ع) در جفر است که در ضمن آن وصیتنامهٔ او راجع به اوقاف واولاد آن حضرت درج است یا وصیتی که جبرئیل به فاطمه راجع به اولاد و امامان ذریهٔ او دارد در آن مندرج است وبر خلاف دعوی آنها است.

ه ـ سلاح رسول خدا ومصحف فاطمه(ع) با هم هستند وسلاح در دست آنها نیست وسپس استشهاد به آیهٔ احقاف می فرماید: این آیه در قرآن چنین است: «ایتونی بکتاب من قبل هذا» شاید امام نقل به معنی کرده یا در مصحف ائمه به این قرائت ضبط بوده است واین آیه در ردیف آیات احتجاج بر مشرکین است که می فرماید: «بگو شما آنچه را جز خدا به معبودیت می خوانید به من بگوئید که از زمین چه آفریده‌اند؟ یا در خلقت آسمان چه شرکتی کرده‌اند؟ وهر کتابی را پیش از این قرآن بیاورید(که ناطق به توحید است) یا یک اثری از علم ودانش بیاوریدتا معلوم شود که این معبودان شما حق عبادت دارند، والبته چنین اثری وجود ندارد» واستشهاد امام به آیه برای بیان این است که برای اثبات حقیت دعوی یا باید دلیل از کتاب آسمانی آورد یا از باقیماندهٔ علوم انبیاء واوصیاء که نزد ائمهٔ بر حق محفوظ است وائمهٔ زیدیه از هر دو عاجزند.

[۶۳] از مجلسی(ره):

" عن الجفر " مقصود، جفر ابیض است اینکه می فرماید پوست گاوی است، شاید مقصود این است که این پوست گاو ظرف کتب است نه اینکه نوشته بر آن است. انتهی.





[٦٤] از مجلسی(ره):

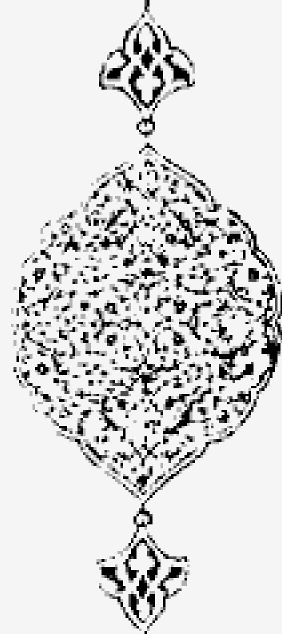
از این روایت شبهه در نسب فاطمیان ـ سلاطین مصرـ استفاده می شود، مگر آنکه مقصود: اولاد امام حسن که در آن زمان وجود داشته‌اند بوده باشد.

[٦٥] از مجلسی(ره):

" بأمر تضمر لی غیره " یعنی چیزی به من گزارش مده که در علم تو مقدمه ومبدأی باشد مخالف ومناقض آن که در صورت بررسی وتحقیق باید بر خلاف آن اعتراف کنی چنانچه بیشتر علوم اهل ضلال چنین است زیرا در اکثر اظهارات علمی آنان لوازم فاسدی است که خود بدان معترف نیستند.

یا مقصود، این است که هرچه به من خبر می دهی از روی یقین باشد که خود احتمال خلاف آن را ندهی ومعنی دو علم دو احتمال متناقض است یا مقصود این است که رازی را از من مپوشان پس بنابر این قول امام در اجابت او نسبت به غیر مورد تقیه است.

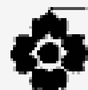
وبعضی گفته‌اند مقصود از این کلام بیان بطلان روش اجتهاد در احکام است که می گویند ظن مجتهد نتیجهٔ علمی دارد وبه این اصل معتقدند که ظنی بودن دلیل منافات باقطعی بودن حکم اجتهادی ندارد ودر همهٔ احکام اجتهادی خود در خاطر می گیرند که چون ظن آنها بر خلاف حکم فعلی آنان تعلق گرفت از آن برگردند وبر خلاف آن حکم کنند ودر هر دو صورت مدعی علم به حکم هستند. پایان کلام مجلسی(ره).



ولی آنچه در اینجا به نظر می رسد این است که:

۱ ـ توضیحی راجع به بیان مجلسی در وجه اول اختلاف اظهارات علمی با آنچه در ضمیر گوینده از نظر لوازم فاسده حاصل است به چند مثال:

الف ـ از اشعری می پرسی خدا یکی است یا دو تا؟ بی تردید می گوید: یکی است، باز می پرسی: صفات خدا عین ذات او است یا زائد بر




ذات او؟ می گوید: زائد بر ذات او، واز اینجا لازم می آید که خدا نه‌تا باشد چون تعدد معانی در ذات با توحید از نظر تحقیق مخالفت دارد.

ب ـ از اشعری می پرسی: خدا جسم ومکان دارد یا نه؟ می گوید: نه، وباز می پرسی: خدا در آخرت به چشمِ سر دیده می شود یا نه؟ می گوید: آری دیده می شود، واین منافی با سلب جسم ومکان است.

ج ـ از اشعری می پرسی: عقل حجت است یا نه؟ می گوید: نه، ولی چون وارد فقه می شود اگر حنفی باشد در بیشتر مسائل به قیاس واستحسان که دلیل عقلی است اعتماد می کند واین با آن متناقض است.

التزام به مبادی واصول متناقض ومختلف علت مهم گمراهی بشر بوده وهست، هم از نظر دینی و هم از نظر دنیوی، هم از نظر سعادت مادیه و هم از نظر سعادت معنویه، وما شرحی در این باره در کتاب عقل وجهل نوشتیم وپایهٔ التزام به این تناقضات جهل عمیق ومتراکم است که در ظلمت آن همهٔ حقائق ناپیدا است تا می رسد به حقیقت روشن بطلان تناقض وبه همین سبب در ملت‌های نادان خرافات وداستان‌های جادوگری که بر اساس محال وتناقض تنظیم شده است بسیار رواج دارد.

۲ ـ اینکه می گوید در پرسش من مبادا به زبان چیزی بگوئی ودر دل چیز دیگری بگیری باید اینطور فهمیده شود که:

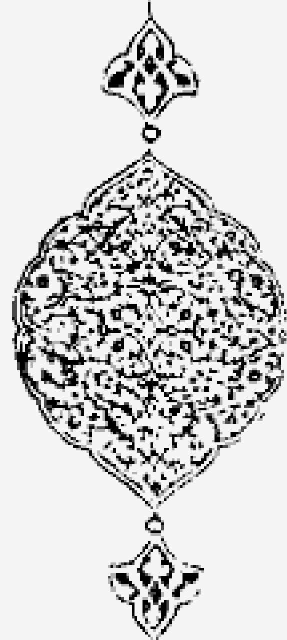
مقصود اصلی از هر پرسش کشف حقیقت است وباید مقصود اصلی از جواب هم بیان حقیقت باشد ودر مواردی است که سؤال از اصالت خود که کشف حقیقت است خارج می شود مانند:

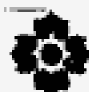
(۱) سؤال برای امتحان.

(۲) سؤال برای مجادله وبحث ومناقشه.

(۳) سؤال برای اظهار فضل و.. و..

چنانچه گاهی جواب از اصالت خود خارج می شود ونظری به بیان





حقیقت ندارد مانند:

۱ ـ در مقاصد ادبی چنانچه گویند حجاج به گرفتاری گفت: (لأحملنک علی الأدهم) محققاً به پای تو کند خواهم نهاد، او در جواب گفت: "مثل الأمیر یحمل علی الأدهم والأشهب" مانند امیر مردم را بر اسب سیاه وسرخ سوار می کند، تاآخر.

۲ ـ در مقام جهل به جواب وشرم از اظهار نادانی که جوابگو می داند سخن او جواب سائل وبیان حقیقت نیست ولی برای اقناع او برخلاف آنچه در دل دارد بیان می کند.

۳ ـ در مواردی هم از نظر مقاصد مختلفهٔ سیاسی واستفاده جوئی وغیره جواب دهنده از بیان حقیقت صرف نظر می کند وبه حاشیه می رود ویا نعل را وارونه می زند.

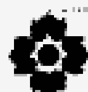
در اینجا است که امام می فرماید: جواب من بر مسائل، از علم خدا سرچشمه می گیرد ودچار این انحرافات نمی شود، زیرا این انحرافات همه از آنجا است که اختلافی در میان است ودر اینجا هیچ علت اختلافی وجود ندارد.

[٦٦] از مجلسی(ره):

بدان که حاصل این استدلال این است که ثابت است که خدا قرآن را در شب قدر بر پیغمبرش نازل کرده ودر شب قدر هر سال ملائکه وروح بیان وتأویل امور را برای او می آورند زیرا فعل مستقبل دلالت بر تجدد واستمرار دارد، در اینجا می گوئیم:

س ـ برای پیغمبر نسبت بدانچه امت نیاز داشتند راه تحصیل علمی جز آنچه از آسمان از نزد خدا برایش در شب قدر یا وقت دیگر می آمد وجود داشت یا نه؟

ج ـ شق اول باطل است چون خدا می فرماید(٤ سوره نجم):





«نیست آن مگر وحیی که به وی می رسد» پس شق دوم ثابت است.

س ـ جائز است علمی که مورد حاجت مردم است ابلاغ نشود ونهان بماند یا نه؟

ج ـ شق اول باطل است چون به او وحی شده تا تبلیغ کند ومردم را به خدا هدایت کند پس شق دوم ثابت است.

س ـ این علمی که پیغمبر برای هدایت امت اظهار می کند واز آسمان است ممکن است دچار تناقض واختلاف باشد که در یک قضیه ویک زمان دو حکم مخالف اظهار شود یا نه؟

ج ـ شق اول باطل است چون تناقض گوئی از خدا محال است وخودش هم فرموده(۸۲ سوره نساء): «اگر از نزد غیر خدا بود دچار اختلاف فراوان می شد» پس شق دوم ثابت است.

نتیجه: علم پیغمبر از خدا دریافت شده وبه مردم ابلاغ شده واختلافی هم در آن راه ندارد. اکنون باز می گوئیم:

س ـ کسی که حکم او در معرض اختلاف است چون اجتهادات ضد ونقیض، در این کار خود موافق رسول خدا است یا مخالف او است؟

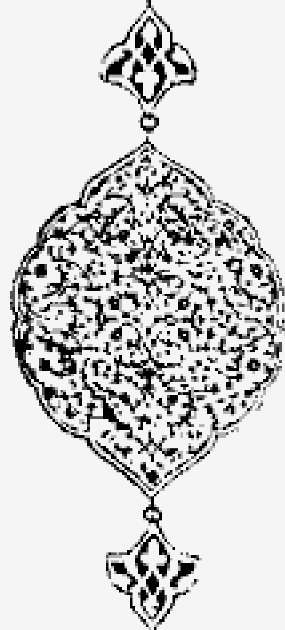
ج ـ شق اول باطل است چون در حکم او اختلافی نبود ودوم ثابت است که مخالف رسول خدا است.

س ـ در صورتی که در حکم رسول خدا اختلافی نیست کسی راه به این حکم بی اختلاف دارد بدون دریافت از خدا ـ یا بی واسطه یا بواسطه ـ به طوری که تأویل درست متشابهاتی که سبب اختلاف است بداند یا نه.

ج ـ اولی باطل است ودومی ثابت است.

س ـ آیا تأویل درست متشابهات را جز خدا وراسخون در علم می دانند که در علم آنها اختلافی نیست یا نه؟

ج ـ اولی باطل است چون خدا می فرماید: «تأویل متشابهات را جز






خدا وراسخون در علم نمی دانند».

نتیجه: موافق رسول خدا کسی است که در حکم او اختلاف نیست وباید آنرا از خدا دریافت کند وباید عالم به تأویل درست متشابهات قرآن باشد. در اینجا باز می گوئیم:

س ـ رسول خدا که راسخ در علم وعالم به متشابه بود وقتی وفات کرد علمش را با خود برد وآنرا به خلیفهٔ خود نیاموخت یا آنرا تبلیغ کرد وبه خلیفهٔ خود آموخت.

ج ـ شق اول باطل است چون مستلزم تضییع نسل آینده است ودومی ثابت است که آنرا آموخته است.

س ـ خلیفهٔ او پس از وی چون مردم معمولی جائز الخطا است واحکام مختلفه دارد یا مؤید از جانب خدا است وچون رسول خدا بی اختلاف حکم می کند بوسیلهٔ اینکه فرشته از غیر راه وحی و رؤیت بااو مربوط است ویا از راه دیگر ودر نتیجه مانند خود پیغمبر است جز اینکه نبوت ندارد؟

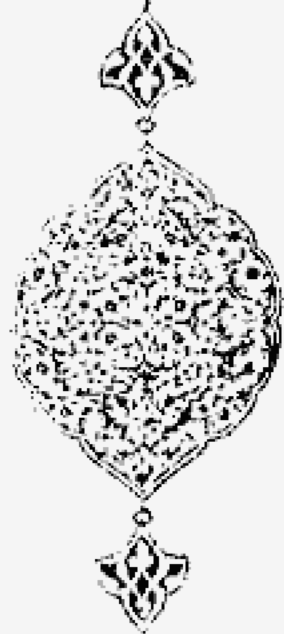
ج ـ شق اول باطل است چون کفایت حال امت را در ارشاد وهدایت نکند واختلاف احکام وتضییع انام لازم آید، پس دومی ثابت است.

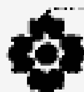
نتیجه اینکه باید پس از رسول خدا(ص) خلیفه‌ای باشد راسخ در علم، عالم به تأویل متشابه ومؤید من عندالله، مصون از خطاء واختلاف در حکم وعلم تا حجت بر عباد باشد ومقصود همین است.

[٦٧] از مجلسی(ره):

قوله: قال فی ابی فلان وأصحابه، من می گویم که این آیه چند تأویل دارد:

١ ـ آنچه به خاطر قاصر رسیده وآن این است که این آیه در بارهٔ ابی بکر ویارانش یعنی عمر وعثمان وبه همراهی خطاب نازل شده وقول خدا در جملهٔ اول: «افسوس مخورید بر آنچه از دست شما رفت» یعنی غم مخورید



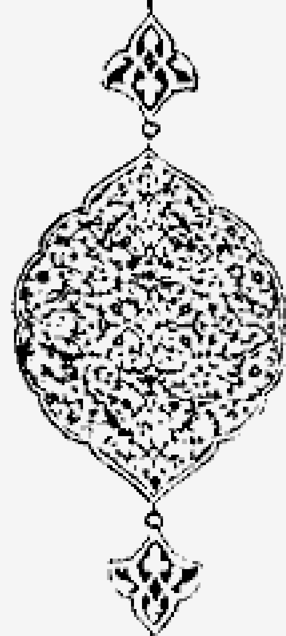


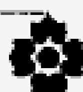


که نص وتعیین بر امر خلافت وامامت از دست شما رفت ومخصوص علی(ع) گردید، چون که پیغمبر او را به خلافت معین کرد وشما را محروم ساخت ودر جملهٔ دوم به آنها می فرماید: «شاد نباشید به این ریاست ظاهر که خدا به دست شما داد» یعنی خدا شما را به ارادهٔ خودتان واگذارد و وادارتان نکرد به ترک آن وتوانائی به شما داد در غصب خلافت از مستحق آن(این بیان مجلسی(ره) بر پایهٔ این است که «آتاکم» را فعل متعدی گرفته وفاعل آنرا ضمیر مقدر وراجع به خدا دانسته ولی ظاهر این است که در اینجا معنی لازم دارد وضمیر فاعل آن به ماء موصوله بر می گردد وضمیر (کم) بعنوان حذف وایصال بدان پیوسته مانند (جاءکم) که در اصل (جاء الیکم) است و (جاء) فعل لازم است مانند (ذهب) ومعنی فارسی آن این است، شاد نباشید بدانچه بدست شما افتاده، چنانچه ما آنرا ضمن حدیث همین طور ترجمه کردیم واعتبار (آتاکم) فعل لازم به اعتبار ترک مفعول است مانند (هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون) یا از باب مشاکله است در برابر (فاتکم) چون باب مشاکله یکی از محاسن ادبیت وسیع زبان عرب است).

یک جمله که "لاتأسوا... الخ " باشد مقدمه است واشاره است به موضوع سابقی که عبارت از نص بر خلافت علی(ع) است در زمان حیات پیغمبر(ص) وجملهٔ دیگری که "لاتفرحوا " است اشاره به واقعه‌ای است که دنبال آن آمد وآن غصب خلافت است بعد از پیغمبر، وحسن انطباق این تأویل بر آیه روشن است وحاصل آن باتوجه به سابق آیه این است که:

هیچ گرفتاری وپیشآمدی در زمین ودر جان شما نباشد مگر آنکه ما آنرا سرنوشت کردیم وحکم آنرا پیش از خلق اصل مصیبت بلکه اصل نفوس در کتاب ثبت کردیم تا شما افسوس نخورید بر آنچه از دستتان رفت از امر خلافت حقه وبدانید که مستحق خلافت حقه نیست جز کسی که ملائکه به همراه روح الامین برای گزارش احکام ثبت شده در این کتاب بر او نازل می






شوند وشاد نشوید به این تسلطی که به ناحق بدست آوردید وبفهمید که سزاوار آن نیستید که به زور گرفتید و وبال آنرا خواهید دید...

۲ - آنچه پدر علامه‌ام قدس الله روحه افاده کرده وآن این است که مقصود از طرح این آیه بیان این است که علم قرآن را جز حکم الهی وحجت معصوم نمی داند، زیرا هرکه این آیه را بشنود زود به ذهنش می آید که هر دو خطاب متوجه یکی است چون در یک محل جمعند با اینکه در حقیقت خطاب «افسوس مخورید» متوجه علی(ع) است نسبت به از دست رفتن خلافت او و در جملهٔ بعد که «شاد نباشید» خطاب به ابوبکر ویاران او است که غصب خلافت کردند.

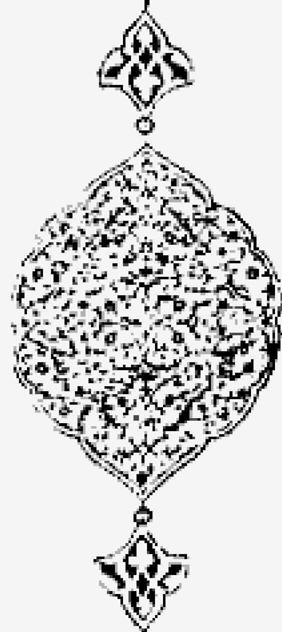
۳ - فاضل استرابادی گفته «افسوس نخورید» خطاب به اهل بیت(ع) است یعنی غم مخورید بر مصیبتی که به شما وارد شده و «شاد نباشید» خطاب به مخالفین است، یعنی شاد نباشید به خلافتی که خدا آنرا به شما داده به سبب سوء اختیار شما (بسیار بد تعبیر شده است) یکی از دو آیه (باید گفته شود: دو جمله) مقدمه است ودیگری دنبالهٔ آن ودر تألیفی که عثمان نسبت به قرآن کرده آنها را در یک جا جمع کرده است (این بیان هم بسیار ناروا است که تصور شود عثمان تا این اندازه نیروی تصرف در قرآن داشته است).

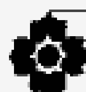
٤ - گفته شده که خطاب «لا تأسوا» متوجه به شیعه است که خلافت با برکت علی(ع) از دست آنها رفته وخطاب «لا تفرحوا» متوجه به مخالفین است که خلافت مغصوبه به آنها رسیده ویکی از دو آیه مقدمهٔ دیگری بوده.

[٦٨] از مجلسی(ره):

اختلاف وتناقض در این قول به چند وجه است:

۱ - اول بار حکم کرد که قاطع کف باید تمام دیه را بدهد از نظر







احتیاط بر جانی وثانیاً حکم کرد که حَکَمْ بیاید انگشتان بریده را قیمت کند وقول او به مصالحه با قول او به رجوع به مقوم اختلاف دارد.

۲ ـ این هر دو با حکم برد همه دیهٔ کف که اول گفته اختلاف دارد.

۳ ـ رجوع به مقوم موجب اختلاف شود زیرا نظر آنها در قیمت مختلف می شود، در این تعبیر اشکال است.

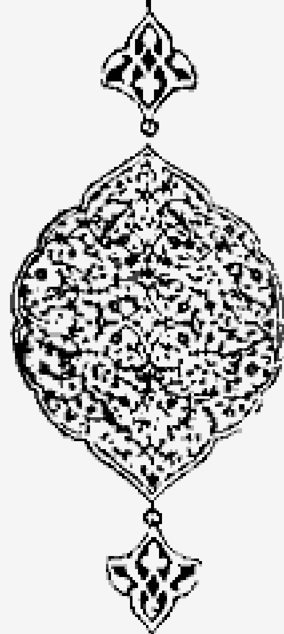
٤ ـ علت اختلاف این است که حکم ظنی است وممکن است با ظن دیگری باطل شود وحکم دیگری به جای آن آید.

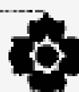
[٦٩] از مجلسی(ره):

قوله " فتبدا لک الملک " شاید ظهور فرشته برای ابن عباس به معجزهٔ علی(ع) بوده واحتمال دارد سخن ملک به وی ظاهر شده باشد، من گویم: این هر دو وجه نادرست است زیرا رؤیت فرشته طبق نص همین خبر واخبار دیگر از اوصاف خاص نبوت است وبرای خود امام هم واقع نشده وچگونه به اعجاز برای ابن عباس واقع می شود واستماع کلام فرشته هم از اوصاف خاصه امام معصوم است وچگونه نصیب ابن عباس شده. در اینجا باید گفت: ظهور فرشته برای ابن عباس به تجسم بوده وسابقاً گفتیم که تجسم فرشته امری است ممکن وواقع ودر صورت تجسم برای هر کس قابل رؤیت است حتی کفار چنانچه فرشتگان مأمور هلاک کردن قوم لوط مورد رؤیت آنها واقع شدند وبلکه طرف صحبت آنها گردیدند، در این صورت برای ابن عباس امکان رؤیت محقق است ولی معلوم نیست ابن عباس آن فرشته را به این عنوان شناخته باشد، و پر زدن به چشم او بطور نامرئی انجام شده است.

از مجلسی(ره):

قوله " ما اختلفنا " شاید غرض ابن عباس این باشد که حق با من است وآنرا به خدا حواله می کنم وشاید مقصودش این باشد که در مورد اختلاف رجوع به قرآن می شود وامام جواب می دهد که خود قرآن رفع






اختلاف نمی کند، زیرا در صورتی که مرجع حکم خدا باشد خدا در واقع جز یک حکم ندارد وچطور است که شما در یک مورد احکام مختلفه بیان می کنید وبه ناچار یکی از آنها مخالف حکم واقعی خدا است واین سبب هلاک خودتان وهلاک کردن مردم است.

وباید متوجه بود که این مناظره میان ابن عباس وامام باقر(ع) باید در زمان کودکی امام باقر(ع) باشد در زمان حیات پدر آن حضرت زیرا ولادت امام باقر سال ۵۷ است ووفات ابن عباس سال ۶۸ وسن امام در زمان وفات او بیش از ۱۱ سال نبوده. میان امامیه خلافی نیست که شب قدر وفضیلت آن بعد از پیغمبر باقی است تا انقراض جهان ودر هر شب قدر هم نزول ملائکه با روح ادامه دارد واکثر عامه هم بر همین عقیده‌اند ومخالف آنها کم است که گفته‌اند مخصوص به زمان خود پیغمبر بوده وبرداشته شده است.

[۷۰] مجلسی(ره) ـ پس از نقل خواب پیغمبر واخبار آن حضرت از اینکه بنی امیه هزار ماه حکومت فرعونی کنند، گوید: در اینکه شب قدر بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیه است چند وجه گفته‌اند:

۱ ـ خدا فضل شب قدر را در دوران حکومت آنها از همه کس سلب کرده جز خاندان معصومین(ع).

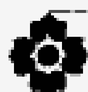
۲ ـ فضل آنرا از خصوص بنی امیه سلب کرده زیرا عبادات آنها درست نیست.

۳ ـ مقصود همان بیان مدت سلطنت آنها است نه بیان سلب شب قدر.

۴ ـ مقصود این است که ثوابی را که خدا به عبادت شب قدر می دهد از سلطنت هزار ماه بنی امیه بهتر است.

قوله: «تنزّل الملائکة والروح»، در معنی روح اختلاف است:

۱ ـ از ابن عباس روایت شده که مقصود جبرئیل است واکثر مفسرین





هم بر آنند.

۲ ـ فرشته‌ای است بزرگتر از جبرئیل واز دیگر فرشته‌ها.

۳ ـ از جنس فرشته‌ها نیست وخلقی است اشرف واعظم از فرشته‌ها، این معنی در اکثر اخبار ما وارد است وبرای آن استدلال کرده‌اند به قول خدا تعالی(۳۸ سوره نبأ): «روزی که بایستند روح وفرشته‌ها» به اعتبار اینکه عطف دلیل جدائی است.

در بارهٔ اینکه می فرماید: قرآن در شب قدر نازل شده است چند وجه است:

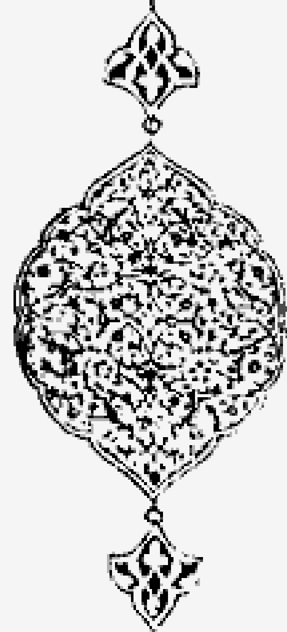
۱ ـ مقصود شروع در نزول آن است.

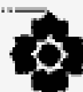
۲ ـ همهٔ آن از لوح به سفراء نازل شده یا به آسمان نزدیک‌تر.

۳ ـ مقدار سالیانهٔ آن در شب قدر به سفراء نازل می شده است وممکن است اول بار یکجا به پیغمبر نازل شده وسپس نیکه نیکه طبق مقتضیات وقت دوباره نازل شده است.

در تعیین شب قدر هم اختلاف است: بعضی از عامه آنرا یکی از شبهای نامعلوم سال دانند وبعضی یکی از شبهای نامعلوم ماه شعبان یا رمضان وبیشتر آنرا در ماه رمضان دانند در شب اول یا هفده یا تاشب بیست وهفتم، در نزد ما خلافی نیست که از شب ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ ماه رمضان بیرون نیست.

قوله: «فاتقوا فتنة» خطاب به مؤمنانی است که در آیهٔ سابق ذکر شده اند، فتنه به معنی کفر وگمراهی است، در " لاتصیبن الذین ظلموا " دو قرائت است وقرائت دوم " لتصیبن " با لام ابتدائیه است یعنی فتنه‌ای که محققاً می رسد به همان ظالمین از شما، طبرسی(ره) گفته است: این قرائت از امیر المؤمنین(ع) وزید بن ثابت وامام باقر ودیگران است، وبعضی هم گفته‌اند: الف در قرائت اول اشباع فتحه لام است واز نظر معنی اختلافی نیست ومقصود این است که شما مؤمنان برحذر باشید از فتنه‌ای که





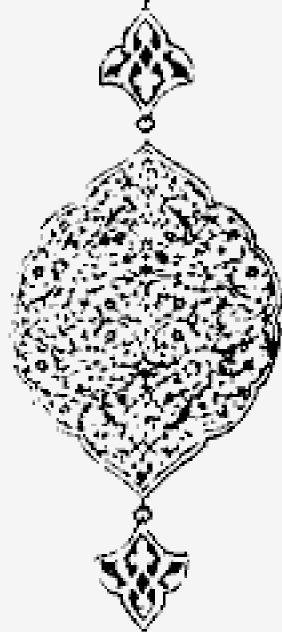

مخصوص ظالمان است واین فتنه همان انکار شب قدر است بعد از پیغمبر وانکار نزول دستورات سالیانه از طرف خدا که مستلزم غصب خلافت وسلب حق امیر المؤمنین(ع) است ولازمهٔ آن برگشت به دوران جاهلیت واحیای اوضاع جاهلیت است که در زمان خلافت اول ودوم پایه گذاری شد وسومی آنرا روی صحنه آورد ودر دوران حکومت بنی‌امیه رسمیت پیدا کرد.

ظاهر آیهٔ(۱۳۸ سوره آل عمران) راجع به جنگ اُحد است واشاره دارد به گریز منافقین از جبهه بواسطهٔ امتحانی که بعمل آمد وفریادی که اعلام قتل پیغمبر را نمود ولی در حقیقت تطبیق می شود بر آنان که بعد از پیغمبر رو از علی(ع) برگردانیدند ومنکر ادامهٔ شب قدر شدند که خدا در آن شب امور خودرا بوسیلهٔ فرشته‌ها وروح نازل می کند، زیرا اگر به شب قدر اعتراف می کردند ناچار باید برای آن شب به امام معصومی اعتراف کنند که بتواند امور الهیه را از فرشته‌ها دریافت کند.

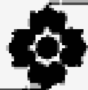
[۷۱] از مجلسی(ره):

شاید مراد این است که علوم را بر وجه کلی می دانست بطوری که استنباط جزئیات از آن ممکن بود ولی برای مزید توضیح وتسهیل امر همان جزئیات وافراد در شب قدر بر او نازل می شد...

وممکن است مراد از علم جملی وکلی، علمی باشد که قبول بداء کند وتفسیر وبیان شب قدر، تعیین امور حتمی وتشخیص اموری است که بداء پذیر است چنانچه از اخبار دیگر معلوم می شود وچون علم بداء غامض وفهم آن مشکل بوده است برای سائل توضیح نداده وآنرا از مواردی دانسته که باید مکتوم باشد.



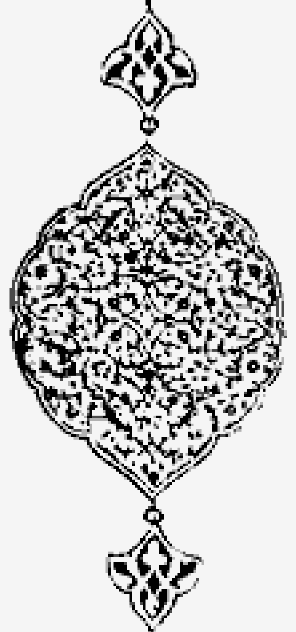
من می گویم: حمل علم کلی وجملی بر بداء مبنی بر آن است که مجلسی(ره) در معنی بداء بیان کرده ولی من در باب بداء توضیح دادم که بداء راجع به مرحله‌ای از علم ذاتی خدا است ومخصوص حضرت او است





چنانچه از اخبار بداء استفاده می شد واین مقام از علم به انبیاء واوصیاء افاضه نشده است ودر موضوع علم کلی باید گفت منظور همان مقام نبوت وولایت است که عبارت از ملکه واستعداد درک حقائق است از مبدأ بواسطهٔ وحی والهام ورؤیت فرشته یا سماع از فرشته، ومقام دیگری نیست ولازمهٔ این آمادگی واستعداد اطلاع حضوری وعمومی بر حقائق نیست بلکه باید به طرق معینه از طرف خدا افاضه شود ویکی از آنها همان نزول ملائکه است در شب قدر واینکه امام می فرماید: وقتی پیغمبر به معراج رفت وعلم ماکان ومایکون را آموخت به معنی همان کمال استعداد نبوت ودرک آخرین مراحل آن است ومعنی اینکه هر علمی داشت به علی(ع) آموخت همان کمال معنوی مقام ولایت است که از پیغمبر استفاده کرد چون که علم عبارت از ملکات عالیهٔ حاصل در نفس است که با وسائلی موجب حضور جزئیات می شود، مثلا یک عالم به فقه یا نحو یا نجوم عبارت از کسی است که ملکهٔ استحضار مسائل آن علم را دارد واین منافات ندارد که در احضار مسائل نیاز به مراجعهٔ کتب یا ابزار واسباب مخصوص داشته باشد ومعنی عالم به فقه یا نحو یا نجوم یا اسطرلاب این نیست که همهٔ مسائل آن علم بدون مراجعه یا تنظیم ابزار وآلات در خاطر او حاضر است، بنابر این علم نبوت یک ملکه واستعداد عالی ومخصوصی است در نفس نبی که وسیلهٔ کشف حقائق واحکام است وعلم ولایت وامامت هم یک ملکهٔ عالیه واستعداد مخصوصی است در نفس ولی که وسیلهٔ کشف حقائق واحکام است واین منافات ندارد که اوقات مخصوصی چون شب قدر یا حالات مخصوصی در استحضار حقائق واحکام در نفس نبی یا ولی وامام دخالت داشته باشد.

[۷۲] منظور از این سؤال بیان ارتباط علم به امور جزئیه وبخشنامه‌ای است با آن علم کلی که مقام نبوت وولایت است ودر حقیقت سؤال از کیفیت وحی نسبت به انبیاء، والهام ودریافت از ملائکه نسبت به اوصیاء





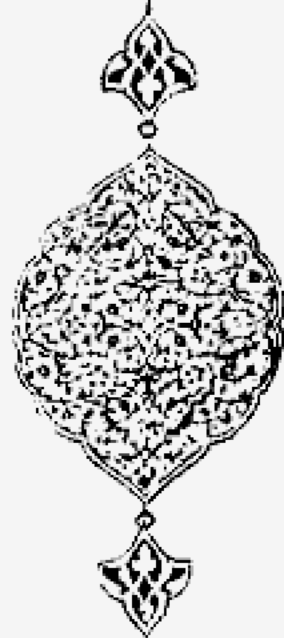

است، از این جهت امام می فرماید: این مقام از درک عقول عمومی بر کنار است وامری است مکتوم وتنها خدا آنرا می داند وبس.

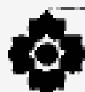
[۷۳] علت این سؤال این است که چون نزول ملائکه در شبهای قدر دوران وصایت وامامت متضمن احکام ومعلومات تازه‌ای است بر حسب تجدید زمان، پس باید اوصیاء اطلاعات جدیدی پیدا کنند که انبیاء از آن بی خبر بودند، امام می فرماید: علم اوصیاء محدود به وصایت است واز اندازهٔ علم انبیاء بیرون نیست واین حوادث سالیانه هم برای انبیاء منکشف بوده ویا آنکه همزمان انکشاف برای اوصیاء برای آنها نیز منکشف می شود واز نظر ارتباط معنوی ـ رشتهٔ وصایت همیشه با مقام نبوت ارتباط طولی دارد.

[۷۴] طرح این سؤال هم بر اثر نظریهٔ تدریجی سابق است وچون در جواب سابق علم وصی محدود به وصایت شد واز حدود علم نبی نتواند بیرون باشد برای سائل این فکر پدید شد که علم اوصیاء نسبت به یکدیگر این محدودیت را ندارد وامام سال آینده ممکن است در شب قدر آن سال احکام ومطالبی درک کند که امام سال گذشته از آن بی‌اطلاع بوده است، در اینجا امام می فرماید: از نظر اصول کلی معلومات همهٔ اوصیاء یکی است وآنچه در شب قدر بوسیلهٔ ملائکه تجدید می شود موضوع احکام جزئی است در موارد مشخصهٔ جاریه در آن سال واین علم جدیدی محسوب نیست که سبب امتیاز اوصیاء در مراتب علمی گردد.

[۷۵] در اینجا مقصد از نزول ملائکه را در شب قدر نسبت به هر امری راجع به دستور اجراء وابلاغ آن دانسته چنانچه در قوانین بشری معمول است وقتی حکمی وقانونی در مجلس شوری به تصویب رسید با آنکه دولت وقت آنرا می داند نمی تواند اجراء کند تا دستور اجرای آن صادر شود واز طرف مجلس آن قانون برای اجراء به دولت وقت ابلاغ گردد.

[۷۶] مرحوم مجلسی موضوع این سؤال را حمل بر بداء کرده



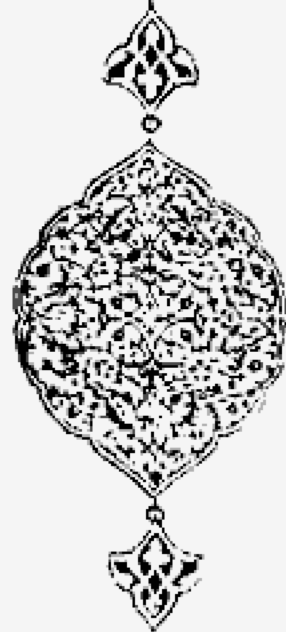




است واز این نظر آنرا مخصوص اوصیاء دانسته ولی باید گفت منظور از این سؤال ترفیع مقام معنوی نبوت وامامت است نسبت به تجدید هر شب قدری چنانچه در رتبهٔ استخدامی مأمورین و کارمندان دولت‌ها رسم است که در فاصله‌های مقرری بر اثر ادامهٔ خدمت رتبهٔ تازه‌ای به آنها داده می شود، امام می فرماید: این ترفیع رتبه موضوع محرمانه‌ای است نسبت به انبیاء واوصیاء که جز خود آنان کسی نمی تواند بر آن مطلع شود وشاید سرّش این باشد که بسا نسبت به سابقهٔ اوصیاء توهم نقص برای مردم عادی پدید گردد.

[۷۷] از مجلسی(ره):

در بیان کلمهٔ "منکِر" یعنی منکِر ما وفضل ما وامامت ما واینکه شب قدر مخصوص ما می باشد، ولی این شرح درست به نظر نمی رسد زیرا امام در معترفان شب قدر هم دو دسته توضیح داده: یکی آنها که شب قدر را قبول دارند وبا ائمه مخالفند ودیگری آنها که شب قدر را قبول دارند ومخصوص ائمه می دانند واگر معنی منکِر چنان باشد که مجلسی(ره) گفته، تفصیل بعد از آن بی مورد است در اینجا، اگر مقصود منکِر اصل شب قدر باشد معنی منکِر کافر است یعنی منکِر اسلام است، زیرا اصل شب قدر ضروری دین اسلام است ونص آیات بسیاری از قرآن مجید است واگر مقصود از منکِر، منکِر وجود آن بعد از وفات پیغمبر باشد منظور این است که کسی که منکِر بقاء شب قدر باشد بعد از وفات پیغمبر از مورد بحث خارج است وباید با او در اصل وجود شب قدر بعد از پیغمبر(ص) سخن گفت، پس مقصود از کلمهٔ "منکِر" این است که از مورد بحث ما خارج است.



[۷۸] مجلسی(ره) از بصائر به سند وی از محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم، گفتم: قربانت، من از تو شنیدم که چند بار فرمودی: اگر نباشد که ما به علم خود بیافزائیم آنچه داریم به



آخر رسانیم. فرمود: اما راجع به حلال وحرام که بخدا آنرا خداوند تمام وکمال به پیغمبر خود نازل کرده، واما در حلال وحرام دانش جدیدی نیافزاید. گوید: گفتم: پس این زیادی چیست؟ فرمود: در چیزهای دیگر است جز حلال وحرام. گوید: گفتم: چیزی به علم خود افزوده کنید که بر رسول خدا(ص) نهان بوده؟ فرمود: نه، دستور علم تازه از خدا به فرشته رسد وفرشته آنرا نزد رسول خدا(ص) برد وگوید: یامحمد! پروردگارت تو را به چنین وچنان فرموده است، می فرماید: آنرا نزد علی(ع) بر. نزد علی(ع) آید واو فرماید: آنرا نزد حسن(ع) بر، واو هم فرماید: او را نزد حسین(ع) بر وهمچنین به هر یک از ائمه عرضه شود تا به ما برسد. گفتم: شما ممکن است علمی بیافزایید که رسول خدا(ص) آنرا نداند؟ فرمود: وای بر تو، ممکن است امام چیزی بداند که رسول خدا(ص) نداند بااینکه امام از طرف او است؟

[۷۹] از مجلسی(ره):

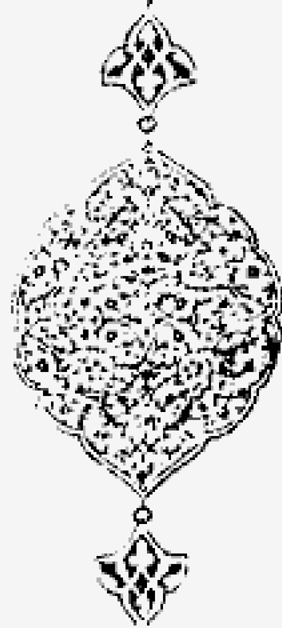
ام الکتاب (دفتر کل) لوح محفوظ است وچون در آید به اعلام فرشته وفرستادن او یا به وحی والهام بی واسطهٔ فرشته نفوذ کند(برآید) یعنی برسد به رسول خدا(ص) وائمه(ع) یا در جریان افتد ودیگر بداء در آن نبود بر خلاف علم اول که در معرض بداء است.

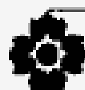
[۸۰] از مجلسی(ره):

این علم سرّی جز علم به احکام عمومی است که باید همهٔ ائمه بدانند، مقصود از هر که خواهد امیر المؤمنین تنها ویا به همراهی دیگر امامان است.

[۸۱] از مجلسی(ره):

قوله: «وکان عرشه علی الماء» زیرا اگر آسمان وزمینی بود عرش وی بر آنها بود واین صریح است در حدوث آسمانها وزمین‌ها بلکه همه چیز،







قوله: «فهو العلم الذي... تاآخر» شاید مقصود این است که در این علم غالباً بداء نیست نه بطور مطلق در آن بداء نیست چنانچه از بسیاری اخبار ظاهر می شود، یا منظور از آن همان علم حتمی است یا علمی که در شب قدر نازل می شود یا علمي که در هر شب وهر روز ظاهر می شود. انتهی.

ولی طبق تحقیقی که در باب بداء گذشت بیان شد که بداء در مرحلهٔ قبل از علم صفاتی وافعالی است ومخصوص ذات احدیت است ودر مرحلهٔ ظهور صفاتی وافعالی بداء نیست واین روایت هم مؤید آن است ونیاز به این تقیید ندارد.

[۸۲] از مجلسی(ره):

۱ - بحر اخضر همان بحر محیط است، آنرا اخضر خوانند بواسطهٔ سبزی وسیاهی آن از نظر فراوانی آبش، من می گویم در دوران قدیم دریای مدیترانه را بواسطهٔ وسعت وامتداد آن تا اقیانوس، بحر محیط می نامیدند.

۲ - حاصل جواب این است که:

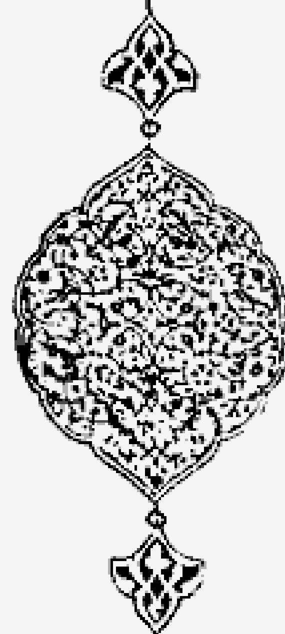
(۱) ممکن است خدا در بعضی اوقات بواسطهٔ مصلحتی چیزی را از ائمه پنهان دارد واین مخالفت ندارد با اینکه علم کتاب نزد آنها است و هر گاه خدا بخواهد ویا محتاج شوند بدان مراجعه کنند.

(۲) مقصود این باشد که سخن اول حضرت در مجلس عمومی بوده وبر حسب تقیه از مخالفین ادا شده است یا در برابر شیعیان کم هوش وسست خرد برای آنکه مبادا ائمه را خدا بخوانند واین وجه دوم روشن تر است.

[۸۳] از مجلسی(ره):

حاصل این است که امام به تعلیم خدا امور نهانی را می داند واین خود جمع میان آیات وروایات مختلفه است:

۱ - (۱۷۹ سوره آل عمران): «خدا را شیوه نیست که شمارا بر غیب مطلع کند ولي از رسل خود هرکه را خواهد انتخاب می کند».





۲ - (۵۰ سوره انعام): «من نگویم که خزانه‌های خدا نزد من است وغیب هم نمی دانم وبه شما نگویم فرشته‌ام تنها پیرو وحی هستم».

۳ - (۵۹ سوره انعام): «نزد خدا است کلیدهای غیب نمی داند آنها را جز او».

٤ - (۱۸۸ سوره اعراف): «اگر من غیب می دانستم خیر فراوانی می اندوختم وهیچ بدی به من نمی رسید».

۵ - (۲۰ سوره یونس): «بگو غیب از آن خدا است».

٦ - (۳۸ سوره فاطر): «به راستی خدا دانای غیب آسمانها وزمین است».

۷ - (٦۷ سوره نمل): «بگو هیچ کس در آسمانها وزمین غیب نداند جز خدا».

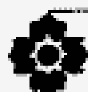
۸ - (آیهٔ آخر سوره لقمان): «به راستی خدا است که علم ساعت نزد او است وباران را فرو فرستد وبداند در رحم مادران چیست، هیچ دم زنی نداند فردا چه کند وهیچ زنده‌ای نداند در چه زمینی خواهد مُرد».

۹ - (٤۸ سوره سبأ): «به راستی پروردگارم تیر حق را به نشان می زند و پر دانای غیب است».

۱۰ - (۲٦ و ۲۷ سوره جن): «عالم غیب است وبر غیب خود کسی را مطلع نکند، جز آن را که به رسالت بپسندد».

آیهٔ ۱ - دلالت دارد بر اینکه خدا بعضی از غیب را به رسول برگزیدهٔ خود اطلاع می دهد.

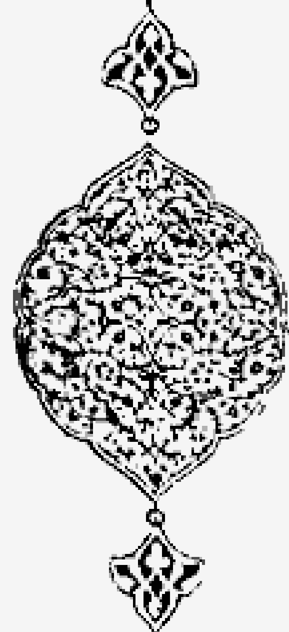
آیهٔ ۲ - طبرسی(ره) گوید: من غیبی را که مخصوص خدا است نمی دانم وهمانی را می دانم که خدا به من آموخته از امر بعث و نشور وبهشت ودوزخ وجز آن، من تنها پیرو وحی هستم، مقصودش این است که به شما خبر ندهم جز آنچه خدا نازل کند.




ودر آیهٔ ۳ ـ گفته: معنایش این است که نزد او است خزائن غیبی که در آن عذاب فوری است وچیزهای دیگر، نداند آن را جز او یا کسی که از او آموزد و گفته‌اند: معنایش این است که مقدورات غیب نزد خدا است وآن را برای هر کدام از بندگانش که خواهد بگشاید به او بیاموزد یا راه فهم آنرا برایش آسان کند ودلیل برای وی اقامه نماید.

ودر آیهٔ ٤ ـ گفته: معنایش این است که از آن خدا است علم آنچه در آسمانها وزمین نهان است، چیزی بر او پوشیده نیست، سپس گفته است: من یکی از مشایخ را که نسبت به عدل وتشیع روی خوشی نشان می داد دیدم که در این موضع از تفسیر خود به شیعهٔ امامیه ستم کرده است وگفته این آیه دلالت دارد که علم غیب مختص به خدا است بر خلاف آنچه رافضیان معتقدند که ائمهٔ غیب می دانند، من کسی از امامیه را در نظر ندارم که توصیف به علم غیب را برای احدی از خلق روا داند، این وصف مختص به کسی است که همه چیز را به ذات خود می داند نه به علم مستفاد از دیگری وآن منحصر به ذات قدیم سبحان است که به ذات خود دانا است واجدی از مخلوق شریک او نیست، هر که دیگری را در این صفت شریک او داند از ملت اسلام خارج است وآنچه از امیر المؤمنین نقل شده وخاص وعام از او روایت کردند که از غائبات خبر داده چون اخبار او از صاحب زنج (قرامطه) واز ولایت مروان بن حکم واولادش وظهور مهدی وآنچه از ائمهٔ دیگر در این باره نقل شده همه را از پیغمبر آموخته بودند وخدا به آن حضرت اطلاع داده بود وبه کسی که این اخبار مشهوره از آنها روایت شده نسبت دادن اعتقاد به علم غیب در بارهٔ ائمه معنی ندارد، این خود دشنام زشتی است وتضلیل وبلکه تکفیر آنها است وکسی که به مذاهب آگاه است آنرا نپسندد خدا میان او وشیعه حکم باشد.

طبرسی در تفسیر آیه ۸ گفته است: «ان الله عنده علم الساعة» یعنی





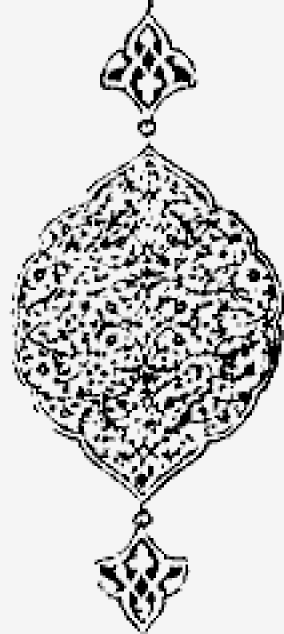
علم ساعت را مخصوص خود ساخته واحدی از خلق را بر آن واقف نساخته... تا آنکه گفته از ائمهٔ هدی روایت شده که این پنج چیز را بطور تفصیل وتحقیق جز خدای تعالی نداند. کلام طبرسی تمام شد.

وحاصل این است که مقتضای جمع بین آیات وروایات آن است که معنی نفی غیب از معصومین این است که از پیش خود غیب ندانند وآنچه را دانند بوسیلهٔ وحی یا الهام از طرف خدا است و الاّ معلوم است که اکثر معجزات انبیاء واولیاء از قبیل اخبار به غائبات است ویک وجه اعجاز قرآن مجید هم همان اخبار از غائبات است وماهم بوسیلهٔ اخبار خدا ورسول بسیاری از غائبات را دانسته‌ایم چون قیامت واحوال قیامت وبهشت ودوزخ وجنت وقیام قائم(ع) ونزول عیسی وعلامات دیگر ساعت وعرش وکرسی وملائکه.

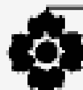
وآن پنج که در آیهٔ (۸) است چند احتمال را درخور است:

۱ - اطلاع کامل ودقیق در اینها منحصر به خدا است واگر خبر دهند که شخصی در فلان روز بمیرد شامل همهٔ دقائق مرگ از دقیقه ووضع مرگ نیست وممکن است ملک الموت هم آنرا نداند وسپس وجوه دیگر در اینجا نقل کرده است وبرخی را هم تقویت نموده است.

من می گویم: علم غیب یعنی دانستن امور نهانی در برابر امور عیانی که به حواس ظاهره وحواس باطنهٔ عمومی ادراک می شوند واین امور نهانی مراتبی دارند.



۱ - غیب از سطح ادراک عمومی: همیشه افرادی بسیار نادر در میان بشر بوده‌اند که دارای حدس وهوشی بسیار قوی وتیز بوده واز یک نشانه واشارهٔ مطالب نهانی را درک می کرده‌اند، این افراد در محیط عرب جاهلی به نام کاهن معروف بوده‌اند وتا آنجا مردم تحت تأثیر هوش آنها قرار داشته‌اند که آنها را با جن وپری همراز وآشنا می دانسته ودر حل مشکلات





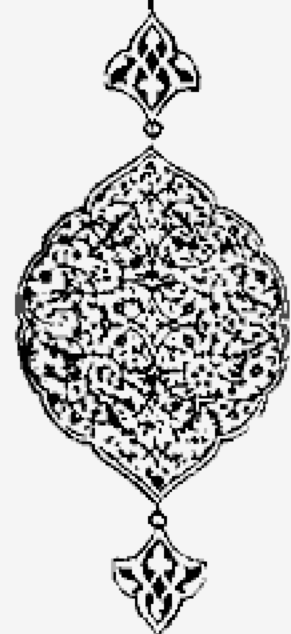
زندگی خود از آنها نظر می خواسته‌اند، در محیط اسلامی که فکر مردم از این خرافات دوران جاهلیت پاک شده وپیغمبر اسلام از کهانت واین گونه دکان دارای وشیادی به سختی جلوگیری کرد مردان تیزهوش باز به عنوان دیگر شناخته شده‌اند که یکی از آنها ایاس قاضی القضاة معروف قرن دوم اسلامی است از تیزهوشی‌های او داستان‌هائی در تاریخ مانده است:

۱ - گویند: چون مهدی عباسی در زمان پدر برای بازدید اوضاع عمومی واداری به بصره رفت در هیئتی که به استقبال او آمده بودند چهارصد نفر رجال وشیوخ استان بصره را دنبال جوانی نورس دید که به نظر او کودکی جلوه کرد باعث تعجب او شد وچون به او نزدیک شد او را قاضی القضاة بصره معرفی کردند، مهدی رو به او کرد وگفت:

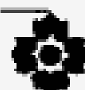
قاضی چند سال دارد؟ او دانست که با این پرسش اورا به عنوان کودکی مورد طعن ونکوهش قرار داده در جواب گفت:

سن من بیش از عتاب بن اسید است که پیغمبر اسلام پس از فتح مکه او را والی شهر با عظمت مکه ساخت وبیش از سن اسامة بن زید است وقتی که پیغمبر(ص) او را فرماندهٔ کل قشون اسلام نمود وهمهٔ پیره مردان مهاجر وانصار را زیر پرچم او فرا خواند.

۲ - گویند: روزی در غرفهٔ مشرف به راه عمومی نشسته بود ومردی را دید وبه حاضران گفت: این مرد ساباطی است وغلام سیاهی گم کرده وبدنبال او می گردد، وچون از او تحقیق کردند، راست گفته بود، از ایاس پرسیدند این غیب را از کجا دانستی؟ گفت: چون به این طرف وآن طرف نگاه می کرد، دانستم غریب است وچون غبار سرخ رنگ ساباط در سر و برش بود دانستم اهل ساباط است وچون به هر سیاهی که می رسید او را خوب وا می رسید دانستم غلام سیاهی داشته واز او گریخته.



۳ - گویند: روزی سه زن را دید وگفت: یکی دوشیزه است ودیگری

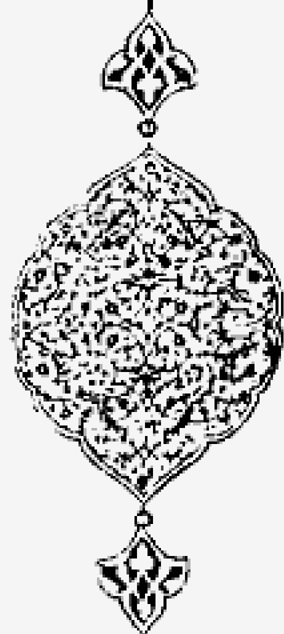



آبستن وسومی بچه شیر می دهد، پس از تحقیق درست بود، از او پرسیدند این غیب را از کجا دانستی؟ گفت: این هر سه کنار هم آرام راه می رفتند وحادثهٔ هراس آوری رخ داد، یکی دست بر پستان نهاد ودیگری بر شکم و سومی فروتر وچون در موقع خطر هرکس متوجه عضو مهمتر و عزیزتر خود می شود، دانستم اولی شیر در پستان برای کودک عزیز خود دارد ودومی عزیزی در شکم می پرورد وسومی گوهری ناسفته نهان دارد.

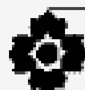
مردان با فراست و تیزهوش در امر سیاست هستند که امور بشری را تا آینده‌های دوری درک می کنند واین موضوع بسیار روشن است واین مردان تیزهوش از نظر ادراک عمومی غیب دانند.

۲ ـ غیب از نظر فن ودانش: بسیاری از مسائل علمی هست که در باب فن ودانش آشکار نیست وفقط متخصصان در آن واقفند ولی از نظر آنها که وارد این فن ومتخصص در این علم نیستند غیب ونهان ولاینحل است.

در همهٔ علوم مسائل علمی چنین‌اند ودر علوم ریاضی مانند حساب وهندسه وجبر ومقابله ودر علوم امروزی مانند فیزیک وشیمی، این معنی روشن‌تر است در اصول اقلیدس صدها مسئلهٔ هندسی وریاضی وجود دارد که برای کسانی که در فن هندسه استاد نیستند همه غیب است وبلکه غیب الغیوب است ودر مسائل بغرنج جبر ومقابله وفرمول‌های پیچیدهٔ شیمی که وارد شوی این موضوع روشن‌تر است.



۳ ـ غیب از نظر تفکر وریاضت: کم وبیش مردمی در هر دوره ومیان هر ملتی بوده وهستند که خودرا برای تفکر در یک رشته یا رشته‌هائی آماده کرده ودنبال آن رفته‌اند وریاضت کشیده ودر این زمینه حقائق ومطالبی





درک کرده‌اند که دیگران درک نکرده ونفهمیده‌اند، ودر این موضوع هم بعضی راه اغراق رفته وبه بعضی مرتاضان غیب دانی‌های عجیبی نسبت می دهند ولی اگر همهٔ آنها هم باور نشود تا اندازه‌ای از آن مورد قبول است.

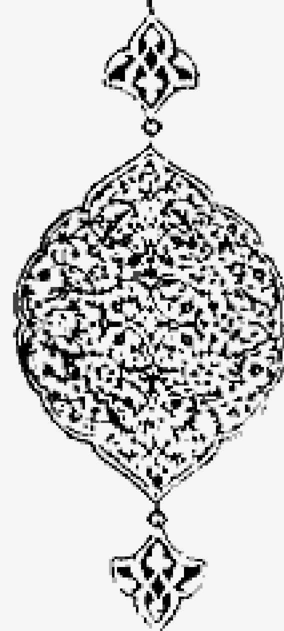
باتوجه به این مراتب باید گفت که موضوع انحصار علم غیب به خداوند طبق آیات واخبار وارده در این موضوع باید معنی مخصوصی داشته باشد وغیب مخصوص ذات الهی مطلق امور نهانی ونامرئی از نظر عمومی بشر نیست، در این صورت به این حقیقت باید اعتراف کرد که پیغمبر وامام به عنوان یک رهبر همه‌جانبهٔ جامعه مراتب غیب ادراکی وفنی وتفکری را می داند وبر آن مسلط است.

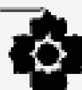
۱ - از نظر اینکه اگر آنها را نداند رهبری نتواند زیرا در برابر آنها که آنرا می دانند عاجز ودرمانده می شود وسقوط می کند.

۲ - اخبار بسیاری رسیده که ائمهٔ معصومین(ع) در موقع برخورد به هر یک از این گونه افراد کاملاً در برابر آنها برآمده وآنها را زیردست ومحکوم خود ساخته‌اند.

وبعلاوه مقام نبوت وامامت یک احاطه وتسلط بر حقایق را لازم دارد که دریچهٔ آن ارتباط با عالم غیب وعالم نامرئی است وبالاتر از این مقامات معمولی غیبدانی، نبوت وامامت حقه بر اساس غیبدانی است، بنابر این آیات واخبار وارده در اینکه امام یا پیغمبر غیب نمی داند در شمار آیات واخبار متشابهه قرار می گیرد وباید برای آنها دنبال معنی صحیحی گردید.

آری، آنچه مرحوم طبرسی(ره) گفته درست است که غیبدانی به معنی علم ذاتی به حقایق مختص ذات الهی است وبه این معنی علم به مشاهدات هم چنین است زیرا جز ذات واجب الوجود او هر که هرچه داند از او داند وممکن در ذات خود هیچ ادراکی نتواند وبیشتر آیات واخبار وارده در این موضوع در برابر ایراد مخالفان ومعاندان پیغمبر وامام وارد شده که به آنها







بهانه می گرفتند وبعنوان عناد ورزی یا بلکه مسخره واستهزاء از امام یا پیغمبر مسائلی مانند مسائل درویشی که عوام به رخ دانشمندان می کشند، از آنها پرسشهائی می کردند وجز این جوابی نداشتند که علم غیب از آن خدا است.

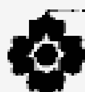
[۸٤] از مجلسی (ره) - اعلام یا با الهام است یا با القاء از طرف روح القدس.

[۸۵] از مجلسی (ره) - این تاریخِ وفات ،خلاف مشهور است، زیرا مشهور وفات آن حضرت را در ماه محرم می دانند و وفات پیغمبر در عقیدهٔ شیعه در صفر بوده و به زعم مخالفان در ربیع الاول، مگر اینکه مقصود شب از نظر هفته باشد و در آن هم اختلاف هست.

[۸٦] از مجلسی (ره) - کان هذا مما لم یجز، علت اعتراض این است که حفظ نفس واجب است از نظر عقل و شرع و روا نیست که آن را در هلاکت انداخت، امام فرماید: این درست است ولی میان بقاء و لقاء مخیر شد ولقاء خدا را بر گزید، و این جواب بر این پایه است که حفظ نفس در همه حال واجب نیست، و این از خصائص ائمه است که چون مرگ را خواهند، حفظ نفس بر آنها واجب نباشد، و حکم عقل در این جا مورد اعتنا نیست با این که حکم عقل در این مورد مسلّم نیست، محدّث استرابادی گفته: احادیث این باب صریح در آن است که اصل مشهور میان معتزله راجع به وجوب حفظ نفس عقلاً درست نیست.

در بعضی نسخه‌ها به جای خیر با خاء نقطه دار، (حیر) باحاء بی نقطه آمده و در این صورت معنی چنین است که امام در آن مواقع مرگ را فراموش کرد و غافلگیر شد، و روایاتی هم مؤید آن وارد شده است.

و در بعضی نسخه‌ها (حین) است به حاء بی نقطه و نون، یعنی مرگ او در این وقت معین شده بود و فرار از تقدیر ممکن نبود، و حاصل جواب این است که کسی که اسباب واقعی مقدرات را نداند مکلف است از آنها

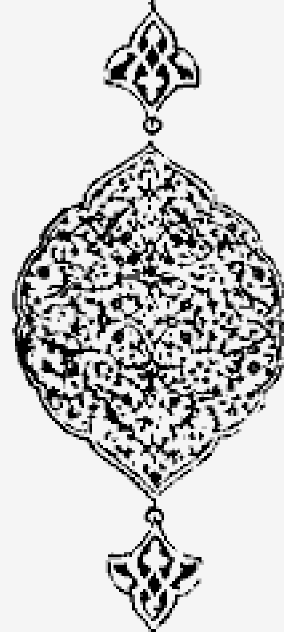


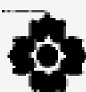

بگریزد، چون برای او ممکن به نظر می آید، ولی کسی که به همهٔ حوادث آگاهست نمی تواند مکلّف به فرار باشد والاّ لازم آید که مقدرات در بارهٔ او واقع نشود، و ائمه در اکثر موارد به این علم خود عمل نکنند و بدان مکلّف نیستند چون پیغمبر و امیرالمؤمنین که منافقان را می شناختند و سوء عقائد آنها را می دانستند و مکلّف به اجتناب و ترک معاشرت و مناکحهٔ آنها نبودند و تکلیف قتل و طرد آنها را نداشتند مادامی که مرتکب جنایتی موجب آن نگردیده بودند.

تا آنکه سؤال وجوابی از شیخ مفید در اینجا نقل کرده بدین مضمون: در مسائل عکبریه است که:

به اجماع ما شیعه، امام هر چه می شود می داند، چرا امیرالمؤمنین با این که می دانست کشته می شود و قاتل خود را هم می‌شناخت، و وقت و زمان را می دانست به مسجد رفت؟ چرا حسین بن علی(ع) به کوفه رفت با این که می دانست او را یاری نمی کنند و در این سفر کشته می شود، و چون به کربلا رسید و آب را بر او بستند و با کندن چند ذراع به آب می رسید چاه نکند تا از تشنگی به هلاکت رسید؟ و امام حسن(ع) می دانست که معاویه به عهد خود وفا نمی کند و شیعیان پدرش را می کشد، با این حال با او صلح کرد؟.

شیخ مفید جواب داده که دعوی اجماع بر اینکه امام هر چه می شود می‌داند درست نیست، و اجماع ما بر خلاف آن است، از کجا شیعه اجماع بر این عقیده دارند، اجماع شیعه بر این است که امام حکم هر چه پیش آید می‌داند، نه اینکه عالم به خود پیش آمدها است به طور تفصیل، و بنابر این پایهٔ همهٔ این سؤالات فرو می ریزد، ما دریغ نداریم که امام بسا خود حوادث را به اعلام از طرف خدا بداند، و امّا آنکه هرچه می شود می داند قبول نداریم و قائل آن را درستگو نمی دانیم، چون گفتهٔ او حجت و دلیلی ندارد.



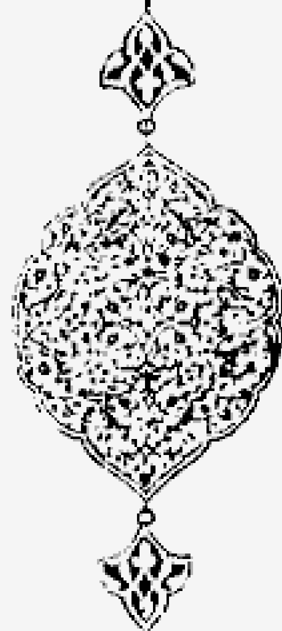


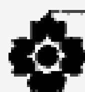

امّا راجع به این که امیرالمؤمنین(ع) قاتل خود را می شناخت و وقت آن را هم می دانست، آنچه از ظاهر اخبار استفاده می شود این است که قتل را به طور اجمال می دانست و قاتل را هم به شخصه می شناخت، ولی دلیلی ندارد که وقت را هم می دانست، و اگر خبری هم در این باره باشد اعتراضی وارد نیست، زیرا ممکن است مأمور به صبر و شهادت و تسلیم به قتل باشد تا به مقامی رسد که بدون آن نمی رسید و در این صورت نباید گفت خود را به دست خود به هلاکت انداخته و به کشتن خود کمک کرده و این کار از نظر عقل زشت بوده.

و امّا راجع به امام حسین(ع)، ما قبول نداریم که می دانست اهل کوفه به او خدعه می کنند زیرا دلیل از عقل و نقل ندارد، و اگر هم می‌دانست جواب آن همان است که دربارهٔ امیرالمؤمنین(ع) گفتیم، و امّا این که گفته امام حسین(ع) محل آب را می دانست و آن را عمداً تحصیل نکرد، چه مانعی دارد که در موقع منع او از آب، مأمور بوده که آن را به وجه دیگری تحصیل نکند چنانچه دربارهٔ امیرالمؤمنین(ع) گفتیم.

و امّا راجع به صلح امام حسن با معاویه، در اینجا سخن دیگری است، و آن این است که امام می دانست معاویه عمل به عهد خود نمی کند و عواقب بدی در پیش است ولی چاره‌ای نداشت زیرا اگر صلح نمی کرد خودش و اصحابش یکجا به چنگ معاویه می افتادند و فوراً همه را می‌کشت، و به این وسیله خود را تا مدتی حفظ کرد و اولاد و بسیاری از شیعیان خود را حفظ کرد و از تباهی یک بارهٔ دین دفاع کرد که بسیار بدتر از وضعی بود که به واسطهٔ صلح با معاویه پیش آمد.

و از علامهٔ حلی طیب الله تربته راجع به امیرالمؤمنین پرسیده اند، جواب داده که: ممکن است به امیرالمؤمنین خبر داده باشند از وقوع قتل در آن شب معین یا در هر جای مشخّص، ولی تکلیف او غیر از تکلیف ماها







است و روا است که او جان خود را در راه خدا بذل کرده باشد چنانچه بر مجاهد در جبهه لازم است پایداری کند ولو تا کشته شود، انتهی.

این خلاصهٔ کلمات اساتید فن است در ردّ اعتراض، که باید گفت دچار چند ضعف است:

۱ - بر اساس احتمالات و امکان پی ریزی شده و معلوم است در موضوع علم قطعی نداشته و روشن نبوده‌اند.

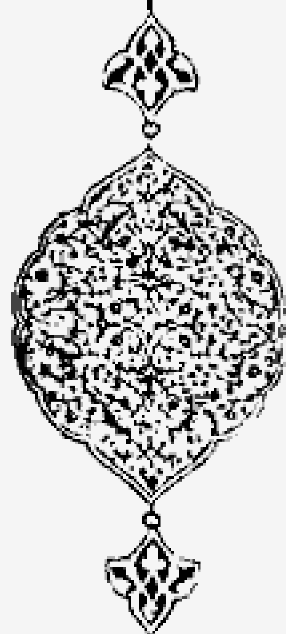
۲ - در تنگنای اعتراض، مجبور به انکار اصول مسلّمهٔ مذهب گردیده‌اند، چنانچه شیخ مفید(ره) در برابر اجماع بر این که امام هر چه را پیش آید می داند، مدعی اجماع بر خلاف آن شده که اگر تحلیل و تجزیه شود نتیجه می دهد، اجماع شیعه را بر نادانی امام، نعوذ بالله.

۳ - در تنگنای اعتراض، مسلّمات تاریخ را منکر شده‌اند، مانند این که امام حسین نمی دانست مردم کوفه به او خدعه می کنند، نمی دانست در کربلا کشته می شود و...

در جواب این اعتراض به طور قطعی باید چنین گفت که: در اسلام دو گونهٔ جهاد تشریع شده است:

۱ - جهاد غلبه، و آن موضوع کتاب جهادی است که یکی از کتب فقه اسلامی است، و یکی از فروع معروف هشتگانهٔ دین است(حج و جهاد).

جهاد غلبه دارای شرایط مفصّلهای است که در مقام خود شرح شده است و یکی از آنها، امکان پیروزی است، و برای آن معین شده که در حد اقل باید نیروی اسلام نیمی از عدد و ساز و برگ نیروی مقابل را داشته باشند(نیم دیگر هم به قوّت روحیهٔ دینی جبران شود) و در صورتی که نیروی اسلام از نصف کمتر باشد، وجوب جهاد ساقط است و تکلیف عقب نشینی است. ۲ - جهاد استماته، یعنی جانبازی در راه دین و فداکاری در راه حق و حقیقت. این قسم از جهاد در اسلام به همراه قسم اول تشریع شد، و موضوع



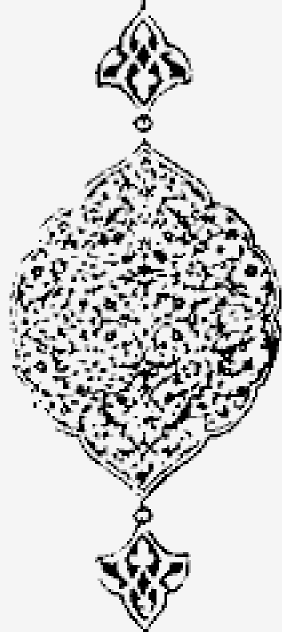


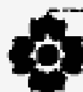
این جهاد عبارت از جانبازی در راه حق است، به وجهی که از آن ترویج و حفظ دین حق محقق شود، و گاهی علاقه به حق و دوستی و خدا جوئی به جائی رسد که شخص را مشتاق حق کند، و چون پروانه خود را به آتش افکند: ۱ ـ در جنگ پر نام و با افتخار بدر کبری وقتی دو صف در هم ریختند و آتش نبرد شعله‌ور و سراسر جبهه را فراگرفت، کعب بن مالک انصاری برای سد رمق در حالی که چند دانهٔ خرما در دست داشت نزدیک پیغمبر رسید که سرگرم تنظیم جبهه و تشویق مسلمانان به جهاد بود، این جمله را از پیغمبر شنید که فرمود: هر که در این جهاد کشته شود به بهشت می رود، کعب عرض کرد: یا رسول‌الله میان من و بهشت جز این فاصله نیست؟ فرمود: چنین است، کعب خرما را به دور انداخت و به جبهه شتافت و خود را در میان انبوه دشمن رسانید و جنگید تا کشته شد.

۲ ـ در جنگ موتّه این جهاد استماته به وسیلهٔ بزرگان اصحاب پیغمبر چون جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه تعقیب شد و پیغمبر آن را تأیید کرد.

موتّه: سرزمینی است در مرز شامات که در بدو طلوع اسلام مرکز عربهای نصرانی و تحت الحمایهٔ دولت روم باستانی بود و چون پیغمبر اسلام نامه به امپراطور روم هرقل نوشت و او را به اسلام دعوت کرد، این نامه را به وسیلهٔ سه تن از بزرگان صحابه گسیل داشت، و پس از مراجعت این نمایندگان نامی و گرامی پیغمبر، عربهای مرزی از راه تعصب یا تحریک آنها را کشتند وپیغمبر در سال نهم هجرت سه هزار قشون تهیه کرد و به سرداری جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه برای خون خواهی سفرای خود به موتّه فرستاد، و این سه تن صحابهٔ نامی را به ترتیب بر آن قشون امیر و فرمانده نمود.

رسیدن قشون اسلام به بلقاء که یک منزل به موتّه داشت مصادف شد







با رجوع شخص امپراطور از جنگ با فارس و پیروزی بر آنها برای زیارت بیت المقدس و شکر گزاری از فتح.

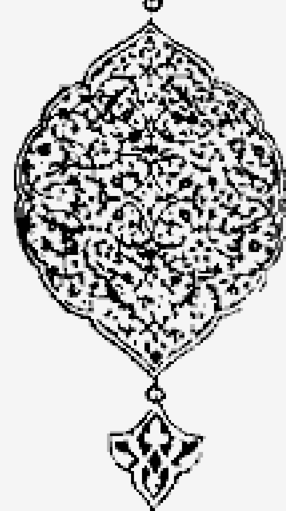
صد هزار قشون مسلّح و مجهّز و فاتح از زبده‌ترین قشونهای روم به همراه داشت، و صد هزار قشون عرب هم از قبائل بنی لخم بدو پیوستند، و قشون سه هزار نفری اسلام با ساز و برگ و آذوقه مختصر خود در برابر دویست هزار قشون روم و عرب مجهّز واقع شدند، و چون این خبر به آنها رسید شورائی تشکیل داده و به مشورت پرداختند، عبدالله بن رواحه رئیس انصار که اکثریت داشتند رأی داد که ما طبق دستور با این قشون وارد نبرد می شویم و در راه حق جانبازی می کنیم، و بعضی گفتند با این وضعی که پیش آمده جهاد ساقط است و بر می گردیم و بعضی هم گفتند: همین جا توقف می کنیم و از پیغمبر کسب تکلیف می کنیم، ولی نظر اول اکثریت یافت، و این سه هزار خود را به میدان آن دویست هزار نفر کشیدند و نتیجه جز جانبازی چیزی نبود،این است که اول بار جعفر طیّار اسب خود را پی کرد و شمشیر کشید و به دشمن حمله کرد و جنگید تا کشته شد، و زید بن حارثه به دنبال او رفت و شهید شد و سپس عبدالله بن رواحه خود را به قلب دشمن زد و نبرد کرد تا کشته شد.

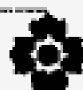
از نظر این که جهاد استماته بود، اول بار فرماندهان خود را فدا کردند تا راه این جانبازی را برای دیگران هموار سازند.

البته این گونه جهاد، کار مردان بزرگ و مصلحان بشری است، و با جهاد از جهاتی تفاوت دارد:

۱ ـ وجوب و الزام ندارد بلکه داوطلبی است و از روی اختیار کامل انجام می شود.

۲ ـ بسا آنکه افراد به ظاهر نابالغ هم مشمول این جهاد بشوند، چون بعضی کودکان جبههٔ کربلا.





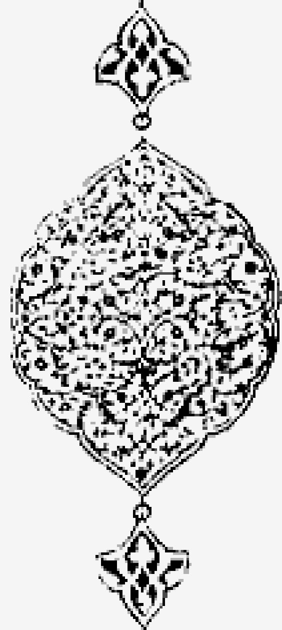

من در کتاب رموز الشهاده که با ترجمهٔ کامل نفس المهموم چاپ شده است در این موضوع توضیحات قابل توجهی داده‌ام.

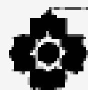
پس از توجه به این مقدمه، حقیقت مطالب این باب کافی و اخبار مندرجهٔ در آن خوب روشن است. البته امام معصوم در زندگانی خود مقام بزرگترین مصلح عصر خویش را دارد، و همیشه در جبههٔ مبارزه برای حق که در هر دوری به طوری است انجام وظیفهٔ جهاد مقدسی را به عهده دارد و در روش مقدس خود بینا است، و بر حسب مصلحت اندیشی موقعی می رسد که داوطلب فداکاری و جانبازی در راه حق می شود و خود را تسلیم پروردگار می نماید، این عمل از بزرگترین مقامات شهامت و مردانگی و درک سعادت است، و به هیچ وجه با القاء در تهلکه و اعانت بر نفس مناسبتی ندارد، بلکه درست در نقطهٔ مقابل آن قرار دارد و در صورتی که امام می داند در این موقع و در این قدمی که بر می دارد وظیفهٔ جانبازی خود را که وقت آن رسیده است انجام می دهد، این خود دلیل بر بزرگترین روح پاک و آماده برای فداکاری است نه این که مایهٔ خرده گیری و انتقاد باشد.

این همان معنای حقیقی (موتوا قبل ان تموتوا) است که شخص راه حق را تشخیص دهد و دانسته و فهمیده در این راه جان بدهد، و این عنوانی که مرحوم کلینی(ره) برای این باب انتخاب کرده بسیار بلیغ و شیوا و قابل تحسین است که می گوید:

امام می داند چه وقت جان می دهد و مرگش هم به اختیار او است، یعنی خودش با رضا و رغبت گام در آستان مرگ سعاتمندی می گذارد و وظیفهٔ مقدس جانبازی و فداکاری را با کمال مردانگی انجام می دهد.

عجب در این است که اساتید فن از این حقیقت روشن چشم پوشیده و در جواب این اعتراضات عوامانه که: چرا علی(ع) دانسته و فهمیده خود را تسلیم ضربت ابن ملجم کرده، یا امام حسین(ع) به کربلا رفته و.... گیج







شده‌اند و دنبال احتمالات و امکانات و ـ محتمل است چنین باشد و ممکن است چنان گفت ـ رفته‌اند و یا اینکه برای امام عذر غفلت و نسیان تراشیده‌اند، خیر، باید صریح و آشکار گفت که آری دانسته و فهمیده جام مرگ را تا جرعهٔ آخر نوشیده‌اند، برای آن که داوطلب جانبازی در راه حق بوده‌اند و مصلحت جانبازی را در این ساعت و دقیقه معین درک کرده‌اند، و درک و تشخیص وقت آن همان شاهکار امامت آنها است و از اخبار آیندهٔ این باب، این موضوع بهتر روشن می شود.

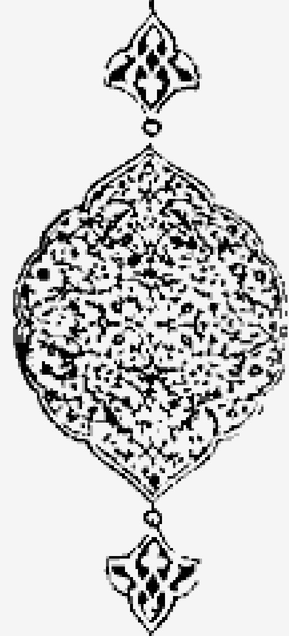
[۸۷] از مجلسی(ره) ـ غضب علی الشیعة: یا به واسطهٔ اینکه حفظ اسرار نکردند و امر امامت آن حضرت فاش شد، و یا باید هارون رشید شیعه را تعقیب کند و بکشد، یا آن حضرت را زندانی کند و زهر خوراند و خاطر خود را آسوده کند، آن حضرت سلامت شیعه را خواست و بلا را برای خود خرید.

یا چون شیعه شهامت نداشتند و بر اثر سستی آنها و تسلیم نبودن به امام، دشمن را بر خود مسلط کردند، خدا امام را مخیَّر کرد، یا بشورد بر رشید و شیعه را به دنبال خود کشد تا همه قتل عام شوند، یا گوشه گیرد تا رشید بر او بتازد و او را دستگیر کند و کار او به زندان و زهر نوشیدن کشد، و می فرماید: من جانبازی خود را بر فنای شیعه اختیار کردم.

[۸۸] یعنی مطلبی که می گویم مانند این ماهیان، به چشم خود می‌بینم و واقعیت دارد.

[۸۹] از مجلسی(ره) ـ مقصود از این که علم آنچه می باشد به آنها داده نشده، یعنی همهٔ آن، و گر نه داستان غلامی که رفیق موسی سر او را بُرید، علم به آینده بود، مگر آن که گفته شود مقصود علم متعلق به چیزهائی است که بعد موجود شوند، و آن کودک موجود بود.

[۹۰] از مجلسی(ره) ـ القیام: یعنی اعلان به امامت و تصدی مقام



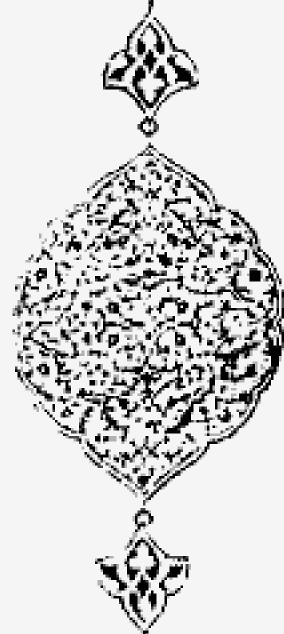


آن، فلا تذهبنّ بک المذاهب: یعنی خیال نکنید که اینها برای این بود که گناهی از آنها سر زده، یا برای این بود که نزد خدا قُرب و منزلتی نداشتند، یا این که نمی دانستند چه بر آنها می رسد.

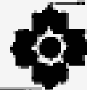
[۹۱] از مجلسی(ره) ـ لا یکون عالم: یعنی کسی که خدا او را در قرآن عالم شمرده، یا عالمی که طاعت او را بر مردم واجب کرده، یا کسی که مستحق باشد او را عالم گویند، و احتمال وسط ظاهرتر است به قرینهٔ آخر خبر.

[۹۲] از مجلسی(ره) ـ فامّا الماضی فمفسّر: یعنی رسول خدا(ص) آن را برای ما شرح داده، و امّا الغابر: یعنی علوم راجع به امور آینده مزبور است، یعنی در جامعه و مصحف فاطمه(ع) و دیگر مدارک نوشته است، شرائع و احکام را ممکن است در قسم اول وارد کرد و ممکن است در قسم دوم و ممکن است تقسیم شود، و امّا علوم تازه و حادث آن چیزها است که در معرض بداء بوده و از طرف خدا قطعیت یافته، یا منظور علوم و معارف ربّانیه است و یا تفصیل کلّیات یا اعم از همه، به وسیلهٔ الهام از طرف خدا بی واسطهٔ فرشته، یا به وسیلهٔ حدیث فرشته است، و از آن راه افضل است که مخصوص به ائمه است، یا بی واسطه حاصل شده، یا آن که اسرار مخصوص به ائمه است، ولی دو قسم اول را بعضی از خواص صحابه چون سلمان و ابی‌ذر از پیغمبر یاد گرفته بودند.

[۹۳] از مجلسی(ره) ـ در بصائر دنبال این حدیث است که گوید: به امام صادق(ع) گفتم: چگونه فهم شود که آن ملک است و از شیطان نیست در صورتی که شخص گوینده دیده نشود؟ فرمود: آرامش دل بدانها دهند و فهمند که از فرشته است، و اگر از شیطان باشد هراس آورد با اینکه، ای زراره، شیطان پیرامون صاحب امر امامت نگردد.



[۹٤] از مجلسی(ره) ـ حاصل این است که: سائل، بعید می داند





کسی دانسته و فهمیده خود را در بلا و مرگ افکند، و جواب این است که: هر علمی مایهٔ حذر نتواند باشد به چند وجه:

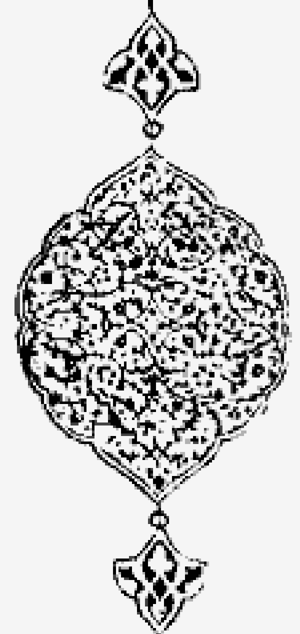
۱ ـ مکلّف نبودند بدان علم عمل کنند.

۲ ـ بسا باشد برای دانا هم حذر میسور نباشد.

۳ ـ بسا خود علم باعث جلب بلا و مرگ شود.

و جواب امام اشاره به وجه سوم دارد، چون فرمود: این گرفتاریها از خودشان به وجود آمد، و این بلاها و فتن به واسطهٔ این بود که کشف اسرار کردند و از آنچه می دانستند خبر دادند، و آنچه به نظر تو مانع است مؤیّد موضوع است، و مقصود این است که علم برای رفع بلا سودشان نداد، زیرا مرتکب اعمالی شدند که مستحق این بلاها گردیدند، زیرا چنانچه باید از امام اطاعت نکردند و این با مقام بلند آنها منافات ندارد، زیرا بسا مقرّبینی به خطای اندکی سخت مؤاخذه شوند و این بیان امام اشاره است به قول خدا تعالی(۳۰ سورهٔ شوری): «هر چه مصیبت بر سر شما آید به دست خود شما فراهم شود»، انتهی.

این شرح انتقاد شدیدی است از خواص اصحاب علی(ع)، و به هیچ وجه شایسته نیست، بلکه مقصود همان است که در شرح خبر ٤ باب(علم ائمه به مرگ خود،...) بیان کردیم، یعنی این اصحاب بزرگوار علی(ع) از نظر این که تالي تلوِ امام معصوم بودند و در ردیف مصلحین اسلامی و جامعهٔ بشری در آمدند، دانسته و فهمیده داوطلب تحمل بلا و مصیبت شدند و برای حفظ مصالح عالیهٔ مذهب، خود را در کام مرگ افکندند، و با همین وسیله به مردم جهان ستمگری و ظلم بنی امیه را ثابت کردند و دولت ناحق آنها را متزلزل نموده و رو به سقوط بردند، و اظهار خشم امام از کُند فهمی و عدم توجه مانند ابو بصیر است، به این حقیقت روشن که گویا می خواهد به این بزرگواران اعتراض کند که چرا خود را دانسته در بلا انداختند، و درست این





منظور بر خلاف بیانی است که مجلسی(ره) دنبال آن را گرفته، تا آیهٔ مبارکهٔ(۳۰ سوره شوری) را بر آن تطبیق کرده، این همان سوء تعبیری است که یزید در برابر امام بیمار(ع) نسبت به حادثهٔ کربلا نمود، نعوذ بالله.

با این که دنبالهٔ حدیث مدح بلیغی از اصحاب علی(ع) کرده و فرموده است: آنها راز نگهدار بودند و به خاطر همین بود که علی(ع) اسراری را بدانها آموخته بود، ولی شما(مانند ابو بصیرها) راز نگهدار نیستید که من هم اسراری به شماها بیاموزم، و این که می فرماید: این بلا از طرف خودشان بود، یعنی خودشان داوطلب و مشتاق تحمل این بلاها بودند برای حفظ مصالح مذهب و این نهایت فداکاری و بزرگواری است.

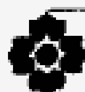
[۹۵] در اینجا باید در چند موضوع بحث شود:

۱ ـ تفسیر آیاتی که در ضمن اخبار این باب آمده است و آن پنج آیه است:

۱)ـ (٤ سوره قلم): «و انّک لعلیٰ خُلق عظیم»

از طبرسی(ره): «و به راستی تو ای محمد بر روش خُلق عظیمی یعنی بر روش دین بزرگی هستی که دین اسلام است». از ابن عباس و مجاهد و حسن و گفته شده معنایش این است که متخلّق به اخلاق اسلام و دارای طبع کریمی. حقیقت خُلق این است که انسان خود را بر حفظ آداب وادار کند، و آن را خُلق گویند برای آن که مانند خلقت در انسان پا بر جا شود، و اما آن آدابی که در طبع انسان است خیم گویند، پس خُلق طبع اکتسابی است و خیم طبع غریزی.

گفته شده که خُلق عظیم صبر بر حق و وسعت بخشش و تدبیر امور بوده است و فق عقل همراه صلاح و نرمش و مدارا و تحمل ناگواریها در مقام دعوت مردم به خدای سبحان و گذشت و عفو و تلاش در یاری مؤمنان و ترک حسد و حرص و امثال آن، از جبائی نقل شده.

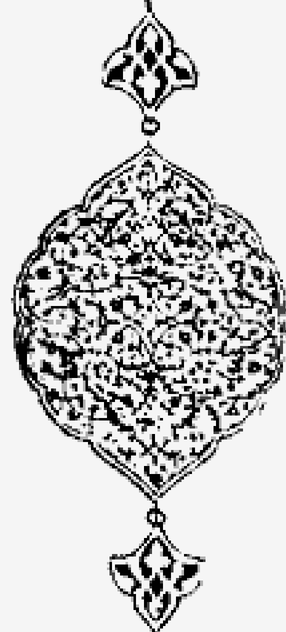




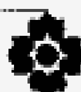
عایشه گفته است: خُلق پیغمبر صلی الله علیه و آله در ده آیهٔ اول سورهٔ مؤمنون مندرج است و هر که را خدا به خُلق عظیم ستاید، از دیگری در مدح او چه آید، و گفته اند که خُلق عظیم او برای این بوده که با تن خود دمخور مردم بود و از دل آنها دور بود، بُرونش با خلق بود و درونش با حق، و گفته شده برای آن بود که فرمان خدا را دربارهٔ خُلق امتثال کرد که فرمود(۱۹۹ سوره اعراف): «گذشت را بگیر و به نیکی وادار و از نادانها رو برگردان» و گویند خُلق او را عظیم گفته برای آنکه همهٔ اخلاق نیک در او جمع بود، و آنچه از آن حضرت نقل شده مؤید آن است که:

من مبعوث شدم برای تکمیل مکارم اخلاق، و فرموده: خدایم پرورید و خوب پرورید، وفرمود: مؤمن با حسن خُلق خود مقام کسی را در یابد که شبها همه عبادت کند و روزها روزه دارد، و فرمود: در میزان قیامت هیچ عملی سنگین تر از حسن خُلق نیست، و امام رضا به سند خود از پدرانش از پیغمبر روایت کند که: ملازم حسن خُلق به ناچار در بهشت است و از سوء خُلق بپرهیزید که سوء خُلق به ناچار در دوزخ است.

ابو هریره گوید: محبوبترین شماها نزد خدا آن کس است که خُلقش بهتر و مهماندارتر است، آن کسانی که با دیگران الفت گیرند و دیگران با آنها الفت گیرند، و مبغوضترین شما کسی است که پر رفت و آمد کند برای سخن چینی و میان برادران دینی جدائی اندازد و برای مردم پاک عیب تراشد.

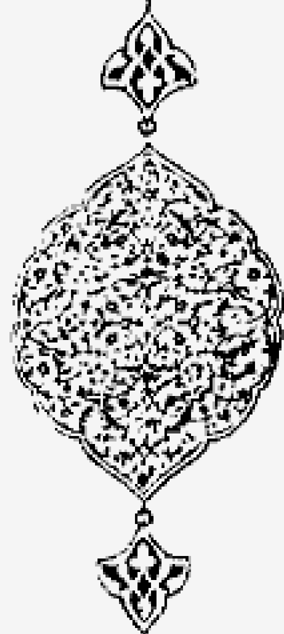


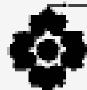
۲)- (۷ سوره حشر): «ما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا». این آیه دنبال آیاتی است که راجع به اموال متصرفی اسلام از کفار نازل شده و تکلیف غنیمت و فَيء دولت اسلامی را از نظر منقول در بر دارند و در حقیقت از شاهکارهای مالی اقتصادی قرآن محسوبند و از اینجا شروع می شود «ما افاء الله علی رسوله منهم» طبرسی(ره) در مقام شأن نزول آیات




گوید: ابن عباس گفته است: ما افاء الله علی رسوله من اهل القری ـ آنچه خدا بهرهٔ رسولش کرده از اهل قری ـ تا آخر آیه دربارهٔ اموال کفار اهل قری است که قریظه و بنوالنضیر بودند از یهود مدینه و فدک بود در سه میلی مدینه و خیبر بود و دهات عرینه و ینبع، آنها را خدا به پیغمبرش داد تا هر چه خواهد در آنها حکم کند، و خبر داد که همهٔ اینها از آن او است، بعضی از مردم گفتند: باید تقسیم شوند، و این آیه نازل شد، بعضی گفته اند آیهٔ اول راجع به خصوص اموال بنی‌النضیر است چون کلمهٔ «منهم» دارد که اشاره به همان بنی‌النضیر می شود که در اول سوره مورد بحث شده اند، و آیهٔ دوم راجع به اموالی است که بدون جنگ به دست آمده است، و بعضی گفته اند هر دو راجع به یک موضوع هستند و آیهٔ دوم در بیان تقسیم و مصرف مالی است که در آیهٔ اول بیان شده.

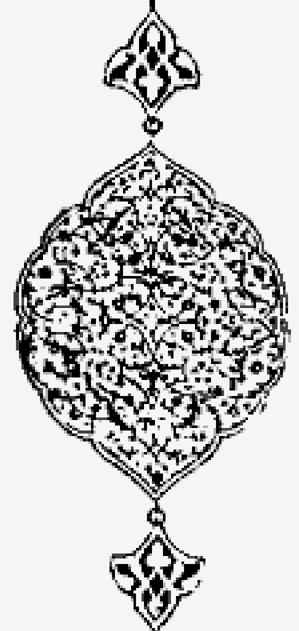
تفسیر آیات از طبرسی(ره) «آنچه خدا غنیمت و بهره به رسول خدا داده است از ایشان» یعنی از یهودی که آنها را کوچ داد(و آنها بنی‌النضیر بودند که بعد از بدر پیمان صلح با مسلمانان مدینه را نقض کردند و پیغمبر آنها را محاصره کرد، و در قراری که به وساطت عبدالله بن ابی بن سلول طرفدار دوران جاهلیت آنها بسته شد بنا شد هر چه اموال منقول توانند بردارند و از محیط مدینه به خارج قلمرو اسلام کوچ کنند، و همهٔ اموال خود را با شتران و دواب حمل دادند، و آنچه را هم از درهای ساختمانهای خود پسندیدند و توانستند کندند و با خود بردند) اگر چه این حکم نسبت به همهٔ اموال کفار که در تصرف اسلام آید ساری و جاری است «آنچه از اموال که بی قشون کشی به وسیلهٔ شتر و اسب باشد...» و مقصود این است که آنچه با اسب و شتر به سوی آن یورش نبردید، و نزدیک خود مدینه بوده و پیاده به آنجا رفتید «ولی خدا رسولان خود را بر هر که خواهد مسلّط کند» یعنی آنها را بی نبرد بر دشمن چیره سازد به وسیلهٔ ترسی که به دل آنها اندازد (و به

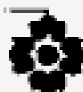






دست خود اموال خود را به رسول خدا واگذارند) خدا اموال بنی‌النضیر را خالصهٔ پیغمبر نمود تا هر چه خواهد عمل کند، و پیغمبر آن را میان مهاجرین تقسیم کرد و به انصار نداد جز به سه کسی که کار به دست بودند در مورد این اموال، ابو دجانه و سهل بی حنیف و حارث بن صمه «و خدا بر هر چه توانا است» سپس خدا حکم غنیمت را بیان کرده و فرموده «آنچه خدا غنیمت دهد به رسولش از اهل قری» یعنی از اموال کفار اهل قری «پس آن از آن خدا است» به هر چه خواهد در آن شما را دستور دهد «و از رسول است» که خدا ملک او کرده «و از ذی‌القربی است» یعنی اهل بیت رسول خدا و خویشان او از بنی هاشم «و از یتیمان و گدایان و ابن السبیل است» از خاندان پیغمبر، زیرا تقدیر چنین است برای خویشان او و یتیمان خاندان او و گدایان و ابن السبیل آنان، و منهال بن عمرو از علی بن الحسین(ع) روایت کرده است که به آن حضرت گفتم: قول خدا «ذی القربی و المساکین و ابن السبیل» یعنی چه؟ فرمود: خویشان ما و مساکین ما و ابن السبیل از ما، ولی همهٔ فقهاء گفته اند مقصود عموم یتیمانند و مساکین و ابن السبیل هم از عمومند، و از ائمه هم همین معنی روایت شده است نیز، محمد بن مسلم از امام باقر(ع) روایت کرده که فرمود: پدرم می فرمود: سهم خدا و رسول و ذی القربی مخصوص ما است و در سائر سهام هم با همهٔ مردم شرکت داریم، و ظاهر این است که حق آنها است چه توانگر باشند و چه بینواء و این قول شافعی است و بعضی گفته اند غنیمت برای فقراء خویشان رسول خدا است که بنی هاشم و بنی مطلب باشند، و از امام صادق(ع) روایت شده، فرمود: ما مردمی هستیم که خدا طاعت ما را واجب کرده، و انفال از ما است، و برگزیدهٔ غنیمت از ما است، یعنی آنچه برای پیغمبر اختصاص می دادند از چهار پایان فربه و کنیزان زیبا و جواهر کریمه و چیزهای بی‌نظیر، سپس خدا بیان کرده که چرا چنین کرده و فرموده: «تا ثروت میان توانگران شما

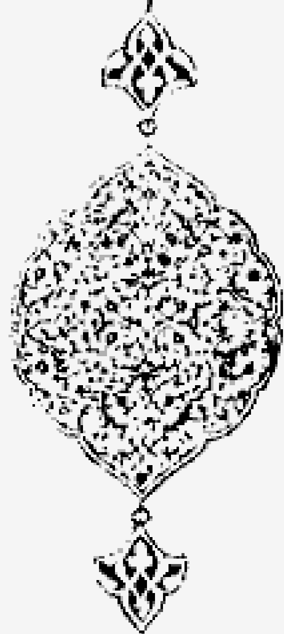





دست به دست نگردد» دولت چیزی است که میان جمعی دست به دست شود، یک بار از این باشد و یک بار از آن، یعنی تا غنیمت میان توانگران شما دست به دست نشود، و چون دوران جاهلیت در آن عمل نشود و این جمله خطاب به مؤمنان است نه به پیغمبر(ص).

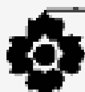
کلبی گفته: این آیه دربارهٔ رؤسای مسلمین نازل شد که گفتند: یا رسول الله تو انتخابی خود را از غنیمت با یک چهارم آن بردار و باقی را به ما واگذار، رسم جاهلیت این بوده شعری هم برای گواه خواندند: چار یک از تو است و صفایای مال الخ... این آیه نازل شد و صحابه گفتند: به چشم ما پیروان امر خدا هستیم و امر رسول خدا، سپس خدا فرمود: «آنچه رسول به شما داد بگیرید و آنچه را از شما دریغ کرد وانهید» یعنی هر چه از غنیمت را که رسول خدا به شما داد بگیرید و بدان راضی باشید و هر فرمانی به شما داد انجام دهید و از هر چه شما را نهی کرد باز ایستید زیرا او امر و نهی نکند جز به دستور خدا، و این شامل است هر چه را پیغمبر بدان امر کند یا نهی کند از آن، و اگر چه در خصوص آیه غنیمت وارد است، زید شحام از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: خدا هر چه به هر پیغمبری عطا کرده به محمد هم عطا کرده.

به سلیمان فرمود: «فامنن او امسک بغیر حساب» و برای رسول خدا(ص) فرموده: «ما آتیٰکم الرسول فخذوه وما نهیٰکم عنه فانتهوا» تا اینجا از تفسیر طبرسی است.



از تأمل در این آیات و تفاسیری که برای آن نقل شده نکات زیر استفاده می شود:

الف ـ آیهٔ اول راجع به اموال غیر منقول است، و موضوع آن زمین و خانه و باغی است که از قبیلهٔ بنی النضیر بعد از کوچ از مدینه به جا ماند، و موضوع آیهٔ دوم شامل اموال منقول هم هست که عبارت از غنیمتی باشد که



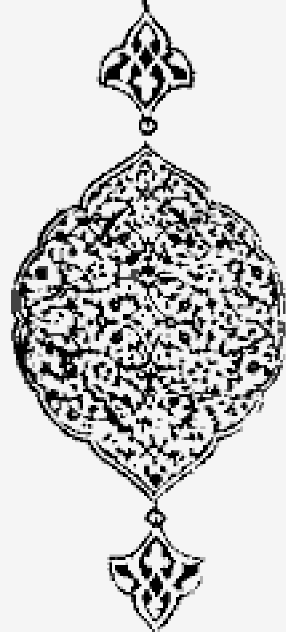

در میدان جنگ پس از تسلط بر کفار به دست می آید.

ب ـ از تأمل در این آیات مبادی و قوانین اقتصادی بسیار پر ارج و بشر پروری استفاده می شود که تا کنون قوانین عالم بشری در عمق و صراحت به پایهٔ آنها نرسیده است.

ج ـ در موضوع امور مالی و اقتصادی که پایهٔ اجتماع بشری است اختیارات وسیعی به پیغمبر داده شده خصوص پس از سنجش مضمون این اصل که:

«هر چه را پیغمبر به شما داد بستانید و هر چه دریغ کرد وانهید» با آیهٔ (۴۰ سوره ص) راجع به حضرت سلیمان: «این است عطای ما که بی حساب است تو بی حساب بده یا نده» ـ حساب بر تو نیست ـ که در بسیاری از اخبار باب است، و بعد از عموم این اصل برای سائر شؤون دینی و اجتماعی طبق تفسیر و آیات وارده، اختیارات بسیار وسیعی در تشریع به پیغمبر اسلام واگذار شده است.

۳) ـ (۸۰ سوره نساء) از طبرسی(ره) ـ سپس ترغیب کرده است در اطاعت رسول و فرموده: «هر که رسول را اطاعت کند محققاً خدا را اطاعت کرده»، بیان کرده که طاعت او طاعت خدا است و همانا چنین است زیرا گرچه طاعت پیغمبر باشد از نظر موافقت با خواست او که دعوت به عمل کند ولی در حقیقت طاعت خدا نیز باشد زیرا به امر و ارادهٔ او است، ولی یک امر از دو آمر به طور حقیقت ممکن نباشد، چنانچه یک کار از دو کارکن به طور استقلال میسّر نیست «و هر که رو گرداند» یعنی اعراض کند و فرمان نبرد «ما تو را نگهبان او نفرستادیم» یعنی پاسدار از روگرداندن او نیستی تا قبول اسلام کند ـ از ابن زید ـ گفته این وظیفهٔ اول بعثت بود، چنانچه در جای دیگر هم فرماید: «بر تو نیست جز ابلاغ و پس از آن مأمور به جهاد شد.





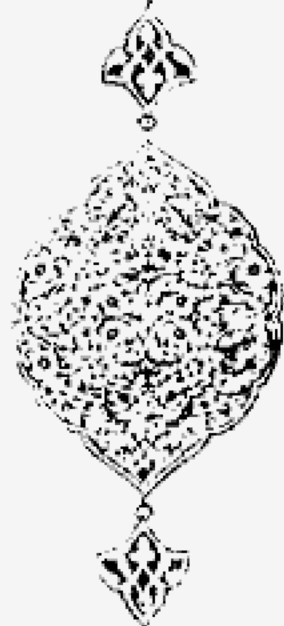


و بعضی گفته اند مقصود این است که ما تو را مسئول کیفر و جزای کردار آنها نکرده‌ایم که بیم داشته باشی و نتوانی بر آن قیام کنی، زیرا ما خود متصدی مجازات آنها گردیم، و گفته‌اند مقصود این است که تو مسئول حفظ آنها از گناه نیستی، از جبائی، پایان کلام طبرسی.

این آیه در ضمن آیات جهاد و امور نظامی است و تشکیلات نظامی هم که از بسیج افراد برای جلو گیری از دشمن و حفظ انتظامات شروع می‌شود تا مراحل نهائی آن نیازمند قوانین بسیار دقیق و انضباطهای کاملی است که در ضمن این آیه باز اختیاراتی در این زمینه به پیغمبر داده شده است و در اینجا به این اصل تعبیر شده که:

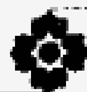
«هر که فرمان پیغمبر را ببرد فرمان خدا را برده است»

طبرسی در اینجا یک اصل اصولی بیان کرده و آن این است که دو امر جدی و دو فرمان حقیقی نسبت به یک موضوع نمی تواند تعلق بگیرد، زیرا امر و فرمان مولوی به اصطلاح علت تامهٔ فعل است در مقام تشریع و جعل داعی چنانچه مباشرت عمل علت خارجی عمل است، و چنانچه اجتماع دو علت تکوینی و خارجی برای یک عمل و یک کار که معلول آن است محال است اجتماع دو علت آمری هم برای یک عمل محال است، بنابر این تعبیر از این که هر که اطاعت پیغمبر کند اطاعت خدا کرده است، مقصود این نیست که پیغمبر همان بیان امر خدا کند، زیرا در این صورت نسبت به پیغمبر خودش امری و اطاعتی در میان نیست بلکه اطاعت پیغمبر در مواردی است که طبق اختیارات خود به طور مستقل دستورهائی صادر کند.



۴) - (۴۰ سوره ص) این آیه دنبال آیاتی است که سلطنت سلیمان را اعلام می کند و از اینجا شروع می شود.

از طبرسی(ره) - سپس خدای سبحان دعای سلیمان را حکایت کرده





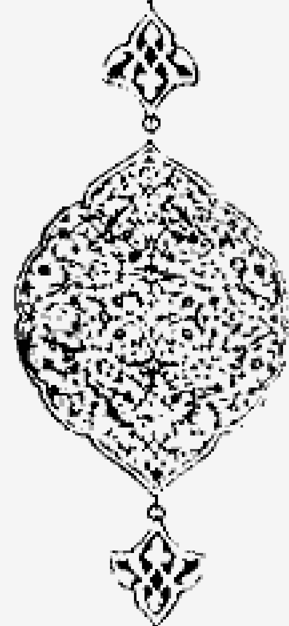
پس از بازگشت او به خدا به قول خود که سلیمان «گفت پروردگارم مرا بیامرز و به من سلطنتی بده که برای احدی بعد از من نشاید زیرا تو بسیار بخشنده ای»، در اینجا پرسشی است و آن این است که چرا سلیمان بُخل ورزید و رقابت کرد و سلطنتی خواست که به دیگری نشاید، و در اینجا جوابها گفته اند، یکی آن که انبیاء به اذن خدا وطبق دستور او دعا کنند و خدا چنین مصلحت دانسته الخ.

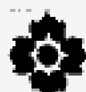
سپس خدا بیان اجابت دعای او را کرده است و فرموده:«ما باد را برایش مُسَخَّر کردیم که به آسانی به فرمان او روان گردد» یعنی به نرمی و آسانی ـ از ابن زید ـ و گفته اند خوش و شتابان ـ از قتاده ـ و گفته شده یعنی به فرمان او باشد و به هر جا خواهد روان گردد ـ از ابن عباس ـ .

«هر جا صواب بیند» یعنی هر جا سلیمان بخواهد از نواحی جهان ـ از اکثر مفسّرین ـ و حقیقتش این است که هر جا آهنگ کند به فرمان او باشد.

حسن گوید: بامداد از ایلیا (در فلسطین) بیرون می شد و نهار را در قزوین می خورد و شب را در کابُل می گذرانید...

«و شیاطین را» یعنی مُسَخَّر کردیم برای او شیاطین را«از هر استاد بنّا» و مهندس ساختمانی برای کار در خشکی، تا هر چه ساختمان می خواهد برای او بسازند «و غوّاص در دریا» برای استخراج گوهر و جواهر کریمه تا هرچه خواهد برای او برآرند «و دیگران از شیاطین را در بند او کردیم» و زیر غل و زنجیر آهن او نمودیم که دوتا و سه‌تا را در یک زنجیر می‌بست ونمی‌توانستند سر باز زنند در صورتی که تمرُّد از دستور او

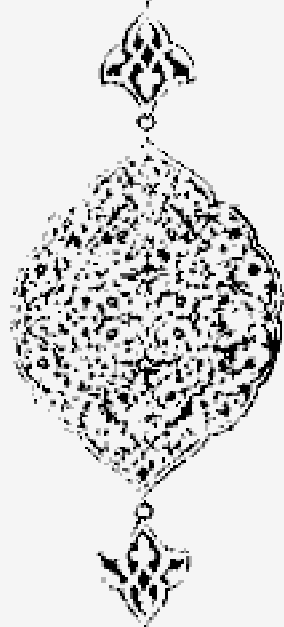


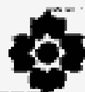



می‌کردند، و بعضی گفته اند با کفار آنان این معامله را می کرد و چون ایمان می آوردند آنها را آزاد می‌کرد «این است عطاء ما» یعنی این ملکی که برای دیگری جز تو نشاید، عطای ما است به تو «ببخش یا نگهدار» یعنی به هر کس خواهی دریغ کن(من) بمعنی احسان بی عوض است «بغیر حساب» یعنی روز قیامت بر آنچه بدهی یا ندهی حساب نداری، و برای تو گوارا است - از قتاده و ضحّاک و سعید بن جبیر، گفته شده است معنایش این است، بدون عنوان پاداش یعنی آنچه به تو دادیم تفضل است به پاداش - از زجّاج - پایان کلام طبرسی.

۵) - (۱۰٦ سوره نساء) از طبرسی(ره) - سپس خدا به پیغمبرش خطاب کرد و فرمود: «به راستی ما کتاب را به تو فرستادیم» ای محمد، یعنی قرآن را «به راستی» که بر بندگان خدا لازم است، یا آنکه تو بدان سزاوارتری «تا حکم کنی میان مردم» ای محمد «بدانچه خدا به تو بنماید» یعنی در کتاب خود بدان اعلام کند به تو «و مباش برای خیانت کاران مدافع و طرفدار» او را نهی کرد از این که از خیانت کار به مسلمان یا کافر در پناه اسلام، نسبت به جانش یا جان و مالش دفاع کند در برابر ذی حقی که از آن خیانت کار، حق خود را طلب می کند، و سپس فرموده «از خدا آمرزش جو» از دفاع نسبت به خیانت کار ظالم «زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است»»، انتهی.

این آیه در مقام قضاوت نازل شده است، و می فرماید، قرآن با قوانین درست و حق نسبت به عدالت و قضاوت درست نازل شده ولی نسبت به موارد شخصیه و تطبیق قانون، تو باید رأی عادلانه و خدا پسند صادر کنی تا







حق به ذی حق برسد، و از این آیه نیز استفادهٔ اختیاراتی برای پیغمبر اسلام نسبت به امور قضائی می شود که از کلمهٔ «تحکم بین الناس بما اریک الله» استفاده می شود، و خلاصهٔ این آیات که در ضمن اخبار باب وارد شده است بیان اختیاراتی است برای پیغمبر اسلام در موارد زیر:

۱ ـ امور مالی و اقتصادی که اساس و پایهٔ بهبودی جامعه است.

۲ ـ امور نظامی و دفاعی که پایه و مایهٔ حفظ امنیت و آرامش جامعه است.

۳ ـ امورقضائی و دادگستری که اساس و پایهٔ حفظ عدالت و حقوق جامعه است.

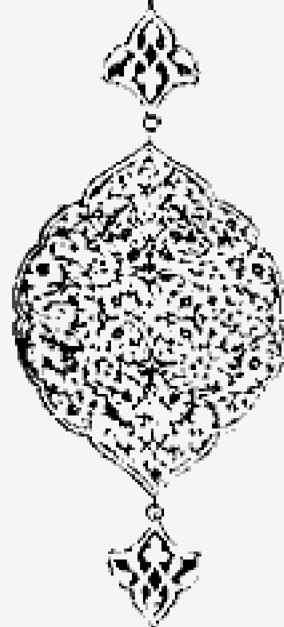
اکنون توجهی باید بدانچه مجلسی(ره) در بیان اخبار این باب گفته است.

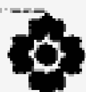
در شرح حدیث، پس از بیان اعراب و شرح مفاد بعضی از جمله ها گوید:

بدان که تفویض بر چند معنی اطلاق شود، که برخی بر ائمه روا نیست، و برخی روا است:

۱ ـ مانند تفویض در خلق و رزق و تربیت و میراندن و زنده کردن، چون مردمی گفته اند: خدا آنها را آفرید و کار آفرینش را بدانها سپرد، پس آنها بیافرینند و روزی دهند و زنده کنند و بمیرانند، و این خود دو معنی دارد:

یکی ، آنکه این کارها را به نیرو و خواست خود کنند و کارکن آن به حقیقت آنان باشند، و این کفر صریح است و ادلّهٔ عقلیه و نقلیه بر محال



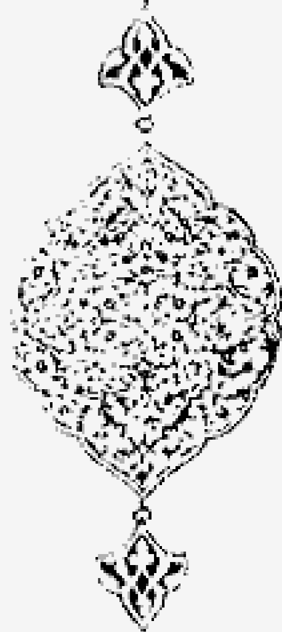


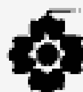

بودن آن وارد است، و خردمندی تردید نکند در کفر معتقد بدان.

دوم، اینکه چون آنان بخواهند، مقارن خواست آنها خدا این کارها را می نماید، چون شق القمر و احیاء مرده‌ها و مار نمودن عصا و معجزات دیگر که همه به نیروی حق باشد، ولی مقارن خواست آنان برای اثبات صدق آنها در دعوی خود، این معنی مخالف عقل نیست که خدا آنها را آفریده و کامل کرده باشد و مصالح نظام عالم را به آنها الهام کرده باشد، و هر چه را بخواهند خدا بیافریند، و با اینکه این معنی مانع عقلی ندارد ولی اخبار بسیاری که ما در بحار آوردیم مخالف آن است در غیر مورد معجزات، با اینکه چون دلیلی ندارد قول بدان بر اساس جهل است و روا نیست، و اگر بعضی اخبار بر آن دلالت کند، چون خطبهٔ (البیان) و امثال آن اعتباری بدان نیست، زیرا این گونه اخبار در کتابهای غلات و هم عقیده‌های آنها است، با اینکه ممکن است مقصود از این اخبار بیان این باشد که ائمه علت غائی ایجادند و خدا آنها را در آسمان و زمین و نسبت به هر چیز مُطاع نموده و حتی جمادات از آنها فرمان برند، و هر چه خواهند خدا انجام دهد، ولی در عین حال جز آنچه خدا خواهد نخواهند، و آنچه از اخبار رسیده است که ملائکه و روح برای هر امری بر آنها نازل می شوند و هر فرشته‌ای برای کاری فرود آید اول بار نزد آنها رود، برای این نیست که آنها در این امور دخالتی دارند یا با آنها مشورتی می شود، بلکه صرفاً برای احترام و اظهار مقام آنها است ـ و مجلسی، اخباری برای اثبات این موضوع نقل کرده است.

۲ ـ تفویض در امر دین و این هم به دو معنی است:

الف ـ اینکه خدا اختیار کامل داده است به پیغمبر و ائمه که بدون





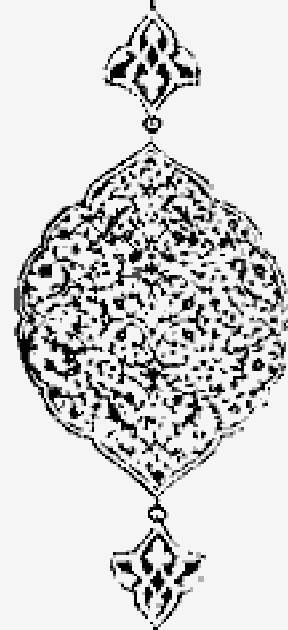


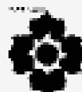
وحی و الهام از خدا هر چه را خواهند حلال کنند یا حرام کنند، یا آنچه وحی شده تغییر دهند به نظر خودشان، این باطل است و عاقلی بدان قائل نیست، زیرا پیغمبر برای بیان حکمی روزها انتظار وحی می برد و از خود نظری نداشت، و خدا هم فرمود:«از هوای نفس سخن نمی کرد و نبود گفتارش جز وحی که به او می رسید».

ب ـ چون خدا تعالی پیغمبرش را کامل آفرید تا آنجا که جز حق و صواب اختیار نمی کرد و در هر موضوعی به خاطرش چیزی خلاف خواست خدا نمی آمد تعیین برخی از امور را مانند افزایش در رکعتهای نماز واجب و تعیین نافله‌های نماز و روزه و بهرهٔ جد و دیگر امور را که برخی از آنها در این کتاب می آید بدو تفویض کرد برای اظهار شرافت و مقامش نزد خود، ولی این تعیین هم منحصراً با وحی بوده و اختیار او هم به الهام و باز هم اختیار او با وحی جدید و امضاء تأکید می شده، و این مانع عقلی ندارد و نصوص فراوانی هم بدان دلالت دارد، و کلینی و اکثر محدثین بدان قائلند و اگر چه کلام صدوق نمایش مخالفت با این عقیده را دارد ولی ممکن است حمل بر نفی معنی اول شود، زیرا او در کتب خود اکثر اخبار دالّه بر ثبوت معنی دوم را روایت کرده و متعرض تأویل آنها نشده، و در کتاب فقیه گفته است:

(خدا عز و جل امر دین خود را به پیغمبرش تفویض کرده و تعدی از حدود خود را بدو تفویض نکرده).

۳ ـ تفویض امور مردم بدانها، از سیاست و تأدیب و تکمیل و تعلیم و امر به اطاعت خودشان در آنچه خوش دارند و بد دارند و در آنچه صلاح دانند و صلاح ندانند، و مقصود از این خبر(حدیث ـ ۱) همین است و این



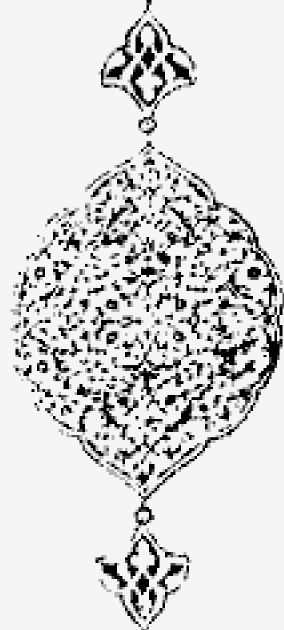




معنی درستی است که اخبار و حکم عقل بر آن دلالت دارند.

۴ ـ تفویض بیان علوم و احکام به آنها طبق آنچه صلاح دانند از نظر اختلاف عقل و فهم مردم و یا از نظر تقیه و مقتضیات زمان، پس برای بعضی از مردم احکام واقعیه را بیان می کنند و بعضی را به تقیه جواب می دهند و در برابر بعضی به سکوت می گذرانند، و تفسیر آیات و بیان معارف را طبق فهم سؤال کنندگان بیان می کنند چنانچه بیاید، و حق دارند جواب سؤال را بدهند و حق دارند ندهند، چنانچه در اخبار بسیاری است که بر شما لازم است بپرسید و بر ما لازم نیست جواب بدهیم و اینها همه طبق مصالح وقت است که خدا به آنها رهنمائی می کند، چنانچه در خبر ابن اشیم و غیره بیاید و شاید تخصیص این موضوع به پیغمبر اسلام و ائمه(ع) برای این است که با این وسعت برای انبیاء و اوصیاء دیگر میسّر نبوده است و آن مکلّف به تقیه نبودند و باید حق را بگویند و تحمل ضرر آن را هم بکنند، گر چه ملاحظهٔ عقل مردم و ظیفهٔ آنها هم بوده، و تفویض بدین معنی هم حق است و به اخبار مستفیضه ثابت است و ادلّهٔ عقلیه هم گواه آن است.

۵ ـ اختیار در حکم به ظاهر شرع یا موافق آنچه از حق و واقع دانند از الهام خداوند نسبت به هر واقعه‌ای و این یکی او توجیهات خبر ابن سنان است که می آید (حدیث ـ ۸).



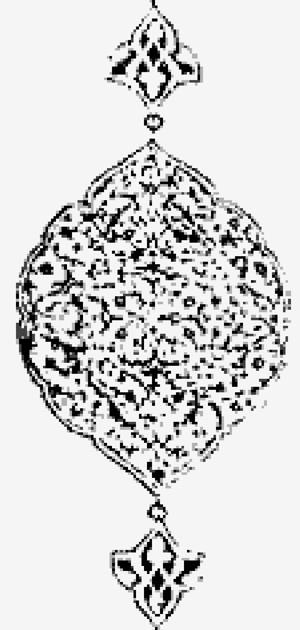
۶ ـ تفویض در بخشش و منع مالی، زیرا خدا زمین و هر چه در آن است برای آنها خلق کرده است و انفال و خُمس و صفایای غنیمت را هم از آن آنها نموده است و آنها حق دارند هر چه را به کسی ببخشند و حق دارند منع کنند و این معنی هم حق است و از بسیاری اخبار ظاهر است، و چون تو





بدانچه ذکر کردیم احاطه کردی و معنای تفویض را فهمیدی، فهم اخبار این باب بر تو آسان می شود و ضعف قول کسی که مطلقاً تفویض را نفی کرده درک می کنی چون معانی تفویض را درست درک نکرده.

صدوق(ره) در رسالهٔ عقائد گوید: اعتقاد ما در غلات و مفوضه این است که کافرند به خدا جل جلاله و بدترند از یهود و نصاری و گبرها و قدریه و حروریه و از همهٔ اهل بدع و اهواء گمراه کننده، و هیچ چیز مانند رأی آنها خدا را کوچک نکرده تا گوید(ره): امام رضا در دعایش می گفت: خدایا من به تو بیزارم از جنبش و توان خود، جنبش و توانی جز به وسیلهٔ تو نیست، خدایا من به تو بیزارم از آنها که برای ما مقامی را ادعا می کنند که نداریم، خدایا به تو بیزارم از آنها که دربارهٔ ما چیزها گویند که خود نگوئیم، بار خدایا خلق منحصر به تو است و روزی دادن منحصر به تو است، و بس تو را پرستیم و بس از تو یاری جوئیم، بار خدایا توئی خالق ما و خالق نیاکان ما و پدران ما، خدایا ربوبیت جز به تو نبرازد، و الهیت جز تو را نشاید، من نصاری را لعن کنم که تو را کوچک شمردند و آنها را که همانند خلقت ستودند، بار خدایا ما بنده و بنده زاده های توئیم، برای خود مالک سود و زیان و مرگ و زندگی و برخواستن از گور نیستیم، بار خدایا هر که گمان برد ما ارباب هستیم ما از او بیزاریم و هر که معتقد است روزی و آفرینش به دست ما است از او بیزاریم چون بیزاری عیسی بن مریم از ترسایان، خدایا ما آنها را بدانچه معتقدند دعوت نکردیم و بدانچه گویند از ما مؤاخذه مفرما، و آنچه را به ناحق برای ما گویند بر ما بیامرز و احدی از آنها را روی زمین مگذار که اگر بگذاری بندگانت را گمراه کنند و جز هرزه و کافر نزایند.



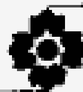


از زراره روایت است که گوید: به امام صادق(ع) گفتم: مردی از زادگان عبدالله بن سبأ قائل به تفویض است، فرمود: تفویض چیست؟ گفتم: اینکه خدا تبارک و تعالی محمد و علی را آفریده و کار را بدانها سپرده و آنها بیافرینند و روزی دهند و بمیرانند و زنده کنند، فرمود: این دشمن خدا دروغ گفته و چون نزد او برگشتی این آیه از سورهٔ رعد را بر او بخوان: «یا بلکه جعل کردند برای خدا شریکها که چون او آفرینند و خلق بر آنها مشتبه شد بگو تنها خدا خالق هر چیزی است و او است یگانه و قهّار» من نزد آن مرد برگشتم و به او خبر دادم، گویا سنگی به دهانش افکندم به کلّی لال شد.

خدای عز و جل بس امر دینش را به پیغمبرش تفویض کرده و فرموده: «هر چه رسول به شما داد بگیرید و هر چه را نهی کرد باز ایستید از آن» و این را به ائمه(ع) تفویض کرده است.

نشانهٔ مفوضه و غُلات و اصنافشان این است که مشایخ و علماء قم را دربارهٔ ائمه مقصر خوانند، و نشانهٔ حلاجیه از غلات دعوی تجلی است به همراه عبادت با این که خود نماز و همهٔ فرائض را ترک کنند و دعوی علم به اسم اعظم و دعوی انطباع خدا در وجود آنها و دعوی این که ولی چون مخلص شد و به مذهب آنها عارف شد نزد آنها از انبیاء افضل است، و یکی از نشانه های آنها دعوی علم کیمیا است که جز دغلی و روکش نقره بر برنج و قلع از آن ندانند که به رخ مسلمین کشند، انتهی کلام صدوق.

شیخ مفید قدس الله روحه در شرح این کلام گفته است غلو تجاوز از حد و خروج از اعتدال است ...





و غلات مسلمان نما کسانیند که امیر المؤمنین و ائمه از اولادش را به الهیت و نبوت نسبت دهند و آنها را از نظر دین و دنیا به فضلی متجاوز از حد واقعی ستایند و آنان گمراه و کافرند و امیر المؤمنین(ع) فرمان قتل و سوختن آنها را داد و ائمه(ع) آنها را کافر و خارج از اسلام دانسته اند.

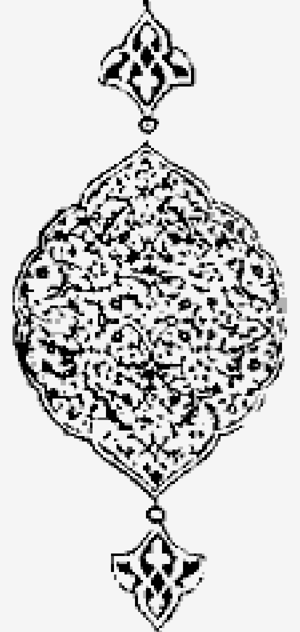
و مفوضه صنفی از غلاتند و فرقشان با دیگران این است که ائمه را حادث دانند و مخلوق و غیر قدیم ولی باز هم خلق عالم را و رزق را از ایشان دانند، گویند: خدا تنها آنها را خلق کرده و خلق عالم را به آنها واگذارده.

و حلاجیه یک صنف از صوفیه است که قائل به اباحه و حلول هستند، و حلاج این امتیاز را داشت که اظهار تشیع می کرد و گر چه به ظاهر صوفی بود. پایان کلام شیخ مفید(ره).

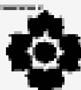
در تحقیق موضوع تفویض این نکات را باید منظور داشت:

(۱) در تشکیلات بشری قوهٔ قانون گذاری و قوهٔ قضائیه و قوهٔ مجریه وجود دارد.

قوهٔ قانونگذاری راجع به مجلس شوری است که مردان لائق و متفکر از طرف مردم وکیل می شوند و برای حفظ مصالح عمومی و حفظ نظم و اجتماع ملت قانون وضع می کنند، و هر ملتی علاوه بر قانون های مجلس شوری یک قانون اساسی هم دارد که پایهٔ ملیت او است.



این قانونهای تصویب شده در مجلس شوری به دست حکومت و دولتی داده می شود که آن را اجراء کند و به مورد عمل بگذارد، پس دولت که مجری قانون است تابع قوانین مجلس است، و مجلس در وضع قوانین تابع قانون اساسی است.



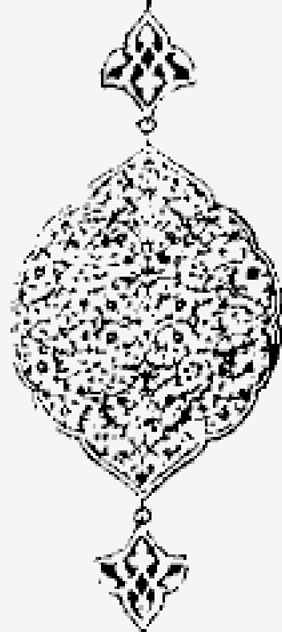

در عین حالی که دولت و حکومت باید پیرو قوانین مصوبه مجلس و متکی به حفظ قانون اساسی باشد باز هم برای اجرای همین قوانین نیاز به تصویب نامه‌هائی دارد که در مرتبهٔ خود باز قانونی محسوب می شود، مثلاً مجلس شوری تصویب می کند که از درآمد نفت برای بودجهٔ کشور استفاده شود، و این قانون را به دست دولت می دهد، دولت برای اجرای این قانون باز نیاز دارد که مورد مناسب درآمد نفت را تعیین کند و محل صرف آن را بسنجد و به وسیلهٔ افراد دانا و امینی آن درآمد را در محل معین صرف کند، اکنون اگر ما قرآن را به جای قانون اساسی اسلام به حساب آوریم، تا این قانون اساسی به عمل برسد دو مرحله قانونی دیگر باید طی کند:

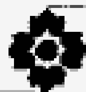
اول ـ قالب ریزی کلیات قوانین اسلام در موضوعات عملی ـ مثلاً ما از این مرحله به رسالهٔ عملیه تعبیر می کنیم.

دوم ـ تطبیق آن بر اوضاع محلی و شخصی ـ مثلاً ما از این مرحله به آموزش و تمرین رسالهٔ عملیه تعبیر می کنیم.

فرض کن در قرآن می فرماید زکاة را بدهید، و مصرف زکاة را هم در هشت مورد تعیین می کند.

اکنون این زکاة از چه باید دریافت شود و چه اندازه باید دریافت شود و شرائط آن چیست؟ اینها همه باید معلوم شود و به صورت مسائلی درآید که پیغمبر و امام بیان می کنند ـ مثلا این مسائل در رساله نوشته شد، باز هم برای اجرای این حکم در هر محل و موردی باید مسئولی معین شود و مأمور بر درآمدی باشد، و انباری برای زکاة جمع آوری شده در نظر گرفت و محل مصارف را سنجید و وسیلهٔ رسیدن زکاة را به مصارف فراهم کرد و



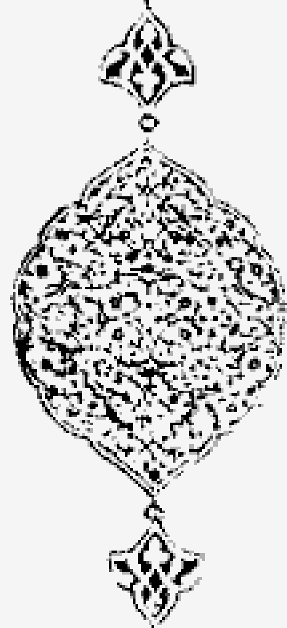




همچنین اینها هم خودش محتاج به یک تنظیمات مهمی است که در زبان امروز از آن به تصویب نامه های دولتی تعبیر می شود.

با توجه به این معنی روشن است که در صورتی که ما قرآن را قانون اساسی اسلام به حساب گذاریم، و پیغمبر و امام هم معصوم است و آن را هم خوب می داند و اختلافی هم از نظر مواد آن در بین نیست باز هم باید این کلیات قرآنی به صورت مسائل و مواد عملی هم در قالب دستورهای محلی و موردی اجرائی ریخته شود تا به مرحلهٔ عمل برسد، بنابر این مرحلهٔ ماده بندی احکام و تصویب نامه‌های آن به نظر پیغمبر و امام واگذارده شده و این امری است روشن و بدیهی و جای هیچگونه تردیدی نیست.

(۲) گاهی می شود که وضع غیر عادی در یک کشوری و ملتی بروز می کند و دولت یا حکومت وقت با تقید به همان قوانین مصوبه مجلس شوری نمی تواند کار کشور را اداره کند، و به مجلس شوری پیشنهاد اعطای اختیارات می دهد، این وضع یک حقیقت اجتماعی است که در بسیاری از کشورهای قانونی و مترقی مورد پیدا کرده، و زمامداران وقت از نظر مشکلات موجوده نیازمند اختیارات بیشتری شده‌اند و این را از مجلس درخواست کرده‌اند و لایحهٔ اخذ اختیارات به مجلس پیشنهاد شده است، و این مرحله یکی از مراحل حساس اجتماعی ملتها است.



اگر در موضوع تفویض امور دین به پیغمبر و امام از این نظر هم وارد مطالعه و بررسی شویم بسیار درست و بجا است، زیرا پیغمبر و امام رهبر جامعهٔ اسلامی است، و جامعهٔ اسلامی پیوسته در پیشرفت و توسعه است، و در معرض انقلاب و تحول و دچار بحران می شود و گاهی اوضاع آن غیر عادی



است، و باید رهبر جامعه دارای اختیارات کاملی باشد که در هر دوری مناسب وضع آن دور قوانینی وضع کند و تصویب نامه‌هائی صادر کند.

مثال:

۱) هجرت پیغمبر اسلام از مکه به مدینه و پیروی قبائل مدینه از آن حضرت ـ در اینجا پیغمبر نماز جمعه را با دو خطبه اقامه کرد و با یهود مدینه پیمان صلح مفصلی بست.

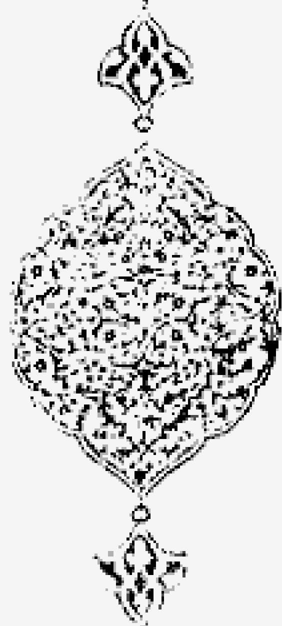
۲) آغاز جهاد با مخالفان اسلام و هجوم پی در پی دشمنان و...و...

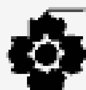
در دوران امیرالمؤمنین(ع) کودتای سقیفه، پیشرفت اسلام در کشورهای فارس و روم، شورش بر عثمان، اختلافات داخلی در محیط مرکزی اسلام، اینها همه تحولات و تغییراتی بود که بسا موجب بحران و اعلام وضع فوق العاده بود ـ مثلاً در اولین جنگ خونین داخلی اسلام که در بصره میان امیرالمؤمنین و طرفداران عایشه واقع شد، امیرالمؤمنین(ع) راجع به جمع بصریان مغلوب احکام و مقررات جدیدی اظهار کرد، فرمود:

۱ ـ فراریها را دنبال نکنید ۲ ـ زخمیها را نکشید ۳ ـ زنها و کودکها را اسیر نکنید ٤ ـ غیر از آنچه در لشکرگاه دشمن است و وسیلهٔ ادامهٔ مخالفت او است چیزی را غارت نکنید.

اینها همه مقرراتی بود که مردم عرب و اسلام تا کنون در جنگها با آن رو برو نشده بودند، بنابر این اگر عنوان این باب به این تعبیر ترجمه شود که: ۱ ـ (به پیغمبر و ائمه دربارهٔ امور دین اختیاراتی داده شده است) تعبیر به جائی است.

۲ ـ (موضوع تفویض) چنانچه مرحوم مجلسی هم بدان اشاره کرده






مراتبی دارد:

الف ـ تفویض در تکوین و آفرینش، که مبدأ آن تورات است و معتقدان قدیم آن یهودند، و تورات است که می گوید خدا جهان را در ظرف شش روز آفرید و ادارهٔ آن را به خودش واگذاشت.

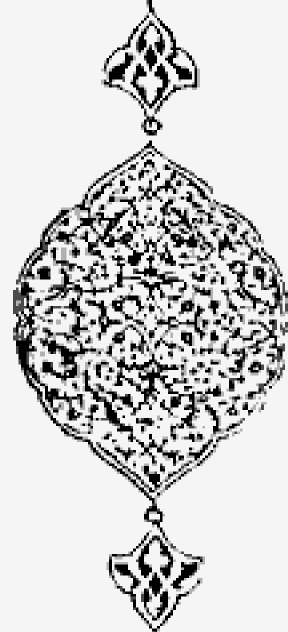
فلاسفهٔ یونان گویند: ادارهٔ آفرینش و تکوین به عقول عشره واگذار شده است.

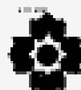
و این نظر فلسفی هم از این اصل تورات برداشته شده است و در قالب (الواحد لا یصدر منه الاّ الواحد) ریخته شده.

ب ـ تفویض در جعل قانون و تشریع، این عقیده براهمه است که بعث انبیاء را زشت شمارند و گویند: خدا امور تشریع و قانونگذاری را به عقل بشری تفویض کرده است.

ج ـ تفویض، در انجام قوانین و دستورات است که عقیدهٔ معتزله است و می گویند بشر در اجراء و اعمال قانون مستقل است، و خداوند در این مرحله نسبت به او تأثیری ندارد و به خودش او را واگذارده، همهٔ این عقائد که عنوان تفویض بر آنها است منطبق است، باطل است، و ما هر کدام را در محل مناسب توضیح دادهایم.

(۳) مفوضه که شیخ صدوق(ره) آنها را در ردیف غُلات شمرده و در کفر شریک آنها دانسته، طبق شرح شیخ مفید همان فرقهای از غلاتند که از یهود سر چشمه گرفته و گویند: آفرینش و روزی دادن و تدبیر امور جهان به پیغمبر و ائمه واگذار شده، و مؤسس این عقیده طبق روایت زراره که در ضمن کلام شیخ صدوق(ره) نقل شد از خاندان عبدالله بن سبأ است که






یهودی بوده است و از راه جهالت یا به قصد تخریب این عقیده فاسد را در میان عده‌ای از ساده لوحان اسلامی رواج داده، و این معنای از تفویض هیچ ربطی به تفویض در امور دین که عنوان باب این کتاب است ندارد، و شیخ صدوق در ضمن کلام خود عنوان این باب و دلیل آن را آورده و گفته:

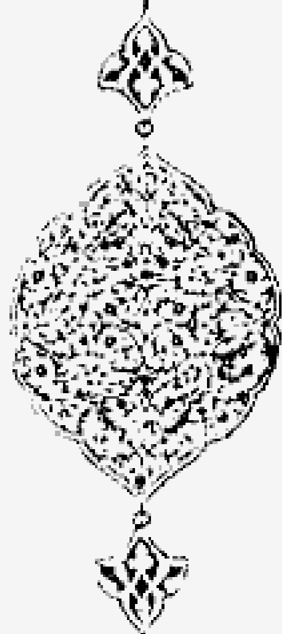
وقد فوض الله عز و جل الی رسوله امر دینه فقال عز و جل: «و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیٰکم عنه فانتهوا» و قد فوض ذلک الی الائمه.

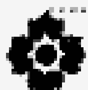
و گویا این عنوان را از شیخ کلینی گرفته است و با او موافق است، و با این حال عجب است که مجلسی(ره) خواسته او را مخالف کلینی و محدثین به حساب آورده و برای تحصیل موافقت او دنبال تأویل و توجیه گردد.

(٤) از مجموع اخبار این باب این مطالب استفاده می شود:

الف ـ شخصیت و لیاقت معنوی و اخلاقی پیغمبر اسلام ـ که در چند روایت او را دست پروردهٔ دستگاه ربوبیت معرفی کرده و به عبارت ساده صد در صد مورد اعتماد خدا دانسته که جز حق نیندیشد و جز حق نپوید و جز حق نگوید، و این لیاقت و شخصیت منشأ این است که خداوند اختیارات کاملی به او تفویض کرده، در حقیقت همان روح نبوت و مقام ارتباط معنوی او به عالم غیب منشأ این اختیارات است که آنچه گوید وحی الهی است «و ما ینطق عن الهوی ان هو الاّ وحی یوحی» و چون جانشین به حق او هم در معنویات او شریک است و رتبهٔ اخلاقی و روحی او را دارد مستحق این اختیارات است.

ب ـ این اختیارات در امور فرهنگی و طرز تعلیم و آموزش حقائق است و تنظیم برنامهٔ متنوع برای شاگردان متنوع، چنانچه از روایت ابن اشیم استفاده می شود.






در مورد امور مالی و اقتصادی است که پایه و مایهٔ رهبری اجتماع بشری است چنانچه در بسیاری روایات باب ـ آیهٔ ما آتیکم الرسول الخ را آورده است.

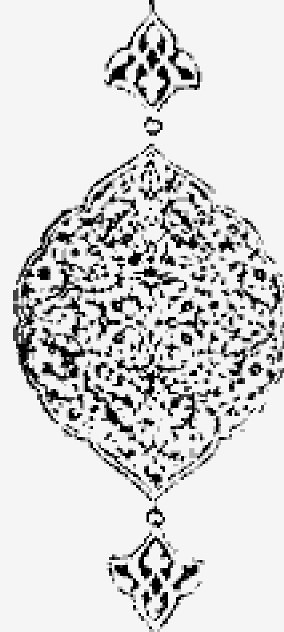
در مورد امور اجتماعی و نظامی است چنانچه از آیهٔ(۸۰ سوره نساء) استفاده می شود.

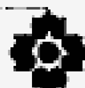
در امور قضائی و دادگستری است چنانچه از آیهٔ(۱۰۶ سوره نساء) استفاده می شود.

[۹۶] کلمهٔ اَو (یا) در اینجا به معنی بل است، چنانچه در آیهٔ «مأة الف اَو یزیدون» گفته اند، و مقصود این است که نگو پیغمبر است بلکه محدث است و چون صاحب سلیمان با فرشته مربوط است، خود او گفته مانند او است، اشاره است به حدیثی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود نقل کرده است از امیرالمؤمنین که در جواب سؤال از ذوالقرنین شرح حال او را بیان کرده و در آخر حدیث فرموده است: و در شما است مانند او، مقصودش خودش بوده.

[۹۷] از مجلسی(ره) ـ در کتاب توحید سخنی دربارهٔ این موضوع گذشت، و در اینکه این زنادقه گمان کردند معبود آسمان جز معبود زمین است، و خدا معبود آسمان است و هر امامی معبود زمین است «و فی الارض الٰه» را جملهٔ مستقلی گرفتند عطف بر مجموع جملهٔ «و هو الذی فی السماء الٰه» و متعلق به فعل مقدَّر، با اینکه این آیه در مقام بیان تأکید توحید است، و فی السماء و فی الارض هر دو ظرف لغوند و متعلق به الٰه هستند چون به معنی معبود است، و خود کلمهٔ اله خبر مبتدأ محذوفی است که هو باشد، و معنی این است که او است آنکه معبود و خالق است هم در آسمان و هم در زمین.

قوله «یا ایها الرُسُل» الخ، استدلال آنها بر پایهٔ این توهّم است که

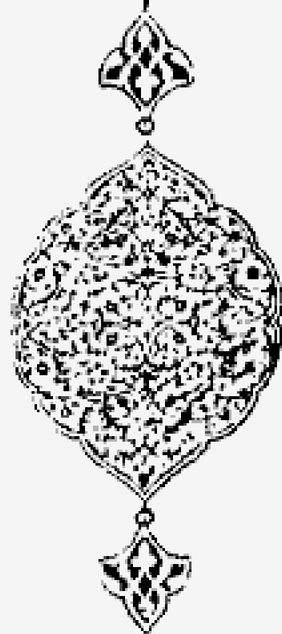


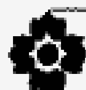



معنی معبود است، و خود کلمهٔ اله خبر مبتدأ محذوفی است که هو باشد، و معنی این است که او است آنکه معبود و خالق است هم در آسمان و هم در زمین.

قوله «یا ایها الرُسُل» الخ، استدلال آنها بر پایهٔ این توهّم است که مقصود از رُسُل محمد و ائمه‌اند، زیرا این خطاب چون سائر خطابات قرآن نظر به موجودین دارد و کسانی که در آینده موجود شوند بالتبع (خصوص که امر هم نسبت به گذشتگان معنی ندارد) و جواب این است که در اینجا امر متوجه فرد موجود است بالاصاله و افراد گذشته بالتبع، و ممکن است خطاب به ائمه باشد و اطلاق رسول به آنها از نظر تغلیب باشد نه از نظر حقیقت معنی، ولی مفسرین آیه را حکایت از خطابات متعدده گرفته‌اند و معنی این است که به هر رسولی در زمان حیات او چنین دستوری رسیده است، نه مقصود توجه این خطاب خاص به همه باشد در زمان واحد، و منظور این است که همهٔ رسولان خدا خوش خور و خوش عمل بودند و ردّ بر ریاضت کسانی است که ترک خوراک خوب را وسیلهٔ تقرب به حق می دانند و گفته شده است خطاب متوجه شخص محمد است و صیغهٔ جمع از نظر تعظیم است.

[۹۸] از مجلسی(ره) ـ حَکَم از فقهای عامه و استاد زراره و حمران و طیار بوده است پیش از آنکه آنها شیعه شوند، و خود حَکَم هم زیدی شده بوده است، و مقصود امام از این اعلام دعوت او بوده است به حق تا بداند که زید و امثال او مستحق امامت و وصایت نیستند، زیرا حَکَم می دانسته که آنها با غیب ربطی ندارند.







[۹۹] در نسق این حدیث اضطرابی است، زیرا اول حدیث از امام چهارم است و از «فقال له رجل» کلام به امام باقر منتقل شده، برای رفع این اضطراب مجلسی(ره) گوید: بعضی گفته‌اند «فقال له رجل» کلام زیاد بن سوقه(راوی از حکم) است و ضمیر له راجع به حکم است و این روایت بعد از وفات امام چهارم در محضر امام باقر مطرح شده، و امام باقر دنبال آن را گرفته است ولی این توجیه زور است و آنچه برای من ظاهر شد این است که مصنف یا نسّاخ از راه اشتباه دنبالهٔ حدیثی را به حدیث دیگری چسبانده‌اند و سپس چند حدیث نقل کرده است، انتهی.

ولی ظاهر این است که امام باقر(ع) در خدمت پدر بوده و پس از اظهار انکار عبدالله بن زید رشتهٔ سخن را به دست گرفته و ذیل حدیث را فرموده است.

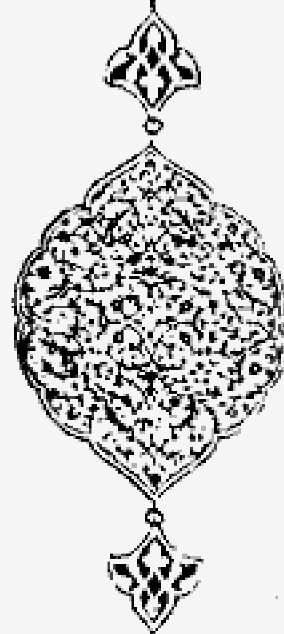
[۱۰۰] اسکندر رومی یکی از جباران تاریخ روم واز سفّاکان بوالهوس و شهوت ران است و هیچ نسبتی با ذوالقرنین قرآن ندارد و هیچ مشابهتی با امیر مؤمنان، حق این است که ذوالقرنین قرآن و حدیث از نظر تاریخ مبهم است و نامعلوم، و ممکن است از رجال ما قبل تاریخ متعارفی باشد که بشر امروزی بدان پی برده است.

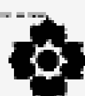
[۱۰۱] از مجلسی(ره) ـ روح به چند چیز اطلاق می شود:

۱ ـ نفس ناطقه انسانی (که مخصوص او است، و حکماء آن را مجرد و خارج از تن و وابسته بدان می دانند، و تشخیص انسان را به وی می‌شناسند).

۲ ـ روح حیوانی که در همه تن ساری و جاری است(و از نظر دانشمندان امروز همان خون زنده است که در جمیع رگها روان است).

۳ ـ یک مخلوق بزرگی که از جنس فرشته است یا بزرگتر از آن





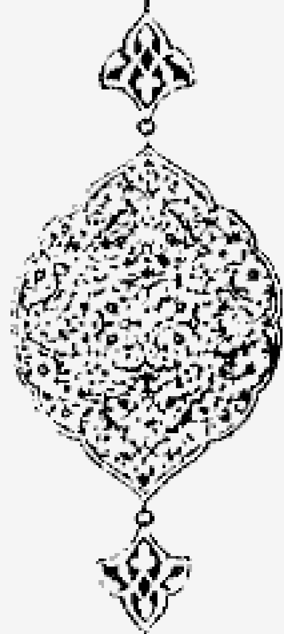

چنانچه خدا فرموده(۳۸ سوره نبأ): «روزی که روح و ملائکه در صف ایستند».

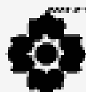
و ارواحی که در اینجا ذکر شده است دو وجه دارد:

الف ـ از هم جدا باشند و برخی بیرون از تن و برخی درون آن باشند(بیرونی چون روح القدس و روح ایمانی، و درونی چون روح شهوت و روح عمومی).

ب ـ مقصود از همه یک روح باشد که همان نفس ناطقه باشد و اختلاف از نظر اعمال و درجات و مراتب آن در طاعت حق چنانچه همین نفس ناطقه را از نظر مراتب علم و معرفت به عقل هیولانی و عقل بالفعل و عقل بالملکه و عقل مستفاد تقسیم می کنند، و ممکن است روح قوت و روح شهوت و روح مدرج همه همان روح حیوانی باشند، وروح ایمان و روح القدس روح انسانی و نفس ناطقه، یا آن چهار روح مراتب نفس باشند و روح القدس همان خلق اعظم باشد، زیرا ظاهر اکثر اخبار این است که روح القدس جدا از نفس است و محتمل است ارتباط روح القدس فرع بر حصول حالت قدسیه برای نفس باشد و اطلاق روح القدس بر نفس ناطقه به اعتبار حصول این حالت باشد، یا مقصود آن جوهر قدسی است که در این حال با نفس ناطقه مربوط می شود.

چنانچه حکماء گویند، وقتی نفس ناطقه از ملکات پست حیوانی پاک شد و به صفات عالیه آراسته گردید و پردهٔ تاریک هیولا از آن زدوده گردید و از علائق کوتاه جسمانی رست به عقل فعّال ارتباط خاصی پیدا می کند چون ارتباط بدن به روح و در این حال همه چیز را در عقل فعال مطالعه می کند و در هر آن و هر ساعت علوم و حکمت و معارف از عقل فعال به وی افاضه می شود، و آن علمی که در هر شب و هر روز به امام افاضه می‌شود به همین معنی تأویل کرده‌اند، و این سخن گرچه بر مقدماتی مبتنی است که






بیشتر آنها مخالف اصول و مقررات دین است ولی برای صرف تشبیه و تنظیر و تقریب به افهام بیان کردیم، و علم همهٔ اینها نزد خداوند علیم و خبیر است.

وافی هم در بیان حدیث - ۱ - این باب سخنی دارد که برای نمونه نقل می شود:

همانا آنها را سه دسته آفریده، زیرا اصول عوالم و نشأه ها سه است:

(۱) عالم جبروت، که عالم عقول مجرد از ماده و صورت است، و اصحابش سابقونند، و روح القدس در آنها است.

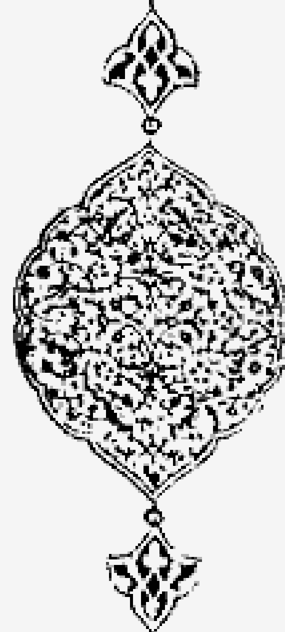
(۲) عالم ملکوت، و آن عالم مثال و خیال مجرد از ماده است نه صورت، اصحاب آن اصحاب میمنه‌اند، روح ایمان در آنها است.

(۳) عالم ملک، و آن عالم مشهود و محسوس مادی است و اصحاب آن اصحاب مشئمه‌اند، و روح مدرج در آنها است که(درج دروجاً) است وقتی راه رود، عالم غیب شامل دوتای اولی است و هم عالم ارواح و بسا هر دوی آنها را ملکوت خوانند.

آیا این بیان چه حقیقتی را روشن می کند و چه توضیح درستی از اخبار باب دارد، چه عرض کنم؟.

در اینجا نکات ذیل قابل توجه است:

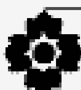
۱) استعداد و آمادگی از نظر سرشت و محیط پیدایش و پرورش در وضع روحی و ادراک بشری تأثیر بسزائی دارند، به همین جهت امام صادق(ع) در روایت اول این باب این موضوع را مورد گفتگو ساخته و به آیات مبارکهٔ سورهٔ واقعه پرداخته، این آیات یک سابقهٔ استعدادی از جامعه بشری یادآوری می کند و می فرماید شماچنین بودید، شما در عین حالی که جفت بودید سه دسته بودید، اصحاب سعادت، اصحاب شئامت و سابقون، تعبیر به چنین بودید برای سلب مسئولیت از هر مقامی است که می فرماید در ذات خود چنین بودید، استعداد مختلفه و بلکه جدا و متبائنه داشتید، ولی از



کجا و چرا؟ چه عرض کنم.

۲) روح یعنی جان و روان که مایهٔ جنبش و جریان صاحب روح امری است نامرئی و از آثار او درک می شود، روح مبدأ ادراک و عاطفه و تأثرات درونی، مبدأ اراده و اعمال برونی است، روح از نظر عالم محسوس و مادی به همهٔ این مبادی در مطلق جانداران هست، زیرا هر جانداری ادراکی دارد و عواطف و تأثراتی دارد و اراده و اعمالی دارد، و از این رو در تعریف مطلق حیوان گفته‌اند، جسمی است نامی و حساس و متحرک به اراده، انسان هم از نظر کلی و به اعتبار وجود معمولی و مادی خود یک حیوان سخنگو و ناطق است، یک حیوان مستقیم القامه است، و بنابر این منظور از روح مدرج که در این اخبار پنجمین روح انبیاء و ائمه و چهارمین روح اصحاب میمنه و مؤمنان شمرده شده است همان روحیه عمومی است که در همهٔ جانداران که یکی از آنها انسان است وجود دارد، ولی انسان می تواند حساب خود را از سایر جانداران جدا کند و موجود ممتازی گردد و این جدائی از نظر روح مبدأ عمل، روح مبدأ عاطفه، روح مبدأ ادراک امکان پذیر است:

الف ـ مبدأ عمل در حیوان غریزهٔ شهوت و خواست او است که او را به سوی تمایلات مادی وی می کشاند، و بر اثر این تمایل اراده و تصمیم به وجود می آید و اندام به کار می افتد، این طبع غریزهٔ شهوت است، ولی اگر انسان از نظر اخلاقی خود را کامل کرد نیروی خواست او به سوی یک اعمال خیر و سعادت آوری معطوف می شود که عبارت از طاعت حق و کناره گیری از نافرمانی حق باشد، در این صورت می توان گفت غریزهٔ شهوت او جانی گرفته و روانی یافته. پس شهوت بدون این تحول و تکامل اخلاقی مرده و بی جان است و اسیر کشش احساسات است ولی کسی که بر شهوت خود تسلط یافت و نیروی اراده و عمل خود را کنترل طاعت خدا نمود، این غریزه را در وجود خود زنده کرد و بدان جان و روان بخشیده و دارای روح شهوت

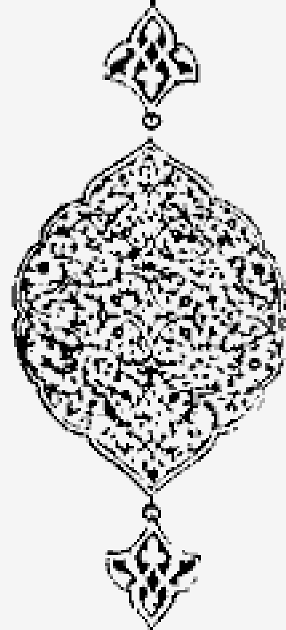


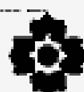

شده است، یعنی شهوت زنده.

غریزهٔ شهوت به طبع خود لاقید و بی منطق است و به همین جهت گفته‌اند عشق و حب و بغض خاصیت ذاتیند و علت ندارد، ولی بر اثر تکامل اخلاقی مبدأی برای آن در درون انسانی پدید می شود که از آن به روح قوت تعبیر شده، یعنی نیروی طاعت، این نیروی طاعت به منزلهٔ علت برای خوش داشتن فرمانبری خدا و بد داشتن نافرمانی خدا است که در طبع انسان مادی وجود ندارد و بر اثر تکامل اخلاقی به وجود می آید.

ب ـ مبدأ عواطف و تأثرات در مطلق جانداران ارتباط آنها است با عالم محسوسات که نسبت بدانچه خوش دارند شوق و شعف در آنها پدید آید و نسبت بدانچه ناگوار یابند خشم و کین و نفرت در آنها پدید شود، از برخورد به ناملایم بیم دارند و برای دریافت خوشیها امیدوارند، ولی به هیچوجه از عالم غیب و نامرئی اطلاعی ندارند تنها انسان است که می تواند چراغ ایمان در برابر دیدهٔ دل خود فرا دارد و از روزنهٔ درون خود نظری به عالم نامرئی اندازد و بفهمد بعد از مرگ زندگی دارد و در آن زندگی نعمت و نقمتی است و سعادت و شقاوتی و نسبت به عالم آخرت و دیگر سرای برای خود حسابی داند و بیم و امیدی برای او به وجود آید، این روشنی درون معنی ایمان است که می فرماید: روح ایمان اثرش بیم از خدا است.

ج ـ مبدأ ادراک عمومی نیروی جوهری روح انسانی است که فکر معمولی یک پرتو آن است یا به تعبیر دیگر یک شاخهٔ تشعشع آن است و شاخه‌های دیگری هم دارد مانند درک بدیهیات و حدس و وجدان عقلی و در نفوس پاک و کاملاً مستعد شعاع بی حدی دارد و پرتو دائم و ممتدی که از آن به روح القدس تعبیر شده، و یا به ارتباط با روح القدس. پرتو ادراک نیروی جوهری نفس انسان در این صورت تا آفاق آسمان و درون زمین را در برابر او روشن می کند و از نظر تنظیر به نور مادی می توان از آن به نور

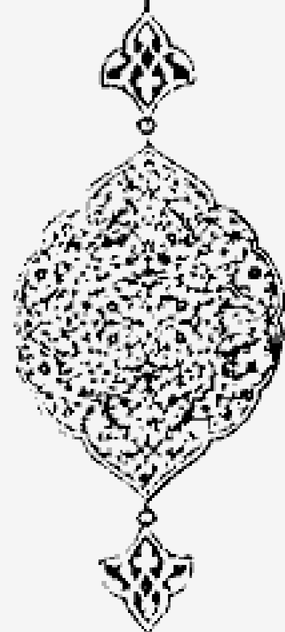




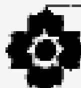

ماوراء تعقل تعبیر کرد چنانچه از نوری که در عالم ماده از درون حجاب چیزها را می نماید به نور ما وراء بنفش تعبیر می کنند، مانند اشعهٔ ایکس، و این یک موهبت الهی است که بر اثر استعداد کامل نفوس انبیاء و اوصیاء پدید می شود.

۳) از این بیانات معلوم شد که طبق اخبار باب سه روح ایمان و قوت و شهوت یعنی ایمان جاندار و زنده و قوت جاندار و زنده و شهوت جاندار و زنده فقط در مؤمنان پاک و اصحاب میمنه وجود دارد و باقی مردم با هر استعداد و هوش و هر مقام از سیاستمداری و صنعت و هنر تا اوج ماه و زهره و مریخ هم که پرواز کنند از این سه روح بی بهره‌اند، یعنی تعقل دارند و عقیده و ایمان نسبت به چیزی در آنها به وجود می آید، ولی تعقل آنها روح ندارد، عاطفه دارند و بیم و امید در آنها هست و لی عواطف آنها زنده و با روح نیست، شهوت دارند و بر اثر خواست خود تلاشهای بی حد می کنند ولی شهوت آنها زنده و با روح نیست، و روح ایمان و روح قوت و روح شهوت در نفوس زنده به ایمان و اخلاق برازنده وجود دارد و فاقد ایمان و اخلاق پاک و برازنده به هر مقامی برسد همان یک روح دارد که آن روح عمومی و مدرج است، یعنی جنبش در زند گی مادی.

٤) این سه روح ایمانی به اضافهٔ آن روح قدسی که چهار روح عالیه هستند هر کدام درجات بسیاری دارند که از نظر روح ایمانی به ده درجه تقسیم شده است، و این درجات متفاوته پایهٔ تفاضل میان انبیاء و اوصیاء و اصحاب میمنه است چنانچه می فرماید(۲۵۳ سوره بقره): «اینها هستند رسولان خدا که بعضی را بر بعضی برتری دادیم» چنانچه در روحیهٔ عمومی هم افراد بشر با هم بسیار تفاوت درجه دارند.



۵) نیروهای تن انسان چون نیروی حس، نیروی گوارش، نیروی تنفس و..و.. از هم جدایند، و طبق تحقیقات داشمندان امروز هر کدام در



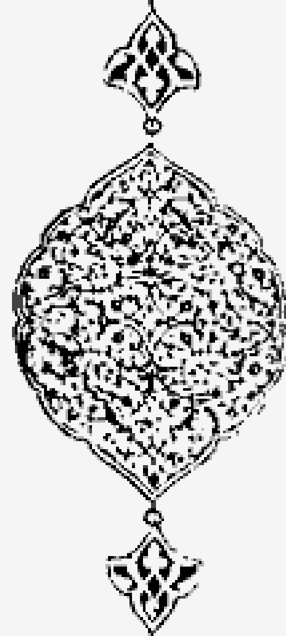


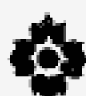
درون تن انسان جهاز مستقلی دارند و وجود انسان از ترکیب این جهازات و نیروها است، چنانچه جسم او از ترکیب میلیونها سلول فراهم شده، و ظاهر اخبار این است که این نیروهای روحی و معنوی هم مستقل و از هم جدا هستند و در وجود معنوی انسان به هم آمیخته و متّحد شده‌اند و از نظر یک تشبیه محیط معنوی انسان محل تابش انوار متعددی است چون یک اطاقی که فرض کن چند لامپ برق در آن روشن است، همهٔ این لامپها یک روشنی کامل منعکس می کنند ولی با خاموش کردن هر کدام نور مربوط به او از میان می رود و نور لامپهای دیگر بر جا است، و از اخبار استفاده می شود که این ارواح در درون وجود معنوی انسان تعبیه شده است نه در خارج از او، گر چه فهم حقیقت وجود انسان هم بسی مشکل است.

۶) نیروی روح القدس نیروی ثابت وجود انسان است و رمز همان مقام عصمت است که خاص انبیاء و اوصیاء است، و به همین جهت غفلت و خطا و اشتباه در انبیاء و اوصیاء نیست، ولی سایر نیروهای روحی دیگر دچار آفت و انحراف می شوند و تا به هر اندازه از کمال هم که برسند از خطا و اشتباه و غفلت مصون نیستند، و به همین جهت در بسیاری از اخبار باب می‌فرماید:و الاربعة الارواح تنام و تغفل و تزهو و تلهو. خواب از خود بی خود شدن و خود را از دست دادن، روح ایمان و روح نیروی انقیاد برای حق، روح اطاعت جوئی ـ همه در برابر حوادث ممکن است خود را از دست بدهند و به خواب عمیقی اندر شوند.

غفلت ـ یک فراموشی موقتی است که ممکن است به همهٔ اینها دچار شود. زهو ـ غرور و به خود بالیدن و عُجب، بیشتر دامن گیر مؤمنان سبک سر می شود.

لهو ـ سر گرمی به امور دنیا و مال و جاه و فرزند و مقام و منصب، آفتی است که در آن سر زمین ایمان فلک بر باد شده است.





[۱۰۲] از طبرسی(ره) ـ یعنی چنانچه به پیغمبران پیش از تو وحی کردیم به تو هم وحی کردیم، و آن وحی روحی بود که از امر ما صادر شد، و مقصود از روح، قرآن است، زیرا وسیلهٔ هدایت است و باعث زندگی از مرگ کفر، و گفته‌اند مقصود از روح جبرئیل است و یافرشته‌ای اعظم از جبرئیل، انتهی.

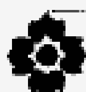
در این صورت باید ((اوحینا)) متضمن معنی ارسلنا باشد، و ((مِن)) در ((مِن امرِنا)) تبعیضیه باشد، یعنی فرستادیم به تو برای وحی روح الامین را که از جنس عالم امر است، و مِن امرنا به تقدیر فعل عموم صفت یا حال از روح است.

[۱۰۳] از طبرسی(ره) ـ اختلاف است که کدام روح مورد سؤال شده.

۱ ـ پرسش از روحی بوده که در تن انسان است، و از حقیقت آن پرسیده‌اند و پاسخ صریح به آنها نداده، ابن عباس و دیگران گفته‌اند: یهود این پرسش را کرده‌اند و علت جواب ندادن این بوده که ترک جواب آنها را بهتر بدین جلب می کرده، یا برای آنکه پرسش آنها برای استفاده نبوده بلکه از روی غرض بوده و اگر جواب صریح به آنها داده می شد به عناد و لجبازی آنها می افزود، بعضی گفته‌اند یهود به قریش گفتند: که از محمد راجع به روح بپرسید، اگر به شما جواب صریح داد پیغمبر نیست و اگر نه پیغمبر است، در کتاب ما چنین است. و خدا به او دستور داد از جواب آنها خود داری کند و در معرفت روح طبق عقل نارسای آنها سخن گوید تا دلیل بر صدق و رسالتش باشد.

۲ ـ پرسش از این بوده که روح مخلوق و حادث است یا نه؟ خدا فرمود: ((روح از امر پروردگار است)) یعنی از آفریدن او است، و این جواب صریح آنها است و بنابر این ممکن است روح مورد سؤال همان جان باشد چنانچه ابن عباس گفته، و یا جبرئیل باشد به قول حسن و قتاده، یا فرشته‌ای باشد، یا مقصود حضرت عیسی(ع) باشد که روح الله است.

۳ ـ پرسش مشرکین از روح به معنی همین قرآن بوده و نظرشان این بوده که چطور فرشته آن را به تو می رساند و معجزهٔ تو شده و نظم و ترتیبی جدا از کلام





ما دارد، نه نثر و نه نظم، و در آیهٔ (۵۲ سوره شوری) روح به معنی همان قرآن است و خدای سبحان فرمود: ای محمد بگو روحی که قرآن است از امر پروردگار من است و آن را دلیل نبوت من فرو فرستاده و کار بشر نیست و در امکان بشر نیست، و بنابر این جواب صریح داده شده است.

[۱۰۴] از مجلسی(ره) ـ مفسّران گفته‌اند چون پیغمبر آنها را از هلاکت بیم می داد، مانند روز بدر، یا به قیامت می ترسانید، از روی مسخره و تکذیب فوریت آن را می خواستند و می گفتند در این صورت بُتهای ما ما را نجات می دهند و خدا به آنها پاسخ داد و فرمود: ((اتی امر الله)) یعنی محققاً واقع خواهد شد، شتاب نکنید.

[۱۰۵] از طبرسی ـ ذریه، شامل صغیر و کبیر هر دو است، زیرا کبار با پدران هم عقیده شوند و صغار در اسلام تابع آنهایند.

زاذان از علی(ع) روایت کرده که مؤمنان با اولادشان در بهشت باشند، سپس این آیه را خواند....

[۱۰۶] ان الله یأمرکم الخ از طبرسی ـ در این آیه چند قول است:

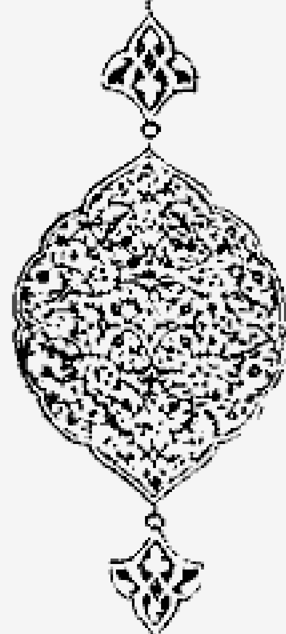
۱ ـ شامل هر امانتی است، امانات خدا امر و نهی او است و امانات بنده‌ها سپرده‌های آنها است به یکدیگر ـ از ابن عباس و دیگران؛ و از امام باقر و امام صادق(ع) روایت شده است.

۲ ـ مقصود از آن والیان امور و پیشوایان و زعما هستند که خدا به آنها دستور داده رعیت که امانت خدا است در دست آنها رعایت کنند و آنها را به دین و شریعت وا دارند.

و امام باقر فرمود: ادای نماز و روزه و زکاة و حج هم از ادای امانت است.

اینکه خطاب به پیغمبر است برای رد کلید خانهٔ کعبه به عثمان بن ابی طلحه که در روز فتح از او باز گرفته بود و مقصود این است که آن را به عباس رد کند.

از مجلسی(ره) ـ استرآبادی (ره) گفته فی ایدیکم ـ یعنی آنچه نوشته است

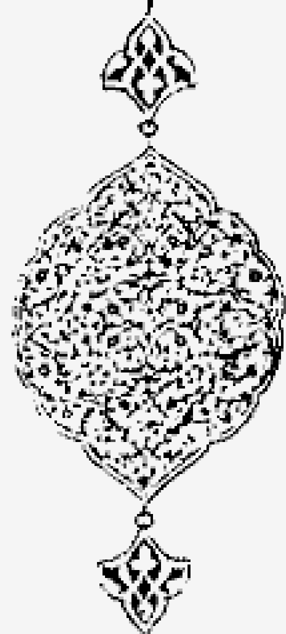




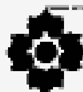


در کتاب علی(ع) که نزد شما است، قوله ((فان خفتم تنازعاً فی امر)) یعنی اگر از اختلاف در فتوی بترسید، و انکار رخصت در منازعهٔ آنها به معنی انکار رخصت اختلاف در فتوی است و دلالت روشنی دارد بر این که فتوی از روی ظن جایز نیست بلکه باید از صاحب شریعت شنیده شود چنانچه مذهب علماء ما است، جز اندکی از متأخرین ـ انتهی.

من گویم: در قرآنی که به دست ما است آیه این است: ((فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله و الی الرسول)) و اولی الامر هم ندارد و امام که فرموده: فان خفتم تنازعا، یا تفسیر آیه را فرموده به اعتبار این که معنی این است که اگر در شرف نزاع واقع شدید بر اثر اختلاف نظر خود چنانچه معنای ((اذا طلقتم النساء فطلقوهنّ)) یعنی چون در صدد طلاق بر آمدید، و همچنین ((اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم)) چون خواستید نماز بخوانید، و این استعمال شایع است، و اما راجع به کلمهٔ اولی الامر، ظاهر این است که در قرائت باشد و عثمان آن را انداخته است، چون می فرماید همچنین نازل شده و ممکن است تفسیر ـ رد به خدا و به رسول باشد، چون رد به ائمه رد به آنها است، و مقصود از این که نزول چنین است یعنی از نظر معنی، و این که فرمود چطور خدا به آنها دستور می دهد به طاعت اولو الامر، و اجازهٔ نزاع با آنها را می دهد رد است بر مخالفین که گفتند معنی آیه این است که اگر شما با اولو الامر در امر دین اختلاف کردید به کتاب و سنت بر گردید، و دلیل رد این است که امر به اطاعت با طرف نزاع شدن منافات دارد. پایان کلام مجلسی(ره).



[۱۰۷] از مجلسی(ره) ـ از طبرسی(ره) ـ پس از طرح مرافعهٔ داود حکم کرد که باید گوسفندان را به صاحب باغ بدهند ولی سلیمان(ع) گفت: یا نبی الله حکم جز این است، فرمود: آن چیست؟ گفت: باغ را به صاحب گوسفند بدهند و آن را نگهداری و باغبانی کند تا به حال خود برگردد و گوسفندها را به صاحب باغ دهند تا از آن استفاده کند تا باغ به حال اول برگردد و سپس هر مالی را به




صاحبش بدهند.

از امام باقر و امام صادق(ع) چنین روایت شده، جبائی گفته است به سلیمان ناسخ حکم داود وحی شد، و اظهار او از روی اجتهاد نبود زیرا روا نیست که انبیاء به اجتهاد حکم کنند، و این درست است و ما بدان اعتماد داریم، و مؤید آن است قول خدا که ((ففهمناها سلیمان)) یعنی ما حکم آن را به سلیمان فهماندیم، از پیغمبر هم روایت شده است که حکم کرد صاحبان مواشی متعهدند شب مواشی خود را حفظ کنند و نگهداری زراعت در روز به عهدهٔ صاحب زراعت است، انتهی.

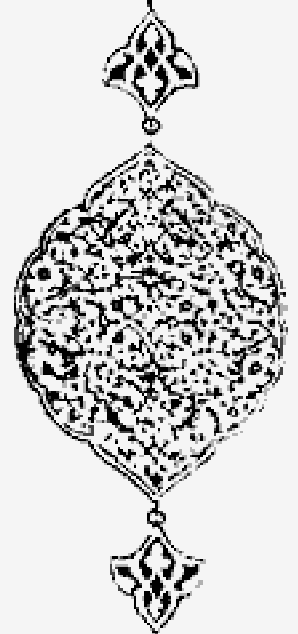
من می گویم شکی نیست که اجتهاد بر انبیاء روا نیست و استدلال مخالفین بر جواز آن به این قضیه از چند وجه مردود است:

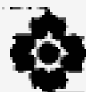
۱ ـ این که حکم سلیمان از وحی بوده چنانچه طبرسی(ره) گفته نه از روی اجتهاد، و نسخ احکام جزئیه از غیر اولو العزم روا است، و دلیلی بر منع آن نیست.

۲ ـ حکم داود هم موافق حکم سلیمان بوده و حکم مخالف از قضات بنی اسرائیل بوده است، پایان نقل مجلسی(ره) به طور خلاصه.

[۱۰۸] یعنی نام هر کدام از پدران خود را برد و وصیت هر کدام را به دیگری بیان کرد تا به خودش رسید، و بعضی گفته‌اند لفظ رجل را به شمارهٔ امامان پیش از خود تکرار کرد ـ از مجلسی(ره).

[۱۰۹] از مجلسی(ره) ـ ((لم تمسّه النار)) یعنی ساخت بشر نبوده و ساخت خالص قدرت خدا بوده، یا این که از قبیل طلای دنیا نبوده که نیازی به آتش داشته باشد... ((انّا نحن نحیي الموتی)) نحن تأکید ضمیر (نا) است که اسم(ان) است و ضمیر مرفوع به جای منصوب به کار رفته، و گفته شده است که خبر(ان) است و معنی این است که (به راستی ما خودمان هستیم) و مقصود اظهار عظمت ومدح است، و جملهٔ بعد استیناف است، إحیاء موتی یعنی زنده کردن در قیامت و بعد از





مرگ، و گفته شده مقصود هدایت است، ((و نکتب ما قدّموا)) یعنی می نویسیم آنچه پیش کرده‌اند از کارهای خوب و بد و هر اثری که داشته از تعلیم علم یا کار خیر باقی، و در کردار بد چون اشاعهٔ باطل و پایه گذاری ستم.

((في امام مبين)) یعنی در لوح محفوظ، و ذکر این آیه برای رفع استبعاد از نوشتن صحیفه است برای اینکه همه چیز در لوح محفوظ ثبت است، و ممکن است مقصود امام این باشد که امام مبین همین صحیفهٔ وصیتنامه است یا محفظه‌ای است که شامل آن است، و در بعضی اخبار به امیرالمؤمنین تفسیر شده، وبعضی آن را نامهٔ اعمال دانسته‌اند.

قوله في نسخة الصفواني زياده ـ این سخن یکی از روات کلینی است، زیرا نسخه‌های کافی به روایات چندی ثبت شده:

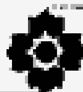
۱ ـ یکی از آنها همین صفوانی است و او محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاعه بن صفوان بن مهران جمال است که مردی ثقه و فقیه و فاضل بوده.

۲ ـ محمد بن ابراهیم نعمانی.

۳ ـ هارون بن موسی تلعکبری.

میان این نسخه‌ها اختلافی بوده و بعضی از متأخرین از این روات چون شیخ صدوق محمد بن بابویه، و شیخ مفید(ره) و همطرازان آنها خواستند میان این نسخ جمع کنند و نسخه واحده باشد و مورد اختلاف را معین کنند، و چون این خبر آینده در نسخهٔ صفوانی بوده و در سایر روایات نبوده با این جمله بدان اشاره شده.

[۱۱۰] از مجلسی(ره) ـ بدان که رجعت یعنی برگشت جمعی از مؤمنان به دنیا پیش از قیامت در زمان قائم(ع) یا پیش از آن یا بعد از آن برای دیدار دولت حقه و شادی از آن، و برای انتقام از دشمنان خود، و هم رجوع جمعی از کافران و منافقان برای انتقام از آنان، و این از عقاید مخصوص به امامیه است که بر آن اتفاق دارند و اخبار آن متواتر است و برخی آیات قرآن هم بر آن دلالت دارد، و





میان علماء امامیه و دیگران در این موضوع مناظرات بسیاری واقع شده است، و علمای ما در اثبات رجعت کتابهای مبسوطی نوشته‌اند:

۱ـ احمد بن داود جرسانی(ره).

۲ـ حسن بن علی بن ابی حمزهٔ بطائنی(ره).

۳ـ فضل بن شاذان نیشابوری(ره).

۴ـ صدوق محمد بن بابویه(ره).

۵ـ محمد بن مسعود عیاشی(ره).

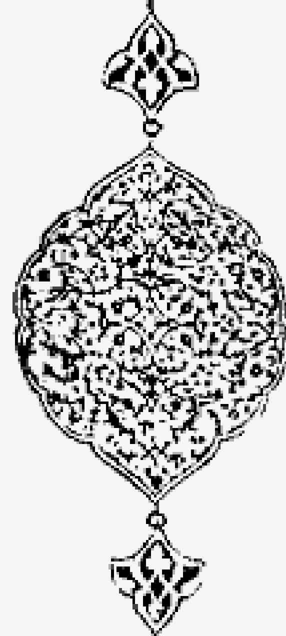
۶ـ حسن بن سلیمان، شاگرد شهید ثانی(ره).

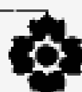
و متکلمین از علماء ما آن را ذکر کرده‌اند، چون شیخ مفید و شیخ الطائفه و سید مرتضی و علامه و کراچکی و دیگران از علماء امامیه، و همهٔ کتب حدیث موجود در این زمان پر از ذکر رجعت است، و من در کتاب بحارالانوار جلد ۱۳ بیش از دویست حدیث از چهل و چند اصل معتبر دربارهٔ رجعت نقل کردم و همه صریح در اثبات رجعتند، و اما راجع به رجعت ائمه(ع) اخبار در رجعت امیرالمؤمنین و امام حسین(ع) متواتر است، و در رجعت رسول خدا(ص) هم اخبار بسیاری است، و دربارهٔ رجعت سایر ائمه هم روایات فراوانی است ولی بدان بسیاری نیست، و اما دربارهٔ خصوصیات رجعت اخبار اختلاف دارد:

۱) آیا رجعت همزمان ظهور امام قائم(ع) است یا جلوتر یا عقبتر.

۲) در مدت رجعت هر یک.

و تحقیق این خصوصیات لزومی ندارد و ایمان اجمالی بدان کافی است، و اختلاف اخبار در خصوصیات یک موضوعی باعث انکار اصل آن نمی شود، زیرا در معاد و در اصول دین هم اخبار مختلفی وارد شده، با اینکه اصل آنها قطعی است: در بصائر الدرجات سعد بن عبدالله به سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت می کند که اول کسی که زمین برای او شکافد و به دنیا برگردد حسین بن علی(ع) است، رجعت عمومی نیست بلکه برای افراد مخصوصی است، یعنی







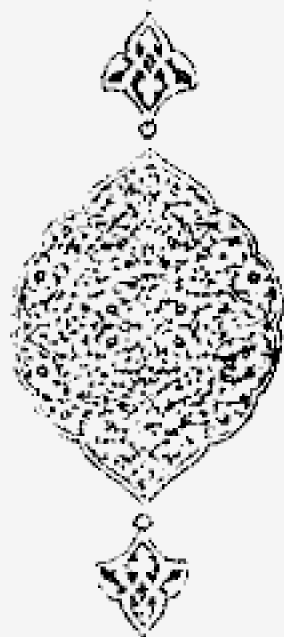
مؤمن محض و مشرک محض، امام باقر(ع) فرمود: اول کسی که برگردد همسایهٔ شما حسین است(خطاب به اهل کوفه) سلطنت کند تا از پیری ابروانش بر چشمانش بریزند، فرمود: کسی که پیش از قیامت حساب مردم را متصدی است حسین بن علی(ع) است و روز قیامت برای بردن به بهشت یا بردن به دوزخ بر پا می شود.

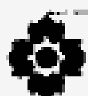
و در روایت صحیح است که زراره گوید: از امام صادق(ع) راجع به این امور مبهمه مانند رجعت و مانندش پرسیدم، فرمود: از اینکه می پرسید هنوز وقتش نرسیده و خدای عز و جل فرموده(۳۹ سوره یونس): (بلکه دروغ شمردند آنچه را در علم آنها نگنجید و هنوز تأویل آن را درک نکرده‌اند).

در روایت موثق است که اما باقر(ع) به ابو بصیر فرمود: مردم عراق منکر رجعت هستند؟ گفت: آری، فرمود: مگر قرآن نمی خوانند(۸۳ سوره نمل): (روزی که محشور سازیم از هر امتی فوجی را).

و ابی الصلاح گوید: امام باقر(ع) به من فرمود: از برگشتنها از من می پرسی؟ گفتم: آری، فرمود: این از قدرت است و منکر آن نباشند جز قدریه، این قدرت خدا است مباده منکر آن گردی.

در تفسیر عیاشی از امام صادق(ع) در قول خدای تعالی(٦ سوره اسراء): (سپس برگردانیم به سود شما برگشت به آنان را) فرمود: مقصود خروج حسین(ع) است در رجعت با هفتاد تن از اصحابش که با او شهید شدند با خودهای زرندودی که دورویه دارند، و به همهٔ مردم ابلاغ می کنند که این حسین است که خروج کرده، نباید مؤمنان دربارهٔ او شک کنند، او نه دجال است و نه شیطان، و حجت قائم هم میان شما است و چون در دلهای مؤمنین بر جا شد که آن حضرت حسین(ع) است، موت حجت قائم در رسد و آنکه وی را غسل دهد و کفن کند و حنوط نهد و درگورش گذارد حسین بن علی(ع) است چون متولی امام جز امام نباشد.





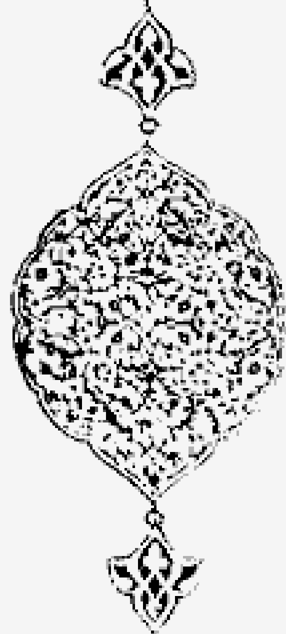


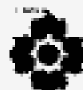
و علي بن ابراهيم در روايت حسن از علي بن الحسين(ع) در تفسير قول خدا(۸۵ سوره قصص): (به راستي آن که قرآن را بر تو فرض کرده تو را به وعد مقرر بر گرداند) فرمود: رجعت مي دهد به سوی شما پيغمبر شما را.

و شيخ صدوق در فقيه از امام صادق روايت کرده که از ما نيست کسی که ايمان به رجعت ما ندارد و متعهٔ ما را حلال نمي داند، و شيخ در کتاب غيبت خود به اسناد خود از مفضل روايت کرده که امام صادق(ع) فرمود: چون قائم ظهور کند بالای سر مؤمن روند در قبر او، و به او گويند ای فلاني به راستي صاحب الامر تو ظهور کرده، اگر خواهي خود را به او برسانی برسان و اگر خواهي در سايهٔ کرامت پروردگار خود بيارامي بيارام.

در مسائل سرويه از شيخ مفيد قدس سره که از وی سؤال شده از آنچه روايت شده از مولای ما جعفر بن محمد الصادق(ع) در رجعت و چه معني دارد، قول آن حضرت که از ما نيست هر که نپذيرد متعهٔ ما را و ايمان نياورد به رجعت ما، آيا اين رجعت حشری است برای خصوص مؤمن در دنيا يا شامل ظالمين جبار هم مي شود پيش از روز قيامت.

شيخ بعد از جواب از متعه نوشت: و اما فرمودهٔ او که هر که به رجعت ايمان ندارد از ما نيست مقصودش اين است که خدای تعالي مردمي را محشور کند از امت محمد(ص) بعد از مرگ و پيش از قيامت، و اين مذهب مختص به آل محمد است و قرآن بدان گواه است، خدای عز و جل دربارهٔ حشر اکبر روز قيامت فرموده(٤٧ سوره کهف): (آنها را محشور کرديم و احدی از آنها را ترک نکرديم ، ولی در حشر رجعت پيش از قيامت فرمايد(۸۳ سوره نمل): (و روزی که محشور کنيم از هر امتي فوجي از کساني که به آيات ما تکذيب کنند و آنها رانده شوند) و خدا خبر داده که حشر دو تا است عام است و خاص، و خدا خبر داده از ظالماني که محشور شوند و در حشر اکبر گويند(۱۱ سوره غافر): (پروردگارا ما را ميراندی دو بار و زنده کردی دو بار) ـ يک بار در رجعت و






یک بار در قیامت ـ عامه در این آیه تأویل مردود و نا پسندی دارند.

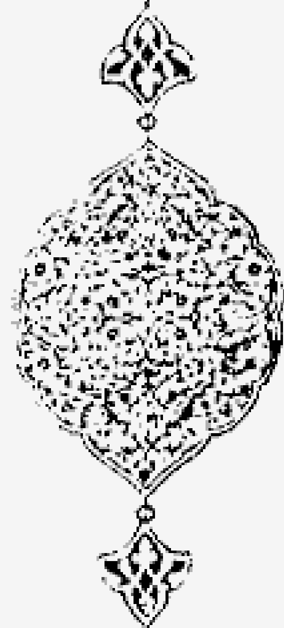
سپس شرح مبسوطی در این باره بیان کرده و فرموده: رجعت در عقیدهٔ ما مخصوص به مؤمن محض و کافر محض است نه دیگران، و چون خدا ارادهٔ آن کند به خیال شیاطین دشمن خود اندازد که به دنیا بر می گردند تا باز سرکشی خود را آغاز کنند و بر تمرد خود بیفزایند، و خدا به وسیلهٔ دوستان مؤمن خود از آنها انتقام گیرد و از آنها نماند جز گرفتار عذاب و نقمت وعقاب و زمین از لوث وجود آنها پاک شود و دین خدا بماند و رجعت مخصوص مؤمنان محض و منافقان محض ملت اسلام است نه امتهای گذشته، انتهی.

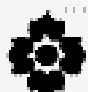
و سید مرتضی علیه الرحمه در جواب مسائل ری فصل مشبعی در این باره آورده و هم شیخ طبرسی در مجمع البیان و صدوق در عقائد، و من همهٔ این گفته‌ها را در کتاب کبیر خود جمع کردم و در اینجا اندکی از بسیار را یاد نمودم، پایان کلام مجلسی(ره).

[۱۱۱] از مجلسی(ره) ـ منظور این است که مسئلهٔ پرسیدن و جواب شنیدن برای عوام دلیل نمی شود، ولی برای علماء و دانشمندان دلیل می شود. و این روایت با روایت ۲ که سؤال را دلیل امامت دانسته مخالفتی ندارد.

[۱۱۲] از مجلسی(ره) ـ مقصود عیب بدنی است زیرا امام باید از نقص در خلقت که او را زشت کند و خوار نماید برکنار باشد، چون عبدالله افطح که بزرگترین پسران امام صادق(ع) بود ولی دو عیب داشت، یکی افطح بود، یعنی پاهای او بی اندازه پهن بود و دوم این که نادان بود بلکه فاسدالعقیده بود. مفید(ره) گفته است در ارشاد که بعد از اسمعیل بزرگترین برادران خود بود ولی نزد پدر خود آبروئی نداشت و متهم بود که با وی در عقیده مخالف است و گفته‌اند با حشویه آمیزش داشته و به مذاهب مرجئه مایل بود.

[۱۱۳] از مجلسی(ره): بدان که آیهٔ ارحام در دو جای قرآن نازل شده، یکی در سورهٔ انفال همچنین: (اولو الارحام بعضی اولی هستند به بعضی در کتاب

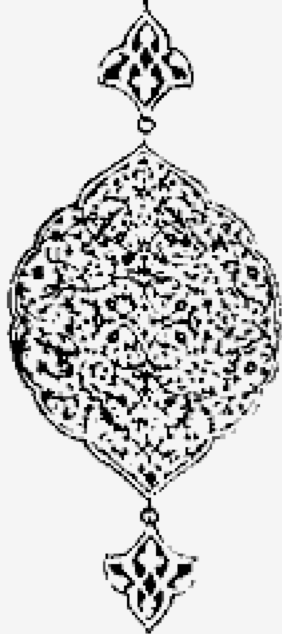


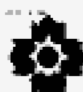




خدا زیرا خدا به هر چیزی دانا است) دوم در سورهٔ احزاب به این تعبیر: (پیغمبر به مؤمنان از خودشان اولی است و زنانش مادر آنهایند و اولو الارحام بعضی‌شان اولی هستند به بعضی در کتاب خدا از مؤمنان و مهاجران جز این که بخواهید نسبت به دوستانتان احسان کنید، این در کتاب ثبت بوده است).

در آیهٔ اول چون مقابل اولی مقدر است دو معنی دارد، اول آنکه اولو الارحام بر یکدیگر از خودشان اولی هستند، دوم آنکه نسبت به بیگانه اولی هستند و به معنی دوم دلالت بر مطلب ندارد، و اما آیهٔ دوم هم دو وجه دارد، یکی این که من المؤمنین را بیان اولو الارحام بگیری، و دیگر آنکه صله اولی باشد و بیان طرف مقابل اولی را بیان کند و همان معنی دوم را بدهد که منظور اولویت ارحام است از بیگانه، و ظاهراً منظور امام همان آیهٔ دوم است که انسب به این معنی است، زیرا اول حق رسول و ازواج او را بیان کرده و باید این جمله هم برای بیان حق ارحام آن حضرت باشد و روایت صدوق(ره) هم مؤید آن است، (حدیث ۲ باب آتی) در علل به اسناد خود از عبدالرحیم قصیر آورده که از امام باقر(ع) پرسید از قول خدا عز و جل ((النبی اولی بالمؤمنین)) تا ((فی کتاب الله)) که دربارهٔ چه کسی نازل شده؟ فرمود: در امر امامت نازل شده، این آیه در حسین بن علی و اولاد وی نازل شده، ما اولی هستیم به امر امامت و به جانشینی از جانب رسول خدا از سائر مؤمنین و مهاجرین، گفتم: اولاد جعفر بهره از آن دارند؟ فرمود: نه، و من خاندانهای عبدالمطلب را یکی یکی بر شمردم و امام فرمود: نه، و اولاد امام حسن را فراموش کردم، و بعد از آن خدمت او رسیدم و گفتم: اولاد امام حسن بهره‌ای از امامت دارند؟ فرمود: نه، ای عبدالرحمن هیچ محمدی را در آن بهره‌ای نیست جز ما را، و در این روایت هم ((مِن)) را صلهٔ اولی تقریر کرده و برای بیان طرف مقابل اولی دانسته و مفهوم آیه اولویت آنها است در برابر جانب و ذکر اولاد حسین از آیه فهمیده نمی شود بلکه از ظهور مطلب و تواتر نص میان خاص و عام ثابت است، تا اینجا کلام مجلسی است(ره).







ظاهر این است که جملهٔ ((اولو الارحام بعضهم اولی ببعض)) به عنوان ضرب المثلی برای بیان مقدم بودن طبقات ارحام بر یکدیگر استعمال شده و شاید به همین معنی در عرف عرب حجاز در آن دوره متعارف بوده است، و طرف برابر اولی که همان اولو الارحام ابعد باشند در ضمن جمله درج بوده و لازم عرفی آن به شمار می رفته است، و به همین مناسبت در موضوع طبقات ارث و در آیات راجع به ارث طبقات بدون تردید بدان استدلال شده، و احتمال اینکه طرف برابر اولی اجانب باشند صرف یک تصور بی مورد بیش نیست، بنابر این ((مِن)) در ((مِن المؤمنین)) هم بیانیه است و ((الا ان تفعلوا)) هم استثناء منقطع است.

[۱۱۴] از مجلسی(ره) ـ قوله من کنت مولاه فعلی مولاه ـ این یک جمله‌ای است از گفتار پیغمبر دربارهٔ علی(ع) در روز غدیر خم و آن متواتر است از خاص و عام بدین فهرست:

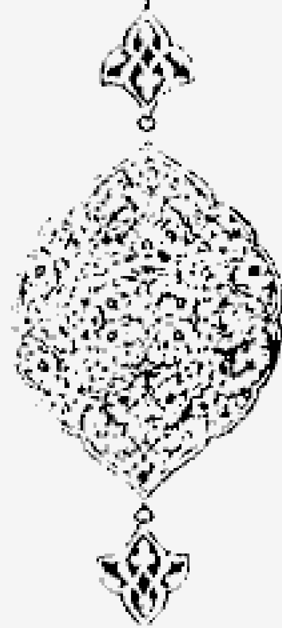
۱ ـ از ابن اثیر در جامع الاصول خود به نقل از صحیح ترمذی از زید بن ارقم که رسول خدا(ص) فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

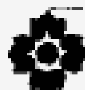
۲ ـ بغوی در مصابیح و بیضاوی در مشکوة از احمد و ترمذی به سندهای خود، از زید بن ارقم.

۳ ـ به روایت این هر دو از احمد به سندهای او و از براء بن عازب، با این دنباله که عمر به علی گفت: ای پسر ابی طالب بر تو گوارا باد، مولای من و هر مؤمن و مؤمنه شدی.

۴ ـ ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری گفته است: حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه را ترمذی و نسائی نقل کردند، و روایات بسیاری دارد جداً که ابن عقده برای ضبط آنها کتاب جداگانه‌ای نوشته و بسیاری از سندهایش صحیح و حسن است.

۵ ـ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: عثمان بن سعید از شریک بن عبدالله روایت کرده که چون به علی خبر رسید که مردم او را در ادّعای اینکه







پیغمبرش بر دیگران تفضیل داده و مقدم داشته متهم می دانند، خطاب به بقیهٔ اصحاب رسول خدا فرمود: شما را به خدا هرکس گفتار پیغمبر را در روز غدیر خُم شنیده، برخیزد و گواهی دهد؛ شش تن از اصحاب رسول خدا(ص) از سمت راست علی بپا خاستند و گفتند: ما شنیدیم در آن روز رسول خدا(ص) دست علی را بلند کرد و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

(ابن ابی الحدید احادیث بسیاری در این باره نقل کرده است):

۶ ـ سیوطی در دُر المنثور از ابن مردویه و ابن عساکر به سندشان از ابی سعید خدری نقل کرده که چون رسول خدا علی را روز غدیر به امامت نصب کرد و ندای ولایت او را در داد، جبرئیل این آیه را آورد(۳ سوره مائده): (امروز دین شما را کامل کردم).

گفته است این آیه(۶۷ سوره مائده): (ایا رسول، به مردم برسان آنچه از پروردگارت به تو نازل شده) یعنی آنچه به رسول خدا نازل شده روز غدیر خُم دربارهٔ علی بن ابی طالب.

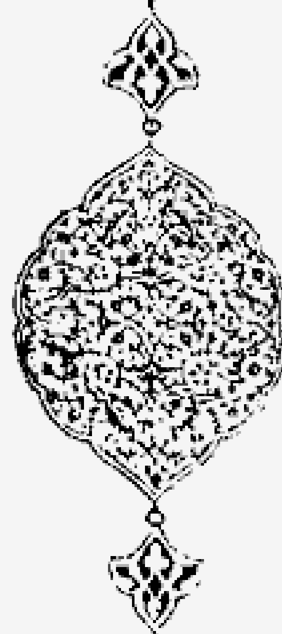
من اخباری که در این باره از طرق خاصه و عامه رسیده در نزدیک ده جزوه گرد آوردم، و هر که خواهد بدان رجوع کند و خلاصه مطلب این است که استدلال به خبر غدیر توقف بر دو چیز دارد:

۱ ـ اثبات اصل خبر.

۲ ـ اثبات دلالت آن بر خلافت آن حضرت(ع).

در قسمت اول گمان ندارم خردمندی در ثبوت این خبر و تواترش شک و تردیدی به خود راه دهد، زیرا:

۱) احاطه بدانچه من در کتاب کبیر (بحار) خود گرد آوردم موجب یقین است.



۲) شوشتری در احقاق الحق، ابن کثیر شامی شافعی در احوال محمد بن جریر طبری گفته: من دیدم احادیث غدیر خُم را در دو مجلد سطبر جمع آوری



کرده بود و طرق حدیث طیر را در یک مجلد، و از ابوالمعالی جوینی نقل کرده که او تعجب کرده بود که در بغداد نزد صحاف کتابی دیده بود که بر آن نوشته بود جلد ۲۸ از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه، و دنبالهٔ آن جلد ۲۹ بیاید.

۳) ابن جزری شافعی در رسالهٔ اسنی المطالب خود در مناقب علی(ع) تواتر این حدیث را ثابت کرده است و منکرش را جاهل و متعصب خوانده.

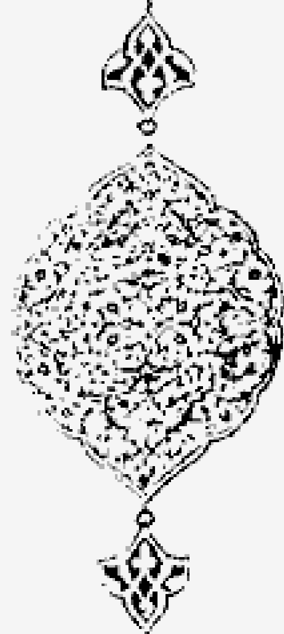
٤) سید مرتضی در شافی گوید: مطالبهٔ دلیل بر صحت اصل خبر دلیل زور گوئی است، چون ظاهر و معروف و معلوم است.

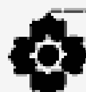
مانند غزوات پیغمبر و احوال معروفهٔ آن حضرت و خود حجة الوداع، زیرا شهرت و علم به همهٔ اینها در یک درجه است و یک دلیل بر صحت آن اجماع علماء امت اسلامی است بر قبول آن، منتها مخالفان شیعه در مقام تأویل آن بر آمده‌اند و معلوم نشده که یک فرقهٔ مسلمان وجود داشته باشد که منکر این حدیث باشد و آن را رد کند، و جمعی دلیل دیگری بر صحت این خبر آورده‌اند و آن نقل متظاهر احتجاج امیرالمؤمنین است در شوری به این عبارت که((شما را به خدا میان شما کسی است که رسول خدا(ص) دست او را گرفته باشد و گفته باشد من کنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه جز من)) و آن مردم گفتند نه به خدا، نه، و اعتراف حاضران شوری و رسیدن خبرش به دیگران صحابه بدون انکار در این موقع مقتضی موجب قطع به صحت آن است، و اگر خبر قطعی نبود و چون آفتاب وسط روز نمی درخشید، علی(ع) در این مقام بدان استدلال نمی کرد. پایان کلام سید مرتضی.

در قسمت دوم استدلال ما بدان بر امامت آن حضرت دو مقام دارد، اول اینکه کلمهٔ مولی به معنی رئیس مطاع و فرماندهٔ مطلق آمده است، و دوم اینکه در این حدیث همین معنی مقصود است.

در مقام اول :

۱ ـ سید(ره) گفته هر که به لغت عرب آشنا است می داند که این لفظ را در







اولی به تصرف بکار می برند چنانچه در پسر عمو هم استعمال می کنند، ابو عبیده استاد معروف در لغت، در کتاب المجاز في القرآن خود در بیان آیهٔ ((مأويكم النار هي مولٰيكم)) گفته معنی مولیکم، اولی بکم است، و شعر لبید را شاهد آورده که:

فغدت كلا الفرجين تحسب انه
مولى المخافة خلفها وأمامها

یعنی اولی به ترسیدن است از دنبال خود و پیش روی خود.

ابو عبیده کسی نیست که در لغت غلط مرتکب شود، و اگر غلط گفته بود دیگران از اساتید ادب و لغت عرب به او اعتراض می کردند، پس قول ابو عبیده و سکوت دیگران در حکم اجماع لغویین است بر این معنی.

۲ ـ همهٔ مفسرین موالی را در آیهٔ(۲۳ سوره نساء): ((و لكل جعلنا موالي)) الخ، به معنی املک به میراث اولی به جمع آن، احق بدان، معنی کرده‌اند.

۳ ـ اخطل گفته:

فاصبحت مولاها من الناس بعده
وأحرى قريش ان تهاب وتحمدا

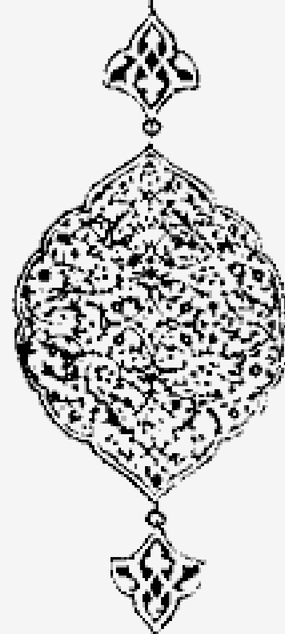
یعنی از همهٔ مردم احق به خلافت شدی.

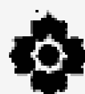
٤ ـ در حدیث است که هر زنی بی اذن مولی خود شوهر کند نکاحش باطل است، یعنی صاحب اختیار خود؛ در همهٔ اینها مولی به معنی اولی است.

۵ ـ بعد از ذکر تأویل(۱۹ سوره محمد): ((ان الله مولي الذين آمنوا)) گفته ولی، و اولی یک معنی دارند و آن سزاوار به خلقت و متولی امور است.

٦ ـ فرّاء در کتاب معانی القرآن گفته: ولی و مولی در کلام عرب یک معنی دارند.

۷ ـ در قرائت ابن مسعود به جای ((انما وليكم الله و رسوله)) (۵۵ سوره مائده): ((انما مولٰيكم الله)) آمده.





۸ ـ ابن انباری درکتاب قرآن خود معروف به شکل گفته: موی در لغت هشت قسم است، اولی مولای نعم است و سپس مولی آزاد شده و دیگر مولا به معنی ولی یعنی اولی بالشيء، و آیهٔ سابق و شعر لبید را شاهد آورده، مولی به معنی همسایه، مولی ابن عم، مولی داماد، مولی هم پیمان، و برای هر معنی شعری هم آورده که ما ذکر نکردیم چون مقصود دیگری داریم.

۹ ـ ابو عمر و غلام تغلب در معانی مولی، سید را آورده گر چه مالک نباشد، و مولی به معنی ولی را.

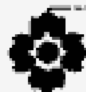
۱۰ ـ بسیاری از استادان لغت یکی از معانی مولی را سید و آقا دانسته‌اند که نه مالک باشد و نه آزاد کننده، و اگر بخواهیم آنچه در این باره گفته‌اند ذکر کنیم طول می کشد و همین اندازه بس است و قانع کننده است. پایان مختصر کلام سید(ره).

ابن اثیر در نهایه گفته: مولی در حدیث مکرر آمده است، و این لفظ بر جمعی اطلاق می شود چون عبد، مالک، سید، منعم، معتق، ناصر، محب، تابع، جار، عمو زاده، همقَسَم، داماد، بنده، نعمت پرورده، سرپرست، و صاحب اختیار کاری هم مولی و ولی آن است، و از این معنی است من کنت مولاه فعلي مولاه، و به بیشتر از معانی یاد شده حمل می شود و حدیث: ایما امرأه تزوجت بغیر اذن مولاها فنکاحها باطل، هم به این معنی است و به جای مولاها، ولیها هم آمده، یعنی متولی و صاحب اختیار او.

بیضاوی و زمخشری و دیگر مفسرین هم در آیهٔ ((هی مولٰیکم)) گفته‌اند یعنی اولی بکم، و در آیهٔ ((انت مولٰینا)) (آخر سوره بقره) یعنی سیدنا و ناصرنا، یا متولّي امورنا.

و در مقام دوم چند مسلک است:

مسلک اول ـ مولی حقیقت است در اولی به تصرف و معانی دیگر فرع آن است به اضافهٔ قیدی یا تعبیر استعاره و مجازی، زیرا اولی به تصرف معنی مطلق و





مستقلی است برای این کلمه و معانی دیگر محتاج به عنایت زائدی دارند، مالک را مولی گویند چون اولی به مملوک است را مولی گویند، چون اولی است به اطاعت مالک و اطلاق مولی بر آزاد شده و آزاد کننده هم به همین ملاحظه است ناصر را مولی گویند، چون اولی به یاری کردن یار خود است و همقَسَم را مولی خوانند، چون اولی به یاری طرف خویش است و جار اولی به رعایت جار است، و صهر اولی به مهر ورزی است جلو و عقب اولی جهاتند، و ابن عم اولی به نصرت است و تحمل دیه از طرف او، محب و مخلص اولی به نصرت و محبت است، و چون لفظ مولی در معنی حقیقت است باید بر آن حمل شود.

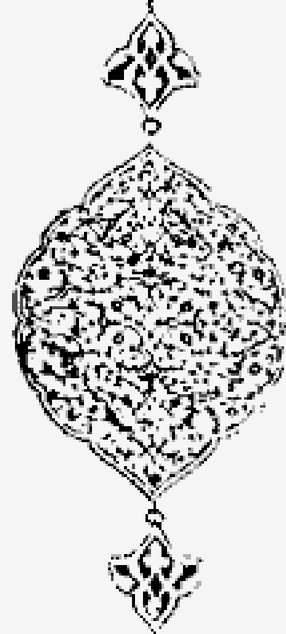
این وجه را یحیی بن بطریق در عمده گفته است و ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف. تا اینجا از مجلسی است.

من می گویم: این سخن را به یکی از دو وجه می توان تحلیل کرد:

اول این که مولی به معنی اولای مطلق معنی حقیقی کلمه است و بر امامت حقه تطبیق می شود و استعمال آن در سائر معانی یا از باب استعمال مطلق است در مقید به تعدد دال و مدلول یا به طور مجاز و هر جا قرینه بر قید یا بر مجاز نباشد باید حمل بر مطلق شود، و اولویت مطلقه همان معنی امامت است، و چون در حدیث قرینه بر قید دیگری نیست حمل بر آن می شود و شرحی که نسبت به موارد استعمال داده برای بیان این است که اینها موارد مقید معنی اولی است.

دوم اینکه معنی مولی، صاحب اختیار و اولی به تصرف است، و این معنی به قید و علت دیگری نیاز ندارد ولی سائر معانی ناز به قید و علت دیگری دارد، و اگر معنی لفظی مردد شد میان مفهوم بسیط و مفهوم ترکیبی باید حمل بر مفهوم بسیط شود چون عنایت وضع آن کمتر است و مرجع هر دو وجه تعیین موضوع له لفظ است با قرائن و ادله خارجیه و عقلیه، ولی وجه اول ممکن است بر اصل عقلائی اصالة الحقیقة تطبیق شود. از مجلسی(ره).

مسلک دوم ـ را سید در شافی و دیگران در کتب دیگر گفته‌اند(اصل این







مسلک از شیخ بزرگوار صدوق است که در معانی الاخبار در شرح حدیث غدیر آورده است و دیگران از او استفاده کرده‌اند و من آن را در مقدمهٔ شرح و ترجمهٔ خصال به فارسی ترجمه کرده‌ام و حق این بود که حق تقدم او حفظ شود و به نام او نقل گردد) و خلاصه‌اش این است که این کلمه در حدیث پیغمبر باید بر آن حضرت تطبیق کند و به همان معنی او را به علی(ع) تطبیق کرده باشد و در این لفظ احتمالاتی است که در سه قسم منحصرند:

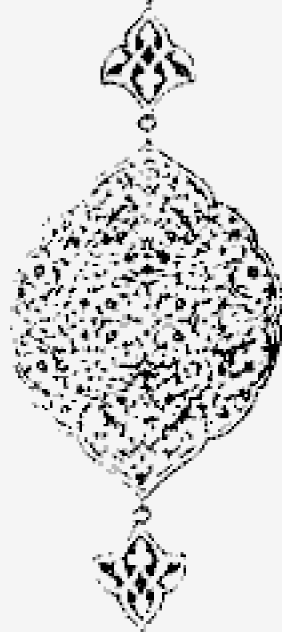
۱ ـ آنچه بر خود پیغمبر تطبیق ندارند.

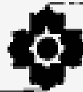
۲ ـ آنچه بر او تطبیق دارد ولی قطعاً نمی تواند مقصود او باشد و به آن معنی بر علی(ع) تطبیق ندارد.

۳ ـ آنچه بر خود او منطبق است و بر علی(ع) هم تطبیق می شود و قابل است که در این جمله مقصود باشد و در این صورت تعین دارد و الا کلام بی معنی و فاسد ادا شده است و سخن بی فائده از آن حضرت محال است.

۱ ـ به معنی آزاد شده و همقَسَم است ـ چون پیغمبر آزاد شده و همقَسَم کسی نبوده.

۲ ـ که قطعاً مقصود نیست معنی آزاد کننده و مالک و همسایه و داماد و دنبال و جلو است(چون هر کدام از این معانی کلام را خنده آور و مُهمل می سازد مثلاً ـ ای مردم هر که را من آزاد کردم علی آزاد کرده، ای مردم هر که را من همسایه‌ام علی همسایه است، ای مردم هر که را من مالکم علی مالک است و هکذا) می ماند معنی ابن عم که مقصود این باشد، ای مردم بدانید هر که را من عمو زاده‌ام علی عمو زاده است، و این توضیح واضح است و از قبیل هر چه در جوی می رود آب است، و زیر ابروی مردمان چشم است، و صدور آن از پیغمبر اسلام و آن هم در برابر همهٔ رجال معتبرِ امت و در این موقع سفر محال است می‌ماند ولایت در دین و نصرت در آن یا دوستی و ولاء بندهٔ آزاد شده و دلیل بر این که اینها مقصود آن حضرت نبوده، این است که هر مسلمانی وجوب ولایت مؤمنان

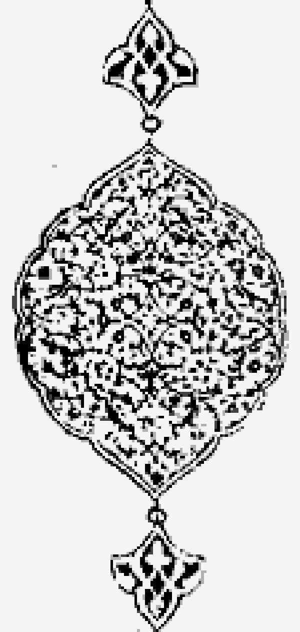




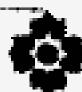

و نصرت آنان را وظیفهٔ دینی خود می دانسته و قرآن صریحاً آن را بیان کرده و خوش آیند نبود که پیغمبر اسلام آنها را به این وضع جمع کند در آن حال گرما و این امر ضروری را به آنها اعلام نماید(آنهم در خصوص علی ع) و ولاء معتق هم چه در اسلام و چه پیش از آن به عمو زاده تعلق داشته و بیان توضیح واضح است و قول عمر طبق روایات متظاهره در آن حال به علی(ع) که تو امروز مولای من و هر مؤمن شدی، با ولاء عتق مخالف است و به همین دلیل نمی‌توان گفت مقصود این بوده که به مردم اعلام کند علی عمو زادهٔ من است، چون سخن بیهوده می شود و تنها معنی این سخن همان اولی به تدبیر امور امر و نهی است که معنی امامت و خلافت است. پایان بیان سیّد(ره).

مجلسی (ره) گوید اکثر مخالفان ناچار شدند برای رد استدلال کلمهٔ مولا را حمل به ناصر و محب کنند و بر هیچ خردمندی نهان نیست که بیان این معنی متوقف بر اجتماع مردم در آن گرمای روز و میان راه نبود بلکه در این زمینه باید سفارشی به علی(ع) می فرمود که هر که را او یاری می کند یاری نماید و هر که را دوست می دارد دوست بدارد، و اعلام آن به مردم چندان سودی نداشت مگر مقصود اعلام نوع نصرت امراء باشد نسبت به رعایا یا جلب محبت رعایا باشد نسبت به امیر و فرمان گذارشان و این هم خود دلیل بر امامت آن حضرت می شود.پایان کلام مجلسی(ره).

من می گویم مرحوم مجلسی تا شمارهٔ هفت مسلکهای استدلال به حدیث را ادامه داده و اکثر این بیانات از کلام شیخ بزرگوار صدوق در شرح این حدیث که ما آن را در مقدمهٔ ج ۱ شرح و ترجمهٔ خصال به فارسی ترجمه کردیم استفاده می شود، و هر که خواهد بدانجا رجوع کند.



از مجلسی (ره) ـ قوله اوصیکم بکتاب الله وأهل بیتي، می گویم اخباری که به این مضمون است بسیار است و من آنها را در کتاب بحار وارد کردم و اشهر آنها این است:




۱ ـ در مسند احمد بن حنبل به سندش از ابی سعید خدری که رسول خدا(ص) فرمود: من دو ثقل در میان شما به جا می گذارم تا بدانها تمسک جوئید و بعد از من هرگز گمراه نشوید، یکی از دیگری بزرگتر است، کتاب خدا است که رشته‌ای است از زمین تا آسمان کشیده، و خاندان و اهل بیت من است، هلا آنها از هم جدا نشوند تا سر حوض بر من درآیند.

۲ ـ از زید بن ثابت ـ به همین مضمون.

۳ ـ در صحیح مسلم از زید بن ارقم، گوید رسول خدا در سر آبی میان مکه و مدینه به نام خُم میان ما به سخنرانی برخاست و خدا را سپاس گفت وستود و پند داد و یادآوری فرمود و گفت: ایا مردم من بَشَرم و نزدیک است داعی حق را لبیک گویم، من دو ثقل در میان شما می گذارم و آن کتاب خدا است که نور دارد، به کتاب خدا بچسبید و آن را بگیرید؛ و نسبت به قرآن تشویق و ترغیب کرد و سپس فرمود: و اهل بیتم؛ تا سه بار.

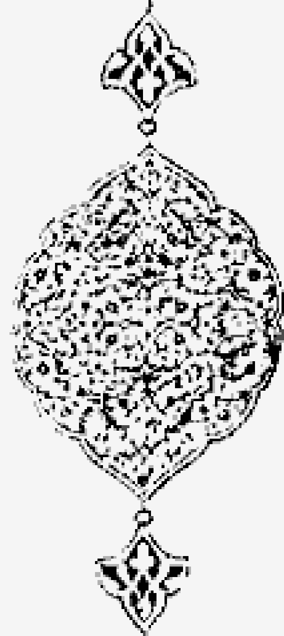
۴ ـ ابن اثیر در جامع الاصول نقل از صحیح ترمذی از جابر بن عبدالله گوید: روز عرفه در حجة الوداع دیدم رسول خدا(ص) سوار ناقهٔ عضباء خود سخن می راند، و شنیدم می فرمود: من در میان شما به جا می گذارم آنچه را که اگر بدان بچسبید گمراه نشوید هرگز، کتاب خدا و عترت خودم اهل بیتم.

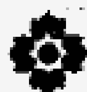
۵ ـ از زید بن ارقم ـ قریب به مضمون حدیث ۱.

احدی از مخالفان منکر این حدیث نیستند و در مقام استدلال به امامت در دلالت آن اعتراض بی جا دارند.

آل فلان و آل فلان، مقصود آل عباس و آل جعفر و سائر خویشان پیغمبرند یا آل تیم و آل عدی به شبههٔ قرابت قبیله‌ای ـ از مجلسی(ره).

قوله ـ و لکن الله عز و جل انزل... الخ ، از مجلسی(ره) ـ خلافی در میان مسلمین نیست که مقصود از اهل بیت در آیهٔ تطهیر اهل بیت پیغمبر ما است، ولی بعضی از مخالفین آن را حمل بر زوجات کرده‌اند و بعضی مطلق خویشان را







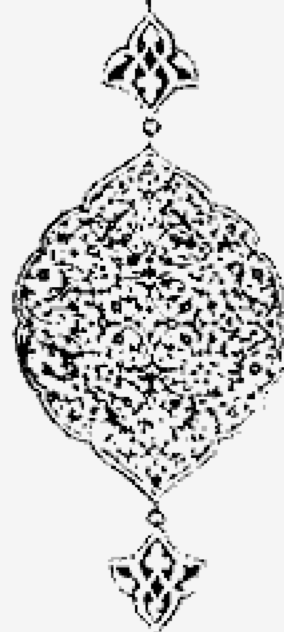
مشمولِ آیه دانسته و جمعی هم آن را مخصوص به علی(ع) و فاطمه و حسن و حسین و زوجات دانسته‌اند، ولی عموم شیعهٔ امامیه و بسیاری از جمهور مسلمین گویند: دربارهٔ خصوص علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) نازل شده و دیگری با آنها شریک نیست و دلیل بر آن اخبار مخالفان:

۱ ـ مسلم در صحیح خود و ابن اثیر در جامع الاصول از عایشه روایت کرده‌اند که بامدادی پیغمبر بیرون آمد و پتوی ریشه‌دار سیاهی بر دوش داشت، پس حسن بن علی(ع) آمد و او را زیر پتو برد، و حسین آمد و او را هم زیر آن کرد، و فاطمه(ع) آمد و او را هم وارد کرد، و علی(ع) آمد و او را هم وارد کرد، و سپس فرمود: ((خدا می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را خوب پاک کند)).

طرائف آن را به وسیلهٔ بخاری از عایشه نقل کرده و از جمع بین الصحیحین مسلم و از حدیث الرابع و الستین از افراد مسلم به دو طریق از صحیح ابی داود در مناقب حسین(ع) و جای دیگر.

۲ ـ ترمذی در صحیح خود و جامع الاصول، در همان جا از ام سلمه که گفت این آیه در خانهٔ او نازل شد: ((انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا)) گفت: من بر در نشسته بودم گفتم: یا رسول الله من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: تو به خوبی می گرائی، تو از زنان رسول خدائی؛ گوید: در خانه، رسول خدا بود و علی و فاطمه و حسن و حسین(ع).

۳ ـ ابن عبد البر در استیعاب گفته: چون این آیه نازل شد، ((انما یرید الله)) الخ، رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) را در خانهٔ ام سلمه دعوت کرد و فرمود: بار خدایا اینها اهل بیت منند، پلیدی را از آنان ببر و خوب پاکشان کن.



[۱۱۵] از مجلسی(ره) ـ در اکثر روایات خاصه و عامه تصدق به انگشتر ذکر شده و در این روایت حُلّه ذکر شده، و آن به ضم اول: ازار است و رداء با هم، در کتاب مغرب چنین گفته و جمع میان آنها به این است که

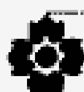
هر دو واقع شده، و علی(ع) یا در یک نماز هر دو را صدقه داده یا در دو نماز.

[۱۱۶] از مجلسی(ره) ـ «الیوم اکملت لکم دینکم» ـ طبرسی گوید: در آن چند قول است:

۱ ـ برای شما فرائض و حدود و حلال و حرام خود را به وسیلهٔ آنچه نازل کردم کامل کردم و شرح دادم دیگر فزون نگردد و به وسیلهٔ نسخ بعد از امروز نکاهد و آن روز عرفهٔ سال حجة الوداع بوده است، از ابن عباس و سدی و مختار جبائی و بلخی، گفته‌اند که بعد از آن دربارهٔ حلال و حرام چیزی به پیغمبر(ص) نازل نشد زیرا پس از ۸۱ شبانه روز درگذشت.

۲ ـ امروز برای شما حج شما را کامل کردم، و شما را به حج شهر محترم مکه امتیاز دادم در برابر مشرکین، از ابن جبیر و قتاده و مختار طبرسی است، گفته برای آنکه بعد از این آیهٔ(۱۷۶ سوره نساء): (از تو فتوی خواهند بگو من دربارهٔ کلاله به شما فتوی دهم) نازل شده است، فراء گفته این آخرین آیه است که از قرآن نازل شده. و اگر این قول درست باشد مرجع قول طبرسی است، ولی در مورد اختلاف است.

۳ ـ امروز شر دشمنان را از شما کفایت کردم وشما را بر آنان چیره ساختم چنانچه پس از تسلط کامل گویند امروز سلطنت ما به کمال رسید، ولی از امام باقر و صادق(ع) روایت شده که این آیه در روز غدیر بعد از آنکه پیغمبر علی را به خلافت نصب کرد نازل شد، و در موقع برگشت از حجة الوداع بود، هر دو امام فرموده‌اند: این آخرین فریضه‌ای است که خدا نازل کرده و بعد از آن فریضه‌ای نازل نشده، و از حسکانی روایت کرده به سند او از ابی سعید خدری که چون این آیه نازل شد رسول خدا(ص) فرمود: الله اکبر الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب بعد از من، و فرمود: هر که را من مولا و آقایم





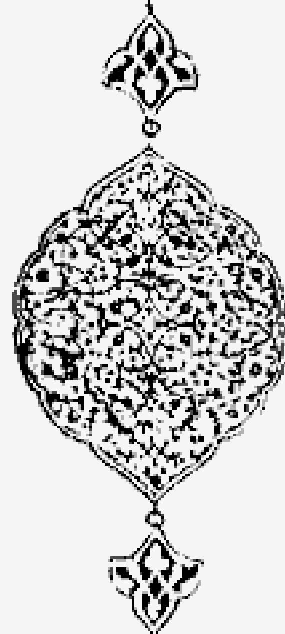
علی مولا و آقااست اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله، انتهی.

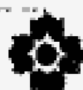
[۱۱۷] از مجلسی(ره) ـ طبرسی قدس سره در «التی نقضت غزلها» گفته است: زن احمقی بود از قریش که با کنیزان خود تا نیمهٔ روز می رشت و سپس به کنیزان فرمان می داد تا هر چه رشته‌اند وا تابند و پنبه کنند، و همیشه این شیوه را داشت و نامش ریطه دختر عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بود و معروف به بانوی خرفِ مکه بود. پایان کلام طبرسی.

قوله (ان تکون ائمه) ـ شاید بنابر این قرائت لفظ (ائمه) مفعول له باشد برای (تتخذون) به این معنی که عهد شکنی را در دل دارند برای آنکه امام و رهبر جامعه شوند و آنها را گمراه کنند و(ازکی من ائمتکم) یعنی ائمهٔ هدی و مقصود این است که این کار را می کنند برای آنکه بد دارند ائمهٔ حق از ائمه ضلال بهتر و پاکتر باشند، و ظاهر این است که در قرآن محفوظ نزد ائمه آیه به این تعبیر است، و بعضی گفته‌اند (اربی) را به معنی(ازکی) گرفته است، و کلمهٔ امت در هر دو جا به معنی ائمه آمده است و این بعید است.

[۱۱۸] از مجلسی(ره) ـ مراد به آثار علم نبوت، جمیع علم پیغمبر است، و مقصود تأکید است، یا مقصود کتب و آثار پیغمبران است جز علم مانند سلاح و عصا و جز آنها، و بعضی گفته‌اند مقصود علم شرایع و احکام است، و من می گویم ممکن است اشاره به علوم متجدده در هر شب قدر باشد، زیرا همهٔ آنها از آثار علم نبوت است و تحویل آن به ائمه به معنی استعداد و لیاقت درک آن است در موقع خود.

[۱۱۹] از مجلسی(ره) ـ حواریین لقب خواص عیسی(ع) است و یاران او و از تحویر است به معنی سفید کردن، آنها سفید پوش و یا سفید







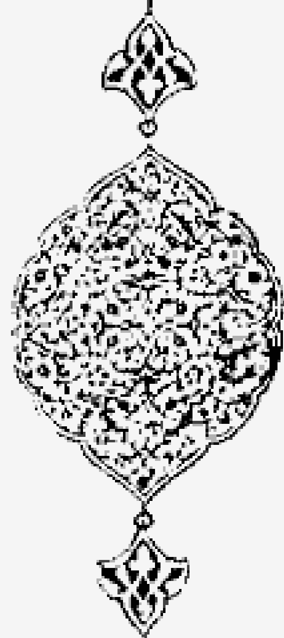
کن جامه بودند و یا آنکه سفید کن دلها بوده‌اند از کدورت و گناه و بدی.

ازهری گفته: لقب مخصوص انبیاء است که از هر عیبی پاک شدند(در اینجا در ائمه به کار رفته که معصوم بودند) و آنها را مستحفظ نامیده، گویا اشاره به این آیه است دربارهٔ تورات(٤٤ سوره مائده):(در آن هدایت است و نور، حکم می کنند بدان پیغمبران که اسلام آوردند برای آنان که راه حق رفتند و ربانیون و احبار به وسیلهٔ نگهداری از کتاب خدا و بودند گواهان بر آن) و مقصود از میزان که با کتاب نازل شده شرع است، و بعضی آن را عطف تفسیری کتاب دانند.

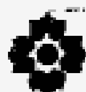
محدث استرابادی گوید: مقصود امام این است که در این زمان سه کتاب آسمانی میان مردم شهرت دارد، و کتاب آسمانی نوح و صالح و شعیب و ابراهیم هم بوده است، و خدا خبر داده که آنچه محمد(ص) آورده در صحف ابراهیم و موسی مذکور بوده، و این دو نزد او بوده‌اند و در صورتی که تا زمان آن حضرت محفوظ بودند به ناچار آن حضرت هم آنها را نگهداشته و به کسی سپرده و آن صاحب شریعت و امامت است. انتهی.

من می گویم این حدیث دلالت دارد که مستحفظین علمای یهود و نصاری نیستند چون این کتب نزد آنها نیست و مقصود از نسل مستحفظ خصوص اوصیاء هستند و بلکه ظاهر این است که این نسل از بنی اسرائیل نیست و مقصود از آن ابو طالب و امیرالمؤمنین است.

اسم اکبر عبارت از کتاب جامع است که همهٔ علوم در آن است و از انبیاء جدا نیست و شاید کنایه از دل پاک آنها باشد که نور معرفت در آن تابیده است و لوح محفوظ در آن منعکس شده و عقل بالفعل گردیده و به رتبهٔ شهود تام رسیده و امیرالمؤمنین به این مقام اشاره کند که:



درمان تو در تو است و نفهمی جانا درد تو ز تو است و خود نداری باور
داری تو گمان که‌جرم خردی هستی در تو است جهان کُل به کُلی اندر





باشی تو مبین کتاب حق در معنی　　　گردد به حروف آن عیان هر مُضمر

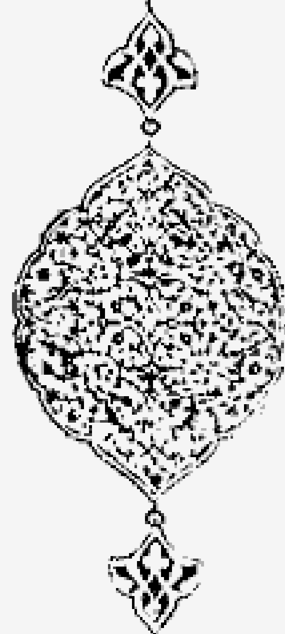
و مقصود از عالم اکبر ـ در کلام علی(ع) ـ همان اسم اکبر است، زیرا معنی عالم نشانهٔ چیزی است و با اسم تطبیق می شود که نشانهٔ مسمی است.

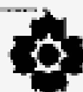
«فاذا فرغت فانصب» در قرائت مشهور صاد آن مفتوح است و از نصب به معنی رنج است و مقصود این است که چون از عبادتی فارغ شدی خود را در رنجِ وظیفهٔ دیگری انداز، از جهاد به عبادت گرای و از نماز به دعاء بپرداز، ولی از این حدیث استفاده می شود که به کسر صاد است و از نصب به معنی برپا داشتن است، یعنی چون از کار تبلیغ رسالت پرداختی و فراغت یافتی علم هدایت خود را برای مردم بلند کن و خلیفه و جانشین خود را به مردم معرفی کن.

[۱۲۰] از مجلسی(ره) ـ مقصود از ذوابه(که ما آن را تارک ترجمه کردیم) قبضهٔ شمشیر است یا آویزه‌ای که در آن بوده.

[۱۲۱] از مجلسی(ره) ـ باب او بابان محدث استرابادی(ره) گفته: معنی آن شک راوی نیست، بلکه مقصود این است که یک باب و مقداری از باب دوم. انتهی.

حاصل این که یک باب و اندی و آن کسر را می توان انداخت و گفت یک باب، و می توان به حساب تمام گذاشت و گفت دو باب، چنانچه رسم منجمان و اهل حساب در کسور همین است ـ من فضلکم ـ مقصود این است که از علم شماها، و ظاهر آن است که به توهّم راوی حدیث پیغمبر(ص) با علی(ع) فقط راجع به فضائل ائمه بوده، یا این که فضل ائمه هم به اندازهٔ علوم دیگر منتشر شده، امام می فرماید فضل ما به واسطهٔ نقصان عقول مردم از سایر مطالب کمتر منتشر شده و کمتر از یک هزار هزارم منتشر شده و به اندازهٔ یک الف ناقص است و الف غیر معطوفه یعنی الف





ناقص که در رسم الخط کوفی چنین نوشته می شده .... این معنی درستی است که از اساتید شنیده شده است.

من می گویم: الف غیر معطوفه یعنی الف راستا چون: ا.

۱ ـ الف معطوفه الفی است که به سر آن چیزی اضافه شود چون: .

۲ ـ و اگر منظور الف خط کوفی باشد نمی توان آن را ابسط حروف دانست چنانچه در وجه تشبیه بدان بیان کرده است.

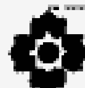
[۱۲۲] از مجلسی(ره) ـ مقصود از کتاب جنس آن است یعنی هر چه در جفر ابیض بوده، و مقصود از سلاح هم جنس آن است، یعنی همهٔ محتویات جفر احمر.

[۱۲۳] از مجلسی(ره) ـ (لا تأثم): گناه مکن، گناه نمی کنی، یا نهی است یا نفی بنابر اول مقصود این است که با قاتل کاری مکن که موجب گناه باشد به این که یک ضربت بیشتر به او بزنی یا جز قاتل را بکشی چنانچه میان عرب رسم بوده خصوص نسبت به قتل امراء، زیرا عرب بسا بود که به خاطر یکی، قبیله‌ای را می کشتند.

[۱۲٤] گریز از مرگ استقبال مرگ است ـ زیرا گریز صرف نیرو و وقت است که خود نزدیک شدن به مرگ است یا مقصود این است که چون عُمر به سر رسد هر تدبیری شود نتیجه بر عکس دهد و هر پزشک حاذقی در درمان بیماری مرگ گیج و گمراه گردد.

چقدر روز شماری کردم ـ چند وجه در تأویل آن گفته‌اند:

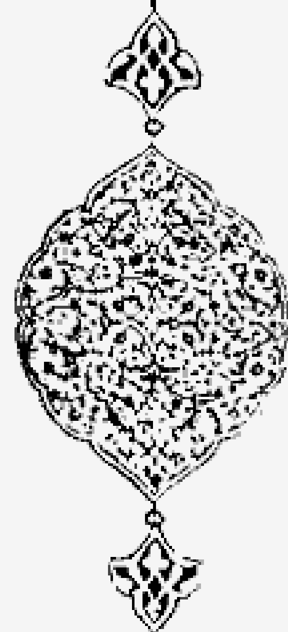
۱ ـ شارحین نهج البلاغه گفته‌اند، روزها را اشخاصی به نظر آورده که آنها را یکی پس از دیگری از خود رانده و خواسته راز مرگ را زیر پای آنها کاوش کند که در چه وقتی است و در کجا است؟ گفته‌اند از این عبارت فهمیده شود که امام موقع مرگ را به تفصیل نمی دانسته و رسول خدا به طور اجمال به او خبر داده بود که ضربت خواهی خورد و بر اثر آن



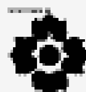

خواهی مُرد، پایان. ولی مقصود از طرد روزها همان شماره آنها است زیرا در شمارهٔ هر واحدی طرد می شود به جای آن دیگری می آید و به همین جهت ما آن را به روز شماری ترجمه کردیم.

۲ ـ مراد از امر نهان که دربارهٔ آن جستجو می کرده مرگش نبوده بلکه نهان شدن حق و ستم دیدن خاندانش بوده و چیره شدن دولت باطل و یاران آن، زیرا آن حضرت در آغاز کار تلاش بسیار کرد تا حق خود را بستاند و فراهم نشد، پیش آمدهائی رخ داد که انتظار نمی رفت و چون در آخر کار به دستش افتاد و یارانی پیدا کرد و در راه خدا جهاد به حق نمود و بر منافقان و بد دلان پیروز شد، فتنهٔ حکمین پدیدار شد که از غرائب امور بود و چون برای جبران آن قشون فراهم کرد و آهنگِ سفر به شام نمود مصیبت عظمای قتل او پدید شد و منظور از امر نهان راز این جریان است که بر امام هویدا است ولی خدا نخواسته دیگران بفهمند، زیرا خِرَد آنها ناتوان است و به دَرْک آن رسا نیست.

[۱۲۵] از مجلسی(ره) ـ اللّٰه و رسوله و ابن رسوله اعلم ـ یعنی نیازی نیست که بروم و بنگرم، تو خود ندیده داناتری، و ممکن است مقصود نظر باطنی باشد زیرا قنبر هم از محرمان اسرار بوده و از این رو گفت شما از من داناترید، یعنی به این علم باطن، و محتمل است که مقصودش از مؤمن ملک الموت باشد، زیرا او بر درِ خانهٔ ائمه اجازه می گرفت، و ممکن است فرشته به صورت بشر نزد او آمده و از قنبر پرسیده است که او را دیده یا نه ؟... پایان کلام مجلسی.



ولی به نظر می رسد که مقصود امام احتراز از وجود جاسوسان حاکم مدینه باشد، زیرا این جلسه وصیت به ناچار محرمانه تشکیل شده و در آن تاریخ معاویه به سختی خانهٔ امام را به وسیلهٔ عمال خود تحت نظر داشته و اینکه می فرماید: ببین مؤمنی نیست از نظر احتیاط کامل بوده که احضار





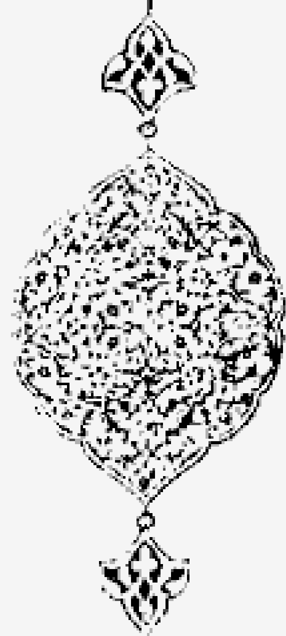
محمد بن علی از همه کس حتی موافقان نهان بماند، و شاید کشف این موضوع برای خود محمد بن حنفیه هم خطر داشته.

اَلا وَ اِنَّ فی رأسی کلاماً ـ مجلسی در دنبال بحث از آن گفته است. حاصل این است که هر وقت می خواهم از آنچه در سر خود دارم چیزی در فضائل و مناقب شما یا پدرت بگویم، ملاحظه می کنم که در کتاب خدا و در کتب انبیاء مذکور است و یا اینکه شما و برادرت پیشتر و بهتر از من آن را می دانید.

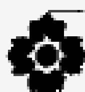
حتی لایجد ـ یعنی نویسنده قلم پیدا نکند، وحاصل آنکه از بس بسیار است دست نویسنده از نگارش آن درماند وقلمها همه فنا شوند وکاغذها نایاب گردند ونویسنده کمی از بیش نتواند نوشت چنانچه خدا فرماید: «اگر دریا را مداد کنند، به آخرش رسد پیش از آنکه کلمات پروردگارم به آخر رسد».

[۱۲۶] از مجلسی(ره) ـ فما تملکین نفسک ـ اشاره است به آنچه خدا فرموده(۵۳ سوره یوسف): (به راستی نفس پر به بدی فرمان دهد جز آنچه خدا رحم کند) و ملک ارض کنایه از استقرار بر زمین است و نشستن در خانه که بر او واجب بوده است در قول خدا تعالی(۳۳ سوره احزاب): (و بنشینید در خانه‌های خود).

فواطم ـ منسوب به فاطمه است و جمع او به اعتبار منسوبین است نه منسوب الیه و مقصود از فواطم، فاطمیون است.



[۱۲۷] از مجلسی(ره)ـعلی‌بن‌الحسین(ع) ۱۱ پسر داشت، یکی از آنها نامش محمد بود و کنیه‌اش ابو جعفر و لقبش باقر و مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علی بن ابی طالب(ع) بود و عمر و یزید که مادرشان کنیز بود و عبدالله و حسن و حسین که مادرشان کنیز بود و حسین اصغر و عبدالرحمن و سلیمان از کنیز و علی از کنیز دیگر که از همه کوچکتر بود و



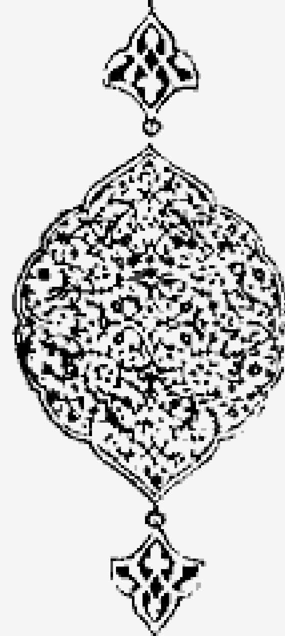


محمد اصغر هم از کنیز.

[۱۲۸] از مجلسی(ره) - بین اربعه، یعنی چهار مرد آن را برداشتند که هر کدام یک گوشه آن را گرفته بودند، و مقصود بیان سنگینی آن بوده چون پر بوده است از کتب و اسلحه.

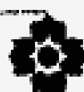
[۱۲۹] از مجلسی(ره) - موضوع مطالبهٔ عمر بن عبدالعزیز، دفتر موقوفات و صدقات علی و آن دو ملعون دیگر بوده است،در بعضی نسخه‌ها به جای والی، ولی وارد شده است، یعنی متولی این صدقات یا متولی جمیع امور متعلقه به بنی هاشم از خلافت و تولیت اوقاف و امور دیگر و بنابر این مقصود زید از این معرفی سعایت و بد گوئی نزد خلیفه بوده است چنانچه از او و امثال او معروف است. پایان.

من می گویم: ظاهراً مقصود از این زید فرزند امام حسن(ع) و جد حضرت عبدالعظیم(ره) باشد که با حکومت وقت اظهار موافقت می کرده و نسبت به ائمهٔ تظاهر به مخالفت داشته، و این مطالبهٔ درآمد اوقاف یا دفتر اوقاف علی(ع) ظاهراً بر اثر اختلافاتی بوده، و چون زید بن حسن ائمه را به ترتیب تا امام پنجم به ابن حزم معرفی کرده ؛ یکی از حاضران مجلس امام صادق از آن حضرت پرسیده که بنی حسن امامان بر حق را می شناسند؟ چون بعضی از آنها در میان مردم و خصوص شیعه تظاهر به مخالفت با ائمه داشتند، امام می فرماید: آری مثل این شب، و گویا وقت این مذاکره شب بوده است ولی دنیا طلبی آنها را به تظاهر به مخالفت کشانده.



[۱۳۰] از مجلسی(ره) - مراد به مردم، مردم زمان خود او است یا مقصود همهٔ مردم است و به دلیل عقل و نقل نسبت به معصومین تخصیص خورده است، و این نص بر امامت آن حضرت است زیرا گذشت که در هر زمانی امامی باید و دیگری از امام آن زمان افضل نشاید به دلیل عقل و نقل.

[۱۳۱] از مجلسی(ره) - قائم، در اخبار اطلاق شده بر قائم به جهاد





که با شمشیر خروج می کند و بر هر امامی، زیرا قائم به امر امامت است چنانچه بیاید، باب اینکه ائمه همه قائمند به امر خدا و مقصود امام این است که پدرم مرا به معنی دوم قائم خوانده است نه به معنی اول و در ابهام یک نوع مصلحتی است و آن نومید نشدن شیعه است.

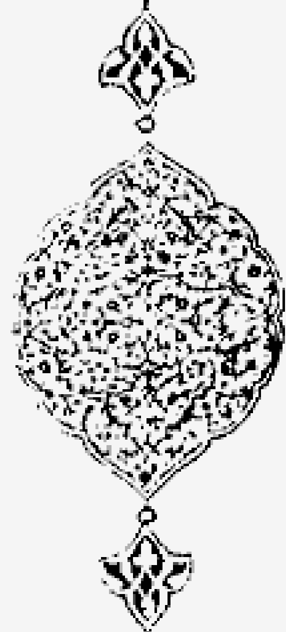
[۱۳۲] از مجلسی(ره) ـ بدان که در این خبر اعتراضی است و آن این است که مورد سؤال، امام بعد از موسی کاظم است و جواب متضمن نص بر خود امام کاظم است نه نسبت به کسی که بعد از او است و آن چند جواب دارد:

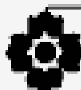
۱ ـ آنچه به نظر من رسیده و آن این است که غرض عبدالرحمن این بوده که امام کاظم همان امام قائم است که آخر ائمه است و غایب می شود و سپس با شمشیر خروج می کند چنانچه مذهب واقفیه است و دلیل آورده که زره را پوشیده و به اندام او درست در آمده که از روایت پیش به آنها رسیده بود که قائم کسی است که زره به اندامش رسا آید، و بنابر این نیازی به پرسش از امام بعد از او نیست، ولی عبدالرحمن در این استدلال خطا رفته، زیرا ممکن است رسول خدا دو زره داشته یکي نشانهٔ امامت بوده و دیگری نشانهٔ قائم، یا این خبر از اخباری است که بداء دارد و شاید هم واقفیه آن را جعل کرده باشند.

۲ ـ محدث استرابادی گفته در آخر حدیث قصهٔ امامت امام رضا بوده و مصنف آن را حذف کرده، چون راجع به باب دیگری است.

۳ ـ یکی از افاضل گفته در تعیین امام هفتم راه پرسش از امام رضا است و به همین جهت مربوط با سؤال می شود.

۴ ـ یکی از معاصرین گفته: مقصود عبدالرحمن این است که تو در بارهٔ سؤال از امامت امام رضا همان را شنیدی که من دربارهٔ سؤال از امام هفتم که از امام صادق(ع) نمودم، شنیده‌ام و دیگر پرسش تو وجهی ندارد و گفته





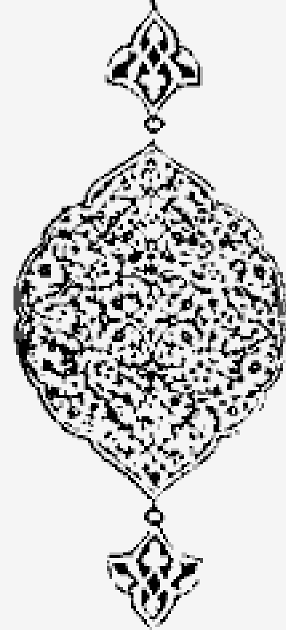

است مقصود از زره، زره علم و تقوی و مانند آنها است که رفع ضرر شیطان و لشکرش را می کند. در دعا هم وارد شده که خدایا درع محکم خود را به من بپوشان... پایان نقل از مجلسی.

ولی ظاهر این است که گرفتاری امام موجب تردید سائل در امامت او گردیده، و گرفتاری او را موجب خلع از امامت دانسته و یا کاشف از امامت یکی از فرزندان او و عبدالرحمن دلیل ثبات و دوام امامت او را بیان کرده است.

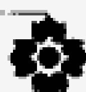
[۱۳۳] از مجلسی(ره) ـ در قاموس گفته بچهٔ خماسی یعنی قدش پنج وجب است و نه گویند سداسی و نه سباعی، زیرا چون از پنج وجب برآید مرد باشد، و این عبدالله همان افطحی است که بعد از پدر دعوی امامت کرد و فطیحه دنبال او رفتند و نام او را برده برای بیان اینکه با شنیدن نص از پدر بزرگوارش بر این دعوی باطل، دلیری کرد.

[۱۳٤] از مجلسی(ره) ـ و خذه الیک، در این عبارت مذمتی است برای یونس و اظهار بی اعتمادی امام است به او چنانچه اصحاب ما هم گفته‌اند.

[۱۳۵] از مجلسی(ره) ـ حمیده به لفظ مصغر یا بر وزن امینه نام مادر موسی(ع) است، و شرکت چهار تن دیگر وصیت از باب تقیه بوده است که علت آن روشن است و با این حال تعیین امام موسی برای امامت از همین وصیت معلوم است زیرا منصور و محمد بن سلیمان که از طرف حاکم مدینه بوده حالشان معلوم است، و حمیده هم که زن است و قابل امامت نیست، می ماند عبدالله و موسی و اگر برادر بزرگتر جامع شرائط امامت بود ذکر کوچکتر جا نداشت و انضمام موسی به او دلیل بر عدم لیاقت او است و این خود دلیل تعیین امام موسی(ع) است.



[۱۳۶] از مجلسی(ره) ـ و لقد جائنی بخبره رسول الله، آمدن و





خواستن رسول خدا(ص) یا در عالم خواب بوده یا در بیداری با پیکر مثالی یا با پیکر اصلی بنابر گفتهٔ بعضی، و گفته‌اند که ارواح کامله می توانند برای هر که خواهند در پیکر خود مجسم شوند و در این دنیا خود را به او بنماید چنانچه پیغمبر(ص) برای ابو بکر مجسم شد وقتی ابو بکر حق علی(ع) را منکر شد، من گویم در عیون تصریح شده است که در خواب بوده زیرا عبارت چنین است که من رسول خدا را در خواب دیدم و امیرالمؤمنین(ع) به همراه او بوده و مقصود از ارائه کسانی که با اویند یا خلفای جائر معاصر او هستند یا شیعیان و دوستان او یا همهٔ آنان به طور عموم.

[۱۳۷] از مجلسی(ره) ـ اعطی فهم الاول ـ یعنی فهم امیرالمؤمنین و ـ ود ـ او را یعنی محبت در دل مؤمنان چنانچه در تفسیر قول خدا روایت شده است(۹۶ سوره مریم):(به درستی که آن کسانی که گرویدند و کار خوب کردند محققاً خدای رحمن برای آنان مهری مقرر سازد) که دربارهٔ امیرالمؤمنین(ع) نازل شده، طبرسی گفته در آن چند قول است:

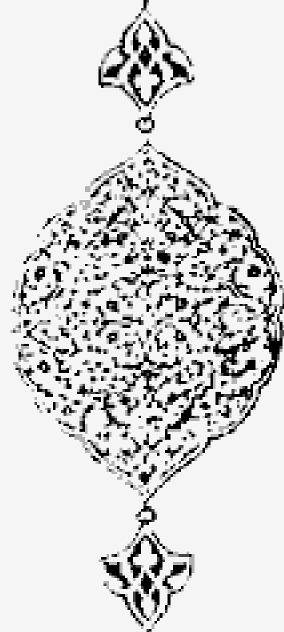
۱ ـ مخصوص به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است که مؤمنی نباشد جز آنکه در دل او مِهر علی باشد ـ از ابن عباس، و در تفسیر ابی حمزهٔ ثمالی است که ابو جعفر باقر(ع) به من باز گفت که رسول خدا(ص) به علی(ع) فرمود:

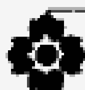
بگو، بار خدایا نزد خود برای من عهدی مقرر ساز و در دل مؤمنان برای من مِهری انداز،علی‌آن را گفت و این آیه نازل شد، ازجابربن‌عبدالله هم نظیر آن روایت شده.

۲ ـ این آیه برای عموم مؤمنان است که خدا دوستی و الفت و مِهر آنها را در دل نیکان اندازد.

۳ ـ خدا محبت آنها را در دل دشمنان اندازد.

۴ ـ بر اثر ایمان و عمل صالح یکدیگر را دوست داشته باشند.







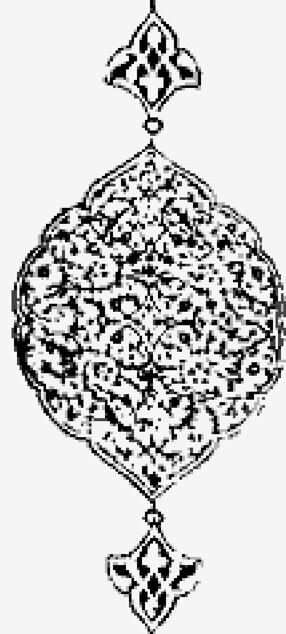
۵ ـ این مِهر ودوستی نسبت به یکدیگر در آخرت باشد.

و مؤید تفسیر اول است آنچه از امیرالمؤمنین روایت شده که فرمود اگر من با شمشیر، بینی مؤمن را بِبُرم تا با من دشمن شود، نشود؛ و اگر همهٔ دنیا را به کامِ منافق بی ایمان بریزم که مرا دوست دارد، ندارد؛ زیرا از زبان پیغمبر است که به او فرمود: هیچ مؤمن تو را دشمن ندارد و هیچ منافق تو را دوست ندارد.

[۱۳۸] از مجلسی(ره) ـ ضمیر بضعه ـ راجع است به هر دو ثلث و مقصود تصرف در درآمد آنها است به فروش و بخشش و واگذاری بنابر این که این مقدار حق‌التولیه باشد و ممکن است مقصود اختیار فروش و تصرف در اصل آن باشد به اعتبار این که از اموال راجع به امام بوده و نام صدقه را از راه تقیه بر آنها نهاده یا بنا بر جواز بیع وقف در بعضی صور.

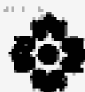
[۱۳۹] از مجلسی(ره) ـ لا یزوج بناتی ـ شاید این جمله برای جلوگیری از شوهر دادن برادران بوده است، نظر به قانون فقه عامه که برادر را ولی شرعی خواهر می دانند، و منظور این است که دخترها را بی رضایت آنها به شوهر ندهند، و امام رضا البته رعایت رضایت آنها را می نمود یا به حساب اینکه امام ولایت بر هر کسی دارد و بر خود او هم مقدم است و حمل آن بر تزویج صغار از راه ولایت که به وصیت به او واگذار شده بعید است.

الاسفل ـ صفت(کتابی) است و اینجا دو وصیت نامه بوده که سفلی را بسته و مُهر کرده، و علیا را روی آن تا کرده، قوله ـ لأخبرتک بشیٔ ـ یعنی ادعای امات و خلافت و غرضش ترساندن امامِ رضا و تحریک دشمنان او بوده است بر ضد آن حضرت و توطئه برای او.



[۱۴۰] از مجلسی(ره) ـ مع الامکان بالامس منک ـ دلالت دارد که روز گذشته هم کار زشتی از او صادر شده.

[۱۴۱] از مجلسی(ره) ـ مراد از طاغیه و سرکش، مهدی عباسی




است، و مراد از آنکه بعد از او است هادی است، و چون کلام آن حضرت مشعر بود که از دیگری بدی و آفت بوی رسد، پرسید که بعد از خلاصی آنها چه می شود؟ و امام به طور اجمال جواب داد که سلب توفیق از هارون می شود و او را پنهانی به قتل می رساند و فتنه واقفیه ظهور می کند.

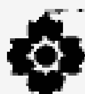
[۱۴۲] از مجلسی(ره) ـ انه کان لیقنع بدون هذا ـ اشاره کرده است به دستوری که به آنها داد برای تجدید عهد و سلام به امام نهم، یعنی مفضل و امثال او در بیان امامت امام و نص بر او از عبارت کمتری می‌فهمیدند و قناعت می کردند و منظور ملامت بعضی از آنها است که از این عبارت مقصد آن حضرت را درست نفهمیدند و گویا تردید داشتند.

[۱۴۳] از مجلسی(ره) ـ قافه جمع قائف است یعنی قیافه شناس که شباهت به پدر و برادر را تشخیص می دهد و حکم به نسب می کند، قیافه در شرع اعتباری ندارد ولی اکثر اصحاب عمل به آن را برای رد موازین شرعی، نسبی مورد تردید باشد به صرف قیافه ثابت نمی شود، و اگر حکم قیافه‌شناس بر خلاف موازین شرعی اثبات نسب باشد بی اعتبار است.

ولی اگر در موردی کسی تهمتی وارد کند، برای رفع تهمتِ او می‌توان از قیافه شناسی استفاده کرد، البته می توان گفت قیافه شناسان متخصصی که در مورد دو حدیث بوده‌اند و از آنها استفاده شده امروز وجود خارجی ندارند و علم قیافه به این معنی به کلی از میان رفته است و در این روزگار وجود خارجی ندارد.

مسلم در صحیح خود با سند از عایشه روایت کرده که رسول خدا نزد من آمد بسیار شاد و خرم بود و فرمود: مجزر (لقب قیافه شناسان عرب بوده) هم اکنون زید بن حارثه و اسامه پسرش را بازدید کرد و گفت: اینها از یکدیگرند...

محي الدين گفته: اسامه بسيار سياه بود و پدرش زيد سپيدتر از پنبه،





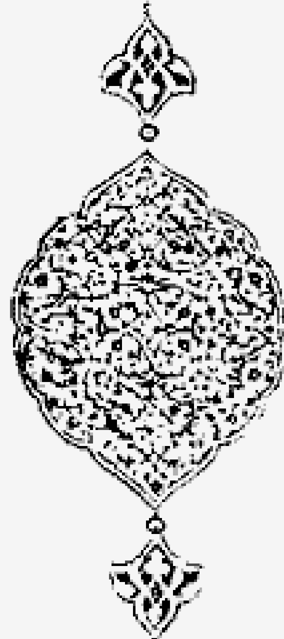
و مردم جاهلی از این رو در نسب او طعن می زدند، و چون قیافه شناس که مورد اعتماد آنها بود به صحت نسب او حکم کرد پیغمبر شاد شد.

قالوا ابعثوا انتم ـ البته امامت امام جواد در خانواده مطرح شده است و خاندان امام رضا که از اولاد امام صادق و امام کاظم و احفاد آنها تشکیل می‌شده اعتراض نسبی داشتند و امام رضا برای رفع اعتراض آنها فرمود: رجوع به قیافه شناس کنید، و زمینه‌ای فراهم نمود که قیافه شناس تحت تأثیر کسی نباشد و به این جهت آنها را در باغی جمع آوری کرد و قیافه شناسها را مستقیماً بدانجا دعوت کرد و خود لباس باغبانی پوشید تا هر گونه شبهه‌ای برطرف گردد.

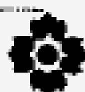
ابن خیرة الاماء ـ زادهٔ بهترین کنیز ـ مقصود امام زمان است که به واسطهٔ امام جواد پسر آن کنیز نوبی نژادی است که مادر امام جواد(ع) است.

و ضمیر ـ ویلهم ـ راجع به بنی عباس است چنانکه از دنبال آن استفاده شود، و اعیبس مصغر اعبس است و کنایه از عباس است چون هر دو از عبوس هستند، پایان کلام مجلسی.

ظاهر این است که مقصود از اعیبس متوکل عباسی باشد که بر خلاف خاندان محمد(ص) قیام کرد و فتنهٔ جلو گیری از زیارت امام حسین و قتل شیعه را به راه انداخت و تعبیر از او به عباس کوچک به اعتبار این است که مادرش تُرک بود و قشون فدائی و نگهبانی از ترک ها فراهم کرد و خود را تسلیم آنها نمود و از سنن و آداب اجداد خود هم منحرف شد و ترک ماب شد و نسبت او به عباس بسیار سست شد و همان سختگیری او نسبت به ائمه و حبس آنها در شهر سامره منتهی به شدت تقیه و غیبت امام زمان عجل الله فرجه گردید.



[۱۴۴] ظاهر وصیتنامه این است که امام جواد هنگامی از دنیا رفته که امام هادی هنوز به حسب ظاهر صغیر بوده و موسی برادرش از او کوچکتر

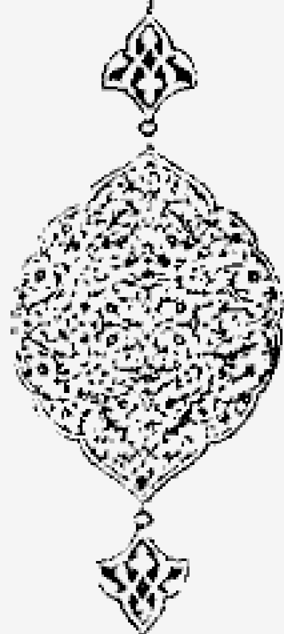



بوده و امام،عبدالله بن مساور را وصی بر اموال خود نموده و بر موسی و بر دختران خود، ولی خود امام هادی(ع) با این که صغیر بوده از دائرهٔ قیمومت عبدالله بیرون است و این خود بعد از توجه نص و صیت به آن حضرت دلیل دیگری است بر امامت او و این که می‌فرماید:چون موسی بالغ‌شد باز تحت سرپرستی او است دلیل سومی می شود، چون ولایت بر کبیر از شئون امامت است بنابر این استفاده قیمومت عبدالله بن مسارو بر همهٔ اموال امام جواد نسبت به امام هادی حمل بر تقیه شده است چنانچه مجلسی(ره) گفته و معنی دیگری هم برای(صیر عبدالله بن المساور) الخ، نقل کرده که قیمومت او را مقید به اذن امام هادی می کند به این بیان ـ امام جواد اختیارات این عبدالله را همان روز به امام هادی سپرد ـ که(فاعل " صیر " به امام جواد بر گردد و عبدالله مفعول آن باشد و ذلک عطف بیان عبدالله و الیوم، یوم وصیت باشد و ضمیر الیه به امام هادی بر گردد) و بنابر این جملهٔ و یصیر امر موسی الخ بیان حال موسی است بعد از بلوغ و " بعد " به ضم متعلق به آن است و از کلمهٔ هما جملهٔ تازه‌ای شروع شده است.

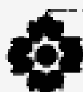
و مقصود این است که امام هادی و موسی بعد از استقلال در امر باید رعایت شرائط وقف را بکنند و مقصود از این جمله هم همان موسی است که بعد از بلوغ رعایت امامت امام عسکری را بنماید.

[۱۴۵] از مجلسی(ره) ـ فقد احدث فیک امراً ـ یعنی خدا تو را به وسیلهٔ مرگ برادرت که بزرگتر بود پیش او امام ساخت و برای خدا دربارهٔ تو بدا حاصل شد، پایان.

ولی ظاهر این است که با موت محمد شبهه‌ای که با وجود او نسبت به امامت میان شیعه پدید می شد مرتفع شده نه آنکه اصل امامت تغییر یافته باشد.



مقصود این است که اگر محمد با کمالات و مقبولیتی که داشت بعد





از امام هادی زنده بود برای شیعه نسبت به امامت حضرت حسن عسکری شبههٔ سختی پدید می شد و اثبات امامت او مشکل می شد و چون محمد قبل از پدرش فوت کرد این شبهه بر طرف شد و بایستی امام حسن عسکری از این نعمت قهری شکر گزار باشد.

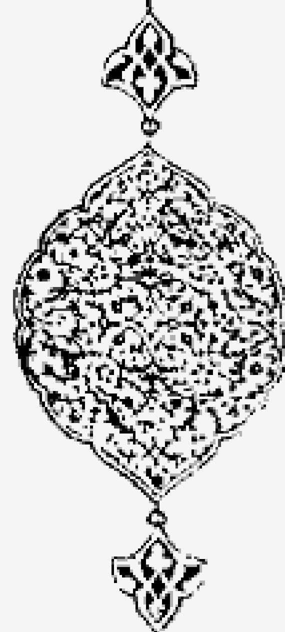
[۱۴٦] از مجلسی(ره) ـ برای جملهٔ " بدا للّٰه في أُبي محمد " الخ این معنی نقل شده است:«دربارهٔ ابی محمد بعد از ابی جعفر به سبب تقدیر مرگ ابی جعفر از طرف خدا برای مردم ظاهر شد آنچه را نمی فهمیدند پیش از آن» یعنی امامت امام حسن عسکری با وجود برادر بزرگتر و لایق او برای مردم مفهوم نمی شد و به سبب مرگ ابی جعفر امامت او برای مردم مفهوم گردید.

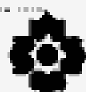
[۱۴۷] از مجلسی(ره) ـ حجت او محکم‌تر است ـ یعنی در برابر ادعای باطل برادرش جعفر کذاب که معروف به فسق و فجور بوده است.

[۱۴۸] از مجلسی(ره) ـ محمد بن علی بن بلال از سفراء و ابواب معروف و مسلّم امام عسکری و حجة بن الحسن(ع) بوده است.

[۱۴۹] از مجلسی(ره) ـ مقصود مدینهٔ طیبه است و شاید ابو جعفر در آنجا می توانسته خدمت او برسد یا خبری از او به دست آورد، و بعضی گفته‌اند مقصود همان شهر سامره است ومنظور این است که سفراء خاص از او خبر دارند.

[۱۵۰] از مجلسی(ره) ـ قلانسی یعنی کلاه فروش و عمری با عین مفتوحه و میم ساکن نخستین نواب اربعهٔ امام عصر(ع) و او ابو عمرو عثمان بن سعید است و دومی پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان و سومی ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی و چهارمی ابوالحسن علی بن محمد سمری که هنگام وفات در برابر درخواست تعیین وصی گفت«للّٰه امر هو بالغه» و سال ۳۲۹ وفات کرد و غیبت کبری که ما در آنیم آغاز شد خدا در فرج او تعجیل







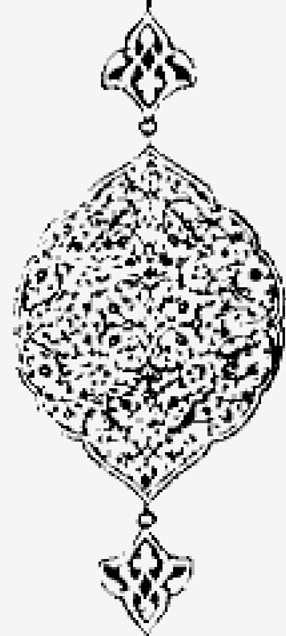
کند و مشکل این امت را حل نماید، «اشار بیده» یعنی از هر دستی دو انگشت ابهام و سبابه را گشود، چنانچه در عرب و عجم برای بیان کلفتیِ گردن بدین طریق اشاره کنند یعنی جوانی است نیرومند و گردنش چنین است، و مؤید آن است روایت شیخ که گوید: «من او را دیدم و گردنش چنین است».

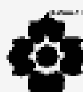
گوید و به خاطر من آمد که به گردن خود اشاره کرده باشد و آن را معرف نموده باشد.

[۱۵۱] از مجلسی(ره) ـ زبیری لقب یکی از اشقیاء معاصر آن حضرت بوده که آن حضرت را تهدید به قتل کرده و خدا به دست خلیفه یا دیگری او را کشته، بعضی آن را به فتحِ(ز) و کسرِ(ب) خوانده‌اند به معنی آدم زرنگ و مکّار، و گفته‌اند مقصود مهتدی عباسی است که به دست تُرکانِ درباری کشته شد و تاریخ ولادت در اینجا مخالف با نظر خود کلینیِ(ره) وارد شده زیرا که بعد می گوید ولادت حجت در سال ۲۵۵ بوده است و ممکن است این اختلاف از نظر حساب کسر سال باشد که در این روایت آن را به حساب آورده و مصنف آن را انداخته است.

[۱۵۲] رأیته، یعنی قائم (ع) را دیدم ـ میان دو مسجد یعنی میان حرم مکه و مدینه، یا میان مسجد مکه و مدینه، یا میان مسجد کوفه و سهله، یا مسجد سهله و صعصعه، چنانچه در بعضی اخبار بدان تصریح شده ـ پسر بچه بود، یعنی ریش او نروئیده بود، از مجلسی(ره).

[۱۵۳] از مجلسی(ره) ـ قنبر کبیر همان خادم امیرالمؤمنین(ع) است و " له حدیث " یعنی داستان معروفی دارد که صدوق در اکمال الدین به سند خود از قنبری روایت کرده، گوید صاحب الزمان از جای نامعلومی هنگام ستیز او برای گرفتن میراث امام عسکری ظاهر شد و فرمود: ای جعفر چرا متعرض حقوق ما می شوی؟ جعفر متحیر و مبهوت شد و امام غائب شد







و هر چه او را جست نیافت و چون جدهٔ آن حضرت مادر امام حسن عسکری وفات کرد دستور داد او را در همان خانهٔ مدفن امام به خاک سپارند، جعفر در مقام ممانعت بر آمد و گفت خانهٔ من است و نباید در آن دفن شود، امام ظاهر شد و گفت: ای جعفر(این خانهٔ تو است؟) و غایب شد و دیگر او را ندید.

[۱۵٤] از مجلسی(ره) - جلاوزه، جمع جلواز است بکسر جیم و آن شرطی است مانند ترکی و آنان طائفه از اعوان حکومتند، یا اولین دستهٔ پیش جنگ و ظاهر این است که همان‌هایند که در فارس آنها را یساول گویند، و مقصود از سواد ارض عراق است، پایان.

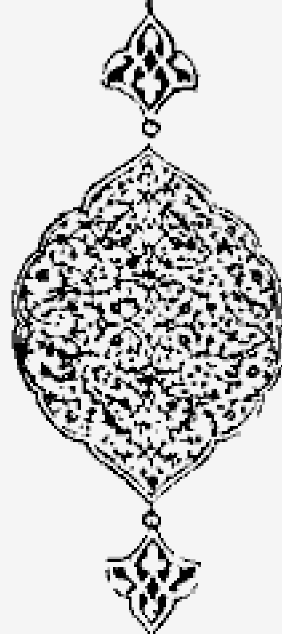
من می گویم شرطی در این زمان به اصطلاح تشکیلات حکومتهای عربی مأموران کلانتری ها است که در ایران پاسبان گویند، به این مناسبت ما جلواز را به کلمهٔ پاسبان ترجمه کردیم.

[۱۵۵] از مجلسی(ره) - مضرسه، یعنی به شکل همان سنگی بود که از زمین برداشته بود «مولانا» یعنی امام قائم و همانا او را شناختند به واسطهٔ ظهور معجزه به دست آن حضرت.

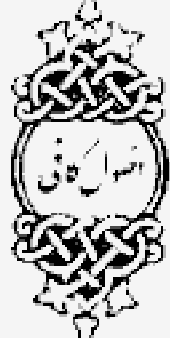
[۱۵٦] از مجلسی(ره) - ابو عبدالله صالحی همان عبدالله بن صالح است که ما در او سخن کردیم و این روایت دلالت دارد که از سفراء بوده، و ممکن است سؤال به توسط سفراء انجام شده باشد و در علت عدم جواز بیان نام اشاره‌ای است به اختصاص حرمت آن به زمان غیبت صغری ولی این اشارهٔ معارضه با اخبار داله بر عموم حکم نکند چون:

۱ - روایت صدوق از عبدالعظیم حسنی از امام دهم(ع) که دربارهٔ قائم فرموده بردن نامش روا نیست برای شما تا خروج کند و زمین را پر از عدل و داد نماید الخ.

۲ - و روایت دیگر او به سند حسن از امام کاظم(ع) که در مورد یاد





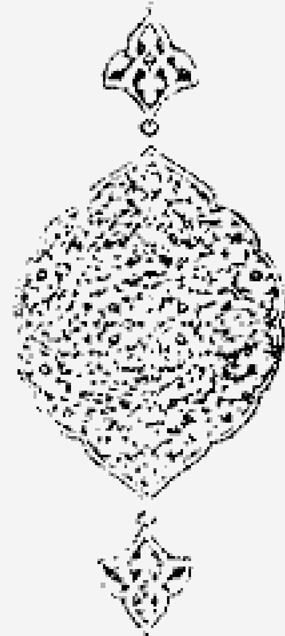


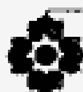
کردن امام قائم(ع) فرمود: برای شما حلال نیست نامش را ببرید تا خدا عز و جل او را ظاهر کند و زمین را به وسیلهٔ او پر از عدل و داد نماید الخ.

۳ ـ به سند او از جابر از ابی جعفر(ع) فرمود از امیرالمؤمنین(ع) از مهدی پرسیدند، عرض کرد یا بن ابی طالب به من بگو نام مهدی چیست؟ فرمود: از نامش نپرس زیرا حبیب و خلیلم به من سفارش کرده نامش را باز نگویم تا خدا او را مبعوث کند و آن را خدا و رسولش در علم خود سپرده است و در این موضوع اخبار بسیاری وارد است. پایان، نقل از مجلسی(ره).

ولی ظاهر این است که مقصود از اسم همان آدرس و نشانی به شخص او است که ملازم با معنی غیب است و گر نه تعبیر از او به لقب حجة اللّٰه یا امام عصر یا کلمهٔ محمد هیچ تفاوتی ندارد و به علاوه از آنکه در ادعیه و بعضی اخبار گذشته بدان تصریح شده است چنانچه خود مجلسی(ره) اعتراف دارد و خود مقابل نمودن نام بردن را با دیدار شخص او به همین معنی دلالت دارد و مقصود این است که نه او را توان دید و نه نشانی او را توان به دست آورد.

[۱۵۷] از مجلسی(ره) ـ در این روایت مبالغهٔ بسیاری شده در ترک ذکر نام، و بسا آن را حمل کردند به اینکه شبیه کافر است در مخالفت امر خدا از راه دلیری و عناد چنانچه گوئی بر این کار جرئت ندارد جز شیر و به زودی بدانی که کافر در اخبار بر مرتکب کبائر اطلاق شده است، در بعضی اخبار هم هست که ارتکاب گناه بی لذت مایهٔ سبک شمردن دین است و موجب کفر است، زیرا بعد از اطلاع بر نهی از اسم بردن امام زمان ارتکابش از راه بی اعتنائی به شرع و صاحب آن است و این عین کفر است، و بعضی گفته‌اند که مقصود از صاحب الامر مطلق امام است و منظور این است که تعبیر از امام به نام کوچک و مخصوص او چون یا جعفر، یا موسی استخفاف و موجب کفر است و تکلف در این معنی نهان نیست.







[۱۵۸] از مجلسی(ره) - فعندها، یعنی در موقع تحقق این حالت در انتظار فرج باشید و آن دور کردن هم و غم است به ظهور امام(ع)، زیرا چون وقتی معین نکرده است در هر وقتی از اوقات ظهور او احتمال میرود، از رحمت خدا نومید نباشید و برای تعجیل فرج دعا کنید و در هر زمانی به انتظار آن باشید، زیرا شایع است که همه زمانها را به این تعبیر«هر صبح و شب» ادا می کنند و ممکن است مراد از فرج لقاء خدا یا ظهور حجت باشد.

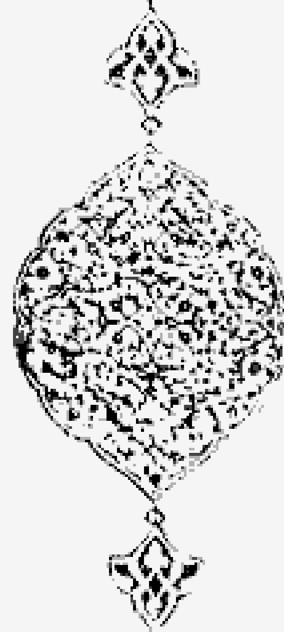
[۱۵۹] از مجلسی(ره) - مقصود از امام مستتر در این روایت امامی است که در حال تقیه و گرفتار حاکم جور است و بر سر کار نیست خواه عیان باشد و خواه غائب و نهان. صدقهٔ نهانی نزد اکثر اصحاب افضل از صدقه عیانی است، و بعضی هم در این جا تفصیل دادهاند و مقصود امام تنظیر است برای درک مطلب نه استدلال به قیاس. " حال هدنه " یعنی حال صلح و ترک تعرض نسبت به ائمهٔ نا حق به دستور خدا طبق مصلحت عمومی " و تخوفکم من عدوکم " دلالت دارد که خود بیم از دشمنِ حق هم، ثوابی دارد و با انضمام به عبادت ثواب مضاعف می شود، " انکم سبقتموهم " از کلام امام هشت وجه برتری استفاده شود.

۱ - سبقت در ایمان به خدا و رسول و دخول در دین حق و اقرار بدان و سابقین افضل از لاحقین باشند به دلیل قول خدا تعالی «و السابقون السابقون اولئک المقربون» و هم آیهٔ «و السابقون الاولون من المهاجرین والانصار» چون ایمان سابقین زمینه و کمک به ایمان لاحقین است.

۲ - برای سبقت در عمل به احکام نماز و روزه و حج و خیرات دیگر به اعتبار ادلهای که در وجه اول ذکر شد.

۳ - برای عبادت نهانی با امام مستتر و اطاعت او در حال خوف از دشمن.

۴ - صبر و شیکبائی با امام در سختی و گرفتاری.






۵ ـ انتظار ظهور دولت حق که خودش عبادتی است مستقل.

۶ ـ خوف و هراس بر وجود امام و بر نفوس خودشان از پادشاهان و خلفاء جور و از ستم و عدوان آنان.

۷ ـ نظر افسوس و دریغ بر غصب حق امام و فیء و خمس او و حقوق خودشان از زکاة و خراج و امور دیگر.

۸ ـ صبر بر این بلاها و گرفتاریها بر دین و عبادت و طاعت از امام و خوف از دشمن از نظر قتل و اسارت و غارت مال و عرض. و یاران دولت مهدی(ع) از این فضائل ندارند. پایان، نقل از مجلسی(ره).

من گویم ـ در دنبالهٔ حدیث اعتراضی است از راوی و جوابی از امام(ع).

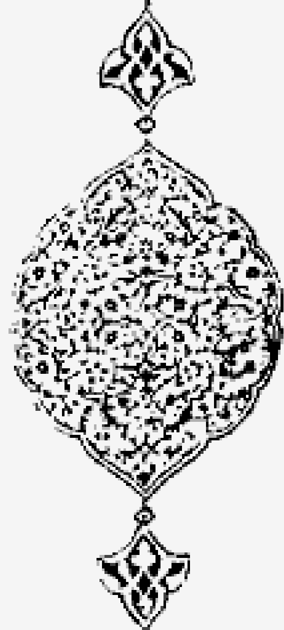
حاصل اعتراض راوی این است که با وجود آنکه ما در وضع امام مستتر فضل بیشتری و ثواب بیشتری داریم چه آرزوئی برای ظهور امام داریم؟

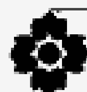
امام می فرماید: از نظر شخص شما چنین است، ولی این دلیل همت کوتاه شما است که فضائل را برای خود می سنجید، ولی از نظر عمومی که ملاحظه کنید با ظهور دولت حق سراسر مردم به فیض درک حقائق می‌رسند و هدف عمومی اسلام برقرار می شود و مردم با همت و بزرگ باید در فکر عموم باشند نه تنها در فکر خود، این است که امام از این کوته نظر راوی اظهار تعجب می کند و می فرماید: سبحان الله...

[۱۶۰] از مجلسی(ره) ـ شیخ بهائی گفته است امام ظاهر و مشهور مانند مولای ما امیرالمؤمنین(ع) است در ایام خلافت ظاهر او.

« مستتر مغمور » یعنی غیر متظاهر به دعوت جز برای خواص مانند آن حضرت در زمان خلفاء متقدم بر او، و چون ائمهٔ دیگر و امام زمان مولای ما مهدی(ع) در این عصر. انتهی.

« کي لا تبطل حجتك » اشاره است به قول خدا تعالی «لئلا یکون







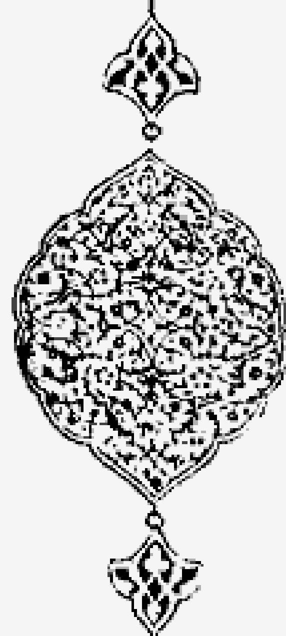
للناس علی الله حجة بعد الرسل» تا پس از فرستادن رسل مردم را بر خدا اعتراضی نباشد.

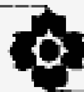
یکی از محققین گفته، امامیه با این بیان دفع ایراد مخالفین را کرده‌اند، امامیه گویند نصب امام بر خدا لازم است زیرا اگر مردم رئیسی نداشته باشند که آنها را از نارواها جلو گیرد و به وظائف لازمه وا دارد، لطف خدا که باید نسبت به مردم حاصل نیاید زیرا با وجود امام مردم اقرب به طاعت و ابعد از گناهند.

مخالفین در اینجا چنین اعتراض کنند که وجود امام لطف و سودمند است در صورتی که ظاهر و مقتدر و جلوگیر از قبائح و مجری احکام و اعلاء کلمهٔ اسلام باشد و شما در امام آن را شرط ندانید و به امام خانه نشین عقیده دارید و آنچه لطف است در وجود امام خانه نشین و غائب محقق نیست و وجود امام خانه‌نشین و غائب محقق لطف نیست.

جواب، این است که خود وجود امام لطف است گرچه بر سر کار نباشد چنانچه از این کلام امیرالمؤمنین(ع) استفاده می شود، و تصرف او در امور لطف دیگری است و توضیح آن در کلام شیخ بهائی است در شرح اربعین که گفته: این حدیث و حدیث معروف که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مردن جاهلیت مرده است، دلالت ظاهری دارند بر صحت عقیدهٔ امامیه که امام زمان ما مولای حجة بن الحسن المهدی است، مخالفین شیعه سرزنش زنند که اگر به او دست نرسد و اخذ مسائل دین از او نشود چه ثمری دارد شناختن او تا نادان به وی چون مردن جاهلیت بمیرد؟

امامیه جواب دهند که فائده از وجود امام منحصر به دیدار و اخذ مسائل نیست بلکه خود عقیده و تصدیق به وجود او و به عنوان خلیفهٔ خدا در زمین مطلوب است، و رکن ایمان است مثل تصدیق معاصرین پیغمبر به وجود او و نبوت او.







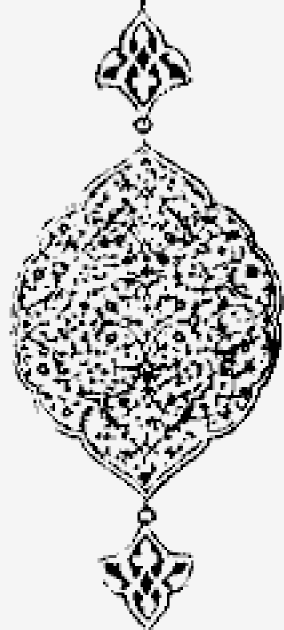
جابر بن عبد اللّه انصاری روایت کرده است که پیغمبر(ص) مهدی(ع) را یاد کرد و فرمود: همان کس است که خدا عز و جل به دست او مشارق و مغارب زمین را بگشاید، از دوستان خدا غیبتی دارد که ثابت نماند مگر کسی که خدا دلش را به ایمان آزموده است.

جابر گوید: من گفتم: یا رسول اللّه شیعهٔ او در زمان غیبت از وجود او سودی برند؟ فرمود: آری به خدائی که مرا به راستی مبعوث کرده است، به راستی آنها به نور وی پرتو یاب باشند و به ولایت او در زمان غیبتش سود برند مانند سود مردم از خورشید پشت ابر.

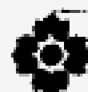
سپس امامیه طعن و سرزنش را بدانها برگردانیده و گفته‌اند شما امام زمان در این حدیث را(مرگ جاهلیت) یک پادشاه صاحب نفوذ دنیوی می دانید، هر که باشد و هر چه باشد، دانا یا نادان،عادل یا ظالم چه سودی دارد معرفت یک نادان فاسق تا جهل بدان مایهٔ مردن به وضع جاهلیت باشد، و از این راه برخی مخالفین گفته‌اند مقصود از امام در این حدیث قرآن است.

امامیه جواب داده‌اند که چون می فرماید امام زمان خود را، این دلالت دارد که هر کسی در دوران خود امام زمانی دارد و نسبت به اشخاص تغییر می کند و قرآن چنین نیست، به علاوه مقصود از معرفت قرآن به وجهی که جهل بدان مایهٔ مردن به وضع جاهلیت باشد چیست؟ اگر مقصود دانستن لفظ و معنای قرآن است کار بر اکثر مسلمانان مشکل است زیرا این معرفت را ندارند، و اگر مقصود صرف تصدیق به وجود او است او هم مانند امام غائب است برای کسی که نتواند آن را بخواند و بداند و تشنیع به او وجهی ندارد.

من می گویم که سید مرتضی در این باره به طور مفصل در شافی بحث کرده، بدان مراجعه شود.



[۱۶۱] در این حدیث غیبت امام عصر عجل اللّه فرجه را تفسیر به




ناشناسی آن حضرت می کند، می فرماید معنی غیبت امام این نیست که در یک محیط دور دستی رفته و خود را از نظر مردم پنهان کرده باشد، بلکه به این معنی است که مردم او را نمی شناسند و کسی وجود او را در محیط چند ملیاردی بشر به عنوان امام زمان تشخیص نمی دهد و بسا با مردم آمیزش دارد و رفت و آمد دارد و خرید و فروش می کند.

[۱۶۲] از مجلسی(ره) - " لم اعرف نبیک " معرفت پیغمبر وابستهٔ معرفت خدا است زیرا کسی که معتقد به خدا نیست و به دلیل وجوب لطف، هدایت بندگان را بر او لازم نداند، پی به مقام رسالت پیغمبران نبرد پس سابقهٔ شناختن خدا و اعتقاد به اینکه اظهار معجزه به دست دروغ گو مایهٔ واداشتن به کار زشت است و زشت بر خدا روا نیست، لازم است کسی که نفهمد خدا کار بیهوده نمی کند و خلقت بشر بی تکلیف و ثواب و عقاب بیهوده است و از خدا روا نیست نمی تواند پی به حق بودن پیغمبران ببرد.

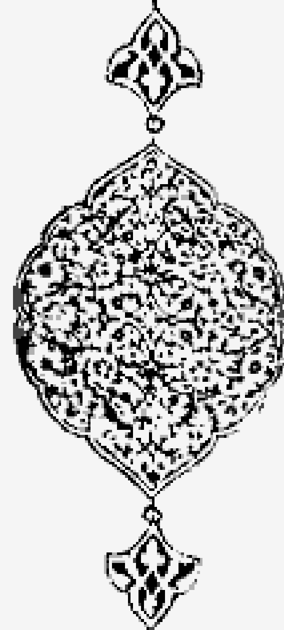
یا گفته شود مقام رسول را ازمقام فرستندهٔ او توان شناخت و به اندازهٔ معرفت به عظمت خدا عظمت رسول خدا شناخته می شود.

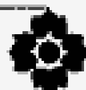
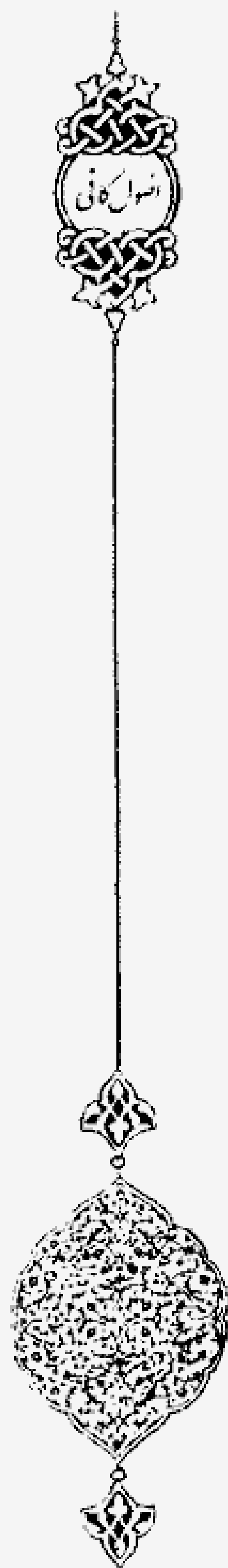
یا به تعبیر دیگر کسی که به صانعی معتقد نباشد چگونه به رسالت رسولی از طرف او معتقد می شود؟

توقف معرفت امام بر معرفت پیغمبر از این راه است که امام به معرفی و نصب و تعیین از طرف پیغمبر شناخته می شود.

یا به اعتبار این که درک عظمت مقام جانشین و خلیفه منوط به درک عظمت خلیفه گذار است زیرا نائب و قائم مقام او است و حاصل این است که:

هر که بفهمد نیاز به پیغمبر برای معرفت خدا و دانستن موجبات رضا و غضب او است و برای این است که سبب نظم امور مردم باشد و آنها را به صلاح بخواند و از هر شر و تباهی براند و دین درست برای آنها مقرر دارد و



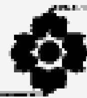



نگذارد از جاده راست بیرون شوند، در این صورت می داند که پس از وفات او باید کسی به جای او باشد که در علم و عمل و اخلاق و کمالات مانند خود او باشد تا مردم را به همان راهی برد که او می برد حافظ دین و شرع او باشد و معصوم از خطاء و لغزش، و اگر پیغمبر را به این وصف نشناسد و او را یک سلطان مقتدری داند که بر پایهٔ اجتهاد و تخمین کار می کند و مردم می توانند به جای او کسی را بگمارند و انتخاب کنند چنانچه عقیدهٔ مخالفین است و می تواند مانند عثمان ومعاویه و یزید و بنی مروان خلیفهٔ او باشند، در حقیقت نه امام را شناخته و نه پیغمبر را.

[۱٦٣] از مجلسی(ره) - " مع خیار أبرار هذه العترة " یعنی اشراف و نیکان اولاد رسول و آنها را جمع آورده شاید اشاره به رجعت ائمهٔ دیگر باشد(یا برای ابهام امر قائم ع) تعدد اراده از نظر اظهار و اخفاء و غیبت است و مقصود از غایات منافع و علل غیبت و اظهار است و نهایات مدتهای متعددی است که برای ظهور در نظر گرفته می شود طبق مصالح وقت.

[۱٦٤] از مجلسی(ره) - " فیمن هذا " استفهام برای بیان کمی است، یعنی عمل به آداب دلنشین ائمه کمیاب است و از این جهت علم برچیده و نور دیده شود... در بعضی نسخه‌ها " فمن هذا " آمده، یعنی از این جهت و " لهذا " بعد از آن برای تأکید است و هذا اشاره به کلامی است که ساقط شده.

و در روایت نعمانی چنین است " و هم بها عاملون " : اُنس دارند بدانچه مکذبان از آن وحشت دارند و مسرفان از آن گریزانند و به خدا سخنی است که رایگان داده می شود، هر که آن را بشنود درک می کند و می فهمد و بدان می گرود و پیروی می کند و آن را برنامهٔ خود می داند و وسیلهٔ اصلاح می سازد، بعد می فرماید که " فمن هذا " - کیست این مرد خردمند؟ " یصدقون " از فعل مجرد یعنی راست گویند در نقل آن از علماء



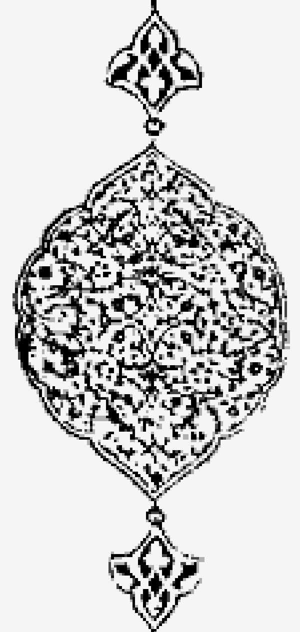


که ائمه هستند. پایان کلام مجلسی(ره).

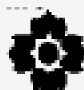
ولی ظاهر این است که یصدقون مجهول از بابت تفعیل است، یعنی تصدیق نشوند در نقل آن، و به عبارت دیگر یعنی خریداری ندارد که این متمم علت برچیده شدن علم است که حاصل این است که برچیده شدن علم دو سبب دارد، یکی این که ناقلان درست ندارد و دیگر این که خریدار ندارد، زیرا صدق ناقل از " کما سمعوه " فهمیده می شود و اگر این هم به معنی راستگوئی ناقل باشد تأکید است، و بهتر همان معنی است که ما ترجمه کردیم و استثناء بعد هم نسبت به ناقل است و هم پذیر او مصدق.

[١٦٥] از مجلسی(ره) ـ آب را به معنی دانش آورده، زیرا مایهٔ زندگی روح است چونانکه آب مایهٔ زندگی تن است و نهانی دانشمند موجب نهانی دانش است.

[١٦٦] از مجلسی(ره) ـ در بعض نسخ است که " لا لهُ فی غیبته عزله " یعنی در حال غیبت هم از مردم بر کنار نیست بلکه در میان آنها است و او را نشناسند، و اول اظهر است و موافق با کتب دیگر است و " طیبه " اسم مدینه است و این دلیلی است که آن حضرت غالباً در مدینه و اطراف آن است یا همیشه یا در زمان غیبت صغری، و اینکه گفته‌اند طیبه نام محل مخصوصی است جز مدینه که آن حضرت با یاران مخصوص خود در آنجا بسر می برد، رجم به غیب است " در سی وحشتی نیست " یعنی چون آن حضرت در حال غیبت با سی تن از یاران محرم خود بسر می برد یا با بیست و نه که با خود او سی هستند وحشتی و هراسی ندارد، و بعضی سی را میزان سن ثابت آن حضرت دانسته‌اند، ولی بسیار دور است.



[١٦٧] از مجلسی(ره) ـ بعضی مفسرین گفته‌اند منظور آیه همهٔ ستاره‌ها است که روز نهانند و شب عیان، و بعضی گفته‌اند مقصود پنج ستارهٔ سیار است جز خورشید و ماه که آنها را متحیره خوانند، چون در سیر خود



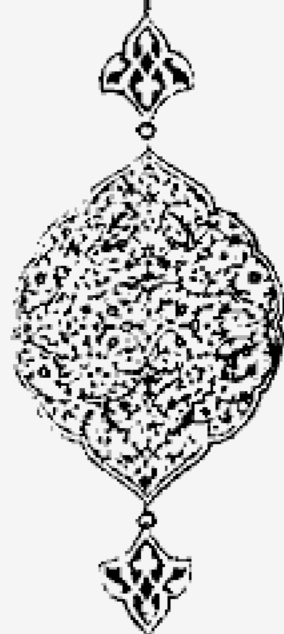

پیش رفتن و برگشتن دارند و آن را به امامی که از مردم غایب شود تفسیر کرده، و غیبت او سال ۲٦۰ که سال وفات امام حسن عسکری است و آغاز امامت امام قائم(ع) بیان کرده است.

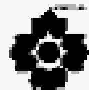
[۱٦۸] از مجلسی(ره) - توقع فرج از زیر پا کنایه از نزدیکی و آسانی آن است چون چیزی که زیر پا است به محض برداشتن پا به دست آید.

[۱٦۹] از مجلسی(ره) - "اغتیال" ربودن و به غافلگیری کشتن است و شاید مقصود از آن قتل با اسلحهٔ آهن باشد و منظور از مرگ در بستر کشتن با زهر باشد.

[۱۷۰] از مجلسی(ره) - "رغم انفه" کنایه از خواری است و شاید مقصود از آن در اینجا کشتن با زهر و چیز دیگر باشد و شاید تردید از راوی است.

[۱۷۱] از مجلسی(ره) - "سمعت هذا الحدیث" غرض وی از این سخن این است که در این حدیث احتمال جعل و دروغ نیست، زیرا من این حدیث را پیش از پنجاه سال از ولادت و غیبت امام قائم(ع) شنیدم بلکه پیش از ولادت جد او شنیدم و شنیدن آن یا در زمان امام جواد بوده یا امام رضا(ع) پس این خبر از چند جهت متضمن اعجاز است و جای شک ندارد، زیرا ولادت این راوی در سال هشتاد هجرت بوده و وفاتش در سال دویست و شصت و هفت است، و عمر او وقت وفات آن حضرت هشتاد و هفت سال بوده و ۱۲ سال از عمر او را و هفت سال از امامت او را درک کرده و در این سالها این حدیث را به دست آورده، و به حقیّت خبر استدلال کرده است به این که اخبار از این امور قبل از وقوع آن بوده و این خود دلیل قطعی است بر حقانیت قائم و امامت و غیبت آن حضرت چون همهٔ اینها پیش از وقوع خبر داده شده است.







شیخ امین الدین طبرسی قدس سره در اعلام الوری بعد از نقل اخبار در نص بر ۱۲ امام و بر امام قائم(ع) به خصوص به این لفظ گفته است:

آنچه از نصوص ما ثبت کردیم به امت قائم(ع) دلالت دارند بر سه وجه:

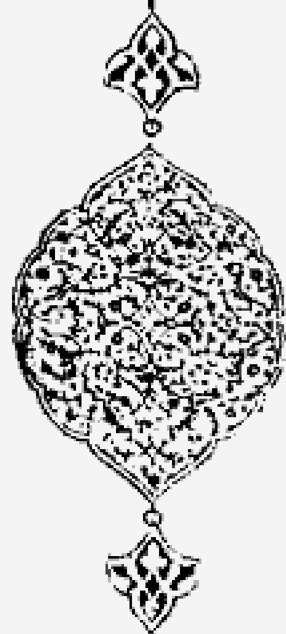
۱ - اخبار نص بر دوازده امام.

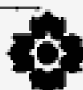
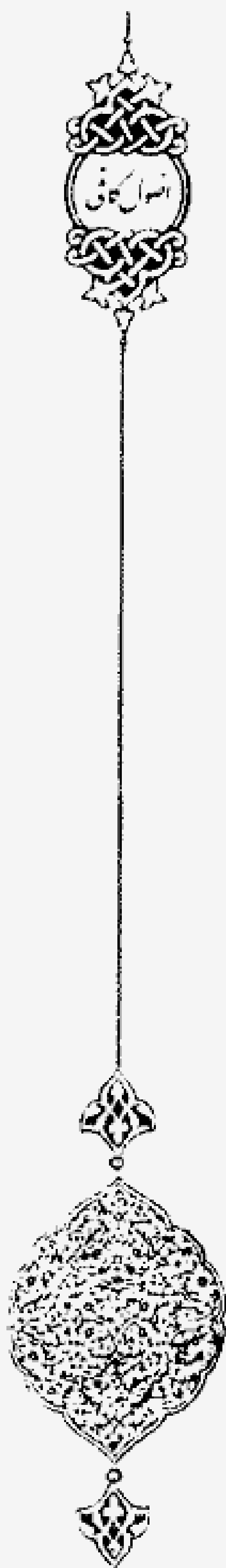
۲ - اخبار نص صادر از پدرش به خصوص.

۳ - اخبار نص بر غیبت او وصفت مخصوص آن و وقوع آن در موقع نامبرده بدون اختلاف و کم بود و ممکن نیست جمعی دروغی بتراشند از حادثهٔ آینده‌ای و آن حادثه طبق آن واقع شود و چون اخبار غیبت پیش از زمان حضرت حجت بلکه زمان پدر و جدش شیوع داشته تا آنکه کیسانیه در امامت ابن الحنفیه و ناووسیه در امامت ابی عبد الله و ممطوره در توقف بر امامت امام کاظم(ع) بدان تمسک کرده‌اند و محدثین شیعه از ایام امام باقر و صادق(ع) آنها را در اصول مؤلفه خود آورده‌اند و از پیغمبر و از هر کدام ائمه به ترتیب نقل کرده‌اند پس عقیده به امامت صاحب الزمان درست است چون این صفت در او است و غیبت و دلائل امامت با او است و احدی را نرسد که آن را منکر شود.

یکی از موثقین محدثین و مصنفین شیعه حسن بن محبوب زراد است و او است که کتاب مشیخه را نوشته که در اصول شیعه از کتاب مزنی و امثال او معروف تر است و بیش از صد سال بر غیبت امام مقدم است و برخی اخبار غیبت امام را در آن درج کرده است که ما در اینجا وارد کردیم و این اخبار پیش بر واقع تطبیق شده و مضمون آن بی اختلاف واقع شده است...الخ.

[۱۷۲] «اذا نقر فی الناقور» مفسرین گفته‌اند یعنی در صور دمیده شود، از نقر به معنی آواز کردن و اصل آن کوبیدن است که باعث آواز



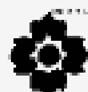
است.

... در این حدیث دل امام به صور تشبیه شده و آن الهامی که در آن واقع شود به دمیدن، از مجلسی(ره).

[۱۷۳] (ساحر) یعنی جادوگر از مجلسی(ره) - گفته‌اند ساحر کسی است که نیروی اثر بخشی بر جز خود دارد، خلاف از شریعت و آزار بخش بر مردم، چون جدا کردن زن و شوهر و دشمن ساختن دو کس، و گفته‌اند کسی است که امر فوق عادت آورد به اسبابی نهان که علت عادی آنند، و شامل معجزه و کرامت نیست که نیاز به هیچ سبب طبیعی ندارند و بر پایهٔ غفلت نباشند و به مجرد توجه نفوس کامله به مبدأ پدید گردند، و گفته‌اند جادوگر سخنی گوید و یا چیزی نویسد و یا افسونی دمد و کاری کند که در بدن یا عقل یا دل دیگری بدون تماس با او اثر بخشد، و (کاهن) به معنی پیش گو است و مدعی دانستن اسرار است، در عرب کاهنانی بودند چون شق و سطیح و دیگران بعضی را گمان بود که همرازی از جن دارد و برای او خبر می آورد و بعضی را گمان بود که از مقدمات و اسباب آینده را می فهمد و این قسم را عربها * عرّاف * می گفتند.

در صحاح است که کاهن همان ساحر است، و مقصود طلحه و زبیر از این سفارش این بود که خداش نماینده آنها تحت تأثیر معجزهٔ علی(ع) قرار نگیرد و به او نگرود و آنچه بیند حمل بر سحر و کهانت کند. پایان کلام مجلسی(ره).

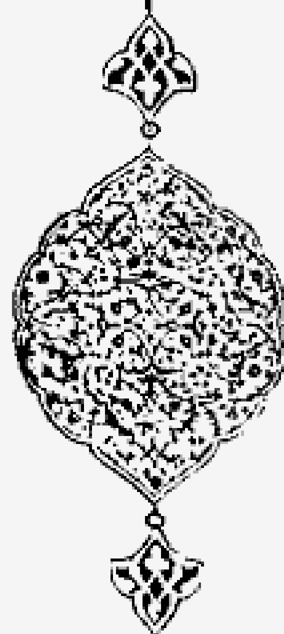
من می گویم موضوع قابل توجه این است که طلحه و زبیر در چه تاریخی این پیام را برای علی(ع) فرستادند، آنچه مسلّم است این است که پس از قتل عثمان و زمام داری علی(ع) بوده و در این دوران مدت کمی با آن حضرت زیستند که به جنگ جمل کشید و این هر دو نابود شدند و در این مدت کوتاه هم با آن حضرت سه گونه رابطه برقرار کردند.

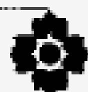



۱ - رابطه دوستی و طرفداری که به مجرد کشته شدن عثمان و توجه عمومی به آن حضرت به وجود آمد و این دو سر دستهٔ دعوت کنندگان علی به قبول زمام داری بودند و طلحه اول کسی بود که با آن حضرت بیعت کرد.

۲ - دوران بروز اختلاف با آن حضرت که به زودی آغاز شد و بروز اختلاف بر اثر مطامعی بود که آن دو نفر داشتند، در دوران ابو بکر و عمر، این دو تن از سران مهاجر بودند و احترام فراوان داشتند و پول فراوانی می‌گرفتند در دوران عثمان که بنی امیه بر کارها مسلط شدند و بیشتر درآمدهای حکومت اسلامی را به جیب می زدند، این دو تن هم در رأس بد گویان و انتقاد کنندگان ادامهٔ حکومت عثمان قرار گرفتند و چون در شورای شش نفری عمر کاندید خلافت شدند طمع خلافت هم روز به روز در مغز آنها قوت می گرفت و در حکومت علی(ع) می خواستند به عنوان معاون و وزیر وارد کار باشند و زمینهٔ جانشینی پس از علی را محرز کنند، حکومت عادله علی و بحران اقتصادی اسلام بر اثر اختلافات و شورش و تهی شدن بیت المال آنها را از آن درآمدهای سرشار محروم کرد و موضوع انحصار خلافت حَقّه به خاندان عصمت که علی در نظر داشت جلو طمع آنها را در خلافت سد کرد و آغاز گله و اظهار خلاف نمودند و به زودی از علی برگشتند و با عایشه پیوستند تا اینکه دورهٔ - ۳ - که جبهه مخالفت علنی و جنگ بود پدیدار شد، این پیام مناسب با دوران دوم است که هنوز طمع داشتند با آن حضرت توافقی حاصل کنند و یا در نهایت شدت جنگ جمل است که از خود نومید شده و به این وسیله راه گریزی می جستند.

[۱۷٤] منظور علی(ع) از استرحت او کاستن از خستگی و عصبانیتی است که طبعاً در چنین شخصی شعله‌ور است و در این حال نمی‌تواند توجه به حق و حقیقت داشته باشد و علی(ع) می خواست او را به وضع عادی وارد کند و او را ارشاد نماید.






[۱۷۵] علی(ع) می دانست که او با این وضعِ عصبانی سخنان زنندهٔ طلحه و زبیر را در برابر مردم می گوید و بیان آنها هم مایهٔ آبرو ریزی خود آنها است و هم از نظر افکار عمومی به ناچار نسبت به آن حضرت سوء اثر دارد و مصلحت بود که در صورت امکان این پیام و جواب آن در جلسهٔ خصوصی طرح شود.

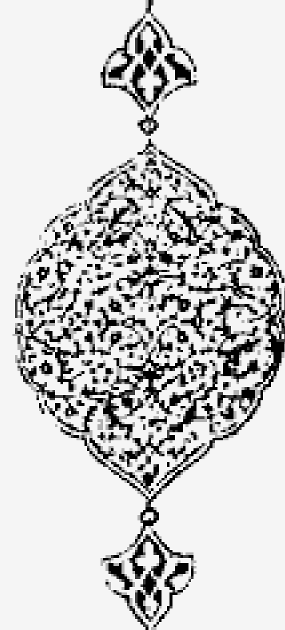
[۱۷۶] از مجلسی(ره) - " و ان کان النسب مقطوعاً " یعنی نسب در غیر موارد حقوق دینی اعتباری ندارد و رعایت آن لازم نیست چون خدا می فرماید(۲۲ سوره مجادله): (نیابی تو مردی را که به خدا و رسولش گرویدند با دشمن خدا و رسولش دوستی کنند، گر چه پدر یا پسر یا برادر یا عشیرهٔ آنها باشد) و شاید مقصود نسب ظاهری باشد یا از باب تسلیم مصلحتی و گر نه در قدح نسب طلحه اخباری وارد است و در این جا اشاره دارد که به واسطهٔ شورش خود از اسلام خارج شدند.

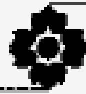
" فان کنتما صادقین " این کلام دو معنی دارد:

۱ - این که شما از اوّل ایمــان نداشتید و منافق بودید و اگر هم به راستی مؤمن بودید به واسطهٔ شورش خود از اسلام بیرون شدید چون قتال با امام را حلال دانستید که خدا اطاعت او را واجب کرده و گر نه در اصل ادعای ایمان دروغ گفتید.

۲ - شما به عنوان این که مرا برادر دینی خواندید مرا مسلمان دانستید و بعد مرا مخالف دین قلمداد کردید و خود را هم دیندار معرفی کردید و بر من خروج کردید، اگر راست می گوئید که من مسلمانم پس در خروج بر من و مخالفت با من مخالفت قرآن را کردید در ترک رعایت برادر دینی و خروج برا او، و اگر به دروغ مرا برادر دینی خواندید به فسق و کذب خود اعتراف دارید.

پایان، از مجلسی(ره).





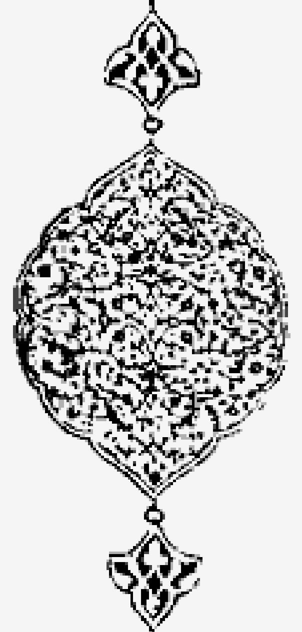

من می گویم، از این بیان مجلسی استفاده می شود که این پیام بعد از قیام بر علیه امام و در جبههٔ جنگ جمل بوده است.

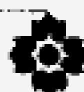
[۱۷۷] مقصود این است که در اسلام مصلحت درجه ۱ مراعات حق من است که مخالفت با مردم را تجویز می کند، اگر شما از روز اول این حق واقعی را رعایت کردید چرا از آن برگشتید؟ مصلحت درجه ۲ رعایت وحدت اسلامی است که به پیروی از زمامدار وقت محقق می شود و شما اکنون آن را هم نقض کردید.

[۱۷۸] از مجلسی(ره) ـ خدا دعای آن حضرت را دربارهٔ هر دو مستجاب کرد، زیرا زبیر در آغاز نبرد از میدان بیرون شد و مردی از بنی تمیم به دنبال او رفت و او را کشت، و طلحه در آغاز نبرد در خود میدان کشته شد ـ ظلم آنها در بارهٔ علی بیعت شکنی و مخالفت و انکار خلافت باطنی و ظاهری او بوده و افترا از نظر شرکت دادن او در قتل عثمان و استناد سحر و کهانت بوده، و کتمان شهادت نسبت به نصوصی که از پیغمبر دربارهٔ او شنیده بودند چنانچه روایاتی در این باره نقل شده است.

[۱۷۹] از مجلسی(ره) ـ مسوخ، جمع مسخ است و این حیوانات را از نظر شباهت مسوخ گویند نه آنکه از نتاج آنها باشند، زیرا مسخ شده‌ها پس از سه روز همه مرده‌اند چنانچه در خبر است، جُند بنی مروان یکی از قومهای گذشته‌اند و به این روایت استدلال کردند برای حرمت تراشیدن ریش و بلکه دراز کردن سبیل و برا آن اعتراض وارد است، زیرا این روایت دلالت دارد بر حرمت هر دو عمل معاً یا هر یک از آنها در شرع پیش از شرع ما، نه در شریعت اسلام و اگر گویند چون در مقام ذم بیان آنها را کرده است دلیل حرمت آنها در این شرع هم نیز می شود.

جواب گوئیم که امام در مقام ذم این دو کار نیست بلکه در مقام مذمت بیع مسوخ است چنانچه بنی اسرائیل برای صید ماهی در روز شنبه هم






مسخ شدند و این دلیل نیست که صید ماهی روز شنبه بر مسلمان حرام است، آری بعضی اخبار دلالتی بر تحریم دارد، ولی دلالت و سند آن مورد اعتراض است (در نتیجه دلیل حرمت آن در شرع اسلام مسلم نیست) و این جا مورد بحث در آن نیست.

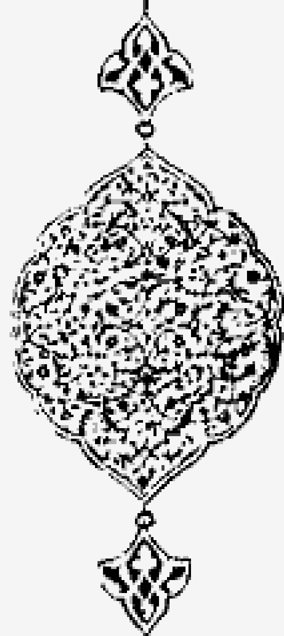
[۱۸۰] از مجلسی(ره) ـ محمد بن هشام (هاشم خ‌ل) همان خثعمی است که از عبد الکریم در غیر این حدیث روایت می کند و لی در این جا روایت از برادرش عبدالله است و او را در رجال نام نبرده‌اند... و بدانکه طبق این خبر باید عمر حبابه ۲۳۵ سال یا بیشتر باشد چنانچه از تواریخ ائمه(ع) بر آید.

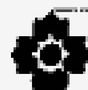
[۱۸۱] از مجلسی(ره) ـ ابو عبد الله بن عیاش گفته این ام غانم که صاحبه حصاة است غیر از آن حبابه والبیه صاحبهٔ حصاة نخست که جز این دو است ام سلیم است که سنگ او را پیغمبر و امیر المؤمنین(ع) مهر زده‌اند.

[۱۸۲] از مجلسی(ره) ـ ابن قیاما همان حسین است، محدث استرابادی گفته، گویا اشاره باشد بدانچه از محمد بن عمران روایت شده (کشی در ترجمهٔ یحیی بن قاسم ابی بصیر نقل کرده) گوید شنیدم امام صادق(ع) می فرمود: ما هشت محدث داریم که هفتم آنان قائم است، ابو بصیر بن قاسم بر خاست و سرِ آن حضرت را بوسید و گفت من این را چهل سال پیش از امام باقر(ع) شنیدم، انتهی.

من می گویم این خبر و امثال آن از جعلیات واقفیه است.

شیخ (ره) اخبار آنها را در کتاب غیبت خود آورده و جواب داده و اگر هم این روایت صحیح باشد ممکن است در بارهٔ امام باقر تا امام ۱۲ صادر شده باشد که هفتمی آنان قائم است با آن که ائمه را گفته و قائم را هفتم شمرده و این خود تشویش روشنی است در این خبر و تطبیق هشت با







هفت کار مشکلی است.

[۱۸۳] از مجلسی(ره) ـ ظاهر این است که این معجزه سبب رجوع وشّاء از عقیدهٔ واقفیه شده است با سائر معجزات و علوم دیگری که از آن حضرت دیده است و شیخ صدوق علیه الرحمه بعضی از آنها را در کتاب عیون خود نقل کرده.

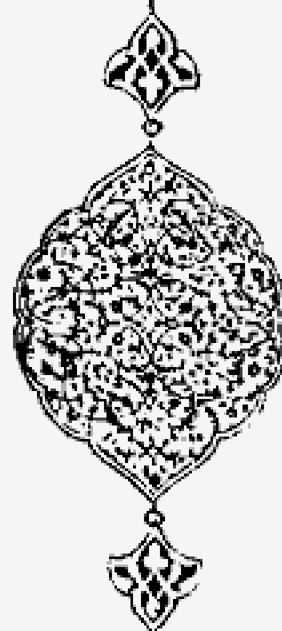
[۱۸٤] از مجلسی(ره) ـ " امر اللّه لاولیائه " مقصود امامت و وجوب طاعت است یا خروج و قیام به امر امامت و ممکن است صبر بر آزار و سازش با مخالفین هم در ضمن منظور باشد، و بعضی " امر اللّه " را کنایه از تحمل مظلومیت اهل بیت دانسته‌اند که از نظر مصلحت به سود اولیاء است.

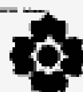
" حکم موصول " یعنی نسبت به امامی بعد از امامی چنانچه قول خدا(۵۱ سوره قصص): (و هر آینه به هم پیوستیم بر ایشان قول را) یعنی امامی را بعد از امامی و " قضاء مفصول " یعنی قطعی و بی تردید... و بعضی حکم موصول را به معنی عمومی گرفته‌اند، یعنی بعضی اولیاء از آن جدا نیستند، و قضاء مفصول یعنی ممتاز از باطل، و " قدر مقدور " اشاره است به قول خدا تعالی(۳۸ سوره احزاب): (و می باشد امر خدا اندازه مقدوری).

بیضاوی گفته یعنی قضاء مقضی و حکم قطعی، طبرسی(ره) گفته یعنی آنچه خدا بر پیغمبران خود فرو فرستد راجع به هر چه خدا خواهد قضائی است حتمی، و گفته‌اند مقصود این است که اندازه‌ای دارد از حکمت بی تفاوت و بعضی " قدر مقدور " را به معنی هم اندازه با گذشته دانسته‌اند بی کم و زیاد. پایان نقل از مجلسی(ره).

امام باقر(ع) در این بیانات زید را به نکات زیر متوجه می سازد:

۱ ـ امر الٰهی در تدبیر بشر که او را مختار آفریده است منوط به امکاناتی است که وقت معینی دارد و هنوز نرسیده است، امام طبق احاطهٔ عملی در انتظار سر رسید موعد مقرر است.






۲ ـ مردمی که تو را به خروج دعوت می کنند نه آمادگی غلبه بر حکومت مسلط وقت را دارند تا وظیفهٔ جهاد غلبه را انجام دهند، و نه وفا و صفای فداکاری در راه حق دارند تا وظیفهٔ جهاد استماته را انجام دهند.

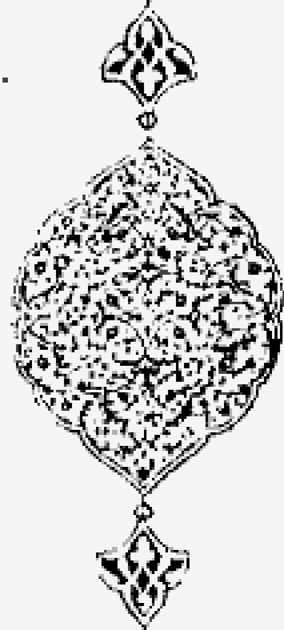
۳ ـ قیام تو به قصد واژگون کردن حکومت جور و کاخ ستم بی موقع و قبل از وقت است و به ناچار گرفتار می شوی و در می مانی و کشته می شوی.

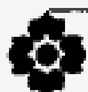
[۱۸۵] این حدیث یک مخاصمه‌ای است میان امام باقر(ع) و عموی والا تبارش زید بن علی، یا یک مصاحبهٔ عادی دوستانه و یا یک درد دل و راز گوئی و چاره جوئی مخلصانه بر پایهٔ بررسی او ضاع عمومی و تحقیق از مقتضیات وقت و کسب وظیفهٔ مذهبی؟

مجلسی(ره) ـ آن را به وجه اول حمل کرده و در شمار اخبار نکوهش و بدگوئی از زید آورده است و گفته بدانکه اخبار دربارهٔ زید اختلاف دارند و برخی از آنها دلالت دارند بر مذمت زید بلکه بر کفر او زیرا دلیل اند بر اینکه مدعی امامت شده و امامت ائمه بر حق را انکار کرده است و آن موجب کفر است مانند این خبر.

ولی باید گفت حمل حدیث بر یکی از دو وجه اخیر اوضح است زیرا:

۱ ـ در قسمت اول حدیث تا (فغضب زید) جمله‌ای نیست که دلالت بر ذمّ زید کند، خلاصهٔ این قسمت گزارشی است که زید خدمت امام می‌دهد و مقصودش فهم حقیقت و کسب تکلیف است، امام در پاسخ او می‌فرماید: امام بر حق مسئول وظائف خاصی است از طرف خداوند و هنوز دوران کناره گیری به سر نرسیده و مردم به پایهٔ عقل و فهم درک یک جامعهٔ عادلهٔ بشری نرسیده‌اند و نسبت به حق و حقیقت اخلاص و فداکاری ندارند و اگر مقصود تأسیس حکومت عادله و رهبری امام معصوم باشد با این مردم و با این وضع



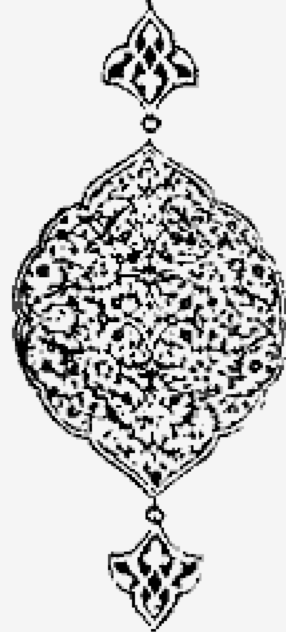




حاضر میسّر نیست و قیام در این شرائط موجود به شکست و نابودی می کشد.

۲ - در قسمت دوم می گوید: زید از این اظهارات در خشم شد، این خشم نسبت به امام و بیانات امام نیست بلکه نسبت به وضع محیط و وضع تأسف آور مردم است که امام باقر آنها را به بی وفائی و بی ایمانی نکوهش کرد و فرمود: نمی توانند تن زیر بار حکومت عادلهٔ حقه بدهند، و اینکه زید می گوید: امام از خاندان ما آن کس نیست که در خانه نشیند تا آخر، ممکن است ممکن است تعرض به مدعیان امامت فرق باطله باشد که در آن زمان بوده‌اند و بعد هم پیدا شدند و آنها کسانی بودند که با حکومت های جور سازش می کردند و برای حفظ ریاست خود هیچ تعرضی به آنها نداشتند مانند عبدالله افطح یا جعفر کذّاب، اینها با حکومتهای جور همکاری داشتند و آنها را با سکوت خود تقویت می کردند و از آنها مدد و کمک می‌گرفتند، امام تراشی هم یکی از سیاستهای معمولهٔ حکام جور بود در برابر ائمهٔ بر حق، مقصود زید این است که امام باید در جبههٔ مبارزه و معارضهٔ باطل باشد و این جهاد و مبارزه اشکال مختلفی دارد: جهاد علمی و تبلیغی، جهاد میدانی و شمشیری.

امام باقر در دوران خود در جبههٔ مبارزه مؤثری قرار داشت و همهٔ ائمه چنین بودند و دلیلش این است که خلفاء جور از آنها بیشتر می ترسیدند و نسبت به آنها بیشتر سختگیری می کردند و آخر هم آنها را به هر وسیله بود می کشتند، اگر کسی جهاد و مبارزه نکند که کشته نمی شود دلیل بر این که مقصود زید این است، دو چیز است:



الف - آنکه او، جدّ خود علی و عمّ خود امام حسن و پدر خود را به امامت قبول داشته و با آنکه علی(ع) در طول حکومت سه خلیفه در خانه نشست و امام حسن و پدرش زین العابدین عمرانه در حال صلح و خانه نشینی

به سر بُردند.

ب ـ اینکه امام باقر(ع) در بیانات خود او را به لفظِ برادر خطاب کرده و این دلیل بر کمال لطف و مهربانی امام نسبت به او است، و اگر خدای نخواسته زید در مقام خصومت و انکار امامت یا دعوی ناحق امامت خود بود، این تعبیر و اظهار دوستی شایسته و روا نبود.

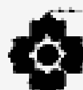
ج ـ اینکه در آخر حدیث وقتی امام خبر دار رفتن او را بیان می کند گریه می کند و به‌مخالفین خاندان نبوت نفرین می نماید.

۳ ـ در قسمت سوم امام باقر(ع) تعلیماتی دربارهٔ امر امامت و کلیات امور دینی بیان می کند که بسیار پُر ارزش است و یک درسهای عمومی است که به وسیلهٔ زید برای همهٔ مردم بیان شده است:

الف ـ در امور دین خصوص در مهمات دینیه چون امر امامت دلیل قاطع لازم است و آن یا قرآن است یا بیان قطعی پیغمبر یا گواه تاریخی و عقلی قطعی، و با شک و تردید نمی توان کاری کرد و گامی برداشت.

ب ـ خداوند کلی و جزئی امور دین را محدود ساخته و برای آن وقتی مقرر کرده و انضباط و وقت شناسی پایه و مایهٔ امور دینی است که می فرماید «جعل لکل شیٔ اجلاً و لکل اجل کتاب» هر چیزی مدت معینی دارد و آن مدت هم ثبت شده است و امام باید به همهٔ امور احاطه داشته باشد.

ج ـ در ضمن یک دوره سال چند ماه حرام مقرر شده، یعنی موقع هدنه و صلح عمومی و رخصت در ترک تعرض به کفار و دشمنان، برای رفع خستگی، برای تهیه ساز و برگ، برای تدبیر امور و طرح نقشه‌های درست و برای اینکه بلکه در این فرصت دشمن پشیمان شود و دست از جنگ بکشد به صلح درآید و بتواند دعوت حق را بشنود و در آن اندیشه کند و هدایت شود، زیرا در جوش جنگ و در حال نبرد فرصت فکر و تعقل و فهم حق و باطل نیست.





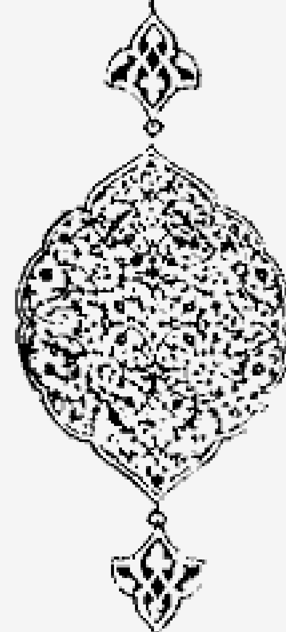
و مقصود اين است كه دوران تاريخ هم همين طور است و بسا سالها و قرن‌ها حكم ماه‌هاى حرام را دارد بايد در حال هدنه و ترک تعرض سپرى شود و موقع جهاد با شمشير و اسلحهٔ كشنده نيست و بايد به همان جهاد علمى و تبليغى اكتفاء كرد.

٤ ـ امام باقر ـ در آخر مى فرمايد: اينها وضع عمومى محيط است ولى از نظر شخص خودت حرف ديگرى است و آن اين است كه اگر تو نسبت به كار و اقدام خودت روشنى و وظيفهٔ وجدانى خود مى‌دانى كه در برابر حكومت جور و ستم قيام كنى و جانبازى كنى و داو طلب اين فداكارى هستى خودت دانى، يعنى براى تو روا است و نياز به اجازه ندارد.

در اينجا بايد متوجه بود كه جهاد بر دو قسم است، جهاد غلبه و جهاد استماته، اوّلى تكليف عمومى و موضوع كتاب جهاد فقه اسلامى و مشروط به شرائطى است كه در جاى خود بيان شده، ولى دومى تكليف خصوصى و شأن مصلحان دينى و بلكه بشرى است و اين گونه جهاد داوطلبى است و اختصاص به مردان بزرگ دارد كه مانند پروانه شيفتهٔ راه حق و فداكارى و جان بازى در راه حق شده‌اند.

در جهاد استماته شرطى نيست جز رسيدن به اين مقام و تكليفى نيست جز داوطلب شدن براى فداكارى در اينجا است كه امام پس از بيان وضع عمومى و عدم وجود شرائط يک جهاد ملى براى واژگون كردن حكومت باطل و ستمكار بنى اميه مى‌فرمايد:

حساب شخص تو از حساب عموم جدا است اگر تو همّت جانبازى و فداكارى در راه حق پيدا كردى و مى‌خواهى خود را قربان حق و حقيقت كنى بفرما، البته جانبازى در راه حق و قيام در برابر باطل بسيار مفيد و مؤثر است، در اين خصوص هرچه قيام كننده مظلوم‌تر و بى دست و پا تر و باطل قوى‌تر و ظالم‌تر باشد اثرش بيشتر است.







مثلاً قیام کودکان و شهادت آنان چنانچه در کربلاء واقع شد. در اینجا امام باقر(ع) تکلیف شخص زید را روشن کرده و او را در راه جانبازی تشویق نموده و خود را به حساب امام رهبر مسؤول در حفظ پایهٔ و مایهٔ دین، و دینداران از این امر معاف دانسته می فرماید: «اعوذ باللّٰه من امام ضلّ عن وقته».

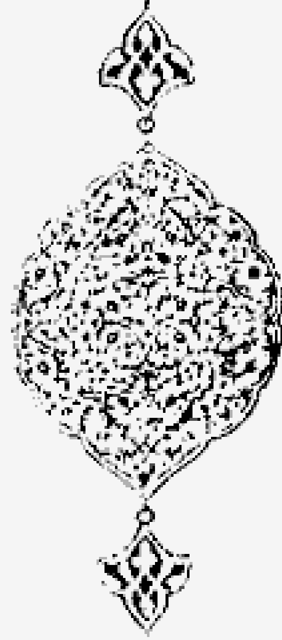
۵ ـ امام در آخر خبر مخالفان خود را که از همه جانب کار شکنی می کنند و وسیلهٔ تسلط دولت جور و حکومت باطل می شوند در چند طائفه که شامل اکثریت دوست و دشمن می شود معرفی کرده:

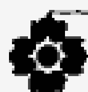
۱) مخالفان آشکار و معاند مانند خلفاء جور و طرف داران آنها که رسماً حرمت ائمه را زیر پا کرده و حق آنها را منکرند.

۲) موافقان بی انضباط و دوستان مهمل و بی پروا و سست خِرَد که اسرار حزبی را نگه ندارند و نقشه‌های محرمانه که سقوط و سرکوبی دشمن را نتیجه می دهد فاش می سازند و برای انجام امور اجتماعی و پیروزی بر دشمنی که همه نیروهای مادی و عمومی حکومت را در دست گرفته بدانها نمی توان اعتماد کرد.

۳) دوستان بدتر از دشمن که دربارهٔ ائمه غلو می کنند و آنها را الٰه و معبود می خوانند " نسبنا الی غیر جدنا " یعنی ما افتخار وصایت و خلافت از طرف جدّ خود داریم و آنها ما را نمایندهٔ بی واسطهٔ خدا می خوانند یا خدای مجسم می نامند و بر خلاف تعلیمات قرآن ما را معرفی می کنند و دربارهٔ ما مقامی را می گویند که خود ما نمی گوئیم.

منظور این است که اکثریت قاطع مسلمانان عبارتند از دشمنان سر سخت که همه چیز در دست دارند و از دوستان کار شکن و بی خرد که با آنها کاری نمی توان انجام داد و این علت اساس ترک تعرض رسمی به مخالفان حق است.







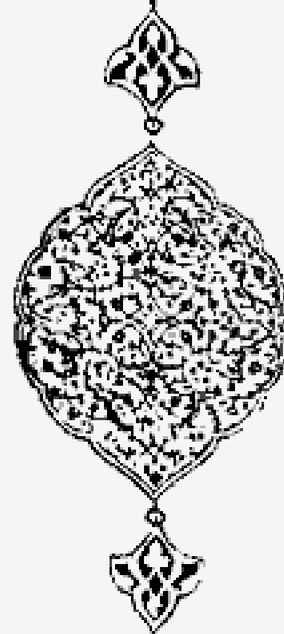
در نتیجه باید گفت زید بن علی(ع) یکی از مصلحان مذهبی و بشری بوده است که به مقام جان بازی و فداکاری در راه حق رسیده و در سخت ترین شرائط با ستم کارترین حکومت جبار بنی امیه مبارزه کرده و به وضع دردناکی در راه حق شهید شده است، علیه الرحمة و الرضوان.

[۱۸۶] مجلسی(ره) ـ در وجه نام گذاری دار السرقه چند وجه گفته است:

۱ ـ آنچه به نظر من رسیده است که فاعل قال، جعفری راوی حدیث و حاضر در مجلس باشد و مقصود این است که جعفری از خدیجه علت تغییر منزل و سکونت در خانه‌ای را پرسیده که بد نام است و آن را دار السرقه گویند برای آنکه بسیار در او دزدی شده و خدیجه جواب داده که این خانه را محمد بن عبدالله بر گزیده و ما بعد از او در آنجا ماندیم و نتوانستیم آن را ترک کنیم.

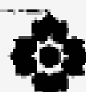
۲ ـ گوینده موسی است و آن را دار السرقه نامیده برای آنکه محمد در آن خلافت را سرقت کرده و به ناحق مدعی آن شده.

۳ ـ یکی از فضلاء معاصر گفته علت آن که موسی آن را دار السرقه گفته این است که محمد آن را از دیگری که مخالفش بوده به زور گرفته و به غنیمت برده چون اصطفاء، غنیمت خاص امام و رئیس را گویند. پایان نقل از مجلسی.



مقصود از محمد بن عبدالله نوه امام حسن است که در زمان منصور عباسی به دعوی خلافت و مهدویت برخواست و از امام صادق توقع کمک و بیعت نمود و اصرار کرد و بر اثر مخالفت آن حضرت را با عده‌ای از بزرگان بنی هاشم که مخالف او بودند زندانی کرد و در نتیجه به دست قشون منصور کشته شد و سخریهٔ دیگران گردید.

[۱۸۷] از مجلسی(ره) ـ «اسلم» از اسلام است به معنی ترک

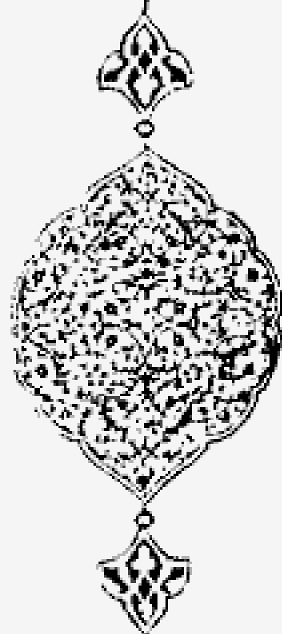



کفر است و شرک، یا به معنی انقیاد است " تسلم " به فتح تاء از سلامت است و قول امام(ع) که " احدثت نبوه " بنابر اول ظاهر است و بنا بر معنی دوم بنابر این است که تغییر امامت از وضعی که رسول خدا(ص) مقرر کرده میسر نیست مگر به نبوت جدیدی که آن را نسخ کند. پایان نقل از مجلسی(ره).

این جمله از نامه‌ای است که رسول خدا به هرقل امپراطور روم نوشت و چون محمد بن عبدالله آن را خطاب به امام صادق(ع) ادا کرد امام را در معرض مخالفت اسلام قرار داد و امام هم در جواب او فرمود: مگر تو پیغمبر تازه‌ای هستی؟ .

[۱۸۸] از مجلسی(ره) ـ ابراهیم برادر محمد بود و مدت ۵ سال از ترس منصور شهر به شهر گریزان بود و گاهی در فارس بود و گاهی در کرمان و یک بار در حجاز و یک بار در یمن و یک بار در شام تا در سالی که برادر او در مدینه خروج کرد به بصره آمد و ٤ هزار از اهل بصره با او بیعت کردند و برادرش به او نوشت خروج کند و او اول ماه رمضان سال ١٤٥ شورید و بصره را تصرف کرد و ۲ ملیون درهم در خزانهٔ آن یافت و لشکر به اهواز و فارس فرستاد و کارش بالا گرفت و کار منصور رو به سستی نهاد و خبر قتل برادرش محمد سه روز پیش از عید فطر به او رسید و او هم در کار خود به کوشش افتاد و در دفتر او صد هزار جنگجو ثبت شده بود، مردم بصره نظر داشتند که خودش از بصره بیرون نرود و قشون به اطراف بفرستد، گوش نداد و خودش به کوفه رفت.

منصور، عیسی بن موسی را با پانزده هزار قشون به جلو او فرستاد و حمید بن قحطبه با سه هزار در مقدمهٔ او بود، ابراهیم آمد تا باخمری، ١٦ فرسنگی کوفه و در آنجا جنگ شد و قشون عیسی رو به گریز نهادند و جز اندکی با او نماند، ولی جعفر و ابراهیم فرزندان سلیمان بن علی از پشت سر



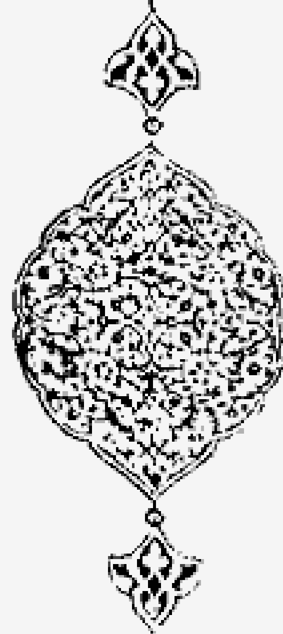


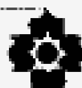


یاران ابراهیم در آمدند و به او حمله کردند و او را با لشکرش به خود متوجه ساختند و قشون گریخته هم برگشت و آنها را محاصره کردند و ابراهیم خودش کشته شد و یارانش پراکنده شدند و سر او را برای منصور آوردند، پس از خروج سه ماه جز پنج روز زیست.

قوله "ثم مضیت مع ابن اخی" صاحب مقاتل گوید: عبدالله اشتر پسر محمد بن عبدالله بن حسن است، مادرش ام سلمه دختر محمد بن حسن بن حسن است، عبدالله بن محمد پس از قتل پدرش او را به بلاد هند برد و در آنجا کشته شد و سرش را برای منصور آوردند.

[۱۸۹] از مجلسی به طور خلاصه ـ "فخ" چاهی است قریب یک فرسخی مکه سر راه تنعیم و این حسین، شهید فخ پسر علی بن حسن بن حسن بن امام حسن مجتبی است و در ایام موسی هادی پسر مهدی عباسی خروج کرد برای آن که مدینه را در حکومت یک عمری سپرد و او نسبت به بنی هاشم بسیار سخت گیری و در رفتاری می کرد و بهانه می گرفت و آنها را آزار می داد، خصوص اولاد امام حسن که دشمنان خونی بنی عباس بودند و تا آنجا به آنها فشار آورد که هنگام حج بنی حسن با جمعی از مسافرین حجاج و موالی و انصار هممهد شدند و ۲۶ نفر از اولاد علی و ۱۰ تن حاج و عده‌ای از موالی همدست شدند و چون مؤذن اذان نماز صبح گفت وارد مسجد مدینه شدند و شعار دادند و عبدالله بن حسن افطس بالای مناره رفت و به مؤذن گفت: حيّ علىٰ خير العمل بگو و چون تیغ برهنه در کف او دید گفت، و عمری حاکم مدینه شنید و ترسید و دستور داد استرش را بستند و آذوقه برداشت و خود را به خانهٔ عمر بن خطاب انداخت و از کوچهٔ عاصم بن عمر سر درآورد و گریخت، و حسین برای مردم نماز صبح را خواند و در ضمن بیاناتی همهٔ مردم با او بیعت کردند جز حسن بن جعفر از اولاد امام حسن مجتبی و موسی بن جعفر(ع) که آنها را معاف کرد و حسین بعد از





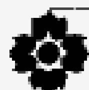
تصرف مدینه با حدود سیصد تن از اصحاب خود آهنگ مکه کرد و در مدینه جانشینی گماشت و در فخ با قشون عباسیان برخورد و عباس او را به تسلیم و امان دعوت کرد ونپذیرفت ویا قشون عباسیان که بسیار بودند و چند لشکر بودند و چند سردار معروف داشت جنگید و او را محاصره کردند و شهید نمودند.

" و أُجد الضراب " امر از باب افعال است یعنی مردانه نبرد کن یا از جد است، یعنی در نبرد خوب کوشش کن و از کشتن بنی عباس نگران مباش زیرا از دین بیرونند و اگر چه به زبان اظهار اسلام می کنند ولی در باطن مشرکند.

[۱۹۰] از مجلسی(ره) ـ در نزد اطباء عضوی به نام عترف و صهلج شناخته نشده، امر به اطاعت خلیفه از نظر ظاهر برای تقیه است و از نظر معنی و باطن مقصود اطاعت امام بر حق است.

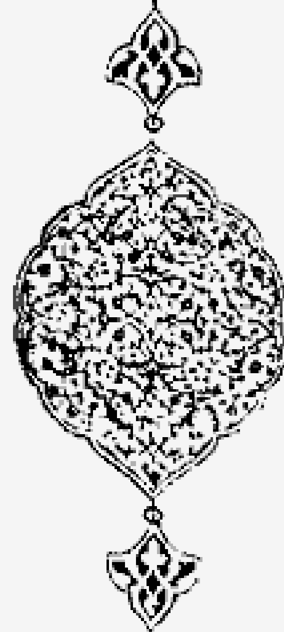
از عمدة الطالب نقل کرده که یحیی صاحب الدیلم پسر عبدالله المحض فرزند حسن بن حسن(ع) است به بلاد دیلم گریخت و در آنجا خروج کرد مردم گرد او را گرفتند و شهرستان‌های آنجا با وی بیعت کردند و کارش بالا گرفت و هارون نگران شد و سخت ناراحت گردید، به فضل بن یحیی برمکی نوشت: یحیی خاری است در چشمم، هر چه خواهد به او بده و شر او را بکن، فضل با لشکر انبوهی به سوی او روان شد و فرستاد او را به نرمش و بیم دادن و ترغیب و ترهیب احاطه کردند، یحیی امان خواست و فضل سند امان مؤکدی برای او نوشت.

و بعضی گفته‌اند یحیی به خان دیلم پناهنده شد و او وی را به صد هزار درهم به فضل فروخت و یحیی رفت به مدینه و در آن اقامت گزید تا عبدالله بن مصعب از نژاد زبیر نزد رشید از او بد گوئی کرد و او را گرفتار کرد.




ابو الفرج در مقاتل خود از جمعی با سند نقل کرده که یحیی ازنبرد فخ جان به در برد و مدتی در شهرها آواره بود و پناهگاهی می جست، فضل بن یحیی مکانش را دانست و به او نوشت از آنجا به دیلم برود و نوشته‌ای به او داد که کسی متعرض او نشود، ناشناس رفت تا وارد دیلم شد و خبر او به رشید رسید، او هنوز در راه بود که رشید نواحی مشرق را به فضل بن یحیی سپرد و به او دستور داد که یحیی را دستگیر کند، او به یحیی نوشت که خود را به دیلم رساند و جمعی از اهل کوفه هم مانند حسن بن صالح که مذهب زیدیه داشت در خدمت یحیی بودند، هارون به فضل نوشت که به سوی یحیی برود و با او پیشنهاد صلح و امان کند، فضل با یاران خود رفت و با یحیی نامه‌نگاری کرد و چون یحیی از یاران خود اطمینان نداشت حاضر شد صلح کند و امان‌نامه بگیرد ولی شروط امان و شهود آن را که پیشنهاد شده بود نپذیرفت و عهدنامه‌ای با شروط و شهود دلخواه خود برای فضل فرستاد و او هم نزد رشید فرستاد، و رشید به دلخواه او عهدنامهٔ امانی برای او فرستاد و با فضل مصالحه کرد، و فضل بلاد دیلم را تصرف نمود عهدنامه در دو نسخه بود یکی را رشید نگه‌داشت و یکی را برای یحیی فرستاد.

یحیی با فضل به بغداد رفت و هم کجاوهٔ او وارد بغداد شد و رشید جوائزی به ارزش دویست هزار اشرفی به او بخشید و خلعت و بارهای فراوانی به او داد و او را در بغداد نگه‌داشت و مدتی در نیرنگ بود که توطئه بر علیه یحیی بکند و پرونده‌ای برای او بسازد تا مردی را به نام فضاله دستگیر کرد به تهمت اینکه به نام یحیی تبلیغ می کند و مردم را به خلافت او دعوت می کند و او را به زندان انداخت و او را خواست و به او دستور داد نامه‌ای به عنوان یحیی بنویسد و به او گزارش دهد که جمعی از افسران و یاران رشید دعوت او را پذیرفتند آن شخص نامه را نوشت و به توسط قاصدی فرستادند و یحیی بن عبدالله آن قاصد را با نامه تسلیم یحیی بن خالد صدر اعظم رشید کرد و





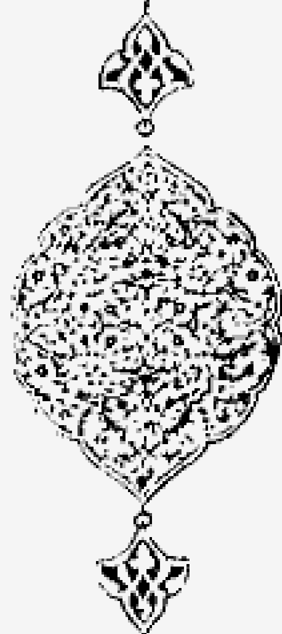

گفت این قاصد نامه‌ای برای من آورده که از آن اطلاعی ندارم.

رشید از این موضوع خوش دل شد ولی فضاله را در زندان نگه داشت و به رشید گفتند زندان ماندن او ظلم است و او جواب داد تا من زنده‌ام باید او در زندان بماند، ولی خود فضاله گفت ظلمی نیست زیرا من خودم به یحیی سپرده‌بودم که اگر نامه از من به او رسد تسلیم هارون کند زیرا می دانستم به وسیلهٔ من توطئه می کنند، یحیی از این حادثه نگران شد و با اجازهٔ رشید یا به اجازهٔ خصوصی جعفر بن یحیی برمکی وزیر هارون به حج رفت و مدتی آزاد بود تا جمعی از سران مدینه چون عبدالله بن مصعب زبیری ابو البختری و دیگران از او نزد رشید سعایت کردند و رشید او را گرفت و به زندان انداخت و مردهٔ او را از زندان بیرون آوردند و در وضع زندان او و وضع کشتن او سخن بسیار است ـ به طور خلاصه از شرح مجلسی نقل شد.

[۱۹۱] در تحلیل و تجزیه احادیث این باب از نظر نتایج و فرمول بندی:

مرحوم کلینی(ره) این باب را به عنوان جامع، آنچه حق‌گو را از باطل‌جو ممتاز کند ـ ثبت کرده و این عنوان و این تیتر یک عنوان بسیار کلی و جامع استادانه است که از شاهکارهای علمی و فن نویسندگی به شمار است زیرا این جملهٔ مختصر بسیار پُر معنا و رسا و شیوا است و شامل همهٔ مطالب زیر که در ظواهر و زوایا و ریز و درشت مضامین این ۱۹ خبر مندرج است می شود:

۱ ـ منطق و استدلال ـ امروز باری انتخاب یک رئیس جمهور یا رهبر و لیدر حزب و مدیر یک مؤسسه بیشتر به منطق و استدلال و بررسی صلاحیت و لیاقت اعتماد می شود، تکیهٔ منطق و استدلال به تعقل و فهم و شعور و دانشمندی است و در محیط خردمندان و دانشمندان هر ملت و اجتماع بدان توجه می شود، مثلاً یک عده نمایندگان مجلس شوری که



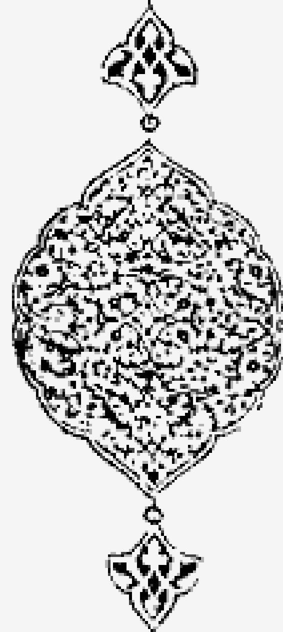




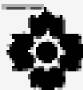
برگزیده‌های واقعی ملتی باشند می خواهند برای خود رئیسی انتخاب کنند، مثلاً نمایندگان یک مجلس شوری که ملیت و واقعیت دارند می خواهند به یک فردی اظهار تمایل کنند و او را رئیس دولتی مقرر سازند.

مثلاً ـ در یک اجتماع علمی می خواهند مرجع شرعی یا رئیس اداری تعیین کنند، در همهٔ این موارد چون طرف‌های گفتگو و صاحب نظران مردمی فهمیده و دانشمند هستند سخن روی منطق و استدلال می رود و در موقع اختلاف باید هر کسی جواب طرف خود را با دلیل و برهان بدهد، این یک روش جدا کردن محق است از مبطل که در ضمن حدیث اول باب راجع به نمایندهٔ طلحه و زبیر و به اصطلاح امروز وکیل مدافع یا یک دیپلمات ورزیده از طرف آن دو عنوان شده است و خداش به حساب یک قاصد و مدافع فهمیده و ورزیده نزد علی(ع) رفته و آن حضرت از روی منطق علمی و استدلال قطعی حقیت خود و بطلان دعوی طلحه و زبیر و خلاف جنایت بار آنها را به او مدلل ساخته و با همهٔ طرف‌داری او از طلحه و زبیر بر اثر منطق محکم علی(ع) تغییر عقیده داده و پس از انجام رسالت خود به علی(ع) پیوسته است.

۲ ـ اظهار امور فوق عادت از مدعی امامت ـ که از آن به معجزه و کرامت تعبیر کنند و معمول‌ترین آنها پیش گوئی از امور آینده است که دلیل اطلاع بر حقائق نامرئی و اتصال به علم لدنی است و بیشتر اتمام حجت ائمه و اظهار حق گوئی خود نسبت به کسانی که در مقام جستجو از حق و امام بر حق بوده‌اند از این قبیل است چنانچه مضمون حدیث ۲ است که علی برای ارشاد آن خارجی که در تردید افتاده بود و برای فهم حق به آن حضرت رجوع کرده بود اظهار داشت.



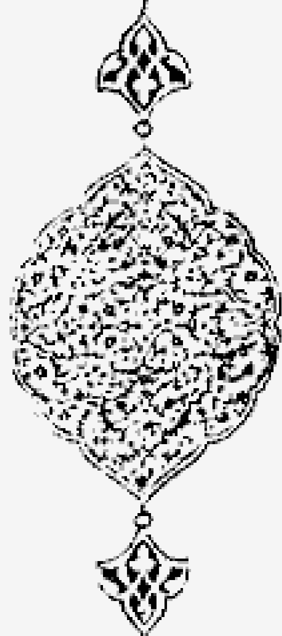
۳ ـ اظهار نشانه‌های اختصاصی ـ که معمولاً از آن به معجزه تعبیر کنند، معجزه مایهٔ اثبات نبوت و پایهٔ امامت است و در مذهب شیعه برای



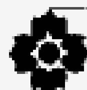

اثبات ائمهٔ معصومین یا بیان مقام شامخ آنها کتابها در این موضوع تألیف شده است مانند مدینة المعاجز مرحوم بحرینی.

معجزه ایجاد حقیقتی است بی وسیلهٔ معمولی و طبیعی آن، و از این رو خرق عادت نامند، شرح حقیقت معجزه وفرق آن را با سحر شعبده و شواذ طبیعت در کتاب الدین فی طور الاجتماع ج ۲ در بارهٔ کلیات امور نبوت بیان کردیم، و در آنجا مقاله‌ای درج کردیم به عنوان اینکه معجزه چنانچه در ماهیت خود خرق عادت است در اظهار آن هم قانون کلی وجود ندارد و ظهور معجزه به وسیلهٔ امام و بلکه پیغمبر در اختیار خود او هم نیست، معجزه امری است که به مشیت حق در موقعی که او مقتضی داند و نسبت به کسی که او تشخیص دهد بی سابقه و انتظار واقع می شود و از این جهت نمی توان اعتراض کرد که چرا برای فلان زن یا مرد یا در فلان وقت واقع شده و برای دیگری یا موقع دیگری واقع نشده، و چند حدیث این باب چون ۳ و ٤ و ۹ و ۱۲ و ۱۵ از این قسم است و در اینها نشانه‌های اختصاصی معجز مآبی نسبت به افراد معینی ظاهر شده است و استفادهٔ دیگران از آنها وابسته به اندازهٔ اطمینانی است که در موضوع تحقق این نشانه‌ها پیدا کنند و تأثیری که این گونه نشانه‌ها در روح آنها داشته باشد.

٤ - راهنمائی‌های پرورشی و خصوصی - بعضی از افراد با اخلاص و حقیقت‌جو که خود را به دنیا و دنیا داران نفروخته و روح پاک و حقیقت خواه خود را به کلی نباخته‌اند، مورد توجه ائمه قرار گرفته‌اند و امام که طبیب روح بشر است با یک اسلوب مخصوصی که شبیه معالجه از راه روان شناسی است آنها را هدایت کرده و حق را به آنها فهمانده است که نمی توان از آن تعبیر به معجزه و کار ما فوق طبیعت کرد مانند مورد حدیث ۸ راجع به زاهدی که سلطان از او حساب می برد.



۵ - اظهار علم و فضل فوق عادت و معمول اساتید درس خوانده و

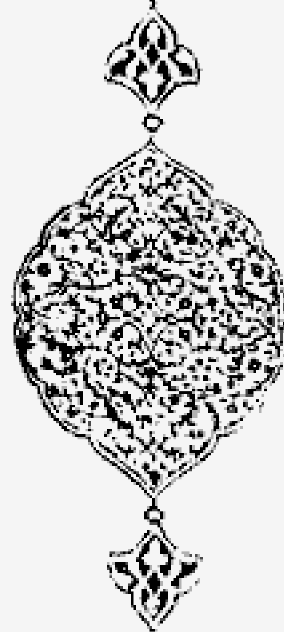


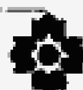


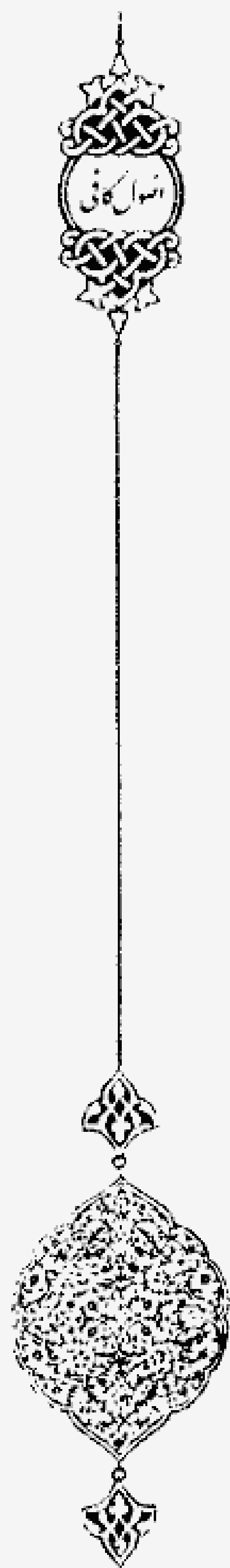
مشهور در محیط، چونکه علماء و دانشمندان معمولی از نظر مدارج تحصیلی و از نظر فنون تحصیلی و علوم و دانش رائج در زمان خودشان و نیروی علمی محیط تحصیلی خود با اختلاف رتبه‌ای که دارند یک قدر مشترکی هم دارند، و اگر یک دانشمند از محیط علمی آنها فرازتر است، این خود برهانی است بر حقیقت دعوی او که مربوط به مقام فضل و دانش است و مخصوصاً یک سلسلهٔ مسائل علمی بوده که حل آنها از خصائص مقام امامت بوده است و دانشمندان مذهب به آنها آشنا بودند و امام بر حق را از این راه می شناختند مانند مورد حدیث ٦ و ٧ .

٦ ـ آزمایش پسند و دلبخواه ـ بعضی از دانشمندان معاصر ائمه بودند که از معاشرت با امامان بر حق خصائص علمی و منطق مخصوص آنها را شناخته بودند و در پیش خود میزانی قطعی و روشن برای تشخیص امام بر حق داشتند که در مورد ابهام و فوت امام به وسیلهٔ آن امام بعد را می‌شناختند و این موافقت با فهم و درک مراجعین هم نشانهٔ کرامتی بوده از طرف امام و هم اظهار مهارتی بوده در فن خاص امامت و در این میان مسائل مخصوص امتحانی هم در دست داشتند که به وسیلهٔ آنها مدعی امامت را امتحان و آزمایش می نمودند چون مورد روایت ٧ و ١٠ .

اطلاع عمیق از روحیهٔ عمومی اجتماع و تشخیص مسیر ملت ـ جامعه شناسی در این قرون اخیره یکی از علوم بسیار مهم و پایهٔ پیشرفت سیاست دولت‌های بزرگ است و بدین وسیله است که سیاست مداران دور اندیش از پیش مسیر حوادث را می فهمند و بسا پیش آمدهای عمومی تا دهها سال را می سنجند و در ضمن احادیث ١٤ تا ١٩ این موضوع به خوبی روشن است که امام باقر تا امام کاظم در برابر مراجعینی که خواستند از آنها استفاده سیاسی کنند و از نفوذ آنان نسبت به مقاصد انقلابی خود کمک بگیرند در برابر هر کدام بیاناتی دارند که به خوبی روحیهٔ مردم عصر و مسیر وضع



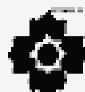


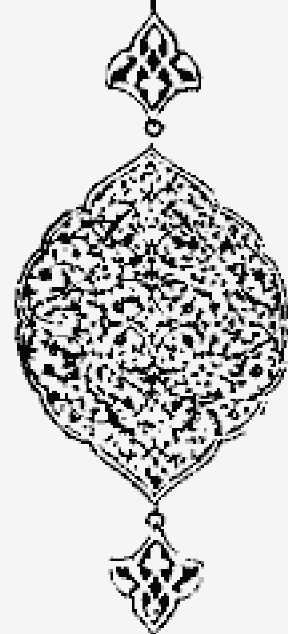


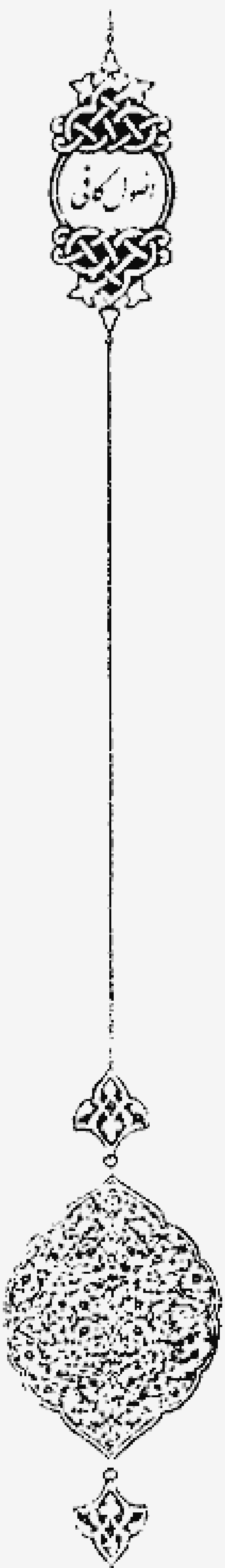
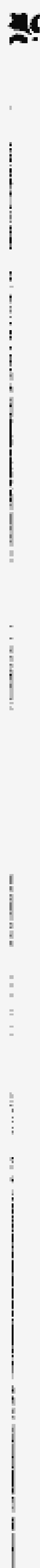
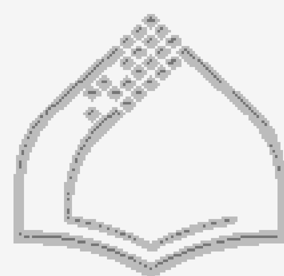
اجتماع را روشن کرده و به علاوه از اظهار کراماتی که در ضمن آنها هست چون پیش گوئی از محل مخصوص وقوع حوادث یا تعیین خصوصیات اشخاص آینده از نظر جامعه شناسی و بررسی حوادث و نتیجه گیری از آنها ارزش بسزائی دارند که در موضوع خود میزانی است از برای تشخیص محق و مبطل.

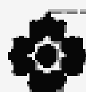



اصول کافی






اصول کافی


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی




اصول کافی

